تغییرات بنیادی جامعه ایران در دوره رضا شاه و مقایسه آن با عصر قاجار

فریدون فرهی
کارشناس ارشد تاریخ ایران

تغییرات بنیادی جامعه ایران در دوره رضاشاه و مقایسه آن با عصر قاجار
فریدون فرهی، کارشناس ارشد تاریخ ایران

THE FUNDAMENTAL CHANGES IN IRAN'S SOCIETY IN THE PERIOD OF REZA SHAH AND ITS COMPARISON WITH THE QAJAR ERA.

FERIDOON FARAHI
MASTER'S DEGREE IN IRAN HISTORY

این کتاب به بررسی تاریخ اجتماعی و وضعیت زندگی مردم و قدرت های حاکم بر آنان در عهد قاجار و مقایسه آن با دوره رضاشاه می پردازد. به گونه ای که جامعه به غایت عقب مانده توسط او و همراهانش در دو دهه دگرگون و پایه های برقراری تجدد و مدرنیته نهاده شد. در این کنکاش تاریخی درمی یابیم چگونه روحانیون شیعه در تاروپود جامعه نفوذ کرده و حتی حاکمان قاجار را در چنگ خود داشتند. آنان با کنار زدن رقبای مذهبی و مسلکی آن هم نه با دلیل و منطق بلکه با کشتار بی رحمانه سیادت خود را تحکیم کردند.
برآمدن رضاشاه برای نخستین بار پس از ساسانیان موجب پدید آمدن دولت ـ ملت ایرانی شد و مردم ایران از بی پناهی قرون و اعصار اسلامی رهایی یافتند. این رویداد بی بدیل را رضاشاه برای ایرانیان ممکن ساخت و...

9 781738 962136

نام اثر:
تغییرات بنیادی جامعه ایران در دوره رضاشاه و مقایسه آن با عصر قاجار
مولف:
فریدون فرهی
نوبت چاپ: اول / آگوست ۲۰۲۳ / تورنتو / کانادا
طراحی جلد: م . پوریان
صفحه آرایی: سیب آوا
کلیه حقوق این اثر محفوظ و متعلق به مولف می باشد.
شابک: ۳۶-۹۷۸۱۷۳۸۹۶۲۱

برای ایران، سپیده و سیاوش

فریدون فرهی

تغییرات بنیادی جامعه ایران
در دوره رضاشاه
و مقایسه آن با عصر قاجار

فریدون فرهی

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
فصل اول: وضعیت جامعه ایران در عصر قاجار	۹
پیشگفتار	۱۰
مقدمه	۱۴
آقامحمدخان (آقامحمدشاه)	۱۸
نظام حکومتی دوره آقامحمدخان	۲۹
فتحعلیشاه	۳۲
تشکیلات اداری دوره فتحعلیشاه	۳۵
تشکیلات نظامی ایران در دوره فتحعلیشاه	۴۳
سیاست داخلی فتحعلیشاه	۴۸
سیاست خارجی فتحعلیشاه	۶۵
محمدشاه	۸۴
سیاست خارجی ایران در دوره محمدشاه	۱۰۱
ناصرالدینشاه	۱۰۷
وضعیت داخلی ایران در عهد ناصری	۱۲۶
سیاست خارجی ایران در دوره ناصرالدینشاه	۱۸۵
نظام قضایی در عصر قاجار	۲۲۲
نقش روحانیون شیعه اصولی در جامعه ایران در دوره قاجار تا انقلاب مشروطه	۲۳۶
ایرانیان یهودی	۲۶۴
ایرانیان مسیحی	۲۷۰
اهل طریقت	۲۷۲
مکتب شیخیه و ایرانیان بابی و بهایی	۲۷۶

عنوان	شماره صفحه
مکتب زرتشت و ایرانیان زرتشتی	۲۸۵
مظفرالدینشاه	۲۹۶
محمدعلیشاه و انقلاب مشروطیت	۳۳۲
برکناری محمدعلیشاه و سلطنت احمدشاه	۳۷۱
فصل دوم: تغییرات بنیادی جامعه ایران در دوره رضاشاه	۴۱۹
درآمدی بر ظهور رضاخان، سردارسپه و رضاشاه	۴۲۱
ظهور رضاخان در صحنه نظامی ایران در سال های بحرانی	۴۲۸
کودتای موفق رضاخان	۴۴۴
صعود و سقوط سیدضیاء	۴۶۰
آمد و رفت دولت های مستعجل	۴۶۵
فرآیند ایجاد امنیت در کشور و مسئله ایلات و عشایر	۴۷۷
از نخست وزیری تا خلع حکومت قاجار و پادشاهی رضاپهلوی	۴۹۵
روند پادشاهی رضاشاه پهلوی	۵۱۲
نقش بلدیه یا شهرداری در نوسازی شهرها	۵۲۰
راه سازی در سراسر کشور و راه آهن سراسری	۵۳۰
ایجاد نهادهای تمدنی جدید و ارائه خدمات به مردم	۵۳۹
آموزش و پرورش نوین و تحولات فرهنگی	۵۵۶
یکسان سازی لباس مردان و آزادی زنان	۵۶۹
اصلاحات اجتماعی، امور داخلی و سیاست خارجی	۵۸۵
کتابشناسی	۶۰۷

فصل اول

وضعیت جامعه ایران در عصر قاجار

پیشگفتار

بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که وضعیت اسف بار ایرانیان در حال حاضر و درحاشیه قرار گرفتن جامعه ایران از کاروان پیشرو جامعه جهانی و حاکم شدن قوانین و راهکارهای قرون وسطایی بر سرنوشت زنان و مردان این سرزمین دیرسال و مهاجرت حدود یک دهم جمعیت کشور به اطراف و اکناف جهان که غالباً از افراد تحصیلکرده و فرهیخته جامعه ایرانی محسوب می‌شوند و ادامه این روند که ناشی از سیطره حکومت واپسگرا و استبدادی دینی است، ریشه در تاریخ و گذشته اسلامی این مرز و بوم دارد. تردیدی نیست که پیوستگی کاملی میان حوادث رخ داده امروز و وقایع گذشته وجود دارد و آنچه امروز اتفاق می‌افتد باید خاستگاه آن را در گذشته دنبال کرد. به همین دلیل نمی‌توان تاریخ دوره‌ای را از دوره قبل و قبل‌تر از آن جدا دانست. از این رو پرتوافکندن بر تاریخ گذشته و تلاش در آگاهی رساندن به مردم در این زمینه از وظایف مورخین اندیشه ورز می‌باشد. چون اگر افراد یک جامعه از واقعیت‌های عریان تاریخی مطلع نباشند قادر نخواهند بود آینده‌ای بسامان را تدارک ببینند. آنچنان که مردم ایران در سال ۱۳۵۷ش. با یک عقبگرد تاریخی با حاکم نمودن روحانیون شیعه، دوباره به عهد قاجار بازگشتند و بر نسل‌های بعدی آن ناروایی‌ها رفت که نباید چنین می‌شد.

این چگونگی را می‌توان از عهد صفوی تاکنون دنبال کرد. این دوره استبداد، جزم اندیشی و تعصب مذهبی در حالی آغاز شد که در کشورهای اروپای غربی، رنسانس تقریباً

همزمـان با به قدرت رسـیدن شـاه اسـماعیل اول و اعلام تشـیع دوازده امامی بـه عنوان مذهب رسـمی کشـور شـکل گرفت. این کشـورها بـا ورود بـه دوره رنسـانس در صدد احیـا مبانی علم و فلسـفه و دموکراسـی برآمدند و خود را از عهد هزارسـاله قرون وسـطا و حاکمیت کلیسـا رها سـاختند. زیـرا در آن سـده‌ها انسـان بـا فهـم علمی بـه جهان هسـتی نمی‌نگریسـت و نگاهش تنهـا از منظـر احـکام ایمانـی بـود امـا با رنسـانس و انسـان گرایی و با شـعار فردگرایـی ذهنیت انسـان از اوهامـات قـرون وسـطا و خرافات زدوده شـد و به جـای نگرش مذهبی، عقل فلسـفی را جایگزیـن کـرد و انسـان مـدرن را بـه سـوی چرایـی و پیداکـردن علت‌هـا از طریـق علمـی رهنمـون شـد و او را از تلقینـات غیرعقلانـی منادیـان دیـن رهـا و دیـدگاه وی را از موهومـات و سـنت‌های نامعقـول و خردسـتیز پـاک نمـود. نتیجـه ایـن تغییـر نگـرش اروپاییان بـه جهان هسـتی و توجـه بـه مقوله روشـنگری بـه عنوان بنیـان مدرنیتـه که بر عقلانیت اسـتوار اسـت، موجب توسـعه کمی و کیفی دانشـگاه‌ها، اختراعات جدید و توسـعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسـی و صنعتی این کشـورها و گسـترش نفوذ آنان در کشـورهای آمریکای شـمالی و جنوبی، آفریقایی وکشـورهای آسـیایی از جملـه ایـران تا شـرق دور شـد. در همین عصر رنسـانس، شاه‌اسـماعیل اول در چهارده‌سـالگی بـا کمـک نیروهـای قزلبـاش تبریـز را فتـح و بـا اعـلام پادشـاهی خـود سلسـله صفـوی را بنیـاد گذاشـت. نزدیـکان شاه‌اسـماعیل به وی گوشـزد کردند کـه از جمعیت دویسـت تـا سـیصد هـزار نفـری تبریز، دو سـوم آن سـنی مذهـب هسـتند، ما می‌ترسـیم مردم بگوینـد فرمانـروای شـیعه نمی‌خواهند و اگر خـدای ناکرده مردم از قبول تشـیع خـودداری کنند چـه کنیم؟ پاسـخ شاه‌اسـماعیل صریـح و سـازش‌ناپذیر بود. اوگفـت، مأمور انجام این کار اسـت و خداونـد و امامـان معصـوم همـراه اوینـد و از هیچکـس هم باکی نـدارد و به یـاری خداوند اگر رعیـت حرفـی بزند شمشـیر می‌کشـم و یـک نفـر را زنده نمی‌گـذارم. طرفـداران شاه‌اسـماعیل بـه نـام تبرّائیـان و تولائیـان (اینـان گـروه و طبقـه‌ای از شـیعیان هسـتند کـه به سـبب اعتقاد بـه وجـوب ولایـت علـی، نسـبت بـه آل علی ابـراز تولی و نسـبت به سـایر خلفا اظهـار تبری و بیـزاری می‌نماینـد) درکوچـه و بازار مسـلحانه راه افتادند و نه تنها سـه تن خلفای راشـدین بلکه همـه دشـمنان علـی و دیگـر امامـان و بـه طورکلـی سـنی‌مذهبان را لعـن می‌کردنـد. هرکس بیدرنـگ در جـواب نمی‌گفـت، بیـش باد وکم مبـاد، خطر آن بـود که در دَم خونش ریخته شـود.

(سیوری،۱۳۶۶:۲۶).

در تبریز موضوع بیش باد وکم مباد، به از دم تیغ گذشتن هزاران زن و مرد تبریزی انجامید. فقط به این علت که سنی مذهب بودند و توهین به خلفای راشدین را روا نمی‌دانستند. بدین‌ترتیب مردم ناحیه به ضرب شمشیر تدریجاً از اسلام سنی به‌طریقه تشیع دوازده امامی پیوستند تا از به خاک و خون کشیده شدن رهایی یابند. این روند به همین روش در سایر نقاط ایران ادامه یافت تا اینکه اقلیت شیعه ایران به اکثریت تبدیل شد. به هر روی این بازی تلخ روزگار با مردم ستمدیده ایران در تاریخ بعد از اسلام است که یکبار به هنگام سقوط ساسانیان و فتح ایران به ضرب شمشیر و کشتار عرب در فرایندی چند صد ساله از دین آباء و اجدادی خود، زرتشتی، به اجبار به اسلام اهل سنت گرویدند و دوباره با شمشیر و خون مجبور به تغییرگرایش مذهبی خود به شیعه دوازده امامی شدند. برای اینکه به میزان تعصب غیرعقلانی هواداران شاه‌اسماعیل پی برده شود به نمونه‌ای از رفتار وی که شرح آن در منابع تاریخ مختلف از جمله «لُب‌التواریخ» و «تاریخ ایلچی نظام» و منابع خارجی آمده است نظر می‌افکنیم. شاه‌اسماعیل که سه سال از اعلام پادشاهی‌اش می‌گذشت در جنگ با حسین کیاچلاوی و مرادبیک جهانشاهلو یا به احتمال بیشتر جهانگیرلو در مازندران مرادبیک را دستگیرکرد. او وقتی به حضور شاه‌اسماعیل هفده‌ساله رسیده با عجز و لابه اظهار اطاعت و انقیاد نمود ولی به دستور شاه‌اسماعیل مرادبیک را بر روی آتش کباب کردند. وی به هواداران متعصب شیعه خود گفت هرکس از معتقدان است لقمه‌ای از این کباب بخورد. جماعت وحشی هواداران هجوم آورده و از مرادبیک کباب شده ذره‌ای استخوان هم باقی نماند. بعدها نیز این‌گونه آدم‌خواری توسط هواداران شیعه در دوره حکومت برخی شاهان صفوی رخ داد که در این مبحث نمی‌گنجد. در طی سه قرن بعد از شاه‌اسماعیل اول سیستم اداره کشور از نظر اداری، کشوری و لشکری بر سه نیرو اتکا داشته است.

۱- شاهان (بهتر آن است که حکمرانان ایران بعد از اسلام تا آغاز دوره پهلوی را با عنوان سلطان بازشناخت اما به لحاظ حفظ رویه از الگوی موجود پیروی می‌شود).

۲- روحانیون شیعه

۳- رؤسای ایلات و عشایر

بنابرایـن چـون در سـاختار حکومتـی نیروهـای حاکم بر مـردم از عهد صفوی تا پادشـاهی رضاشـاه تغییـر قابـل ملاحظـه‌ای روی نـداده اسـت شـرح احـوال ایرانیـان و قدرت‌هـای حاکم برآنـان از دوره قاجاریـه پیگیـری می‌شـود. در ایـن نگـرش بـه شـاهان قاجـار و روابـط داخلـی و خارجـی آنـان و فرمانروایـان منصـوب ایشـان در برخـی ایـالات و ولایات و عملکـرد ایلات و عشـایر و بخصوص روحانیون شـیعه نظر افکنده و سـپس به دوره رضاشـاه پهلوی پای گذاشـته و تغییـرات سـاختاری جامعـه ایران در این دوره بررسـی می‌شـود. البته در تمام ایـن مراحل نگاه ویـژه‌ای بـه مـردم ایران و آنچـه برآنـان در این ادوارگذشـته اسـت می‌افکنیم.

نویسـنده امیـد دارد بـه بازگویـی گوشـه‌هایی از تاریـخ اجتماعـی ایـران در دوره معاصـر توفیـق یافتـه و این نوشـتار در روشـنگری گذرِ پرفراز و نشـیب ملت ایران ازعصـر قاجار به دوره پهلـوی و بـه سـوی تجـدد، مدرنیته، دموکراسـی و حکومـت قانـون در اندازه خود راهگشـا بوده و بـا پرتوافکنـدن بـر زندگی اجتماعی مـردم ایران و همچنین شـناخت بیشـتر قدرت‌های حاکم بـر جامعـه آن روزگار توانسـته باشـد در زمینـه تاریـخ اجتماعـی مردم ایـران در یـک و نیم قرن از تاریـخ معاصـر روشـنگری نمـوده و تفـاوت خادمیـن و خائنیـن و فرصت‌طلبان را نشـان دهد. اگر این نوشـتار که حاصل شـش سـال پژوهش و اندیشـه‌ورزی اسـت توانسته باشـد تا حدودی حـق مطلـب را ادا کنـد، همـان پاداش این قلم اسـت. بـا این اشـتیاق که بخوانیـد و در مجموع بـا همه کاسـتی‌ها پذیرایش باشـید.

فریدون فرهی

خرداد ماه ۱۴۰۲

مقدمه

اهتمـام آقامحمدخـان قاجـار بـه یکپارچه‌سـازی کشـور و سـپس تثبیت حکومـت قاجار، ایـران را از کشـمکش‌های داخلـی و آسـیب‌های سیاسـی، اقتصادی و شـرایط ناپایـدار اجتماعی اواخـر قـرن هیجدهـم میـلادی درآورد. طبعـاً شـرایط جدید موجـب پیدایش چشـم‌انداز بهتری بـرای توسـعه اقتصـادی، اجتماعـی و فرهنگـی شـد. کشـور در قـرن نوزدهـم میـلادی از سیاسـت‌های زیاده‌خواهـی و اسـتعماری کشـورهای غربـی آسـیب‌های جـدّی دید امـا هیچگاه ماننـد بسـیاری کشـورهای آفریقایی و آسـیایی تسـخیر یا مسـتعمره نشـد. در ایـن دوره بود که بریتانیـای اسـتعمارگر حکومـت خـود را بـر هنـد تحمیـل و تثبیت کرده بود و سـپس رسـماً آن را جزیـی از امپراتـوری بریتانیـا اعـلام کـرد. هنـد در آن زمـان تجزیـه نشـده بـود و در نتیجـه انگلیس‌هـا خـود را عمـلاً هـم مرز ایران می‌دانسـتند. در این شـرایط که کشـور ایـران ضعیف و درمانـده بـود، ناگهان قدرتـی بزرگ و جهانی به‌صورت همسـایه در مرز جنوب شـرقی آن ظاهر شـده بود و این پدیده‌ای شـگفت‌انگیز محسـوب می‌شـد. در شـمال کشـور، روسـیه تزاری نیز مدتـی بـود کـه از خواب قرون وسـطا برخاسـته و تا حدودی خـود را با دنیای جدید آشـنا کرده و در صـدد بـود کـه هجـوم و نفوذ خود را به سـرزمین‌های گرم جنوبی گسـترش دهـد و از کریمه تا دربند هماورد کشـورهای عثمانی و ایران شـده بود. سـرانجام فشـار روسـیه تزاری از شـمال

و بریتانیا از جنوب شرایط اسفباری را برای مملکت فراهم نمود. ضمن اینکه قدرت دیگر استعماری غرب یعنی فرانسه نیز با هدف تضعیف قدرت بریتانیا در هند و احیاناً در هم کوبیدن آن، فشار دیگری را بر ایران تحمیل می‌کرد. به طوری که شاهان سنتی و ناآشنا با سیاست غرب و دنیای جدید یعنی فتحعلیشاه و محمدشاه و همچنین سیاستمداران ناپخته آنان به جز قائم‌مقام فراهانی متوجه نبودند که ایران به‌صورت کشور حائلی با قدرت محدود در چنبره این مجموعه گرفتار شده است. گرچه ایران کاملاً مانند هند تسخیر نشده و مصون مانده بود اما از تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب نرَست. البته طبیعی بود که بخشی از این تسلط تمدن غربی چه از آن طریق که انجام شد یا طرق دیگر به کشور وارد می‌شد و مردم کم کم با مفاهیم دنیای نو آشنا می‌شدند. این جبر تاریخ است و هماره چنین خواهد شد که نگرش کهنه و عقب‌مانده از صحنه روزگار و تاریخ محو می‌شود و راه و رسم نو جایگزین می‌گردد. هرچند که کهنه با سماجت و لجاجت مقاومت کند. ماحصل ادامه روش کشورداری به شیوه قرون گذشته توسط حاکمان قاجار و کوشش هرچه بیشتر روحانیت شیعه در گسترش و تحکیم قدرت خود بر ملت ایران با نگرش‌های به غایت عقب‌مانده و لجاجت و تأکید بر عقاید اسلامی عهد عتیق اوایل دوره اسلامی، و همچنین آخرین جنب و جوش‌های غارتگرانه رؤسای قبایل ایلات، مردم ایران را به واقع گرفتار فقر، درماندگی، اوهام و خرافات و استیصال کرده بود.

از همین‌روست که نخبگان جامعه ستمدیده ایران به فکر راه چاره افتاده و تلاش‌های خود را از عهد ناصرالدینشاه آغاز کردند. در واقع گلوله‌ای که از دهانه طپانچه میرزا رضا کرمانی بر بدن او نشست و موجب مرگش شد آغازِ پایان عصر قاجار را رقم زد و حرکت نوین اندیشه‌ورزان که از چندی پیش پدیدار شده بود مردم را به سوی جامعه نوین رهنمون کرد. نیروهای انقلابی مشروطه‌خواه جنبش خود را با پخش اعلامیه‌هایی به نام "شب‌نامه" آغاز کردند. چندی نگذشت که از شاه جدید، مظفرالدینشاه، تقاضای عدالت‌خانه شد و ادامه فعالیت انقلابیون مشروطه‌خواه موجب پذیرفتن تأسیس مجلس شورا و نوشتن قانون اساسی و تأیید آن از سوی مظفرالدینشاه گردید. پس از فوت وی پسرش محمدعلیشاه جانشین پدر شد. شاه جوانِ وابسته به روس‌ها مجلس را برنتافت و با کمک قزاقان آن

را بـه تـوپ بسـت. امـا مبـارزه خونیـن مـردم قهرمـان تبریـز و سـپس همراهـی اهالی رشـت، اصفهـان و تهـران منجـر بـه بازگشـایی مجلس و خلع شـاه توسـط این نهاد و جانشـینی پسـر خردسـالش، احمدشـاه شـد. در دوره نابسـامان احمدشـاه بود که رضاخان میرپنج، سـرتیپ قزاق بـا سـیدضیاءالدین طباطبایـی، کودتـای۱۲۹۹ش. را رهبـری کـرده و وارد صحنه سیاسـی ایران گردیـد. او نظامـی منضبـط، شـجاع، میهن‌دوسـت و حافـظ منافع افـراد تحت فرمانش شـناخته می‌شـد و نفراتـش بـی چـون و چـرا از وی اطاعـت می‌کردنـد. وی در ابتـدا فـردی سیاسـی به حسـاب نمی‌آمـد ولـی نشـان داد کـه سیاسـتمداران و جـو سیاسـی حاکم بـر ایـران را به‌خوبی می‌شناسـد. بعـد از کودتـا، سـیدضیاء از احمدشـاه حکـم نخسـت‌وزیری گرفـت و رضاخـان میرپنـج توسـط احمدشـاه در مقـام فرماندهی کل قزاقخانه تأییـد و به او عنوان "سردارسـپه" داد. سـرتیپ رضاخـان در اعلامیـه خـود خطاب به مـردم از فداکاری‌های سـربازان قـزاق در پیکار با بلشـویک‌ها و انقلابیـون میرزاکوچک‌خـان یـاد کرد و وعده داد کـه مردمِ تمام ایالت‌ها را از شـر دشـمنان داخلـی و خارجـی حفـظ خواهد کـرد. رضاخان یـادآوری می‌کنـد که کودتـای صورت گرفتـه بـه منظـور برانداختـن حکومت قاجـار نیسـت و در این زمینـه هیچگونـه اقدامی صورت نمی‌گیـرد بلکـه هدف تغییر دولـت ناکارآمد اسـت. وی در ابتدای کار با سـیدضیاء، برخی اهداف مشـترک داشـت زیـرا هـر دو بـرآن بودنـد کـه بـرای تأمین امنیـت داخلـی می‌بایسـت قزاق‌ها تقویـت شـوند. پـس از آن وی بـا حفـظ فرماندهـی بـر قزاق‌هـا، عنـوان وزارت دفـاع را نیـز از سـیدضیاء گرفت. سـیدضیاء در صدد اسـتخدام افسـران انگلیسی برای قشـون بود ولی رضاخان بـه شـدت بـا آن مخالفـت نمـود. در پـی آن رضاخان درخواسـت کـرد، ژاندارمری کـه در اختیار وزارت خارجـه بـود به وزارت جنگ منتقل شـود. سـیدضیاء بـه ناچار موافقت کـرد و بدین‌ترتیب رضاخـان فرماندهـی نیروهای مسـلح را به دسـت گرفت. اما سـیدضیاء در همـه برنامه‌هایی که اعـلام کـرده بـود از قبیـل تجدید سـازمان عدلیـه و وزارت مالیه با شکسـت مواجه شـد. وی به عنـوان انگلوفیلـی دوآتشـه مورد اقبـال نخبگان نبـود. از ایـن رو در روز چهارم خـرداد۱۳۰۰ش. رضاخان از سـیدضیاء خواسـت اسـتعفا داده و کشـور را ترک کند. وی همان روز از تهران رفت. سردارسـپه بزرگان دسـتگیر شـده را آزاد و به آنها گفت که سـیدضیاء موجب زندانی شـدن شـما شـده اسـت و بدین‌ترتیـب طرفـداری آنهـا را به‌دسـت آورد. با سـقوط سـیدضیاء، سردارسـپه در

کابینـه قوام‌السـلطنه و کابینـه اول و دوم مشـیرالدوله قدرتمندترین فرد بـود و عنوان وزیر جنگ را داشـت. تـا اینکه در ششـم آبان ۱۳۰۲ش. کابینـه خود را به عنوان نخسـت وزیر و وزیر جنگ تشـکیل داد ومتعاقـب آن در کابینـه بعـدی در همیـن سـمت ها مشـغول به‌کار شـد. سـرانجام در نهـم آبـان ۱۳۰۴ش. مجلـس پنجم شـورای ملـی با اکثریت هشـتاد رأی موافـق و پنج رأی مخالـف و سـی رأی ممتنـع انقـراض سلسـله قاجاریه را بـه تصویب رسـاند. یک مـاه و نیم بعد مجلـس مؤسسـان در تکیـه دولت تشـکیل و رضاخان به عنوان اولین پادشـاه پهلـوی انتخاب و در بیسـت و پنجـم آذرمـاه در کاخ مرمر خطبه خوانده شـد و او رسـماً به پادشـاهی ایران رسـید. وی در بیسـتم شـهریور۱۳۲۰ش. بـا حملـه همزمـان و از پیـش توافق شـده نیروهـای انگلیس از جنوب کشـور و روسـیه شـوروی از شـمال، ناگزیر و به خواسـت این دو دشـمن ایران که در تاریـخ معاصـر عامـل از دسـت‌رفتن سـرزمین‌های پـر ارزش بسـیاری از مـام میهن شـده بودند از قـدرت کناره‌گـری کـرد و پسـرش محمدرضـا پهلـوی در بیسـت و پنجم شـهریور۱۳۲۰ش. رسـماً شـاه ایـران شـد. متذکر می‌شـود که رضاشـاه در واقع پـس از کودتـا و اسـتقرار در تهران ایجـاد تغییـرات در جامعـه را با نوسـازی ارتـش آغاز کرد. در همان سـال‌های قبل از سـلطنت با سـرکوب ایـلات و عشـایر متمرد غارتگـر و تلاش در راه ایجـاد امنیت که خواسـت اصلی مردم بـود پایـگاه خـود را در جامعه مسـتحکم کرد.

نوشـتار حاضـر برآن اسـت که با بررسـی تاریـخ اجتماعـی دوره قاجار و مقایسـه آن با دوره رضاشـاه بـه تغییـرات سـاختاری جامعـه ایـران بپـردازد و اینکـه بـه چه صـورت ایـن تحولات عظیم به سرانجام رسید و موانع و مشکلات انجام این تغییر و تحولات چه بود.

آقامحمدخان (آقامحمدشاه)

آقامحمدخـان قاجار پسـر ارشـد محمدحسـن‌خان قاجارآشـاقه‌باش (قوانلـو) از طایفه ترک تبار قاجار بود که قسـمتی از این ایل توسـط شـاه‌عباس اول از منطقه ارمنسـتان به اسـترآباد در محـدوده جنـوب شـرقی دریای خـزر بـرای مقابله با هجـوم و غارت و تـاراج قبایـل ترکمان به آن محـل کوچانـده شـده بودند. دسـته‌ای از طایفه قاجار که در قسـمت پایین دسـت گرگان‌رود مسـتقر شـدند، آشـاقه‌باش (قوانلـو) یعنی سـاکنین قسـمت پاییـن رود و گـروه دیگـر از طایفه کـه در بخـش بـالای گرگان‌رود اسـکان یافتنـد به نـام یوخاری‌بـاش (دولو) یا سـاکنین بالای رود موسـوم شـدند. عناویـن قوانلـو و دولـو نیـز به این علـت به اینـان تعلق گرفت کـه در زبان ترکـی قویـون به معنای گوسـفند اسـت و طایفه قوانلـو اغلب گوسـفندداری می کردنـد و دَوَ به معنـای شـتر اسـت و طایفـه دولو بیشـتر به شـترداری می‌پرداختنـد. بعدها طایفه آشـاقه باش با

ترکمانـان وصلـت کردنـد و بین قبایـل پیونـد و نزدیکی‌هایی به‌وجـود آمد.

در زمـان نادرشـاه افشـار، محمدحسـنخان کـه یاغـی شـده بـود و در صحـرای ترکمـن هـا می‌زیسـت بـه اسـترآباد حملـه و آن را تصـرف کـرد. نادرشـاه بـه بهبودخـان سـردار منطقه اَتَـک (ناحیـه درگـز فعلـی) فرمـان داد که به محمدحسـنخان یـورش برده و شـهر اسـترآباد را تصـرف نمایـد. بهبودخـان در ایـن کار توفیق یافت. قبـل از جنگ بین این دو، محمدحسـنخان، همسـرش و طفلی که از او داشـت یعنی محمد را مخفیانه در خانه سـیدمفید، مجتهد اسـترآباد گذاشـته و خـود بـه صحـرای ترکمان متـواری شـد. بهبودخان که اسـترآباد را تصرف کـرده بود از وجـود آنـان مطلـع نشـد و جـان مـادر و فرزنـدش نجات یافـت. چند سـال بعد وقتـی محمد شـش سـاله شـده بـود، علیقلی‌خـان بـرادرزاده نادرشـاه پس از بـه قتل رسـیدن نـادر در حوالی خبوشـان (قوچـان فعلـی) با کشـتن پسـران نادر با عنوان عادل شـاه در مشـهد زمام امـور را به دسـت گرفـت. وی در جنـگ بـا محمدحسـنخان قاجـار او را شکسـت داد و خـان قاجـار باز هم بـه صحـرای ترکمن‌هـا فرارکرد ولـی علیقلی‌خـان از وجود محمد در خانه سـیدمفید مطلع شـد و او را اسـیرکرد و بـه فرمـان وی محمـد شش‌سـاله را عقیـم کردنـد. بـه همین دلیـل ملقب به آغـا یعنـی خواجـه شـد. البتـه دولت عادل‌شـاه مسـتعجل بود و بـه زودی قاتل پسـران نـادر به وضـع فجیعـی به قتل رسـید. آقامحمدخان در بحبوحه جنگ و کشـمکش بازمانده‌های نادرشـاه و تیره‌روزی‌هایـی کـه تـا ایـن زمـان داشـت توانسـت به پـدر بپیوندد و بـا وی در جنـگ قدرت خونیـن و غارتگرانـه ایـلات در دوره فتـرت و هـرج و مرج پـس از نادر همراه شـود. در حالی که پـدر و پسـر تـا مرحله شکسـت آخریـن رقیب یعنـی کریمخـان زند پیـش رفته بودنـد، خیانت نیروهـای افغـانِ لشـکر محمدحسـنخان به هنـگام محاصره شـیراز توسـط وی ورق را برگرداند و بـه مازنـدران عقـب نشسـت و سـرانجام پـس از مدتـی بـه قتـل رسـید. با کشـته شـدن پدر دوران اسـارت شـانزده سـاله‌آقامحمدخان در شـیراز که پایتخت کریمخان شـده بود آغاز گشت. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷:۱۳۷۹).

شـیراز حتـی پیـش از آنکه در عصر کریمخان زند به شـهری در مجمـوع آرام و امن تبدیل شـود کانونی برای اجتماع

شـمار زیـادی از اهـل قلـم و فرهنـگ اعـم از شـاعران و ادیبـان و منشـیانی شـده بود که

بـه دلیـل اقتـدار دیوانیـان کـم دانـش امـا پرمدعـای اواخـر عصـر صفـوی نتوانسـته بودنـد در اصفهـان اعتبـاری یابنـد و توانمندی‌های فکری و ادبـی خویش را تبلور بخشـند. به رغم کمبود اسـتنادات تاریخـی، شـواهد و قرایـن متعـدد حاکی اسـت که در جمـع اهل قلم و اندیشـه‌ای که پـس از سـقوط اصفهـان عصـر صفـوی درایـن شـهر و شـیراز پدیـد آمدنـد، همچنیـن در جمع ادیبـان و شـاعران و منشـیان و مورخـان عصـر کریمخانی، گفتگوهـا و تأملات وسـیعی در باره مصائـب ایـران و نجـات کشـور از بحران‌هـای ویران‌سـاز و آرزوی بنـای ایرانـی یکپارچـه و به دور از کشـاکش‌های سیاسـی، قومی و مذهبی در جریان بوده اسـت. در چنین شـرایطی شـیراز هـم تبعیـدگاه یـا بـه عبارتی شـهری بود کـه آقامحمدخـان در آن تحـت نظر قرار داشـت و هم بـه دلیـل امکان نشسـت و گفتگـوی او با این جمع اندیشـه‌ورز و میهن‌دوسـت، کانـون پرورش بخشـی از اندیشـه‌ها و تحـول مبانی فکری او از خاسـتگاه خانـزاده‌ای متمایل به کسـب قدرت، بـرای چپـاول و غارتگـری به سـمت دیدگاهی نـو و تمایل بـرای تجدید حیات سیاسـی ایران و نجـات کشـور از رونـد فزاینده تجزیه سـرزمینی بـوده اسـت. (زرگری‌نـژاد، ۱۳۹۵ : ۲۳۲-۲۳۱).

امـا کریمخـان زنـد ایـن طـرز فکـر را نداشـت و بـه حکمرانـی بر بخشـی از ایران بسـنده کـرده بـود. بعدهـا وقتـی آقامحمدخان به قدرت رسـید ایـن نگرش جدیـد او به مقولـه میهن و سـرزمین زادبومی به هدف و انگیزه اصلی وی برای یکپارچه‌سـازی کشـور مبدل شـد و در این راه تـلاش بسـیار کرد. همچنان که نادرشـاه افشـار در این مسـیر کوشـش بی وقفـه و فداکارانه از خـود نشـان داده و کشـور را از چندپارگـی و اسـتیلای روس‌هـا، عثمانی‌هـا و افغان‌هـا نجات داده بـود. علـت اینکـه نادرشـاه از درون بافـت اجتماعـی ایلاتی مبتنـی بر غارتگـری ظهورکرد ولـی در بخـش مهمـی از سـال‌های سـلطنت خـود در جهت تحقق اندیشـه تجدیـد یکپارچگی سیاسـی کشـور تـلاش نمـود به علـت تربیت در محیطـی با فرهنـگ متعالی نبود بلکـه باید آن را در نقـش رجالـی چون میرزامهدیخان اسـترآبادی، منشـی، مورخ و سـفیر نـادر که خود حاصل محیـط فکـری، ادبی و فرهنگی اصفهان بود و سـایر اهل قلم و اندیشـه جسـتجو کـرد که نادر را رهنمـود می‌دادند. (همـان، ۲۳۳-۲۳۲).

بـه ایـن ترتیـب درمی‌یابیـم کـه چگونـه می‌توانـد نقـش اندیشـه‌ورزان و فرهیختـگان در سرنوشـت کشـور و رونـد تاریخـی و سـیر پیشـرفت فکـری و فرهنگـی جامعـه مؤثر باشـد. به

خصـوص در عصـر حاضر بـا امکانات پیشـرفته ارتباطـات اجتماعی کـه می‌توان این اندیشـه‌ها را تـا اعمـاق جامعه گسـترش داده و به آحاد ملت در مسـیر روشـنگری و سـاخت آینـده‌ای بهتر یاری رسـاند.

بـه دوره اقامـت آقامحمدخـان در شـیراز بازگردیم. وی در دوره کریمخان در شـیراز نه بـه عنـوان زندانـی بلکه بـه حالت گـروگان و به صورت فـرد محترمی زندگی می کرد. در شـهر آزاد بـود و بـه دربـار کریمخـان رفـت و آمد داشـت و برای شـکار از شـهر خارج می‌شـد. ضمن اینکـه عمـه‌اش در حرمسـرای کریمخـان بود و به وسـیله او به راحتـی به اخبار دربار دسترسـی داشـت تـا اینکـه کریمخـان در بسـتر مرگ افتـاد. در تاریخ شـنبه سـیزدهم صفـر ۱۱۹۳ق. که کریمخـان در شـیراز فـوت کـرد، از چندیـن روز قبـل آقامحمدخان همـه‌روزه به بهانه شـکار از شـهر خـارج می‌شـد و بـاز می‌گشـت. منظـورش این بـود کـه نگهبانـان دروازه خروجی شـیراز بـه رفـت و آمـد وی و اطرافیانـش عادت کننـد و آن را عـادی بپندارند. تا اینکه توسـط عمه‌اش مطلـع شـد کـه کریمخـان در مرحلـه فوت اسـت. آقامحمدخـان از فرصت اسـتفاده کـرده با دو نفـر از بـرادران و چنـد نفـر از مخصوصانـش بـه بهانه شـکار از شـهر خـارج و به سـرعت راهی اصفهـان و از آنجـا بـه مازندران رفـت. بنابراین تا زندیان به خودشـان بیایند مـرغ از قفس پریده بود (خورموجـی، ۷:۱۳۴۵).

در واقـع تاریـخ مـرگ کریمخـان زنـد، آغاز فعالیـت آقامحمدخان برای سـیادت بـر ایران و اسـتقرار حکومـت قاجار می‌باشـد. اولیـن اقدام آقامحمدخـان، ایجاد وحـدت و یگانگی طوایف قوانلـو و دولـو بـود کـه سـالیان دراز دشـمنان خونـی یکدیگـر بودنـد. وی در این امـر زیرکی و تدبیـر خـود را نشـان داد و ایـن دو طایفـه را بـا هم همـراه کرد زیرا بـه خوبی می‌دانسـت که با نفـاق بیـن دو طایفـه قاجـار راه به جایی نخواهد برد و به اهدافش که کسـب قـدرت و همچنین یکپارچگی ایران اسـت دسترسـی پیدا نخواهد کرد. وی در سـال ۱۲۰۰ق. پادشاهی خود را اعلام کـرد. امـا از تاجگـذاری خـودداری نمود و بـرآن بود که تا سراسـر ایران را یکپارچـه نکند به این کار دسـت نزند. سـرانجام ده سـال بعد که خواسـته‌اش تقریباً محقق شـد در رمضان۱۲۱۰ق. با درخواسـت مکـرر امـرا و عده‌ای از مردم در کاخ گلسـتان تاجگـذاری کرد. قبـل از تاجگذاری به جـز خراسـان دیگر مناطق ایـران تحت سـلطه او قرارگرفته بودند و در خراسـان نیرویی نمی‌دید

کـه بتوانـد بـا خواسـت او مخالفت کنـد. از این رو پس از مراسـم تاجگذاری راهی خراسـان شـد و بـدون جنگ با تسـلیم شـدن شـاهرخ نوه نادرشـاه ایـن ایالت نیز بـه بقیه مناطق افزوده شـده و یکپارچگـی ایـران را تحقـق بخشـید.آقامحمدخان با لشـکریانش پس از اسـتقرار در مشـهد با توجـه بـه اهدافی که برای کشـور داشـت در صـدد برآمد مناطق جدا شـده از کشـور در محدوده خراسـان بـزرگ را بـه آن بازگردانـد. از ایـن‌رو محمدحسـنخان قراگوزلـو را به عنوان سـفیر نزد شـاه زمان، سـلطان وقت افغانسـتان، به کابل فرسـتاد.

لسـان الملـک سـپهر در کتـاب خود، ناسـخ التواریـخ، در این باره می‌نویسـد، آقامحمدشـاه طـی مکتوبـی حقـارت آمیـز درخواسـت کرد بلـخ را کـه جزء ممالـک ایران اسـت مسـترد دارد و نیـز اسـماعیل آقـای مکـری را بـه هـرات نـزد شـاهزاده محمود، بـرادر شـاه زمان، فرسـتاد و همیـن درخواسـت را در مـورد هـرات نمـود و دیگـری را بـا پیغامـی تهدیدآمیـز به نزد سـلطان بخـارا فرسـتاد کـه شـهر مرو ویـران کردی و اسـیران بردی و بیـرام علیخان که نسـب با قبیله قاجـار داشـت عرصه هـلاک و دمار آوردی اکنون اسـیران باز فرسـت و... بدینسـان دنبال بهانه می‌گشـت کـه بـه بخـارا حملـه کنـد و آنجـا را تصـرف و همـراه بـا مـرو به ایـران ملحـق کند و نوشـت، سـاخته می‌بـاش کـه مـن سـفر بخـارا خواهـم فرمود و بـا بخارا و سـلطان بخـارا آن همی‌خواهـم کـرد کـه تو بـا مرو و بیـرام علی کـردی. اما در این هنـگام از طرف حـکام منطقه آذربایجـان بـه او خبـر رسـید که روس‌ها با لشـکری بـزرگ اکنـون در بادکوبه‌اند. آقامحمدشـاه از دریافـت ایـن خبـر جهـان در چشـمش تاریـک شـد و آتش خشـمش زبانـه گرفـت در نتیجه اهـداف خراسـان را ناتمـام باقی گذاشـت و با لشـکر خـود به سـوی آذربایجان حرکت کـرد تا با روس‌هـا مقابله کند. (لسـان الملـک سـپهر، ۱۳۹۰ : ۸۲-۸۱).

گفتنـی اسـت کـه قسـمتی از ایـل قاجـار توسـط شـاه عبـاس اول صفـوی بـه مـرو کوچانـده شـده بودنـد تا حفاظی برای ایـن منطقه در مقابل هجـوم ازبکان ایجاد شـود. در زمان آقامحمدخـان، بیـرام علیخـان قاجـار حاکم مرو بود که سـال‌ها با سـپاه اندک خـود متهورانه در مقابـل هجـوم ازبـکان به فرماندهی شـاه مرادبیـگ جان ازبـک مقاومت کرد. حتـی در غیاب او کـه بـه جنگ بـا ازبکان رفتـه بودند زنان مـرو جامه رزم پوشـیده آمـاده کارزار شـدند و این کار موجـب شـد سـپاه مـرو را بیشـتر از معمول نشـان دهنـد در نتیجه ازبـکان را مرعوب سـاخته و

آنـان را به فرار واداشـتند. (سـفرنامه بخـارا، ۶:۱۳۷۳)

در اینجـا بـه مـوردی از درایـت و تیزهوشـی آقامحمدخان کـه اهداف روس‌هـا را در مورد ایـران بـه درسـتی درک کـرده و بـرآن بـود کـه آنـان در ایـران جـای پایـی پیـدا نکنند اشـاره می‌شـود. بـه هنگامی که آقامحمدخان در شـمال کشـور مسـتقر شـده بود ولی هنـوز زندیان در فـارس در قـدرت بودنـد به نوشـته محمدفتـح اله سـاروی در کتاب احسـن التواریـخ می‌نگریم، روس‌هـا از طریـق رشـت در مسـیر بارفروش (بابل)، سـاری، فرح آباد، اشـرف (بهشـهر) حرکت کردنـد. آنهـا در مسـیر خـود از مزارع و راه‌ها از وضعیت شـهرها و روسـتاها و موقعیت جغرافیایی منطقـه اطلاعـات جمـع می‌کردنـد و احیاناً نقشـه‌هایی تـدارک می‌دیدنـد و در واقع هـدف آنان آشـنایی بـه تمام این امور برای آینده و تسـخیر شـمال کشـور بود. سـپس اوضاع را بـه فرمانده خـود اطـلاع داده و او بـا چند فروند کشـتی کـه علاوه بر تجهیـزات جنگی بسـته‌های خوراکی و انـواع پارچه‌هـای نخـی آورده بـود بـه مـوازات دشـت کراویـن (قـره دوویـن) اشـرف نزدیک سـاحل لنگـر انداختـه از شـاهزاده اعظم درخواسـت قطعـه زمینی نمود کـه بتواننـد در آن کار و زندگـی کننـد. زمیـن بـه قیمـت کمی بـه آنان واگـذار شـد. روس‌ها بـا آلات و ابزار فلـزی قلعه و حصـاری در ایـن زمیـن برپـا کردنـد و اقلام خـود را به مردم بـا قیمتی پایین فروختـه و اقلام معمولـی مـردم محـل را بـا قیمـت بالایـی می‌خریدنـد و بـه اصطـلاح دانه‌ریـزی می‌کردند تا جـای پـای خـود را در منطقـه محکـم کنند. شـاهزاده کـه متوجه نیرنـگ روس‌ها شـد موضوع را بـه آقامحمدخـان اطـلاع داد. وی وقتـی از جریـان مطلع شـد طـی حکمی به شـاهزاده قاجار فرمـان داد آنهـا را دسـتگیر و حبس کند. شـاهزاده سـران روس‌ها را به ضیافتی دعـوت و آنها را دسـتگیر کـرد. در مراجعـت آقامحمدخـان به سـاری پس از خراب کـردن قلعـه احداثی روس‌ها آنهـا را آزاد کـرد تـا با کشـتی‌های خود به روسـیه بازگردنـد. (سـاروی،۱۳۷۱ : ۱۱۷-۱۱۶).

محمدحسـنخان اعتمادالسـلطنه (صنیـع الدولـه) در کتـاب تاریـخ منتظـم ناصری نـام این فرمانـده روس را ینسـال ووانویـچ ذکـر می‌کنـد. (اعتمـاد السـلطنه،۱۳۶۷:۱۳۹۰).

در مـورد شـخصیت کینه‌تـوز، بیرحـم و سـنگدل آقامحمدخـان شـواهد تاریخـی متعددی وجـود دارد بـه طـوری کـه برای دسـت یافتن بـه اهدافش بـه هرگونه سخت‌کشـی و خونریزی دسـت مـی‌زد. بـا ایـن حـال در مـورد جباریت وی اغراق نیز شـده اسـت.

زرگـری نـژاد در مـورد آخریـن سـنگر مقاومـت لطفعلیخـان زنـد در کرمـان می‌نویسـد، ماجـرای کشـتار وسـیع کرمـان و سـاختن کله منـار در بَـم و همچنیـن کورکردن شـمار زیادی از مـردم بـا درآوردن بیسـت هـزار چشـم از حدقـه همـواره ماجرایـی دلخـراش اسـت کـه نماد برجسـته سـبعیت آقامحمدخـان و مظلومیـت مردم کرمـان را به تاریـخ پژوهان نشـان می‌دهد. تردیـدی نیسـت کـه در جریـان سـقوط این شـهر در برابر قـوای قاجـار همانند تمام شـهرهایی کـه بـه دسـت قـوای مهاجم بـه تصـرف در می‌آمدند شـمار زیـادی از مدافعـان و مـردم عادی یـا کشـته می‌شـدند یـا به تـاراج و هتـک و انـواع مجازات‌هـای بیرحمانـه گرفتار می‌شـدند. بر ایـن اسـاس تردیـدی نیسـت که پـس از تصرف کرمان نیز جمعی کشـته شـدند و شـماری هم مـورد چپـاول و آزار قرارگرفتنـد امـا بـه رغم ایـن واقعیت به نظر می‌رسـد کـه گزارش‌های این ماجـرا نیـز هماننـد شـمار زیـادی از این نـوع گزارش‌ها پیراسـته از اغراق نباشـد. (زرگـری نژاد، ۱۳۹۵ : ۲۸۶-۲۸۵).

ذکـر نظـر عبدالحسـین نوایـی در مـورد آقامحمدخـان خالـی از لطـف نیسـت. وی می‌گوید، داوری ما نسـبت به کسـانی چون آقامحمدخان قاجار و شـاه سـلطان حسـین صفوی ایـن اسـت کـه به ما یـاد داده‌اند آن یک خونخوار و سـنگدل و آدمکش بـوده و این یکی ضعیف النفـس و رقیـق القلـب و به اصطـلاح مرغ دل. بگذریـم از اینکه ما در داوری خود هم سـنگدلی را محکـوم می‌کنیـم و هـم مـرغ دلـی را گنـاه می‌شـماریم و غافل از آنیـم که هرچیـز به جای خویـش نیکوسـت. اگر آقامحمدخان سـخت و سـنگدل و بیرحـم نبود چگونه می‌توانسـت ایران را کـه پـس از نادر در طول بیسـت سـال سـلطنت زندیـه از مرکزیـت و یکپارچگی افتـاده بود و در هـر قسـمت آن یاغـی گردنکشـی بـا جمع کردن سـی چهل سـوار آدمکش وغارتگر دسـت بـه تجـاوز بـر مـال و جـان و ناموس مـردم دراز کرده بـود تمرکز بخشـد و ایـران را تحت یک حکومـت و یـک قانـون درآورد... امـا ما هرگـز بدین مسـائل نمی‌اندیشـیم و از آقامحمدخان جز بـه صـورت آدمکـش و سـنگدل یاد نمی‌کنیـم در حالی که تمرکـز و تجدید حدود این سـرزمین با اوسـت. (نوایـی، ۱۳۸۳ : ۹-۸).

بـه هنـگام لشکرکشـی آقامحمدخـان به قفقاز کاترین دوم تزارین روسـیه درگذشـت و پسـر او "پل اول" جایگزین مادر شـد وی دسـتور داد لشـکریان روسـی ایالات اشـغالی ایران را

تخلیـه کننـد. مقـارن این ایـام چون ابراهیـم خلیلخان حاکم شوشـی (پاشیشـه- پناه آبـاد) خبر عزیمـت آقامحمدخان را به سـوی شوشـی شـنید بیدرنگ به داغسـتان گریخـت و آقامحمدخان بـه جانـب شوشـی روان شـد و بـر ایـن شـهر که تصـرف قلعـه رفیـع آن کاری بس دشـوار بود دسـت یافـت. نخسـتین اقـدام او در شوشـی تحقیـق دربـاره کسـانی بود کـه در ایـن منطقه با فرماندهـان روسـی همراهـی و همکاری کـرده بودند. برخی از آنان دسـتگیر و زندانی شـدند. بر اسـاس گـزارش منابـع ارمنـی، صفربیـک یکـی از ملازمـان آقامحمدخـان که به نظر می‌رسـد از سـوی وابسـتگان آن بـزرگانِ زندانـی شـده به وسـاطت برخاسـته بود در شـب کشـته شـدن آقامحمدخـان بـه دیـدار او رفت و از وی خواسـت از جـرم آنها در گـذرد. آقامحمدخان با تأکید بر اینکه آنان دسـت به خیانت زده و مسـتوجب مجازات هسـتند درخواسـت صفربیک را نپذیرفت. صفربیـک اصـرار و پافشـاری زیـادی کـرد و سـرانجام وی را به خشـم آورد و عهد کـرد که روز بعـد تـو را هـم خواهـم کشـت. این تهدیـد باعث شـد صفربیک همان شـب عبـاس بیک یکی دیگـر از ملازمـان را بـا خـود همراه سـازد و به سـراغ آقامحمدخان بـرود و با چنـد ضربه خنجر او را به قتل برسـاند. داسـتان کودک پسـندی هم هسـت که خشـم آقامحمدخان را بر ملازمان بـه دلیـل خـوردن زردآلـو یا خربـزه دانسـته‌اند کـه ارزش نقد نـدارد. گـزارش دیگـری در منابع تاریخـی قاجـار موجـود اسـت که چـون شـب هنـگام در کنـار خوابـگاه آقامحمدخان میـان دو تـن از ملازمانـش بـه نام‌هـای صادقخـان گرجـی و خـداداد اصفهانی یـا نهاوندی بر سـر پولی دعـوا شـد آقامحمدخـان از جنجـال آنـان برافروخته شـد و فرمان به قتـل آنـان داد. در این حال صادقخـان شـقاقی کـه از فرماندهـان آقامحمدخـان بـود وسـاطت کـرد و از وی خواسـت چون شـب جمعـه اسـت کشـتن آنهـا را به فـردا موکـول کنـد. آقامحمدخـان پذیرفت ولی چـون آن دو مـلازم مـرگ خویـش راحتمی می‌دانسـتند بـا همراه کـردن عباسـقلی مازندرانی کـه فراش خلـوت بـود در همـان شـب وارد سـرا پـرده آقامحمدخـان شـده و او را بـه قتـل رسـاندند. جان ملکـم انگلیسـی کـه هنـگام سـفر بـه ایـران در اغـاز سـلطنت فتحعلیشـاه در این بـاره پرس و جوهـای زیـادی کرده نوشـته اسـت، بعضـی را گمـان این بـود که نوکرهـای مزبور بـه ترغیب صادقخـان شـقاقی مرتکـب این امر شـدند. وقایعی که بعـد روی داد این نظـر را تقویت می‌کند زیـرا مرتکبیـن قتل، جواهر و تاج شـاهی را برداشـته نـزد وی بردند و صادقخان شـقاقی به آنان

پناه داد و بعد از آن طایفه خود در آذربایجان را گرد آورد و به طمع سلطنت سر برداشت. (ملکم، ۱۳۸۰ : ۴۹۵-۴۹۱).

به نظر می‌رسد این مورد به واقعیت نزدیک باشد. البته صادقخان شقاقی از این خیانت به ولی نعمت خویش طرفی نبست و این کار موجب بدنامی و نابودی وی گشت. او ده هزار تن از لشکریان گرجی آقامحمدخان را به سوی خود جلب نمود و در حوالی شهر میانه به مقابله با فتحعلیشاه شتافت. اما لشکریان وی بدون جنگ به فتحعلیشاه پیوستند و صادقخان چاره‌ای جز فرار نیافت و به قراداغ پناهنده شد. از آنجا کوته فکرانه برای فتحعلیشاه پیام فرستاد که اگر او را به جان امان دهد کمر به خدمت خواهد بست. شاه قول داد که قصد جان وی نکند. صادقخان به تهران رفت ولی بازداشت و در اتاقی محبوس شد. به فرمان شاه در و پنجره‌های اتاق او را تیغه کردند تا خود از گرسنگی بمیرد و شاه به قول خود وفا نموده باشد. (دروویل، ۱۳۸۸ : ۱۴۹-۱۴۸).

سرنوشت سه تن ملازمان آقامحمدخان که شبانه او را کشته بودند بهتر از صادقخان نبود. هر یک در جایی دستگیر و توسط شاهزادگان قاجار و دیگران به طرز فجیعی به قتل رسیدند. قتل آقامحمدخان در ۱۲۱۱ق/۷۹۷م. در شوشی اتفاق افتاده است. وی به هنگام مرگ پنجاه و هفت سال داشت. این رخداد ضایعه بزرگی برای ایران به لحاظ تجاوزات نظامی بعدی روسیه به قفقاز و از دست دادن ایالات ایران در قفقاز به شمار می‌رفت زیرا با توجه به قدرت نظامی، تدبیر، شجاعت و دوراندیشی او احتمالاً روسیه اقدام به لشکرکشی به قفقاز را تا مدتی به تعویق می‌انداخت و یا در صورت حمله محتمل بود که آن موفقیت‌های نظامی عهد فتحعلیشاه را به‌دست نیاورد. آقامحمدخان پس از مرگ کریمخان زند تا هنگام به قتل رسیدن آرام و قرار نداشت و اوقات خود را بر پشت اسب و به همراه لشکریانش درگیر جنگ‌های متعدد با رقبا بود. در سال‌های ابتدایی این دوره پرکشمکش و ویرانی ارتباط تجاری ایران با دیگر کشورها تقریباً قطع شده بود. آقامحمدخان یکسره در فکر جلب رضایت لشکریانش بود و جز به توفیق در امور نظامی و رسیدن به اهدافش توجهی به سایر امور جامعه نداشت. او هزینه گزاف این لشکرکشی‌ها را از مردم بینوا تأمین می‌کرد همچنان که رقبای او نیز می نمودند. او اتکایش برای پیشبرد امور تنها به لشکریانش و از

طریـق قهرآمیـز بـود اما به اسـتثنای نظامیان فقط علمای شـیعه را مـورد تفقد قرار مـی‌داد. زیرا بـه نیکـی دریافتـه بـود کـه پایگاهی در میان مـردم ندارد و حمایـت از علما و توجه و رسـیدگی بـه آنـان موجـب می‌شـود که مـردم مذهبی و وابسـته بـه روحانیون بـر علیه او اقدامـی نکنند.

در خاتمـه ایـن مبحث توجه بـه نظر عبدالحسـین زرین‌کوب در مورد آقامحمدخان شـایان توجـه اسـت. وی مـی نویسـد، حکایت‌هـای جالبـی که در بـاب خشـونت و قسـاوت و لئامت او در افـواه نقـل می‌شـد و غالبـاً درسـت نیـز بود توجـه عـام را از آنچه دربـاره فکر صائـب و دقت نظـر و قـدرت اراده او روایـت می‌شـد منصـرف می‌کـرد و خاطـره او را بیـش از آنچـه بایـد در اذهـان خلـق زشـت و تیـره می کـرد. جنایـات او در کرمان بدون شـک عامل عمـده‌ای بود که اذهـان را از توجـه به بعضی سـجایای پسـندیده‌اش منصرف سـاخت. کسـانی که با خشـونت او را محکـوم کردنـد غالبـاً از مهـارت او در فنون لشکرکشـی و فرماندهی غافل ماندند یـا آن را در مقابـل جنایاتـش قابـل ملاحظـه ندیدند. اما بـرای مورخ ذکر آن خشـونت‌ها نباید مانـع از توجه بـه ایـن گونه اوصاف کـه لازمه فرماندهی و فرمانروایی اسـت بشـود. آقامحمدخان یک سـردار جنگـی بـود. عـزم و همـت او در مقـام خـود یـادآور اوصـاف قابل تحسـین یک فرمانـده واقعی بـود. در جلـب رضایت لشـکریان مثـل یک فرمانـده تعلیم یافته سـعی و مراقبت نشـان می‌داد. در نـزد سـربازان و سـرداران خویـش هـم مطـاع و محبـوب بـود و در عیـن حـال مایـه ترس و احتـرام بـا آنهـا صمیمانه و مثل دوسـتان واقعی می‌زیسـت. لباس آنهـا را می‌پوشـید و از غذای آنهـا می‌خـورد. در واقـع ایـن لشـکریان نردبان اعتـلاء او به اوج قـدرت بودند و او هـم این نکته را چنانکـه بایـد درک کرده بـود. (زرین کـوب، ۱۳۸۴ : ۷۷۹–۷۷۸).

بعـد از ایـن دوران و تثبیـت حکومـت قاجـار، شهرنشـینی تـا حـدودی احیا شـد. اگرچه در اغلـب مناطـق روسـتاییان کـه اکثریـت جامعـه ایـران را تشـکیل می‌دادنـد همچنان زیـر لگام اسـبان طوایـف و قبایـل مهاجـم در ناامنی و تیـره روزی به سـر می‌بردند. از آن سـوی، مأموران مالیاتـی حکومـت نیـز دمـار از روزگارشـان در می‌آوردند. اما قشـری کـه به واقـع در عصر قاجار بـه قـدرت بازهم بیشـتری دسـت یافت علمای شـیعه دوازده امامـی و به طورکلی قشـر روحانی بـود. زیـرا شـاهان قاجـار بـه علت نداشـتن اقبـال عمومی بـه حمایـت آنان نیاز داشـتند. قشـر روحانـی نیـز آگاهانـه از ایـن فرصـت بـرای نفوذ هرچـه بیشـتر در اقشـار مختلف جامعـه بهره

مـی جسـت. در ایـن فرصـت مغتنم سـایر رقبای شـیعه را از دیگر فرقه‌های شـیعه با دسیسـه و خشـونت از صحنـه‌ی اجتمـاع بیـرون رانـد و یا آنـان را به شـدت تضعیف کرد کـه در جای خود بـه آن پرداخته می‌شـود.

بـه هـر روی سیاسـت خشـن و بیرحمانه خان قاجـار که از دیدگاه بشردوسـتی و انسـانیت غیـر قابـل قبـول و شایسـته همه گونه سـرزنش و نقد و بررسـی اسـت اما برای پیشـبرد اهداف او راهـکاری مؤثر بود.

نظام حکومتی دوره آقامحمدخان

نظـام حکومتـی کـه آقامحمدخـان پایه‌گـذاری کـرد در واقـع مشـابه حکومـت اسـتبدادی زندیـه و قبـل از آن بـود. تمـام قـدرت در اختیار شـاه قرار داشـت و او بر حیات و ممـات مقامات و قاطبـه ملـت تسـلط داشـت. انتصـاب مقامـات توسـط وی انجـام می‌گرفـت و مقامات ارشـد می‌بایـد بـه شـاه پاسـخگو باشـند. در امـور نظامـی هـم وی تمـام قدرت را در دسـت داشـت و هرگونـه تصمیـم در مـورد افسـران و سـربازان و دسـتمزد آنـان و همچنین انتصابـات نظامی و مأمورکـردن صاحـب منصبـان بـه مناطـق جنگـی و لجسـنیک نظامـی و غیره بـا هماهنگی و دسـتور شـاه انجام می‌شـد. در عهد آقامحمدخان تشـکیلات اداری گسـتردگی چندانی نداشـت. حاج ابراهیم کلانتر شـیرازی که در ماجرای سـقوط زندیه به پشـتیبانی از آقامحمدخان پرداخته و بـه ولینعمتـان قبلـی خیانت کـرده بود به دلیـل خدمتش به مقـام اعتمادالسـلطنه (صدراعظم) منصـوب شـد. مسـتوفی الممالـک مسـئولیت امـور مالـی و تنظیم بودجـه را به عهده داشـت و مسـتوفیان و مأمـوران مالـی را کـه در ایالات و ولایات به کار گردآوری مالیات اشـتغال داشـتند رهبـری می‌کـرد ولـی خود او تحت نظـر صدراعظم فعالیـت می‌نمود. معیرالممالـک، رئیس کل خزانـه داری بـود کـه کار بانک مرکـزی عصر جدید را انجام می‌داد و ضراب باشـی که مسـئول ضـرب سـکه بـود زیـر نظـر او خدمـت می‌کـرد. مقـام دیگـر منشـی الممالک بـود که بـر کلیه منشـیان ریاسـت داشـت . کار منشـیان تهیـه اسـناد و مـدارک دولتی بـود که صاحبدیـوان آنها را بـرای امضـاء آمـاده کـرده بود کـه پـس از تأیید، منشـیان آنها را بـه ایالات و ولایات ارسـال مـی کردنـد. منجـم باشـی، بر فعالیـت منجمان نظـارت می‌کرد که آنان مسـئول تنظیـم تقویم و سـاعات سـعد و نحـس بـرای شـروع فعالیت‌هـای مختلـف شـاه بودنـد. آخرین مقـام در کنار شـاه، خطیـب الممالک نام داشـت که در تشـریفات مختلف بنام شـاه خطبه می‌خوانـد و در عید نـوروز هـم در حضور شـاه خطبـه خوانی مـی کرد.

قبـل از ورود بـه مبحـث فتحعلیشـاه توضیحـی در مـورد سـفرنامه‌های اروپاییان بـه ایران بـه عنـوان یکـی از منابـع مهـم تاریخی ضـروری به نظر می‌رسـد. در عهـد قاجار جامعـه ایران در یـک تصلـب اجتماعـی و فرهنگـی گرفتـار شـده بود. سـه قدرت حاکم شـامل شـاه مسـتبد

مذهبی، روحانیون شیعه واپسگرا وسازش ناپذیر با دیدگاهی ناآشنا با مدارا و کثرت پذیری فرهنگی همراه با ایلات غارتگر و سرکش جامعه ایران را به لحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در رکود و سکون کامل فرو برده بودند به طوری که تغییر محسوسی از سیصد و سه سال قبل که شاه اسماعیل اول به قدرت رسید تا هنگام تاجگذاری آقامحمدخان در جامعه ایران ایجاد نشده بود. این زوال اندیشه و فرهنگ و انحطاطی که ملت ایران دچار آن شده بود برای یک اروپایی که پای برخاک ایران می‌گذاشت مشخص و محسوس بود. زیرا جامعه اروپا از چند صد سال قبل از مرحله حکومت‌های استبدادی مذهبی عبور کرده و دوره رنسانس را با موفقیت پشت سرگذاشته و جامعه از قید مذهبیون رها گردیده و عرفی شده بود. سپس به عصر روشنگری پای گذاشته و مرحله انقلاب صنعتی را آغاز کرده بود. افرادی که از این جوامع به هر دلیل به ایران استبداد زده با قوانین و راهکارهای شرعی سفر می‌کردند به وضوح این تفاوت اجتماعی و فرهنگی را درک می کردند و به دلیل اختلاف سطح فرهنگی و آموزشی که بین جامعه اروپایی و ایران عهد قاجار وجود داشت و اینکه آنان از کودکی تا بزرگسالی به روش نوین تحصیل کرده و دانشگاه را گذرانده و هر یک تخصصی داشتند، پیداست که نگرش عمیقی به زوایای مختلف جامعه عقب مانده ایران می‌توانستند داشته باشند. مثل اینکه امروز چند نفر تحصیلکرده دانشگاهی متخصص و فرهیخته در رشته‌های مختلف از تهران به منطقه‌ای دور افتاده در سیستان و بلوچستان بروند و پس از گذراندن یک سال در میان مردم و جمع آوری اطلاعات از جنبه های مختلف آن حوزه مطالعاتی، در بازگشت گزارشی تهیه کنند. طبعاً چنین گزارشی خواندنی و قابل استفاده خواهد بود. بگذریم که این تفاوت ساختاری در عهد قاجار برای یک جهانگرد اروپایی به مراتب بیشتر و محسوس‌تر بوده است. بنابراین طبعاً این سفرنامه‌ها از زوایای مختلف اجتماعی عمق و معنای بیشتری از نوشته‌های مورخین درباری قاجار دارند و از آنجایی که این افراد مشاهدات و تجربیات شخصی خود را که از سفر به ایران کسب کرده‌اند بیان می‌کنند و نه شنیده‌هایی از این و آن را، به لحاظ بررسی‌های تاریخی از اسناد درجه اول محسوب می‌شوند. البته یک مورخ آگاه به کاستی‌های این سفرنامه‌ها از قبیل برخی اغراض و اهداف سیاسی، یا گزارش و اظهار نظر درباره موضوعی که دانستن همه

جوانـب آن بـرای گزارشـگر امـکان پذیر نبـوده و دیگر لغزش‌هـای تاریخی توجـه می‌کند. تمام نظـرات ابـراز شـده را کامـل نمی‌پذیـرد و همچنین تمام سـفرنامه نویسـان را در یک تـراز قرار نمی‌دهـد. بـه هـر روی بـا در نظر داشـت تمـام این جوانـب، سـفرنامه‌ها برای بررسـی وضعیت جامعه ایران در عهد قاجار از منابع ارزشـمند به شـمار می‌روند.

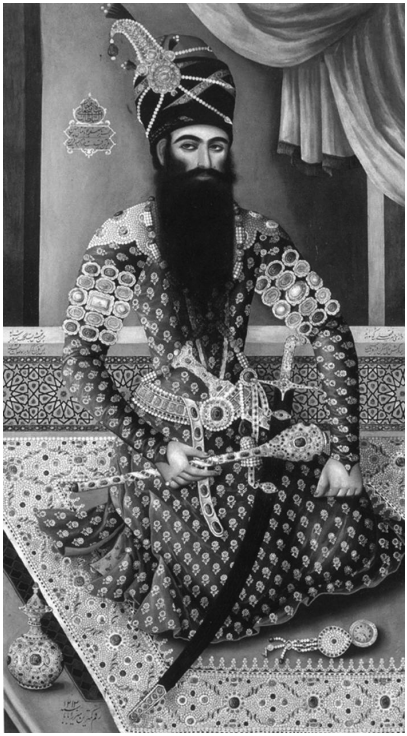

فتحعلیشاه

باباخـان یـا فتحعلیشـاه کـه توسـط آقامحمدخـان رسـماً ولیعهـد اعـلام شـده بـود پس از بـه قتـل رسـیدن او و درگیری هایـی بـا مدعیـان سـلطنت در تهـران بـا عنـوان فتحعلیشـاه بر تخـت سـلطنت نشسـت. بـا مسـاعی آقامحمدخـان موقعـی که فتحعلیشـاه به سـلطنت رسـید همـه دشـمنان و رقبـای قدرتمنـد داخلی سـرکوب شـده بودند. اما کشـور در نتیجـه جنگ های فرسـاینده آسـیب بسـیار دیـده و مردم زندگی سـخت و محنت باری داشـتند. مقـارن همین ایام کشـورهای اروپایـی بـا گـذار از عصر رنسـانس و ورود به دوره روشـنگری و خردورزی و سـلطه قواعـد عقلانـی به جـای اصول ایمانـی با انقـلاب صنعتی جهان جدیـدی را بنـا می‌کردندکه با دنیـای قـرون وسـطایی ایران عهـد قاجار و تعصبات فرقه‌ای و تحجر و خرافات ناشـی از سـلطه روحانیـت شـیعه و حکومـت عقـب مانـده اسـتبدادی کـه دسـت در دسـت هـم بر مـردم حکم

می‌راندند تناسبی نداشت. به طوری که با جد و جهد ملّاها و جاانداختن افکار بنیادگرایانه مذهبی به مردم آنان گرفتار انواع خرافات، توسل، کشف امامزاده‌های جدید، دخیل بستن یا ریسمان یا زنجیری بر پا یا گردن به پنجره‌های این اماکن و زنجیر زنی و قمه زنی و جدال‌های خونین محله‌ای حیدری و نعمتی و غیره در نشیب ذلت بار اخلاقی و فرهنگی می‌غلتیدند. شاه هم به این بلیه جاهلیت گرفتار بود و البته در بسیاری موارد عامدانه برای تحکیم موقعیت خود با این روش روحانیون همراهی می‌کرد. به نوشته لسان الملک سپهر در ناسخ التواریخ، مشغله اصلی او خرامیدن در حرمسرایی با بیش از هزار زن بود که در این مورد تنها برخی از سلاطین عباسی با او قابل قیاس بودند و حاصل آن حدود دویست و شصت و دو پسر و دختر بود. پسران در سنین نوجوانی به یکباره از اندرونی و دربار در ایالت و یا شهری والی و حاکم می‌شدند. این شاهزادگان که از پدر، بی‌تدبیری، جباریت و طماع بودن را آموخته بودند هر یک می‌کوشیدند همانند او برای خود جاه و جلالی و حرمسرایی در منطقه حکومت خود فراهم و تا می‌توانند به انواع روش‌ها از مردم درآمد کسب کنند که در نتیجه مردم بیش از پیش دچار فقر و پریشانی شدند. شاهزادگان درگیر رقابت سختی با یکدیگر بودند و در بسیاری مواقع فرمانبرداری کاملی از حکومت مرکزی ننموده و در فرستادن مالیات کوتاهی می‌کردند.

فتحعلیشاه درایت سیاسی، کاردانی، ژرف‌نگری و شجاعت آقامحمدخان را نداشت ولی بی‌گمان خصوصیات منفی شخصیتی او را یدک می‌کشید. یکی از خصوصیات او مال دوستی و علاقه مفرط به گردآوری جواهرات بود. "درووِیل" که در سال ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۳میلادی در ایران بود در این باره می‌نویسد، بخل و خست فتحعلیشاه بی نهایت است، گویی لذتی جز روی هم انباشتن خزائن ندارد. همه ساله حدود ده تا دوازده میلیون فرانک جواهر گرانبها می‌خرد و آنها را در صندوق‌ها روی هم می‌ریزد و در ضمن طلای بسیاری نیز جمع‌آوری می‌کند. از این رو شکی نیست که به زودی کشور خویش را دچار ورشکستگی خواهد کرد. (درووِیل، ۱۶۶:۱۳۸۸).

او به قدری خست داشت که حتی از تأمین هزینه امور نظامی و پرداخت حقوق نظامیان تا آنجا که امکان داشت خودداری می‌کرد.

غفلـت از ایـن موضـوع و بـی توجهی بـه نظامیان موجب دلسـردی و بی نظمی آنان شـده بـود و دیگـر نشـانی از ارتـش قدرتمنـد و منضبـط آقامحمدخان باقـی نمانده بود. فتحعلیشـاه از اوضـاع جهانـی و تغییرات شـگرفی که در اروپـا روی داده و در حال تکوین بود اطلاعی نداشـت و کشـور را بـه روش سـنتی اواخـر عهـد صفوی یعنی صد سـال قبـل، آن هم با مردمـی فقیر و درمانـده و دولتـی کم‌تـوان و کوچکتـر از دوره صفـوی اداره می‌کـرد. او خودکامـه‌ای لجـوج بود کـه در امـور داخلـی و خارجـی غالبـاً تصمیم خـود را به اجرا می‌گذاشـت و به مشـورت اعتقادی نداشـت. وی در سیاسـت خارجـی و بـه هنـگام تمـاس بـا نماینـدگان دول غربـی انگلسـتان و فرانسـه و همچنیـن روسـیه و عثمانـی از روی بـی اطلاعـی از اوضاع جهان و خـود بزرگ بینی جاهلانـه بـا غـرور برخـورد می‌کرد و بر ایـن گمان نبود که هیچ یـک از این دول بتوانند سـلطه خـود را بـر او تحمیل کنند.

تشکیلات اداری دوره فتحعلیشاه

در دوره فتحعلیشـاه سـاختار اداری کشـور تغییر و گسـترش می‌یابد. این سـاختار متشـکل از دو رکـن اصلـی می شـود. وزارت دربـار اعظم که گسـترش زیـادی پیداکرده و قابـل قیاس با دربـار آقامحمدخـان نیسـت و امور خصوصی مربوط به شـاه، حرمسـرای بزرگ او، شـاهزادگان، خواجـه سـرایان، نسـق چیـان، نگهبانـان دربـار و غیره را بـه عهـده دارد. در ضمـن صدراعظم، مسـتوفی الممالـک، معیرالممالک، صاحبدیـوان، خطیب الممالک، منجم باشـی و اعضای هیئت دولـت در ایـن مجموعـه دربـار همگـی در دسـترس شـاه قراردارنـد. ولـی در هر حـال در تمام مـوارد نـه تنهـا شـاه حـرف آخـر را می‌زنـد بلکـه در صورتی که صـلاح بدانـد با یک دسـتور و امریـه حـرف اول و آخـر را یکجـا میزنـد. صدراعظـم کـه امـور جاری کشـور را نظـارت می‌کرد می‌توانسـت در صـورت لـزوم بـه حضـور شـاه برسـد و وی را در جریـان مسـائل مملکتـی قرار دهد. در سـال ۱۲۳۶ق. سـازمان اداری مسـتقلی برای رسـیدگی به روابط خارجی به سرپرسـتی عبدالوهـاب معتمدالدولـه نشـاط تشـکیل شـد. امـا بـا توجـه بـه اینکـه رفـت و آمـد نمایندگان کشـورهای غربـی بـه ایران زیاد شـده و فعالیت‌های سیاسـی و اسـتعماری آنان گسـترش یافته بـود حدود سـه سـال بعـد در ۱۲۳۹ق. برابر بـا ۱۸۲۴م. اولین وزارتخانه در ایران بـا عنوان وزارت دول خارجه تأسـیس شـد. فتحعلیشـاه، حاج میرزا ابوالحسـنخان شـیرازی را به عنوان اولین وزیر خارجـه برگزید. (شـجیعی، ۱۳۷۲ : ۱۳۶-۱۲۷).

صدراعظـم در تشـکیلات اداری عصـر قاجـار نقـش اول را ایفـا می‌کـرد زیـرا پادشـاهان مسـتبد، هوسـران و راحـت طلب قاجـار اطلاع چندانـی از امور مملکتی نداشـتند. عـلاوه بر این علاقمنـد بودنـد کـه اغلـب اوقـات خـود را در حرمسـرا بگذرانند. آنـان توجهی به امـور جامعه و مـردم نشـان نـداده و ارتباطـی بـا مردم برقـرار نمی‌کردند و به مشـکلات و معضـلات اجتماعی بـی توجـه بودنـد. از نظـر آنهـا مـردم رعیتی بیـش نبودند که بایـد مالیـات خودشـان را بپردازند و هرجـا لازم بـود بیـگاری کننـد و صدایشـان بـه اعتراض بلند نشـود. اگـر در جایـی از اجحاف زیـاد و غیرقابـل تحمـل اعتراضـی می‌کردنـد با شـدت تنبیه می‌شـدند تـا دیگران حسـاب کار خودشـان را بداننـد. در صـورت شـورش در یک منطقه به شـدیدترین وجه سـرکوب می‌شـدند.

شـاهان قاجـار اساسـاً حقـی بـرای مردم متصـور نبـوده و هیچـگاه به ایـن نمی اندیشـیدند که زیرسـاخت‌های ویـران جامعـه را بازسـازی کنند و برای توسـعه و عمران کشـور قدم برداشـته و بـا ایجـاد فرصت‌های شـغلی بـرای مـردم در جهت رفاه آنـان گام بردارنـد. اغلب شـاهان قاجار بـه دلیـل نداشـتن اطلاع کافـی از اوضاع جهانـی و خود بزرگ بینـی نابخردانه، بیـش از اندازه و امـکان واقعـی شـان بـه اقتدار خـود باور داشـتند. آنان به جـز ایجاد حرمسـرا و درباری باشـکوه و عشـق بـه جواهـرات و حفظ موقعیـت خود به هر وسـیله ممکن، اندیشـه دیگری نداشـتند. با چنیـن سـاختار فکری بـرای اداره امـور کشـور،کارهای جاری بـه صدراعظـم و وزرا محول می شـد. نقـش صدراعظـم در ایـن میـان محـوری بـود. بـا این حـال هر وقـت صلاح می‌دانسـتند بـه وسـط معرکـه آمـده به دلخـواه تصمیمات ناسـخ و منسـوخ می‌گرفتنـد. به هـرروی انتخاب و عـزل صدراعظـم، وزرا و همـه صاحـب منصبـان بـزرگ کشـور و جـان و مال آنهـا به تصمیم شاه بسـتگی داشت.

در زمان فتحعلیشـاه کشـور از نُه ایالت بزرگ تشـکیل شـده بود شـامل: آذربایجان، گیلان، مازندران، عراق عجم، فارس، خوزسـتان، لرسـتان، کرمان و خراسـان. (درووبل،۱۳۸۸ : ۱۴-۱۳)

مـردم همگـی اتبـاع شـاه محسـوب شـده و شـاه بـا آنها به هـر وضعی کـه بخواهـد رفتار می‌کنـد. ثـروت هـای کشـور متعلـق بـه اوسـت. شـاه بـه میل خـود هـر چـه را کـه بخواهد از کسـانی که از آنها ناراضی اسـت گرفته و به خادمین خود می‌بخشـد. هنگامی که شـاه فرامینی صـادر می‌کنـد وزرا آنهـا را مسـتقیماً به حکام ابـلاغ می‌کنند. ولی مـردم از ایـن قانونگذاری بی خبرنـد وهـر وقـت مقتضـی بداننـد قوانیـن را به وسـیله‌ای به اطـلاع آنـان می‌رسـانند. (همان، ۱۳۸۸ : ۱۸۸-۱۸۷).

وزرا و صاحـب منصبـان تمـام تلاششـان در جهـت مال‌اندوزی اسـت زیرا مطمئن نیسـتند کـه تـا چـه زمانـی در مقام خـود هسـتند. اگر یکبـاره پول زیـادی به چنـگ آورند جـز در موارد ضـروری ممکـن نیسـت چیـزی از آن خـرج کننـد زیـرا هـر لحظـه ممکـن اسـت شـاه آنها را برکنـار کنـد. پادشـاه هم خود چنین طـرز فکـری دارد و درآمدهای دریافتی را بـه صورت طلا و جواهـرات در خزانـه انبـار می‌کند از تـرس اینکه مبادا جنگـی دربگیـرد و در آن وقت پول کافی نداشـته باشـد. (دوکوتز بوهه، ۲۷۷:۱۳۶۵).

در همین زمینه ژنرال تره زل فرانسوی که معاون ژنرال گاردان در هیئت نظامی اعزامی ناپلئون بناپارت به ایران بود می‌نویسد، عیب کلی اعیان ایران که برطرف کردن آن مشکل می‌نماید حرص ایشان است. پول در این مملکت معبود ملی است. بهترین طرح‌ها اگر اندک معارضه‌ای با منفعت فلان وزیر داشته باشد اجرا نمی شود. پادشاه هم در این قبیل پیش آمدها با هیچ ضرر آنی رو به رو نخواهد شد. اگر بخواهیم درست بیان کنیم باید بگوییم در ایران هیئت وزیران به شکل سایر ممالک وجود ندارد بلکه یک عده وزیرانی هستند که یکی بعد از دیگری روی کار می‌آیند و عزل و نصب آنان همه به خواسته شاه است و از روی قاعده ای نیست. (تره زل، ۶۳:۱۳۶۱).

رازداری، مآل اندیشی و حرص پول در آوردن از هر راهی با این ایده که آینده خود را تضمین و تأمین نمایند در میان صاحب منصبان حکومتی و اعیان و اشراف کشور بسیار دامنگستر بود. برای رسیدن به این هدف از هیچ سیاهکاری رویگردان نبودند. این کژرفتاری‌ها و زورگویی‌ها به طبقات پایین جامعه و چرب زبانی و کُرنش بالادستان و بت‌سازی از آنان، همه در جهت حفظ موقعیت و ثروت خود و برای فرصت بیشتر به منظور چاپیدن مردم بی پناه بود. اما همگی به خوبی آگاه بودند که هر لحظه امکان از دست رفتن همه چیز هست. بنابراین اموال دست یافته را پنهان می‌کردند و ظاهر خود را موجه جلوه داده و با جماعت هم رنگ می‌شدند. حتی در مکتوبات روزمره جانب احتیاط را رعایت می‌کردند. به نوشته زیر بنگریم.

نامه ها و سندهای صاحب منصبان را میرزاها یا کاتبان می نویسند و آنان مُهر می کنند. داشتن دو مُهر در میان مردم ایران معمول است.

اگر نامه‌ای که می‌فرستند، می‌پندارند روزی در آینده اقتضا خواهد کرد که انتساب آن را به خودشان انکار کنند از آن مُهری که دارای ابهام و دوپهلوست استفاده می‌کنند و اگر جز این باشد، مُهر قانونی خود را به کار می‌برند. (موریه، سفر دوم، ۸۱:۱۳۸۶).

فلاندن در مورد وضعیت اداره امور در ایالات و نواحی و اخذ مالیات در این عهد می‌نویسد، بیشتر حکام یا از شاهزادگانند و یا از بزرگان. هر ناحیه به چند قسمت می‌شود و هر قسمت حکومتی دارد که از حکومت کلی فرمان می‌برد. کلیه حکومت‌ها خواه

قلمروشـان کوچـک یا بزرگ باشـد بیگلربیگـی خوانده می‌شـوند. بیگلربیگی‌ها برحسـب لیاقت و مقـام چندیـن شـهر را اداره می‌کننـد کـه هـر یـک حاکمـی دارد. هر شـهر هم به چنـد ناحیه تقسـیم می‌شـود کـه بـرای هـر یـک کلانتر معیـن مـی کننـد و در ناحیه‌هـا چند محله اسـت کـه مسـئول آن کدخـدا می‌باشـد. کار تقسـیم و تفریـق و توزیع مالیـات بین مالیـات دهندگان بـا کلانتـر و کدخداسـت کـه بـا همدیگـر انجام می‌دهنـد. مالیـات گیران بـه مالیات تنهـا اکتفا نمی‌کننـد بلکـه هـر یک انعامی خواسـتار اسـت که مالیـات دهنده را آتشـی می‌کنـد. کلانترها بایـد هـر سـال مبلغـی معیـن بـه خزانـه شـاهی تأدیه کننـد. آنچـه بیشـتر بگیرند منفعـت خود می‌داننـد. بعـلاوه از راه پیشـکش بـه حاکـم، تحصیلـداران مالیاتـی طمـاع رگ خـواب حاکم را جسـته تـا می‌تواننـد به مـردم ظلـم و جـور روا می‌دارنـد. (فلانـدن، ۴۲۱:۱۳۵۶).

جیمـز موریـه کـه منشـی سـفارت انگلیـس در دوره‌ی فتحعلیشـاه قاجـار بوده اسـت و به شـهرهای زیـادی در ایـران سـفرکرده و دیـدگاه خـود را دربـاره جامعه ایـران و حاکمان کشـور چنیـن بیـان می‌کنـد، آزادی و امنیـت مالی و جانـی مردم ایران پیوسـته آماج دسـتبرد و نابودی اسـت. هـر حاکمچـه بـی خـردی می‌تواند بـا کفش بـه دهانشـان بزند و همـه گونه ناسـزاها و آزارهـا و نیـز ریختـن خـون ایشـان را روادارد. فلکـه کـردن و گونه‌هـای دیگـر آزار و شـکنجه و دسـتبرد بـه آسـتان خانه‌هـا و دارایـی و نامـوس کسـان از سـوی اینـان رواسـت. فرمانروایان سـتمگر تنهـا در اندیشـه فرمانروایـی و نگهداشـت پایـگاه و قدرت خـود می‌باشـند. فرمانروایی، فراهـم سـاز بنیادهـای آسـایش واسـتواری، تندرسـتی و بهـروزی مردمان نیسـت بلکـه نهادی اسـت جـدا از آنـان. مـردم از حقـوق و امتیازهای انسـانی خود آگاهی نداشـته و غریـزی زندگی می‌کننـد. هـر ازگاهی گردنکشـی نابخـرد پرچمی افراشـته و انبوهـی بدنهاد با وی همراه شـده و بـرای چپـاول دیگـران راه می‌افتنـد. بدینسـان منطق زور و سـتمگری تسلسـل و چیرگی خود را از پـدر بـه پسـر و ازگذشـته بـه حـال پیوسـته زنـده نـگاه مـی‌دارد. فریادهـای آزادیخواهی و حق‌جویـی از نـای بیـرون نیامـده خفه می‌شـود. به راسـتی ویرانه‌های تهـی از مـردم و پراکنده در سراسـر این سـرزمین آشـکارا و به روشـنی از آسـایش و بهروزی و آبادانی پیشـین و ویرانی امروزیـن آن سـخن می‌گویـد. مـردم از گذشـته و تاریـخ خـود بـه یکبـاره جدا شـده و شـکوه و بزرگـی و توانایـی نیـاکان خود را به کلـی از یاد برده‌اند. آثار پرشـکوه باستانی‌شـان را از گبران و

بددینان (زرتشـتیان) دانسـته از این رو به کار کاوشـگران، پژوهشـگران و باستان‌شناسـان بیگانه که گهگاه به کاوشـگری و یافتن سـرگرمند و آثار باسـتانی ایران را از کشـور بیرون می فرسـتند هیـچ توجهـی ندارنـد. حاکمان نیـز همانند مـردم به ایـن مسـائل بی‌اعتنایند.

یکـی از قوانیـن ظالمانـه کـه بـر مـردم تحمیـل می‌شـد ایـن بـود کـه هزینـه مأمـوران حکومتـی کـه از آن مسـیر عبـور می کردنـد و یـا نمایندگان سیاسـی کشـورهای غربـی هنگام گذشـتن از روسـتاها و شـهرهای سـرِ راه به عهده مردم آن نواحی بود. آنها می‌بایسـت خوراک و مـکان مناسـب برای پذیرائـی از میهمانان و دیگـر نیازمندی‌ها از قبیل علوفـه چهارپایان آنان را فراهـم کننـد. بـرای ایـن کار مأموری از طـرف حکومت به عنوان مهمانـدار تعیین و با حکمی از سـوی شـاه یـا والـی، میهمانـان را همراهـی می‌کند و با در دسـت داشـتن آن حکـم می‌تواند در سـر راه از مردمـان مناطـق مختلـف هـر چـه دلش خواسـت بـه زور و بـدون پرداخت وجهی بگیـرد. از ایـن رو مـردان تهیدسـت برخـی از دهکده‌هـا کـه از نزدیـک شـدن مهمانـدار همراه بـا گروهـی بیگانـه آگاه می‌شـوند بـرای گریز از پرداخـت هزینه کمرشـکن ایشـان از دهکده‌ها بـه کوه‌هـا می‌گریزنـد. امـا میهمانـدار دسـت بـردار نیسـت، درِ خانه‌هـا را می‌زند و از زنانشـان هرچـه دارنـد بـه زور می‌گیـرد تـا آنجا کـه از گلیـم و رو اندازها و یـا دیگر اقلام ناچیزشـان هم چشـم نمی‌پوشـد. ایـن زنـان بیچاره و تهیدسـت از خانه بیـرون دویـده در برابر نماینـده اعزامی انگلیـس، سِـر هارفـورد جونـز، گریـان و شـیون‌کنان خاک بر سـر می‌افشـانند. چنانکـه یک بار جونـز، دلش به حالشـان سـوخته خـود هزینه همراهانـش را به عهـده می‌گیرد. البتـه همه‌آنچه میهمانـدار و عواملـش بـه زور از مـردم می‌سـتانند بیشـتر از هزینه هیئت اعزامی انگلیس اسـت و بدینسـان میهمانـدار بخشـی از آن را بـه عنـوان درآمـد خودش برمـی‌دارد. تازیانه زدن بر سـر مـردم نیـز حـق ویژه میهماندار و سـواران همراه اوسـت. هنگامی که مردم بـرای دیدن فرنگیان بـر سـر راه ایلچـی گـرد می‌آمدنـد بـا تازیانـه بـر سرشـان می‌کوبند تـا پراکنـده شـوند و راه را بـاز کننـد. از رهگـذرِ سـتم‌های پـی در پـی و تاراج‌های پیوسـته حکومتگـران، مردم تهیدسـت وگداخـوی و زبونـی پذیـر شـده‌اند و زندگی‌شـان در واهمه و هـراس، زبونی و کُرنـش و بندگی تـا بـه هنـگام مـرگ می‌گـذرد. میهمانـدار افزون برآنچـه بـه دلخـواه از انبارهای روسـتاییان به زور می‌گیـرد، بـرای حمـل امـوال گرفته شـده اسـب و اسـتر آنـان را هـم می‌سـتاند. در فرمان

میهمانـدار گاه عـلاوه بـر کالا گرفتن پول هم ذکر شـده اسـت. بنابراین شـگفت آور نیسـت که دارنـده ایـن عنـوان کـه ایـن اختیـارات بـه او داده شـده گرچه خـود از زمـره بزرگان اسـت ولی ایـن پیشـه را بـه بهـای گزاف می‌خـرد. طبعاً نـه تنها بـرای جبـران هزینه‌ها بلکه برای کسـب درآمـد هـر چه بیشـتر به روسـتاییان بینوا سـتم روا مـی‌دارد. روسـتاییان درمانده در زیر سـیطره اینـان می‌نالنـد امـا نالـه آنهـا بیهـوده اسـت و بـه فریادهـای آنان دسـت کـم با چـوب و فلک پاسـخ می‌دهنـد. از شـیراز کـه در مسـیر تخـت جمشـید می‌رفتیـم در راهدارخانه‌هـا از قوافـل بازرگانـان عـوارض می‌گیرنـد و همگـی چنـان با بیرحمـی اخـاذی می‌کنند که هـر جهانگردی بـه آنهـا نفریـن می‌فرسـتد. ضابطان شـاهراه هـا در اختیـار راهداران هسـتند و چـون کالایی را دزد بزنـد از همیـن ضابطـان بـرای پس گرفتن آن اسـتفاده می‌شـود. هیچکس جـز قدرتمندان امیـد بـاز پـس گرفتن دارایی‌هـای دزدزده خـود را ندارد. نسـقچیان بر حفظ امنیت راه‌ها سـلطه چندانـی ندارنـد امـا بـا وضـع ناحیه بـه خوبی آشـنایند و شـاید خـود همدسـت راهزنان باشـند. گـردآوری عـوارض بـه مقاطعـه و اجاره داده می‌شـود در نتیجـه اخاذی معمول اسـت. ولی چون بیشـتر راهـداران حقـوق و درآمـدی جـز آنچـه از عـوارض قانونی از مسـافران می‌گیرنـد ندارند گسـتاخی آنـان نسـبت به رهگـذران و جهانگـردان بی مانند اسـت. بـه زرقان فارس می‌رسـیم بایـد اینجـا را محنـت آبـاد بنامیـم. مـردم زرقـان به راسـتی قربانیـان سـتم‌اند. مردمی بیـکار با پیکرهـای باریـک و اسـتخوانی و جامه‌هـای ژنـده کـه بـا شـرح اخاذی‌هـا و دراز دسـتی‌های بی‌حسـاب حاکمـان فلاکـت خـود را تأییـد می‌کردند. حتـی در اینجا نیـز آدم غریبـه پناهگاهی می‌یابـد و بـا اینکـه مـردم روزگاری فلاکت بار داشـتند از ما همـه گونه مهمان‌نـوازی کردند. به دهکـده‌ای در دامنـه کـوه رامگـرد رسـیدیم. در آنجا مرد نسـبتاً مسـنی را به عنـوان راه بلد اجیر کردیـم. ابتـدا پنداشـتیم مـردِ بـالا رفتـن از شـیب تند کوه اسـتخر نیسـت اما با شـگفتی دیدیم کـه رهنوردتریـن و سـخت‌کوش‌ترین آدم گـروه از آب درآمـد. مـردم ایـن کوهپایـه از دودمانی خـوش بنیـه و پرطاقـت هسـتند و اگـر حکومتـی خوب می‌داشـتند مردمـی پیشـرفته و کامیاب می‌شـدند. پیرمـرد داسـتان اندوهناکـی از بـی نانی و ناچـاری گاهگاه‌شـان به علفخـواری برای مـا گفـت. در مسـیر حرکـت به سـمت اصفهـان میهمانـدار ما توضیـح داد که شـاهزاده شـیراز چنـدان مردم را زیر فشـار گذاشـته و از آنهـا مالیات گرفته که دیگر اسـتطاعت و تحمل پرداخت

هزینـه همراهـان ایلچـی را حتـی بـرای یک روز هـم ندارند. بـا این حـال او زنان بیچـاره ده را ناچـار کـرد کـه خـوراک مـا و چهارپایانمـان را فراهـم کننـد و به این هم بسـنده نکـرد و از آنها خواسـت کـه چهـل تومـان هـم بدهند. این پـول را به عنـوان درآمد شـخصی از هـر دهکده‌ای کـه طبـق فرمـان قـرار بـود توقفگاه ما باشـد می گرفـت. درخواسـت او آه و نالـه‌ای دلخراش را در میـان زنـان ده برانگیخـت. آنـان را گـروه گـروه از خانه‌هـا به بیـرون راند که بر سـر می‌زدند و دسـت بـر آسـمان بـر می‌داشـتند و فریـاد و ناله می‌کردنـد. اگر پول نقـد نداشـتند مهماندار از آنـان جنـس می‌گرفـت. آدمهایـش بـه زور اثاثیـه ناچیزی را کـه این انسـانهای بیچاره داشـتند می‌گرفتنـد و در عیـن حـال با چوب دسـتی‌های خود بی باکانه و بی احسـاس پشـیمانی آنان را کتک می‌زدند. به هر روسـتا یا شـهرکی که می‌رسـیدیم از قبیل سـورمق، آباده و ایزدخواسـت ویرانه‌هـای بسـیار و جمعیـت کـم و فقیـر و درمانـده‌ای بودند که بـا چهره‌های دژم به تماشـای گـروه ایسـتاده بودند. قُمشـه نیـز همین طور بود. در این شـهر از میان کوچـه و بازارهایی که جز دیوارهـای فکسـنی چیزی نداشـت گذشـتیم و سـرانجام به بهترین خانه شـهر برای اسـتراحت رسـیدیم. امـا حتی برای رسـیدن بـه این خانـه از میان سـنگ‌ها و آوارهای پراکنـده ویرانه‌های نزدیـک گذشـتیم. سـفر کـردن به وضـع کنونی ما همـراه با کارکنانـی که در خدمت ما هسـتند موجـب می‌شـود کـه دیـدن این کشـور بدبخت و شـهرهایی چنین ویـران آن چنانکـه جهانگرد تنهـا را ناراحـت می‌کنـد مـا را ناراحـت نکنـد. جهانگـرد اروپایـی کـه چشـمانش بـه پاکیزگـی و آسـایش کلـی پدیده‌هـای زندگـی خـو گرفتـه بـه جـای خانه‌هـای لنـدن بـا آن سـقف‌های شیشـه‌دار و دیوارهـای نقاشـی و رنـگ آمیـزی شـده در اینجـا خانه‌هـای توسـری خـورده بـا سـقف‌های مسـطح بـی پنجـره را می‌بینـد. آدم اروپایی در ایـران بیهـوده به دنبـال خیابانی که در ذهـن دارد می‌گـردد. او بایـد در میـان خط‌هـای باریکـی بـه نـام کوچـه راه خود را بـاز کند. کوچـه هایـی دسـت و پـا گیر و پر از آت و آشـغال و لاشـه‌های جانوران مرده و سـگ‌های گَر و اکبیـری. بـه جای سـیماهای ظریف و چهره‌هـای تمیز و تراشـیده و جامه‌های چسـبان اروپایی چهره‌هـای خشـن پـر ریـش و سـبیل بـا جامه‌های گشـاد را می‌بینـد. در ادامـه راه بـه اصفهان مـی رسـیم، محیط شـهر اصفهـان در زمان صفویه توسـط شـاردن جهانگرد فرانسـوی بیسـت وچهـار مایـل بـرآورد شـده بود. در حـال حاضـر اگـر ویرانه‌هایش را نادیـده بگیریم وسـعت آن

بـه یـک چهـارم زمان شـاردن کاهـش یافته اسـت. در اصفهـان درون خانه‌ها از بیـرون و نمای آن بهتـر اسـت. بـه راسـتی هیـچ چیـز درون خانـه از بیـرون دیده نمی‌شـود. کوچه‌هـای تیره و تاریـک شـهر را اسـرارآمیز نشـان می‌دهـد. در همـه خانه‌هـای ایـران آرایـش بیرونـی خانه ها جـز یـک دیـوار راسـت نیسـت. ایـن دیوارها بسـیار بلند اسـت. بنـا بـه معمـول درگاه خانه‌ها از سـطح کوچه‌هـا پایین‌تـر اسـت. مـردم درگاه خانه های خـود را بـرای آن کوچک سـاخته‌اند که آدم‌هـای حکومتـی نتوانند با اسـب به زور به درون خانه وارد شـوند. زیرا آنها در هنگام آشـوب و سـتمگری بی‌هیـچ پروایـی به زور بـه درون خانه‌هـای مردم می‌رونـد. حتی افـراد ثروتمند مثل تجـار هـم اغلـب بـه عمـد درهای کوچـک بـه خانه‌های خـود گذاشـته‌اند کـه آمـاج نگاه‌های مـردم و عوامـل حاکمـان قـرار نگیرد زیـرا از ثروتمند قلمداد شـدن خـود هراس دارنـد در حالی کـه درون خانـه هایشـان بـا هزینه بسـیار به طرز با شـکوهی تزیین شـده اسـت. از اصفهان به سـمت قـم حرکـت می کنیـم. قم از سـه نظر قابل توجه اسـت. نخسـت روحانیان زیـادی که در ایـن شـهر هسـتند و دوم گنبـد زراندود مـزار خواهر حضـرت رضا و سـوم ویرانه‌هـا و خانه‌های مخروبـه شـهر. بیشـتر مـردم شـهر مدعی‌اند که از سـادات یـا بازماندگان حضرت علی هسـتند. سـادات در ایـران قـدرت بسـیار دارند. میرزا ابوالقاسـم، مجتهد بـزرگ ایران در این شـهر زندگی می کنـد. گفتنـد ضریـح و نرده هـای پیرامـون مزار از نقره سـاخته شـده و بر درهـای زراندودش آیه‌هـای قـرآن نوشـته‌اند. در همـه جـای بقعـه هدیه‌هـای گوناگـون شـامل قطعه‌هـای جواهر و سـلاح‌ها و پارچه‌هـا و چیزهـای کمیـاب و گران‌بهـا آویخته‌انـد. امـا در گرداگـرد این گنجینه بـزرگ کـه بـا گنبـد طلایـی می‌درخشـد دیوارهای شکسـته گلیـن دیده می‌شـود. چنین اسـت وضـع ایـران. دارایـی بی‌شـماری کـه بـا سـتمکاری و فریبـکاری در یک جـا گـرد می‌آورند که هـرگاه شـکوه آن بـا فلاکت محیط پیرامونش سـنجیده شـود تضـاد را هرچـه نمایان‌تر می کند. فتحعلیشـاه پیاپـی بـه زیـارت می آید و پیشـکش های گرانبها مـی دهد. او با ایـن کارها در نظر روحانیـون اهمیت یافته اسـت.

تشکیلات نظامی ایران در دوره فتحعلیشاه

فتحعلیشـاه، میـرزا رضاخـان را بـرای عقـد قـرارداد بیـن ایـران و فرانسـه بـه نـزد ناپلئون بناپـارت فرسـتاد. او در اردوگاه "فیـن کنشـتاین" بـه حضـور امپراتور فرانسـه بار یافـت و معاهده بیـن دو کشـور در تاریـخ بیسـت و پنـج صفـر ۱۲۲۲ق. برابـر بـا چهارم مـی ۱۸۰۷م. بـه امضاء رسید.

ژنرال گاردان سـرتیپ ارتش ناپلئون در همان سـال ۱۸۰۷م. توسـط ناپلئون برای بازسـازی ارتـش ایـران بـا گروهـی نظامی فرانسـوی بـه ایـران اعزام شـد. وی پـس از بررسـی وضعیت ارتـش فتحعلیشـاه می‌نویسـد، ارتـش ایـران قابـل اهمیـت و اعتبـار نیسـت. پیـاده نظـام ایران شـصت هزار نفر سـرباز دارد و افراد آن چندان کارآمد نیسـتند. اسـلحه آنان بسـیار سـنگین است و تفنگ‌هـای فتیلـه‌ای دارنـد کـه خیلی بد ایـن تفنگ‌ها را سـوار کرده‌انـد. افراد پیاده سـه پایه درازی در سـر تفنـگ خـود دارنـد که به هنـگام عملیات نظامـی و قراول رفتن تفنگ‌هـا را روی ایـن سـه پایه‌هـا میـزان می‌کننـد و در موقـع حرکـت، بـار و بنـه و آذوقـه و یـک چـادر همراه خـود برمی‌دارنـد. فرمانـده ده نفـر سـرباز را باشـی می‌گوینـد، فرمانـده پنجـاه نفر را الی باشـی و فرمانـده صـد نفـر سـرباز سـلطان نـام دارد. یـک نفـر خـان، فرماندهی هشـت تا ده سـلطان را بـا سـربازان و باشـی‌ها و الـی باشـی‌ها بـه عهـده دارد. (در منابـع دیگـر فرمانـده ده نفـر اون باشـی، صـد نفـر یوزباشـی و هـزار نفر مین باشـی آمده اسـت). سـواره نظـام از یکصـد و چهل و چهـار هـزار نفـر تشـکیل شـده اسـت کـه سـواران خراسـانی از دیگـران کارآمدتر می‌باشـند. افـراد سـواره نظـام هرکـدام اسـب خـود را دارنـد و از ایـلات انـد. هـر ایل ملـزم اسـت تعدادی سـوارکار بـا اسـب و تجهیـزات در اختیـار دولـت قـرار دهد. ایـن سـواران تحت امـر رییس ایل خـود یـا نماینـده او در عملیات جنگی شـرکت می‌کننـد. آنها هیچ مقـرری از دولـت نمی‌گیرند. افـراد سـوار تفنگ‌هـای دراز دارنـد و سـپرهای آنـان بـه هیچ وجـه جلو گلولـه را نمی‌گیـرد. در موقـع جنـگ افـراد سـوار تحت هیچ نظمی نیسـتند و هـر گروه سـوار از رییس تعیین شـده ایل خـود پیـروی می‌کنـد و بـا افراد هـم ایلی خـود در جنگ شـرکت می‌کنـد و از همدیگـر روحیه جنـگاوری می‌گیرنـد. آنهـا چهار نعـل بدون هیـچ ترتیبی به دشـمن حمله می‌برند. اگر دشـمن

متزلـزل شـد ایسـتادگی می‌کننـد در غیـر این صورت بـا بی نظمـی چهارنعل عقب می‌نشـینند و طبـق سـنت ایرانیان باسـتان در روی اسـب به عقـب برگشـته و تیراندازی می‌کننـد. توپخانه ارتـش ایـران دو هـزار و پانصـد نفـر بیشـتر نیسـتند. توپ‌هـا را بـرای حمـل بـه گاو می‌بندنـد. لـوازم توپخانـه در اصفهـان، شـیراز، تبریـز و مشـهد سـاخته می‌شـود. صندوق‌هـای گلوله توپ صندوق‌هـای کوچکـی اسـت کـه بیـش از بیسـت تا سـی گلولـه در آنها نیسـت و آنهـا را هم با گاو حمـل می‌کننـد. در مازنـدران گلولـه تـوپ می‌سـازند ولـی ایـن گلوله‌هـا بـه قـدری بزرگ اسـت و بـد ریختـه شـده که به علت سـوراخ‌های کوچک و خرده شـن کـه داخـل گلوله‌ها دارد لولـه تـوپ را خـراب می‌کنـد و غالبـاً در حین بیرون آمـدن از دهانه تـوپ می‌ترکـد. زنبورک‌ها را بـر پشـت شـتر حمـل می‌کننـد و آنهـا را بـر روی محوری کـه در جلـوی کوهان شـتر نهاده شـده قـرار می‌دهنـد و شـخصی کـه گلولـه می‌انـدازد روی زیـن اسـت در عقـب کوهان شـتر. گلولـه ایـن زنبورک‌هـا چندان موثر نیسـت و شـتر حامل آن بـه محض اینکـه مختصر جراحتی ببینـد سـر از اطاعـت می پیچـد. باروت سـربازان هم مثل گلوله‌هایشـان ناقص اسـت زیـرا مواد آنهـا را بـد بـا هم ترکیب می‌کننـد. در ایران برای سـربازان لباس متحدالشـکل معمول نیسـت. بیمارسـتان هـم وجـود نـدارد. فقط برخی افـراد به اسـم دلاک این حرفـه را از پدر خـود به ارث بـرده و بـه گرفتـن خـون و اعمال جراحـی می‌پردازنـد. اردوگاه نظامـی هیچ نظمی ندارد. شـب نگهبانـی صحیحـی انجـام نمی‌شـود. جلوی چادر اعیـان بازار مکاره اسـت و اصنـاف مختلف از نانـوا، خیـاط، سـراج، میـوه فـروش و غیره بـا اردو حرکـت می‌کنند. در قسـمت جلـو اردوگاه دو تیـر نصـب شـده به نـام درخـت عدالـت و بیرق سـرخی روی هـر کـدام از آنها نصـب کرده‌اند. دور ایـن تیرهـا سـواران ایـلات چادر می‌زنند و اسـبان خـود را بـدون رعایت ترتیبـی در اطراف چادرهـا می‌بندنـد. در اردوگاه فقـط شـاهزادگان می‌تواننـد زن‌های خود را همراه داشـته باشـند. سـربازان ایرانـی قانـع، مطیـع و در تحمل سـختی بردبارند ولـی نیازمند آمـوزش نظامی صحیح می‌باشـند. (گاردان، ۱۳۶۲ : ۷۵-۷۱).

"بـن تـان" افسـر فرانسـوی در مـورد اردوی ارتـش فتحعلیشـاه در زمـان جنگ بـا روس‌ها می‌نویسـد، اردوی شـاه حتـی از اردوی شـاهزاده عبـاس میـرزا هـم بی‌نظم‌تر بود. یک قشـون سـی هـزار نفـری در محوطـه‌ای کـه در کشـور ما برای سـیصد هـزار نفرکافـی بود خیمـه زده

بودنـد و اردو در همـه ایـن دشـت وسـیع پخش بـود ولـی گاه خیمه‌هـا را چنان نزدیـک به هم نصـب کـرده بودنـد کـه طناب‌هـای آنها در هم می‌شـد و راهـی برای عبـور از میـان آنها وجود نداشـت. (بن تـان، ۷۹:۱۳۵۴).

گارد مخصـوص سـلطنتی نیـز از سـه تـا چهار هـزار غلام گرجی و پسـران نجبای کشـور تشـکیل شـده که به سـبک دوره صفوی آنها را غلام شـاه می‌گویند. رؤسـای ایلات و قبایل در قبـال فراهـم کردن سـواره نظام و پیـاده نظام با تجهیـزات جنگی و به خرج خـود برای عملیات جنگـی مـورد نظـر شـاه با توجـه به تعداد نفـرات اعزامـی از حق تیول چند روسـتا از طرف شـاه برخـوردار می‌شـوند. بـه ایـن صـورت که در منطقـه‌ای که ایل رفـت و آمد می‌کنـد چند دهکده را بـه آنـان واگـذار می‌کننـد و ایـن روسـتاها از پرداخـت هرگونـه مالیاتـی بـه دولت معـاف می شـوند. بنابرایـن روسـتاهای مزبـور بـه رییس ایـل تعلق می گیـرد و افراد روسـتا هیـچ حقی بر آب و اراضی کشـاورزی خود ندارند و همگی از هسـتی سـاقط می‌شـوند و به صورت کشـاورزان یـا دهقانانـی کـه باید بـرای خان کار کننـد در می‌آیند. ایـن وضعیت نه تنها در دوره فتحعلیشـاه کـه تـا دوره ناصرالدینشـاه نیـز ادامه داشـته اسـت. چنانکـه در یک فرمان رسـمی که از سـوی امیرکبیر صدراعظم ناصرالدینشـاه صادر شـده اسـت، دولت به حاکم تویسـرکان دسـتور داده که چهـار دهکـده در آن ناحیـه را بـه سـهام الدوله و مباشـر او و سـواران لرسـتان واگـذار نماید تا از مزایـای آن بهره‌منـد گردند. در این فرمان صدراعظم به حاکم تویسـرکان دسـتور داده اسـت که از دخالـت مأمـوران دولـت در امـور مالی و غیرمالی این روسـتاها جلوگیری کند و آنها را یکسـره بـه صاحـب تیـول واگذار نمایـد. مورد دیگر در زمان محمدشـاه قاجار اسـت که ناحیـه گرگانرود در حوالـی اردبیـل از سـوی شـاه به طـور موروثی به بالاخان فرمانده قشـون طالش واگذار شـده بـود. بدیـن ترتیـب اسـتخوان بنـدی قشـون فتحعلیشـاه همانند سـده‌های گذشـته بر سـواران ایلات افشـار، شاهسـون، بختیاری، خراسـانی و غیره قـرار دارد. (ورهـرام، ۱۳۸۵ : ۱۳۳-۱۳۲).

اوژن فلانـدن دانشـمند و جهانگـرد فرانسـوی در سـال ۴۱-۱۸۴۰م. برابر بـا ۵۸-۱۲۵۶ق بـه اتفـاق هم وطن خود پاسـکال کَسـت در زمان سـلطنت محمدشـاه قاجـار به ایـران آمد. وی در مـورد ارتـش ایـران می‌گویـد، ارتـش دائمـی و منظم ایـران از پیـاده نظام و توپچی تشـکیل می‌شـود. نیروی سـوار ارتش غیرمنظم اسـت و تنها عده‌ای که باید شـاه را حراسـت کنند سـر

و وضعی دارند. سواران شاه چهار پنج هزار غلام‌اند که در زمان صلح محافظ شاه بوده و به هر جایی که برود همراه اویند و در زمان جنگ عده‌ای سوار زبده و مخصوص اضافه می‌شوند. هر فرد بلند مقام یا خان چندین سوار در خدمت دارد که بیشتر به نوکر و خدمتگزار شبیه‌اند تا سرباز. اگر جنگی پیش آید شاه به تمام ولایات فرمان می‌فرستد و هر منطقه نسبت به امکانات خود سوارانی مسلح به دربار روانه می‌کند. کردها و اعراب با نیزه و سپر می‌آیند. فارس‌ها با تفنگ‌های دراز و خراسانی‌ها و ترک‌ها با کمان. این سواران به جای اینکه فایده داشته باشند عده‌ای غارتگرند که تنها برای متزلزل کردن دشمن خوبند و به جای اینکه همراه هم در جلو دشمن ایستادگی کرده و ارتش منظمش را از بین ببرند، هر عده و هر شخصی به شکلی خاص و آن طورکه خود می‌داند تیراندازی می‌کند. لشکرآرایی ایرانیان هنوز شبیه پارتها (اشکانیان) است و همین که تیراندازی بکنند رو به فرارگذاشته سپس در همان حال روی اسب برمی‌گردند و تیراندازی می‌کنند و باز عمل خود را تکرار می‌نمایند یعنی جنگ و گریز و دوباره تکرار آن. باید گفت این دسته‌های غیرمنظم هر یک خصوصیتی دارد و سه چهارم ارتش ایران به این شکل تشکیل شده است. در سواری هیچیک از سوارکاران ترسو و ناورزیده نیست اما یگانه عاملی که آنها را از خدمات مؤثر بازمی‌دارد بی‌نظمی است. نظامیان ارشد هم به فکر نیستندکه این نقیصه آنان را مرتفع سازند. سربازان ایلاتی حقوقی ندارند اما با غارت تلافی می‌کنند. برای پیشرفت و پیشروی تلاش زیادی می‌نمایند و تمام قوای خود را برای پیروزی به کار می‌برند. ولی اگر موفق نشوند می‌گویند نتوانستیم مال دشمن را چپاول کنیم و باید جبران شود آن وقت باعث صدمه ایرانیان بیچاره شده و خودی را چپاول می‌کنند. هنگامی که نیروهای ایلات از طرف شاه برای جنگ فراخوانده می‌شوند شاه دستور می‌دهد از هر شهرستان یا دهستانی که بگذرند آنچه را می‌خواهند بگیرند. در نتیجه از این فرمان سوء استفاده کرده قبل از هر جنگی آذوقه خود را از راه غارت شهرها و دهات به دست می‌آورند و به هر شهر که وارد شوند به چشم منطقه تصرف شده نگاه می‌کنند. افسران فرانسوی که همراه گاردان در زمان فتحعلیشاه به ایران آمدند سعی کردند به وضع ارتش ایران سروسامانی بدهند و نظم و ترتیب را در ارتش برقرار کنند و برای ارتش لباس متحدالشکل معمول نمایند. توپخانه

کـه اثـر زیـادی در جنگ‌های امـروز دارد در ایران ناقص بود و سـعی کردنـد آن را اصلاح کنند. فابویـه افسـر توپخانـه فرانسـوی موفق بـه دایرکـردن کارخانه اسلحه‌سـازی در اصفهان شـد و در مـدت کمـی چندیـن قطعـه تـوپ تولید کـرد. از ایـن رو توپخانـه جدیـد ایـران از یادبودهای ایـن افسـر فرانسـوی می‌باشـد. او بـود کـه توپچیـان ماهـری تربیـت کرد. امـا انگلیسـی‌ها که پـی بـه اسـتعداد ایرانیان بـرده و می‌دانسـتند در کمترین زمان ممکن اسـت بـا اصلاحات ارتش ایـران، ایـن کشـور یکـی از قویتریـن دول منطقـه شـود در صـدد برآمدنـد آشـوبی برپـا کرده و دسـتاویزی به کار بندند تا دسـت افسـران فرانسـوی را از کار در ایران کوتاه سـازند و از ترقیات ارتـش ایـران جلوگیـری نمایند. وقتی افسـران فرانسـوی را از ایران بیرون کردند به فتحعلیشـاه گفتنـد افسـران دولـت انگلیـس بـه مراتـب بهتـر از افسـران ناپلئـون می‌توانند آمـوزش نظامی بدهند. سـپس تا مدتی رویه افسـران فرانسـوی را دنبال کرده و بعد عقیم گذاشـتند. در حقیقت خواسـتند ارتـش ایـران را کـه می‌رفت سروسـامانی بگیـرد نابود سـازند. عاقبت هم به خواسـته خـود رسـیدند و زیان کلـی به آن وارد سـاختند. (فلانـدن، ۱۳۵۶ : ۱۴۹-۱۴۷).

سیاست داخلی فتحعلیشاه

کشـور ایران در زمان فتحعلیشـاه سـرزمینی ویران شـده با مردمی فقیر و درمانده و اقتصاد کشـاورزی عقـب مانـده بود. بیشـتر اراضـی حاصلخیـز آن در تملـک فئودال‌ها قرارداشـت. آنها متشـکل ازسـران ایـلات و عشـایر، درباریـان و شـاهزادگان، صاحب‌منصبان دولتـی و روحانیون قدرتمنـد نواحـی مختلف کشـور بودند. جنـگ قدرت غارتگرانه رؤسـای قبایـل و ایلات چه قبل از اسـتقرار زندیـه و چـه بعـد از آن تـا حکومت قاجاریه شـهرها و روسـتاها را به ویرانی کشـانده بـود. عشـایرکوچنده بـرای خـود روابـط تولیدی نیمـه فئودالـی برقرارکـرده بودند. زیـرا به علت تمرکـز قبیلـه‌ای و وحـدت فرماندهـی با مردانـی که همواره مسـلح و آماده تاخت و تـاز و غارت بودنـد در حـوزه اقتـدار خـود که عمـلاً محدوده وسـیعی از سـرزمین‌های ییلاق تا قشـلاق آنان را تشـکیل مـی‌داد قـادر بودنـد روسـتاییان صلح‌جـو و یکجا نشـین را که به کشـاورزی اشـتغال داشـتند در سـلطه خـود بگیرنـد. چنانکـه اغلـب زمین‌هایی را کـه حاصلخیزی خوبی داشـت به زور در اختیارگرفتـه و روسـتاییان را اجیـر خـود می‌کردنـد. ایـلات بـه ایـن موارد بسـنده نکرده و بـه راهزنـی می‌پرداختنـد و از بقیـه دهکده‌هـای مسـیر کـوچ خـود بـاج می‌سـتاندند و اغلـب اینجـا و آنجـا دسـت بـه غارتگـری می‌زدنـد. حتی در زمـان اسـتقرار یک حکومـت مرکزی نیز تـا آنجـا کـه در توان داشـتند از احـکام حکومت مرکزی سـرپیچی نمـوده و غالباً سـرکش باقی می‌ماندنـد. امـا بـرای روسـتاییان صلح‌جو وکشـاورز بـه جز بلای همیشـگی ایلات کـه همواره جـان و مالشـان را تهدیـد می‌کـرد مشـکل بـزرگ، در دوره فتـرت و نبود سـلطان مقتدر بر سـر قـدرت شـکل می‌گرفـت کـه منجـر بـه جنگ قـدرت بیـن ایـلات و عشـایر می‌شـد و آنها در هـر فرصـت ممکـن بـه سـرزمین‌های زیـر نفـوذ ایـل رقیـب یـورش بـرده و بـه قتـل و غارت روسـتاییان می‌پرداختنـد. حتی شـهرهای منطقـه نیز در امـان نبودند.

هنگامـی کـه شـاهی بر سـر تخت نبـود و حقوق عرفـی و دادخواهـی از بیـن می‌رفت هر تیولـداری کـه چنـد سـوار در اختیار داشـت همچـون امیـری پرتوقع رفتـار می‌کـرد. والیانی که پیشـتر حتـی در منتهای شـوکت خـود اندازه را نگه می داشـتند خـود را ارباب ولایات و شـهرها می‌خواندنـد. همـه ایـن گـرگان درنـده کـه بـرای سـود آنـی بـه جـان هـم می‌افتادند یـا گرد

سـرکرده‌ی ماجراجویـی جمع می‌شـدند بی آنکه لحظه‌ای به فردا بیندیشـند دسـت بـه غارت و ویرانـی می‌زدنـد. دهقانـان، روسـتاهایی را کـه زیـاده در معرض خطـر بودند به ناچـار رها کرده و می‌گریختنـد و بـه ایـن ترتیـب بارورترین بسـتان‌ها به‌صورت صحـرای برهـوت در می‌آمد. از این رو آنچه کشـاورزان همواره از پادشـاهی دادگر چشـم داشـته‌اند بیش از هر چیز امنیت بوده اسـت. وضـع و حـال بازاریـان و پیشـه‌وران کـه از بـام تا شـام بر مس یـا نقره چکـش میزنند یا تجـاری که کالاهای آن سـوی دریاها را با دسـتاوردهای شـهر و روسـتا مبادلـه می‌کردند نیز به همیـن صـورت بـود. زندگـی همه آنـان در گرو آن بـود که کاروان‌هـا بدون گرفتـاری و راهزنی راه‌هـای درازی چـون شـیراز به ری یا اصفهان بـه تبریز را بپیمایند. (پاکـروان، ۱۳۷۷ : ۱۴-۱۳).

اما فتحعلیشـاه چه سیاسـتی در برابر میراث اکتسـابی از آقامحمدخان در پیش گرفت؟ اول از همـه او بـر ایـن گمان بود که بعد از آن همـه جنگ‌های داخلی برای بدسـت آوردن قدرت در کشـور کـه پدربزرگش محمدحسـنخان وعمویش آقامحمدخـان انجام داده اند و سـپس در میان سـایر نزدیـکان، آقامحمدخـان او را به جانشـینی برگزیده بـود بنابراین اکنون وقـت بهره‌برداری از نعمـات شـاه شـدن و کامجویی اسـت. برای حفظ این مقـام چه باید کرد؟ لازم اسـت قاطعانه مخالفیـن را کنـار زد. امـا بهتریـن روش بـرای حفـظ قـدرت در شـرایط ناپایـدار اجتماعـی که قاجارهـا محبوبیتـی در میـان مـردم نداشـتند چه بـود؟ تکریم و پشـتیبانی از روحانیون شـیعه. با ایـن وضعیـت نقـش مثبتـی که قـرار بود شـاه قاجار بـرای مردم و کشـور ایفـا کند چه بـود؟ به واقـع هیـچ. ایـن خلاصه‌ای از دیدگاه و سیاسـت فتحعلیشـاه از زمان بر تخت نشسـتن تا هنگام مـرگ در سـی وهفت سـال و دو مـاه بعد بود کـه بـه آن می‌پردازیم.

پـس از بـه تخـت نشسـتن فتحعلیشـاه اولیـن صدراعظـم اوحاجـی ابراهیم‌خـان کلانتـر شـیرازی بـود. وی کـه در دوره زندیـه در عهـد جعفرخـان زنـد و سـپس لطفعلی‌خـان دسـتیار آنـان بـود در بیـن شـیرازی‌ها نفـوذ و اعتبـار بالایـی داشـت و فـردی مدبـر و آشـنا بـه رمـوز سیاسـت در دوران خـود بـود. چـون رفـت و آمد انگلیسـی‌ها به دربـار شـیراز در دوره زندیه زیاد انجـام می‌شـد، ابراهیم‌خـان کلانتـر شـناخت خوبـی از آنـان داشـت. از سـوی دیگـر بـه علت بی‌تدبیری‌هـای بازمانـدگان کریمخـان زنـد و مشـکلات و رنج‌هایـی که جنگ و سـتیز آنان در سـال‌های پـس از مـرگ کریمخـان بـرای مـردم شـیراز فراهم کـرده بـود ابراهیم‌خـان کلانتر

از لطفعلیخـان روی برتافـت. او از طریـق بـرادرش کـه در سـپاه لطفعلی‌خـان خدمـت می‌کـرد موجبـات از هـم پاشـیدن سـپاه وی را فراهم کـرد و در بازگشـت لطفعلی‌خان دروازه‌های شـهر را بسـت و او را بـه شـیراز راه نـداد. در ایـن هنـگام نامـه‌ای بـه آقامحمدخـان نوشـته وی را به شـیراز فراخواند و شـهر را تسـلیم او نمود و به خدمـت آقامحمدخان در آمـد. ابراهیم‌خان کلانتر سـال‌ها بـا تدبیر و فراسـت امـور خانِ قاجار را بـه عنوان اعتمادالدوله سـامان داد. پس از کشـته شـدن آقامحمدخـان در شوشـی، ابراهیم خـان کلانتـر در رویارویی فتحعلیخان بـا رقبا طرف او را گرفتـه و در تحکیـم قـدرت و بـه تخت نشسـتن وی نقش خـود را به خوبی ایفا کـرد. عده‌ای از مورخیـن ابراهیم‌خـان کلانتـر را بـه خیانـت بـه لطفعلیخـان زنـد متهـم می‌کنند. امـا برخی دیگـر بـر ایـن عقیده‌انـد که اعمـال نابخردانـه و قسـاوت‌های بازمانـدگان کریمخان زنـد برای جانشـینی وی در طـی سـال‌ها مـردم شـیراز و ایالت فارس را به سـتوه آورده بـود و چون امیدی بـه بهبـود شـرایط از طرف لطفعلی‌خان احسـاس نمی‌شـد کلانتر شـیراز به او پشـت کـرده و به آقامحمدخـان پیوسـت. امـری کـه مسـلم اسـت ابراهیم خـان کلانتر سـال‌ها بـه آقامحمدخان خدمـت کـرد و سـپس همین رویـه را در مورد فتحعلیشـاه ادامـه داد. البته در این مدت توانسـته بـود بسـتگان خـود را در مناصـب بالای ولایات قـرار دهد تـا از این طریق به زعم خـود جایگاه خویش را مسـتحکم نماید. اما پس از سـه سـال صدارت، فتحعلیشـاه نظرش از او برگشـت. امر داد کلیـه بسـتگان ابراهیـم خـان کلانتر را در مناطق مختلف کشـور دسـتگیر کردنـد. عده‌ای از آنـان را بـه قتـل رسـاند و بقیـه را کور کـرد. ابراهیم خـان کلانتر نیز کور شـد و زبانـش را که از وی انتقـاد کـرده بـود بریدنـد و چندی نگذشـت کـه در قزوین فوت شـد. اموال او و بسـتگانش مصـادره شـد و صدراعظمـی چنیـن مقتـدر و مدبـر، با فرمانـی خـود و خاندانش نابود شـدند. اما ریشـه وی بـه کلـی قطع نشـد. تنها یک نفر از بسـتگان کلانتر شـیراز جان به در بـرد که بعدها بـه شـیراز بازگشـت و خانـدان قـوام الملک شـیرازی را پایه گذاشـت که در دهه‌هـای بعد نقش چشـمگیری در وقایع شـیراز و اسـتان فارس و بوشـهر برعهده داشـتند. این نمونه‌ای از اسـتبداد شـاه قاجـار در مـورد صاحـب منصبانش بود.

در مـورد مناصبـی کـه ابراهیـم خـان کلانتـر به بسـتگانش داده بـود و تبعـات آن، مطلبی در کتـاب تاریـخ کامـل ایـران اثـر جـان ملکم آمـده که خالـی از لطف نیسـت. وی می‌نویسـد،

ابراهیم خان کلانتر در زمان صدارتش حکایت کرد که وقتی برادرش بیگلربیگی اصفهان بود مبلغی اضافه بر معمول برکسبه شهر معین کرد. سبزی فروشی در وقتی که بیگلربیگی در دیوان نشسته بود خود را به اندرون انداخته عرض کرد که ممکن نیست که از عهده این مبلغ اضافه برآید. بیگلربیگی گفت اگر می‌توانی بده در غیر این صورت از این شهر برو. سبزی فروش گفت دادن این مبلغ محال است و جایی را هم نمیدانم که بروم. حاکم گفت برو به شیراز یا کاشان اگر دلت می‌خواهد. مرد گفت برادرت در یکی از این شهرها حکمران است و برادرزاده‌ات در دیگری. رفتن اینجاها چه فایده‌ای برای من خواهد داشت. حاکم گفت، اگر می خواهی برو به تهران و به شاه عرض کن که من ظلم می‌کنم. سبزی فروش گفت آنجا هم برادرت حاجی ابراهیم خان وزیر است. حاکم به غضب رفته گفت پس به جهنم برو و مرا بیش از این غذاب مده. دکاندار گفت آنجا هم شاید حاجی مرحوم پدرت تشریف داشته باشد. حضار مجلس نتوانستند از خنده خودداری کنند. بیگلربیگی هم به خنده افتاد و به سبزی فروش وعده کرد که کارش را درست کند. (ملکم، ۱۳۸۰ : ۸۷۳-۸۷۲).

البته چنین اتفاقی که به خوبی و خوشی بگذرد زیاد نبود و حاکمان غالباً هر طورکه می‌خواستند حکم صادر می‌کردند و به زور آن را به اجرا می‌گذاشتند. روش کشورداری فتحعلیشاه همان بود که ابراهیم خان کلانتر در دوره صدارتش برای بستگانش انجام داد. منتها شاه قاجار پسران زیادی داشت و هر یک را به ایالتی به عنوان حکمران فرستاد. آنها هر یک برای خود دربار کوچکی با حرمسرا برقرارکرده بودند و تا می‌توانستند از مردم شهر و روستا به عناوین مختلف وجوهی دریافت می‌کردند.

در این مورد فریزر در سفرنامه خود می‌نویسد، به رغم دورانی طولانی از صلح و آرامش نسبی که کشور در روزگار سلطنت فتحعلیشاه از آن برخوردار شده، از زمان آخرین مسافرت من به ایران اوضاع و احوال آن کشور سخت بدتر شده است. مهمترین علت آن را باید در نظام فاسدی جست که شاه در استمرار آن می‌کوشد. بدین معنی که افراد خاندان پسرها، دامادها و نوه‌های خود را به حکومت ایالات و ولایات می‌گمارند. این کار باعث ایجاد دربارهای ایالتی گران‌قیمت‌تر از دستگاه های حکومتی معمولی می‌شد. طبعاً هر

شاهزاده‌ای میل داشت که از نظر شکوه و جلال و قدرت و نگهداری موکب و ملازمانی از مأموران دولتی و به قصد نمایش و خودنمایی مانند به خدمت گرفتن وزیرها، میرزاها، مستوفی‌ها، غلام‌های محرم، سربازها و غیره که می بایست به همه اینها به نحوی حقوق و مواجب بدهد با برادران خود در دیگر ایالات یا ولایت‌ها هم چشمی کند. وقتی که تأمین زندگانی دربار و دودمان سلطنتی به گران‌ترین قیمت تمام می‌شود و بخواهند که باز چنین روشی را به مقیاس وسیع در سراسر کشور اجرا کنند آن وقت است که حکومت هر ولایت و روستای عمده را به یکی از نوادگان خاندان سلطنتی می‌سپارند. هر یک از این شاهزاده ها با سرمشق گرفتن از پدر و یا پدربزرگ خود باید حرمسرایی بزرگ پر از زنان داشته باشد. برآورد هزینه چنین حرمسراهایی به زحمت ممکن است. از آن ناممکن تر حساب کردن میزان شرارت‌ها و تبهکاری‌هایی است که برای بقاء این مجموعه می کنند. عواید مملکت برای نگهداری این تشکیلات ولخرج بر باد می‌رود. روستاییان را به منظور اخاذی برای حکام و نیز به قصد برآوردن آرزوهای بی‌حد و حصر نوکران بی‌بند و بار آنان شکنجه می‌دهند. بدین ترتیب منابع درآمد کشور بیهوده به هدر می‌رود. وضع کشاورزی خراب است. بازرگانی، آشفته و راکد و راه‌ها پر از راهزن و امنیت جانی و مالی از میان رفته است. مهمتر از همه اخلاق مردم است که تابع نظام زور و تعدی‌ای شده‌اند که تمایل به دروغ و فریب و نیرنگ را پرورش می‌دهد و در نتیجه تقریباً تمام آنان را فاسد می‌کند. همه اینها برای این است که شرارت و نفس پرستی طایفه بیکاران و تن پروران خاندان سلطنتی را ارضا کنند. کسانی که هرزه‌ترین و ولخرج‌ترین و فاسدترین اشخاص برای کشورند. افرادی که شاید مانند آنها در هیچ سرزمینی و در هیچ عهدی به بار نیامده است. آشکارترین نتیجه چنین اوضاعی نفرت کامل مردم از نسل و نژاد قاجار است. (فریزر، ۱۳۶۴ : ۸۶-۸۵).

بدین ترتیب وابستگان ستمگر شاه قاجار در همه‌جا، شریان‌های حیاتی کشور را در اختیار و بی‌محابا برای کسب ثروت بیشتر به هر کاری دست می‌زدند. تنها اندیشه آنان حفظ فرمانروایی و دستگاه عریض و طویل خودشان بود. هیچ یک اقدامی در جهت عمران و آبادانی منطقه و بهروزی مردم انجام نمی‌دادند. اساساً چنین دستورِکار و نهادهایی را برای

انجـام ایـن امـور ایجـاد نکرده بودنـد. تنها اگر فریـاد حق خواهـی و عدالت طلبی از سـوی تنی چنـد بلنـد می‌شـد با دسـتگاه سـرکوب خود بـه سـرعت آن را خفـه می‌کردند و دودمـان چنین کسـانی بر بـاد می‌رفت.

قاجارهـا، اگرچـه ایران را وطن خود می‌دانسـتند ولی آن را مملکت تسـخیر شـده توسـط خـود به‌شـمار می‌آوردنـد و تلاششـان فقـط در جهـت اسـتحکام سـلطنت و اقتـدار خود بـود. از رعیـت مالیـات بی‌قاعـده می‌گرفتند. پسـران فتحعلیشـاه کـه حکمران ایـالات بودنـد به همین منـوال رفتـار می‌کردنـد. نتیجـه آن بـود کـه در عهـد فتحعلیشـاه اهالـی بعضـی از ایالت‌هـا از حـکام خـود در عـذاب بودنـد و از قاجارها نیز دوری می‌کردند. با چنین سـلطنت مقتدر و مسـتبد واضـح اسـت کـه بـزرگان مملکت مثـل غـلام زرخرید هسـتند و در حـرکات و گفتار خـود باید ملاحظـه‌ی رفتـار خـود را کننـد و هـر کـس بـه خیـال آن باشـد کـه مـال و منالی بـرای خود بدسـت آورد. (مارکام، ۳۸:۱۳۶۷).

در بـاره حکومـت شـاهزادگان قاجـار در مناطـق مختلـف کشـور نگاهـی مـی اندازیم به گوشـه هایـی از دسـتگاه حکومتـی و فرمانروایـی حسـینعلی میرزا فرمانفرما پسـر فتحعلیشـاه و حاکـم ایالـت فـارس به عنوان مشـتی نمونـه خروار. حسـینعلی میـرزا فرمانفرما بزرگترین پسـر بجـای مانـده فتحعلیشـاه پس از مـرگ وی بود. مـادرش، بدرجهان خانم زن عقدی فتحعلیشـاه بـود. او متولـد ۱۲۰۴ق/۱۷۹۹م. از ده سـالگی بـه حکمرانی فارس منصوب و سـی وشـش سـال حکمـران ایالـت فارس و بوشـهر بود.

رضاقلیخـان هدایـت می‌نویسـد، چـون در سـال یـک هـزار و دویسـت و چهـارده هجری قمـری نـواب شـاهزاده حسـینعلی میرزا بـه فرانفرمایی فـارس مأمـور گردید، خاقـان صاحبقران بـه جهـت تقویـت کار فرزنـد والاتبار یک هزار نفـر تفنگچی نـوری را مأمور به توقف در شـیراز فرمود و سـرکردگی آنان را به شـکراله خان سـپرد. چون شـکرّاله خان در سـن نوجوانی بوده و هنـوز بـه تجـارب روزگار و ملازمـت شـهریار مجرب نگشـته بود، عمّ اکـرم او میـرزا زکی برادر وزیر لشـکر را لقب خانی داده و به اسـم غلام پیشـخدمتی شـاهزاده به فارس فرسـتاده و انتظام امـور آن طایفـه را رسـماً بدو واگذار نمـود ... (هدایـت، ۱۳۸۵ : ۷۹۲۰-۷۹۱۹).

حسـینعلی میـرزا کـه بـه جهـت فرمانفرمایی شـیراز لقـب فرمانفرمـا گرفت در این شـهر

دربار و حرمسرای باشکوهی برای خود فراهم کرده بود. وی نوزده پسر و شش دختر داشت. به علت مدت طولانی فرمانروایی او در ایالت فارس هر یک از پسران او به نوبه خود زنان متعدد گرفتند. همه آنان در مجموعه شبه درباری حسینعلی میرزا فرمانفرما زندگی شاهانه‌ای داشتند. این جمعیت زیاد نزدیکان او نشان می‌دهد که تأمین مالی خواسته‌های بی‌پایان آنان چه بار سنگینی بر دوش مردم شهر و روستای ایالت فارس تحمیل می‌کند. حسینعلی میرزا تنها کار قابل ذکری که کرد، نوسازی حرم شاه‌چراغ شیراز بود. آن را هم به خواسته علمای شیراز و تحکیم جایگاه خویش انجام داد. زیرا او نیز مانند همه امرای قاجار رابطه نزدیکی با روحانیون داشت و خواست‌های آنان را برآورده می‌کرد.

جیمز موریه که همراه هیأت سرگور اوزلی انگلیسی در سال ۱۸۱۰م. از بوشهر عازم تهران بود، در شیراز با سفیر انگلیس به حضور فرمانفرما می‌رسد. از آنسو، همسر سفیر با مادر حاکم ایالت فارس بدرجهان خانم و زنان حرمسرای حسینعلی میرزا فرمانفرما دیدار می‌کند. موریه از طرف همسر سفیر این دیدار را شرح می‌دهد. شاه بانو (بدرجهان خانم همسر فتحعلیشاه و مادر حسینعلی میرزا) بیشتر در شیراز است و نفوذ زیادی بر پسرش دارد. از راه بازرگانی و انحصار برخی کالاها برای خود دارایی کلانی فراهم کرده است. خانه‌ای که این دیدار در آن انجام شد پرده‌های کشیده‌اش مانع از نفوذ آفتاب بود و مشرف بر یک میدانگاه (حیاط) چهارگوش بود. حیاط را دیوارهایی بلند در میان گرفته بود. درون آن باغچه‌های پر گل و جوی‌ها و ردیف درختان و حوض‌های پرآب دیده می‌شد. زنان و همسران شاهزاده در کنار جوی در چند صف ایستادند. آنها جامه‌هایی آراسته به طلا و گوهر به تن داشتند. جامه شاه بانو مجموعه‌ای بود از گوهرهای زردوزی. چنانکه به سختی می‌توانست سنگینی آن را در راه رفتن برتابد. بویژه شلوارهایش از بسیاری مروارید بیشتر به قطعه‌ای موزاییک می‌مانست تا جامه پوش. آستر آن پنبه‌لایی بود و ابره پوششی از طلا داشت. شیرینی و میوه و شربت در ظرف‌های طلایی آورده شد و ... (موریه، ۱۳۸۶ : ۹۷-۹۶).

در مورد زد و بندهای شاه بانو به یک مورد اشاره می شود. می گفتند میرزا احدی که همدست مادر شاهزاده است هنوز پایش به شیراز رسید بهای غله را بالا برد و این افزایش در بهای نان اثر گذاشت. مردم خشمگین شده دکان‌های خود را در بازار بستند و همه با

هـم بـر در کاخ شـاهزاده بـه شـکایت رفتند و بـا آشـوب و غوغا از او خواسـتند که میـرزا احدی را بـه آنهـا تحویـل دهـد. شـاهزاده، زکیخـان و میـرزا باقر نانـوای معتبـر شـهر را از کاخ بیرون فرسـتاد تـا مـردم را آرام کننـد. تـا میـرزا باقـر از کاخ پای بیـرون نهاد باران ناسـزا بـر او باریدن گرفـت. او گفـت مـن چـه جنایتی کـرده‌ام؟ بزهکار اصلـی میرزا احدی اسـت که گنـدم را به ما گـران فروختـه و در نتیجـه بهـای نـان بالا رفته اسـت. در این میـان میرزا احدی خـود را پنهان کـرده بـود اما به پشـتیبانی مـادر شـاهزاده و خود شـاهزاده دلگرم بـود. برای خواباندن شـورش چنـد روزی بهـای نـان کاهـش یافـت چـون لازم بود اندکـی رضایت مـردم حاصل شـود. همه نانواهـای شـهر را جمـع کـرده و در برابر چشـم مردم به فلک بسـته برکف پایشـان چـوب زدند. بـه خوبـی می‌توان پنداشـت بـا چوب زدن مردمان بیگناه سـهم بزهـکار چه بوده اسـت. بیزاری همگانـی مردم از شـاهزاده و وزیرانش بیـش از پیش فزونی یافت. (همـان، ۱۳۸۶ : ۱۳۷-۱۳۶).

بـه جاسـت کـه در مـورد ناامنـی در کشـور، راهزنی‌هـا و مجـازات مقصریـن در دوره فتحعلیشـاه کنکاشـی شـود. در همـان وقـت کـه هیـأت سـرگور اوزلی در شـیراز اقامت داشـت موریه می‌نویسـد، در دهم مِی صدای شـلیک توپی را در شـهر شـنیدیم پس از بررسـی روشـن شـد کـه دزدی را اعـدام کرده‌انـد. بدینسـان کـه او را در دهانـه تـوپ گذاشـته و آتـش نمودند. شـاهزاده سـه تـن از دزدان بختیـاری را به مـرگ محکوم کرده اسـت. اولی را سـر بریده، دومی را دم دهانـه تـوپ گذاشـته و سـومی را از میـان بـه دو نیـم کـرده اسـت. پیکـر آنـان را بـر درِ شـلوغ‌ترین و پـر رفـت و آمدتریـن دروازه‌های شـهر به نشـانه هشـدار بـه دزدان دیگـر آویخته اسـت. (همـان، ۱۳۸۶:۱۳۰).

ایـن نمونـه ای از مجـازات راهزنـان توسـط حکومـت بود. اما مشـکل بـا این مجـازات ها حـل شـدنی نبـود. کشـور در ناامنی فـرو رفته بـود و در هر ناحیه سرکشـان داخلـی و غارتگران آن سـوی مرزهای کشـور خواب از چشـم مردم سـتم دیده این دیار دیرسـال ربوده بودند. یکی از عوامـل ناامنـی ترکمنـان بودنـد. طوایـف عمـده ترکمـن، یموت، گـوکلان و تَکه می باشـند. ترکمن‌هـا در آن ایـام بیابانگـرد، وحشـی و خونریـز بودنـد. آنـان سـنی مذهب‌انـد و برمبنـای فتوایـی کـه فقهـای سـنی داده و مربـوط به سـده‌های قبـل می‌باشـد ایرانیان شـیعه مذهب را رافضـی و خـارج از دیـن اسـلام می شـمارند. در نتیجـه ریختن خـون و غارت اموالشـان حلال

و پسندیده و به اسارت گرفتن زنان و جوانانشان جایز بود. این نظر فقهی با طرز زندگی و رفتار ترکمن‌ها از سده‌های پیش همخوانی داشت. زیرا آنان علاوه بر اینکه به کار دلخواهشان یعنی غارتگری ادامه می‌دادند برای جنایات و فجایعی که به بار می‌آوردند ثواب اُخروی نیز پیشاپیش ذخیره می‌کردند. ایرانیان از اواخر عهد مسعود غزنوی با هجوم گسترده این قوم صحراگرد وخونریز بیشتر آشنا شدند و تا عهد فتحعلیشاه صدها هزار و احتمالا چند میلون نفر ایرانی توسط این قوم غارتگر به خاک و خون در غلتیدند. باری در دوره این شاه قاجار تمام محدوده خراسان تا استر آباد (استان گلستان) و مازندران در زیر سم اسبان ترکمنان قرار داشت. در یورش‌های پایان ناپذیر آنان بسیار آبادی‌ها نابود و بسیاران زن و مرد کشته و اسیرشده و در بازارهای برده فروشی خیوه و بخارا و دیگر مناطق به بردگی فروخته شدند. در آن سرزمین‌ها، دور از یار و دیار با ظلم و ستم بسیار پس از مشقت‌های همه روزه و کار طاقت فرسا نابود می‌شدند. شاه نالایق قاجار هیچگاه به فکر نیافتاد با ایجاد پایگاه‌های نظامی کوچک در مرزها از ورود این غارتگران به کشور ممانعت کند. به نمونه‌هایی از هجوم ترکمنان در روزگار فتحعلیشاه می‌پردازیم.

جیمز بیلی فریزر بازرگان و دانشمند اسکاتلندی در عهد فتحعلیشاه به ایران آمد. وی در منطقه استرآباد از تاخت و تاز ترکمنان یموت می‌گوید که در این اواخر چندان با شدت صورت می‌گرفت که تقریباً راه سفرکردن را بسته بودند. همه روستاهای واقع در پای تپه‌ها و دامنه‌ها ویران شده است. چنانکه در راه استرآباد به دشت گرگان حاشیه‌ای از سرزمینی که موقع عبور من از آنجا در سفر قبلی در دوازده سال قبل پرجمعیت و آباد بود اکنون مبدل به بیابان شده است. روزی نمی‌گذشت که پای این چپاولگران به آنجا نرسد. آنان در گروه‌های پنج تا دویست تن از جایگاه‌های خود راه می‌افتند تا شاهراه‌ها و راه‌های روستاها را قطع کنند. ایرانیان را به اسارت برای فروش به خیوه می‌بردند. در همین روز قبل از ورود ما به روستا، چهار مرد را کشته بر سر راه یافته بودند و در آن هفته جمعی را درست در دروازه استرآباد به اسارت گرفته بوده‌اند. (فریزر، ۱۳۶۴ : ۴۷۲-۴۷۱).

یورش و غارت ترکمنان فقط محدود به مناطق دور افتاده نیست. در نزدیکی بجنورد، روستایی به اسم لنگر قرار دارد. آنان ناگهان به روستا تاخته وعده‌ای از مردم به برجی

پنـاه بردنـد. آنهـا هیـزم در زیـر بـرج انباشـته آن را آتـش زدنـد. برخی مـرگ در اثر سـوختن را بـه اسـارت ترجیـح داده و برخـی از بـرج جهیـده و مردنـد و بقیه را ترکمـن ها به اسـارت بردند. (همـان، ۱۳۶۴ : ۴۱۵-۴۱۴).

فریـزر کـه بـه منطقـه درگـز و زمین‌هـای تحـت سـلطه ترکمن‌ها رسـیده می‌نویسـد، در روزگار نادرشـاه در ایـن ناحیـه مردمـی بسـیار از اتباع ایران سـکونت داشـتند و خـاک حاصلخیز آن غـلات فراوانـی بـه بـار مـی‌آورد. در ایـن اواخـر ایـن طوایـف تقریباً سـکنه ثابـت را به کلی ریشـه کـن و روسـتاها و شـهر را ویـران کرده‌انـد. در بقیـه روسـتاهای منطقه زندگـی غم انگیز روسـتاییان با خطر و وحشـت قرین اسـت. بعید اسـت سـه روز بگذرد که در خلال آن حمله‌ای صـورت نگیـرد و جمعی را نکشـته باشـند. روسـتاییان کشـتزارهای خـود را زراعـت می‌کنند در حالـی کـه تفنگ‌هـای فتیلـه‌ای را حمایـل و شمشـیرهای خـود را به کمـر بسـته‌اند و هنگامی کـه در فصـل درو از خانـه خارج می‌شـوند دسـته جمعی و همه سـوار بر اسـب می‌رونـد. یکی از آنـان اسـب‌ها را می‌گیـرد و بـه دیده‌بانـی می‌پـردازد در حالی که دیگران سـرگرم کار می‌شـوند و همیـن کـه خطـری اعـلام شـد همه سـوار اسـب شـده و بـه سـوی روسـتا می‌گریزنـد. ولی اگـر بـه اسـب‌ها نرسـند بـه سـوی یکـی از برج‌هایی که در سراسـر دشـت قـد علـم کرده‌اند و دهه‌هـا قبـل پدرانشـان به همیـن منظور سـاخته بودند می‌شـتابند و پس از رها کردن اسـب‌ها بـه بـرج پنـاه می‌برنـد و در را بـه روی خود بسـته و تفنگ‌های خـود را آتش می‌کننـد و تا آنجا کـه می‌تواننـد در برابـر آنـان دفـاع می‌کننـد. ولـی اگر اسـیر شـوند فریادرسـی ندارنـد. این چه زندگانـی محنـت بـاری اسـت و با چه خـون دلی باید نـان روزانـه را فراهم کرد. عجیب نیسـت کـه جمعیـت ایـن نواحـی این همـه اندک اسـت. حتـی حـول و حـوش درگـز از غارتگری‌ها و حمـلات مسـتمر آنان ایمن نیسـت. آنان شـب هنـگام می‌آیند و خود را در یک فرسـخی شـهر پنهـان می‌کننـد و بـه اسـیرکردن مـردم و بردن گلـه گوسـفندان می‌پردازند. به ایـن ترتیب این مناطـق صحنـه دائمی جنـگ و خطر اسـت. (همـان، ۱۳۶۴ : ۳۹۳-۳۹۲).

آلکـس بارنـز انگلیسـی که بـه خوبی به زبان فارسـی آشـنایی دارد همراه همسـفرش دکتر جـرارد بـا کاروانـی خود را از ماوراءالنهر به سـرخس می‌رسـانند. وی می‌نویسـد، اینجا بزرگترین محـل آمـد و شـد ترکمن های مهاجـم بود. کالاهـای کاروان مـا پیرامون مقبـره‌ای رویهم انبار

شـدند و مسـافران کاروان در خارج از آن جای گرفتند. هنگام شـب شـتران و اسـبان و کاروانیان مقبـره را در سـه ردیـف در میان داشـتند. تمهیدات ما برای محافظت اهـل کاروان و اموال چنین بـود. قـرارگاه ترکمن ها در سـرخس، عبارت بـود از یک قلعه کوچک و تقریبـاً مخروبه که روی تپـه‌ای قـرار داشـت و در پنـاه آن بیشـتر سـاکنان چادرهـای خود را برپـا کرده بودنـد. هفت روز بعـد از ورودمـان بـه سـرخس هنگامی کـه همه دربـاره آلامان‌ها یـا غارتگران که قبـل از ما به سـوی مشـهد رفتـه بودنـد سـئوال می‌کردنـد، ورود آنهـا در گـروه های چنـد نفره با اسـب‌های لنـگ و خسـته آغـاز و تا شـب بیـش از یکصد نفـر از آنهـا رسـیده و در مجـاورت کاروان درباره غارتشـان بـا مـا گفتگـو کردنـد. چهـار روز قبـل حـدود سـاعت ده صبـح نزدیـک مشـهد فرود آمدنـد و بـه سـوی باروی شـهر پیـش رفته و عـده‌ای مردم و حیـوان را گرفتـه بودند. هیچکس مانـع آنهـا نشـده بـود. غنایـم را که بعد شـمردند صد و پانزده نفر انسـان، دویسـت رأس شـتر و تعـداد زیادی احشـام در اختیار داشـتند و سـپس بـه آرامی مراجعـت کردند.آنها یـک ایرانی را به عنـوان هدیـه‌ای به پیشـگاه خداونـد متعال به مناسـبت پیروزی‌شـان به قتل رسـانیدند. معمولاً اکثـر اسـرای سـالخورده به‌همیـن طریق به عنـوان کفـاره قربانی می‌شـوند. آلامان‌های سـنی مذهـب در حقیقـت از بـه بندکشـیدن این انسـان های تیـره روز بـرای برگردانیدن آنـان به دین راسـتین و رسـتگاری حاصـل از آن دفـاع می‌کنند. بدبختانـه تاریخ جهان نمونه‌های بسـیاری از ایـن تعصـب دینـی نادرسـت را به مـا ارائـه می‌دهد. در سـرخس ترکمـن های غارتگـر معمولاً بـه کاروان‌هـا حملـه نمی‌کننـد بلکـه از آنهـا بـاج راه می‌گیرند. برای هر شـتر یک و نیم سـکه طـلا مطالبـه می کننـد ولی برای فـروش اموال غارتـی به داخـل کاروان می‌آینـد. در این میان دختـری ایرانـی که می‌گفتند بسـیار زیباسـت از سـرخس همراه کاروان شـد. زیـرا ترکمن ها او را بـه تاجـری تهرانـی بـه بهـای هفتـاد و هفت سـکه طـلا فروختند. یـک زن زیبـای دیگر که اسـیر ترکمن‌هـا بـود بـه اولیـن بازرگانی کـه برخورد کـرد علاقـه نشـان داد و اظهار داشـت او را از ترکمـن هـا بخـرد و بـه هـر دینـی کـه مایل باشـد در می‌آیـد. قبل از مشـهد به روسـتای قازقـان رسـیدیم. آلامان‌هـا بنـدرت از غارت قازقـان صرفنظـر می‌کنند. در آخرین حمله شـش نفـر از بچه‌هـای مـردم را بـرده و چهـار نفـر را کشـته بودنـد. انسـان از ایـن مردمی کـه حاضر بودنـد در چنیـن جایـی زندگـی کننـد دچار حیـرت می‌شـود. این روسـتا برج مخصـوص خود را

داشـت که به دسـت کشـاورزان سـاخته شـده و حکم قلعه دفاعی را داشـت که در موقع نزدیک شـدن آلامان‌هـا بـه آن پنـاه می‌بردند. چه وضعیـت اجتماعی عجیبـی که اسـتفاده از گاوآهن و شمشـیر را در یـک مزرعـه ایجـاب می‌کـرد. جمعیـت قازقان بـه حدود هـزار نفر می‌رسـید آنها انسـان‌های بینوایـی به‌نظـر می‌رسـیدند. عـده زیـادی از این افـراد بینوا بـا چهره‌هـای ماتمزده از مسـافران می‌پرسـیدند آیـا از دوسـتان و نزدیـکان آنهـا کـه در ترکمنسـتان اسـیرند نامـه‌ای آورده‌اند یـا خیر. (بارنـز، ۱۳۷۳ : ۵۴-۴۷).

جیمـز بیلـی فریـزر کـه در اواخر سـلطنت فتحعلیشـاه بـرای دومین بار بـه ایران آمـده بود می‌نویسـد، در قزویـن بـا فـردی بـه نـام میـرزا نبـی خـان کـه یکـی از دامادهـای فتحعلیشـاه اسـت آشـنا شـدم. وی خـود را در مرتبـه شـاهزادگان قاجـار می‌دانـد و ظاهـراً این حـق را به او می‌دهـد کـه مـردم را از چـپ و راسـت مـورد تعـدی و اخـاذی قـرار دهد. چـون برای بـار و بنه و همراهـان خـود بـه چارپـا نیـاز داشـت کسـان خـود را بـه بـازار فرسـتاده بود تـا هر اسـبی یا قاطـری کـه بیابنـد مصـادره کنند و شـمار آنهـا تقریباً بـه یکصد و پنجـاه رأس رسـیده بود. وی تهـران را چنیـن توصیـف می‌کنـد، تهـران دارای بارو یعنی دیواری از خشـت خام اسـت. محیط آن شـش و نیـم کیلومتـر و دارای دو بـرج خندقـی مهیـب می‌باشـد. بازارها تنها جاهایی اسـت کـه تهـران می‌توانـد بـه آن بنـازد. راه‌های ارتباطـی آن کوچه‌های کـج و معوج و پـر پیچ و خم اسـت و چنـدان تنـگ و باریـک کـه حتـی رویارویـی بـا خری کـه بار حمـل می‌کنـد خطرناک اسـت. برخـی کوچه‌هـا در وسـط دارای جوی‌هایی اسـت که لبه‌هـای بلند و غیرمنظـم دارد. در دیگـر کوچه‌هـا بـه علت وجود مجـرای آبی که زیر سـطح زمین قرار دارد سـوراخ هـای فراوانی وجـود دارد کـه حاصـل آن دسـت و پـای شکسـته اسـبان و قاطرهـا و آدم هـای حـواس پـرت اسـت. ایـن کوچه‌هـای کثیف مایه اذیـت و آزار و کراهت اسـت که در آن گدایـان کثیف زیادی دیـده می‌شـوند. سـاختمان‌های زیـادی به‌صـورت ویرانـه در آمده‌انـد و یـک حالتـی از خرابی و شکسـتگی در همـه شـهر و حتـی اقامتگاه‌های شـاهانه سـایه افکنـده و بازسـازی در آن انجام نشـده اسـت. او در مـورد مشـهد می‌نویسـد، در آغـاز ورود به شـهر متوجـه شـدم در خیابانهای منتهـی بـه دروازه شـهر و در کوچه‌هایـی کـه از آن می‌گذشـتم عـده‌ی زیـادی گدا وجـود دارد. در اطـراف حـرم صدهـا تـن ژنـده پـوش تمـام درهـای ورود به حـرم را در میـان گرفتـه بودند.

پیرزنـان و پیرمردانـی در زارتریـن احـوال از شـدت نیازمنـدی و بیمـاری در هر قدم به ما فشـار می آورنـد. بدتـر از اینهـا کـودکان فقیـر و نگـون بختی بودند که مسـیر حرکت را عملاً مسـدود کـرده و سـه یا چهار سـال بیشـتر نداشـتند کـه روی زمین پهن شـده بودنـد. آنهـا در میان گرد و خـاک می‌لولیدنـد. اسـکلت‌های جانـداری کـه برخـی گریه می‌کردنـد و برخی بـا لحنی رقت انگیـز و صـدای نیمـه خفـه تقاضـای کمک مـی کردنـد و نـان می خواسـتند. از یکی پرسـیدم آیـا ایـن بچـه کوچـک بدبخت کسـی را نـدارد از او نگهـداری کند؟ جـواب حرفم این بـود، غیر از خـدا کسـی را دارد؟ وقتـی کمـی بـه ایـن و آن کمـک کـردم تا حـدود یک کیلومتـر گروهی ارواح و اشـباح مـرا تعقیـب کردنـد و به زحمت توانسـتم از آنها بگریزم. سـاختمان‌های شـهر در وضـع بسـیار نامطلوبی اسـت به خصوص سـاختمان‌های عمومی کـه در حال فروریختن اسـت و هیچکـدام درسـت و حسـابی تعمیر نشـده‌اند.

بـن تـان جهانگـرد فرانسـوی مـی نویسـد، خانه های مـردم در تبریز از خشـت خـام و گل سـاخته شـده و معمـولاً ایـن خانـه هـا را مالـک زمین بـا کمک اقـوام و دوسـتان می سـاختند زیـرا بـرای سـاخت چنیـن خانه های سـاده ای نیاز به بنـای کارآزمـوده و معمار نبـود. خانه‌های سـاخته شـده بـه علت اسـتفاده از خاک آن به‌عنـوان مصالح از سـطح کوچه گودتر قرار داشـت. ایـن خانه‌هـای گلـی کـم ارتفـاع و در گـودی کـه در کوچه‌هـای کم عرض کـج و معـوج پُر از گل و لای و آشـغال واقـع شـده بودنـد در مجمـوع منظـره‌ای غم‌انگیـز بـه شـهر می‌دادنـد. در زمسـتان بـرای تأمیـن گرمـا معمولاً کـف اتاق نشـیمن را به قطر حدود سـی سـانتیمتر و عمق کمـی بیشـتر گـود می‌کردند کـه به آن تنور می‌گفتنـد. در طـی روز در این تنور زنـان و دختران بـا کُنـده و شـاخه‌های خشـک کـه در فصل پاییز تهیه و در هیزم خانه انباشـته شـده بود آتشـی تـدارک می‌دیدنـد. پـس از اینکـه ذغال‌ها سـرخ شـده و دود و آتـش پایان می‌گرفـت یک ورقه آهـن روی آن می‌گذاشـتند و پـس از گرم شـدن آن، خمیر آمـاده را روی ورقـه آهنی پهن کرده و نـان می‌پختنـد و یـا در داخـل تنـور آبگوشـت را در دیگچـه‌ای می‌پختنـد. طبعـاً ایـن کارهـا بـا دود زیـادی تـوأم بـود و در و دیـوار وسـقف بـا ورقه‌ای از دوده پوشـیده می‌شـد. ولـی به این ترتیـب بـا مختصـری چـوب، هـم غذای خـود را آمـاده و هم اینکـه گرمـای اتـاق را تأمین می کردند. به هنگام شـب که بر روی ذغال‌های گداخته قشـری از خاکسـتر می‌نشسـت کرسـی را

روی آن می‌گذاشتند و بر روی کرسی لحاف دست دوز بزرگی پهن می‌کردند و سَرِ شب که مرد خانه و پسران از کار باز می‌گشتند در روی کرسی سفره پهن می‌شد. شام می‌خوردند و با گفتگویی در مورد امور جاری و اطرافیان همانجا هر کدام در گوشه‌ای از کرسی به خواب می‌رفتند. این خانه‌های گلی و محقر در شهری مثل تبریز که از شهرهای مهم تجاری و ترانزیتی کشور محسوب می‌شد نشانگر درجه تهیدستی مردم آن روزگار بود. وی در تبریز برای استحمام به حمامی می‌رود این حمام یک محوطه اصلی داشت که عده زیادی در آن بودند و در داخل خزینه که آب آن بسیار گرم بود حدود بیست نفر در حال شستشو بودند. آب کثیفی بود. می‌گفتند پانزده روز است که آن آب عوض نشده بود. با محاسبه‌ای که کردم حدود سه هزار نفر از این آب استحمام کرده بودند اما مردم با اطمینان در حال شستشوی خود بودند. چون ملّاها به آنها گفته بودند اگر آبی بیش از چهار پا عمق داشته باشد که برابر است با صد وبیست و دو سانتیمتر آن آب تمیز است. در واقع ملاک تمیزی آب از نظر ملّاها عمق آب است و نه کیفیت آن. ایرانیان بسیار خرافاتی هستند و کمتر کسی است که قبل از اتخاذ تصمیم در موردی از منجمین که تعداد آنها زیاد است صلاح کار خود را از وی جویا نشود. البته مراجعه به منجمین که با پرداخت هزینه همراه بود برای همه میسر نبود. مردم عادی از ملّای خود یا درویشی رهگذر در هر مورد چیزی شنیده بودند و با طرز فکر خود چیزکی هم به آن افزوده و به همدیگر واگو می‌کردند. حتی در موارد کم اهمیت با تسبیح فال می‌گیرند. تسبیح اغلب برای عبادت نیست بلکه هر کسی برای استخاره یکی در دست دارد. اگر فال شخصی نامناسب باشد از انجام دادن مهمترین کارها خودداری می‌کند. بعضی روزها را نجس می‌دانند مثلاً چهارشنبه هیچ کاری را شروع نمی‌کنند. خرافات ایرانیان در زندگی روزمره آنان مخصوصاً در موقع بیماری مشکلات زیادی برای آنان ایجاد می‌کند. در قرون گذشته طب در ایران پیشرفتی نکرده و ایرانیان فقط به داروهای معجزه‌آسا و معجون‌های اسرارآمیز اعتقاد دارند و بر این عقیده‌اند که اگر قسمت باشد شفا خواهند یافت.

در همین زمان هنری لایارد انگلیسی که به میان ایل بختیاری رفته و با خان بختیاری، محمدتقیخان که از نوادگان علیمردان خان بختیاری از رقبای کریمخان‌زند برای

کسب قدرت بود آشنا می‌شود. او می‌نویسد، زن‌های خان مرا در داخل قلعه و اندرون دعوت کردند و بدون روبند و نقاب از من تقاضای تجویز دارو و معالجه بیماری‌های خود و بچه‌هایشان را نمودند. بیشترین درخواستشان این بود که آنان را در مقابل آزار و اذیت شوهرشان حفظ نمایم و با طلسم و افسون آنها را قادر سازم که بتوانند بچه‌های بیشتری به شوهرشان تقدیم کنند. درخواست‌های این خانم‌ها چه آنهایی که در قلعه حضور داشتند و چه آنها که در زیر سیاه چادرها در اطراف قلعه به سر می‌بردند تقریباً مشابه بود و عاجزانه از من درخواست تجویز داروی محبت می‌نمودند تا شوهرشان آنان را بیشتر دوست داشته باشند. زن سوگلیِ خان از من دعوت کرد تا از طفل بیمارش که پسری ده ساله بود عیادت کنم. او به من خوش‌آمد گفت و به تفصیل شرح بیماری فرزندش را بیان نمود و گفت که دو حکیم که از راه دور دعوت شده بودند موفق به معالجه طفل نشده‌اند و با گریه از من خواست طفل بیمارش را نجات دهم. من مشاهده کردم که طفل در اثر تب شدید مالاریا بسیار ضعیف شده است. مقداری دارو تجویز و طرز مصرف آن را نیز یاد دادم. ولی بعداً با آن دو حکیم مشورت کردند و آنها با تجویز داروی من مخالفت نمودند. نظر آنان مورد تأیید ملّا که با قرآن استخاره کرده بود قرار گرفته بود. بنابراین داروی مرا کنار گذاشته و در عوض آیه‌ای از قرآن را که با مرکب نوشته شده، شستشو داده و با آب آن و شراب شیراز و آب خربزه به طفل خورانده بودند. حال طفل روز به روز بدتر شد. محمدتقیخان که به ایل مراجعت کرده بود وقتی از وضع فرزندش مطلع شد مرا احضار کرد و در نهایت درماندگی به گریه پرداخت. مادر طفل و سایر زنان نیز مشغول عزاداری بودند و طفل در حال مرگ بود. خان گفت دو نفر حکیم نتوانستند کاری انجام دهند و تنها امیدش به من است. به او یاد آور شدم دارویی که من برای طفل تجویز کردم به او خورانده نشده و من شرط کردم که پزشکان محلی در امر مداوا مداخله نکنند. گرچه او مایل بود شرط مرا بپذیرد ولی به‌عنوان یک فرد مسلمان قبل از استخاره با قرآن یا تسبیح نمی‌توانست معالجه طفل را به عهده من واگذار نماید. استخاره توسط ملّایی که به عنوان پیشنماز یا منشی مخصوص او در قلعه انجام وظیفه می‌کرد صورت پذیرفت. نتیجه استخاره موفقیت‌آمیز بود. به من اجازه داده شد تا معالجه را شروع کنم ولی ملّا اصرار داشت که داروها قبلاً در آبی که

آیاتـی از قـرآن در آن شسـته شـده مخلـوط گـردد و بعـد بـه طفـل بیمـار خورانده شـود. ملّای حیله‌گـر بـا ایـن ترفنـد به اصطـلاح با یک تیـر دو نشـان زده بود. یکـی اینکه بعداً می‌توانسـت ادعـا کنـد بهبـودی طفـل در اصـل از اثـر آیات قـرآن اسـت و دیگر آنکـه خـان و اطرافیانش را بـه اسـتخاره و روش او در بهبـود بچـه معتقـد و پایبنـد نـگاه دارد و ریزه‌خـواری او در نـزد خان بختیـاری ادامـه داشـته باشـد. وی در مـورد اعتقادات خرافی ایرانیان می‌نویسـد، شـیر در منطقه لرسـتان و خوزسـتان زیـاد اسـت. لرهـا عقیده دارند شـیرها بـه دو نوع مسـلمان و کافر تقسـیم شـده‌اند. نـوع اول دارای رنـگ گندمگون و زرد روشـن و نـوع دوم قهوه‌ای رنگ با یال و پشـت سـیاه می‌باشـند (در اصـل زردهـا شـیر مـاده و قهوه‌ای‌هـا نـر می‌باشـند). آنهـا معتقدنـد اگـر کسـی مـورد حملـه شـیر مسـلمان واقع شـود بایـد کلاه خـود را از سـر بـردارد و در نهایت ادب و خضـوع او را بـه نـام علـی قسـم دهد کـه وی را ببخشـد. قاعـده و فرمـول ایـن تقاضا چنین اسـت، ای گربـه‌ی علـی مـو بنـده‌ی علی‌یُم، به سـر علـی از خین مو بگـذر. یعنـی ای گربه‌ی علـی مـن بنـده‌ی علی هسـتم به سـر علـی از خون من بگذر. شـیر با شـنیدن این درخواسـت از حملـه منصـرف می‌شـود و پـیِ کار خـود مـی‌رود. امـا شـیر کافـر به ایـن گونه تقاضـا توجه نمی‌نمایـد. لرهـا بـه این اعتقـاد واهی و غیرمعقـول قویاً معتقد می‌باشـند. در همیـن مورد جیمز موریه که در سـال ۱۸۰۸م. وارد شـهر بوشـهر شـده بود می نویسـد، در بوشـهر مردی با لحن بسـیار جدی به من گفت، شـیر در میهن ما هرگز به شـیعه آزار نمی‌رسـاند اما همیشـه سـنیان را می‌بلعـد. اگـر بـه شـیری برخوردیـد تنهـا بگوییـد یـا علـی، آن وقت اسـت کـه این جانـور با ارج‌گـذاری بسـیار در کنـار شـما راه می‌رود اما اگـر از روی تعصب یا فراموشـی بگوییـد یا عُمَر، بیدرنـگ بـر کلـه شـما خواهد پریـد. به این ترتیب مشـخص می‌شـود ایـن خرافه فقـط در بین لرهـا معمـول نبـوده بلکه در تمام مناطقی که زیسـتگاه شـیر بوده رواج داشـته اسـت. خرافه ای کـه ملّاهـای شـیعه در منبرها واگو مـی کردند. وی به نگون‌بختی و سـیاه‌روزی مـردم ایران در ایـن دوره اشـاره می‌کنـد و بـه برخـی خصوصیات ناپسـند و کژی‌هـا و دروغ‌پردازی‌هـا و چرب زبانی‌شـان در مقابـل قدرتمنـدان و نبود آزادگی و راسـتگویی در آنان و بت‌سـازی، یکه‌پرسـتی، تغییـر چهـره دادن و واپـس ماندگی‌شـان می‌پـردازد. امـا یادآور می‌شـود که در جامعـه نیکی‌ها و اسـتعدادهای سرشـاری نیـز وجـود دارد که اگر به شـیوه درسـت پرورش یابند کشـور می‌تواند

بـه خوبـی شـکوفا شـود. او در شـیراز از جعفرعلی، کارگزار سیاسـی انگلیس می‌شـنود که تعداد گَبـران (زرتشـنیان) سـالانه در ایـران کاهـش می‌یابد زیرا همیشـه زیر فشـار و آزار روحانیون و متعصبیـن می‌باشـند تا به دین اسـلام بگرونـد. بدین ترتیب همـواره عده‌ای از آنها فراری شـده نـزد بـرادران پارسـی خـود کـه فراریان چند سـده قبل می‌باشـند به هندوسـتان کـوچ می‌کنند. اینـک شـهر یـزد بزرگتریـن جایـگاه آنـان اسـت امـا در آنجا نیز سـخت دسـتخوش خـواری و تهی‌دسـتی‌اند و از یهودیـان عثمانـی نیز بدبخت‌ترند و سـزاوار دلسـوزی بیشـتری می‌باشـند.

سیاست خارجی فتحعلیشاه

در دوره سلطنت فتحعلیشاه، ایرانِ عقب مانده و درمانده مورد توجه بریتانیای کبیر که در اوج قدرت استعماری خود بود و همچنین امپراتوری ناپلئون بناپارت و روسیه تزاری قرار داشت. روس‌ها از خواب سنگین قرون وسطا برخاسته و به سمت سرزمین‌های گرم جنوب چنگ و دندان نشان می‌دادند. در این زمان بریتانیا سرزمین هند را که هنوزکشوری به نام پاکستان از آن جدا نشده بود مستعمره خود نموده و آن را بخشی از انگلستان قلمداد می‌کرد. بدینسان در جنوب شرقی کشور ایران مرز مشترک طولانی با آن پیدا کرده بود. از سویی دیگر سیطره دریایی انگلستان بر خلیج فارس بی‌چون و چرا بود.

به جاست در این مبحث ابتدا به مسئله بحرین پرداخته شود. مجمع الجزایر بحرین که در عهد ساسانی جزیی از خاک ایران محسوب می‌شد با فتح اعراب و درهم پاشیدن استقلال ایران برای قرن‌های متمادی در حاکمیت ایران قرار نداشت. از آن روی که در آن مقطع تاریخی تمام ایرانشهر تکه پاره شده و به‌صورت حکومت‌های محلی و مجزا اداره می‌شد. شاه عباس اول در سال ۱۶۰۲م. به بحرین لشکر کشید و آن را به سرزمین ایران پیوند زد. این یگانگی یکصد و هشتاد سال ادامه داشت. البته در همین دوره هم وقتی ضعف و فتوری در حکومت مرکزی ایران پدید می‌آمد تا مدتی اثری از حاکمیت ایران بر این ناحیه دیده نمی‌شد تا اینکه قدرت مرکزی در ایران استحکام پیدا می‌کرد. از این رو، از اواخر حکومت صفوی بجز مقطعی بسیارکوتاه که در حکومت نادرشاه افشار بحرین توسط ایرانیان فتح شد دیگر از حاکمیت ایران بر بحرین اثری نماند. در سال ۳-۱۷۸۲م. شیخ احمد بن خلیفه از قبیله بنی عقبه عربستان به بحرین حمله کرد و قدرت را به دست گرفت. در دوره قاجار و سلطنت فتحعلیشاه ایران گرفتار جنگ‌های متعدد با قدرت نوپدید منطقه، روسیه تزاری بود. از سوی دیگر انگلستان دولت قدرتمند دیگر منطقه از مدت‌ها قبل مناطق مختلف خلیج فارس را در اختیار خود گرفته و بر خاندان خلیفه در بحرین نیز تسلط داشت. در سال ۱۸۱۹م/ ۱۱۹۹ش. قراردادی بین حسینعلی‌میرزا فرمانفرما، فرزند فتحعلیشاه و والی ایالت فارس با کاپیتان "بروس" فرمانده ناوگان انگلیس در خلیج فارس

بـه امضـاء رسـید، تـا زمانـی که دولـت ایـران نـاوگان دریایی بـرای حفـظ امینت خلیـج فارس نـدارد دولـت انگلیـس بـه جای ایـران حفاظـت از امنیت خلیـج فـارس را به عهـده می‌گیرد. به سـخنی دیگـر، بـا این قـرارداد ناموجـه دولت قاجـار رسـماً حاکمیت انگلسـتان بر خلیـج فارس را تأییـد مـی کنـد. در ژانویـه ۱۸۲۰م/۱۱۹۹ش. شـیخ سـلطان بـن احمد حاکم بحریـن پیمانی بـا انگلسـتان منعقـد و خـود را تحـت الحمایـه این کشـور می‌نمایـد. در ادامه این روند در سـال ۱۸۵۱م/۱۲۲۹ش. دولـت انگلیـس به‌طـور دائمـی ناوگانـی در بحریـن مسـتقر می‌کنـد. در این موقـع کـه انگلسـتان تسـلط کاملـی برخلیـج فـارس دارد و هنـد را زیـر پنجه خود گرفته اسـت دولـت فرانسـه نسـبت به اشـغال هنـد توسـط انگلیسـی‌ها از خـود واکنش نشـان می‌دهـد. به طـوری کـه امپراطـور ناپلئون بناپـارت در رقابت با انگلیسـی‌ها و اینکه فرصتی به دسـت آورد تا بـرای آنهـا در هنـد مشـکل ایجاد کند مایل به ایجاد روابط گسـترده با ایران می شـود. از آنسـو، مهـدی علیخـان نخسـتین سـفیری بـود کـه از طرف انگلیسـی‌ها بـا نامـه‌ای از دربـار انگلیس بـه فتحعلیشـاه و از طریـق فرمانـروای انگلیسـی هند همـراه با هدایای او در ماه آگوسـت سـال ۱۷۹۹م. بـه دربار فتحعلیشـاه وارد شـد. وی برخلاف شـاه ایران و اطرافیانـش که آگاهی چندانی از وضعیـت سیاسـی جهـان نداشـتند فـردی کارکشـته و آگاه بود. علت اصلی سـفر او بـه ایران خطـری بـود کـه از طرف زمانشـاه، پادشـاه افغانسـتان، هنـد غربی را تهدیـد می‌کـرد. افغان‌ها طبـق عـادت چند سـده گذشـته همه سـاله یا هر چند سـال یکبار دسـت به حمـلات غارتگرانه بـه هنـد غربی (پاکسـتان کنونی) می‌زدند ولـی اکنون وضـع تغییرکرده بود و سـرزمین هند زیر سـلطه انگلیسـی‌ها بـود و آنهـا می‌خواسـتند به ایـن غائله خاتمـه دهنـد. وی با مقـداری هدیه بـه شـاه و اطرافیانـش، موافقـت او را بـه تقابـل با زمانشـاه جلب نمود. فتحعلیشـاه سـاده‌لوحانه فریـب خـورد و بـه نفـع انگلیس لشـکری به افغانسـتان اعـزام کرد حال آنکه زمانشـاه با لشـکر خـود در حـال ورود بـه هنـد غربی بود. از آنسـو شـاهزاده محمود بـرادر زمانشـاه از فرصت پیش آمـده اسـتفاده و قندهـار را گرفت. زمانشـاه که خبر ورود لشـکر ایـران و فتح قندهار را شـنید به ناچـار از حملـه بـه هند منصرف شـد و بازگشـت. ایرانیان به کمک شـاهزاده محمـود آمدند و در نتیجـه زمانشـاه شکسـت خورد و بریتانیـا از خطر حمله وی مصـون ماند و محمود به پادشـاهی رسـید. فتحعلیشـاه از خود نپرسـید چرا باید به زمانشـاه حمله کند. او دشـمن دولت اسـتعمارگر

و قدرتمند انگلیس بود نه ایران. با چه منطقی می‌بایست دست به این اقدام بزند و قدرت انگلیس را در هندوستان و منطقه تحکیم نماید؟ ظاهراً منطقی در کار نبود جز جهالت که بر او و عمال دربارش سایه افکنده بود. به این ترتیب دولت بریتانیا با هزینه‌ای اندک بدون اینکه خون از بینی یک سرباز انگلیسی جاری شود توسط شاه ایران به هدف خود رسید. یکسال پس از موفقیت مهدی علیخان،کلنل جان ملکم که در آن زمان درجه سروانی داشت و تاریخدان و سیاستمدار هم محسوب می‌شد به عنوان نماینده دولت انگلیس به ایران آمد و هدایای ارزشمندی به فتحعلیشاه تقدیم کرد و در سال ۱۸۰۱م. قرارداد یکجانبه‌ای با ایران و به نفع بریتانیا منعقد نمود. در این قرارداد، انگلیسی ها از نظر تجاری، صنعتی و بخشودگی مالیاتی و گمرکی امتیازهای زیادی از ایران گرفتند و حتی دولت ایران موافقت نمود جزایر قشم، انجام و خارک در اشغال انگلیسی ها باشد. وقتی سیاستمداران دربار ایران با موضوع حق اشغال این جزایر مخالفت کردند کلنل ملکم استدلال کرد که اشغال این جزایر را برای مبارزه با دزدان دریایی می‌خواهد و توانست موافقت فتحعلیشاه را به دست آورد. با این حال نکته اصلی مورد نظر انگلیس در این قرارداد این بود که دولت ایران هرگونه تهدید افغان‌ها به هند غربی را در آینده رفع نموده وبعلاوه اجازه ندهد فرانسوی‌ها در ایران فعالیت کنند. در مقابل انگلستان متعهد شد اگر ایران مورد حمله فرانسوی‌ها قرار بگیرد از آنان پشتیبانی کند. فتحعلیشاه و دولتمردانش به این نیاندیشیدند که فرانسه با ایران هیچگونه خصومت و یا منافع ارضی ندارد که به ایران حمله کند اما در مقابل چرا باید ایران تضمین‌کننده مرزهای استعماری انگلیس در هند باشد. در حالی که مرزهای شمالی کشور در خطر حمله روس‌ها قرار داشت و منطقی بود انگلیسی ها به جای فرانسوی ها در صورت حمله روس ها از ایران پشتیبانی نمایند. فتحعلیشاه و اطرافیانش باید توجه می‌کردند که اکنون ایران در همسایگی دو نیروی استعماری یعنی روسیه تزاری در شمال و انگلیس در جنوب و جنوب شرقی کشور قرار دارد. از این رو به جای پیمان یکطرفه با انگلیس و بر ضد فرانسه می‌بایست با شرکت دادن فرانسه فرصتی را پدید آورد که کمتر مورد گزند روس و انگلیس قرار گیرد. ولی به جای این سیاست اقدام به عقد قرارداد یک جانبه با انگلیس کرد. در این میان در روسیه الکساندر پاولوویچ رومانف

امپراطـور شـده بـود. وی سـردار روس پاول دمیتریویچ سیسـیانوف را با لشـکری به گرجسـتان اعـزام نمـود کـه آنجـا را تصـرف کنـد. وی در سـال ۱۲۱۸ق/۱۸۰۳م. به شـهر گنجـه تاخت و والـی گنجـه جوادخـان زیاداُغلـی را شکسـت داد و چند سـاعتی مـردم گنجه را قتل عـام کرد و جوادخان کشـته شـد. در سـال ۱۲۱۹ق/۱۸۰۴م. شـاهزاده عبـاس میرزا بـا نیروهایش به منطقه اعـزام و سـپس فتحعلیشـاه و بقیـه نیروها عـازم آذربایجان و قفقاز شـدند. عباس میـرزا، ولیعهد بـه مقابلـه با سیسـیانوف رفت و در جنـگ با وی با همکاری پـدر، او را به گرجسـتان عقب راند. صحبـت از ادامـه جنـگ ایـران و روس مـا را از ادامه مطلب درباره سیاسـت خارجی فتحعلیشـاه دور می‌کنـد، از آن عبـور مـی کنیم.

در سـال۱۲۲۰ق.که فتحعلیشـاه از تجـاوزات روسـیه بیمنـاک شـده بود محمدنبـی خان را بـه هنـد فرسـتاد تـا طبـق قـرارداد فیمابیـن ایـران و انگلیـس از آنها کمـک دریافت کنـد. این سـفر دیپلماتیـک بـا بی‌تفاوتـی انگلیسـی ها هیـچ نتیجـه‌ای در پی نداشـت. علت ایـن بود که شـرایط از نظـر دولـت انگلیس با سـال ۱۲۱۵ق/۱۸۰۱م. تفـاوت کرده و اینک با شکسـت قوای فرانسـه در مصـر و سـوریه از نیروهای انگلیس، برخـلاف قرارداد فیمابین توجهی به درخواسـت فتحعلیشـاه نشـان نـداده و ایـران را در مقابـل روسـیه تنهـا گذاشـتند. شـاه قاجـار خشـمگین و درمانـده از سیاسـت مزورانـه دولـت انگلیس به روند نزدیکی خود به فرانسـه سـرعت بخشـید تا بلکـه بتوانـد با مسـاعدت فرانسـوی‌ها در برابـر روس‌های متجاوز ایسـتادگی کنـد. او در دومین نامـه خـود بـه ناپلئـون کـه آن را به وسـیله مارشـال بـرون سـفیر دولـت فرانسـه در امپراتوری عثمانـی ارسـال کـرد ضمـن اظهـار علاقه بـه برقـراری روابط نزدیـک و صمیمانه بیـن طرفین یـادآور شـد کـه در صـورت عقـد قـرارداد مـودت بیـن دوکشـور ناپلئـون بناپـارت می‌توانـد بـا مسـاعدت او از خـاک ایـران بـه هند لشکرکشـی کنـد و به سـیطره انگلیس بر هند پایـان دهد. در ادامـه مکاتبـات و مـراودات نماینـدگان دو طـرف سـرانجام در بیسـت و پنـج صفـر۱۲۲۲ق/ چهـارم مـی۱۸۰۷م. پیمـان فین کنشـتاین بین طرفین منعقد شـد. این پیمان نیـز همانند پیمان بـا انگلیسـی‌ها یکطرفـه و بـه نفـع طـرف مقابل بـود و تنها تفـاوت این بـود که جای دشـمنان ایـران در پیمـان عـوض شـده بـود. در این معاهده فرانسـه متعهد بـه تضمین اسـتقلال ایران و تأییـد حقانیـت تعلـق گرجسـتان بـه ایران و فـروش تـوپ صحرایی و تفنـگ به ارتـش ایران و

فرستادن تعدادی مستشار نظامی شده بود و متعاقب آن ژنرال گاردان و هیئت نظامی همراه وی به ایران آمدند. از آنسوی، ایران متعهد شده بود سفیر خود را از بمبئی احضار و انگلیسی ها را از ایران اخراج و روابط بازرگانی و سیاسی خود را با انگلستان قطع کند و به این کشور اعلام جنگ دهد و با همکاری افغان‌ها تدارک حمله به متصرفات انگلیس در هند را فراهم کند. یعنی با ابَر قدرتی که در همسایگی‌اش قرار دارد و به هیچ وجه توانایی رویایی با آن را ندارد خود را درگیر جنگ احتمالی نماید. آن هم در مقابل وعده‌هایی توخالی از قبیل تضمین استقلال ایران و تأیید حقانیت تعلق گرجستان به ایران که در هر حال زیر کنترل روس‌ها بود و تأیید فرانسه در عهدنامه هیچ مشکلی را حل نمی‌کرد. فتحعلیشاه و اطرافیانش توجه نکردند که این تعهدات ابهام آمیز فرانسوی‌ها چه فایده‌ای برای ایران دارد. به عنوان مثال هیچ ضمانت اجرایی برای محافظت از استقلال ایران در این قرارداد وجود نداشت یا اینکه فرانسه از چه راهی طبق قرارداد می‌خواست روس‌ها را وادار به تخلیه گرجستان و قفقاز نماید. ازآنطرف فتحعلیشاه که مستقیماً نیروهایش با روس‌ها در شمال کشور در جنگ بودند با این قرارداد یکطرفه، دشمنی قوی‌تر از روس‌ها در جنوب کشور برای خود تدارک دیده بود. او درنیافته بود که قراردادهای یکطرفه نه تنها راه حل نیست بلکه معظلی بر مشکلات موجود می‌افزاید. در این اوقات روند تغییر و تحولات سیاسی و نظامی در اروپا سرعت گرفته بود و در حمله لشکریان ناپلئون به روسیه در ناحیه فریدلند شکست سختی به ارتش روسیه وارد شده بود. با تقاضای تزار روسیه از ناپلئون جنگ بین دو کشور متوقف و در شهر تیلسیت در تاریخ هشتم جولای ۱۸۰۷م. بین طرفین پیمان دوستی به امضاء رسید. با متارکه جنگ بین طرفین، ارتش روسیه فرصت و امکان جدیدی یافت که در جبهه جنگ با ایران با نیروی بیشتری حضور یابد. از سوی دیگر دولت فرانسه که قرار بود طبق پیمان فین کنشتاین از ایران در مقابل روسیه دفاع کند با معاهده تیلسیت در عمل پیمان فین کنشتاین را نادیده گرفت و ایران را در مقابل روسیه تنها گذاشت. فتحعلیشاه آشفته و پریشان حال مشاهده کرد که یک قدرت غربی دیگر برخلاف عهدنامه خود با وی عمل می‌کند. در این هنگام بود که او دوباره با یک چرخش کامل به انگلستان روی آورد و بار دیگر شاه و دولتمردانش از دو معاهده یکطرفه نافرجام قبلی درس نگرفته بدنبال عهدنامه

دیگـری بـا انگلسـتان رفتنـد. شـاه از طریـق میـرزا شـفیع صدراعظـم خود بـه ژنـرال گاردان و هیئـت همراهـش اعـلام کرد کـه بایـد ایـران را تـرک کننـد. در روز دوازده فوریـه ۱۸۰۹م/۲۵ ذیحجـه ۱۲۲۳ق. ژنـرال گاردان بـرای خداحافظـی رسـمی به حضور شـاه رسـید و سـه روز بعد سـر هارفـورد جونـز نماینـده دولت انگلسـتان به حضـور فتحعلیشـاه باریافت. این همـان هیئتی بـود کـه جیمـز موریـه نیـز عضـو آن بـود. وی در مورد ملاقـات هیئت انگلیسـی به سرپرسـتی جونـز بـا فتحعلیشـاه می‌نویسـد، در میهمانـی باشـکوهی کـه اعلیحضـرت بـرای سـر هارفورد جونـز برگزارکـرد اعلیحضـرت پرسـید از ینگـه دنیـا یا دنیـای نو کـه آن را آمریـکا می‌نامند چه خبـر داریـد؟ چـه جور جایی اسـت؟ شـما چگونه آنجـا رفتیـد؟ آیا زیر زمین اسـت یا جـور دیگر اسـت. سـپس دربـاره حکومت مـا به سـخن پرداخت. گفتـی می‌داند کـه پادشـاهان بریتانیا بی دخالـت پارلمان‌هایشـان کار چندانـی نمی‌تواننـد انجـام دهنـد. پـس از توضیح‌هایی کـه در این زمینـه داده شـد شـاه آشـکارا حیـرت کرده بود کـه چگونه می‌تـوان اقتدار شـاه را محـدود کرد. در نشسـت بعـدی با سِـر هارفـورد جونز، شـاه مهربانانه گفـت می‌خواهد با انگلیس متحد شـده و فرانسـویان را بیـرون کنـد. همچنیـن اظهـار امیـدواری کردکه پـس از انجام دادن ایـن کار با بـرادرم شـاه انگلیـس هیچگونـه جدایـی و اختـلاف نخواهیم داشـت. او سـوگند خـورد که این مـن بـودم کـه ناپلئـون بناپـارت را به اینجا رسـاندم و سـال آینـده او نابـود خواهد شـد. (موریه، ۱۳۸۶ : ۲۵۳-۲۴۸)

ایـن میـزان نابخـردی و عقـب ماندگـی تـوأم بـا غـرور بی‌جـا و لاف زنی شـاه قاجـار در مقابـل نماینـده دولـت انگلیـس که بـه تمام امـور بین الملـل زمانه خود تسـلط دارد تأسـف بار اسـت و اینکـه چگونـه چنین سـلاطین نـادان و مسـتبدی با روحانیـون بنیادگرا و سـیری ناپذیر ملتـی را در فقـر، جهالـت، خرافات و تعصبات مذهبی غـرق کرده بودند. نتیجه ایـن اتحاد دوباره بـا انگلسـتان منجـر بـه عهدنامه مجمـل در سـال ۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م. بین طرفین شـد کـه ایران متعهـد شـده بـود، کلیـه پیمان‌هایی را کـه با سـایر دولت‌های اروپایـی منعقد نموده لغـو کند. یا به سـخنی دیگر ایران به طور کامل به انگلسـتان وابسـته باشـد. نماینده انگلیس تقاضا داشـت کـه هرگونـه رابطـه با دولت فرانسـه قطـع و تمام فرانسـوی‌ها از ایـران اخراج شـوند و انگلیس در شـهرهای تبریز، قزوین، اصفهان و شـیراز کنسـولخانه تأسـیس کند. همچنین جزیره خارک

هـم در اختیـار آنهـا قرارگرفتـه و انگلسـتان مجـاز باشـد در تمام بنـادر خلیج فـارس تجارتخانه تأسـیس نمایـد. بـه این ترتیب با ایـن عهدنامه یک جانبه نـه تنها منافع ملی ایـران در مخاطره جـدی قرارگرفـت بلکـه موجـب خصومـت دیگر کشـورهای اروپایـی با ایران شـد. اما در سـال ۱۲۲۷ق/۱۸۱۲م. بـا توجـه بـه تغییـر و تحولات بین المللـی بین ایران و نماینـده دولت انگلیس سـرگور اوزلـی عهدنامـه دیگـری منعقد شـد. این پیمـان هم به طـور یکجانبه به سـود انگلیس بـود و در آن ایـران متعهد شـد همه معاهداتی را که با کشـورهای دشـمن انگلیـس دارد لغوکرده و اجـازه عبـور دشـمنان انگلیـس از خـاک ایـران بـه هنـد را ندهـد. انگلیـس نیز متعهد شـد در صـورت جنـگ ایـران بـا یـک کشـور اروپایی نیـروی نظامـی از هنـد به کمـک ایرانیـان اعزام نمایـد و یـا سـالیانه صـد و پنجاه هزار لیـره انگلیس معادل دویسـت هزار تومان بـه ایران کمک کنـد. همچنیـن در صـورت اختـلاف بین ایـران و افغانسـتان، دولـت انگلیس دخالـت نکند و به هنـگام بـروز اختـلاف بین ایـران و دول اروپایـی دولت انگلیس بـرای رفع اختلاف اقـدام نماید. البتـه زمـان ثابـت کـرد که انگلیسـی ها مفاد همیـن پیمان را هم بـا توجه به منافع شـان نقض نمودنـد. گرفتاری‌هـای ایران به فرانسـه و انگلسـتان ختم نمی‌شـد. زیرا از سـمت شـمال غرب کشـور روس‌هـا همچنـان بـه تعرض بـه سـرزمین‌های ایـران ادامـه می‌دادند به طـوری که در محلـی بـه نـام اصلانـدوز در نزدیکـی ارس در سـال ۱۲۲۸ق. روس‌هـا بـه فرماندهـی گودویچ سـپاه ایـران را غافلگیر کرده و به سـختی شکسـت دادنـد و عباس میرزا، ولیعهد بـه تبریز عقب نشـینی کـرد. فتحعلیشـاه هـم به دلیـل طغیـان ترکمن ها و اغتشاشـات خراسـان نتوانسـت به کمـک ولیعهـد خـود بیاید. با آنکه طی ده سـال جنـگ، پیروزی غالبـاً با ایران بود و روسـیه هم در ایـن ایـام بـه علـت درگیـری بـا ناپلئون خـود را برای قبـول یک صلح فـوری ناچـار می‌دید، مذاکـرات صلـح بـه ضـرر ایـران منجر شـد. البته بـی خبری رجـال ایـران از اوضاع جهـان و تا حـدی نیـت باطنی انگلیسـی ها در کاسـتن قدرت ایران کـه دوام آن بالقوه موجـب تهدید منافع آنهـا در هنـد بـود نیـز عامـل عمـده این تغییـر مسـیر در جریـان مذاکره بـود. به خصـوص که هـم سـرگور اوزلـی سـفیر انگلیـس در ایـران در این مذاکـره بود و هـم میرزا شـفیع صدراعظم و حاجـی ابوالحسـن شـیرازی وزیـر خارجـه و نماینـده تـام الاختیار ایـران که هـردو تحت نفوذ انگلیـس بودند.

از آنسوی، منافع انگلیس تأمین اهداف روسیه را در این مذاکرات اقتضا داشت. به دنبال مذاکرات طولانی در قریه گلستان از توابع قراباغ با طرف روسی و با حضور یرملوف سردار روس، قراردادی در تاریخ سی ونهم شوال ۱۲۲۸ق/۱۲اکتبر۱۸۱۳م. به امضاء رسید که به موجب این قرارداد تمام مناطق ماورای ارس که به دنبال شکست قوای ایران در اصلاندوز به دست روس‌ها افتاده بود در تصرف آنان باقی ماند. نکته دیگر اینکه ایران از داشتن کشتی جنگی در دریای خزر محروم شد و بدینگونه عهدنامه گلستان با تحریک و دسیسه سرگور اوزلی سفیر انگلیس در تهران به علت اتحادی که در آن ایام بین روس و انگلیس بر ضد ناپلئون در جریان بود در جهت منافع روسیه به امضاء رسید و تمام نواحی قفقاز از ایران جدا شد (زرین کوب، ۱۳۸۴ : ۷۸۷-۷۸۶).

در جنگ اصلاندوز، سرگور اوزلی افسران انگلیسی را که در لشکر عباس میرزا خدمت می کردند فراخواند تا موجب تزلزل نیروی نظامی ایرانیان در مقابل روس‌ها شود. با این قرارداد ننگین و خائنانه که متن آن توسط سرگور اوزلی تنظیم شده و به امضای میرزا ابوالحسن ایلچی وزیر خارجه خائن ایران و تصدیق عباس میرزا نایب السلطنه رسید ایالات گرجستان، داغستان، شروان، قبه، شکی، دربند، بادکوبه و ولایات قراباغ، گنجه ، محال شوره گل، آجوق باشی، گروزیه (چچن و اینگوش امروزی)، منگریل، آبخاز، سامگرلو، کوریا و مناطق موقان و قسمت علیای تالش به روسیه تعلق گرفت. در مقابل روس ها متعهد شدند که ولیعهدی عباس میرزا را به رسمیت بشناسد و از وی در رساندنش به سلطنت پس از فتحعلیشاه حمایت کنند. در عقد این قرارداد به وضوح دسیسه های اوزلی سفیر انگلیس در ایران به نفع روس‌ها دیده می‌شود. این سرنوشت کشوری است که حکمرانان مستبدش تنها به فکر انباشتن بر ثروت خود بوده و درکی از میهن دوستی و احساس وظیفه در قبال مردم و کشور ندارند.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی وزیر دول خارجه فتحعلیشاه که بود؟ اسماعیل رایین در مورد او مینویسد، او خواهرزاده حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی صدراعظم فتحعلیشاه بود که از طرف وی به عنوان حاکم شوشتر تعیین شده بود. در سال ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م. در جریان معدوم کردن حاجی ابراهیم کلانتر و بستگانش توسط

فتحعلیشـاه، میـرزا ابوالحسـن دسـتگیر و به تهران اعزام شـد ولی با وسـاطت درباریـان از مرگ نجـات یافـت و بـه شـیراز تبعیـد گردیـد. وی بـا کمـک انگلیسـی‌ها کـه از همـان دوره جوانی در شوشـتر او را مهـره مناسـبی تشـخیص داده بودنـد از راه بصـره بـه هنـد رفـت و در بمبئـی اقامـت گزیـد. در سـال ۱۲۲۳ق/۱۸۰۸م. بـا وسـاطت صدراصفهانـی به تهـران آمد و سـال بعد بـه عنـوان ایلچـی مخصـوص فتحعلیشـاه روانه لنـدن شـد. وی اولین وزیـر ایرانی اسـت که از دولـت انگلیـس و کمپانـی هنـد شـرقی انگلسـتان بـه مـدت سـی و پنج سـال تا هنـگام مرگ ماهیانـه هـزار روپیـه حقوق دریافت می‌کـرد. او در سـال ۱۲۲۴ق/۱۸۱۰م. در لنـدن به عضویت لـژ فراماسـونری انگلسـتان در آمـد و آنچـه در سـی و پنـج سـال بعـد از آن بـه خواسـت دولت انگلیـس در ایـران انجـام داد همـه بـه زیـان کشـور بود. دولـت انگلیس سـرگور اوزلـی را که از رؤسـای فراماسـونری انگلیـس بـود از همـان تاریـخ بـه عنوان سـفیر دولـت انگلیـس در ایران انتخـاب نمـوده و بـه عنـوان مهمانـدار ایلچـی تعیین کـرد. اوزلی خیلی زود برایش مسـلم شـد که ایلچیِ فاسـد و خائن برای ورود به حلقه برادران فراماسـون مناسـب اسـت. میرزا ابوالحسـن خـان خیلـی زود همـه مراحل فراماسـونری را طی کرده و بـه عضویت این گـروه در آمد. همین کـه حلقـه بـرادران ماسـونیک را بر گـردن نهاد و به مقام برادر بسـیار ارجمند رسـید، سرسـپرده و مطیـع اوامـر انگلیـس در ایران شـد. مقدمات سـفر پر زرق و بـرق وی به همراه سـرگور اوزلی بـا هدایـای زیـاد بـرای تقسـیم بیـن درباریـان و جـذب آنـان فراهـم شـد. وی بـا دادن تحفه و رشـوه حتـی بـه نوکرهـای دربـاری مقدمـات سرسـپردگی درباریـان فتحعلیشـاه را بـه انگلیس فراهـم آورد. در ایـن ایـام دولـت انگلیـس بـرای پی ریزی کامل سیاسـت خـود در ایـران وجود سـازمان فراماسـونری و اعزام فراماسـون‌های انگلیسی به ایران و فراماسـون شدن حکومتگران ایرانـی را ضـروری تشـخیص داد. از این رو اغلب سـفرایی کـه پس از این به ایران اعزام شـدند حلقـه بـرادران فرامانسـونری انگلیـس را بـر گـردن داشـتند. چنانکه سـرگور اوزلی اسـتاد اعظم ماسـونی بـود. وی طبـق نظـر دولـت خـود در شـرفیابی به حضـور فتحعلیشـاه به عنوان سـفیر انگلیـس از میـرزا ابوالحسـن خـان شـیرازی تعریـف و تمجیـد می‌کـرد تا جایـی که شـاه ناآگاه از همـه چیـز قاجـار، میرزا ابوالحسـن خـان را به حضـور پذیرفته و گفـت آفرین آفریـن تو روی مـرا در مملکـت بیگانـه سـفید کـردی و من هـم روی تو را سـفید خواهـم کـرد. از آن پس بود

کـه موقعیـت ایلچـی در دربار بسـیار محکم‌تر شـد. اولین خدمت بـزرگ او به دولـت انگلیس در موضـوع افغانسـتان بـود کـه افاغنه بر علیه قشـون انگلیـس طغیان کـرده بودنـد و عهدنامه‌ای در دوازده مـاده بیـن دو دوسـت و فراماسـون گراندلـژ انگلیس، سـرگور اوزلی و میرزا ابوالحسـن خـان شـیرازی بـه امضـاء رسـید و دولت ایـران متعهد شـد بر علیـه افغان‌هـا وارد جنگ شـود. ایـن عهدنامـه بـه وضوح هیـچ منفعتی برای ایران نداشـت بلکـه افغان‌ها را تضعیـف و حکومت کمپانـی هنـد شـرقی انگلیـس را در هنـد تثبیـت کرد. بـا این حملـه امیـد آزادیخواهـان هند از ایـران بـه یـأس مبـدل شـد. در جنـگ اول ایـران و روس و پس از پیـروزی روس‌هـا در جنگ اصلانـدوز، سـرگور اوزلـی در پیـروی از سیاسـت کلی انگلیس‌ها که می خواسـتند ایـران تجزیه و تضعیـف شـود تـا نتوانـد بـه عنـوان مانعـی بـرای متصرفاتـش در هنـد بـه شـمار آیـد جانب روس‌هـا را گرفـت. چنانکـه در جنـگ دوم ایران و روس هم همین سیاسـت تعقیب شـد. از این رو در نتیجـه مسـاعی سـرگور اوزلـی و همـکاری کامـل میـرزا ابوالحسـن خان شـیرازی پیمان ننگیـن گلسـتان و چنـدی بعد ترکمانچای بـا روس‌ها به امضاء رسـید. چنانکه هفده شـهر مهم و تعـداد زیـادی مناطـق دیگـر قفقـاز بـه روس‌هـا واگـذار شـد و ایـران از آبادترین اسـتان‌های شـمالی خـود محـروم گردیـد. بـه طوری که تـا قبل از هجـوم روس‌ها صـادرات گنـدم از ایران بـه روسـیه یکی از اقلام مهم محسـوب می شـد و بعـد از ایـن دو عهدنامه، ایران بـه واردکننده گنـدم از ایـن سـرزمین ها تبدیل شـد.

در پایـان جنـگ جهانـی اول و بـه هنـگام کنفرانـس صلـح در پاریـس، از سـرزمین‌های از دسـت رفتـه ایـران در قفقـاز تلگرام‌هـای زیـادی بـه ایـن کنفرانس و تهـران زده شـد. مردم ایـن نواحی خواسـتار بازگشـت سـرزمین شـان به دامن وطن شـدند امـا در حکومت ورشکسـته سـلطان قاجـار و ملّاهـای شـیعه چگونـه چنیـن کاری امکانپذیـر بـود. این اسـت کـه این زخم بـزرگ همـواره دل نسـل‌های آینـده ایـران زمیـن را بـه درد خواهـد آورد. در مـدت سـی و پنج سـالی کـه میرزا ابوالحسـن خان شـیرازی معروف به ایلچی مـرد قدرتمند صحنه سیاسـی ایران بـود تحریـکات مـداوم انگلیسـی‌ها در ایـران در راسـتای منافعاشـان در مقاطـع مختلـف زمانی بـه شـورش‌هایی در کشـور منجـر شـد و نقش ایلچـی در همـه تحریکات انگلسـتان برجسـته بـود وحـرکات خیانـت آمیـز او تـا هنگام مـرگ ادامـه داشـت. در این میـان علت نزدیکـی زیاد

انگلیسی‌ها بـه روس‌هـا، بـه مواضـع ایـن دو کشـور در اروپـا ارتباط داشـت. در آنجا ایـن دو بر علیـه ناپلئـون بناپـارت متحد شـده بودند تـا بلکه بتواننـد این نابغـه نظامی را مهـار کنند. وقتی ایـن کار بـه انجام رسـید و ناپلئـون به جزیره آلپ تبعید شـد دولت انگلیس سیاسـت بی توجهی در قبـال ایـران را برگزیـد و آن را در مقابـل روس‌هـا رهـا کـرد. زیـرا ایـران ضعیف شـده دیگر هیـچ خطـری برای هند محسـوب نمی‌شـد و حکومـت ایران آنچنـان گرفتار روس ها شـده بود کـه نقـش آن در جنـوب کشـور و مـرز با هنـد در آن مقطع زمانـی از نظر دولـت انگلیس خاتمه یافتـه تلقـی می‌شـد. این سیاسـت دولت انگلیـس در مورد ایران تـا زنده بودن فتحعلیشـاه ادامه یافـت. مـردم ایـران با وجود فقـر و درماندگـی و گرفتاری‌های متعـددی که گریبانگیـرآن بودند وقتـی بـه تدریـج در جریـان قـرارداد فاجعه بار گلسـتان و از دسـت رفتـن سـرزمین‌های متعدد از خـاک کشـور قرارگرفتنـد خشـمگین شـدند. بسـیاری در محافـل خصوصـی و بعضـاً محافل عمومـی از بیکفایتـی حکومـت انتقاد می‌کردنـد. ولی واقعیت‌هـای زمانه لزوماً با خواسـت مردم بویـژه در کشـوری گرفتـار جهـل و تعصـب و فقر و عقب ماندگـی هماهنگ نبود. ضعف کشـور در همـه عرصه‌هـای حکومـت داری، اقتصـادی، فرهنگـی، آموزشـی و نظامـی آنقـدر عمیق و گسـترده بـود کـه امکان نداشـت بتوانـد در مقابل نیـروی نظامی مجهـز و آموزش دیده روسـیه مقابلـه کنـد. حکمرانـان مسـتبد و روحانیون بنیادگرا راه رشـد و دگرگونی را در کشـور سـد کرده بودنـد. نتیجـه ایـن روش‌های قرون وسـطایی در برخـورد با جامعه همـان بود کـه رخ داده بود. چنانکـه متعاقـب آن بـه لطمـات فاجعه بارتری هم منجر شـد. روحانیون که در دوره فتحعلیشـاه بـه اوج قـدرت خـود تـا آن زمان رسـیده بودند نقش چشـمگیری در جامعـه ایران داشـتند. آنان وقتـی نارضایتـی عمیـق مـردم را مشـاهده کردنـد طبق معمـول روش کارشـان، سـوار بر موج احساسـات مـردم شـدند. چنانکه بسـیاری از مورخین و مطلّعیـن دوره قاجـار از قبیل محمدجعفر خورموجـی، جهانگیرمیرزا، اعتضادالسـلطنه و مسـتوفی نوشـته‌اند که آنها فتواهـای متعدد صادر کـرده و صلـح بـا کفـار را کـه سـرزمین‌های اسـلامی را تصـرف نمـوده بودند خیانت به اسـلام و مسـلمین دانسـته و بـا جـد و جهـد بـه عـوام فریبـی مـردم مشـغول بودنـد. آنـان در منابـر هیاهـو می‌کردنـد کـه اگـر شـاه حاضر به جنگ با کفار نیسـت خودشـان اقـدام خواهندکـرد. در ایـن میـان فقهای ارشـد آن زمـان یعنـی ملّااحمد نراقـی کاشـانی، ملّامحمدجعفر اسـترآبادی،

ملّاعبدالوهاب قزوینی، سیدنصراله استرآبادی و سیدمحمدتقی قزوینی با فتحعلیشاه ملاقات کردند و با همدیگر فتوایی مشترک مبنی بر جهاد با کفار روس صادر کرده و از شاه خواستند با همراهی روحانیون به جنگ کفار برود. فتحعلیشاه در این مورد با میرزا ابوالحسن خان ایلچی و میرزا عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله رایزنی کرد. آنها به وی گفتند با این امکانات محدود و ضعف نظامی جنگ با روس‌ها به سرانجام نیکویی نمی‌رسد و به صلاح کشور نیست. اما وقتی روحانیون از نظر آنان مطلع شدند این دو را تهدید کردند. این دو نفر چون وضع را چنین دیدند از ترس تکفیر علما سکوت نمودند. فتحعلیشاه از غلیان احساسات مردم بر علیه حکومت خود با تحریک روحانیون هراسان شد. از این رو با همه تردیدهایی که به علت امکانات محدود نظامی داشت با جنگ دوباره با روس‌ها موافقت کرد. وی برای جلب نظر روحانیون مبلغ سیصد هزار تومان برای جهاد علیه کفار به آنان پرداخت کرد. فتحعلیشاه، فرمانروایی آذربایجان و ولایتعهدی خود را به عباس میرزا داده بود. او به خواست شاه زیر نظر میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزای بزرگ امور کشورداری و فرماندهی نظامی را فراگرفته و به بهترین، با درایت ترین و شجاع‌ترین حکومتگر عهد قاجار تبدیل شده بود. پس از فوت میرزای بزرگ پسر اندیشمند، سیاستمدار، درستکار و ایراندوست او میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که تربیت یافته مکتب پدر بود رشته کار پدر را در دستگاه عباس میرزا به دست گرفت و یار و یاور او شد. در حقیقت عباس میرزا این سعادت را داشت که با دو تن از بهترین دولتمردان عهد قاجار کار کند و آنقدر هوشیاری داشت که قدر نصایح و راهنمایی‌های این بزرگان را بداند و آنها را عزیز و محترم بدارد.

در موضوع جنگ دوم با روس‌ها، عباس میرزا با نظر قائم مقام فراهانی موافق بود زیرا از نزدیک با کمبودهای اساسی نظامی و تجهیزاتی ایرانیان نسبت به روس‌ها آشنا بود. اما روحانیون که اکنون بی توجه به امکانات نظامی کشور در نزد مردم سینه سپر می‌کردند و فریاد وااسلاما و جهاد می کشیدند وقتی چند سال قبل عباس میرزا میخواست مدرسه فنی در تبریز احداث کند تا به شرایط نابسامان نظامی بعد از جنگ با روس‌ها سروسامانی بدهد و عده‌ای کارشناس خارجی را برای تعلیم استخدام کند در مقابلش ایستادگی کردند. آنها گفتند درست است که ما از مدرسه فنی سر در نمی‌آوریم اما شما می‌خواهید یک عده کافر را

استخدام کنید و بچه مسلمان‌ها را زیر نظر آنها آموزش دهید. این امر موجب انحراف آنها از دین حَقّه می‌شود و راه اندازی این مدرسه به صلاح اسلام نیست و ما به هیچ وجه نمی‌پذیریم. این بود که فرستادن افرادی از سوی عباس میرزا به روسیه و عثمانی برای اینکه چه کنیم تا از این وضعیت نابهنجار و عقب مانده نظامی دربیابیم و توصیه‌های این افراد پس از بازگشت به کشور بلاموضوع شد. از آنسو فتحعلیشاه هم که از معاهده گلستان تا جنگ بعدی با روس‌ها سیزده سال فرصت داشت که سروسامانی به وضعیت نظامی درهم ریخته خود بدهد در تمام این سال‌ها با بیکفایتی دست روی دست گذاشت و کاری انجام نداد. آخرین نشست عمومی قبل از جنگ با حضور شاه و فرماندهان نظامی و علما که اغلب آنها کفن پوش و به اصطلاح آماده جهاد بودند برقرار شد. فتحعلیشاه مشاهده کرد قائم مقام ساکت ایستاده است. شاه او را مخاطب قرار داد و گفت چرا ساکتید نظر شما در این باره چیست؟ قائم مقام گفت می‌بینم که همگی قصد جنگ دارید و من اهل قلمم و کار جنگ را باید از سرداران پرسید. اما شاه از وی می‌خواهد نظرش را مطرح کند. قائم مقام می‌پرسد، اعلیحضرت مطلع‌اند که میزان خراج دریافتی امپراتور روس چقدر است؟ شاه می‌گوید حدود ششصد کرور. وی می‌پرسد، خراج دریافتی اعلیحضرت از مملکت چه میزان است؟ شاه پاسخ می‌دهد حدود شش کرور. قائم مقام می‌گوید عاقلانه نیست با شش کرور به جنگ ششصد کرور رفتن. بعد از پاسخ او جلسه متشنج می‌شود زیرا روحانیون که همواره سوار بر الاغ نادانی، هیجان، احساسات و تعصب بوده و مردم را چنین می خواهند از یکه سوارانی که بر اسب تیزتکِ خرد و اندیشه ورزی نشسته‌اند واهمه دارند. از این رو شروع به هیاهو و طعن و لعن قائم مقام کردند و فتحعلیشاه جَبون، فردای آن روز برای خوشباش علما، قائم مقام را به خراسان تبعید کرد. به این ترتیب با فتواهای متعدد علما با عنوان دفاع از نوامیس مسلمین در مقابل کفار راه جنگ گشوده شد. در این فتواها طبق معمول ملّاها، تأکید بر دفاع از نوامیس شده بود و دفاع از میهن که آن موضوع را هم در بر می‌گرفت جایی نداشت. در جنگ‌های این مرحله شهامت و فداکاری عباس میرزا و تعدادی از سردارانش قابل تحسین است. چنانکه فرماندهانی از قبیل حسینخان سردار، حسینخان صاری اصلان، امیرخان سردار، حاجی محمد دولو، حسنخان سردار و فتحعلیخان

قوانلـوی قاجـار در جنگ‌هـای متعددی کـه با روس‌ها داشـتند با نفراتشـان از خودگذشـتگی‌ها کردنـد. آنـان بـه پیروزی‌هـای مقطعی شـایانی نیز دسـت یافتند و برخـی در راه وطـن به همراه عـده‌ای از سربازانشـان جـان باختند. اما تجهیـزات نظامی برتر روس‌ها از نظـر تفنگ و توپخانه امـکان پیـروزی نهایـی را ناممکـن کـرده بـود. در تصـرف نخجـوان بـه دسـت روس‌هـا نقش منفی روحانیون ظاهر شـد و سـیدمحمد مجاهدطباطبایی متولد کربلا و مشـهور به سـیدمجاهد کـه فتـوای معروفـی بـر علیه روس‌هـا داده بـود و از سـردمداران روحانی جنگ طلب محسـوب می‌شـد و کفـن پـوش در جبهه نخجـوان حاضر بود، بـا آن همه هیاهو با روحانیـون و طرفداران همراهـش بـا اولیـن حملـه روس‌هـا از جبهه نخجـوان گریختـه و به تبریـز آمدنـد. آنها موجب شـدند تـلاش عبـاس میـرزا در جبهه نخجـوان هم بی‌ثمر شـود. در تبریـز گروهـی از مردم که اکنـون شـهر را در خطـر حمله روس‌هـا می‌دیدند و همچنین فـرار سـیدمجاهد،کارگزار جنگ با روس‌هـا را از جبهـه مشـاهده کردنـد بـا وی بدرفتـاری نمـوده و او و دیگر روحانیون را مسـئول ایـن مصیبت‌هـا دانسـتند. اما فتحعلیشـاه به دیـدار او رفـت و از وی دلجویی کرد. سـیدمحمد و اطرافیانـش بعـد از ایـن فجایـع به بار آمـده طبق معمول علما وقتی برایشـان چـاره‌ای نمی ماند راهـی عتبـات شـد. او در بیـن راه مریـض شـد و درگذشـت. جنگ‌هـای ایـن مرحلـه طولانـی نشـد زیـرا نیروی نظامـی ضعیف ایران در نتیجه خسّـت فتحعلیشـاه و تأمین نکـردن تجهیزات نظامـی مـورد نیـاز و آشـنا نبودن نظامیـان به فنون جنـگ مدرن و حتـی فراهم نکـردن بودجه کافـی بـرای مخارج لشکرکشـی با وجود شـجاعت‌های عباس میـرزا و تعدادی از سـردارانش به شکسـت قطعـی انجامیـد. روس‌هـا کـه هدف خود را رسـیدن بـه رودخانـه ارس به عنـوان مرز طبیعـی قـرار داده بودنـد از طـرف تزار روسـیه دسـتور پیشـروی بیشـتر و ورود بـه آذربایجان را دریافـت کردنـد. فتحعلیشـاه تبریز را به سـوی تهران ترک کـرده بود و عباس میـرزا، الهیارخان آصـف الدولـه را بـه فرماندهـی نیروهـای مدافع شـهرکه بیشـتر آنـان مازندرانی بودند سـپرده و خـود بـرای جنگ بـا روس‌ها رفتـه بود. وقتـی روس‌ها به تبریز نزدیک شـدند میرفتـاح، ملّایی کـه بـه جـای پـدرش حاج میرزا یوسـف تبریـزی که قبـلا مجتهد تبریز بـود و فوت کـرده بود اکنـون پیشـنماز و مجتهد شـده بود دسـتور داد در منابـر و معابر از روس‌ها حمایـت کنند. آصف الدولـه فرمانـده نظامـی تبریـز نتوانسـت مـردم را که جانـب این شـیخ را گرفته بودنـد آرام کند.

کار بـه آنجـا کشـید کـه میرفتـاح و اجامـر و اوبـاش اطرافـش همـراه با عـده‌ای طلبه بـه قلعه نظامـی شـهر رفتنـد و تعـدادی از توپچیان را که قصد شـلیک توپ در صورت مشـاهده روس‌ها داشـتند بـه پاییـن قلعه پرتـاب کرده و کشـتند و آصـف الدوله را دسـتگیر نمودند. سـپس وقتی روس‌هـا بـه شـهر نزدیک شـدند دروازه شـهر تبریز را گشـوده و میرفتاح و روحانیـون همراهش بـه اسـتقبال روس‌هـا رفته و آصـف الدوله را بـه روس‌ها تسـلیم نمودند.

مینورسـکی می‌نویسـد، روس‌هـا بـه میرفتـاح قـول داده بودنـد پس از تسـلیم شـهر تبریز و شکسـت دادن ایـران حکومـت آذربایجـان را بـه او بدهنـد. به همیـن جهت پـس از عهد نامه ترکمانچـای و صلـح بیـن دوکشـور، میرفتـاح پیشـنمار از تـرس جـان به قفقـاز فرارکـرده و به روس‌هـا پناهنده شـد. (مینورسـکی، ۶۹:۱۳۳۷).

ایـن مجتهـد بـا آنچه تا آن زمان به جیـب زده بود در یک خانه اشـرافی در نزدیکی تفلیس بـا همسـرانش زندگـی می‌کـرد و ماهیانـه مقـرری خوبـی از دولـت روسـیه دریافـت می‌نمـود. میرفتـاح بعدها که فهمید شـرایط مسـاعد اسـت به فکر بازگشـت بـه ناندانـی‌اش در تبریز افتاد زیـرا بـه مراتـب برایـش درآمدزاتـر از مقرری حکومت روسـیه بـود. از این رو با سـلام و صلوات بـه خانـه خـود در محلـه اجاق تبریز بازگشـت تا اینکـه در سـال ۱۲۶۹ق. وفات یافت. در سـال ۱۲۸۴ق. کـه وبـا در تبریـز شـیوع پیـدا کـرده بـود مردم بـه محله اجـاق رفته و یکی از پسـران مرحـوم میرفتـاح را کـه آخوند بـود و در بین مردم هوادار داشـت برداشـته با صلـوات در کوی‌ها گرداندنـد تـا بـلای وبـا از آنـان دور شـود اما خود او بـه وبا دچار شـد و فوت کرد. پـس از مردن پسـر میرفتـاح بیـن مردم شـایع شـد که آقـا برای نجات مـردم بلا را بـه تن خـودش خرید. این موضـوع باعث شـد کـه ایمان و اعتقـاد مردم بـه آن خاندان زیادتر شـود.

کسـروی در کتـاب زندگانـی مـن می‌نویسـد، در سـال ۱۲۳۳ ق. وبـای مهلکـی در تبریز ظهـور و کشـتار بسـیار کـرد. مـردم بـه شـیوه آن زمـان در کوچه‌هـا قـرآن آویـزان کردنـد تـا هرکـس از زیـر آن بگـذرد و از وبـا در امـان بمانـد و سـرِ کوچه‌هـا فـرش گسـتردند و روضـه خوانی‌هـا برپـا کردنـد. یـک روز هـم یکـی از نوه‌هـای میرفتـاح را که او هـم روحانی بود سـوار الاغ کـرده در کوچه‌هـا گرداندنـد کـه مـردان و زنـان دسـت و دامنـش را ببوسـند و در نتیجـه تبـرک وجـود او وبـا از تبریـز رخـت بربنـدد. بـه ایـن ترتیـب میرفتـاح، پیشـنماز خائن نـه تنها

عزیـز مـردم مؤمـن باقـی مانـد بلکه پسـران و سـپس نوه‌هـای آخوندش نسـل در پی نسـل از نفـوذ او در بیـن مـردم بهره‌هـا بردنـد. البتـه این نگـرش تنهـا مربوط به مـردم تبریز نبـود و در همـه شـهرها چنیـن وضعیتی برقرار بـود. این عقب ماندگـی و جهل، تسـلیم و بندگی و تعصب مذهبـی کـه بـه همـت روحانیـون دامنگیـر مـردم شـده بود بـه واقـع ایده آل این قشـر بـوده و هسـت و همـواره همگـی بـرای حفـظ و گسـترش آن در میان مردم کوشـیده اند تا ملـت ایران را بـه امـت تبدیـل کنند.

محمدبـن سـلیمان تنکابنـی در کتـاب قصص العلمـا مـی آورد، پس از شکسـت دوم ایران از روس‌هـا فتحعلیشـاه در نشسـتی از حـاج ملّامحمدتقی برغانی می‌پرسـد، چـرا فتواها و اعلام جهـاد علمـا در شکسـت دادن روس‌هـا بـی تاثیر بـود؟ برغانی پاسـخ می‌دهـد، علـت را باید در بـی ایمانـی و عـدم خلـوص نیت عبـاس میرزا جسـتجو کـرد. به نظر می رسـد این پاسـخی به عبـاس میـرزا باشـد کـه او علت شکسـت را خیانت عده‌ای از علمـا به ملت عنوان کـرده بود. اما طبـق معمـول، علمـای عظیـم الشـأن به هر اشـتباه جبـران ناپذیری هـم که دسـت بزنند و هر خسـارتی به کشـور و ملـت واردکنند با جمله‌ای توجیـه می کنند و هیچگونه عقوبتـی دامن آنان را نمی گیـرد. بدینسـان دسـتپخت حکومت مسـتبد و روحانیـون، عهدنامه ننگین دیگـری به نام ترکمانچـای شـد کـه در تاریخ اول اسـفند ۱۲۰۶ش/ پنجـم شـعبان ۱۲۴۳ق/۲۱ فوریه ۱۸۳۸م. در روسـتایی بـه همیـن نـام بیـن ایران و روسـیه بـه امضاء رسـید. طبق ایـن قرارداد عـلاوه بر شـهرها و ایالت‌هـای از دسـت رفته قبلی، سـه ایالت دیگر منطقـه قفقاز یعنی نخجـوان، ایروان بـا کوه‌هـای آرارات و بخش‌هـای دیگـری از تالش شـمالی و شـهرهای لریک و ایغدیـر از ایران جـدا و بـه چنـگ روس‌هـا افتادند. بـا قـرارداد ترکمانچای عـلاوه بر سـرزمین‌های مزبـور برای اولیـن بـار یـک کشـور خارجی از حقـوق کاپیتولاسـیون (قضاوت کنسـولی) در ایـران برخوردار شـد. مقـرر شـد کـه ایـران ده کـرور تومان معـادل پنـج میلیون تومـان آن زمـان به اقسـاط به عنـوان غرامـت جنگـی به روسـیه بپـردازد. بعد از ایـن عهدنامه حکومـت ایران و شـاهان قاجار کامـلاً تسـلیم خواسـت هـای روس‌ها شـدند. ایـن سرسـپردگی به فتحعلیشـاه ختم نشـد بلکه شـاهان بعـدی نیـز ایـن روش را ادامـه دادنـد. در واقع نامـه تهدیدآمیز و در عیـن حال نصیحت گونـه ژنـرال پاسـکوویچ بـه عبـاس میـرزا را همه شـاهان قاجـار آویزه گـوش خود قـرار دادند.

پاسکوویچ نوشت، اگر شما به ما حمله کنید من به تبریز خواهم آمد و دیگر هرگز آن را به شما پس نخواهم داد و سلسله قاجار زمام سلطنت را از دست خواهد داد. سر رشته استقلال سیاسی شما در دست ماست. همه امید شما باید روسیه باشد. تنها روسیه می‌تواند نابودی شما را به جلو اندازد و تنها روسیه می‌تواند شما را یار و مددکار باشد و... بدین ترتیب روسیه شاهان قاجار را یکی پس از دیگری در چنگ خود داشت. تاریخ نشان داده تا حال حاضر روسیه هیچگاه یار و یاور ایرانیان نبوده است و علاوه بر تصرف سرزمین‌های وسیع و حاصلخیز مملکت ما همواره سدی در راه آزادی و پیشرفت جامعه ایران بوده است.

پژوهشگران تاریخ دیپلماسی ایران برآنند که عهدنامه ترکمانچای بدترین قراردادی است که در عهد قاجار با یک کشور خارجی منعقد شده و نقش منفی تعیین کننده ای را در تحولات سیاسی آن دوره از نظر منافع سیاسی ایران به بار آورده است. چنانکه روسیه علاوه بر تصرف سرزمین‌های بسیاری از ایران با اقتداری که در ایران عهد قاجار بدست آورده بود به یک سلسله زیاده خواهی‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و قضایی دست زد و سرانجام در ادامه تجاوزات ارضی خود در شمال شرق کشور نیز ضربات مهلک دیگری بر ایران وارد کرد. آنچه روسیه تاکنون با ایران و ایرانی انجام داده بی شک از نظر ایرانیان نسل امروز و نسل‌های آینده قابل گذشت و فراموش شدنی نیست و نخواهد بود. از آنسوی، انگلستان ابرقدرت استعمارگر آن عصر نیز در رقابت با روسیه ضربات ارضی، اقتصادی و سیاسی غیرقابل چشم پوشی خود را بر کشور گرانقدر باستانی ما وارد آورد. علاوه بر این از نظر سیاسی نیز عهدنامه ننگین ترکمانچای سرمشقی برای نحوه تعامل سایر کشورهای غربی با ایران قاجاری و به ضرر منافع ملی کشور شد. به عنوان مثال انگلستان و دیگر کشورها نیز خواهان کاپیتولاسیون شدند. پس از انعقاد معاهده ترکمانچای، دولت روسیه گریبایدوف نویسنده روس را به عنوان سفیر فوق العاده با هیئت همراه برای اجرای عهدنامه ترکمانچای به ایران فرستاد. وی مردی متکبر و انعطاف ناپذیر بود رفتار متفرعنانه‌ای با دولتمردان ایران داشت. گریبایدوف از دولت ایران خواست، دو زن ارمنی را که در خانه الهیارخان آصف الدوله بوده و طبق ادعای او مسلمان شده بودند به این دلیل که آنان از اهالی ایروان هستند که اکنون به روسیه تعلق دارد باید تحویل داده شوند. تلاش دولتمردان

ایـران بـرای منصـرف کـردن گریبایدوف به نتیجه نرسـید و ناچـار ایـن دو زن را از آصف الدوله گرفتـه و تحویـل وی دادنـد. از آنجـا کـه آصـف الدوله مـرد با نفوذی بود شـکایت بـه علما برد و آنهـا هـم کـه بـه ناموس زنانه حساسـیت زیادی دارند شـروع بـه تحریک بـه اصطلاح غیرت اسـلامی مـردم کوچه و بـازار نمودند. در این مورد میرزا مسـیح، مجتهد اسـترآبادی فتـوا داد که بـر همـه مسـلمانان واجـب اسـت به هر وسـیله ممکن ایـن زنان را از دسـت کفـار روس نجات دهنـد. بـه دنبـال آن بـازار تهـران تعطیل شـد و جمعیت خشـمگین به سـفارت روسـیه حمله و گریبایـدوف و کارکنـان سـفارت را بجـز مالتسـف دبیـر اول سـفارت کـه جـان بدر بـرد به قتل رسـاندند. مهاجمـان نـه تنها اعضای سـفارت روسـیه بلکـه تعـدادی از نگهبانان ایرانی سـفارت را هـم کشـتند. تعـداد کشـته‌ها در این حمله سـبعانه حدود سـی و پنـج نفر بود. فتحعلیشـاه که از ایـن اقـدام روحانیـون بـه وحشـت افتـاده و از عکـس العمـل روس‌هـا واهمه داشـت، نوه‌اش خسـرومیرزا را بـا هیـأت همراه به روسـیه فرسـتاد کـه با دلایل و مـدارک توضیح دهنـد در این مـورد دولـت ایـران هیـچ نقشـی نداشـته و تحریک علما و خشـم مردم مسـبب آن بوده اسـت. در ایـن هیـأت مالتسُـف نیـز حضـور داشـت کـه درسـتی سـخنان هیـأت ایرانـی را تأییـد کرد. دولـت روسـیه نیـز کـه در همـان زمـان در حـال جنـگ بـا عثمانی‌هـا بـود تمایلی به گشـودن جبهـه جنـگ دیگری نداشـت از ایـن رو با این شـرط که میرزا مسـیح مجتهد تبعید و مسـببین مجـازات گردنـد از هـر نـوع انتقـام جویـی دیگـر صرفنظـر کرد و بـه ایـن ترتیب غائلـه خاتمه یافـت. پیداسـت کـه در چنین مواردی عکـس العمل علما در تمام دوره نفوذشـان از عهد صفوی بـه بعـد بـه همین نحـو بوده اسـت. اما توجه به نقـش تجـار و بازاریان و مـردم متعصب مذهبی نیـز ضـروری اسـت کـه چگونـه کورکورانه پیـرو افکار تعصـب آمیز شـده و در مقاطـع مختلف تاریخـی ضربـات جبران ناپذیری بر کشـور و نسـل‌های آینـده زده‌اند. آنها باید توجه می‌داشـتند کـه در بسـیاری از مـوارد چنیـن زنانی بـه رضایت خود به خانه و حرمسـرای امثـال آصف الدوله نرفته‌انـد بلکـه بـه عنـوان کنیـز خریـداری شـده‌اند. اینکه ادعا شـود آنها مسـلمان شـده بودند تمـام واقعیـت نیسـت زیـرا چنین زنان به یغمـا رفته‌ای که در حرمسـرای ایـن و آن جای گرفته بودنـد چـاره‌ای نداشـتند جـز اینکـه بگویند مسـلمان شـده‌ایم. این موضوع نمی‌بایسـت مسـأله فکـری و اجتماعـی آنـان بوده و غیرت اسلامی‌شـان را به جـوش آورد. حال آنکه اگر بخشـی از

ایـن غیـرت را بـه اندیشـه ورزی تبدیل وصرف آمال ملی میهنـی کرده بودند و در امر پاسـداری از کشـور فعال‌تـر می‌بودنـد محتمـلاً روس‌هـا بـه چنیـن متصرفاتی دسـت نمی‌یافتنـد که کار بـه این موارد برسـد.

بـاری، نتیجـه زندگـی سیاسـی و اجتماعـی فتحعلیشـاه ایـن بـود کـه بـا از دسـت دادن سـرزمین هـای حاصلخیـز ناحیه قفقـاز زخمی بـر دل ایرانیان گذاشـت که هرگز التیـام نخواهد یافـت. دیگـر اینکه کشـور را بـا دسـتیاری روحانیون و غارتگـری غیرقابل مهار ایلات و عشـایر بـه چنـان انحطاطـی کشـاند کـه جانشـینانش هرگز نتوانسـتند ایـن گره هـزار پیچ را بـاز کنند.

محمدشاه

محمدمیرزا فرزند عباس میرزا که در اغلب جنگ‌ها در کنار پدر شرکت داشت پس از فوت وی در مشهد از طرف فتحعلیشاه به عنوان ولیعهد تعیین و راهی تبریز شد. زیرا طبق معاهده ترکمانچای، شاهان بعدی قاجار می بایست عباس میرزا و سپس از نسل او باشند. حال که عباس میرزا قبل از پدر فوت کرده بود پسرش به جای او ولیعهد شده بود. وی راه و رسم کشور داری را از میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی فرزند با کفایت میرزا عیسی قائم مقام فراهانی تا حدودی فرا گرفت. اما عباس میرزا وی را در سال ۱۸۳۳م. به حاجی میرزا آقاسی درویش نعمت الهی سپرد. این بود که درویش مسلکی و مدارانگری و دوری از تجملات را از میرزا آقاسی و قبل از او از زین العابدین شیروانی و محمدرضا همدانی به دل پسندیده و به آن گرویده بود که با دیدگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام تفاوت داشت. عباس

میـرزا بـه هنـگام فـوت از او خواسـت کـه همـواره بـه نصایـح قائم مقـام توجـه کنـد و در امور کشـوری از راهنمایی‌هـای او بهـره ببـرد. وی از محمدمیـرزا بـا تأکیـد خواسـت کـه قـول دهد پـاس منزلـت قائـم مقـام را داشـته و به سـخن بدخواهـان وی بی توجـه بوده و هرگز دسـتش بـه خـون او آلـوده نشـود و محمدمیـرزا بـه ایـن امر پـدر متعهد شـد. سـپس عباس میـرزا قائم مقـام را فراخوانـد و تعهـد پسـرش را در حضور محمدمیـرزا به وی اعلام و از او خواسـت همواره پشـتیبان محمدمیـرزا باشـد. قائـم مقـام که بـا این تعهد دلگرم شـده بـود قول داد همـان گونه کـه در خدمـت او بـوده با پسـرش نیز خالصانـه با همه توانـش همکاری کند. عبـاس میرزا پس از ایـن عهـد و پیمـان پسـرش بـا قائم مقام چشـم بر هم نهـاده وکار جهـان را واگذاشـت. پس از مـرگ فتحعلیشـاه، محمدمیـرزا بلافاصله در رجـب ۱۲۵۰ق. در تبریز اعلام سـلطنت کرد. اما دو تـن از پسـران فتحعلیشـاه نیـز مدعی سـلطنت شـدند. نخسـت پسـر دهم وی علیشـاه ظل السـلطان کـه در تهـران بـا عنوان علیشـاه و عادلشـاه خود را شـاه خوانـد. وی با پرداخـت هدایا و پـول بـه افـراد بـا نفـوذ سـعی کرد آنـان را به سـوی خود جلـب کند و توانسـت مدت سـه ماه بـر این مسـند باشـد تـا اینکـه محمدمیرزا با همـکاری وزیر و پیشـکارش میـرزا ابوالقاسـم قائم مقـام فراهانـی شـروع بـه گـردآوری نیـرو برای نبـرد با مدعیـان کرد. از آنسـو سـفرای روس و انگلیـس کـه طبـق عهدنامـه گلسـتان و در واقـع بنا بـر مصالح خویـش با سـلطنت محمدمیرزا موافـق بودنـد بـرای تبریک سـلطنت او روانه تبریز شـدند. ایـن موضوع بزرگتریـن ضربه روحی بـر مدعیـان سـلطنت وی شـد زیرا سـران حکومت ناتـوان قاجـار در این زمان همگی چشـم به سـفارتخانه‌های روس و انگلیـس داشـتند کـه آنـان با چه کسـی برای کسـب قـدرت موافق‌اند. وقتـی ایـن دو سـفیر بـه تبریـز رفتنـد دیگران امیـد خود را برای کسـب قـدرت از دسـت دادند. محمدمیـرزا کـه از مسـاعدت سـفرا دلگرم شـده بـود با کمـک قائم مقام و دو افسـر انگلیسـی، هانری لیندسـی و راولینسـون، ابتدا علیشـاه ظل السـلطان را از سـر راه برداشـت و سـپس سـپاه حسـینعلی میـرزا فرمانفرمـا را کـه بـه فرماندهـی برادرش شـجاع السـلطنه بـه مقابله با لشـکر اعزامـی محمدمیـرزا رفتـه بود شکسـت داد. به این ترتیـب موقعیت فرمانروایی حسـینعلی میرزا در اسـتان فارس و بوشـهر در خطر نابودی قرارگرفت. از شـرح تفصیلی موضوع سیاسـی نظامی چگونگی از سـر راه برداشـتن پسـران مدعی سـلطنت فتحعلیشاه توسـط محمدمیرزا باتدبیر قائم

مقـام گـذر کـرده و بـه آشـفتگی دربـار فرمانفرمـا در شـیراز و حـوادث پـس از آن کـه نمایانگر آشـفتگی اوضـاع اجتماعـی و فقـر و ناامنـی اسـت کـه در واقـع بخشـی از دسـتاورد حکومـت طولانـی مدت فتحعلیشـاه و پسـران اوسـت پرداخته می شـود.

اسـتقرار بیـش از سـه دهـه به عنـوان حاکم ایالت فـارس و شـیراز، دربار حسـینعلی میرزا فرمانفرمـا و حرمسـرای وی را وسـیع و وسـیع‌تر کـرده بـود کـه حاصل آن نوزده پسـر و شـش دختـر بـود. هـر یک از پسـران او چند زن گرفتـه بودند و در کنار بسـاط فرمانروایی پـدر در ناز و نعمـت زندگـی می‌کردند. پیداسـت که این لشـکر شـاهزادگان طمعکار چه بر سـر مـردم فارس آورده بودنـد. از ایـن رو هنگامـی کـه چـرخ گـردون روی بـد خـود را به ایـن خاندان نشـان داد، حسـینعلی میـرزا و پسـران و نزدیکانشـان دچار پریشـان حالـی و مواجه بـا روزگار تیـره و تاری شـدند هماننـد زمانـی کـه آب در خوابگه مورچـگان راه یافته باشـد. زیرا در این زمـان آنان هیچ شـباهتی بـه شـیران درنده و حریص دیروز نداشـتند و بیم جـان و مال آنها را درمانـده کرده بود.

رضاقلـی میـرزا فرزنـد ارشـد وی ملقـب به نایـب الایاله شـرح این اوقـات را در سـفرنامه خـود چنیـن بیـان می‌کند، این روزها عـرض و اصرارکردم کـه خود را بیرون کشـیده و از بعضی مفاسـد ایمن باشـید به سـخن نمک نشناسـان فریفته شـده توقف کردید و کار به اینجا کشـید... بـه قـدر یکصـد سـواره کـم و بیـش به هـم خواهـد رسـید. اکنـون ایشـان را حاضـر می‌کنم و بیسـت رأس قاطـر توانـا در طویلـه خـود آمـاده دارم آنچـه از جواهر و پـول نقد و اسـبابی که به قیمـت بیـش و بـه وزن کمتر باشـد بـر آن بیسـت رأس قاطر در همین شـب حمل نمـوده کلید دروازه را در دسـت دارم و بـا آن مـال و سـوار بـه هـر کجـا کـه بخواهیـم می‌رویم و... امـا برادر فرمانفرمـا، حسـنعلی میـرزا شـجاع السـلطنه وی را منصـرف کـرد و گفـت، معاذالـه کـه چنین خیالـی بـه خاطر شـما رسـد که دولـت و مملکت شـما از دسـت رفته و بدنـام عام خواهید شـد. اما رشـته کار از دسـت فرمانفرما گسـیخته می‌شـود و شـورش در شـهر در می‌گیرد. فرمانفرما و شـجاع السـلطنه در ارگ هسـتند ولی رضاقلـی میرزا و تنی چنـد از برادرانش که زنانشـان را هر کـدام بـا طـلا و جواهـر بـه خانه مجتهـدی بـرای در امان مانـدن از خطـر حمله مردم گذاشـته بودنـد سـواره قصـد فـرار کردنـد و اینـک ادامه ماجـرا. به همیـن منـوال می‌آمدیم تـا قریب به دروازه اصفهـان رسـیدیم ملاحظـه کردیم که دویسـت سـیصد نفـر تفنگچی و الواط شـهری رو

بـه دروازه می‌آینـد. اسـبی در میـان آن جماعـت انداختـه دروازه را تصـرف کردیـم. مـا خـود بـا بـرادران در میـان دروازه ایسـتاده بودیـم تصـور کردیـم اگر اسـب‌ها را رهـا کرده به بـالای برج برویـم، اسـب را به دسـت هر کسـی کـه بدهیم به طمـع مالی که بـر ترک‌ها می‌باشـد خواهند بـرد... و در آن وقـت همچنـان صـدای تفنـگ و نالـه و غوغای خلـق از اطراف بلند شـده بود... در آن بیـن جمعیتـی از بـازار پیـدا شـده حمله آوردنـد بـه دروازه و بنای تفنگ انداختـن نهادند و بـا شمشـیر و خنجـر بر سـر مـا ریختنـد. اینجانـب و بـرادران در دروازه اصفهان ایسـتاده منتظر سـرکار اقـدس، در جـدال بـا اشـرار شـهری و نوکرهـای قدیمـی خـود مشـغول بودیـم... آنچه ملاحظـه کـردم مجـال توقـف و درنـگ را ندیده و به بـرادران روی کـرده گفتم کـه در میان ما و متعلقـان و بسـتگان و پـدر جدایـی و مفارقت افتاده اسـت. زیـاده از این تأمل و تهـور دیوانگی خواهـد بـود. یکدفعـه از جـای حرکت کرده از دروازه اصفهان خارج شـدیم. در آن وقت ما شـش بـرادر بودیـم و چهـار نوکـر همراه داشـتیم. بعد از اینکـه اندکی از حصار شـهر دور شـدیم عنان اسـب‌ها را کشـیده و بـه جانـب شـهر نظـر انداختیـم. قیامتـی عظیـم از غوغای خلـق و صدای تـوپ و تفنـگ بلنـد گردیـده آوای مـردان و زنان هر دم به آسـمان می‌رسـید. اشـقیای فارس و نوکرهـای نمـک نشـناس ما هـر یک در لباس سـرخ و بنفش خود را آراسـته و بر سـر برج ها و حصـار درفشـی زده و بـه مـا طعنه و سـرزنش می کردنـد و به رهایـی ما افسـوس می‌خوردند. بـا نظـر حیـرت و تأمـل در آن اوضـاع و از انقـلاب روزگار عبـرت گرفتـه روی بـه بـرادران و همراهـان کـرده گفتـم، الحمدالـه خداونـد عالـم جان ما را از بلیه مفسـدین شـهری و دشـمنان خانگـی رهانیـد. به سـمت دشتسـتان و بندر بوشـهر راه افتادنـد. در راه به جان محمدخان پسـر ولیخـان و افـراد او کـه از قبایـل الوار بودند و کارشـان اغلـب راهزنی و غارت بـود برخوردند و در واقـع اسـیر آنهـا شـدند. رضاقلی میـرزا ادامه می‌دهـد، ملّاعلی محمـد، وزیر ولیخـان که مردی ناپـاک بـود هـر لحظـه کـه نگاهش بر ترک اسـب هـا و بسـته‌های ردیـف می‌افتـاد عقده‌های مـلال و آرزویـش گشـاده می گشـت. بـا آن گروه بی سـروپا همراهی کرده به هر خانـه و آبادی کـه می‌رسـیدیم میـرزا علیمحمد ناپـاک پیش آمده بـه آواز بلند می‌گفت، قربانت شـوم سـرکار اقـدس، حکـم بفرماییـد کـه رعایـای خائن نمک بـه حـرام را که به آقـای خود خیانـت کرده‌اند غـارت کنیـم تـا عبـرت دیگران شـود. چـون می‌دانسـتیم کـه عاقبت غـارت خواهندکـرد بلکه

مـا خـود از جملـه غارتیان هسـتیم. می‌گفتـم، بلی مصلحـت دولت را درسـت دیده‌ایـد. یکدفعه آن بدطینتـان در خانـه مسـلمانان ریختـه سـتر عورتـی بـرای احدی باقـی نمی گذاردنـد. درآن بیابان‌هـا آمدیـم تـا به کاروانسـرای خانه زینان رسـیدیم که قافلـه‌ای از تجار در آن بـود. همراه قافلـه، ام الخاقـان (دختـر ارشـد فرمانفرمـا و خواهـر رضاقلـی میـرزا) و جمعی از همشـیرگان از زیـارت عتبـات می‌آمدنـد. ملّاعلیمحمـد آن کاروان را غـارت نمود و فقط به هر یـک از متعلقان مـا اسـبی داد تـا راهی شـیراز شـوند. به نـزد ولیخان رئیس الوار رسـیدیم، آن شـب مـلّای طرار بـا تـاراج و غنیمتـی بی شـمار کـه از حوالـی شـیراز و از زوار حاصل کـرده بود نزد ولیخـان وارد شـده غنایـم مذکـور را از نظـرِ خـان گذرانیـد. آنچه لایـق خزانه بود پنهـان و ذخیره شـد و بقیه را بیـن عملجـات تقسـیم نمود... بعد از گفتگوی بسـیار ولیخـان گفت، احوالات مـن و رفتار من در معیشـت و امـورات بر شـما روشـن اسـت. مـی دانید که قـوه خدمتگـزاری دیوان را نـدارم و هـر کـس حاکـم باشـد لازم اسـت که مـن از وی گریزان باشـم زیـرا روش من بـا خدمتگزاری دیـوان جمـع نمی‌آیـد. اگـر تـرک شـیوه خود کنـم این جماعـت از دور مـن متفرق می‌شـوند و تنهـا خواهـم مانـد و آن وقـت تلـف می شـوم بدین سـبب خواه شـما باشـید یـا نباشـید من به دولـت محمدشـاه خدمت نخواهم کـرد و ...

اکنون به سرنوشـت حسـینعلی میرزا فرمانفرما و برادرش حسـنعلی میرزا شـجاع السـلطنه بـه اختصـار از نوشـتار رضاقلـی میرزا پراخته می شـود. روز خروج شـاهزادگان از شـیراز زوجات فرمانفرمـا هـر یـک اندوخته خود را توسـط خدمه خویش به خانـه یکی از علما و بزرگان شـیراز روانـه داشـتند و اوبـاش شـهر چـون از این کار خبردار شـدند بیشـتر آن ذخایـر را از آنها گرفتند. هـر بینوایـی بـا سـاز و نوا شـد. جماعـت اوباش بـه این قـدر قناعت نکـرده به جانـب خانه‌های نـواب فرمانفرمـا و منتسـبین کـه در خـارج از ارگ وکیلـی بود شـتافته آنچـه را یافتنـد به غارت بردنـد. (رضاقلی میـرزا، ۱۳۴۶ : ۱۶۹-۱۲۷).

در این اوضاع آشـفته عوامل محمدشـاه به شـیراز رسـیدند و فرمانفرما و شـجاع السـلطنه را از ارگ در آورده بـه منصورخـان فراهانـی سـپرده بـا یـک فـوج سـرباز و جمعی سـوار دیگر و شـش ارابـه توپ بـه تهران روانـه کردند. در یـک منزلی تهـران، محمدباقرخان کـه بیگلربیگی تهـران بـود بـا چنـد نفـر دژخیم به امـر ملوکانه حسـنعلی میرزا شـجاع السـلطنه را کـور کردند.

حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز در سن چهل و شش یا چهل و هفت سالگی در رنج و بی سامانی به مرض وبا در تهران درگذشت. پسرش رضاقلی میرزا که به عنوان وابسته تمام و کمال سفارت انگلیس شناخته می‌شد پس از رها شدن از دست الوار به عراق و سپس به لندن نزد اربابان خود می‌رود. مدتی در انگلستان می‌ماند، سپس به بغداد و کاظمین بر می‌گردد و از صفحه روزگار محو می‌شود. این بود سرانجام بیش از سه دهه حکومت ظالمانه حسینعلی میرزا فرمانفرما بر مردم فارس و بوشهر که خون آنان را مکید و اموال ذخیره کرده‌اش بخشی به دست شورشیان تهیدست شهری و بخش دیگر با زنان حرمسرایش و زنان پسران و برادرش به دست مجتهدین شیراز افتادند و طبعاً این ماهرویان فرمانفرمایی و اموالشان با یک صیغه شرعی به کام مجتهدین فریبکار شیراز شیرین آمدند و زنانی بر حرمسرای اندرونی هر یک از آنان افزوده شد. با تدابیر قائم مقام فراهانی مدعیان اصلی سلطنت و مدعیان احتمالی دستگیر و از صحنه قدرت کنار گذاشته شدند. چون این تصفیه گسترده با نظر قائم مقام صورت گرفته بود درباریان باقی مانده که هر یک به گونه‌ای با دستگیرشدگان پیوند داشته و یا منافع خود را در خطر می‌دیدند اکنون شاه جدید را در برگرفته و بر علیه قائم مقام به هر صورت که می‌توانستند نزد محمدشاه نجوا می کردند. صدراعظم نیزگرفتاری‌اش تنها عناصر داخلی نفع پرست نبود بلکه تقاضاهای تمام نشدنی نمایندگان روسیه و انگلیس نیز ادامه داشت. در اوضاعی که پس از معاهده ترکمانچای قدرت روس ها در کشور افزایش یافته و محمدشاه تازه بر تخت نشسته بود، روس‌ها از قائم مقام درخواست کردند طبق عهدنامه با افتتاح کنسولگری‌های روسیه در نقاط مختلف ایران موافقت کند. وی با سرسختی با این تقاضا مخالفت کرد. انگلیسی‌ها نیز انتظار داشتند که از همان امتیازاتی که روس‌ها طبق عهدنامه ترکمانچای از فتحعلیشاه گرفته بودند برخوردار شوند.

در این مورد جیمز بیلی فریزر سیاستمدار انگلیسی می‌نویسد، به قائم مقام گفتم شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطای حق تأسیس کنسولگری به روسیه در حکم زهر است اما اگر این حق به ما هم داده شود به منزله پادزهر خواهد بود. قائم مقام پاسخ داد آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که اگر مراقبت نشود مرگ حتمی است و در این وضع رسیدن

پادزهـر موجـب مـرگ سـریع‌تر بیمـار می‌شـود و درخواسـت انگلیس‌هـا را رد کرد. چنـدی بعد سـر هنـری آلیـس نماینده دیگر انگلسـتان از او خواهـان اخذ امتیـازات سیاسـی و بازرگانی تازه می‌شـود و ارجـاع بـه نمونـه روسـیه می‌دهـد. قائـم مقـام از وی می‌خواهـد از ایـن درخواسـت صرفنظرکنـد تـا اینکـه دولـت ایران قوی‌تـر شـود و بتواند موضـوع امتیازات روسـیه از قـرارداد ترکمانچـای را بـه نفـع دولـت ایران حـل و فصل نماید. (علـی صوفـی، ۱۳۸۹ : ۸۷-۸۶).

در همیـن اوقـات قائم مقام شـروع به انجام اصلاحاتـی در امور دربار و دیـوان کرده و اقدام بـه کنـار نهـادن برخـی رجال وابسـته بـه انگلیـس می‌کنـد و درباریان بیـش از پیـش موقعیت خـود را در خطـر مـی بینند. انگلیسـی ها هم که مسـاعی شـان برای کسـب امتیازات بیشـتر به نتیجـه نرسـیده بـود روحانیون وابسـته به خـود را به مقابله با قائـم مقام فراخواندنـد. همچنین با اسـتفاده از ارتبـاط افـراد دربـاری وابسـته که آنها نیز بـا برخی آخوندهـای منبری مربـوط بودند پولـی در دامانشـان نهـاده و آنـان در منابـر بـه بدگویـی از قائـم مقـام فراهانی پرداختـه و مردم را بـر علیـه او تحریـک می کردنـد. از سـویی دیگـر محمدشـاه تحـت تأثیر سـخنانی کـه اینجا و آنجـا اطرافیـان و ایـادی دربـاری انگلیـس بـه گـوش او می‌خواندنـد قرارگرفته بـود. او به این تلقـی رسـید کـه قائـم مقـام بـه وی بـی توجـه اسـت و طبق نظـر خودش هـر چـه می‌خواهد انجـام می‌دهـد. چنیـن بـود کـه بر خـلاف قولی که بـه پدرش عبـاس میـرزا داده بـود این مرد بـزرگ را کـه فقـط هفـت مـاه از صدارت او می‌گذشـت بـدون ارائه هیـچ دلیلی بـه وی و حتی ملاقـات بـا او از کار برکنـار و بعـد از چند روز دسـتور داد تـا او را خفه کنند تا خـون وی بر زمین نریـزد و عهـدی کـه بـا پدر بسـته بود شکسـته نشـود. بـه ایـن ترتیـب محمدشـاه بزرگ‌ترین اشـتباه زندگـی سیاسـی خود را مرتکب شـد و انگلیسـی هـا به هدف خـود رسـیدند. چندی بعد در ۱۲۵۷ق. بـا امضای قرارداد بین ابوالحسـن خان شـیرازی و سـرجان مـک نیل دولت انگلیس توانسـت عقـب ماندگی‌هـای خـود در سیاسـت و تجـارت را از روس‌هـا جبـران کند. بـه علاوه کلیه کارکنان این کشـور در ایران همانند روس‌ها از حقوق کاپیتولاسـیون برخوردار شـدند. این در حالـی بـود که محمدشـاه بـا پدربزرگش فتحعلیشـاه تفاوت‌های زیادی داشـت مثـل او زنباره نبـود و حرمسـرایی برقـرار نکرده و به سـه زن عقدی بسـنده نموده بـود. او ولخرج نبـود و مالی نیندوخـت و لبـاس فاخر نپوشـید و سـاده زیسـت و اهل مدارا بـود. وی متعاقب قتل وزیـر دانا و

وطـن پرسـت اش قائـم مقـام فراهانی، حاجی میرزا آقاسـی درویـش را به صدراعظمـی برگزید. تنهـا نکتـه مثبـت گزینـش ایـن درویـش و گرایـش شـاه بـه او فراهم شـدن انـدک فضایی در جامعـه تحـت کنتـرل روحانیون متعصـب بود که شـرایط محدودی ایجـاد نمود تا اندیشـمندان انگشـت شـمار جامعـه بتوانند نجواهایـی درآزاد اندیشـی و بیان گذشـته پرافتخار قبل از اسـلام ایـران را در ایـن یـا آن محفل مطـرح کنند.

کمـی بـه عقـب بـر می‌گردیم. عبـاس میـرزا ولیعهـد فتحعلیشـاه به هنـگام بازگشـت به مشـهد پس از لشکرکشـی به خراسـان و شکسـت کردها و فتح قوچان، پسـرش محمدمیرزا را مأمور فتح هرات کرد. وی هرات را محاصـره نمـود تـا ایـن شـهر دیرپـا را کـه در تمـام هزاره‌هـای تاریـخ جزیـی از خراسـان بـوده و حتـی در پیـش از تاریـخ و براسـاس متون اَوِسـتا، هَریـوه در عهـد کیانیان بخشـی از این سـرزمین محسـوب می‌شـده بـه دامان وطـن بازگرداند. امـا بـا مـرگ ناگهانی عباس میـرزا در مشـهد، محمدمیرزا به تهـران احضار و به عنـوان ولیعهد عـازم تبریـز شـد. محمدشـاه کـه اکنـون پادشـاهی‌اش تثبیت شـده بود در صـدد برآمـد آرزوی پـدر را بـرآورد. در ایـن مـورد کنت سـیمونیچ سـفیر روسـیه که مایل بـود با فتح هرات بخشـی از سرشکسـتگی ایرانیـان در موضـوع از دسـت رفتـن سـرزمین‌های ناحیـه قفقـاز جبران شـود بـا محمدشـاه همـراه شـد. امـا انگلیسـی‌ها شـدیداً بـا ایـن امـر مخالفـت کـرده و جـان مـک نیـل، وزیرمختـار انگلیـس و سـپس سـر هنـری آلیـس سـفیر فـوق العـاده انگلیـس کوشـیدند محمدشـاه را از ایـن اقـدام بازدارنـد. محمدشـاه درخواسـت آنهـا را نپذیرفـت و به هرات لشـکر کشـید. انگلیسـی‌ها که معتقد بودند تسـخیر هرات توسـط ایرانیان موجب خواهد شـد تا منطقه نفـوذ روس‌هـا تـا ایـن ناحیـه گسـترش یافتـه و هند مـورد تهدیـد قرارگیـرد به شـدت واکنش نشـان دادنـد. افسـران انگلیسـی را از ارتـش محمدشـاه فراخوانـده، جزیـره خـارک را تصرف و شـهرهای سـاحلی خلیـج فـارس را در معـرض تهدید اشـغال قـرار دادند. انگلیسـی هـا آقاخان محلاتـی انگلوفیـل را بـه شـورش علیه دولت مرکـزی تحریک کردنـد. او که امـام فرقه نزاری اسـماعیلی بـود بـه بهانـه مخالفت بـا میرزا آقاسـی صدراعظم دسـت بـه شـورش زد. در همین زمـان بـود که سـیدمحمدباقر شـفتی ملقب به حجـت الاسـلام در اصفهان یکه تـازی می‌کرد. شـفتی بـا عوامل سـفارت انگلیس ارتبـاط مسـتقیم داشـت. در سـال ۱۸۳۷م/۱۲۱۶ش. با دکتر

مکنیل سفیر انگلیس متحد شد و در بحبوحه جنگ هرات بر علیه اقدام محمدشاه که هدفش بازگرداندن هرات به مام میهن بود فتوا داد. کاری که چندین مجتهد دیگر وابسته به انگلیس نیز انجام دادند. اما شفتی به این هم بسنده نکرد و به خواست انگلیسی ها در این شرایط بحرانی که دولت انگلیس با تمام توان در بی ثباتی اوضاع ایران می‌کوشید تا محمدشاه را وادار به فراخواندن نیروهایش از محاصره هرات کند در اصفهان شورش بپا کرد. سرانجام مجموعه عملیات دولت انگلیس در سراسر کشور کار را به جایی رساند که محمدشاه مجبور شد هرات را رها کند. ولی خشم او از این روحانی وطن فروش و تبهکار موجب شد به اصفهان لشکر بکشد.

سیدمحمدباقر شفتی که نمونه‌ای شاخص از اغلب مجتهدین عهد قاجار و به واقع از عهد صفوی تا حال حاضر محسوب می‌شود چه کسی بود؟ سیدمحمد باقر شفتی به سال ۱۱۷۵ق. در روستای چرزه از توابع طارم علیا در شصت کیلومتری شفت متولد شد. پدرش ملّای روستای دورافتاده چرزه بود. او راه پدر را پیش گرفت و در دوره آشوب‌های بعد از فوت کریمخان زند و جنگ قدرت آقامحمدخان با زندیان به کربلا رفت. هشت سال در آنجا اقامت کرد و درس حوزوی خواند. وی در سال ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ق. به اصفهان وارد شد. شفتی به هنگام ورود به اصفهان بسیار فقیر بود و غیر از یک جلد کتاب و سفره نان چیزی نداشت. ولی با توجه به تمکن مالی فوق العاده‌ای که بعداً کسب کرد نشان می‌دهد وی ثروتش را از این زمان به بعد بدست آورده است. او با روشی که در پیش گرفت به یکی از علمای قدرتمند و با نفوذ عهد فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار تبدیل شد. شفتی از آن دسته از عالمان دین بود که معتقد بود حکومت خاص امام زمان است و در غیبت او اداره جامعه از وظایف علمای شیعه می باشد. به سخن دیگر، او می‌گفت اداره جامعه و ریاست و حکومت بر آن حق ماست. بنابراین بدون توجه به حکام وقت به خود حق می‌داد حدود شرعی را طبق فتوای خودش اجرا کند تا بتواند اقتدارش را در این شهر تثبیت نماید. وی به خاطر دست زدن به جنایاتی که خودش مجری احکام بود با اعتراض حکومت مواجه شد ولی توجهی نکرده و به اعمالش ادامه می‌داد. در جواب می‌گفت احکام خدا را نمی‌توان با این عناوین به تأخیر انداخت که حکم مجتهد به دست شما برسد یا نرسد و شما دستور

اجـرای آن را بدهیـد یـا ندهیـد و پـس از آن مأمورین حکومتـی این حکم را اجـرا کنند یا نکنند. شـفتی خـود حـدود اسـلامی را اجـرا می‌کـرد و طبق نظـر خودش مجـرم را بدون کیفر شـرعی تعیین شـده رهـا نمی‌نمود.

میـرزا محمـد تنکابنـی مؤلف قصـص العلمـا یکی از مـوارد اجرای حد شـرعی اسـتاد خود شـفتی را چنیـن بیـان می کنـد، شـفتی بـر در دکان نانوایـی از شـاگرد نانـوا می‌شـنود کـه امـر خلافـی را انجـام داده کـه حکـم آن طبـق موازیـن شـرع قصـاص نفس بوده اسـت. شـفتی به شـاگرد نانـوا می‌گویـد کـه تـو چنین نکـرده‌ای ولـی او تأکید می‌کند کـه چنین عملـی را انجام داده وقتـی شـفتی بـرای سـومین بـار از وی اقـرار می‌گیـرد بـه خانـه رفتـه شمشـیر خـود را بر مـی‌دارد و سـپس بـه دکان نانوایـی آمـده و شـاگرد نانـوا را بـه قتل می‌رسـاند. به ایـن ترتیب حکـم شـرعی خـودرا در همـان محـل بـر او جـاری می‌کنـد. نکتـه ایـن بود کـه شـفتی در آن زمـان ملّایـی ناشـناس مثـل ده‌هـا مـلّای دیگـر بود کـه همـه روزه در شـهر اصفهـان رفت و آمـد می‌کردنـد. شـاگرد نانـوای نگون بخـت نمی‌دانسـت که این مـرد مجتهد اسـت و می‌تواند در جامعـه اسـلامی دسـتور قتـل دهـد و خـودش به نقش جـلاد ظاهر شـود. اگر می‌دانسـت از ایـن ترهـات بـر زبـان نمـی‌آورد. این قتـل در حضور مـردم وحشـت زده در دکان نانوائـی انجام می‌شـود. مأموریـن حاکـم شـفتی را دسـتگیر می‌کننـد و علـت قتـل را از او جویا می‌شـوند وی پاسـخ می‌دهـد کـه مجتهـد هسـتم و در حضـور مـن سـه بـار اعتـراف بـه معصیت کـرد و من حکـم شـرع را در مـورد او اجـرا کـردم. چـون شـفتی در آن هنـگام در اصفهان نـام و معروفیتی نداشـت و کمتر کسـی او را می‌شـناخت از طرف حکومت در مورد اجتهاد شـفتی از سـیدمحمد کربلایـی معـروف بـه مجاهد پرسـش می‌کنند. پـس از تأیید اجتهاد شـفتی توسـط مجاهد، وی آزاد می‌شـود. از ایـن لحظـه اسـت کـه شـفتی فقیـر و بـی کس بـا خون شـاگرد نانوا به سـمت معروفیـت، قـدرت، ثـروت و وجاهـت مذهبی گام بر مـی‌دارد. به گفته تنکابنی یکی از شـاگردان سـیدمحمدباقر شـفتی، هرگـز از زمـان ائمـه اطهـار تـا آن عهـد هیچیـک از علمـای امامیه به انـدازه شـفتی ثـروت و مکنت نداشـتند. اگر چـه بعدها این رکـورد را مجتهدین متعـددی در هم شکسـتند. شـفتی بـا آن همـه ثروتـی کـه بـه چنـگ آورده بـود بـه تجـارت هـم می‌پرداخت و بخشـی از دارایـی خـود را در بیع شـرط (رباخواری) و گرفتـن املاک مردم نهـاد و در اجرای بیع

شـرط، بـه محـض اینکه موعد سـر می‌رسـید مـوارد بیع را توسـط عواملـش به تصـرف خود در مـی‌آورد. بـه طـوری کـه دو هـزار باب مغـازه و چهارصد کاروانسـرا داشـت و فقـط ا ز املاکش در روسـتای کرونـد سـالانه نهصـد خـروار برنـج مقـرری می‌گرفـت. دامنـه امـلاک شـفتی در اصفهـان از یـک سـو تـا بروجـرد و دیگر سـو تا یزد کشـیده شـده بود. شـفتی وقتـی طلبه‌ها و لوطی‌هایـش متهمیـن را بـه نـزد او می‌آوردنـد ابتدا به اصـرار و ملایمت و تشـویق اینکه خودم در روز قیامـت پیـش جـدم شـفیع گناهان شـما خواهم شـد آنها را به اقرار وا می داشـت. سـپس غالبـاً بـا گریـه ایشـان را گـردن زده و خود بر کشـته آنـان نماز می‌گـزارد و گاهی هـم در حین نمـاز غش می‌کـرد. (ناطـق، ۵۳:۱۳۶۸).

مـدرس تبریـزی در ریحانـه الادب آورده اسـت، افرادی که به حکم شـرع مقدس اسـلامی بـه دسـت آن عالـم ربانـی یـا به حکم او کشـته شـده‌اند هشـتاد تا صد و بیسـت تن می‌باشـند. البتـه در واقـع افرادی که توسـط لوطی ها و دیگر عوامل او کشـته شـده اند بسـیار بیشتراسـت. در ایـن مـورد اوژن فلانـدن دانشـمند و جهانگـرد فرانسـوی کـه در عهـد محمدشـاه بـه ایران سـفرکرده می‌نویسـد، روحانیـون در ایـن زمـان در چنـد نقطـه ایـران قـدم جلو گذاشـته و چون مجازاتـی ندیدنـد کـم کـم دامنـه قـدرت خـود را توسـعه دادند. ابتـدا فصاحـت زبان بـا وقاحت اعمـال تـوأم بـود. ولـی امـروزه پـرده را کامـلاً دریـده و وجـودی خوفنـاک شـده اند. پیشـوای مذهبـی که شـیخ الاسـلام (شـفتی) نامیده می‌شـود ثروتش خیلی زیـاد اسـت. هواخواهانی هم از لوطیـان ترتیـب داده اسـت. شـهر اصفهان در حـال حاضر زیر نفوذ و قدرت شـیخ الاسـلام و چاکرانـش درآمـده و آنهـا مرتکـب انواع دزدی‌ها می‌شـوند. پادگانـی کوچک تشـکیل داده و به زور هـر چـه می‌خواسـتند از اهالـی می‌گرفتنـد. بـا سـر نیـزه به بـازار حمله ور شـده تجـار را به پرداخـت مالیـات وادار می‌سـاختند. کسـانی کـه مقاومـت می‌کردند خانـه و اموالشـان را تاراج و زن و اطفالشـان را بـا خـود می‌بردنـد. چند سـالی اهالی اصفهان خسـارت کلی دیدند. شـاه ناچار شـد رفـع ایـن غائلـه را بنمایـد یعنی شـخصاً بـه اصفهـان آید تا شـر این جنایتـکاران را از سـر اهالـی خـلاص کند. شورشـیان ابتـدا دروازه‌ها را بسـتند اما مجتهد (شـفتی) از عاقبـت کار خود ترسـید و دسـتور داد دروازه‌هـای شـمالی را بگشـایند. سـپس خـود و اتباعش گریخته بـه کناره جنوبـی زاینـده رود رفتنـد تـا زنـده رود میان آنها و قشـون شـاه حایل باشـد. شـاه دیوانخانه‌ای

تشـکیل داد و هـزاران نفـر از مـردم می آمدنـد تـا سرگذشـت خـود را شـرح دهنـد. زنـان وقایع شـوم خـود را بـا وضع دلخراشـی بیـان می کردنـد. در نتیجه جنایتـکاران را با حالی شـکنجه آور محکـوم می‌سـاختند. مـن به چشـم خود بسـیاری زنـان را دیدم کـه در اثر حس انتقام با چشـم اشـکبار بـاز تقاضـا داشـتند بـه آنها اجازه داده شـود دسـت و سـر این جنایتـکاران را کـه آنان را بـی عصمـت کـرده بودنـد ببرنـد. به این ترتیب بسـاط شـفتی در ایـن مرحله جمع می‌شـود. اما به او آسـیبی نمی‌رسـد و پس از چندی از تبعید به اصفهان بازگشـته و به ارشـاد مسـلمین ادامه می‌دهـد. پـس از مـرگ شـفتی بازمانـدگان او و نسـل های بعـدی وی تا حال حاضـر همگی از اندوختـه ثروتـش در رفاه زندگـی کرده‌اند.

برای اینکه شـناخت بهتری از وجاهت مذهبی سـیدمحمدباقر شـفتی در جامعه روحانیت و حاکمان کنونی کشـور پیدا کنیم به نوشـته روزنامه ایران ارگان رسـمی جمهوری اسـلامی که در شـماره ۴۴۰۷ یکشـنبه بیسـتم دیمـاه ۱۳۸۸ش. نشـر یافته نظـر می افکنیم. سـیدمحمدباقر شـفتی معـروف بـه حجت الاسـلام از جمله مراجع محلی عصـر قاجار و به تعبیر ناسـخ التواریخ، قُـدوه مجتهدیـن و افضـل فضـلای ایـران زمین و فحـل علمای ایـران بود که بـا حکومت‌های اسـتبدادی محلـی و بـه طـور کلی بـا حکومت‌های اسـتبدادی قاجاری سـر ناسـازگاری داشـته و در مـوارد متعـددی میـان او و سـلاطین وقتـش به ویژه والیـان اصفهان برخوردهای شـدیدی روی می‌دهـد. سیدشـفتی بـا اجـرای احکام اسـلام فضـا را بر ظالمـان و سـتمگران تنگ کرده و مایـه انبسـاط خاطـر مؤمنیـن شـده بود. اجرای حدود شـرعی توسـط سـید آنچنان بـه موقع و قاطعانـه بـوده کـه در مـدت حکومت خود در اصفهـان هفتاد نفـر را به حدود شـرعیه قتل نمود. موقعیـت و نفـوذ ویـژه سیدشـفتی کـه ناشـی از تشـکیل حکومت دینـی توسـط وی در منطقه اصفهـان کـه بـا حاکمان حکومتـی در تقابل بود و به درسـتی می‌توان از آن تحـت عنوان دولت در دولـت یـاد کـرد و نیـز ناشـی از مخالفـت شـدید وی با سـلطه سیاسـی اقتصـادی بیگانگان می‌باشـد باعث شـده تا در سـفرنامه‌ها و مکتوبات تاریخی مستشـرقین و روشـنفکران سـکولار از وی چهره‌ای منفی و خشـونت طلب سـاخته شـود و چهره واقعی وی تخریب شـود. به عنوان مثـال نویسـنده کتـاب دیـن و دولت در ایـران بی آنکـه از وی نامی به صراحت ببرد می‌نویسـد، در تمـام دوره قاجاریـه بـه خصـوص در اصفهـان و تبریـز بـا مجتهدهایـی مواجه می‌شـویم که

دارودسته آنها را فقط می‌توان سپاه خصوصی نامید. در ابتدا در دارودسته مجتهدین شمار لوطیان از ملّاها بیشتر بود. لوطی که از رهگذر مخالفت با دولت و اجرای فتواهای مجتهد بر قدرت روحانیون می‌افزود، اجازه داشت به غارت و دزدی بپردازد و هر گاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می‌گرفت می‌توانست در مسجدها و خانه‌های علما بست بنشیند. لوطی‌های اصفهان دزدانی بودند که به منزله سلاح اجرایی سیدشفتی عمل می‌کردند و با مرگ فتحعلیشاه دست به غارت اصفهان زده و غنایم خود را در مسجد جمعه انبار می‌کردند. کار به جایی رسید که رمضان شاه سرکرده آنان حاکم شهر شد و به نام خود سکه زد. در اصفهان رابطه مداوم و نزدیکی میان لوطی‌ها و مراجع عالی دینی وجود داشت یعنی همان وضعیتی که در دیگر شهرها بود. لوطی‌ها نیرویی بودند که می‌شد آنها را علیه حکومت به جنگ واداشت و مساجد و منازل علما آخرین پناهگاه آنها بود و ایشان را از آسیب دولتی‌ها مصون می‌داشت. در این زمینه شیخ ابراهیم زنجانی که خود از ارباب دین بود می‌نویسد، در ایران بدترین مردمان علما و از همه بدتر مجتهدانند زیرا مردم را بنده و اسیر می‌دانند و آنچه میان یک مالک و مملوک و عابد و معبود باشد میان ایشان و مردم معمول است. اعمال نفوذشان را یک راه بیشتر نیست و آن این است که در هر ولایت به نام حمایت از دین چند نفر چماق زن گردن کلفت بیکار بی شرم گرد آورند و به جان مردم اندازد.

بازگردیم به دوره سلطنت محمدشاه. بعد از به قتل رسیدن قائم مقام فراهانی عده ای از رجال و اهل دیوان مانند عبداله خان امین الدوله، ابوالحسن خان شیرازی و الهیارخان آصف الدوله مدعی کسب صدارت شدند که از طرف دولت انگلیس نیز هرسه نفر مورد تأیید بودند.

هما ناطق می‌نویسد، آصف الدوله مزدور وابسته دولت انگلیس تدارک جدایی هرات و خراسان را از ایران دیده بود. امین الدوله در بسیج علما علیه حکومت و یاری دادن به شاهزادگانی که مدعی سلطنت بودند نقش بسزا داشت و آن گاه که شکست خورد نزد روحانیون بست نشست و به وساطت دولت انگلیس امان یافت. میرزا ابوالحسن خان شیرازی وابستگی اش به دولت انگلیس مشهود و عاقد پیمان تجاری ۱۸۱۴م. بود و به مزدوری انگلیس افتخار می‌کرد. اما محمدشاه برخلاف انتظار همگان او را رها و مراد

دیریـن خـود حاجی میرزا آقاسـی را صدراعظم کرد. همان طورکه شـاهزادگان قاجار، محمدشـاه و میـرزا آقاسـی را برنمی‌تافتنـد روحانیـون نیز با او سـر ناسـازگاری داشـتند. نخسـت آنکه میرزا آقاسـی را عامـل لشکرکشـی شـاه بـه اصفهـان می‌دانسـتند و دیگر اعطـای برابری مسـیحیان بـا مسـلمانان در سـال۱۸۴۰م. و مهمتـر از همه شـکیبایی حکومـت در برابر فرقه بابیـه و اعتلا صوفیـان و درویشـان بود.

واتسـن مـی نویسـد، یکـی از اقدامـات میـرزا آقاسـی لغو شـکنجه و اعـدام اهـل طریقت بـود. مورخـان اسـلامی میـرزا آقاسـی را مالک هـزاران قطعه زمین عنـوان کرده‌اند کـه واقعیت نـدارد. میـرزا آقاسـی در دوره صدارتش سـعی کـرد زمین‌های مـوات را که مردم قبـلاً در نتیجه بـی سـامانی کشـور از آن نواحـی فرارکـرده و یـا کشـته شـده بودند با احـداث قنوات و تشـویق روسـتاییان به سـکونت به مرحله آبادانی و بهره برداری برسـاند. رضاقلیخان هدایت می‌نویسـد، میـرزا آقاسـی هزار و چهار صد و سـی و هشـت قطعه زمیـن را آباد کرد و قبالجـات همه را جمع کـرده بـه شاهنشـاه هبه شـرعی نمود. ایـن موضوع را لسـان الملک سـپهر و اعتمادالسـلطنه و عبدالـه مسـتوفی هـم عنـوان کرده‌انـد. همیـن طـور حاجی میرزاحسـن جابـری هم کـه دوران محمدشـاه و ناصرالدینشـاه را آزمـوده بـود در این باب نوشـته، ناصرالدینشـاه و نـژادش اقلاً اگر بـه همـان روش حاجـی میرزا آقاسـی... در تعمیـر قراء و دهات کوشـیده بودند بسـی مصیبت‌ها دولـت ایـران نمی‌کشـید. در واقـع میـرزا آقاسـی هیـچ مالـی کـه نداشـت، شـاه را هـم از مـال انـدوزی منـع می‌کـرد. از سـوی دیگـر انگلیس‌هـا کـه میـرزا آقاسـی را در جهـت اهـداف خود در ایـران نمی‌دیدنـد بـه بدگویی و دشـنام وی پرداختند. چنانکه سـر پرسـی سـایکس در کتاب تاریـخ خـود در توجیـه مداخلـه انگلیـس در موضـوع جنـگ هـرات میـرزا آقاسـی را خودخـواه، حسـود، سـخت نـادان، گسـتاخ، لاابالی و جاهـل و خرافی می‌نامـد. لرد کرزن و لایـار و میتفورد نیـز چنیـن نسـبت‌هایی را بـه او می‌دهنـد. امـا در ایـن میـان واتسـن انگلیسـی بـا واقـع بینی می‌گویـد،آن وزیـر بـه میهـن خـود خدمـت کـرد و در اجـرای عدالـت و عطوفت غفلـت ننمود. همیـن طـور ناظـران فرانسـوی در گزارش‌هـای خـود فراتـر رفتـه و گفته‌انـد مـردم نـه تنها از او گریـزان نبودنـد بلکـه همراهـی هـم داشـتند و حتی خـوش اخلاقـی او را سـتوده‌اند. چنانکه کنـت دوسرسـی نخسـتین سـفیر فرانسـه در۱۸۴۰م. می‌گوید، بایـد بگویم حاجی میرزا آقاسـی

در ایـران بـه حاضرجوابـی و خوش طینتی مشـهور اسـت و رفتار بـی نهایت مؤدبانـه‌ای دارد. اما درباریـان بـا او دشـمنی مـی نماینـد و او را به خاطر کینه از انگلسـتان نکوهش می‌کننـد. با این حـال چـون حاجـی دشـمن انگلیس اسـت مـردم نیـز در این خصومـت بـا او همراه می‌باشـند. ایـن خصلـت ایرانیان اسـت زیـرا امروز مـردم از انگلیس و روسـیه به یک میـزان متنفرند. آنچه در مـورد میـرزا آقاسـی تازگـی داشـت ایـن بـود که میـرزا آقاسـی گرایش بـه نهادهـای عرفی در برابـر نهادهـای شـرعی داشـت. در واقـع گرایـش بـه عقـل مـداری را حاکم بر اندیشـه‌های اجتماعـی زمانـه محمدشـاه خوانده انـد کـه واکنشـی در برابر دوره فتحعلیشـاه و اثر شکسـت از روس‌هـا بـوده اسـت. حال آنکه سیاسـت فتحعلیشـاه در پشـتیبانی سرسـختانه از متشـرعان در برابـر صوفیـان و دگراندیشـان بـود. در دسـتخط هـای فتحعلیشـاه دیده شـده که شـخصاً حکم بـه کشـتار و خفـه کردن سـران صوفیان تبریـز داده بود. وی تـا جایی رفت که سـلطنت خود را بـه نیابـت از روحانیـت خوانـد و ملّایـان را در حکومت سـهیم کـرد. چنانکه در مـورد جنگ دوم بـا روس‌هـا کـه ملّاهـا دو رسـاله جهادیـه نوشـتند فتحعلیشـاه بـه تأکید برآمـد که، ما پیوسـته بـه اندیشـه جهـاد شـاد بودیـم وخویشـتن را از بـرای ترویج دیـن وشـریعت نهاده‌ایـم. در دوره فتحعلیشـاه بـود کـه برخـی روحانیـون را لقـب دادنـد ماننـد ملّااسـماعیل مازندرانـی کـه لقب قسـیم الصدقات گرفت و سـیدمحمدباقر شـفتی لقب حجت الاسـلام کسـب کرد. به علاوه به برخـی روحانیـون سرشـناس از طرف شـاه املاکی بخشـیده شـد. ماننـد ملّامحمدتقـی برغانی کـه صاحـب روسـتاهایی دراطـراف قزویـن شـد. برخی ملّاهـا را به نیابـت حکام ولایـات اعزام کردنـد و دسـت روحانیـون را در آزار صوفیـان و اقلیت‌هـای مذهبـی و ممانعـت از افـکار نویـن بـاز گذاشـتند. امـا محمدشـاه ملّاهـا را وا نهـاد و اکنـون یکی از صوفیـان کـه در حکومت قبلی واجب القتل شـده بود بر سـریر صدارت نشسـته بود. به عنوان مثال کلنل اسـتودارت انگلیسـی در فضـای ایجـاد شـده در دوره محمدشـاه شـگفت‌زده نوشـت، آزادی بیـان در ایـران بی‌نظیـر اسـت و تـوده فقیـر هـر چـه می‌خواهـد می‌گویـد. برخلاف فتحعلیشـاه که مسـجد بنـا می‌کرد محمدشـاه مـزار شـیخ فریدالدیـن عطار و شـیخ محمود شبسـتری صاحـب گلشـن راز را که به کفرگویـی شـهرت داشـت مـی آراسـت. البته محمدشـاه و میرزا آقاسـی نه پیشـتاز آزاداندیشـی بودنـد و نـه پادشـاه و صدراعظـم قابل قبول. میرزا آقاسـی کاسـتی‌های بسـیاری داشـت و قابل

مقایسه با قائم مقام نبود و اگر حکومتی بسامان و بهتر از قاجارها بر سرکار بود جای امثال او صدارت نبود. ولی به‌عنوان یک درویش نعمت الهی نگرش رواداری داشت و مانند روحانیون متعصب شیعه خودمحور نبود که هیچ اندیشه و نگاه دیگری را بر نتابد. به نظر می‌رسد با شکست فاجعه بار فتحعلیشاه در جنگ با روس‌ها که با فتوای جهاد علما و شرکت آنان در جنگ همراه بود و به معاهده ننگین ترکمانچای و از دست رفتن ایالات و ولایات منطقه قفقاز انجامید بسیاری از مردم از قاجارها متنفر و نسبت به روحانیون که شرکای آنان می‌دانستند بدبین شدند. پس از آنکه محمدشاه درویش مسلک به پادشاهی رسید و صوفیان را برکشید و تا حدودی با ملّاها ناسازگار شده و تسلط بی چون وچرای آنان را در تمام شئونات زندگی مردم لااقل به ظاهر محدودکرد. در این فضای اندکی که ایجاد شده بود نواهای مخالف گویی مردم زمزمه می‌شد. ولی نگرش درویشی نیزکه با ناامیدی ناشی از شکست روس ها قدرت گرفته بود و پیوستن به گروه‌های مختلف دراویش که سنخیتی با ترقیخواهی نداشتند و اغلب با بیکارگی و یأس و حرمان همراه بود برای جامعه ایران در صورت همه گیر شدن دستاوردی فراتر از دین محوران نمی‌توانست داشته باشد. روحانیون چنان سرِ دشمنی با میرزا آقاسی و محمدشاه داشتند که با همه دشمنان این دو از انگلیسی‌ها گرفته تا شاهزادگان رقیب و دولتمردان ناخرسند کنار آمدند تا بلکه هر چه زودتر بساط دیوانسالاری درویشان را برچینند. چنانکه بعد از مرگ فتحعلیشاه هنوز محمدشاه از تبریز به تهران نرسیده یکی از ملّاها در تبریز به بهانه گرانی نان مردم را به شورش واداشت. گوبینو می‌گوید، شورشی در شهر تبریز به رهبری یک ملّا رخ داد که می‌رفت کاخ شاهی را تهدید کند. محمدشاه دستور داد ملّا را گرفتند و همانجا خفه کردند و در دَم گردآمدگان پراکنده شدند. در اوایل سلطنت محمدشاه بود که آقاسیدمهدی امام جمعه اصفهان به دشمنی با یهودیان پرداخت و فتوا داد که نان وآب آنان قطع شود و سپس به محمدشاه شکایت نمود اما شاه به او اعتنایی نکرده و با رد فتوای او از یهودیان حمایت کرد. شیخ معترض در حضرت عبدالعظیم بست نشست و چندی بعد در همان جا درگذشت.

درباره جنبش بابیه هما ناطق می گوید، اینکه چرا جنبش بابیه در این دوره جان گرفت و رشدکرد چند علت داشت نخست، محمدشاه در سال ۱۸۴۴م. حکم اعدام را برانداخت و

آزار و شکنجه را منع کرد. از این رو بود که درویشان و صوفیان را از زورگویی روحانیون در امان دارد و بابیان هم از این فرصت بهره جستند. دوم اینکه، آزادی بیان که به گفته کلنل استودارت در ایران دوره محمدشاه به چشم می‌خورد راه را بر اندیشه‌ها و آرمان‌های نوین گشود. سوم، به علت شرایط زمان، دولت محمدشاه ناگزیر از ادامه اصلاحات عباس میرزا بود و به نوسازی سپاه، گسترش بازرگانی و روابط فرهنگی و سیاسی با دول غرب نیاز داشت و آزاداندیشان و صوفیان پیشتاز این آرمان جلوه‌گر شدند. چنانکه گوبینو می‌گفت، اگر اینان نبودند آن اصلاحات هم سر نمی‌گرفت. در واقع می‌توان گفت که برخاستن باب در آغاز ، تجلی خواست‌های اجتماعی بود و نه برآمد آیینی نوین در برابر اسلام. به عقل می‌شود دریافت که هرگز توده‌های شهری و روستایی و یا ملّایان یک روزه دست از مذهب خود برنمی‌دارند و بسیج نمی‌شوند و به آیین دیگر نمی پیوندند. با این حال اگر بخواهیم اندیشه های باب را در بستر مذهبی بیاندازیم و بسنجیم به جایی نمی رسیم و راه به معقولات نمی‌بریم. افکار مذهبی سید شیراز جز در چند مورد که با واقعیات اجتماعی سر وکار دارند به هذیان و مناجات می‌مانند. او نیز همانند جمله پیشوایان پُر می‌گفت و از آنچه نمی‌دانست و نمی شناخت دم می‌زد یا بهتر بگویم زبان پیشگویان و پیامبران را داشت. در عهد محمدشاه حکومت مردم را به حال خود رها کرد و پاپیچ افکار و عقایدشان نشد. در این شرایط جدید، مردم اگرچه بیدار و آگاه نشدند ولی به چشم خود تضاد منافع روحانیون را با خودشان مشاهده کردند.

در واقع دولت درویشان نشان داد که هر گاه با نگرش روحانیون درافتادیم راه را بر ملی‌گرایی و دگراندیشی و اندیشه پیشرفت هموار کرده ایم. زیرا با فرهنگ و دیدگاه مذهبی نمی‌توان روزنه ای به جهان دانش و معرفت گشود.

از آنجا که بسیاری از حوادث جنبش بابیان در عصر ناصری رخ داده است ادامه فعالیت آنها را در آن مبحث پی می‌گیریم.

سیاست خارجی ایران در دوره محمدشاه

با شکست‌های فتحعلیشاه از روسیه در دو جنگ مهم و عهدنامه‌های ننگین و خفت بار با روس‌ها بر خاندان سلطنتی قاجار روشن شد که برای حفظ قدرت خود باید جانب روس‌ها را داشته و به آنان متکی باشند هرچند که این اتکا به ضرر منافع ملی ایران باشد. انگلیسی ها هم که این واقعیت را به خوبی درک کرده بودند برای حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خود در ایران راهی دیگر برگزیدند. آنها در میان شاهزادگان و بزرگان کشور و در میان قشر روحانیون که همواره نفوذ زیادی داشتند به مهره چینی فعال‌تری پرداختند. آنان آگاه بودند که امور جاری کشور و مناسبات خارجی توسط صدراعظم شکل می‌گیرد و نظر او بر تصمیمات شاه تأثیر می گذارد. از این رو در تمام ادوار بعد از فتحعلیشاه برآن بودندکه این جبهه وابسته به خود را تقویت نمایند که در اغلب اوقات این سیاست با موفقیت همراه بود. اگر چه روس‌ها نیز بیکار ننشسته و به جز روحانیون که کاملاً در حوزه نفوذ انگلیسی‌ها بودند در سایر موارد می‌کوشیدند نفوذ خود را گسترش دهند. چنین بود که با روی کار آمدن محمدشاه، انگلیسی ها که موقعیت مهره‌های خود را در دستگاه سلطنتی قاجار از قبل مستحکم کرده بودند به سراغ قائم مقام فراهانی، نخستین صدراعظم محمدشاه رفتند. اما هرچه کوشیدند با مقاومت این مرد بزرگ، میهن‌دوست و کاردان با ناکامی مواجه شدند.

چنانکه گذشت، پیش از آغاز جنگ‌های مرحله دوم فتحعلیشاه با روس‌ها که در شکل گیری آن روحانیون نقش بسزایی داشته و با ایجاد فضای ملتهب و به قول خودشان جهادی و هیجان مذهبی و جنجال‌های بی مایه بدون در نظر داشتن وضعیت مالی و نظامی کشور برآن بودند که کفار روس را به خاک و خون بکشند. بدین منظور جلسه مهمی برگزار شد. در آن جلسه فتحعلیشاه از قائم مقام درباره اینکه جنگ با روس‌ها به صلاح ایران است یا خیر سؤال کرد. قائم مقام با مقایسه امکانات اقتصادی و جمعیتی دو کشور شاه را از این کار بر حذر داشت. اما روحانیون در آن جلسه آنچنان بر او شوریدند و شاه را در فشار قرار دادند که او قائم مقام را از کار برکنار و به خراسان تبعید کرد. بعد از شکست و عهد نامه

ننگیـن ترکمانچـای برسـلطان قاجـار مسـلم شـد که نظـر قائم مقـام درسـت بـوده و راهی که پیمـوده بـود چـه عواقب جبـران ناپذیری برای کشـور به جای گذاشـته اسـت. از ایـن رو دوباره قائـم مقـام را فراخوانـد و او مجـدداً وزیـر عبـاس میرزا ولیعهد شـد. بـا مرگ عباس میـرزا و بعد از او فتحعلیشـاه، قائـم مقـام به سـمت صدراعظم محمدشـاه برگزیده شـد. در این زمان سـلطه روس‌هـا بر شـاهان قاجار مسـلم و انگلیسـی ها نیز به خوبـی در دربار رخنه کـرده بودند و زمان آن رسـیده بـود کـه صدراعظـم را بـا خود همراه سـازند تـا به اهداف سیاسـی و اقتصـادی مورد نظرشـان دسـت یابنـد. امـا قائم مقام هماننـد دیگر مقامـات خودفروختـه درباری نبـود. حتی در زمـان ولایتعهـدی عبـاس میرزا در تبریز که جیمـز موریه هدایایی از طـرف دولت انگلیس برای وی بـرد قائم‌مقـام نپذیرفـت و بـا احتـرام گفت بهتر اسـت ایـن هدایـا را به عباس میـرزا تقدیم کنـد. بـه هـر حـال با وجـود ضعف حکومـت مرکـزی محمدشـاه جـوان و زودبـاور و همچنین اسـتیلای روس و انگلیـس قائـم مقـام هـدف اصلـی سیاسـی خـود را بر ایـن پایه گذاشـته بود کـه تـا جـای ممکـن در مقابـل زیاده خواهی‌هـای ایـن دو دولت اسـتعمارگر مقاومت کنـد تا به کشـور بیـش از این آسـیب نرسـد. اما نکته تأسـف بار این بود کـه درباریان و دولتمـردان عهد او هـر کـدام سرسـپرده یکی از این دو قدرت بوده و به سـخنی دیگر روسـوفیل یـا انگلوفیل بودند و قائـم مقـام در اجـرای سیاسـت خـود تنهـا بـود. او به اغلـب دولتمـردان صاحب نفـوذ از قبیل میرزا ابوالحسـن خان شـیرازی و خواهرزاده اش میرزا محمدعلی شـیرازی و میرزا آقاخان نوری و غیـره بـه دلیـل وابسـتگی هایشـان بـه هر یـک از ایـن دو دولت بدبین بـود و تنها به منشـی خـاص خـود میـرزا علینقـی فراهانـی اعتماد داشـت کـه در این مـورد هم اشـتباه می‌کـرد زیرا او بـا زیرکـی روباهـی هوشـیار و مـزور توانسـته بود وابسـتگی خـود را مخفی نگهداشـته و قائم مقـام را بفریبـد. بـه طوری که وزیرمختـار انگلیس در مـورد میرزا علینقی می‌نویسـد، از بهترین جاسوسـان مـا در دربـار میـرزا علینقی فراهانی اسـت که اطلاعات و سـواد رسـمی صدراعظم و دربـار را در اختیـار مـا قـرار می‌دهد و... در موضوع رشـوه گیری دولتمردان و روحانیون سـرجان کمبـل وزیرمختـار انگلیـس و نماینده کمپانی هند شـرقی انگلسـتان می‌نویسـد، از تجربه‌هایی کـه در ایـران داریـم مشـخص شـده که ایرانیـان پولکی، پسـت و خـود فروشـند و... ولی کمبل وقتـی قائـم مقـام به صدراعظمی رسـید دریافت کـه نمی‌توانـد او را همانند دیگران با پـول بخرد.

همانگونـه که اشـاره شـد، در عهدنامه ترکمانچـای روس‌ها حق کاپیتولاسـیون یا قضاوت کنسـولی را از ایـران گرفتـه بودنـد. دولـت انگلیـس هـم پـس از روس‌هـا در صـدد دریافت آن از حکومـت قاجـار بـود. در آغـاز زمامـداری محمدشـاه فرسـتاده دولـت انگلیس به ایـران به نام الیـس کـه بـه عنـوان تبریک آغاز سـلطنت محمدشـاه به تهـران آمده بـود در صـدد برآمد حق قضـاوت کنسـولی را از ایـران بگیـرد. آنهـا چنیـن اسـتدلال می‌کردند کـه قضاوت در ایـران بر مبنـای قانـون شـرع و توسـط روحانیـون انجـام می‌شـود و ایـن قوانیـن هماننـد قوانیـن عرفی نیسـت کـه حد و حدود مشـخصی داشـته باشـد و با سـلیقه هر روحانـی تغییر می‌کنـد. بنابراین بایـد کارکنـان و وابسـتگان ما در ایران از نظر حقوقی به ایران وابسـته نباشـند و کنسـولگری به اتهـام آنـان رسـیدگی کند نه دولت ایـران. اما درخواسـت نماینده انگلیس را قائـم مقام نپذیرفت زیـرا بـه خوبـی واقـف بود با داشـتن کاپیتولاسـیون یـک خارجی کـه در ایـران اقـدام مجرمانه اقتصـادی و غیـره انجـام دهـد و یا دسـت به جنایتی بزند خیالش راحت اسـت که در این کشـور تعقیـب نمی‌شـود. بـه هـر روی وقتـی الیـس دوبـاره در این مـورد پافشـاری کرد قائـم مقام به وی گوشـزد نمـود کـه اصـرار نکنیـد بلکـه اگر چنانکـه می‌گوییـد دوسـت دولت ایران هسـتید بـه مـا فرصـت دهید تا شـاه جـوان مـا موقعیت‌اش تقویت شـود تـا بتوانیـم در مقابـل روس‌ها مقاومـت کنیـم و ایـن مـورد عهدنامـه ترکمانچـای را منتفـی اعلام کنیـم. وقتی الیـس از قائم مقـام تقاضـای امتیـازات ویـژه بازرگانـی مـی کند وی همـان جواب پیشـین را می‌دهـد. در این بـاره الیـس در یادداشـت‌های خـود به دولـت انگلیس می‌نویسـد، وعده‌هـای دولت ایـران برای آینـده موعـد نـدارد و معلـوم نیسـت ایـن وعده‌ها چگونـه و در چه وقت بـه انجام خواهد رسـید. در همیـن مـورد سـر جـان کمبل بـه وزارت خارجه انگلیس می‌نویسـد، ما سـاده لوحانـه بر این گمـان بودیـم که با اسـتدلال قائـم مقام را مجـاب خواهیم کرد امـا وی می‌گویـد تاکنون عملاً اجـرای عهدنامه ترکمانچای در تأسـیس کنسـولگری‌های روسـیه در شـهرها را اجـرا نکرده‌ام و تـا آخـر بـه هر طریقی که باشـد این خواسـت روس‌هـا را اجرا نمی‌کنـم چون برای ایـران زیان بخـش اسـت. از ایـن رو چنیـن امتیـازی را به هیچ کشـور دیگـری هم نخواهـم داد زیـرا ایران کـه در حـال حاضـر ضعیـف شـده از دنـدان یک شـیر هم نمی‌توانـد جان بـه در ببرد چه رسـد بـه اینکـه دو شـیر در رقابـت بـا هـم بـر او حملـه برند. بـا این اسـتدلال‌ها سـر جـان کمبل به

طـور ضمنـی بـه وزارت خارجـه و بـه حکومت کمپانـی هند شـرقی انگلیس در هنـد اعلام کرد کـه هدفـش کشـتن قائم مقام اسـت تا بتواند بـه اهداف خود برسـد. البته این نظـر او به تنهایی نبـود بلکـه نتیجـه گیـری بود کـه وزارت خارجه انگلیـس کرده بود کـه تا وقتی قائم مقام باشـد او مانـع بزرگـی در برابـر اهدافشـان خواهـد بود. بدین منظور کمبل شـروع بـه پرداخت پول بین ملّاهـا و علمـا نمـود تـا آنان بـر منبرها بـه بدگویی از قائـم مقام بپردازنـد و زمینه بـرای اجرای نقشـه او فراهـم شـود. وی میـرزا محمدمهـدی، امام جمعه تهـران را که مهره سـفارت انگلیس بـود بـا خـود همراه کـرد تا این امور را هماهنگ سـازد. همچنیـن مقداری پول بیـن عوامل خود در دربـار پخـش کـرد تـا آنـان در نزد شـاه به بدگویـی از این مـرد بـزرگ و شـرافتمند بپردازند و خطـر واهـی از سـوی قائـم مقـام را که گویا برآن اسـت در فرصت مناسـب شـاه را سـرنگون کنـد بـه وی یـادآور شـوند. کمبـل خود نیـز در ملاقات‌هایش با شـاه بـه طور ضمنـی در همین زمینه‌هـا گفتگـو می‌کـرد و سـرانجام کار بـه آنجا کشـید که محمدشـاه به دسـتگیری و قتل او فرمـان داد و بزرگتریـن لطمـه را در آن مقطـع زمانی به کشـور و آینده سیاسـی خـود وارد آورد. چنـدی از قتـل قائـم مقـام نگذشـته بـود کـه انگلیس‌ها بـه اهدافی که در ایران داشـتند دسـت یافتنـد. آنهـا بـا قـراردادی کـه در سـال ۱۲۵۷ق/۱۸۴۱م. بیـن میـرزا ابوالحسـن خان شـیرازی انگلوفیـل و سـرجان مـک نیل بسـته شـد نه تنها اهـداف اقتصادی خـود را محقـق کردند بلکه کارمنـدان و کلیـه وابسـتگان بـه کنسـولگری‌های انگلیـس در ایـران همانند روس‌هـا از حقوق کاپیتولاسـیون بهره‌منـد شـدند. امـا چه شـدکه میرزا ابوالحسـن خائن پس از بسـت نشـینی در زمـان قائـم مقـام دوبـاره در صحنه سیاسـی ظاهر شـده بـود. وی پـس از اینکـه جایگاهش در زمـان فتحعلیشـاه مسـتحکم شـد از سـال ۱۲۳۹ق/۱۸۲۳م. تـا ۱۲۵ق/۱۸۳۴م. در سـمت وزیر خارجـه فتحعلیشـاه قرارداشـت. چـون شـاه درگذشـت در جنگ کسـب قـدرت بین شـاهزادگان قاجـار، او جانـب علیشـاه ظـل السـلطان را گرفـت امـا بخـت بـا وی یار نبـود و محمدمیـرزا به پادشـاهی رسـید. محمدشـاه، قائـم مقـام فراهانـی را بـه صدراعظمی برگزیـد. از آنجا کـه میرزا ابوالحسـن خان شـیرازی می دانسـت که قائم مقام به خیانت و فسـاد او آگاه اسـت از وحشـتی کـه داشـت در حضـرت عبدالعظیـم بسـت نشسـت و تـا هنگام قتـل قائم مقـام از بسـت خارج نشـد. جایگزیـن قائـم مقـام از طرف محمدشـاه بـه صدراعظمی، میـرزا آغاسـی درویش نعمت

الهـی بـود کـه در هیـچ زمینـه‌ای قابـل قیـاس بـا قائـم مقـام نبـود و چنـدان اطلاعـی از زد و بندهای سیاسـی نداشـت. او میرزا ابوالحسـن خان را برکشید و دوباره در سـال ۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م. وی را بـه مقـام وزارت خارجـه منصـوب کـرد. میرزا ابوالحسـن خان تـا هنگام مرگش در سـال ۱۲۶۲ق /۱۸۴۵م. در ایـن سـمت بـود و بـه خدمـت بـه اربابان انگلیسـی‌اش ادامـه داد. به علت سـاختار فاسـد و اسـتبدادی حکومـت قاجـار و وجـود روحانیـون رشـوه گیـر و بانفـوذ در سـطح جامعـه، ایـن مجموعـه چنـان شـرایطی را بـه وجـود آورده بودنـد کـه دو رویـی و تزویـر و نفع پرسـتی صفت مشـخصه بسـیاری در آن عهد شـده بود. در نتیجه افرادی چنین وطن فروش و خائـن بـه منافـع ملی همچون میـرزا ابوالحسـن خان شـیرازی پرورده می‌شـدند کـه دهه‌ها در مصـدر مشـاغل حسـاس باقـی می‌ماندند. طبعـاً افرادی معـدودی ماننـد قائم مقـام فراهانی که پاکدسـت، درسـتکار، خواهـان منافـع ملـی و میهن پرسـت بودنـد در اقلیت قرار گرفتـه و علاوه بـر اینکـه دوره صـدارت یـا مدیریت شـان کوتـاه بود همـواره بیـم آن می‌رفت که جـان خود را بـه جـرم درسـتکاری و خدمـت به میهن و مـردم از دسـت بدهند.

در موضـوع جنـگ هـرات، محمدشـاه در نتیجـه تحریکات انگلیسـی‌ها در داخل کشـور و فعالیـت نظامـی آنـان در بخـش سـاحلی ایـران در خلیج فـارس ناچار به عقب نشـینی شـد. در حالـی کـه بـر پایـه قراردادهای بیـن ایران و انگلیـس آن دولت مجـاز نبود مانـع حاکمیت ایران بـر هـرات شـود. امـا با ایـن دیدگاه کـه هـرات دروازه ورود به هنـد از طرف روس‌ها می‌باشـد و شـاهان قاجـار تحـت سـلطه روس‌ها هسـتند به ایـران به علـت اقدام بـرای فتح هـرات که در تمـام تاریـخ چنـد هزار سـاله ایـران جزیی از خاک میهـن بوده اعـلام جنـگ داده و قراردادهای خـود بـا ایـران را زیـر پا گذاشـتند. از این رو محمدشـاه به ناچار حسـینخان مقدم آجودان باشـی را کـه نظامـی میهن پرسـتی بود به عنوان سـفیر فوق العـاده به اتریش، انگلیس و فرانسـه اعزام کـرد تـا روابـط ایران با این کشـورها را ترسـیم و امکان آشـتی با انگلسـتان را فراهـم نماید. در ایـن سـفر مترنیـخ صدراعظـم اتریش با وی برخورد مناسـبی داشـت امـا در انگلسـتان به علت جنـگ هـرات برخورد سـردی با وی شـد و آشـتی صورت نگرفـت. تنها موفقیـت وی در پاریس بـود و متعاقـب ایـن سـفر هیأتـی از فرانسـه به ریاسـت کنت دوسرسـی بـه ایران آمد و سـپس هیأتـی دیگـر به ریاسـت کنت دوسـارتیژ در سـال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م. به ایران اعـزام و تا حدودی

روابـط دو کشـور بهتـر شـد. امـا دولت‌های روسـیه و انگلسـتان کـه ایـران را منطقه نفـوذ خود می‌دانسـتند آنچنـان محمدشـاه را تحت فشـار قـرار دادند که او نتوانسـت موضوع بهبـود روابط بـا فرانسـه را بـه درسـتی بـه انجام برسـاند. به ایـن ترتیب یک بـار دیگر ثابت شـد که حکومت ناتـوان قاجارهـا همچـون طعمـه‌ای در چنـگال این دو قدرت اسـتعمارگر اسـیر اسـت و حتی در برقـراری روابـط سیاسـی و اقتصادی بـا دیگر کشـورهای اروپایی آزادی عمـل ندارد.

ناصرالدینشاه

وی در هفده سالگی پس از فوت محمدشاه در شوال ۱۲۶۴ق. در تبریز به سلطنت رسید و میرزا تقیخان فراهانی امکانات لازم سفر شاهانه او را از تبریز به تهران به خوبی فراهم کرد. میرزا تقیخان که به امیرنظام معروف بود از شاه جوان لقب اتابک اعظم گرفت و ناصرالدینشاه در ذیقعده ۱۲۶۴ق. به طور رسمی در تهران بر تخت سلطنت جلوس کرد و امیرنظام را در مهرماه ۱۲۲۷ش. به صدارت برگزید و ملقب به امیرکبیر نمود.

فریدون آدمیت می‌نویسد، کربلایی قربان پدر امیرنظام نخست آشپز میرزا عیسی قائم مقام (میرزای بزرگ) بود و سپس همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام داشت. بعدها ناظر و در واقع ریش سفید خانه قائم مقام شده و همواره مورد لطف قرارداشت. مادرش فاطمه یا فاطمه سلطان دختر استاد شاه محمد بنا اهل فراهان بود.

امیرکبیر در خاندان قائم مقام تربیت شد و این مرد بزرگ درباره او نوشت، در حقیقت من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می‌ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد. اندیشه های امیرنظام که خدمت خود را زیر نظر قائم مقام در دستگاه عباس میرزا آغازکرد با سفر سیاسی به روسیه و سپس مأموریت به کشور عثمانی و آشنایی با تنظیمات عثمانی (تغییرات ساختاری در دولت عثمانی که معمار آن رشید پاشا و مجری آن سلطان سلیم بود) وهم چنین اقامت چهار ساله در آن کشور به خاطر معاهده ارزنه الروم (برای حل اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی) که موجب آشنایی وی با ایده‌های مغرب زمین و روزنامه‌ها و کتاب‌های اروپایی گردید بالنده‌تر شد. جهت عمومی افکارش ملی بود و به نشر دانش و فنون جدید از این جهت همت گماشت که آن را درمان درد واماندگی و ناتوانی ایران در مقابله با قدرت غربی‌ها تشخیص داده بود و می‌دانست بدون آن ایران مقامی در جهان مترقی نخواهدداشت. وی در اخذ تمدن اروپایی معتقد به استفاده از فرهنگ ایرانی و غربی بود و فرنگی مآبی را دوست نداشت و به اصالت فرهنگ و آداب ایرانی اعتقاد داشت. امیرنظام به شخصیت خویش مغرور و نسبت به کاردانی و صفات برجسته‌اش آگاه بود. او را به مناعت طبع می شناختند و به خواری تن در نمی‌داد. از قدرت روانی بالایی برخوردار بود و به گاهِ خطر، خوشرو، روشن اندیش و بر اعصابش مسلط بود. حق‌شناس بود و مخدومش را با عنوان مولای من قائم مقام یاد می کرد و هیچ گاه دِین اخلاقی خود را نسبت به قائم مقام فراموش نکرد. سخن کوتاه می‌گفت و کوتاه می‌نوشت. نامه‌های روزانه‌اش به ناصرالدینشاه کوتاه و پرمطلب است. ذهن روشن و فکر منظم و منطقی امیر در آن نوشته‌ها و دستورهای رسمی که فرستاده به خوبی نمایان است. تربیت مستوفی‌گری و سر وکار داشتن با عدد و رقم دقت خاصی به او بخشیده بود. ساده نویسی شیوه‌اش بود و در این مورد از استادش قائم مقام پیروی می کرد. اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است. نخست، نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید. دوم، پاسداری از هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی‌ها و سوم، اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد.

در آن زمان گردش امور دولت در دست طبقه دیوانیان و اهل قلم بود. بیشتر بزرگان

دولـت و درباریـان با امیر و اندیشـه‌های او سَـرِ سـتیز داشـتند ولی صنف منشـیان و مسـتوفیان قـدر او را می‌شـناختند و تعبیـر نظم میرزا تقیخان از آنان اسـت. در میان اهـل دولت پاره‌ای افراد کاردان بودنـد کـه از همـکاری صمیمی بـا امیر دریغ نداشـتند مانند مشـیرالدوله، محمدرضاخان فراهانـی وزیـر لایـق آذربایجـان، چراغعلـی خـان زنگنه، عباسـقلیخان جوانشـیر و سـلیمانخان افشـار. امیرکبیـر بـرای پیـش بـردن اصلاحـات، نیازمند طبقه جـوان با فکـر و فعال بـود که نه تنهـا چنیـن طبقه‌ای وجود نداشـت بلکه چنین افـرادی کمیاب بودند. چنانکه واتسـون می‌گوید، اگـر امیرنظـام در همـه نقشـه‌های اصلاحاتش کامیاب نشـد کاسـتی از دانایی و نیـروی کارش نبـود بلکـه تقصیـر از آنانی اسـت که در همـکاری و یاری او قصـور ورزیدند. البته خـود امیرکبیر بـه ایـن امـر آگاه بـود و دنبـال افـراد آگاه و کاردان می‌گشـت و بـه قـول منشـی‌اش هـر کس را قابـل می‌دیـد لـوازم ترقـی او را فراهـم می‌کـرد. بـه خصـوص بـه پـرورش عنصـر جـوان و تحصیلکرده توجه داشـت. ماهیت حکومت امیر را نمونه‌ای از اسـتبداد منور شـناخته‌اند که سـه جنبـه بسـیار مهـم داشـت. یکـی اینکه بـر پایه قانـون و عدالت نهـاده شـده بـود. دوم اینکه به تربیـت ملـت نظر داشـت و سـوم اینکه رضایت و خرسـندی خاطر مـردم را بـا کارهایش فراهم می‌کـرد. واتسـون در ایـن بـاره می‌گویـد، میـرزا تقیخان بـرای تجدید حیـات ایران اقـدام کرد. یگانـه مـردی بـود کـه کاردانی، وطن پرسـتی و اخلاق اسـتوار همه در شـخصیت او جمع شـده بـود و می‌توانسـت رهبـری دولـت را به عهـده گرفته و از میان خطرهایی که در سَـرِ راه داشـت بـه سـلامت بـه مقصـد برسـاند. امیـر امنیت مدنـی بی‌سـابقه‌ای در ایـران پیـاده کـرد. چنانکه وزیرمختـار انگلیـس پـس از فتـح مشـهد به دسـت نیروهای دولتی و برانداختن شـورش سـالار بـا اعجـاب می‌نویسـد، مهم‌تریـن مطلبـی کـه جلب توجـه می‌کنـد این اسـت که سـربازان در همـه مـدت در شـهر رفتار درسـتی داشـتند و از انضباط نظامی پـا فراتر ننهاده و مانع شـدند که بـه مـردم مشـهد تعـدی و آزاری برسـد. تعجب وزیرمختـار بیجا نبـود زیرا این درسـت برخلاف آییـن نظامیـان قاجـاری در دوره‌هـای پیشـین و همچنین بعـد از امیرکبیر بود که پس از اشـغال هـر شـهری، سـتمگری و پایمـال کردن حق مردم را پیشـه خود داشـتند. همت دولـت امیرکبیر بـرآن بـود کـه به تربیـت اهالی و اعیـان و رعایـا و تجار و کسـبه پرداخته و دانـش و بینش آنها را بیفزایـد. همچنیـن اطـلاع و آگاهـی و دانایـی و بینایـی اهالی بیشـتر شـده و مـردم به حقوق

خـود آگاه باشـند. از ایراداتـی کـه بعـد از عزلـش بـر او گرفتنـد ایـن بـود کـه از حـق دولت کم می‌کـرد و بـر رعیـت می‌افزود. او طبقـه زارع را از سـتمگری‌های عمال دولت رهایی بخشـید و ایـن مـوارد موجـب عزت و اعتبـار او نزد مردم شـد. از این رو از معـدود فرمانروایـان تاریخ ایران بعـد از اسـلام اسـت کـه در نهایـت اقتـدار، محبـوب اغلـب مردم بـود و ریاسـت او را مـردم به جـان و دل می‌خریدنـد. امیرکبیـر نماینـده ناسیونالیسـم ایرانی در برخورد با اسـتعمار سیاسـی و اقتصـادی اروپایـی اسـت. وی اصلاحگر اخـلاق مدنی و نماینده اصلاح سـازمان سیاسـی عقب مانـده قاجـاری اسـت. وزیرمختار انگلیس کـه از روز اول تا آخر صدارت امیرکبیر با او کشـمکش داشـت و اغلـب بـر وی خـرده می‌گرفـت اعتقـاد داشـت کـه او از افراد انگشـت شـماری اسـت کـه نیک‌بختـی وطنـش را در دل دارد. بـه طـوری کـه قـدرت فکر و وطـن پرسـتی امیرکبیر و عشـق او به خوشـبختی ایـران جلب احترام کرده اسـت. واتسـون می‌نویسـد، نماینـدگان روس و انگلیـس در تهـران کـه بیـش از انـدازه مصمـم بـه تحکیـم نفـوذ دولتشـان در ایـران بودنـد نمی‌توانسـتند کوشـش امیـر را در تأسـیس سـلطنت نیرومنـدی که پایـه‌اش بر قانـون و عدالت باشـد با حسـن نظر تلقی کنند. از همین رو وقتی او می‌خواسـت سـوء اسـتفاده آنان را با دخالت در امـور ایـران متوقـف کند به مخالفت برخاسـتند. محور اندیشـه‌های امیرکبیر اصـلاح و ترقی و مدار آن گسـترده و تقریباً همه جانبه بود. او مصمم بود که تشـکیلات اداری کشـور را یکسـره اصـلاح کنـد، خریـد و فـروش حکومـت ولایـات را برانـدازد، طبقه دهقـان را از سـتمگری‌های گذشـته آزاد نمـوده و اصـول مالیاتـی ایـران را تغییـر دهـد. از همیـن رو بـود که مالیـه و خزانه مملکت را سروسـامان داد و از مواجب و مسـتمری‌های گزاف شـاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیـون کاسـت. بـرای پادشـاه حقـوق ثابـت معین کرد و بـر عایـدات دولتی افـزود و میان دخـل و خـرج دولـت موازنـه برقرار نمود. بـرای اصلاح نظام، افسـران نظامی اروپایی اسـتخدام کـرد و بـه تربیـت صاحب منصبان جدیـد پرداخت. فوج‌هـای نظامی تازه‌ای درسـت کرد و حتی از ایـلات و عشـایر سـرحدی، هنگ نظامی جدید تشـکیل داد. سـاخلوهای دائمی مـرزی برقرار سـاخت. کارخانه‌هـای اسلحه‌سـازی و توپ‌ریزی احداث کـرد. لباس متحدالشـکل نظامی برای سـربازان و صاحـب منصبـان ترتیـب داد. درجـه هـای نظامـی را تحـت قانون جدید مشـخص نمـود. بـرای تأسـیس نیـروی دریایـی چنـد کشـتی سـفارش داد و بـرای کشـتی‌های دولتی و

بازرگانـی پرچـم مخصـوص تـدارک دید. بـرای اصلاح دسـتگاه عدالـت، دیوانخانه و دارالشـرع را بـر اصـول تـازه‌ای بنیـاد نهـاد و امـور عرفی و شـرعی را از هـم تفکیک نمـود. اقلیت مذهبی زرتشـتی، مسـیحی و یهودی را از اجحاف های شـرعی رهانیده و آزار و شـکنجه را ممنوع کرد. رسـم بسـت نشسـتن را لغـو و حکومـت قانـون را استوارسـاخت. در اصلاح اخلاق مدنی، رشـوه خـواری و دزدی و پیشـکش دادن حـکام و دیوانیـان و سیورسـات لشـکریان را برانداخـت. تملق گویـی و القـاب و عناویـن ناپسـند اهـل دولت و مدیحه‌سـرایی شـاعران را به کناری نهـاده و از هرزگـی و لوطـی بـازی و قداره کشـی و عربده‌کشـی مسـتانه در کـوی و برزن جلوگیـری کرد. بـرآن بـود کـه قمه‌زنـی و برخـی از عـادات مرسـوم ایـام سـوگواری عاشـورا را نیز برانـدازد که در ایـن مـورد بـا مخالفـت سرسـختانه روحانیـون مواجـه شـده و موفـق نشـد. در اصـلاح امور شـهری، چاپارخانـه و پسـت جدیـد را راه انداخت. قانون تذکـره دادن را بنیان نهـاد. آبله کوبی را تعمیـم داد. جزوه‌هایـی بـرای آشـنایی و مبـارزه با آبلـه و وبا میان مـردم و ملّایان منتشـر نمود. یخچال‌هـا را از آلودگـی پـاک کـرد. (یخچال‌هایـی کـه در حاشـیه شـهر به صـورت مخروطی بنـا می‌شـد). به سـنگ فـرش کردن کوچه‌هـا پرداخت. نخسـتین بیمارسـتان دولتـی را بنا کرد. بـرای ورود بـه حرفه پزشـکی امتحـان طب برقرارکـرد. گداهای شـهر را جمع کـرد. از نهرکرج آب بـه تهـران جـاری و قانونـی بـرای تقسـیم آب نوشـت. در همـه شـهرها قراولخانه تأسـیس نمـود و حتـی بـه مرمت بناهـای تاریخی توجه داشـت. برای نشـر دانـش و فرهنگ نو مدرسـه دارالفنـون را بناکـرد. از اروپـا اسـتادان کاردانـی اسـتخدام نمـود. به ترجمـه کتاب‌هـای اروپایی در پـاره‌ای از فنـون جدیـد پرداخـت. چاپخانه‌هـای جدید را توسـعه داد. روزنامه وقایـع اتفاقیه را تأسـیس نمـود. هیأتـی از مترجمان زبان هـای خارجی تشـکیل داد و ورود روزنامه‌هـای اروپایی را بـه ایـران آزاد کـرد. در زمینـه توسـعه صنایـع جدیـد کارخانه‌هـای مختلـف صنعتـی و پارچه بافـی ایجـاد داد. از اهـل فـن تعـدادی را بـه روسـیه فرسـتاد کـه صنایـع غربـی را فراگیرند. در رقابـت بـا کالاهـای خارجـی از صنعـت ملی بسـیار حمایت کـرده و تولیـدات داخلی را تشـویق نمـود. مجمعـی بـرای تولیـدات صنعتی ایران تأسـیس کرد و محصـولات ایران را به نمایشـگاه بیـن المللـی لندن فرسـتاد. اسـتاد معدن شناسـی اسـتخدام نمود. به توسـعه کشـاورزی پرداخت و چندیـن سـد بـر روی رودخانه‌هـا سـاخت. زراعـت برخی از محصـولات جدید را معمـول کرد.

شیلات دریای خزر را از اتباع روس گرفت و به ایرانیان سپرد. به آبادانی خوزستان توجه مخصوص کرد. برای پیشرفت تجارت از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود. بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را محدود کرد. تیمچه امیر را به عنوان مجمع بازرگانان بنا کرد و تجارت ایران را رونق داد. در زمینه سیاست دینی از قدرت دستگاه روحانیون کاست. با کهنه پرستی به پیکار برخاست و شکیبایی دینی و حمایت از حقوق اقلیت‌های مذهبی نیز از اصول سیاستش بود و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیت‌های مدنی کرد. واتسون عقیده داشت، اگر میرزا تقیخان می‌ماند و اندیشه‌های خود را به انجام می‌رساند بدون تردید در زمره آن کسانی شمرده می‌شد که به عقیده برخی از سوی خدا به رسالت تاریخی برگزیده شده‌اند. همان طور که خودش گفت، مجالش ندادند و اینکه گفته بود، منتظر موقع بودم. بدان معناست که در پیشبرد طرح‌هایش مصمم و امیدوار بود.

در جامعه عقب مانده و استبداد زده ایران در این زمان به علت رفت وآمد تجار و جهانگردان خارجی و ارتباط تجاری با روسیه در شمال و انگلستان در جنوب کم کم جنب و جوش هایی پدید آمد و عده‌ای روشن اندیش تجددخواه در تهران پیدا شده بودند. ولی دربار و حکمرانان به همان روش پیشینیان مستبدانه عمل می کردند. امیرکبیر با هوش سرشاری که داشت کاملاً از امور داخلی و قدرتمندان درباری و اقتدار روحانیون در جامعه و نحوه رفتار و دیدگاه‌های آنها آگاهی داشت. وی که دست پرورده قائم مقام فراهانی بود با چگونگی مدیریت و تدبیر و درایت او آشنایی کامل داشت. از این رو وقتی به صدراعظمی برگزیده شد بدون هیچ تأخیری، انجام اصلاحات در زمینه‌های مختلف را آغاز کرد. او که با بی نظمی در امور مالی و خزانه خالی دولت مواجه شده بود، ابتدا کلیه دریافتی‌های کلان و بی ضابطه درباریان را قطع و با صرفه جویی در هزینه‌ها و وصول مالیات‌های پرداخت نشده از حکام ایالات و ولایات امور مالی دولت را سامان داد. امیرکبیر مدرسه عالی دارالفنون را بنیان گذاشت که در زمینه‌های مهندسی، پزشکی و امور نظامی با استخدام اساتیدی از اتریش، فرانسه و ایتالیا آغاز به کارکرد که قدم مهمی بود. او عامدانه از کشورهای روسیه و انگلستان کسی را نگرفت تا اساتید در امور داخلی کشور دخالت نکنند و به شغل

خود بپردازند. رشته‌های پزشکی، جراحی عمومی، داروسازی، معدن‌شناسی، مهندسی، پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه با آزمایشگاه های شیمی، فیزیک، داروسازی و یک چاپخانه و کتابخانه در دارالفنون ایجاد شد. افسوس وقتی این مجموعه آماده افتتاح شد امیرکبیر به قتل رسیده بود. به خواست انگلیسی ها، صدراعظم انگلوفیل بعدی کوشید که آن را منحل کند ولی ناصرالدینشاه مانع شد و دارالفنون آغاز به کار کرد. وی چاپ و نشر کتب مختلف علمی، طبی، تاریخی و جغرافیایی را تشویق می‌کرد و کوشید با احداث کارخانه‌هایی، صنعت را در کشور راه اندازی کند و تعدادی محصل را برای تحصیل در رشته پزشکی و مهندسی به اروپا اعزام نمود. او سعی داشت نظام اداری نابسامان موجود را اصلاح و برای مشاغل گوناگون حقوق مشخصی تعیین نماید. همچنین تلاش کرد از فساد اداری جلوگیری کند. امری که خوشایند کارکنان فاسد نبود. در امور لشکری نیز او به ضعف نظامی کشور واقف بود و برای نظامیان نیز در رده‌های مختلف مقرری معین کرد و برای آنان لباس نظامی با پارچه‌های داخلی تدارک دید. امیرکبیر سنت مذموم بست‌نشینی و قمه‌زنی را که مورد حمایت روحانیون بود منع کرد که با مخالفت شدید آنها روبرو شد. امیرکبیر این رشته اصلاحات را با درافتادن با عوامل فاسد درباری و روحانیون و با مشکلات بسیار انجام داد زیرا نظام فاسد و استبدادی هرگز با او در انجام اصلاحات همراهی نکرد. از طرفی چون این مرد بزرگ هیچگاه زیر بار توقعات و درخواست‌های شخصی آنان نمی‌رفت روز به روز بر دشمنانش افزوده می‌شد. بزرگ ترین دشمن او در دربار، ملک جهان خانم یا مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه و ایادی او بودند که مشابه دوران محمدشاه، شاه جوان را احاطه کرده و مدام از امیرکبیر بدگویی و به او القاء می‌کردند که صدراعظم او را به کناری زده و خود را فرمانروای ایران می‌داند. ناصرالدینشاه نیز همانند پدرش به این نتیجه رسید که امیرکبیر همه کارها را قبضه کرده و اگر او را عزل کند راحت تر می‌تواند هر چه مایل است انجام داده و هر فرمانی را صادر نماید. از این رو امیرکبیر را از صدارت عزل و به کاشان تبعید کرد. هنگامی که دشمنان امیرکبیر به وی یادآور شدند، ممکن است او با کمک روس‌ها برایش مشکل ایجاد کند دستور کشتن وی را صادر نمود و وی در بیستم دیماه ۱۲۳۰ش. در حمام فین کاشان به قتل رسید. در توطئه قتل امیرکبیر علاوه بر مهدعلیا و اطرافیانش، میرزا

ابوالقاسم تهرانی امام جمعه تهران که دشمن امیرکبیر بود دست داشت. امیرکبیر در فرصت کم سه سال و یک ماه و بیست و هفت روز صدارتش، با انجام اصلاحات سیاسی و فرهنگی در نوگرایی جامعه ایران سهم بسزایی داشت. ولی بسیاری از اصلاحات او رها شده و به سرانجام دلخواه نرسید. به طوری که با انتخاب میرزا آقاخان نوری که وابسته انگلیس بود به زودی تمام امور کشور در جهت خرابی و بی سامانی پیش رفت. با این حال نوری هفت سال صدارت کرد. ناصرالدینشاه پس ازکشتن امیرکبیر از حرکت به سمت استبداد مطلق و خودرأیی و خوش گذرانی راضی و خشنود بود. او با نظر پدرش در مورد مدارا و مسامحه با دگراندیشان و اقلیت‌های مذهبی موافق نبود و درویشان را به کناری نهاد و راه فتحعلیشاه را برگزید. دوباره بازار روحانیون را رونق داد و حکام او در ایالات سر و دست می بریدند و افراد را در دهانه توپ قرار می‌دادند و شاه اسلام پناه به سامان دادن حرمسرای بزرگ خود می پرداخت. وی همواره نسبت به دولتمردانی که در صدد اجرای برنامه‌های اصلاحی و محدود کردن ولخرجی‌ها و تا حدودی قدرت بلامنازع او بودند بی اعتماد بود و آنها را کنار می‌گذاشت. به این ترتیب ایده تشکیل دولت کارآمد و مقتدر برای انجام اصلاحات در امور کشوری در دوره سلطنت طولانی او هیچگاه عملی نشد. ناصرالدینشاه بعد از به قتل رساندن امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری انگلوفیل و بیکفایت را به صدر اعظمی برگزید و مساعی دولت انگلیس به بار نشست. او بر خلاف امیرکبیر به دنبال ادامه روش حکومتی فتحعلیشاهی بر ایران بود. در نزد او وزرا و مشاورین جایگاهی نداشتند و وی به روش گذشتگان با تمرکز کارها در نزد خود و نوشتن دستورات و احکامش توسط منشیان به اداره کشور می‌پرداخت. هانری رنه دالمانی تاریخ نگار و اندیشمند و سیاح فرانسوی می‌نویسد، صدراعظم بر تمام امور کشور نظارت دارد. کلیه امور اداری و پیمان بستن با دول خارجی هم باید با نظر او انجام شود و همه باید مطیع امر او باشند. وی باید همه جا حتی در شکار و گردش هم همراه شاه باشد. او پیوسته مشغول کار و دادن اوامر و فرامین است ولی در عوض عایدات سرشاری دارد. با اینکه والیان و حکام با فرمان شاه به حکومت منصوب می‌شوند ناچارند با صدراعظم بسازند و پیشکش‌هایی به او بدهند تا در خواسته‌های خود موفق شوند. زیرا آنها اغلب رابطه‌ای با شخص شاه ندارند و باید همیشه توسط صدراعظم

بـه مقصـود خـود نایل آینـد. غیر از صدراعظـم وزرای دیگری هم در دربار هسـتند و شـاه چنین تصـور می‌کنـد کـه هر قدر عده وزرا بیشـتر باشـد بـر اقتدار او افزوده می‌شـود. بـه همین جهت یکـی ملقـب بـه وزیر جنـگ و دیگـری وزیر بیوتات سـلطنتی و دیگـری وزیر دواب یـا عدلیه و خارجـه و غیـره اسـت. با اینکه هیچگونه معدنی بجز فیروزه در کشـور اسـتخراج نمی‌شـود وزیر معـادن هـم در میـان وزرا خودنمایـی می‌کند. عـده‌ای از ایرانیان خـردورز و وطن دوسـت که با صـدرات امیرکبیـر بـه بهبود اوضاع کشـور امید داشـتند با حـذف این مرد بزرگ و آمـدن آقاخان نـوری امیدشـان به یأس مبدل شـده بـود. ناظرین خارجی بـی طرف نیزکه در ایـران بودندچنین دیدگاهـی داشـتند. در این مورد ژول ریشـار مسـتخدم فرانسـوی دولت ایران دو مـاه بعد از عزل امیرکبیـر می‌نویسـد، کارهـای دولتـی دوبـاره برگشـته بـه همـان ترتیباتی کـه در زمـان میرزا آغاسـی بـود. خریـد و فـروش برات‌هـا دوبـاره شـروع شـده و وصـول مواجب‌هـا به کشـمکش افتـاده و حوالـه بـه تمـام ولایـات و ایلات صادر شـده و همـان هـرج و مرج‌ها که سـابقاً برقرار بـوده دوباره برگشـته اسـت. ریشـار به تلخـی از اسـتخدام معلمان فاقـد صلاحیـت در دارالفنون سـخن می‌گویـد ، اگـر امیرکبیر زنـده بود هرگز به ایـن اوضاع اسـفناک دارالفنون راضی نشـده و ایـن ترتیبـات غلـط را نمـی گذاشـت انجام شـود. روش اخـذ مالیات در کشـور فـوق العاده بی نظـم اسـت و تابـع قوانیـن معین و اصول ثابتی نیسـت. حاکم بر حسـب ظاهر موظف اسـت که مالیـات را گرفتـه بـه مرکز بفرسـتد ولی مجاز اسـت که به طـور دلخواه هر چه خواسـت از مردم بگیـرد و چـون و چرایـی در مقابـل طمع او درکار نیسـت. مبالـغ زیادی به عنـوان حق الحکومه بـا زور از سـکنه اخـذ می شـود کـه میزان آن معمولاً بیش از دو سـوم مالیاتی اسـت کـه باید به مرکـز بفرسـتد. پول‌هـای دیگری هـم می‌گیرد کـه آنها را مداخـل حکومتی می‌نامنـد. یک نفر اتریشـی بـه نـام بـارون توفانسـتین کـه معلوم نیسـت به چـه علت بـه حکومت سـاوه منصوب شـده بـود و در سـال‌های ۸۲-۱۸۸۱م. ایـن ولایـت را اداره می‌کـرد به من گفـت که حاکم قبل از او بیسـت و پنـج هـزار فرانک مالیات مرسـوم را برای شـاه فرسـتاد ولی هشـتاد هـزار فرانک عـلاوه بـر ایـن مبلـغ رسـمی از مردم گرفـت و ایـن پول‌هـا را به عنـوان مداخل بـه جیب خود ریخـت. تمـام تحصیلـداران مالیاتـی کـه از طـرف حاکـم انتخاب می‌شـوند به همیـن ترتیب از مـردم مالیـات می‌گیرنـد. مثـلاً ضابـط موظف اسـت که اضافـه برآنچـه در کتابچه اش نوشـته

شـده بـه حاکـم بپـردازد. زیردسـتان دیگـری هم هسـتند که بایـد با نایـب الحکومه بـه همین طریـق رفتـار کننـد و واضـح اسـت که به ایـن ترتیب رعیـت بدبخت مجبور اسـت که سـه الی چهـار برابـر مالیات مرسـوم را کـه باید به خزانه دولت واریز شـود، بپـردازد و در نهایت درماندگی زندگـی کنـد. ایـن مالیـات و مداخـل را از اراضی زراعـی و مواشـی و باغات و غیـره می‌گیرند و حتـی اگـر زیـان و خسـارتی از قبیـل هجـوم ملخ و سـایر آفات متوجـه زراعت شـود نقصانی در میـزان مالیـات دریافتـی صورت نگرفته و تحصیلداران مبلغ مرسـوم سـالیانه را با زور و شـکنجه از رعیـت می‌گیرنـد. ایـن نـوع مالیات کـه از مردم اخذ می شـود به مالیات مسـتقیم یـا عایدات ثابـت موسـوم اسـت. ولی امـلاک و امـوال علمای روحانـی از پرداخـت مالیات معاف می‌باشـند و همچنیـن از قبایلـی کـه سـوار و سـرباز برای دولـت فراهم می‌کننـد مالیات گرفته نمی‌شـود. بـا اینکـه معیـن شـده اسـت کـه از هـر ناحیـه و دهکـده‌ای چه مبلـغ بایـد گرفته شـود معمولاً حاکـم، اخـذ مالیـات را بـه طور مزایـده به اشـخاص واگذار می‌کنـد و مداخل خـود را هم منظور می‌نمایـد یعنـی مبلغـی به دلخـواه خود به اجـاره می‌دهد و اجـاره‌دار هم با کدخدایان همدسـت شـده و ایـن مبلـغ را بـا مداخلـی کـه باید عاید خودشـان شـود به دهکده‌هـا تقسـیم می‌نمایند. امـا اغلـب مالکیـن عمـده بـرای فـرار از تعدیـات مأموریـن اخـذ مالیات مبلـغ بدهی خـود را به اضافـه مبلـغ مختصـری به نـام مداخل بـه حاکم می‌پردازنـد تا از شـر مأمورین خلاص شـوند. غالبـاً اعیـان و اشـراف بـرای اینکه راحت باشـند مالیات خـود را در مقابل حقوق و مسـتمری که از دولـت بایـد بگیرنـد قبـول می‌کننـد و یـا فرمانـی از شـاه می‌گیرنـد کـه مالیـات ناحیـه یـا دهکـده‌ای را در عـوض مواجـب خـود بگیرنـد. ایـن روش را تیـول می‌گویند. برقـراری تیول از زمان‌هـای بسـیار دور در ایـران معمـول بوده اسـت. به ایـن ترتیب بخش عمـده مالیات املاک بـه جیـب وزراء اعیـان و اشـراف مـی‌رود زیـرا اینهـا مالیـات را از مـردم بـه نفـع خـود وصـول می‌کننـد. در امـلاک تیولـی هـم نوکـران متعـددی که به خـرج اربابان خـود زندگانـی می‌کنند از زراعیـن وجوهـی بـه عنـوان تعارف می‌گیرنـد و به اصطلاح معمـول مداخلی دارند. این اسـت کـه مالیـات از روی اصـول و قوانیـن معینـی از رعایا گرفته نمی‌شـود. مسـتوفیان هم هیچ وقت بـه ایـن فکـر نیافتاده‌اند کـه در کتابچه‌هایی کـه از زمان های پیشـین روش دریافـت مالیات را معیـن کرده‌انـد تجدیـد نظرکنند. بسـا می‌شـود کـه ملکـی در زمان قدیـم دارای مالیـات کمی

بـوده و بعدهـا آبـاد شـده و محصـول آن سـه یا چهـار برابر شـده اسـت و اکنون همـان مالیات قدیمـی را می‌پـردازد و بسـیاری امـلاک آباد کـه به تدریج رو بـه خرابی گـذارده و محصول آنها بسـیار کـم شـده هـم بایـد همـان مالیـات پیشـین را پرداخـت کننـد. در واقـع ممیـزی اراضی مزروعـی و بـرآورد میزان محصول در این کشـور از جمله موارد ناشـناس اسـت. در مورد کسـبه و تجـار، مالیاتـی کـه از آنـان و صنعتگران گرفته می‌شـود از روی اصول و نظم و ترتیب نیسـت و غالبـاً مؤدیـان بـا رشـوه دادن بـه تحصیلـداران از پرداخت مالیات معاف می‌شـوند. سـابقاً قرار بـوده صدی بیسـت عایدات از کسـبه، تجـار و صنعتگران گرفته شـود ولی امـروزه قانون معینی در کار نیسـت و حـکام بـه انواع حیله متوسـل می‌شـوند تـا کمبود مالیـات را جبـران کنند. مثلاً در بـازار نزاعـی بـه راه می‌اندازنـد و مأموریـن حکومت اشـخاص ثروتمند را دسـتگیر می‌کنند و بـا گرفتـن مبالـغ زیـادی آنهـا را آزاد می‌کنند و اگـر در پرداخت پول تعلل نشـان دهنـد با چوب و فلـک از آنهـا می‌گیرنـد. عایـدات دیگـری کـه دریافت می‌شـود عایدات غیرمسـتقیم اسـت و آن وجوهـی هسـتند کـه بـه بهانه‌هـای مختلـف از قبیل ازدیـاد افراد قشـون، تعمیـر قصرهای سـلطنتی، پذیرایـی از سـفرای دول خارجـه و غیـره از یـک ایالت و یـا تمام مملکـت می‌گیرند. مخصوصـاً هنگامـی کـه شـاه می خواهد بـه ناحیه‌ای از کشـور مسـافرت نماید، حاکـم ایالت از رعایـا پـول و علیـق مطالبـه می‌کنـد. البته آنچـه می‌گیرد بیش از مخارج لازم مسـافرت شـاه و همراهانـش اسـت و پـس از پایان سـفر شـاه هم مـازاد اقلامـی را کـه از رعایا گرفتـه دوباره به خودشـان فروختـه و از ایـن راه نیـز درآمـدی به دسـت می‌آورد. بدیهی اسـت چنیـن اعمالی جز پریشـانی و فقـر سـکنه مملکـت نتیجـه دیگری نـدارد. به ایـن ترتیب به انـدازه‌ای از مـردم به عناویـن مختلـف پـول می‌گیرند که از هسـتی سـاقط شـده و دیگر طاقـت پرداخـت را ندارند و در نهایـت سـختی و فلاکـت روزگار می‌گذراننـد. تعییـن مقدار مبلغ پیشـکش غیرممکن اسـت زیـرا ایـن وجوه مسـتقیماً به شـخص شـاه داده می‌شـود و شـاه هم آنهـا را با وجـوه مالیاتی که بـه خزانـه وارد شـده‌اند مخلـوط می‌کنـد و پس از آنکـه مسـتوفیان مخارج ضـروری مملکت را معیـن کردنـد و بـه تصویب شـاه رسـاندند آنچـه پـول در خزانه دولتی می‌ماند به شـخص شـاه تعلـق می‌گیـرد و شـاه آن را مطابـق میـل مصرف می‌کنـد. درآمد گمرک کشـور به انـدازه یک پنجـم تمـام مالیـات ایران اسـت. تجـار در موقع ورود و صـدور محموله‌های تجـاری باید مبلغی

بـه عنـوان حقـوق گمرک بـه مأمورین دولتـی بپردازند. ایـن مالیات سـابقاً به انـدازه پنج درصد بهـای مـال التجـاره بود که مأموریـن گمرک از اجنـاس صادراتی یـا وارداتی می‌گرفتنـد ولی از وقتـی کـه دولـت ناصـری از روس و انگلیـس مبالغ زیـادی به عنـوان وام گرفته اسـت، عایدی گمـرک کشـور وثیقـه ایـن وام ها شـده و روش اخـذ آن کاملاً تغییر یافته اسـت. اکنون نسـبت بـه وزن و نـوع جنـس گرفتـه می‌شـود و همچنین حـق الامتیازی هـم از کمپانی‌هـای تجاری دریافت می شـود. از سـوی دیگر در ایران وسـایل مکانیکی و ماشـینی و کارخانه‌ای برای تولید اجنـاس وجـود نـدارد. هر صنعتگر بـه تنهایـی کار می‌کند و همیـن صنعتگـران پراکنده صنعت ملـی ایـران را تشـکیل می‌دهنـد. آنـان مـواد خـام را در اتاق‌های کوچـک و کثیف کـه غالباً در عقـب دکانشـان قـرار دارد نـگاه می‌دارنـد و در دکان کـه بـه منزلـه کارگاه صنعتـی محسـوب می‌شـود بـه اشـیاء صنعتـی تبدیل می‌کننـد. این تولیـدات جوابگـوی احتیاجات گوناگـون مردم نیسـت از ایـن رو قسـمت زیـادی از ضروریـات زندگی مردم از اروپا وارد می‌شـود. بـه ویژه انواع پارچه‌هـای پشـمی و پنبـه‌ای و مـواد غذایـی از قبیل قند، چای، قهـوه و غیـره. از آنجا که مدت زیـادی طـول می کشـد تـا این اجناس وارد شـوند و در معرض فـروش قرار گیرند، تاجر به سـود کـم قناعـت نکـرده و بسـا می‌شـود که صـد در صـد بر بهـای اصلی جنـس خریداری شـده در اروپـا افـزوده می‌گـردد. چنـد سـالی اسـت که تجـار ارمنـی در تمام ایالات مشـغول خریـد مواد خـام از قبیـل پنبـه، پشـم، ابریشـم و میوه‌هـای خشـک از قبیل بادام، پسـته، فندق و کشـمش هسـتند. آنهـا را از طریـق روسـیه یـا با کشـتی‌های تجاری انگلیـس که در خلیج فـارس رفت و آمـد می‌کننـد به اروپا می‌فرسـتند و در عوض کالاهـای اروپایی را به ایران وارد می‌کنند.کسـبه دوره گـردی هـم هسـتند کـه بـه ایـالات و ولایات رفتـه محصولاتـی را می‌خرند و بـه جاهای دیگـر ایـران می‌برند و می‌فروشـند. پاره‌ای از این کسـبه اشـیاء آنتیک را هم می‌شناسـند و آنها را خریـداری کـرده و بـه اسـلامبول و اروپا و آمریکا می‌فرسـتند و بـا اجناس مـورد احتیاج ایران مبادلـه می‌کننـد و از ایـن راه به سـود زیادی می‌رسـند. در دنیا ملتی نیسـت که به انـدازه ایرانی هـا از نشـان دادن سـرمایه خـود تـرس داشـته باشـد. علت عمده این اسـت کـه ثروتمنـدان از تـرس مأموریـن دولتـی مجبورنـد از بروز سـرمایه خود اجتنـاب کنند. علـت دیگر اینکـه ایرانی دوسـت دارد همیشـه سـرمایه‌اش در دسـترس او باشـد و اگر ذخیره نقدی داشـته باشـد آن را در

لنگـه جـوراب کهنـه پشـمی ریختـه در زیر زمین و یـا زوایای مخفـی خانه خود دفـن می‌کند و علـت دیگـر هـم عـدم امنیـت قضایی اسـت کـه ثروتمنـدان نمی‌توانند در این کشـور شـرکتی تشـکیل دهنـد و سـرمایه خود را به مصرف کارهای سـودمند برسـانند. اروپایی‌هایـی که در این کشـور شـرکت‌هایی تشـکیل دادنـد طوری بـا مردم رفتـار کردند که اعتمـاد مردم از آنها سـلب گردیـده و بـه همین علل اسـت که ثروتمندان از به کار انداختن سـرمایه خـود مضایقه می‌کنند. اشـخاصی کـه نمی‌خواهنـد سـرمایه خـود را بـه خطـر اندازنـد آن را صـرف خریـد جواهـر و پارچه‌هـای زرانـدود و اشـیا گرانبهـای دیگـر نمـوده و در انـدرون خانـه خـود مخفـی می‌کنند. عشـق بـه تجمـلات و طلا و جواهـر در تمام طبقـات اجتماعی ایران محسـوس اسـت. زرگران و جواهرفروشـان بـه خانه‌هـای توانگـران رفتـه و محرمانـه بـه آنهـا چیزهایی می فروشـند و از ایـن معامـلات محرمانـه سـود زیـادی می‌برنـد. از آنجـا کـه در میـان ایرانی‌هـا خـوش قولی و وفـای بـه عهـد کمتر دیده می‌شـود تجـار و ثروتمنـدان چندان مقید بـه ادای دین خود نیسـتند و مهلـت پرداخـت سـه یـا شـش ماهـه در نظـر آنهـا بـه منزلـه پرداخت نقـدی اسـت و مهلت پرداخـت هیجـده تا بیسـت و چهار ماهـه را ناکافی می‌داننـد. معاملات تجاری غالبـاً با گفتگوی زیـاد و تعارفـات انجـام می‌گیـرد و سـاعت‌ها و روزهـا بـه تعارفـات و صحبت برگزار می‌شـود و بـه اصـل موضـوع نمی‌پردازنـد و بسـی طول می‌کشـد تا تصمیـم قطعـی در معاملـه‌ای گرفته شـود. عقیـده دارنـد نباید بـدون احتیـاط لازم و مطالعات زیاد سـرمایه خود را بـه کار انداخت. به عـلاوه آنهـا معتقدنـد در کارها نباید شـتاب کـرد خداوند سرنوشـت و مقدرات انسـان را در روی زمیـن معیـن کـرده اسـت و انسـان نمی‌توانـد در خواسـته‌های او دخالتـی بکنـد. ایـام عمـر به صورتـی کـه خداونـد از روی کمـال عقـل پیش بینـی و معین کرده اسـت خواهدگذشـت و این ایـام بـا کوشـش مـا نـه طولانی و نـه کوتاه می‌شـوند. بایـد به پیـش آمدها و مقـدرات راضی بـود و ایـن بهترین روشـی اسـت کـه خدا از آن خشـنود خواهد شـد. در واقع ایـن همان تفکری اسـت کـه ملّاهـا بر سـر منبر بارها از دوران خردسـالی تا پیـری ایرانی‌ها با سـخنرانی‌های گونه گـون بـه همـه افـراد القـا کرده‌اند که سرنوشـت هرکسـی را خداوند عالـم از قبل معیـن کرده و تـلاش و کوشـش او بـرای تغییـر دادن ایـن وضـع بـه هیـچ جایـی نمی‌رسـد و باید هـر نفر به سرنوشـت خـود راضـی باشـد و شـکوه و شـکایت نکنـد. بـه ایـن علت بـود که مـردم همچون

آخوندهـای منبـری و مجتهدیـن بـر ایـن عقیـده بودنـد که، سرنوشـت هـر کس بر پیشـانی او نوشـته شـده اسـت. در ایـران دو مذهـب عمده شـیعه و سـنی وجـود دارد و اکثریت با شـیعیان اسـت. روحانیـون پـس از فراغـت از تحصیـلات حـوزوی عـلاوه برکارهـای معمـول خـود کـه هدایت مردم و ترویج شـیعه دوازده امامی اسـت به کارهای دیگری از قبیل مهر و امضاء اسـناد رسـمی و قبالـه امـلاک هم مـی پردازند. همچنین بسـیاری منازعـات با دادن پیشـکش به آنها خاتمـه می‌یابـد. عـلاوه بر روحانیونی کـه در حوزه علمیـه تحصیل کرده اند کسـان دیگری هم ملبـس بـه همـان لباس هسـتند کـه آنها را آخونـد یا مـلّا می‌گویند. شـغل آنهـا روضه‌خوانی و مکتـب داری اسـت. ازدواج و طـلاق مردم نیز با طبقه روحانی اسـت و همچنین قضاوت توسـط آنان که حاکم شـرع اند انجام می‌شـود. در ماه محرم به یاد شـهادت امام حسـین و بسـتگانش مجالـس عـزاداری زیـادی برگـزار می‌شـود و مـردم لبـاس سـیاه ماتـم می‌پوشـند و ملّاهـا در مجالـس متعـدد روضـه خوانـی و تعزیـه شـرکت می‌کنند. شـیعیان عـلاوه بر ایـن نمایش‌های حـزن انگیـز سـالی یـک مرتبـه در روز بـه قتل رسـیدن عُمَـر که مورد تکریم مسـلمانان سـنی اسـت نمایـش نشـاط انگیـز ترتیب می‌دهنـد و کینه خود را نسـبت به سـنی ها بـروز می‌دهند. آنهـا هیـکل ابوبکر و عمر را به شـکل مضحکی می سـازند و بـه انواع مختلف به این سـاخته‌ها توهیـن می‌کننـد و بـه آنهـا به ویژه عمر لعنت فرسـتاده و تا هـر اندازه که ممکن باشـد از خفت و تحقیـر کوتاهـی نمـی کنند. به طور مثال کفاشـان نـام او را در زیر تخت کفـش قرار می‌دهند و برخـی نـام او را در کـف پـای خـود خالکوبـی می‌کننـد و پـس از جشـن گرفتـن و توهیـن به پیکـره عمـر در میـان فریادهـای شـادمانی و هلهلـه تماشـاچیان آن را آتـش می‌زننـد و انواع و اقسـام نمایش‌های توهین آمیز در سـطح شـهرها و حیاط مسـاجد برگزار می‌شـود. بجز ملّاها، اشـخاص دیگری هم هسـتند که عمامه سـبز یا سـیاه بر سـر دارند و شـال سـبزی به کمر می بندنـد. اینـان را سـیّد می‌گوینـد کـه مدعی اند نسـب آنها به پیغمبر اسـلام می‌رسـد. البته غالباً اسـناد و مدارکـی ندارنـد و نمی‌تواننـد ادعـای خـود را بـه ثبـوت برسـانند. سـیّدها و سـادات در کوچه‌هـا امـر بـه معـروف و نهـی از منکر هم می‌کننـد. مثلاً جوانـان را به علت تراشـیدن موی صـورت و باقـی گذاشـتن مـوی سـر، سـرزنش می کننـد. ایـن جماعـت بـه روحانیـون متصل هسـتند. بـا وجـود اینکـه وابسـتگی مردم بـه روحانیون زیاد اسـت ولـی در بین مـردم نارضایتی

از آنـان هـم وجـود دارد ولـی جسـارت ابـراز آن را ندارند چـون می‌دانند با عواقب سـختی روبرو می‌شـوند. چنیـن حالتـی را من به چشـم خود در اصفهان دیـدم. واقعه از این قـرار بود که روزی دو نفـر در بـازار بـه علتـی بـا هـم منازعه کـرده و کارشـان بـه زد و خورد رسـید. در ایـن واقعه سـیدی بـه میـان افتـاد کـه آنهـا را آشـتی دهـد چـون طرفیـن دعـوا سـیّد را می‌شـناختند و می‌دانسـتند کـه او تـا پولـی نگیـرد دسـت از سرشـان بر نمـی‌دارد با هم آشـتی کردنـد و کتک مفصلـی بـه سـید سـمج زدنـد و رفتند. سـید هـم به مـلّای بانفوذ شـهر شـکایت بـرد و او هم امرکـرد کـه بـازار را ببندنـد و تعطیل عمومـی اعلان نمایند. ایـن کار صورت گرفـت و دکان‌ها بسـته شـدند و داد و سـتد موقـوف و زندگانـی مردم به اشـکال برخورد. بالاخـره مقصرین را پیدا کـرده نـزد مـلّا بردنـد و پـس از آنکـه آن دو در حضـور مـلّا بـه مجـازات رسـیدند امر بـه رفع تعطیـل بـازار نمـود. گروهی دیگر اشـخاص ژولیده‌ای هسـتند کـه در تمام جاده‌ها و شـهرها به نوعـی از مـردم پـول می‌گیرنـد کـه از جماعـت گدایـان نبـوده و بـه ایـن اشـخاص درویـش می‌گوینـد. ایـن افـراد عجیـب و غریـب هیچگونه جنبه تقدسـی ندارنـد و فقط بـر ملت تحمیل شـده‌اند. در واقـع وظیفـه دراویـش این اسـت کـه کار نکنند و سـربار دیگران باشـند. اغلب این اشـخاص به قدری کثیف هسـتند که انسـان از برخورد با آنها مشـمئز می‌شـود. اینها موی سـر و ریـش خـود را اصلاح و شسـت و شـو نمی‌کنند و موها به شـکل پریشـان و بـی نظم در پیش رو و پشـت آنها ریخته شـده و کلاه مخروطی شـکل به سـر می‌گذارند که در روی آن با سـوزن نـخ، نظـم و نثـری دوخته‌اند. در دسـت چپ هـم تبرزین یا چماقـی دارند. تبرزیـن غالباً حکاکی شـده اسـت و نقـش و نـگار مطلوبـی دارد. درویش‌هـا کشـکولی هـم دارند کـه معمـولاً دارای حلقه‌هـا و چهـار رشـته زنجیـر اسـت و چیزهایـی کـه عابریـن می‌دهنـد را در همین کشـکول می‌ریزنـد. البتـه همـه درویشـان بـه ایـن صـورت نیسـتند. برخـی از دراویـش بسـیار تمیزند و گیسـوان و ریـش خـود را شستشـو و شـانه می‌زننـد. عـده‌ای دیگر از آنـان هم مثـل بقیه مردم بـه کسـب و کار مشـغول‌اند و تابـع مسـلک و پیـرو مرشـد معینـی می‌باشـند. درویشـان غالبـاً تسـبیحی هـم بـا دانه‌هـای درشـت بـه انـدازه گـردو و بـا نقـش و نـگاری حکاکی شـده روی دانه‌هـای آن دارنـد و بـرای گـذران وقـت آن را با انگشـتان خـود جابجا می‌کننـد. درویش مانند گـدا، دسـت طلـب بـه سـوی کسـی دراز نمی‌کنـد. آنهـا در کوچه‌هـا راه می‌رونـد و اشـعاری

می‌خوانند و ذکری می‌کنند و چون به عابری برسند به جای سلام می‌گویند یاهو، یاحق. برخی درویشان در ایام عید نوروز در بیرون خانه اعیان و اشراف چادرکوچکی می‌زنند و در آن می‌نشینند. از آنجا که خیمه زدن درویش در بیرون خانه نشانه ابهت و جلال و قدرت صاحب خانه است، بسا می‌شود که یک هفته درویش را در بیرون خانه نگاه می‌دارند تا مردم او ببینند و چیزی به او بدهند. البته وقتی درویش ببیند از صاحب خانه خبری نشد با بوقی که از شاخ گاومیش درست کرده و صداهای عجیب و غریب می‌دهد صاحب خانه را خسته می‌کند تا پول درویش را بدهد. درویشان در معابر داستان سرایی هم می‌کنند و از عابرین پول می گیرند و به علاوه آنها مجازند به هر مجمعی وارد شده و سر هر سفره بنشینند. بعضی درویشان سحر و جادو می‌کنند و عامه از آنان می‌ترسند و او را صاحب اعجاز و الهام و غیب گوئی می‌دانند. عده‌ای از درویشان اگر مشروبات الکلی در دسترس شان باشد به حد افراط می‌نوشند. هم چنانکه در کشیدن تریاک، بنگ و حشیش افراط می‌کنند.

در ایران، بازار به معابر مسقّفی گفته می شود که در دو طرف دارای دکان هایی است و در آنجا معاملات مهمی انجام می‌شود و هر نوع جنس از مواد غذایی تا پارچه و جواهرات گرانبها که زنان اندرون حرمسراهای بزرگان خریدار آنند در آنجا به فروش می‌رسد. بازار حکم کارخانه را نیز دارد زیرا انواع صنعتگران در آنجا مشغول کار هستند و هر صنفی بازار مخصوص خود را دارد که به همان نام خوانده می‌شود. از قبیل بازار زرگرها، کفاش‌ها، نجارها، آهنگران، اسلحه‌سازان، مسگرها و غیره. کلیه صنعتگران از طلوع آفتاب تا غروب مشغول کار هستند. شب‌ها در بازار بسته می‌شود و سرگزمه‌ها و گزمه‌ها به کشیک می‌پردازند و از دکان‌ها مواظبت می‌نمایند و اگر دزدی را دستگیر کنند، پس از شکنجه‌های سخت او را زندانی می‌کنند. در بازار داروغه به محاکمه می‌پردازد و مقصرین به دلخواه مجازات می شوند. کسبه گران فروش و یا کم فروش را معمولاً به چوب می‌بندند و جریمه نقدی از آنان می‌گیرند و چنانچه تقصیرشان زیاد باشد مجازات‌های سخت تری اعمال می شود. مثلاً گوش مقصر را با میخ به درب دکانش می‌کوبند و یا پرده میان منخرین بینی را با درفش سوراخ کرده و نخ محکمی از آن عبور می‌دهند و میرغضب سر

نـخ را گرفتـه مقصـر را در بازارهـا مـی گردانـد تـا موجب عبـرت دیگران شـود. چنیـن عملی را مهارکـردن می‌گوینـد. عمـوم کسـبه اجناس را بـا ترازوهـای بدوی توزیـن نموده و بسـیاری از اوقـات تقلـب می‌کننـد. مأمورینـی هسـتند کـه بـر آنـان نظـارت و گاهی بـرای اینکه شـناخته نشـوند تغییـر لباس مـی دهند.

هنگامـی کـه که شـاه بـه فکر انجـام کارهای عـام المنفعه بیافتـد و بخواهد مثـلاً جاده‌ای ترمیـم شـود و یـا پلـی بر روی رودخانه‌ای سـاخته شـود مبلغـی که بـرای این کار منظور شـده و از خزانـه دولتـی بیـرون آمـده بـه محـض اینکـه به دسـت کارمنـدان دولتـی می‌رسـد در هر مقـام و درجـه‌ای مقـداری از آن کاسـته می‌شـود. بـه طوری که چون به دسـت آخر رسـید قابل آن نیسـت کـه حتـی شـروع بـه کار کنند. سـود کارمنـدان دولتـی در این اسـت کـه از یکدیگر پشـتیبانی کـرده و بـه اصطـلاح نـان بـه یکدیگـر قرض دهنـد. به همین جهت بسـیار مشـکل اسـت کـه بتـوان چاله‌هایـی را کـه ایـن پـول در آن افتاده اسـت کشـف کـرد. به همیـن علت، اوضـاع راه‌هـای ارتباطـی کشـور بـه ایـن وضـع رقـت بـار در آمـده اسـت و در مواقعـی نادرکه راهـی تعمیـر می‌شـود به قـدری دزدی صـورت می گیـرد واز مصرف پـول برای آن خـودداری می‌شـود کـه راه خـراب سـابق بر راه مرمت شـده به مراتـب ترجیـح دارد. این موضـوع در تمام مـوارد دیگـر مشـاهده مـی شـود. تجمل پرسـتی عمـال دولتی، آنهـا را به رشـوه گیـری عادت داده اسـت. یکـی از تجمـلات عمـال عالـی مقام دولتی داشـتن نوکر زیاد اسـت کـه از پنجاه تا چنـد صـد نفـر می‌باشـند. با وجـود تعداد زیـاد کارمنـدان دولتی هیچگونـه آماری وجود نـدارد و ثبـت احـوال و شناسـنامه در کشـور از مجهولات اسـت. همچنان کـه پرونده و دفاتر محاسـبات و آرشـیو و اسـناد از جملـه مـوارد ناشـناخته محسـوب می‌شـوند. آنچـه در دسـت مسـتوفیان و منشـیان اسـت تکه کاغذی اسـت موسـوم بـه فرد که قابـل اعتماد نیسـت و این رویـه حتی در زمـان مظفرالدینشـاه هـم معمول بود و هیچگونـه دفترخانه و آرشـیوی وجود نداشـت که بتوان راجـع بـه موضوعـی از روی اسـناد و مـدارک تحقیـق کـرد. همانند چند سـده قبل، هـر یک از مسـتوفیان و منشـیان قلمدانـی در جیـب داشـتند و لولـه کاغـذی هـم در شـال کمر فـرو برده بودنـد. ایـن نویسـندگان در قسـمتی از کاخ اربـاب خـود منزل داشـتند و گاهی هـم در کوچه یا میـدان عمومـی در روی سـکویی نشسـته و مشـغول نوشـتن بودند. غالـب عمال دولتـی دارای

لقبی هستند که به آن افتخار می‌کنند. این لقب را شاه با فرمانی به آنها داده است ولی کار و حقوق منظمی ندارند. این القاب که به منزله نام اصلی اشخاص شده‌اند و به چندین طبقه تقسیم می‌شوند و کلمات سلطنه، دوله، ملک، ممالک، سلطان، خاقان و غیره را به دنبال دارند. مانند اعتمادالسلطنه، اعتمادالدوله، اعتمادالملک، اعتمادالممالک، اعتمادالسلطان، اعتمادخاقان، اعتمادخلوت، اعتماددفتر، اعتماددیوان و غیره. تعجب در این است که بعضی از ملّاها و روضه خوان‌ها هم از شاه لقب می‌گیرند مانند اعتمادالاسلام، اعتماد الشریعه، اعتمادالواعظین و غیره. عنوان خانی و میرزایی از عناوین معمولی محسوب می‌شود زیرا اغلب اشخاص اداری که لقب ندارند دارای این عنوان‌ها هستند مانند میرزا تقیخان، میرزا حسنخان و غیره. هر ایرانی ثروتمند می‌تواند لقبی را از شاه خریداری کند. حتی تجّار هم به القاب ملک التجار، صدیق التجار، اعتمادالتجار و غیره مفتخر می‌گردند. اما این القاب بعد از مرگشان به فرزندان نمی رسد مگر اینکه آنان خود درصدد خرید لقبی از شاه باشند. عبدالله مستوفی در مورد امتیازات اعطایی ناصرالدینشاه به صدراعظمش میرزا آقاخان نوری می‌نویسد، صدراعظم هر روز به امتیاز خاصی سرافراز می‌شد. یک روز عصای مرصع می‌گرفت و روز دیگر جبه حاشیه مروارید و چیزی نمی‌گذشت که به قلمدان سربلند می‌شد. پس از چندی نوکرها یا به اصطلاح امروز مستخدمین و کارمندان درجه دوم، سوم و چهارم کشور هم همین که دیدند در مقامات عالیه در به چه پاشنه‌ای می چرخد همین رویه را اتخاذ کردند. برای هر مأموریت که به آنان رجوع می شد تقاضای ترفیع می دادند و اگر برحسب تصادف کاری هم در مأموریت صورت می گرفت، در مراجعت باید به امتیازی مفتخر شوند. غالب اوقات هم چون بازپرسی در کار نبود کاری هم انجام نمی‌دادند. در ایران عهد ناصری، به علت تداوم نحوه حکومت به شیوه سده‌های گذشته و نبود قانون و ستم و اجحافی که همه روزه توسط عاملان حکومت در تمام ایالات صورت می‌گرفت مردم از مناطق مختلف با مشکلات فراوان شکواییه‌هایی را به دربار ارسال می‌کردند. چنانچه حاکم محل متوجه می شد که توسط افرادی شکواییه‌ای ارسال شده روزگارشان سیاه می‌شد و بلایی بر آنها می‌آورد که دیگران عبرت بگیرند و فکر شکایت را از سر بیرون کنند. با این حال این شکواییه‌ها روز افزون بود. از آنسوی ناصرالدینشاه به

جـای اصـلاح سـاختار نظام اداری کشـور بـه ویژه با توجه به آشـنایی که از وضعیت کشـورهای اروپایـی پیـدا کـرده بـود وارونـه عمل می کـرد زیـرا از انجام اصلاحـات مدرن در کشـور واهمه داشـت. بیـم از آن مـی رفـت که در قـدرت بلامنازع‌اش نسـبت به جـان و مال مـردم به عنوان یـک سـلطان اسـلامی خللـی وارد آیـد. بنابرایـن بـا بازگشـت بـه عقب بـه فکر ایجـاد صندوق عدالـت افتـاد تـا از این طریق مشـکلات کشـور را شـخصاً بـه زعم خود حـل کند. از ایـن رو با تبلیغـات زیـاد اعـلام کـرد که بـا ایجـاد ایـن صندوق‌ها در نقـاط مختلف کشـور از ایـن طریق شـکواییه‌های مـردم مسـتقیماً بـه دسـت وی خواهـد رسـید و به آن رسـیدگی می کند و ریشـه ظلـم و سـتم بـر مـردم را قطـع خواهد کرد. سـپس طـی حکم مفصلـی به عضدالملک نوشـت، از وضـع صنـدوق عدالـت و ایـن همـه مراقبـت کـه به شـخص همایون خـود در احقـاق حق و اجـرای عـدل می‌نماییـم هنـوز قلـب خـود را آسـوده و مطمئـن نتوانسـته‌ایم فرمـود کـه نتایج حسـن نیـت در آسـایش خلـق و رفـع ظلـم وجـود خـارج داشـته باشـد. چرا کـه تاکنـون برای وصـول عرایـض متظلمیـن و اجـرای احـکام همایـون ترتیـب صحیحی نبـوده اسـت. آن چاکر را بـه امانـت و دینـداری و دولـت خواهـی شـناخته‌ایم. اداره ایـن خدمـت بزرگ را کـه متضمن رضـای حـق تعالی و آسـایش خاطر عدالـت مظاهر ما و رفـاه و راحت بندگان خداسـت به عهده مراقبـت و اهتمـام آن چاکـر محـول می فرماییم و...

امـا در کشـورِ غـرق در فسـاد و اسـتبداد ایـن همـه تبلیغـات، هیاهویـی برای هیـچ بود و صندوق عدالت ناصری چنانکه پیش بینی می‌شـد دردی از دردهای ملت را مرتفع نسـاخت.

وضعیت داخلی ایران در عهد ناصری

این مبحث را از وقایع اتفاقیه که گزارش خفیه نویسان دولت انگلیس از اوضاع عمومی ایالت فارس و ولایات جنوبی ایران است آغاز می‌کنیم. این وقایع نویسی مخفیانه که برای دولت انگلیس و به منظور شناخت فرهنگ و جامعه ایران و روابط بین حکومتگران و مردم در اواسط حکومت ناصرالدینشاه نوشته شده و به همت زنده یاد سعیدی سیرجانی انتشار یافت از اسناد درجه اول تاریخ اجتماعی ایران در این عهد محسوب می‌شود. از این رو، به عنوان نمونه‌ای از وضعیت زندگی اجتماعی مردم و حاکمین در عهد ناصری به آن می پردازیم.

برخی از اخبار سال های ۱۲۹۸-۱۲۹٤ هجری قمری

تیره‌ای از طایفه عرب و بهارلو در نزدیکی خاک بندرعباس سکنی گرفته و قریب چهار صد سوار به تاخت و تاز ناحیه بندرعباس مشغولند. از جمله ده معتبری را چاپیده‌اند و چند نفری هم در بین زد و خورد کشته شده است. اقدامی هم در رفع این حرکات اشرار عرب و بهارلو شنیده و دیده نشده است.

– دیگر آنکه، چند ده را در خفر طایفه ایکدر و زنگنه و شولی و عرب کحلی و عرب بنی عبدالهی چاپیده‌اند که بعضی از آن دهکده‌ها لم یزرع مانده است و هیچکس این غارت ها را به عرض حکومت نرسانیده، چون که بی فایده و بی نتیجه است.

– دیگر آنکه، نصراله خان با ایل خود چند ده از دهات داراب را چاپید و رفت به لارستان.

– دیگر آنکه، چند نفر الواط شبانه با هم مست می‌شوند. در حال مستی یکی از آنها دیگری را می‌کشد و قاتل در شاه چراغ بست نشسته است.

– دیگر آنکه، در حول و حوش شیراز بنای دزدی گذارده‌اند. قافله‌ی زواری را در نزدیک دشت ارژنه دزدان زده بودند. همچنین دواب روستای بَرده را جمعی دیگر چاپیده‌اند و دو نفر از رعایای آنجا را کشته بودند.

– دیگـر آنکـه، هفـده نفـر دزد را کـه قبل از ورود نواب اشـرف والا حسـام السـلطنه گرفته محبـوس بودنـد، پانـزده نفر از آنها را نواب والا فرمودند سـربریده و شـکم پـاره نمودند در میدان توپخانـه و دونفر را دسـت بریدند.

– دیگـر آنکـه، دو نفـر بـرادر از الـواط محلـه سـنگ سـیاه را نـواب والا حکـم بـه گرفتن فرمـوده دو روز محبـوس داشـتند و بعـد حکـم به قتل هـر دو دادنـد و در میـدان توپخانه هر دو را سـر بریدند.

– دیگـر آنکـه، عـرب کحلی و بنـی عبدالهی بعضی از دهات فسـا را با باغات سـرکوه آنجا چاپیده‌انـد و از قـرار تحقیـق بـاز پنجعلـی ابوالویردی بنای هرزگی گذارده و سـه ده سـیمکان را چاپیده است.

– دیگـر آنکـه، در پنـج فرسـنگی شـیراز در سـمت فسـا قافله ای از سروسـتان مـی آمده، دزدان سـواره آن را میزننـد.از قـرار اخبـار قافلـه ای از جهـرم بـه فسـا مـی رود دزدها بر سـر آن مـی ریزنـد دو نفـر را کشـته و دواب و مـال آنهـا را مـی برند.

– دیگـر آنکـه، عریضـه جـات زیـاد. هـر کـس در صنـدوق عدالـت بـه حضـور حضـرت شـهریاری عـرض کـرده اسـت ولـی جـواب مهملـی می‌دهنـد.

– دیگـر آنکـه، جمعیتـی از طایفه قشـقایی که در گرمسـیر مسـکن نمـوده بودنـد آمده اند در بلـوک خواجـه و قافلـه‌ی میمنـدی را سـرقت نموده‌اند.

– دیگـر آنکـه، یـک ده معتبـر از فیروزآبـاد را چاپیده‌انـد و چهـار نفر را کشـته‌اند و یک نفر را زنـده سـوزانده‌اند. پنجعلـی ابوالویـردی هم یـک ده از کوهمره را آمـد چاپید و رفت.

– دیگـر آنکـه، نواب والا بیسـت نفـر از قطاع الطریق سـرخی و غیره را حکم فرموده، سـه نفـر از آنهـا را مقابـل سـه دروازه شـیراز گـچ گرفتنـد، هفت نفـر از آنهـا را بردند در چنـار راهدار دو فرسـنگی شـیراز گچ گرفتند و ده نفر از آنها را فرسـتادند سـرگردنه سـیاخ که پنج فرسـنگی شـیراز اسـت گچ بگیرنـد که عبرت باقی اشـرار بشـود.

– دیگـر آنکـه، نـواب والا پنـج نفر از اشـرار ارسـنجان را حکم بـه قتل فرمـوده و در میدان توپخانه سـر آنهـا را بریدند.

– دیگـر آنکـه ، یـک نفـر از اشـرار آباده را که به شـیراز فرسـتاده بودند نـواب والا حکم به

قتـل فرموده در میدان توپخانه سـربریدند.

– دیگـر آنکـه، طایفـه عـرب، دهـی را در نزدیکـی ده بیـد چاپیده‌انـد و همان شـبانه قافله ابرقـو را هـم زده و امـوال آنها را به سـرقت برده‌انـد و در تنگ بلاغی قافله کرد شـولی را طایفه عـرب غـارت کرده و امـوال و دواب آنهـا را برده‌اند.

– دیگـر آنکـه، در پنـج فرسـنگی شـیراز قافلـه‌ای را دزد زده و دو نفر از قافله را کشـته‌اند و قافلـه دیگـری کـه از بوشـهر به شـیراز می‌آمـده در کتل ملـو یکصد نفـر دزد بر آنهـا می‌ریزند و تمـام اسـباب آنها را غـارت می‌کنند.

– دیگـر آنکـه، طوایـف عـرب، قلعه بزم را به کلـی چاپیده اند و اجناس و دواب و گوسـفند هـر چـه بـوده غارت نمـوده و مردم آن قلعـه همه فرارکرده‌اند و قلعه ویرانه شـده اسـت.

– دیگـر آنکـه، از قـرار قافلـه بزرگی که مال التجاره تجار از امتعه و اقمشـه حمل داشـتند و از بنـدر بوشـهر بـه شـیراز می‌آمده در یک فرسـنگی خـارج بوشـهر دزدان بر آنهـا ریخته یکصد و پنجـاه قاطـر را بـرده و کل اجنـاس قاطرهـا را به سـرقت بـرده و قاطرهـا را رها کـرده و یک نفـر از مکاریان را هم کشـته‌اند.

– دیگـر آنکـه، جعفرقلـی بیـک قشـقائی بـا جمعیـت خود دهـی را بیـن دالکـی و برازجان چاپیـده و یـک روسـتایی را کشـته و پنـج نفـر را زخمـی کرده اسـت.

– دیگـر آنکـه، قافله‌ای از شـیراز مـال التجاره و قمـاش به تهران می‌بـرده در تنگ بلاغی طایفـه‌ای از ایـل بهارلـو بر قافلـه می‌ریزند و معـادل هزار تومـان قماش به سـرقت می‌برند.

– دیگـر آنکـه، نصرالـه خـان بهارلـو جمعیتی تفنگچی سـوار می فرسـتد در بلوک فسـا، از یـک روسـتا هـزار و پانصد گوسـفند به سـرقت می برنـد و نـزد او روانه می کنند. همان سـوارها از اطراف فسـا هزار و دویسـت گوسـفند را سـرقت می کنند...

– دیگر آنکه، سوار قشقایی در راه کازرون قافله‌ای را می‌زنند و دو نفر را می‌کشند.

– دیگـر آنکـه، نـواب مسـتطاب والا احتشـام الدوله حکم کـرده که هر کـس را درکوچه و بـازار و بیرون‌هـا مسـت و شـراب خـورده ببینـد گرفتـه و به حضـور نـواب معظم ببرنـد. تا حال چندیـن مرتبـه هفـت هشـت نفـر را به حضـور برده‌انـد. اول هـر یک را چـوب بسـیاری زده‌اند و بعـد لـب هـای آنهـارا دوختـه انـد و سـپس مهـار کـرده در کوچـه و بـازار گردانیده تـا عبرت

دیگران باشد.

– دیگر آنکه، پنج نفر ار طایفه عرب که رییس آنها اویس نام داشت به حضور نواب‌والا آورده بودند. حکم فرمودند چهار نفر را دست بریدند و اویس را سر بریدند.

– دیگر آنکه، از تهران مأموری برای صندوق عدالت فرستاده بودند که عریضه‌جات به حضور حضرت شهریاری یکسره بفرستد. نواب والا قبول نکرده به دولت تلگراف کردند اگر من باید حاکم باشم اجرای این کار در حکومت من محال است و اگر حتماً باید اجرا شود مرا احضار کنید. هر چه از تهران به نواب والا گفتند که این اخبار ضرری به حکومت ندارد قبول نکردند و این کار را موقوف داشتند.

– دیگر آنکه، اشخاصی را که بیگناه از فسا گرفته و به شیراز آورده بودند نواب والا چند نفر از آنها را حکم فرمودند دست بریدند و بقیه را تازیانه زده گوش بریدند و رها کردند.

– دیگر آنکه، ده نفر دزد را که گرفته به شیراز آورده بودند به محض ورود نواب والا حکم فرمودند دو نفر از آنها را کشتند، هفت نفر را دست بریدند و یک نفر که طفل بود رها کردند.

– دیگر آنکه، از جانب اعلیحضرت پادشاه انگلستان یک عصا و یک حبه شمسه الماس به جهت نواب مستطاب والا حاجی معتمدالدوله فرستاده بودند در باغ نو خلعت پوشان کردند. جمیع اعیان و اهالی و کسبه شهر در بیرون دروازه اصفهان حاضر شدند به جهت تهنیت و مبارک باد خلعت پوشان معظم‌الیه.

– دیگر آنکه، هفده نفر از طایفه اشرار عرب را گرفته بودند و با زنجیر وارد شیراز نمودند. نواب مستطاب والا خودشان در پای کاخ در روی صندلی نشسته و حکم نمودند در حضور چهار نفر را طناب انداختند و هفت نفر را دست بریدند و شش نفر را حبس نمودند.

– دیگر آنکه، قاسمخان حاکم کازرون از بس که ظلم و تعدی و اجحاف به خلق کازرون کرده بود جمیع اهل کازرون شکایت خدمت حکومت کردند حکومت خواست که او را تنبیه کند و زیادتی که کرده بگیرد. او به سرطویله حکومت بَست رفته. از قرار به قدر ده، دوازده هزار تومان به ظلم و تعدی گرفته است.

– دیگر آنکه، تلگراف مرحمت آمیز از جانب حضرت اقدس شهریاری به جهت نواب

مستطاب والا معتمدالدوله (فرهادمیرزا) بدین مضمون رسیده است که هر چه میل تو هست ما رفتار خواهیم کرد. هر چه از شما بنویسند ما قبول نخواهیم کرد. اگر تفاوت عمل در مالیات فارس باشد مال خود شماست و به شما بخشیدیم. همین که نظم ولایت را می‌دهید و مالیات را به وقت و زود میرسانید و در این سه سال که حاکم هستید باقی ندارید ما را کفایت است.

– دیگر آنکه، دو نفر دزد از سرحد فارس گرفته به شهر آوردند. سارقین از طایفه بختیاری بودند. حکومت هر دوی آنها را دست بریدند.

– دیگر آنکه، چند نفر رفته بودند سرخرمن دزدی گرفتار می‌شوند. یک نفر از آنها را حکومت دست می‌برد.

– دیگر آنکه، رضاخان عرب که مقصر حکومت است به اطراف فارس حکم شده او راکشته یا زنده دستگیر نمایند. وی نزدیکی داراب کدخدا و دو پسرش را کشته و فرارکرده، هر چه عقب او کردند دستگیر نشده.

– دیگر آنکه، پسر حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر دو ساعت از شب گذشته با یکی از اقوام خود از باغ به شهر می آمده چند نفر الواط به آنها می رسند. هر دو را لخت میکنند و کتک زیادی به آنها زده بودند. همان وقت به حکومت عارض می‌شوند. فراشباشی را به اطراف می‌فرستند از سارقین اثری ظاهر نمی‌شود. طایفه چوکی که در نزدیکی آنها این امر واقع شده بود همه مردهای آنها را می‌آورند به شهر، حکومت آنها را چوب زیادی زدند که چرا اطراف خودشان را محارست نمی‌کنند و بیست تومان هم ترجمان گرفتند. از خود حاجی میرزا ابوالقاسم هم بیست تومان جریمه گرفتند که چرا پسر خود را شب هنگام بدون نوکر به صحرا می‌فرستی.

ـ دیگر آنکه، بعد از عزل نواب مستطاب والا معتمدالدوله شهر و اطراف شهر و بلوکات فارس بسیار مغشوش شده است شبی نیست که دو سه خانه را سرقت نکنند و در بیرون‌ها آدم کشته نشود. خبر رسیده پنجعلی ابوالویردی باز بنای دزدی گذارده است.

ـ دیگر آنکه، چند شب بود که هر شب در شهر دزدی می‌شد دو شب قبل دو نفر از آنها را بیگلربیگی گرفت که از سربازان فوج خلج بودند بعد دو نفر دیگر هم خود مقرب

الخاقـان سـیف السـلطنه از همین فـوج که ابوابجمعی خودش اسـت گرفته به حکومت فرسـتاد.

– دیگر آنکه، یک سرباز از فوج شقاقی یک بار برنج با الاغ دزدیده بود او را گرفتند و...

برخی اخبار سال‌های ۱۳۰۴– ۱۲۹۹ق.

– دیگـر آنکـه، در راه لار قافلـه‌ای که به شـیراز می‌آمده به سـرقت برده‌انـد. دزدش معلوم نشـده ولـی از چند خانوار کـه نزدیک بوده‌اند سـیصد تومـان جریمه گرفتند.

– دیگـر آنکـه، از نجـف تلگراف رسـیده کـه معجزه ای از حضـرت امیرالمؤمنیـن به ظهور رسـیده اسـت. در شـیراز دو سـه روز نقارخانـه زدنـد و امامزاده هـا و بازارها و مسـاجد را چراغان کردنـد. جنـاب صاحبدیـوان هـم پنجـاه تومـان داده اند که در مسـجد نو چراغـان کنند.

–دیگـر آنکـه، شـب هنـگام در بـازار وکیـل دکان صرافـی را زده انـد. ایـن اوقات شـب ها دکان و خانـه بیشـتر از سـابق دزدی می‌شـود. دزد هـم از قـرار کـه می‌گوینـد از عملـه جـات فراشباشـی بیگلربیگـی اسـت هـر چه سـرقت شـود دیگر ممکن نیسـت پیـدا شـود و دزد را هم دسـتگیر نمی‌کنند.

– دیگـر آنکـه، میـرزا عبـاس داروغـه کـه طایفـه یهـود هم سـپرده اوسـت بسـیار ظلم و تعـدی در حـق یهودی‌هـا می‌کنـد. متصـل آنهـا را می‌گیـرد، چـوب میزنـد و جریمـه می‌کنـد. از دسـت او بیشـتر از سـیدعلی‌اکبر فال‌اسـیری عاجـز شـده‌اند. هـر چـه از بابـت مالیـات پـول می‌گیـرد قبـض نمی‌دهـد. تـا به حال بـه قدر یکصـد و پنجاه تومـان از آنها اخذ کـرده. از طرف حکومـت هـم حمایتـی در حـق آنها نمی شـود.

– دیگـر آنکه، امسـال جنـس (غلات) فراوان اسـت اما چون صاحبدیـوان جنس نو وکهنه زیـادی دارد نمی‌گـذارد ارزانـی شـود. هر روز حکـم می‌کند که به فلان قیمت بفروشـید.

– دیگـر آنکـه، کاغـذی درب منـزل صاحبدیوان اهـل کازرون چسـبانیده‌اند کـه حاجی‌بابا نایـب الحکومـه کازرون آنقـدر بـه ما ظلم و تعدی کـرده که قوه زیسـت نداریم، یـا او را معزول کنیـد یـا حتمـاً او را خواهیـم کشـت. عریضه هـم به خـاک پـای اعلیحضـرت همایونی عرض می‌کنیـم کـه منبعد مقصر نباشـیم.

– دیگـر آنکـه، چنـد نفـر دزد کـه در قریه کوار دزدی کرده بودند و سـه نفر از آنها دسـتگیر شـده بـود به شـیراز آوردنـد. حکومت حکم کرد هر یک دسـت راسـت و پی چپـش را بریدند.

– دیگـر آنکـه، یکـی از فراشـان حکومتـی زخمـی بـه یـک نفر می‌زنـد که آن شـخص با همـان زخـم فوت می‌شـود. قاتلـش در محبس حکومتی اسـت ولـی چون از نزدیـکان حکومت اسـت می‌خواهنـد خون آن بیچـاره را پایمـال کنند.

– دیگـر آنکـه، از قـرار مذکـور اموالـی کـه از اهالی جـم، سـواران بهارلـو و تفنگچی عرب غـارت کرده‌انـد، ده یـکِ امـوال که عایـد کلانتر بهارلو شـده، پنج هزارگوسـفند، شـصت هفتاد شـتر، پانصـد الاغ، گردنبنـدی کـه پانصـد دانـه اشـرفی کهنه بـود. چهـل پنجاه نفر هم کشـته شـده اسـت. خیلـی ظلـم و تعـدی در حق اهل جم شـده اسـت.

– دیگـر آنکـه، دامـاد ملّابرفـی کـه ضابـط کـوه مره‌جـات بـوده بـه زنـی مایـل بـوده و شـوهر زن را بـا بـرادرش و طفـل شـیرخواره اش می‌کشـد. خبـر بـه حکومـت می‌رسـد، فـوراً کشـیکچی باشـی با چند نفر سـوار می‌فرسـتد که دامـاد ملّابرقـی را گرفته بیاورنـد. او فرارکرده در مسـجدنو، بسـت می‌نشـینند امـام جمعـه شـفاعت از قاتـل کرده. جنـاب صاحبدیـوان جواب داده‌انـد، ایـن کار دولتی شـده ...

– دیگـر آنکـه، شـبها در شـهر دزدی زیـادی می‌شـود، به قسـمی کـه هیچکـس در خانه خـود از تـرس خواب نمـی‌رود. بیگلربیگی دویسـت نفـر از ده‌بزرگی و کل‌کوه که خودشـان دزد هسـتند بـه جهـت محافظت در شـهر گذارده که شـب‌ها بگردنـد. دزدی و بی‌نظمی بدتر شـده. تمـام ایـن دزدی و بی‌نظمی از فراشباشـی بیگلربیگی اسـت که می گویند با سـارقین همدسـت شده...

– دیگـر آنکـه، اهـل اصطهبانـات دو نفـر از آدم های قوام الملک را کشـته بودنـد و دو نفر از آنهـا را ضابـط آنجا کشـته بود.

از طـرف ظـل السـلطان تلگرافـی بـه قـوام الملک شـد که سـوار بفرسـتد اصطهبانـات را بچاپنـد و اشـرار را بگیرنـد و عیـال آنها را اسـیر کننـد. این خبر بـه اهالی اصطهبانات می‌رسـد. هـر کـس قـوه فـرار داشـته بـه کـوه و بیابـان فـرار می‌کنـد. بـه قـدر دوازده طفـل از تشـنگی مرده‌انـد و...

– دیگـر آنکـه، چنـد روز قبـل از ورود جناب صاحبدیـوان نان فراوان و ارزان شـده بود. پس از ورود او یـک مرتبـه نـان به حالت شـش ماه قبل رسـید. از قرار تحقیق گندم معیوب بسـیاری

جنـاب صاحبدیوان در انبار داشـتند. به خبازان طـرح دادند و ...

– دیگـر آنکـه، چنـد شـب متوالـی از سـربازهای فـوج کمـره می‌رفتنـد در زمیـن هـای ده‌بزرگـی علـف مـی دزدیدنـد (بـرای تعلیـف اسـب‌های قشـون) و...

– دیگـر آنکـه، بـه واسـطه گرانـی خیلـی به مردم سـخت می‌گـذرد. چنـد روز قبـل زن و شـوهری چهـار پنـج طفـل داشـته اند. از گرسـنگی و دسـت تنگـی یـک روز و یـک شـب هر چـه خواسـته بودنـد معـاش پیـدا کننـد ممکـن شـان نشـده بـود. ضعیفـه از بـس کـه طفل‌ها از گرسـنگی گریـه و فریـاد کرده‌انـد آهـک و زرنیـخ خـورده و مـرده بود. شـوهر کـه وارد خانه می‌شـود زن و بچه‌هـا را ملاحظـه می‌کنـد او هـم هـر چـه از خـوراک زن مانده خـورده و فوت شـده بـود. طفل‌هـای بیچـاره هـر کـدام به خانـه‌ای پراکنـده می‌شـوند...

برخی اخبار سالها ۱۳۰۹- ۱۳۰۵ هجری قمری

– دیگـر آنکـه، یـک دهاتـی ده‌بزرگـی می‌خواسـته مادیـان صاحبخانـه را به سـرقت ببرد. صاحبخانـه او را می‌گیـرد. سـرکار والا احتشـام‌الدوله حکـم داده‌اند دسـت او را بریده‌اند و دو نفر دیگـر کـه در بیرون‌هـا دزدی کـرده بودند در شـهر گرفتار شـدند، حکومت حکم کرد که دسـت هر یـک از آنهـا را بریدند.

– دیگـر آنکـه، شـخص قاتلـی کـه برادر خود را کشـته بود و در شـاهچراغ بسـت نشسـته بـود مبلـغ گزافـی بـه حکومت داده از بسـت بیـرون آمد.

– دیگـر آنکـه، جمعـی از اهالـی نیریـز از دسـت فنحعلیخـان نیریـزی به‌شـکایت آمده‌اند بـه شـیراز. فتحعلیخان تفنگچی و سـرباز برداشـته رفتـه خانه آنهـا را آتش زده و اسـباب آنها را غـارت کـرده اسـت. یک سـرباز و چهار نفر از طرف غارت شـده‌ها کشـته شـده‌اند.جناب حاجی نصیرالملـک بـه حمایـت فتحعلیخان اسـت و نمی‌گـذارد این مظلومیـن نیریز عـرض حال خود را درسـت بـه حکومـت عـرض کنند. اگر چـه حکومت هم بـه گفته حاجی نصیرالملک اسـت. از قـرار مذکـور فتحعلیخـان در ایـن دو سـه ماهه که رفته اسـت خیلی ظلـم و تعدی کرده اسـت.

– دیگرآنکـه، ایـلات عـرب کـه از فسـا عبـور کرده‌انـد، خیلـی خرابـی به محصـول مردم رسـانیده‌اند و کسـی هـم از تـرس قـوام الملـک نمی‌توانـد شـکایت کند.

– دیگـر آنکـه، در داراب طایفـه بهارلـو بـه هـم ریختـه و خیلـی اغتشـاش کـرده اند، می

خواهنـد کلانتـر خود ریحان خان را بکشـند. شـب هنگام فرار کرده به شـیراز آمده اسـت. تمام اطـراف فسـا را اغتشـاش انداختـه، مال و حشـر هرکـس در صحرا باشـد می‌برنـد و می‌چاپند.

– دیگـر آنکـه، پیشـخدمت نـواب مسـتطاب والا معتمدالدولـه در خانـه خود بـا زن اجنبی نشسـته بـود کـه نواب مسـتطاب والا مطلع می‌شـوند، می‌فرسـتند آن زن را می‌گیرنـد در جوال کـرده کتـک زیـادی زده و سـرش را می‌تراشـند. پیشـخدمت را هـم اخراج بلـد می‌کنند.

– دیگـر آنکـه، حسـینخان بهارلـو با طایفـه عرب وصلت کرده، متعهد و هم قسـم شـده‌اند کـه دو طایفـه متفـق باشـند. از کربـال و مرودشـت همینطـور غـارت کـرده و آدم گلولـه زده و کشـته‌اند تـا رفته‌انـد به فسـا کـه از آنجـا بـه داراب بروند...

– دیگـر آنکـه، یـک نفـر از اهـل سروسـتان که تهمـت بابیگری بـه او می‌دادنـد، دم توپ گذاشتند.

– دیگـر آنکـه، شـب هنـگام چنـد نفر می‌رونـد چهار سـوق درب امامـزاده سـیدمیرمحمد، گـوش پاسـبانی را مـی برنـد و پیغـام می‌دهنـد بـه حاکـم بگو بـرای چه مـرد بیچـاره‌ای را دم توپ گذاشـتی و کشـتی و...

– دیگـر آنکـه، سـوار عرب و بهارلو گذشـته از غـارت، زن و بچه مـردم را می‌برند کارهای قبیـح بـه آنهـا می‌نماینـد و پول می‌گیرنـد تا رها کننـد. مثـل ترکمن‌ها رفتـار می‌نمایند.

– دیگـر آنکـه، بیرون خیلی اغتشـاش اسـت. اغلب مـردم را خیلی می چاپند. دادرسـی هم نیسـت. بلکـه هر جـا آدم حکومت مـی‌رود او را می‌زنند و جـواب می‌کنند...

– دیگـر آنکـه، جمیـع صاحـب منصبـان نظامـی بـه جهـت نرسـیدن حقوق خود شـکایت دارند. قریب شـش ماه اسـت که جیره و مواجب سـرباز و سـواران مأمور فارس نرسـیده اسـت. متصـل در سـئوال و جـواب هسـتند. مستشـارالملک هـم جـواب می‌دهـد که یک دینار نیسـت کـه بدهـم. همه حیران هسـتند.

– دیگـر آنکـه، کارهـای حکومتـی تمامـاً از روی بی‌نظمـی اسـت. اجناس را کسـبه به هر نرخـی می‌خواهنـد می‌فروشـند. مؤاخـذه و سیاسـتی در کار نیسـت. هیـچ واهمـه و ترسـی از ایـن حکومـت ندارنـد. چـون که هرکسـی خلافـی کند یا هـر جنسـی را بخواهد گران بفروشـد ده بیسـت تومـان بـه فراشباشـی کـه حـال بیگلربیگی شـهر اسـت می‌دهـد و هـر کار بخواهد

می کنـد.

– دیگـر آنکـه، در بیرون‌هـا هرکـس زورش بـه دیگـری رسـید می‌چاپـد و می‌کشـد و می‌بـرد. بازخواسـتی از حکومـت نیسـت و مرتـب مـال مـردم را سـرقت می‌کننـد.

– دیگـر آنکـه، حاجـی عباس تاجر شـیروانی که یکی از رعایای دولت روس اسـت و سـال هاسـت در شـیراز سـاکن است فراشباشی مستشـارالملک فرسـتاده مطالبه مالیات ملکی که دارد کـرده اسـت. او هـم با بی‌احترامی جواب داده اسـت. فراشباشـی می‌فرسـتد عقـب حاجی‌عباس و او را می‌آورنـد. تـو سـری زیـادی می‌زننـد و پنـج شـش سـاعت او را حبـس می‌نماینـد. بعـد تجـار می‌آینـد و او را مرخـص می‌کننـد او هـم تلگـراف بـه سـفارت روس می‌نمایـد. فـوراً تلگراف‌هـای سـخت بـه سـرکار والا رکن‌الدولـه و بـه مستشـارالملک از جانـب اعلیحضـرت همایونی و حضرت اشـرف صدراعظم می‌شـود. سـفارت روس سـخت گرفته اسـت. قرار شـده مأمـوری از تهـران بیایـد بـه جهـت تحقیـق و رسـیدگی ایـن کار. حـال سـرکار والا رکن‌الدوله بـا تجـار روس قرارگذاشـتند که فراشباشـی مستشـارالملک را فراشـان تنبیه و سیاسـت نمایند و خلعتـی هـم بـه حاجی‌عبـاس تاجر بدهنـد. به ایـن ترتیب حاجی عبـاس راضی شـده و تلگراف بـه سـفارت روس کـرده که من راضی به این شـرایط شـده‌ام فرسـتادن مأمـور را موقوف کنید.

– دیگـر آنکـه، افـراد ایـل بهارلـو ریخته‌انـد در ناحیـه نوبنـدگان فسـا حـدود هفـت هـزار گوسـفند اهـل فسـا و خانه‌هـای چوپانـان را غارت کـرده برده‌اند. بـه حکومت عارض شـده‌اند...

– دیگـر آنکـه، طایفـه عـرب در نواحـی فسـا و نیریـز تمـام حاصل هـا را چرانیده انـد و در فسـا قریـب پنجـاه هزار تومـان ضرر زده اند و راه تردد از شـیراز به فسـا را محدود کـرده اند و...

– دیگـر آنکـه، شـب هفدهـم ذیقعـده از تلگرافخانه انگلیـس اطلاع دادند کـه اعلیحضرت همایونـی (ناصرالدینشـاه) را در حضـرت عبدالعظیـم در حالـت نماز بـا گلوله مقتول کردنـد. فوراً شـهر شـیراز شـلوغ شـد، بازارها را بسـتند تا بعد چه شـود.

– دیگـر آنکـه، عبـور تمـام طوایف عرب از بلوک فسـا می‌باشـد. حاصل شَـتوی را در بهار خـراب کردنـد و چرانیدنـد. حاصـل صیفـیِ حالیـه را هـم کـه مراجعت بـه گرمسـیرات می‌کنند تمامـاً برده‌اند...

– دیگـر آنکـه، یـک نفـر قاتل که با خشـت آدم کشـته بود، دهن توپ گذاشـتند و دو سـه

نفر را دست بریدند.

– دیگر آنکه، تجار تماماً سه چهار روز است در مسجد نو بست نشسته اند و شکایت زیاد از حاکم دارند و تلگراف به دارالخلافه کرده‌اند از مسدود بودن طرق و شوارع به واسطه دزدی و ناامنی راه‌ها که نمی توانند مال التجاره خود را حمل و نقل نمایند. حکومت هم چندان اعتنایی به این موارد ندارد.

– دیگر آنکه، اهالی نیریز با حاکم خود نزاع کرده بودند توپ و سرباز به جهت تنبیه آنها فرستاده شده بود و... اهالی فسا نیز به ضابط خود شوریده‌اند. از قرار، ضابط خیلی اجحاف و تعدی و بد سلوکی با آنها کرده و ...

– دیگر آنکه، سربازان فوج خلج که جیره و مواجب سالانه آنها نرسیده شورش کرده در تلگرافخانه اجتماع و تلگراف به تهران کرده‌اند و...

– دیگر آنکه، شیخ محمدخان که از بندرلنگه فرارکرده در چهار فرسنگی بندرلنگه در کوهی با چهارصد تفنگچی نشسته است و هر قافله که از آنجا عبور می‌کند اهل قافله را می‌کشند و اموال آنها را تصاحب می‌کنند.

– دیگر آنکه، از سطوت جناب علاءالدوله هر کسی به جای خود نشسته، کسی را یارای تو و منی نیست و به جهت اهالی فارس چنین حاکم عادل بی‌طمع وطن‌پرستی بعد از چندین سال با آن وضعیت، حال فرج بعد از شدت است.

– دیگر آنکه، ایل عرب از فسا و داراب و مرودشت که محل عبور آنهاست محصول مردم را چرانیده و اموال آنان را غارت کرده‌اند و دیگر آبادی برای کسی باقی نگذارده‌اند.

– دیگر آنکه، جناب علاءالدوله از مواظبت و رسیدگی به امورات شهر و بیرون‌ها آنی غفلت ندارند حتی به امورات کسبه هم خودشان رسیدگی می‌کنند و اغلب به شخصه درب دکاکین کسبه می‌روند و نرخ اجناس را جویا می‌شوند تا ببینند از آنچه حکم کرده اند زیاد و کم نشود.

– دیگر آنکه، طایفه اینانلو، همین قِسم در اطراف فسا و جهرم دزدی و شرارت می‌کند، چند نفر از آنها را هم گرفته‌اند و به شیراز فرستاده‌اند.

– دیگر آنکه، ایل قشقایی خیلی مال مردم را می‌برد. به یک فرسخی شیراز کسی

جـرأت نمی‌کنـد بـرود چـون او را برهنه می‌کننـد و...

– دیگـر آنکـه، نصـرت الدولـه کـه جلـو ایل عـرب رفته مراجعـت کـرده. هفده نفـر دزد از عـرب و بهارلـو و غیـره گرفتـه همراه خـود به شـهر آورده حکومت حکـم کرده یک نفـر از آنها را سـر بریدنـد و دو نفـر را دسـت و پـی بریدنـد و بقیه را حبـس کردند.

– دیگـر آنکـه، اهالـی کازرون محض بعضی تعدیات که حاجی مسـعودالدوله حاکم کازرون بـه آنهـا کـرده چنـد روز شـورش و بلـوا کـرده دکاکین خـود را بسـته تلگـراف به ایالـت فارس کردنـد کـه مـا حاجـی مسـعودالدوله را نمی خواهیـم. جنـاب علاءالدولـه، نـواب منتصرالدوله را مأمورکـرد بـه کازرون فرسـتادند. مشـارالیه رفع تعدیات حاجـی مسـعودالدوله را از اهالی کازرون نمـوده آنهـا را آرام کـرده و آنجـا را منظـم نمـوده و مراجعت کرد.

بـر پایـه آنچـه نوشـته آمـد چنین مـی نماید که یکـی از عوامل اصلـی ناامنـی و غارت و کشـتار در خـارج از شـهرهای بـزرگ، ایل هـا و طایفه ها بودنـد که علاوه بر چرانیـدن در مزارع کشـاورزان در صـورت مقاومـت روسـتاییان بـه کشـتار و غـارت امـوال آنان دسـت مـی زدند و احیانـاً برخـی زنـان و دختران جوان را به اسـارت می‌بردنـد. در راه‌های اصلی عـلاوه بر راهزنان محلـی کـه اینجـا و آنجا در کمین نشسـته بودند طوایـف عامل اصلی راهزنی و غارت مسـافران و کاروان‌هـا محسـوب می‌شـدند. ایـن راهزنی‌هـا و هجـوم بـه روسـتاها در تمـام دوره قاجـار تداوم داشـت و شـاهان سـتمکار و بیکفایت قاجار از جمله ناصرالدینشـاه هیچگاه نتوانسـتند این معضـل را برطـرف نماینـد. از ایـن رو کـه آنها اعتقاد نداشـتند نسـبت بـه مردمی کـه بی‌قاعده و بـا جباریـت از آنـان مالیـات گرفتـه مـی شـود، به عنـوان یـک دولت حاکـم وظایفـی دارند و بایـد امنیت،آسـایش و رفـاه عمومـی آنهـارا فراهـم کـرده و اعتمـاد مـردم را جلـب نماینـد. در شـهر حاکمـان ایالت‌هـا و ولایت‌هـا و حتـی عامـلان اعزامـی آنان بـه مناطق از قـدرت مطلق برخـوردار بودنـد و هیـچ قانونـی بـرای تعیین حیطه عملکـرد آنان وجود نداشـت. بـه طوری که بـه علـت سـتمکاری افسارگسـیخته آنـان و چاپیدن مـردم محلی گهـگاه شـورش‌هایی صورت می‌گرفـت کـه معمولا بشـدت سـرکوب می‌شـدند. از همیـن روی، همانگونـه که شـاه قاجار با یـک فرمـان دسـتور قتـل افـراد را صـادر و حتی نوع قتـل را معین می‌کـرد که دار زدن باشـد یا

بـا شـکنجه، حاکمـان ایـالات و ولایـات نیـز از چنین قدرتـی برخـوردار بودند. این قـدرت لجام گسـیخته در زمـان ناصرالدینشـاه بـه همـان عهـد فتحعلیشـاه و آقامحمدخـان بـاز می گشـت. بـه عنـوان نمونـه فرهادمیـرزا معتمدالدولـه حاکـم ایالت فـارس که هماننـد سـایر حکمرانان با خشـونت بسـیار رفتـار می‌کرد و سـر، دسـت،گوش و پی می برید مطلع شـد از تهـران مأموری بـرای صنـدوق عدالـت فرسـتاده‌اند تـا عریضه‌های مـردم را بـه دربار سـلطان بفرسـتد. البته به ایـن عریضه‌هـا توجهـی نمی‌شـد و صندوق عدالـت جنبه ظاهری داشـت اما فرهادمیـرزا همین را هـم برنمـی تافـت و بـه صراحـت بـه دربار تلگـراف زد، اگـر من حاکم باشـم اجـرای این کار در حکومـت مـن محـال اسـت و اگـر حتمـا باید ایـن کار اجرا شـود مرا احضـار کنیـد. در جواب بـه او توضیـح دادنـد کـه این اخبـار در حکومت وی بی‌تأثیر اسـت ولـی او نپذیرفت و سـرانجام بـرای رضایـت وی ایـن کار متوقف شـد. تا دو سـال بعد، از سـتم هـای فرهادمیـرزا اخبار متعدد بـه تهـران می‌رسـد و هـرگاه مـورد پرسـش قـرار میگیـرد، وی پاسـخ می‌دهـد کـه مـن حاکم هسـتم نـه رییـس جمهـور و اگـر می‌خواهیـد من حاکم باشـم ایـن احکامـات به مـن نفرمایید و اگـر چنیـن باشـد فـورا عازم تهـران می‌شـوم. در مقابـل تلگراف مرحمـت آمیز ناصرالدینشـاه را دریافـت می‌کنـد کـه هرچـه میـل توسـت ما رفتـار خواهیم کـرد. هر چه بنویسـند از شـما ما قبـول نخواهیـم کـرد. اگـر تفـاوت عمـل در مالیـات فارس باشـد مال خود شماسـت و به شـما بخشـیدیم و همینکـه نظـم ولایـت را می‌دهیـد و مالیات خود را بـه وقت و زود می‌رسـانید و در این سـه سـال که حاکم هسـتید باقی ندارید ما را کفایت اسـت. این گوشـه‌ای از عدالت ورزی و حکومتـداری ناصرالدینشـاه بـود. قاجارهـا چنیـن حاکمانـی را برمی کشـیدند و به آنـان اختیار تـام می‌دادنـد. از آن روی کـه ایـن گـروه همتایـان خودشـان بودنـد. در ایـن میان تنها قشـری کـه از قانـون نانوشـته قـدرت بلامنازع شـاه و حاکمان قاجار بر مردم مسـتثنا و در واقع شـرکای قاجارهـا در حکومـت بـر مـردم محسـوب می شـدند، قشـر روحانی بود کـه به روش خودشـان بـه انقیـاد و سوءاسـتفاده از مـردم مشـغول و تفاهم کاملـی بین آنهـا و قاجارها وجود داشـت. در توصیـف حکومـت قاجـار بایـد گفت کـه بجای حکومـت خدمتگزار مـردم، یک حکومـت قرون وسـطایی بـود کـه بـه هیـچ صورت خـود را موظـف به انجـام خدمـات اجتماعی نمی‌دانسـت و به‌همیـن دلیـل چنیـن نهادهایـی برای رفـع معضلات جامعه ایجاد نشـده بـود. از ایـن روی بود

کـه به‌عنـوان نمونـه راه‌هـا ترمیـم و بازسـازی نمی‌شـد و اقدامـی برای احـداث راه‌هـای جدید صـورت نمی‌گرفت.

اگـر مقایسـه‌ای بیـن امنیـت عمومـی و وضعیـت راه‌هـا و کاروانسـراهای مخروبـه عهـد قاجـار بـا دو هـزار و پانصـد سـال قبـل در عهـد شاهنشـاهی هخامنشـیان داشـته باشـیم و بـه برشـی تاریخـی از آن عهـد شـکوفای حکومـت ایرانیان بر ایرانشـهر نظر افکنیم عمـق فاجعه و تیـره‌روزی مـردم در جامعـه اسـلامی عهد قاجار آشـکارتر می‌شـود. داریـوش کبیر بـرای ایجاد ارتبـاط تنگاتنـگ ایالت‌هـا بـا یکدیگـر و فراهـم آوردن امکانات بـرای حمل و نقـل، بازرگانی و همچنیـن نقـل و انتقـالات نظامـی و اداری اقدام بـه احداث شـاهراه‌های متعددی کـرد. در این راه‌هـا بـه فاصلـه یـک منزلـی چاپارخانـه،آب انبـار، انبارهای مـواد غذایـی و دامی و کاروانسـرا سـاخته شـده بـود. منظـور از یـک منـزل، فاصله‌ای بـود که بـا کندروتریـن وسـیله در یک روز قابـل پیمـودن بـود. امنیـت جاده‌هـا بـا گشـت‌های نظامی بـه خوبی تأمین می‌شـد و در مسـیر شـاهراه‌ها گله‌هـای گوسـفند درباری کـه در صحرای اطـراف چاپارخانه‌ها و کاروانسـراها تعلیف می‌شـدند وجـود داشـت تـا لبنیـات و گوشـت تـازه مورد نیـاز همـواره دردسـترس باشـد. راه‌ها قطعه‌بنـدی شـده بـود و هر قطعه توسـط کارگران محلی همـه روزه ترمیم و نگهداری می‌شـد. بـر اسـاس اطلاعـات موجـود حـدود چهـار صـد و پنجاه فرسـنگ کـه برابر بـا دو هـزار و چهار صد و سـی کیلومتر اسـت، جاده شـاهی یا شـاهراه ایجاد شـده بود. در جاده‌های شـاهی حدود یکصـد و ده کاروانسـرا یـا در واقـع مهمانسـرا بـا امکانات کافـی از آب و علوفه بـرای چهارپایان تـا اتـاق و غـذا بـرای کاروانیـان فراهـم بـود. به طـور معمـول فاصلـه ایـن کاروانسـراها حدود چهـار فرسـنگ و طـوری بـود کـه مسـافران مـی توانسـتند در پایـان یـک روز طـی مسـیر، از یـک مجموعـه اقامتـی به دیگـری رسـیده و فرصت اسـتراحت شـبانه و ادامه مسـافرت خود را در روز دیگـر داشـته باشـند. ایـن بـود کـه همه عوامل توسـعه تجـارت از قبیل امنیـت عمومی، بـه سـامان و امـن بودن راهها، وجود مهمانسـراهای بیـن راه یا کاروانسـراها، بالا بودن سـطح رفاهـی مردم درگسـتره شاهنشـاهی عظیم هخامنشـی و در نتیجه بـالا رفتن تقاضا بـرای انواع کالاهـا شـرایطی بـه وجـود آورده بـود که می‌شـود از آن بـه عنـوان دوره طلایی تجـارت تا آن عهـد بـرای بشـریت نـام بـرد. از دیگر سـو، قسـاوت بی‌بدیل حاکمـان قاجـار و نبـود عدالت به

وضـوح در وقایـع سـال‌های پیش گفته پیداسـت. ولـی در عهـد داریوش کبیر چنانچه مسـئولی کار نیکـی بـرای مـردم در محـدوده فرمانروایـی اش انجام داده و امکان پیشـرفت مـادی و رفاه بیشـتر اهالـی را فراهـم می‌کـرد وارد فهرسـت درباری بـه نام "نیکی‌کنندگان به شـاه" می شـد. در ایـن راسـتا از مزایایـی برخـوردار بـود تا بدین نحـو بقیه هم بـه انجام این نوع کارها تشـویق شـوند. بـه ایـن ترتیـب جامعه ایران در عهـد قاجار در موارد متعددی از عهد هخامنشـیان بسـیار عقب‌تـر بـوده اسـت. به گونـه‌ای که در طی هزار و چند صد سـال حکومت مشـترک سـلاطین و فقهـای اسـلامی ملـت ایـران در چنـان ورطـه‌ای از سـقوط فرهنگـی، اجتماعـی، اقتصادی و سیاسـی فـرو افتـاده بـود کـه اگر به‌جـای مقایسـه قاجارها بـا دوره رضاشـاه به مقایسـه آنان با عهـد هخامنشـی، اشـکانی و ساسـانی هـم بپردازیم ایـن حکومت جبـار تاریخ معاصر ایـران باز هـم سـرافکنده خواهـد بـود . از ایـن رو جوانـان عزیز کشـورمان هوشـیار باشـند کـه راه رهایی آنـان از ایـن مغـاک دهشـتناک، تاریک و خونبار فعلـی در حکومت جمهوری اسـلامی که همان مسـیر قاجـار هـا را طـی مـی کنـد، روی آوردن بـه فرهنـگ ملی و منـش ایرانشـهری و میهن دوسـتی است.

اکنـون بـه دیدگاه‌هـای برخـی از اروپاییان که از دوره محمدشـاه به بعد به ایـران آمده‌اند می‌پردازیم."هانـری رنـه دالمانـی" در مورد شـکنجه کردن ایرانیـان در عهد قاجارکـه به صورت ددمنشـانه ای انجام می‌شـد و شـهرت بدی در کشـورهای متمـدن اروپایی از آن بـه جای مانده بـود می‌نویسـد، ایـن نوع شـکنجه‌ها در زمـان ناصرالدینشـاه هم معمـول بود مثلاً مقصـر را به چهارمیـخ مـی کشـیدند، بـه دهانه‌تـوپ می‌بسـتند، گچ مـی گرفتنـد، زنده بـه گـور می کردند، ماننـد حیـوان نعـل به کف پـای او می کوبیدند، شـقه‌اش می کردند ویا سـر می‌بریدنـد. مجازات جنایـات کـم اهمیـت تـر با قطـع اجزای بدن صـورت می گرفـت. مثلاً انگشـتان دسـت یا تمام دسـت را از مـچ می‌بریدنـد یـا به بریـدن گوش اکتفـا می کردند.

پروفسـور جکسـون کـه در سـال ۱۹۰۵م. در ایـران بـوده بـه وحشـیانه بـودن مجازات‌ها تأکیـد می‌کنـد و می‌نویسـد، همیـن کـه محکـوم را بـه میـدان آوردنـد، شـاگرد میرغضـب چنگال‌هـای آهنینـی در منخریـن او فـرو بـرد و بـا سـختی سـر او را بـه طـرف عقـب کشـید. همـان دم میرغضـب یـا یـک ضربـت شمشـیر سـر او را از بدن جـدا کرد و بـرای اینکـه زودتر

جـان بدهـد جسـد او را چندیـن بـار محکـم به زمیـن کوبید و عجیـب اینکه جمعیت تماشـاچی هـم از ایـن عمـل تأثـری بـروز نـداد. تعجـب دیگـر من این اسـت کـه ایـن نـوع مجازات‌های سـخت مانـع تجدیـد جنایات نمی‌شـود زیرا چهـار روز بعـد چهار نفر دیگـر را دسـتگیر کردند و بـه همیـن مجـازات رسـاندند. همچنیـن به حکم والـی زبان‌های سـه نفر نانـوا را در شـیراز که نـان را قـدری گرانتـر از نـرخ معمـول فروختـه بودنـد از بیخ بریدنـد. اما آنچـه بیشـتر رواج دارد چـوب و فلـک اسـت. بدیـن طریـق کـه مقصر را به پشـت خوابانـده هـر دو پـای او را در فلک می‌گذارنـد و دو نفـر فـراش دو انتهـای فلـک را بـه دسـت می‌گیرنـد و چهار نفـر میرغضب دو بـه دو در جلـو و عقـب مقصـر ایسـتاده ترکه‌هـای تـری را بـه کف پـای مقصر می‌زننـد. گاهی هـم وی بـه مقصـر ترحـم کـرده جـوراب را از پایـش در نمـی‌آورد. رئیـس میرغضبان بـه داد و فریـاد وگریـه و زاری مقصـر اعتنایـی ندارد و پیوسـته به زیردسـتان امر می‌کنـد محکم‌تر بزنند و همیـن کـه دیـد چوب‌هـا خرد شـده‌اند، دسـته‌ی ترکه‌هـای دیگری را به زیردسـتان تقسـیم می‌کنـد زیـرا همیشـه مقـدار زیـادی از آنها را در حـوض دارالحکومـه ذخیره کرده اسـت. در آب ریختـن ترکه‌ها برای این اسـت که خشـک نشـوند و تر و تازه و چسـبنده باشـند. هـرگاه مقصر یـا وابسـتگان او پولـی بـه میرغضبـان بدهند آنها هـم در عوض بـه تخفیف مجـازات پرداخته و چوب‌هـا را طـوری می‌زننـد کـه کمتـر به پای مقصـر بخـورد یعنی بیشـتر ترکه‌هـا را به چوب فلـک می‌زننـد. ایـن تخفیـف مجـازات متناسـب با کمـی یا زیـادی پولی اسـت کـه میرغضب به‌عنـوان مداخـل می‌گیـرد. در صورتـی که قتلـی واقع شـده و قاتل دستگیرشـود اقـوام مقتول بنـا بـر قانـون قصـاص می‌توانند مقصـر را مطالبه کنند کـه او را به قتل برسـانند و یا هـر اندازه کـه دلخـواه آنـان باشـد از او و بسـتگانش به عنوان خـون بها پول بگیرنـد و بـه آزادی او تن در دهنـد. معمـولاً قاتـل اگـر پس از ارتکاب قتل شناسـایی شـود فـوراً فرارکرده در مکان مقدسـی بَسـت می‌نشـیند تـا بسـتگانش با خانـواده مقتول سـازش کـرده و موجبات خـلاص او را فراهم کننـد. بَسـت، انـواع مختلـف دارد. بـه طـور مثـال تـوپ مروارید کـه در مدخل ارگ سـلطنتی اسـت بسـت محسـوب می‌شـود. اگـر قاتـل خـود را بـه زیـر چرخ‌هـای ارابه آن برسـاند کسـی حـق دسـت‌زدن بـه او را نـدارد. اصطبـل سـلطنتی یـا اصطبل شـاهزاده‌ها یـا عموهای شـاه یا والـی یـک ایالـت هـم محـل بسـت می‌باشـند. ولی ایـن نوع بسـت‌ها ممکـن اسـت نتیجه‌ای

هـم بـرای قاتـل نداشـته باشـد زیـرا کـه بسـتگان او حـق ورود بـه ایـن مکان‌هـا را ندارند که آب و غـذا بـه او برسـانند و بسـا اتفـاق مـی افتد که قاتل به واسـطه فشارگرسـنگی یا تشـنگی تسـلیم می‌شـود. امـا در مکان‌هایـی از قبیـل مسـجد و بقـاع متبرکـه و زیارتگاه‌هـا و خانه‌های مجتهدیـن، قاتـل با آسـایش خیال به سـر می‌برد زیـرا بسـتگان او می‌توانند بـدون مانع غذایی بـه او برسـانند. وقتـی کسـی بسـت نشسـت تا زمانـی که در بسـت اسـت هیچکـس نمی‌تواند متعـرض او شـود و اگـر امکان ماندن در بسـت فراهم شـود امیدی هسـت که بـا مصالحه قاتل زنـده بمانـد. در مـورد زندان‌هـای قاجارهـا بایـد گفـت کـه اصلاً شـباهتی بـه زندان‌هـای اروپا نـدارد. مـدت حبـس در ایـن زندان‌ها براسـاس قانون مشـخص نشـده و بسـته به نظـر حاکم یا مقامـات بالاتـر دارد. حبـس بـا کار اجباری هم معمول نیسـت و در زندان‌هـای تاریک و مخوف و مرطـوب معمـولاً بـه زنجیر بسـته می‌شـوند. اغلـب زنجیرهای سـنگینی به گـردن مقصرین انداختـه و زندانی‌هـا را بـه هـم می‌بندنـد و پاهـای آنهـا را در قطعـه چوبـی که به کَند موسـوم اسـت می‌گذارنـد تـا نتوانند فـرار کنند.

کلنـل مـک کِرگـر در اواسـط سـلطنت ناصرالدینشـاه از مسـیر بوشـهر به شـیراز می‌رود. وی می‌نویسـد، میـدان شـاه اولیـن جایـی اسـت که امـروز رفتیـم و به‌عنـوان میدان اعـدام نیز بـه کار مـی‌رود. در ایـن جاسـت کـه دزدان نگـون بخـت کفـاره جرایم خـود را پـس می‌دهند. جرایمـی که ریشـه در سیاسـت‌های نادرسـت حـکام دارد. یکـی از متصدیان تلگـراف می‌گفت بـه چشـم خـود دیده اسـت که یـک روز صبـح دوازده مرد بخـت برگشـته را کَت بسـته به این محـل آوردنـد و بعـداً شـنیده بود، بـا بیرحمی تمـام به نـام خداوند بخشـنده مهربان آنها را سـر بریده‌انـد. (مک کرگـر، ۴۹:۱۳۶۶).

وی سـپس در ادامـه سـفر به یزد می‌رود و بـا تجار و مقامات محلی گفتگـو می‌کند. گبرها (عنوانـی اسـت کـه مسـلمانان بـه زرتشـتی‌ها داده انـد) از وی می‌خواهنـد که به دیدن ایشـان بـرود وی می‌پذیـرد و می‌گویـد، رییـس آنهـا نـام تاریخی کیـکاوس را برخود داشـت. بـرادر او، رشـید چنـدی پیـش در نهایت بیرحمـی در یکـی از خیابان‌های یزد به قتل رسـیده بـود و گفته می‌شـود ایـن کار بـه تحریـک دشـمنان زرتشـتی هـا انجام گرفتـه اسـت. تردید دارم کـه قاتل اعدام یا حتی توبیخ شـود به خصوص که در مشـهد بسـت نشسـته اسـت. دراین موارد مسـئله

اصلـی دولـت نیسـت، من تصـور می‌کنم دلیـل اصلی اعمال سـتم بر ایـن بیچـارگان را باید در متعصبیـن مذهبی دانسـت. (مک کرگـر، ۸۳:۱۳۶۶).

دکتـر هینریـش بروگـش اسـتاد دانشـگاه برلیـن و شـرق شـناس کـه به‌عنـوان مستشـار همـراه سـفیر پروس و همراهانش به ایران اعزام شـده بـود مدت دو سـال از ۱۸۶۱–۱۸۵۹م. در ایـران بـود و از آنجـا که سـفیر پروس بـارون مینوتولی در مسـافرت به جنوب بیمار و درگذشـت وی جانشـین سفیرشـد و چنـد بـار بـا ناصرالدینشـاه ملاقـات کـرد. نظـرات وی در زمینه‌هـای مختلـف جامعـه آن روزگار ایـران حائز اهمیت می‌باشـد. هیـأت اعزامی پروس (آلمان) از مسـیر تفلیـس بـه ایران رسـید و از جلفـا با گروه میهمانـدار ایرانی به سـمت تبریز حرکـت کردند. وی می‌گویـد، سـه کلمه اسـت کـه ایرانی‌ها خیلـی تکرار می‌کننـد، بله، چشـم، فردا. بلـه می‌گویند بـدون آنکـه واقعاً توانسـته باشـند جـواب مثبت بدهند و بـه همین جهت بلـه ایرانی‌ها هیچوقت نبایـد بـه منزلـه پذیرفتن آنها دانسـت. چشـم می‌گویند بدون آنکه دسـتوری را که بـه او داده‌اند یـا خواهشـی را کـه کـرده انـد انجام دهنـد. فـردا را می‌گویند بـدون آنکـه به وعده خـود عمل کننـد و گفتـن آن فقـط به خاطر آن اسـت که فعـلاً از انجـام کاری طفره بروند. پس از سـاعتی راه پیمایـی در سـمت چـپ جاده خرابه‌های کاروانسـرایی پیدا شـد که به آن عباسـیه می‌گویند. کاروانسـراهای شـاه عبـاس صفـوی بسـیار اساسـی و محکم سـاخته شـده و مقامـات فعلی اگر بودجـه کمـی صرف کنند می‌شـود ایـن کارونسـراها را تعمیرکرد ولـی توجهی بـه آن نمی‌کنند و بـه حـال خـود رهـا کرده‌اند تـا خراب شـود. بدتر آنکـه مصالـح، در و پنجره وکاشـی‌های آنها را سـاکنین دهـات اطـراف می‌دزدنـد تا در سـاختمان خان‌هـا و ارباب‌های دهات قـرار دهند. به شـهر مرند وارد شـدیم، شـهر خـراب ویرانی اسـت که روزگاری آبـاد و خوب بـوده و کتیبه‌هایی از زمان‌هـای قدیـم در آنجـا باقـی مانـده کـه حکایـت از سـوابق تاریخـی آن می‌کند. مـا را به خانـه شـیخ الاسـلام یـا مجتهـد هدایت کردنـد تـا در آنجا اقامـت کنیـم. در تالار بـزرگ خانه روی زمیـن در کنـار سـفره‌ای مملـو از قاب‌های شـیرینی‌های مختلف ایرانی نشسـته بودیم که در مجـاورت بـاغ بزرگی قرار داشـت...

پیداسـت کـه در ایـن شـهر به قـول بروگش خـراب و ویرانه، یگانـه خانه باغ مجلـل از آن مجتهـد مرنـد بـوده که هیـأت را در آن سـکنی داده‌اند. وی در مـورد تبریز می‌نویسـد، تبریز که

روزگاری یکی از بهترین و بزرگ ترین شـهرهای ایران بود و سـاختمان‌ها و بناهای باشـکوهی داشـت در سـی چهـل سـال اخیر وضع بسـیار بـد و تأثـرآوری پیداکرده اسـت... در ادامه مسـیر وارد شـهر میانه شـدیم، سـفیر که علاقه زیادی به جمع‌آوری حشـرات داشـت به یکی از اهالی میانـه سـفارش کـرد چند سـاس بـرای او بیـاورد و انعامی دریافت کنـد. آن مرد با تعجب سـفیر را نـگاه کـرد و بعـد شـال کمـر خود را باز کـرد و از چین قبای خود دو سـه سـاس را گرفت و به سـفیر عرضـه کـرد. معلوم شـد که این حشـره خطرنـاک در لباس تمـام اهالی میانه وجـود دارد. به‌طـرف زنجـان حرکـت کردیـم، هـر قدر بـه زنجـان نزدیـک می‌شـدیم آن شـهر ویران‌تر به نظـر می‌رسـید. در خیابـان هـا دیوارهای گلـی، مناره‌ها و سـاختمان‌های نیمه ویـران زیاد وجود داشـت. گسـترش و وسـعتی کـه ایـن شـهر دارد و ویرانه‌هایـی کـه از آن باقی مانـده حکایت از آن دارد کـه روزگاری ایـن شـهر جمعیـت زیـادی داشـته و از شـهرهای مهـم ایران بوده اسـت. ایـن شـهر را اردشـیر بابـکان در دویسـت و بیسـت و شـش سـال بعد از میلاد مسـیح سـاخت. در سـال‌های اخیـر زنجـان بـر اثـر شـورش بابی‌هـا و جنـگ و زد وخـورد آنهـا با قـوای دولتی آسـیب زیـادی دیـده اسـت. بابی‌هـا و طرفـداران آنها در پشـت حصار قطور و مسـتحکم شـهر مـدت هشـت ماه در مقابل سـربازان ناصرالدینشـاه مقاومت کردنـد تا آنکه سـرانجام گلوله‌های توپخانـه اعزامـی از تهـران حصار شـهر را شـکافت و قـوای دولتی وارد شـده و بابی‌هـا را از دم شمشـیر گذراندنـد. در طـی این جنگ‌ها سـاختمان های شـهر آسـیب زیادی دیـد و از آن موقع تـا کنـون هیـچ اقدامی بـرای ترمیـم این خرابی‌ها نشـده اسـت. در ادامه مسـیر به قزویـن وارد شـدیم. کـم کـم کـه بـه مرکـز شـهر رسـیدیم، از کنـار امامـزاده‌ای عبـور کردیـم و بـه میدان بزرگـی رسـیدیم کـه خیابـان عریـض و زیبایی بـه آن منتهـی می‌شـود. در انتهای ایـن خیابان چنـد سـاختمان و قصـر عالی وجود داشـت و در دو طرف میدان هم بازارهای سرپوشـیده قزوین خـود نمایـی می‌کردنـد. قزویـن برخـلاف شـهرهای دیگری کـه تا آن موقـع دیده بودیم شـهر زیبـا و خوبـی بـود. بـه دیـدار حاکم شـهر رفتیـم و به تـالار بزرگ و مجللـی که اتـاق حاکم بود راهنمایـی شـدیم. در آنجـا بـا کمـال تعجب پسـربچه چهـارده سـاله‌ای را دیدیم کـه روی یک صندلی نشسـته و مرد موقری هم بااحترام پشـت سـر او ایسـتاده اسـت. با چشـمان خود دنبال حاکـم می‌گشـتیم کـه دیدیـم آن پسـربچه از جـای بلنـد شـد و بـه طرف مـا آمد و دسـت خود

را بـه طـرف سـفیر دراز کـرد و تازه متوجه شـدیم شـاهزاده عبدالصمدمیرزا حاکـم قزوین همین پسـر چهـارده سـاله اسـت. او بـا دیدن اعضای سـفارت دسـت و پای خـود را گم کرده بـود و به درسـتی نمی‌دانسـت چـه بایـد بگوید و چـه باید بکنـد. قزوین تاریخـی طولانی دارد، این شـهر را شـاپور ذوالاکتاف سـاخته است.

بروگـش در مـورد وضـع نظامـی هـای ایران می نویسـد، وضع طبقـه نظامی و سـربازها از همـه طبقـات بدتر و تأسـف بارتر اسـت. سـربازهای ایرانی را معمـولاً از خانواده‌های تهیدسـت و ضعیـف شـهرها و دهـات می‌گیرنـد. خانـواده آنهـا پولـی ندارنـد که به عنـوان رشـوه بدهند و فرزنـدان خـود را از خدمـت سـربازی رهایی بخشـند. ایـن افراد محکوم‌انـد تمام عمـر را چه در زمـان جنـگ و چـه در زمـان صلـح سـرباز بمانند. آنهـا در حالـی که لباس بـد و پـاره‌ای به تن دارنـد. لبـاس نـو از دولـت دریافـت نمی‌کننـد و گاهـی اوقـات کفش هم به پـا ندارنـد و از همه مهم‌تـر اسـلحه خوبـی نیز در اختیارشـان قـرار نمی‌دهنـد، حقوق و دسـتمزدی هـم نمی‌گیرند. البتـه پـول و دسـتمزد سـربازان از طـرف شـاه و از صنـدوق دولت داده می‌شـود ولـی آنقدر این پـول دسـت بـه دسـت می‌شـود و در این میـان تحلیل مـی‌رود که چیزی بـرای سـربازان باقی نمی‌مانـد. دولـت حقـوق سـربازان را معمـولاً در اختیـار سـرتیپ‌ها و ژنرال‌هـا قـرار می‌دهـد. سـرتیپ هـا مقـداری از ایـن پـول را بـرای خـود برداشـته و بقیه را به سـرهنگ زیر دسـت خود می‌دهنـد. سـرهنگ‌ها هـم مقـداری را بـه جیـب می‌ریزنـد و بقیـه را بـه یاورهـا (سـرگردها) می‌دهنـد. یاورهـا هـم سـهم خـود را برداشـته و بقیه را بـه سـلطان‌ها (سـروان‌ها) می‌پردازند و سـلطان‌ها بـا برداشـتن سـهمی از آن باقیمانده را بـه نایب‌ها (سـتوان‌ها) واگـذار می‌کنند. نایب هـا هـم دسـتبردی بـه آن زده مبلغ ناچیـزی را که مانده اسـت بـه وکیل‌باشـی‌ها (گروهبان‌ها) مـی دهنـد. وکیـل باشـی‌ها هـم ایـن مبلـغ را کـه البتـه دیگر خیلـی کم اسـت یکجا بـه جیب خـود ریختـه و لزومـی نمی بیننـد که چیزی بـه سـربازان بدهند. به ایـن ترتیب برای سـربازان بـی لبـاس و بـی جیـره و مواجب چـاره‌ای جز این نمی‌مانـد که با اونیفرم سـربازی بـه کارهای پسـت و خـلاف شـئونات خـود تـن در دهنـد تـا پولـی بـرای سـیر کـردن شکمشـان به‌دسـت آوردنـد. بدبختـی این اسـت کـه برای کسـب اجازه ایـن کار ناچارند نیمـی از این دسـتمزد خود را هـم بـه افسرانشـان بدهنـد. ایـن اسـت که در کوچـه و بـازار سـربازان زیادی دیده می‌شـوند

کـه در دکان‌هـای نجـاری، آهنگـری و غیـره مشـغول کارند و یا سـربازانی را می‌توان مشـاهده کـرد کـه در نزدیکـی قراولخانـه ی خود روی زمین نشسـته‌اند و بسـاطی پهن کرده‌انـد و مانند صرافـان پـول مـردم را خـرد می‌کننـد. البته آنهـا پولی ندارنـد و همه دارایی‌شـان در حدود سـه چهـار تومـان پـول خرد مسـی اسـت کـه آن را بـه افرادی کـه پول خـرد می‌خواهنـد می‌دهند. ایـن ماجراهـا مربـوط بـه سـربازانی اسـت کـه در تهـران یـا شـهرهای بـزرگ دیگـر خدمـت می‌کننـد. وضـع سـربازانی کـه در دهـات مأموریـت دارنـد یـا بـه جبهه جنـگ اعزام می‌شـوند از ایـن هـم بدتـر و تأسـف بارتـر اسـت. آنها چـون امکان کارکـردن ندارنـد به ناچار متوسـل به غـارت کـردن امـوال و دسـتبرد به ایـن طرف و آن طـرف می شـوند و غالباً به محصـول مزارع و باغـات دسـتبرد می‌زننـد. ایـن کار هـم جنجـال زیـادی تولیـد می‌کنـد و منجربه نـزاع آنها با مـردم می‌شـود. ایـن حقایقی اسـت کـه وجـود دارد و علت آن مربـوط به فسـاد در طبقه حاکمه می‌باشـد. بـا اینکـه وضـع لبـاس و زندگـی و تأمیـن معـاش سـربازان ایرانی تأسـف بار اسـت، روحیـات و مشـخصات سـربازی آنهـا با کمـال تعجـب در درجات عالـی قـرار دارد. مقاومتی که ایـن سـربازان در جنگ‌هـا بـا وجـود نداشـتن اسـلحه مناسـب و لبـاس و غـذای کافـی نشـان می‌دهنـد واقعـاً حیرت آور و مافوق تحمل انسـانی اسـت. آنهـا کاملاً مطیع و فرمانبردار هسـتند و تـا هنگامـی کـه افسرانشـان میدان جنـگ را رها و فرار اختیار نکرده باشـند ایسـتادگی کرده و با کمال شـجاعت پایداری می‌کنند. در مقابل افسـران ایرانی کارشـان این اسـت که از اسـتعداد و روحیـه عالـی سـربازان خود سـوء اسـتفاده کننـد و لباس‌های خـوب و پر زرق و برق پوشـیده در خیابان هـای شـهر قـدم بزننـد و بـه مردم کبـر و نخوت بفروشـند. مستشـاران خارجی که در ارتـش ایـران خدمـت می‌کننـد جملگی در ایـن موضوع هـم نظراند که سـربازان ایرانـی دارای کلیـه مشـخصات و خصوصیـات یک سـرباز خـوب هسـتند. آنها بـا اراده، مطیـع، آموزش‌پذیر و کنجکاوانـد و از نظـر پایـداری و مقاومـت و تحمل شـداید از سـربازان همه کشـورها برتر بوده و از همـه مهم‌تـر کامـلاً شـجاع و دلیر می باشـند. امـا بدبختی بزرگ این اسـت که این سـربازان در تحـت فرماندهـی افسـرانی قـرار دارنـد که مشـخصات و خصوصیـات آنها کاملاً متفـاوت از آنـان اسـت. مستشـاران خارجـی اظهـار عقیـده می‌کننـد که تـا موقعی که سـربازان اجـازه پیدا نکننـد بـر اثـر کاردانـی و لیاقـت و آموزش دیدن بـه درجه افسـری ارتقاء پیدا کننـد وضع ارتش

ایـران اصـلاح نخواهـد شـد. زیرا در حال حاضر افسـران کسـانی هسـتند کـه درجات خـود را با دادن پول و رشـوه و هدایا به دسـت آورده‌اند یا آنکه شـاهزادگانی هسـتند که در سـنین کودکی درجـه ژنرالـی و سـرتیپی گرفته‌انـد. از ایـن افـراد چگونـه می‌توان انتظـار خدمت بـه مملکت و فرماندهـی سـربازان را داشـت. از همـه طبقـات اجتماعی خطرنـاک تر طبقه لوطی هـا و جاهل هـای محـلات هسـتند. آنها همواره در صدد سـوء اسـتفاده می باشـند. به محض آنکـه موردی بـرای یـک اعتـراض پیـش آیـد و دکان‌هـا و بازارها بسـته شـوند دور هـم جمع می‌شـوند و به راه می‌افتنـد و شـروع بـه غـارت امـوال و حمله بـه خانه ثروتمنـدان می‌کننـد و گاهی متعرض زنـان و کـودکان هـم می‌شـوند. آنان در زمـان آرامش و ثبـات، زندگی خـود را از راه باج‌گیری و قـداره کشـی تأمیـن می‌کننـد و در زمان شـلوغی هم به جماعـت مخالف ملحق می‌شـوند و در لبـاس آنهـا بـه چاپیدن و غارت امـوال مـردم می‌پردازند و با ایـن کار لطمه بزرگـی به مخالفان می‌زننـد. لوطی‌هـا کار ندارنـد. روزهـا یـا خوابنـد و یـا در کوچه و بازار و سَـرِ گذرها بـه ولگردی مشـغول می‌باشـند. ولـی شـب‌ها بیکار ننشسـته دسـت بـه دزدی و قاچـاق می زننـد. ایرانی ها شکسـته نفسـی خاصـی در حـرکات، رفتـار و گفتـار از خود نشـان می‌دهند و ایـن صفت تواضع را در همـه مـوارد حفـظ مـی کننـد. مثـلاً اشـخاص در موقع صحبت هیـچ وقت از خودشـان به عنـوان مـن ذکـر نمی‌کننـد بلکه به جای من همیشـه بنـده می‌گوینـد. یعنی خودشـان را غلام و بنـده طـرف مخاطب محسـوب می‌کننـد. باید گفت زبان‌فارسـی زبـان ادب، نزاکـت و احترام اسـت. ایرانی‌هـا هیچـگاه بـه اشـخاص بزرگ تر از خودشـان نه نمـی گویند بلکه به جـای نه از کلمـه خیـر اسـتفاده می‌کننـد. یا آنکـه می‌گویند اختیـار دارید. همیشـه صحبت‌هـا و نطق ها با کلمـات عـرض می‌کنـم... شـروع می‌شـود. اگر موقـع صحبت یک نفـر خبر خوشـی را دریافت کـرده باشـد و یـا نامـه خوبـی بـه او برسـد طـرف مقابـل می‌گوید چشـم مـا روشـن وهنگامی کـه از اشـخاص نقـل قـول می شـود به جای گفتنـد می‌گوینـد فرمودنـد. سـفیر و همراهان به قصـد آشـنایی بـا مناطـق جنوبـی ایـران و بررسـی امکان تجـارت با ایـن نواحی بطـرف جنوب حرکـت می‌کننـد و بـه گلپایـگان می‌رسـند. ایـن شـهر برخـلاف آنکـه از دور شـهر بـزرگ و آبـادی بـه نظـر می‌رسـید ولـی از نزدیک منظـره غم‌انگیـزی داشـت. خانه‌ها و سـاختمان‌های آن گلـی و اکثـر آنهـا خـراب و یـا در حـال فروریختن بـود. تمام شـهر را گرد و غبار تیـره‌ای فرا

گرفتـه بـود. در مسـیر اصفهـان در روسـتای عسـکرون شـبی را می‌گذراننـد و مطلع می‌شـوند کـه بختیاری‌هـا چنـد شـب قبـل به دو روسـتای مجـاور حمله کـرده و هر چـه را کـه در آن‌جا یافته‌انـد بـه غـارت برده‌انـد. خانه‌هـای زیادی در این حمله خراب شـده و سـه نفر کشـته شـده و چهـار دختـر هـم بـه اسـارت رفته‌انـد. بختیاری‌هـا سـوارکاران قابـل و خوبی هسـتند. عموماً مسـلح‌اند و امـور پـاره‌ای از آنهـا از دامپـروری و دسـته‌ای از راهزنـی می‌گـذرد. در بـدو ورود به اصفهـان یکـه خوردیـم زیـرا قبل از ورود انتظار داشـتیم شـهر آبـاد، پرجمعیت و زیبایـی که آن را نصـف جهـان می‌نامیدنـد در مقابـل خـود ببینیـم ولـی آنچه می‌دیدیـم عکس ایـن تصورات و انتظـارات بـود. در مقابـل مـا زمینی خشـک و خالی از سـکنه، خانه‌هـای خـراب و فروریخته، قصـور و مسـاجد خـراب که روزگاری شـاهکاری از هنـر به شـمار می‌رفتند قرار داشـت. در این خرابه‌هـا گاهـی کتیبه‌ها وکاشـی کاری‌هایی سـالم دیده می‌شـد که در نهایت نفاسـت و زیبایی بـود و معلـوم نیسـت کـه حکام بی‌انصـاف این شـهر و زمامداران چند سـاله اخیر چه بـه روزگار ایـن شـهر آورده‌انـد و چـرا آن را ایـن چنین از بین برده‌انـد و در صدد حفظ و نگاهـداری بناهای بی‌نظیـرش نبوده‌انـد. پـس از چنـد خانـه خراب یک خانه نسـبتاً سـالم مسـکونی دیده می‌شـد ولـی تعـداد خانه‌های سـالم نسـبت بـه ویرانه‌هـا خیلی ناچیـز بـود. خیابان‌های خشـک وخالی کـه در آنهـا اسـب می‌راندیـم انتهایـی نداشـت تـا اینکه وارد محلاتی شـدیم که شـمار سـکنه آنهـا زیادتـر بـود و خانـه و بناهایش سـالم تـر به نظر می‌رسـید...

کنـت ژوژف آرتـور دوگوبینـو دیپلمـات، فیلسـوف و تاریخدان فرانسـوی که در سـال‌های ۵۶-۱۸۵۵ میـلادی در اوایل سـلطنت ناصرالدینشـاه در ایران بود خردمندانـه به دریافت عمیقی در مـورد فرهنـگ و آداب و رفتـار ایرانیـان دسـت یافتـه بـود. وی می‌نویسـد، دربـاره ایرانیـان جزییـات بیشـتری می‌توانـم بگویـم چـون آنها را بهتر شـناخته‌ام. ملتـی کهنسـال و همان طور کـه خودشـان می‌گوینـد کهنسـال‌ترین ملـت جهان می‌باشـند که حکومتـی منظم داشـته و بر روی زمیـن مثـل یـک ملـت بزرگ عمـل کرده انـد. این واقعیـت در روحیـه هر خانـواده ایرانی وجـود دارد. فقـط طبقـات تحصیلکـرده نیسـتند کـه آن را می‌داننـد و بـه زبـان می‌آورنـد بلکه عامی‌تریـن طبقـات نیـز همـواره آن را در نظـر دارنـد و بـا کمـال میـل تکـرار می‌کننـد. ایـن اولویـت و احسـاس برتـری یکـی از مبانـی اخلاقـی و بخـش مهمی از میـراث معنـوی ایرانیان

را تشکیل می‌دهد. با این همه تمام مردم امکان تحصیل ندارند و بنابراین فاصله زیادی بین یک دانشمند و افراد طبقه پایین و حتی متوسط وجود دارد. برای ایرانیان، شنیدن راجع به تاریخ گذشته ایران بسیار دلنشین است و با لذت به شنیدن داستان‌های تاریخی می‌نشینند و یا اینکه به سخنان افراد تحصیلکرده گوش می‌دهند. بارها چنین اجتماعاتی را دیدم که گوینده و شنونده در پایین‌ترین وضعیت اجتماعی قرار داشتند. این جلسات درس درکنار یک دیوار خرابه یا سرچشمه یک قنات تشکیل می‌شد که همه روی زمین چمباتمه می‌زدند ولی چنان سکوت و دقتی بر آنان حکمفرما بود که گویی در یک سالن رسمی در صندلی‌های راحتی پیرامون میزی با ماهوت سبز نشسته‌اند. در خلال چهار ماه که در صحرایی در فاصله بیست فرسنگی تهران چادر زده بودم، خدمتکاران من هر شب در چادرِ یکی از پیشخدمت‌ها جمع می‌شدند. یک نفر برایشان کتاب می‌خواند و درباره فلان واقعه تاریخ کهن بحث می کرد و بیسوادها گوش می‌دادند و می کوشیدند مطالب را بفهمند. هیچکدام حتی سربازان نمی خواستند کلمه‌ای از این دروس ساعت فراغت را از دست بدهند. ملتی که این قدر به تاریخ و پیشینیانش اهمیت می‌دهد بی‌شک به اصل بقا و نیروی فوق العاده خود آگاه است. آنان کشورشان را به شدت دوست دارند و آن را دلپذیرترین، حاصلخیزترین و سالم‌ترین کشور روی زمین می‌دانند. "ایران خوب مملکتی است" این شعاری است که هر لحظه بر زبان شان جاری می‌شود و بی‌اختیار شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد زیرا حقیقت بسیاری در آن نهفته است. اگر از ظواهر قضاوت کنیم ایران کشوری اسلامی است. دین اسلام در ایران به رسمیت شناخته شده و اهالی آن همیشه آیاتی از قرآن در زبانشان جاری است و مؤمن‌ترین مردم روی زمین به نظر می رسند. ممکن نیست بتوان ربع ساعت با یک ایرانی از هر طبقه درباره هر موضوعی صحبت کنیم و عباراتی مانند انشاله، ماشاله، خداوند عالم و عبارات مذهبی دیگر از او نشنوید. وقتی می‌خواهد آیاتی از قرآن تلاوت کند آنها را آیات کریمه می‌نامد و اگر چند نفر اطرافش باشند هنگام ادای این کلمات باد درگلو می‌اندازد و حروف عربی را با مخرج اصلی ادا می کندو به طوری چشمانش را به آسمان می دوزد که شخص تصور می کند او یکی از قدیسین است. اما حقیقت غیر از این است. در میان هر بیست ایرانی که چنین

قیافـه ای را بـه خـود می‌گیرنـد مشـکل یـک نفـر را بتـوان یافت کـه به آنچـه می‌گویـد واقعاً اعتقـاد داشـته باشـد. چگونـه تمـام افـراد این ملـت به ایـن تظاهر و ریـاکاری عمومی کشـانده شـده انـد کـه هیچکـس را نمی‌فریبـد بـا ایـن وصـف همـه آن را می‌پذیرنـد. این یک مسـأله فلسـفی و اخلاقـی و سیاسـی شـگفت انگیزی اسـت کـه باید بررسـی کرد.

آن زمـان بـرای گوبینـو آشـکار نشـده بود که ایـن ظاهرسـازی از کجا سرچشـمه می‌گیرد و از ایـن ریـاکاری در شـگفت می‌شـود. امـا تزویـر و صحنه‌سـازی‌ها بـه اصـل تقیـه و فلسـفه شـیعه مربـوط می‌شـود کـه به افراد حـق می‌دهد در شـرایطی که احتمـال بدهنـد در مواجهه با آزار قـرار دارنـد بـا کتمان دیدگاه خودشـان به دورویی متوسـل شـده و دروغ مـی گویند و بعدکه ریاکاری‌شـان آشـکار شـد بـه راحتـی مـی گوینـد تقیه کردیـم. نتیجـه اخلاقی چنیـن تفکری ترویـج تزویـر و دروغ توسـط روحانیـون در بیـن مردم و شایع‌شـدن ریاکاری و سالوسـی در بین آنهـا بـوده و هسـت. بـه ویـژه با تهدید به شـرکِ مـردم توسـط روحانیون کـه همـواره در مورد مردمـی اعمـال می شـده کـه به نظر آنان شـعایر مذهبـی را مراعـات نکرده‌اند. از ایـن رو مردم بـرای رهایـی از سـتم آنـان و فـرار از انـگ بی‌دینی کـه به‌صراحـت در چنین حالتـی روحانیون بـه آنهـا نسـبت مـی دادند و در نتیجه حتـی زن آن فرد بـر او حرام و خونش مباح اسـت، موجب شـد کـه در بیـن مـردم تقیـه رواج یابد. زیرا آن را وسـیله‌ای بـرای حفظ وضعیـت اجتماعی خود مـی دانسـتند. نتیجـه آن افتـادن در مسـیر ریا و تباهـی جامعه ایران تـا عهد حاضر بوده اسـت. اکنـون نیـز ایـن نقیصـه از جملـه مهم‌تریـن معضـلات اجتماعـی جامعـه ایـران به شـمار می رود کـه موجـب فروریـزی مبانـی اخلاق فـردی و اجتماعی و یکـی از علل مهـم عقب ماندگی سیاسـی و اجتماعـی ایرانیـان می‌باشـد. ایـن فسـاد در تضـاد بـا فرهنـگ و اخلاق ایرانشـهریِ متکـی بـر راسـتگویی، درسـت کـرداری و نیـک پنداری اسـت که نیاکان مـا بـه آن معتقد بوده انـد، عمـل می‌کـرده و دروغ و تزویـر در نزد آنان از گناهان غیرقابل بخشـش به شـمار می رفته اسـت. هـم از ایـن روسـت کـه برای نجـات ملت بزرگ ایـران از ایـن گرداب هولنـاک ضرورت دارد کـه مـردم دگربـاره بـه اخلاق و فرهنگ ایرانشـهری نیـاکان روی آورند تا بـا اصلاح مبانی فکری و اخلاقی موجود، بتوانند همانند نیاکان سـرفراز خویش در مسـیر بازسـازی و شـکوفایی ایـران زمیـن گام برداشـته و آزادی‌هـای مدنی و پیشـرفت هـای اجتماعی و اقتصـادی را مرحله

بـه مرحلـه با شـادی و افتخار کسـب نمایند.

گوبینـو می‌گویـد، بـه عقیده مـن ایرانیان از نوعـی میهن پرسـتی برخوردارند کـه جاودانی اسـت. یکدیگر را در داخل کشورشـان دوسـت دارند و کشورشـان را در وجود خودشـان مجسـم می‌بیننـد امـا با بی‌تفاوتی شـاهدِ گـذار حکومت‌هـای گوناگون از فراز سرشـان هسـتند بی‌آنکه فریفتـه هیچکـدام از آنـان شـوند. از ایـن نظـر می‌تـوان گفـت به کلی عـاری از میهن پرسـتی سیاسـی هسـتند. سـلطنت‌ها، فتوحـات، تسـخیر سـرزمین‌ها بـه تدریـج قدرتشـان را از دسـت می‌دهنـد و از بیـن می‌رونـد بی‌آنکـه بـه شـخصیت فـردی ایرانی لطمه زده باشـد. اگر بخشـی از خـاک ایـران را جـدا کرده و سراسـر آن را تجزیه کننـد، نامش را تغییر بدهنـد، همچنان ایران خواهـد مانـد و هرگـز نخواهـد مـرد. در نظـرم تخته سـنگ خارایی مجسـم می‌شـود کـه امواج بـه ژرف‌هـا غلطانـده ولـی تحولات کره زمین آن را به خشـکی کشـانده و رودخانـه عظیمی آن را بـه ایـن سـو و آن سـو رانـده و اکنون فرتوت و سـاییده، شکسـته و آسـیب دیده امـا هنوز هم همـان تختـه سـنگ خارا اسـت که با اسـتواری در میان دشـتی خشـک و بایر قرارگرفته اسـت. امـا هـر وقـت طبیعـت اقتضـا کند سـفرش را از سـر می‌گیـرد و برایش هیـچ اهمیتی نـدارد که چـه عاملـی آن را بـا خـودش می بـرد و چه ماجراهایی بر سـرش خواهـد آمد. مادامـی که نابود نشـده همـان سـنگ خاراسـت و در برابـر نیرویـی کـه در مـدت یک سـال آن را می‌سـاید هزار سـال دوام خواهـد آورد. ایرانیـان قـوه تخیل قوی دارند و بسـیار زود باورند همچنین بسـیار اهل شـوخی هسـتند و بـه خصـوص در مسـخره کـردن اشـتباهات دیگـران بیرحم‌انـد. روحیه ملت آمـاده پذیرفتـن مسـایل خـارق العـاده و عجیـب و غریبی اسـت. همـان طور کـه ماهیت میهن پرسـتی ایرانـی مافـوق هرگونـه تغییـرات سیاسـی قـرار دارد. ولی در هـر حال قادر اسـت بدون از دسـت دادن موجودیـت بالقـوه‌اش، همـه آزمایش‌هـا را تحمـل کند و از سـر بگذرانـد. در امور مذهبـی نیـز ایرانیـان در نتیجه برخوردهای شـگفت انگیزی که بـا عقاید جزمی داشـته‌اند انبوه عظیمـی از عقایـد مزبـور را در مغزهایشـان انباشـته‌اند که هیچکـس قادر به تخلیه و پاکسـازی آن نیسـت و همیشـه مانـع خواهـد شـد که یـک عقیده واحـد و کامل در این سـرزمین مسـتقر شـود. ایرانیـان بـا هـوش و ذکاوتـی کـه دارنـد قادر بـه درک هـر چیزی هسـتند اما فاقـد ثبات روحـی می‌باشـند. منطـق سرشـان نمی‌شـود و به‌ویـژه مبانـی اخلاقی آنان سسـت اسـت. این

کشـور شـباهت به باتلاقـی دارد که هیچ پایـه چوبی را با اسـتحکام نمی‌شـود در آن فروکرد اما می‌توانـد هـر بنایـی را کـه رویـش بسـازند در اعمال خود فـرو ببرد.

در مـورد پیشـه وران ایرانـی گفتنـی اسـت کـه در میـان جامعـه بـدون داشـتن هیچگونه تعهـدی نسـبت بـه دولـت زندگـی می‌کنند. آنـان به گروه‌هـای مختلف تقسـیم می‌شـوند و در رشـته‌های گوناگـون بـه کار اشـتغال دارنـد و هماننـد بازرگانان رؤسـای خـود را دارند. رؤسـای مزبـور از جانـب خـودِ اصنـاف و از میـان صاحبـان هـر حرفـه انتخـاب می‌شـوند. هـر صنـف یـک مجمـع عمومـی دارد کـه در آن درباره مسـائل مـورد علاقه‌شـان بحث وگفتگـو می‌کنند. همچنیـن دارای صنـدوق و خزانـه‌دار می‌باشـند. اسـتادکاران پـس ازگذرانـدن امتحـان بـه این سِـمَت منصـوب می‌شـوند. می‌تـوان گفـت کـه سـازمان کهنسـال اصنـاف از زمان‌های بسـیار کهـن تـا بـه امـروز همچنـان در ایـران باقی‌مانده اسـت. پیشـه‌وران به دولـت مالیـات پرداخت نمـی کننـد و تنهـا مالیاتـی کـه از صنعتگـران اخـذ می‌شـود بابـت هزینه‌هـای مشـترک بـازار می‌باشـد کـه بسـیار ناچیـز اسـت. به خوبـی دیده می‌شـود کـه اصنـاف صنعتگر از یک سـو به طبقـه بازرگانـان متکی هسـتند کـه برایشـان کار می‌کنند و از سـوی دیگر به روحانیـون که به خاطـر حفـظ اقتـدار و آبـرو نیاز بـه پیروان هر چـه بیشـتر دارند. به همیـن جهـت از کارآموزان، صنعتگـران و اسـتادکاران حمایـت می‌کننـد. صنعتگـران ایرانـی در حـال عـادی زندگـی آرامی دارنـد. قوانیـن از آنـان حمایـت و چیـزی مطالبه نمیکننـد. کارگر ایرانـی زرنگ، ماهـر، پرکار و بـه سـبک خـودش زحمتکـش اسـت البته نه به سـبک کارگـر اروپایی کـه ده پانزده سـاعت در روز یکسـره کار مـی کنـد. کسـی هم قصد تحمیل کار سـنگینی بـه او را ندارد. در ایران تقسـیم کار بـه سـبک کشـور ما وجود نـدارد و هر صنعتگری به‌تنهایـی کارش را انجـام می‌دهد. نتیجه ایـن روش موجـب قـدری بوالهوسـی، لذت، قوه تخیـل و تا حدودی سـهل انـگاری صنعتگران می‌شـود. کارگـر و صنعتگـر ایرانـی از اینکـه کاری بـه او واگـذار می‌کننـد که تا به حـال نکرده اسـت خوشـحال می‌شـود. بـا شـور و حـرارت بـه کار می‌پـردازد و آنچـه را کـه از وی بخواهند بـه سـرعت می‌فهمـد و بـا هـوش توأم بـا دقـت انجـام می‌دهـد. بیشـتر دوسـت دارد کارهای اروپاییـان را تقلیـد کنـد زیـرا در آنهـا نوآوری بیشـتری مشـاهده می کنـد. در شـیراز و اصفهان چاقوهـای انگلیسـی را بـه تعـداد زیاد و بهای ارزان می‌سـازند و به قدری شـبیه اصل اسـت که

حتـی کلمـه "لنـدن" روی تیغه آن حک شـده اسـت. امـا برای اینکـه کاری به ایـن خوبی انجام شـود بایـد بـه میـل کارگـر و به طـور منقطـع صورت بگیـرد و زیـاد هم طول نکشـد. سـاختن هرکالایـی کـه کار مـداوم، به‌صـورت سـری سـازی و عـاری از تنـوع باشـد به‌طور قطـع مورد پسـند کارگـر ایرانـی نیسـت و پـس از مدتـی آن را نیمـه کاره رها می‌سـازد. صنعتگـر و کارگر ایرانـی کارش را تفنّـن تلقـی می‌کنـد. بـه نظـر می‌رسـد کـه حـدود صد تا صـد و پنجاه سـال پیـش تعـداد افـراد صنعتگـر در ایـران بسـیار قابـل ملاحظـه بـوده اسـت. در آن زمـان تولیدات پارچه هـای ابریشـمی، مخمـل، تافتـه و زری در کاشـان، یـزد، اصفهـان، رشـت و کارگاه‌هـای اسلحه‌سـازی در کرمـان و شـیراز و چیت‌سـازی تقریبـاً در سراسـر ایـران وجـود داشـته اسـت. مسـگری ایـران در سراسـر آسـیا معـروف بـوده اسـت و رشـته‌های دیگـر از جملـه قالی‌بافی و سفال‌سـازی. امـروزه تعـداد زیـادی از صنایـع مزبور باقـی نمانده ولـی هنوز کم و بیـش آثار آن باقـی اسـت. از همیـن تعـداد کم، عـده زیـادی صنعتگر و هنرمنـد امـرار معاش می‌کننـد. البته علل مخّربی وجود دارد که پیشـرفت هرگونه فعالیت صنعتی در کشـور را مشـکل سـاخته اسـت از جملـه واردات زیـاد و ارزان اقـلام مختلـف توسـط انگلیسـی‌ها. علـل مزبـور بـه قـدری قوی اسـت کـه دیگـر صنعتگـر بـودن صـرف نمی‌کنـد و در نتیجـه بیشـتر افـراد این طبقـه ترجیح می‌دهنـد بـه شـغلی اشـتغال ورزند کـه پناهـگاه همـه ماجراجویان بی‌پـول، مسـتخدمین بیکار و در حقیقـت همـه مـردم در مـوارد خـاص می‌باشـد کـه شـغل دلالـی اسـت. گمـان نمی‌کنم هیچیـک از ملت‌هـای روی زمیـن مثـل ایرانیـان بـرای دلالـی صلاحیت داشـته باشـند. چون دلال بایـد زرنگ، موقع‌شـناس، خـوش صحبت، متملّـق، متقلّب، پرحوصله و قدری روانشـناس باشـد. تمـام ایـن صفـات در ایرانیـان به خصـوص اصفهانی‌ها و شـیرازی‌ها جمع شـده اسـت. بـه طـوری کـه گویـی اهالی این دو شـهر همـه دلال آفریده شـده‌اند. نکتـه جالـب اینکه همه ایرانیـان فروشـنده‌اند یـا هـر چه دارند بـه گـرو می‌گذارند. وقتـی می‌گویم همه، مقصـودم واقعاً همـه مـردم اسـت. شـاه جواهراتـش را بـه گـرو می‌گـذارد. زنـان زینـت آلات خـود را بـه گرو می‌گذارنـد. اعیـان و اشـراف ملـک و بـاغ و خانـه خـود را بـرای بدسـت آوردن پول بـه دلال‌ها گـرو می‌دهنـد و اشـخاص باسـواد کتابهایشـان را گـرو می‌گذارنـد. هیـچ مرد و زنی نیسـت که مقـروض نباشـد و شـاید هیچکس وجود نـدارد که بدهکارانی نداشـته باشـد. ایرانیـان به قدری

بـه فکـر وام هسـتند که وقتی کالایـی از قبیل لباس، جواهـر و حتی دیگ می‌خرنـد، قبل از هر چیـز فکـر می‌کننـد کـه آیـا در موقع لـزوم می‌تـوان آن را به گرو گذاشـت و فروخـت و به زبان سـاده تبدیـل بـه پـول کرد. مردم شهرنشـین در جسـتجوی پول هسـتند. دلال‌ها از این سـو به آن سـو می‌دونـد و بسـته‌های بـزرگ را از ایـن خانـه بـه آن خانه می‌برنـد. حتی مـردم کوچه و بـازار را متوقـف می‌سـازند و بـا حالتـی نیمه‌موّقر و نیمه‌محرمانه که مخصوص خودشـان اسـت و گویـی منظورشـان از دلالی صرفاً نوع دوسـتی و بـه راه انداختن کار مردم اسـت. کلاه مردم را بـه بهانـه ناچیـزی برمی‌دارنـد و از ایـن طریـق ثروت زیـادی به جیـب می‌زنند. می‌تـوان گفت همـه افـراد ایـن ملت شـغل دلالی را یک بار هم شـده امتحان کـرده و در آینده نیـز خواهندکرد و آن را مطابـق ذوق و سـلیقه‌خود می‌داننـد. بدیـن ترتیـب هـر کـس آمـاده پـول قـرض دادن و پـول قـرض گرفتـن اسـت. شـاه بـه دولت قـرض می‌دهـد، شـخصیت‌های بـزرگ بـه افراد پاییـن، تجـار به شـخصیت‌های بـزرگ، نوکر بـه ارباب، ارباب به نوکر، سـرباز به افسـر و افسـر بـه سـرباز پـول قـرض می‌دهـد و بازاریـان بـا یـک دسـت قـرض می‌دهنـد و بـا دسـت دیگر قـرض می‌گیرنـد. ایـن وضـع در نظـر اول غیرقابل توجیـه به نظر می‌رسـد به خصـوص که در میـان تمـام ایـن بدهـکاران حتـی یک نفـر را پیدا نمی‌کنیـد که حقیقتاً با حسـن نیت و در سـر موعـد تعهداتـش را عملـی کنـد. بدون شـک این وضـع موجب بی‌نظمـی زیادی می‌شـود ولی مصیبـت بـار نیسـت. طلبکاری که اثاثیـه بدهکارش را بفروشـد در نظرم مردم مثـل هیولا جلوه می‌کنـد. همـه اهـل محـل بر ضـد او متحّد می‌شـوند و آرامـش را از او سـلب می‌کننـد. از این رو دیـده می‌شـود کـه شـخصی تا گلـو در قرض فرو رفتـه ولی وضـع مصیبت باری نـدارد. زیرا طلبـکار نـه تنهـا در صـدد توقیف اثاثیه او بر نمی آید بلکه دوسـتان و آشـنایان به حالش تأسـف مـی خورنـد و میکوشـند وسـیله‌ای بـرای اسـتهلاک وام او پیداکننـد. عـادت به رباخـواری لگام کسـیخته، قرض هـای دائمی، تدابیـر نامشـروع، بی‌اعتمادی و زرنگی‌هـای ماهرانـه، ایرانیان را بـه شـدت سـرگرم می‌کنـد. ولی بـه افزایش سـطح اخلاق آنـان کمـک نمی‌کند. زندگـی همه افـراد ایـن ملـت دائمـاً بـه تحریک و دسیسـه می‌گـذرد. هیچکس فکری جـز این در سـر ندارد کـه به هر وسـیله‌ای شـده از زیر پای تعهداتش شـانه خالی کنـد. اربابان حقوق نوکرهایشـان را نمی‌پردازنـد، نوکرهـا نیـز تـا بتوانند از اربـاب می‌دزدند. دولت بـه کارمندانش حقـوق نمی‌پردازد

و بـه جـای پـول بـه آنهـا قبـض و حوالـه می‌دهـد و کارمنـدان نیـز مـال دولـت را می‌دزدند و رشـوه می‌گیرنـد. سـرتا پای سلسـله مراتب اجتماعـی آکنده از تقلـب بی‌انـدازه و بی‌حد و حصر اسـت. ایـن وضـع مورد پسـند همه اسـت. هر کـس به سـهم خـود ار آن بهره‌مند می‌شـود و از دردسـر نجـات می‌یابـد. بـه هـر کس اجـازه بیـکاری و بطالت را به حـد وفور می‌دهـد و وضعی به‌وجـود مـی‌آورد کـه افـراد زرنگ را همیشـه در حالـت بیدار باش نگـه می‌دارد و بـه هیجاناتی عـادت می دهـد کـه به آسـانی از دستشـان خلاصی ندارنـد. وقتی امیرکبیـر زمام امـور دولت را در دسـت گرفـت حقـوق کارمندان را مرتـب می‌پرداخت ولی شـدیداً آنان را از اختلاس و رشـوه خـواری برحـذر مـی داشـت. این وضع باعـث نارضایتی عمومی کارمندان شـده بـود. چه، تفاوت فاحشـی بیـن اینکـه کارمنـدی به طـور منظم صـد تومان حقـوق دریافت کنـد تا اینکـه از این صـد تومـان، شـصت تومانش را به زحمت و دشـواری زیاد بـه او بدهند و ضمنـاً بداند که خواهد توانسـت بـا صدهـا دوز وکلـک از اینجـا وآنجـا دویسـت تومـان مداخل بـه جیب بزنـد. به نظر می‌رسـد هـزاران دسیسـه‌ای که کارمند را در سراسـر سـال سـرگرم کرده و حقـه بازی‌هایی که وقتـی بـرای رفقایـش تعریـف می‌کند همگـی از خنـده روده بر می‌شـوند از نظر او بهتر اسـت. از آنجایـی کـه قـوه تخیـل سـهم بزرگی در خوشـبختی شـرقی‌ها ایفـا می کند آنـان هرگز بین دو مبلـغ مسـاوی کـه یکـی از راه مشـروع و دیگری نامشـروع به‌دسـت آمده باشـد مقایسـه به عمـل نمی‌آورنـد. آنچنـان کـه همـه شـاگرد مدرسـه‌های دنیا نیـز با آنان هـم عقیده‌انـد. میل و آرزویـی کـه بـرای ورود بـه خدمـات دولتی وجـود دارد طبقـه خاصـی را به‌وجـود آورده که به آنـان میـرزا می‌گوینـد و در همه‌جـای ایران دیده می‌شـوند. معمولاً اشـخاص وقتـی این عنوان را روی خودشـان می‌گذارنـد کـه قـدری سـواد پیـدا کـرده و خـود را مافـوق افراد عـادی بدانند. وقتـی بـا شـغل بسـیار پایینـی شـروع بـه کار کنند بدیهی اسـت کـه راه ترقی شـان با کسـانی کـه بخت به یاریشـان شـتافته فـرق دارد. در این صورت با مشـاغلی از قبیل فـراش، قلیانچی و پیشـخدمت شـروع می‌کننـد تا اینکه فرصت مناسـب آنـان را به مقامـات بالاتری برسـاند. ولی بـرای ترقـی، داشـتن حامـی و پارتـی قوی لازم اسـت. ایـن طبقه هیـچ حرفه‌ای را بلد نیسـتند هیـچ صنعتـی را دنبـال نمی‌کننـد و هیـچ خدمـت مثبتی برای کشـور انجـام نمی‌دهنـد و تمام عمرشـان بـه صـورت طفیلی باقـی می‌ماننـد. گرچه بسـیاری از افـراد آن در اثر حسـن تصادف

بـه پول‌هـای کلان دسـت می‌یابنـد. آنـان فضایـل و رذایـل همـه طفیلی‌هـای سراسـر جهان را دارنـد. اگـر کمـی نادرسـت و متقلب نباشـند خودشـان را فریـب خـورده می‌پندارند. ابـزار کار دسـتگاه دولت ایـران چنین افرادی هسـتند.

از امیرکبیـر گفتـه شـد، کمی به خدمـات او بپردازیم. هنگام جلوس ناصرالدینشـاه کشـور در هـرج و مـرج بـه سـر می‌بُـرد و هیچکـس بـه دولـت پاسـخگو نبـود. امیرکبیـر در طی چند مـاه نظـم را برقرارکـرد زیـرا چنان شـدت عملی نسـبت به مجرمین نشـان داد که دیگر کسـی دنبـال چنیـن کارهایـی نـرود. او تنهـا بـه نظم اکتفـا نکـرد و می‌خواسـت عظمت دیرینـه را به کشـور بازگرداند. سـربازخانه، کاروانسـرا و پل در مناطق مختلف کشـور احداث کرد. تشـکیلات پسـت را بازسـازی نمود و درکشـور شـبکه‌ای از چاپارخانه‌ها به‌وجود آورد که در هرکدام اسـب در اختیـار مسـافران قـرار می‌گرفـت. به تجدیدنظر در مسـاحی و ثبت اراضـی و املاک پرداخت و اسـاس مالیات‌هـا را تغییـر و بـدون آنکه به روسـتاییان فشـار آورد درآمد دولـت را افزایش داد. احـداث صنایـع جدیـد را تشـویق کـرد. بـه اروپاییـان نظر خوبی نداشـت و می خواسـت دسـت آنهـا را کوتـاه کنـد ولـی از دیگـر سـو بـرآن بـود کـه معلومـات نظامـی و مهـارت آنـان را اخذ نمایـد. بالاخـره دسـت روی نقطه حسـاس دسـتگاه دولت یعنی اختـلاس کارمندان گذاشـت. او میخواسـت همـه کارمنـدان دولـت خـود او را الگـو قـرار دهند کـه بسـیار پاکدامن بـود و دزدی نمی‌کـرد. او بـه ارزش وقـت پی‌بـرده بـود و سـبک نویسـندگی در ادارات را سـاده کـرد و اگر بر جـای می‌مانـد بـاز هـم سـاده‌تر می‌نمـود. ملاقات‌هایش کوتـاه بـود و مسـایل را در چند کلمه حـل و فصـل می‌کـرد. وقتـی از یـک هنگ سـان می‌دید به میـان سـربازان می‌رفـت و از آنان سـؤال می‌کـرد کـه آیـا جیـره خـود را دریافـت کرده‌انـد یا خیـر. وقتی متوجه می شـد افسـران جیـره سـربازان را نپرداخته‌انـد چنـان رفتاری با آنـان می‌کرد که بـه فکر تکـرار آن نمی‌افتادند. نقـش اصلاح‌گـری کـه امیرکبیـر در دولت به عهـده گرفته بود شـامل دربار و خویشـان نزدیک شـاه و حتی شـاه هم می‌شـد. وی می‌خواسـت شـاه همیشه مشـغول کار باشـد و با او مانند یک مربـی سـختگیر رفتـار می‌کـرد. سـرانجام کار به‌جایـی رسـید کـه این فـرد متفاوت بـا بقیه به طـرز تأسـف بـاری به فرمان شـاه به قتل رسـیده و کشـور از خدمـات این بزرگمرد محروم شـد.

اکنـون نمـودی بدهیـم بـه دیـدگاه روحانیون شـیعه از نظر شـرعی که حکومت حـق امام

زمـان اسـت و در غیـاب او حـق روحانیـون می باشـد کـه نماینـده امام زمـان اند. اغلـب آنها از نظـر تئـوری برآننـد کـه حکومت شـاه غیرقانونـی بـوده و غاصب به شـمار مـی‌رود و اطاعت از او را بـه عنـوان فرمانـروای بالفعـل و نه مشـروع مجـاز می‌دانند. بدینسـان قانون شـرع هرگونه ملکـی را که پادشـاهان تصاحب کرده باشـند قانونـی نمی‌داند و پادشـاهان مجبورند در کاخ‌های سـلطنتی چنـد اتـاق را مخصـوص خودشـان تعییـن و کرایـه آن را به مسـاجد بپردازنـد. در غیر ایـن صـورت نمی‌تواننـد در آن نمازکننـد زیـرا نمـاز در زمیـن غصبـی جایز نیسـت. بدین جهت روحانیـون بلندپایـه هرگـز از شـاه ایران صدقـه نمی‌پذیرند چون پولـی که به آنان داده می‌شـود مشـروع نیسـت و آنـان را ناپـاک می‌سـازد. ایـن شـخصیت‌ها نبایـد روی فرش شـاه بنشـینند زیـرا فـرش متعلـق بـه او نیسـت. چند سـال قبل که یـک مجتهد بـزرگ مجبور شـد به حضور محمدشـاه بـرود در پیـش چشـم همه با عصایـش فرش را که کف اتاق را پوشـانده بـود کنار زد و روی زمیـن برهنـه نشسـت. کلیـه حاضرین از جمله شـاه معنـی عمل این شـخصیت روحانی را فهمیدنـد. بـا ایـن وصـف اگر این وضع نامناسـب سـلطنت بـه نحـوی ترمیم نشـود در آینده مشـکلات بزرگـی ایجـاد خواهـد کرد. در ایـران گمان مـی رود تجـار معتبرترین بخـش جامعه بـه شـمار می‌رونـد و مـردم آنان را بسـیار درسـتکار و امیـن می‌شناسـند. از آنجایی کـه تجار با ماجراجویـی زیسـت نمی‌کننـد و اغلب نسـل اندر نسـل بـه حرفه تجارت اشـتغال دارنـد معمولاً ثـروت کـم و بیـش زیـادی بـه ارث می‌برنـد. تاجـر ایرانی جاه‌طلبـی اجتماعـی نـدارد و در امور دولتـی دخالـت نمی‌کنـد و از هـر توطئـه و دسیسـه‌ای برکنـار اسـت. احتـرام عمومـی برایـش ضـروری اسـت و بـا دقـت آن را پرورش می‌دهد. در نتیجه این ملتِ نکته‌سـنج، شـکّاک، شـوخ و بدگمـان بـدون هیچ اشـکالی پولش را به بازرگانان می‌سـپارد تا آن را به کار اندازند و سـودش را دریافـت کنـد. از ایـن نظـر بازرگانان ایرانی جانشـین مؤسسـات اعتباری و بانک‌هـای اروپایی هسـتند. بدیـن روی، در حقیقـت بزرگ‌تریـن بخـش سـرمایه ایران در دسـت بازرگانان اسـت و در نظـر دولـت کـه همیشـه در مضیقـه مالی اسـت و نمی‌داند اگـر بازرگانان به او قـرض ندهند چـه کنـد، قـرب و منزلت بسـزایی دارند. دولـت از تجار قـرض می کند ولی چـون معمولاً تجار پولـی را کـه متعلـق بـه خودشـان نیسـت قـرض می‌دهنـد بجز بـر اسـاس وثیقه‌هـای محکم دسـت بـه چنیـن کاری نمی‌زننـد. بدینسـان اسـت که بیشـتر اوقـات انحصـارات دولتـی و حق

وصـول مطالبـات از درآمـد فلان ایالت یا جواهرات سـلطنتی در گـرو بازرگانان اسـت. بازرگانان ایرانـی هرگونـه کالایـی را از اروپـا و آسـیا وارد می‌کننـد ولـی در مقابـل هیچگونـه وجوهی به دولـت نمی‌پردازنـد. شـیوه‌های تجارت به شـدت تحـت تأثیر بی اعتنایی شـرقی بـه صراحت و دقـت اسـت. تاجـر ایرانی خود را درسـتکار جلـوه می‌دهد اما وقتـی موعد پرداخت یـک حواله یا بـرات فـرا می‌رسـد خـود را مکّلـف به پرداخـت آن نمی‌دانـد. اگر هم گاهـی بپـردازد فقط برای نشـان دادن بزرگـواری خـود می‌باشـد و گرنه آن را تکلیف خـود نمی‌داند. معمـولاً قاعده بر این اسـت کـه طلبـکار مطالبـه پولـش را بـه تأخیـر می‌انـدازد بی‌آنکـه بهـره‌اش را افزایـش دهد یا اینکـه بـه گرفتـن وجهـی رضایـت می‌دهـد که با آنچـه قبـلاً دریافت نموده اسـت برابـر با کل طلبـش بـه اضافه سـودی رضایت‌بخش می‌شـود. ایـن گونه معامله آبـروی کسـی را نمی‌برد و مانع این نمی‌شـود که بازرگانان ایرانی حسـن‌نیت و اعتبارشـان را در معاملات از دسـت بدهند.

به‌محـض اینکـه از پایتخـت قـدم بـه ولایـات بگذاریـم صحنـه عـوض می‌شـود و وارد دنیای کوچکی می‌شـویم که از بسـیاری جهات سـودجویی بر آن حکم‌فرماسـت. در واقع حاکم انتصـاب خـود را مدیـون شـاه با موافقت صدراعظم اسـت و تا وقتـی که در مصدر کار باشـد هر کاری دلـش بخواهـد می‌کنـد. او فقط در سـه مـورد به حکومت مرکزی حسـاب پـس می‌دهد. مالیـات اراضـی، سـربازگیری برای ارتـش و عواید گمرکـی در جاهایی که گمرک وجـود دارد. از اینهـا کـه بگذریـم حاکـم از آزادی کامل برخوردار اسـت. شـاه کوچکی اسـت کـه وزیر خودش را دارد و بـه میـل خـود حکومـت می‌کنـد. میتوانند او را عزل کننـد ولی کارهایـش را نمی‌توانند کنتـرل نماینـد. مگر اینکه جاسـوس در دسـتگاهش داشـته باشـند. امـا در این حالـت نیز حاکم جاسـوس را هـر قـدر زرنـگ باشـد از راه بـه در می‌بـرد و مداخلـش را بـا او تقسـیم می‌کنـد. اگـر حاکـم کارهایـی بکنـد کـه مـورد پسـند دربار نباشـد صدراعظـم دسـتوراتی صـادر می‌کند ولـی هیـچ وسـیله‌ای بـرای اینکـه بداند دسـتورات مزبور اجرا شـده اسـت نـدارد و معمـولاً اجرا نمی‌شـود. بنابرایـن می‌تـوان گفت قدرت شـاه محـدود به تهـران و آن هم به صـورت تفویضی در اختیـار صدراعظـم اسـت و در ولایات فقط یک وسـیله برای مداخلـه دارد و آن عزل یا احضار حاکـم می‌باشـد. امـا اقدامـات روزمـره دسـتگاه دولت تقریباً به‌کلی از نظر شـاه پوشـیده اسـت. بدینسـان در تمـام شـهرهای ایـران میرزاهـا کـه در دسـتگاه دولتی مشـغول بـه کار انـد، فعال

مایشـاء هسـتند. یکی از وظایف حکام ولایات سـربازگیری برای ارتش می‌باشـد. او سـهمیه را بیـن دهـات قلمرو خود تقسـیم می‌کنـد. کدخدایان ابتـدا ملّایان و ملّاکان و کسـبه و طبعاً همه قوم و خویش‌های خودشـان را معاف می‌کنند. سـپس کسـانی را که در خدمت اشـخاص متنفذ هسـتند یـا می‌تواننـد رشـوه‌ای به مقامـات عالی بدهنـد کنـار می‌گذارنـد. سـرانجام، فقیرترین افـراد کـه قـادر بـه دادن رشـوه برای گرفتـن معافی از خدمت به شـاه نیسـتند باقـی می‌مانند و بنابرایـن منحصـراً بیـن آنـان سـربازگیری به عمـل می‌آید. اگـر دسـتگاه دولتی ایـران در مورد سـربازگیری شـیوه‌ای را کـه قبـل از انقـلاب ۱۷۸۹م. در فرانسـه رایـج بود و هنوز در انگلسـتان اجـرا می‌شـود بـه‌کار می‌بـرد می‌توانسـت از طبقات پایین شـهری به انـدازه کافی سـرباز بگیرد که نیازی به روسـتاییان نداشـته باشـد. دولت بدینسـان می‌توانسـت انبوه افراد بی سـر و پایی را کـه در ایـران لوطی می‌نامند و عبارت از کسـانی هسـتند که قدری خوشـگذران و رذل و شـرور و در خـور مجـازات می‌باشـند و روزهـا بـه بـازار و شـب‌ها بـه خانه‌هـای ارمنی‌هـا و یهودیـان شـراب فـروش مـی رونـد بـه سـربازی ببـرد. لوطی‌هـا بـا بی‌قیـدی راه می‌روند، کلاهشـان را کـج می‌گذارنـد، دستشـان را روی قبضـه خنجـر قـرار می‌دهنـد، سینه‌شـان را باز می‌کننـد و با نـگاه وقیـح به مـردم می‌نگرنـد. از آنان می‌توان سـپاه قدّاره کشـان تشـکیل داد. لوطی‌ها افراد گزافـه گـو ولـی شـجاعی هسـتند و لاف زنی‌هایشـان فقـط لفظی نیسـت زیرا با اصـول جنگ تـن بـه تن آشـنا هسـتند. یکـی از عـادات لوطی‌ها مبـارزه طلبی پس از مشـروب‌خوری اسـت. آنـان بـا قمـه کـه شمشـیری اسـت کوتـاه بـا تیغه‌پهن وسـنگین ونـوک تیـز و دو لبـه ضربات مهلکـی وارد می‌کننـد. هنـوز هـم لوطی‌هایـی کـه برای کسـب شـهرت با افـراد پلیـس درگیر می‌شـوند و چنـد نفـر را بـه ضـرب چاقـو و تپانچـه از پـا در می‌آورنـد کم نیسـتند. امـا در واقع دولـت کار خوبـی می‌کنـد که چنین اشـخاصی را به سـربازی نمی‌بَـرَد زیرا در ایـن صورت یک نیـروی نظامی بسـیار آشـوب طلب و ترسـناک تشـکیل می‌شـد کـه نظارت بـر آن کار آسـانی نبـود. بـه خصـوص بـا توجـه بـه فقـدان کامـل انضبـاط در سـربازان ایرانـی. بلکـه برعکس با روشـی کـه اتخـاذ کرده‌انـد سـربازانی تربیت می‌کنند که بسـیار سـر به زیـر، با حوصلـه، مطیع و نـازک دل می‌باشـند. سـرباز ایرانـی اغلـب جیـره‌ای را کـه دولـت برایـش تعیین کرده اسـت دریافـت نمی‌کنـد و افسـران آن را بـرای خـود برمی‌دارنـد. امـا در عـوض او مجبور نیسـت زیاد

خـودش را خسـته کنـد. در هیـچ تمرینـی شـرکت نمی‌کنـد چـون تابسـتان‌ها هـوا بسـیار گرم اسـت و زمسـتان هـا بسـیار سـرد اسـت. وقتـی او را به پسـت نگهبانـی می‌گمارند تـا وقتی که پـادگان در آن محـل قـرار دارد او را تعویـض نمی‌کننـد بـه نحوی که او محل خـود را تبدیل به خانـه‌اش می‌سـازد و تقریبـاً همـه اوقـات روز از آنجـا غایب اسـت و اگـر او را به نگهبانی شـب بگمارند هیچ عاملی او را وادار نمی‌کند که سراسـر شـب تفنگ در دسـت بایسـتد بلکه شـنلش را روی زمیـن پهـن می‌کنـد و تـا صبـح روز بعد به راحتـی می‌خوابد. اگـر حرفه‌ای بلد باشـد به آن می‌پـردازد وگاهـی از درآمـدش رشـوه‌ای بـه افسـران ما فـوق می‌دهد. سـربازان بـه عنوان نوکـر و حمّـال نیـز خدمـت می‌کننـد و تـا حـد شعورشـان ترتیبـی می‌دهند کـه به وجودشـان سـخت نگـذرد. به‌طـور خلاصـه زندگی سـربازان تـا وقتی کـه در پادگان به سـر می‌برنـد قابل تحمـل اسـت امـا وقتـی آنـان را بـه اردوکشـی می‌برنـد وضعشـان غـم انگیـز می‌شـود. دیگر دینـاری به‌عنـوان جیـره بـه آنـان پرداخت نمی‌شـود. سررشـته داری در ایـران وجود نـدارد و به همیـن جهت به سـربازان نه اسـلحه مناسـبی مـی دهند و نه غـذا. اغلب سـربازان در راه مجبور بـه خـوردن علـف می‌شـوند. تقریبـاً سـه سـال پیش بخـش عمده سـپاهی کـه بـرای جنگ با ترکمن‌ها به سـرحّدات شـمالی فرسـتاده شـده بودند از گرسـنگی تلف شـدند. سـرباز ایرانی در چنیـن وضـع وحشـتناکی بندرت خونسـردیش را از دسـت می‌دهد. او همیشـه خوش خلق، سـر بـه زیـر و خوشـحال اسـت. گاهـی کـه زیـاد تحت فشـار قـرار می‌گیـرد طغیـان می‌کنـد ولی همیـن کـه بخشـی از خواسـته‌هایش کـه معمـولاً به حق اسـت بـرآورده میشـود به‌سـرعت به انجـام وظیفـه می‌پـردازد. سـرباز ایرانـی از نظر هوش و شـجاعت قابل سـتایش اسـت.

در حال حاضر کشـاورز آزاد اسـت و از طریق کدخدا و ریش سـفیدان روسـتا امورش را می گذرانـد. او بایـد دو نـوع مالیـات بپـردازد، یکـی به دولـت و دیگری به عنـوان درآمد سـالانه به مباشـری کـه مالـک ده تعییـن می‌کنـد و کاری جز وصـول آن ندارد. مباشـر حق نـدارد به میل خـودش ایـن مبلـغ را افزایـش بدهـد اما اگـر محصـول ده کاهش یابـد آن را از دسـت می‌دهد. بنابرایـن او حامـی کشـاورزان در برابر توقعـات اداره وصول مالیات اسـت. چون درآمد سـالانه را بـر اسـاس کـم و زیادی محصـول ده دریافت می‌کنـد به رونق امور ده بسـیار علاقمند اسـت و مجبور اسـت تشریک مسـاعی کند.

بدینسان جامعه ایرانی مجموعه بسیار رنگارنگی را تشکیل می‌دهد و مخلوطی از وضعیت‌های مختلف می‌باشد. هنوز در دستگاه دولت بقایای فئودالیته و سازمان‌هایی که می‌توان قانونی نامید وجود دارند که به واسطه قدمتشان همچنان پا برجا هستند وکسی نمی‌تواند دست به ترکیبشان بزند و تا حدودی به عامّه مردم استقلال می‌بخشند و کمبودها را جبران می‌کنند. از این رو، فقدان قدرت واقعی دستگاه دولت که اغلب تا حد لگام گسیختگی پیش می‌رود و تشکیلات اشرافی ایلات که بر پایه حقوق ولایت و اصل و نسب قرار دارد، طبقه‌ای از نجبا را بوجود آورده که در اصل بسیار پوچ و توخالی هستند. تا زمانی که در بیابان و زیر چادر زندگی می‌کنند این پوچی ظاهر نمی‌شود ولی به محض اینکه از دروازه شهر قدم به درون می‌گذارند هاله حیثیت و اعتباری که وجودشان را فراگرفته است محو می‌شود. اهالی شهرنشین ایران مثل همه کشورهای جهان اینگونه نجبای بی‌ریشه را مسخره می‌کنند و درباره آنها داستان‌ها می‌گویند و برایشان تره هم خورد نمی‌کنند. به هر حال مردم شهرنشین مانند همه مردم جهان عاشق برابری هستند. تکرار می‌کنم در کافه‌های اروپایی مطلبی گفته نمی‌شود که در اینجا با هیجان فراوان بیان نشود.

با آنچه درباره جامعه ایران بیان شد به‌نظر می‌رسد دولت ایران به مفهوم واقعی وجود ندارد و "فرد" در این کشور همه‌چیز است. در حالی که افراد اعتنا و باکی از دولت ندارند دولت چه می‌تواند باشد؟ مردم ایران از این جهت و بسیاری جهات دیگر شباهت به اهالی امپراتوری رم دارند و از هر حکومتی که روی کار می‌آمد، خوب یا بد، چپاولگر و یا با حسن نیت نفرت داشتند و از آن ناراضی بودند. مردم ایران از نظر وفاداری سیاسی و فداکاری ناتوان هستند ولی سرشار از عشق به میهن بوده و معتقدند هیچ وسیله‌ای برای اداره کشورشان وجود ندارد. بدینسان همه مردم بدون شرم و حیا همدیگر را غارت می‌کنند. دستگاه دولتی وقتی به وجود می‌آید که دولت درآمد داشته باشد و بتواند مالیات وصول کند. طبقه روحانیون مطلقاً مالیات نمی‌پردازند زیرا نفوذ زیادی دارند. طبقه مالیات دهنده نیز به قدری در پرداخت مالیات سوء نیت به خرج می‌دهد و برای کاهش میزان پرداخت آن به رشوه متوسل می‌شود که چیزی عاید خزانه دولت نمی‌شود. در سراسر ایران

حتـی یـک جـاده بـرای رفتن از تهـران به اقامتگاه تابسـتانی شـاه در شـمیران وجود نـدارد. اگر ادارات دولتـی هسـت بـرای خدمت بـه دولت و ملت نیسـت بلکه عملاً برای این اسـت که یک عـده مأمـور دولـت بـلای جـان مـردم شـوند و از جیب مـردم امـرار معاش کننـد. آنـان به هیچ چیـز علاقـه و دلسـوزی ندارند و برای حفظ منافع‌شـان اصـول اخلاقی را رعایـت نمی‌کنند ولی دوسـت ندارنـد مسـائل را بـه حـد افـراط بکشـانند بلکـه با کمـال میل بـه راه حل‌هـای معتدل رغبـت نشـان می‌دهنـد. حاکمـی اگر معزول شـود کمتر اتفـاق می‌افتد که تمـام دارایـی او را از دسـتش بگیرنـد. به بهانه تسـویه حسـاب بخشـی از آنچه را چپـاول کـرده از وی می‌گیرند ولی آنقـدر برایـش باقـی می‌گذارنـد کـه بتوانـد شـغل دیگـری را بخـرد تا آنچـه را کـه لازمه حفظ آبرویـش در برابـر دیگران اسـت داشـته باشـد. همـان طورکه این حاکـم در مورد زیر دسـتانش عمـل می‌کـرده اسـت. ابتـدا از وی ده تومـان مطالبـه می‌کـرده ولـی عاقبـت بـه چهـار تومان راضـی می‌شـده اسـت. "توسـط" یعنـی دخالت شـخص سـوم در هـر معاملـه‌ای با هـر ماهیتی در ایـران عمومیـت دارد. یـک شـهروند پولـدار هـم نمی‌تواند بدون واسـطه اسـب یا خانـه و یا هرگونـه معاملـه‌ای انجـام دهد. حتی اگر شـاه قصد خود را بـرای یک اقدام سـرکوب گرانه ابراز مـی‌دارد سـر وکلـه یـک واسـطه پیدا می‌شـود کـه موضـوع را برطرف کنـد. این رسـم عمومی اسـت که همـه آن را پسـندیده و رعایـت می‌کنند.

موضـوع جالـب دیگـر در مـورد ایرانیـان، آداب معاشـرت و چگونگـی احتـرام گذاشـتن و تعارفـات آنـان بـه یکدیگـر اسـت. چنانکـه شـما دارای مقـام و مرتبـه‌ای عالی‌تـر از صاحبخانه باشـید او شـخصاً در برابـر درب اول منـزل بـه پیشـوازتان می‌آیـد ولـی در صورتی کـه مقامتان مسـاوی باشـد او پسـر یـا یکی از خویشـانش را بـه اسـتقبال می‌فرسـتد. در این هنـگام مبادله نخسـتین تعارفـات بـه عمـل می‌آیـد. چگونـه حضـرت اشـرف بنده‌نـوازی فرمـوده و قـدم بـه ایـن کلبـه محقـر نهاده‌ایـد؟ آن وقت شـما نیـز باید در پاسـخ صاحبخانـه اظهار تعجـب کنید و بگوییـد، چگونـه جنابعالـی مرحمت فرمـوده و به جلو غلامتـان آمده‌اید؟ این لطـف جنابعالی مرا بی‌نهایـت منقلـب و سـر تـا پـا شـرمنده کرده اسـت. وقتی ایـن جمـلات رد و بدل شـد و به در اتـاق پذیرایـی می‌رسـید در اینجا شـرط ادب اقتضا می‌کند کـه زودتر از صاحبخانه وارد نشـوید. صاحبخانـه اطمینـان می‌دهـد کـه خانـه متعلق به خودتـان اسـت و در این کلبه محقـر همه در

اختیارتـان هسـتند و شـما نیـز با تواضع سـوگند می‌خوریـد که چنیـن جسـارتی را نخواهیدکرد. سـپس کفش‌هـا را در می‌آوریـد و صاحبخانـه هـم همیـن کار را می‌کنـد و وارد اتاق می‌شـوید. پـس از ورود بـه اتاق‌پذیرایـی مشـاهده می کنید کـه تقریباً همـه قوم وخویش‌هـای صاحبخانه بـرای انتظـار ملاقـات با شـما حضـور دارند و همه بـه پاخاسـته و در کنار دیوار صف کشـیده‌اند. بـه محـض ورودتـان همـه کرنـش می‌کننـد و دسـته جمعـی بـه سـلام تـان پاسـخ می‌دهند. سـپس صاحبخانـه شـما را بـه صدر مجلـس راهنمایـی می‌کنـد و میخواهد بالا دسـت خودش بنشـاند امـا شـما با اصرار زیاد از نشسـتن در آن مکان خـودداری می‌کنیـد و از او می‌خواهید که خـودش در آنجـا بنشـیند. حاضـران از ایـن مرافعه دوسـتانه که حاکـی از نهایـت تربیت طرفین اسـت لبخنـد می‌زننـد. بـه تقاضـای شـما صاحبخانه اشـاره‌ای بـه حاضـران می‌کند که تشـکر می‌کننـد و سرجایشـان می‌نشـینند. وقتـی همـه نشسـتند شـما رویتـان را به سـوی صاحبخانه می‌کنیـد و می‌پرسـید، انشـالله دماغتـان چـاق اسـت؟ صاحبخانـه پاسـخ می‌دهـد، الحمداله به لطـف جنابعالـی و شـما در جـواب می‌گوییـد، الحمدالـه. آنـگاه رو بـه نزدیک‌تریـن کسـی کـه کنارتـان نشسـته و جـای او حاکـی از مقـام و مرتبـه عالی اوسـت می‌کنید و به همـان ترتیب از او می‌پرسـید، آیـا حـال شـریف خوب اسـت؟ پاسـخی که می‌شـنوید همیشـه مثبت و همـراه با الحمدالـه و بـه لطف جنابعالی اسـت و...

پرداختـن بـه دیـدگاه "کنـت دوگوبینـو" اندیشـمند فرانسـوی دربـاره جامعه ایـران در عهد ناصرالدینشـاه و فرهنـگ و سـنن ایرانیـان ارزش آن را داشـت که صفحات بیش‌تـری را به خود اختصـاص دهـد. حـال به بررسـی جامعـه عهد ناصری از نظر سـایر افـرادی کـه در آن زمان به ایـران بـه دلایل گوناگون مسـافرت کـرده انـد می‌پردازیم.

ویلـز، پزشـک جـوان انگلیسـی برای طبابت و کسـب درآمد راهـی ایران می‌شـود. او مدت پانـزده سـال در ایـران بـه کار می‌پـردازد و در ایـن مـدت طولانـی می‌توانـد با دربـار ناصری و بـزرگان آن عهـد رابطـه برقرارکند و فرصت ایـن را دارد که از نقاط مختلف کشـور بازدید نماید. صرفنظـر از اینکـه اهـداف سیاسـی و وابسـتگی او بـه دولـت انگلیس چه بـوده به دیـدگاه او در مـورد چگونگـی جامعـه ایـران که خود شـاهد آن بوده اسـت نظـر می‌افکنیم. اغلـب در برخورد بـا دوسـتانی کـه در ایـن مـدت با آنها آشـنا شـده بودم، بعضـی از من می‌پرسـیدند، شـما ماهی

چقـدر حقـوق می‌گیریـد. بـا شـنیدن پاسـخ این بـار سـؤال می‌کردند، خـوب در هر حـال چقدر "مداخـل" یعنـی لفـت ولیـس و دزدی داری؟ به نظر مـن هیچکس قادر به جلوگیـری از دزدی و رشـوه‌گیری کارکنـان وکارمنـدان ایـران و انصـراف آنها از این نـوع طرز فکر که رشـوه‌گیری و مداخـل طلبـی را حـق قانونـی خـود می‌داننـد نیسـت. همـه مردم ایـران از شـاه گرفته تـا بقیه کارمنـدان و کارکنـان آنقـدر که پایبند مداخل هسـتند اهمیـت چندانی به حقـوق ماهیانه خود و حـق قانونـی نشـان نمی‌دهند و مـدام از مداخـل دم می‌زنند. حـکام ایالات هم حکـم حکومتی خویـش را بـا پرداخـت مبلغـی کلان به عنـوان پیش کشـی چاکرانه بـه دربار دریافـت می‌کنند کـه ایـن یـک نـوع مداخـل معمولـی مربـوط به شـاه اسـت. خـود من هـم اگر خواسـته باشـم اسـبی، فرشـی ویـا حتّـی شـکر بخـرم، نوکـر و ناظـر خریـدم ده درصـد بـر روی قیمـت اصلی می‌کشـد و آن را بـه حسـاب مـن می‌گـذارد. یـا اگـر تصمیـم بـه فروختن اسـبم بگیـرم باز هم پیـش از انجـام معاملـه ده درصـد از اصل قیمت فـروش را برای خودش برمـی‌دارد. حتی در چند مـوردی کـه موفـق بـه مچ‌گیـری او بـا دلیل و مـدرک شـدم و اعتراض کـردم با جسـارت تمام صـدا بلنـد کـرد که صاحـب، این حـق قانونی من اسـت زحمت می کشـم و باید مداخل داشـته باشـم. در مسـافرت بـه کرمانشـاه به دیـدار شـاهزاده عمادالدّوله عمـوی ناصرالدینشـاه و حاکم کرمانشـاه رفتیـم. مـردی فوق‌العاده ثروتمنـد و در عین حـال حاکمی مقتدر و لایق بـود. قبل از ورود بـه داخل سرسـرا در وسـط میـدان با منظره تکان دهنده‌ای مواجه شـدیم. مـردی را دیدیم کـه لالـه گـوش راسـت او را به تیـر تلگراف میخ کـرده بودنـد. بـا عمادالدّوله از قبل آشـنایی و دوسـتی داشـتم از همـان ابتـدا که چـای آوردند با مشـاهده قـاب اسـتکان‌های زریـن مزّین به المـاس پـی بـه ثـروت بی‌نهایت او بردیم. پـس از چای نوبت به قلیان رسـید. قلیان هایی سـراپا طـلا بـه خصـوص قلیـان مخصـوص حاکم که تـه قلیـان اش از طلای نـاب ضخیـم مزّین به انـواع جواهـرات رنگارنـگ بـود. به ویـژه برلیان‌های بیشـمار کنار هم گذاشـته شـده در بدنه ته قلیـان زرینـش آن را بـه رنگ سـبز چشـمگیر و دلفریـب درآورده بـود. وقتی صحبـت به مردی کـه گوشـش را بـه تیر تلگـراف میخ کرده بودند کشـید عمادالدّولـه با قیافه جدی اظهار داشـت، آه ایـن نامـرد از آن حرام‌زاده‌هایـی اسـت کـه سـیم‌های تلگـراف را قطـع می کـرده و آن را بـه فروش می‌رسـانده. دسـتور داده‌ام مدت سـی و شـش سـاعت تمام او را به همین حال رها کنند

و پـس از خاتمـه ایـن مـدت بـه زندانـش ببرنـد. در زمان حکومـت ظل‌السـلطان در شـیراز، به چشـم خـود ناظـر اعـدام دو نفر یکـی با شـلیک تفنگ و دیگـری گلوله تـوپ بودم. نفـر اول را بـه جوخـه اعـدام سـپردند ولی دومی را بـه دهانه لوله یکـی از توپ‌های دهن پُر باروتی بسـتند. ابتـدا شـلاق مفصلـی به پشـتش زدنـد. پـس از آن توپچی بـا قدم‌های سـنگین خـود به طرف تـوپ رفـت و تـوپ را آتـش نمـود ولـی تـوپ عمـل نکرد. معلـوم شـد آنطورکـه بایـد آن را پر ازکهنـه و بـاروت نکـرده و نکوبیـده بودنـد. در نتیجـه کار مدتـی طـول کشـید. طـی این مدت محکـوم بیچـاره بـا چشـمان نگـران و از حدقه خـارج شـده‌اش ناظر بـرکار آنان بود. مـن نیز با اسـتفاده از ایـن فرصـت به سـرعت خود را به شـاهزاده رسـاندم تا درخواسـت عفو محکـوم را از او بکنـم. ظل‌السـلطان کـه از قـرار معلـوم پـی بـه مقصـودم برده بـود با زرنگـی قبـل از اینکه مجـال حـرف زدن بـه من بدهـد به منظور وقت گذرانی شـروع بـه صحبت در مـوارد دیگر کرد کـه ناگهـان در وسـط صحبت‌هـای او صدای انفجار شـدیدی به گوشـمان رسـید کـه این دلیل بـر اجـرای حکـم اعـدام و قطعه قطعه شـدن پیکـر محکوم به توپ بسـته بـود. یـا آن روزهایی کـه دختـرک رقاصـه حدود شـانزده هفده سـاله‌ای را به‌جـرم بدکاری و مـراوده داشـتن با منزل اروپاییـان بـه حضـور ملکـه (مـادر شـاه) آوردنـد. دختـرک بـا شـهامت و صداقت به جـرم خود اعتـراف کـرد و بـا التمـاس و گریه درخواسـت بخشـش از حضور ملکـه را نمود ولـی ملکه مادر بـا عصبانیـت تمـام فرمان قتل دخترک را صـادر کرد. برای اجرای حکم او را به دسـت فراشـان سـپرد و آنـان کـه از قبـل با نحـوه اعدام مورد پسـند ملکه آشـنا بودنـد دختـرک را در لای نمد بزرگـی پیچیدنـد و ضمـن مالیـدن و خرد کـردن در میان نمد آنقـدر در زیر پاهای سـنگین خود لگدمالـش کردنـد تـا لکه‌هـای خون تـازه از نمد بیـرون زد و دختـرک در زیر ضربـات لگد آنان جـان داد و ناله‌هـای جگـر خراشـش برای همیشـه خاموش شـد. در زمانی که در شـیراز طبابت می کـردم یکبـار بیسـت نفـر از سـارقین و راهزنـان مسـلح توسـط افـراد شـاهزاده خسـرومیرزا عموی ناصرالدینشـاه دسـتگیر شـدند و همه‌آنها را به حضور جناب حاکم آوردند. دسـتور زندانی شدنشـان تـا شـروع محاکمـه قلابی صادر شـد. بـه طوری که اطـلاع پیدا کـردم نُه نفـر از آنها بـا دادن رشـوه‌های کلان جـان خـود را خریدنـد و رها شـدند. بقیه را فرسـتادند تـا به اصطلاح " لای جـرز" گذاشـته شـوند. جریـان بدیـن قـرار بـود که ابتدا فراشباشـی بـه همـراه یکصد نفر

سرباز، یک بنّا، تعدادی باربر و چهار نفر جلّاد به طرف محل برجک‌هایی که قبلاً ساخته بودند به راه افتادند در حالی که یک بار شتر گچ را به دنبال خود می‌آوردند. فراشباشی حدود هزار ریال برای فراری دادن یکی از سران دزدها رشوه گرفته و با استفاده از تاریکی شب او را فراری داد. سپس ضمن بهانه‌جویی و ایراد بیهوده گرفتن از یکی از باربرها دستور داد دست‌های او را ببندند و به جای زندانی فراری داده شده به میان سایرین بفرستند. در حالی که هنوز یک کیلومتر تا محل اعدام راه بود ناگهان جمعیتی حدود یکصد نفر ضمن اینکه فریاد اعتراض سر داده بودند به دنبال گروه راه افتادند. اینان گروهی از دوستان و منسوبین باربر مظلوم بودند که پس از پی بردن به اقدام ظالمانه فراشباشی به قصد نجات جانش آمده بودند. آنها فریاد می‌کشیدند در صورت میانِ جرز گذاشتن باربر بیگناه ضمن گل مالیِ سر و رویمان به طرف کاخ شاهزاده خسرومیرزا خواهیم رفت و از او در مورد شکافتن برجک‌ها و بیرون کشیدن جنازه باربر و به مجازات رساندن فراشباشی دادخواهی می نماییم. قال قضیه آنچنان بالا گرفت که فراشباشی مجبور شد دست از محکوم بیگناه بردارد و او را به حامیانش بسپارد ولی ده نفر دزد باقی مانده را در برجک‌ها گچ گرفتند. یک روز ناظر محکومی بودم که او را به چهارمیخ کشیده بودند. به این صورت که به هنگام عبور از خیابان، جمعیت زیادی را مشاهده کردم که به دور یک نفر جمع شده‌اند. جلوتر رفتم و از اسب پیاده شدم، مردی جوان رنگ پریده را در حالی بین هوشیاری و بیهوشی مشاهده کردم که او را به وسیله تعدادی میخ طویله بلند در کف هر دو پا و کف هر دو دست به دیوار کوبیده بودند پس از آن سه عدد میخ طویله بلند هم طوری به بدنش میخ کرده بودند که سینه خرد و خونین بیچاره را محکم به دیوار چسبانده بود. خون رقیقی در حال بیرون زدن از سوراخ میخ‌ها و جاری شدن از سطح دیوار به سمت پایین بود. محکوم بیچاره هر چند یکبار با سردادن ناله‌ای ضعیف هنوز زنده بودن خودش را بروز می‌داد تا سرانجام طاقتش به پایان رسید. به قراری که شنیدم اتهام او سرقت گردنبند جواهر مخصوص گردن اسب شاهزاده ظلّ‌السلطان بود که دچار چنین عقوبت سختی شده بود. از نظر من سیرت و منش ایرانیان به صورتی است که آنها را مردمی ساده‌اندیش و ایده آلیستی دیدم که در عین حال ضمن تحمل سختی‌ها نسبت به آینده خویش کاملاً

خوشبین هستند و شکایت چندانی از وضع خود ندارند. از طرفی ایرانیان مردمی مهماندوست، دست و دلباز، متعهد و نوعدوست هستند که همیشه سعی در اتخاذ روشی انسانی دارند. به‌خصوص صداقت و صفای آنها نسبت به دوستان و خارجی‌هایی که به ایران آمده‌اند به وضوح مشهود است. یک ایرانی احساس وظیفه و عاطفه شدیدی نسبت به فرزندان خود دارد. در مقابل، فرزندان هم به‌جای خود احترام زیادی برای پدر و مادر خود قایل هستند تا آنجا که پسر خانواده ضمن الگو قرار دادن رفتار مردانه و نیک پدر سعی در تقلید این رفتار و به قالب پدر خویش در آمدن دارد. رعایت این احترام به حدی است که یک پسر حتی در سنین نوجوانی هم حاضر به نشستن بدون اجازه در مقابل پدر خود نیست و همیشه پدر خود را به نام " آقا " خطاب می‌کند. شدت علاقه فرزندان نسبت به مادرشان هم بیش از حد تصور است. هیچیک از فرزندان هرگز حاضر به انجام کاری جز با اجازه و صلاحدید پدر و مادر نیستند. به خصوص درباره ازدواج جز به صلاحدید مادر خود اقدام به انتخاب همسر نمی‌کنند. در میان خانواده‌های کم بضاعت هم فرزندان به حد رشد رسیده هرگز وجود والدین پیر و از کارافتاده را با وجود سختی معیشت سربار خود نمی‌شمارند. احترام به مسّن‌ترها به خصوص پیران پر سن و سال در جامعه ایرانی یک نوع سنت و از جمله واجبات است. ریش سفیدان احترام ویژه‌ای دارند و در همه کارها مورد مشاوره و صلاحدید جوانان قرار می‌گیرند. نصحیت پیرمردان و پیرزنان با رضایت خاطر مورد قبول دیگران قرار می‌گیرد. خوی مردانگی و گذشت و سخاوت حتی در میان قشرکم بضاعت هم به وفور دیده می‌شود. اغلب ثروتمندان خیرخواهی را مشاهده کرده‌ام که هر کدام چندین خانواده کم بضاعت یا بی‌سرپرست از فامیل و بستگان یا غریبه‌های بی‌پناه را در پناه خود گرفته بودند و با منتهای فتوت و جوانمردی از آنان نگهداری می‌کردند. به‌همین علت هر چند در ایران هنوز مؤسسه خیریه و نوانخانه‌های عمومی از طرف دولت و دیگران تأسیس نگردیده با این وجود معمولاً کسی از شدت فقر وگرسنگی تلف نشده است. با وجود این همه خصائل نیک با کمال تأسف اذعان می‌کنم که اکثر ایرانیان دروغگو هستند و به آنچه واقعاً نیستند تظاهر می‌کنند. مسامحه و سهل‌انگاری در انجام کارها نیز یکی از عادات ناپسندیست که اکثر ایرانیان گرفتار آنند. مرتباً قول فردا می‌دهند و فردا هم قول فرداهایی

دیگـر. اکثـر آنهـا علاقه و اعتنـای چندانی بـه وقت‌شناسـی ندارند. قضـاوت دربـاره مجرمین و بـدکاران معمـولاً تـوأم بـا شـدت عمـل و سـخت‌گیری می‌باشـد. اکثـر محکومیت‌هـا شـامل شـلاق خـوردن، اعـدام یـا زنـدان کوتاه مـدت تـوأم با شـکنجه اسـت. هرگـز محکومیت‌هایی زندانـی شـدن طولانـی دیـده نمی‌شـود. فرهنگ و سـواد عمومی در ایـران سـابقه‌ای طولانی و طرفـداران زیـادی دارد و عـلاوه بر خواندن و نوشـتن و پرداختن به مطالعـات و تحصیلات، عده کثیـری از تجّـار و کسـبه از لحـاظ حسـاب و ریاضـی تا بـدان حد کسـب معلومـات کرده‌اند که شـخصاً قادر به محاسـبه دخل و خرج روزانه و سـایر محاسـبات مالی و تجاری خود می‌باشـند. عـلاوه بـر ایـن مـردم ایـران علاقه فراوانـی به آموختن سـواد نشـان می‌دهند به طـوری که در حـال حاضـر در هـر شـهر و روسـتا مـدارس ابتدایی بـه نام مکتـب خانـه وجـود دارد. مرکز آن بیشـتر در داخـل مسـجد هـر محـل اسـت و به وسـیله مکتـب‌دار یا به قـول خودشـان یک نفر مـلّا سرپرسـتی و اداره می‌شـود. در آنجـا هـر نفـر در مـاه حـدود سـی شـاهی بـه عنـوان خرج تحصیـل یـا شـهریه به مـلّا پرداخـت می‌کند. به مکتبیـان ابتدا طرز خواندن و نوشـتن وسـپس نحـوه قرائـت قـرآن تدریـس می‌گـردد. روش تدریـس و اداره مکتب همیشـه توأم بـا انضباطی سـخت و رفتـاری خشـن از طـرف مـلّا می‌باشـد. شـاگردان تنبـل بـه شـدت مـورد تنبیـه قرار می‌گیرنـد. همیشـه یک دسـتگاه چوب فلک در گوشـه دیـوارکلاس در مقابل چشـمان نگران و وحشـت زده بچـه مکتبی‌هـا بـه حالـت آماده دیـده می‌شـود. به محض اشـاره ملّا بـه دو نفر از گـردن کلفـت تریـن و پرسـال‌ترین بچه‌ها، این دو نفر شـاگرد خاطـی را از زمیـن بلند می‌کنند و پشـتش را روی زمیـن می‌گذارنـد و در یـک چشـم بـه هـم زدن هر جفـت پاهـای او را میان تسـمه چرمـی چـوب فلـک قـرار می‌دهنـد و بـا یک تـاب محکم بـه چوب، کـف پاهـا را رو به آسـمان آمـاده فـرود آمـدن ضربـات محکم ترکه‌هـای آلبالو یا شـلاق مـلّا نگهمیدارنـد. دوران تحصیـل و حجـم برنامـه مکتب خانه مختصر و نسـبتاً محدود اسـت. بلافاصله پـس از آموختن سـواد خواندن و نوشـتن فارسـی و قرائـت قرآن برنامه پـردوام و مبتنی بر تعلیم مشـق خط آغاز می‌گـردد. هـر کـس سـعی در بهتر فراگرفتـن قواعد خط و رسـیدن به مرحله خوشنویسـی دارد. زیـرا مطمئـن اسـت کـه در صـورت ارتقـاء بـه این مرحلـه به قـول معـروف نانش تـوی روغن اسـت و راه ترقی به سـوی منشـی گـری در تجارتخانه‌های بـازار یا ادارات حکومتـی برایش باز

و همـوار می‌گردد. کسـانی کـه پـس از رسـیدن به مرحله خوشنویسـی در خود اسـتعداد رسـیدن بـه مرحلـه میرزایـی را می‌بیننـد، عـلاوه بـر تحصیـلات مقدماتـی نیـاز بـه آموختـن و کسـب معلومات بیشـتر در مورد حسـاب و هندسـه، ادبیات و دروس فلسـفه اسـتدلالی دارند. دامنه این تنـوع دانـش و تحصیلات آنچنان پر وسـعت اسـت که همچون اقیانوسـی بیکرانـه هرگز خاتمه و انتهایـی نـدارد. برنامه این تحصیلات عالی‌تر با درس‌هایی از گلسـتان و بوسـتان سـعدی آغاز می‌گـردد. آموختـن و حفـظ اشـعار ادبـی و بـه کار بردن بـه جـای آن در محاوره جـزو اخلاق و روش همـه ادب دوسـتان و مـردم باسـواد و خـوش ذوق ایـران اسـت. علاقمنـدی بـه شـعر و شـاعری در بیـن کلیـه اقشـار جامعـه از فقیـر و غنـی رواج دارد تـا جایـی که نوکر و آشـپز حتی مهتـر ایرانـی هر یک چند شـعر حماسـی از شـاعر حماسـه سـرای نامدارخود فردوسـی به خاطر دارنـد. در مـوارد مقتضـی بـا ذوق و شـوق تمـام وگاه با آهنگی حماسـی شـروع بـه خواندن آن می‌کننـد. بعضـی از دانـش آمـوزان مکتبـی پـس از خاتمـه دوران مکتب برای کسـب معلومات بیشـتر و رسـیدن بـه مرحلـه روحانیـت و اجتهـاد بـه مـدارس اسـلامی می‌رونـد و در آنجـا بـه آموختـن فقـه و اصـول قوانین اسـلام و سـایر رشـته‌ها از جمله طب سـنتی می‌پردازنـد. پس از طی دوره مدرسـه هرکس که شـیفته آموختن بیشـتر باشـد می تواند شـخصاً به مطالعه بپردازد یـا جهـت کسـب علم و فیض بیشـتر بـه دیـدار عالمین والاتـر برود. عـلاوه بر مـردان، دختران افـراد ثروتمنـد و بازرگانـان و دولتیـان اغلـب به کسـب سـواد و تحصیـل می‌پردازند تـا آنجا که بعضـی از آنهـا قـادر بـه سـرودن اشـعار یا نوشـتن مقالات هسـتند. بیشـتر خانم‌هـا علاقمند به مطالعـه اشـعار و آثـار ادبی هسـتند. بـا این وجود تعداد زنان باسـواد نسـبت به مردان به نسـبتی در حـدود یـک به پنجاه اسـت. در بیـن افراد تحصیلکرده مملکت عده‌ای سسـت عقیده نسـبت بـه دیـن و گروهـی هـم محرمانـه متمایـل به فرقـه بابیه هسـتند که به کلی پشـت پـا به دین اسـلام و مبانـی اصولـی آن زده‌انـد. اما اکثریـت قریب به اتفـاق مردم ایران مسـلمانند و تعصب زیـادی در حفـظ شـئونات اسـلام و انجـام فرایـض دینـی خـود دارنـد. از طرفـی کارمنـدان و مسـتخدمین دربـاری، نظامیان و بعضی اقشـار دیگـر تعصب چندانی درباره فرایـض دینی و امور اعتقـادی ندارنـد. نمـاز نمی‌خواننـد، روزه نمی‌گیرنـد و جـز بـه خواسـت دل و پیـروی از هـوا و هـوس پایبنـد بـه هیـچ اصولـی نیسـتند تا جایـی که تعـدادی از آنـان علنـاً تظاهر به بـی دینی

می‌کنند و به خود می‌بالند.

این روش تحصیلی در دوره ناصرالدینشاه که ویلز به تشریح آن پرداخته هیچ تفاوتی با قرن‌ها پیش از آن نکرده و همان روشی است که از سده‌های آغازین اسلامی در ایران معمول بوده است. گویی زمان در عهد اسلامی به همّت روحانیون برای ایرانیان متوقف شده است. چنانکه در دوره ناصری که چند قرن از رنسانس در اروپا گذشته و دانش و تکنولوژی به مرحله‌ای از پیشرفت رسیده که انقلاب صنعتی در اروپا روی داده، گویی برای قاجارها و روحانیون در همیشه بر همان پاشنه عهد عتیق می‌چرخد و این پیشرفت‌های بزرگ بشری در کره‌ای دیگر روی داده است.

هینریش بروگش، برای دومین‌بار در سال ۱۸۸۶م. در دهه آخر سلطنت طولانی مدت ناصرالدّینشاه به ایران آمد. مشاهدات و نظرات این اندیشمند آلمانی درباره ایران و ایرانیان مغتنم است و به آن می‌پردازیم. اما نکته قابل ذکر این است که در اوضاع عمومی کشور و وضعیت مردم بعد از گذشت سی و هشت سال از سلطنت ناصرالدینشاه تا ورود مجدد بروگش به ایران تغییرات مهمی صورت نگرفته بود. رسم مذموم و تأسف برانگیز فروختن حکومت ایالات در ازاء پیشکش به شاه برای رسیدن به منصب حکمرانی همواره تأثیر زیان بخشی بر عمران و آبادانی ایران داشته است. لزوم دادن هدیه و پیشکش برای انتصاب به مشاغل مهم، رجال بی پول ایران را ناچار به اخذ وام با ربح بیست و چهار تا سی درصد می‌کند. از این رو حکمران که عده‌ای بیکاره هم همراهش هستند به محض ورود به منطقه تحت حکمرانیش برای رسیدن به پول و تأدیه قروضش ناچار است از طرق گوناگون و غالباً نامشروع به ثروت اندوزی بپردازد. از طرفی دیگر مجبور است طوری عمل کند که در صورت عزل ناگهانی دفاترش خالی از نقص باشد تا مجازات نشود. بدین علت مهم ترین کار حکمران این است که با استفاده از تمام وسایلی که در اختیار دارد و با اعمال فشار بر رعایا و توسّل به اقدامات خشن و ظالمانه به کسب ثروت بپردازد که اگر از او پیشکش نمی‌گرفتند ناچار به انجامش نمی‌شد. بی اغراق می‌توان گفت که از کشاورز یا رعیّت ایران، دو تا سه برابر میزان قانونی مالیات گرفته می‌شود. این اوضاع ناهنجار وقتی به اوج می‌رسد که یکی از شاهزادگان خردسال را به حکمرانی ایالتی منصوب می‌کنند و وزیرش

از قدرت نامحدود او برای نفع شخصی سوء استفاده می‌کند. با وجود اینکه شاهزاده خردسال در کنار وزیرش عروسکی بیش نیست ولی احکام اعدام و مجازاتهای دیگر را غالباً او به تحریک وزیرش صادر می‌کرد. معمولاً در زمان قحطی و شیوع بیماری‌های مسری چون وبا و طاعون، شاه دستور کاهش مالیات را صادر می‌کند. ولی در این مواقع نیز رعیت بیچاره از بخشش ملوکانه بهره‌مند نمی‌شود زیرا حکمرانان تمام مالیات را وصول می‌کنند و مقدار بخشیده شده را به جیب خود می‌ریزند. چهره اکثر مردان قزوین افسرده و غمگین است. فقط ملّاها و دراویش هستند که سیماهایشان شاد و بشّاش می‌نماید و چنین به نظر می‌رسد که از زندگیشان راضی هستند. در مورد زنان نمی‌توانم تصویری ارائه دهم زیرا لباس پوشیدنشان به گونه‌ایست که نمی‌توان مطالب زیادی درباره شکل و شمایلشان بیان داشت. در ایران هر یک از طبقات جامعه، کلاه و عمامه خاص طبقه خود را به سر می‌گذارند و مسافر خارجی به سادگی می‌تواند از نوع کلاه یا جنس پارچه عمامه طرز فکر صاحب آن را هم حدس بزند. کلاه پوست سیاه و بلند که نوع مرغوبش را از بخارا می‌آوردند مخصوص کارمندان دولت و میرزاهای تحصیلکرده و شهرنشینان ثروتمند است.کلاه نمدی به صنعتگران و افراد عادی تعلق دارد. چادرنشینان کلاه نمدی خاص خود را بر سر می‌گذارند و ملّاها و طلاب از عمامه استفاده می‌کنند. با اینکه ایرانیان ضرب المثلی دارند که می‌گوید، ملّا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل. اما به روحانیون احترام زیادی می‌گذارند و با وجودی که عموماً به آزاداندیشی گرایش دارند و شاعرهایشان هم در این خصوص اشعار زیادی سروده‌اند ولی رفتارشان تقدس مأبانه است. در تهران همراه داشتن فانوس در رفت و آمدهای شبانه واقعاً ضروریست زیرا گذشته از خطر برخورد با لوطی‌ها ممکن است انسان در تاریکی پایش در یکی از سوراخ‌ها و حفره‌های وسط کوچه فرو رفته و بشکند. مردم شهر تهران از آب قنات استفاده می‌کنند. آب این قنات‌ها در جوی‌های رو باز شهر جریان دارد و به آب انبارهای محلات مختلف می‌ریزد و هر خانواده آب مورد نیاز خود را بدون توجه به آلودگی از این مخزن‌های عمومی به دست می‌آورد. چه خوب بود اگر دولت ایران به مسأله پاکیزه نگه داشتن آب اهمیت بیشتری می‌داد زیرا تجارب اروپاییان ثابت کرده است که نه فقط سلامتی فرد بلکه سلامتی جامعه هم به این امر

بستگی دارد. ولی مقامات ایران به این مسأله اعتقاد چندانی ندارند که آلودگی آب برای سلامتی انسان زیان آور است. کسانی که امکان گشت و گزار در خیابان لاله زار را داشته اند می‌دانند که من چه می‌گویم. در یک فاصله بیست متری، ده نفر را مشاهده می‌کنیم که تعدادی از آنها آب می‌نوشند و بقیه از این آب روان استفاده‌های دیگری می‌کنند. یکی قوری‌اش را در آب تمیز می‌کند، دیگری قلیانش را، سومی پیراهنش را می‌شوید، چهارمی مشغول دست و رویش است و در کنار او شخصی که دلاک رگش را زده می‌گذارد خونش در آب بریزد. این در حالی است که چند قدم بالاتر سگ‌های ولگرد نیز درون جوی آب جولان می‌دهند، آب می‌خورند و یا بدنشان را خنک می‌کنند. بازار از بخش‌های مختلفی که در هر یک از آنها فعالیت خاصی انجام می‌شود تشکیل شده است، مانند بازار زرگرها، مسگرها، حلبی سازها، آهنگرها، خیاط‌ها، کفاش‌ها، بازار میوه و تره بار و غیره. بازرگانان مسلمان در حجره‌های کوچکشان نشسته و قلیان می‌کشند و با بی‌تفاوتی و آرامش وصف ناپذیری ورود خریداران را انتظار می‌کشند. گاهی اوقات شخصی را می‌بینم که کتابی را باز کرده مشغول مطالعه است یا زیر لب دعا می‌خواند و بالاتنه‌اش به طور آهسته خم و راست می‌شود. بازرگانان مسیحی و زرتشتی در بخش مخصوصی از بازار فعالیت می‌کنند زیرا آنان در نظر مسلمانان نجس هستند و نباید در کنار مسلمانان بنشینند. اجرای نمایشات مذهبی که معمولاً در ده روز اول ماه محرم برپا می‌شود رسمی چندان قدیمی نیست و عمرش از یکصد و پنجاه سال تجاوز نمی‌کند زیرا سیّاحانی که قبل از این تاریخ به ایران آمده‌اند هیچ اشاره‌ای به اجرای چنین نمایشاتی نکرده‌اند. باید اذعان کنم که بهترین ایام اقامتم در سرزمین آفتاب، فصل کوتاه بهار بود که درختان میوه پر از شکوفه می‌شوند. درخت ارغوان با تنه تیره رنگش و شکوفه‌های صورتی بیشماری که بر شاخه هایش روییده واقعاً تماشایی می‌شود. باغ‌ها آکنده از عطر گل‌ها می‌گردد و صدای ترنم آب در جویبارها گوش را نوازش می‌دهد. نسیم ملایمی می‌وزد و هوا خنک و مطبوع است. در ایران تملک اموال منقول و غیرمنقول نظیر کارخانه و معدن خالی از خطر نیست به خصوص اگر عایداتش زیاد باشد. چرا که کارمندان عالی رتبه و اشخاص متنفّذ با انواع و اقسام کارشکنی‌ها و توسّل به تهدید و ارعاب می کوشند تا از صاحب مال اخاذی کنند.

بدیـن علـت ثروتمنـدان ترجیـح می‌دهنـد سـرمایه خـود را به طـلا که به سـادگی قابـل پنهان کـردن اسـت تبدیـل کننـد. ضـرب المثـل معـروف طـلا حـرف نمی‌زنـد در ایـران زیاد شـنیده می‌شـود و ایـن نشـان می‌دهـد که امنیـت مالی در این کشـور وجود نـدارد. یکـی از علل اصلی عقـب ماندگـی ایـران فقـدان تأسیسـات صنعتـی در این کشـور می باشـد و همین عـدم امنیت مالـی اسـت که باعث می‌شـود سـرمایه‌ها و اسـتعدادها گریخته و منابـع ایران همچنـان در زیر خـاک پنهـان بمانـد و کسـی به فکر اسـتخراج و بهره‌بـرداری از آنها نیفتـد و یا از اسـتعداد خود بـرای تأسـیس کارخانـه یا تجـارت گسـترده با خارج اسـتفاده نکنـد. علاقه به سـرمایه‌گذاری و قابلیـت و توانایـی فعالیـت در زمینـه صنایع و بازرگانی نـه تنها در بین ایرانی‌ها کم نیسـت بلکه بایـد گفـت یکـی از خصوصیـات اصلی آنـان به شـمار مـی‌رود. موفقیت‌هـای ایرانیان خـارج از کشـور که تحت حمایت قوانین ممالک مسـیحی کار می کنند گواه این ادّعاسـت. در هندوسـتان یکصـد و پنجـاه هزار مهاجر پارسـی (زرتشـتی) باهوش و بادرایت ذاتی و پشـتکار خود در زمینه بازرگانـی و صنعـت، ثروت‌هـای کلانـی اندوختـه و در جامعـه هنـد از احتـرام و اعتبـار ویژه‌ای برخوردارنـد. ظاهـراً هـوش و اسـتعداد فطری ایرانی تنهـا در وطنش ایران به خاطـر عدم توانایی دولـت در حفـظ امنیـت مالـی و جانـی اتباعـش بازدهی نداشـته اسـت و کشـور بدیـن خاطر از امـکان توسـعه و ترّقـی و رفـاه اجتماعـی محـروم مانـده اسـت. معمولاً ایـران را کشـور فقیری می‌داننـد امـا ایـن گفتـه صحت نـدارد. در ایـران ثروتمندان زیادی وجـود دارند اما کسـی جرأت نمی‌کنـد ثـروت خـود را بـرای اجـرای طرح‌هایی که بـرای خود و دیگران سـودمند اسـت نظیر راه آهـن، کارخانـه و یا تأسیسـات بزرگ دامداری وکشـاورزی کـه برای عمران و آبادانی کشـور ضـروری اسـت بـه کار انـدازد. افـراد ثروتمنـد در ایران کم نیسـتند اما آنهـا نه تنها پـول خود را بـا دقـت مخفـی کرده بلکه از بـه کارانداختن آن در کارهای سـودآور اجتنـاب می‌ورزند و همواره می‌کوشـند کسـی از میـزان ثروتشـان اطـلاع پیدا نکنـد و در میان مـردم همچون افـراد عادی جلـوه نماینـد. در ایـران هیچ نوع آمـار دقیقی وجود نـدارد. از این رو تعداد جمعیت کشـور را تنها می‌تـوان از روی میـزان مالیات‌هـا و عـوارض تقریباً تخمیـن زد. حتّی جمعیت شـهرهای بزرگ ماننـد تهـران، تبریز، اصفهان و شـیراز به وسـیله سرشـماری تعیین نشـده اسـت. بـا اینکه دین اسـلام و آداب و رسـوم اسـلامی در مدارس مذهبی که توسـط روحانیون اداره میشـود بر شـیوه

زندگـی و خلق و خوی ایرانیان به شـدت تأثیرگذاشـته اسـت اما از نظر هـوش و ذکاوت و جهان بینـی میـان ایرانیـان بـا اقوام سـامی و ترک تفـاوت فاحشـی وجـود دارد. ایرانیـان در این زمینه هـم منشـاء هنـد و اروپایـی شـان را بـه خوبـی آشـکار می‌کننـد و بدین خاطر اسـت که اشـعار شـاعران بـزرگ ایـن کشـور بیشـتر از اشـعار سـایر ملـل بـر اذهـان مـا اروپائیـان تأثیـر نیکـو می‌گـذارد. آنـان در زمینـه شـعر و شـاعری از مـا پیشـی گرفته‌انـد و بـا زبـان غنـی و گـوش نوازشـان آثـار ادبـی ارزشـمندی پدیـد آورده اند کـه نظیرش در جهـان کمتر یافت می‌شـود. در معاشـرت بـا ایرانیـان آنچـه بیش از همه جلـب نظر می‌کند ادب و احترامی اسـت که نسـبت به یکدیگـر می‌گذارنـد. در ایـن مورد از میرزاهای تحصیلکرده تا کشـاورزان عامی روسـتاها همگی رفتارشـان تـوأم بـا ادب و نزاکت اسـت. میهمـان تازه وارد را بـا جمله خوش آمدیـد می‌پذیرند و سـپس بـا جمـلات و عباراتـی کـه با دقـت انتخاب شـده در مـورد سـلامتی وجود مبـارک وی سـئوال می‌کننـد و شـخصی کـه از وی سـئوال شـده بـه نوبه خود سـلامتی‌اش و حتـی خوبی هـوا را تنهـا نتیجـه خوبی، لطف و مرحمت و مهربانی شـخص سـئوال کننـده می‌داند. خدمتکار جـوان را می‌تـوان تـو خطـاب کرد امـا غیر از ایـن ادب ایجـاب می‌کند که شـخص مخاطب را شـما بنامنـد. هنـگام صحبـت دربـاره افـراد مهم هـم معمولاً باید از سـوم شـخص جمـع یعنی ایشـان اسـتفاده کـرد. ذکـر عناویـن و القـاب هیچگاه فرامـوش نمی‌شـود و در مـوارد نامطمئن ترجیـح می‌دهنـد شـخص ناشـناس را بـا عنوان آقا یا سـرکار خطـاب کنند. حتی هنـگام گفتگو از الفاظـی کـه نشـانی از فروتنـی و تواضع دارد اسـتفاده می‌شـود. مثـلاً هنگام صحبـت با افراد محتـرم بـه کار بـردن واژه گفتـن بی ادبی اسـت و به جای آن بایـد از فرمودند اسـتفاده کرد و...

ایرانیـان ذاتـاً بـه شـادی و شـادمانی گرایـش دارنـد و بـا وجـودی کـه خیلـی زود در اثـر حرفی ناخوشـایند یـا واقعـه‌ای غـم انگیـز دلسـرد و غمگیـن می‌شـوند ولی ایـن حالـت زیاد بـه درازا نمی‌کشـد و بـه زودی در اثـر تمایـل فطـری بـه خوشـی و شـادمانی محفـل گـرم می‌شـود و گفتگـوی دوسـتانه دوبـاره از سـرگرفته می‌شـود. سـخاوت و بلندنظـری ایرانـی فطری اسـت و ایرانیـان مایلنـد کـه محترم و بلندنظـر جلوه کنند و به قـول معروف گدابـازی درنیاورند. میهمان نـوازی ایرانیـان واقعـی اسـت و در ایـن کار هیچ منظور خاصـی را دنبال نمی‌کنند. پول دوسـتی امریسـت همگانـی و همـه می‌خواهند در مـدت کوتاهی ثروتمند شـوند و پـول کلانی به چنگ

آوردنـد. بـرای به دسـت آوردن پول دسـت به هـر کاری می‌زنند، از فریب و نیرنـگ و حقّه بازی گرفتـه تـا دزدی‌هـای کوچک و بزرگ و تنها می کوشـند دزدی‌هایشـان کشـف نشـود. بنابراین همـواره نقشـه‌های ماهرانـه‌ای بـرای این کار می کشـند. بازرگانان که در گذشـته جزو درسـت تریـن و قابـل اعتمادترین طبقات جامعه محسـوب می‌شـدند امـروزه در اثر کارهای اشـتباه خود حسـن شـهرت شـان را تـا انـدازه‌ای از دسـت داده‌انـد. ایرانیان میکوشـند تـا در مقابـل دیگران ظاهـری آراسـته و پیراسـته و رفتـاری مؤدبانه و متین داشـته باشـند و به طورکلی افـرادی قابل اعتمـاد جلـوه کننـد. ولـی در ورای ظاهـر شـریف نوعی تزویـر و دورویی پنهان شـده اسـت. به طـوری کـه گفتـن دروغ‌هـای به اصطلاح بی ضـرر امری عادی جلـوه می کند. اجتنـاب از بیان حقیقـت و ابـراز شـجاعانه نظریـات خویـش یکـی دیگـر از صفات ناپسـندی اسـت کـه هنگام معاشـرت بـا آنان احسـاس می‌شـود. در زمینـه مذهب هم همین حفظ ظاهر مشـاهده می‌شـود و همـه می‌کوشـند بیـش از آنچـه واقعـا هسـتند مؤمن و مقـدس جلوه کننـد. هر چندکـه افکار روشـنگرانه تـا بـه حـال در فکر هزاران نفر رسـوخ کرده و نزد تمام اقشـار جامعـه و حتی در بین درویشـان تخـم شـک و تردید نسـبت به خرافات را کاشـته اسـت. از سـویی دیگـر می‌بینم که ایمـان و اعتقـاد بـه موهومـات و خرافـات هنوز حتـی در نزد روشـنفکرترین افـراد جامعه هم به انـدازه‌ای باورنکردنـی رواج دارد. مـردم عـادی در ایـران هنـوز بـه سـحر و جادو و وجـود جن و پـری و دیـو و غـول اعتقاد دارنـد و در مورد آنها داسـتان‌های عجیب و غریـب حکایت می کنند. آنـان بـرای طلسـم و تعویـذ اهمیت زیـادی قایلند و معتقدند به همراه داشـتن تعویذ تأثیر چشـم زخـم را خنثـی می کنـد. از صفات تحسـین برانگیز ایرانیـان اصیل علاقه صمیمانه‌ای اسـت که نسـبت بـه وطـن خـود دارند. آنـان از اینکه وطنشـان نقـش بـزرگ و بااهمیتی در تاریخ داشـته احساس غرور می کنند و این احساس را از خودی و بیگانه مخفی نمی‌دارند.

همان گونه که هینریش بروگش به درسـتی بیان می کند، میهن پرسـتی از مشـخصّه‌های برجسـته ایرانیان اسـت. وابسـتگی و دلبسـتگی به این سـرزمین دیرسـال که اجداد ما وجب به وجـب آن را بـا خـون خود آبیاری کرده و با منش و فرهنگ ایرانشـهری از آن پاسـداری نموده و سـده‌ها با فرهنگ، هنر و اندیشـه ایرانشـهری سـرآمد ملل باسـتان بوده‌اند پایان ناپذیر اسـت. بـا حملـه اعـراب تازه مسـلمان بود کـه ایرانیان به ایـن نشـیب دراز افتادند و خانمانشـان درگذر

قرن‌ها توسط اعراب، ترکان آسیای میانه و مغول‌ها بر باد رفت. از آنسوی، بنیادگرایی اسلامی تاکنون دست از جانشان نکشیده است. اما با این همه نامردمی و رنجی که در این سده‌ها بر ایرانیان رفته و ادباری که کشیده‌اند و می‌کشند، هرگز در گذر نسل‌ها آن شعله پرفروغ جاودانی فرهنگ ملی و اندیشه ایرانشهری از دل ایرانیان پر نکشیده است و همواره گرمای آن شعله جاویدان و یگانه‌ساز با آنان بوده است. همچون شعله المپیاد که از دست ورزشکاری نامدار پس از طی مسافتی به دست ورزشکار دیگر سپرده می‌شود تا سرانجام آن شعله در ورزشگاه اصلی المپیاد توسط نامداری شایسته برافروخته شود. فروغ جاودانه ایرانشهری هم از نسلی به نسل دیگر با همه رنجی که برده‌اند سپرده شده و در این مسیر دراز مدت به ما رسیده است. اکنون ما از دوران پرفروغ ایران باستان و روزگار تیره و تار اسلامی‌مان اطلاعات بسیار داریم و به کمک امکانات ارتباطی امروزین می توانیم واقعیت‌های تاریخی را به هر ایرانی میهن دوست برسانیم تا سره از ناسره تشخیص داده شود. باشد که هموطنان شعله جاودان آزادی ایران را برافروخته و در این مبارزه سترگ کامیاب شوند.

یکی از رویدادهای مهم دوره ناصرالدینشاه بروز قحطی گسترده و شیوع بیماری وبا بود. در قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ق/۱۲۴۹ش/۱۸۷۰م. مردم ایران دچار مصایب هولناکی شدند و حدود یک دهم آنان از گرسنگی و پیامد آن با بیماری وبا از میان رفتند. این بیماری که تشدیدکننده آلام مردم شده بود از مشخصه‌های کشورهای عقب مانده است وناشی از فقرزدگی جامعه و نداشتن امکانات بهداشتی و آب آشامیدنی سالم و همچنین عدم آموزش مردم در زمینه رعایت بهداشت فردی و عمومی از سوی دولتمردان و بی توجهی حاکمان به مردم می باشد. از همین روی بود که این بیماری مرگ آفرین در ایران خانه کرده و همه ساله یا هر دو سال یک بار به سراغ ایرانیان می‌آمد. وقتی با قحطی و فلاکت ناشی از آن همراه می شد زمینه مناسب‌تری برای گسترش پیدا می کرد. با شیوع وبا حکمرانان و وابستگان آنها اولین کسانی بودند که به سرعت منطقه آلوده را ترک نموده و به نقاط کوهستانی و خلوت می‌رفتند. روحانیون نیز مردم را در زمان شیوع وبا با روضه‌خوانی و سینه‌زنی و رفتن به مصّلی برای بخشیده شدن گناهانشان که موجب بروز بیماری وبا شده

سرگرم می‌کردند. پولی به جیب می‌زدند و برای درمان تربت سیدالشّهدا را تجویز می نمودند و با شدت گرفتن وبا به سرعت ناپدید می‌شدند. پس از رفع بلا نیز اغلب دیرتر و پس از اطمینان از اینکه شرایط مناسب است باز می‌گشتند و سپس به سراغ مردم رفته تا کسب وکار خویش را از سرگیرند. این قحطی بسیار گسترده و مرگبار بود. "راولینسون" جمعیت ایران را در سال ۱۸۵۰م. حدود ده میلیون نفر تخمین زده اما بیست و سه سال بعد جمعیت کشور به جای افزایش در اثر قحطی و بیماری و عواقب پس از آن طبق برآورد کرزن به حدود شش میلیون نفر کاهش یافته بود.

کتابی می‌نویسد، در بوشهر دو هزار نفر از مردم به ساختمان تجارت خانه فردی انگلیسی که به صدورگندم از ایران اشتغال داشت حمله کردند و مانع از بارگیری گندم در کشتی‌ها در این شرایط قحطی شدند. در قزوین اعتراضات و تحصن‌هایی به نایابی و گرانی گندم انجام شد زیرا قیمت گندم به بیش از بیست برابر بهای عادی آن رسیده بود. با کمبود شدید غلات، مردمی که به نان دسترسی نداشتند به علفخواری و خوردن گوشت حیوانات بارکش و سپس خوردن سگ، گربه، موش و مردار روی آوردند. در برخی نقاط کار به آدمخواری کشید و در مواردی بچه‌ها دزدیده شده و خورده می‌شدند. در بیرون شهر قم اراذل و اوباش گرسنه درکمین مردم بودند و حتی در خیابان‌ها و معابر هیچکس جرأت نمی‌کرد به تنهایی عبور و مرور کند. در اطراف قم اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوا را متعفن کرده بود. از خانه‌ها صدای شیون و ضجه می‌آمد. سگ‌های گرسنه با آدم‌های زنده برای تصاحب و خوردن مرده‌ها در مبارزه بودند. در اصفهان و شیراز نیز کار به آدمخواری و مرده خواری کشیده بود. این وضعیت در خراسان نیز مشاهده می‌شد. در بهار سال ۱۲۸۹ق. روزانه در مشهد پانصد نفر جان می‌باختند. در قوچان در این سال دوازده هزار نفر مردند. دانشیار و کاظم بیگی در مورد قحطی در خراسان می نویسند، صدمات ناشی از قحطی در تمام استان خراسان یکسان نبود چنانکه بخشی از شمال خراسان و درگز و کلات با وجود کاهش بارندگی به علت در امان ماندن از بادهای سوزان بیابانی و کویری گرفتار قحطی نشدند. در خراسان مرکزی و جنوبی، قحطی و وبا رقّت بار بود. شرایط در شهرهای سبزوار، اسفراین، نیشابور، تربت حیدریه، ترشیز (کاشمر)، باخرز و خواف کاملاً وخیم بود.

بلـو و اسـمیت کـه در ماه‌هـای آغازیـن ۱۲۸۹ق/ بهـار۱۲۵۱ش. از تربت حیدریه، مشـهد، نیشـابور و سـبزوار عبورکرده‌انـد از روسـتاهای ویران اجسـاد رها شـده در کنار راه‌هـا و کوچه‌ها و خیابان‌هـا و نیـز عـدم مشـاهده کودک در مسـیر سـفر خـود خبر داده‌انـد. میزان مـرگ و میر و مهاجـرت در تربـت حیدریـه موجـب کاهش جمعیت شـهری از هـزار و پانصد خانـوار به حدود دویسـت خانـوار شـده بود. نیشـابور جمعیت شـهری و روسـتایی‌اش به نصف کاهـش پیدا کرده بـود. سـبزوار وضعیت وخیم‌تری داشـت زیرا روسـتاهایش سـه چهـارم جمعیت خود را از دسـت داده و جمعیـت شـهری بـه نصـف کاهش پیدا کـرده بود. اما بـه نظر "شـوکو اوکازاکی"، جمعیت سـبزوار از سـی هـزار نفـر بـه ده هـزار نفر کاهـش یافته بـود. اسـفراین وضعیتی بهتر نداشـت، بـرای نمونـه روسـتای بزرگ " تـوی" که پیـش از قحطی دویسـت خانوار جمعیت داشـت خالی از سـکنه شـده بـود. حتـی روسـتای رویین کـه در بین کوه‌هـا قـرار دارد جمعیـت‌اش به نصف کاهـش یافتـه بـود. وقتـی وضـع در مناطـق مرکزی خراسـان کـه شـرایط آب و هوایـی بهتر و بارندگـی سـالیانه بیشـتری از خراسـان جنوبی دارد چنین بود اوضاع شـهرهایی همچـون گناباد، بجسـتان، قایـن، فـردوس، بشـرویه و طبـس را می‌تـوان حـدس زد. بـه عنـوان مثـال، کاهش جمعیـت در شـهرها و روسـتاهای قاینـات پانـزده هـزار خانـوار بـود کـه اگر هـر خانـوار را چهار نفـر در نظـر بگیریـم به رقم شـصت هـزار نفر تلفات می‌رسـیم. ایـن کاهش جمعیـت در ناحیه طبـس بیسـت هـزار تـن تخمیـن زده می‌شـود. بایـد در نظـر داشـت کـه طبـس و روسـتاهای پراکنـده‌اش بـه علـت کویری بـودن منطقه و کمبـود آب و زمیـن حاصلخیز، کـم جمعیت بوده و ایـن میـزان کاهـش جمعیـت در آن نواحـی تکان دهنده اسـت. تردیدی نیسـت کـه وضع در بشـرویه و فـردوس هـم چندان بهتر از طبس نبوده اسـت. بـا این قحطی و بیماری وبا بسـیاری از کشـاورزان و دیگر مردمان خراسـان از هسـتی سـاقط شـده بودند. دولت ناصری کاری که در ایـن وضعیـت بحرانی در خراسـان کـرد کاهـش دادن میزان مالیـات دریافتی بـود و دیگر هیچ. امـا پرداخـت ایـن مالیـات هـم به وسـیله کشـاورزان جـان بـه در بـرده از قحطی ناممکـن بود. از ایـن روی وقتـی والـی خراسـان در صـدد گرفتـن مالیـات از روسـتائیان باقی مانـده برآمد، آن سـتمدیدگان خانـه و کاشـانه را بـه جـای گذاشـته و فرارکرده و بـه خیل عظیم آوارگان گرسـنه پیوسـتند کـه پیـاده بـا بدن‌های نحیف و لـرزان و گریـان برای از دسـت دادن عزیزانشـان آواره

در راه‌ها بـه ناکجـا آباد می‌رفتند و دسـته دسـته جان می‌دادند. نکته تأسـف بـار و در عین حال حیـرت آور ایـن بـود کـه مالیات دریافتی را براسـاس تعداد خانوار سـاکن در هر روسـتا در قبل از قحطـی محاسـبه می‌کردنـد بـدون اینکه توجـه کنند روسـتا بیش از نصـف جمعیت خـود را به علـت قحطـی و وبـا از دسـت داده اسـت. تا این انـدازه بی تدبیری، خشـک مغزی و اسـتبداد به نظـر باورنکردنـی می‌آیـد. ولـی از ایـن قبیـل مـوارد همـه روزه به صورت‌هـای گوناگـون آنقدر اتفـاق می‌افتـاد کـه امـری عـادی تلقـی می‌شـد. طبق نوشـته امیـن الضـرب در تهـران روزی دویسـت تا سـیصد نفـر در کوچـه و بـازار می‌مردند.

پروفسـور شـوکواوکازاکی در مـورد قحطـی می‌نویسـد، مأمـور تلگرافخانه انگلیـس که در اردیبهشـت ماه این سـال از بوشـهر به اصفهان سـفرکرده نوشـت، همه راه‌ها از مردگان انباشته اسـت. اینهـا مردمانـی بودند کـه از محل زندگانی خـود به علت قحطی، گرسـنه و درمانده به راه زده بودنـد تـا خـود را بـه مناطق آباد برسـانند. ایـن وضع و حال غیربهداشـتی موجب شـیوع وبا شـده و فاجعه مضاعف قحطی و وبا جمعیت بسـیاری از شـهرها و روسـتاها را کاهش داده بود. شـهر قـم کـه پیش از قحطـی در سـال ۱۲۸۴ق. حدود بیسـت و پنج هـزار نفر جمعیت داشـت در سـال ۱۲۹۱ق. جمعیت آن چهارده هزار نفر گزارش شـد. در کازرون دو سـوم جمعیت شـهر مردنـد یـا بـه آوارگان پیوسـتند. این قحطـی از جهـات متعدد تأثیـر وخیمی بر اقتصاد گذاشـت. بیـش از همـه کشـاورزان بـه سـختی لطمـه دیدنـد. بعضـی از کشـاورزان صاحـب زمیـن برای رهایـی از بـار مالیـات، حقـوق ملکـی خـود را به اشـخاص معتبـر و صاحـب نفوذ منتقـل کردند و مـلاکان بـزرگ اراضـی خـرده مالـکان را تصاحـب نمودند. به علت خشکسـالی مراتع آسـیب زیـادی دیـده بـود و در نتیجه دامپروری و گله‌داری با مشـکلات فراوان روبروشـده بـود و دام‌ها دسـته دسـته تلـف می‌شـدند. امنیـت در کشـور بیش از گذشـته دچـار اختـلال شـده و جاده‌ها بسـیار ناامـن بـود. ایـلات گرسـنه بـه روسـتاها، کاروان‌ها و شـهرها یـورش می‌بردنـد و دهات بیشـماری دسـتخوش تـاراج ایـلات شـده بـود. از جملـه اعـراب بیابانگرد بـا به یغما بردن سـی هزارگوسـفند و ده هزار اسـتر و دام، "شـهربابک" را به ویرانی کشـاندند. تجارت داخلی و خارجی دچـار آسـیب جـدی شـد. در بازارهـای اصفهان از کسـب و کار نشـانی نبـود. در آن ایـام درآمد سـرانه یـک خانـوار کارگر یا کشـاورز در سـال حدود دویسـت ریـال و میانگین مصرف سـالانه

گنـدم کـه غـذای اصلـی آنهـا بـود دو خروار می‌شـد. بـا افزایـش سرسـام آور قیمت گنـدم،کل درآمـد یـک خانوار به شـرط اینکه مخـارج دیگری نمی داشـتند فقط جوابگوی یـک دهم گندم مـورد نیـاز آنان بود. در سـندی که در آرشـیو اسـناد کتابخانه ملی ایران موجود اسـت مشـخص می‌شـود کـه کارگـزاران حکومت چگونـه در وضعیـت دردناکی که مـردم در آن گرفتار شـده‌اند بـه جـای چاره‌اندیشـی همدیگـر را با جملات سـخیف متهم قلمـداد کرده‌اند. چنانکه مسـتوفی الممالـک صدراعظـم پیغـام تندی به میرزا عیسـی وزیر تهران می‌فرسـتد که، شـب‌ها مشـغول شـراب‌خواری هسـتی و روزهـا مشـغول خانم‌بـازی و هرزگـی و بـه هیـچ وجـه بـه امـور شـهر رسـیدگی نمیکنـی. میـرزا عیسـی در جواب می‌گوید، شـما هم شـب‌ها بـه خانم بـازی و روزها بـا سـید هنـدی مشـغول کیمیاگـری هسـتید و به کلـی در کارهـا مداخلـه نمی کنیـد و همه را گـردن مـن انداخته‌ایـد زیـاده از این از من بـر نمی‌آیـد و... از علل بروز قحطی بجز خشکسـالی بایـد بـه مـواردی از قبیل فقدان اعتمـاد و همدلی بین مـردم و حکومتگران به واسـطه حکومت اسـتبدادی و بیکفایتـی و فسـاد مسـئولان حکومتـی و بـه ویـژه احتـکار اشـاره نمـود. حـرص و طمـع تجّـار غلّـه و مـلاکان بـزرگ کـه فروشـندگان عمـده غـلات بودنـد موجب بـالا رفتن غیرعـادی قیمت‌هـا شـده بود. محتکـران به مقام‌هـای بلند مرتبـه دولتی، شـاهزادگان، ملاکان و تجّـار غلـه محـدود نمی‌شـدند بلکـه روحانیـون بلندمرتبـه هـم در میان آنهـا بودند کـه انبان خـود را در فرصـت بـه دسـت آمده می‌انباشـتند. آقـا نجفی مهم‌تریـن مجتهد اصفهـان در همه متـون تاریخـی نوشـته شـده آن زمـان بـه عنـوان محتکـر شـناخته شـده اسـت. ایـن روحانی از بزرگ‌تریـن زمیـن‌داران منطقـه اصفهـان بـود. ایـن کـه چگونـه بـه ایـن همـه آب و زمیـن کشـاورزی حاصلخیـز دسـت یافتـه بود خـود تحقیـق جداگانه می‌طلبـد. وی بـا آن همه ثروت کـه از وجوهـات و امـور فقهـی و زمین‌هـای کشـاورزی کسـب می‌کـرد نـه تنها در ایـن اوقات مصیبـت بـار بـرای کمـک بـه مـردم قحطـی زده اصفهـان کـه در همه جا اجسـاد عزیزانشـان پراکنـده شـده بـود اقدامـی نکـرد بلکـه گندمـش را احتکارکرد تـا به قیمـت بالاتری بفروشـد. کاوازاکـی بـه نمونـه‌ای دیگر از سـوء اسـتفاده روحانیـون از قول سـنت جان اشـاره می‌کند که، امـام جمعـه اصفهـان و رحیمخـان رییس گمرک کـه از معتبران شـهر بود با هم نقشـه‌ای پیاده کردنـد و بـا اعـلام اینکـه مقدار زیـادی غله از شـیراز در راه اسـت و به اصفهان می‌رسـد وانمود

بـه فـروش غلـه احتکاری خودشـان کردنـد و موجب شـدند قیمت غله به سـرعت پاییـن بیاید. سـپس پنهانی و به وسـیله واسـطه‌های خـود هرآنچه غله کـه دیگران به فروش گذاشـته بودند خریـداری کردنـد. رحیمخـان هم با اسـتفاده از اختیارات دولتی خـود مانع ورود غلّـه به اصفهان شـد. بـه ایـن ترتیـب این دو، بـازار غلّـه اصفهـان را در انحصـار خـود درآوردند و قیمـت نان را یـک شـبه چهـار صـد در صـد بـالا بردنـد. از تهـران به مأموریـن حکومتـی در مناطـق قحطی زده دسـتور داده شـده بـود بـه تفتیـش برونـد و هرکـس از تجّـار غلّه و مـلاکان و دیگـران که غلّـه انبـار کـرده گزارش دهند. این دسـتور فقـط موجب ثروتمند شـدن کسـانی گردیدکه مأمور اجـرای آن شـده بودنـد زیرا صاحبـان انبارهای غلـه این مأمورین را با رشـوه سـاکت می کردند. در ایـن وضعیـت کمبـود غلّـه و هنگامـه قحطـی مقامـات دولت قـادر به منـع صـادرات غلّه از کشـور بـه وسـیله تجّـار انگلیسـی نبودنـد زیـرا ایـن کار بـا عکـس العمـل انگلیسـی‌ها مواجه می‌شـد. ولـی مردم شـرافتمند بوشـهر به جای حکومـت ناتـوان در مقابل بی اعتنایی انگلیسـی هـا بـه وضعیت اسـفناک مـردم ایران و کمبود غلّه ایسـتادگی نمـوده و مانع خروج غلّه از کشـور شـدند. در تمـام دوره قحطـی بجز چند مورد اسـتثنائی دولـت و مقامات ایالتی در کنـار به نظاره ایسـتاده بودنـد و کمتریـن کاری بـرای جبـران و بهبود وضعیت مـردم قحطـی زده نکردند. ولی تـا جایـی که توانسـتند بـرای پرکردن جیب‌هـای خـود از گرانی خواروبار سـوء اسـتفاده نمودند. از جملـه افـرادی که خـلاف این رویه عمل کرد میرزا حسـینخان مشـیرالدوله بود کـه انبارهای غلّـه شـخصی خـود را به روی مردم گشـود. او تمـام تلاش خـود را برای متقاعدکـردن مقامات حکومـت بـرای تنـزل قیمت‌هـا از طریـق پرداخـت یارانـه بـه نـان انجـام داد کـه بـه نتیجـه نرسـید. وی بـه فقـرا کمک بسـیاری نمود کـه مبلغ آن را تـا روزی پنـج هزار تومان نوشـته‌اند. مشـیرالدوله فقیـران تهـران و نواحـی اطراف را که از گرسـنگی بـه تهران مهاجرت کـرده بودند در قلعـه نصـرت آبـاد اسـکان داد و برای آنـان جیره غذایی روزانـه معین کرد و عده زیـادی را از مـرگ حتمی نجـات داد. (افشـار، ۱۳۶۳:۴۶۰) و (شـهیدی، ۱۳۸۳ :۳۴۰ و۳۸۰).

از حاکمـان اسـتثنایی کـه در ایـن بحـران بـزرگ بـا کاردانـی و درایت عمل کـرد مرتضی قلـی خـان وکیـل الملـک والی کرمان بود کـه با اتخاذ تدابیـر قاطع و به موقع مردم آن سـامان را از قحطـی هولنـاک سـال ۱۲۸۸ق. نجات داد. وی به محض بروز نشـانه‌های کمیابی خواروبار

دستور صورت برداری از ذخایر غلّه ولایت کرمان را صادر و صدور غیرمجاز آن را ممنوع اعلام کرد. سپس برای غلّه قیمت ثابتی معین نمود و فروش آن را در همه بازارها تحت ضابطه درآورد. او برای مساعدت به مستمندان و قشرهای کم درآمد مرکز امدادی ایجادکرد. پیداست که اگر کارگزاران حکومت از چنین افراد مدیر و شرافتمندی می‌بودند با وجود خشکسالی کار به قحطی و این تلفات هولناک نمی‌کشید. اما چنین افرادی نادر بودند. چنانکه اوکازاکی به نقل از گزارش کنسولگری انگلستان مورّخ ماه می ۱۸۷۰م/۱۲۸۸ق. در بحبوحه قحطی اصفهان می‌نویسد، در چهارمحال و فریدن که چندان هم با اصفهان فاصله ندارد غلّه فراوان بود اما حاکم آنجا از ورود آن به شهر جلوگیری کرد تا غلّه‌های خود را همچنان به نرخ گزاف بفروشد. این حاکم فتحعلیخان صاحبدیوان پسر دوم قوام الملک شیرازی بود. مهدیقلیخان هدایت می نویسد، در سال ۱۲۸۸ق. قحطی‌ای شدکه یاران فراموش کردند عشق... مرحوم حاج ملّاعلی، گندم خود را خروار خروار فروخت تا خرواری شصت و چهار تومان که مال صغیر است و ... حال آنکه یک سال قبل از قحطی قیمت یک خروار بیست و پنج تا سی ریال بود. وقتی حکومتی استبدادی و غیرپاسخگو و فاسد زمام امور را در دست دارد همه عوامل فاسد حکومت برای تحکیم موقعیت خود کارشان تکریم و تعظیم فرد نخست است و بدین منظور که خاطر عزیزش مکدّر نشود واقعیت‌های تلخ را وارونه جلوه می‌دهند.آنها از بی‌توجهی به مردم و سودجویی جنایتکارانه ی خود شرم نمی‌کنند. چنانکه در این اوضاع فاجعه بار و پریشان احوالی مردم، ناصرالدینشاه به سفر عتبات رفته بود. به کرمانشاه که رسید ضمن مراوده تلگرافی از دولتمردان خود در تهران درباره قحطی و بیماری وبا پرسش کرد. آنان بی شرمانه به شاه تلگراف زدند که، احوال‌ها خیلی خوب است. تازه که قابل عرض همایون باشد نیست... خاطر مبارک آسوده باشد. از هر جهت امنیت و آسودگی حاصل است. تهران کمال نظم و وفور را دارد. جنس به قاعده به انبارها می‌رسد. به هیچ قسم از تهران نگرانی نداشته باشید.

سؤال: ناخوشی سختی است یا خیر؟

پاسخ: خیر، جزیی است.

سؤال: حالت اصفهان و فارس چطور است؟

پاسخ: حالت اصفهان و فارس خیلی خوب است.

این پاسخ های غیرواقعی در شرایطی ابراز می شد که قحطی و وبا مردم را همچون برگ خزان بر زمین می ریخت. فریادرسی برای مردم به فلاکت افتاده ایران نبود. شالوده کشاورزی و دامپروری کشور به هم ریخته بود. حتی ایلات که به گله‌های گوسفند خود وابسته بودند همچون کشاورزان به تیره روزی و ادبار کشیده شده بودند. در عوض، گسترش بیماری وبا و مرگ و میر ناشی از آن منبع کسب درآمد برای حکّام و روحانیون متنفذ بود. چنانکه در سال وبایی۱۲۸۲ق. نماینده ایران در استانبول در جواب دولت راجع به اموال حجّاجی که از بیماری وبا درگذشتند گزارش داد، عرض شود همین قدر می‌دانم که آنچه از اهالی خمسه و رشت فوت کرده اند متروکات آنها را امام جمعه ابهر جمع آوری نموده و متروکات اهالی آذربایجان را میرزا صادق سرتیپ گردآوری کرده و اموال اهالی قزوین را پسر مرحوم ملّاصفرعلی مجتهد قزوینی تصرف کرده و...

شیخ ابراهیم زنجانی که خود از روحانیون بود در این باره نوشت، معلوم است.کافی است یک نفر از وبا بمیرد حکام و دولتیان از یکطرف و سادات و آخوندها از طرف دیگر دندان تیز می‌کنند که دار و ندارش را به یغما ببرند. البته این عدم توجه به مردم به هنگام بلایا منحصر به دوره ناصرالدینشاه نبود. چنانکه در دوره فتحعلیشاه در شیوع وبا به سال ۱۲۳۶ق. در شیراز وقتی شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم ایالت فارس و بوشهر خبر شیوع وبا در شیراز را شنید با وجود باغ وکاخ جدا از مردم به اتفاق حرمسرا و وزیر و دیگر وابستگان از شیراز فرارکرده و مردم را به حال خود رها کرد. این رفتار بی‌شرمانه در همه جا تکرار می‌شد. در وبای دوره محمدشاه شکواییه‌ای به او نوشتند که، قبل از وبا همه خلق و رعایای مملکت امیدوار بودند که دولت حافظ مردم است لیکن در این مصیبت خلاف آن رفتار به ظهور رسید. اهل دربخانه (دربار) پراکنده و متفرق شدند و امورات لازمه را به تعویق انداختند... وقتی در وبای عمومی سال ۱۲۷۳ق. دولت عثمانی مرزهایش با ایران را قرنطینه کرد، مدتی که گذشت میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه زبان به اعتراض گشود که، از حالت قرنطینه دولت عثمانی به ستوه آمده‌ایم و...

تا این میزان بلاهت و نادانی آن هم از صدراعظم یک کشور شگفت آور است. بی

جهت نبود که اعتمادالسلطنه نوشت، در وبای سال ۱۳۱۰ق. سلطان عثمانی از جیب خود صد و پنجاه هزار لیره خرج قرنطینه مرزهای خود نمود که رعیّتش سالم بمانند. این نوع حفظ جان رعیت می‌کنند اما ما نکردیم. نویسنده اروپایی "مک گرو" که خود شاهد مرگ و میر آن روزگاران در ایران بوده می‌نویسد، اهل ایران اعتقاد دارند که وبا از عواقب تعدّی هیأت حاکم بر مردم محروم است. به این ترتیب مردم ایران با گوشت و پوست و استخوان خود به این حقیقت رسیده بودند که همه این فلاکت‌ها از عواقب مظالم حاکمان مستبد بر مردم و پایمال کردن حقوق انسانی آنان است.

عبدالحسین زرین کوب درباره ناصرالدّینشاه می‌نویسد: سلطنت او نزدیک پنجاه سال طول کشید. حرمسرای او لااقل شامل یک هزار و پانصد زن می‌شد. اداره این اندرونی مفصل به اندازه یک ارتش دشواری داشت. به سبب افراط در زنبارگی، پرخوری و شراب خواری در اواخر عمر تا ممکن می‌شد از کار طفره می‌رفت و حل و فصل امور را به پسرش کامران میرزا و معتمدین می‌سپرد. اوقاتش راصرف تفریح، شکار و مسافرت می‌کرد و بقیه وقتش در حرمسرا می‌گذشت. قمار بازی با شاهزادگان و اعیان نیز تفریح مورد علاقه‌اش بود. حریف همیشه به عمد سعی می‌کرد به شاه ببازد تا به این ترتیب علاقه شاه را به خود جلب کند. حاصل سفرهای پرهزینه‌اش به اروپا چیزی جز قرض برای ایران نداشت. اواخر هر هفته یا دو هفته یکبار به منزل شاهزادگان، وزرا و رجال می‌رفت و در مقابل این التفات شاهانه پیشکش‌هایی از آنان دریافت می‌کرد. در انعام دادن خست به خرج می‌داد و به همین سبب در نزد درباریان به پول پرستی شهرت داشت. به مشروب خوری علاقه داشت و گاهی مشروبات خارجی مخصوصاً شراب بوردو از جانب سفرا و اعیان به او هدیه می‌شد. این امر موجب ورود مشروب خارجی به ایران شد. در میان فرزندانش ظل السلطان بیشتر از سایر برادران در اعمال قدرت استبدادی احساس آزادی می‌کرد و مثل کامران میرزا سعی داشت با تقدیم هدیه‌های هنگفت نظر شاه را به خود جلب نماید. مسعودمیرزا ظل السلطان حاکم اصفهان و یزد و در اوقاتی حاکم ایالت فارس بود و کامران میرزا با عنوان نایب السلطنه وزیر جنگ و غالباً حاکم تهران بود و مظفرالدین میرزا به عنوان ولیعهد در تبریز اقامت داشت.

سیاست خارجی ایران در دوره ناصرالدینشاه

مهم ترین تحولات در سیاست خارجی ایران در دوره طولانی سلطنت ناصرالدینشاه در صدارت کوتاه مدت امیرکبیر رخ داد. او همانند آموزگار خود قائم مقام فراهانی، کوشش کرد در برابر زیاده خواهی‌های دو کشور روسیه و انگلیس مقاومت نموده و با حفظ منافع ملی ایران با کشورهای دیگر نیز روابط نزدیک‌تری بر قرارکند و انحصار طلبی روسیه و انگلیس را به کناری نهد. وی به تأسیس سفارتخانه و اهتزاز پرچم ایران در آن سفارتخانه‌ها در شهرهای استانبول، تفلیس، سن پترزبورگ، بمبئی، خوارزم و لندن و انتخاب سفیر دایمی و تدوین دستورالعمل برای سفارتخانه ها اقدام نمود. همچنین با انتخاب کارکنانی برای وزارت خارجه به منظور نحوه مذاکره با نمایندگان دیگر کشورها و متداول کردن پاسپورت و اقداماتی از این قبیل به فعالیت‌های نمایندگی‌های ایران در دیگر کشورها سرو شکل مناسب تری داد. امیرکبیر سعی کرد سیاست خارجی را از حالت انفعالی خارج نموده و با گسترش روابط با دیگر کشورها در جهت منافع کشور پیش ببرد تا بهتر در مقابل زیاده‌خواهی‌های دو کشور استعمارگر به مقابله برخیزد. این مرد بزرگ که دوره صدارتش سه سال و یکماه و بیست و هفت روز بود، در این مدت کوتاه با وجود کوته نظری‌ها و وابستگی های بسیاری از افراد درباری و دولتی و شرایط اجتماعی و اقتصادی اسفبار، قدم‌های مؤثری در راه بهبود وضعیت داخلی و سیاست خارجی کشور برداشت. در این مورد محمود محمود از نوشته اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری به پاره‌ای از اقدامات اصلاحی داخلی و خارجی امیرکبیر در سال ۱۲۶۷ق. اشاره می کند که، رضا قلیخان لله باشی مأمور سفارت خوارزم شد. حسام السلطنه به دفع شر ترکمن‌ها به ناحیه سرخس مأمور و آنها را سرکوب کرد. روزنامه دولتی حاوی اخبار داخل و خارج به طبع رسید. در نقاط مختلف تهران قراولخانه ساخته شد و امر شد در سایر شهرها هم بسازند. مقرر شد که ماهی دو بار، در اول و پانزدهم هر ماه چاپار به آذربایجان، کرمانشاه، فارس، گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان و کرمان برود و مراجعت کند. شفیعخان آجودانباشی مأمور مصلحت گذاری و مقیم لندن شد. میرزا حسینخان مأمور کارپردازی بمبئی گردید. کارخانه

چینی‌سازی در تهران و بلورسازی در قم دایر شد. مفتول دوزی در لباس نظامی معمول و شال چوخای مازندران طوری تکمیل شد که برای لباس سربازی بسیار قابل استفاده بود. سیورسات گرفتن مأمورین دیوان از رعیت متروک شد. آبله کوبیدن اطفال معمول گردید. در بعضی منازل راه خراسان مثل زیدر برای تأمین امنیت راهها قلعه نظامی ساخته و تفنگچی و مستحفظ قرار دادند تا از هجوم ترکمن ها و راهزنان جلوگیری کنند. تذکره عبور و مرور در بلاد ایران ایجاد گردید. معدن مس قراچه داغ استخراج شد. شکر مازندران چنان خوب تصفیه شد که همانند شکر هندوستان گردید. قطران که برای مصارف توپخانه از روسیه وارد می‌شد در رحمت آباد گیلان به خوبی ساخته شد. کار زراعت در خراسان سروسامان گرفت زیرا از ناامنی کاسته شد. اهالی لارستان فارس که یاغی شده بودند مقهور و مطیع و قلاع آنان در هم کوبیده شد. در قزوین برای جلوگیری از سیل به وسیله دولت سیل بند ساخته شد. اسلحه خانه در ایالات و تهران احداث و انواع اسلحه ساخته شد. افواج سواره از ایلات و بلاد گرفته شد و در بیشتر ولایات ساخلو نظامی ایجاد و مشق نظامی افواج انجام می‌شد و قشون خیلی ترقی کرد. قشونی برای نظم حدود گرگان و استر آباد و خراسان و دفع ترکمن‌ها فرستاده شد و آن مناطق منظم گردید.

در زمینه مساعی امیرکبیر در امور خارجه فریدون آدمیت می‌نویسد، محمدتقیخان از طرف قائم مقام در زمان عباس میرزا از تبریز به کنفرانس ارزنةالروم به عثمانی فرستاده شد. این کنفرانس بین هیأتهای نمایندگی ایران، عثمانی، روسیه و انگلیس برای حل اختلاف ارضی ایران و عثمانی برگزار و پیمان ارزنةالروم در سال ۱۲۶۳ق. پس از بیش از چهارده سال مذاکره منعقد گردید.

ربرت کرزن منشی مخصوص کانینگ سفیر انگلیس در استانبول درباره امیرکبیر نوشت، میرزا تقیخان ورای هر گونه قیاسی برجسته ترین نماینده در چهار دولت بود که در این کنفرانس گرد آمده بودند. حال آنکه در آن زمان امیرنظام جوانی بود در خدمت قائم مقام و عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه. در صدارت امیرکبیر دفتر امورخارجه یا وزارت مهام دول خارجه اهمیت زیادی پیدا کرد. وی مسئولیت این مجموعه را خود به عهده گرفت. سپس میرزا محمدعلیخان‌شیرازی با فشارهای دربار به سمت نیابت وزارت خارجه

تعیین شد. امیرکبیر که می‌خواست میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که دولتمردی وطن خواه و شایسته و مورد اعتمادش بود به وزارت خارجه برگزیند ناچار شد به اصرار ناصرالدینشاه محمدعلیخان شیرازی را در رمضان ۱۲۶۷ق. به وزارت مهام دول خارجه برگمارد.

اسماعیل رایین می‌نویسد، میرزا محمدعلیخان که میرزا ابوالحسن خان ایلچی دایی‌اش بود در پایتخت زیر نظر او تربیت یافته بود ودرگرفتن مستمری و رشوه از خارجی ها از دایی‌اش نیز پیشی گرفت. در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه هزار روپیه حقوق دریافت می‌کرد، او نیز مبلغی از حکومت هند مستمری می‌گرفت. وقتی دایی‌اش فوت کرد میرزا محمدعلی که جانشین دایی خود شده بود به وزیرمختار انگلیس پیشنهاد داد که ماهانه مبلغی دریافت دارد و در قبال آن خدماتی را تقبل کند. به موجب اسناد موجود در وزارت خارجه انگلیس، در تمام دوران سفارت "ج.م.مکدونالد"، سفیر وقت انگلیس در ایران به او پنجاه تومان مقرری پرداخت شده است. علاوه برآن هرگاه خبر مهمی کسب می‌کرد آن را به وزیرمختار انگلستان می‌داد و مبلغی نیز به عنوان خبر مهم از بودجه محرمانه سفارت انگلیس به او تعلق می‌گرفت. در تمام دورانی که میرزا محمدعلی در مصدر امور دولتی بود، همه اسرار وزارت خارجه را در اختیار مکدونالد می گذاشت به طوری که مکدونالد در گزارش خود به وزیر خارجه انگلستان می‌نویسد، بدون تردید میرزا محمدعلیخان آنچه در قوه دارد برای من انجام می‌دهد و هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد قبلاً با من مشورت می‌کند. چنانچه من با آن مخالف باشم او از انجام دادن آن صرفنظر می‌نماید. به طوری که بارها پیش آمده که تقاضاها و فعالیت‌های وزیرمختار روس را هم به من اطلاع داده است. آنچه من به عنوان مقرری به او می‌پردازم در مقابل کاری که او انجام می‌دهد ناچیز است و...

میرزا محمدعلی بعد از فوت دایی اش سعی کرد موافقت انگلیسی ها را در پرداخت مقرری دایی به خودش جلب کند. وقتی موفق نشد از جان کمبل که سروان ارتش انگلیس در حکومت هند بود و پیش از رسیدن به وزیرمختاری در ایران از صاحب منصبان انگلیسی در قشون ایران بود خواست که حکومت هند این مقرری را برای فرزندش برقرار کند. سرجان کمبل می‌نویسد، بعد از مکدونالد من رویه او را تعقیب کردم اما میرزا

محمدعلی به ندرت نزد من می‌آمد و من مدت‌ها بود می دانستم که او طرفدار روس‌ها شده و در مراحل اخیر پشتیبانی کامل خود را از منافع آنان علنی کرده است. در مورد تلاش میرزا محمدعلی شیرازی برای برقرارکردن مقرری پسرش، سرجان کمبل در گزارشی به حکومت هند می‌نویسد، میرزا محمدعلیخان که سابقاً خدمات فراوانی به سفارت در تهران کرده و کمک شایانی به مکدونالد سفیر سابق نموده اکنون سعی دارد تا برای فرزندش میرزا عبدالوهاب مقرری تعیین کند ولی با تقاضای وی موافق نیستم زیرا از وقتی که او از پرداخت مقرری دایی اش به خود مأیوس شده است به طور خیلی پنهانی با روس‌ها تماس گرفته و وزیرمختار روس در تهران را در جریان کامل کارهای سفارت می‌گذارد و...

به این ترتیب این خائن وطن فروش به یک جیره هم بسنده نمی کرد. اما نکته اینجاست که نفوذ عوامل این دو کشور استعمارگر در دربار و در دوره ناصرالدینشاه هم پایدار بود و شاه قاجار نشان داد که بازیچه‌ای بیش برای این دو کشور نیست و اینکه هر دخالتش در امورکشور اثر منفی دارد. در این مورد هم به جای مشیرالدوله که مورد نظر امیرکبیر بود میرزا محمدعلی شیرازی مورد حمایت شاه قاجار قرار گرفت. ناصرالدینشاه در دستخطی که برای این عنصر خائن فرستاد چنین نوشت، عالیجاه میرزا محمدعلیخان در این مدت که به حکم همایون آن عالیجاه فیصل امورات خارجه بود و شغل نیابت وزارت خارجه داشت، مراتب کفایت و خیرخواهی و فدویت و دولت خواهی آن عالیجاه روز به روز در نظر انور ظاهر و جلوه‌گر آمد. چون بر مراتب اعتقاد و اعتماد ما افزود خواستیم محض مرحمت به رتبه و شأن آن عالیجاه بیفزاییم. لهذا در این وقت شغل جلیل و لقب نبیل وزارت مهام دول خارجه را که از معظمِ مشاغل و مناصب است به آن عالیجاه محول و به این التفات ممتاز و سرافراز فرمودیم که به صدق عقیدت و خلوص نیت به لوازم این شغل خطیر پرداخته و امورات و مطالب متعلقه بخود را به عرض اقدس رسانیده موافق فرمایش و دستخط ما صورت انجام دهد و حسن خدمت خود را ظاهر و مبرهن سازد. به جناب امیرنظام مقرر فرمودیم که از قرار همین دستخط مبارک فرمان صادرکند. نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۷ق. امیرکبیر در چنین شرایطی سعی می کرد امور داخلی و خارجی کشور را سامان دهد. او امور اداری وزارت خارجه را به نحوی مرتب کرد که فرستادگان ایران به خارج از

کشـور موظـف بودنـد گزارش سـفر خود را بـه صورت جامـع ارائه نماینـد. اگر نماینـده‌ای مقیم بـود می‌بایـد از محـل مأموریـت خـود گزارش‌های کتبـی راجع به مسـائل سیاسـی و اجتماعی حـوزه مأموریـت خـود را بـه وزارت خارجه به‌طـور مرتب ارسـال نماید. به این ترتیب وی سـعی کـرد سـفارتخانه‌ها و نمایندگی‌هـای ایـران و خـارج از کشـور را در پیگیـری وظایفشـان فعـال نمایـد. موضـوع مهـم در سیاسـت خارجـی امیرکبیـر ایـن بـود کـه تا جایـی که امکان داشـت روابـط سیاسـی و اقتصـادی ایـران را بـا دیگـر کشـورهای غربی توسـعه دهـد. دراین مـورد به کارکنـان وزارت خارجـه تأکیـد زیـادی داشـت زیـرا برآن بـود که به تدریـج کشـور را از انحصار روسـیه و انگلیـس کـه ایـران درمانده قاجـاری را بـه مثابه تیول خود می‌نگریسـتند خـارج کند.

در بـاره سیاسـت خارجـی امیرکبیر، "سرجاسـتین شـیل" وزیرمختـار انگلسـتان در ایران در اوایـل سـلطنت ناصرالدینشـاه می‌نویسـد، بزرگ‌تریـن هـدف امیرنظـام ایـن اسـت کـه از نفوذ روسـیه و انگلسـتان بکاهـد و مقـام و منزلت آنـان را در نزد مـردم ایران تا جایی کـه امکان دارد پاییـن بیـاورد. ولی نکته مثبت سیاسـت او این اسـت که وی جـداً در صدد جلوگیـری از افزایش نفـوذ روس‌هـا در ایـران اسـت. اما امیرنظـام در سیاسـت خارجی خـود فعال‌تر از ایـن هم عمل می‌کنـد و کوشـش می‌نمایـد روابـط سیاسـی ایران با کشـورهای دیگر را توسـعه دهـد. چنانکه بـرای جلـب دوسـتی آمریـکا پیمان دوسـتی و بازرگانی و کشـتیرانی بـا این کشـور منعقد کرد و در تقابل با سیاسـت انگلسـتان در بلوچسـتان، قندهار و هرات و همچنین سیاسـت تجاورکارانه روسـیه در ترکسـتان قرارگرفـت. او قـدرت دولـت ایران را تا مرز بلوچسـتان با سـند برقرار نمود. وی هـرات را بـدون جنـگ تحت حکومـت خراسـان درآورد و امیر قندهـار نیز فرمانبـردار ایران شـد. در مورد ناحیه ترکسـتان نیز می‌خواسـت همین سیاسـت را اجرا کند. به هر روی امیرکبیر در سیاسـت خارجـی خـود هماننـد سیاسـت داخلـی چنین افـکار بلندی داشـت. او می‌خواسـت کشـور را از تعهدات غیرمنصفانه روسـیه و انگلسـتان برهاند و با توسـعه روابط با دیگر کشـورها از انحصـار طلبـی و بـه انزوا کشـاندن ایـران در صحنه جهانی از سـوی این دو کشـور جلوگیری کنـد. امـا چه سـود که سـلطان مسـتبد، زنباره و بی‌خـرد قاجار به خواسـت انگلیـس و ایادی آن فرمـان بـه قتـل او داد و کشـور را کـه بـه همـت و کاردانـی او می‌رفـت انـدک اندک در مسـیر درسـت قـرار گیـرد از وجود ارزشـمند این دولتمرد توانا، میهن دوسـت و درسـتکار محـروم کرد.

اصلاحات او نیمه‌کاره رها شدند و کشور دوباره در مسیر قهقرایی فتحعلیشاهی فرورفت. سلطان قاجار خشنود از این بود که برای اجرای درست وظایفش دیگر مورد سؤال امیرکبیر قرار نمی‌گیرد و می‌تواند به راحتی هر فرمان بی‌ربطی را آزادانه بدهد و در بیکارِگی و بوالهوسی خود روزگار بگذراند. در حرمسرای بزرگ و در حال گسترش خود می‌چمید و گهگاه سری به شکارگاه مناطق شمال تهران می‌زد و دوباره سر در حرمسرا فرو می‌برد. او کار کشور را به آقاخان نوری که با مهد علیا (مادر ناصر الدینشاه) و میرزا ابوالقاسم تهرانی امام جمعه تهران و چند نفر دیگر در توطئه قتل امیرکبیر دست داشت سپرد.

اسماعیل رائین می‌نویسد، در بین زمامداران قاجاریه میرزا آقاخان نوری از همه رسواتر است. وی از عوامل سر سپرده انگلیس بود و تحت تابعیت و حمایت دولت انگلیس درآمد. در اسناد وزارت خارجه انگلیس آمده است که وی اسرار محرمانه دولتی ایران را به وزیرمختار انگلیس گزارش می‌کرده است. وقتی کار جاسوسی او بالا گرفت امیرکبیر درصدد تنبیه او برآمد ولی وزیرمختار انگلیس به‌طور علنی و رسمی به یاری آقاخان نوری آمد و با ارائه سند رسمی تحت الحمایگی و تابعیت انگلستان، او را از زندان و تبعید نجات داد. به طوری که وزیرمختار انگلیس طی نامه بیست و یک ژوئن ۱۸۵۰م. خود به پالمرستون حمایت علنی خود را از میرزا آقاخان نوری چنین توجیه نموده است، به‌علت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا و فتنه انگیزی است امیرنظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که به دست آویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را ضبط کند. اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد. در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که به حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت به او رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم کرد...

پس از اینکه دسیسه میرزا آقاخان نوری و مهدعلیا به نتیجه رسید و فرمان عزل میرزا تقیخان صادرشد فعالیت شیل وزیرمختار انگلیس برای صدارت آقاخان نوری به اوج خود رسید. ناصرالدینشاه مقام صدراعظمی و عنوان اعتمادالدوله را به او می‌دهد. وی هفت سال در این مقام باقی می‌ماند. دوران صدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله برای دولت انگلیس دوره پیشرفت و تحکیم نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور در ایران بود و

آنچـه عمـال ایـن دولت خواسـتند عملی شـد. بزرگ تریـن ضربه ای کـه در این دوره بـه ایران وارد شـد جـدا شـدن هـرات از ایـران بود. چه شـد که هـرات تاریخـی از ایران جدا شـد و دولت انگلیـس چنیـن لطمـه ای بر پیکر ایـران زمین واردکـرد؟ در سـال ۱۸۵۱م. یارمحمدخـان، امیر هرات درگذشـت و پسـرش سـیّدمحمدخان به جای او نشست. ناصرالدینشـاه لقب ظهیرالدوله را که به امیر سـابق داده بود به وی اعطا کرد و برایش خلعت فرسـتاد. سـیّدمحمدخان هم نسـبت بـه پادشـاه ایـران اظهار اطاعت و فرمانبـرداری نمود. این جریان دولت انگلسـتان را بیمناک کرد کـه منافـع آن دولـت در هند به خطـر بیفتد. از این رو مایـکل کاردار انگلیس در تهـران به میرزا آقاخـان نـوری فشـار آورد کـه دولـت ایران سـندی امضاء کنـد و رسـماً متعهد شـود که نظری نسـبت بـه هرات نـدارد. با فشـار انگلیس و اصرار میـرزا آقاخان نوری، ناصرالدینشـاه در بیسـت و پنـج ژانویـه ۱۸۵۳م. سـندی را امضـاء کرد کـه به موجـب آن دولت ایران متعهد شـد فقط در صورتـی کـه نیروهـای قندهـار و کابل و یا نقـاط دیگر به هرات تجاوزکنند قشـونی بـرای دفاع از آن شـهر بفرسـتد و پـس از دفـع دشـمن مراجعت کند. انگلسـتان متعهد شـد در امـور داخلی هـرات دخالـت ننمایـد و نمایندگـی به آنجا نفرسـتد و اگر مداخله انگلیسـی‌ها در هرات مشـهود شـود این سـند باطـل خواهد بـود. امضای این تعهدنامه نخسـتین خطـای بزرگ ناصرالدینشـاه در ایـن بحـران بـود. آیـا اگر شـاه بی‌خـرد قاجـار امیرکبیر را نکشـته و میـرزا آقاخـان انگلوفیل را صدراعظـم نکـرده بـود چنیـن خطایـی را مرتکـب می‌شـد؟ تردیـد نیسـت که ناصرالدینشـاه علیرغـم میـل باطنـی خـود به اصـرار آقاخان نـوری تن به امضـای چنین سـندی داده بـود. لذا وقتـی بـه او خبـر رسـید که دوسـت محمدخـان بارَکزایی بـا موافقت انگلیـس مجدداً بـه امارت افغانسـتان رسـیده و این بار سیاسـت طرفداری از انگلیس را پیش گرفته و عازم تسـخیر هرات می‌باشـد، تصمیـم گرفـت دسـت بـه اقـدام بزنـد. از آنسـو دولـت انگلیـس در صـدد برانداختن امیـر هـرات برآمـد و مدعیانی بـرای سـیّدمحمدخان درسـت کرد. سـیدمحمدخان در شورشـی کـه در اوایـل سـال ۱۸۵۵م. در هـرات رخ داد کشـته شـد و نیروهای دوسـتمحمدخان به حوالی آن شـهر رسـیدند. ناصرالدینشـاه در صـدد برآمـد قبـل از آنکه هرات به دسـت دوسـتمحمدخان بیفتد آن شـهر را نجات دهد و به سـلطان مرادمیرزا حسـام السـلطنه والی خراسـان دسـتور داد در رأس ارتشـی عازم هرات شـود. دولت انگلیس از این اقدام ناصرالدینشـاه بسـیار ناراضی شـد

و در مـدت کوتاهـی روابـط بیـن دو کشـور به شـدت به تیرگـی گراییـد. در بهـار ۱۸۵۶م. وقتی محمدیوسـف‌خان، امیـر جدیـد هـرات در مقابل حمله قوای دوسـت محمدخان از ناصرالدینشـاه تقاضـای یـاری کـرد ارتـش ایران به فرماندهی سـلطان مرادمیرزا حسـام السـلطنه عـازم هرات شـد. محمدیوسـف خان دروازه‌های شـهر را به روی ارتش ایران گشـود و از آنان اسـتقبال کرد. ولـی چـون ایرانیـان بـه عنوان فاتح وارد هرات شـده و نسـبت به اهالی شـهر رفتـار غرورآمیزی داشـتند محمدیوسـف خـان از کـرده خـود پشـیمان شـد و بـه ایـن طـرز رفتـار اعتـراض کرد. ایرانیـان بـه عنـوان اینکه محمدیوسـف خان تبعـه ایران بوده و حـق اعتراض ندارد بـه او وقعی نگذاشـتند. محمدیوسـف‌خان هـم پرچم انگلیـس را بر فراز قلعه هرات برافراشـت و سـپاه ایران را از شـهر بیـرون کـرد. در سرتاسـر تابسـتان ۱۸۵۶م. سـپاه ایران بـه محاصره هـرات ادامه داد تـا اینکـه محمدیوسـف خان درصدد برآمد تسـلیم شـود. عده‌ای از بـزرگان و خوانیـن هرات که بـا اینـکار مخالـف بودند وی را دسـتگیر نمـوده و به اردوی ایرانیان فرسـتادند و پیغام دادند شـاه ایـران بـه ایـن ترتیـب بهتر می‌توانـد از او اسـتفاده کنـد. امیر جدید، عیسـی‌خان پـس از مدتی مقاومـت در اول نوامبـر۱۸۵۶م. تسـلیم شـد و دروازهای شـهر را بر روی ایرانیان گشـود. در این موقـع انگلیـس تأمـل را جایز ندانسـته و طـی اعلامیه‌ای که همـان روز در کلکته انتشـار داد به عنـوان اینکـه دولـت ایران سـند مورخ بیسـت و پنـج ژانویـه ۱۸۵۳م. را نقض کـرده و بر خلاف تعهـد خـود هـرات را تصـرف کـرده حالـت جنگ بیـن دو دولـت را اعلام نمـود. بدنبـال صدور ایـن اعلامیـه ناوگان انگلیس مرکب از هشـت کشـتی جنگـی و تعدادی ناوگان بخـاری و بادی تحـت فرماندهـی دریـادار اسـتاکر بـه ایـران تجـاوز نمـوده در چهـارده دسـامبر۱۸۵۶م. جزیره خـارک را تصـرف کردنـد. پنـج روز بعد یک تیـپ مختلط از قوای انگلیسـی و هنـدی در حوالی بوشـهر در خاک ایران پیاده شـده و شـروع به پیشـروی به سـوی شـیراز نمودند. ژنرال سرجیمز اوتـرام فرمانـده قـوای مزبـور دسـتور داد بـه سـپاه هفـت هـزار نفـره فارس کـه بـه فرماندهی مهرعلیخـان شـجاع الملـک در برازجـان موضـع گرفته بـود حمله ور شـوند اما نیروهـای ایرانی قبـل از ورود دشـمن آنجـا را تخلیـه کرده بودند. اوترام دسـتور داد که سـربازانش انبار اسـلحه و مهمـات برازجـان را منفجرکننـد. آنان سـپس به بوشـهر مراجعـت نمودند . وقتی شـجاع الملک از ایـن موضـوع مطلـع شـد بـه نیروهـای انگلیـس شـبیخون زد. در نبردی کـه در نهـم ژانویه

۱۸۵۷م. در خوشاب درگرفت نیروهای انگلیس در نتیجه نظم و انضباط و تفوق نظامی توانستند ایرانی ها را به سختی شکست دهند. عملیات بعدی انگلیسی‌ها حمله به خوزستان بود و در اول مارس۱۸۵۷م. نیروهای انگلیس در حوالی خرمشهر(محمره) از کشتی به خاک ایران پیاده شدند. سپاه خوزستان به فرماندهی خانلرمیرزا احتشام الدوله مقاومت شدیدی از خود نشان دادند ولی توپخانه انگلیسی ها این مقاومت را در هم شکست و کشتی‌های انگلیسی وارد شط العرب وکارون شده، محمره (خرمشهر) و اهواز را تصرف کردند. مقارن این وقایع سیدسعید، سلطانِ مسقط و عمان هم به تحریک انگلیسی ها به بندرعباس حمله نمود و دولت ایران در موقعیت بسیار نامساعد و خطرناکی قرار گرفت. دولتهای روسیه و فرانسه که مایل به شکست ایران نبودند به ناصرالدینشاه پیشنهاد میانجیگری دادند و مخصوصاً توصیه کردند که هر چه زودتر ارتش خود را از هرات فراخواند. ناصرالدینشاه به نیروهای ایرانی دستور ترک مقاومت داده و تقاضای صلح نمود. او در اواخر نوامبر ۱۸۵۶م. فرخ خان امین الملک را به دربار عثمانی فرستاد تا از سفیر انگلیس شرایط صلح را جویا شود. لُرد استراتفورد رادکلیف سفیر انگلستان در عثمانی شرایط بسیار سنگینی برای انعقاد معاهده صلح ارائه داد. از جمله، تخلیه هرات، تعهد رسمی مبنی بر عدم مداخله در امور آن ایالت، تحویل بندرعباس به امام مسقط، عزل صدراعظم نوری و اجازه افتتاح کنسولگری های انگلیس در شهرهای مهم ایران. وقتی فرخ‌خان این پیشنهادات را به تهران فرستاد، ناصرالدینشاه زیر بار نرفت و فرخ خان به دستور او عازم فرانسه شد تا با میانجیگری دولت مزبور، انگلستان حاضر به صلح شود. دولت فرانسه از تقاضای میانجیگری حسن استقبال کرد و مذاکرات صلح بین فرخ خان و لرد کاولی سفیر انگلیس در پاریس آغاز شد. طبق عهد نامه‌ای که در چهارم مارس ۱۸۵۷م. بین فرخ خان و لرد کاولی به امضاء رسید و صلح بین دو کشور برقرارشد، انگلیسی‌ها متعهد شدند قوایشان را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج سازند و اسرای جنگی ایران را آزاد کنند. در مقابل دولت ایران متعهد شد بیدرنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرفنظرکند و در امور داخلی آن کشور هیچگونه دخالتی ننماید. دو دولت حق افتتاح کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیت شناختند و قرار شد با امام مسقط

هـم ترتیبـی دربـاره اجاره بندرعباس داده شـود. با سـلطان مسـقط قـرار دادی منعقـد گردید که بـه موجـب آن قـرار شـد چاه بهار و بندرعباس به مدت بیسـت سـال بـه اجاره واگذار شـود و در مقابـل وی سـالی شـانزده هـزار تومـان به دولت ایـران بپـردازد و جزایر هرمز و قشـم را هم جز قلمـرو ایران بشناسـد و به آنهـا تجاوز نکنـد. (مهـدوی، ۱۳۵۵ : ۲۶۴-۲۶۱).

بـه ایـن ترتیـب هـرات یـا هَریوَه باسـتانی و پـاره چنـد هزار سـاله خراسـان از ایـران جدا شـد. دوسـت محمدخـان رییـس امارت افغانسـتان کـه انگلیـس حامی او بـود در ماه می سـال ۱۸۶۳م. ایـن شـهر و نواحـی متعلقه را به افغانسـتان ضمیمه کـرد. با قرارداد ننگیـن پاریس بین دولـت انگلیـس و ایـران عهـد ناصـری نه تنهـا دولت انگلیـس به همـه اهدافش در افغانسـتان رسـید بلکه طُرفه این بود که سیدسـعید، سـلطان بی مقدار مسـقط و عمان که گماشـته دولت انگلیـس بـود بـا چند کشـتی کوچـک و نیرویی مختصـر بی‌هیچ دلیلـی از آنسـوی خلیج فارس در ایـن اوضـاع بـه هم‌ریختـه بـه اشـاره انگلیـس بـه بندرعبـاس حمله کـرد. حکومـت ناتوان قبلـه عالـم حتـی اگـر یـک دسـته سـرباز آمـاده در بندرعبـاس می داشـت کـه به مصـاف آنان بـرود، عمانی‌هـا امـکان پـای گذاشـتن بـه خاک ایـران را نداشـتند. ولـی کار به‌جایی رسـید که رادکلیـف سـفیر انگلیـس در عثمانـی بـا بیشـرمی تمـام یکی از شـروط صلح بـا ایـران را بدون هیـچ توجیـه منطقـی سیاسـی، واگـذاری بندرعبـاس به امیر مسـقط اعـلام می‌کند. سـرانجام پـس از پایـان درگیـری ها ناصرالدینشـاه به آنچنـان زبونی می‌افتـد که به سـلطان ناچیز عمان نـه تنهـا بندرعبـاس را بیسـت سـاله اجـاره می‌دهد بلکـه بندر چابهـار را هـم بـه آن می‌افزاید. حـال آنکـه همزمـان با عقد قرار داد پاریس، شـورش بزرگـی در هند بر علیه نیروهای انگلیسـی کمپانـی هنـد شـرقی درگرفتـه بود که یک سـال به طـول انجامید و انگلیسـی‌ها تلفـات زیادی متحمـل شـدند. بـه طـوری کـه کمپانی هند شـرقی بـرای همیشـه منحـل و نیروهـای دولت انگلیـس جایگزیـن آن گردیدنـد. در چنیـن شـرایطی طبعـاً امـکان ایـن بود کـه لااقل قـرارداد بهتـری با انگلیسـی‌ها بسـته شـود نه اینکـه حتی به حاکـم عمان هـم بـاج داده و دو بندر مهم جنـوب کشـور را به مدت بیسـت سـال بـه او واگذار کننـد و در واقـع در اختیار انگلیسـی‌ها قرار دهنـد. حـال آنکه در نتیجه بیکفایتی سیاسـی و نداشـتن نیروی نظامی مسـتقل ملی به آسـانی شکسـت را پذیـرا شـدند و دولت انگلیس علاوه برگرفتـن امتیازات ارضی مصیبـت بار، حکومت

ناصـری را مجبورکـرد بپذیـرد کـه هیچگونـه ادعـای ارضـی در مـورد هـرات و سـرزمین‌های غـرب افغانسـتان از قبیل نیمروز که بخشـی از سیسـتان بـود و همچنین بلوچسـتان که همگی جزیـی از خـاک ایـران محسـوب می‌شـدند، نـدارد. بـه عـلاوه انگلیسـی‌ها بـا گنجانـدن فصل نهـم ایـن قـرارداد کـه عنوان می‌شـد دولت هـای ایـران و انگلیس متعهد می‌شـوند نسـبت به حقـوق دولتـی و رعایـای دو دولـت بـر پایـه حـق "دولـت کاملهٔ الـوداد" عمـل نماینـد ضربه‌ای دیگـر بـر ایـران زدنـد. منظـور از ایـن حـق این اسـت کـه اگـر در قراردادهـای دیگر دو کشـور با هرکشـوری شـروط و امتیازات سـودمندی در گذشـته و یا در آینده به آن کشـور داده باشـند یـا بدهنـد کـه در ایـن عهدنامـه پیـش بینی نشـده باشـد، خود به خـود ایـن شـروط و امتیازات شـامل حـال قـرارداد جدیـد (قـرداد پاریـس) خواهد شـد. روشـن اسـت کـه دولـت انگلیس از قراردادهـای خـود در گذشـته یـا آینـده امتیـازی به ایـران نمی‌دهد آن هـم به حکومتـی که در جریـان درسـت رویدادهـای سیاسـی منطقـه خود هـم قرار نـدارد چه بـه اینکه بخواهد مسـائل اروپـا را زیـر نظر داشـته باشـد. ولی پیداسـت کـه واژگونه ایـن موضـوع کاملا امکان‌پذیـر بود. بـه موجـب فصـل نهم قـرار داد، دولـت انگلیس بـه راحتی به خواسـته‌هایش از دولـت ایران که بـه قـرارداد ترکمانچـای مربوط می شـد رسـید و به کاپیتولاسـیون دسـت یافت و تمـام حقوقی کـه بـه موجـب عهدنامـه ترکمانچـای، روس‌هـا از ایـران گرفتـه بودند بـه دولـت انگلیس هم داده شـد. بـه سـخنی دیگر، مسـاعی دو صدراعظم بـزرگ و مقتول ایـران قائم مقـام فراهانی و امیرکبیـر در اینکـه مفـاد قرارداد ترکمانچای همه شـمول نشـود بلکـه تا حد امـکان برخی مواد آن بـرای روس‌هـا هـم توسـط دولـت ایـران عملاً اجـرا نگـردد نقش بر آب شـده بـود. این بود نتایـج ده سـال اول حکومـت قبلـه عالـم در سیاسـت خارجـی. اما حکومـت این سـلطان زنباره بسـیار طولانـی بـود و اگـر ترور نمی‌شـد و چند سـالی دیگر سـلطنت می کرد، بـه تنهایی بیش از دوره شاهنشـاهی پهلـوی بـر تخت نشسـته بود.

اکنـون بـا نظـری بـه اوضـاع بلوچسـتان و دخالت‌هـای انگلیسـی‌ها در ایـن منطقـه بـه موضـوع تعییـن خطـوط مـرزی و جدا شـدن سـرزمین‌های وسـیعی از ایـران به خواسـت دولت انگلسـتان پرتومی‌افکنیم. در آغاز سـلطنت ناصرالدینشـاه، خودسـری و هرج و مـرج و همچنین غارتگـری بلوچ‌هـا چـه در رویارویـی خان‌های بلـوچ با یکدیگر برای گسـترش حـوزه نفوذ خود

و چـه در هجـوم بـه روسـتاها و شـهرهای کوچک خراسـان و یزد بـه منظور غارتگـری به وفور مشـاهده می‌شـد.آنها بـه کاروان‌هـای تجـاری در راه‌هـای یـزد و خراسـان بـه دفعـات حملـه می‌بردند. امیرکبیر پس از سروسـامان دادن نسـبی قشـون، طهماسـب میرزا مؤیدالدوله شاهزاده باکفایـت قاجـار را بـه حکومـت کرمـان برگزیـد. وی در سـال ۱۸۴۹م/۱۲۲۸ش. بـا دسـته شترسـواری کـه تشـکیل داده بـود به بنفهـل (بمپور) حمله کـرده و محمدعلیخان سیسـتانی را شکسـت داد و او متـواری شـد. یـک سـال از ایـن ماجرا نگذشـته بود کـه اوضاع بـه حالت قبل برگشـت. ایـن بـار مؤیدالدولـه حاکـم کرمـان، احمدمیـرزا قاجـار را بـرای فتـح دوبـاره بمپورکه مهم‌تریـن منطقـه مرکـزی بلوچسـتان بـود و همچنیـن قلعه‌هـای سـرباز و نسـکن برگزیـد. احمدمیـرزا در بلوچسـتان تنـی چنـد از خان‌هـای بلـوچ را با خود همـراه کرده و به قلعه نسـکن کـه جایـگاه دل مرادخـان بـود حمله و پـس از فتح قلعـه، وی و اطرافیانش را دسـتگیر و قلعه را بـا خـاک یکسـان کـرد. سـاکنان قلعه بـه اطـراف پراکنـده شـدند. وی سـپس در ناحیه سـرباز پیشـروی کـرده و بـه مقابلـه با دژاخـان شـتافت. او را شکسـت داده و قلعه سـرباز را متصّرف و خان شورشـی متواری شـد. بعد از آن احمدمیرزا رهسـپار بَم و نرماشـیر شـد. بزرگان بلوچ مطیع شـده بـه نـزد وی آمـده و هدایایـی تقدیـم کردنـد. سیاسـت امیرکبیـر در بلوچسـتان، اسـتقرار حاکمیـت دولـت ایـران بر سرتاسـر بلوچسـتان تا مرز سِـند بود. برای وی روشـن بود کـه اگر به ایـن امـر توفیـق یابـد دسـتیابی بـه امنیـت در سیسـتان امـکان پذیـر شـده و در نتیجـه اهالی خراسـان جنوبـی و مرکـزی و یـزد از گزنـد بلوچ‌هـا در امـان خواهنـد بـود. از ایـن رو، امیرکبیر سیاسـت تهاجمـی در بلوچسـتان را در پیـش گرفـت تا بـا اعمال قدرت اسـتقرار اولیـه را ممکن سـاخته و سـپس بـا اظهار دوسـتی و دلجویـی از خان‌ها به منظـور انصراف از سرکشـی، اوضاع منطقـه را آرام کنـد. ایـن راه حـل در صورتـی بـه موفقیت می‌رسـید کـه نیروهـای نظامی قابل ملاحظه‌ای پیوسـته در منطقه حضور داشـته باشـند. امـا چون اینکار هزینه زیـادی را می طلبید، امـکان پذیـر نبـود. پـس از به قتل رسـیدن امیرکبیر آشـفتگی و هـرج و مرج در بلوچسـتان بالا گرفت تا اینکه در سـال ۱۲۶۹ق/۱۲۳۱ش/۱۸۵۲م. عبداله خان میرپنج با سـرباز و سـاز و برگ نظامـی و توپخانـه بـه بلوچسـتان اعـزام شـد. او تـا بمپـور پیـش رفـت و بلوچ‌های شورشـی را فـراری داده وارد منطقـه مُکـران شـد. وی قلعه‌های شورشـی ایـن ناحیه را تصرف کـرده نظم و

آرامـش را برقـرار نمـود و بـه کرمـان بازگشـت. این دومیـن راه‌حلی بـود که از طـرف تهران به بلوچسـتان اعمـال شـد تا افسـری از ناحیه دیگری از کشـور بـا نیروهای نظامـی تحت فرمایش بـه منطقـه اعـزام و آن را زیـر سـلطه خود بگیـرد. اگر چه ایـن روش همانند قشون‌کشـی زمان امیرکبیـر بـا موفقیـت همـراه بود اما در هـر دو مورد پس از بازگشـت نیروهـای نظامی حاکمیت دولـت در بلوچسـتان کمرنـگ شـده و خان‌هـای بلـوچ هـر یـک در نواحی خـود دوبـاره اعمال قـدرت می‌کردنـد. در واقـع هیچکـدام از ایـن دو روش بـه موفقیـت نایـل نیامـد. زیـرا دولـت ناصـری قـادر نبود اسـاسِ خانی را در منطقه براندازد و حاکمیت مسـتمر خـود را بر منطقه اعمال و امنیـت بلوچسـتان را برقرارکنـد. دیگـر اینکـه دولـت بـرآن نبـود خدمـات عمرانـی از قبیـل راهسـازی، کمـک به احداث قنات برای روسـتاییان و دیگـر امکانات اولیه رفاهـی را برای اهالی ایجـاد و امـکان کار و فعالیـت هـای تولیـدی آنـان را در امرکشـارزی و صنایـع دسـتباف محلی فراهـم نمایـد تـا مـردم دلگـرم شـده و همچـون بازیچـه‌ای در دسـتان خان‌هـای غارتگـر قرار نگیرنـد. در این مورد فیروزمیرزا، حاکم کرمان و بلوچسـتان در تاریـخ ۹۸-۱۲۹۶ق/۸۲-۱۸۸۰م. بـا تأسـف از وضع بلوچسـتان می‌نویسـد، چـرا باید چنین ملکـی که در هیچ جـای عالم مانندش نیسـت ایـن طـور مخروبه و بدون سـکنه افتـاده باشـد و احدی به فکـر آبادی آن نیفتاده اسـت و... امـا دولـت پـس از فتـح هـر ناحیه‌ای از بلوچسـتان کـه طبعاً بـا تخریب بخشـی از امکانات ناچیـز مـردم بلـوچ بـه دسـت می‌آمـد بـه سـراغ گرفتـن مالیـات از اهالـی می‌رفت بـدون آنکه خدماتـی بـه آنان داده باشـد. حمله نیروهای دولتـی معمولاً در فصل زمسـتان صورت می‌گرفت کـه آب و هـوای منطقه مناسـب عملیات نظامی در مناطق گرم و خشـک و صحرایی می‌باشـد و از گرمای طاقت‌فرسـای منطقه کاسـته شـده اسـت. از این رو، عملیات نظامی بجز سـرکوب خـان هـای سـرکش بـه منظور اخذ مالیـات از اهالـی منطقه هم بود. یکـی از افسـران قاجار که خدمـات شـایانی در اعمـال حاکمیت دولت در بلوچسـتان انجـام داد "ابراهیمخان بهـزادی بَمی" بـود. وی در سـال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م. بـه درجـه سـرتیپی و فرماندهی فوج سـوم کرمان رسـید. با قـدرت گرفتـن ابراهیـم خـان بَمی در بلوچسـتان حکومـت ناصری متوجـه این امر شـد که می توانـد از طریـق خوانیـن مقتـدر بَم در بلوچسـتان حاکمیت خود را مسـتقر سـازد. بـه این ترتیب در واقـع به راه حل سـومی برای مشـکل بلوچسـتان دسـت یافـت. زیرا از یک طـرف خوانین بَم

هرگـز بـه فکـر اسـتقلال طلبـی و جدایـی از کشـور نبودنـد و از سـوی دیگـر بَـم در مجـاورت بلوچسـتان قـرار داشـت و بلـوچ هـا بـرای حملـه بـه نواحـی مرکـزی ایـران بـرای غارتگـری می‌بایسـت از بَـم عبـور کننـد. پیداسـت کـه خوانیـن بَـم بـرای جلوگیـری از هجـوم بلوچ‌ها به خانـه وکاشـانه و امـلاک خـود نیـز دارای انگیـزه شـخصی بودند. از همیـن روی، دولـت به این نتیجـه رسـید که حاکمـان بلوچسـتان را از میان خوانین بَم برگمارد. سـرتیپ ابراهیـم خان بَمی ابتـدا بـه بمپـور حمله و آن را تصرف کرد. سـپس به گسـترش منطقه زیر سـلطه دولت پرداخت. به "سـرباز" لشـکر کشـیده و اسدخان را شکسـت داده بر آن ناحیه تسـلط یافت. در ادامه، مناطق بنـدری چابهـار و "گـوادر" را تصـرف و بـه آرامـی بر بیشـتر نواحی بلوچسـتان دسـت یافت و به حاکـم نشـین "کلات بلوچسـتان" نزدیک شـد. خان‌های ایـن منطقه از عهد محمدشـاه زیر چتر حمایتـی نیروهـای انگلیـس درآمـده بودنـد. حـال در وضعیتـی که با حضـور ابراهیم خـان بَمی شـکل گرفتـه بـود انگلیسـی‌ها نگـران شـده و بـه تقویت خـان بـزرگ کلات پرداختنـد. نقش دولت انگلسـتان در وقایع بلوچسـتان پس از فتح سـرزمین هند همواره مهم و سرنوشـت سـاز بـوده اسـت. آنـان بـرای حفاظـت از هندوسـتان نیـاز بـه ایجـاد حاشـیه اَمـن در افغانسـتان و بلوچسـتان داشـتند. وضـع افغانسـتان را به دلخـواه خود پس از قـرارداد پاریس سروسـامان داده بودنـد. در بلوچسـتان خان‌هـای سـرکش هریک بر ناحیه‌ای تسـط داشـته و حکومـت قاجارهم اقتـدار و تسـلط دایمـی بـر منطقـه نداشـت. عوامـل نظامی و سیاسـی دولـت انگلیس اقـدام به تطمیـع خان‌هـای محلـی نموده و بـا آنانی که قدرتمنـد بودنـد قراردادهای همـکاری و حمایت منعقـد می‌کردنـد. وقتـی بـر حـوزه نفـوذ ابراهیـم خـان بَمی افزوده شـد انگلیسـی‌ها نگـران از وضـع ایجـاد شـده به تقویت خـان کلات پرداخته و چارلز الیسـون مأمور شـد از پیشـروی قوای ایـران بـه سـوی کلات جلوگیـری کند. از سـوی دیگـر در صدد تعییـن خطوط مـرزی برآمده و دولـت ناصـری را در جریـان ایـن تصمیـم قراردادنـد. میـرزا سـعیدخان وزیـر خارجـه ایـران به انگلیـس اعـلام کـرد تمام آن سـرزمین‌ها پیوسـته جـزو خاک ایـران بـوده و دولت برآن اسـت کـه نظـم را در تمـام نواحـی برقرارکنـد. اما دولـت انگلیس که سـرزمین هند را بخشـی از خاک خـود اعـلام کرده بود برآن شـد که سـرزمین‌های بیشـتری را در منطقه در اختیار بگیـرد. از این رو، حاکمیـت ایـران بـر ناحیه کلات را نپذیرفت و با فرصت طلبی از وضع نابسـامان بلوچسـتان

استفاده کرده و در آن سرزمین اعمال قدرت می‌کرد. قاجارها که از پیچیدگی‌های جغرافیای طبیعی و انسانی و حقوق و روش تعیین مرزها درک درستی نداشتند در این مورد هم گرفتار بازی های سیاسی و نظامی انگلستان شدند. اعمال فشار دولت انگلیس بر ناصرالدینشاه موجب شد که وی با تشکیل کمیسیونی برای تعیین خطوط مرزی متشکل از ایران، انگلستان و خان کلات موافقت کند. با این تصمیم که خلاف مصالح ملی بود ضربه ای سنگین در همان گام نخستین بر حفظ سرزمین زاد و بومی وارد شد زیرا در واقع موضوعی را که دولت انگلیس در بلوچستان ایجاد کرده بود به عنوان واقعیت پذیرفت. دیگر اینکه خان کلات را که وابستگی اش به دولت انگلیس محرز بود به عنوان یک عضو کمیسیون قبول کرد. در واقع با تشکیل چنین کمیسیونی ایران در تصمیم گیری نهایی یک رأی و انگلیس دو رأی داشت. بنابراین پیداست که پیروزی نهایی انگلیس در این کمیسیون از همان ابتدا قطعی بود. دولت انگلیس ژنرال فردریک جان گلداسمید را که به خوبی به منطقه آشنا بود به عنوان رییس هیئت نمایندگی انگلیس معرفی کرد. این افسر مغرور که دخالت دولت خود را در منطقه حق انگلستان می دانست بر این نظر بود که دولت ایران هیچ حقی در بلوچستان ندارد. وی خاطر نشان کرد که من هرگز نمی توانم قبول کنم که سرداران ناحیه مکران در قسمت غربی کلات حتی یک دقیقه حاکمیت دولت ایران را بپذیرند و با چنین دیدگاهی دست به کار شد. وی در اوایل سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م. وارد تهران شد و بیدرنگ به بمپور رفت. خان کلات با یک افسر انگلیسی و سیصد نظامی به او پیوستند. میرزا معصوم خان نماینده ایران در کمیسیون به همراه حاکم بلوچستان که با برخورد نامناسب ژنرال گلدسمید مواجه شدند حاضر به همکاری با وی نشده و اعلام نمودندکه تعیین خطوط مرزی با این وضعیت مانع برقراری کامل حاکمیت ایران بر بلوچستان است. گلدسمید بی اعتنا به هیئت ایرانی در چابهار استقرار یافت و سرگرد لووت را مأمور کرد تا از حدود مرزی مورد نظر خودشان بازدید و طبق دلخواه نقشه ها را ترسیم کند. سپس با اطلاعاتی که خود از منطقه داشت نقشه های نهایی را تهیه نمود. پس از آن، گزارش و نقشه های خود را به عنوان رأی حکمیت خود و خان کلات به اطلاع دولت ایران رساند. ناصرالدینشاه چون طبق نظر وزرایش آن را نقض حاکمیت ایران تشخیص داد

ایـن طـرح را نپذیرفـت. دولـت انگلیـس به اعمال فشـار بر او افزود و سـرانجام بـا تغییرکوچکی در نقشـه کـه ناحیـه کوهک در خاک ایـران قرارگیرد دولـت انگلیس موافقت ناصرالدینشـاه را با طرح گلدسـمید جلب کرد. سـرانجام بر اسـاس همین نقشـه ها کـه در تهیه و تأییـد آن از ایران نماینده ای حضورنداشـت خطوط مرزی تعیین و سیاسـت انگلیس در منطقه اعمال و بلوچسـتان سـه پاره شـد. به طوری که طبق خواسـت انگلیس از این سـرزمین افغانسـتان و پاکستان بعدی کـه آن زمـان جزیـی از سـرزمین هند زیر سـلطه انگلیس بود هر یک سـهمی بردنـد و مرزهای کنونـی پدیـد آمـد. بدیـن ترتیب دومین ضربه در از دسـت رفتن سـرزمین های وسـیعی از ایران توسـط دولـت انگلبـس در جنـوب شـرق کشـور بر وطـن ما وارد شـد. امـا موضوع خـط مرزی شـرق ایـران بـه همیـن جا خاتمـه نمی‌یابد. گلدسـمید مرزهای ایـران با هند غربی (پاکسـتان کنونـی) را از خلیـج گـوادر تا کوهک همانگونه که می‌خواسـت به تأیید و تصویب ناصرالدینشـاه رسـاند. در نتیجـه آن، سـرزمین‌های وسـیعی از ایـن ناحیه بـه انگلیس در هند اضافه شـد که به بلوچسـتان انگلیـس معـروف گردید. اینـک پس از این مرزبنـدی و اجرای پروژه خـط تلگراف از طریـق بلوچسـتان و گـذر از دیگـر نواحـی کشـور تـا عـراق و اروپـا وی بـه پـاس خدماتش به انگلسـتان نشـان شـوالیه و عنـوان سِـرگرفت. وی دوبـاره به ایران آمـد تا تکلیف مرز سیسـتان را هم تعیین کند. هنگامی که ژنرال گلدسـمید و دسـتیاران انگلیسـی‌اش از جمله سـرگرد لووت نقشـه‌بردار اصلی و سـرگرد سـنت جان و سـروان ایوان اسـمیت همکاران نقشـه‌بردار و بلندفورد زمین‌شـناس در سیسـتان بـرای تعییـن خطـوط مرزی مسـتقر شـدند، اعضـای هیئـت ایرانی و دیگـر مسـئولین منطقـه از همـکاری بـا وی و گروهـش هماننـد زمانـی کـه در بلوچسـتان می‌خواسـت ایـن کار را آغـاز کنـد خـودداری کردنـد. آنان بـه وضوح همـکاری بـا او را به مثابه از دسـت رفتـن بخش‌هایـی از کشورشـان و خیانـت بـه منافـع ملی تشـخیص داده بودنـد و به خوبی می‌دانسـتند که تمام سـرزمین سیسـتان بـه ایران تعلـق دارد و این گـروه آمده‌اند مزورانه بخشـی از ایـن سـرزمین را از میهـن جـدا کننـد. گلدسـمید شـش هفتـه در منطقـه بـه علـت همـکاری نکـردن ایرانی‌هـا هیچ کاری نتوانسـت انجـام دهد. آنها نـه تنها از همـکاری با وی و همراهانـش امتنـاع ورزیدنـد بلکه تا توانسـتند گروه انگلیسـی را خوار و خفیف کردند. گلدسـمید بـه ناچـار با گروهـش به تهران بازگشـت. آنجا که دولـت انگلیس از طریق سـفارت و ایادی‌اش

در پایتخـت قاجارهـای بیکفایـت و وطن‌فـروش هـر کاری که در نظر داشـتند، انجـام می‌دادند. گلدسـمید در همان تهران تکلیف مرز سیسـتان را در سـال ۱۸۷۲م/۱۲۸۹ق/۱۲۵۱ش. بر روی نقشـه ها تعیین کرد. این مرزبندی از راه دور با همه فشـارهای دولت انگلیس و سـفارتخانه‌اش در تهـران مـورد موافقـت دولت ایـران قرار نگرفت. تا اینکه یکسـال بعد ناصرالدینشـاه در سـفر اولـش بـه انگلیـس تسـلیم اراده سـردمداران ایـن کشـور شـد و ایـن مرزبنـدی ننگیـن را هـم تصویـب کـرده و لکه سـیاه دیگری بر سـیاهی عهـد قاجارها افزود. اینگونه اسـت نحوه تقسـیم سیسـتان باسـتانی به دو قسـمت اصلی و خارجی. سـرزمینی که از عهد پیش از تاریخ ، چنانکه در اسـاطیر ایران زمین ذکر شـده، همواره بخش جدایی ناپذیر این سـرزمین به شـمار می آمده اسـت. سیسـتان اصلـی متعلـق به ایران اعلام شـد که مـرز آن با افغانسـتان از نیزار شـمال این ایالـت تـا سـیاه کـوه در غـرب رود هیرمند می‌باشـد و سیسـتان خارجـی یعنی آن بخـش از این سـرزمین کـه در شـرق رود هیرمنـد قـرار دارد بـه افغانسـتان تعلـق گرفـت. گلدسـمید در ایـن نامگـذاری هـم فریبـکاری کرد. زیـرا آن بخش را که سیسـتان خارجی نامیـد مناطق حاصلخیز و پرجمعیـت سیسـتان بـود و انگلیسـی‌ها بر این نواحی تسـلط داشـتند و نه دولت افغانسـتان. از ایـن رو دولـت انگلیس خواهان بخش پرجمعیت و حاصلخیز سیسـتان شـد. در جنوب سیسـتان دشـت بـزرگ "هشـتادان" به طـول پانصدکیلومتر قرار دارد. در این قسـمت نیز دولت افغانسـتان و در واقـع دولـت انگلیـس ادعـای مالکیـت نمود و کار این جدل بین ایران و افغانسـتان سـال‌ها بـه طـول انجامید تا اینکه در سـال ۱۸۸۹م/۱۲۶۸ش.کمیسـیون حکمیتّی بـا موافقت دولت‌های ایـران و افغانسـتان از طـرف دولـت انگلیس تشـکیل و قرار شـد ایـن مورد را حـل و فصل کند. ریاسـت ایـن کمیسـیون را ژنرال مـک نیل به عهده داشـت. او با تعیین خطوط مرزی در دشـت هشـتادان بخشـی از ایـن دشـت بـزرگ را بدون توجه بـه حقانیّت ایران سـهم دولت وابسـته به انگلیـسِ افغانسـتان دانسـت. بـه ایـن ترتیب انگلیسـی‌ها هـر چه خواسـتند در مرزهای شـرقی ایران در اسـتان های خراسـان و سیسـتان و بلوچسـتان تا خلیج فارس انجام دادند. به هر روی آنچـه بـر ایـران در مرزهـای شـرقی آمـد به قـول فردوسـی بـزرگ، یکی داسـتان اسـت پرآب چشـم. زیـرا پـس از اعمـال قـدرت دولـت انگلیـس در ایـن نواحـی بود که عـلاوه بر از دسـت رفتن سـرزمین‌های وسـیعی از ایران در شـرق کشـور، سرآغازی شـد بر کلنجار رفتن دولت‌های

ایـران و افغانسـتان تـا حـال حاضـر به دلیل اسـتفاده یـک طرفـه آب رودخانه هیرمند از سـوی افغانسـتان. مرزبنـدی انگلیسـی‌ها عامـل اصلـی پدیـد آمـدن فاجعـه بـزرگ محیـط زیسـتی و انسـانی برای ایران و نابودی سـرزمین حاصلخیز سیسـتان می باشـد که در تمام قرون و اعصار بـه انبـار غلـه ایران معروف بـود. اکنون از دریاچه بزرگ و اسـاطیری "کیانسـه" و هامون تاریخی کـه پـس از دریاچه‌هـای خـزر و ارومیه، سـومین دریاچـه بزرگ ایـران و از طرفی اولیـن دریاچه بـزرگ آب شـیرین کشـور بـود چیـزی بجای نمانـده اسـت. اراضـی حاصلخیز سیسـتان در زیر توده‌هـای شـن روان مدفـون شـده‌اند و سیسـتانِ تشـنه پـس از آنچـه انگلسـتان در حکومـت نابـکار قاجـار بـر ایـران زمین آورد فرزنـدان خود را هم بتدریج از دسـت می‌دهـد. از آن روی که آنان به ناگزیر با سـرزمین شـکوهمند اسـاطیری و تاریخی سیسـتان و بیابان‌های مملو از ماسـه بـادی کنونـی وداع می‌کننـد و بـه دیگر نواحی کشـور بـه خصوص مازنـدران رفته و مـی روند. طوفان‌هـای ویرانگـر ماسـه بـادی، نه تنها سیسـتان که بخش وسـیعی از خراسـان جنوبی را به اراضی غیرقابل کشت و مناطق خالی از سکنه تبدیل کرده است.

بجاسـت اکنـون کـه توضیحاتـی کوتـاه در مـورد مرزهـای شـرقی کشـور ارائـه شـد، بـه گونـه‌ای فشـرده به چگونگی شـکل گیـری مرزهای غربی کشـور نیز اشـاره شـود. نقش دولت انگلسـتان در تعییـن همـه مرزهـای کنونی ایران حتی در مرزهای شـمال کشـور که روسـیه در آن اعمـال قـدرت می‌کـرد چنانکـه در بررسـی دوره فتحعلیشـاه آورده شـد انکارناپذیر اسـت. در تعییـن مرزهـای غربـی کشـور کـه از کوه‌هـای آرارات در شـمال غـرب تـا خرمشـهر در جنوب غـرب و خلیـج فـارس ادامـه داشـت ایران قاجـاری و امپراتـوری عثمانـی در برابـر یکدیگر قرار داشـتند. دو کشـوری کـه قرن‌هـا درگیر جنگ‌هـای خونین با یکدیگـر بـوده و از دوره صفوی با جنگ بزرگ میان شـاه اسـماعیل اول صفوی و سـلطان سـلیم اوّل در آگوسـت سـال ۱۵۱۴م/ شـهریور۸۹۳ ش. در چالـدران آغـاز می‌شـود. نتیجـه ایـن جنـگ هـای پـی در پـی تـا عصـر قاجـار کـه پیگیـری آن کتابـی مجـزا را مـی طلبـد از دسـت رفتن سـرزمین وسـیع "دیـارِ بِکر " و قسـمت‌های مهمـی از کردسـتان و بخشـی از لرسـتان بـود. گفتنی اسـت در تعییـن مرزهای ایـران و عثمانـی دولت‌هـای روسـیه و انگلیـس گرچـه رقیبـان همدیگـر بودند اما بـرای تثبیت مـرز ایـن دو کشـور در جهـت تأمیـن منافـع خودشـان اشـتراک نظـر داشـتند. البتـه برخـلاف

وضعیتی که در ایران حاکم بود و دولت روسیه نفوذ زیادی بر پادشاهان قاجار داشت در دولت عثمانی این کشور جایگاهی نداشت. ولی انگلستان در این کشور هم پایگاه محکمی داشت. در کمیسیون چهار جانبه تعیین مرز دو کشور، اعضای انگلیسی سه نفر بودند. عضو ارشد سرهنگ دوم فنویک ولیمس، دیگری فرانسیس فرانت از سفارت انگلیس در تهران و سومی رابرت کرزن از سفارت انگلیس در استانبول. در این کمیسیون که از اوایل سال ۱۸۴۳م/۱۲۲۲ش.کار خود را در استانبول شروع کرده بود و امیرکبیر هم به‌عنوان یکی از نمایندگان ایران در آن شرکت داشت در ژوئن سال ۱۸۴۷م/۱۲۲۶ش. توافق بر سر تعیین خطوط مرزی صورت گرفت. اما ماجرا به همین چهار سال پایان نیافت زیرا قبول خطوط مرزی با پیاده کردن جزئیات آن تفاوت بسیار داشت. در این مرزهای طولانی در حدود ۱۹۶۰کیلومتر نقشه برداری انجام نشده بود. از این رو، یک کمیسیون تشکیل شد که در آن از طرف انگلستان فنویک ولیمس به عنوان رییس هیئت و لوفتوس زمین‌شناس و چرچیل کمک نقشه بردار و مترجم شرکت داشتند. کار این کمیسیون دو سال به طول انجامید. البته نقشه‌های جداگانه روس‌ها و انگلیسی‌ها که با تعیین جزئیات مرزی کشیده شده بود با هم اختلاف زیادی داشت به طوری که تا سال ۱۸۶۹م/۱۲۴۸ش.کار تطبیق نسبی و رفع اختلاف‌های نقشه‌ها طول کشید. با همه اقدامات انجام شده این مرز یک نوار پهن به عرض سی و پنج تا هفتاد کیلومتر را نشان می‌داد و مرز دو کشور در داخل آن قرار داشت. بار دیگر کمیسیون چهار جانبه جدیدی تشکیل شد و در این کمیسیون عضو انگلیسی هیئت بنام راتیسلاو که چندین سال ریاست کنسولگری انگلیس در تبریز را عهده دار بود و معاونش آرنولد ویلسون نام داشت. با توجه به نقشه های موجود، هرکشور هیئت خود را روانه کرد تا این مسیر طولانی را بپیماید و خطوط دقیق مرزی مشخص شود. هیئت انگلیسی بزرگ ترین گروه بود و حدود صد و پنجاه برابر سایر هیئت‌ها. سرانجام در اکتبر سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش. اندکی پس از آغاز جنگ جهانی اول مرز نهایی مورد موافقت قرار گرفت و با ستون هایی در سراسر مسیر آن از محمره (خرمشهر) تا کوه آرارات علامت گذاری شد. (رایت، ۱۳۵۷ : ۱۳۷-۱۳۴). تعیین مرزهای غربی کشور از سال ۱۸۴۳ تا ۱۹۱۴م. به مدت هفتاد و یک سال طول کشید. به سخنی دیگر از دوره پادشاهی

فتحعلیشـاه تـا احمدشـاه بـه درازا کشـید. عثمانیهـا در مناسـبات بین المللـی از قـدرت بالاتری برخـورد بـوده و شـکی نیسـت کـه اجحافات زیـادی به ایـران قاجاری شـده بود. حـال به خوبی می‌شـود تصـور کـرد که انگلسـتان توسـط گلدسـمید و لووت بـا یـک نقشـه‌برداری دلبخواه و سـرهم‌بندی شـده چگونـه با سـرعتی باورنکردنی خطوط مرزی شـرق ایران را تعییـن نمودند و هـر چـه خواسـتند بر سـر دولـت ناصری و سـرزمین گرانقـدر ما آوردنـد. بدین ترتیب انگلیسـی هـا از خـود در تاریـخ میراث انزجارآوری برای نسـل‌های بعـدی ایرانیان باقی گذاشـتند. اما نکته قابـل توجـه هیئـت صـد و پنجـاه برابری دولـت انگلیس بـرای تعییـن نهایی خطوط مـرزی دو کشـور ایـران و عثمانـی بـود که به خوبی می‌رسـاند چگونه این کشـور اسـتعمارگر بـرای تأمین منافـع دراز مـدت خـود بـا دقـت و وسـواس عمـل می‌کنـد. منازعات انگلیـس در منطقـه نتایج نیکویـی برایـش به همراه داشـت. با سـرکوب شـورش هندی‌هـا و انحلال کمپانی هندشـرقی، ارتش انگلیس در آن سـرزمین قدرت را به دسـت گرفته و دولت انگلیس رسـماً هند را بخشـی از خـاک خـود اعـلام کرده بـود. در افغانسـتان توانسـته بود با کمک مهره وابسـته اش دوسـت محمدخـان یکپارچگـی سـرزمینی ایجادکنـد تا اینکـه روس‌ها هوس رسـیدن به هندوسـتان را از سـر بیـرون کننـد. همچنیـن بـا شکسـت دادن ایـران و جدا شـدن سـرزمین‌های بسـیاری از آن و پیوسـتن ایـن نواحـی به افغانسـتان و پاکسـتان بعدی چنان درسـی به ناصرالدینشـاه داده بـود کـه او را بیـش از پیـش مطیع اوامر سـفارت انگلیس در تهران نگـه دارد. چنانکه بـا قرارداد پاریـس بـه خواسـته‌های ارضـی اش در ایـران بـه طـور کامـل دسـت یافته و بـا روسـیه برابر شـده بـود. روس‌هـا نیـز در جریـان این کشـمکش‌ها نشـان دادند که خدمـات انگلیسـی‌ها به آنـان را در جریـان جنگ‌هـای ایـران و روسـیه در زمان فتحعلیشـاه کـه منجربـه عهدنامه‌های ننگیـن گلسـتان و ترکمانچـای شـده بود از یـاد نبرده انـد و با رهاکـردن ناصرالدینشـاه و تأکید بـر اینکـه بهتـر اسـت هر چـه زودتـر نیروهایـش را از هـرات بیـرون کشـیده بـا انگلیس صلح کنـد جبـران مافـات کـرده بودنـد. حـال هر دو رقیـب ثابت کـرده بودند کـه به‌وقت لـزوم رفیق یکدیگـر و دسـت در یـک کاسـه دارنـد و خواسـته های ارضی و سیاسـی خـود را برآورده شـده می‌دیدنـد. آنـان در عمـل حکومـت قاجـار را تیـول خـود نمـوده و به حالـت نیمه مسـتعمره در آورده بودنـد. از همیـن روی، از ایـن مرحلـه بـه بعـد یـک دگرگونـی در سیاسـت خـود نسـبت

بـه ایـران قاجـاری ایجـاد کـرده و بـه جـای سیاسـت تجاوزکارانـه ارضی به سـوی مسـابقه‌ای دوگانـه درکسـب امتیـازات اقتصادی روی آوردند. از سـوی دیگـر ناصرالدینشـاه بیکفایت، میرزا آقاخـان نـوری خائـن را کـه شـهره خـاص و عـام بـود و چنیـن خسـارات جبران‌ناپذیـری را بر کشـور وارد آورده بـود از کار برکنـار کـرد. شـاه او را نکشـت و حتـی زندانـی نکرد و بهتر اسـت گفتـه شـود جـرأت چنین کاری را نداشـت کـه مهره انگلیس را بـه راحتی امیرکبیر بـه وادی فنا بفرسـتد. ناصرالدینشـاه بعـد از نـوری، صدراعظـم دیگـری را برنگزیـد. چنین می‌نمایـد که اگر می‌خواسـت دسـت بـه انتخـاب صدراعظم دیگـری بزند از طرف روسـیه و انگلیس تحت فشـار قـرار می‌گرفـت تـا عنصـری از آنان را برگزینـد که در آن صـورت اگر توصیه یک طـرف را می پذیرفـت نمی‌توانسـت پاسـخگوی طرف دیگر باشـد. بدینسـان بود کـه برای رهایی از درد سـر جدیـد بـا اربابـان از خیـرِ داشـتن صدراعظـم گذشـت و به جـای آن امور کشـور را میـان وزرای داخلـه، مالیـه، اوقـاف، عدلیـه، جنـگ و خارجـه تقسـیم کرد. قرار شـد هر یـک از آنـان گزارش کار خـود را مسـتقیماً بـه وی ارائـه کنـد تا او تصمیم نهایـی را بگیرد. این فراینـد جدید مدیریتی کـه بـرای اولیـن بـار صدراعظـم در عهـد قاجار کنارگذاشـته شـد و شـاهِ دلمشـغول با حرمسـرا قـرار بـود بیشـتر به امـور مملکتی بپردازد موجب شـد که قـدرت متمرکز صدراعظـم بین وزرای فاسـد تقسـیم شـود. در نتیجـه همـان تـه مانده اقتـدار دولـت مرکـزی در ولایات از بیـن رفت. ایـن بـود کـه امورکشـوری بیـش از پیـش با بی سـامانی همراه شـد وکوشـش های دیگر شـاه در ایـن مـورد نـاکام ماند.

نیکـی کـدی اسـتاد تاریـخ دانشـگاه کالیفرنیـا در ایـن مـورد می‌نویسـد، این سیسـتم هم ناکارآمـد از کار درآمـد. مشـاجرات و کوشـش‌ها بـرای کارشـکنی متقابـل میـان وزیـران ادامـه داشـت. کسـانی کـه خـارج از جرگه این شـش تن بودنـد می‌خواسـتند وارد جرگه قدرت شـوند. شـاه در ۱۸۵۹م/ ۱۲۳۸ش. هیئـت مشـورتی بزرگ‌تـری برقرارکـرد کـه شـاهزادگان، بـزرگان، روحانیـون و علمـا و مقامـات ارشـد را در برمیگرفت. او در عین حال پیشـنهادکرد که هیئت های مشـورتی مشـابهی در ایالات تشـکیل شـود. امـا هیچ تغییر مثبتـی روی نداد. نـه هیئت مرکزی و نـه هیئت‌هـای ایالتـی هیچکـدام دیـری نپاییدند. سـپس شـاه یـک هیئت مشـورتی مرکزی کوچک‌تـری ایجـاد کـرد امـا آن نیـز عمـر کوتاهـی داشـت و کاری از پیـش نبـرد. مدتی شـاه

کوشـید تمـام مقامـات را میـان سـه وزارت خانـه تقسـیم کند، امـا ایـن کار نیز بی‌حاصـل بود. گزارش‌هایـی از ایـن بیزاری شـاه نسـبت بـه عدم موفقیت حکومـت در اثر ناکارآمدی و سسـتی و بی‌حالـی آن بـه ویـژه دلهـره و نگرانـی او از وضـع وحشـتناک نیروهـای مسـلح و صـورت حسـاب‌های ارتـش وجـود دارد. شـاه گرچـه به هر گـزارش و یا صورت حسـابی کـه موجود بود دسترسـی داشـت امـا از آنها چیزی سـر در نمـی آورد زیرا از دانـش فنی بـرای گزارش‌هایی که بـه او مـی دادنـد بـی بهره بود و نمی‌دانسـت بـرای بهبـود، جمـع آوری و تخصیـص عواید چه بایـد بکند و...

درماندگـی ناصرالدینشـاه از انجـام امـور جـاری کشـور در نبـود صدراعظـم و دخالت‌هـای زیـاد سـفارت خانه‌هـای روس و انگلیـس در جزیـی تریـن امـور به‌جایی رسـیده بود کـه "وُلف" کاردار سـفارت انگلیـس بـه نقـل از شـاه قاجار می‌نویسـد، اگر بخواهـم برای یک گشـت وگذار یـا شـکار به شـمال شـرق کشـور سـفرکنم یا به غرب کشـورم بـروم باید بـا نماینده انگلسـتان مشـورت کنـم و اگـر بخواهـم بـه جنـوب بـروم بایـد نظـر روسـیه را جویـا شـوم. در دوره اخـذ امتیـازات اقتصـادی از دولـت قاجار، ناصرالدینشـاه همچنان خطاهای جبـران ناپذیری را مرتکب می شـودکه نشـانگر بی‌خردی و خیانت وی به مصالح کشـور اسـت. در سـال ۱۸۷۲م/۱۲۵۱ش. یـک تبعـه انگلیـس به نام بارون جولیـوس دو رویتر امتیـاز احداث راه‌آهن سراسـری، حق کامل بـرای سـاختن انـواع کارخانه‌هـا، بهره‌بـرداری از تمـام جنگل‌های کشـور، بهره بـرداری از تمام معـادن کشـور بجـز معادن طـلا و نقـره، کشـتیرانی در رودخانه ها، احـداث خطوط تلگـراف در کشـور و امـور آبیـاری از قبیـل احـداث قنات و کانـال های آبیاری و زهکشـی اراضی در سـطح کشـور را از شـاه قاجـار بـه مـدت هفتـاد سـال می‌گیـرد و در ازای آن تنهـا چهـل هـزار پونـد اسـترلینگ بـه وی می‌پـردازد. در ضمـن ارقـام دیگری در پشـت پـرده به عاملان اصلـی انعقاد قـرارداد پرداخـت می‌کنـد. در مـورد این قرارداد اسـتثنایی، لرد کُـرزن نایب السـلطنه انگلیس در هندوسـتان، ضمـن اظهار شـگفتی از انعقاد چنین قراردادی می‌نویسـد، این قـرارداد کامل ترین و عجیـب تریـن پیمـان در مورد تسـلیم منابع طبیعی یک کشـور به خارجیان می‌باشـد. به گونه ای کـه کسـی خوابـش را هـم نمی‌دیـد تـا اینکه بـه تحقق چنین قـراردادی امید بسـته باشـد. این قرارداد پس از آن بسـته شـد که در سـال ۱۸۷۱م/ ۱۲۵۰ش. شـاه قاجار دوباره صدراعظمی

برگزیـد و او میـرزا حسـینخان سپهسـالار بـود. وی کـه سـال‌ها در بمبئـی، تفلیس و اسـتانبول خدمـت کـرده بـود در آبـان ۱۲۵۰ش. صدراعظـم ایـران شـد. یک سـال بعـد قـرارداد "رویتر" با دسیسـه او و دوسـتانش توسـط ناصرالدینشـاه به امضاء رسـید. از این قرارداد سپهسـالار پنجاه هـزار لیـره، میـرزا ملکـم خان بیسـت هـزار لیـره و معین الملک نیز بیسـت هـزار لیـره دریافت کردنـد. امـا ایـن قـرارداد آنچنـان شـرم آور بـود که افـکار عمومـی ایـران و محافـل جهانی در برابـر آن واکنـش منفـی نشـان دادنـد. از دیگر سـو دولت روسـیه نیزکه خـود را در این مسـابقه امتیازگیـری بازنـده احسـاس مـی کرد با آن به شـدت مخالفت کـرد. به طوری که در سـفر اول ناصرالدینشـاه به اروپا در سـن‌پترزبورگ در نشسـت سـران دو کشـور، آلکسـاندر دوم نارضایتی عمیـق خـود را از انعقـاد قـرارداد رویتر اعلام کرد. در نشسـت بعدی ناصرالدینشـاه بـا گورچاکُف صدراعظـم روسـیه، او نیـز بـه غیرقابـل قبول بـودن این قـرار داد تأکیدکـرد. ناصرالدینشـاه که وخامـت جریـان ناشـی از نارضایتـی روس ها را بـه خوبی دریافته بـود به آنها قـول داد در اولین فرصـت ایـن قـرارداد را لغوکنـد. از همین روی سپهسـالار به این بهانه که رویتـر در زمان تعیین شـده در عهدنامـه عملیـات احـداث راه‌آهن و اسـتخراج از معادن را آغاز نکرده اسـت قـرارداد را در تاریـخ پنجـم دسـامبر ۱۸۷۳م/۱۲۵۲ش. لغو کـرد. وقتی جنجال‌ها بـالا گرفت دولت انگلیس هـم از پشـتیبانی بـارون دو رویتـر بـه ناچار خود را عقب کشـید. امـا وی از ادعای خسـارت خود در لغـو ایـن امتیـاز دسـت برنمی‌داشـت. سـرانجام کار بـه جایـی رسـیدکه امتیاز تأسـیس یک بانـک سراسـری در ایـران بـه نام بانـک رویتر به او داده شـد. بعدهـا این بانک بـه تملک دولت انگلیـس درآمـد و طُرفـه آنکه این بانک انگلیسـی را مکارانـه به عنوان بانک شاهنشـاهی ایران نامگـذاری کردنـد تـا مردم گمـان برند یـک بانک ایرانی اسـت.

حـال نظـری بـه عملکـرد روسـیه در ایـن اوقـات می‌افکنیـم. همزمان بـا جنگ ایـران و انگلیـس دولـت روسـیه نیـز از گرفتـاری هـای دولت ناصری اسـتفاده کـرده و به دسـت اندازی مرزهـای شـمال شـرق ایـران پرداخـت. ایـن نواحـی کـه جزیـی از خراسـان بـزرگ باسـتانی محسـوب می‌شـد و اکنـون بـه آسـیای میانـه موسـوم اسـت بـه صـورت مجموعـه‌ای از خـان نشـین‌های متعـدد بـود. ایـن قدرت‌هـای محلـی اغلب بـا یکدیگر در جنـگ و سـتیز بودند ولی هنـوز ارتبـاط خـود را بـا دولـت ایـران قطـع نکـرده وگهـگاه در منازعات و بـه هنگامـی که در

تنگنـا قـرار می‌گرفتنـد از دولـت ایـران تقاضـای کمک می‌کردنـد. در واقـع حاکمیت ایـران بر ایـن نواحـی از همـان اوایـل حکومـت قاجـار جنبـه ظاهری پیـدا کرده بـود و هیچگونـه اعمال حاکمیتـی از سـوی ایـران در آن مناطـق صـورت نمی‌گرفـت. چنانکـه آقامحمدخان بـه هنگام فتـح خراسـان و اسـتقرار در مشـهد قصـد داشـت بـه بهانـه قتـل بیـرام علیخـان قاجار توسـط سـلطان بخـارا بـه ایـن شـهر حملـه کند که مشـکلات بعـدی ایـن فرصـت را از او گرفـت. اما به‌طـور ظاهـری در زمان جانشـین آقامحمدخـان، خوانین خیوه، بخارا و سـایر نواحی ترکسـتان از ایـران اطاعـت می‌کردنـد. بعد از شکسـت فتحعلیشـاه از روس هـا این خوانیـن دیگر توجهی به شـاه ایران نداشـتند تا اینکه ناصرالدینشـاه به سـلطنت رسـید. در این هنگام محمدامین‌خان پادشـاه خـوارزم سـفیری بـه نام عطـا نیازمحمد را بـرای تبریک جلـوس وی بر تخت سـلطنت بـه تهـران فرسـتاد. شـاه قاجار نیـز به عنوان سـفیر فوق العـاده رضاقلیخـان هدایـت را نزد وی اعـزام کـرد. در سـال ۱۲۳۶ش. والـی خراسـان سـلطان مرادمیـرزا کـه مـردی لایق بـود اقتدار خـود را بـه ترکمن های غارتگر که خونریزی و چپاول زیادی در شـهرها و روسـتاهای خراسـان انجـام مـی دادنـد نشـان داد. کار به جایی رسـید کـه ترکمن‌ها در صـدد مذاکره بـا وی برآمدند. سـلطان مرادمیـرزا بـه ایـن خواسـت روی خـوش نشـان داد و هشـتاد نفـر از سـران ترکمـن را بـرای فراهـم آورن شـرایط مصالحـه به مشـهد فراخوانـد. وقتی آنهـا در مشـهد گردآمدند همه ایـن سـرکردگان خونریـز را دسـتگیر و زندانـی کرد. سـپس با لشـکر خراسـان که بـه خوبی آن را تـدارک دیـده بـود به سـوی پشـتیبان اصلـی ترکمنان کـه محمدامین‌خان، شـاه خـوارزم بود شـتافت و از سـرخس گذشـت و در ناحیـه مـرو بـه وی حمله کرد و سـپاه او را در هم شکسـت. در ایـن نبـرد محمدامین‌خـان را دسـتگیر و سـرش را بریـده و بـرای ناصرالدینشـاه بـه تهـران فرسـتاد و شـهر مـرو را تصـرف کـرد. ایـن آخرین پیـروزی مهـم قاجارها درآسـیای میانـه بود. سـه سـال پس از این فتح نمایان سـلطان مرادمیرزا درگذشـت و پسـرش حمزه میرزا حشـمت الدولـه والی خراسـان شـد. در این تغییـر و تحول، ترکمن‌ها دوباره شـهر مرو را تصـرف نمودند. حمـزه میـرزا بـه نبـرد بـا آنـان شـتافت و در سـال ۱۲۳۹ش. برخلاف پـدرش در مرو شکسـت سـختی را متحمـل شـد. ایـن جنـگ آخریـن نبـرد ایرانیان بـرای بـاز پس‌گیری شـهر تاریخی مـرو از تـرکان بود.

روس ها برای نفوذ در منطقه ابتدا عده ای قوای قزاق را به عنوان مهاجر و یا به شکل همراهان کاروان های تجاری به حوالی خیوه اعزام کردند و از چگونگی وضعیت منطقه و امکانات نظامی و دفاعی حاکمان متعدد این مناطق و وضعیت راه‌ها و منابع آبی و غیره اطلاعات کافی گردآوری نمودند. در ضمن نقشه‌هایی که نشان دهنده چگونگی عوارض طبیعی و مناطق مسکونی و راه‌های ارتباطی باشد تهیه کردند. روس ها این فعالیت‌ها را از سال‌ها قبل شروع کرده بودند و پس از آماده شدن پیش زمینه‌های عملیات از سال ۱۲۶۵ق/۱۸۴۸م. به تدریج اطراف دریاچه آرال را تصرف و سپس با همین روند به سمت سرزمین‌های جنوب آرال حرکت نموده و شهرهای مهم تاشکند در ۱۸۶۵م/۱۲۴۴ش. خُجند در ۱۸۶۶م/۱۲۴۵ش. و سپس سمرقند را به تصرف خود درآوردند. بعدها به حرکت خود ادامه داده تا مَرو پیش رفته و آن ناحیه را نیز متصرف شدند زیرا نیروی منسجمی در برابرشان قرار نمی‌گرفت. خان بخارا نیز که مورد هجوم روس‌ها قرارگرفت از دولت ایران تقاضای کمک کرد ولی دربار ناتوان ناصری هیچ اقدامی ننمود. وی مدتی مقاومت کرد ولی سرانجام تسلیم روس‌ها شد. روسیه به این همه متصرفات بسنده نکرد و به عنوان سرکوب ترکمن های راهزن و تأمین راه‌های تجاری در سال ۱۸۷۳م/۱۲۹۰ق. با نیرویی به فرماندهی کاوفمان به ترکمن های یموت در شمال رود اترک هجوم بردند. پنج سال بعد از آن نیرویی دیگر به فرماندهی سرتیپ لازاروف به این ناحیه حمله کرد و سرانجام در سال ۱۸۸۰م/۱۲۹۸ق. ژنرال اسکوبلوف با سپاه مجهزی به سرزمین ترکمنان تَکه هجوم آورده و آنان را شکست داد. در ادامه یک سال بعد گوگ تپه، آخرین پایگاه ترکمنان به تصرف روس‌ها در آمد. روسیه تمام این سرزمین‌هارا به‌عنوان "ایالت ماوراءخزر" به امپراتوری خود ملحق کرد. ناصرالدینشاه همچنان که با عهدنامه پاریس قسمتی از سرزمین‌های شرقی ایران را از دست داد در برابر اقدامات نظامی روسیه در شمال شرق ایران نیز تسلیم شد. از این رو طبق عهدنامه‌ای که در تاریخ بیست و نهم محرم ۱۲۹۹ق/ دسامبر۱۸۸۱م. در تهران با روس ها منعقدگردید حاکمیت روسیه را بر تمام این مناطق به رسمیت شناخت. قرارداد مرزی بین زینوویُف سفیر روسیه و میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر خارجه در چهار فصل به امضاء رسید. در فصل اول این قرارداد نقاط و محل عبور خط مرزی تعیین شد. در فصل

دوم آن پیش بینی شد که نمایندگان دو طرف بر طبق فصل اول، خط سرحد دو کشور را به طور صریح ترسیم و مرزها علامت‌گذاری شوند. زورگویی روسیه توسعه‌طلب و ناتوانی و درماندگی حکومت فاسد و رو به زوال قاجار را می‌توان از مفاد فصل چهارم این عهدنامه دریافت. در این فصل آمده است، چون سرچشمه رود فیروزه و منشأ بعضی رودها و نهرهایی که ایالت ماورای بحرخزر متصل به سرحد ایران را مشروب می‌کند و در خاک ایران واقع شده است، دولت ایران متعهد می‌شود به هیچ وجه نگذارد از سرچشمه تا محل خروج آب از خاک ایران، در امتداد رود و نهرهای مزبور روستاهای جدیدی تأسیس شده و اراضی که زراعت می‌شود توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلاً در خاک ایران مزروع است بیش از آن مقداری که لازم است نگذارد آب مصرف شود. طبق بند دوم عهدنامه مرزی، پروتکلی در جمادی الاول سال ۱۳۰۳ق/۱۸۸۵م. تدوین گردید که آن را سلیمان خان صاحب اختیار از طرف ایران و نیکولاکوزمین کاراوایف از طرف روسیه امضاء کردند. همچنین درباره قسمت دیگری از مرز جدید دو کشور پروتکلی دیگر تدوین و امضاء شد و نقشه‌ای از آن حدود به مقیاس ۱:۸۴۰۰۰ ترسیم گردید. اینکه مطابق فصل اول عهدنامه سرحدی به تاریخ محرم سال ۱۲۹۹ق. خط مرزی می بایست از شمال روستای فیروزه بگذرد بار دیگراز طرف روسیه تزاری مطرح شد و روس ها نسبت به انتقال این روستا به مالکیت خود اصرار ورزیدند و ناصرالدینشاه درمانده در برابر مطامع روسیه باز هم به زانو درآمد. در تاریخ بیست و سه ذیقعده ۱۳۱۰ق/۲۷می۱۸۹۳م. قرار داد جدیدی شامل شش فصل درباره مبادله دو روستای فیروزه و حصار و تغییرات دیگر در خطوط مرزی تدوین شد و به امضای میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم و پوتسُف نماینده و سفیر فوق العاده روسیه رسید. طبق قرارداد جدید، ایران روستای فیروزه را به روسیه واگذاشت و روسیه چند قطعه زمین و یک دهکده به نام حصار را که طی عهدنامه ترکمانچای از ایران گرفته بود و در کرانه راست رود اَرَس بود به ایران بازگرداند. با وجود اینکه روس‌ها بدون در نظرگرفتن منافع ایران به همه اهداف خود در تعیین مرزهای فیمابین رسیدند باز هم بهانه جویی‌های آنها برای تجاوز و تعدی بیشتر به خاک ایران و اتباع مرزنشین ایران تاهنگام پیروزی انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷م/۱۳۳۶ق. ادامه یافت. شمیم (۱۳۸۵ : ۲۳۸-۲۳۵).

در همین زمینه به موضوع تعیین حدود مرزی لطف آباد درگز و آخال می‌پردازیم. رضاخان ارفع می‌نویسد، در سال ۱۸۸۳م. سِمَت نیابت کنسولگری ایران را در تفلیس داشتم. از آنجا که به زبان روسی مسلط بودم از سوی وزیر خارجه میرزا سعیدخان برای مترجمی کمیسیون تعیین حدود مرزی آخال و خراسان انتخاب شدم. از این رو، به تهران و سپس به خراسان عزیمت و با اعضای کمیسیون مرزی ایران مرکب از سلیمان خان صاحب اختیار رییس ایل افشار و رییس کمیسیون و عالمشاه نایب اول و سرتیپ مهندس میرزا علی اشرفخان و هشت نفر دیگر از مشهد به درگز و از این شهرستان به ناحیه سرحد که روستای لطف آباد بود رفتیم. فردای آن روز ما در چادر خود منتظر آمدن اعضای کمیسیون روس‌ها بودیم تا مشغول مذاکره و قرار داد بشویم. روس‌ها آمدند و ابتدا دستورالعمل ها و نقشه‌هایی را که به طرفین داده بودند گذاشتند روی میز. دستورالعملی که در دست روس‌ها بود دیدیم هم فارسی و هم روسی است و دیدیم که فارسی آن همان است که در دست ماست. وقتی نقشه‌ها را که به امضای وزیر خارجه روسیه و همچنین زینوویف وزیرمختار روسیه در تهران و میرزا سعیدخان وزیرخارجه ما رسیده بود ملاحظه کردیم، مشخص شد که سرحد لطف آباد را با یک خط سبز از زیر دیوار قلعه لطف آباد کشیده‌اند. بدینگونه که تمامی مزارع و مراتع پانصد خانوار اهالی لطف آباد را در بیرون این خط در خاک روسیه گذاشته‌اند. این طرز عمل موجب تعجب همه اعضای کمیسیون ایران شد. همه حیران شده بودیم چگونه بدون اینکه قبلاً یک مهندس از طرف ایران به اینجا بفرستند تا در تعیین سرحد روی نقشه نظارت داشته باشد نقشه‌های تهیه شده توسط روس‌ها را امضاء کرده‌اند و به کمیسیون داده‌اند. صاحب اختیار به کلنل روس گفت خودتان می‌بینید که در تهران به علت عدم اطلاع این نقشه‌ها را امضاء کرده‌اند. چگونه انصاف روا میدارید که این همه مردم را گرسنه بگذارید؟ آیا می‌شود که اهالی یک روستا در دنیا بدون مزارع خود زندگی کنند؟ کلنل گفت جناب صاحب اختیار ما از دولت خود دستورالعمل داریم که به موجب همین نقشه و خط سبز سرحد تعیین کنیم و برای ترحم به ما مأموریت نداده‌اند. ما مأموریت داریم که همین نقشه را به اجرا بگذاریم. صاحب اختیار گفت جناب کلنل تکلیف انسانی شما این است وقتی می‌بینید وزیرمختار شما وزیر امورخارجه ما را مشتبه کرده

و ایـن نقشـه را بـه امضـاء رسـانده، ایـن موضـوع را به دولـت خودتـان اعـلام و از روی عدالت رفتـار نماییـد. کلنـل گفـت، جـواب مـن همان اسـت که بـه شـما دادم ما بـرای اجـرای عدالت بـه اینجـا نیامده‌ایـم. پیرمـرد (صاحـب اختیار) از حـال طبیعی در رفت و عصبانی شـد. بلند شـد و گفـت، مرتیکـه یـک سـاعت اسـت مـن بـه تـو التمـاس می‌کنـم، اصـرار می کنم بـا عدالت رفتارکـن شـما می‌گوییـد بایـد خط سـبز اجرا شـود. سـپس گفـت این هم خط سـبز و نقشـه را زد روی میـز و گفـت مـن ایـن کار را انجـام نمی‌دهم اسـتعفا می‌دهـم و می‌روم شـما می‌دانید و دولـت. خـدا رحم کـرد که مترجـم روس پاختیانوف کلمه بـه کلمه‌ی گفته‌هـای صاحب اخیار را ترجمـه نکـرد و لفـظ "مرتیکـه" را "مسـیو" ترجمـه کـرد. ولـی روس ها با ملاحظـه عصبانیت صاحـب اختیـار و کوبیدن نقشـه بـر میز بلند شـدند و گفتند مأموریـت ما با این وضع تمام شـد، دسـت هـم ندادنـد و رفتنـد. طرفین جریان نشسـت را بـه مراکز خود تلگـرام کردند. بعد از سـه روز از تهـران دو تلگـراف بـه صاحـب اختیار رسـید، یکی رمز از طرف شـاه و دیگـری به اختصار از سـوی وزیـر خارجـه. میـرزا سـعیدخان نوشـته بود از طـرف همایونی تکلیف شـما معین شـد اسـتعفای شـما قبـول نمی‌شـود و مأموریـت محولـه خودتـان را باید انجـام دهید. تلگراف شـاه خیلـی مفصـل بـود، نوشـته بـود تصور میکنـی که من بـه اختیار خودم بـه این تقسـیم و تحدید حـدود راضـی شـده‌ام؟ ژنـرال اسـکوبلُف، گـوگ تپـه را نقـب زد و بـا دینامیـت آنجا را بـا تمام جنگجویـان ترکمـن کـه در گـوگ تپـه جمـع بودند به هـوا پرانـد بعد آمـد عشـق‌آباد و آخال را گرفـت. وقتـی دیدنـد آن ناحیه غیرمزروع اسـت و نه آب دارد نه گیاه، به خیال تسـخیر خراسـان افتـاد. بـا آتامـاژور (سـتاد لشـکر) خود آمـد در قوچان نشسـت و لشـکرش را خواسـت. بـا کدام قشـون و کـدام پـول می‌توانسـتم دفـع او را بکنـم. بـا هـزار التمـاس داخـل مذاکره با شـخص امپراتـور روس شـدم و بـا هـزار زحمـت شـر اسـکوبلُف و لشـکر او را از خراسـان رد کـردم. اگر مقـداری از اراضـی لطـف آباد مـی‌رود در مقابل آن خطـر بزرگ چه اهمیت دارد. هر چه به شـما دسـتورالعمل دادنـد، مشـاجره لازم نیسـت، آن را اجـرا کنید. صاحب اختیار خلوت کـرده و به من گفـت تلگـراف شـاه را دیدیـد؟ اگـر من راضی شـوم روس ها با آن خط سـبز سـرحد بکشـند تا دنیـا هسـت مـن وخانـواده‌ام رسـوا خواهیم شـد. مـن نمیتوانم بـه این لطـف آبادی‌هـا که یک نفـر بـا سـواد ندارنـد بفهمانم که این خط چیسـت و تلگرام شـاه را به آنها نشـان بدهـم. خواهند

گفت صاحب اختیار صد هزار امپریال از روس‌ها گرفت و مزارع و مراتع لطف آبادی‌ها را به روس‌ها واگذار کرد. لطف آبادی‌ها پیغام داده‌اند که اگر مزارع و مراتع آنها از دست برود تماماً تبعه روس خواهند شد. شما با برخی از روس‌ها آشنا هستی به هر شکل ممکن است آنها را راضی کنید مقداری از مزارع و مراتع لطف آبادی‌ها را بدهند. من هم به شاه توصیه شما را خواهم کرد. در مورد آب هم با روس‌ها به مشکل خوردیم. قرار شد با نماینده روس‌ها کپیلوف به دره‌ای که آب از آنجا می‌آمد برویم و ببینیم چه باید کرد. وقتی به آنجا رسیدیم دیدیم که تمام این رود کوچک از آب‌های کوه‌های قوچان جمع می‌شود و از آنجا به صحرای آخال می‌رود که حالا متعلق به روس‌هاست. بر سر موضوع تقسیم آب کپیلوف می‌گفت، به او دستور داده‌اند به هنگام تقسیم آب باید آب را خانه شمار تقسیم کرد یعنی اهالی سیزده قلعه ترکمن و سه قلعه لطف آباد، شلنگان و حصار را در نظر گرفت. اگر این قرار را اجرا می‌کردیم می‌بایست آب را شانزده قسمت کنیم. سیزده قسمت مال روس‌ها و سه قسمت مال ایران. من راضی نشدم و گفتم این از عدالت دور است برای اینکه اهالی این سه قلعه ایران بعد از حمله به آنها و فتح این مناطق پراکنده شده‌اند در حالی که به سکنه قلعه‌های ترکمن خیلی اضافه شده و اگر ما این طور خانه شمار بکنیم به لطف آبادی‌ها از بیست قسمت آب سه قسمت هم نمی‌رسد. نتیجه آخر کار کمیسیون ایرانی به ریاست صاحب اختیار رییس ایل افشار و مقاومت او به اینجا رسید که کمی از مزارع و مراتع و یک سوم آب به روستاهای لطف آباد، شلنگان و حصار دادند و بقیه را روس‌ها گرفتند. این گوشه‌ای از سرگذشت مردم ستمدیده ناحیه مرزی درگز بود. در کشوری که در هر ناحیه آن ظلم و فلاکت و نامردمی موج می‌زد و همچنین ضعف و زبونی شاه قاجار که از سوی چاکران دربارش قبله عالم نامیده می‌شد. ناصرالدینشاه در واقع از سال‌ها قبل به ضعف خود در برابر خواست‌های پایان ناپذیر این دو کشور آگاهی داشت. همانگونه که در تلگرام به صاحب اختیار این ناتوانی در مقابل روسیه آشکاراست. از همین روی این فکر در او شکل گرفته بود که نظر مثبت قدرت‌های دیگر جهانی را به ایران جلب کند و با دادن امتیازاتی به آنان موجب شود نیروهای توانمند دیگری به عرصه سیاست ایران افزوده شوند تا حکومت او بتواند تا حدودی از فشار دایمی دو قدرت استعمارگر روسیه و انگلستان

رهایی یابد. البته این دیدگاه را امیرکبیر با سیاست خارجی خود در وی پرورانده بود زیرا امیرکبیر در دوره صدارتش علاوه بر انجام امورکشوری همچون معلمی کار بلد و پدری خردمند و دلسوز و آینده‌نگر شاه جوان را در جریان امور می‌گذاشت و مشکلات و تنگناها را باز می‌گفت و راه حل‌ها را به وی گوشزد می‌کرد. چنانکه امیرکبیر سعی کرد با انعقاد عهدنامه دوستی با آمریکا پای این کشور را که نیروی دریایی توانمندی داشت به خلیج فارس باز کند تا از این طریق رقیبی جدی در مقابل قدرت بی‌چون و چرای انگلیسی‌ها در جهت منافع ملی ایران ایجاد نماید. از این رو، عهدنامه دوستی و کشتیرانی میان دو کشور در چهاردهم ذیحجه ۱۲۶۷ق/۹ اکتبر ۱۸۵۱م. در استانبول بین کاردار ایران و وزیرمختار آمریکا در این شهر امضاء شد. از نکات مهم این قرارداد، نخست اجازه کشتیرانی در رودخانه‌های دو کشور بود که چنین اجازه‌ای را دولت ایران به انگلستان نداده بود. دیگر اینکه آمریکا می‌تواند علاوه بر تهران و تبریز در بوشهر نیز کنسولگری تأسیس کند. در این مورد هم امتیاز راه اندازی کنسولگری در بندر بوشهر به انگلیسی‌ها تا آن زمان داده نشده بود. اما این قرارداد بی سرانجام رها شد. از آن روی که یک ماه بعد از امضای مقدماتی عهدنامه استانبول، امیرکبیر از کار برکنار و میرزا آقاخان نوری انگلوفیل جای او را گرفت و به خواست انگلیسی ها از امضای این عهدنامه خودداری کرد.

بعد از مسئله هرات و اعلام جنگ انگلستان و معاهده پاریس، ناصرالدینشاه به فکر استفاده از نیروی سوم افتاد و به میرزا احمدخان کاردار ایران در استانبول در مورد خرید کشتی جنگی از آمریکا و استخدام ملوانان آمریکایی مأموریت داد تا با وزیرمختار آمریکا در استانبول گفتگوکند و اینکه ایران حاضر به انعقاد عهدنامه در زمینه سیاسی و بازرگانی است. در این مورد طرح هشت ماده‌ای ارائه داد و سه ماده را که خواست اصلی‌اش بود در آن گنجانده بود. نخست اینکه ایران از آمریکا می‌خواهد نیروی دریایی آن کشور از کشتی‌های تجاری ایران حمایت کند. دوم اینکه ایالات متحده می‌پذیرد جزایر و بنادر ایران را از تسلط دولت انگلیس و تعرض امام مسقط حفاظت کند. سوم اینکه از تاریخ انعقاد قرارداد آمریکا می‌پذیرد جزایر خلیج‌فارس از جمله بحرین را از تسلط بیگانگان خارج کرده و به ایران مسترد دارد و امام مسقط را سر جای خود بنشاند. چون اجرای خواست های ایران موجب

رویارویی مستقیم آمریکا با انگلستان می‌شد، وزیرمختار آمریکا در استانبول به طور رسمی به ایران اعلام کرد این سه شرط را نمی‌پذیرم. تلاش‌های بعدی دولت ایران برای قبولاندن این شروط از طرف آمریکا رد شد ولی ناصرالدینشاه اصرار داشت که به هر صورت ممکن پیمان دوستی بین دو کشور بسته شود بخصوص که وی در صدد گرفتن وام از دولت آمریکا بود. به هر روی، در تاریخ پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ق/۱۳دسامبر۱۸۵۶م. قرارداد ده ساله دوستی و تجاری ایران و آمریکا با حذف سه درخواست ایران به امضاء رسید. قرار شد آمریکا در تهران، تبریز و بوشهر سفارتخانه تأسیس کند و ایران در واشنگتن، بوستون و نیواورلئان. البته این عهدنامه در سال ۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م. به مرحله اجرا گذاشته شد و اولین سفیر آمریکا در ایران "س. ج. و. بنجامین" و اولین سفیر ایران در آمریکا حسینقلی معتمدالوزرا پسر کوچک آقاخان نوری بود که از طرف او به این سمت برگزیده و به حاجی واشنگتن معروف شد. از درخواست‌های اولیه دولت ایران برای انعقاد قرارداد با آمریکا، به‌وضوح ناتوانی ایران برای احقاق حقوق قانونیش در خلیج فارس مشاهده میشود. به همین دلیل از آمریکا درخواست می‌کند جزایر و بنادر ایران در خلیج فارس را از تسلط انگلیس خارج کند. حتی در عقب راندن امام مسقط هم ناتوان است و چنین درخواستی را از آمریکا می‌کند. در حالی که این درخواست از آمریکا آن هم در آغاز برقراری روابط سیاسی از بینش سیاسی و دیپلماتیک به دور است و دلیلی ندارد که آمریکا به خاطر برقراری روابط سیاسی با ایران خود را درگیر جنگ با یکی از قدرت‌های بزرگ جهان کند و روابط خود را با کشور قدرتمند و صاحب نفوذ انگلستان در قرن نونزدهم فدای حکومت قاجار سازد. به هر روی، همین قرارداد دوستی و بازرگانی دو طرف نیز در اجرا با مشکل مواجه شد.

بنجامین سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران در این مورد در سفرنامه خود می‌نویسد، دولت‌های روسیه و انگلستان در شکل‌گیری مناسبات تجاری بین ایران و آمریکا مانع تراشی می‌کردند و حاضر نبودند که آمریکا در بازارهای ایران به عنوان قدرت سوم حضور داشته باشد. این موضع به خوبی نشان می‌دهد که درمناسبات خارجی، کشوری که از استحکام سیاسی و نظامی برخوردار نبوده و شرایط اجتماعی و اقتصادی نابسامانی داشته باشد قادر نخواهد بود این مشکلات را با انعقاد قراردادهایی با این یا آن کشور رفع کند. ضمن اینکه

همـان قراردادهـای منعقـده نیز به طـور صحیح به اجرا گذاشـته نخواهد شـد. ناصرالدینشـاه در ادامـه سیاسـت خـود درباره بازکـردن پای قدرت سـومی در ایران این بار به سـراغ کشـور آلمان رفـت. وی در ادامـه سـفر اولـش به اروپا به آلمان وارد شـد و مورد اسـتقبال ویلهلـم اول امپراتور آلمـان و پرنـس فُن بیسـمارک صدراعظم بلنـدآوازه این کشـور قرارگرفت. آلمـان در این اوقات کشـوری قدرتمنـد بـود کـه موفق شـده بود در نبـرد بـا امپراتوری‌های فرانسـه و اتریـش پیروز شـود. در یـازده ژوئـن ۱۸۷۳م/۱۲۵۲ش. عهدنامـه دوسـتی و بازرگانـی و کشـتیرانی بیـن ایران و آلمـان بـه امضـاء رسـید. در سـفر دوم ناصرالدینشـاه بـه اروپا کـه در سـال ۱۸۷۸م/۱۲۵۷ش. انجـام شـد بهتریـن اسـتقبال از او در روسـیه به عمـل آمد. در مانـور نظامی سـن پترزبورگ که روس‌هـا بـرای او ترتیـب داده بودنـد شـاه قاجـار تحت تأثیـر انضبـاط نظامی و لباس و اسـلحه سـواره نظـام قـزاق قرارگرفـت و از تـزار درخواسـت تشـکیل یـک هنـگ سـواره نظام قـزاق با مدیریـت افسـران روسـی در ایـران کـرد. ایـن پیشـنهاد مـورد اسـتقبال روس ها قـرار گرفت و کلنل(سـرهنگ) دومانتوویـچ بـا تجهیزات نظامی لازم به ایران اعزام شـد. هنگ قـزاق در ایران کـم کـم توسـعه یافـت و بـه بریـگاد قـزاق و سـپس دیویزیون یا لشـکر قـزاق ارتقـاء یافت که زیـر نظـر افسـران روسـی آموزش دیـده فعالیـت نظامی خـود را انجـام می‌دادند. بـه تدریج این نیـروی نظامـی بـه ابزار مهم نفـوذ روس‌ها در ایـران تبدیل شـد. روس‌ها در همین سـال امتیاز اسـتخراج نفـت مناطـق سـمنان و خوریان را گرفتند و سـال بعد امتیاز شـیلات دریـای خزر را از شـاه قاجـار دریافت کرده و چنانکه گذشـت در بیسـت و یکـم دسـامبر۱۸۸۱م/۱۲۵۹ش. قرارداد مـرزی آخـال بـه نفع روس‌ها منعقد شـد. ناصرالدینشـاه به منظـور بازکردن پای قدرت سـوم به ایـران در سـفر دوم بـه اروپـا دوبـاره از آلمـان بازدیـد و با رهبران این کشـور ملاقـات کرد. پس از آن مکاتبـات بـا این کشـور ادامه داشـت تـا اینکـه در سـال ۱۸۸۵م/۱۲۶۴ش. دو دولت اقدام بـه تأسـیس سـفارتخانه نمـوده و گراف فُن برانشـویک به تهـران آمد و میرزا رضاخـان گرانمایه بـه عنـوان وزیرمختـار عـازم برلین شـد. در همین سـال ایران یک کشـتی ششـصد تنی و یک کشـتی دویسـت و پنجـاه تنـی از آلمـان خریـد و سـفارش خریـد چنـد کشـتی دیگـر را داد. اما دولـت انگلیـس بلافاصله واکنش نشـان داد و وزیرمختار انگلیس در تهـران خواهان خاتمه دادن حضـور ملوانـان آلمانی در دو کشـتی خریداری شـده و همچنین لغو سـفارش خرید کشـتی‌های

جدیـد شـد. حـال آنکـه دولـت ایران قبـلاً از انگلسـتان تقاضـای خرید کشـتی به منظـور ایجاد نیـروی دریایـی داده و آنـان مخالفـت کـرده بودنـد. زیـرا سیاسـت دولـت انگلیـس ایـن بود که ایـران نیـروی دریایی نداشـته باشـد تـا نتوانـد در خلیج فارس اعمـال حاکمیت کند و انگلسـتان در ایـن منطقـه اسـتراتژیک هـر کاری که مایل باشـد انجـام دهد. از سـوی دیگر شـاه قاجار در سـی ام اکتبـر ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش. در اثر فشـارهای انگلیسـی ها طی فرمانـی رود کارون را برای عبـور و مـرور تمـام کشـتی‌های تجاری خارجـی آزادکرد. از آنجـا که تنها نیرویی کـه در منطقه حضـور فعـال داشـت انگلیسـی‌ها بودند در واقـع آنان از ایـن فرمان بـه تنهایی بهـره می‌بردند. از همیـن روی، زمانـی نگذشـت که یک شـرکت انگلیسـی به نام بـرادران لینچ خط کشـتیرانی در رودخانـه کارون دایرکـرد و بـه راحتـی تجـارت آبی خوزسـتان را بـه انحصار خـود درآورد. بر پایـه آنچـه نوشـته آمد موضوع حضـور مؤثر آلمان‌هـا در زمینه اقتصاد و سیاسـت ایـران همانند حضـور آمریـکا به عنوان قدرت سـوم عملاً منتفی شـد. روس‌هـا از اجازه کشـتیرانی رقیب خود در رود کارون و قـرارداد رویتـر و متعاقـب آن امتیـاز بانـک شاهنشـاهی ایران که تنهـا نام ایران را یـدک می‌کشـید ولـی بانکـی متعلـق به انگلسـتان بود و کسـب حـق انحصاری چاپ و نشـر اسـکناس در ایـران توسـط انگلیس بسـیار خشـمگین شـده بودند. از ایـن رو، توسـط وزیرمختار خـود دالگوروکـف دولـت ایران را تهدیـد نمودند که اگر امتیازات مشـابهی دریافـت نکنند ارتش روسـیه وارد خـاک ایـران خواهـد شـد. شـاه و دولـت قاجار کـه از اقـدام بعدی روس‌ها وحشـت داشـتند چهـار مـاه پـس از امتیـاز بانک شاهنشـاهی بـه انگلیسـی‌ها، امتیاز تأسـیس یک بانک روسـی را در ایـران بـه این کشـور دادنـد. دیگر اینکه امتیاز کشـتیرانی درکلیـه رودخانه‌هایی که بـه دریـای خـزر می‌ریـزد به روس‌هـا تعلق گرفت. عـلاوه بر این امتیـاز احداث جـاده و راه آهن از بنـدر انزلـی بـه تهـران و از جلفـا بـه تبریز بـه آنان واگذار شـد. همچنیـن دولت ایـران متعهد شـد از ایـن بـه بعد هر زمان بخواهـد امتیازی به دیگر کشـورها بدهد ابتدا روس‌هـا را در جریان آن قـرار خواهـد داد و تنهـا در صـورت موافقـت آنـان ایـن کار انجام خواهد شـد. بـه این ترتیب روس هـا را بـا امتیـازات جدیـد آرام کردند. به روشـنی ایـن روش امتیاز دادن به این دو کشـور و تعهـدی کـه دولـت ایـران در این مورد بـه روس‌ها داد نشـان از درماندگی و وابسـتگی بی چون و چـرای قاجارهـا در مقابـل این دو قدرت اسـتعماری دارد.

ناصرالدینشـاه در سـومین سـفرش بـه اروپـا کـه همانند سـفرهای قبلی با هزینه بسـیار و دریافـت وام ایـن بـار بـه مبلغ چهـل هزار لیـره اسـترلینگ از فرزند بـارون رویتر امـکان پذیر شـد بـاز هـم هیـچ دسـتاوردی بـرای کشـور نداشـت. شـاه قاجـار در سـفرهای پـر هزینـه‌اش بـه کشـورهای اروپایـی نـه تنهـا بـه دسـتاوردهای اقتصـادی، صنعتی و سیاسـی مهمی دسـت نیافـت بلکـه بازدیدهایـش از پیشـرفت‌های اجتماعـی و اقتصـادی جوامـع اروپایـی هـم تأثیـر قابـل ملاحظـه‌ای در تغییـر روش اسـتبدادی کشـورداریش نگذاشـت. در پایـان سـفر سـوم بـه اروپـا یکـی از سـرمایه داران انگلیسـی بـه نـام جرالد.ف.تالبوت در تهران با دادن رشـوه به شـاه و اطرافیانـش امتیـاز خریـد و فـروش توتـون و تنباکـوی کشـور را از ناصرالدینشـاه در هشـتم مـارس۱۸۹۰م/۱۲۶۸ش. دریافـت کرد. با اجرایی شـدن ایـن امتیاز هزاران خـرده فروش و تاجر ایرانـی از چرخـه معاملـه ایـن محصـول که مصـرف زیـادی در ایران داشـت محروم شـدند. از آنجـا کـه ایـن امتیـاز اثری سـوء در اقتصـاد هزاران خانـواده ایرانی می‌گذاشـت به سـرعت یک حرکـت پـر دامنـه مردمـی بر علیه شـاه قاجـار در مخالفت بـا واگـذاری انحصار توتـون و تنباکو بـه یـک انگلیسـی به راه افتـاد. روحانیون نیز بـا مردم همراه شـده و مصرف توتـون و تنباکو را حـرام اعـلام کردند. شـاه قاجار به وحشـت افتـاده و از دادن امتیاز رژی به تالبوت پشـیمان شـد. از ایـن رو بـا وزیرمختـار انگلیـس تمـاس گرفـت و بـه خاطـر مشـکلات پیش آمده درخواسـت لغـو ایـن امتیـاز را داد. دولـت انگلیـس بـا این امـر موافقت نکـرد. اما وقتـی این جنبـش روز به روز گسـترده‌تر شـد و روس‌هـا نیـز بـا ایـن امتیاز بـه مخالفـت پرداخته و ژسـت مردم دوسـتی گرفتنـد، دولـت انگلیـس ناچـار بـه لغـو امتیـاز رژی شـد. ولـی تالبـوت با وجـود اینکه سـرمایه گـذاری چندانـی در ایـن مـورد در ایـران نکـرده بود تقاضـای مبلغ پانصـد هزار لیره اسـترلینگ غرامـت از دولـت ایـران نمـود. ناصرالدینشـاه کـه می‌گفت چنین مبلـغ هنگفتی نـدارد این مبلغ را از بانـک شاهنشـاهی ایـران وام گرفتـه و در مقابـل عوایـد گمـرکات بنادر جنوب کشـور را به ایـن بانـک انگلیسـی داد و پـول دریافتـی بـه جرالد.ف.تالبوت پرداخت شـد. به سـخنی دیگر در ایـن معاملـه دو سـر باخـت، یک سـرمایه دار انگلیسـی مبلغ پانصد هـزار لیره را بـدون هیچ درد سـر صاحب شـد و یک بانک انگلیسـی هـم عواید گمرکات بنـادر جنوب ایران را کسـب کرد. با ایـن فضاحتـی که شـاه بی تدبیر و رشـوه خوار قاجار و دولت فاسـدش به بـار آوردند دیگرچیزی

بـه نـام حیثیـت و اعتبار بـرای او برجـای نماند.

پرداختـن بـه مسـابقه امتیازگیـری روسـیه و انگلیـس از ایـران قاجـاری بـه همیـن مـوارد محـدود نمی‌شـود. بـه ادامـه آن مـوارد نمی‌پردازیـم. بـه ایـن بسـنده می‌شـود که طبـق آنچه ناصرالدینشـاه بیـان کـرده، او بـدون اجـازه ایـن دو قـدرت در سیاسـت خارجـی و امـور بـزرگ اقتصـادی هیـچ اقدامی نمی‌توانسـت انجام دهـد. اما در امـور داخلی کشـور، او و حاکمان ایالتی و مأمورانـش بـا مـردم هـر کاری کـه می‌خواسـتند انجـام می‌دادنـد. خـون مـردم را بی‌محابـا می‌ریختنـد و دسـت بـه هـر کاری بـرای رسـیدن بـه اهـداف مالی‌شـان می‌زدنـد. سـرانجام زندگـی ناصرالدینشـاه چنیـن رقـم خـورد کـه وقتی بـه شـکرانه پنجاهمین سـال پادشـاهی در تاریـخ هیجدهـم ذیقعده۱۳۱۳ق/۱۲اردیبهشـت ۱۲۷۵ش. به حرم عبدالعظیم در شـهر ری رفت، میـرزا رضـا کرمانی با شـلیک طپانچـه خود رنج و ادباری کـه در زندگی بر او و بسـیاری از مردم سـتمدیده ایـران رفتـه بود را بـر تن سـلطان صاحبقران نشـاند.

بـر پایـه آنچـه تاکنـون نوشـته آمـد، اگـر بخواهیـم نگاهـی بـه اجمـال بـه دوره قاجـار بیفکنیـم در می‌یابیـم کـه پـس از مـرگ کریمخـان زنـد، قاجارها بـه سـرکردگی آقامحمدخان مدعـی کسـب قـدرت شـدند و پـس از شـانزده سـال جنـگ داخلـی بـا زندیـان و سـایر ایلات بـه تـاج و تخـت ایـران دسـت یافتنـد. دوران سـلطنت شـاهان قاجـار با اسـتبداد بلامنازع شـاه و خشـونت وحشـیانه حاکمـان آنـان همـراه بـود. تنها قشـری که از عهـد صفوی تـا دوره قاجار آسـیبی ندیـد و در واقـع بیـش از پیـش تقویت شـد قشـر روحانیون شـیعه بـود. اما عمـوم مردم ایـران در ایـن دورانِ سراسـر آشـوب و جنـگ و غارتگـری بیشـترین صدمات را متحمل شـدند. در نتیجه جنگ‌های داخلی و غارتگری بسـیاری از مناطق مسـکونی شـهرها و روسـتاها ویران شـد و بـا بـه فقرکشـیده شـدن مـردم، فراگیر شـدن قحطی‌هـا و بیماری‌هـای واگیـر همچون داسـی آنـان را درو می‌کـرد. جمعیـت کشـور بـه طور چشـمگیری کاسـته شـده بـود و همه جا ویرانه‌هایـی دیـده می‌شـد کـه روزگاری خانواده‌هایی در آن زندگـی می‌کردند و زمین‌هـا را زیرِ کشـت می‌بردنـد. ولـی ایـن زمین‌هـای کشـاورزی بـه بیابـان تبدیـل شـده بـود. در دوره قاجار جاده‌هـای ارتباطـی کشـور در اثـر بی‌توجهـی دچار آسـیب جدی شـده و به حال خود رها شـده بودنـد. دزدی و غـارت توسـط ایـلات و دزدان محلی در همه مناطق کشـور فراگیر شـده بود. در

مناطق شـمال شـرقی و شـرقی کشـور هجوم دسـته‌های غارتگر ترکمن و ازبک و تاراج اموال مـردم شـیعه مذهب و به اسـارت گرفتن دختران و پسـران جـوان و فروش اسـیران در بازارهای بـرده فروشـی خیـوه و بخـارا در حکومت شـاهان قاجار ادامه داشـت. تـا اینکه روس‌ها، آسـیای میانـه را تصـرف و ایـن حـرکات پایان یافت. از آن سـوی، روحانیون شـیعه و سـنی همچنان به کینـه تـوزی فرقـه‌ای ادامـه می‌دادند و مـردم را در نادانـی و خرافات و تعصبات خشـک مذهبی نـگاه داشـته بودنـد. چنانکـه هـر گونـه حرکت در مسـیر تجـدد و دنیای نـو را با دسـتاویز الحاد و عصیـان بـر علیـه دیـن حقّه اسـلام بـه سـختی در هـم می‌کوبیدند. پیداسـت کـه روحانیون شـیعه چـون در اکثریـت بودنـد در ایـن زمینـه دسـت بـالا را داشـتند. سـران حکومـت قاجار و روحانیـون بنیادگـرا که کشـور را در سراشـیب فلاکـت و نابودی کشـانده بودند درک درسـتی از تغییـرات جهـان غـرب و وضعیت شـکننده ایـران در مقابل قدرت‌هـای غربی نداشـتند. در حالی کـه تقریبـاً همزمـان بـا قـدرت گرفتن قاجارهـا در ایـران در جهان غـرب انقـلاب صنعتی روی داده و فعالیت‌هـای اسـتعماری کشـورهای اروپایـی در آفریقـا و آسـیا در قـرن نونزدهم میلادی بسـیار بیشـتر شـده بود. کشـور ایران در این قرن مورد توجه خاص انگلسـتان، روسـیه و فرانسه قرارگرفتـه بـود بخصـوص از این جهت که سـرزمین هند زیر سـلطه اسـتعماری انگلسـتان قرار داشـت. انگلیسـی‌ها می‌خواسـتند بر ایران عقب مانده، ضعیف و اسـتبدادزده تسـلط بیشـتری از دیگـران داشـته باشـند و ایـران را بـه همان وضعیت ضعیـف نگاه دارنـد. از امکان پیشـرفت آن جلوگیـری کننـد تـا بـه اصطلاح فیلش یـاد هندوسـتان نکند و بتواننـد به عنوان کشـور ضعیف و حایل در مقابل فرانسـه و روسـیه به منظور حفظ مسـتعمره بزرگشـان هندوسـتان آن را مورد اسـتفاده قرار دهند. فرانسـه سیاسـتی دیگر داشـت و برآن بود که با توسـعه قدرت خود در ایران بتوانـد از طریق این کشـور به هند لشکرکشـی کند و هندوسـتان را از انگلسـتان بگیـرد. در این میـان روس‌هـا بـی چـون و چرا در پی تسـلط بر خـاک ایران و رسـیدن به آب‌هـای گرم جنوب بودنـد. آنهـا از زمـان پترکبیـر کـه "دربنـد" را متصرف شـدند این سیاسـت را اتخاذ کـرده و هیچ فرصتـی را بـرای گرفتـن بخشـی از خـاک ایـران از دسـت ندادنـد. البتـه هدف نهایـی روس‌ها بـه جـز ایـران، دسـت یافتن بـه سـرزمین هند هم بـود. در نتیجـه، در تمـام دوره صد و سـی و چهار سـاله حکومت قاجارها، کشـمکش سیاسـی و نظامی ناشـی از منافع متضاد این کشـورها

در ایران ادامه داشـت. نفوذ دولت فرانسـه در ایران با مسـاعی مشـترک انگلسـتان و روسـیه به زودی تقریبـاً منتفـی شـد. امـا این دو قدرت اسـتعماری هر چه خواسـتند با ایران قاجـاری انجام دادنـد. بـه این ترتیب سـرزمین‌های بسـیاری از ایران جدا شـد و قاجارها کارنامه سـیاهی از خود بجا گذاشـتند. در چنین شـرایطی بود که پس از کشـته شـدن قبله عالم نوبت به مظفرالدینشـاه میانـه سـال و مریض احوال رسـید.

نظام قضایی در عصر قاجار

در دوره قاجار، روحانیون شیعه به اوج اقتدار خود تا آن زمان رسیده و به عنوان ستون دوم قدرت کشور نقش مهمی در زندگی سیاسی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی مردم ایران داشتند. به گواه تاریخ در هیچیک از این عرصه‌ها نه تنها مفید نبودند بلکه موجب عقب ماندگی فرهنگی، تعصب مذهبی، انجمادفکری، تسلیم‌پذیری مردم در مقابل ظلم و استبداد، تقویت تفکر مرد سالارانه، سیه‌روزی زنان و دختران ایرانی و در مجموع موجب واپس ماندگی جامعه ایران شدند. از یک طرف محاکم غیرمذهبی یا عرفی که توسط صاحب منصبان حکومتی اداره می‌شد و از طرف دیگر محاکم شرع از مرکز تا ایالات و ولایات در شهرهای بزرگ و کوچک و روستاهای بزرگ در حال فعالیت بودند. محاکم شرع در موضوعات ازدواج و طلاق، ارث، اسناد ملکی، تنظیم قباله، فسق و فجور، برخورد با اقلیت‌های مذهبی و به طورکلی مسائل مربوط به کفر و ایمان و از این قبیل موارد دخالت می کردند. حتی حکم قتل افراد را به این یا آن دلیل شرعی آن هم طبق تفسیر خودشان از شرع که در هر منطقه با منطقه دیگر متفاوت بود صادر می‌کردند. اغلب در چنین مواردی این احکام به خواست آنان توسط لوطی‌ها و اراذلی که در کنار روحانیون از عهدصفوی تا قاجار به خدمات متقابل مشغول بودند به فجیع‌ترین شکل با چاقوکشی و قمه‌کشی دسته جمعی به اجرا گذاشته می‌شد. یا اینکه به صورت سنگسار انجام می‌شد تا به گمان خودشان بقیه حساب دستشان بیاید. یعنی ترسیده و متنبه شوند و در ضمن دریابند که همه کاره این ناحیه فلان مجتهد است. در شهرهای بزرگ که چند مجتهد صاحب نفوذ بودند هیچ یک دیگری را بر نمی‌تابید حتی قاضی شرع را و همواره با هم در رقابت برای کسب قدرت و ثروت و طرفداران بیشتر بودند و در هر مورد که صلاح می‌دانستند مستقلاً فتوا می‌دادند.

در دوره ناصری، در بسیاری موارد احکام در سراسر کشور توسط حکام و در مواردی که روحانیون صلاح می‌دانستند بوسیله آنان به سرعت اعلام و اجرا می‌شد و دادگاهی در کار نبود. اما در مواردی که قرار بر اجرای دادرسی بود از خواهان و خوانده خواسته می‌شد

کـه در دیوانخانـه عدلیـه حضـور یابنـد (این دیوانخانـه در تهران برقـرار بود). البتـه در صورتی کـه قضیـه روشـن و واضـح باشـد. در غیر این صـورت به حاکم شـرع که یک شـخص روحانی اسـت ارجـاع می‌شـد. پـس از آن کـه طرفیـن دعـوادر مـورد انتخـاب حاکـم شـرع بـه توافـق رسـیدند بایـد کتبـاً تعهـد مـی سـپردند کـه حکـم وی را اجـرا خواهنـد کـرد. سـپس دیوانخانه شـاهی مأمـوری را بـرای پیگیـری قضیه انتخـاب می‌کنـد و او در صـورت لـزوم می‌تواند برای بـردن طرفیـن دعـوا بـه دادگاه شـرع بـه زور متوسـل شـود. پـس از پایـان محکمـه، دیوانخانه حکـم دادگاه شـرع را تأییـد می‌کنـد و چون دسـتگاه اسـتینافی وجود نـدارد حکـم بیدرنگ اجرا می‌شـود. محاکـم شـرع می‌تواننـد حتـی بـدون واسـطه‌گری محاکم عـرف به دعـاوی حقوقی رسـیدگی کننـد. البتـه در ایـن صورت وضـع طرفین دعـوا همـواره رضایت بخـش نخواهد بود. چـه زیـاد اتفـاق می‌افتـد که محکـوم از پذیرش حکـم دادگاه شـرع سـرباز می‌زنـد و دیوانخانه هـم چـون مسـتقیماً بـه او مراجعه نشـده از طـرف مقابـل حمایت نمی‌کند. خشـکه مقدسـی و تعصـب پـاره‌ای از روحانیـون را بایـد مانـع اصلی الغـای کاپیتولاسـیون در ایران به شـمار آورد. بـرای یـک کشـور اروپایـی قابل قبـول نبود که اتبـاع خود را در خارج از کشـور بـه امید قضاوت عادلانـه علمـای مسـلمان رهـا کنـد در حالـی کـه حتی اتبـاع مسـلمان سـایر کشـورها هم از تعقیـب و آزار پـاره‌ای روحانیـون در امان نیسـتند. در ایـران هنوز یک کتاب قانـون مدنی تدوین نشـده بـود. نقطـه ضعـف قوانیـن عـرف ایـن اسـت کـه می‌تـوان آنهـا را بـه اشـکال گوناگون تفسـیرکرد و احکام دیوانخانه که برای اجرایشـان موافقت عالیه شـاه لازم اسـت غالباً براسـاس سـوء اسـتفاده‌هایی کـه از قـدرت حکومـت به عمـل می‌آید اسـتوار اسـت. البته چنـدان امیدی بـه بی‌طرفـی قضـاوت نمـی‌رود زیرا موضـوع دادن هدیه و رشـوه و پذیـرش آن از طرف قضات امـری عـادی اسـت و همگـی از آن اطـلاع دارنـد. اگر شـخصی بدهی خـود را نپـردازد، طلبکار بـه مقامـات دولتـی مراجعـه می‌کنـد و دولت مأمـوری در اختیارش می‌گـذارد که بـه او محصّل (مامـور وصـول) می‌گوینـد و پنـج تـا ده درصد مبلغ دریافت شـده برای خدمات محصّل کسـر می‌شـود. مجازات‌هایـی کـه در ایـران اعمـال می‌شـود عبارتنـد از توبیخ‌های کتبی و شـفاهی، جریمـه مالـی و تنبیه‌هـای بدنـی، قطـع عضـو و حکـم اعـدام که توسـط علمـای مذهبـی و بر اسـاس احـکام شـرع صادر می‌شـود ماننـد سنگسـار، دار زدن، بریدن سـر با شمشـیر یـا بریدن

رگ گردن. در حکم شرعی قصاص موارد زیر مورد نظر است، حکم قصاص در صورتی اجرا می‌شود که شاکی از لحاظ وضعیت اجتماعی با محکوم برابر باشد یعنی یک مرد آزاد از یک مرد آزاد و یک برده از یک برده قصاص می‌کند. در موضوع قصاص نباید یک فرد مسلمان را برای قتل یک کافر قصاص کرد. پدر و پدر بزرگ برای کشتن پسر یا نوه خود قصاص نمی‌شوند بلکه باید مبلغی جریمه بپردازند یا به مجازات دیگری که به وسیله حاکم شرع و به دلخواه او تعیین می‌شود گردن نهند. اما مادر، در صورت قتل فرزندش به قتل می‌رسد و همچنین فرزندان در صورت قتل والدین خود به مرگ محکوم می‌شوند. بسیار اتفاق می‌افتد که جنایتکاران را در تهران به حضور شاه می‌آورند و در این هنگام تنها ادای واژه طناب از طرف شاه کافی است تا جلادان بیدرنگ بر سر محکوم بریزند و در حالی که به او مشت و لگد می‌زنند طنابی به گردنش بسته و کشان کشان او را از قصر بیرون برده و خفه کنند. در ایران انواع شکنجه‌ها اعمال می‌شود و رسم قدیمی گردن زدن دشمنان و یاغیان و فرستادن سر آنها به پایتخت هنوز هم رواج دارد و فرماندهان فاتح به عنوان نشانه پیروزی صندوق‌های مملو از سر یاغیان را به تهران می‌فرستند (بروگش، ۱۳۷۴ : ۱۶۳-۱۵۸).

پادشاهان قاجار در هر شهر یکی از علمای آن شهر را به عنوان شیخ الاسلام منصوب می‌کردند تا محکمه شرعی آن شهر توسط وی اداره شود. اما بتدریج این روحانی از منصب خود سوء استفاده کرده و بسیار متمول می‌شد. آنچنان قدرت و نفوذی می یافت که پس از مرگ او به راحتی پسر روحانی‌اش که در محضر پدر رشدکرده و در جمع علما شناخته شده بود جای پدر خود را گرفته و اعمال قدرت می‌کرد. به طوری که اغلب شاه هم نمی‌توانست فرد دیگری را به این منصب بگمارد زیرا موجبات تنش و جنجالی دامن گستر در منطقه فراهم می‌گردید. بنابراین در بیشتر مناطق این منصب به صورت موروثی در می آمد. هر یک از مجتهدان را همه اوقات گروهی از ملّاهای جوان و جویای نام و طلاب احاطه می‌کردند که هواداران عقیدتی مجتهد محسوب می شدند. در میان همین افراد بود که یک یا چند نفر به عنوان سخنگو، در هر دعوی یا موضوع مورد نظر مجتهد وارد عمل می‌شدند. با این حال اطراف هر یک از مجتهدان فقط آخوندهای خودی نبودند بلکه حلقه

دومـی از لوطی‌هـا و بزن‌بهادرهـای خـودی هـم آنـان را همراهـی می‌کردنـد و در مـواردی که مجتهـد صـلاح میدانسـت وارد صحنـه می‌شـدند. به عنـوان مثال از تاجـر یا کاسـب ثروتمند یا هـر فـرد صاحـب ثروتـی به دلیلی نسـق کشـی می‌کردنـد. وقتی ایـن افـراد متمـول در نتیجه تحریـکات مجتهـد در تنگنـا قـرار می‌گرفتنـد از طریـق آخوندهـا بـه آقـا پیـام می‌فرسـتادند و اظهـار اطاعـت، ارادت و اخـلاص می‌کردنـد و البتـه پیشـکش ارزشـمندی هم که بـه میزان آن توافـق می‌شـد تقدیـم مـی کردنـد. به ایـن ترتیب با رشـوه‌ای کـه به مجتهـد می‌دادنـد خود را از گرفتاری‌هـای بعـدی در امـان می‌داشـتند. البتـه گفتنـی اسـت کـه از اواخر عهـد صفوی به بعـد پیونـد اسـتواری بین بـازار و روحانیون برقرار شـده بـود. زیرا بازاریـان و تجار بـازاری که در واقـع بخـش عمـده ثروت مناطـق شـهری را در اختیار داشـتند همـواره به بهانه‌هـای گوناگون در معـرض اخـاذی عوامـل حکومتـی قرار می‌گرفتنـد. حاکمان محلـی در منطقه ثبات نداشـتند و شـاه و صدراعظـم هـر لحظـه ممکن بـود با حکمی آنـان را عزل کننـد. بنابرایـن بازاریان قادر نبودنـد بـا حاکـم بـه توافق دراز مدت برسـند. از آنسـو، حاکم و دار و دسـته‌اش که شـرایط خود را ناپایـدار می‌دیدنـد بـرآن بودنـد کـه تـا فرصـت دارند از هـر طریق ممکـن از بازاریـان اخاذی کننـد. از ایـن رو جماعـت مـآل اندیـش و محافظـه کار بـازار به این نتیجه رسـیدند کـه بهترین تکیـه گاهـی کـه می‌توانـد آنهـا را تـا حـدود زیـادی از دسـت عوامل حاکـم مصون بـدارد علما هسـتند. طبعـاً روحانیـون محلـی کـه قـرار نبـود جایـی برونـد و هـر یک صبـح تا شـب دنبال طعمـه می‌گشـتند تـا به نوایی برسـند از خواسـت بازاریـان اسـتقبال می‌کردند. در نتیجـه پیوند مسـتحکمی بیـن ایـن دو قشـر برقرار شـد و ایـن پیوندهـا غالبـاً بـا ازدواج خانوادگی بیـن آنان اسـتحکام بیشـتری می‌یافـت. نتیجـه این پیونـد تنگاتنگ موجـب رقم زدن صفحـات متعددی در تاریـخ ایـران از عهـد صفوی تـا حال حاضر می‌باشـد.

فسـاد و رشـوه‌گیری در دسـتگاه قضایی عهد قاجار دامنگسـتر و علاج ناپذیر بود. احتشـام السـلطنه، رجـل برجسـته قاجـار که نقش مثبتی در انقلاب مشـروطه داشـت و در قبـل و پس از مشـروطه مناصـب متعـددی تا ریاسـت مجلس را عهـده‌دار بـود در کتاب خاطـرات خود چنین می‌نویسـد، محاکم قضایی درسـتی در ایران وجود نداشـت و یکی از مسـائل مهم و دردسـرهای حـل نشـدنی عمومی بود. متأسـفانه بی‌ایمانی و سـوء غـرض حکام و ایادی و عمـال حکومتی و

تأثیر رشوه در محضر آقایان علما کار را به صورت بدی در آورده بود. چنانکه ثروت و تمکن متضمن دچار شدن با مشکلاتی بود که به موقع خود از مشکل فقر و تنگدستی چیزی کم نداشت. مردمی که صبح صاحبِ خانه و باغ و مزرعه و تجارتخانه و پول و جواهر و مستغلات و زن و فرزند و حیثیت بودند ممکن بود شب هنگام بدون اینکه بلایی آسمانی بر ایشان نازل شده باشد دارایی و ثروت را همراه با آبرو و حیثیت خود از کف داده باشند. هیچکس در واقع صاحب هیچ چیز نبود و هیچگونه تأمین و ضمانتی برای حفظ ثروت و حیثیت و حتی نوامیس مردم وجود نداشت. در حالی که متأسفانه در رسیدگی به دعاوی و اختلافات اشخاص با یکدیگر اعم از اینکه اصحاب دعوی اختلاف خود را به محضر علمای اعلام یا به حکومت و حکمیت دیوانیان و حکام واگذار کنند باز هم نتیجه مقرون به حق‌گذاری و عدالت نخواهد بود. چون آن طرف که بی حق است و دست تعدی به اموال دیگران دراز می‌کند و قصد تجاوز به حقوق صاحب حق دارد از تقدیم رشوه و تشبّث و برانگیختن واسطه پرهیز ندارد و موفق به تحصیل فرامین و احکام مطلوب می‌شود. ولی صاحب حق به نام شرع و در لوای اجرای عدالت باید شرنگ سلب حق خود را همراه با از دست دادن اعتقاد به حقانیت شریعت مطهره و واقعیت حق و عدالت نوش جان کند. (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷ : ۱۲۵-۱۲۴).

افراد دیگری که در تصمیم گیری‌های دستگاه قضایی نقش داشتند شهود دعوی بودند. این افراد به آسانی رشوه می‌پذیرفتند و شهادت دروغی می‌دادند و براساس اظهارات آنها حاکم شرع یا عرف به هر طرف دعوی که تمایل داشت و پیشکش مناسبی از او دریافت کرده بود رأی صادر می‌کرد. اولیویه، پزشک و محقق فرانسوی که در سال ۱۷۹۶م. برابر ۱۲۱۱ق. در آخر دوره آقامحمدخان به ایران مسافرت کرده می‌نویسد، در ایران شهود دروغی زیاد است. حکام دستگاه عدالت در ایران تمام فاسد و تبهکار و اجزای آنان نیز مردمانی خائن هستند (اولیویه، ۱۵۳:۱۳۷۱).

در مورد محاکم عرفی باید گفت که این محاکم توسط صاحب منصبان دولتی در موضوعاتی از قبیل، سرقت، قتل، راهزنی، شورش، اختلاس، مستی منجر به ضرب و جرح یا فوت تشکیل می‌شد. بالاترین محکمه که جنبه استیناف هم داشت دیوان شاه نام

داشـت. رأی ایـن دیـوان نهایـی بـوده و امکان فرجـام خواهی نداشـت. این محکمـه تحت نظر شـاه تشـکیل می‌شـد. بـه غیـر از ایـن محکمه سـایر محاکم عـرف تحت نظـر حاکـم ایالت یا حاکـم ولایـت و سلسـله مراتـب اداری پایین‌تر از آنان تشـکیل می‌شـد و در مرکـز ایالت، حاکم خـود تصمیـم گیرنـده بـود. در مرحلـه بعـد والیانی که توسـط حاکم ایالـت برای شـهرها تعیین می‌شـدند هـر کـدام در شـهر و روسـتاهای تابعه‌شـان اختیـار تام داشـتند. امـا در ادامه سلسـله مراتـب بعـدی در شـهر، کلانتـر یـا داروغـه و سـپس در هـر محلـه کدخـدای همان محلـه بود کـه عوامـل اجرایـی به نام فراش باشـی داشـتند. ولـی در محـدوده بازارهای شـهر دیگر کدخدا نقشـی نداشـت بلکه در مـورد اصناف و تجـار بازاری، داروغه و محتسـب محاکم عرفـی را اداره می‌کردنـد. محکمـه عرفـی روسـتاها نیـز تحت نظـر کدخدای روسـتا بود.

اوژن فلانـدن کـه در عهـد محمدشـاه قاجـار بـه ایـران سـفر کرده بـود در مـورد محاکم قضایـی عرفـی این دوره می‌نویسـد، تحت نظر شـاه دیوانخانه‌ای تشـکیل می‌گـردد که قضات در محکمـه نشسـته و طرفیـن مرافعه حضـور یافته از موضـوع قضات را مطلـع می‌کنند. قضات رأی می‌دهنـد ولـی پیـش از تصدیـق، مـورد را بـه مقـام بالاتـر اعـلام می‌کننـد که آنجـا رأی باطـل و یـا تأییـد می‌شـود. اگر کاری دولتی باشـد هیـچ حکمی قابل اجرا نیسـت تا اینکه شـاه تصویـب کنـد. در غیـر ایـن صـورت بـه صوابدیـد بیگلربیگی (حاکـم ایالـت) باید باشـد. در هر شـهری محکمـه‌ای دایمـی وجـود دارد کـه اداره‌اش با داروغه شـهر اسـت. زیـرا داروغه رییس انتظـام شـهر و ناظـر کل بازارهاسـت. در این محکمه اسـت کـه اختلافات جزیی رفع می‌شـود. ایـن قاضـی کمتـر حکـم درسـت می‌دهـد زیـرا مقصریـن اغلب بـه او پـول می‌دهنـد و قاضی جانـب آنهـا را می‌گیرد. وی مأمورین مخصوص دارد که شـاطر نامیده می‌شـود که دندانشـان را بـرای مـال مردم تیزکرده‌اند. شـاطران دزدان شـهر را به خوبی می‌شناسـند. مـردم اغلب داروغه را متهـم می‌کنندکـه بـا دزدان سـاخته و مالـی را بیـن خـود تقسـیم کرده‌اند. با این حـال گاهی اوقـات مقصریـن توسـط داروغـه تنبیه می شـوند. اصـل و اسـاس قوانین هم بر قصاص اسـت. اگـر کسـی دیگـری را بکشـد بایـد کشـته شـود. تقصیـری بی‌مجـازات نخواهـد مانـد و تقاص گرفتـه می‌شـود. زنـدان و توقیـف را بی‌نتیجـه می‌داننـد. اگـر کسـی قتل کنـد او را بـه خانواده مقتـول می‌سـپارند تـا هـر طـور بخواهند بـا او معاملـه کنند. یـا او را بکشـند، یا جریمـه بگیرند

و یـا عفـوش کننـد. در مـورد خلاف‌هـای جزایـی، افـراد را بـه فلـک شـدن و تنبیه‌هـای بدنی محکوم می‌کننـد. (فلانـدن، ۴۲۲:۱۳۵۶).

در مـورد وزارت عدلیـه (دادگسـتری)، در زمـان ناصرالدینشـاه در سـال ۱۲۷۹ق. دسـتور العملـی بـه منظـور اختیـارات آن وزارتخانـه بـا امضاء ناصرالدینشـاه منتشـر شـد. براسـاس این دسـتورالعمل کار دعـاوی افـراد هـر وزارتخانه با وزیـر آن وزارتخانـه و دعاوی عمومـی با حکام بـود. در ایـن زمـان در نظـر داشـتند قـدری از اختیـارات وزرا و حکام کاسـته و در پـاره‌ای موارد رسـیدگی آنهـا را منـوط بـه حضـور نماینـده عدلیـه آن هـم بـرای ثبـت و ضبـط در دفتـر آن وزارتخانـه کننـد. هـدف ایـن بـود کـه از آن زمـان بـه بعـد همیشـه یـک نفـر از طـرف وزارت عدلیـه گـزارش را بـه عرض شـاه برسـاند و حاکم متخلـف مجازات شـود. ولی ایـن هدف هیچ وقـت عملـی نشـد و تنهـا نتیجـه این بـود که برخـی از حـکام ایالات یکـی از بسـتگان خود را بـه این سـمت بـه وزارت عدلیـه معرفی و به هـر نحوی می‌خواسـتند عمل می کردنـد و وزارت عدلیـه جز اسـمی بی مسـمّی چیـز دیگری نبود. بـا چنین وضعیتی در دادگسـتری، مردم سـعی می کردنـد خودشـان در مـوارد اختـلاف با یکدیگر بـه توافق برسـند. اما اگر دعـوای مالی پیش می‌آمـد و رؤسـای خانـواده طرفیـن دعـوا نمی‌توانسـتند یکدیگر را متقاعـد کننـد کار به دعوی شـرعی می‌کشـید. حکم شـرع توسـط حاکـم و البتـه با گرفتـن تقدیمی بـه عنوان حـق الاجرا بـه اجـرا مـی انجامیـد. البته این روند طول می‌کشـید و شـاید تا حکـم بخواهد به اجرا برسـد با تغییـر حاکـم ایالـت و بـه اصطـلاح تغییر حکومـت و حتی با تغییر رأی قاضی شـرع که می‌شـد بـا پرداخـت رشـوه بـه او عملی کرد از رسـیدن حق بـه حق‌دار جلوگیـری نمـود. چنانچه دعوی جنبـه جزایـی داشـت بـاز هـم فـرد صدمه دیـده نـزد حاکم شـرع می‌رفـت تا بسـته به انـدازه ضـرب و جرحـی کـه بـر او وارد شـده بـود میـزان جزای نقـدی که به نفع اوسـت معین شـده و از طـرف مقابـل گرفتـه شـود. امـا حاکـم اگر مبلغـی از ضارب بـا احضـار وی دریافـت می کرد بـرای خـود برمی‌داشـت و به طـرف مقابل نمـی‌داد.

ناصرالدینشـاه در مـورد قتـل بسـیار سـخت گیـر بـود و کمتـر اتفاق مـی افتاد کـه قاتل اعـدام نشـود. رسـیدگی و اثبـات جنایت رخ داده هـم خیلی طول و تفصیل نداشـت و خیلی زود دسـتور اعـدام از طـرف شـاه صـادر می‌گردید. نان حاکـم و فراشباشـی وقتی در روغـن می‌افتاد

کـه در ضمـن دعـوا و مخاصمـه و چـوب و چماق‌کشـی بیـن دو گـروه کسـی کشـته می‌شـد. چـون قاتـل بـدون قصـد معینـی این جنایـت را مرتکب شـده بـود، هر چنـد روز یک بـار مأمور حکومتـی بـه سـر وقت سردسـته و افراد دسـته قاتـل می‌رفت و بـرای موضوع هم مـرور زمانی قایـل نبودنـد. ایـن کهنـه دعواهـا در تغییـر هـر وزیـر عدلیـه و هـر حاکمی به وسـیله خانـواده مقتـول تجدیـد می‌شـد. همیـن عذاب‌هـا سـبب می گردیـد کـه در زد و خوردهـای جمعـی که اغلـب در روسـتاها و بـرای آب یـا زمیـن اتفـاق می‌افتاد طرفین چـوب و چماق خـود را زیاد بالا نبرنـد و انـدازه‌ای بـرای مخاصمـه قایـل شـوند. در مـورد راهزنی هـم در دفعه اول مجـازات به امـر حاکـم بـا اسـترداد عیـن مـال و حبس و ضرب شـلاق با چـوب و فلـک انجام می‌شـد. اگر تکـرار می‌شـد بـر مـدت حبس افـزوده می‌گشـت و گاهی بـا بریدن پی یـا دسـت او را مجازات می‌کردنـد. اگـر راهزنـی بـا ضرب و جـرح و قتل همـراه بود راهـزن را اعدام می‌کردنـد. در این مـورد اگـر مدعـی حاضـری در کار نبود حـکام چنـدان علاقه‌ای به موضـوع نشـان نمی‌دادند و در نتیجـه موجـب تشـدید عـدم امنیـت در راه‌هـا می‌شـدند. دزدی‌هـای مختصر شـهری محل کسـب درآمـد فـراش باشـی‌های حکومتی بـود. همچنین ضرب و جـرح های مختصـر که بین اشـخاص در شـهرها اتفـاق می‌افتـاد منجـر بـه یکـی دو روز حبـس و گرفتن جـزای نقدی می شـد کـه میـزان آن بسـته بـه اهمیـت و توانایـی طرف بـود. قابـل ذکر اسـت که هیـچ وقت به شـاکی چیـزی نمی‌رسـید. حتـی در مـوارد ضـرب و جـرح، شـاکی وجهـی را بـه فـراش باشـی مـی‌داد کـه مجـازات بدنـی طرف مقابل را شـدیدتر کنـد. رییس هر خانـه هم بر نـان خور خانه خـود اعـم از زن و فرزنـد و نوکـر و خدمتـکار حکومت داشـته و تنبیهات جزیی از قبیل توسـری و تنبیـه بـا چـوب نسـبت بـه آنها انجـام مـی‌داد. به همین جهـت آقای خانـه در نظـر اهل خانه خیلـی محتـرم و طـرف ملاحظه بـود. اکثر دعـاوی جزیی بیـن نوکرهـا و خدمتکارها و پسـرها و دخترهـا را رییـس خانـه حـل می‌کـرد و نمی‌گذاشـت شـکایتی از آنها بـروز کند. اگـر دعوایی بیـن اهـل خانه و همسـایه اتفـاق می‌افتاد رییس‌هـای دو خانـه آن را حل کرده و نمی‌گذاشـتند سـروصدایی بلنـد شـود. در دهـات، مالـک هـر ده قاضی اهالـی آنجا هم بـود که این حـق را به وسـیله کدخـدا و مباشـر خـود اجـرا مـی کـرد. در دهات خـرده مالک هـا نیز برای حـل وفصل خصومـت هـا نـزد فرد بزرگتـری می رفتندکـه به بی طرفـی و بی‌غرضـی او اعتقاد داشـتند. به

این ترتیب سعی می‌کردند کمتر کارشان به حاکم و نایب الحکومه‌ها و فراش باشی‌ها ارجاع شود. با این وصف اگر فراش‌ها از وقوع دعوایی در ده و یا خانه ای مطلع می شدند سعی می کردند که مداخله کرده و وجوهی را لفت و لیس نمایند. (مستوفی، ۱۳۹۳ : ۱۰۱-۹۹).

در واقع امر، در محاکم عرفی پایین دست که تحت نظر کدخدای روستا و در شهر توسط کدخدای محله و در بازار زیر نظر داروغه تشکیل می‌شود در صورتی که موارد دعوی جزیی باشد با رشوه سر و ته قضیه جمع شده و طرفین دعوا در همین مرحله از مشکلات بعدی رهایی می‌یابند. اما اگر موضوع جدی‌تر باشد حاکم شهر که مترصد فرصت است دخالت می کند و پس از اخاذی از هر دو طرف دعوی هر طورکه بخواهد با آنان رفتار می کند وچنانکه مسأله جدی‌تر از اینها باشد آنان را به وسیله مأمورانش تحویل حاکم ایالت می‌دهد. حاکم هم در ادامه به همین روش حکم نهایی را در مورد آنان به اجرا می رساند. با این تفاصیل در واقع مرجع نهایی برای امور حقوقی مردم دستگاه قضایی نبوده و بلکه حکام شهرها و ایالت‌ها می‌باشند. اوژن فلاندن در گزارشی که از عهد محمدشاه ارائه می کند نیز به همین رویه قضایی تأکید می‌کند. گزارش عبداله مستوفی از عهد ناصرالدینشاه نیز بیانگر همین حکایت است. ضمن اینکه شرح اعمال حکام دوره ناصرالدینشاه در این موارد با توجه به سایر اسناد و مدارک عهد ناصری از گزارش عبداله مستوفی شدیدتر است. اما نکته تأسف آور این است که صد و سه سال بعد از روی کار آمدن قاجاریه و پس از انقلاب مشروطیت طبق نوشته ویلم فلور و همچنین در زمان سلطنت محمدعلیشاه نیز آنچنان که هانری رنه دالمانی توضیح داده تغییری در اصل قضیه حاصل نشده است. اگر چه به ظاهر شاه حق صدور قتل مجرم را به خود اختصاص داده است اما حکام شهر و ایالات به همان رویه سابق با توده مردم رفتار می‌کنند. به دلخواه انواع شکنجه‌ها را بر آنان اعمال کرده و به هر طریق که بخواهند مجرمین را مجازات می‌کنند. مردم هم که به عاقبت مراجعه به دادگاه حکومتی واقف‌اند سعی می‌کنند قبل از اینکه سرو صدای دعوا بلند شود و ایادی حکومتی به سراغ آنها بیایند از طریق ریش سفیدان محل به توافق برسند و کار با پیشکش مختصری به این و آن پایان یابد.

پـس از پیـروزی انقـلاب مشـروطیت، به علت اقتـداری که علمای شـیعه در جامعـه ایران داشـتند نظـرات آنـان در قانـون اساسـی اعمال شـد. چنانکه در اصـل دوم متمم قانون اساسـی مـورخ بیسـت و نهـم شـعبان ۱۳۲۵ق. برابـر با هفتـم اکتبـر ۱۹۰۷م. آمده اسـت، هیچگاه هیچ قانونـی نبایـد در مجلـس شـورای ملـی تصویب شـود... که مغایر با اصول مقدس اسـلام باشـد. همـان قانـون در اصـل بیسـت و هفتـم بـا تفوق بخشـیدن به شـریعت بـه مثابه منشـأ قانون و عدالـت، حـوزه قضایـی محاکـم عرف و شـرع را مشـخص می‌کند. بـه طوری که خاطر نشـان می‌سـازد کـه قضـاوت در محاکـم شـرع صرفاً بـه مجتهدانی واگذار شـود که صلاحیـت لازم را دارنـد. تلاش‌هایـی بـرای تدویـن قوانیـن جدیـد صورت گرفـت ولی علمـا حاضر بـه همکاری در ایـن زمینـه نبودنـد. آنهـا حتـی بـا مجموعـه قوانین مـدوّن عـرف مخالفـت کردند زیـرا بیم آن داشـتند مجموعـه قوانیـن منظـم کـه بـر رفتار خودشـان هـم حاکم خواهـد بود قـدرت آنان را کاهـش دهـد. بـا ایـن حال با کمـک مستشـار حقوقی فرانسـوی، آدولـف پرنی قانـون مدنی جدیـد تدویـن شـد و مجلس ایـن نظام قضایـی را به طور موقـت تصویب کرد. بـرای جلوگیری از مخالفـت علمـای شـیعه مجلـس اجازه داد ایـن قانون تا میزان سـال ۱۲۹۱ش. برابـر با نوامبر ۱۹۱۱م. بـه صـورت موقت و آزمایشـی اجرا شـود. (فلـور، ۱۳۹۰ : ۵۰-۴۸).

قوانیـن مدنـی اعـلام می‌کنـد شـاخه هـای قضایـی ازدواج، طـلاق، افـلاس (اعتـراف به ورشکسـتگی)، وصیـت و غصـب منحصـراً در حـوزه صلاحیت محاکم شـرع باقی خواهـد ماند. سـه مـورد اخیـر منابـع سـودآوری بـرای اختـلاس و ارتشـاء بودنـد. به هر حـال دعـاوی زیادی بـه محاکـم عدلیـه ارجـاع نشـده و همچنـان بـرای داوری نـزد مجتهد بـرده می شـد. بنابراین محاکـم شـرع در عمـل بیـش از آنچـه رسـماً برای آنـان تعیین شـده بود قـدرت مانور داشـتند. بـا اینکـه محاکـم عدلیه به وضـوح فاسـدترین و ناکارآمدتریـن بخـش اداری ایران بـود اما این دسـتگاه قابـل اصـلاح بنظر می رسـید در صورتی که قضـات تربیت یافتـه و کارکنان محکمه در حـد معقـول از صداقـت و کارآیـی برخـوردار مـی بودنـد تا نظـام قضایـی بتواند بـه خوبی از عهـده وظایـف خـود برآیـد. ولـی مشـکل در اینجا بود کـه قضات، وکلا، منشـیان، دسـتیاران و مسـئولان ثبـت همگـی فاسـد بودنـد. میـزان موفقیـت هر کـس در اسـتیفای حقش بـه میزان پـول و نفـوذ وی بسـتگی داشـت. ناکارآمـدی محاکـم عدلیـه عوامل متعـددی داشـت. یکی از

آنها نظام سیاسی ـ اجتماعی بود که عدلیه می‌بایست در آن کار کند. این نظام نه تنها مانع احراز صلاحیت و کار صحیح و مؤثر محاکم می شد بلکه آن را به جای آنکه به دست حافظان عدالت بدهد به چنگال غارتگران عدالت می‌انداخت. مانع دیگر بر سر راه موفقیت محاکم، کمبود منابع قابل دسترس برای کارمندان محاکم و همچنین عدم توسعه تعداد محاکم در سراسر کشور بود. در نتیجه کیفیت کاری کارمندان موجود به ویژه در ایالات اغلب بسیار پایین بود. وزارت عدلیه که مسئول نظارت بر عملکرد صحیح محاکم عدلیه است علیرغم سبک و سیاق جدیدش به همان طریق اسلاف پیش از مشروطه عمل می کرد. به سخنی دیگر در انحصار دست اندرکاران آن بود. وزیر عدلیه وزارتخانه را وسیله‌ای برای بهبود موقعیت سیاسی و مالی خود کرده بود و با پیشکش کردن مشاغل به دیگران درصدد دستیابی به این هدف بود. حق الزحمه مشاغلی که افراد نامزد دریافت آن بودند چندان زیاد نبود ولی مداخل یا امکان پول‌سازی غیر قانونی آن اهمیت بیشتری داشت. صرفنظر از موانع نظام سیاسی اجتماعی واقعیت این بود که معیار مشخصی برای گزینش قضات و دیگر کارکنان محاکم وجود نداشت. در ابتدای کار محاکم عدلیه، افراد بسیاری که با دربار سلطنتی در ارتباط بودند به عنوان قاضی به کار گماشته شدند. در واقع بسیاری از افراد بیکار که سفارشنامه‌ای از مجتهد یا مقام سیاسی در دست داشتند می‌توانستند به عنوان قاضی شغلی بدست آوردند و مسلماً اگر تحصیلات مدرسه‌ای داشتند موفق‌تر بودند. بنابراین افراد زیادی بدون آنکه از قانون مدنی و قانون شرعی اطلاعی داشته باشند به کارگماشته می‌شدند. از آنجا که مجتهدان و سایر علما شغل قضا را دون شأن خود تلقی می کردند به قول مستوفی هر جاهلی با چند متر پارچه سیاه یا سفیدی که بر سر داشت می‌توانست قاضی شود. در ایالات وضعیت از این هم بدتر و دسترسی به افرادی که مایل به خدمت در آنجا باشند مشکل بود. در نتیجه، علیرغم تجدید سازمان نظام قضایی کارمندان آن فرقی نکرده و اکثر قضات و وکلا از همان افراد سابق بودند. نتیجه آن شد که تمام کارکنان محکمه، قضات، دادیار، مستنطق‌ها، وکلا، منشیان و بخش اجرا مستعد فساد بوده و بزرگترین معظل نظام قضایی شدند. وکلا اغلب باندی تشکیل می‌دادند تا مانع خاتمه سریع دعاوی شده و آن را به عمد طولانی و پیچیده می کردند تا

از پـول مـوکلان جیب‌هـای خـود را پرکنند. محاکـم مربوط به روحانیون شـهره به فسـاد بود و اکنـون در عدلیـه قضـات هم دعاوی را برحسـب پولـی که می‌توانسـتند به چنگ آوردند دسـته بنـدی می‌کردنـد. مأمـوران بخـش اجـرای احکام نیـز اغلب هنگامی احـکام محکمـه را به اجرا می‌گذاشـتند کـه دارنـده حکم رشـوه‌ای به آنهـا می‌پرداخت. حتـی چنانچه همان موقـع اجرای حکـم هـم شـخص محکـوم هم به آنها رشـوه‌ای مـی‌داد، حـکام با اشـتیاق رشـوه را پذیرفته و اجـرای حکـم را بـه تأخیـر می انداختند. بدینسـان بسـیاری از احکام محاکم برای سـال‌ها بدون اجـرا باقـی می‌مانـد. موضـوع رشـوه‌گیری در عدلیـه در روزنامه هـای بعـد از مشـروطیت مورد بحـث قـرار گرفـت و محاکـم عدلیه تحـت عنوان ظلمیـه یا محاکم بی‌عدالتی شـناخته شـدند. علیرغـم ارسـال شـکایاتی توسـط گروه‌هایی از شـهروندان بـه وزارت عدلیه، هیـچ اقدامی برای اصلاح اوضاع صورت نمی گرفت. به سـبب سـوء شـهرت محاکم عدلیه، محاکم شـرع و سـایر جریان‌هـای رقیـب نظیـر محاکـم داوری، سـیطره خود را بـر نظام قضایـی ادامه دادنـد. این امر همچنیـن از ایـن حقیقت ناشـی می‌شـد که محاکـم عدلیه در تمـام نقاط ایران گسـترش نیافته بـود. بنابرایـن در شهرسـتان‌ها محاکـم شـرع نقش مهمـی ایفا می نمودنـد و به مـواردی نظیر دعـاوی ورشکسـتگی رسـیدگی مـی کردنـد و بـدون مـدرک کافـی و یا اساسـاً هیـچ مدرکی حکـم ورشکسـتگی را صـادر مـی شـد. چنین حکمی موجـب ناتوانـی مالباخته در اخـذ داد خود مـی گردیـد. بعـلاوه آنهایـی هم که در رأس محاکم شـرع قرار داشـتند فاسـد بودنـد. از آنجا که احـکام بـدون تحقیـق و مقابلـه و فقـط بـر مبنای ادلـه دوسـتان و اقوام خـود به عنوان شـهود، شـهودی کـه قانونـاً سـوگند یـاد می‌کردند، صادر می‌شـد نتوانسـت اعتمـاد مـردم را جلب کند. (فلـور، ۱۳۹۰ : ۶۳-۵۷).

مجموعـه ایـن شـرایط موجب شـد نظـام قضایـی بعد از مشـروطیت هـم عملاً در دسـت ملّاهـا باقـی بماند و محاکم شـرع کمـاکان از قدرت نامحـدودی برخوردار باشـند. محاکم عرف هـم نه تنها تحت سـیطره شـاه، صدراعظـم و وزرا باقی ماند بلکه اساسـاً نقش کـم اهمیتی پیدا کـرد. مسـتوفی مـی گویـد، محاکم عرف یـا آنچـه وی عدلیـه ناصرالدینشـاهی می‌خواند وجود داشـت امـا چیـزی جز مأمـور اجرای محاکم شـرع نبـود. این تغییـرات ظاهری نیز فقـط مربوط بـه تهـران بـود حـال آنکـه در ایـالات وضعیت قضایـی اصلاً تغییـری نکـرده و به شـیوه قدیم

اجـرا می‌شـد. بـه هـر حـال در کنار سـایر تقاضاهـا، نیاز بـه اصلاحات قضایـی در میـان مردم و در میـان طبقـه متوسـط بـه طـور خاص احسـاس می‌شـد. مشـروطیت سـال ۱۹۰۶م. تجلی‌گر نمونـه‌ای از پیـروزی آنـان بـود. چنانکه نظـام قضایی را دوباره سـازماندهی کـرده و قانون مدنی را در سـال ۱۹۱۱م. بـه اجـرا گذاشـتند. مشـروطه‌خواهان گرچـه یـک نظام قضایـی خوبی برای ایـران روی کاغـذ ترسـیم کـرده بودنـد امـا جامعـه ایـران هنوز بـه آن مرحلـه ارتقا پیـدا نکرده بـود کـه بتوانـد ایده‌هـا و مفاهیـم جدیـد را درک نمایـد. ایـده سـنتی حکومت علیرغم شـکل و سـازمان جدیـد آن راه ورود ایده‌هایـی کـه مبتنـی بـر قانـون غربی بود را بسـته بـود. در مغرب زمیـن "قانـون" مؤثرتریـن عامل نظـارت اجتماعی و تنها مرجـع معتبر توانا برای تعدیل اسـتبداد بـود. امـا در ایـران چنیـن نبـود و هنـوز قانون طـوری اجرا می‌شـد که پیـش از اینکـه از اصول مطلـق و مجـرد ناشـی شـده باشـد از عادت و سـنت سـر چشـمه می‌گرفـت. یکی از علـل آن ، صرفنظـر از عوامـل سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگی ایـن حقیقت بود که حکومتِ مسـتبد خود به عنـوان ابـزاری بـرای بـی عدالتی باقـی مانده بود. بـه علاوه خواسـت اصلاحات و اندیشـه‌های زیـر بنایـی محـدود بـه گـروه کوچکی بـود کـه عمدتـاً در تهـران متمرکز شـده بـود. از این رو نظـام قضایـی تـا بعد از مشـروطیت در عصـر قاجاریـه همچنان در اختیـار روحانیـون باقی ماند. (فلور، ۱۳۹۰:۶۳).

چندیـن دهـه بعد در دوره محمدعلیشـاه، هانری رنـه دالمانی به ایران می‌آیـد. وی در مورد محکمه‌هـای عرفـی ایـن دوره می‌نویسـد، قوانین عرفی بر اخبار شـفاهی و عـادی قضاوت‌های قبلـی تکیـه دارنـد و عمـلاً مطابـق طمـع مأمورین رفع دعـوا انجـام می‌گیرد. خلاصـه آنکه هر کـس بیشـتر رشـوه بدهد و رضایـت خاطر آنـان را فراهم کند فاتح بـر می گردد. ایـن کارمندان دولتـی راهنمایـی بـه جـز وجدان خود ندارنـد و نظارتی بر آنـان صورت نمی گیـرد و کمتر اتفاق می‌افتـد کـه بـدون رشـوه و تعارف کاری انجـام دهند. قوانین عادی عرفی در شـهرها به دسـت داروغـه و در قـراء و قصبـات بـا نظـر کدخدایـان اجـرا می‌شـوند و غالبـاً چـوب و فلـک و انواع شـکنجه هـم در قضاوت‌هـا دخالـت دارنـد. جنایـات مهـم ماننـد قتل و جـرح به محاکـم و در مواقـع اسـتثنایی بـه فرمانـروای ایالت هم که صلاحیت رسـیدگی به چنین امـوری را دارد ارجاع داده می‌شـود. ممکـن اسـت در موارد خاص به شـخص شـاه نیـز مراجعه نمایند ولی به واسـطه

برخـورد بـا اشـکالات و طـول مدت کمتر به شـاه مراجعـه می‌کنند. سـابقاً جان و مـال مردم در اختیـار حاکـم ایالـت بـود و وی می‌توانسـت هر کـس را به دلخواه خـود به قتل برسـاند. چندی اسـت کـه شـاه حـق قتـل را بـه خـود اختصـاص داده اسـت. اما تـوده مـردم کمتـر از این حق می‌توانند اسـتفاده کنند و والیان و حکام می‌توانند اشـخاص را با شـکنجه و زدن چوب بکشـند. یعنـی آنقـدر چـوب می‌زننـد تـا در زیر فلـک بمیرد و یـا در زندان در زیر شـکنجه های سـخت بـدرود حیـات گویـد. خلاصـه آنکـه انصـاف و عدالـت در ایـن مملکت بـه معنی حقیقـی وجود نـدارد. بـه خصوص رشـوه گیـری دیوانیان در مدت کمی طرفین دعوی را از هسـتی سـاقط می کند. (دالمانـی، ۱۳۲۵ : ۳۴-۳۳) .

نقش روحانیون شیعه اصولی در جامعه ایران در دوره قاجار تا انقلاب مشروطه

در آغـاز ایـن مبحث بجاسـت بـه اختصار اشـاره‌ای به قـدرت گرفتن جریان شـیعه اصولی و خـارج کـردن رقیبشـان، شـیعه اخبـاری از صحنه اجتمـاع نموده و سـپس به نقـش روحانیون اصولی پرداخته شـود.

محمدامیـن اسـترآبادی از عالمـان شـیعه در دوره صفـوی به عنوان احیاگر شـیعه اخباری شـناخته می‌شـود. این فرقه شـیعی از عهـد صفوی تـا روی کار آمدن قاجارها حوزه‌های شـیعی را در جبـل عامـل، عتبـات و ایـران زیر نفوذ خود داشـت. تا اینکـه در آغـاز دوره قاجار محمدباقر بهبهانـی مجتهـد اصولـی توانسـت دیدگاه‌هـای اصولـی را در حوزه‌هـای علمیه عتبـات و ایران بـه کرسـی بنشـاند. مبـارزه میـان مکاتب فقهـی اخبـاری و اصولی کـه از آخر قـرن هجدهم تا اوایـل قـرن نوزدهـم میـلادی در جریان بود نقـش تعیین کننـده‌ای در وضعیت قشـر روحانی و تاریـخ معاصـر ایـران ایفـا کـرد. اصلی‌تریـن اختـلاف ایـن دو مکتب شـیعی مربوط بـه موضوع اجتهـاد و تقلیـد اسـت. اصولیون به مشـروعیت اطاعت از رهنمود علمای شـیعه و اجتهاد ایشـان تأکیـد دارنـد و بـه طورکلـی مـردم را به دو گروه تقسـیم می‌کنند. نخسـت، گروه علمای شـیعه. دیگـر، بقیـه آحـاد مـردم یـا به گفتـه آنها عـوام. از نظـر آنان عـوام می‌بایسـت برای تمـام امور زندگـی خصوصـی، اجتماعی و سیاسـی خـود از مرجع تقلیدی کـه ملزم به انتخاب او می‌باشـند استفسـار کننـد و بـر مبنـای پاسـخ او عمـل نماینـد. در واقـع آنـان مـردم را از نظر عقلـی با هر میـزان تحصیـلات و دانـش و فرهنـگ، در سـطحی نمی‌داننـد کـه حتـی بـرای امور شـخصی خودشـان مسـتقلاً تصمیـم بگیرنـد تـا چه رسـد به امـور اجتماعـی و سیاسـی و بهانه‌شـان این اسـت کـه ممکـن اسـت تصمیـم آنها بـر خلاف شـرع باشـد. امـا اخباریـون، اجتهـاد و تقلید را حـرام می‌داننـد و معتقدنـد تفاوتـی بیـن یـک روحانـی و دیگـر مردم نیسـت. زیـرا مـردم مقلّد امامـان معصوم‌انـد نـه مقلّـد یـک مجتهـد. مـردم می‌توانند پاسـخ سـؤالات شـرعی خـود را از احادیـث صحیـح امامـان معصـوم دریافـت کنند. اگر کسـی برایش صحـت حدیث مورد سـؤال باشـد می‌توانـد آن را از مجتهـد بپرسـد. اخباریـون احادیثـی که به امامان نسـبت داده می‌شـود را بـه دو دسـته صحیـح و ضعیف تقسـیم می‌کننـد و روایت صحیـح را می‌پذیرند. امـا اصولیون

احادیـث را بـه چهار دسـته صحیح، موّثق، حسـن و ضعیف تقسـیم کـرده و معتقدنـد مجتهدان مجازنـد انـواع چهارگانـه حدیـث را هر طور که نظرشـان باشـد اسـتفاده و تفسـیرکنند. بنابراین بـرای اصولیـون حدیـث اصلـح اولویت نـدارد. به نظـر اصولیون عمل بـه ظن (حـدس و گمان) در ارائـه حکـم شـرعی مجـاز اسـت. هـر مجتهـد می‌توانـد بـر مبنـای ظـن خود حکم شـرعی صـادر کـرده و مقلّدیـن او بایـد بـر مبنای حکـم وی عمل کنند. امـا یک مجتهـد نمی‌تواند ادعا کنـد کـه خـودش مرجع تقلیـد مطلق اسـت زیرا اجتهاد بر اسـاس ظـن و حدس و گمـان یعنی عقیـده شـخصی مجتهد انجام می شـودکه قابل رد شـدن اسـت. از ایـن رو، مجتهدین مختلف می‌تواننـد دربـاره یـک موضـوع احکام متفـاوت و حتـی متضاد بدهنـد و همه این احکام شـرعاً مجـاز و درسـت اسـت. ولـی اخباریـون حکم شـرعی و عمل به ظـن را نمی‌پذیرنـد. عجیب می نمایـد کـه دو مجتهـد می‌تواننـد دربـاره یـک موضوع معیـن احکام متضـاد بدهند و هـر دو این احـکام شـرعاً درسـت باشـد تنهـا به این دلیـل که مجتهدیـن آنها را صـادر کرده‌اند. به سـخنی دیگـر وقتـی روحانـی بـه اجتهـاد رسـید می‌توانـد هـر آن چـه می‌خواهد بگویـد و فتـوا دهد اما مـردم حتی در امور شـخصی خودشـان هم محق نیسـتند بـدون نظر مجتهـد کاری انجام دهند. در مکتـب شـیعه اصولـی اطاعـت مردم از مجتهـدان واجب اسـت. ولی اخباریون شـیعه، اطاعت از مجتهـدان را واجـب ندانسـته و اجتهـاد و تقلیـد را خلاف دین اسـلام می‌داننـد. دیگر اختلاف ایـن دو فرقـه را ثواقـب و آزاد بخـت چنیـن بیـان می کننـد، یکی از مـوارد اختـلاف اصولی‌ها و اخباری‌هـا دربـاره قـرآن اسـت. اخباری‌هـا به واسـطه اینکه قـرآن هم آیـات مشـابه دارد و هم آیـات محکـم، دلالـت قرآن را بـر معنایی قطعـی نمی‌دانند. از نظر آنهـا آن مقـدار از آیات قرآن بـرای مـا حجـت اسـت که دربـاره آن آیـات تفسـیری از معصوم رسـیده باشـد. علمـای اصولی گرچـه با این اندیشـه اخبـاری مخالف بودنـد اما در نهایت اندیشـه اخباری بر آنها تأثیرگذاشـت. بـه طـوری کـه امـروز هـم بحـث و تفسـیر قـرآن بـه عنـوان یـک درس اصلـی در حوزه‌های علمیـه شـیعه مـورد توجـه نیسـت و به فقـه و اصول مـی پردازنـد. به گونـه ای که طلبـه علوم دینـی ممکـن اسـت چهار تا پنج سـال ادبیات عـرب بخواند و ده سـال اصول و ده سـال به فقه بپـردازد امـا شـاید حتـی مدت یک سـال بـه قـرآن نپـردازد. چنانچه بـه همین مضامیـن اصلی اختـلاف ایـن دو جریـان شـیعی بنگریم برتـری خاصـی در دیدگاه‌هـای اصولیون بـر اخباریون

مشـاهده نمی‌کنیـم کـه موجـب شـده باشـد اصولی‌هـا بـه آن دلایل موضـع برتری نسـبت به رقیـب اخبـاری خـود پیـدا کننـد. اما چه شـد کـه اصولیـون میداندار جریان شـیعه گـری از قرن نوزدهـم بـه بعـد شـدند؟ علت این اسـت که مجتهدین شـیعه اصولی تفسـیری نو از شـیعه ارائه دادنـد کـه اسـاس آن بـر اجتهاد و تقلیـد نهـاده شـده و در آن مجتهدین به صورت انسـان‌های مافـوق و بـه سـخنی دیگـر فرازمینـی در می‌آینـد کـه از بالا بـا اجتهاد خـود عوام (همـه مردم) را رهبـری می‌کننـد. و عـوام شـرعاً هـر یـک موظف بـه تقلید از یـک مجتهد می‌باشـند و همه امـور ایـن جهانـی و آن جهانـی آنان تحت نظـر و اختیار مجتهد اسـت. از همین روی اسـت که وقتـی قشـر روحانـی بـا ایـن تفسـیر جدیـد از دین روبـرو می‌شـود و در چنیـن مرتبه اسـتثنایی قـرار می‌گیـرد کـه حتـی قدرتمنـدان حاکـم هم بایـد مقلد آنان باشـند همگـی به گرمـی از آن اسـتقبال کـرده و درهـای رفـاه، ثـروت و قدرت را بـه روی خود گشـودند به جـای اینکه همانند علمـای اخبـاری عمـر خـود را به پاک انگاری و زهد شـرعی در تهیدسـتی بگذارنند. اما چه شـد کـه مـردم عهـد قاجارآنهـا را پذیرفتنـد. در واقع مردم با اسـتبداد حاکـم و آن همه تیـره روزی و فقـر و بیسـوادی کـه در آن غوطـه می‌زدنـد متوجـه مباحث ایـن دو جریان نشـده و وقتی اغلب روحانیـون بـه خاطـر منافـع مالـی و کسـب قدرت بـه جریـان جدید پیوسـتند به تدریـج نظرات اصولـی توسـط روحانیـون بـه آنان القا شـد. گفتنی اسـت کـه روحانیون شـیعه اصولـی به دلیل مزایـای مـادی بسـیاری که بـا این دیدگاه به دسـت می‌آورنـد برخلاف روحانیون شـیعه اخباری کـه زندگـی زاهدانـه دارنـد از ابتدا تـا کنون برای حفـظ موقعیت ممتـاز خود به صـورت جریانی تهاجمـی خودنمایـی کـرده و می‌کننـد. بـه هـر روی، کشـمکش بیـن ایـن دو جریان شـیعی و برنـده ایـن مبـارزه در سرنوشـت آتـی ایرانیان بسـیار تعییـن کننده بوده اسـت. چنانکـه پیروزی جریـان اصولـی بـر اخبـاری مسـیر اصلـی تاریخ ایـران را تـا امروز مشـخص کـرده و تبعات آن دامنگیـر جامعـه ایـران تا حال حاضر نیز شـده اسـت.

برتـری شـیعه اصولـی بـر شـیعه اخبـاری را اغلب به مجتهـد بـزرگ اصولـی آقامحمدباقر بهبهانـی پیونـد می‌زننـد و بـه او لقـب "مجـدد" داده‌انـد. مـراد از مجدد کسـی اسـت کـه در هر قـرن ظهـور می‌کنـد و اندیشـه و آییـن اسـلام را تـازه می‌نمایـد (ایـن نگـرش را شـیعیان از فرهنـگ زرتشـتی گرفتـه انـد بـا این تفاوت کـه در آیین زرتشـتی تازه شـدن در آغاز هـر هزاره

صـورت مـی گیـرد). امـا آنچـه که دسـت کـم بـه انـدازه نوشـته‌ها و آموزش‌هـای اصولی وی اهمیـت داشـت، دفـاع و حمایـت عملی او بـه کمک گروه هـوادار قمه کـش از تکلیف یک عالم دینـی شـیعه اصولـی به عنـوان داور قطعـی و نهایـی و مجری احکام شـریعت بـود. درس اخیر را پسـرش آقامحمدعلـی بهبهانـی بـه نحـو مؤثرتـری آموخت و عملـی کرد. شـیخ جعفر نجفی دربـاره او می‌نویسـد، همـواره گروه مسـلح به همراه داشـت که حکـم او را بیدرنـگ و درجا اجرا می‌کردنـد. بـه ایـن صورت بود که شـمار زیـادی از علمـا از بهبهانی جوان پیروی کـرده و درس هـا آموختـه انـد و تا بـه امروز همـواره به اجـرا گذاشـته‌اند. جدیدتریـن نمونه هـای آن خمینی، رفسـنجانی، خامنـه ای و بسـیاری از مجتهدین جمهوری اسـلامی می باشـند.

اسـتقرار دودمـان قاجـار در ایـران مصـادف بـا قـدرت گرفتن مذهب شـیعه اصولی توسـط بهبهانـی و شـاگردانش بـود بـه طـوری کـه از دهه‌هـای آغازیـن سـده نونزدهـم شـاگردان و هـواداران بهبهانـی آشـکارا بـر اخباریـون غلبـه کردند ولـی حـرکات تهاجمی آنان بـه همین جا خاتمـه نمـی یابـد و به سـخنی دیگر تازه آغاز شـده بـود. هر چه زمان گذشـت یکایـک فرقه‌ها و مسـلک‌های مذهبـی و اقلیت‌هـای دینـی بـا ایـن هـدف کـه تا حـد ممکـن از جامعـه ایران محو یا به نظر خودشـان پاکسـازی شـوند بیشـتر مورد آزار و کشـتار قرار گرفتند. بدین وسـیله، بـه زعـم علمـا همه عـوام یا امت اسـلام را که منبع انواع مزایا برایشـان محسـوب می‌شـوند در چنـگال پرقـدرت خویش و برای خود داشـته باشـند.

تجـارب تاریخـی نشـان می‌دهـد تـا زمانی کـه پیوند مـردم با روحانیون گسسـته نشـود، هـر نـوع حکومتـی در ایـران بر سـر کار باشـد در بر همین پاشـنه خواهـد چرخید.

یکـی از عملکردهـای روحانیـون شـیعه اصولـی، فتـوا دادن برای جنـگ دوم با روس‌ها مـی باشـدکه بـا هیـچ منطقی به لحـاظ نظامـی و توانایی‌های دوکشـور سـازگار نبـوده و منجر بـه شکسـت نظامـی و قـرارداد ننگیـن ترکمانچـای و از دسـت رفتـن سـرزمین‌های حاصلخیز وسـیعی از ایـران شـد. همچنیـن می تـوان بـه مانع تراشـی و ایجاد شـورش‌های سـاختگی به خواسـته انگلیسـی‌ها بـه هنـگام جنـگ محمدشـاه در هـرات و بـه دخالـت در قتـل امیرکبیر و غیـره اشـاره نمـود. امـا در این مبحـث به عنوان سـرآغازی بـر نحـوه عملکرد روحانیون شـیعه اصولـی به گوشـه‌ای از اعمال آقامحمدعلی بهبهانی (کرمانشـاهی) فرزنـد آقامحمدباقر بهبهانی

می‌پردازیم. شهرت اصلی او به علت دانش مذهبی اش نبود که در واقع بهره چندانی در این زمینه نبرده بود، بلکه در مبارزه عملی او با طریقت صوفیان بود. وی که زاده کربلا بود و چندی در آن حدود و عربستان زیسته بود سرانجام در کرمانشاه مستقر شد پس از محکم کردن جایگاه خود، دار و دسته‌ای مسلح بیسواد و متعصب فراهم آورده و حد شرعی را همان جا که اعلام می کرد خواه کوچه بود یا بازار یا منزل شخصی خودش فوراً به اجرا می‌گذاشت و طرف را به قتل رسانده و یا دست و پا قطع می‌کرد.

افول قدرت صوفیان از عهد شاه عباس اول صفوی به بعد آغاز شده بود. دو عامل موجب این افول بود. نخست، شاه عباس اول که قدرت صوفیان را تهدید برای حکومت خود تشخیص داده و به سرکوب آنان پرداخت. دوم، علمای شیعه جبل عامل که امروز در لبنان قرار دارد برای آموزش فقه شیعه به طلاب ایرانی و اشاعه مذهب شیعه به دعوت شاهان صفوی به ایران آمده بودند. آنان وجود صوفیان را مانعی جدی در برابر بسط قدرت مرجعیت خود تشخیص دادند. از این رو از عهد شاه عباس اول به بعد اذیت و آزار صوفیان به تدریج بالا گرفت و بناچار عده زیادی از صوفیان به حیدرآباد دَکَن در هندوستان مهاجرت کردند. به این ترتیب از عهد شاه عباس اول به بعد بود که تدریجاً شیعه فقاهتی جایگزین صوفیگری شیعی شد. به این دلیل است که روحانیون شیعه همواره درویشان را به مثابه دشمنان خطرناکی می‌بینند که بخشی از عوام یا امت اسلام را منحرف کرده و به سوی خود می‌کشانند و به سیطره نان و آب‌دار آنان خدشه وارد می‌کنند وچنانکه برخی روحانیون می‌گویند تکه‌ای از نان ما را کنده و می‌خورند. از همین روی است که این دشمنی همواره پایدار مانده است. وقتی که معصوم علیشاه دکنی در دوره کریمخان زند به نمایندگی از شاه علیرضا دکنی قطب سلسله نعمت اللهی به ایران آمد و مردم را دعوت به صوفیگری کرد با استقبال شدید روبرو شد. دوباره روحانیون شیعه به مقابله با این جریان پرداختند. البته این مقابله طبق معمول اصلاً جنبه فکری و نقد مواضع درویشان و دلیل و برهان در رد نگرش آنان نداشت بلکه همانند گذشته بنا را بر حذف فیزیکی حریف گذاشته بودند. سر دسته این روش مبارزه مجتهدین شیعه در دوره فتحعلیشاه، آقامحمدعلی بهبهانی (کرمانشاهی) بود.

در این مورد سعید نفیسی می‌نویسد، موضوع شگفت داستان صوفی کشی آقامحمدعلی

کرمانشـاهی معـروف بـه بهبهانـی اسـت. او کتابی به نـام خیراتیـه دارد که در رد صوفیه نوشـته اسـت. در ایـن کتـاب سراسـر مطالب بی منطـق و دلیل و مملـو از تهمت و افترا و دشـنام چنین نوشـته اسـت کـه، بدان در تاریخ شـهر صفرالمظفـر۱۲۱۳ق. قاصـر(آقامحمدعلی کرمانشـاهی) از کرمانشـاه روان بـه عـزم زیارت شـاه خراسـان و تهنیت جلـوس میمنت مأنوس سکندرشـأن، دارادربان، انوشـیروان نشـان در قلع و قمع مزدکیان و صوفیان، سـلطان ایران فتحعلیشـاه... وارد دارالسـلطنه تهـران گردیده در آنجا مشـغول تعزیـر و تنبیه ملاحده صوفیـه و فرقه ضالّه ظلمتیه شـده بنابر درویش کشـی شـده و سـر آنهـا را تراشـیده و کلاه مخروطـی آن‌ها را پاره پـاره و از آن دیـار و حوالـی آواره نمـود. ازالـه (اخـراج) ایشـان بـه بسـیاری از دوسـتان داده و دفع و رفع خـوف از دَمِ ایـن سـگ دمـان از مردمـان نمـوده، گفتم به ایشـان برینـند، به دم درویشـان و به ریـش معتقـد و... بعـد از اطـلاع، از اعلیحضرت شـاهی فرمان صادر گشـت که هرجـا و هرکس را از آن درویشـانِ گرگان در لباس میشـان ببینند او را رنجانیده و سـر تراشـیده و توبه داده و از کسـوت عاری سـازند... در ادامه رسـاله خیراتیه از آزار مردم خوی و سـلماس و همچنین کشـته شـدن تنی چند از بزرگان صوفیه با خشـنودی اشـاره می‌کند که به درک اسـفل کشـیده شـدند. اوکـه خـود مجتهد بود در خاتمه رسـاله خیراتیه‌اش از کشـته شـدن و آواره کـردن صوفیان ابراز خوشـحالی می کنـد. ایـن مـرد نابـکار، دروغگویـی بی باک هـم بـود و در رسـاله‌اش دروغ‌های متعـدد گفتـه اسـت. میرزا محمدتقی، طبیـب کرمانی که لقب او در طریقت صوفیه مظفرعلیشـاه بـوده و از دانشـمندان و ادیبـان زمـان خـود بشـمار مـی آمـد را فتحعلیشـاه بـرای حذاقتـی که در طبابـت داشـت بـه دربـار دعـوت کـرده بـود. بعـداً آقامحمدعلـی کرمانشـاهی بـرای معالجه پسـرش،آقا محمـود، از فتحعلیشـاه درخواسـت کـرد کـه وی به کرمانشـاه بیاید. ایـن مجتهد در خانـه‌اش طبیـب معالج پسـرش را زهر داد و کشـت. (نفیسـی، ۱۳۸۳ : ۴۵۰-۴۴۵).

از جملـه سـران صوفیـان نعمـت اللهی که به دسـت آقامحمدعلی بهبهانی (کرمانشـاهی) بـه قتـل رسـید معصـوم علیشـاه دَکَنی قطـب سلسـله صوفی نعمـت اللهـی در ایران بـود. وی کـه بـه دعـوت صوفیـان به کرمانشـاه رفته بود توسـط این مجتهد دسـتگیر و در منـزل خودش زندانـی کـرده و سـپس به قتـل رسـانده و جسـدش را در رودخانه قره سـو انداخت.

چنانکـه گذشـت، در دوره ناصرالدینشـاه، خفیـه نویسـان دولـت انگلیـس در ایالت فارس

هـر واقعـه اجتماعـی را در گـزارش روزانه یادداشـت نمـوده و بـه وزارت خارجه انگلیس ارسـال می‌کردنـد. ایـن نوشـتارها شـامل رفتارهـای اجتماعی روحانیون شـیراز هم می‌باشـد. بی گمان، توجـه بـه آنچـه این قشـر در زندگـی روزمره خـود در این شـهر انجـام داده به عنـوان نمونه‌ای از طـرز رفتـار آنـان در دیگـر شـهرها در آن روزگار می‌توانـد ارزشـمند باشـد که بـه آن پرداخته می شـود.

– مـلّا اسـماعیل سروسـتانی طلبـه ای در مدرسـه خـان ایـن بـود کـه صیغـه بـه مـردم مـی‌داده اسـت. در ایـن اوقـات دو نفـر ضعیفـه در حجـره او بودنـد. نایب فراشـخانه مسـتطاب والا، احتشـام الدولـه، بـه مدرسـه مـی‌رود. دو ضعیفـه را در منـزل او می‌بینـد و می‌فرسـتد چند فـراش می‌آینـد مـلّا اسـماعیل را بـا آن دو زن می‌گیرند و می‌برنـد. در راه یکـی از آن دو زن ده تومـان تعـارف می‌دهـد به نایب فراشـخانه و خـود را مسـتخلص می‌نماید. ملّااسـماعیل و یک زن دیگـر را بـه حضـور بـرده و نـواب معظم ملّااسـماعیل را چوب زیـاد می‌زنند و شـال او را به گردنـش می‌اندازنـد و در کوچـه و بـازار می‌گردانـند و آن ضعیفـه را گلیـم پیچ کرده و بسـیار او را می‌زننـد و رهـا می‌کننـد.

– دیگـر آنکـه، زوجـه جنـاب سیدمحمدحسـن مجتهد، خـواب می‌بینـد که در خانه اسـتاد بقـال در فـلان اتـاق پنـج خمره اشـرفی اسـت. جناب سـید، اسـتاد بقال‌ها (رییس صنـف بقال) را می‌طلبـد و بـه او می‌گویـد عیـال مـن چنیـن خوابـی دیـده اسـت. پنهانـی خـودم و خـودت می‌رویـم و ایـن گنـج را بیـرون می‌آوریـم. آن شـخص بـه او اعتـراض می‌کنـد و می‌گوید باید بـه بیگلربیگـی شـهر خبـر داد. جنـاب سـید هر چه اصـرار می‌کند اسـتاد بقـال قبـول نمی‌کند. بعـد از دو سـه روز خـود سـید بـا عیالـش بیل وکلنگـی برداشـته غفلتاً می‌رونـد خانه اسـتاد. آن اتـاق را قـدری حفـر می‌کننـد کـه زن اسـتاد می‌رسـد و داد و فریـاد می‌کنـد که چرا خانـه ما را خـراب کردی و نمی‌گذارد درسـت جسـتجو نمایند. جناب سیدمحمدحسـن مجتهد فـوراً می‌رود بـه حکومـت عارض می‌شـود و به قسـمی برحکومت مشـتبه می‌کند که حکومـت را ناچار کرده چنـد نفـر از اعیـان شـهر و نوکـران خـود را با بنـا و عمله می‌فرسـتد بـه خانه اسـتاد بقال‌ها که گنـج را بیـرون بیاورنـد. از صبـح تـا شـام خانه اسـتاد بیچـاره را خراب کـرده و عاقبـت مبالی و چـاه مبالـی پیدا می‌شـود کـه حکومت یـأس حاصل نمودنـد. پنج تومـان به جهت خرابـی خانه

استاد بقال‌ها می دهند و مقنّی که داخل چاه شده بود به واسطه دمه چاه خفه می‌شود.

– دیگر آنکه، یکی از یهودی‌ها روز پانزدهم رمضان ظرف عرقی در دست داشته و به خانه یکی از مسلمانان می‌برده. آقاسیدعلی اکبر فال اسیری که یکی از علمای شیراز است در کوچه به آن شخص یهودی می‌رسد ظرف او را می‌شکند و زلف‌های یهودی را می‌بُرد. شب هنگام کاغذ درب خانه آقاسیدعلی اکبر می‌چسبانند که چرا منع شراب فروشی ما می‌کنی، ملّاهای خودتان را منع کنید که متصل از ما شراب می‌خرند. اگر بخواهی بعد از این چنین کارها بکنی تو را خواهیم کشت و فحش زیادی در آن کاغذ نوشته بودند. آقاسیدعلی اکبر روز بعد در مسجد وکیل بالای منبر رفته و کاغذ را می‌خواند و می گوید موعد قتل یهود رسیده باید آنها را قتل کرد. بعد رمضان کفن به گردن می‌اندازم و جمیع یهود را قتل خواهم کرد... تمام یهود از ترس الواط درب خانه‌های خود را بسته و از کسب خود دست کشیده‌اند و اغلب مطرب‌ها زلف‌های خود را تراشیده‌اند. چنان تشویشی در محله یهود پیدا شده که قابل نوشتن نیست. جمیع اسباب‌های خود را در زیر زمین و خانه‌های مسلمانان پنهان کرده‌اند.

– دیگر آنکه، آقاسیدعلی اکبر، آدم فرستاده بود در محله یهود و خبر داده بود که روز اول ماه شوال حکماً می‌آیم و شماها را قتل خواهم کرد. منتظر باشید. حکومت مطلع می‌شود می‌فرستد علما را حاضر می کنند و آقاسیدعلی اکبر را هم می‌آورند. با او صحبت می کنند با نصایح و برهان مشارالیه را ساکت می‌نمایند. چون حکومت میل نداشت که جناب سید را مفتضح کند...

– دیگر آنکه، یک نفر از طلاب سروستانی عاشق پسر حاجی میرزامحمد حکیم باشی بوده و مبالغی هم خرج آن پسر کرده بود، پسر دیگر حکیم باشی برادر خود را مانع می‌شود که با آن طلبه مراوده داشته باشد. آن طلبه از شوری که داشته با تپانچه خود را می‌زند.

– دیگر آن که، پسر شیخ الاسلام فسا در شیراز شب هنگام مست بوده از پشت بام همسایه خود بالا می‌رود، زنی از اهل همسایه می گوید چکار داری؟ با تپانچه او را می‌زند...

– دیگر آنکه، زنی را که پسر ملّاباشی فسا به تپانچه زده بود فوت شده. ورثه آن ضعیفه قاتل خود را می–خواهند بکشند. در محبس حکومتی است. حکومت خیال دارد خون

بسـت نمایند.

– دیگـر آنکـه، عالیجنـاب آقاسـیدعلی اکبر فال اسـیری بـاز بنای بدسـلوکی را با جماعت یهـود گـذارده، هـر روز زلـف از آنهـا می‌بُرد و چـوب می‌زند و کلاه پـاره می‌کند. او بـا مردهای خـود هم شـور شـده که بـرای ماه رمضـان مثل پارسـال جنجالی فراهـم بیاورد. ریش سـفیدان یهـود بـه حکومت شـاکی شـدند. حکومت هم چندان در بند نیسـت بلکه تشـر هم بـه آنها زده. بـه نظـر می‌آیـد که نتوانند آقاسـیدعلی اکبـر را از ایـن کار ممانعت نمایند.

– دیگـر آنکـه، در مجلس حکومت از آقاسـیدعلی اکبر فال اسـیری و ظلـم و تعدی کردن بـه جماعـت یهـود صحبت شـده بـود. جنـاب صاحبدیوان گفتـه بودند کـه حفظ دین اسـلام را می‌کنـم، نمی‌توانـم سـید معـززی را از شـهر بیـرون کنم محـض خاطر طایفـه یهود.

– دیگـر آنکـه، عصـای مرصّـع به جهت امـام جمعه و عبای ترمه برای شـیخ الاسـلام از جانـب اعلیحضـرت اقدس همایونی به توسـط جنـاب قوام الملـک آورده‌اند...

– دیگـر آنکـه، عالیجنـاب میـرزا محمدعلـی پیشـنماز هر روزه مـاه رمضان در مسـجد نو وعظ می‌کند. روزی سـید مسـتحقی پای منبر چیزی از اهل مجلس خواسـته بود کسـی چیزی بـه او نـداده، میـرزا محمدعلـی می‌گویـد سـید بس اسـت برو بگـذار وعـظ کنم. سـید نمی‌رود، میـرزا محمدعلـی می‌گوید سـید بیچـاره را بزننـد. ملّامحمد روضه خـوان به حمایت از سـید به میـرزا محمدعلـی تنـدی می‌کنـد. او را هـم می‌گوید توی سـرش می‌زنند پسـر مـلّا به حمایت پـدر پرخـاش می‌کنـد او را هـم مثل پـدر زیادتـر می‌زنند.

– دیگـر آنکـه، پسـر شـریعتمدار حاجی شـیخ محمدباقر، مجتهـد اصفهان به شـیراز آمده کـه بـرود بـه مکه معظمـه، جنـاب صاحبدیـوان از معزی الیـه دیدن کردنـد. خیلی با احتـرام به مشـارالیه در شـیراز رفتار نمودند.

– دیگـر آنکـه، شـب هنـگام دو نفـر زن مسـت از بـاغ نـو به طرف شـهر می‌آمدنـد. چند نفـر مـرد بـه آنها می‌رسـند، خیالـی در حق آنهـا داشـته‌اند. از اهـل دم دروازه بـه حمایت زن‌ها می‌رسـند. کدخدایـان و بیگلربیگـی می‌رسـند و همـه را از هـم جـدا می‌کننـد و آن دو نفـر زن مسـت را گرفتـه بـه خانـه جنـاب قـوام الملک بردنـد. پـس از آن معلوم شـد زن‌های مسـت از زن‌هـای طـلاب امـام جمعـه بوده‌اند.

– دیگـر آنکـه، شـربت‌دار جنـاب صاحبدیوان در خانه خود مجلس عروسـی داشـته اسـت. چـون خانـه‌اش نزدیـک مدرسـه خـان بوده شـب که صـدای تـار و تنبـور بلند می‌شـود طلاب مدرسـه بـه اعتـراض در می‌آینـد. میهمانـان و میزبـان طـلاب را فحـش می‌دهنـد. طلاب می خواسـتند بـه خانه وارد شـوند اهل مجلـس همگی می‌ریزند طـلاب را کتک زیـاد می‌زنند حتی بعضـی را زخمـی مـی کننـد. طـلاب می‌رونـد بـه علمـا شـکایت می کننـد. آنهـا هم بـه جناب صاحبدیـوان و قـوام الملـک در کمـال عصبانیـت گفتگـو می‌نمایند. جنـاب صاحبدیـوان همان نصفـه شـب می‌فرسـتد تمام اهـل آن مجلـس را با صاحبخانـه گرفته می‌آورند حبـس می کنند. روز بعـد بـه قـدر بیسـت سـی نفـر از آن مجلس را با چـوب و فلک می‌فرسـتند در مدرسـه و در حضـور طـلاب آنهـا را چـوب زیـادی می‌زننـد. از بعضی‌ها کـه آبرویی داشـتند جریمـه گرفتند.

– دیگـر آنکـه، آخونـد ملّامحمدحسـین محلاتـی کـه یکـی از علمای شـیراز اسـت از در قهـوه خانـه ای عبـور می کـرده صـدای نـی می‌شـنود آدم می‌فرسـتد نـی چـی را می گیرنـد و نـی‌اش را می‌شـکنند. چنـد نفـر بـه حمایت نـی چی از قهـوه خانه بیـرون می‌آینـد آدم آخوند را زیـاد می‌زنند...

– دیگـر آنکـه، شـهر بسـیار مغشـوش و شـلوغ اسـت. بعضـی از مریدهای حاج سـیدعلی اکبـر را گرفتـه حبـس نمودند. صاحبدیوان بسـیار نگران اسـت. حاج سـیدعلی اکبر فال اسـیری کـه از شـیراز رفـت، روز ورود بـه اصفهـان بـا کمـال احتـرام مشـارالیه را وارد کردنـد و در خانه مشـیرالدوله بـه حکـم حضـرت والا ظـل السـلطان وارد شـده، تـا بـه حـال خیلـی احتـرام بـه مشـارالیه گذاشـته‌اند...

– دیگـر آنکـه، از جانـب اعلیحضـرت همایونـی (ناصرالدینشـاه) عبـا و عصایـی به جهت حـاج سـیدعلی اکبـر فـال اسـیری که در اصفهان اسـت فرسـتادند. حضـرت والا ظل السـلطان بـه ایشـان پوشـانده و بـه سـیدعلی اکبـر گفته باید به شـیراز بـروی. هنوز سـید اقدام بـه آمدن نکرده اسـت.

– دیگـر آنکـه، یـک زرقانـی با یک یهودی بر سـر دو تومـان نزاع می کننـد، زرقانی لگدی بـر شـکم یهـودی می‌زنـد کـه بعـد از سـه روز فـوت می‌شـود. قـوام الملـک زرقانـی را حبـس می کنـد. حاجـی سـیدعلی اکبـر فـال اسـیری پیغـام به قـوام الملـک می‌دهـد که مسـلمانی را

بـرای یهـودی چـرا حبس کرده‌ایـد؟ بعد شـخصی از اهل زرقان ضامن قاتل شـد که هـر گاه او را بخواهنـد حاضر کنـد. قاتـل را از حبـس مرخـص کردند. حاجی سـیدعلی اکبر خیلـی میل دارد اذیـت بـه یهودی‌هـا برسـاند. اگـر تـرس از حکومت نداشـت تا بـه حال آنهـا را قتل عـام کرده بـود. ایـن اوقـات علمـا و خصوصـاً حاج سـیدعلی اکبر در کوچـه و بـازار و باغات هر جا اسـباب عیشـی باشـد می‌فرسـتد آنهـا را بر هـم زنند.

– دیگـر آنکـه، شـب هنـگام در خانـه‌ای میهمانی بـوده و چهـار نفر مطرب یهـودی آنجا بوده‌انـد. حـاج سـیدعلی اکبـر فال اسـیری جمعیتـی می‌فرسـتد در خانـه می‌ریزند اسـباب‌های مجلـس را می‌شـکنند و چهـار نفر یهـودی را می‌گیرند می‌برنـد خانه حاج سـیدعلی اکبر حبس مـی کننـد. صبـح چهار نفـر یهودی را سـر تراشـیدند و تنبیه کاملـی کرده روانـه نمود.

– دیگـر آنکـه، یـک نفـر مسـت از درِ مدرسـه آقاباباخان عبور مـی کرده طلاب مدرسـه او را مـی گیرنـد می‌برنـد خانـه حاج سـیدعلی اکبر، او را حد شـرع می‌زننـد. چهل تازیانـه که به او می‌زننـد غـش می‌کنـد. چهـل تازیانـه دیگر در حالت غـش به او میزننـد و او را بـه حالت مردن از خانـه بیـرون می‌اندازنـد. یهـودی ها هـم از ترس سـیدعلی اکبـر در کوچه و بـازار نمی‌توانند تـردد نمایند و از مسـیری که خانه مشـارالیه اسـت عبـور نمی‌کنند.

– دیگـر آنکـه، از قـراری که از تهران نوشـته‌اند شـیخ علی‌میرزا وحـاج محمدنبی خان که وکیـل از جانـب عمـال فارس شـدند و رفتنـد به تهران با جنـاب صاحبدیوان ادعـا نمایند. حاجی محمدنبی‌خـان رفتـه نوکـر جنـاب صاحبدیوان شـده به سـالی دویسـت تومـان و او را فرسـتاده اسـت سـر امـلاک خـود در ورامیـن. شـیخ علی‌میرزا را شـب هنگام در خانه فاحشـه‌ای مسـت می‌گیرنـد. انـواع افتضـاح بـر سـر مشـارالیه مـی آورند و یـک روز و یک شـب حبـس می‌کنند. مبلـغ گزافـی می‌دهد و مرخص می‌شـود. خیـال دارد از تهران به اسـم زیارت به مشـهد مقدس برود.

– دیگـر آنکـه، شـخصی در خانـه خـود مهمـان و اسـباب طـرب و شـربی داشته‌اسـت. در همسـایگی آن، خانـه میـرزا محمدحسـین یـزدی پیشـنماز بوده. آدم می‌فرسـتد پیـش میرزا هدایـت اله پیشـنماز مسـجد حاجـی نصیرالملک که چند طلبه بفرسـتید اینجا که در همسـایگی من اسـباب شـرب اسـت. میـرزا هدایت‌الـه هم چهار پنـج طلبه می‌فرسـتد میریزنـد در خانه آن

شـخص. مهمان‌هـا آدم‌هـای قـوام الملـک بوده‌انـد، فـرار می کننـد. صاحبخانـه را می گیرنـد و اسـباب مجلـس او را تمامـاً خـرد می کننـد. حتـی در زیرزمین می‌رونـد و چند قرابه شـراب بوده آنهـا را هـم می شـکنند. صاحبخانـه را هنـگام بـردن از در خانـه قـوام الملـک می‌برنـد. همان مهمان‌هـا بـا فـراش می‌ریزنـد طلبه‌هـا را به قدر واقـع می‌زننـد و صاحبخانه را از دسـت طلاب نجـات می‌دهنـد. میـرزا هدایت‌الـه کاغـذی بـه قـوام الملـک می‌نویسـد کـه ایـن اشـخاص را بدهیـد بیاورنـد تـا تنبیـه کنـم. قوام الملـک به اسـتمالت جـواب می‌دهد که خـود آنهـا را تنبیه مـی کنـم یـا پیـدا می کنـم می‌فرسـتم خدمـت شـما، بـاز اصـرار می کنـد. قـوام الملـک جواب می‌دهـد ایـن هـرزه گـی ها برای چیسـت کـه می کنیـد حکومت هـم در خانه کسـی آدم روانه نمی کنـد چـه خبر اسـت؟ میـرزا هدایت‌اله پیشـنماز و میرزا محمدحسـین پیشـنماز و ملّا احمد شـانه سـاز کـه او هم پیشـنماز اسـت می‌روند مدرسـه خـان و می‌فرسـتند عقـب ملّاها...

– دیگـر آنکـه، در خانـه‌ای نزدیـک خانـه میـرزا هدایت‌الـه پیشـنماز عروسـی بـوده، میرزا هدایـت الـه چنـد نفـر از سـادات و طـلاب را با قـرآن می‌فرسـتد درب خانه می‌نشـینند به قرآن خوانـدن که صاحبخانه فوت شـده اسـت. بعضی مردان و فراشباشـی بیگلربیگـی می‌آیند طلاب را روانـه می کننـد و عـروس را بی‌صـدا می‌آورنـد. ایـن میـرزا هدایت‌الـه الان از سـیدعلی اکبر شـرارت بیشـتری می‌نمایـد و متصـل می‌خواهد فسـادی برپـا کند که بـه این جهت اسـم خود را بلنـد نمایـد. لقـب مجتهدالزمانی به خود داده اسـت.

– دیگـر آنکـه، چنـد نفر بندبـاز از خانه دندانسـاز بیـرون آمده‌اند و در خانه شـخصی ارمنی قریـب بـه ارگ کریمخان می خواسـتند مجدداً اسـباب بندبـازی فراهم بیاورند. میـرزا هدایت‌اله پیشـنماز مطلـع می‌شـود. جمعیـت زیـادی از سـادات و طلبـه جمع کـرده می‌ریزنـد در آن خانه اسـباب آنهـا را می‌شـکنند و آنهـا را اذیـت می‌نمایند. حکم می کند، باید از شـهر بیـرون بروید...

– دیگـر آنکـه، جنـاب حاجی‌میرزاحسـن بـه آقامیـرزا محمدعلـی پیشـنماز نوشـته هرطور هسـت عیسـوی مذهب را از شـهر خود بیرون کنید. حال مشـارالیه خیال دارد این حکم را برود روی منبـر بخوانـد. همیـن میرزا محمدعلی بـه جهت "آپکار" عکاس پیغام فرسـتاده که شـنیدم زن‌هـا می‌آینـد عکـس آنهـا را می‌انـدازی. باید حکماً از این شـهر بـروی، اگر بیـرون نمی‌روی بـا جمعیـت می آیم تـو را از شـهر بیـرون می کنم...

– دیگر آنکه، حاجی سیدعلی اکبر فال اسیری خیلی شأن اش زیاده شده است. روزها با جلال و ازدحام زیاد به مسجد وکیل می‌رود نماز. در جلویش قرائت قرآن به آواز بلند می‌خوانند که هیچ وقت جلوی هیچ مجتهدی این حرکات را نمی‌کردند. خداوند عقبه این حرکات را به خیر بگذراند.

– دیگر آنکه، شخصی فوت شده، دو عیال و اولاد صغیر و کبیر دارد. اموال و خانه و اثاث البیت او را می خواهند تقسیم نمایند. میرزا محمدعلی پیشنماز از یک طرف حمایت می‌کند. امام جمعه و شیخ الاسلام و حاج سیدعلی اکبر فال اسیری از طرف دیگر احکام شرعی سخت به آنان داده‌اند. میرزا محمدعلی چون حکم به آن طرف داده زیاد ایستادگی دارد که حکم را جاری کند. میرزا محمدعلی حکم می‌دهد طلاب و الواط و اشرار از زن و مرد می‌ریزند که خانه را از تصرف آن عیال شخص مرحوم بیرون بیاورند. آن زن را سرِ بی چادر از خانه با اطفالش بیرون می‌نمایند. چند نفر از آدم‌های صاحبخانه را زخم میزنند و...

– دیگر آنکه، میرزا محمدعلی پیشنماز خیال فساد کلی دارد. دو روز قبل رفته است درب حجره یکی از تجار ارامنه و به او فحش داده دو سه نفر نوکر مسلمان داشته نوکران را تهدید کرده که اگر نوکری خارج از مذهب را کردید تنبیه و سیاست به شما خواهم کرد. به تجار هم تهدید زیاد کرده که اگر دیگر شاگرد مسلمان گرفتی پاره پاره‌ات خواهم کرد.

– دیگر آنکه، شب در محله "درب شاهزاده" در خانه ای مطرب یهودی داشته اند. حاجی سیدعلی اکبر دو سه نفر طلبه و سید می‌فرستد مطرب‌ها را می‌گیرند می‌برند پیش ایشان تازیانه زیادی میزنند و سر آنها را می تراشند و...

– دیگر آنکه، در خانه دیگری گویا صدای آوازی می‌آمده، آدم میرزا محمدعلی پیشنماز گوش می‌دهد و می‌ایستد. زنی از کلفت‌های آن خانه بیرون می‌آید. آدم میرزا محمدعلی آن زن را می‌گیرد که صاحبخانه بیرون می‌آید فریاد زنان که این چه دینی چه مذهبی است. می‌رود پیش میرزا محمدعلی پیشنماز فریاد کردن و...

– دیگر آنکه، چند روز قبل میرزا هدایت‌اله پیشنماز عصای خود را برداشته با چند نفر طلبه رفته پشت بازار کفش دوزها که زن‌ها و مردها آنجا لباس کهنه می فروشند. آنها را زده و از آنجا بیرون کرده که زن و مرد داخل هم نباید معامله کنند. بیچاره‌ها را از نان

خوردن انداخته است.

– دیگر آنکه، دو دسته سینه زن از دو محله خواسته بودند خانه ناظر قوام الملک بروند سینه بزنند. با هم نزاع می‌کنند از طرفین به قدر پانزده شانزده نفر زخمی می‌شوند.

– دیگر آنکه، برادرزن میرزا محمدعلی پیشنماز با دو نفر الواط دیگر دندان شخصی را شکسته بودند. رفته به بیگلربیگی عرض می‌کند. چند نفر فراش میروند مقصرین را بگیرند. آنها را که یکی برادرزن پیشنماز باشد می‌گیرند. به میرزا محمدعلی خبر می‌دهند می فرستد فراشان را بگیرند. فراشان تا آدم میرزا محمدعلی را می بینند فرار می‌کنند. یک نفر فراش تهرانی مقصرین را رها نمی‌کند. میرزا محمدعلی به او می‌رسد آنقدر آن فراش را میزند تا دم مرگ، می گوید برو به آقای خود خبر ببر.

– دیگر آنکه، یک نفر اهل سروستان که تهمت بابیگری به او می‌دادند دم توپ گذاشتند...

– دیگر آنکه، نواب مستطاب والا رکن‌الدوله محض بی‌احترامی که آدم میرزا محمدعلی پیشنماز به جناب میرزای یزدانی کرده بود آدم او را خواستند که بفرستد تنبیه نمایند. نداد بلکه بدحرفی هم کرد. ایشان فراش گذاشتند سر گذرها تا آدم مشارالیه را گرفته به افتضاح زیاد بردند در منزل حکومتی. میرزا محمدعلی پیشنماز تا این خبر را شنید فوراً رفت در منزل حکومت. روبروی سرکار والا قدری بدحرفی کرده بود. ایشان گفتند ببرید آدمش را به دستش بدهید. فراش‌ها او را بردند. توی سرش زدند. به زمینش انداختند و انواع بی‌احترامی به او کردند. پسرش با چند نفر طلبه که همراه داشت خواستند فراش‌ها را بزنند که فراش‌ها پسرش را با طلبه‌ها به قدر واقع زدند و ایشان را از باغ حکومتی بیرون کردند. بعد از آن آدمش را به قدر دو هزار چوب زدند. آن وقت پسر حاج سیدعلی اکبر که حاضر بود توسط کرده او را مرخص کردند. میرزا محمدعلی پیشنماز از همان راه رفت قریب یک فرسخی از شهر بیرون و در باغی منزل کرد...

– دیگر آنکه، کدخدای ده بزرگی که قبل از ورود سرکار والا رکن الدوله خیلی اغتشاش و دزدی کرده بود حکومت او را عقب کرده می‌خواستند. در خانه آقا میرزا هدایت‌اله پیشنماز سه ماه بست نشسته بود. بیگلربیگی او را به تمهید و حیَل از آنجا بیرون آورد و حبس

کـرد. سـرکار والا حکـم کردنـد سـر او را بریدند و شـقه‌اش کردند. آقـا میـرزا هدایت‌اله محض ایـن خاطـر قهرکـرده از شـهر رفت بـه حافظیه که بـرود کربلا. حکومـت ابداً اعتنایی به ایشـان نکرد.گفتنـد هرجـا می‌خواهـد بـرود. بعـد از دو سـه روز امام جمعـه و حاجـی نصیرالملک رفتند او را بـه شـهر آوردند...

– دیگـر آنکـه، میـرزا هدایت پیشـنماز در مسـجد حاجـی نصیرالملک به جنـاب امام جمعه خیلـی بدحرفـی و بی‌احترامـی کـرده اسـت. امام جمعه که شـنیده چیزی به مشـارالیه نوشـته و بـه او توهیـن کـرده. میـرزا هدایت‌الـه هـم جـواب سـختی و حتی فحـش در جواب امـام جمعه نوشـته اسـت. امـام جمعـه از ایـن بابت خیلـی اوقـات تلخ اسـت و درصـدد تلافی به مشـارالیه است.

– دیگـر آنکـه، از جانـب اعلیحضـرت همایونـی یک حلقه انگشـتر الماس خلعـت به جهت جنـاب امـام جمعـه از تهران فرسـتاده‌اند. رکـن الدوله را هـم لباده خلعـت داده‌اند.

– دیگـر آنکـه، از پارسـال تـا بـه حـال میرزاهدایت اله پیشـنماز قدغـن کرده بـود روزهای جمعـه دکاکیـن بسـته باشـد و بـه همیـن قسـم بود. چنـد روز قبـل امـام جمعه حکـم داده که روز جمعـه دکاکیـن بـاز باشـد. میـرزا هدایت‌الـه هم طلبه جمـع کرده با امـام جمعه نـزاع کند...

– دیگر آنکه، آدم شـیخ الاسـلام روز روشـن مسـت در بازار می رفته. طلاب او را گرفته مـی زننـد و می‌برند پیش میرزا محمدعلی پیشـنماز او هم مسـت را نـگاه می‌دارد.

– دیگـر آنکـه، منازعـه بیـن میـرزا هدایـت الـه پیشـنماز و حاجـی هدایـت اله مـدرس به سـختی کشـیده اسـت. میرزا هدایـت الـه او را از روضه خوانـدن در بقعه حضرت سـیدمیرمحمد منـع نمـوده و خـودش بنـای روضـه را گـذارد. حاجی هدایـت اله مدرس بـه قدر صـد نفر طلبه جمـع کـرد کـه بـا میـرزا هدایت‌اله پیشـنماز دعـوا کنـد. جناب نظـام السـلطنه مانـع از این کار شـدند. حاجـی هدایت‌الـه مـدرس هـم اطاعـت امـر کـرد ولـی هـر چـه بـه میـرزا هدایت‌الـه پیشـنماز پیغـام دادنـد کـه او را منـع از روضه خوانـدن کردی خـودت هم نخوان تا ایـن غائله بر طـرف شـود نشـنید. به قدر دویسـت نفـر از الواط شـهر را با یراق و اسـلحه جمع نمـوده از خانه خـودش تـا امامـزاده میرمحمد که مسـافت کلی دارد همراه مـی‌آورد و می‌برد. تمـام را در کوچه و بـازار واداشـته بـه جناب امام جمعـه و حاجی هدایت‌اله مـدرس لعن می‌کردنـد و در روی منبر

بـه جنـاب نظام السـلطنه خیلـی بد گفته اسـت...

– دیگـر آنکـه، میانـه حـاج سـید علـی اکبـر فـال اسـیری و امـام جمعـه بـر سـر ملـک موقوفـه‌ای نـزاع اسـت. دیـروز چندین سـید و طلبه را حـاج سـیدعلی‌اکبر فرسـتاده در خانه آن کسـی کـه متولـی موقوفـه بـوده متولـی را زده و فحـش زیاد بـه امام جمعـه داده‌انـد. به جهت امام‌جمعـه پیغـام فرسـتاده کـه تـو زندیـق هسـتی و قتـل تـو بـر همه علمـا واجب اسـت...

– دیگـر آنکـه، حاجـی شـیخ‌جعفر پیشـنماز محـض خاطـر بعضـی موقوفات که به‌دسـت شـیخ محمدطاهـر پیشـنماز بـوده ریختـه بودند در خانـه او که خانه شـیخ محمدطاهـر را خراب کننـد او هـم فرار کـرده و...

– دیگـر آنکـه، جماعـت یهـود زمیـن مخروبـه‌ای تـازه در حوالـی بـاغ حکومتـی خریده و آن زمیـن را شـیره‌خانه سـاخته‌اند. حاجـی سـیدعلی‌اکبر پیشـنماز بـا چهـل پنجـاه نفـر طلاب از آنجـا عبـور می‌کـرده. بـه او گفتـه انـد کـه این زمیـن مخروبه در ایام سـابق مسـجد بـوده و یهـود شـیره‌خانه کـرده. فـوری حکـم می‌دهـد کـه هر چـه ظـروف شـراب و عرق یهـودی در اینجـا باشـد بشـکنند. طـلاب هم ریخته‌انـد و هر چه بـوده شکسـته‌اند. یهودی‌ها مراتـب را به حکومت اعـلام کرده‌انـد و...

– دیگـر آنکـه، چـون همیشـه امام‌جمعـه روزهـای جمعـه می‌رفتنـد مسـجد وکیـل نمـاز می‌خواندنـد و بعـد از نمـاز بـالای منبـر می‌رفته. آقاسـیدعلی‌اکبر پیشـنماز پیغام فرسـتاده برای امام‌جمعـه کـه شـما فاسـد و فاجریـد مرخص نیسـتید کـه بروید مسـجد وکیـل نمـاز بخوانید. امام‌جمعـه جـواب داده کـه مـن مـی‌روم ببینـم کیسـت کـه ممانعـت کنـد. جماعتـی از اشـرار و اوبـاش را دور خـود جمـع نمـوده کـه بـه مسـجد وکیل بـرود. همچنیـن آقاسـیدعلی‌اکبر هم جماعتـی از اشـرار را دور خـود جمـع نمـوده کـه ممانعـت کنند.

– دیگـر آنکـه، آقـا میـرزا محمدعلـی و امام‌جمعـه می‌خواهنـد روز جمعـه کـه میـرزا هدایت‌الـه قدغـن کـرده کسـبه دکاکین خـود را باز نماینـد ولی میـرزا هدایت اله مانع بـود. این دو بـه حکومـت اظهـار کردند که این کار خلاف شـرع اسـت باید حتما دکاکیـن را روز جمعه باز نماینـد. حکومـت هـم جارچی فرسـتادند در بازارهـا که وای به حال کسـی کـه روز جمعه دکان خـود را بـاز نکنـد. ایـن خبـر بـه میـرزا هدایت‌اله رسـید به قدر صـد و پنجـاه نفر با اسـلحه دور

خـود جمـع کـرد کـه اگـر بخواهند دکاکیـن خـود را باز نماینـد جنگ جهـاد کنیـد. از این طرف هـم از حکومـت و از آقامیـرزا محمدعلـی و امام‌جمعـه آدم به هر گـذر و بازارهـا گذاردند و پیغام سـخت از جانـب حکومـت بـه جهت میـرزا هدایت‌اله داده شـد که اگـر بخواهی هرزگـی فراهم بیـاوری فـوراً بـه افتضـاح از شـهر بیرونـت خواهیم کـرد. میرزا هدایـت اله قدری آرام شـد.

– دیگـر آنکـه، ملّاعباسـقلی کمارجـی کـه چندیـن نفر را کشـته بـود و چندی در مسـجد نـو بسـت بـود حکومـت در مسـجد نـو او را کَندکـرده بود (به بند کشـیده بـود). شـب هنگام به دسـتیاری آدم‌هـای امام‌جمعـه از مسـجد نـو فرارکـرده و معلـوم نیسـت کجا رفته اسـت.

– دیگـر آنکـه، پسـر حـاج سـیدعلی‌اکبر فـال اسـیری بـدون حـق، قنـات در زمیـن مردم بیـرون آورده ولـی آن قنات آب نداشـته. می‌خواهـد قنات دایری را که یک سـنگ آب دارد ببرد. مالکیـن قنـات رفته‌انـد پیـش حـاج سـیدعلی‌اکبر عرض پسـرش را بکننـد آنها را جـواب کرده. خـود مالکیـن رفته‌انـد قنـات پسـر حـاج سـیدعلی‌اکبر را پرکرده‌اند. پسـر حاج سـیدعلی‌اکبر در مسـجد نـو در مـلاء عـام مالکیـن قنـات را بسـیار میزند یک نفـر از آنها مشـرف به مـوت بوده اسـت. ایـن هم مـلّای این شـهر ...

– دیگـر آنکـه، در بیـرون دروازه سـعدی سـربازی بـا فاحشـه‌ای را بـا هـم گرفتـه بودنـد. می‌برنـد پیـش حـاج سـیدعلی‌اکبر فـال اسـیری ایشـان ضعیفـه را حـد شـرعی می‌زنـد و بعد از آن خـود حـاج سـیدعلی اکبـر فاحشـه را بـه جهت خود صیغـه تزویـج خوانده نگاه داشـته‌اند.

– دیگـر آنکـه، پسـر شـیخ محمدطاهـر عرب شـب چراغان در شـاه چـراغ بـالای منبر به جنـاب شـیخ الرییـس لعن کرده اسـت و نسـبت بابیگری به ایشـان داده. شـب بعـدش آدم‌ها و اتبـاع حاجـی شـیخ الرییـس او را در کوچه قریب منزلـش می‌گیرند قدری عـرق رویش میریزند کـه مسـت اسـت و او را بـه قـدر واقـع می‌زننـد. بـا قمه زخمـی به صورتـش و چند نیـش کارد هـم بـه تـن او می‌زننـد. الـواط محله مشـارالیه هـم که طایفـه بیات باشـند جمع می‌شـوند که بریزنـد بـه خانه شـیخ الرییـس، قـوام الملک مانع می‌شـود.

– دیگـر آنکـه، بـه جهـت بعضـی اجحافـات و تعدیاتـی کـه امام جمعـه در قسـمت آب در بلـوک رامجـرد بـه سـایر شـرکا می‌کرد و می‌خواسـته آب سـایر مـلاک را ببـرد. قـوام الملک مانـع شـده بـود قهـراً دو سـه روز بـه عنـوان رفتن به مشـهد در یکـی از باغـات خود رفتـه و...

– دیگـر آنکـه، یـک دسـته مطـرب اصفهانـی تازه وارد شـیراز شـده بودنـد. همـان روز به حمـام وکیـل می‌رونـد. جناب حاج سـیدعلی‌اکبر پیشـنماز خبرشـده و می‌رود سـر حمـام. حکم می‌کنـد تمـام زلف‌هـای رقـاص آنهـا را می‌تراشـند.

– دیگـر آنکـه، در منـزل قـوام الملـک مجلس روضـه خوانی بوده دو دسـته سـینه زن که دروازه کازرونـی و محلـه بیـات باشـند و روز قبـل هـم می‌خواسـته‌اند با هـم نزاع کننـد باز هم در آنجـا حاضـر شـده بودنـد. محلـه بیات می خواسـته‌اند سـینه بزننـد آنهـا را مانع شـده دروازه کازرونـی را اجـازه سـینه زدن می‌دهنـد کـه یک مرتبـه در همان مجلـس نزاع می‌شـود. قریب سـی نفـر زخمـی و یـک نفـر دروازه کازرونی در دم کشـته می شـود و...

– دیگـر آنکـه، چـون قاتـل آن شـخص دروازه کازرونـی از اقـوام فراش باشـی بیگلربیگی اسـت قـوام الملک محض سـاکت کـردن آقامیرزاعلی پیشـنماز سـیصد تومان تعـارف به جهت او می‌فرسـتد. آقامیرزاعلـی مـردم را آرام می‌کنـد و جمعیـت را متفـرق می‌نمایـد. اهـل دروازه کازرونـی از تعـارف گرفتـن آقامیرزاعلـی مطلـع شـده‌اند. تمامـاً بدگویـی می‌کننـد کـه سـیصد تومـان پـول گرفت و خـون را پایمـال کرد.

– دیگـر آنکـه، در محله بیات نزدیک خانه آقامیرزا هدایت‌اله پیشـنماز در خانه‌ای عروسـی بـوده مطـرب هـم داشـته‌اند. پسـران آقامیرزا هدایت‌الـه با چند نفر طلبـه می‌ریزنـد در خانه آنها مـردم را می‌زننـد و عیـش آنهـا را منقّـض می‌کننـد. زن‌هـای آن محلـه جمع می‌شـوند به قدر دویسـت سـیصد نفر می‌ریزنـد در خانه آقامیـرزا هدایت‌اله سـنگ زیادی به در خانـه او می‌زنند. خواسـته بودنـد خانـه او را خـراب کننـد. آقامیـرزا هدایت‌الـه بیرون می‌آیـد و زن‌ها را اسـتمالت می‌کنـد و معـذرت می‌خواهـد. زن هـا را آرام کـرده و بر می‌گردانـد. روز بعد مردهـای آن زن ها می‌رونـد کـه از آقامیـرزا هدایت‌الـه معـذرت زن‌های خـود را بخواهند طلاب می‌ریزنـد مردها را می‌زننـد. شـب بعـد مردهـای بیـات می‌ریزند خانـه آقامیرزاهدایـت الـه او را با پسـران او به قدر واقـع می‌زننـد حتی زیـر جامـه از پایش بیرون می کشـند...

– دیگـر آنکـه، خسـرو گبر (زرتشـتی) نذری کرده بـود که روی قبر خواجـه حافظ بقعه‌ای بسـازد. بـه قـدر صد تومانـی هم به حاج سـیدعلی اکبرفـال اسـیری و میرزاهدایت اله پیشـنماز و بعضـی از دیگـر علمـا داده بـود کـه مانع از سـاختن نشـوند. پـس از آنکـه علما اجـازه دادند از

آهـن و تختـه بقعه قشـنگی می‌سـازد. قریـب به اتمام بـوده که حاج سـیدعلی‌اکبر فال اسـیری جمعیتـی برمـی‌دارد و مـی‌رود در حافظیـه بقعـه را خراب می‌کنند و اسـباب بقعـه را هم به مردم می‌گویـد ببریـد بـرای خودتـان. حکومت ابـداً در صـدد مؤاخذه برنیامده اسـت ولی مـردم خیلی فحـش و بـد به حـاج سـیدعلی‌اکبر می‌گویند...

– دیگـر آنکـه، چهـار وَقَـر "بِرَنـدی" کـه معادل بیسـت و چهار صنـدوق بوده بـرای خواجه آوانـس تاجـر مسـیحی از بوشـهر وارد شـیراز کردند. حاجی سـیدعلی‌اکبر فال اسـیری پیشـنماز می‌فرسـتد در کاروانسـرایی کـه حجـره خواجـه آوانـس اسـت در میـان کاروانسـرا همـه را می‌شـکنند. قیمـت آنهـا قریـب ششـصد تومان می‌شـود بـه حکومـت شـکایت کرده‌انـد. تا به حـال کـه اقدامی نشـده اسـت و نخواهد شـد.

– دیگـر آنکـه، مدرسـه خرابـه‌ای از طایفـه مدرس‌هـا مشـهور بـه مدرسـه حکیـم بـود و چندیـن سـال خرابـه افتـاده بـود. آقامیـرزا هدایت‌الـه پیشـنماز به خیـال افتـاده بود کـه آنجا را تصـرف کنـد و جزیـی تعمیـر در آنجـا کـرده دامـاد خـود را در آنجـا بگـذارد. مدرس‌هـا مطلـع می‌شـوند پیغـام می‌دهنـد کـه مـال خودمـان اسـت تعمیرخواهیـم کـرد و طلاب هـم آنجا می گذاریـم لازم بـه زحمت شـما نیسـت. میـرزا هدایت‌اله در صدد بـود یک مرتبه چنـد نفر طلاب را بفرسـتد مدرسـه را تصـرف نمایند کـه مدرس‌ها خبردار می‌شـوند. تا اینکه آقامیـرزا هدایت‌اله طـلاب را می‌فرسـتد کـه مدرسـه را تصـرف نمایند. حضـرات مدرس بـا طلابی کـه جمع کرده بودنـد درب مدرسـه را می‌بندنـد و طـلاب آقامیـرزا هدایت‌الـه را بـه قـدر واقع می‌زننـد و بعد از مدرسـه بیـرون می‌کنند.

– دیگـر آنکـه، برندی‌هایـی کـه در کاروانسـرا توسـط حـاج سـیدعلی‌اکبر فـال اسـیری شکسـته شـده بود مشـخص شـده مـال میورکمپانی بـوده و از حکومت سـخت مطالبـه غرامت آنهـا را دارنـد. بـه حـاج سـیدعلی‌اکبر خبرداده‌انـد کـه مطالبـه غرامـت برندی‌هـا را می‌کننـد. هنـگام ظهـر بعـد از نمـاز از مسـجد می‌آیـد در بـازار وکیـل بـه اهـل کسـبه و مـردم فریـاد می‌کنـد کـه آی مـردم، خـون فرنگـی مباح اسـت بزنید بکشـید. قفل بزرگی برداشـته کـه برود درب آفیـسِ کمپانـی را قفـل کنـد. بعضـی از مـردم مانـع می‌شـوند او را مراجعت بـه خانه خود می‌دهنـد. اگـر ایـن سـید را تنبیهی ننمایند اسـباب فسـاد کلی برپا خواهـد کرد. دو داماد و پسـر

او بـا صنـدوق‌دار جنـاب نظام الملک و زین العابدین نوری همدسـت شـده‌اند مـردم را می‌چاپند و قسـمتی هـم به جنـاب نظـام الملـک می‌دهند.

– دیگـر آنکـه، یـک نفـر از اهـل شـهر بـا یک نفـر گبر دوسـت بـوده آن گبر مـی رود در خانـه آن شـخص مـی فرسـتد دلاک مـی آورند که سـر خـود را بتراشـد. ملا احمد پیشـنماز که در مسـجد علمـدار پیشـنمازی مـی کنـد محـض اینکه اسـمی بیرون کنـد یک مرتبـه خودش باچنـد نفـر از مقدسـین می‌ریزنـددر آن خانـه و صاحبخانـه وگبـر را کتـک می‌زنندکه چـرا گبر درخانـه مسـلم آمـده. حکومت خبـردار می‌شـود و...

– دیگـر آنکـه، حکومـت خیـال داشـت مقبـره خواجـه حافـظ را خـودش بسـازد. حـاج سـیدعلی‌اکبر فـال اسـیری در روی منبـر فریـاد زده اگـر شـاه بسـازد و هـزار مرتبه بسـازند من خـراب می‌کنـم.

– دیگـر آنکـه، جنـاب نظـام الملک به جهـت مقبره خواجه حافـظ آهن و تختـه داده بودند درسـت کننـد کـه روی مقبـره را بسـازند. حـاج سـیدعلی‌اکبر را مطلـع می‌نماینـد کـه در فلان دکان آهـن و تختـه جهـت مقبـره خواجه‌حافـظ درسـت مـی کنند. جمعیتـی برمـی‌دارد می‌رود درب دکان آهنگـر و نجـار. ابتـدا آنهـا را زیـاد می‌زنند و بعـد جمیع آهن و تختـه‌ای که به جهت ایـن کار درسـت کـرده بودنـد می‌برند. ابـداً حکومت بـه روی خـودش نیاورد.

– دیگـر آنکـه، واعظـی مازندارانـی چنـد ماهی اسـت در شـیراز آمده همه‌جـا وعظ می‌کند و روضـه می‌خوانـد. پـای منبـر او هـم جمعیـت زیـاد می شـود. از قرار معلـوم ملّاها حسـد برده بـرای او پیغـام داده بودنـد کـه اگر به خوشـی خودت از شـیراز بیـرون رفتی خیلی خـوب والا به افتضـاح بیرونـت خواهیـم کرد. دو سـه روز قبل در کاروانسـرای مشـیرالملک روی منبر بوده که چنـد نفـر از کسـبه الـواط همه با یـراق می‌ریزند کـه او را بزننـد و از منبر پایین بکشـند. آنهایی کـه پـای منبـر او جمع شـده بودند، بیشـتر زن‌هـا نگـذارده بودنـد او را اذیت نماینـد. همه جمع شـده همـراه او تـا درب منزلـش آمـده بودنـد. مجبـور اسـت کـه از شـیراز بـرود والا او را اذیت کلـی می‌کننـد بلکـه مقتولـش می‌سـازند. از قـرار مذکـور ایـن چند نفـر الـواط از مریـدان حاج سـیدعلی‌اکبر بـوده و بـه تحریک دامـاد مشـارالیه ایـن کار را کرده‌اند.

– دیگـر آنکـه، قبـر حافـظ را بـاز می‌خواسـتند بسـازند و بنایـی گـذارده بودنـد. حـاج

سیدعلی‌اکبر پیشنماز باز هم خراب کرده است. این بار سوم است که قبر حافظ را ساخته‌اند و مشارالیه خراب کرده است.

– دیگر آنکه، یک ارمنی دندانساز چندی است به شیراز آمده و در محله لبِ آب منزل گرفته است. ملّا احمد پیشنماز که خانه او در آن محله است جمعیتی برداشته می‌خواسته بریزد در خانه مشارالیه. خانه او را آتش بزنند و اسباب او را غارت نمایند که ما نمی‌خواهیم ارمنی در محله ما ساکن باشد. بیگلربیگی چند نفر فراش فرستاده آنها را ساکت کرده و قرارگذاشته اند ارمنی دندانساز در محله میدان شاه که اغلب خارجه منزل دارند سکنی نماید.

بدین ترتیب علمای بزرگ و کوچک با دسته های طلبه و قمه کش خود ضمن رقابت بی آزرم با یکدیگر و سروکله زدن با حکومت برای اینکه جایگاه خود را به حکومتگران بقبولانند، هر یک سعی در استحکام موقعیت خویش در میان رقبا و کسب ثروت و مکنت از راه‌های مختلف برای خود می کنند. آنها علاوه بر دخالت در زندگی روزمره مردم حتی برای حریم خصوصی و زندگی داخلی افراد هیچگاه ارزشی قایل نبوده و هر چه خواسته‌اند در جهت منافع خودانجام داده‌اند. در برخی شهرها بعضی زمین داران بزرگ حامیانی در میان دستجات اوباش دارند مثل خاندان قوام در شیراز. اما در این شهر و دیگر شهرها دستجات اوباش اغلب به این یا آن مجتهد وابسته اند. مجتهدینی که جسورترند و می‌خواهند گوی سبقت را از رقبا بربایند بیشتر به قمه‌زن‌ها و بزن بهادرها توجه می کنند. این افراد شرور از طبقات پایین جامعه برخاسته‌اند و در همه جنجال‌های شهری دست دارند و به دستور ولینعمت‌شان محله‌ای یا برخی اوقات شهر را به هم می‌ریزند. خشونت و تجاوز لوطیان بر علیه مخالفین علما و به خصوص اقلیت‌های مذهبی و با خواست مجتهدین صورت می‌گیرد. بدین ترتیب یکی از راه‌های اعمال نفوذ مجتهدین محلی استفاده از نیروی اوباش می‌باشد. آنها با استفاده از حربه دین و نیروی اوباش بر قدرت و ثروت خود می‌افزایند. به طوری که یک ملّای تنگدست یک لاقبا از این راه به منابع مالی و مستغلات شهری و اراضی مزروعی و زمین‌ها یا مستغلات وقفی دست یافته و برای خود بیت مخصوص و حرمسرا برقرار می کرد. البته همه ملّاها نمی‌توانستند به این درجات برسند و عده زیادی

از آنـان بـه پیشـنمازی یـک مسـجد و درآمدهایـی از اینجا و آنجا سـاخته و به چنـد زن عقدی و چندیـن صیغـه بسـنده کـرده بـه دعا خوانی مشـغول بودند. پیداسـت که قشـر روحانـی در هر شـهر از نفـوذ و قـدرت مالـی و معنـوی بالایی برخـوردار بـوده و در رفاه و تنعم و حاشـیه امنیت کامـل بـه سـر مـی بـرد و این شـغل بـی درد سـر و پـر درآمد را بـه پسـران متعدد خود کـه راه پیشـرفت اولیه شـان نسـبت بـه پدر فراهم‌تـر بود می‌سـپردند. به ایـن ترتیب روحانیـون امکان هـر گونـه رشـد و ترقـی و گـذر از ایـن جامعه عقب مانـده و تعصـب زده و قرون وسـطایی را از مـردم سـلب کـرده اند. این جریان پیوسـته در طی دوره اسـلامی ادامه داشـته و از عصر صفوی بـه بعـد در قالب شـیعه دوازده امامی دامنگیر ایرانیان شـده اسـت. تا زمانی که مجتهدین شـیعه در دوره قاجـار بـه قدرتـی یکتـا در همـه عرصه‌هـای اجتماعـی دسـت یافتـه و رقبـای مذهبی و مسـلکی خـود را توانسـتند از میـدان بـه در کننـد. بدینگونـه برخـلاف نظـر عـده‌ای که همه عقـب ماندگی‌هـا و فلاکـت و ادبـار دوره قاجـار را ناشـی از بی‌کفایتی سـلاطین اسـلامی قاجار قلمـداد می‌کننـد، واقعیـت امـر ایـن اسـت کـه حتـی خـودِ ایـن فرمانروایان نیـز اسـیر بایدها و نبایدهـا روحانیـون بـوده اند. به همین علـت در دوره طولانی حکومت قاجارهـا امکان هیچگونه پیشـرفت اجتماعـی بـه علت مخالفت ملّاهـا با هر پدیده نو فراهم نشـد. از ایـن رو، این جریانی نیسـت کـه مربـوط به عهد ناصرالدینشـاه باشـد بلکه از سـده‌های قبل که نهاد روحانیت شـکل گرفـت همـواره برقـرار بـوده و فرقـی هم نداشـته که چه گـروه و فرقه اسـلامی در قـدرت بوده اسـت. در واقـع همانطورکه در محیط‌های کشـت آزمایشـگاهی دانشـمندان علـوم تجربی برای موضـوع تحقیقاتـی خـود بـه گونـه‌ای خـاص از موجـودات ریـز نیـاز دارنـد و فقط همـان گونه را پـرورش می‌دهنـد. طـلاب علـوم دینـی هـم در مـدارس علمیـه بـه همیـن روش بـه لحاظ آموزشـی و شـعوری آمـاده شـده و در صحنـه اجتماع رهـا می‌شـوند. از همین روی بـا اینکه در ایـن هـزار و چهـار صد سـال در جامعه بشـری تحـولات زیـادی رخ داده و بویـژه جهش علمی، صنعتـی، فرهنگـی و هنـری قرن اخیر شـگفت‌آور بوده ولی نگرش اساسـی طـلاب علوم دینی بـا سـده‌های پیشـین تفاوت چندانی نکرده اسـت. وقتـی این دیدگاه‌هـای واپسـگرایانه با قدرت نامحدود و غیرپاسـخگو همراه شـده، افراد این قشـر را به انواع فسـاد آلوده کرده اسـت.آلودگی که قرن ها در این قشـر نسـل در پی نسـل دوام داشـته اسـت. آنان هر فرد یا جریانی را رقیب

خود بدانند برآنند که با بیرحمی او را حذف فیزیکی کنند. به علاوه در مقابل هر پدیده نو جبهه گرفته و آن را خلاف اسلام می‌شمارند. حال می خواهد ورود دوچرخه به ایران، احداث مدرسه نوین ویا حمام دوش به جای خزینه‌های متعفن باشد. اِعمال این بازدارندگی ها در امور علمی، صنعتی، فرهنگی و هنری و در عوض کوشش در گسترش تعصب دینی و تنگ نظری و انحصار طلبی موجب عقب ماندگی جامعه ایران تا کنون گردیده است.

در اینجا ضرورت دارد با قواعد اسلامی که اقلیت‌های مذهبی یا به باور فقهای اسلامی، اهل ذمه یا کافر ذمی باید رعایت و اجرا کنند آشنا شویم. اهل ذمه به اقلیت‌های مذهبی اهل کتابِ یهودی، مسیحی و زرتشتی که در سرزمین اسلام زندگی می کنند اطلاق می شود. اینها باید طبق احکام اسلامی "جزیه" بپردازند و طبق قانون ارثی که از طرف مسلمین وضع شده عمل کنند و بسیاری ضوابط اسلامی را که برای آنها تعیین شده یا هر موقع لازم باشد ضابطه جدیدی توسط مجتهدین بر آن افزوده می شود رعایت کنند. به سخنی دیگر انواع محدودیت‌های اجتماعی و انسانی نوشته و نانوشته را طبق نظر فقها تحمل کنند. در غیر این صورت با مجازات‌های سخت اسلامی روبرو می‌شوند. اغلب فقهای شیعه برآنند که وقتی به زعم آنها یک کافر ذمی فوت می کند در صورت وجود وارث مسلمان هر چند که نسبت او دور باشد وارثان غیرمسلمان یا اهل ذمه از متوفی ارث نمی‌برند و تمام مایملک متوفی به فرد مسلمان می‌رسد. بدین معنی که زن و فرزند فرد فوت شده هم در این حالت از ارث محروم می‌شوند. اگر فرد مسلمانی ثابت کند که نسبتی با متوفی دارد همه ارث به این فرد مسلمان می‌رسد و زن و فرزندان متوفی از هستی ساقط می‌شوند. این مورد برای زن فوت شده نیز صدق می کند. ضمن اینکه اگر چنین مدعی مسلمانی هم پیدا نشود و یکی از بستگان همکیش متوفی به دین اسلام گرویده باشد در این صورت هم همه اموال متوفی به این تازه مسلمان می‌رسد. چنانچه فرد فوت شده وارث صغیری داشته باشد برخی فقهای شیعه معتقدند که باید از طرف وارث مسلمان به آنها نفقه داده شود تا وقتی که آنها به سن بلوغ برسند. بنابراین در جامعه‌ای که چنین اجحاف غیرعادلانه‌ای در قبال ایرانیانی که دین دیگری دارند از طرف علمای شیعه اعمال می‌شود و تمام اموال یک خانواده بر باد می‌رود چگونه می شود انتظار داشت که مسلمان

غاصب اموال به فرزند یا فرزندان به زعم علما، کافر ذمی فوت شده نفقه بدهد. ضمن اینکه گروهی دیگر از فقهای شیعه حتی پرداخت نفقه به فرزند یا فرزندانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند را واجب نمی‌دانند. بیشتر فقهای اهل سنت با فقهای شیعه هم نظر نیستند و برآنند که کفر مانع ارث نمی‌شود و معتقدند مسلمان از کافر ارث نمی‌برد تا چه رسد به اینکه مانع از ارث بردن ورثه کافر شود. شوربختانه در حکومت جمهوری اسلامی این قانون تبعیض‌آمیز، غیرعادلانه و ضد حقوق بشری که از عهد صفوی تا اواخر قاجار اجرا می شد و در دوره پهلوی به طور کامل ملغی گردیده بود مجدداً زنده شده است. به طوری که علمای شیعه از قبیل آیت اله خویی در کتاب "منهاج الصالحین" با این مسئله موافق است و آیت‌اله خمینی در کتاب "تحریر الوسیله" جلد چهارم در این مورد می‌نویسد، اگر کافر بمیرد، چه اصلی و چه مرتد و مرتد هم چه فطری باشد و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث او تنها به وارث مسلمانش می‌رسد همچنان که بیان شد. اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آنها طبق قواعد و دستورات ارث می‌برند مگر آنکه کافری که مرده است قبلاً مسلمان بوده و مرتد شده و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسلمان زاده بوده و کافر شده که در این صورت میراث او ملک امام علیه‌السلام است نه ورثه کافر او. (شریفی، ۱۴۹:۱۳۸۷).

به این ترتیب با توجه به نظر آقای خمینی این قانون عصر صفوی در جمهوری اسلامی زنده شد و در ماده مکرر ۸۸۱ الحاقی قانون مدنی جمهوری اسلامی به این صورت تعریف شد، کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافر، مسلم باشد وراث کافر ارث نمی‌برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مُسلم باشند. در این مورد از آقای خامنه‌ای پرسشی به این صورت مطرح شده که اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می کند فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد پس از فوت والدین خانواده که به دین زرتشتی می‌باشند مسأله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وراث چه حکمی دارد؟ لطفاً نظر خود را اعلام فرمایید. با تشکر و توفیق روز افزون مسلمین. آقای خامنه‌ای در پاسخ چنین فتوا داده است، با وجود وارث مسلمان ارث به کافر نمی‌رسد. وقتی همین سؤال از

آقـای حسـین نـوری همدانـی می‌شـود، وی چنین فتـوا می‌دهد، بسـمه تعالی با عرض سـلام، در فـرض مذکـور تمـام ترکه متعلق به وارث مسـلمان اسـت در صورتی که قبـل از فوت مورث اسـلام را اختیار کرده باشـد. (همـان:۱۵۸-۱۵۷).

مـورد دیگـری کـه توسـط فقهـای مسـلمان تأکیـد و سـلاطین اسـلامی از آغـاز چیرگی اسـلام در ایـران بـه اجرا می‌گذاشـتند و در عهـد قاجار هم معمول بـود دریافت جزیـه یا مالیات سـرانه از کافـر ذمـی بـود. در آیـه بیسـت و نـه سـوره توبه قـرآن آمده اسـت، با کسـانی از اهل کتـاب کـه بـه خـدا و روز آخرت ایمـان ندارند و چیـزی را که خدا و رسـولش حرام کـرده، حرام نمی‌داننـد و متدیـن بـه دیـن حق نیسـتند، بجنگید، تا بـا خواری و حقارت با دسـت خـود جزیه بدهند (همـان:۱۶۰).

آقـای روح الـه خمینـی در کتـاب تحریرالوسـیله بـه این نکته تأکید کرده اسـت کـه، مقدار جزیـه نبایـد مقـداری مشـخص باشـد و میـزان آن بایـد با نظـر امام و یـا حاکم مسـلمان وقت تعییـن شـود. او دلیـل این کار را مجـازات و ایجاد خـواری و ذلت برای اهل ذمه ذکرکرده اسـت کـه آنهـا از پذیـرش حق (دین اسـلام) سرکشـی کرده‌اند. (همـان:۱۶۴).

دیدگاه‌هـای فقهای شـیعه دوره قاجار تشـابه زیـادی با نظر فقهای شـیعه در عصر صفوی در مـورد اهـل ذمـه داشـت و همـه آنان هـم نظر با آقـای خمینی. دریافـت جزیه از اهـل ذمه تا اواخـر دوره ناصرالدینشـاه صـورت می گرفـت و پس از اسـتقرار مشـروطیت به‌طورکلـی برچیده شـد. از دیگـر محدودیت‌هایـی کـه بـرای اهل ذمـه در جامعـه اسـلامی در دوره‌هایـی از تاریخ ایـران اجـرا می‌شـد مجبورکردن آنـان به پوشـیدن لباس خاصی بـا رنگ های معین وگذاشـتن علامـت مشـخص بـر روی لبـاس آنـان بود. ایـن مورد نیز توسـط فقهـای شـیعه در دوره قاجار بـه ایـن گـروه از ایرانیـان همانند عصر صفوی تحمیل می‌شـد. بـه این ترتیب آنـان را در جامعه نشـاندارکرده و در همـه اوقـات مـورد تحقیـر، توهیـن و آزار ایـن و آن قرار می‌گرفتند. می‌شـود تصـور کـرد کـه هـر یک از ایـن ایرانیان سـتمدیده کـه از خانه خود بیـرون می رفتنـد تا هنگام بازگشـت چـه لطمـات روحی جبران ناپذیـری را متحمل می‌شـده‌اند. در این مـورد آقای خمینی در کتـاب تحریرالوسـیله جلـد چهارم، شـرایط اهل ذمه، مسـئله شـماره هفت می نویسـد، برای حاکـم مسـلمین سـزاوار آن اسـت کـه وقتـی بین خـود و اهـل کتاب عقـد ذمه می‌بنـدد تمامی

آنچـه کـه مایـه رفعت مسـلمین و عـزت آنان و خـواری اهل کتابسـت و مسـلمانان از آن قید و شـرط سـود می‌برنـد را در ضمـن عقـد شـرط کنـد. اگر شـرطی باشـد کـه باعث می‌شـود اهل کتـاب بـه اسـلام درآینـد حـال چـه از رغبت و چـه از تـرس آن شـرط را در ضمن عقد اشـتراط کنـد. یکـی از آنهـا این اسـت که محکوم شـان کند به اینکـه از نظر لباس و موی سـر و صورت و سـوار بـر مرکـب شـدن و نامگـذاری، خـود را از مسـلمانان متمایـز کننـد. بـه طـوری که هر ناشناسـی فـلان فـرم لبـاس یا فلان فـرم آرایش موی سـر و صورت یـا فلان سـواری یا فلان نـام و کنیـه را در کسـی ببینـد بفهمـد کـه آن شـخص یا یهودی اسـت یـا نصرانـی. (از همان زمـان کـه اعـراب نومسـلمان ایـران را فتـح کردند یکـی از قواعـدی که بـرای تحقیـر ایرانیان گذاشـتند این بود که آنان حق سـوار شـدن بر اسـب را ندارند. حتی اگر اسـبی نبود و مسـلمانی سـوار الاغ بـود غیرمسـلمان در ایـن حالت حق ندارد سـوار الاغ شـود و باید پیـاده حرکت کند تا گمـان بـر این نرود که غیرمسـلمان با مسـلمان برابر اسـت). منظور آقای خمینـی در اواخر قرن بیسـتم کـه اتومبیـل، هواپیمـا و دیگر امکانات حمـل و نقل همگانی شـده بود در کتـاب خود از عبـارت سـوار مرکـب شـدن و تحقیر غیرمسـلمانان همان مقولـه قرن ها پیش اسـت. بی جهت نیسـت کـه جوانـان امـروز، اغلب مردم و گـروه های سیاسـی آن زمان را نکوهـش می کنند که بـا چـه منطقـی چنین رهبـری را برگزیدید و ملت و سـرزمین مـا را در ورطه نابودی قـرار دادید.

از مشـکلات بـزرگ دیگـری کـه فقهـای شـیعه اصولـی بـر اقلیت‌هـای دینـی و مذهبی ایـران تحمیـل کـرده انـد موضوع نجـس بودن آنان اسـت. فقه اسـلامی بـر مبنای آیه بیسـت وهفـت سـوره توبـه قرآن، غیرمسـلمانان را مشـرک می‌داند. در این آیه آمده اسـت، ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌ایـد محققـاً بدانیـد که مشـرکان نجـس و پلیدنـد و بعـد از این سـال نباید قدم بـه مسـجدالحرام گذارنـد و اگـر در اثر دورشـدن تجارت و ثروت آنها از شـما ، از فقر می‌ترسـید خـدا شـما را بـه فضـل و رحمت خود از مشـرکان بی‌نیـاز خواهدکرد کـه او داناسـت و در کمال عنایت و حکمت اسـت. در فقه اسـلامی مشـرکان کسـانی هسـتند که به خدا اعتقاد ندارند و یا وجـود دیگـری را بـا خدا شـریک مـی دانند. بجز مـوارد اسـتثنایی از نظر تمام مذاهب اسـلامی افرادی که یهودی، مسـیحی و زرتشـتی نیسـتند و از یکتاپرستان نمی‌باشـند در زمره مشرکانند. در فقـه شـیعه دوازده امامـی بجـز ایـن افـراد، اهل ذمه یـا کافر ذمی هـم در زمره مشـرکانند و

برآننـد کـه اینهـا و بهاییـان دارای نجاسـت ذاتی هسـتند که اگر بدنشـان به طور اتفاقـی با فرد مسـلمان تمـاس پیدا کنـد او را نجس مـی کند . (همـان:۳۳۱-۳۲۴).

در ایـن مـورد حتـی فقهـای دوره جمهـوری اسـلامی نظیر خمینـی، خامنه‌ای و هاشـمی شـاهرودی بـا فقهـای شـیعه دوره صفـوی و قاجـار هـم نظـر می‌باشـند. بـا توجـه بـه ایـن دیدگاه‌هـای فقهـای شـیعه دوازده امامـی، این گروه ایرانیان مجبـور بوده‌اند وقتـی از خانه خارج می‌شـوند مراقب باشـند که در کوچه و بازار بدنشـان با فرد مسـلمان تماس نداشـته باشـد زیرا در آن صـورت بـه علـت نجـس کـردن فرد مسـلمان به شـدت تنبیه می‌شـدند. آنان بـه هنگام خریـد جنسـی از بـازار نیـز حق نداشـتند آن را با دسـت لمس کنند و فقط می‌توانسـتند با اشـاره انگشـت جنسـی را انتخـاب کـرده و بخرنـد. دیگر اینکـه آنها را مجبـور کرده بودنـد در روزهای بارانـی یـا برفـی از خانـه بیرون نیایند زیـرا باران و یا برفـی که بر آنـان می‌ریخت موجب نجس شـدن معابـری می‌شـد کـه مسـلمانان از آن عبور می‌کردنـد. از ایـن رو روزهای زیادی از سـال آنهـا در خانـه خـود زندانی بودند و نمی‌توانسـتند به شـغل خـود بپردازند و درآمدی کسـب کنند و یـا احتیاجـات خـود را از بـازار تهیه نمایند. اگر از این دسـتور فقهی سـرپیچی کـرده و به علت ضرورتهـای زندگـی از خانـه بیرون می رفتند به سـختی مجازات می شـدند. البتـه فقهای اهل سـنت هیچکـدام بـا نظر فقهـای شـیعه دوازده امامی مبنـی بر نجس بـودن اهل کتـاب موافق نیسـتند. امـا ایـن نظـر فقهی شـیعیان دوازده امامی کـه روزگار این گـروه از مردم ایران را سـیاه کـرده بـود از دوره صفـوی توسـط فقهای شـیعه غیر ایرانی کـه از ناحیه جبل عامل به خواسـت و دعـوت شـاهان صفـوی و برای ترویـج نگرش شـیعه دوازده امامی به ایران آمـده بودند مطرح شـد و از آن بـه بعـد فقهای شـیعه اصولی ایران هـم برآن تأکید کـرده اند. اما نکته شـگفت‌آور، دیـدگاه فقهـای شـیعه اصولـی در ایـن زمینـه اسـت که همیـن گـروه از ایرانیان وقتـی موضوع همخوابگی و اسـتفاده جنسـی از زنانشـان توسـط مردان مسـلمان مطرح می‌شـود یکباره تمام آن قواعـد و ضوابـط نجاسـت کنـار گذاشـته می‌شـود و مرد مسـلمان می‌تواند بـدون هیچگونه تشویشـی از نجـس بـودن زن اهـل کتاب بـا وی آمیزش کند. زیـرا فقها بهره گیری جنسـی از زنـان غیرمسـلمان را بـه هـر صورتی مجـاز می‌داننـد حتی اگر ایـن عمل برخلاف خواسـته زن غیرمسـلمان و بـه اجبار باشـد. در مجازات‌های اسـلامی ماننـد "قصاص"، "حـد" و "دیه" هم بین

مسـلمان و غیرمسـلمان تفـاوت وجـود دارد. یعنی در ارتکاب جرم یکسـان، مجـازات متفاوتی از نظـر فقـه اسـلامی بـرای مسـلمان و غیرمسـلمان در نظـر گرفته می‌شـود. چنانکـه در پرداخت دیـه یـا خـون بهـا، مشـاهده می‌شـود که اگر شـخص مسـلمانی فـرد غیرمسـلمانی را بـه قتل برسـاند قاتـل مسـلمان به هیـچ وجه اعدام نمی‌شـود و به زنـدان هم محکوم نمی‌گـردد و حتی مجازات حد که معمولاً شـلاق اسـت در مورد قاتل مسـلمان اجرا نخواهد شـد و او تنها موظف اسـت دیـه مقتـول غیرمسـلمان را پرداخـت کند. آن هـم در صورتی اسـت که مقتـول یهودی، مسـیحی یـا زرتشـتی باشـد. و اگـر چنین نباشـد مقتـول کافـر حَربی به حسـاب می‌آیـد و قاتل مسـلمان موظـف نیسـت دیـه بپـردازد. امـا اگر مقتـول کافـر ذمی بود طبـق نظر فقهای شـیعه خون‌بهـای مقتـول هشـتصد درهـم نقـره و اگـر مقتـول زن باشـد چهار صـد درهم نقره اسـت. در حالـی کـه اگـر مقتـول مرد مسـلمان باشـد خون بهـای او ده هـزار درهم نقـره و چنانچه زن مسـلمان بـه قتـل رسـیده باشـد خـون بهایش پنج هـزار درهـم نقره می‌شـود. بـه طورکلی اگر بـه دوره صفوی تا عهد قاجار بنگریم فقهای شـیعه سـختگیری بیشـتری نسـبت بـه اقلیت‌های دینـی و مذهبـی به نسـبت فقهـای اهل سـنت از خود نشـان می‌دادند.

بـا ایـن بررسـی اجمالـی به نگـرش فقهـای شـیعه و ضوابطی که آنـان بـرای اقلیت‌های سـتمدیده دینـی و مذهبـی ایـران وضـع کـرده و بـه مرحله اجـرا می‌گذاشـتند به برخـی از این تبعیض‌هـا و ظلم‌هایـی کـه بـر آنـان رفتـه می پردازیم.

ایرانیان یهودی

ایرانیـان یهـودی پـس از زرتشـتیان قدیمی‌تریـن اقلیـت دینـی ایـران زمیـن محسـوب می‌شـوند. آنان از زمان هخامنشـیان در ایران می‌زیسـته‌اند. پس از اسـتیلای اعراب نومسـلمان بر ایران آنان مورد سـتم بسـیار مسـلمانان بوده‌اند. چنانکه گذشـت، سـیدعلی‌اکبر فال اسـیری مجتهـد شـیرازی چه رنج‌هایـی بر یهودیـان تحمیل کرد. یهودیـان در شـهرهای مختلف ایران ناچـار بودنـد بـا توجـه به جمعیتـی که داشـتند در محـل یا محـلات مخصوص به خـود زندگی کننـد. زیـرا اگـر به طـور پراکنـده زندگی می‌کردنـد در زیر ضربـات خُرد کننده متعصبین شـیعه نابـود می‌شـدند. از ایـن رو در محله‌هایـی بسـیار قدیمـی بـا کوچه‌هـای تنـگ، کـم نـور و پیچ در پیـچ در خانه‌هایـی فرسـوده مـی زیسـتند. امن‌ترین و بـا ارزش‌تریـن خانه‌ها آنهایـی بود که در قسـمت‌های انتهایـی ایـن کوچه‌هـا قـرار داشـتند. زیرا هنگامی که شـیعیان مسـلح و طلاب بـه تحریـک مجتهـدی بـه آنـان یـورش می‌بردنـد از رفتـن در ایـن کوچه هـای تنـگ و نیمه تاریـک و مارپیـچ واهمـه داشـتند. یهودیـان ناچـار بودند در همیـن محلات قدیمی و فرسـوده گاو وگوسـفند را بـرای تأمیـن گوشـت مـورد نیاز ذبح کننـد. وجود انـواع آلودگی‌هـا و فاضلاب، هـوای نامطبوعـی در محلـه بـه وجـود مـی‌آورد ولـی یهودیـان نمی‌توانسـتند در جای مناسـب تری اسـکان یابند.

از عصـر صفـوی کـه علمـای شـیعه با شـاهان دین مـدار صفوی یکـه تاز میدان شـدند به تدریـج فشـار بـر یهودیان افزایـش یافت. در اواخـر این دوره تبعیض و سـتم به اوج خود رسـید. از آنجـا کـه فقهـای شـیعه عهـد قاجـار اشـتراک نظرکاملـی با فقهـای اواخـر دوره صفـوی به خصـوص دوره سـلطنت شـاه سـلطان حسـین صفـوی داشـتند در عهد قاجـار نیز سـتم بر این اقلیـت دینی تداوم داشـت.

جمعیـت یهودیـان ایـران هنگام به سـلطنت رسـیدن فتحعلیشـاه حـدود پنجاه هـزار نفر بـود امـا بـه گفتـه لانگس در اواسـط سـلطنت وی در سـال ۱۸۱۱م/۱۱۹۰ش. جمعیـت آنان به سـی تا سـی و پنـج هزار نفر کاهش یافتـه بود. در اواخر سـلطنت او در سـال ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش. از جمعیـت یهودیـان بـاز هـم کاسـته شـده و به بیسـت و پنج هـزار نفر رسـیده بود. سـه عامل

در کاهش جمعیت نقش اصلی را ایفا می‌کرد. نخست آنکه در اثر تضییقات و فشارها و تهدیدات جانی و خسارت مالی بسیاری که توسط دسته‌های اوباش قداره بند و متعصبین و طلاب شیعه در اجرای فرامین مجتهدین بر یهودیان وارد می‌آمد. بسیاری برای رهایی از این شرایط مصیبت بار شیعه می‌شدند یا در ظاهر به این آیین می‌پیوستند. عامل دوم کاهش جمعیت نیز در نتیجه مجموعه فشارها بود و آن گروه از یهودیان که قادر بودند به طریقی از این محیط غیر قابل تحمل با خانواده رهایی یافته و به خارج از کشور کوچ میکردند. سومین عامل، کشتار یهودیان توسط جماعت ذکر شده در اثر حملات متعددی بود که هر بار به بهانه‌ای احساسات شیعیان برعلیه آنها توسط زعمای مذهبی تحریک و خون تعداد زیادی از هموطنان بیگناه یهودی بر زمین می‌ریخت.

بنیامین دوم، سیاح اهل باواریا آلمان که در مورد مسافرت خود به ایران در سال ۱۸۵۰م. می نویسد، در شیراز در اواخر حکومت فتحعلیشاه در سال۱۸۳۰م/۱۲۰۹ش. سه هزار نفر یهودی زندگی می‌کردند ولی بیست سال بعد در اثر شکنجه‌های موحش جمعیت یهودیان شیراز به پانصد نفر کاهش یافته بود. (لوی، جلد ۳، ۵۷۶:۱۳۳۴).

در سال۱۸۳۰م/۱۲۰۹ش. طبق نظر اوژن فلاندن جمعیت یهود تبریز حدود هفت هزار نفر بود. در این سال حادثه شومی روی داد که موجب بدبختی و مصیبت یهودیان و این بار در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان شد. طبق نوشته بولتن شماره سی و هفت الیانس یهودیان در سال۱۹۰۲م. در صفحه هشتاد و دو به نقل از ملّاآقابابا دماوندی، در شهر تجاری تبریز تاجرهای ثروتمند یهودی زیادی به کسب و کار مشغول بوده و رقیب آنان تجار مسیحی بودند. یکی از تجار ثروتمند یهودی برای امور تجاری‌اش دوازده منشی داشت و بسیار مورد نفرت تجار مسیحی بود. مسیحیان یکی از منشیان اصلی این تاجر یهودی، شخصی بنام ریشارد را آلت دست قرارداده و طفلی از خانواده ثروتمند و مسلمان آذربایجانی را ربوده و به قتل می‌رسانند و جسد طفل بیگناه را توسط ریشارد در انبار تاجر یهودی مخفی می کنند. پس از چهار روز وی به حضور حاکم رفته و می‌گوید تاجر یهودی طفل را به قتل رسانده و در انبار قرار داده و به من سفارش کرده خاموش باشم. وقتی خانواده طفل و اهالی تبریز از کشته شدن طفل با خبر می‌شوند با تحریک علما و حاکم به محله

یهودی‌ها یورش برده و به قتل عام یهودیان بیگناه می پردازند. حمله به یهودیان در دیگر شهرهای آذربایجان هم با تحریکاتی مشابه انجام می‌شود. در این قتل عام‌های وحشیانه بیشتر یهودی ها کشته می‌شوند و بقیه جمعیت یهودی آذربایجان که جان به در می‌برند به شهرهای قفقاز مهاجرت می کنند. (همان:۵۴۲-۵۴۰).

در مشهد در سال ۱۸۴۰م/۱۲۱۹ش. واقعه ناگواری برای یهودیان اتفاق افتاد. زنی یهودی که دستش ورم کرده بود به طبیب مراجعه کرد. طبیب گفت، سگی را بکشید و دستت را به خون گرم سگ آغشته کن تا بهبود یابد. سگی را کشتند و تجویز پزشک انجام شد. آن روز اتفاقاً عید قربان بود. مردی در کوچه فریاد زد، مسلمانان! یهودیان عید قربان را مسخره کرده سگ را قربانی کردند. مردم مشهد بدون تحقیق اصل ماجرا به محله یهودیان ریخته و سی و پنج نفر را کشتند و کنیسه‌ها را خراب و تورات‌ها را آتش زدند. پس از آن حاضر شدند در صورتی که بقیه مسلمان شوند از کشتار آنها صرفنظرکنند. این شد که عده کثیری از یهودیان مشهد به هرات مهاجرت کردند. در اصفهان پس از مرگ فتحعلیشاه شورش‌هایی به وقوع پیوست. با تحریکاتی که صورت گرفت، مسلمانان به یهودیان هجوم آورده و صد و سی نفر از آنها را کشته و عده زیادی را زخمی کردند. عده‌ای از آنها از ترس به خانه مجتهدین شیعه پناه برده و مسلمان شدند. (همان:۵۹۱-۵۸۹).

گوبینو، سفیر فرانسه در ایران راجع به یهودیان می نویسد، مردم ایران به مذاهب اجدادی خود علاقمندند. به طور مثال بسیاری از یهودیان را که مسلمان کرده بودند به دین موسی برگشتند یا آنکه اولاد خود را به دین اجدادی باقی گذاشته و خود مسلمان مانده‌اند. یهودیان تا این اندازه لایق تنفر نیستند. در واقع منظره ظاهری صورت و لباس آنها موجب شده در هیچ جایی مورد توجه نباشند. در صد سال اخیرکه سیاحان اروپایی به آسیا آمدند مقدار زیادی کتاب که چاپ ونیز و لیورنو است به آنجا آوردند. خیلی موجب تعجب من شد روزی که ملاحظه کردم یکی از آنها با علاقه خاصی از اسپینوزا (باروخ اسپینوزا فیلسوف خردگرای هلندی و یکی از زمینه سازان عصر روشنگری قرن هجدهم میلادی) با من صحبت نمود و راجع به نظریه کانت (ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ آلمانی و از عناصر کلیدی عصر روشنگری) از من توضیحاتی خواست. این اسامی و افکار و

عقایـد بـا وارد نمـودن کتـب آلمانـی از بغـداد به آنها می‌رسـد. (همـان :۵۹۶).

در آن زمـان یکـی از مقـررات محدویـت یهود آن بود که اگر زن یهودی، مسـلمان می‌شـد می‌توانسـت بـدون آنکـه از شـوهرش طـلاق گرفتـه باشـد زن یک مسـلمان شـود. زلیخـا، زن "زاغی آبراهام برخوردار" با شـوهرش دعوایش شـد و در سـال ۱۸۹۲م/۱۲۷۱ش. مسـلمان گردید و سـیدعلی‌اکبر مجتهـد آبشـاهی او را صیغـه خـود نمـود و حکـم کرد کـه دارایی شـوهر زلیخا مـال اوسـت. زاغـی بیچاره از تـرس مجتهـد و طلبه‌هایش در منزل برادرش بشـیر مخفی شـد. امـا او را گرفتـه وکشـتند. وقتـی همسـایه یهودی بشـیر بیـرون آمد کـه ببیند چه خبر اسـت بر سـرش ریختنـد و بـا قـداره او را زخمی کـرده و خانه او را هـم چاپیدند. (همـان:۶۶۹-۶۶۸).

در سـال ۱۸۹۲م/۱۲۷۱ش. واقعـه‌ای در همـدان بدیـن شـرح اتفـاق می‌افتـد. دختـری یهـودی از کوچـه عبـور می کـرد که به خانه اقوامش برود. وسـط راه مسـلمانان او را دسـتگیر و بـا تهدیـد وی را مسـلمان می کننـد. اقوامش به حاکم شـکایت می کنند. حاکم همدان مسـببین و دختـر را احضـار می کنـد، ملّاعبـدالله مجتهد شـهر عده‌ای را نزد حاکم فرسـتاد تـا اینکه دختر را تحویـل گرفتـه و بـه عقـد مسـلمانی در آورد. ملّاعبدالـه شـورش بـر علیـه یهودیـان را بدین صـورت راه می‌انـدازد کـه در شـبِ روزه بـزرگ کـه یهودیـان در کنیسـه‌ها جمـع بودنـد فریـاد جمعیـت مسـلمان را شـنیده و یهودیـان وحشـت زده بـا عجله نمـاز را رهاکرده به خانه‌هایشـان پنـاه می‌برنـد. روز بعـد عـده‌ای از تـرس ملّاعبدالـه و افراد مسـلح مسـلمان می‌شـوند و بقیه تا چهـل روز در خانه‌هـا مـی ماننـد. در بیرون جمعیت خشـمگین فریاد می‌زدند یا مسـلمان شـوید یـا کشـته می‌شـوید. کار بـالا می گیرد، سـفرای فرانسـه، انگلیس و ترکیـه به دولت ایران فشـار می‌آورنـد کـه جلـو رفتـار ملّاعبداله را بگیـرد. دولت ایران به ناچار قشـون به همدان می‌فرسـتد تـا مانـع آزار بیشـتر یهودیـان شـود. ملّاعبدالـه کـه در اثـر اقداماتـش معروفیتی کسـب کرده و بـه هدفـش رسـیده راهـی تهـران می‌شـود و همه جا مـورد اسـتقبال مذهبیـون قـرار می گیرد. در همـدان ملّایـی بـه نـام عبدالمجیـد جانشـین او می‌شـود. این آخونـد هم نفرت شـدیدی از یهودیـان دارد. طرفـداران مسـلح وی در کوچه‌هـا هر یهـودی را که ببینند آزار می‌دهند. قشـون همـدان را تـرک می کنـد. در واقـع عبدالمجیـد فروانـروای همـدان اسـت نـه حاکـم. سـرانجام حکومـت بـا پرداخـت حـدود هـزار و پانصد فرانـک آخوندهـای همـدان را آرام می کنـد. در یزد

و شیراز هم اتفاقاتی می‌افتد و عده‌ای یهودی و زرتشتی توسط متعصبین مسلمان کشته می‌شوند. (همان:۷۶۱-۷۵۷).

یک سال پس از کشته شدن ناصرالدینشاه، سیدریحان‌اله مجتهد تهرانی که می‌خواست همانند ملّاعبداله همدانی معروف شود در سال ۱۸۹۷م/۱۲۷۶ش. فتوای علامت گذاردن بر یهودیان را داد. او مردم را تحریک و طبق معمول هواداران مسلح و طلاب را برانگیخت و محله یهودیان را محاصره نمود و اگر یک یهودی بر لباسش علامت نداشت یا زلف داشت او را پس از کتک مفصلی به نزد سیدریحان اله می‌بردند و سرش را می‌تراشیدند و بر او علامت می‌گذاشتند. در واقع هر روحانی گمنامی که می‌خواست معروفیتی کسب کند تا از مزایایش برخوردار شود جنجالی برپا می‌کرد و به سراغ اقلیت‌های دینی و مذهبی می‌رفت. با کمک دستیارانش عده‌ای را می‌کشتند و تعدادی را مجروح و معمولاً اموال اقلیت‌ها را هوادارانشان غارت می‌کردند. به همین ترتیب شیخ ابراهیم قزوینی نیز که معروف شدن سیدریحان‌اله را مشاهده کرد مؤمنین را با خود همراه کرد و برآن شد از تولید و فروش مسکرات جلوگیری کند و گفت چون مصرف شراب در قرآن حرام است بایستی هر چه عرق و شراب در تهران موجود است از بین برود. جمعیت هوادارش و قداره بندها با نعره های وحشتناک بدنبال شیخ ابراهیم به حرکت درآمده وارد محله یهودیان تهران شدند و تمام مغازه‌های یهودیان را چاپیدند و... (همان:۷۹۷).

در نوامبر ۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق. در زرقان فارس همه خانه‌های یهودیان را آتش زدند حتی تورات را هم سوزاندند. یهودیان اجازه نداشتند مغازه نانوایی احداث کنند و... در این موقع شایع شده بود که یهودیان دختربچه مسلمانی را کشته و پنهانی دفن کرده‌اند. تحقیقات بعدی قوام الملک حاکم و نصرالدوله فرمانده نظامی نشان داد که جسد به کودکی یهودی تعلق دارد. اما شایعه کار خود را کرد. لوطیان و بزن بهادرهای شهر به فتوای امام جمعه به محله یهودی نشین حمله کردند و دویست و شصت خانه مسکونی را غارت و ویران، دوازده نفر را کشته، پنجاه نفر را زخمی و پنج هزار یهودی را در چند ساعت بی خانمان کرده و فراری دادند.

از این وقایع در بسیاری از شهرهایی که اقلیت های مذهبی در آن زندگی می کردند

بـه دفعـات اتفـاق می افتـاد و همه بلواهـا با همین مشـخصه‌ها صورت می‌گرفـت. یعنی حضور یـک مجتهـد در رأس، گـروه طلبه‌هـا و هـواداران متعصب و مسـلح کـه در میان آنـان جاهل‌ها و الـواط چاقوکـش و قداره‌بنـد زیـادی جـا خـوش کـرده و در فکـر چاپیـدن ایـن نگـون بختان بودنـد و همگـی بـه دنبال فرمـان مجتهد اقـدام می‌کردند. ایـن جماعت، مجموعـه اجرایی "آقا" را تشـکیل مـی دادنـد کـه هـر وقـت او اراده می‌کرد برای به کرسـی نشـاندن اهـداف وی وارد عمـل شـده و از چپـاول صـورت گرفتـه نصیبی می‌بردنـد. حکومت قاجـار هم هیچـگاه خود را بـا اینهـا درگیـر نمی‌کرد و مجتهـدان نیز به صوابدیـد خود، اهـداف خویش را دنبـال می‌کردند.

ایرانیان مسیحی

جمعیتـی از ایرانیـان مسـیحی، چند قرن قبـل از حمله اعراب در ایـران زندگی می کردند. آشـوریان یـا آسـوریان از ابتـدای پیدایش مسـیحیت به این دیـن گرویدند. اکثریت آنـان از قرن اول تا سـوم میلادی مسـیحی شـده بودند. در دوره قاجارآشـوریان کاتولیک بیشـتر در سـلماس و ارومیـه بـوده و بـه کشـاورزی اشـتغال داشـتند. نسـطوریان در نواحی غربی و شـمالی کشـور سـاکن بودنـد و ارامنـه درشـهرهای مختلف مانند اصفهان، تهـران، تبریز، ارومیه و رشـت اقامت داشـتند. بمنظـور آشـنایی بـا آزاری کـه مسـیحیان ارمنـی در دوره قاجـار متحمـل شـدند بـه وضعیـت ارامنـه جلفای اصفهـان می پردازیم. البته پیداسـت در نواحی که جمعیت ارمنی سـاکن کمتـر از اصفهـان بـود اذیت و آزار آنان افزایش می یافت. در سـال ۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش. مسـلمانی شـیرازی بـه هنـگام باده گسـاری در اصفهان فوت شـد. تقصیر را بـه گردن اهل جلفـا انداختند و چهـار نفـر ارمنـی را کتـک زده و شـکنجه کردند. کلیسـای "وانـک" واقع در جلفـای اصفهان کـه روسـتای مشـاغپور ارمنـی نشـین را مدیریت می کرد ایـن روسـتا را به امام جمعـه اصفهان پیشـکش کـرد و خانـه کمالیـان هـم کـه از اموال کلیسـا بود پیشـکش کلانتر مسـلمان و ظالم جلفـای اصفهـان شـد تا دسـت از سـر مسـیحیان بردارنـد. در واقع این پیشـکش هـا چیزی جز بـاج دادن بـه سـردمداران سـرکوب بـرای تطمیع وآرام کـردن آنان نبـود. در دوره پـس از مرگ فتحعلیشـاه تا اوایل سـلطنت محمدشـاه، هرج و مرج و آشـوب در بسیاری از شـهرها برقرار بود. در مـورد اصفهـان درهونیـان می نویسـد، شـهر اصفهـان پس از پادشـاهی محمدشـاه هم هنوز نیاسـوده بـود چـون اوبـاش و اراذل و ماجراجویـان جمـع می شـدند و با یاری این یـا آن مجتهد گروه‌هایـی تشـکیل می‌دادنـد و بـا زور و تهدیـد به پشـتگرمی حامی خـود هجـوم می‌آوردند و مـردم شـریف و نجیـب را آزار می‌دادنـد. از ایـن گروه‌هـا اهـل جلفـا بیشـترین آزار را دیـد چون کسـانی که از سـتم به همکیشـان و هموطنان خود دریغ نداشـتند، معلوم اسـت نسـبت به قوم ارمنـی چه رفتاری داشـتند. (درهونیـان، ۳۳۵:۱۳۷۹).

جلفـا از موقع تأسـیس خـود تا امروز (اوایل سـلطنت ناصرالدینشـاه) مصایب بسـیار و زجر فراوان کشـیده و روز به روز ضعیف تر و از شـکوه آن کاسـته شـده اسـت. اشـخاص پلید و شرور

شـهر اصفهـان بـه اینجـا پـا بازکرده‌انـد و جلفاییان کسـی را ندارنـد جلـوی آنها را بگیـرد. پنج مـاه می‌گـذرد کـه جـرأت نمی‌کنیـم از جلفـا بـه شـهر برویم. دو نفـر از ما بیگناه کشـته شـدند و هـر کـس از تـرس بـه خانـه خـود پناهنده شـده. ارمنی‌ها سـعی می‌کننـد تا آفتاب هسـت به سـرعت کارهـای ضـروری خـود را انجـام داده و به خانـه بازگردند. اوبـاش از طلـوع آفتاب خود را بـه جلفـا می‌رسـانند و در تمـام کوچه‌هـا و محله‌هـا پراکنـده می‌شـوند. بسـیاری از ارمنیـان شـکار آنهـا می‌شـوند و بیرحمانـه زجرشـده و هـر چـه دارنـد از آنهـا گرفتـه و از آنـان شـراب و عـرق می‌خواهنـد. بـه ارمنی‌هـای فقیر و سـالخورده هـم رحم نمی‌کننـد و هر چـه دارند غارت می‌کننـد. سـجاف لبـاس را پاره می‌کنند و اگر دو شـاهی هم داشـته باشـد از او می‌گیرند. وقتی یـک ارمنـی گرفتـار می‌شـود بقیـه می‌گریزنـد و در خانه‌هـا و پشـت بام‌هـا مخفـی می‌شـوند. قبـلاً فقـط عابـران کوچه‌هـا را اذیـت می‌کردنـد حالا درهـای خانه هـا را شکسـته و هرچه می یابنـد غـارت می‌کننـد. کسـی جلـو این اوبـاش بیرحـم را نمی‌گیـرد. شـریعت می فرمایـد، اگر غیرمسـلمان به اسـلام درآید تنها وارث دارایی آن خانواده اسـت. چون نوه یک ارمنی مسـلمان شـده بـود از مجتهـد فتوا گرفت و کل دارایـی آن مرحوم را گرفت و وارثـان آن مرحوم را از خانه بیرون کرد. (همـان:۳۵۰-۳۴۷).

از ایـن قبیـل آزارهـا در جلفـای اصفهـان بـه دفعـات اتفـاق افتـاده اسـت امـا در مجمـوع مسـیحیان نسـبت بـه سـایر اقلیت‌هـای دینـی و مذهبـی در عهـد قاجار وضـع بهتری داشـتند. علت این بود که سـفرای کشـورهای غربی اغلب اگر مسـیحیان از طرف مسـلمانان در تنگنای شـدید قـرار می‌گرفتنـد دربـار قاجار را مجبـور به واکنش و حمایـت از آنها می کردنـد ولی دیگر اقلیت‌هـای مذهبی چنین پشـتیبانانی نداشـتند.

اهل طریقت

در نیمه اول قرن پنجم هجری قمری گروهی از مشایخ بزرگ در خراسان بزرگ به سر می بردند و هر یک در خانقاه‌های خود سرگرم تربیت شاگردان بودند. از نیمه دوم قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری قمری از مهم ترین دوره‌های تاریخ تصوف در ایران محسوب می‌شود. در آغاز عهد سلاجقه، از مشایخ بزرگ مردانی از قبیل ابوسعید فضل‌اله بن‌ابی‌الخیرمیهنی، شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری، ابوالحسن خرقانی و ابوعلی فارمدی در خراسان هر یک شاگردان بزرگی پرورش داده‌اند. از دیگر مشاهیر صوفیه خراسان خواجه عبداله انصاری است که آثار متعددی دارد و اهمیت او در تاریخ تصوف آشکار است. دیگر شیح ابوالفضل بغدادی از مریدان شیخ احمد غزالی طوسی می باشد که نسب تعلیم سلسله نعمت اللهی بدو منتهی می‌گردد. (صفا، ۱۳۶۴،ج۱ : ۲۲۳-۲۲۰، ج۲ : ۲۱۹).

در گرایش سنی، صوفیگری در ایران پیشینه‌ای قدیمی دارد و سپس صوفیگری با گرایش شیعه نیز بر آن افزوده شده است. از صوفیان آثار ادبی و عرفانی گرانباری به جای مانده است حال آنکه در انبوه نوشته‌های اهل شریعت اثری ارزشمند به چشم نمی‌خورد. با روی کار آمدن صفویه که به همت صوفی‌های با گرایش شیعه به فرماندهی شاه اسماعیل محقق شد و با ورود فقهای شیعه غیرایرانی از جبل عامل به ایران که شناختی از صوفیگری ایرانی نداشتند آنان به مخالفت با صوفیان پرداختند. از دیگر سو، افراط کاری‌ها و جنگ قدرت رؤسای قبایل صوفی مسلک کار را به جایی رساند که در دوره شاه عباس اول وی با تشکیل ارتش مستقل از قبایل سعی بر تضعیف آنان داشت تا اساس سلطنت و اقتدار خود را استوار سازد. این شرایط فرصت خوبی برای فقهای شیعه جبل عامل فراهم آورد تا برآتش مخالفت با صوفیان بدمند و با تضعیف هر چه بیشتر آنان جایگاه خود را در دربار و جامعه مستحکم کنند. کاری که به خوبی از پس آن برآمدند. در دوره سلاطین اسلام پناه بعدی صفوی نیز فقها پیگیرانه این روش را ادامه داده و به تدریج یکه تاز میدان دینداری شدند. در دوره آخرین شاه صفوی، قدرت و نفوذ فقها کاملاً تثبیت شده بود و صوفیان بیشتر از هر زمان آسیب دیدند. حال آنکه در این اوقات بسیاری از صوفیان به

قبایـل وابسـتگی نداشـتند و همچنـان کـه در مرام بسـیاری از اهـل تصوف می‌باشـد بر خلاف فقهـای شـیعه بـه دنبال جـاه و مقام و کسـب ثروت نبـوده و جماعتـی صلح جو هسـتند. با این وضعیـت بخشـی از اهـل طریقـت با اذیـت و آزار اهل شـریعت به دَکَـن در هند متواری شـدند. البتـه ایـن رونـد قبـل از عهد صفـوی از زمان شـاهرخ تیموری آغاز شـده بـود و در دوره صفوی شـدت یافـت. ایـن سرمشـق فقهـای شـیعه جبـل عامـل توسـط مجتهـدان ایرانـی بـه خوبی آموختـه شـد و از آن بـه بعـد تـا حال‌حاضر بـه صوفیگری بـه مثابه رقیبـی در راه سـروری خود بـر مـردم نگریسـته و آنـان را مورد آزار وکشـتار قـرار می‌دهند تـا جایگاهی در میان مـردم پیدا نکننـد. از همیـن روی در عهـد قاجار که قدرت فقهای شـیعه در جامعه ایران بـه بالاترین میزان خـود رسـیده بـود طبعـاً فشـار بر صوفیـان افزایـش یافته بـود. در دوره قاجـار دو گـروه صوفیان ذَهَبیـه و نعمـت اللهـی بیـش از دیگـر گروه‌های صوفـی در جامعه ایـران با اقبال مواجه شـدند. گـروه ذهبیـه پیـروان سـیدعبداله بـرزش آبـادی بودنـد کـه از طریـق مشـایخ متعدد خـود را به امـام هشـتم شـیعیان منسـوب می‌کننـد. آنان یکـی از شـاخه‌های فرعی گـروه صوفـی کُبرویه می‌باشـند کـه فرقـه ای صوفـی بـا گرایش سـنی مذهـب بود. اما مؤسـس گـروه نعمـت الهی، نورالدیـن نعمت‌الـه ولـی یـا شـاه نعمت‌اله اسـت کـه ایـن سلسـله را در ماهان کرمان تأسـیس نمـود. ایـن گـروه نیـز به مذهب شـیعه گرایـش دارد و بـه علت فشـارهایی که بر آنـان در ایران وارد شـده بود و در مقابل بخاطرحمایت پادشـاه بهمنی دَکَن به سـرزمین هند می‌روند و بیشـتر فعالیـت آنـان در هنـد صـورت می‌گیـرد. تا اینکـه در اواخـر حکومت زندیه شـاه طاهـر دکنی و معصـوم علیشـاه دکنـی بـه نمایندگی از شـاه علیرضا دکنی بـرای تبلیغ صوفیه نعمـت اللهی به ایـران اعـزام شـدند. آن ها با اسـتقبال بخشـی از مـردم مواجه می‌شـوند. شـیروانی در این مورد می‌نویسـد، بعـد از هفتـاد سـال کـه اسـم طریقـت به گـوش اهل ایـران نخـورده و نـام فقر به زبـان نبـرده بودنـد فقر شـنیدند و اهل طریقـت دیدند. جمعی طالـب گردیده و بعضـی به فیض رسـیدند ، گروهـی بـه اقـرار و گروهـی در انـکار زدند. اکثر مردم به سـبب حُب جاه دشـمن فقرا شـدند و جمعـی دیگـر حقیقت ایشـان دانسـتند. اما عمـل نمودن نتوانسـتند و زمره دیگر حسـد بردنـد و عنـاد کردنـد و بعضی دیگر از کسـاد بـازار خویش ترسـیدند. (شـیروانی، ۶۵۵:۱۳۶۲).

در مـورد عرفـان ایرانـی کـه در گذر سـده‌ها در ایران به اشـکال گونه‌گون رخ نموده اسـت

علی میرفطروس می‌نویسد، شرایط دشوار مذهبی و سلطه شریعتمداران بر اهرم‌های قدرت سیاسی و فرهنگی باعث می‌شد تا متفکران آزاداندیش و رهبران جنبش‌های ترقیخواهانه عقاید خود را در لفافه و نقابی از واژه ها و مفاهیم عرفانی- اسلامی پنهان کنند. از این گذشته در شرایط سیاسی فرهنگی قرون وسطا وجود احزاب مترقی و مکتب‌های فلسفی و سیاسی مادی ناشناخته بود. هر گونه ارتداد یا الحادی به شکل رَفض دینی تجلی می‌کرد. به عبارت دیگر در دوره‌ای که مردم جز دین و الهیات باورهای دیگری را نمی‌شناختند استفاده رهبران و متفکران آزاداندیش از لفافه مذهبی را باید نخست ضرورتی برای مصون ماندن از تکفیر و تعقیب توسط شریعتمداران و وسیله‌ای برای کسب پایگاه اجتماعی آنان دانست. اهل شریعت وقتی مشاهده کردند که عده قابل توجهی از مردم به اهل طریقت تمایل پیدا کرده‌اند برای اینکه موقعیت برتر خود را در جامعه حفظ کنند بار دیگر بر حربه کفر و ارتداد چنگ انداختند و برآن شدند که درویشان را از میان بردارند. چنانکه درکرمان یکی از مجتهدین به نام ملّاعبداله کرمانی بر علیه دراویش فتوا داد و عوام توسط ملّایان تحریک شده و مشتاق علیشاه و جعفرعلی نامی را سنگ باران کرده و به قتل رساندند. مشتاق علیشاه به قصد زیارت بقعه شاه نعمت اله به کرمان رفته بود که با فتوای این مجتهد در جلوی مسجدی که بیرون می‌آمد با یورش عوام مواجه شد و با سنگ و چوب از پای در آمد. (حقیقت،۱۳۷۲:۱۰۵).

در این زمینه به آزار و قتل صوفیان توسط آقامحمدعلی بهبهانی (کرمانشاهی) و عواملش قبلاً اشاره شد. تنکابنی درباره وی می‌نویسد: مشهور به صوفی‌کُش بود و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را به قتل رسانید. در وقتی از اوقات شیخ جعفر نجفی درکرمانشاه بر آقامحمدعلی وارد شد. دید که بیست نفر از کسانی که قباهای ماهوت پوشیده و شال های ترمه برکمر داشتند ایستاده‌اند. شیخ به آنها گفت بنشینید آنها از نشستن خودداری کردند، پس از آن شیخ به آقامحمدعلی گفت اذن بده که اینها بنشینند.آقامحمدعلی گفت این‌ها ملازمان من می باشند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حد اغلب اوقات باید جاری کنم اگر بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود. زرین‌کوب درباره اهل طریقت ایران می‌نویسد، هر چند تصوف در عهد قاجاریه مثل عهد صفوی

درنـزد معـدودی از حکمـا و فقهـا مقبـول شـده ولی احیـاء مجـدد آن در اوایل قاجار بـا مخالفت شـدید اکثریـت فقهـا مواجه گشـت. اما در اواخر عهـد قاجار غیـر از پیدایـش و رواج افکار جدید و آنچـه اندیشـه ترقـی خوانـده می‌شـد و عرفان و تصـوف را مایه انحطاط ملـک و ملت می‌دید وجـود کشـمکش های دائم در بین مشـایخ بـرای احراز قطبیت نیز از اسـباب مزیـد انحطاط آن گشـت. بـا شـروع انقلاب مشـروطیت و پـس از آن بازارتصـوف در ایـران تقریباً به پایان رسـید. بـا ایـن همـه از تاریـخ طولانـی و پر فـراز و نشـیب آن ادبیات قابـل ملاحظه‌ای به میـراث ماند کـه بـدون ارزیابی آن جسـتجو در تصوف ایران ممکـن نخواهد بود. (زرین کـوب، ۳۴۹:۱۳۸۷).

مکتب شیخیه و ایرانیان بابی و بهایی

شیخیه فرقه‌ای از شیعیان دوازده امامی است که به نوبه خود بدعتی در اسلام محسوب می‌شود. بنیانگذار آن شیخ احمد احسائی روحانیِ زاده عربستان می‌باشد. از نظر شیخیه، رکن چهارم دین از طریق شناخت درست پیشوایان شیعه حاصل می‌شود. زیرا اکنون پیامبر و امامان در بین نیستند بجز امام غایب. علما نیز همگی صادق نمی‌باشند و نباید بدون شناخت، عالمی را برگزید. از طرفی بسیاری از علما (علمای اصولی) ظاهر و برخی باطن را مهم می‌شمارند (علمای صوفی). اما درست آن است که هم به ظاهر و هم به باطن پرداخته شود. این مکتب در سال‌های ابتدایی عصر قاجار شکل گرفت و از دو مکتب اخباری‌گری و تصوف بهره برده و این نظرِ اصولیان را که هر فرد شیعه موظف است مجتهدی را برگزیده و به او اقتداکند را رد می‌کردند. شیخیه به روز قیامت و معاد معتقد است ولی نه به آن صورت که علمای اصولی می‌گویند مردم با همان وضع جسمانی و شکل و شمایل قبل از مرگ شان دوباره زنده می‌شوند. بلکه برآن است که پس از مرگ جسم از بین می رود و دیگر باز نمی گردد اما سرشت آدمی به صورت هُوَر قلیا باقی می ماند و این ارواح انسان‌ها است که به معاد می‌رود. این نظرات جدید که با دیدگاه علمای شیعه اصولی در تناقض بود شیخیه را نیز همانند دیگر فرقه ها در معرض آزار و کشتار اصولیان قرار داد. به عنوان مثال در تبریز عده‌ای به این مکتب پیوسته و شیخی نامیده شدند. بقیه مردم که اصولی بودند خود را متشرع می‌خواندند و بین این دو دسته زد و خوردهای متعدد خونینی روی داد. بعد از مرگ سیدکاظم رشتی دومین رهبر شیخیه این فرقه به چند گروه تقسیم شد. در آذربایجان عده‌ای از شیخیان طرفدار محمدکریمخان کرمانی و عده‌ای دیگر هوادار حاج میرزا شفیع شده و متشرعین هم با هر دو گروه شیخی مخالف بودند.

احمد کسروی در این باره می‌نویسد، این سه گروه جدا از هم زندگی می‌کردند و با هم مراوده نداشته و بین آنها ازدواج صورت نمی‌گرفت. هر گروه مسجد جداگانه‌ای داشتند و در منبرها روحانیون هر گروه از دیگر گروه‌ها بدگویی کرده و مردم را بر علیه دیگران تحریک می‌نمودند. در نایین گروهی از متعصبین با قداره بندهای امام‌جمعه و با اجازه او به

خانه‌هـای شـیخی‌ها ریختنـد و بعـد از فـرار اهل‌خانه همه امـوال آنـان را غارت نمودنـد. (نیکو صفت، ۵۱:۱۳۸۸ و۱۰۸-۱۰۷).

در رد نظـرات گروه شـیخیه میرزا محمدحسـین شهرسـتانی از علمای اصولـی کتابی به نام تریـاق فاروق نوشـت و رییس فرقه شـیخیه همـدان محمدباقر همدانی، در رد نوشـته وی کتابی بـه نـام اجتنـاب تحریرکـرد و... تا سـرانجام علمای اصولی به جـای برخورد منطقـی آرا و عقاید در شـهرهای مختلـف به روش معمـول خود به تحریـک طرفداران بر علیه شـیخی‌ها پرداختند. موضـوع درگیـری علمـای اصولی با فرقه شـیخیه و آزار و کشـتار آنان به منظـور ارعاب و حذف آنهـا از صحنـه جامعـه ایـران گزارشـی مفصـل اسـت. در اینجـا یکی از ایـن درگیری‌هـا یعنی واقعـه کشـتار همـدان را پـی می‌گیریـم. سـیدمحمد عباسـی از مجتهدیـن اصولـی کـه در بین علمـای همـدان جایگاهـی برای خود کسـب کـرده بـود در روی منبر به هر بهانه‌ای که می‌شـد متشـرعین همـدان را بـر علیه شـیخیون یـا به گفته او، شـیخیه ملعونـه تحریک می کـرد. وی بـر شـیخیون آنقـدر سـخت گرفـت که عـده‌ای از تـرس در نـزد او به اصطـلاح از نو مسـلمان شـدند. عباسـی و گـروه ضربـت وی می‌گفتند ای شـیخی، بیـزاری بجو و تجدید مسـلمانی کن یـا خانـه و مـال و زندگـی خـود را ترک نما. با این شـیوه سـیدمحمد عباسـی عالـم اصولی عده زیـادی هـوادار متعصـب و قـداره بنـد پیدا کـرد که بـوی کباب را حـس می‌کردند. عباسـی فتوا داد کـه معاملـه کـردن بـا شـیخیه حـرام اسـت و ضربه سـختی بـه تجار و مـردم شـیخی وارد آورد. در ایـن گیـرودار بـرادر ملّای همدانی به نام سـیدفاضل عباسـی که در آشـوب و جاه‌طلبی هماننـد او بـود از عتبـات بـه همـدان آمد و بر شـعله خصومت ایجاد شـده دمید و ظلـم و تعدی بر شـیخیون شـدت گرفت. در ماه رمضان سـال ۳۱۵ ق. کار سـیدمحمد عباسـی در همدان در بیـن متشـرعین بـالا گرفتـه بود و هر روز متعصبین و اشـرار با قمـه و قداره او را به مسـجد برده و بـا سـر و صـدا و غوغـا و سـلام و صلـوات وی را تا خانه مشـایعت می‌کردنـد. او ملّایی به نام ملّاعبدالعلـی را بـا عـده‌ای از هـواداران و قمه‌کش‌هـا به مسـجد شـیخی‌ها فرسـتاد تـا در آنجا موعظـه نمایـد بلکـه به این ترتیب مسـجد آنها را به تصرف خـود در آورد. حـاج میرزامحمدباقر، عالـم شـیخی و رییـس ایـن فرقـه در همـدان بـه طرفدارانـش گفـت، بـا ایـن اوصـاف که می بینیـد بـه همیـن زودی می‌ریزنـد، می‌کشـند، غـارت می کننـد، می‌سـوزانند و خـراب می‌کنند.

بـا ایـن همـه، حاضـر بـه غایب برسـاند که مـا مسـلمان و شـیعه دوازده امامـی بوده و هسـتیم ولـی ایـن جماعـت بـا مـا چنیـن می‌کننـد و... در روز عیـد فطـر شـیخی‌ها در مسـجد خـود به زعامـت حـاج میـرزا محمدباقـر به برگزاری مراسـم عید فطـر پرداختنـد و بعد از نماز از مسـجد خـارج شـده بـه سـمت خانه‌هـای خـود رفتنـد. در ایـن موقـع جارچی‌هـای عباسـی در کوی و بـرزن فریـاد می‌زدند، ای مسـلمانان آقاسـیدمحمد (عباسـی)، خون و مال شـیخیه ملعونه را هدر و حـلال فرموده‌انـد. همزمـان هلهلـه و غوغـای اراذل بلندشـد و بـه طرف خانه رییس شـیخیه رفتنـد. وقتـی میـرزا کریـم کرمانـی از منـزل خـارج شـد و می‌خواسـت جریـان هجـوم اوباش را بـه حکومـت اطـلاع بدهـد بـر وی هجـوم بـرده و بـا قمـه چندیدن ضربـه بر بدن و سـرش زده و بـه خانـه حملـه نمودند.آنهـا همچنیـن مغازه‌هـا و خانه‌هـای اطـراف را غـارت کردنـد. در منـزل رییـس شـیخیه تعـدادی از هـواداران با تفنگ در پشـت بام‌ها مسـتقر شـدند و هـواداران سـیدمحمد عباسـی نتوانسـتند آنجـا را تصـرف کننـد. روز دیگـر به منازل شـیخیِ بیشـتری که سـاکنین‌اش اغلـب از تـرس جـان فرارکـرده بودنـد هجـوم بـرده و آنها را چپـاول کردنـد. آنان بـه مغازه‌هـا و حجره‌هـای تجـاری و انبارهـای تجـار شـیخی حملـه کـرده و هر چه بـود غارت کردنـد و بـه مـدت دو روز هـر شـیخی را کـه دسـتگیر کردنـد کشـتند و فجایع بسـیاری را رقم زدند. در روز سـوم بود که سـیدمحمد عباسـی دسـتور داد کشـتن را متوقف کنید و هر شـیخی را کـه دسـتگیرکردید بـه حضـور ما بیاوریـد تا اسـلام بیاورد.

همـواره چنیـن بوده اسـت که در میان طـلاب جوان و تهیدسـت که اغلـب از خانواده‌های محـروم و روسـتایی یـا مناطـق فقـرزده شـهری آمده‌اند عـده‌ای بلندپـرواز جسـور و بیرحم پیدا می‌شـوند کـه از چنیـن مجتهدینی الگـو بگیرند و این رونـد بی منطقی، زورگویی، چماق کشـی و قداره‌بنـدی را بـر اسـتدلال و برهـان و مباحثـه بـا جریـان مخالف ترجیـح دهند. با تـداوم این رونـد آنـان جامعـه ایـران را بیـش از پیش بـه قهقـرای تعصب دینی و خشـونت خونبار کشـیده و مانـع رشـد و تعالـی آن شـده انـد. این روندی اسـت که تـا حال حاضـر ادامه داشـته و موجب ضربـات جبـران ناپذیـر اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگـی بر ملت ایران شـده و آنـان را از کاروان پیشـرو جهانی بدور افکنده اسـت.

از فرقـه شـیخیه کـه بگذریم با پدیـد آمدن جنبش بابیـان نیز حرکت روحانیـون اصولی در

همان مسیر پیشین به سرکوبی خشن این گروه جدید انجامید. این نکته را پی‌افزون کنم که در سده‌های گذشته مردم ایران همواره در زیر دو تیغه خونبار قیچی دینی که یک تیغه آن سلاطین اسلامی و تیغه دیگر مجموعه فقها و متشرعین وابسته است قرارداشته اند. به طوری که با کوچک‌ترین اعتراض به اجحافات، توسط این سلاح مخوف اسلامی نابود میشدند. از همین روی بجز دوره پهلوی در جامعه اسلامی ایران کمترین اثری از انصاف، عدالت و رواداری نبوده و درآن فلسفه عقلی و آزاداندیشی جایگاهی نداشته و متأسفانه اکنون نیز چنین است.

در پرتو نگرش شیعه دوازده امامی پیروان امید به مهدی موعود بسته‌اندکه زمانی ظهور خواهد کرد و آنان را از این همه مصیبت نجات داده و عدالت برقرار خواهد نمود. بدینسان قیام‌های متعددی با استفاده از نیروی نهفته در جامعه ستمدیده ایران هر از چندی پدید می‌آمد که برخی به نتایجی منجر می‌شد. همانند قیام سیدمحمدبن فلاح که با ادعای نیابت امام زمان، مردم زیادی را گرد آورده و سلسله‌ای به نام آل مشعشع در خوزستان برپا کرد. این سلسله از سال ۸۴۵ تا ۹۱۴ق. دوام یافت. اگر چه این قیامِ اسلام در اسلام هیچ سودی طبق معمول برای مردم نداشت. از آنجا که این ظلم و تعدی و بی‌قانونی بر مردم در دوره قاجار نیز تداوم داشت و آن قیچی مرگبار همچنان با صلابت عمل می کرد طبعاً مردم که امیدی به انصاف و عدالت اهل شریعت و سلاطین اسلامی قاجار نداشتند همچنان امیدشان به ظهور مهدی موعود بود. سیدعلی‌محمد شیرازی نیز از این نیروی نهفته در مردم ستمدیده استفاده کرد. با ظهور وی که به باب ملقب شد، در صحنه اجتماعی ایران در عهد قاجار، سرکوب و کشتار دگراندیشان مذهبی توسط مجتهدین و حکومتگران قاجار نمودِ تازه‌ای یافت و بر فجایع انسانی و اجتماعی جامعه ایران در تاریخ معاصر بسی افزود. سیدعلی محمد شیرازی که شاگرد سابق سیدکاظم رشتی، دومین رهبر فرقه شیخیه بود اعلام کرد که من واسطه امام غایب می‌باشم. وی سپس خود را مهدی موعود نامید و سرانجام مدعی شد که پیامبر جدیدی است و آثارش از جمله کتاب "بیان" از سوی خداوند بر او وحی می‌شود و او بشارت دهنده دینی است که پس از وی توسط "من یُظهره الله" (آن که خداوند او را ظاهر خواهد نمود) قرار است ظاهر شود. این دعوت باب

بـدان دلیـل که ذکر شـد بـا اقبـال زیـادی روبروگردید.

حامـد الـگار در مـورد بابیـه می‌گویـد، می‌تـوان آن را از لحاظـی واپسـین لایـه تخمیـری اسـماعیلیه در ایران دانسـت. سَـلَف نزدیک بابیه، مکتب شـیخیه بـود. بابیان ادعـا می‌کردند که شـیخ احمد احسـایی و سـیدکاظم رشـتی، نیاکان معنـوی باب بوده‌انـد. باب، میـرزا یحیی نوری را کـه بـه او "صبـح اَزَل" می‌گفتنـد بـه جانشـینی خـود برگزیـد امـا در عیـن حـال نوشـته بود، کسـی کـه پـس از او خواهـد آمد مشـیت الهـی تـازه‌ای خواهـد آورد و او تجلی خداونـد خواهد بـود. در سـال ۱۸۶۳م/۱۲۴۲ش. بـرادر ناتنـی میـرزا یحیی نوری بـه نام میرزا حسـینعلی نوری، لقـب "بهـاءالله" یا شـکوه خداونـد گرفت. او در باغـی در حوالی بغداد اعلام کـرد که همان تجلی موعـود و جانشـین برحـق بـاب اسـت. بـه ایـن ترتیـب دو دسـتگی بین بابی‌هـا قطعی شـد. از یکسـو پیـروان صبـح اَزَل به تعالیـم باب وفـادار ماندند و از سـویی دیگر عده‌ای بیشـتر در زمره مریـدان بهـاءالله قـرار گرفتنـد و وی در تـدارک آوردن مذهـب جدیدی برآمد. بیشـتر بابیانی که در ایـران بودنـد بـه بهاءالله پیوسـته و بهایی شـدند و اَزَلی‌ها به ژرفای فراموشـی رفتنـد. (آوری، الـگار، ۱۳۸۸ : ۳۰۲-۳۰۱).

مجتهدیـن شـیعه کـه حتی با پیـروان ادیـان و مذاهب قدیمـی مانند یهودیان و زرتشـتیان شـکیبا نبودنـد، بـا ادعـای مذهبـی جدیـد بـا انگاره‌هـای شـیعی کـه آنـان را از اسـاس تهدیـد می‌کـرد بسـیار برآشـفته شـده و راهِ خشـونت را در پیش گرفتنـد. آنان به حکمرانـان قاجار خطر ایـن گـروه را بـه زعم خودشـان برای دین اسـلام و مسـلمین گوشـزد کـرده و موجـب تیرباران بـاب در تبریـز شـدند. وقتـی باب هنـوز در ماکـو زندانی بـود ناآرامی و شـورش بابیـان به خاطر زندانـی کـردن او در نقاط مختلف کشـور آغاز شـد. ملّاحسـین بشـرویه که اولیـن مؤمن به باب و یکـی از هیجـده نفـر حواریـون وی یـا "حروف حی" بـود از تهران به مشـهد رفت تـا بابیان را گـردآورد، امـا توسـط حمزه میرزا قاجار دسـتگیر و زندانی شـد. وی با کمک بابیـان از زندان فرار کـرده و گروهـی از کشـاورزان و پیشـه‌وران را کـه بـه نهضت باب پیوسـته بودند با خـود همراه نمـوده و بـه قصـد رفتن به آذربایجـان و آزادکردن باب از مشـهد خارج و با گروهش به نیشـابور رسـید. در آنجـا تـا حدودی موفق شـد و بـر پیروانش افزوده شـده و سـپس به سـبزوار رفت. در این شـهر توسـط میرزا تقی جوینی که به وی پیوسـته بودهمه پیروانش مسـلح شـدند. از همین

جا بود که شورش گروه ملّاحسین بشرویه علیه دولت آغاز شد. وی سپس با گروهش به مازندران رفت. او که ملقب به باب الاباب یا "قدور" بود از طرف باب همانند دیگر اعضای حروف حی مأموریت داشت آیین بابی را تبلیغ و گسترش دهد. ملّاحسین بشرویه به این امر پرداخت و بتدریج هوادارانش افزوده شد. او و همراهانش در بارفروش (بابل) در اثر فشار عوامل مجتهد این شهر سعیدالعلما و نیروهای حاکم بارفروش عباسقلی خان لاریجانی ناچار به ترک شهر شده و در جستجوی پناهگاهی به قلعه طبرسی رسیدند. آن را بازسازی نموده و به گردآوری آذوقه و ابزار جنگی برای همراهان جدید و ساختن این ابزارکردند. بابیان که از سوی قوای دولتی قاجار و نیروهای خان های محلی به تحریک علما به دفعات مورد هجوم قرار می‌گرفتند به سختی مقاومت کرده و نیروهای مهاجم را درهم می‌شکستند. به طوری که در این جنگ‌ها، بارها از قلعه بیرون آمده و غافلگیرانه به قوای مهاجم حمله برده آنان را به سختی ضربه زده و فراری می‌دادند. آنها مدت شانزده ماه با نیروهای دولتی و افراد خوانین محلی و علما جنگیدند و در قلعه طبرسی مقاومت کردند. تا اینکه ملّاحسین بشرویه تیر خورد و کشته شد. به جای او ملّامحمدعلی رهبری بابیان را به عهده گرفت و باز هم این گروه از جان گذشته به مقاومت ادامه دادند. ناصرالدینشاه که اوضاع را چنین دید لشکری بزرگ به فرماندهی سلیمانخان افشار به محل اعزام کرد. او قلعه طبرسی را محاصره کرد تا اینکه آذوقه مدافعین تمام شد و آنان از توان افتادند. سپس با توپ برج و باروی قلعه را تخریب و بسیاری از بابیان را به قتل رساند. ملّامحمدعلی و دویست و چهارده نفر از یارانش اسیر شدند. اما همه اسرا را به اسم اسلام با قساوت شکم دریده وکشتند. البته عده ای از اسرا تحویل سعیدالعلما مجتهد شهر داده شدند. وی در بازار بارفروش به دست خود آنان را به قتل رساند. قیام مهم دیگر بابی‌ها را سیدیحیی دارابی معروف به وحید دو ماه قبل از قیام زنجان رهبری کرد. او که واعظی سخنور و مقتدر و صاحب مسجد و منبر بود در شهر یزد طرفداران قابل توجهی پیداکرد. در این شهر او بشارت ظهور امام قائم و امر جدید می‌دهد. وقتی روحانیون با نیات علنی او مواجه می‌شوند به نایب‌الحکومه یزد آقاخان ایروانی شکایت می‌برند و خود نیز دست به کار می‌شوند. سپس درگیری های خونبار فرقه‌ای آغاز می‌شود. بابی‌ها در چندین تهاجم مقاومت می کنند و از

طرفین عده‌ای کشته می‌شوند. تا اینکه سیدیحیی دارابی شرایط را نامناسب تشخیص داده و شبانه خود و هوادارانش یزد را ترک کرده به سوی شهر نیریز در ایالت فارس که پایگاه مهم سیدیحیی بود رهسپار می‌شوند. او در مسیر یزد تا نیریز به تبلیغ مرام خود و یارگیری می‌پردازد. وقتی به نیریز می‌رسند در مسجد این شهر دین جدید را اعلام می‌کند. در نیریز نیز روحانیون شیعه و هوادارانشان با همراهی نیروهای دولتی بر بابیان فشار می‌آورند و بابیان بناچار برای حفظ خود در قلعه خواجه مستقر می‌شوند. فیروزمیرزا نصرت الدوله حاکم فارس که از درگیری‌های نیریز مطلع می‌شود، مصطفی‌خان سرتیپ قراگوزلو را با دو فوج سرباز و دو عراده توپ برای دفع آنان به نیریز اعزام می کند. در رویارویی‌های نیریز سرانجام بابی‌ها شکست خورده و سیدیحیی دارابی کشته می‌شود و عده‌ای از بابی‌ها به انواع شکنجه‌های موحش به قتل می‌رسند. اما تعقیب و شناسایی و کشتار بابیان توسط حاکم نیریز و روحانیون و عواملشان تا یکسال بعد ادامه داشت. دوباره بابیان به رهبری میرزا علی معروف به سردار گردهم آمده و در محلی به نام بیدنجویه در دامنه کوهی در جنوب نیریز مستقر می‌شوند تا بتوانند از خود دفاع کنند. چندین ماه نبرد مجدداً بین طرفین ادامه می یابد تا اینکه با گلوله باران مواضع بابیان بوسیله توپ و تفنگِ شمخال آنان را در هم کوبیده و بیش از صد تن بابی کشته می‌شوند. عده‌ای از بابی‌ها با زن و فرزندان به کوه فرار می‌کنند و بقیه اسیر و با غُل و زنجیر توسط نظامیان به شیراز برده می‌شوند. پس از آن متعصبین محلی در تعقیب فراری ها از کوه بالا رفته و هر کسی را که می‌یابند سر می‌برند. در این میان عده‌ای زن وکودک هم گرفتار شده و سرشان بریده می‌شود. و اما نظامی هایی که به شیراز می‌روند سرهای بریده شده همه بابی‌هایی که در جنگ‌های نیریز کشته شده اند و حدود دویست سر بوده در نزدیک شیراز بر سرِ نیزه می‌کنند و با بیش از هفتصد اسیر وارد شهر می‌شوند. در شیراز تعطیل عمومی اعلام گردید وکوچه و بازار چراغانی شده و روحانیون شیعه و هوادارانشان جشن می‌گیرند. به وضوح می شود تصورکرد که در شیراز بر این اسرای بینوا و بلادیده توسط روحانیون و قشریون متعصب چه فجایعی ببار آمده است. از سویی ملّامحمدعلی زنجانی در این عهد یکی از روحانیون و علمای سرشناس زنجان بود و قبل از گرویدن به باب شیعه اخباری محسوب

مـی شـد کـه بـا علمای شـیعه اصولـی پیوسـته در حـال بحث و مشـاجره بـود. یک بابـی بنام احمـد زنجانـی کـه در شـیراز پیرو باب شـده بـود از طـرف باب نامه‌هایـی برای علمـای زنجان آورد و در ایـن میـان تنهـا مجتهـد زنجان که بـه باب اشـتیاق نشـان داد ملّامحمدعلی زنجانی بـود. سـپس بـا مکاتباتی کـه بین بـاب و او انجام شـد ملّامحمدعلی دعـوت باب را قبـول و در نامـه‌ای بـه بـاب اظهار ایمان می‌کنـد. باب در جـواب، ملّامحمدعلی زنجانی را بـا لقب "حجت" مخاطـب قـرار می‌دهـد. وقتی مردم زنجـان از ایمان وی به باب مطلع می‌شـوند گـروه گروه به او می پیوندنـد. ناسـخ التواریـخ تعـداد بابیـان را حدود پانـزده هزار نفـر و روضهٔ الصفا تعـداد آنها را ده تـا پانـزده هـزار تـن ذکرمی‌کنـد. نیروهای مخالـف آنان شـامل روحانیون شـیعه اصولی و نیروهـای حکومـت زنجـان در آمادگـی خود کوشـیده و ماجـرا را به تهـران گزارش کردنـد تا از مرکـز نیرویـی کمکـی برای دفـع بابیان بفرسـتند. وقتی کشـمکش طرفین بالا می‌گیـرد حدود پنـج هـزار بابی در قلعه علیمردان خان مسـتقر می‌شـوند. در مـاه رجـب ۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م. قوای دولتـی وارد زنجـان می‌شـود. جارچـی بـه حکـم دولـت و روحانیـون نـدا می‌دهد کـه بابی‌ها و مسـلمانان بایـد از هـم جدا شـوند. هر کـه می‌خواهد جـان و مال و عیـال و فرزندانـش در امان باشـد از بابیـان جدا شـده و در غرب شـهر سـکنی گزینـد. زیرا بـه زودی بابیان را قتـل و غارت می‌کننـد و هرکـه همـراه بابیـان باشـد خونـش هـدر و مالـش غـارت و عیالش اسـیر می‌شـود. جنـگ خونینـی درگرفـت و بخش وسـیعی از شـهر زنجـان در ایـن درگیری‌ها به خرابـه تبدیل شـد. رهبـر بابیـان ملّامحمدعلی زنجانی که دسـتگیر شـده بود به قتل رسـید. در ایـن نبردهای خونیـن حـدود دو هـزار نفـر از بابیان کشـته شـدند. بابی‌ها از کشـتارهای فجیع صـورت گرفته بسـیار از ناصرالدینشـاه منزجر شـده بودند. تا اینکه در روز یکشـنبه ۲۸ شـوال ۱۲۶۸ق. شـاه در منطقـه نیـاوران توسـط سـه نفـر بابی بـه نام‌های صـادق تبریـزی، فتح الـه قمی و حاج قاسـم نیریـزی مـورد سـوء قصـد قـرار گرفـت و چند سـاچمه به بدنـش خورد ولـی از سـوء قصد جان سـالم بـه در بـرد. محافظیـن شـاه، صـادق تبریـزی را کشـته و دو نفر دیگـر را دسـتگیرکردند. ناصرالدینشـاه ترسـیده و غضبنـاک تصمیـم بـه ریشـه کن کـردن بابی‌هـا می‌گیـرد. روحانیون خشـنود از تصمیـم شـاه فتـوای عجیـب و هولناکـی صـادر می‌کنند. با ایـن فتوای علمـا، دولت بـه اصنـاف و اقشـار جامعـه دسـتور می‌دهـد که هـر صنف و قشـری بابیان وابسـته بـه خود را

یافتـه و بـه قتـل برسـانند. البته اگر فتـوای روحانیـون نبود دولت نمی‌توانسـت چنین دسـتوری را صادرکنـد و اگـر هـم چنیـن می‌کـرد قـدرت اجـرای آن را در میـان مردم نداشـت. امـا با این فتـوای خـوف انگیـز و خونریزانه علمـا و پیگیری آنان همه مردم معتقد شـرعاً موظف شـدند در ایـن قتـل عـام عمومی شـرکت کنند. پس از این فتوا، شـکنجه و کشـتار دردناک و شـرم آوری در سـطح کشـور صورت گرفت که وارد شـدن به جزئیات آن دراز دامن اسـت و در این نوشـتار نمی‌گنجـد. بـه این ترتیب روحانیون دسـت بسـیاری از اقشـار مختلف مردم را در این آدمکشـی بازگذاشـته و شـریک جـرم خویـش کردنـد. در این میـان عـده ای از افرادی که بابـی نبودند نیز بـه دلایـل شـخصی یا اقتصـادی در این آتش سـوختند. بـه طوری کـه ثروتمندان را بـرای باج گیـری، در اینجـا و آنجـا به بابیگـری متهـم می‌کردند و...

ناسـخ التواریـخ در مـورد چگونگـی فتـوای روحانیون می‌نویسـد، در این هنگام علمـای بَلَد و چاکـران درگاه از حضرت شاهنشـاه خواسـتار شـدند کـه هرکس این مردم مرتـد را که مخرب دیـنِ سـید اَنـام و قاصـد جـان شاهنشـاه اسـلام‌اند بـه دسـت خویـش سـر برگیـرد، او را ثواب جهـاد اکبـر باشـد. بهتر آن اسـت که شاهنشـاه دادخـواه هر یک از ایشـان را به دسـت طایفه‌ای از مـردم بسـپارد تـا عرصـه هـلاک و دمـار سـازند و در ایـن ثـواب انبـاز باشـند. دیگـر اینکـه ایـن جماعـت بداننـد کـه تمام مـردم ایـران در خون ایشـان شـریکند و هرگـز با این ناراسـتان همداسـتان نشـوند. بدینسـان به روشـنی مشـخص می‌شـود که روحانیـون نه تنها بـه صراحت خواسـتار قتل بابیان در سـطح کشـور شـدند بلکه روش انجام آن را هم به ناصرالدینشـاه یادآور شـدند و او طبـق همیـن فتوا دسـتور اجـرای آن را صـادر کرد.

مکتب زرتشت و ایرانیان زرتشتی

کیش زرتشتی نه تنها از نظر زمانی دوره‌ای طولانی را در بر می‌گیرد بلکه از لحاظ مکانی هم گستره‌ی پهناوری داشته و دین رسمی سه شاهنشاهی بزرگ ایران زمین، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است. این دینِ اصیل دیرپای ایرانی در گذر چند هزار ساله و با وجود آزارهای سخت، وفاداری پیروانش را به همراه داشته است. پاره‌ای از آموزه‌های اصلی آن را بعدها ادیان یهودی، مسیحی، اسلام، بودایی و طریقه‌های گنوسی اخذکرده‌اند. اما با تغییراتی که در آن بوجود آورده‌اند در دین جدید، آن انسان کوشای مسئولیت پذیر که نگاه مثبت به جهان هستی دارد با آفریدگاری که بدور از خشم و غضب است، در هنجارهای جدیدی ظاهر می‌شود که دیگر شباهتی به دیدگاه زرتشتیان ندارد. در کیش زرتشتی نمازگزاردن به سوی خورشید یا آتش به منزله نوری است که آنان را به اهورامزدا، خدای نیکی‌ها وصل می‌کند و از این طریق با آفریدگار دانا سخن می‌گویند. این آیین به یک قانون طبیعی اعتقاد دارد که بر اساس آن حرکت منظم خورشید و ماه و گردش فصول و روز و شب، دوام هستی را تضمین می‌کند و قانون "اَشَه" بر اعمال انسان های نیک حکمفرما می باشد. این اعمال شامل راستی، وفا به عهد، دلیری و دوری از دروغ است. این ارزش ها یا ماده نیکی، "سپنتامینو" نامیده می‌شود که مربوط به اهورامزداست. اعتقاد و اجرای َاشَه انجام وظیفه در مسیر نظم و قانون جهانی می‌باشد. بر این اساس مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند. نخست آنان که َاشَوَن یا پیرو راستی هستند و نگاهدار اَشَه می‌باشند و دیگر آنان که پیرو دروغ و پیمان شکن‌اند.

اَشوزرتشت، اهورامزدا را سرور اَشَه یا نظم و راستی و عدالت می‌داند و او را ستایش می‌کند. او گفت اهورامزدا خدایی است غیرمخلوق و موجودی ازلی و ابدی و آفریننده هر نیکی. او دانای مطلق، عادل و خیرخواه می‌باشد که همه مینوان سودبخش دیگر از وی هستی یافته‌اند. مینوی تبهکار یا "انگره مینو" یا اهریمن نیز که تاریکی و بدی، ظلم و ستمکاری، دروغ و تبهکاری با اوست موجودی ازلی ولی کاملاً زیانبار است که از اهورامزدا جدا و در مقابل اوست.

وقتـی اهورامـزدا و اهریمـن بـرای نخسـتین بـار بـا هـم روبـرو شـدند بـه ناچـار در حالت جـدال بـا یکدیگـر قرارگرفتنـد زیرا ایـن دو به اندیشـه وگفتار وکـردار، یکی نیـک و دیگری بد می‌باشـد. از ایـن رو ایـن دو مینـو، زندگـی و نازندگـی را آفریدند. امـا در فرجام، بدترین هسـتی بـرای دروغ پرسـتان یـا پیـروان دروج خواهد بود (جهنم). حـال آنکه بهترین جا (بهشـت)، برای آنانـی خواهـد بـود که از راسـتی یا اشـه پیروی می‌کنند. گفتنی اسـت که در بهشـت زرتشـتیان جـوی شـیر و عسـل، حـوری و غلمـان و نـگاه جنسـی هماننـد سـایر ادیان وجـود نـدارد. بلکه جهانـی اسـت شـبیه جهـان کنونی و به سـخنی دیگر همیـن جهان کنونی اسـت ولـی خزان و زمسـتانی نـدارد و آب و هـوای آن متعـادل اسـت. نـه گرم و نه سـرد و زندگی نیـکان به همین صـورت کنونـی ولـی نامیـرا و تـا ابدیـت ادامـه می یابـد. اهورامـزدا با خِـرد خویش می‌دانسـت در ابتـدا، هنگامـی کـه آفرینندگـی را آغاز کنـد و این جهان را بسـازد مینوی تبهـکار یا اهریمن از خـواب گـران در تاریکی‌هـا بیـدار شـده و بـر آن می‌تـازد. زیـرا جهـان آفریـده شـده توسـط اهورامـزدا نیـک بـود و اهریمـن آن را نمی‌پذیرفـت. بدیـن صـورت جهـان آوردگاهی بـرای هر دو نیـروی نیکـی و بـدی می‌شـد. امـا در پایان اهورامزدا می‌توانسـت نبـردِ بـزرگ را از اهریمن ببـرد و بـدی را نابـود کنـد و سـرانجام بـه جهانی دسـت می‌یابد که تا جـاودان بـه تمامی نیک خواهـد بود و چنیـن کرد.

بدیـن ترتیـب براسـاس تعالیـم اَشـو زرتشـت، یک زرتشـتی باید بکوشـد تا اَشَـوَن شـود و در راه هـدف بـزرگِ فایـق آمـدن تدریجـی بـر بـدی و اهریمـن و بازسـازی جهان بـه نیکی با ایـزدان نیک (فرشـتگان) و اهورامزدا سـهیم باشـد. آن لحظه باشـکوهی که چنیـن رویدادی رُخ می‌دهـد و بـدی از جهـان رخـت بـر می‌بنـدد و همه جهـان به نیکـی می‌گرایـد "فرَشـوکِرتی" نامیـده می‌شـود کـه احتمـالاً بـه معنـای بازسـازی و بهسـازی اسـت. بدیـن صورت بـا نگرش زرتشـتی، انسـان شـأن تـازه‌ای پیـدا مـی کند. بدیـن معنی که بـرای هم‌پیمانـی با آفریـدگار یا اهورامـزدا آفریـده شـده اسـت. انسـان و ایـزدان نیـک و اهورامزدا بـا همدیگر تـلاش می کنند کـه بـا حرکـت در مسـیر نیکی، بر بـدی پیروز شـده و جهانِ نیکِ ابـدی را سـامان دهند. چنین می‌نمایـد کـه اشوزرتشـت نـه تنهـا هـدف والایـی بـرای انسـان در نظرگرفـت بلکـه بـه مردم نیـز بـرای آنچـه در زندگـی ایـن جهانـی ناچار بایـد تحمل کننـد توضیحـی منطقی ارائـه داد و

رنج‌هـای آنـان را آفاتـی می‌دیـد کـه از مینـوی تبهکار بر آنها تحمیل شـده اسـت. بـدون آنکه ایـن رنج ها بـه اراده آفریـدگار نسـبت داده شـود. زیـرا از نظر زرتشـت، اهورامزدا همه دوسـتی و مهربانـی اسـت. در ذات او خشـم و کیـن و عقوبـت دادن و بـدی وجـود نـدارد و چنین صفاتی متعلـق بـه اهریمن اسـت. بدینسـان، رسـتگاری هر انسـان حاصـل پندار،گفتار وکـردار وی می باشـد. درایـن مسـیر هـر فـرد خـود مسـئولیت اعمـال خویـش را بـه عهـده دارد. اوسـت که با عملکـرد خویـش چگونگـی زندگی خـود را در این جهان و سرنوشـت روانِ خویـش را در جهانی دیگـر رقـم می‌زنـد. اینجاسـت که حرکت انسـان در مسـیر اَشَـه اهمیت بسـزایی پیـدا می کند. اَشَـه، همچـون قانونـی محـوری نه تنهـا در امور زندگانـی انسـان‌ها بلکه همه موجـودات و هر آنچه در جهان هسـتی اسـت را شـامل می شـود و به خواسـت اهورامزدا عمل می کند. آنچنان کـه بـا نظـم و ترتیـب خاصـی فصول سـال پدیـد می آید و روزها و شـب‌ها سـپری می‌شـوند. درگـذرِ زمـان موجـودات زنده رشـد و نمو پیدا کـرده و تکثیر می‌شـوند. اما نکته مهم این اسـت کـه اهورامـزدا ایـن قانـون فراگیـر را در جهـت نیکـی و راسـتی و دادگسـتری پی‌ریـزی نموده اسـت. از ایراسـت کـه طبق تعالیم اَشوزرتشـت، انسـان که خـود عضوی از ایـن مجموعه بزرگ طبیعـی می‌باشـد لازم اسـت در مسـیر راسـتی و منـش نیـک رفتـه و بـا همـکاری دیگـر افراد جامعـه در پاسداشـت و حفـظ و تمیـز نگاه داشـتن همـه عناصر طبیعـی پیرامون خـود همچون آب، خـاک، جنـگل و آتـش اقـدام کنـد تـا در مسـیر اَشَـه قرار گیـرد. زیـرا اهورامـزدای به همه چیـز آگاه کـه مظهـر عدل و داد، نیکی، راسـتی و مهربانی اسـت ایـن جهان نیک و قانون اَشَـه را بـر مبنـای زیبایـی، راسـتی و عدالـت آفریـده و ناهنجاری‌هایی از قبیل ظلم و سـتم، خشـم و غـارت، دروغ و تزویـر در نـزد او جایگاهـی نـدارد. چنین اسـت که هر فرد در زندگـی این جهانی خـود مسـئولیت دارد در مسـیر اَشَـه حرکت کند تا رسـتگاری خـود را تضمین نمایـد. چنانچه در راه دروغ و مظاهـر آن گام بـردارد پیآمـد کارهای ناصواب خـود را دریافت خواهدکرد. دیگر اینکه امـکان نـدارد کـه نادرسـتی یا گناه را با شـفاعت کسـی یا پرداخت وجـه و غیره بـدون مجازات بگذراند.آنچنان که در دین اسـلام و بسـیاری از دیگر ادیان معمول اسـت. اَشوزرتشـت همچنین تأکیـد می کنـد، عمل به راسـتی و منـش نیک باید به عنـوان اخلاق فـردی و اجتماعی پذیرفته شـود و عمـل بـه آن نه بخاطر پـاداش بلکه برای خودِ راسـتی کـه بهترین ارزش اسـت صورت

پذیـرد. بـی گمـان این نگـرش، یکـی از فرازهای آیین زرتشـتی می باشـد.

در اَوِستا در یَسنه‌هات سی و یک، بند چهار می‌فرماید:

ای خداوند جهان و زندگی!

بـه خواسـت تـو، اندیشـمندان بـا نیـک خواهـی، بـا آرامش، بـا فروتنـی و با مهر بـه یاری کسـانی می‌شـتابند کـه خواسـتار راسـتی‌اند و بـا دانـش راسـتین خـود می‌کوشـند تـا نیـروی پسـندیده اهورایـی را در جهان اسـتوار سـازند.

در یسنه‌هات پنجاه و یک بند ده اَوِستا می‌فرماید:

ای مَزدا اَهوره!

کسـانی کـه از دانـش و خِرَد بهـره‌ای ندارند از راسـتی دوری گِزینند و جهان را در راسـتای تباهی برند.

در مورد دروغ یا دُروج در اردیبهشت یَشت بند هفده اَوِستا آمده است:

دُروج باید بکاهد.

دُروج باید نابود شود.

دُروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود.

تو، دُروج، باید در اپاختر ناپدید شوی.

تو، نباید جهان استومندِ اَشَه را نابودکنی.

البتـه مـراد از دُروج یـا دروغ در اینجا تنها دروغگویی نیسـت بلکه واژه دُروج بسـیاری از دیگـر مظاهـر بـدی همچون ریاکاری، فسـاد اخلاقی و مالـی، تزویر و پنهانکاری، ظلم وسـتم و از این قبیل را شـامل می‌شـود. ضمناً جهان اسـتومند به معنی جهان هسـتی می‌باشـد.

براسـاس آموزه‌هـای اَشوزرتشـت بـا عمل به اَشَـه انسـان در مسـیر پیشـرفت ایـن جهانی و تکامـل اخـلاق فـردی قـرار مـی گیـرد و مـردم می‌تواننـد با سـازندگی "جهانـی نـو و بالنده" را برپـا کننـد. هـم از ایـن روسـت که اَشوزرتشـت به دفعـات مـردم را به تلاش وکار وکوشـش بـرای ایجـاد زندگـی بهتـر فـردی و اجتماعی تشـویق و تنبلـی و بیهودگی را نکوهـش می‌کند.

اشوزرتشـت دریسـنه‌هات چهـل و نـه، بنـد نـوزده اَوِسـتا می‌فرمایـد، آن کس کـه در پرتو اَشَـه بهتریـن خواسـت زرتشـت یعنی "سـاختن جهانـی نو" را به راسـتی بـرآورد پـاداش زندگی

جاودانـه سـزاوار اوسـت و در ایـن جهانِ زایای بـارآور، هر آنچه را دلخواه اوسـت بدسـت خواهد آورد. پیام‌گهربار اَشوزرتشـت به انسـان ها این اسـت که در مسـیر اَشَـه حرکت کنید و سـجایای اخلاقـی یـک اَشَـون را داشـته باشـید و با کار وکوشـش برای ایجـاد زندگی بهتر تـلاش نموده و در راه سـاختن جهانـی نـو بکوشـید. ایـن پیامـی مترقی اسـت کـه در دیگر ادیان کمتر سـراغ داریـم زیـرا آنـان بـا واپسـگرایی بـا هـر تغییـر و تحـول و نوسـازی مخالفـت می‌کننـد. از این روسـت کـه زرتشـتیان بـا وجـود تعـداد اندک شـان نسـبت به سـایر ادیـان در هر کشـوری که زندگـی می‌کننـد از افـراد اخـلاق مـدار و قانونمنـد و اغلـب دارای تحصیـلات بـالا و تمکـن مالـی خـوب و یـا بسـیارخوب می‌باشـند. ولی شـوربختانه به تحریـک علما بیشـترین ضربات و صدمـات را در سـرزمین اجدادی‌شـان ایـران از مسـلمانان متحمل شـده‌اند. در ایـن آیین ارزش بسـزایی بـرای آب و خـاک و بـه طـور کلـی زمین قایل‌انـد و بر ایـن عقیده‌اند کـه زمین گرامی را بایـد حفـظ کـرد و پـاک نگاه داشـت و در آبادانی آن کوشـید. زرتشـتیان بـرای طبیعت ارزش والایـی قایـل انـد. زیرا طبیعت جزیی از حلقه اَشَـه محسـوب می‌شـود و در پاک نگاه داشـتن و نیالـودن آن بسـیار دقـت کرده و از هر عملی که به طبیعت آسـیب برسـاند خـودداری می‌نمایند. اَشوزرتشـت می‌گویـد، هر آنچه داده اهورامزداسـت پاک و دوسـت داشـتنی و در خـور حمایت و حفاظـت اسـت. انسـان بایـد عناصر طبیعـی (آب، خـاک و گیاه) را حفـظ و نگهداری کنـد. زیرا اهورامـزدا، ایـن جهانِ شـادی آفریـن و زاینده را با همـه زیبائی‌هایش در اختیار انسـان قرار داده اسـت و همـه باید برای حفـظ و پاکی آن بکوشـند.

سـخن در مورد آداب و فرهنگ زرتشـتیان بسـیار دامنگسـتر اسـت وکتاب‌ها باید نوشـت. هم‌اکنون نیز محققین زیادی در سـطح دنیا به این کار مشـغولند و در بسـیاری از دانشـگاه‌های معتبـر دنیـا کرسـی بخصوصـی در ایـن زمینـه وجـود دارد کـه بـه تحقیـق و تدریـس فرهنگ ایرانشـهری می‌پردازنـد. امـا در همیـن اندازه مختصرکه اشـاره شـد بـه وضـوح در می‌یابیم این کیـش چگونه انسـان‌های راسـتگو و درسـتکار، پرتلاش و سـازنده بـرای پدیـد آوردن جهانی نو پـرورش می‌دهـد و آنـان را بـه سخت‌کوشـی بـرای ایجـاد زندگی بهتر فـردی و ترقـی و تعالی اجتماعـی رهنمـون سـاخته و با نگـرشِ مـدارای فرهنگـی و همکاری‌های اجتماعـی جامعه‌ای ترقیخـواه و رو بـه جلـو را شـکل می‌دهـد. درعین حـال این جهان را محلی برای شـاد زیسـتن

و بالیدن می‌شناساند. به‌گونه ای که آه و ناله، ماتم وسوگواری را تقبیح و انسان را به زندگی شادمانه فرامیخواند. چنین است که در یک سال دوازده جشن نامروزی ماهانه، شش جشن گاهنبار و جشن‌های نوروز، تیرگان، مهرگان، سده، چله و غیره را به شادمانی برگزار می‌کنند. با این خصوصیات در می‌یابیم که موتور پیشرفت و توسعه شاهنشاهی های پرشکوه هخامنشی، اشکانی و ساسانی از این فلسفه اصیل و گهربار سرچشمه می‌گرفته است. اما پس از هزار و چند صد سال که ایران و ایرانیان بر تارک جهان می‌درخشیدند در یک تنگنای خاص تاریخی اعراب بدوی و بیابانگرد که بجز در چند شهرک کوچک و فقیر، بقیه زندگی قبیله‌ای و چادرنشینی داشتند توسط دین اسلام که تازه شکل گرفته بود با هم متحد شده و این تمدن کهن را به خاک و خون کشیدند. پس از آن، دوران تیره روزی‌های بزرگ فرا رسید و بسیاری از زرتشتیان به اجبار از آیین کهن روی برگردانده و به مسلمانان پیوستند. کشتار و سرکوب گسترده زرتشتیان در درازای هزار و چهار صد سال توسط مسلمانان داستانی است پُرآب چشم. ما مجال آن را نداریم که به این سرکوب‌های دامنگستر در گذرِ زمان و چگونگی کشتار و دربدری ظالمانه میلیون ها ایرانی زرتشتی بپردازیم. از این رو به نمونه‌هایی از قوانین فقهی اسلامی و اذیت و آزار زرتشتیان در عهد قاجار بسنده می‌شود.

چنانچه قبلاً نیز عنوان گردید با وجود وارث مسلمان، وراث غیرمسلمان ارثی از متوفی غیرمسلمان نمی برند. با همین نظر تبعیض آمیز و غیرانسانی فقهی بسیاری از زرتشتیان و سایر غیرمسلمانان را به روز سیاه می نشاندند و هر آنچه داشتند در لفاف قانون شرع اسلام به یغما می‌رفت. زیرا کافی بود دختری زرتشتی به دلخواه یا به زور به عقد مسلمانی در آید. پس از آن با فوت بزرگ این خاندان تمام مایملک متوفی به‌وسیله فرد مسلمان تملک می‌شد و بقیه افراد که در دین خود مانده بودند به فقر و بیچارگی افتاده و حتی سرپناهی برای آنان باقی نمی‌ماند.

در همین زمینه در نامه‌ای که انجمن وکلای پارسیان هند به ناصرالدینشاه می‌نویسد اشاره می‌شود که یک سید شیعه به نام سیدمحمدعلی نامیرا از موبدهای زرتشتی برمبنای قانون ارث اسلامی ادعای ارث کرده است. معلوم شد که در زمان آقامحمدخان قاجار یکی

از سربازان قشون او دختری از زرتشتیان یزد را دزدیده و به آذربایجان برده و به عقد خود درآورده است. پس از فوت او، فرد دیگری زن را به عقد خود در آورده و به اصفهان برده است. وقتی این مرد فوت می‌کند، جدّ سیدمحمدعلی نامیرا آن زن را عقد می‌کند و تاکنون که بیش از نود سال از آن ماجرا گذشته این سید وارث کل آن خانواده شده است. خود سیدمحمدعلی گفته من تا کنون زیاده از چهل ارث از زرتشتیان گرفته‌ام و... (شریفی، ۱۳۷۸ : ۱۵۴-۱۵۳).

این قانون و سایر قوانین شرعی این چنینی با برآمدن سلسله پهلوی از جامعه ایران رخت بربست اما با برپا شدن نظام جمهوری‌اسلامی دوباره پدیدار شد. چنانکه در همین مورد وقتی از آقای خامنه ای فتوا خواسته شد که اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی زندگی میکنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام، مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می باشند مسأله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وارثان چه حکمی دارد؟ خامنه‌ای در پاسخ چنین فتوا داده است، با وجود وارث مسلمان ارث به کافر نمی رسد. (همان:۱۵۷).

اما اینکه همه مجتهدین شیعه چنین اتفاق نظری در مورد مسائلی از این قبیل دارند ریشه در دیدگاه آنان در زمینه برتری و سروری مسلمانان شیعه نسبت به یک غیرمسلمان می‌باشد. به عنوان نمونه در کتاب ترجمه تفسیر المیزان از علامه اسلام شیعه سیدمحمدحسین طباطبایی در جلد ششم آمده است، اسلام در ساختمان مجتمع دینی خود که بر اساس توحید و حکومت دینی اسلامی‌اش بنا نهاده شده عضویت هر منکر توحید و یاغی از حکومت دین نسبت به مجتمع انسانی را لغو فرموده است. تنها کسانی را انسان دانسته و عضویت آنان را نسبت به مجتمع بشری معتبر شمرده که اسلام (دین توحید) را پذیرفته و یا لااقل به ذمه و تبعیت حکومت دین گردن نهاده باشد و... در غیر این صورت از جرگه انسانیت خارج بوده و با او همان معامله‌ای را می کند که با غیر انسان می‌نماید. یعنی به انسان‌ها اجازه می‌دهد که او را از هر نعمتی که خود در زندگیشان از آن استفاده می‌کنند محروم ساخته و... مورد دیگری که زرتشتیان را در تنگنا قرار می‌داد جزیه گرفتن

یـا بـاج سـرانه و سـالانه گرفتـن از آنان بود. بـر مبنای آیه قرآن سـوره توبه مردمان کشـورهای مغلـوب شـده توسـط اعـراب اگـر می‌خواسـتند دیـن خـود را حفـظ کننـد مجبـور بودنـد که به اعـراب جزیـه بدهنـد. ایـن جزیـه مربـوط بـه اهـل کتـاب اسـت و سـایر ادیـان و بت پرسـتان اگـر مسـلمان نمی‌شـدند بـه قتل می‌رسـیدند. ایـن قانون در تمـام ادوار اسـلامی تـا دوره قاجار اجراشـده اسـت. هـدف از دریافـت جزیه، کیفرکـردن و خوارنمودن اهل ذمـه و اهانت به کیش و مذهـب آنـان و تحت فشـار قرار دادن غیرمسـلمانان از نظـر اقتصادی و اجتماعی اسـت. منظور روی گردانیـدن از کیـش خـود و گرویـدن بـه دین اسـلام بـوده اسـت. چگونه پذیرفتنی اسـت کـه اعـراب نومسـلمان و سـپس ترکان نومسـلمان به ایـران تاخته، شـهرها و روسـتاها را غارت و مـردان را قتـل عـام و زنـان و دختـران وکـودکان را بـه کنیـزی و بردگـی برند و سـپس بقیه ایرانیـان را در محدودیـت و تنگنا قرار داده و بر آنان در سـرزمین خودشـان جزیه سـالانه ببندند. بـه طـوری کـه امـام یـا فقیه یـا حاکم مسـلمان بـه دلخواه هـر مقـدار که خواسـت آنـان را به اسـم جزیـه همـه سـاله غـارت کنـد و آن وقـت عـده‌ای قلم به دسـت گرفتـه عنـوان کنند که جزیـه گرفتـن بـرای دفـاع از حقـوق ایرانیـان بوده اسـت. بی‌شـرمی هم حـدی دارد. نمی‌شـود در مقابـل واقعیت‌هـای تاریخـی بـه دروغگویـی پرداخت و حقایـق را وارونه جلـوه داد. این ظلم و اجحافـی اسـت کـه هـزار و چنـد صد سـال از سـوی فقها و سـلاطین اسـلامی بـر هموطنان زرتشـتی اِعمال شـده است.

هم از این روسـت که محمدتقی مجلسـی فقیه نام آشـنای شـیعه اواخر دوره صفوی که امـروز هـم نـزد مجتهـدان ارج بسـیار دارد می‌گویـد، می‌باید که از ایشـان به قدر وسـع و طاقت جزیـه بگیرنـد و چـون فرمـوده اسـت که ذلیـل باشـند، می‌باید کـه مقرر نسـازند بر ایشـان که هـر سـال چه چیز بدهند تا ذلت و خواری ایشـان بیشـتر باشـد. (همـان:۱۶۴-۱۵۹).

مشـابه ایـن نظـر فقهـی در مـورد جزیـه را فقهـای قبـل و بعـد از صفویـه و همچنیـن جمهوری‌اسـلامی از جملـه آقـای خمینـی و دیگـران گفته اند که هـدف از جزیه گرفتـن خوار و تحقیرکـردن اهـل ذمـه و وادار نمـودن آنـان به قبول اسـلام اسـت.

در سـال ۱۸۴۳م. وسـترگارد دانشـمند و خاورشـناس دانمارکـی از ایـران بازدیـد و بـه یـزد رفتـه و بـا زرتشـتیان ملاقـات می‌کنـد. وی از سـتمی که بر آنـان در مورد گرفتـن جزیه می‌رود

شـواهدی مـی‌آورد. او می نویسـد از هزار نفر زرتشـتی کـه در آن زمان در یـزد زندگی می کردند فقط دویسـت نفرشـان می‌توانسـتند به آسـانی جزیه خود را بدهند و تعداد کمتری با مشـکلاتی جزیـه تعییـن شـده را می‌پرداختنـد ولـی حدود نصـف آنان قـادر به پرداخـت جزیه خـود نبودند زیرا زرتشـتیان نمی‌توانسـتند به بسـیاری از مشـاغل سـودمند اشـتغال داشـته باشـند. خشـونت بـرای گرفتـن جزیـه معمول بـود. چنانکه در سـال ۱۸۶۵م. مأمور جمع‌آوری جزیه یک زرتشـتی را در بـازار گرفتـه و از او جزیـه خواسـت و در حالـی کـه او را مـی‌زده وی را بـا طنـاب بـه یک سـگ بسـته و با شـلاق زدن زرتشـتی و سـگ و عصبانی کردن حیوان، زرتشـتی را با ضربات شـلاق خود و گاز گرفتن سـگ شـکنجه می کرده اسـت. (همـان:۱۹۵-۱۹۴).

بنگریم به نمونه ای از کشـتار زرتشـتیان در دوره قاجار. در زمان ناصرالدینشـاه، در اطراف برازجـان بـه سـوی جنـوب کشـور، زرتشـتیان بسـیاری در چنـد روسـتای محصـور زندگی می کردنـد. پیرزنـی زرتشـتی کـه در یکـی از این روسـتاها بجـا مانده بود شـرح واقعه را به شـهریار جمشـید ورجاوندی که از دوسـتان موبد رشـید شـهمردان بوده اسـت بازگو می کند. روزی یک آخونـد بـرای روضه‌خوانـی و کسـب درآمـد به روسـتای ما وارد شـد چـون مسـلمانی اینجا ندید بـه راه خـود رفـت. چنـد مـاه بعد بـه اتفاق عـده‌ای قاتـل (اراذل قمه به دسـت) به روسـتای ما برگشـت. مـردان و زنـان مـا را گرفتـه بر سـرِ چاه سـر می‌بریدند و در چـاه می‌انداختنـد تا اینکه بقیـه از ترس اینکه کشـته شـوند مسـلمان شـدند. من که دسـتگیر نشـده بـودم خـود را پنهان کـردم و بعـد از کشـتار برگشـتم. بسـیاری از مـردم بـا دلـی ناشـاد روسـتا را تـرک کردنـد. این روسـتا به قتلگاه معروف اسـت. مشـابه این وضعیت یک سـال پیش در سـه روسـتای زرتشـتی دیگـر روی داد. بعـد از کشـتارها مـردم باقـی مانده آن روسـتاها همگی رفته بودند. (شـهمردان، ۴۶۷:۱۳۶۰).

قبـل از دوره صفـوی زرتشـتیان ایـران حـدود سـه تا پنـج میلیون نفـر بودند. بـا روی کار آمـدن صفویـه و قـدرت گیری علمای شـیعه، جمعیـت زرتشـتیان در نتیجه تضیقـات افراطیون شـیعه کـه زیـر نظـر مجتهدیـن عمـل می کردند بـه حـدود یک میلیـون نفـر رسـید. در نتیجه زرتشـتیان چـون بـرگ خـزان نیسـت و نابـود شـدند. عـده‌ای کشـته شـدند، عـده‌ای بـر اثـر فشـارهای بی‌حـد و مسـتمر بناچـار مسـلمان شـدند و عـده‌ای جـلای وطـن نمـوده با مشـقت

خود را به هند و زرتشـتیان آن کشـور رسـاندند. باقیمانده قلیل زرتشـتیان در دوره قاجار شـامل شـش هـزار و ششـصد و پنجـاه و هشـت نفر در یـزد، چهار صد و پنجـاه نفر در کرمـان و پنجاه نفـر در تهـران زندگـی می‌کردنـد و هـر روز را در هـراس از یـورش متعصبـان شـیعه بـه شـب می‌رسـاندند. بـاری، نـه تنهـا روش و نگـرش روحانیون شـیعه در زمـان قاجارها مشـابه و ادامه دهنـده راه روحانیـون شـیعه از زمـان شـاه‌عباس اول صفـوی به بعد اسـت بلکه هـم اکنون نیز ایـن دیـدگاه در جمهوری‌اسـلامی توسـط دسـتگاه روحانیـت دنبـال مـی شـود. البتـه سـاختار حکومـت قاجـار نیـز مشـابهت زیادی بـه صفوی داشـت ولی کم رنگ تـر و بی‌تـوش و توان‌تر. در ایـن دوره نیـز مشـابه عهـد صفوی کلیه صاحـب منصبان دولت نمایندگان شـاه قاجـار بودند و او بـود کـه قـدرت منحصـر به فرد محسـوب مـی شـد. در عین حـال حکمرانـان و منصوبین دولتـی در ایـالات و ولایـات از خواسـته‌های ریـز و درشـت مجتهدیـن محل پشـتیبانی کرده و خـود را تقـدس مـآب نشـان می‌دادنـد. در واقع به همـان اندازه که قدرت شـاهان قاجار نسـبت بـه شـاهان صفـوی کاهش یافته بـود در مقابل بر قـدرت روحانیـون دوره قاجار نسـبت به عهد صفـوی افزوده شـده بود. پس از گذشـت قرن ها از اقامت زرتشـتیان در هنـد، موفق‌ترین اقلیت قومـی هنـد چـه از نظـر تحصیـلات و دانش و فـن و چه در زمینـه تجارت و صنعت را پارسـیان تشـکیل مـی دهند. اما زرتشـتیان ایران بـرای جلوگیری از نابـودی کامل به مناطـق دورافتاده و گمنـام روسـتایی کـه دور از مراکز قدرت و ثروت بود به روسـتاهای کویری یـزد و کرمان رفتند. زیـرا جبـاران رغبتـی به آمـدن به این مناطـق دورافتاده کویـری بی‌برگ و نوا که عـده‌ای مردم تنگدسـت به‌صـورت پراکنـده در آن می‌زیسـتند نداشـتند. بـه ایـن ترتیـب در تاریخـی نامعلوم احتمـالاً در اواخـر سـده سـیزدهم یـا اوایـل سـده چهاردهـم میـلادی موبـدان فارس بـا دیگر موبـدان و همکیشـان از گوشـه و کنـار کشـور در ایـن مناطق که مشـکلات اقلیمی و معیشـتی متعـددی داشـت بـه خصـوص در دو روسـتای شـریف‌آباد و ترک‌آبـاد در دورترین فاصلـه از یزد اقامـت گزیدنـد تـا از گزنـد مسـلمانان تـا حـدودی در امان باشـند. آنـان تعدادی از نسـخه های خطـی کمیـاب و گرانبـار پیشـینیان و کتـب دینی خـود را که از عهد ساسـانی باقی مانـده بود و از گزنـد مسـلمانان حفـظ کـرده بودنـد با خـود به ایـن محل آوردنـد. همچنیـن دو آتش مقدس دیریـن یعنـی آتـش "آذر فرنبـغ" و "آتـش بهـرام" را نیـز با خـود به ترک‌آبـاد و شـریف‌آباد برده

و در بناهایی که ظاهراً تفاوتی با دیگر خانه‌های روستایی نداشت جای داده و تا به امروز روشن نگاه داشته‌اند. آنان از سال‌ها قبل شروع به نسخه برداری از اوستا و دیگر کتب زرتشتی کرده و این کار را در این دو روستا نیز ادامه دادند. موبدان موبد نیز در اینجا ساکن شد. در حقیقت مساعی زرتشتیان با مشقات زیاد از عهد ساسانی تا دوره معاصر در حفظ پیشینه ملی و فرهنگ باستانی ایران زمین علیرغم تعصبات و تلاش‌های بی‌وقفه مسلمانان در از بین بردن این گنجینه های بی‌بدیل فرهنگ ایرانشهری در تمام این هزار و چند صد سال ادامه داشته است.

این واقعیتی است که زرتشتیان ایران با مشقات بسیار زیاد و بذل جان و مال کوشیده‌اند با حفظ و بازنویسی، آثار بجای مانده از عهد ساسانی و قبل از آن را که پیشینه ملی و فرهنگی ایرانیان است حفظ نموده و به نسل‌های امروز برسانند. در مقابل مسلمانان در همه این ادوار با تحریک علما به هر طریق که ممکن بوده سعی در از بین بردن این گنجینه‌های بی‌نظیر فرهنگ ملی ایران زمین داشته‌اند. البته مسلمانان بسیاری از این آثار گرانبها را نیست و نابود کرده اند. اما هر آنچه باقی مانده به واسطه فداکاری‌های زرتشتیان بوده که این آثار ارزشمند با از خودگذشتگی آنها به نسل امروز رسیده است. ملت ایران بی‌گمان وامدار این بزرگ‌منشی، فرهنگ دوستی و وطن پرستی این ایرانیان راستین است. باشد که در ایران آینده که میهن در دستان پرتوان جوانان میهن پرست قرار می گیرد در مراسمی ملی و با شکوه از مساعی پر ارج هموطنان زرتشتی قدردانی و سپاسگزاری ویژه به عمل آید.

مظفرالدینشاه

مظفرالدین میرزا پسر چهارم ناصرالدینشاه بود. از آنجا که مسعودمیرزا ظل السلطان پسر ارشد او مادرش از خاندان قاجار نبود طبق سنت قاجارها نمی‌توانست به ولیعهدی برسد. دو پسر بعدی یکی بعد از دیگری ولیعهد شدند ولی در کودکی فوت کردند. چنین بود که چهارمین پسر در پنج سالگی در تاریخ ۱۲۷۴ق. به ولیعهدی رسید. دوران ولیعهدی برای مظفرالدین میرزا بسیار طولانی بود تا اینکه گلوله‌های تپانچه میرزا رضا کرمانی و ترور پدرش وی را در چهل و چهار سالگی پس از آن که عمری را در تبریز به بطالت و بیکارگی و عیاشی با افرادی منحط گذراند به تخت سلطنت رساند. هنگامی که واقعه ترور ناصرالدینشاه روی داد امین السلطان صدراعظم او با درایت بحران را مدیریت و به مظفرالدین میرزا واقعه را خبر داد. شاه جدید در تلگرامی صدراعظم را در مقام خود ابقا و

بـا جمـع اطرافیـان بیـکاره و طمـاع خود از تبریز راهی تهران شـد و رسـماً به پادشـاهی رسـید .

مظفرالدینشـاه سـاده لوح و سـهل القبول، در هیچ زمینه‌ای علم و اطلاع درسـتی نداشـت. وی آدمـی خرافاتـی و ترسـو بـود و حتی از رعـد و بـرق می‌ترسـید. در دوران طولانی ولیعهدی در تبریـز هیچـکاره بود. ناصرالدینشـاه بـه خاطر اهمیت ایالـت آذربایجان و هم مـرز بودن آن با روسـیه و عثمانـی و همچنیـن مناطـق نـاآرام کرد نشـین افراد لایـق و مقتدری را بـه حکمرانی آذربایجـان می‌گماشـت. همـه امـور ایالت در دسـت حاکم بـود و او حتی در امـور داخلی ولیعهد هـم تعییـن تکلیـف می‌کـرد. بی‌گمـان ایـن خواسـت شـاه قاجار بـود که بـه ولیعهـدش میدان ندهـد و امـکان مالی مناسـبی هم نداشـته باشـد تـا مبادا روزی سـر بـه مخالفت با وی بـردارد. چنیـن بـود کـه مظفرالدیـن میـرزا مهمـل بارآمـده و بـا جمعـی افـراد منحـط و خوش‌گـذران روزگار می‌گذرانیـد. بـه علـت بیکفایتـی و سسـت عنصـری او بـه هنگام پادشـاهی رشـته امور کشـور بیـش از پیـش از هـم گسـیخته شـد. در اواخـر سـلطنت ناصرالدینشـاه، حسـنعلی خـان گروسـی حاکـم آذربایجان به تهران فراخوانده شـد و شـاه شـاید برای امتحـان درایت و مدیریت ولیعهـدش مسـئولیت آذربایجـان را بـه عهـده او گذاشـت. بـا فراهم آمـدن این فرصـت هجوم اطرافیـان ولیعهـد بـه جـان و مـال مـردم تبریـز آغـاز شـد و هـر کار کـه می‌خواسـتند انجـام می‌دادنـد. بـا بی‌اعتنایـی آنها بـه مظفرالدین میـرزا و در ادامه اجحافـات این گـروه کار به جایی رسـید کـه اهالـی تبریز مصمم شـده بودنـد ولیعهـد و اطرافیانـش را از تبریـز اخراج کننـد. ولی واقعـه قتـل ناصرالدینشـاه پیـش آمـد و چون وی اکنون شـاه مملکت شـده بود تبریزی‌هـا او را بـا احتـرام به تهـران روانـه کردند.

کاساکوفسـکی روس کـه در ایـن زمـان فرمانـده قزاقـان بـود در مـورد وی می‌نویسـد، به طورکلی مردم از طرز حکومتداری مظفرالدینشـاه و از ترسـویی و سسـتی او ناراضی‌اند و کسـی بـه او احتـرام نمی‌گـذارد. اگـر کار بـه همین منـوال ادامه داشـته باشـد حکام ایالات شـروع به سـرپیچی خواهنـد نمود و کشـور در نتیجـه مهملی و بیعرضگـی حکومت مرکزی دچـار هرج و مـرج خواهـد شـد. وقتـی شـاه زنان حرمسـرای پـدر را که چهـار صـد زن عقدی و حـدود چهار صـد زن صیغـه‌ای بودنـد و بـا خدمـه بـه هـزار نفـر بالـغ می‌شـدند مرخص نمـود به هـر کدام مبلـغ متنابهـی پرداختـه و بـرای عده‌ای از آنان مسـتمری قابـل توجهی بالغ بر چندیـن ده هزار

تومـان در سـال برقـرار کـرد. چنانکـه هزینـه میلیـون تومانـی پیـش بینی نشـده‌ای بـر بودجه دولـت تحمیـل شـد. از طـرف دیگر گله گرسـنه همراهانش کـه از آذربایجان آمده‌انـد در تهران ریختـه بودنـد. ایـن بی سـروپاها بدون آنکـه کوچک‌تریـن آمادگی بـرای انجام خدمـات دولتی داشـته باشـند در عیـن حال طماع و سـیری ناپذیر و بی‌حد خود پسـند هسـتند. تصـور نمی‌کنم حتـی دسـت‌های قـوی ماننـد ناصرالدینشـاه توانایـی می‌داشـت جلو این افسـار گسـیختگان را بگیـرد. دیگـر از خالـه مظفـر چـه انتظـار می‌تـوان داشـت. ایـن بودکـه شـاه در مقابـل توقعات بی‌پایـان و وقیحانـه آنهـا تسـلیم و شـروع بـه دادن اضافـات و انعامـات از مبالـغ صرفه‌جویـی شـده کـرد. ایـن مبالـغ تمام شـد و کسـر بودجـه دولت به جایی رسـید کـه به ناچار بـه صندوق ذخیـره ناصرالدینشـاه کـه با چنـان دقت در دوران سـلطنت پنجاه سـاله خود اندوخته بود دسـت درازکردنـد. بـه ایـن افـراد اضافات سـه هـزار تومانـی و پنج هـزار تومانـی و یا خریـد خانه‌های ده پانـزده هزارتومانـی داد. از اینهـا گذشـته و از همـه مهمتـر، علـت کسـری بودجـه ضعـف حکومـت مرکـزی نسـبت بـه ایـالات بود. بـا همه وطن فروشـی و رشـوه‌خواری و طمـاع بودن ناصرالدینشـاه همه رجال در برابر او می‌لرزیدند. وی این موقعیت را در سـایه نیم قرن سـلطنت بدسـت آورده بـود امـا بـرای ایـن یکی کسـی یـک پـول ارزش قایل نیسـت. والیـان صریحاً از ارسـال مالیـات خـودداری کـرده و منتظر آن هسـتند که ببیننـد اوضاع به چه صـورت در می‌آید و عاقبـت کار چـه می‌شـود. امـا اگـر چه مالیـات را بـه خزانه دولـت تحویل نمی‌دهنـد ولی اخذ مالیات‌هـا از مـردم توسـط آنها ادامـه دارد. امان‌اله میرزا دربـاره خواهـر دوم فرمانفرما و حضرت علیـا کـه معشـوقه مظفرالدینشـاه بـود می‌نویسـد، شـاه در برابـر زن خـود حضرت علیا تسـلیم اسـت. اما خواهر دوم حضرت علیا با اینکه بیش از سـی سـال نداشـت سـه بار شـوهرکرده بود. شـوهر سـوم او وکیل الملک اسـت که فعلاً منشـی حضور مظفرالدینشـاه می‌باشـد. شـاه خیلی خاطرخـواه ایـن خانـم اسـت و با وی به سـر می‌برد. زنی اسـت بی‌اندازه تسـلط طلـب و تعجبی نـدارد کـه شـاهِ زبـون صد در صد زیـر فرمان او قـرار دارد. بـا اینکه زن وکیل الملک به حسـاب می‌آیـد همـه کاره امـور کشـور اسـت. کلیـه دسـتخط‌ها، تقاضاهـا و تمـام انتصابـات و هـر چه بخواهـد انجام می‌شـود. مظفرالدینشـاه به نشـانه علاقه‌اش بـه او کلیه املاک و روسـتاهایی را کـه ناصرالدینشـاه بـه عزیزکـرده‌اش عزیزالسـلطان داده بود به معشـوقه‌اش واگذار کرده اسـت.

طبـق معمـول شـاهان قاجـار، اکنـون نوبـت به پسـران وی رسـیده بود کـه در ایـالات مختلف مشـغول گـردآوری مال و عیاشـی شـوند و دمـار از روزگار اهالـی در آورند.

در این مورد احتشـام السـلطنه که از رجال خوشـنام دوره قاجار اسـت می‌نویسـد، هر یک از شـاهزادگان را کـه بـه یکـی از ایـالات والـی و حاکـم می‌کردند با شـیوه سـالارالدوله با جان و مـال مـردم رفتـار می‌نمودنـد. اگر فـرد متمکنـی در آن منطقه بود بـا دسیسـه‌ای او را به قتل رسـانده و اموالـش را غـارت می‌کردند. سـالارالدوله در طـی حکومت‌هایی که در کرمانشـاهان، خمسـه، کردسـتان، بروجرد و لرسـتان داشـت بر جان و مال و ناموس و حیثیت مردم ابقا نکرد. هیـچ مرجعـی نبودکـه جنایات او و دیگر شـاهزاده‌ها را بازخواسـت و تعقیب و مجـازات کند. پدر بزرگـوارش مظفرالدینشـاه هـم وقتی می‌شـنید قدری مثـل خاله‌زنک ها قرقر می‌کـرد و بعضی اوقـات هـم نفریـن می‌نمـود. معلوم اسـت از چنان پـدر بی‌حال، ضعیـف، بداخـلاق و احمق که سـعی مـی کرد ظاهرش مطابق شـرع باشـد بیـش از این نمیتـوان توقع داشـت. از جمله اعمال خیـر آن پادشـاه، خریـد حـج و تشـرف بـه عتبـات مقدسـه بـرای خـود، پـدر و مـادر و نیاکانش بـود. همیـن پادشـاه جمجـاه انواع فسـق و فجور و اعمال ناشایسـتی که شایسـته هیـچ مهتر و قاطرچـی نبـود مرتکـب می‌شـد. او در حضور تمـام وزرا و اعیانی کـه از تبریز بـرای دارالحکومه مبـارک سـوغات آورده بـود و تمـام آنهایی کـه در تهران می‌توانسـتند داخل آن حـوزه ننگین و شـرم آور بشـوند دسـت به انواع مناهی و منکرات می‌آلود. او و دار و دسـته رسـوایش در مجالس دربـاری خـود رفتـار و حرکات لویـی پانزدهم را تکـرار می‌کردند و مرتکب اعمالی می‌شـدند که قلـم از یـادآوری و تحریـر آن شـرم داشـت. با این تفاوت نسـبت به دربـار لویـی پانزدهم که در خاتمـه هـر یـک از آن مجالـس شـرم‌آور، قـدری گریه و توبـه و اسـتغفار کرده و فرمـان احضار سـیدبحرینی را صـادر می‌نمـود تـا برایـش حدیـث کسـا و دیگـر ادعیـه و اوراد را بخوانـد. ایـن سـیدبحرینی روضه‌خـوان بیسـوادی بـود که شـاه اعتقاد عجیبی به او داشـت و نفسـش را حق می‌دانسـت و دعـای او را مسـتجاب. در دوره مظفرالدینشـاه هـم مثـل قبل همه سـاله در دربار سـعی می‌کردنـد بـا تغییـر حاکمان ایـالات و گرفتن پیشـکش و همچنین دادن القـاب به برخی افـراد پـس از دریافـت پیشـکش قسـمتی از هزینه‌های دربـار را تأمیـن کنند. روال کشـورداری در ایـن دوره تفاوتـی بـا عصـر ناصری نکرده بـود. حاکمان و ملّاهـا در ایالات همـه کاره بودند

و رؤسـای ایـلات در خـارج از شـهرها نیزچنیـن وضعی داشـتند. راهزنـی و غارت ایـلات ادامه داشـته و فقـر و پریشـانی و نبـود امنیـت جانی و مالـی در همه‌جـا حکمفرما بود.

"سـوزوکی شـین جوء" خبرنگار و سـیاح ژاپنی که در اواخر حکومت مظفرالدینشـاه به ایران آمـده مطالبـی در مـورد وضعیـت جامعه ایران نوشـته که به گوشـه‌هایی از آن نظر مـی افکنیم. او در سـمنان بـه دیـدار مستشـارالملک حاکم ایالـت مـی‌رود و یـک روز در دارالحکومه می‌ماند تـا طـرز کار اداری دارالحکومـه را ببیند. وی می‌نویسـد، کارها خیلی سـاده انجام می‌شـد به این ترتیـب کـه دو صندوق برای نوشـته‌ها و عرایض گذاشـته بودنـد و فقط دو کاتب و یک دسـتیار حاکـم کـه ملّایـی بود به ایـن نوشـته‌ها و عرایض می‌رسـیدند. دامغان کـه در تاریخ نـام وآوازه دارد امـروزه شـهری کوچـک و نیمه‌ویرانـه می‌نمایـد که حدود سـیزده هـزار نفر جمعیـت دارد. شـاهرود شـهری کوچـک بـا حـدود پنج هـزار نفر جمعیت اسـت. شـهر بعـدی سـبزوار پیش‌تر حـدود سـی هزار نفر جمعیت داشـته ولـی در سـال ۱۸۷۱م/۱۲۸۸ق. در قحطی بـزرگ و پس از تلفـات گرسـنگی جمعیت شـهر بـه کمتـر از ده هزار نفر رسـیده اسـت. اما امروزه حدود بیسـت هـزار نفـر جمعیـت دارد. سـبزوار دارای بارو و حصار بلندی اسـت و مـردم در درون حصار زندگی می‌کنند. جمعیت شـهر باسـتانی نیشـابور بیش از ده هزار نفر اسـت. مشـهد شـهر بزرگی اسـت بـا حـدود صـد هزار نفر جمعیـت و مرکز ایالت خراسـان امـا مهمانخانـه‌ای ندارد جز کاروانسـرا. ایـن شـهر حصـاری نیمـه ویـران دارد. کوچه‌هـای آن باریک و کثیف و قبرسـتان در هر گوشـه و کنـار وجـود دارد کـه دیدنـش دلتنگـی می‌آورد. وسـایط نقلیه در ایـران نظـم و ترتیب چندانی نـدارد و در راه‌هـا هـم راهزنـان بارها دسـتبرد می‌زنند. این اسـت که مسـافران حتماً اسـلحه‌ای ماننـد تفنـگ و شمشـیر با خود دارند. در ایران، شـاه به ظاهر سـلطان مسـتبدی اسـت و اختیار حیـات و ممـات مـردم در دسـت اوسـت. امـا خوب کـه بنگریـم او نمی‌توانـد از تعالیـم قرآن و سـنت پیامبـر اسـلام و تفاسـیر فقهی مراجـع عظام تخلف کنـد. او رؤسـای ایل‌هـا را نمی‌تواند بـه اختیـار خـود برگمارد. کسـی کـه انتظـار دارد مأموریت دولتی بـه او بدهند پیـش از هر کاری بایـد رشـوه و هدیـه پیشـکش کند. حتـی برای مأمـوران بلنـد پایه ماننـد والی ایالـت، مقبولیت و تجربه و سـابقه داشـتن اهمیت ندارد. هر کسـی پیشـکش بیشـتر به شـاه بدهد منصب را به او واگـذار می‌کننـد و او مأمـور گـردآوری مالیـات و دیگـر کارهـای حکومتی در محل می‌شـود.

در چنیـن احوالـی والـی یـا حاکم ایالـت از کارگزارانش می‌خواهـد دو برابر مالیات تقویم شـده را وصـول کننـد. حاکمیـن منصوب شـده بـرای شـهرها و نواحی از طـرف والی نیز باید پیشـکش قابـل قبولـی بـه والی بدهند تـا این مقام را بدسـت آورند. همینطـور مرتبه به مرتبـه این جریان ادامـه دارد و در نهایـت روسـتایی بایـد هزینـه همـه ایـن مقامـات را به‌صـورت مالیـات بپردازد بـه اضافـه مداخلـی کـه هر یـک باید داشـته باشـند. به ایـن ترتیب پیشـکش و مقـام فروختن در ایـران قضیـه آشـکاری اسـت. ایـن رویـه نه تنها در امور کشـوری بلکه در دسـتگاه لشـکری هـم معمـول اسـت. افسـران درجـه را با پیشـکش می‌گیرنـد. آنهـا لباس سـربازی را به سـرباز می‌فروشـند و... حتـی فراشـان حاکـم یا خانـه شـاگردها حقوقی نمی‌گیرنـد. در نتیجـه آنها هم سـعی می‌کننـد از مـال اربـاب و صاحبخانـه بدزدند. احـوال و مصادیق فسـاد اجتماعـی از حد و وصـف و شـمار بیـرون اسـت. در ایـن وضعیت کـه مالیـات و زیاده‌طلبـی مأموران سـرانجام به مالیات‌دهنـدگان اصلـی و فقـرا تحمیـل می‌شـود، کشـاورزان فقیر کشـت و کار را رهـا می‌کنند و می‌گریزنـد و آواره می‌شـوند و مملکـت هـر چـه ویران‌تـر و بیابان‌هـا گسـترده‌تر می‌شـود. امـا مـردم ایـن احـوال عجیـب را نمی‌فهمند و برایم شـگفت‌انگیز بود کـه آنهـا آرام و بی‌تفاوت نظاره‌گـر ایـن وضع‌انـد. گمـان دارم کـه ایـن نگـرش بـه خصـوص به اندیشـه قضـا و قَـدَر در اعتقـاد مـردم ایـران مربـوط می‌شـود کـه هـر امر مربـوط به انسـان را از درسـت یا نادرسـت از مشـیت الهـی می‌دانند. شـاه هرسـاله به گماشـتگان و مأموران خـود در ولایات بـه عنوان تقدیر از خدمـات شـایان آنهـا خلعـت و نشـان و دیگـر عطایـا و عناویـن مرحمـت می‌کنـد. امـا مقام تقدیـر شـده در مقابـل باید پیشـکش ارزشـمندی تقدیـم نمایـد. در واقع اعطای نشـان یا خلعت فقط یک راه کاسـبی برای شـاه اسـت. رؤسـای پایین‌تر و وزرا هم به شـاه تأسـی می‌کنند و از فرودسـتان خود پیشـکش می‌گیرند. دسـتگاه اداری و حکومتی ایران از سرچشـمه گل آلود است و بـه همیـن صـورت تا پایین دسـتِ رود و جویبار مـی رود. به طوری که پایـه و مایه لازم برای اصـلاح و دگرگونـی وجـود ندارد. هـر بودجه‌ای برای عمـران و آبادانی فقط به کیسـه مقام‌های محلـی مـی‌رود و هیـچ اصلاحـی صـورت نمی‌گیـرد. در ایـران توانگـران و مقـام داران معمولاً پنجـاه یـا صـد پیشـخدمت، فـراش و مـلازم دارند. آنهـا به ایـن قـراول و یسـاول می‌بالند ولی بـه آنـان دسـتمزد نمی‌دهنـد. ایـن نوکـران بی‌جیـره و مواجـب برابـرِ این مَثَـل معـروف اند که

روباه از قدرت شیر بهره می‌برد. آنان بلای جان مردم‌اند و زندگی خود را با حق و حساب گرفتن از ضعیفان می‌گذرانند. در همه جای ایران مکتب خانه هست. بچه‌هایی که در مکتب‌خانه درس می‌خوانند با یادگرفتن حساب آغاز میکنند و قرآن را به تکرار می‌خوانند تا به خاطر بسپارند. اما در واقع شمار کمی از کودکان به مکتب می‌روند و بسیاری از مکتب رفته‌ها هم که کمی خواندن می‌دانند به زحمت می‌توانند بنویسند. کسی را که خواندن و نوشتن بداند با عنوان میرزا، پیش از نام او خطاب می‌کنند و احترام می‌گذارند. کسانی هم طب قدیم تحصیل می‌کنند. توانگران معلم سرخانه می‌آوردند تا فرزندانشان را تعلیم دهد. از سال ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق. مدرسه به سبک جدید در چند شهر بزرگ تأسیس شده است. زبانی که ایرانی‌ها با آن گفتگو می‌کنند ظریف، لطیف و ادیبانه است. زبان‌فارسی را زبان فرانسه مشرق زمین نامیده‌اند. قشون ایرانی به این صورت است که واحدهای قشون به ایالات و ولایات و بلوکات و ایلات تقسیم می‌شود. فرمانده هر هنگ و واحد محلی معمولاً از سوی ایلخانی انتخاب می‌شود. مسیحی‌ها، یهودی‌ها و زرتشتیان را به سربازی نمی‌برند (زیرا آنها نجس هستند). در سواره نظام بجز نفرات قزاق تهران، افراد ایل‌ها شرکت دارند. مردان ایل در تیراندازی و سوارکاری آزموده‌اند و استعداد رزمی دارند اما اسلحه و جیره کافی ندارند و با فنون رزمی آشنا نیستند. آیا آنها به راستی می‌توانند با سربازان ممتاز ممالک اروپایی نبرد کنند؟ آنها یونیفورم نظامی ندارند و اسلحه‌شان فقط تفنگ ساخت ایران و شمشیر و تپانچه است. اسب‌هاشان به علت سوء تغذیه لاغر و نزارند. فقط یک هنگ اصفهانی و دو هنگ تهرانی مشق اروپایی می‌گیرند و لباس و اسلحه دولتی به آنها داده می‌شود. خدمت سربازی دائمی است و در میان افراد قشون از پسران چهارده ساله تا پیرمردان سپیدموی و فرتوت می‌بینیم. جیره و مقرری سربازان هم کافی نیست. از این رو، لباسشان ژنده و پاره وتمرینات نظامی شان ناقص و نامرتب است و حتی در جاهایی تمرین نظامی نمی کنند. تفنگ‌هایی که دارند قدیمی است و به هیچ کاری نمی‌آید. درباره توپچی‌ها می گویند تعدادشان پانزده فوج است، اما فقط دویست عراده توپ قابل استفاده دارند که بیشتر این توپ‌ها چرخ ندارد. آنها همیشه با قیافه‌ای ظفرنمون چنانکه گویی کار مهمی می کنندکیسه‌های باروتشان را زیر آفتاب می‌گذارند تا خشک شود. اما

در وضـع اضطـراری بیشـتر بـه سـپاه خـودی لطمه می‌زنند تـا به قوای دشـمن. نیـروی دریایی ایـران هـم در یـک نـاو توپـدار کهنـه و یک کشـتی کوچک بخـاری خلاصـه می‌شـود. امیران و صاحـب منصبـان قشـون هـم فقـط از خانواده‌هـای بـا نفوذ بیـرون آمـده و مقـام یافته‌اند. به عنـوان نمونـه سـرتیپ‌های چهـارده پانـزده سـاله هم می بینیـم که یگانه هنرشـان این اسـت کـه حقـوق و مزایـای افسـران پایین دسـت و سـربازان را به جیب خـود بریزند. رعایـت انضباط نظامـی هـم از آنهـا نبایـد داشـت. پیش‌تر شـاه بیمارسـتانی بـرای قشـون بنیادکرد که بیسـت تختخـواب داشـت و انتظـار داشـت کـه آن را مرتـب و مجهز نگـه دارند. امـا افسـران گرداننده ایـن کار همـه هزینه‌هـای داده شـده را اختـلاس کردند. آنها هیـچ دارو و ابزار طبـی نخریدند و بودجـه سـالانه بیمارسـتان را هـم برای خود برداشـتند. یکبار شـاه گفت برای دیدن بیمارسـتان قشـون خواهدآمـد. همـه دسـت اندرکاران هراسـان شـدند و بـا دسـتپاچگی فراش فرسـتادند و سـربازان را از بـازار کـه در آنجـا سـرگرم کار و یا دستفروشـی بودند جمـع کردنـد و آوردند. آنان را کـه خودشـان را بـه بیمـاری زده بودنـد و از درد می‌نالیدنـد روی تخت‌هـا خواباندنـد و قضیـه بـرای افسـران آنهـا بـه خیر گذشـت. سـربازان جیره غذایی بخـور و نمیـر و لباس ژنـده دارند و مواجـب نمی‌گیرنـد و همـه بـه بـازار می‌آیند تا بـه کسـبی بپردازند و زندگـی خـود را بگذرانند. ایـن وضـع بـه راسـتی غم‌انگیز اسـت ... با ایـن همه سـربازان ایرانی خـوش بنیـه و تناورند. به غذای سـاده قانـع و در سـختی‌ها بردبارند.

در این مورد کاساکوفسـکی می‌نویسـد، لجام گسـیختگی سـربازان در این اواخر روز به روز رو بـه افزایـش اسـت. سـربازان به علت فقـدان مجازات و نبودن دسـت مقتـدری در بالای خود از قیـد و بنـد سـربازی خـود را آزاد می‌دانند. در بازارهـا فضاحت‌های نفرت انگیـز راه می‌اندازند. در موقـع عبـور از جلو دکان های سـبزی و میوه فروشـی و دیگـر مغازه‌ها کالاهـا را برمی‌دارند. همیـن کـه بقال بیچـاره فریاد اعتـراض بلند کند سـربازان که معمـولاً به صورت دو سـه نفری راه می‌افتنـد می‌ایسـتند و زننده‌تریـن ناسـزاهای چالـه میدانـی به سـرش می‌بارنـد... دکانداران هـم هرگـز درصـدد شـکایت بـر نمی‌آیند چرا کـه می‌داننـد آنها مجـازات نخواهند شـد و با این کار آنهـا را جری‌تـر می‌کننـد. سـربازان بـا بـی توجهی بـه هر کاری دسـت می‌زنند. یـک خانه اروپایـی یافـت نمی‌شـود کـه در آنجـا سـربازی بـه دربانی نباشـد. سـربازها علنـاً در کوچه‌ها به

کار نگهداری بچه آنان و نوکری می‌پردازند. دیگر باکی ندارند به دنبال خانم‌ها و دختر بچه‌های اروپایی راه افتاده و کیف و پالتو خانم‌ها و کتاب و چاشت کودکان را حمل نمایند.

حال به گوشه‌هایی از زندگی روزانه طبقه نسبتاً مرفه و اعیان در شهرهای بزرگ در این عهد می‌پردازیم. در جامعه قاجاری نظام خویشاوندی مستحکمی وجود داشت. گستره خویشاوندی در آن موجب می‌شد از خانواده‌های ثروتمند و بعضاً فقیر در یک گروه خویشاوندی قرار گیرند. در مجموع دو گروه اعیان و عامه مردم ساختار جامعه را تشکیل می‌دادند. گروه اعیان جامعه گروه مصرف کننده محسوب می‌شدند که به ترتیب شامل، خانواده سلطنتی، نجبا، مجتهدان، دیوان سالاران ممتاز، تجار، ملاکان بزرگ، کارمندان و ملّاها بودند. بقیه افراد جامعه شهری که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند شامل صنعتگران، پیشه‌وران، کسبه و سرانجام اکثریت مردم عامه شامل کارگران روزمزد و دهقانان که در داخل یا خارج شهر به کار مشغول بودند.

خانواده دوره قاجار، خانواده‌ای گسترده بود. بدین معنا که خانواده اصلی معمولاً با اولاد ذکور خویش و همسرانشان به صورت دسته جمعی در مجموعه نسبتاً بزرگی که منزل نام داشت زندگی می‌کردند. ساختار خانواده چنان بود که در حین زندگی زوج‌های متعدد در یک مجموعه، به میزان مشخص و محدودی هر زوج زندگی مستقلی داشتند. در یک خانواده خدمتکاران و نوکران متعددی مشغول انجام کارهای گوناگون بودند. مهمانان خانواده اغلب از خویشان و همچنین از دوستان یا افرادی بودندکه با مرد خانواده مراوده کاری یا مالی داشتند. برخی از میهمانان که از خارج شهر می‌آمدند ممکن بود چندین روز اقامت داشته و پذیرایی شوند. در جامعه سنتی قاجار زنان می‌بایست به طور کامل از مردان جدا باشند. خانه‌ها از اندرونی و بیرونی تشکیل می‌شد که در اندرونی زن‌ها و بچه‌ها مستقر بودند. فقط مردان محرم خانه به آنان سر میزدند و یا مهمانان زن در آنجا پذیرایی می‌شدند. بیرونی محل استقرار مرد خانه و پذیرایی از میهمانان مرد بود. طبخ غذا در اندرونی توسط زنان و مستخدمین انجام می‌شد و اگر میهمانی در بیرونی بود غذا در سینی‌های بزرگ به بیرونی برده می‌شد. در اندرونی وسط حیاط حوضچه‌ای قرار داشت که برای وضوگرفتن و شستن لباس و ظرف از آن استفاده می‌شد. لباس‌ها را درون لگن

فلـزی بزرگـی بـا آب حوض شسـته و سـپس درون حوض آب می‌کشـیدند. شستشـو با صابون یـا چوبـک انجـام می‌شـد. در مناطق مرکزی ایـران در خانه‌هـا، زیرزمین‌هایی کـه دارای بادگیر بـرای خنـک کردن هـوا بود وجود داشـت که بخصوص در فصل تابسـتان اسـتفاده می‌شـد. در کنـار آشـپزخانه انبـاری یـا هیـزم خانه برای قـرار دادن شـاخه‌های خشـک و در قسـمتی از آن محلـی بـرای ذخیـره کردن ذغـال وجود داشـت. در برخی خانه‌ها تنـور بـرای نانوایی هم نصب شـده بـود. برای خدمتـکاران نیز اتاق هایی در نظر گرفته شـده بود که در آنسـوی حیاط نسـبت بـه خانـه اربـاب قـرار داشـتند. بیرونـی خانه مجلل‌تـر از اندرونـی بود زیـرا در بیرونی کـه ارباب خانـه در آن پذیـرای مهمانـان مـرد بـود، جلال و شـکوه آن بر شـأن اربـاب می‌افـزود. در جنبِ بیرونـی اصطبلـی قـرار داشـت کـه اسـب یـا الاغ و احیاناً گاو بـرای تهیه شـیر و ماسـت و کره مـورد نیـاز خانـه بـا انبـار کاه، یونجه و جو قرار داشـت که مهتـر مخصوص خود را داشـت. آنانی کـه زندگـی اعیانی‌تر داشـتند این مجموعه، با شـکوه و وسـعت بیشـتر بنـا و باغ همـراه بود. در خانه‌هـا در آبدارخانه سـماور همواره روشـن و بسـاط چـای برقرار بـود. اگر مهمانی سـرزده وارد می‌شـد اولیـن پذیرایـی از وی بـا چای صـورت می‌گرفـت. البته بـرای مهمانان عـلاوه بر چای دیگـر تنقـلات همچـون میوه‌هـای خشـک، آجیـل و اگر فصل تابسـتان بـود میوه‌هـای فصل آورده می‌شـد. هـر خانـه یـک آب انبـار داشـت کـه مخـزن آب مـورد اسـتفاده خانواده بـود. هر گاه نوبـت آب محلـه می‌شـد میـرآب در جـوی اصلـی محـل، آب را جـاری می‌کرد تـا هر خانه آب انبـار خـود را پـر آب کنـد. این آب در مسـیر خود در داخل شـهر در بسـیاری نقـاط رو باز بود و انـواع و اقسـام اجسـام و آلودگی‌هـا را بـا خـود حمـل می‌کـرد. در آب انبارها بسـیاری از ذرات معلـق آن رسـوب می‌کـرد با این حـال یک منبع آلودگی بـود. ولی همه روزه از آب آن برداشـت و در خانـه اسـتفاده می‌شـد. در خانـه یـک اتـاق اصلی بـود که افـراد روی فرش می‌نشسـتند و اغلـب متکایـی بیـن خـود و دیـوار خانـه قـرار می‌دادنـد. به هنـگام غذا خـوردن سـفره‌ای روی قالـی پهـن کـرده و روی آن قاب‌هـای غـذا را می‌گذاشـتند. در خانواده‌های مرفه پلـو و خورش و چند ظرف ماسـت، ترشـی، سـبزی و مربا روی سـفره قرار می گرفت. همه دور سـفره نشسته وغـذا صرف می‌شـد. البته بیشـتر اوقـات مردِخانه در سـفره جداگانه‌ای پذیرایی مفصلی شـده و بهتریـن قسـمت غـذا بـرای او برده می شـد. اما زنـان و بچه‌ها در سـفره عمومی بودنـد. قبل از

ورود بـه اتـاق کفش‌هـا را در آورده و جوراب‌هـا را در آن قـرارداده سـپس وارد اتاق می‌شـدند. به هنـگام خـواب رختخواب‌هـا را روی فـرش پهن کـرده می‌خوابیدند. صبـح روز بعد آنهـا را جمع کـرده در گوشـه اتـاق روی هم قـرار می‌دادند. موضوع اندرونـی و بیرونی حتـی در خانواده های فقیـر هـم رعایـت می‌شـد و اگـر تنها یک اتـاق داشـتند، قسـمتی از اتـاق را پرده کشـیده و به عنـوان اندرونی اسـتفاده می‌شـد. ایـن همه تعصب و این نوع سـبک زندگی زن و مـرد به خاطر فرهنـگ اسـلامی و کار همـه روزه وعـاظ و ملّاها بـر روی افکار مردم بـود. اینکه زن ضعیفه‌ای اسـت کـه اصلـی ترین کارش خدمـت به مردِ خانه یا شـوهرداری و فرزنـدآوری و رفت و روب و شستشـو و... می باشـد. او وظیفه دارد خود را از هر مرد بیگانه مطلقاً دور نگهداشـته و بپوشـاند و در اندرونـی بمانـد و اگـر بـا اجـازه مـرد از خانـه خارج شـد از پوشـش اسـلامی اسـتفاده کند. در داخـل خانـه در دیوارهـا طاقچه‌هـای قوسـی بـود که بـا روپوش پارچـه ای طرح‌دار پوشـیده می‌شـد. از آنجـا کـه هیـچ میـزی وجود نداشـت از ایـن طاقچه‌هـا بـرای چیدن شـمعدان‌های بلـوری یـا پارچ‌هـای شیشـه‌ای، گیلاس‌های شـربت خـوری، اسـتکان، نعلبکی، لیـوان، ظروف بلـوری و چینـی اسـتفاده می‌شـد. قبـل از ورود بـرق، انـواع گوناگـون چـراغ با توجه بـه تمکن مالـی خانـواده بـه کار مـی رفت. از قبیل چـراغ موشـی در خانواده‌های فقیرکه بـا روغن کرچک می‌سـوخت یـا چراغ‌هـای نفتـی در خانواده‌هـای مرفـه و در خانه‌هـای اعیانـی شـمعدان‌ها و چلچراغ‌هـای نفتـی. معابـر اصلـی شـهرهای بـزرگ با چراغ موشـی روشـن می‌شـد. امـا چون نورکافـی نداشـت اغلـب برای رفت و آمد از چراغ دسـتی اسـتفاده می‌کردند. هـر خانه یک اتاق کوچک‌تـر بـه نام صندوق‌خانه و یا پسـتو داشـت کـه در آن صندوق‌هـای چوبی قـرار می‌دادند. معمـولاً لـوازم شـخصی زنِ خانـه و برخـی اشـیا گرانبهـا و پارچـه و لباس‌هـای مهمانـی خانم خانـه و از ایـن قبیـل در صندوق‌هـا قـرار می‌گرفـت. هر یـک قفلی داشـتند و کلیـد صندوق‌ها در اختیـار خانـم خانـه بـود و بـه خدمتـکاران داده نمی‌شـد و درب صندوقخانه هم قفل می‌شـد و کلیـد آن را هـم خانـم نـزد خـود داشـت. در هنـگام غـذا خـوردن از قاشـق و چنگال اسـتفاده نمی‌شـد و بـا دسـت غـذا صـرف می‌شـد. آفتابـه و لگنـی برای شسـتن دسـت‌ها قبـل و بعد از هـر وعـده غـذا در اتاق وجود داشـت. لـوازم پخت و پز شـامل دیگ‌هـا و قابلمه‌های مسـی بود کـه هـر سـاله سـفید می‌شـد. پخت و پـز با هیـزم یا ذغـال انجـام می گرفـت. در آشـپزخانه یا

مطبخ چاهی حفر شـده بود که سـر آن بسـته بود و تنها سـوراخی در سـطح آشـپزخانه داشـت و آب برنـج و غیـره را در آن می‌ریختنـد. وسـیله گرمایـش در زمسـتان‌ها اغلـب کرسـی بود که بـا منقلـی ذغالـی گرم می‌شـد. بر روی کرسـی لحافی بـزرگ می‌انداختنـد و در اطراف کرسـی نشسـته پاهـا را داخل کرسـی می کردنـد. معمولاً برای تکیـه دادن در هر طرف کرسـی متکا یا رختخـواب پیچیـده در چـادر رختخـواب را قـرار می‌دادنـد. اگر نفـرات کم بود در فصل زمسـتان غـذا را روی کرسـی قـرار داده می‌خوردند. بعد از ظهرها دورکرسـی درازکشـیده و لحاف کرسـی را روی خـود کشـیده در گرمـای کرسـی بـه خـواب می‌رفتنـد. بـرای خریـد اقـلام خوراکی چه در خانواده‌هـای مرفـه و یـا کـم درآمـد بـه علـت تعصبـات مذهبی و سـخت‌گیری ملّاهـا زنان بـه خریـد نمی‌رفتنـد. بلکـه این کارتوسـط نوکـر خانه انجام می‌شـد و در سـایر طبقات پسـر یا مـرد خانـواده عهـده دار ایـن کار بـود. معمـولاً در هـر راسـته کوچه کـه خانه‌های زیـادی را در بـر می‌گرفـت در ابتـدای آن بازارچه‌هایـی بـود که مغازه‌هـای مختلـف از قبیل نانوایـی، بقالی، قصابـی، عطـاری و سـبزی فروشـی داشـت. در عطاری‌ها گیاهـان دارویی وجود داشـت و عطار بـا آشـنایی کـه به گیاهـان دارویی داشـت در نقش داروسـاز ظاهر می‌شـد. در سـبزی فروشـی انـواع میوه‌هـای فصـل هـم موجود بـود. بقالی نیـز یک مغـازه پر و پیمـان بود که همـه چیز از شـمع و روغـن کرچـک تـا روغـن خوراکی حیوانی، نخـود و عدس، لوبیـا و ماش و غیـره در آن وجـود داشـت. از اینهـا گذشـته بسـیاری از کالاهای خوردنی و غیرخوردنی توسـط دستفروشـان کـه در کوچه‌هـا راه مـی رفتنـد و کالای خـود را بـا صـدای بلنـد اعـلام می‌کردنـد تـا اهالـی خانه‌هـا بشـنوند، در درب خانه‌هـا بـه فـروش می‌رفـت. اقـلام خوراکـی توسـط میـوه فـروش، سـبزی فـروش، لبوفـروش و غیـره را بار الاغـی کـرده و در کوچه‌ها جار می‌زدنـد. حتی قالیچه، پارچـه، لـوازم خانـه، زیـورآلات و عتیقه‌جـات را در خانه‌هـا می فروختنـد. این بود کـه از صبح تا شـب سـرو صدای انواع فروشـندگان سـیار درکوچه‌هـا بلند بود. آی لبـو می‌فروشـیم، آی انگور اعـلا، آی پارچـه فـروش، قیچـی تیـز می‌کنیـم، آی لحـاف دوز... بازارهـا هـم که جـای خود را داشـت با راسـته‌های مختلـف صنوف.

پزشـکی در ایران پیشـرفتی نداشـته و در همان قرون و اعصارگذشـته جا خوش کرده بود. اطبـا بـا همان شـیوه های سـنتی پزشـکی ابن سـینا دارو تجویز می‌کردنـد. البتـه در اواخر قاجار

کم کم پزشکانی که در اروپا تحصیل کرده بودند بخصوص در پایتخت دیده می‌شدند. همچنین تعداد کمی پزشک خارجی هم به طبابت مشغول بودند. این عقب ماندگی علمی نشان از بسته بودن نظام فرهنگی سنتی اسلامی و پس زدن هر پدیده نو بود که مجتهدان و ملّایان با آن مخالف می‌کردند. از همین مورد می‌توان به سفت و سخت بودن تمام قواعد اجتماعی و فرهنگی که توسط این قشر سنتی دین مدار نگهبانی می‌شد پی برد. آنان هر حرکت و پدیده نو را بشدت سرکوب و امکان پیشرفت اجتماعی را از جامعه سلب می‌کردند تا همان نظم قراردادی قرون وسطایی را همچنان پایدار و مستحکم نگاه دارند. مردان ثروتمند دوره قاجار لباس پر زرق و برقی می‌پوشیدند. پیراهن آنها از جنس پنبه نازک سفید یا ابریشم بود که یقه نداشت وشکاف پیراهن در گوشه راست آن قرار داشت که با دکمه بسته می‌شد. این پیراهن گشادتر از اندازه بدن شخص دوخته می‌شد که او احساس راحتی کند و آن را به روی شلوار می‌انداختند. شلوار کمی گشاد بود و در قسمت قوزک پا تنگ می‌شد. بر روی پیراهن ارخالق فاخری می‌پوشیدند که اغلب از ترمه دوخته شده و سر آستین‌ها با نقش های ظریف گلدوزی تزیین می یافت. بر روی اینها قبای بسیار بلندی از جنس مرغوب بر تن می کردند که جلوی آن کاملاً باز بود و با کمربندی که اغلب سگکی گران‌بها داشت و یا با شال کمر از جنس ترمه، ابریشم و یا اطلس می‌بستند. در هوای سرد زمستان بر روی اینها یک نیم تنه پشمی سه ربعی خزدوزی شده آستردار معروف به کلیجه می پوشیدند. جوراب کوتاه ظریفی داشتند و کفش‌های کمی بزرگتر به پا میکردند که به راحتی در موقع لزوم از پا در آید. سرشان هم هیچوقت لخت نبود و کلاهی بدون لبه وکمی بلندکه به قجری معروف بود بر سر می گذاشتند. از ثروتمندان که بگذریم مردم عادی هم همین فرم لباس را اما با پارچه‌های ارزان از نوع پنبه‌ای و اغلب کرباس تهیه می‌کردند. در این میان طبقه تجار و همچنین ملّاها از قبا استفاده نمی‌کردند و بجای آن عبا بر شانه می‌انداختند و همین لباسی که امروزه ملّاها بر تن دارند در آن زمان هم معمول بود. ولی عمامه‌های آخوندهای آن زمان نسبت به ملّاهای امروز بسیار بزرگ‌تر بود. چون استحمام و نظافت ظاهری در بین مردم به درستی صورت نمی‌گرفت و لباس‌های خود را کمتر تعویض می کردند اغلب افراد با ظاهر ناخوشایند در رفت و آمد

بودنـد. در فصـل تابسـتان جنـب و جـوش خاصـی در خانـه برقـرار بـود. زنـان مشـغول ترشـی انداختـن، آبغـوره گرفتـن، تهیـه سـرکه و رب گوجـه فرنگـی و انـواع مرباجـات بودند کـه برای فصـل زمسـتان ذخیره کننـد. (مهدوی،۲۰۱۲، مقاله). این گوشـه‌ای از نحـوه زندگی طبقه مرفه جامعـه بـود. طبقـه‌ای کـه در بدترین شـرایط اقتصـادی و اجتماعـی در همه کشـورهای عقب مانـده زندگـی مـادی قابـل قبولـی برای خـود دسـت و پا می‌کنـد که تجانسـی با زندگـی بقیه مـردم نـدارد. امـا بـه هـر روی اینهـا اگر چـه بخش کوچکـی از مـردم را تشـکیل می‌دهند ولی تأثیرشـان بـر جامعـه تعییـن کننده اسـت. چنانکه آمـد، در ابتدای سـلطنت مظفرالدینشـاه امین السـلطان صدراعظم پدرش در سـمت خود ابقا شـد. او راه و رسـم سیاسـت درباری و سـلوک با شـاه را بخوبـی در دوره ناصـری آموختـه و فراز و نشـیب‌های آن را گذرانده بود. از سـویی دیگر در تمـام دوره حضـورش در قـدرت یـا حاشـیه آن تا زمـان مظفرالدینشـاه با بازی‌های سیاسـی دو قـدرت برتـر انگلسـتان و روسـیه آشـنایی کامل پیدا کـرده بـود. در آن اوقات بـه گمان امین السـلطان، انگلیسـی‌ها تـا واقعـه امتیـاز تنباکـو از نظـر افـکار عمومـی وضـع بهتری نسـبت به روس‌هـا در ایـران داشـتند و امیـن السـلطان فرصت طلب به سـمت منافع آنان تمایل بیشـتری نشـان مـی‌داد. امـا پس از آن تغییر روش داد و به سـمت روس‌ها متمایل شـد. پـس از روی کار آمـدن مظفرالدینشـاه اوضـاع دربار بهم خورده و شـاهی ضعیف بر تخت نشسـته بود و لشـکری از افـراد بیـکاره و بـی مایـه و حریـص او را احاطـه کـرده بودنـد. امین السـلطان هر چـه کرد تا بـا بـرآورده کـردن خواسـت‌های آنـان ایـن جماعـت را رام کند میسـر نشـد و اوضـاع کاملاً به هـم ریخـت. انگلیسـی‌ها هـم کـه با تغییر روش امین السـلطان نسـبت بـه خود از همـان اواخر دوره ناصرالدینشـاه از وی ناراضـی بودنـد در ایـن هنـگام بـه مظفرالدینشـاه فشـار آوردند که به برکنـاری و تبعیـد او بـه قـم انجامیـد. جانشـین او میرزاعلیخـان امیـن الدوله که در اواخر سـال ۱۳۱۴ق. صدراعظـم شـد از جنس امین السـلطان نبـود. وی به گروه اندک نخبـگان قاجار تعلق داشـت کـه خواهـان ترقـی و توسـعه بـوده و نیاز به تغییرات در سـاخت سیاسـی دولـت قاجار را بـرای بهبـود وضعیـت جامعـه ضروری می‌دانسـتند. امیـن الدوله مردی دانشـور بود کـه به زبان فرانسـه تسـلط داشـت و بـا افرادی همچـون میرزاملکـم خـان، میرزافتحعلی آخونـدزاده، یحیی دولـت آبـادی و سـیدمحمد طباطبائـی نزدیـک بـود. او بـود کـه در عهـد ناصـری میرزا حسـن

رشـدیه را تشـویق بـه آمـدن بـه تبریز و احداث مدرسـه نوین نمود. رشـدیه سـپس در مشـهد و قـم و بـه هنـگام صدراعظمـی امین الدوله در تهران مدرسـه نویـن احداث کرد. موضـوع احداث مـدارس نویـن میرزاحسـن رشـدیه و دیگـران و مخالفـت علمـا و طـلاب در شـهرهای تبریـز، مشـهد، قم،اصفهـان و تهـران با آنان و اذیـت و آزار محصلین و تخریب مدارس توسـط ملّاها و اوبـاش همـراه آنهـا را بایـد در چارچوب رویارویـی روحانیون با هرحرکت نوین فرهنگی بررسـی نمـود. امیـن الدولـه بـرای پیشـرفت علوم و معـارف که یکـی از علل عقـب ماندگی کشـور بود و همـواره بـا مخالفـت روحانیـون روبرو می‌شـد انجمنی تأسـیس کـرد. وی برای سـامان دادن نظـام عقـب مانـده مالی کشـور کـه بسـان دوران قدیـم اداره می‌شـد و در آن مأموریـن مالی و مسـتوفیان بـه تقلبـات گسـترده بـه نفع خـود دسـت می‌زدند و حسـاب و کتـاب روشـنی برای بازخواسـت آنـان وجـود نداشـت تعـدادی مستشـار مالـی از کشـور بلژیک اسـتخدام کـرد. او در دوره کوتـاه صدارتـش کوشـید مواجبـی بـرای مفتخوران اطراف شـاه تعییـن کرده و دربـار را از آشـفتگی موجـود رهایـی بخشـد. در دوره نخسـت وزیـری امین الدوله کـه به توسـعه معارف و ترویـج مطبوعـات علاقمنـد بود هفته نامـه تربیت که به قلـم میرزا محمدحسـین فروغی ملقب بـه ذکاء الملـک نوشـته می‌شـد کـه به طـور هفتگی دایـر بود بـه روزنامـه تبدیل شـد. روزنامه تربیت اولین روزنامه ای اسـت که در پایتخت منتشـر می شـد. سـبک و سـیاق آن نیز تغییرکرد و بـه جـای تملـق گویـی به بیـان حقایـق و نـگارش مطالبی کـه برای بیـداری ملـت مفید بود می‌پرداخـت. روزنامـه دیگـر، ایـران بود کـه روزنامه رسـمی دولت محسـوب می شـد و تنها به نـگارش حـوادث جاری دربـار با پرده پوشـی‌هایی می‌پرداخت. امـا در دوره صـدارت امین الدوله ایـن روزنامـه از تنگنایـی کـه داشـت درآمـده و مطالـب بیشـتری را می‌نوشـت. روزنامـه دیگـر خلاصـه الحـوادث نام داشـت که تحـت نظارت وزیـر مطبوعـات محمدباقرخان اعتمادالسـلطنه بـود و اخبـار داخلـی و خارجـی را ارائـه مـی داد. در ایـن زمـان روزنامه‌هایـی فارسـی زبـان هم بودنـد کـه در خـارج ازکشـور چـاپ می‌شـدند و راجـع بـه اوضـاع ایران می نوشـتند و بـه داخل هـم وارد می‌شـدند از قبیـل حُبـل المتین، باختـر و ثریا.

میرزاعلیخـان امیـن الدولـه درکتاب خاطـرات خود می‌نویسـد، عبدالحسـین میرزافرمانفرما در دسـتگاه مظفرالدینشـاه قـدرت و نفـوذ زیـادی پیـدا کـرده بـود. او روش دیگـری هـم پیش

گرفت و در مراوده و تملق ملّاها و طبقه معممین افراط می کرد... چنین اعتنای بیجا و همگامی بی رویه، طلاب و علما و اطرافیان آنان را بینهایت جسور نموده و به مداخلات و وساطت نامناسب آنان در امور دولتی بر انگیخت. غالباً مجالس وزرا وکارگزاران دولت از آنها خالی نبود و به هر کار دستی داشتند که لفت و لیسی و اخذ و عملی کرده باشند. اولیای دولت هم به گمان آنکه پذیرفتن تحمیلات این طبقه بنیانِ کار آنها را استحکام می‌دهد و قبول عامه حاصل می کنند از این جماعت استقبال کردند. بدین ترتیب اندک اندک مرده جنبیدن گرفت و به کارهای عمده دیوانی، فرمایش و سفارش ازآقایان می‌رسید و باید مطبوع و مطاع باشد. در عزل و نصب حکام فتاوی شرعیه صادر می‌شد و اگر اجرا نمی کردند توهین به دین مبین و مستوجب لعن و نفرین بود. عبدالحسین میرزافرمانفرما که وزارت جنگ را به عهده داشت به علت نفوذی که بر مظفرالدینشاه داشت با کل دوایر دولت درگیر می شد و در هر امری دخالت می کرد. در عزل و نصب حکام و صدور هر نوع حکم، مسایل مالی، امور خارجه و محاکمات عدلیه مداخله داشت و مداخل می‌برد و... از این رو صدراعظم به مظفرالدینشاه گوشزد می کند که، برای اقتدار دولت و پیشرفت کار شما هر اقدامی که ممکن باشد مضایقه نمی کنم ولی این دستجات مخالف که ریشه‌اش در دربار است نه من بلکه احدی را نمی گذارند برای شما و ایران کار کند... چنانچه عزم و اراده به خرج بدهید طولی نمی کشد نواقص درست می‌شود و... من تصدیق می کنم نوکرهای شما چهل سال در تبریز به انتظار امروز ماندند. در حق هرکدام به گنجایش کیسه دولت که امروز خالی است رعایت کنید مانع نیستم. هرکدام نسبتاً لیاقتی داشته باشد می‌شود به حکومت اطراف فرستاد. به شرط اینکه برای پرکردن جیب به جان رعیت نیفتند و آبروی شما را نبرند. البته طبیب شما که مورد اطمینان شماست باید راحت باشد و استفاده کند ولی حدی برایش قرار بدهید. دخالت او در سیاست داخلی و خارجی منطق ندارد. همچنین سایر رؤسای دربار شما از ناظر، فراشباشی، میرآخور، کشیکچی باشی، خواجه باشی، سیدبحرینی روضه خوان و اندرون و غیره. این ترتیب مخالف پادشاهی و مملکتداری است. شاه هم ظاهراً همه را تصدیق می کرد و می گفت به حرف این اشخاص گوش نمی‌دهد اما متأسفانه راست نمی گفت و کاملاً در دست این افراد مرعوب، اسیر و بیچاره

بـود. ایـن خلـق و خوی و عادت شـاه مرضی بود غیرقابل عـلاج و بدترین بدبختی بـرای ایران. در ایـن میـان امیـن الدولـه مشـاهده کرد که قـره سـواران که دولت هر سـال مبلغی خـرج آنها می‌کـرد ایـن پول‌هـا به آنان نرسـیده و به کیسـه حـکام و کامران میرزا می‌رود. شـنیده می‌شـد قره سـواران که باید حافظ راه باشـند شـریک راهزنان هسـتند. زیرا حقوقشـان توسـط بالایی‌ها بلـع می‌شـود و ناچـار بـه مشـارکت بـا دزدان بودنـد. او می‌خواسـت یک عـده ژاندارم بـا حقوق مرتـب و لبـاس و وضـع آبرومنـد آماده کنـد که همانند اروپا توسـط آنان راه‌ها را امن سـازد تا در نظـر خارجی‌هـا هـم رفع افتضاح شـود. برای این مقصود مـاژور مالتا را وارد کار کرد. او دو سـال بـود از ایتالیـا آمـده و صاحب منصب سـوار بـود ولی کاری بـه او رجوع نمی‌کردنـد و وی ماهانه مبلغـی حقـوق می‌گرفـت. مخالفیـن، ایـن اقـدام امیـن الدولـه را هم پیرایه بسـتند کـه راه‌های مملکـت نبایـد تحـت نظر یک خارجی باشـد. حـال آنکه وی می‌خواسـت امور در هـم ریخته را منظـم کنـد و افسـران کار بلـد را از دول بیطـرف اسـتخدام نماید تـا به افتضاح وضعیت قشـون ایـران و هـرج و مرج دفتر لشـکرکه محـل چپاول لشکرنویسـان و غارت نصف مالیـات دریافتی ایـران بـود پایـان دهـد. سـرباز بدبخـت ایرانی بـا آن لبـاس و زندگی رقـت آور خدمـت می‌کرد کـه مایـه شـرم و ننـگ بود. امـا وزیر جنـگ طماع کـه از حکومت‌هـای دوره ناصـری و چپاول وزارت جنـگ در مـدت شـش هفـت سـال چنـد کـرور تومـان (هـر کـرور، نیـم میلیـون تومان اسـت) پـول و ملـک بـرای ورثـه‌اش گـرد آورده بـود، بـه طـور علنی بـه ضدیت بـا صدراعظم پرداخـت و بـا درباریـان هـم آواز شـد. امیـن الدوله سـعی می‌کند شـاه را برای انجـام اصلاحات بـه راه بیـاورد و بـه او می‌گویـد، اصول قدیـم زمامداری زمـان ناصری زندگـی در دنیای متمدن امـروزی را برنمی‌تایـد. ایـران معـارف لازم دارد و افتخاری برای شـما بالاتر از ایـن نخواهد بود کـه مـدارس متوسـطه و عالی تأسـیس کنیـد و از هرکجا وجهی برسـد به این مصرف برسـانید تـا نـام نیـک شـما در تاریـخ ایـران بماند. زیـرا معارف پـروری بهترین یـادگاری خواهـد بود که شـما بـرای ملـت ایران خواهیدگذاشـت. ایران قشـون منظم و آبرومنـدی می‌خواهد. ایـران باید راه‌هایـش منظـم باشـد. هر سـاعت سـفارتخانه‌ای مراسـله بلنـد بالا نفرسـتد بـه وزارت خارجه کـه فـلان ایـل ایـران در فـلان راه مال التجـاره تبعه مرا سـرقت کرد. سـربازی که به واسـطه نرسـیدن جیـره و حقـوق در کوچـه و بـازار در لبـاس منـدرس و پـاره در مسـیر وزرای مختـار و

نماینـدگان دول خارجـه فریـاد مـی زند تخم مرغ مـرا بخرید. کـدام ایرانی می توانـد زیربار این ننـگ بـرود... عایـدات دولت می‌بایسـت تمرکـز پیدا کند بـرای اینکه دولـت بتوانـد حقوق‌ها را بـه موقـع بدهـد. اگر خزانه داشـتیم دچـار این افتضاح نمی‌شـدیم. امـروز در اروپا بجز روسـیه و عثمانـی کـه امپراتور مطلق العنان دارند بقیه همه مشـروطه و قانونی هسـتند. انگلسـتان، آلمان و غیـره پادشـاه دارنـد امـا اختیـار با قانون اسـت. بایـد قانون حاکم بد و خوب بشـود. سـلاطین مشـرق تصـور می‌کننـد اگـر مملکـت آنها قانونی باشـد و مشـروطه شـود قـدرت از دسـت آنها مـی‌رود. برعکـس پادشـاه مقامـش ثابـت و محکم می‌شـود و حقـوق مرتب کافی بـرای خود و دربارش خواهد داشـت. مسـئولیت با وکلای ملت و وزرای مسـئول خواهد بود و پادشـاه شخص محبـوب و بی‌مسـئولیت و راحـت می‌شـود. عدلیـه قانونی دعاوی مـردم را حل می‌کنـد و حکام نمی‌تواننـد جـان و مـال مردم را دسـتخوش امیال خودشـان کننـد. ملّاها هـم نمی‌توانند احکام ناسـخ و منسـوخ به دسـت عـارض و معروض بدهند، رشـوه بگیرنـد و مال یتیم و صغیر بسـوزد و احـدی نتواند حـرف بزند و...

مدتـی گذشـت، علمـا و طلاب از امیـن الدوله که به آنهـا برای لفت و لیـس در امور دولتی روی خوش نشـان نمی‌داد روی برتافتند و با درباریان متحد شـدند تا به کمک سـفارت روسـیه شـرایط برکنـاری امیـن الدولـه را فراهم سـازند. حرکت‌هـای ترقیخواهانه امیـن الدوله و تلاش او بـرای دورکـردن مفتخـوران دربـاری و روحانـی از خزانـه مملکـت موجب اتحاد ایـن دو گروه پرنفـوذ شـده بود. سـر دسـته روحانیـون در این جریان میرزا حسـن آشـتیانی مجتهد روسـوفیل تهـران بـود وحکیـم الملـک پزشـک شـاه هـم درباریـان را دور خـود جمـع کـرده بود. آنـان به ایده‌هـای اصلاحـی امیـن الدولـه ایـراد می‌گرفتند و شـاه را در فشـار قـرار می‌دادنـد. روحانیون هـم از سـویی دیگـر مظفرالدینشـاه سسـت عنصـر را می‌ترسـاندند کـه صدراعظـم می‌خواهـد افـکار و ایده‌هـای اروپایـی را در کشـور جـاری کنـد کـه بـا دیـن اسـلام مغایـرت دارد. امیـن السـلطان هـم بـه میـرزا حسـن آشـتیانی و ملک التجـار و لوطی‌هـا و اوبـاش او پول می‌رسـاند کـه کارهـا را پیـش ببرنـد. سـفارت روسـیه نیز از هـر راه ممکـن به ایـن فتنه‌ها دامـن می‌زد و بـرای برکنـاری امیـن الدولـه و بازگشـت امیـن السـلطان پول خـرج می‌کـرد تا اینکه شـاه وی را در سـال ۱۳۱۶ق. از صـدارت کنارگذاشـت. پـس از دو مـاه، امیـن السـلطان را از قـم آوردند و

طبـق خواسـت روس‌هـا دوبـاره صدراعظم شـد. امین السـلطان به شـاه قول داد مخارج سـفر او بـه اروپـا را فراهـم کنـد. چنین بود کـه مظفرالدینشـاه بیکفایت کشـور را از یک رییـس الوزرای فرهیختـه وخـادم محـروم کـرد. امین الدوله به ملک خود در لشـت نشـاء گیلان رفـت و پس از کـم مهری‌هایـی کـه دیـد در سـال ۱۳۲۲ق. همانجـا بدرود حیـات گفت.

یحیـی دولـت آبـادی با تأسـف از عـزل امیـن الدوله می‌نویسـد، آیـا بدبختی نیسـت برای یـک ملـت که چون ریاسـت دولتش بـه عهده وزیر روشـن ضمیـری مانند میـرزا علیخان امین الدولـه افتـاد کـه بـزرگ ترین تقصیـر او معـارف پروری اسـت بدون هیـچ دلیلی بر کنار شـود؟ امیـن الدولـه می‌خواهـد سرگشـتگان وادی ضلالـت را با نصایح مشـفقانه و بیانـات حکیمانه به منـزل سـعادت رهبـری نمایـد. در صورتیکـه آنها را گوش اسـتماع نمی‌باشـد. اکنـون آن قدرت زمـان ناصـری از میـان رفتـه و آنچـه بـه جای آن نشسـته خـود را نمی‌توانـد نگاهـداری نماید چـه رسـد کـه مملکـت را نـگاه دارد. می‌تـوان گفت که دل شـاه در دسـت دیگران اسـت. مانع دومـی که سـبب خلـع امین الدوله از صدارت شـده اسـت روحانیون می‌باشـند. امیـن الدوله می دانسـت دخالـت آنهـا در سیاسـت یکـی از بزرگتریـن علت‌هـای مریضی ایران اسـت و تـا آنجا که توانسـت کوشـید دسـت آنـان را از امـور دولتی کوتـاه کند.

امیـن السـلطان روسـوفیل بـرای اجرای اوامر سـفارت روسـیه طـوری شـاه را مرعوب کرد کـه قـدرت هیچ کاری نداشـت. صدراعظم برای اینکه مظفرالدینشـاه را به فرنگ ببرد از روسـیه وامـی بـه مبلـغ بیسـت و دو میلیـون منـات طلا قرض نمـود و گمـرکات شـمال را وثیقه قرض مذکـور کـرد. در ایـن اوقـات بریـگاد قزاق تحـت فرمـان سـفارت روس و امین السـلطان بود و بـه شـاه توجهـی نمی‌کـرد. مظفرالدینشـاه بـی اراده را حتـی درباریـان و اطرافیانـش بـه چیزی نمی‌گرفتنـد. امیـن السـلطان در اعطـای امتیـاز نفـت بـه ویلیـام ناکـس دارسـی نقش اساسـی داشـت. دادن ایـن امتیـاز مهـم بـه یک انگلیسـی موجـب نارضایتی روس‌ها شـد. بـرای راضی نگهداشـتن آنـان امتیـاز خـط آهـن جلفا بـه تبریـز و خط آهـن انزلی به قزویـن به روسـیه داده شـد. امـا پـس از پنـج سـال صدارت شـرایط بـه گونه‌ای پیـش رفت کـه روس‌هـا و انگلیس‌ها هـر دو از وی ناراضـی بودنـد. روحانیـون هـم بتدریـج از وی روی گردانیـده و حکم بـه ارتداد او دادند. در نتیجه مظفرالدینشـاه در سـال ۱۳۲۱ق. وی را پس از بازگشـت از سـفر دوم ششـماهه

خـود از اروپـا از صـدارت عـزل کرد. بجای او عبدالمجیدمیـرزا عین الدوله شـاهزاده قاجار و داماد شـاه صدراعظـم شـد. با اینکه تغییـر و تحولات و تغییرات کابینـه و وزرا و دیگر وقایع در سـطح سیاسـی در کشـور روی مـی‌داد امـا درب در امـور اجتماعـی بـر همان پاشـنه قدیـم می‌چرخید واتفـاق خوشـایندی بـرای مـردم روی نمی‌داد. زیـن العابدین مراغـه‌ای در این مورد می‌نویسـد، در هیـچ جـا از ترقیـات تجـاری و اتفاق به اجـرای کارهای سـودمند به حال ملـک و ملت اثری نیسـت و مـردم از هرگونـه عوالم ترقـی و تمدن بی‌خبرند. در بسـیاری از شـهرهای بزرگ ایران میـان اهالـی جنـگ حیـدری و نعمتـی برقـرار اسـت. بـه هواخواهی ایـن دو نام کـه هیچیک از جهـال از ایـن دو فرقـه چیـزی نمی‌دانند همه سـاله خـون عده‌ای ریخته می‌شـود. طـرف فاتح زد و خـورد، بسـیاری اوقـات بـه خانه‌هـا و دکاکین مغلوبین هجـوم آورده و به غـارت اموال آنان مـی پردازنـد. درحالـی کـه بایـد علمای شـهر بـا مـردم صحبت کننـد و آنهـا را از ایـن غوغای همـه سـاله و دشـمنی بـا همشهریانشـان بازدارنـد. امـا در واقع خودشـان آتش بیـار معرکه‌اند و هـر یـک ریاسـت گروهی حیـدری و یـا نعمتی را دارنـد. علما به ایـن جماعت جاهـل چنین القا می‌کننـد کـه خصومـت بـا گروه دیگـر موجب رسـتگاری دنیـا و آخرت آنهـا می‌باشـد و پس از مـرگ بـی سـئوال بـه بهشـت خواهند رفـت. در حالی کـه مسـاجد غالباً خالـی اسـت در تزیین و شـکوه تکایـا بـر یکدیگر سـبقت می جویند. مسـلمانان سـینه می‌زننـد، زنجیر می‌کوبنـد و با قمـه سـر می‌شـکانند و خـون از سـر و صـورت آنان جاری می‌شـود و هـر گروه سـعی می‌کنند عَلَـم بزرگتـری داشـته باشـند. وقتـی دسـته حیـدری یـک محلـه بـا دسـته نعمتی‌هـای محله دیگـر برخـورد می‌کننـد آنوقـت معرکـه شـروع می‌شـود. زیـرا هرگـروه سـعی می‌کند پیشـتاز باشـد و چـون بـه دیگـری اجـازه ایـن کار را نمی‌دهـد آن وقـت بـزن و بکـش و قمه‌کشـی با نعره‌هـای یاعلـی و یاحسـین کـه از حلقـوم هـر دو گروه بیـرون می‌آید آغـاز می‌شـود. از طرف دیگـر گروهـی از مـردم شـرور بـه عنوان شـبیه گـردان دور هـم جمع می‌شـوند. ایـن جماعت نیـز خودشـان را بـه امـام حسـین وابسـته می‌داننـد و هـر فـرد آگاه از دیـدن آنـان کـه در زیـر پـرده هـزار گونـه فسـق و فجـور دارنـد از این جماعت قمـه کـش و رذل بیزار می‌شـود. ولی در محلاتشـان مـورد حمایـت مجتهد محل قـرار دارنـد. ملّاها در تعزیـه گردانی تمام ایـن گروه‌ها کارگـردان اصلـی هسـتند و می‌کوشـند تـا جایـی کـه امـکان دارد آن را به اصطلاح باشـکوه‌تر

برگـزار نماینـد. حکومـت هـم کاری بـه ایـن کارها نـدارد و ایـن امـور را در محـدوده اختیارات علمـا و ملّاهـا می‌دانـد. ضمـن اینکـه وقتی به ایـن صورت ملت سـرگرم خودش اسـت در واقع از ایـن شـرایط رضایـت دارد. در برخـی شـهرها گروهـی کـه خـود را سـادات می‌دانند و نشـانه آن‌ها عمامه و شـال کمر سـبز و عبای سـیاه اسـت در ورودی شـهر جلو مسـافران متشـخص را کـه بـا اسـب بـه شـهر وارد می‌شـوند گرفتـه می‌گفتنـد، سـلامتانه مـا را التفات کنیـد. وقتی مسـافر می‌گفـت منظورتـان از سـلامتانه چیسـت پاسـخ می‌دادند مـال جدمـان را می‌خواهیم و دیگـر هیـچ. در پاسـخ به سـئوال مسـافر که می‌پرسـید چـه قرضی به جـد شـما دارم می‌گفتند کـدام حـق مهم‌تـر از اینکـه هـر چـه دارید خمـس آن حق ماسـت. زیرا مـا از اسـلاف پیامبر و امامانیـم حتـی از پنـج انگشـتان در هـر دسـت یکـی حق سـادات اسـت. خلاصـه اگر بـاج این اراذل و اوبـاش سـادات را می پرداخـت کـه عبـور می‌کـرد، در غیـر ایـن صـورت از اسـب بـه زیـرش می‌کشـیدند و کتـک مفصلـی بـه او می‌زدنـد. اگـر مسـافر همراهانی داشـت و مقاومت می‌کردنـد در زیـر عبـا و در جوف شـال سـبز کمرشـان قمه‌هـا برای پذیرایی بیشـتر آمـاده بود. اینهـا همـان دسـته‌های سـاداتی بودند کـه در ایام عـزاداری بـه فرماندهی ملّاهای محله‌شـان تعزیـه گـردان تکایـا می‌شـدند و بـا همدیگـر در این ایام شـور و هیجـان و از خود بیخود شـدن جماعـت عـزادار پـول خوبی بـه جیب می‌زدند. اگـر حکومت، فراشـان خود را برای رفع مشـکل اعـزام می‌کـرد و زد و خـوردی بـا این گروه‌ها در می گرفت، بسـیاری از طلاب و سـادات شـهر از گوشـه و کنـار گـرد آمده بر سـر فراشـان حکومـت ریخته چنـدان می‌زدند که بمیـرد تا دیگر حاکـم جـرأت تنبیـه آنها را از سـر بیرون کند. در حقیقت این سـید و سـادات زورگیـر با لوطی‌ها و قمه‌کش‌هـای محـلات، فـراش و سـرباز حضـرات علما هسـتند. آنهـا حاکمان را سرجایشـان می‌نشـاندند کـه بـه محدوده قدرتشـان نزدیـک نشـوند. دیگر اینکه همه سـاله با کمـک اجامر و اوبـاش و جهالـت متعصبیـن، حـوزه اقتـدار علما وسـیع‌تر و دبدبـه و کبکبه و بگیر و ببندشـان در طـی دوره قاجارگسـترش بیشـتری یافته بود.

از دیگـر سـو، همـه سـاله تعـداد بسـیار زیـادی اطفـال بـه مـرض آبلـه می‌میرنـد و عده زیـادی نیـز دچـار کـوری و سـایر عـوارض جانبـی آبلـه می‌شـوند. علمـا و ملّایـان بـه مـردم می‌گفتنـد، قسـمت چنیـن اسـت هـر چـه خـدا بخواهـد همـان می‌شـود. مـردم هـم همیـن

حرف‌ها را تکرار می‌کردند. مادران بر سینه می‌زدند و در سوگ اطفالشان ناله و زاری می‌کردند. حکومت هم اصلا توجهی به این موارد نمی‌کرد در حالی که در همسایگی ایران در عثمانی در همان اوقات آبله کوبی معمول بود و بدین منظور کوچه به کوچه درب منازل را می‌زدند و اطفال را آبله کوبی می‌کردند. در حقیقت، پزشکی در بیشتر شهرها و روستاهای ایران نبود. عطاران با داروهای گیاهی‌شان در نقش طبیب بودند و دلاکان حمام‌ها نیز از جمله اطباء به حساب می‌آمدند که اغلب در همان حمام‌های کثیف خزینه‌دار به حجامت می‌پرداختند. دراویش ژنده پوش هم که در هرکوی و برزن و روستایی نقش پزشک سیار را بازی می‌کردند. ملّایان روستاها نیز در موارد زیادی نقش دوگانه روحانی ـ پزشک را ایفا می‌نمودند. پیرمردان روستا در نقش شکسته بند و پیرزنان در نقش قابله ظاهر می‌شدند. این بی‌سوادان با تجویزهای بی پایه خود همه ساله تعداد زیادی از مردم بی نوا را راهی دیار عدم می‌کردند.

در همین زمینه یحیی دولت آبادی وضع جامعه ایران و نقش روحانیون را چنین توصیف می‌کند. قوه دوم که در ایران حکمرانی می‌کند قوه ناشی از رؤسای روحانی است. اینان نه تنها در شهرهای بزرگ که در هر یک از شهرهای ایران پراکنده‌اند و دریافت کننده سهم امام از مردم می باشند. مقلدین ایشان اطاعت از اوامر آنها را به صورت ظاهری یا باطنی واجب می‌شمارند. زیرا قدرت و احاطه آنان بر جامعه آنچنان محکم است که مخالفت با آنان می‌تواند با یک فتوا و بهتان از طرف مجتهدین محلی زندگی شان را به نابودی بکشاند. بجز عده معدودی از روحانیون که به امور دینی و شرعی خود مشغولند بقیه شرع و قضاوت را در خدمت دستیابی به ثروت و قدرت هر چه بیشتر قرار داده‌اند. روحانیون از هنگام تولد تا واپسین نفس هر فرد را در جامعه زیر نظر دارند و در حیات افراد ریسمان اتصال را به هر سو که منافعشان ایجاب کند می‌کشند. بدیهی است هر چه بر مالکیت و ثروت مجتهد و ملّایی افزوده شود اعتبار و قدرتشان زیادتر شده و بر دسته طلاب و قداره بند و متعصبین جاهل حول و حوش او اضافه می‌شود. صاحب قدرتان دولتی هم یکی به ملاحظه اینکه وجود آنها را برای اجرای مقاصد خویش به خصوص در مقابل شورش عوام لازم می‌شمرند و دیگر به علت ترس نهفته‌ای که از روحانیون و اعمالشان دارند با این

آقایـان همراهـی می‌کننـد. توصیـه آنها را نسـبت به اشـخاص دیگـر می‌پذیرند و احـکام صادر شـده آنهـا را اجـرا می‌کننـد و مالیـات املاک ایشـان را تخفیف می‌دهنـد. از دادن مسـتمری به خـود و اولاد و وابسـتگان روحانـی مضایقـه نمی‌کننـد. عـده‌ای از روحانیون که قـدرت را از پدر روحانـی قدرتمندشـان بـه ارث برده‌انـد و از قدیم در دسـتگاه دولتی از طریق پدر نفوذ داشـته‌اند بـا گرفتـن القابـی یـا مناصبـی از حکومت از قبیل سـلطان العلما، شـیخ الاسـلام یا امـام جمعه بـه تسلسـل قـدرت خاندانـی ادامـه می‌دهنـد. از دیگـر دسـتگاه‌هایی کـه بـر قدرت و شـوکت آنـان می‌افزایـد قضـاوت شـرعی اسـت کـه نه تنهـا در دوره قاجـار بلکـه قرن‌ها قبـل از آن نیز ملّاهـا بـا دادن احـکام عجیـب و غریب و ناسـخ و منسـوخ باب رشـوه خواری و فسـاد بی حد و حسـاب را بـاز می‌نمودنـد. چـه بسـیار احـکام ناجوانمردانه و بـه ناحق قطع عضو و حکـم قتل را بـرای رسـیدن بـه مـال و منالی و یا دسـتیابی بـه زن زیبارویی یـا افزایش قدرت محلـی در این دوره هـم صـادر می کردنـد. گـروه دیگـر ملّاها کـه در جامعـه نفوذ دارنـد اهل منبر می‌باشـند. گرم‌تریـن روضـه خوانـی و تعزیـه خوانـی آنـان برای سیدالشهداسـت کـه دو ماه محـرم و صفر را بـه آن مشـغولند. در بقیـه اوقـات سـال نیز بیکار نمی‌نشـینند بلکـه هر چه دلشـان می‌خواهد راجـع بـه سـایر امامـان و حواریون شـان به هم می‌بافنـد و عوام را دلبسـته خود نـگاه می‌دارند. ملّاهـای اهـل منبـر بجـز اجـرای تعزیـه خوانـی و روضـه خوانـی و سـخنرانی های جهـت دار منبـری، وابسـته بـه یـک یا چند مجتهد همفکر هسـتند که با هـم منش و روش یکسـان دارند. بـه طـوری کـه بـا منبرهای ایـن یـا آن مجتهد دیگر خط مشـی جداگانه داشـته و اهـداف مالی و اجتماعـی خـاص خـود را تبلیـغ می‌کننـد. بدیـن معنا کـه در سـخنرانی‌های منبری شـان در مـدح جناحـی کـه به آن وابسـته‌اند و مذمـت از جنـاح مقابل می‌پردازنـد. این اعمـال و روش‌ها در چارچـوب رقابـت داخلـی بیـن ملّاهـای رقیب اسـت. البتـه ملّاهای منبری اسـم و رسـم‌دار بـه منابـع درآمـد معمول بسـنده نکرده و بـا وجوهی کـه از برخـی صاحبان قـدرت می‌گیرند به قـدر نیـاز حلیـم آنـان را نیـز به هـم می‌زنند. ایـن گونـه ملّاها به گفته مجتهدها سـواد شـرعی ندارنـد امـا سـخنران‌های توانایی می باشـند که با کلمـات فریبنده و هیجان انگیز و یک سـری احادیـث جعلـی مـردم عـوام را به جهتی کـه مایل‌اند سـوق می‌دهند. پامنبری هایشـان به جای فرمـان از عقـل و خـرد، غـرق در احساسـات نشـئه آور ناشـی از تحریـک ملّاها می‌شـوند. آنها

هـرکار نابخردانـه‌ای کـه ولینعمتـان منبری‌شـان از آنـان بخواهند انجـام می‌دهند. بیشـتر اهل منبـر تهـران از بودجـه تکیـه دولت حقوق دارنـد و اگر در آنجـا منبر هم نروند پول و طاقِ شـال و غیـره دریافـت می‌کننـد. اغلـب منبری‌هـای دیگـر شـهرها هم چنیـن حقوقی از حاکم شـهر می‌گیرنـد. میـزان خفقـان محیـط اجتماعـی ایـران و بایدهـا و نبایدهـای پایان‌ناپذیـر ملّاها در جامعـه بـرای ناظریـن خارجی که از بیـرون به این اسـارت اجتماعی می‌نگریسـتند تحمل‌ناپذیر و غیرقابـل بـاور می‌نمـود. امـا ایرانیـان در گـذر قرن‌هـا در رشـته‌های درهـم و عنکبوتـی ایـن بایـد و نبایدهـای خونبـار بـه هم پیچیـده و به عنوان یک واقعیت پذیرفته و تسـلیم شـده بدون اینکـه تلاش شـایانی بـرای رهایی خـود انجام دهند. مجتهدین همین که کارشـان سروسـامان گرفـت و نفوذشـان زیـاد شـد به ایـن مقدار ثـروت و قدرت که دسـت یافتـه بودند اکتفـا نکرده هـر کـدام جمعـی از مردم عـوام و طلبه را گـرد آورده و نفوذی در خور کسـب می‌نمایند. چنانکه دولتیـان را بـه قـوه عـوام و عوام را بـه قدرت دولتیـان از خود میان خـوف و رجا نـگاه می‌دارند. در ایـن مرحلـه از هـر دو سـو بهـره برده و کسـب درآمد می‌کننـد. بدین ترتیـب صاحب املاک زراعـی بـزرگ می‌شـوند و در داخل شـهرها نیز صاحب مسـتغلات متعدد شـده و وجوه شـرعی نیـز بـه صـورت جریـان پایـان ناپذیـر مـال و منـال بـه سـوی آنـان روان اسـت. از عهـد قاجار تاکنـون بزرگتریـن امـکان ترقـی مجتهدیـن گـرم بـودن حـوزه تدریـس آنهاسـت. زیـرا ایـن سرچشـمه رسـیدن بـه قـدرت و شـهرت می‌باشـد، به این سـبب طـلاب را بسـیار ارج می‌نهند. امـا اغلـب طـلاب دنبـال ادامه تحصیل شـرعی نیسـتند و به طمع رسـیدن بـه ثروت گِـرد آنها جمـع شـده‌اند. ایـن جماعت غالبـاً جمعی از مـردم تنبل و تن پـرور شـهری از خانواده‌های فقیر و همچنیـن بسـیاری از آنـان روسـتایی‌اند. در میان این روسـتایی‌ها نیز بسـیاری از خانواده های آفتـاب نشـین می باشـند کـه آب و زمین ندارنـد و برای دیگر اهالی روسـتا کار روزمـزدی انجام مـی دهنـد و بقیـه اوقات کـه کاری به آنان رجوع نمی‌شـود در کنـار دیوار در آفتاب نشسـته روز را بـه شـب می‌رسـانند. ایـن جماعـت لبـاس طلبگی پوشـیده در حوزه‌هـا به قیل و قـال و وقت گذرانـی و در ضمـن بـه شـنیدن مطالبـی چنـد از ایـن و آن مجتهـد روزگار می‌گذراننـد. پس از مدتـی چنـد کلمـه عربـی و چند مطلـب در فقه و اصـول یادگرفته به همین بسـنده کـرده و این معلومـات بـی محتـوا را بـا تعدادی احادیث در هم آمیخته وسـپس به شـهر کوچک یا روسـتایی

رفتـه و بـه تقلیـد از مراجـع، خـود را همـه کاره جـان و مـال و زندگی روزمـره مردم مـی دانند. بـه گونـه ای کـه در همـان مسـیر معلمیـن خود در راه کسـب قـدرت و ثروت حرکـت می‌کنند. ناگفتـه پیداسـت کـه چـه بدبختی‌هایـی کـه در این راه بـر مردم تحمیل مـی شـود. در اینجا به چنـد مـورد از حـرکات روحانیـون در قبل از پیـروزی مشـروطیت و همچنین بعـد از آن نظر می افکنیـم تـا شـناخت بهتـری از عملکرد اجتماعی این قشـر حاصل شـود.

در زنجـان مجتهـدی بـه نام آخونـد ملّاقربانعلی لگام مردم را در دسـت داشـت و آنان را از گرویـدن بـه مشـروطه بـاز می‌داشـت. ایـن مجتهد معتقد بـه حکومت شـرعی بـود و در زنجان و توابـع نزدیـک آن نفـوذ بسـیاری داشـت. او بـه دعوی‌هـا رسـیدگی می‌کـرد و حـد مـی‌زد، قصـاص می‌نمـود و فتـوا مـی‌داد ضمـن اینکـه زکـوۀ و سـهم امـام هـم می‌گرفت و بـی تاج و تخـت امـا بـا عمامه‌ای بـزرگ حکومـت می‌کـرد. در اوقاتی که روشـن اندیشـان به فکـر چاره و رهایـی از مشـکلات عدیده اجتماعی و سیاسـی کشـور بـوده و مفاهیمی چون میهن دوسـتی و اسـتقلال مملکـت و مشـروطه خواهـی را پـی می‌گرفتنـد. ملّاقربانعلـی بـا بیرحمـی در پـی هوس‌هـا و قـدرت طلبـی آخونـدی خود بـود. طبق معمـولِ چنیـن مجتهدانی او نیز سـنگدل و بـی گذشـت بـود. وی در عهد مشـروطه پیرمردی نود سـاله بود بـا این حال ترحم و سسـتی در اعمـال خود نشـان نمی‌داد و از دژخویی‌اش کاسـته نشـده بود. روزی کسـی را کـه مرتکب قتل شـده بـود بـه خانـه او آوردنـد. همانجا فتوا بـه قتـل او داده دسـتور داد در باغچه حیـاط منزلش سـر او را بریدنـد. بجـز طلبه‌هـا جمـع کثیـری از اراذل و اوبـاش قـداره بنـد و قمـه کـش همـه وقـت در اطـراف ایـن روحانـی متنفـذ پرسـه می‌زدند. قبـل از برقراری مشـروطه، سعدالسـلطنه کـه مـرد نیکنـام و دوسـتدار آبادانـی بـود بـه حکومـت زنجان منصـوب شـده بـود. روزی یکی از فراش‌هـای حکومـت طلبـه‌ای بـه نـام شـیخ عبدالـه را می‌خواسـت بـه علت خلافـکاری به حکومـت ببرد. شـیخ عبداله از دسـت او فرارکرد و خـود را به خانه ملّاقربانعلی رسـانید و در آنجا بسـت نشسـت. اوباشـان ملّاقربانعلـی فـراش را گرفتـه کتک بسـیار زده و بـا قمـه او را در چند قسـمت بـدن زخمـی کـرده و سـبیل‌هایش را هم بریدنـد و گفتند بـرو به سعدالسـلطنه آگاهی بـده. روز دیگـر بـه هنـگام گذشـتن حاکـم از سـبزه میدان یکـی از اوباشـان ملّاقربانعلـی را که در آنجـا بـود نشـانش دادنـد. وی دسـتور داد او را گرفتـه بـه دارالحکومـه آورده و تازیانـه زدند و

بعـد رهایـش کردنـد. او بـه نـزد ملّاقربانعلی به شـکایت رفـت. مجتهدگفت، حکومـت باید فردا از زنجـان اخـراج شـود. بـا دسـتور او بـه بسـیج نیـرو پرداختنـد و روز بعد حـدود ششـصد نفر با قمـه و قـداره و تپانچـه و کارد و غیره حاضر بودند. ملّاقربانعلی دسـتور داد مغازه‌ها بسـته شـود. قمه‌کش‌هایـش بـه بـازار ریختنـد و مغازه‌هایـی که باز بود بسـته شـدند چـون آقا فرمـان جهاد داده بـود. افـراد مسـلح ملّاقربانعلـی طبق دسـتور او به طرف سـاختمان حکومت رفتـه و موضع گرفتنـد. سعدالسـلطنه چنـد سـرباز را درب سـاختمان گذاشـت ولـی گفـت تیرانـدازی نکنید. در همیـن لحظـات یـک بـازاری و همراهش که مشـروطه خـواه بودند بی خبـر از ماجرا بـه میدان رسـیدند افـراد مجتهـد آن دو را به گلوله بسـته وکشـتند. سـپس بـه سـاختمان حکومت هجوم آورده آن را گرفتنـد. درهـا و پنجره‌هـا را کندنـد. لـوازم را بـه غـارت بردنـد و سعدالسـلطنه را در اتـاق انـدرون پیـدا کرده بسـیار کتـک زدند و با قمـه چندین زخم عمیق بـر او زده و فراشـان را هـم زخمـی کردند. یکی از فراشـان، سعدالسـلطنه را که توان راه رفتن نداشـت به دوش کشـید و بـه خانـه حاجـی وزیر از توانگران شـهر بـرد. ملّاقربانعلی با خبر شـد گفت بروید او را بگیرید و از شـهر بیـرون بیاندازیـد. مرد زخمی را در کالسـکه نشـانده در بیرون شـهر رهایـش کردند. او تـا سـلطانیه بـه زحمـت خود را رسـاند ولـی در اثر خونریـزی در آنجا درگذشـت. ایـن هم حکم جهـاد ملّاقربانعلـی. امـا مجتهد تبهـکار تلگرافی سراسـر دروغ از طرف مردم زنجـان به مجلس ملـی فرسـتاد کـه، تعدیـات سعدالسـلطنه از حد گذشـته اسـت یـک نفـر را تنگِ قجر گذاشـته. یـک دختـر را می‌خواسـت ببرد. از آقایعقوب که هیچ شـاکی نداشـت بدون جهت سـیصد تومان پـول گرفـت. در تلگرافـی دیگر بـرادرزاده ملّاقربانعلی نیـز تلگرافی خدعه آمیز به محمدعلیشـاه فرسـتادکه سعدالسـلطنه مشـروطه خـواه بـود و می‌خواسـت مشـروطه را در اینجا برپـا کند و ما از شـهر بیرونـش کردیـم. بعدها که مشـروطه خواهـان گیـلان را گرفتند و در حرکت به سـوی تهـران، قزویـن را فتـح کردنـد، عظیـم زاده تبریـزی از سردسـته هـای مجاهـد مشـروطه را به همـراه دوسـتش میرزاعلـی اکبرخـان زنجانـی کـه او هم از دلیران شـناخته شـده مشـروطه بود و ده تـن دیگـر روانـه زنجـان نمودنـد. به نظر می رسـد مشـروطه خواهـان از ماجـرای زنجان و قـدرت ملّاقربانعلـی بـی خبـر بودنـد. این عده کـم بدون هیـچ مزاحمتی بـه زنجان وارد شـدند و بهـرام میـرزا حکمـران محمدعلیشـاه نیـز کـه می‌دید ورق برگشـته زنجـان را ترک کـرده به

تهـران رفـت. عظیـم زاده شـروع بـه کار نمـود و تعـدادی مشـروطه خـواه زنجانـی هـم به وی پیوسـتند. ملّاقربانعلی و پیروانش خاموشـی گزیدند. عظیم زاده با سـخنان سـنجیده و شـورانگیز سـعی می‌کـرد مردم را به سـوی مشـروطه خواهان بکشـاند. در ایـن میان به زنجان خبر رسـید که لشـکر مشـروطه درکرج شکسـت خورده و عقب نشسته. ملّاقربانعلی سـر برداشت و افرادش را بـه مقابلـه فرسـتاد. عظیم زاده که در مسـجد در حال سـخنرانی بود با بیسـت نفر همراهانش خـود را بـه سـرای حکمرانی رسـانید و همگی به دفـاع پرداختند. آنـان دلیرانـه جنگیدند. عظیم زاده تیرخـورد و میـرزا علـی اکبرخـان کـه با دوسـتش توانسـته بود جنـگ کنان به خارج شـهر بـرود زخمـی شـد. بـه پایش ریسـمان بسـتند و بـر زمین کشـانده بـه شـهر آوردنـد. مجاهدان مشـروطه دلیرانـه جنگیدنـد امـا تعداد زیاد افـراد ملّاقربانعلـی آنان را از پـای در آورد و اوباشـان ده تـن مشـروطه خـواه را بـه طرز بـدی به قتل رسـاندند. دلیری‌های ایـن عده و رفتار ناسـتوده پیـروان مجتهـد بـا کشـته‌ها، مـردم زنجـان را دل آزرده کرد. بعد که مشـروطه خواهـان تهران را تسـخیرکردند چهـار صـد نفـر بختیـاری و مجاهـد مشـروطه را بـرای مبـارزه بـا شاهسـونان غارتگـر بـه آذربایجـان اعـزام نمودنـد. قـرار بر این شـد کـه در مسـیرآذربایجان ابتدا بـه زنجان رفتـه موضـوع زنجـان و ملّاقربانعلـی را فیصله دهند. در زنجان جنگ سـختی بین آنـان و افراد مجتهـد درگرفـت کـه ده سـاعت بـه طول انجامیـد و با شکسـت نیروهـای ملّاقربانعلـی و فرار آنهـا بـه پایـان رسـید. مجتهـد نیـز بـا اطرافیانش بـه روسـتای کرفس که نشـیمنگاه جهانشـاه خـان افشـار بـود گریخـت. در آنجـا وی را دسـتگیر کـرده و مشـروطه خواهـان او را بـه تهران روانـه نمودنـد. ولـی وقتی به کرج رسـید دسـتورآمد وی را از کشـور اخراج و از راه قصر شـیرین روانـه عـراق نماینـد. سـرانجام این مجتهد بیرحـم در نود و پنج سـالگی در کاظمین درگذشـت.

از دیگـر مجتهـدان قدرتمنـد، مجتهـد بـزرگ سـلطان آبـاد (اراک) حـاج آقامحسـن بـود. وی سـیصد تـا چهـار صـد نفـر مسـتحفظ و همـراه دایمی داشـت و بـه وقت لـزوم قادر بـود از روسـتاهای بسـیاری کـه به وی تعلق داشـت نیروی زیـادی را بسـیج کند. این روسـتاییان تنفر شـدیدی از وی داشـتند. اما اگر با وی همکاری نمی‌کردند از هسـتی سـاقط می‌شـدند. وی در ناحیـه اراک اقتـداری داشـت کـه حاکم اعزامـی از تهران ناگریـز بود به وی تمکیـن کند در غیر ایـن صـورت نمی‌توانسـت در منطقـه دوام بیـاورد. از ایـن رو حـکام منصـوب ناصرالدینشـاه به

ناچـار بـا اوکنـار می‌آمدنـد و اقدامات وی را نادیـده می‌گرفتنـد. در نتیجه به هـم ریختن اوضاع در زمـان مظفرالدینشـاه بـر قـدرت مجتهد اراکی افزوده شـده بـود. او به ناحق ایـن املاک زیاد و روسـتاها را بدسـت آورده بـود. روش وی ایـن بـود کـه یک دانـگ یا دو دانـگ از آب و اراضی یـک ملـک ششـدانگ را می‌خریـد و بعد با تجـاوز به اراضی اطـراف کار را به اختـلاف و دعوی می‌کشـاند. ایـن دعوی‌هـا همـه بـه نفـع وی ختم می‌شـد زیـرا خودش قاضی شـرع رسـیدگی کننـده بـه دعـوی هم بـود. روش دیگـرش این بود که بـه طور غیرمسـتقیم توسـط ایادی‌اش مالـکان همسـایه را تهدیـد می‌کـرد و آنـان بـه ناچـار و از تـرسِ مجتهد ملـک خـود را واگذار مـی کردنـد. شـیوه دیگـر او بدینگونـه بـود که امـلاک حاصلخیـز را یـک در میـان می‌خرید و ملـک بینابیـن را بـا اعمـال قدرت صاحب می‌شـد. بـه هنگام فـروش ملک هم اغلـب اوقات به ایـن صـورت عمـل مـی کرد که ملکـی را به فـردی می‌فروخـت و پـس از دریافت وجـه مدتی بعـد بـر قسـمتی از ملـک ادعـای مالکیـت کـرده و دوبـاره کار را بـه دعـوی کشـانده و بـه نفع خـودش رأی میـداد. ابوالحسـنخان فخرالملـک اردلان کـه در دهه ۱۳۸۰ق. حاکـم اراک بود در مـورد مجتهـد می‌گویـد، میزان محصول سـالانه روسـتاهای او بالغ بـر دوازده هزار خـروار گندم بـوده و امـوال منقـول وی بالغ بر دویسـت هزار تومان ارزش داشـتند. بنابرایـن ارزش اموال غیر منقـول و مسـتقلات شـهری او چنـد صد هزار تومان بوده اسـت. در تبریـز در قحطی بزرگی که در ۱۲۷۶ق. روی داد چندیـن محتکـر متنفـذ از قبـل غـلات خـود را انبارکرده و تا توانسـتند غله دیگـران را هـم خریـده انبـار نمودند. وقتـی قحطی همه گیر شـد امیرنظـام پیشـکار آذربایجان بـه مظفرالدینشـاه تلگـراف زد و مشـکل قحطـی و احتکار را به اطـلاع وی رسـاند. او در تلگرام اجـازه خواسـت انبارهای محتکران را بگشـاید تا مـردم بیش از این از گرسـنگی نمیرند. از طرف دربـار لیسـتی بـرای وی فرسـتادند که بقیـه انبارها را بجز افراد این لیسـت می‌توانی قفلشـان را بـاز کنـی. افراد لیسـت وابسـتگان مفت خور شـاه بودند. از سـوی دیگر محمدعلی میـرزا ولیعهد هـم لیسـتی داد کـه بـا اینهـا کاری نداشـته بـاش. امیرنظام دید کسـی نمانـده اسـت و ناراحت و نگـران چگونگـی کار بـود. امـا مـردم گرسـنه دسـت بـه اغتشـاش زدنـد. امیرنظام حـق را به مـردم مـی‌داد. ایـن بـود که بدون توجه بـه فرامین شـاه و ولیعهد ابتدا سـربازان خـود را به خانه طماع‌تریـن و مقتدرتریـن محتکـر شـهر یعنـی مجتهـد اول تبریـز نظـام العلما که حـدود هفتاد

هـزار خـروار گنـدم در انبارهایـش داشـت فرسـتاد. افراد مسـلح نظام العلمـا بی محابا شـروع به تیرانـدازی بـه سـوی نیروهای دولتی نمـوده و زد و خـورد خونینی روی داد که پانزده نفر کشـته بـه جـای گذاشـت. امـا سـربازان موفـق شـدند و انبارهـای گنـدم را تصـرف کردنـد ولـی چون افـراد مجتهـد چندیـن سـرباز را کشـته بودند بـه خانـه او ریخته و هر چه داشـت غـارت کردند وآنچـه باقـی مانـد از خشـم آتـش زدند. اهالـی تبریز که حـق را بـه امیرنظام میدادنـد با مجتهد همگامـی نکردنـد. امـا شـیخ فضل الـه نوری مجتهد شـاخص تهـران در دوره برپایی مشـروطه در جبهـه مخالـف مشـروطه خواهـان خواسـتار برپایی مشـروطه مشـروعه شـده بـود و اقدامات متعـددی برعلیه مشـروطه خواهان انجام داد. شـناخت اقدامات او و برخـی دیگر از مجتهدین در آن گیـرودار هـر چنـد بـه اختصار، خصوصیـات روحانیـون را در مخالفـت با برپایی هـر پدیده نو بهتـر آشـکار می سـازد. روحانیـون مخالف بازگشـایی مـدارس ابتدایی نویـن بودنـد. در این راه دشـواری‌های زیادی پدید آوردند چه رسـد به اینکه دوره متوسـطه هم تأسـیس شـود.آنها بجز تحصیـل در مکتـب خانـه و قـرآن خوانـی بـا یـک مـلّا هر نـوع آمـوزش دیگر را خلاف شـرع می‌دانسـتند. شـیخ فضـل الـه نـوری در صحبتی بـا ناظم الالسـلام کرمانـی می‌گوید، تـو را به حقیقـت اسـلام قسـم می‌دهم آیـا مدارس جدید خلاف شـرع نیسـت و آیا ورود بـه این مدارس مصـادف بـا اضمحلال دین اسـلام نیسـت؟ آیا درس زبـان خارجی و تحصیل شـیمی و فیزیک عقایـد شـاگردان را سـخیف و ضعیـف نمی‌کنـد؟ مـدارس را افتتاح کردیـد و آنچه توانسـتید در جرایـد از ترویـج مـدارس نوشـتید، حال شـروع به مشـروطه و جمهـوری کرده اید؟ شـیخ فضل اله و سـیدعلی یزدی در مسـجد جامع روضه خوانی برگزارکردند و چون شـاه وعده مشـروطیت داده آنهـا خیـال دارنـد مانـع شـوند و می‌گویند مشـروطیت با اسـلام منافات دارد و شـیخ فضل الـه آن را تکفیرکرده اسـت. (ن.کرمانـی، ج۲:۲۲۳).

یکـی از آرمان‌هـای مهـم مشـروطه خواهـان کـه اقلیت‌هـای دینـی زیـر سـتم ملّاها بسـیار بـه آن دلگـرم بـوده و در همراهـی آنـان با مشـروطه خواهان مؤثـر بود خواسـت برابری همـه مـردم ایـران بـا هرعقیـده و مذهـب و دیـن در برابر قانـون بود. این خواسـت بـا مخالفت بی‌چـون و چـرای ملّاهـا روبـرو شـد. آنـان می‌گفتنـد، چگونـه ممکن اسـت زرتشـتی، یهودی، مسـیحی و بی‌دیـن بـا مسـلمان در برابـر قانـون مسـاوی باشـند؟ در این مـورد شـیخ فضل اله

می نویسد، یکی از موارد آن ضلالت نامه (متمم قانون اساسی) این است که اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود... اسلام بین بالغ و غیربالغ، بنده (غلام وکنیز) و آزاد، پدر و پسر، زن و شوهر، غنی و فقیر، مقلد و مجتهد، مسلم وکافر و... فرق گذاشته، ای برادر دینی، اسلامی که اینقدر تفاوت می گذارد بین موضوعات مختلفه در احکام چگونه می‌شود گفت مساوات است. وی در ادامه درباره قانون می گوید، اول قوه مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است زیرا اسلام ناتمامی ندارد که کسی بخواهد آن را تمام کند. آنگاه شیخ فضل اله پرخاش کنان می گوید، ای ملحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات و اگر مخالف اسلام است پس منافی است با آن اصل که می گوید آنچه مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی کند. ای بیشرف، ای بی غیرت، ببین صاحب شرع برای تو شرف مقرر فرموده و به تو امتیاز داده ولی تو خودت از خودت سلب امتیاز می کنی و می گویی من با یک مجوس (زرتشتی)، ارمنی و یهودی برادر و برابر می باشم.

محمدحسین بن علی اکبر تبریزی یکی از علمای مخالف مشروطه می‌نویسد، اساس عدل عبارت از خداشناسی و خداپرستی است اما با مشروطه مردم را به وطن پرستی و نوع پرستی و مجلس پرستی دعوت کردند و برای اینکه نشان دهد مشروطه قوانینش با شرع مخالف است فهرست بلند بالایی به دست می‌دهد و در این فهرست مالیات، گمرک، نرخ گذاری اجناس، سرشماری مردم، حبس ابد برای مجرمین به قتل و... همه را منافی احکام دین دانسته است و می‌نویسد، مالیات گرفتن، گمرک گرفتن، ربای بانک گرفتن، از آدم و حیوان سرشماری گرفتن و... یا دست دزد را نباید قطع کرد بلکه عوض قطع دست برای او حبس معین نمودن همه اینها مخالف با شرع است. این مخالفت‌های روحانیون محدود به نخستین سال مشروطیت نمی‌شد چنانکه شیخ ابوالحسن مرندی در رساله‌اش عنوان کرد، وکلای ادوار اول تا چهارم مجلس شورای ملی در مقر سلطنت اسلام... با کمال جرأت و جسارت قوانین اختراعی کفار و نصاری و یهود اروپا را با ترجمه نمودن در بلاد ایران که مملکت بزرگ اهل ایمان است دایر و معمول داشته... و حدود احکام سنیه خاتم پیغمبران را تغییر و تبدیل نمودند. (آجودانی، ۱۳۸۲ : ۴۰۷-۳۸۵).

در مورد شیخ فضل اله نوری به دیدگاه ناظم الاسلام کرمانی که بخوبی وی را می‌شناسد و اعمال و رفتار فقهی و اقدامات او را از نزدیک دنبال می‌کرده می‌نگریم. او می‌گوید، من نور رستگاری در جبین فضل اله نوری نمی‌بینم. این آقای دنیاپرست و دنیادوست قصدی جز عیش و عشرت و رنگین کردن سفره خویش ندارد. با اینکه املاک بسیار دارد و موقوفه زیادی را جلوگرفته است باز حریص در کار دنیا می‌باشد و به اندک رشوه بر می‌گردد. هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش بداند حکم به کفرش داده و اگر بتواند حکم قتل یک اهل شهر را برای رسیدن به صد تومان می‌دهد... مردم هم این شخص را شناخته‌اند که خودخواه و شهوت پرست است. ولی چون جمعی مفت خور و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافی‌های خود که دلالان مظلمه و شرخرند می‌رساند همه وقت از او می‌ترسند. چه هر کس با او مخالفت کند یا زنش به خانه‌اش حرام و یا قباله و سندی برای ملک او ظاهر می‌کنند و بیچاره را گدا و خانه نشین می‌نمایند. اگر هیچ بهانه‌ای نداشته باشد حکم کفر او را صادر می‌کند و اطرافیانش آن را منتشر می‌نمایند. باری مانعی که از برای این ملت ضعیف می‌بینیم شیخ فضل اله و امثال اوست که در هر شهری از شهرهای ایران یکی دو تا روحانی از این قبیل هستند. (ن.کرمانی، ۱۳۹۳، ج۱ : ۵۵۹).

البته این خصوصیات منحصر به روحانیون مخالف مشروطه نبود بلکه بجز چند تنی از موافقین مشروطه بقیه به منظور دست یافتن به اهداف شخصی مشروطه خواه شده بودند. از جمله سیدعبداله بهبهانی که به چهره‌ای شاخص در میان مشروطه خواهان تبدیل شده بود.

احتشام السلطنه درباره او می‌گوید: متأسفانه سررشته امور و اختیار مردم به دست کسانی بود که تصور می‌کردند مفهوم آزادی و مشروطه آن است که شاه و دولت از اریکه اختیار و اقتدار خلع شوند تا ایشان سوار شده و به هر کاری که امیال و منافعشان ایجاب می‌کند دست بزنند و... در صدر ایشان آقاسیدعبداله بهبهانی قرار داشت. او حدی برای مداخلات بی‌رویه خود قایل نبود و از جمله قبیح ترین اعمال که توسط حواریون و اطرافیان او انجام می‌شد این بود که اخبار و شایعات بر ضد اشخاص متمکن و متنفذ مقیم تهران و ولایات ساخته و رواج می‌دادند که فلان کس از عمال استبداد است و دشمن

ملـت. بـا مـردم جنگیـده و برای حفظ نظام اسـتبدادی کوشـیده اسـت و آقا تصمیـم دارند حکم مهدورالـدم بـودن او و تصـرف امـوال و املاکـش را صادر فرمایند. البته کسـی کـه چنین بلایی بـر سـرش نازل می‌شـد یعنـی فرمان آقا بـر ضد او صـادر می‌گردید دیگـر در میان اهـل و دیار خویـش نمی‌توانسـت زندگـی کند. هـر لحظه در مخاطـره هجوم و حملـه افراد و قتـل و غارت خـود و خانـواده و اموالـش قـرار داشـت. ناچـار برای نجـات از آن مخمصـه و رفع اثـر از اخبار و شـایعات از طریـق واسـطه‌ها اقـدام کـرده و بـه خود ایشـان متوسـل می‌شـد. سـپس بـا تقدیم پیشـکش‌های درخـور بـه آقـا و تقسـیم وجوه کافی بـه اطرافیان او ناسـخ اخبار و شـایعات قبلی را مـی گرفـت. نـوع دیگر، صدور احـکام درباره مالکیت املاک اشـخاص و مدعی تراشـی برای ایشـان و سـپس نسـخ احکام سـابق با دریافت مبالغی کلان و از این قبیل اعمال بود. (احتشـام زاده، ۱۳۶۷ : ۶۲۹ و ۶۱۷).

تأسـف بـار اسـت کـه رفتـار و اعمـال روحانیـون بـرای درچنگ داشـتن مـردم و مکیدن خـون آنـان بـا گذر قرن‌هـا تغییری نکـرده بـود و از چنان اقتـدار ترسـناکی برخـوردار بودند که افـراد همچـون طعمـه‌ای در اختیـار آنـان قرار داشـتند. بـه گونه ای کـه هـر گاه اراده می‌کردند و بـه دنبـال نفعـی خـاص بودنـد اگر بـرآورده نمی‌شـد جان و مـال مـردم در ایـن راه درمعرض نیسـتی قـرار می‌گرفـت. بـه عنوان مثـال بر می گردیـم بـه دوران زندگی ناصرخسـرو قبادیانی، مـردی دانشـمند و سـخنور و ادیـب کـه در قـرن پنجم هجـری قمری سـالها در دربار سـلطان محمـود و سـلطان مسـعود غزنـوی و سـپس سـلیمان جغـری بیـک منصـب دبیـری و دیوانی دربـاری داشـت. وقتـی وی دسـت از نعمـات این گونـه زندگی کشـید واز دربار کنـاره گرفت به همنشـینی و مجالسـت بـا علمـای دیـن پرداخـت. از قصیـده ای که دراین زمینه سـروده اسـت ابیاتـی چنـد آورده مـی شـود تا موضوع روشـن شـود.

وز رنج روزگار چو جانم ســـتوه گشت | یک چند با ثنا به درِ پادشـــا شدم
گفتم مگر که داد بیابم زِ دیو دهر | چون بنگریستم زِ عنا در بلا شدم
وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم | زی اهل طیلسان و عمامه ردا شدم
گفتند شاد باش که رَستی زِ جور دهر | تا شـاد گشـت جانم و اندر دعا شدم
گفتم چو نامشان علما بود وحال خوب | کز دسـت جهل وفقرچوایشان رها شدم
تا چون به قال و قیل و مقالات مختلف | از عمر چند سال میان شان فنا شدم
گفتم چو رشـوه بود وریا مال وزهدشان | ای کِردگار باز به چه مبتلا شدم
از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم | کز بیم مور در دِهنِ اژدها شدم

چنیـن اسـت کـه مجدالاسـلام کرمانی بـه درسـتی عضویت روحانیـون در مجلـس را از علـل اصلـی فروکاسـته شـدن متمـم قانون اساسـی و نقصـان بزرگ در مشـروطیت مـی داند.

وی می‌نویسـد، ورود آنهـا بـه مجلـس باعـث شـد مشـروطیت را کـه بـه کلی خـارج امور دیانـت بـود داخـل امـور دیانت کردند و مثل سـایر مسـائل شـرعیه رأی و عقیده علمـا را در آن مدخلیـت دادنـد. "اگـر یـک مرتبـه دیگـر مجلـس و مشـروطیت در ایـن مملکت پیدا شـد حتماً بایـد مراقـب باشـند جنـس عمامه به سـر را در مجلـس راه ندهند اگـر چه به عنـوان وکالت هم باشـد والسـلام". (آجودانی، ۱۳۸۲ : ۱۶۴-۱۶۳).

بـر پایـه آنچـه نوشـته آمد شـاهزاده عین الدولـه جایگزین امین السـلطان شـد. او مردی سرسـخت، مقتـدر، متکبر و مسـتبد بـود و برخلاف رویه مظفرالدینشـاه با تمام قـدرت امور را در کنتـرل خـود گرفـت و اعتنایـی حتی به شـاه هم نداشـت. او فردی میهن پرسـت بـود اما مردم را بـه چیـزی نمی‌گرفـت و بـرای افـکار عمومی ارزشـی قائـل نبود و بـا افکار نوین و مشـروطه خواهـی کـه توسـط نخبـگان در اینجـا و آنجـا صحبـت می‌شـد به شـدت مخالف بـود. محافل آنـان را ممنـوع و درصـدد از بیـن بردن آزادیخواهان بـود. او درباریان و رجـال متنفذ را مرعوب و بسـاط عـده‌ای از روحانیـون را که عـلاوه بر درآمدهای معمـول در امور دولـت دخالت می‌کردند تـا از ایـن راه پولـی بـه جیب بزنند برهـم زد و آنان را با خـود مخالف نمود. در ایـن میان عده‌ای از ملّاهـای جسـور را کـه مقاومـت می کردند دسـتگیر و تحقیر کـرده به زنجیر کشـیده به قلعه

اردبیـل فرسـتاد. ایـن آخوندهـا به سـیدعبداله بهبهانی توهین کرده بودند. وقتی دسـتگیر شـدند مجتهـد تهـران بـه عین الدوله نوشـت، از توهینی که شـده گذشـتم، آنهـا را آزاد کنید. شـاهزاده عیـن الدولـه بـی پـروا جـواب داد مـن آنـان را برای ایـن موضـوع نگرفته‌ام کـه حالا آزادشـان کنـم. آنهـا دسـتگیر شـده‌اند چـون نظم عمومـی را به هـم زده‌اند. در واقـع از آنجا کـه بهبهانی طرفـدار امیـن السـلطان صدراعظـم معـزول بود عیـن الدوله خواسـت او را تحقیرکنـد. از همین مرحلـه بـود که دو دسـتگی بیـن مجتهدین اصلی تهـران بروزکرد. شـیخ فضل اله نـوری که از برخـورد سـخت عیـن الدولـه با متجددین خشـنود بـود و سیدابوالقاسـم امـام جمعه که بـا دربار مربـوط و بـا وی هـم نظـر بـود همـراه و همکار عیـن الدولـه شـدند. از طرف دیگر سـیدمحمد طباطبایـی کـه طرفـدار مشـروطه و مجلس بود اینـک سـیدعبداله بهبهانی را که خـود را رقیب شـیخ فضـل اله نوری می‌دانسـت و می‌خواسـت با دسـتاویز مشـروطه خواهی جـای او را بگیرد و از سـوی عیـن الدولـه مـورد بـی اعتنایـی قـرار گرفته بـود در کنار خـود دید. چندی نگذشـت کـه عیـن الدوله همانند امین السـلطان به ریخـت و پاش و ولخرجی پرداخت و مطابق خواسـت شـاه به سـوی انگلیسـی‌ها رفت و از آنها وامی برای سـفر سـوم مظفرالدینشـاه به اروپا به مبلغ دویسـت و نـود هـزار لیره از بانک شاهنشـاهی انگلیـس گرفت. اما نارضایتی عمومی و خواسـت گشـودن پنجره‌هـای بسـته اسـتبداد حاکم از طـرف نخبگان و مـردم در قالب مشـروطه خواهی بـرای ورود هـوای تازه و روشـنایی بـه این اتاق تاریک و نمـور آنچنان قوی بود کـه عین الدوله بـه سـال ۱۳۲۲ق. شـاه را بـا شـایعه مسـافرت بـه مشـهد از تهـران خـارج ولـی به سـوی اروپا رهسـپار شـدند. ایـن سـفر چهار ماه طول کشـید. ایـن بی اخلاقـی و جبونی و عدم توجه شـاه و صدراعظـم بـه وضـع فلاکت بار مردم و خواسـت شـاه برای یک سـفر پرخرج اروپایـی دیگر بر نخبـگان و مـردم گـران آمد. کار بـه اعتصاب بازاریان و تحصـن عده‌ای در زیارتـگاه عبدالعظیم تهـران کشـید. ادامـه ایـن حـرکات به خصوص بعد از بازگشـت شـاه از سـفر و به چوب بسـتن تنـی چنـد از تجـار قنـد به واسـطه گران شـدن قند و شـکر توسـط حاکـم تهران موجب بسـت نشـینی بازاریان و عده‌ای از مردم در سـفارت انگلیس و تحصن علما در قم گردید که خواسـتار عدالتخانـه بودنـد. ایـن حـرکات در نهایت منجـر به عزل عیـن الدوله از صـدارت و جایگزینی او با نصراله مشـیرالدوله شـد. تا اینکه با افزایش فشـارها و خواسـت عمومی مظفرالدینشـاه فرمان

مشـروطیت را در سـیزدهم مرداد ۱۲۸۵ش. در بسـتر بیماری امضاء و اولین دوره مجلس شورای ملـی در مهرمـاه همیـن سـال تشـکیل و اولین قانون اساسـی تدوین شـده توسـط این مجلس را شـاه در هشـتم دیمـاه ۱۲۸۵ش. در حالـی کـه بیمـاری او شـدت گرفتـه بود امضاء کـرد و ده روز بعـد در هفدهـم دیمـاه درگذشـت. بـی گمان ایـن مهم‌تریـن کاری بود که این شـاه مهمل برای مردم کشـور انجـام داد.

مظفرالدینشـاه در دوره زمامـداری‌اش امتیـازات متعـددی بـه خارجی‌هـا بویـژه بـه روسـیه و انگلیـس دادکـه بـه مهمتریـن ایـن امتیـازات اشـاره می‌شـود. امتیـاز انحصـار صیـد ماهی در دریـای خـزر کـه از طرف ناصرالدینشـاه به لیانازوف روسـی و برادران او داده شـده بـود، در دوره مظفرالدینشـاه در صـدارت عیـن الدولـه در ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م. به مدت بیسـت سـال تمدید و قرار شـد سـالانه مبلـغ صد و شـصت هزار تومـان طرف روسـی بپردازد ضمن اینکه شـاه امتیاز سـه سـال را از روس‌هـا یکجـا دریافـت کـرد. دولـت فرانسـه امتیـاز کاوش‌های علمی برای کشـف آثار باسـتانی در سراسـر کشـور را به مدت نامحدود از مظفرالدینشـاه گرفت. طبق این امتیازنامه مقـرر شـد آنچه آثار باسـتانی در ایران کشـف شـود به تسـاوی بین دوکشـور تقسـیم گـردد. اما آنچـه از ناحیـه شـوش بدسـت آید تماماً متعلق به فرانسـه می باشـد.گفتنی اسـت که شـوش از قدیمی‌ترین شـهرهای تاریخ بشـر است. در دوره هخامنشـیان پایتخت زمستانی آن شاهنشاهی بـزرگ و قبـل از آن در دوره چنـد هزارسـاله تمدن ایلام نیز پایتخت بود و آثار بسـیار پرارزشـی در آن نهفتـه بـوده اسـت. فرانسـوی‌ها چـون با این امتیاز صاحـب هر اثر مکشـوفه در این ناحیه مـی شـدند کاوش هـای عمده خـود را در این منطقه متمرکـز کردند. آنها آثار باسـتانی زیادی را کشـف و بـه پاریـس فرسـتادند و به علت عـدم دقت و دلسـوزی کافی و نبـود هیچگونه نظارت از سـوی دولـت ایـران در کاوش هایشـان خسـارات زیـادی به آثار باسـتانی منطقه شـوش وارد کردنـد. دولـت انگلیـس امتیـاز احـداث یک شـبکه ارتبـاط تلگرافی با سـه سـیم بین تهـران تا سـرحد بلوچسـتان یعنـی سـرزمین هنـد را کـه در آن زمان بخشـی از خاک انگلیس محسـوب مـی شـد از مظفرالدینشـاه گرفـت. ایـن شـبکه ارتباطـی در جهت منافع انگلسـتان بـود و بدین وسـیله هنـد را بـه لنـدن از طریـق تهران متصـل می کـرد. هزینه سـاخت این خـط ارتباطی را قرارشـد دولـت انگلیـس بـه قیمـت عادلانه ای که آنهـا تعیین می کننـد از ایران بگیـرد. در این

امتیازنامـه قیـد شـده بـود که خـط تلگرافی جدیـد متعلق بـه دولت ایران اسـت ولی اسـتفاده از آن بـرای مخابـره تلگـراف هـای خارجی به انحصـار اداره انگلیسـی تلگراف هند و اروپاسـت و درآمـد مخابـرات نیـز متعلـق به آن شـرکت می باشـد. امتیاز بسـیار مهـم و حیاتـی دیگری که مظفرالدینشـاه بـه انگلیسـی هـا داد و نقـش بارزی در رشـد نیـروی دریایـی امپراتـوری بریتانیا بـه دلیـل تأمیـن سـوخت نـاوگان عظیـم دریایی این کشـور در طـی دهه هـای بعد ایفـا کرد و همچنین موجب تحول و رشـد اقتصادی این کشـور شـد، قرارداد نفت"دارسـی"بود.این توافقنامه بـه امضـاء مظفرالدینشـاه، میرزا علی اصغرخـان امین السـلطان صدراعظـم او، میرزانصراله خان مشـیرالدوله و نظـام الدیـن غفـاری رسـید. بـرای امضـاء این معامله سـیاه حـدود ده هـزار لیره رشـوه به امین السـلطان و مشـیرالدوله و غفاری از سـوی نماینده ویلیام ناکس دارسـی پرداخت شـد. اکنون مشـخص شـده علاوه بر آن سـهامی معـادل ده هزار لیـره به امین السـلطان و پنج هـزار لیـره بـه مشـیرالدوله و همیـن مقـدار به غفـاری به عنـوان تعارف داده شـده اسـت. طبق مفـاد ایـن امتیازنامـه بیسـت هزار لیـره نقد به مظفرالدینشـاه رسـید و بیسـت هزار لیره سـهام بـه دولـت ایـران داده شـد. سـودی کـه انگلیسـی هـا از ایـن قـرارداد در طـی ده ها سـال برده انـد افسـانه ای اسـت و بـی گمـان یکـی از پایـه های اساسـی پیشـرفت اقتصادی و اسـتحکام امپراتـوری بریتانیـا در سـطح جهـان بـوده اسـت. بعـد از ایـن قـرارداد وقتـی آمریکایـی هـا در عربسـتان بـا خانـدان آل سـعود قـرارداد اسـتخراج نفت امضـاء کردند سـود آن پنجـاه پنجاه در نظـر گرفتـه شـده بـود. اما انگلیسـی هـا با اسـتناد به قـرارداد دارسـی حاضـر بـه پرداخت حتی بیسـت درصـد درآمـد نفـت جنوب هم بـه ایـران نبودند و با صورتحسـاب سـازی هزینـه ها به ضـرر ایـران از جملـه بـه منظور حفظ وحراسـت خطـوط لوله نفت و هـم چنین با تأخیـر یک تا چندسـاله در پرداخت سـالانه، سـرانجام میـزان ناچیزی به دولـت ایران می پرداختند. انگلیسـی هـا بـرای حفظ سـلطه خود بـر نفت ایران همه گونه دسیسـه هـا و ضربات اقتصادی و سیاسـی و ارضـی را بـر حکومـت هـای ایران در گـذر ده ها سـال تحمیل کـرده اند.

محمدعلیشاه و انقلاب مشروطیت

با درگذشت مظفرالدینشاه ولیعهد او محمدعلی میرزا جای پدر را گرفت. مادر وی ام الخاقان دختر امیرکبیر بود. محمدعلی میرزا در تبریز متولد و همانجا بزرگ شده بود. طبق معمول که روس ها در تربیت ولیعهدهای قبلی قاجار بعد از عباس میرزا نقش داشتند تا به هنگام رسیدن به تخت سلطنت افکارشان به روس ها نزدیک باشد، معلم روس او شاپشال نیز مأموریت خود را به خوبی انجام داد و شاه جوان یک روسوفیل کامل شد. چنانکه چندی نگذشت که او در پیروی از سیاست روسیه برای براندازی مشروطه نوپا قد علم کرد. در این مبحث بدین علت زندگی سیاسی محمدعلیشاه با انقلاب مشروطیت تفکیک نشده که دوره سلطنت سه ساله او آمیخته با اقداماتی است که وی با کمک مستقیم روسیه و همکاری ضمنی انگلستان در براندازی اساس نهضت ملی مشروطه انجام داده است.

انقـلاب مشـروطیت نتیجـه تبـادل فکـری نخبگان عهـد ناصـری و بعـد از آن بعلت عقب ماندگیهـای سیاسـی، اقتصـادی، اجتماعـی و فرهنگـی ایران آن عصر نسـبت به اروپـا و آمریکا و همسـو شـدن دیـدگاه هـا و راهکارهـای نخبـگان بـا خواسـت مـردم در ایـن زمینـه هـا بود کـه بـه موفقیت نسـبی رسـید. بـی گمان ایـن انقـلاب مهم تریـن رویـداد ملـی و ترقیخواهانه وآزادیخواهانـه موفـق ایرانیـان تا کنون بـوده و حکومت پهلـوی نمایانگر به ثمرنشسـتن بخش مهمـی از خواسـت هـای این انقلاب بوده اسـت. شـوربختانه با سـرنگونی آن توسـط روحانیون سـنت گـرای دنبالـه رو شـیخ فضـل الـه نـوری بـا کمک غربـی هـا ادامه راه مشـروطه میسـر نشـد. در نتیجـه کشـوری کـه پـس از ژاپـن دومین اقتصـاد پویای آسـیا را داشـت بـار دیگر در چنـگ مجتهـدان مسـتبد اسـلام پنـاه همانگونه که شـیخ فضـل الـه نـوری و همقطارانش می خواسـتند قرارگرفـت تـا همـه دسـتاوردهای ایران نویـن در حکومت ملـی پهلوی ها بربـاد رود. نکتـه شـاخص انقـلاب مشـروطیت نقش پر رنگ نخبگان مشـروطه خواه در بسـیج تـوده های مـردم و قشـر تجـار و پیشـه وران بـوده اسـت. به طوری کـه این نخبـگان نه تنها بسـیج مردم را علیـه حکومـت اسـتبدادی و عقـب مانده قاجار سـازمان دادند بلکه ایـن توانایی را بـروز دادند کـه تشـکل مزبـور را در مقابـل روحانیـون سـنتی که تـا آن زمان برتـری بلامنازعـی در جامعه ایـران داشـتند حفـظ کننـد. ایـن توانایـی بـی نظیـری بود کـه نقـش آنـان را در تاریـخ معاصر ایـران یگانـه مـی کند. امـا در عین حال نبایـد از نقش منفی ملّایان شـیعه در همـه رویدادهای تاریـخ معاصـر از جمله انقلاب مشـروطه به آسـانی گذشـت. زیرا آنان اساسـاً با هرگونـه تغییر و نوگرایـی در جامعـه مخالفـت کـرده انـد. هـم اینها بودند که بسـیار سـنگ اندازی هـا در برپایی انقـلاب مشـروطه انجـام داده و در تهـران، تبریـز و دیگـر نواحـی آذربایجـان و زنجـان و سـایر نقـاط کشـور بـا تحریـک افراطیـون مذهبـی خـون بسـیاری از مشـروطه خواهـان را بـر زمین ریختنـد. پـس از پیـروزی انقـلاب مشـروطه نیـز بـا نفـوذی کـه در جامعـه داشـتند بـه هنگام تدویـن اولین قانون اساسـی مشـروطه بـا اضافه کـردن بندهایی به نفع مذهب شـیعه جعفری و حـذف برخی درخواسـت هـای نخبگان ترقیخواه موجب تقلیل خواسـت های مشـروطه خواهان در قانـون اساسـی شـدند. اما بجاسـت کـه از پایمـردی زنان و مردان مشـروطه خـواه و رهروان راه مشـروطه و مانـع تراشـی و خشـونت حکومـت قاجـار و روحانیون بیشـتر گفته شـود و نقش

مـردم در ایـن مبـارزه بـی امـان بـرای دسـتیابی به مشـروطه شـکافته شـود. شـناخت حرکات روحانیـون در ایـن جریـان مـی توانـد بـه عملکـرد آنان روشـنی بخشـیده و بـه جوانـان ایرانی گوشـزدکند کـه راه رسـیدن بـه آزادی و ایرانخواهـی و آرمـان هـای ملـی و میهنـی بـه گذر از روحانیـت و شـاخه هـای گوناگـون فرهنگـی و سیاسـی اش در قالب انـواع گروه های اسـلامی پوزیسـیون و اپوزیسـیون رژیـم جمهوری اسـلامی بسـتگی دارد. حـال به این موضـوع بنگریم کـه نخبـگان آن عصـر از قبیل روشـنفکرانی چـون آخونـدزاده یا سیاسـتمداران پیشـرو همانند احتشـام السـلطنه و تاریخ نویسـان، ادیبان و نویسـندگان آن دوره که مشکلات متعدد کشورشان را در زمینـه هـای امنیـت داخلـی و خارجی، حکومت ضعیف زیر فرمان روسـیه و انگلسـتان، فقر و ورشکسـتگی اقتصـادی، وضعیـت اسـف بار فرهنگـی و اجتماعی در نتیجه دخالـت همه جانبه مجتهدیـن و ملّایـان منبـری در تمـام شـئون زندگی مـردم و خودسـری‌های ایـلات غارتگر و غیـره مشـاهده می‌کردنـد چـه خواسـت‌های اساسـی را برای خـود در اولویـت قـرار داده بودند. آنـان در گفتگوهایـی کـه در ایـن مـوارد بـا قشـرهای شـاخص جامعه داشـتند به عنـوان نمونه از تاریـخ باسـتان یـاد می‌کردنـد کـه چگونـه حکومت‌هـای ملـی ایرانـی بـا کوشـش مردمـان آن عهـد، سـرآمد کشـورهای جهـان بوده‌انـد و تمـدن و پیشـرفت آنـان اکنـون نیـز در جهـان، بلندمرتبه شـناخته می‌شـود. از این رو ما هم این توانایی و شایسـتگی را داریم که وضع کشـور را دگرگـون کنیـم و ایرانـی آبـاد و آزاد و مسـتقل را بـا مردمـی کـه از فقر کنونی نجـات یافته و بـه رفـاه برسـند پایه گـذاری کنیـم. مهم‌ترین شـاخصه‌های پیشـنهادی آنـان برای رسـیدن به ایـن هـدف را می‌تـوان بـه چهـار بخش تقسـیم نمود.

۱- ایجـاد حکومـت مرکـزی مقتدر که بـا ملوک الطوایفی مبـارزه کند تا همه نقاط کشـور تحت کنترل دولت باشـند و امنیت کامل در شـهرها، روسـتاها و راه‌ها برقرار شـود.

۲- برقـراری حکومـت قانون در کشـور کـه دیگر مردم بـا حکم حاکم یک ناحیه سرشـان بریـده نشـود، دوشـقه نشـوند و جلـو تـوپ قـرار نگیرنـد و یا در سـیاه چال‌ها نپوسـند. از سـوی دیگـر بـه حکـم قاضیـان شـرع کـه به نفـع جیـب گشادشـان رشـوه می‌گیرند بـا احکام ناسـخ و منسـوخ شـان روزگار مـردم سـیاه نشـود و بـه طورکلـی قوانینـی تنظیم شـود که بـرای همه یکسـان اجـرا شـده و کرامت انسـانی مردم حفظ شـود.

۳- محـدود کـردن قـدرت روحانیـون و بازداشـتن آنـان از فعالیت‌هـای غیردینـی و ایجاد نظـام حقوقـی عرفـی به جـای شـرعی و ایجـاد سـازمان‌های اداری مدرن و بازسـازی کشـور.

۴- برقـراری اسـتقلال ملـی بـا ایجـاد ارتـش ملی کـه کشـور را از گزند دشـمنان حفظ و مملکـت را از دسـت روسـیه و انگلسـتان نجـات دهد.

بنابرایـن مشـروطه خواهـان بـا دیدگاه‌هـای نظـری مشـخص بـرآن شـدند کـه برای رسـیدن بـه ایـن اهـداف دسـت به اقـدام بزنند. اما طرفـه آن که بعدهـا دو گروه چـپ و مذهبی در تنفیـد از انقـلاب مشـروطه بـر ایـن نکتـه پـای می‌فشـردند کـه آزادی و دموکراسـی بـه مفهومـی کـه امـروز در جامعـه غـرب وجـود دارد در کشـور نیسـت. ایـن در حالـی اسـت که در پیشـینه هیچکـدام از ایـن دو گـروه کـه همـواره روش اسـتبدادی را اعمـال کرده‌انـد نشـانی از ایـن خواسـت‌ها دیـده نمی‌شـود. آنـان از ایـن مسـئله غفلـت می‌کننـد کـه فراینـد رسـیدن به دموکراسـی در غـرب بیـش از دویسـت سـال به طـول انجامیـده تا ایـن مفاهیم در میـان مردم نهادینـه شـود. آن هـم در کشـورهای مسـیحی کـه بـه هر روی کلیسـا بـا همه کاسـتی‌هایش ایـن قابلیـت را داشـته کـه اولین دانشـگاه‌های اروپایـی در همین نهاد شـکل بگیـرد. حال آنکه مسـاجد نـه تنهـا از چنین نگرشـی فاصلـه دارند بلکـه به گـواه تاریـخ کوچک‌تریـن نوگرایی را برنتافتـه و بـا آن بـه مبـارزه برخاسـته انـد. از این رو خواسـت پیاده کـردن این نوع دموکراسـی دسـتوری چـه در دوره مشـروطه و چـه بعـد از آن در عهـد پهلـوی بـا مردم بیسـواد و کم سـواد مذهبـی فراهـم نبـود. ضمـن اینکه بـا چنین دموکراسـی اکنـون پس از گذشـت بیـش از چهار دهه نه تنها در هیچ کشـور خاورمیانه روبرو نیسـتیم بلکه حتی در چشـم انداز این کشـورها نیز چنیـن چیـزی پدیدار نیسـت. ولی ایـن کار در زمان محمدرضاشـاه با پیشـرفت‌های اقتصادی و اجتماعـی و بـالا رفتـن تدریجی سـوادآموزی و دانش علمی و فنی و برقـراری آزادی کامل برای زنـان در زمینـه فعالیـت هـای اجتماعـی بتدریج در حـال انجام بـود. به طوری کـه در هیچ کدام از کشـورهای خاورمیانـه آزادی‌هـای مـردم و بویـژه زنـان همانند آزادی‌هـای ایرانیـان در دوره محمدرضاشـاه نبـود. در اواخر حکومت شـاه فقیـد بنا به خواسـت جریانات اپوزیسـیون که فریاد دموکراسـی خواهی شـان بلند بود بازگشـایی فضای سیاسـی بناچار با سـرعت انجام گرفت. در پـی آن بـه اصطـلاح روشـنفکران آن زمان و رؤسـای گروه‌های سیاسـی مذهبی، چـپ و جبهه

ملـی عـدم بلوغ سیاسـی خـود را نشـان داده و هـرج و مـرج طلبـی را در جامعـه پدیدآوردند. به سـخنی دیگـر بـا این نگـرش، گروه های روشـنفکری و سیاسـی نشـان دادند که آنـان به بلوغ فرهنگـی و سیاسـی نرسـیده انـد. در حالـی که همگـی نـدای آزادیخواهی شـان بلند بـود اما با همـگام شـدن و پذیرفتـن رهبـری عقب مانـده ترین قشـر یعنی روحانیون سـنت گرای شـیعه کار بـه سـرنگونی حکومت ملی و ترقیخواه پهلوی کشـید. در نتیجه کشـورمان دوبـاره به ورطه سـیاهی و تباهـی حکومـت مذهبـی افتـاد. حـال آنکـه کـوس رسـوایی این قشـر قرن هاسـت کـه بـه صـدا درآمـده امـا این مجموعـه نابالغ کـه حتی تاریـخ دوره معاصـر کشـور را نخوانده و تحلیـل نکـرده بـود همـه دنبالـه رو خمینی شـدند و دو باره جامعه ایـران را با مذهبیـون به عهد قاجـار بازپـس راندنـد. چنیـن بـود که زحمات سـترگ ملـی گرایانه رضاشـاه و محمدرضاشـاه و دولتمـردان ملـی دوره پهلـوی را در بازسـازی ایـران بـر باد دادنـد. اینک پس از گذشـت بیش از چهـار دهـه و این همه خسـارات جبران ناپذیر انسـانی، اقتصـادی ، اجتماعی و زیسـت محیطی برخـی رؤسـای همـان گـروه هـای سیاسـی و روشـنفکران آن دوره بـا صراحـت به اشـتباهات تاریخـی خـود اقـرار می‌کننـد. از ایـن رو، بـه گران‌تریـن بهـا این یقیـن پدید آمد که مشـروطه خواهـان و پهلوی‌هـا بـه درسـتی اهـداف خـود را مشـخص کـرده بودند. طبعـاً پس از رسـیدن بـه ایـن اهـداف و در گـذر زمـان امـکان این بود کـه با ایجـاد سـاختارهای درسـت در جامعه و تنویـر افـکار عمومی قدم‌های شایسـته و بایسـته بعدی را در مسـیر برقراری آزادی های بیشـتر سیاسـی برداشـت. ضمن اینکـه نباید این مهم را از نظر دور داشـت که برقـراری حکومت قانون در کشـور در دوره پهلـوی طبـق خواسـت و سیاسـت پهلـوی ها موجب شـد که زنـان و مردان کشـور بـه آزادی‌هـای پـرارج فـردی و اجتماعی در همه حـوزه ها دسـت یابند.

بـرای شـناخت بهتـر رونـد شـکل‌گیری دیدگاه‌هـای مشـروطه‌خواهی و پـس از آن بـه سـراغ فریـدون آدمیـت می رویـم. از پایـان عصـر سپهسـالار در۱۲۹۷ق. کـه بـه عنـوان دوره جدیـد تاریخـی معـرف ترقیخواهـی و حکومت قانون بـود تا اعـلام مشـروطیت در۱۳۲۴ق. که آغـاز حکومـت ملـی می‌باشـد ربـع قرنـی گذشـت. از ۱۲۹۸ق. تـا نیمـه ۱۳۱۴ق. دولـت مطلقاً راه قهقرایـی می‌پیمـود. قـدرت اقتصـادی‌اش تحلیـل می‌رفـت و مرجعیت و اعتبار سیاسـی‌اش را در افـکار عمومـی بتدریـج از دسـت مـی‌داد. هیـچ اصـلاح اجتماعـی صـورت نگرفـت و نفوذ

امپریالیسم خارجی به اوج خود می‌رسید و هر کوشش اصلاح طلبانه‌ای باطل گشت. همان اندازه که قرضه‌های خارجی بر نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای استعماری افزود در مقابل روح ناسیونالیزم را برانگیزاند. در این محیط بحرانی اعتراض و مقاومت عمومی در برابر دولت قوت روز افزون می‌گرفت و حرکت ملی در جهت تغییر مطلقیت به مشروطیت تشکل می‌پذیرفت. آن دوره بیست و چند ساله بر روی هم از بارورترین مراحل تفکر اجتماعی و سیاسی جدید ایران است. اما میل به اصلاح در دستگاه حکومتی ناصرالدینشاه از حد تشکیل مجلس خاص وزیران فراتر نرفت. این هیأت در۱۳۰۲ق. برپا گشت و فقط هشت تن از اعضای شورای دولتی در آن عضویت داشتند. در وصف آن اعتماد السلطنه می‌نویسد، کارها مغشوش است. از آن جماعت کاری ساخته نبود. ناصرالدینشاه بعد از بازگشت از سفر سوم از اروپا، اول حرفی که زد این بود، در این سفر آنچه ملاحظه کردیم این بود که تمام نظم و ترقی اروپا به این جهت است که قانون دارند. ما هم عزم خود را جزم نموده‌ایم که در ایران قانونی ایجاد نموده از روی قانون رفتار نماییم. شما بنشینید و قانونی بنویسید. شاهزاده ملک آرا می‌گوید، هیچ کدام از ما حاضران که چیزی می‌فهمیدیم نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون، سلب امتیاز و خودسری شخص همایون است و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود. لاعلاج همه بلی بلی گفتیم. هیأت پنج نفره به ریاست ملک آرا مأمور این کار شد. وقتی سر و صورتی نگرفت وی استعفا داد و امین الدوله به جای او گمارده شد. او هم با کارشکنی‌ها و مشکلات عدیده ناامید می‌شود و می‌نویسد، وضع قانون هیچ نتیجه‌ای نمی‌دهد و مطلقاً یک خیال درست و حسابی به مقصد اصابت نمی‌کند. در این مورد اعتمادالسلطنه درباره آن مجلس قانون نویسی نوشت، چند وقت دیگر زمستان می‌شود و همه چیز منجمد می گردد و این قصد ملوکانه هم انجماد خواهد یافت. با این حال خواست قانون طلبی و آزادی از هر گوشه دستگاه دولت به گوش می‌رسید. چنانکه میرزا محسنخان وزیر عدلیه برآن بود که نظامات قانونی تازه‌ای برپا دارد. چند گزارش به ناصرالدینشاه نوشته و زمینه تفکر او را روشن می کند و شاه دستور می‌دهد، عدالتخانه‌ای می‌خواهیم که مقبول عامه و مطبوع و ممدوح داخله و خارجه باشد. اما میرزا محسنخان متأسف است که موانع و مداخله و مخالفت ادارات مختلفه به خصوص علما و امرا وجود

دارد. او بـه شـاه گـزارش می‌دهـد و ناصرالدینشـاه در حاشـیه گـزارش وی می‌نویسـد، بایـد در مجلـس وزرا حـرف زده شـود. معین الملک می‌نویسـد، مقرر شـده بود در مجلس وزرا رسـیدگی و رفـع معایـب بشـود امـا نظر به بعضـی مقتضیات مسـاعدتی نشـد و معوق ماند. ورشکسـتگی ذاتـی نظـام حاکم عامل شکسـت هر نقشـه اصلاحی بـود. در مقابـل اعتـراض و مقاومت مردم شـکل مـی گرفـت و آنهـا را بـه تجمـع و شـکایت علیـه کارگـزاران دولـت وا می‌داشـت. بـه خصـوص کـه سـتمگری حکام نیـز به خودی خـود مهم‌تریـن عاملی بود کـه گاه بـه گاه مردم را بـر می‌انگیزانـد. بارهـا در کـوی و بـرزن و بـه خصـوص در ناحیـه ارگ، مقر کاخ شـاه اوراقی پخـش می‌کردنـد در دشـنام گویی به دولـت و نکوهش کارگـزاران حکومـت. از بابت ظلمی که بـه تجـار و کسـبه روا می‌داشـتند بر دشـمنان حکومـت افزوده می‌شـد. با ترفندهایی کـه به کار می‌بسـتند نامه‌هـای تهدیدآمیـز بـه شـاه مـی فرسـتادند، مـا به جـان آمده‌ایـم این دفعـه از آن دفعـات نیسـت تـو را تکـه تکـه می‌کنیم سـهل اسـت نسـل قاجاریـه را از جهـان برمی‌اندازیم. بتدریـج رشـته سـتیزه جویی و حملـه بـه حکومـت بـه اطلاعیـه و اخبار ملـت تحول یافـت. در نشـر اعلان‌هـا، تبریـزی ها نیـز به تهرانی‌ها تأسـی جسـتند و بیـان نامه‌های تند و تیز منتشـر سـاختند. دامنـه نارضایتـی و اعتـراض مـردم در ولایـات بـه صـورت جـوش و خـروش نمایان شـد. مـردم سـمنان علیه تعدیـات حاکم خـود اعتضادالملـک برخاسـتند. در آذربایجـان مردم به خصـوص در تبریـز از سـتمگری پیشـکار و کارگـزاران او بـه سـتوه آمـده و شـورش تبریـز بالا گرفـت و بـه زد و خـورد خونیـن میان مردم و سـربازان انجامید. در شـیراز حکومـت قوام الملک نمونـه سـنت بیدادگـری بـود و درگیـلان نیـز وضـع بهتـر نبود. بـا این اوصـاف چـون دولت بر هسـتی خویش ناایمن شـد دسـتگاه جاسوسـی را مجهز کرد. اعتمادالسـلطنه می‌نویسد، کار این کارآگاهـان خبـر دادن بـر ضـد مـردم بیچـاره اسـت. واقعاً مـردم ایران یـا نهایت تـوکل را دارند یـا دلِ فـولاد یا کمـال بیعاری.

جنبـش همگانـی و اعتـراض عامـه مـردم را سـه قشـر اجتماعـی بوجـود آورده بودنـد. ترقیخواهـان روشـنفکر، علمـا و بازرگانـان. روشـنفکران نماینـده حرکـت ترقـی و آزادیخواهـی بودنـد و تحـرک عملـی داشـتند. فعالیـت عنصـر روحانی ماهیـت‌اش بیشـتر انفعالی بـود. تجار و پیشـه‌وران در پـی تأمیـن حقـوق مالـی و جانـی و مخالـف نفـوذ اقتصـادی بیگانـه بودنـد. در

مجموع جملگی به درجات از حرکت روشنفکری متأثر شدند ورنه جنبشی تحقق نمی‌یافت. همان طور که در قرن‌های گذشته این وضعیت بود ولی قیام متشکلی با ایدیولوژی مترقی سیاسی بوجود نیامده بود. اما ادامه حرکت کنونی بود که با تحرکی افزون‌تر وگسترده‌تر به نهضت ملی مشروطه خواهی انجامید. از دهه آخر سلطنت ناصرالدینشاه به بعد فکر آزادی و مشروطه‌خواهی و حمله به اصول مطلقیت مظاهر مهمی پیدا کرد. در این دوره برجسته ترین متفکران و مبلغان سیاسی همچون ملکم خان، آقاخان کرمانی، سیدجمال الدین اسدآبادی و میرزا یوسفخان فعال بودند. در این میان به روحانیون نمی‌شد امید بست. نخست اینکه صنف ملّایان سرمایه بزرگی از فضیلت و تقوای اخلاقی همان طور که میرزا آقاخان کرمانی می‌گفت نداشتند. آنان به عنوان یک قشر بزرگ اجتماعی به همان اندازه فاسد بودند که دولتیان. دیگرآنکه اگر ملّایان قدرت سیاسی را قبضه می‌کردند هیچ دلیلی نداریم که به تأسیس حکومت اصلاحگر و مترقی بر می‌آمدند و یا همانند بیسمارک صدراعظم آلمان (پروس) عمل می کردند. اما دلایل کم نیستند که هر دولت روحانی ذاتاً خصلت ارتجاعی داشته باشد. موردی که در برپایی جمهوری اسلامی نمایانگر شد. از آنسو، دولت نارضایتی واعتراض مردم و مظاهرگوناگونش را می‌دید اما آن بصیرت و توانایی را نداشت که به چاره جویی پرداخته مشکلات را بر طرف نماید.

در موضوع جنبش عمومی علیه انحصار دخانیات (جنبش تنباکو) افسانه‌ها را کنار می‌زنیم و تصویر شاعرانه هم ترسیم نمی‌کنیم. آن هم واقعه‌ای بود در سلسله حوادث بهم پیوسته این دوره. حوادثی که اوج تاریخی آن در ترور ناصرالدینشاه جلوه کرد. امین الدوله به درستی می‌گوید، تدبیر وکفایت علما باعث تقدم و افزایش نفوذ ایشان نشده است. احکام غیرمشروع که از سوی آنها صادر و حقوق مردم را ضایع می‌کنند می‌بایست مرجعیت مسلمین را به یکباره از ایشان گرفته باشد. اما بی اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و روش حکمرانی آن، مردم را نه از روی اعتماد و اعتقاد بلکه بناچار به آقایان ملتجی کرده است. اما روزی که دولت دستگاه دادخواهی معتدل بوجود آورد و مردم ببینند که حقوقشان عادلانه محفوظ است دیگر برای علما بجز مسائل حلال و حرام و از این قبیل چیزی نخواهد ماند. اوضاع عمومی به همین روال ادامه داشت و اثری از

بهبود در کارها دیده نمی‌شد. با وجودی که فهم سیاسی ناصرالدینشاه خوب بود ولی در اجرای اصلاحات همت پیگیر نداشت. در دوران سلطنت پنجاه ساله حکومت او هر نقشه مهم اصلاحی ناتمام ماند. به خصوص ده دوازده سال پایان سلطنت‌اش دوره ورشکستگی سیاسی و اقتصادی مملکت بود. ترور او در هفده ذیعقده ۱۳۱۳ق. توسط میرزا رضا کرمانی صورت گرفت. قاتل ناصرالدینشاه با هدف مشخص دست بدان کار زد. او در محاکمه خود بنیاد ستمگری را محکوم کرد و خود را متکی به اراده عمومی معرفی نمود و گفت هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیارند. باید اصل درخت ظلم را قطع کرد نه شاخ و برگ را و این کار بدست من انجام شد و یک بار سنگین از تمام قلب‌ها برداشته شد و مردم سبک شدند. ورشکستگی نظام حکمرانی همراه با بحران مالی آن به ایدیولوژی مشروطه‌خواهی انگیزش بخشید. در ادامه این کشمکش ها در سلطنت مظفرالدینشاه، عین الدوله صدراعظم شده بود و به اعمال قدرت دست زد اما چاره‌گر طغیان مردم نبود. در این مرحله جبهه‌ای از روحانیون مشروطه‌خواه شکل گرفته بود که در میان آنها طباطبایی و بهبهانی شاخص تر بودند و در شوال ۱۳۲۳ق. در حضرت عبدالعظیم بست نشستند. این خود مایه قوت و جوش و خروش عمومی گردید اما سیاست اینان جلوه‌ای نداشت. حتی نقشه اصلاح طلبانه معقولی ارائه نکردند. نخستین پیشنهاد روحانیون نشانه نزدیک بینی و کوته فکری آن پیشوایان دینی است. تقاضاهایشان این بود، عزل علاءالدوله از حکومت تهران، عزل موسیو نوز از ریاست گمرک، برگرداندن تولیت مدرسه خانِ مروی به خانواده میرزا حسن آشتیانی، تنبیه عسگرگاریچی که در راه قم شرارت می کرد، تجلیل از میرزا محمدرضا مجتهد کرمان که مورد بی حرمتی قرار گرفته بود، تأمین جانی به همراهان علما پس از بازگشت از تحصن و برداشتن تمبر دولتی از قبض مستمری آقایان علما. این بود میزان تعقل سیاسی پیشوایان دینی ملت. بالاخره برای اینکه خواست مردم هم مطرح شود موضوع تأسیس عدالتخانه دولتی در فهرست تقاضاهای علما گنجانده شد و ایشان هم پذیرفتند. پیشنهاد علما به آسانی مورد قبول مظفرالدینشاه واقع شد مگر در مورد عزل موسیو نوز بلژیکی که روس‌ها با آن مخالف بودند. در مورد تأسیس عدالتخانه دولتی در ذیقعده ۱۳۲۳ق. دستخط شاه صادر و علما به تهران بازگشتند. اما مقایسه حرکت روحانیون

و حرکـت نخبـگان در همین مرحله تشـکیل نهضت مشـروطه شـایان توجه اسـت. نخبگان که بـه دنبـال تغییـر نظام سیاسـی بودنـد برای طـرح پیشـنهادی مجتهدان اعتبـاری قایـل نبودند. آنـان اعتقـادی به عدالتخانه دولتی نداشـتند و در سـال ۱۳۱۹ق. نقشـه قیام عمومی را کشـیدند و خواسـتار پارلمـان ملـی بودنـد و اکنـون هـم در همـان جهـت گام برمی‌داشـتند. گذشـته از مجمع‌هـای سیاسـی کـه فعالیت‌های دامنـه داری داشـتند،گروهی از آن طبقه ترقیخـواه اهداف خـود را در بیسـت و ششـم ذیحجـه۱۳۲۳ق. از ایـن قـرار مشـخص کردند، مجاهدت در کسـب فرمـان مشـروطیت و برقـراری اصـول آزادی، مبارزه با مخالفیـن آزادی، ترغیب شـاه در اعطای مشـروطیت، برانداختـن حکومـت عین الدوله و قلع و قمع دارو دسـته مخالفیـن آزادی. در همین هنـگام قـدم تازه‌ای به سـوی اعلام مشـروطیت به وسـیله روشـنفکران برداشـته شـد. احتشـام السـلطنه موضـوع تأسـیس پارلمـان ملـی و انتخـاب نماینـدگان و قانـون اساسـی را در جلسـه فـوق العـاده دربـار عنـوان کـرد و در دفاع از آن سـخت ایسـتادگی کرد و انتشـار ایـن خبر افکار عمومـی را تـکان داد. آن جلسـه در پنجـم ربیـع الاول ۱۳۲۴ق. منعقدگردید. میـرزا محمودخان احتشـام السـلطنه را بـه سـابقه آزادیخواهـی می‌شـناختند. از درس خواندگان جدیـد و از خاندان قاجـار بـود. او معـاون پیشـین وزارت خارجـه بود کـه در میان دولتیـان جدی تریـن همکار امین الدولـه در تأسـیس مدارس ملی نوین محسـوب می شـد. وی همچنین رییـس انجمن معارف و مؤسـس مدرسـه نوین به نام علمیه بود. مردی دلیر وکاردان و نیرومند که در مسـائل سیاسـی، اقتصـادی و فکـری بـا کمـال آزادی بحـث می‌کـرد. وی کـه تـازه از مأموریـت سیاسـی آلمان بازگشـته بـود در انجمـن کنـکاش دربار که به دسـتور مظفرالدینشـاه بـرای پیدا کـردن چاره‌ای بـه منظـور بهبـود اوضـاع مملکـت تشـکیل شـده بـود شـرکت کـرد و نظراتـش را بیـان نمود. امیربهـادر وزیـر دربـار چنـد بـار کلام وی را بریـد کـه، ایـن حرف‌ها خیانت اسـت. اما احتشـام السـلطنه از انتقـاد در خرابـی اوضاع حکومت و نادرسـتی وزیران و ورشکسـتگی مالـی و اداری و دیگـر مفاسـد خـودداری نکرد. او در نقشـه اصلاحی که عرضه داشـت تأسـیس مجلـس ملی را پیشـنهاد کـرد کـه وکلایـش را ملـت برگزیننـد. وی در ادامـه گفت، اگـر قرار اسـت کار اصلاح مملکـت را جـدی بگیریم پادشـاه نیـز باید از رأی مجلس متابعت فرمایند و... احتشـام السـلطنه، بـه فکـر ایجـاد عدالتخانـه دولتـی وقعـی نمی‌نهـاد و گفتـه بود حـرف بزرگ‌تـر داریـم... بیایید

دست به دست هم داده کاری از پیش ببریم. ولی بدانید اگر موفقیتی حاصل شود فقط به دست اشخاص صحیح و با اطلاع ممکن است بشود و گرنه به دست چهار نفر معمم از همه جا بی خبر چه طرفی بسته می‌شود.

از همین روی طبقه روشنفکری که نماینده ترقی و سیاست عقلی است نمی‌خواهد جریان مشروطیت به بستر شریعت خواهی بیفتد. اما باید واقعیات جامعه مذهبی ایران را در نظر داشت. از این رو، همکاری دستگاه روحانی را در حد معینی می‌پذیرد. موضوع مهم نرمخویی مظفرالدینشاه بود. او مشابه شاهان ستم پیشه بداندیش قاجار نبود. حتی شاید گرایشی هم به مشروطه پیدا کرده بود به شرطی که خزانه در اختیارش باشد. به طوری که وقتی عین الدوله به او گفته بود کسانی در پی محدود کردن قدرت سلطنت هستند، شاه پاسخ داد همه پادشاهان مغرب زمین به یاری مجلس ملی خود حکومت می‌کنند و قدرت و استقلال دولت‌هایشان بیشتر از قدرت و استقلال دولت ماست. تو گویی نصایح امین الدوله در او اثر کرده بود و جملات او را واگو می‌کرد. البته روش قهر و زور اگر هم شدت می‌داشت که تا حدودی عین الدوله اعمال کرده بود در این مرحله که طغیان مردم اوج می‌گرفت فقط مایه قدرت گرفتن حرکت ملی می‌شد. به هر حال جبهه متشکلی بوجود آمد. رؤسای معتبر روحانی با هواداران خود به قم رفتند. تجار، اصناف، طلاب و محصلین مدارس در سفارت انگلیس بست نشستند. بازاریان دکان‌ها را بستند و مردم به تظاهرات برخاستند. جوش و خروش همگانی از تهران به سایر شهرها سرایت نمود. اما اینکه مقابله جویی مردم با دولت در این مرحله به بستر انقلاب خونین نیفتاد به این علت بود که سیاست دولت بر اعمال قدرت شدید نبود زیرا مظفرالدینشاه به هیچ وجه اجازه خونریزی نداد. از این رو بحران سیاسی از حالت تعرض جمعی و آشوب و ازدحام شهرها نگذشت. در این مرحله هم مغایرت اصولی تفکر علما و مشروطه خواهان مترقی نمایان می‌شود. مجتهدین تأکیدشان بر عزل عین الدوله صدراعظم بود. چنانکه وزیر رسایل شاه می‌نویسد، به تحقیق رسید که کلیه حرف آقایان این است که ما نه داعیه‌ای داریم و نه طالب جمهوری و مشروطه و... هستیم. حرف ما این است که شاهزاده عین الدوله مغرض است و مانع است که عرایض ما به عرض شاه برسد و مردم را متهم و مفسد قرار می‌دهد

و بـا ملـت طـرف شـده اسـت. مـا دیگـر بـه او اطمینـان نداریم و از دسـت او شـاکی هسـتیم... هیـأت طـلاب متحصـن نیـز درعریضـه به شـاه تقاضای تأسـیس مجلـس معدلت کـه ناظر بر اجرای احکام قانون محمد باشـد نمودند. از آنسـوی بسـت نشـینان سـفارت انگلیس که خود را نماینـده عمـوم مـردم وگوینـده نظر آنـان معرفی می‌کردند تقاضاهایشـان شـامل خلـع و تبعید وزرای خائـن و بـدون قابلیـت کـه موجـب مفاسـد بزرگ شـده‌اند و قصـاص قاتلیـن و مراجعت دادن علمـا بـود واینکـه مقصـود اصلـی مـا بدسـت آوردن امنیـت و اطمینـان از آینده اسـت که مال، جان، شـرف و... ما در امان باشـد. آموزش سیاسـی بسـت نشـینان توسـط محافل مختلف روشـنفکری بـه آنـان می‌رسـید و دیـدگاه حاکم بـر محافل روشـنفکری ایدیولوژی مشـروطیت بـود. بـه طـوری که توانسـتند عمـوم مـردم را به سـوی دیدگاه خـود جلـب کنند. حـال آنکه از نظـرگاه تفکـر اجتماعـی، علمـا و طلاب و بـه طورکلی ملّایان پایه معتبری نداشـتند. اسـتقلال رأیـی کـه مـردم از خود نشـان دادند شـگفت آور بـود. مردم از عقیـده علما پیـروی نکردند بلکه پیشـوایان دینـی را بـه دنبـال خود کشـیدند. آنان ایـده مجلس اسـلامی را رد کردند و خواسـتار مجلـس ملـی شـدند. آنهـا خطاب به علمـا و رؤسـای روحانی که به قـم رفته بودنـد به صراحت نوشـتند، ملاحظـه آبـروی خودتـان را داشـته باشـید. حتـی گفتنـد، اگر علمـا از قـم بازگردند به اسـتقبال ایشـان نخواهنـد رفـت و به علمـا و مهاجرین قم تلگـراف کردند، بـدون اجرای مقاصد و اشـاره مـا مراجعـت نکنیـد. علمای فرصت طلـب دریافتند کـه باید از خواسـت مجلس معدلت اسـلامی دسـت بکشـند. ایـن بـود کـه در ایـن مقطع زمانـی در مقابـل ملـت کوتاه آمدنـد و در جـواب به تهران نوشـتند، آنچه شـنیدید و می‌شـنوید دروغ و سـاختگی اسـت و... ایـن مطلب را فـوراً بـه تجـار و کسـبه برسـانید. در همین اوقـات بود کـه در تهران اوراقی منتشـر شـد که، ما مشـروعه نمی‌خواهیـم. و در همیـن زمـان بـود که وزیر رسـایل دربار نوشـت، دسـتخط مبارک دایـر بـر ایجـاد مجلس که شـرف صدور یافته بود و در آنجا به اسـم مجلس اسـلامی قید شـده بـود مـردم قبـول نکردنـد. آنها اسـتدعا نمودنـد که بایـد مجلس ملی باشـد مـا کاری به مذهب نداریـم. چنیـن بـود که مطابق خواسـت ملت دسـتخط صادر شـد. اینکه ملـت در آن زمان برای رسـیدن به مشـروطه، روحانیون را وانهادند و دنباله رو روشـنفکران مشـروطه خواه شـدند جای تحسـین و شـگفتی دارد. ایـن نهضتـی بود با خصلت سیاسـی کـه ایدیولوژی آن از روشـنفکری

مایـه می‌گرفـت نـه اسـلام. در این راه جبهه‌ای از ملّیون شـکل گرفت که هدفشـان رسـیدن به پادشـاهی مشـروطه بود. در واقع از اواخر حکومت ناصرالدینشـاه به بعد نخبگان روشـن اندیش متعـددی از قبیل یوسـفخان مستشـار الدوله، میـرزا ملکم خان، فتحعلی آخونـدزاده، یحیی دولت آبـادی، ناظم الاسـلام کرمانـی، میرزاعلیخـان امین الدولـه، عبدالرحیم طالبـوف تبریزی، صنیع الدولـه، میـرزا حسـن روحـی، مخبرالسـلطنه، محمدتقـی بهـار، صدرالدیـن عینی، احمـد دانش، احتشـام السـلطنه و دیگـران در برپایـی مشـروطیت نقـش مهمـی داشـتند. آنـان در بحث‌هـا و نشسـت‌های متعـدد و نظریـه پـردازی و مقاله نویسـی‌های خود کوشـیدند در چند صـد حزب و گـروه و دسـته در طـی ایـن سـال‌ها بـه این سـئوال اساسـی پاسـخ دهند کـه چرا جامعـه ایران از مسـیر دنیـای متمـدن جدیـد کنـار مانـده و در خـواب گـران قـرون وسـطایی و مصایـب آن دسـت و پـا می‌زنـد. نتیجـه کنکاش‌هـا و رایزنی‌هـای آنان ایـن بود که بـا نگرش بـه مدرنیته غربـی دریافتنـد کـه اروپاییان با سـکولار کـردن جامعه و جداکـردن دین از سیاسـت و برقراری حقـوق شـهروندی بـرای مردم و سـپس ایجاد مشـروطه بر اسـاس ملیـت توانسـته‌اند به چنین پیشـرفت‌های شـگرف اقتصادی، علمـی، صنعتی، اجتماعـی و قانون مداری دسـت یابند. از این رو نخبـگان ایرانـی ایـن مجموعـه را الگوی خود قرار داده و برآن شـدند تعریـف جدیدی از ملت کـه در آن زمـان رعیـتِ شـاه و امـتِ روحانیون محسـوب می‌شـدند ارائه دهند و مشـروطیت را بـر اسـاس مـردم ایـران به عنوان شـهروندان یـک ملت – دولـت بنا نهنـد. اما از همـان ابتدای کار به سـنگ سـخت شـرع اسـلام برخوردنـد کـه روحانیـون آن را نمایندگی می‌کردنـد. آنان با مخالفـت جـدی خود مشـروطیت را خلاف شـرع دانسـته و می‌گفتند همه مردم بایـد طبق روال معمـول از قوانیـن شـرع اطاعـت کنند و حتی شـاه نیـز از این قاعده مسـتثنی نیسـت. اما اینکه نخبـگان مشـروطه توانسـتند تا حدود زیادی مـردم را با خود همراه سـاخته و روحانیـون را برای اولیـن بـار پـس از قرن‌هـا عقب براننـد و مشـروطه را برقرار نماینـد کاری بس سـترگ بود. هر چند سـرانجام با مقاومت و نفوذ روحانیون تمام اهداف مشـروطه به سـامان نرسـید و مشـروطه واقعـی کـه نخبـگان ملـی گـرا خواسـتار آن بودند فروکاسـته شـده بود. بـا بوجود آمدن تشـکل هـای مشـروطه خـواه و همراهی مردم و تشـدید فشـارها در نهـم جمادی الثانـی۱۳۲۴ق. عین الدولـه از قـدرت کنـار رفت و به جـای او میرزا نصراله خان مشـیرالدوله ملایم رفتـار به صدارت

برگزیـده شـد. رهبـران ملّیـون با صدراعظـم جدید ملاقـات کـرده و در این باب رایزنـی نمودند تـا اینکـه در چهاردهـم جمـادی الثانی۱۳۲۴ق/پنـج اوت۱۹۰۶م. فرمان مظفرالدینشـاه مبنی بر تأسـیس مجلس شـورای ملی صادرشـد. با اعلام مشـروطیت مردم به شـادی برخاسـته و آذین بسـتند. آن روز همزمـان بـا تولـد شـاه بـود و عدل مظفر زیـبِ نام او گردید و سـپس بر سـر در مجلـس شـورای ملـی نقـش بسـت. از این زمـان دوبـاره برخـورد ترقیخواهـان با ملّایـان آغاز شـد کـه در واقـع ادامـه تقابل آنان از نخسـتین مرحله مشـروطه خواهـی بود که ملّایـان بناچار تسـلیم خواسـت مردم شـده بودند. ولی اکنون می‌خواسـتند تـا حد امکان جلـو ورود ترقیخواهان بـه مجلـس را بگیرنـد تـا طبق معمـول مقاصد خـود را پیش ببرند. از سـوی دیگـر آزادیخواهان کـه بـه نیـات ملّاهـا واقـف بودند بـرآن شـدند تا حد امـکان قـدرت ملّاهـا را مهارکننـد. وقتی طـرح نظامنامـه انتخابـات آماده شـد سـیدعبداله بهبهانـی با آن مخالفـت کرد. اما نکتـه در خور تحسـین اینکـه تجـار در کنـار وی قرار نگرفتـه بلکه با گروه مترقـی و آزادیخواه همراه شـدند و آیـت الـه بهبهانـی راه بـه جایی نبرد و از مخالفت دسـت کشـید.

واقعیـت این اسـت که مشـروطیت یا حکومت مـردم یکی از بنیادهای اصلـی مدنیت غرب بـود کـه روشـنفکران و ترقیخواهـان آزادیخـواه آن را بـه ایـران آوردنـد و بـه نشـر عقایـد خود پرداختنـد. سـپس معـدودی از روحانیـون آن را پذیرفتنـد و عـده‌ای روحانی هم به هوای دسـت یافتـن بـه موقعیـت بهتـری در آینده فرصـت طلبانه با آن همراه شـدند. اما اکثریت این قشـر در جبهه مخالفان مشـروطه قرار داشـتند. سـیدمحمد طباطبایی مجتهدی که با مشـروطه خواهان همـراه بـود در ایـن مـورد مـی گوید، ما مشـروطیت را کـه خودمان ندیـده بودیم ولـی آنچه که شـنیده بودیـم آنهایـی کـه ممالـک مشـروطه را دیـده بودنـد بـه ما گفتنـد مشـروطیت موجب امنیـت و آبادی مملکت اسـت. ما هم شـوق و عشـقی حاصـل نموده تا ترتیب مشـروطیت را در ایـن مملکـت برقـرار نمودیم. او به راسـتی معترف اسـت که ملّایـان مبتکر مفهوم مشـروطیت نبودنـد بلکـه عـده ای از آنان تحت تأثیـر و تلقین افکار ترقیخواهان دل به مشـروطیت بسـتند. فکـر آزادی و اصـول مشـروطیت و نظـام دموکراسـی مبتنی بـر رأی مردم که بـا قوانین عقلی و متغیـر ایـن جهانی اجرا می‌شـود از بنیـاد با احکام شـرعی و قوانین بدون تغییر و ابـدی ربانی در تعـارض اسـت. ایـن ادعا که مشـروطه نـوآوری ملّایان بوده اسـت هـم به لحـاظ تاریخی و هم

از نظـر فلسـفه سیاسـی کامـلا بی اسـاس اسـت. بخـش مهمـی از روحانیون با اسـاس مجلس ملـی مخالـف بودند. اینان به دو دسـته تقسـیم می‌شـدند. گروهی طرفدار ایجاد مجلس شـورای ملـی اسـلامی بودنـد و هدفشـان ایـن بـود کـه حرکت‌هـای مـردم را از ایـن طریق بـه بیراهه کشـیده و لـوث کننـد بـا ایـن عنوان کـه در ایـن مجلس قوانینی به شـور گذاشـته می‌شـود اما توسـط نمایندگانـی کـه مقید به اسـلام بـوده و قوانین تصویبی بر مبنای احکام شـریعت باشـد. یعنـی همـان آش وکاسـه قبلـی برقرار باشـد. گروهـی دیگـر افراطی‌تر بودنـد و تعـارف را کنار گذاشـته و بـه صراحـت مجلـس ملی و مشـروطه را نفی می‌کردنـد و آن را خلاف قواعد اسـلام می‌دانسـتند. در واقـع همیـن گـروه از مجتهدیـن خواستشـان بـا واقعیـت دین اسـلام مطابقت داشـت. زیرا آنان می‌گفتند اسـلام دین تسـلیم و رضایتمندی به احکام الهی (اسـلامی) اسـت و چنیـن دسـتگاه‌هایی کـه متکـی بـه قانونی تصویب شـده بوسـیله نماینـدگان ملـت و با رأی ملـت باشـد خلاف شـرع اسـت. امـا اکنـون که مشـروطه خواهـی در میان مـردم ریشـه دوانده و شـاه هـم آن را تأییـد کـرده بـود ملّایـان دیگـر نمی‌توانسـتند اوضاع را بـه قبـل برگردانند. از ایـن رو بـا تمـام نیـرو بـرآن شـدند از داخـل در آن نفوذکـرده و همچـون موریانه درخـت جوان مشـروطه را از درون تهـی کننـد. ایـن بود کـه به عناوین جدید دسـت زده و گفتند ما مشـروطه مشـروعه می‌خواهیـم و مجلـس مشـروعه می‌خواهیـم که احکام آن مخالف شـرع نبـوی نبوده و مشـتمل بـر امـر بـه معـروف و نهـی از منکـر و رفـع ظلـم و ترویج دین و نشـر عـدل ما بین مسـلمین باشـد. چـون قوانین مجلـس باید منطبق با شـرع مقدس باشـد پس بایـد حق نظارت بـر مجلـس بـا علما باشـد تا از قوانین غیرشـرعی جلوگیـری شـود و... این گـروه از روحانیون به همـه چیـز مجلـس ایراد مـی گرفتنـد از جمله اینکـه چرا قوانیـن مالیاتـی می‌گذراننـد در حالی کـه گرفتـن مالیـات بـر مبنـای ظلم اسـت و اینکه نفهمیدیـم چرا گمـرک را حـلال کردند. چرا جرایـد را آزاد کردنـد و... بـه ایـن ترتیـب روحانیـون در داخـل و خـارج مجلس بر علیـه آن همه روزه فعالیـت می‌کردند.

در مجلـس اول بـی گمان احتشـام السـلطنه برجسـته‌ترین شـخصیت سیاسـی محسـوب می‌شـد و سـعدالدوله که عنوان ابوالملّه داشـت آدمی متفکر بود و پیشـنهادهای ارزنده ارائه می داد. بـه خصـوص در تکمیـل قانـون اساسـی و تأسـیس بانـک ملی و رسـیدگی به حسـاب‌های

شرکت نفت. در ابتدای کارِ مجلس، دولت از مجلس چندان تمکین نمی‌کرد. سعدالدوله سخنور توانای مجلس با انتقادهای سخت خود وزیران را در تنگنای سیاسی قرارداد و مسئولیت جمعی آنان را در برابر مجلس ملی به دولت قبولاند. تا اینکه از مجلسیان آزرده خاطر شد و قهرکرد و مجلس را ترک نمود و به جمع درباریان محمد علیشاه پیوست. برخورد میان گروه‌های سیاسی مجلس البته طبیعی و جلوه‌ای از حرکت اجتماعی و نبرد افکار در عصر آزادی بود. رهبری فکری مجلس را عناصر ترقیخواه و رادیکال به دست گرفتند که در مرکز هیأت مجلسیان قرار داشتند. آنان نخبگان روشنفکر بودند و کاردان‌ترین و داناترین نمایندگان. در بحث مسائل اجتماعی و سیاسی رادیکال‌ترین مواضع پارلمانی را همین وکلای ترقیخواه و رادیکال داشتند نه تندروان انقلابی. چنانکه هر نقشه اصلاحات مملکتی که به مجلس عرضه شد به ابتکار ترقیخواهان بود. در درون مجلس خصوصیت بارز تندروان انقلابی درشتگویی بود نه عقاید اجتماعی رادیکال یا افراطی. آنان در بیرون مجلس از نیروی فعال مجاهدین انقلابی مایه می‌گرفتند که مجهز به دستگاه ترور انقلابی با تحرک فراوان بودند. مخالفت شدیدی که در مجلس علیه تندروان بوجود می آمد بیشتر ناشی از همین ارتباط میان عناصر تندرو انقلابی در درون و بیرون مجلس بود. با این حال کارنامه مجلس اول با همه کاستی‌هایش ثابت می‌کند که اصلاح و ترقی از راه‌های عادی و قانونی در آن زمانه عملی بود. وقتی این مجلس کارش را شروع کرد، تکلیف روز آن معین نبود، کمتر وکیلی پایبند نظامنامه داخلی بود. صنیع الدوله رییس مجلس هم ناچار مدارا می‌کرد. ایراد گرفتند که مذاکرات ترتیب و نظم ندارد و همین که نماینده‌ای مطلبی را عنوان می‌کند دیگران رشته سخن او را قطع می‌کنند و نمی گذارند حرفش تمام شود. این کار به تدریج روبراه شد اما تماشاگران که بر عده‌شان هر روز افزوده می‌شد شلوغ می‌کردند. گاهی یکی از بیرون وارد مجلس می‌شد و شروع به نطق و خطابه می‌کرد. یا اعتبارنامه یکی از نمایندگان مورد بحث بود یکباره یکی از تماشاچیان برخاست و گفت ما راضی نیستیم به انتخاب این شخص و نخواهیم گذاشت. مجلس صحنه‌های دیگری هم می‌دید، کودکان مدارس با لباس یکجور به جلسه مجلس وارد می‌شدند و رژه می‌رفتند و سرود آزادی می‌خواندند و مجلسیان را می‌گریاندند. کاری که همواره ما برای آن آمادگی

داریم. تا اینکه قرار شد برای مردم بلیط ورود صادر شود و به اندازه محل گنجایش پذیرفته شوند. رسم بر این بود که نمایندگان روی فرش به صورت نیم دایره می‌نشستند. رییس مجلس بالای تالار می‌نشست و میز پایه کوتاهی در پیش داشت با زنگی که گاه به صدا در می‌آورد. مجتهدان روبروی نمایندگان جای می‌گرفتند نه در کنار آنها، جایی ممیّز و مشخص تا در نشستن شان هم برتری خود را بر دیگران دیکته کنند. پشت سر وکلا، خبرنگاران، تندنویسان و تماشاچیان می‌نشستند و فاصله‌ای با نمایندگان نداشتند. سعدالدوله اصرار می‌ورزید که برای وکلا صندلی بیاورند و جای تماشاچیان هم معین شود که مزاحمت به وکلا نداشته باشد اما آخوندها روی صندلی نشستن را خوش نداشتند. بعد گفتند بیاییم محل نطق را معین کنیم و تندنویسان و روزنامه نگاران هم نزدیک آن جای بگیرند. میرزا ابوالحسنخان پیشنهادکرد قالیچه‌ای بیاورند و ناطق برود از آنجا سخنرانی کند اما حاجی شیخ علی ایرادگرفت که نخیر ما روی قالیچه نمی‌رویم همینطور نشسته صحبت می‌کنیم چه عیب دارد؟ هر آنی نمی‌شود برخاست رفت آنجا. در این مورد ادیب التجار گفت این مسأله تقلید از خارجی است. پیغمبر به ستون تکیه می فرمودند در موقع وعظ و به منبر تشریف می‌بردند ما هم تأسی به آن حضرت می‌کنیم نه تقلید از خارجه. ولی صنیع الدوله رییس مجلس استدلال کرد، چون افراد خارج هم می‌خواهند مذاکرات را دنبال کنند اگر ناطق به محل معینی برود او را می‌شناسند و اظهاراتش را ضبط می‌کنند. سرانجام قالیچه‌ای پهن کردند و محل نطق وکلا تعیین شد. رسم تازه دیگر کف زدن و هورا کشیدن بود که در آن مجلس باب شد هر چند ملّایان آن رانمی‌پسندیدند. از دیگر آداب مجلسیان تواضع وتعارف بیجا بود که در واقع جزو فرهنگ اجتماعی ما می باشد. همین که بعضی وکلا وارد جلسه می‌شدند اغلب حاضران برمی‌خاستند و سخنران هم حرفش را قطع می‌کرد. به پیشنهاد سعدالدوله رسم تواضع موقوف شد. در آن روزگار که مردم به مجلس امید بسته و آن را ارجمند می‌داشتند به هر شکایتی سراغ مجلس می‌آمدند. چنانکه شاهسونان در مجلس بست نشستند و عزل صاحب منصب روسی را خواستند. شیرازیان در باغ بهارستان چادر زدند و خواستار بیرون کردن قوام الملک از فارس بودند. بدین ترتیب مجلس هم تحصن گاه تازه‌ای شد البته از نوع سیاسی آن. برخی کارها،

مجلس را از وظیفه اصلی‌اش باز می‌داشت. یکی شعرهای بی مایه می‌خواند، دیگری اولیاء و شاه شهید را به خواب دیده بود و تعبیر خواب می‌نمود و مقداری نامربوط سر هم می‌کرد. یا یک سری شکایت‌های بی ربطی به مجلس می‌رسید مثل سادات رضوی که طوماری از اجحافات متولی باشی قم فرستاده بودند که مال اوقاف را می‌خورد و به آنها چیزی نمی‌دهد. حوصله حسنعلیخان سر رفت و گفت، ما در این مجلس کار معینی در دست نداریم و... اینگونه مطالب به کلی از وظیفه مجلس خارج است. موضوع انضباط اداری و تأخیر ورود نمایندگان هم بارها به میان کشیده شده بود. میرزا طاهر تنکابنی گفت، اشخاصی که ترتیب کار خود را منظم نمی‌کنند چگونه می‌خواهند امور مملکت را منظم نمایند. صدیق حضرت گفت گویا وکلا مأمور لازم دارند که ایشان را روانه مجلس کنند. حتی صحبت از جریمه نقدی به میان آمد. در فرهنگ ما رعایت وقت معین مورد ملاحظه نبوده و نمایندگان هم اگر چه کمی رویه شان بهتر شد ولی کاملا اصلاح نشد. اما وقتی احتشام السلطنه به ریاست مجلس انتخاب شد مجلس تحرک تازه‌ای گرفت. او مردی قاطع وکار بلد بود. قواعد نیکو بنا کرد و اعتبار و قدرت مجلس را بسیار بالا برد و نظامنامه پارلمانی را به کار بست. او گفت، کارهای مجلس ناتمام مانده، امور مالی دولت متوقف شده و کمیسیون مالی هنوز کارهای خود را انجام نداده است. امور مملکت دچار هرج و مرج شده و جز اینکه وکلای محترم جداً به کار بپردازند و دقیقه‌ای را از دست ندهند چاره‌ای نیست. او مدت هر جلسه مجلس را چهار ساعت تعیین کرد. اغلب صبح و عصر مجلس را تشکیل داد و اگر ضرورت فوق العاده‌ای ایجاب نمود روز جمعه هم مجلس را برپا می‌کرد. خواهش او از نمایندگان این بود که سر وقت آماده کار باشند تا اوقات مجلس مهمل نماند. او آموزش دیده آلمان بود و تفکر و نظم و انضباط آلمانی داشت. احتشام السلطنه در مورد حقوق نمایندگان گفت، یک سال هست که نمایندگان آمده‌اند و هیچ حقوقی نگرفته‌اند. هیچ وقت مایل نباشید که کسی کاری را مجانی انجام دهد، کار مجانی گرانتر تمام می‌شود. مقرری نمایندگان ماهی یکصد تومان تعیین شد اما او و صنیع الدوله که از بزرگان بودند وجهی نگرفتند. تأسیس کمیسیونهای مجلس از کارهای احتشام السلطنه بود که با برقرارکردن هفت کمیسیون، بسیاری از کارهای مجلس را در کمیسیون‌ها متمرکز

ساخت. وی توضیح داد، ایجاد کمیسیون موجب ازدیاد بصیرت و تجربه وکلا می‌شود و کار پیشرفت می‌کند. احتشام السلطنه که از تنبلی برخی وکلا سخت دلخور بود قرار گذاشت که همه کمیسیون‌ها غیر از وقت کاری مجلس به کار بپردازند تا اختلالی در تشکیل جلسه های عمومی روی ندهد.

چارلز مارلینگ وزیرمختار انگلیس در مورد دوره ریاست احتشام السلطنه بر مجلس می‌نویسد، پیشتیبانی جدی احتشام السلطنه از اصول مشروطیت حمایت ملی را به خود جلب کرده است... کمیسیون‌های پارلمانی را او در مجلس برپا و مقرر نمود به نحوی که هر کمیسیونی نسبت به بخشی از دستگاه اجرایی نظارت کند. او به امتیازات مجتهدین سخت حمله کرد و موجب شد که هدف دشمنی آنان قرارگیرد. مجتهدین کمتر دستورنامه مجلس را رعایت می‌کردند که خود نشانه خودپرستی آخوندی بود. احتشام السلطنه به آنان فهماند که بایستی نظم مجلس را مراعات کنند.

در سیر و تحول تکاملی مجلس ارزنده‌ترین گزارش رسمی توسط والتر اسمارت برای مطالعه وزارت امور خارجه انگلستان نگاشته شده است. او درباره ایران مطالعات علمی داشت و در جلسه های مجلس حاضر می‌شد و مقاله‌اش را بر اساس مشاهدات عینی تألیف کرده است. قسمتی از آن را نقل می‌کنیم، هیچکس نیست که مباحثات مجلس ملی را از آغاز تأسیس آن تا حالا دنبال کرده باشد و از ترقی که در کیفیت آن در ظرف یکی دو ماه اخیر تحقق یافته به حیرت نیفتاده باشد... در اول کار نه تنها نادانی و ناتوانی و ناشیگری اکثر نمایندگان در امور مملکتی نمایان بود بلکه جهالت آنان را نسبت به عادی‌ترین اصول سیاست آشکار می‌ساخت. تعصب جاهلانه بسیاری از وکلا سبب دلسردی خیراندیشان مجلس گردیده بود. اکنون مباحثات مجلس خیلی ترقی کرده و درک مسئولیت و حیثیت تازه‌ای میان نمایندگان ملاحظه می‌شود... تردید نیست که نادانی و بی تجربگی های مضحکی در مجلس وجود دارد. هنوز این عیب هست که مذاکرات به مرحله قطعی و نهایی نمی‌رسند و نیز حین گفت و شنودها پرت و پلاهای خارج از موضوع می‌گویند. اما کارهای عملی در کمیسیون‌ها انجام می‌گیرند که در صورتجلسه‌ها منعکس نیستند و هر روز نمایندگان بیشتر تجربه می‌آموزند... نباید از نظر دور داشت که همه این پیشرفت‌ها

بـه رغـم مخالفـت جدی دولـت و دشـمنی منافع اجنبـی و وضع سـخت و ناگـوار مالی مملکت تحقـق یافته‌انـد. از ایـن رو کوشـش فعلی مجلس سـزاوارِ آفرین اسـت. ثمره آنـی آن تلاش‌ها هـر چـه باشـد بدون تردیـد در خلق و خـوی و حیثیت ملی ایرانیـان تأثیر پایدار خواهد گذاشـت. مجلـس ملـی آن نیسـت کـه کسـی بنا بـر قضاوت‌هـای بداندیشـانه خارجـی آن را دسـتگاهی خـوار و بی مقـدار به شـمار آورد.

چنیـن بـود پیشـرفت مجلـس در نخسـتین آزمایـش پارلمانـی. ترقی خیـره کننـده‌ای که مدیـون احتشـام السـلطنه و چند تـن دیگرازنمایندگان خردمند و روشـنفکر مجلس بـود. همانند احتشـام السـلطنه در تاریـخ پارلمانی ایـران تنها میرزا حسـینخان مؤتمن الملک اسـت. تأکیدی کـه بـر جنبـه روشـنفکری آن اقلیـت مجلسـیان می‌شـود نـه از ایـن بابـت اسـت کـه آنـان در زمـره درس خوانـدگان و تربیـت یافتـگان جدیـد بودنـد بلکه علاوه بر آن ایشـان به مسـئولیت روشـنفکری خویـش آگاه بودنـد و در انجـام مسـئولیت اجتماعی خـود کوتاهـی نورزیدند وگرنه آنـان روشـنفکر بـه شـمار نمی‌آمدنـد زیـرا "تنها بـا آموختن دانش کسـی روشـنفکر محسـوب نمی‌شـود".

اگـر چـه در مجلـس، قانونگـذاری را بر اسـاس سیاسـت عقلـی و عرفی دنبـال می‌کردند امـا در عیـن حـال جانـب شـرع را خواسـته یـا ناخواسـته رعایـت می‌نمودنـد و از سـتیزه جویی بـا شـریعتمداران قدرتمنـد پرهیـز داشـتند. طرف مقابـل هم با حساسـیت و هوشـیاری آخوندی مراقـب بـود کـه کارهـا از مـداری که خودشـان می‌خواهند خارج نشـود. چنانکه با فشـار بسـیار توانسـتند بـرای تضمیـن شـرعی بودن قوانیـن، علمـای منتخبی را بـر مجلس تحمیـل کنند و بـه ایـن ترتیـب خواسـت‌های ترقیخواهـان را فـرو بکاهنـد. در طـرح متمـم قانون اساسـی که بـه مجلـس عرضـه شـد صحبتی از نظـارت علمـا نبود امـا ملّایـان برآن شـدند مـاده‌ای مبنی بـر نظـارت هیـأت مجتهـدان بـر قوانینی کـه مجلس وضـع می‌کند به قانـون اساسـی بیفزایند. پـس از کشـاکش‌های بسـیار بالاخـره در الحـاق مـاده نظارت شـرعی چنیـن توافق شـد که از میـان مجتهدینـی کـه آشـنا بـه مقتضیـات زمـان باشـند مجلس خـود پنج نفـر را بـه عضویت بپذیـرد کـه در تطبیـق مـواد با قواعد شـرعی رأی بدهند. کشـمکش بـا ملّایان بـه همین مورد ختـم نشـد و در برخـی دیگـر از اصـول متمم قانـون اساسـی ادامه یافـت. از قبیل اصـل آزادی

مذهب و برابری حقوق اجتماعی همه ایرانیان که این مورد با احکام شرعی در تعارض کامل است. این مورد را به هیچ وجه ملّایان حاضر به پذیرش نبودند. آنان می‌گفتند غیرمسلمان یا کافر با مسلمان برابر نیست. این نوشته قرآن است. بالاخره راهی که برایش پیداکردند این بود که بنویسند همه ایرانیان در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود. وقتی موضوع عرفی نمودن نظام قضایی مطرح شد برخورد مدافعان سیاست عقلی با روحانیون شدیدتر از قبل شد. زیرا برپایی این نظام قضایی که بر مبنای قوانین حقوقی و جزایی عرفی شکل می‌گرفت با احکام و قوانینی شرعی ملّایان در تعارض بود و ضربه مستقیمی بر منافع و نفوذ آنان وارد می‌کرد. در این جدل مجلسیان پیشرو می‌گفتند مجلس در پی تدوین قانون اسلامی نیست و احکام شرعی به درد دولت عرفی نمی‌خورد. طرح پیشنهادی کمیسیون متمم قانون اساسی مبتنی بود بر عرفی ساختن کامل دستگاه قضایی به طوری که استقلالی برای محاکم شرعی باقی نمی‌گذاشت. این تهدید مستقیمی بود به مقام علما و اعتبار احکام شرعی. تهدیدی که ملّایان نسبت به آن کاملا هوشیار بودند و به ایستادگی برخاستند. اختلاف نظرات علما و ترقیخواهان در مجلس علناً به مشاجره انجامید. حتی سیدعبداله بهبهانی قهرکرد و به عنوان بیماری به مجلس نیامد و کار متمم قانون اساسی معطل ماند. اما فشار افکار عمومی بسیار زیاد بود و همان واقعه‌ای که در مسیر نهضت مشروطه مکرر صورت گرفت بار دیگر اتفاق افتاد. بدین مفهوم که مردم به پشتیبانی مشروطه خواهان به هیجان آمدند و به بهارستان آمده علیه ملّایان شعار دادند. حتی در اوراقی که منتشرکردند به بدگویی و تهدید علما پرداختند. این مخالفت شعاری و ظاهری نبود بلکه تعارضی اصولی و آشتی ناپذیر بود که می‌باید در آن یکی از طرفین پیروز شود. نبردی بود بین هواداران مشروطه عرفی و عقلی و اهل شریعت.

در این مورد والتر اسمارت می‌نویسد، به یقین مهم‌ترین مسائل فعلی که برای اهل تحقیق و سیاست هر دو قابل توجه می‌باشد مسئله دین و نهضت آزادی است. در ایران نیز همانند اروپا دموکراسی، شریعت را دشمن خود می‌داند و اتحاد این دو اتحادی است غیرطبیعی و دیر یا زود به پیکار سختی علیه یکدیگر برخواهند خاست... روحانیون به خوبی آگاه بودند که مخالفانشان چه در سر دارند و نسبت به خطری که هستی‌شان را تهدید

می‌کرد حساس بودند. اما به دامی افتاده‌اند که گریز از آن برایشان به علت رویارویی با مردم سهمناک و بلکه ناممکن است. اختلاف بر سر نظام قضایی همچنان باقی ماند. احتشام السلطنه که در اوایل شعبان ۱۳۲۵ق. به ریاست مجلس انتخاب شد مصمم بود که کار متمم قانون اساسی را تمام کند. او پیش از پیروزی مشروطه هم بر سر نقشه اصلاحات با روحانیون در تضاد بود. در موقعیت جدید به علما پیغام داد، غیر از محاکم وزارت عدلیه محکمه دیگری نباید باشد... مجتهدان جامع الشرایط قضا هم باید در عدلیه انجام وظیفه کنند و حقوق بگیرند. به آیت اله سیدعبداله بهبهانی هم پیغام معترضانه‌ای به این مضمون فرستاد، مگر چندی قبل... با شما قرار نگذاشتیم که حقوق ماهیانه بگیری و در دیوانخانه مشغول قضاوت باشی. این چنین احتشام السلطنه به مجتهدان تاخت. او برخی از علما را به فساد متهم کرد و دلیرانه گفت، اینها برای منفعت خود قدم می‌زنند و... حتی سیدعبداله بهبهانی را به اسم نام برد که نمی‌گذارد امور در مجرای حقانیت جاری شود. هیچکس جز این بزرگمردِ دلیر قدرت انجام چنان درشتی‌هایی را به مجتهدین نداشت. او می‌دانست که چاره دیگری نیست و باید با قدرت در مقابل اینها ایستاد. ضمن اینکه او به خاطر خصوصیات ارزنده‌اش از پشتیبانی مردم برخوردار بود. او بود که توانست کار ناتمام قانون اساسی را به انجام برساند.

در این مورد چارلز مارلینگ انگلیسی در گزارش خود نوشت، پشتیبانی جدی احتشام السلطنه از اصول مشروطیت سبب حمایت ملی از او گشته است... او به امتیاز ملّایان سخت حمله برد و به همین جهت مورد کینه و دشمنی آنان قرارگرفت. ما ایرانی‌ها در قدردانی از بزرگانمان کوتاهی داشته‌ایم. بر این گمانم که در فردای پیروزی بر حکومت ملّایان و آزادی میهن و برپایی دوباره مجلس شورای ملی شایسته است به پاس اقدامات میهن پرستانه و مردم دوستانه و مشروطه‌خواهی این مرد بزرگ تندیس او در مجلس شورای ملی نصب شود تا ضمن ارج‌گذاری به خدمات وی، جوانان آینده این سرزمین گرانقدر باستانی خدمتگزاران خود را بهتر بشناسند. به هر صورت علما به سازش پیش آمدند و آن کشمکش‌ها به ایجاد نظام قضایی عرفی منجر شد که به راستی کار سترگی بود. به این ترتیب کار متمم قانون اساسی به اتمام رسید و در بیست و نهم شعبان ۱۳۲۵ق. به امضای

محمدعلیشـاه رسید.

وزیرمختـار انگلیـس در گـزارش خـود بـه وزارت خارجـه این کشـور می‌نویسـد، مـواردی پیـش آمـده که بـدون تردید نگرانـی علما را از تعرض دموکراسـی نسـبت به امتیـازات و قدرت آنـان نشـان می‌دهد... علمای بالنسـبه روشـن بین ضعف خود را تشـخیص داده پـی برده‌اند که پایـان دوره سـیادت و سـروری ایشـان نزدیـک می‌شـود... همراهی مجتهدیـن در جهت مقصد مـردم جـدی و صمیمانـه نیسـت. اینکه بـه راه آن مقصـد تظاهر بـه همراهی و پیشـوایی مردم می‌کننـد از تـرس آن اسـت کـه پیـروی مـردم از علما را از دسـت بدهنـد. البته تقدس خشـک آخونـدی از بیـن نرفتـه بـود. از جمله وقتـی نظامنامه انجمن بلدیه (شـهرداری) مقرر می‌داشـت کـه در شـهرها کتابخانـه، قرائـت خانه عمومـی، دواخانـه، تئاتر و مـوزه برپا شـوند برخی ملّاها گفتنـد تیاتـر لازم نیسـت. بحرالعلـوم کرمانـی گفت، خیلی غریب اسـت کـه این نظامنامـه را با نوشـتن اینطـور الفـاظ (تیاتـر) بـه مجلـس فرسـتاده‌اند. مـوزه هم فایـده نـدارد. قضیـه مهمتر و حسـاس‌تر مسـأله آزادی زنـان و تأسـیس انجمـن زنـان بـود کـه مخالفت سـنت خواهـان را برانگیخـت. داسـتان اندوهنـاک زنـان ایـران در دیـدگاه متعصبانه ملّایـان که آنـان را با احکام اسـلامی در حـد یک کالای جنسـی مصرفـی و دورانداختنی تنزل داده‌اند خـود حکایت دردناکی اسـت کـه حتـی پرداختـن به اختصـار آن هم مبحثـی جداگانه می‌طلبـد. بنابراین بـی دلیل نبود کـه ملّایـان حتـی حاضـر بـه قبـول اینکه زنـان انجمنی داشـته باشـند نبودنـد. توگویـی وجود آنهـا را از بُـن در جامعـه انـکار می‌کردنـد. تـاج السـلطنه دختـر درس خوانـده و روشـن اندیـش ناصرالدینشـاه در ایـن مقولـه چنیـن می‌گویـد، آدمـی آزاد و مختار خلق شـده و دلیلـی ندارد که محکـوم بـه حکـم دیگری باشـد بلکه مقـام انسـانی‌اش ایجاب می‌کند کـه در حریـت و آزادی طبیعـی زندگـی کنـد. امـا زنـان ایـران از نـوع خـود مجزا شـده خـود را در هیکل موحش سـیاه عـزا درآورده، ناامیدانـه در زنـدان تاریـک و در زنجیر اسـارت روزگار به سـر می برند. این نیسـت مگـر از عـوارض تربیـت نایافتگی و از ضـرر حجاب. زنـان برپایی مجلس را تبریـک گفتند و به پشـتیبانی قانون تأسـیس بانـک ملی برخاسـتند. گروهی از آنان پنـج هزار تومان برای سـرمایه بانـک ملـی بـه مجلـس فرسـتادند و نامـه‌ای از طـرف زنان در مـورد اقدام در تسـهیل شـرایط تحصیـل و ترقـی مـدارس دخترانـه به مجلس رسـید و در جلسـه رسـمی خوانده شـد. تـا اینجا

زنـان دسـت از پـا خطا نکرده بودند وکارشـان مـورد قبول مجلسـیان بود. اما همیـن که انجمن زنـان را تأسـیس و اعـلان کردنـد و بلیـط هـم چـاپ زده و بـه مجلس فرسـتادند سـروصدا برپا شـد کـه مـا نـه از اساسـنامه اینهـا خبرداریـم و نـه مؤسسـان آن را می‌شناسـیم. امـا از مجموع گفتگوهایـی کـه در مجلـس درگرفـت و تلگرافـی کـه بعدهـا محمدعلیشـاه در ایـن زمینـه بـه تبریـزی هـا زد و وااسـلاما سـرداد برمی‌آیـد کـه صحبـت از آزادی و فعالیـت اجتماعـی زنان به میـان آمـده بـود. در مجلـس این سـئوال مطرح شـد، بـا توجه به اینکه ما یک کشـور اسـلامی هسـتیم آیـا تشـکیل انجمن زنان درسـت اسـت یـا خیر. بعضی خشـک اندیشـان گفتنـد وقتی زنـان دور هـم جمعـی را تشـکیل دهند فتنه می‌اندازند. آقاسیدحسـین عقیده داشـت کـه باید به نظمیـه گفـت کـه قدغن نماید. برخـی دیگر گفتند اصلا چنین انجمنی نباید تشـکیل شـود ولی اگـر زنـان جمـع شـدند که مثـلا می‌خواهیم آشـپزی یا خیاطـی کنیم عیبـی نـدارد. فضلعلی آقا گفـت، اصـل اجتمـاع شـرعاً ضـرری نـدارد... اما اشـخاصی که مفسـد و مغرض‌انـد می خواهند بـه واسـطه ایـن اجتماعات بعضی فسـادها کنند. متأسـفانه در کنـار جناح مترقـی مجلس چنین نمایندگانـی نشسـته بودنـد. در آن وضعیت نابسـامان کـه روحانیون در داخل و خـارج مجلس در مقابـل هـر حرکت ترقیخواهانه سـد راه بودند و شـاه مسـتبد و گوش به فرمـان روس‌ها مترصد فرصـت بـرای نابـود کردن اسـاس مشـروطیت بود می‌شـود تصور کرد کـه آن گـروه اندک چه پایمردی‌هـا کردنـد. آنـان با کمـک روزنامه‌هـا و انجمن‌ها و عناصـر ترقیخواه خـارج از مجلس سـعی در حفظ تشـکل مردم برای پشـتیبانی از مجلس ملی داشـتند. حاصل گفتگوهای مجلس در مـورد زنـان ایـن بود که اجتماع زنان شـرعاً بدون اشـکال اسـت اما به شـرط اینکـه رخنه در دیـن و دنیـا نیفکننـد. مشـکل اینجـا بود که هـرکاری که زنان انجـام دهند از نظـر این جماعت رخنـه در دیـن و دنیـا بـود. محمدعلیشـاه هم وقتـی با کمک روس‌هـا مجلس را به توپ بسـت و بـه گمـان خـود مشـروطه را برانداخت به مجتهـدان ایالات تلگراف زد که بسـاط مشـروطه را بـه خاطـر حفـظ اسـلام برانداختـه. چنانکه بـه علمای تبریـز تلگراف زد، نسـوان را به تشـکیل انجمـن گفتگـوی زنان واداشـتند و خواسـتند به اسـم ترک کهنه پرسـتی و خرافـات... در ارکان شـرع مقدس رخنـه اندازند.

ایـن نکتـه پی افزون می‌شـود که از دیدگاه فلسـفه سیاسـی، مشـروطه پارلمانی حکومتی

انتخابی و مردمی است و حاکمیت متعلق به مردم می‌باشد. روابط دستگاه سلطنت و پادشاه با دستگاه قانونگذاری و اجرایی توسط قانون اساسی به طور روشن و صریح مشخص شده است. مرد و زن در این راستا از حقوق و آزادی های اساسی برخوردارند. طبعاً رسیدن به چنین مشروطه‌ای خواست بخشی از ترقیخواهان ایران هم بود اما با اوضاع فرهنگی و اجتماعی ایران و قدرت ملّاها رسیدن به این مشروطه به سبک اروپایی‌ها از محالات بود. با چنین شرایطی مشروطه در ایران شکل گرفت و با آماده شدن قانون اساسی و تأسیس مجلس ملی شروع به کار کرد. پس از امضای متمم قانون اساسی محمدعلیشاه به مجلس آمد و سوگند وفاداری یادکرد و حمایت خود را از پیشرفت اساس مشروطیت اعلام و کوشش نمایندگان را در اصلاح امور مملکت ستود. چندی نگذشت که صدای اعتراض از سوی او بلند شد. شاه دو ایراد را مطرح نمود. نخست اینکه مجلس از حدود اختیارات قانونی‌اش تجاوز می کند. دوم اینکه برخی انجمن‌ها قاعده و قانون نمی‌شناسند و مایه هرج و مرج در کشور و اخلال در امور دولت می‌شوند و هشدار داد تا قانون این انجمن‌ها نوشته نشود نباید اجتماعی تشکیل دهند که اسباب بی‌نظمی مملکت و سلب آسایش ملت شود و معترضانه پرسید بالاخره تا کی باید صبر و سکوت کرده و این اغتشاشات را تحمل نمود. پاسخ مجلس این بود که مجلس در امور اجرایی دخالت نداشته و ندارد و در مورد دوم ضمن تأکید بر آزادی اجتماعات، لزوم تدوین قانون انجمنهای سیاسی را نیز اعلام کرد. ولی شاه به مجلس و دولت فشار می‌آورد و در واقع هدف دیگری را دنبال می‌نمود. در جلسه مهمی که با حضور رییس الوزرا در مجلس تشکیل شد ناصرالملک روشنگری می کند که توطئه‌ای علیه مجلس در حال تکوین است. او در جریان بود که شاه به امیربهادر دستور داده هشتصد سوار از ابواب جمعی خود را به تهران احضار کند و شاه دستور پرداخت سیصد هزار تومان مخارج این سواران آذربایجانی را داده بود ولی ناصرالملک از پرداخت آن خودداری کرده بود. ناصرالملک که به ترسویی و کم دلی شناخته شده بود از محمدعلیشاه می‌ترسید. در مذاکره با مجلس این مورد را فاش نکرد اما چون به گمان او شاه به فکر براندازی مجلس بود در جلسه مجلس در پرده گوشزد کرد که به شما نخواهیم گفت که آسوده باشید تا شما را اغفال کنیم بلکه هر وقت هنگام آسودگی شد و ما آسوده بودیم به

شـما هـم می‌گوییـم تا آسـوده باشـید. مجموعه حوادثـی که بعد از این جلسـه دولـت و مجلس اتفـاق افتـاد بـا عنوان سـاده واقعه میدان توپخانه ثبت شـده امـا در گزارش‌های رسـمی خارجی موضـوع کودتـای دسـامبر و نقشـه عملیات نظامی شـاه علیه مجلس مطرح شـده اسـت.

در نامـه‌ای خصوصـی کـه اسـپرینگ رایـس وزیرمختـار انگلیس در ایران به دوسـتش لردکرنلـی می‌نویسـد توضیـح می‌دهـد، مأموریتـی که در حـال حاضر بـه عهده‌ام واگذار شـده بـی نهایـت سـخت و دشـوار اسـت زیـرا دولـت انگلیس انتظـار دارد کـه در خفه کـردن نهضت مشـروطیت ایـران بـا روس‌هـا همکاری کنم. این نقشـی اسـت که دولـت بریتانیا دشـوار بتواند آن را ایفـا کنـد بـی آنکـه حیثیت سیاسـی‌اش آسـیب ببینـد... عیب بـزرگ کار در این اسـت که حکومـت بریتانیـا در هـر گامـی کـه بـر می‌دارد بـا یک چشـم نگران روابطش با روسـیه اسـت کـه مبـادا نقشـه اتحـاد بـا آن کشـور کـه در حال حاضـر در جریان اسـت آسـیب ببینـد (منظور اتحـاد بـا روسـیه بـر سـر قـرارداد ۱۹۰۷م. و تقسـیم ایران بین این دو کشـور اسـت). سیاسـت روس‌هـا در ایـران چیـزی جـز این نیسـت کـه به نفع شـاه دخالـت کنند زیـرا عقیـده دارند اگر ایـن کار را نکننـد محمدعلیشـاه بـه تنهایـی نمی‌توانـد در مقابـل مجلـس بایسـتد. ولی ممکن اسـت در مقابـل مشـروطه خواهان تسـلیم شـود و با مجلس همـکاری نماید کـه در آن صورت فاتحـه سیاسـت روس در ایـران خوانـده خواهد شـد و به ناچـار باید مداخله نظامی کننـد. در این اواخـر می کوشـند چنیـن بهانـه‌ای را پیـدا یـا جعـل نمایند و بـا توجه بـه امکاناتی کـه در ایران دارنـد بهانـه مطلـوب بـه طور حتـم دیر یـا زود پیدا خواهد شـد.

بامـداد نهـم ذیقعـده ۱۳۲۵ق. سـربازان هنگ امیربهـادر در میدان توپخانه مستقرشـدند. کاخ گلسـتان محل اسـتقرار شـاه را تیپ قزاق به فرماندهی سـرهنگ لیاخوف نگهبانی می کرد. مجلس از صبح تشـکیل و نخسـت برآن شـد پیامی به محمدعلیشاه بفرستد شـاید او را از ستیزه بـاز دارد. بدیـن منظـور از عضدالملک و علاءالدوله دعوت شـدکه عضدالملک نیامـد. علاءالدوله را شـاه بـه دربـار فراخوانـد، خشـم آلـود بـا عصـای خـود چند ضربـه بـه سـر و روی او کوفت و دشـنام ناهنجـار داد و بـه جـرم همکاری با مجلس توقیف شـد. مجلس در جلسـه عصر تصمیم گرفـت هیأتـی را بـه دربـار بفرسـتد و تا بازگشـت آن جلسـه مجلس برقرار باشـد. هنـوز هیأت بـه دربـار نرفتـه بود کـه خبر توقیـف وزیران بـه مجلس رسـید. ناصرالملـک و وزیـران در دفتر

امیربهادر ،رییس کشیکخانه، توقیف شدند. شاه هیأت اعزامی مجلس را نپذیرفت و مسلم شد که قصد ستیز دارد. دو ساعت از بازداشت ناصرالملک نگذشته بود که چرچیل دبیر سفارت انگلیس خود را به دربار رساند که از محمدعلیشاه تضمین بگیرد جان ناصرالملک صدراعظم انگلوفیل و مهره انگلیس در امان است. دستخط شاه همانجا صادرگردید که اعلیحضرت استعفای ناصرالملک را پذیرفتند و او و سایر وزرا آزاد هستند که هر جا می‌خواهند بروند. ناصرالملک از راه بندر انزلی ایران را ترک و به سوی لندن حرکت کرد. علاءالدوله و معین الدوله برادران احتشام السلطنه رییس مجلس به دستور شاه به گیلان تبعید شدند. قرار شد شب هنگام احتشام السلطنه را دستگیر و نیروی قزاق ساختمان مجلس را اشغال کند ولی موفق نشدند. صبح روز بعد دهم ذیقعده مجلس جلسه رسمی اعلام کرد. مردم دسته دسته به سوی میدان بهارستان آمدند و تا شامگاه تعداد آنان به سه هزار تن رسید. رییس مجلس به مدرسه سپهسالار رفت و در آن را به روی مردم گشود. شب هنگام افراد مسلح مشروطه خواه در پشت بام مدرسه و مجلس و خانه‌های اطراف سنگر گرفتند. تظاهرات در میدان بهارستان آغاز شد. شاه از مجلس خواست تا برقراری نظم جلسات خود را تعطیل کنند. اما نمایندگان به تندترین لحن بر محمدعلیشاه تاختند. مجلس چند اقدام بجا انجام داد. آرایش دفاعی در نگهبانی مجلس برای مقابله با حمله قزاقان، فرستادن نامه اعتراض به محمدعلیشاه و صدور بیانیه به سفارتخانه‌های خارجی کمیسیون فوق العاده برای اداره اوضاع به ریاست احتشام السلطنه تشکیل شد. این کمیسیون آرایش نظامی را به هیأت دوازده نفره از صاحب منصبان نظامی به فرماندهی الهیارخان آجودان نظام سپرد. اینان همگی از رده بالای جامعه و اکثرشان از تربیت یافتگان نظامی اتریش بودند. فرمانده آنان در مجلس اعلام کرد، ما به سربازی مجلس افتخار می‌کنیم. افراد نظامی شبانه روز مجلس را نگهبانی کردند و کشیک منظم با اسم شب انجام می شد تا مراقب حرکت قزاقان از میدان توپخانه باشند. انضباط کامل نظامی برقرار بود. نیروی مسلح مجلس در روز سوم به دو هزار و هفتصد تن رسید. ملّیون قصد حمله نداشتند اما آماده بودند اگر نیروهای شاه حمله کنند تا آخرین نفس بجنگند. مجلس در نامه‌ای به محمدعلیشاه نوشت که قانون اساسی را نقض کرده و به توقیف و عزل وزرا اعتراض نمود و نوشت، تدارکات

نظامـی در میـدان توپخانه مجلس را به مخاطره انداخته و خواسـت آن تدارکات برچیده شـود. از آنسـوی لومپنیسـم برقـرار بـود. گروه‌های قداره بنـد و قمه کش از دو محله اوباش پرور سـنگلج و چالـه میـدان و چمـاق بدسـتان ورامینـی بـه ایشـان پیوسـته و خیمـه و خـرگاه برپا داشـتند... تظاهـرات همگانـی مـردم بـا جمعیـت شـش تـا ده هـزار نفـره در مدرسـه سپهسـالار و میدان بهارسـتان و باغ نگارسـتان جریان داشـت. بازار بسـته شد و کسبه دسـت از کار کشیدند. انجمن اصنـاف بـازار کـه همـواره بـا مجلـس همـکاری داشـت در تأمین خـوراک افراد مسـلح مجلس دریـغ نداشـت. از جملـه تجـاری کـه با پـول و اسـلحه به یـاری مشـروطه خواهان آمـده بودند اربـاب جمشـید و فریدون پارسـی از زرتشـتیان بودنـد. ولایات در پشـتیبانی از مجلـس تلگراف می‌زدنـد و برخـی خواهـان خلع محمدعلیشـاه شـدند. نه فقط مجلـس آماده دفاع بـود بلکه کاخ سـلطنتی هـم ممکـن بود از سـوی هـواداران مجلـس مورد حملـه قرار بگیـرد زیرا افراد مسـلح از پشـت بام‌هـا بـه طـرف کاخ سـلطنتی می‌رفتنـد کـه ناگهـان دسـت به حملـه بزننـد. در این وضعیـت محمدعلیشـاه بـه ناچـار کوتاه آمـد و تصمیم به آشـتی گرفـت. او اعلام کـرد مراقبت در اجـرای قوانیـن مجلـس ملـی تکلیف اسـت و انجـام خواهد شـد. در مـورد ناصرالملک گفت رییـس الـوزرا طبـق اسـتدعای خـود او مرخص شـد. بـه ایـن ترتیب کودتا پیروز نشـد. احتشـام السـلطنه در مجلـس گفـت، ایـن ماه ذیعقـده برای تاریـخ، ماه منحـوس بدی بـود و وقایعی که در هفتـه گذشـته رخ داد مخالـف قانـون اساسـی بوده اسـت. محمدعلیشـاه کتباً سـوگندنامه‌ای توسـط عضدالملـک بـه مجلـس فرسـتاد کـه در آن به قرآن سـوگند خـورده بود بـه مخالفت با قانـون اساسـی و مجلـس برنیایـد. در مقابـل وکلا نیز سـوگند خوردنـد که حافظ قانون اساسـی مشـروطیت باشـند و مادامـی کـه پادشـاه قانون اساسـی و حـدود مشـروطیت را رعایـت کند به هیـچ وجـه خیانـت به اسـاس سـلطنت ایشـان نکنیم. یکـی از موارد مهـم پیمان صلـح این بود کـه تمـام تشـکیلات نظامـی از جملـه قزاقخانـه زیر فرمـان وزارت جنـگ قرار می‌گرفـت. این نظـر احتشـام السـلطنه رییـس مجلس بود که آشـکارا می‌گفـت، باید طوری باشـد کـه اینگونه وقایـع اتفـاق نیفتـد. از این رو گاردی مسـتقل نیز بـرای مجلس بوجود آمد کـه فرماندهی آن به یک صاحب منصب ارشـد و سـه افسـر سـپرده شـد که تحت دسـتور مسـتقیم ریاسـت مجلس خدمـت می‌کردنـد. در کودتـای ذیقعـده آمادگـی و جـوش وخروش مـردم در دفـاع از مجلس و

مشـروطه خیـره کننـده بود و مشـارکت رده‌هـای مختلف اجتماعـی در آن حرکت نشـان دهنده دلبسـتگی عمومـی بـه آرمان‌هـای آزادی و حکومت مشـروطه داشـت. بازاریان نیـز در همراهی بـا مجلس بسـیار فعـال بودند.

اسـپرینگ رایـس در نامـه خصوصـی بـه دوسـتش والنتیـن چیـرول در بیسـت وهفتـم آوریـل۱۹۰۷م. نوشـت، دراینجـا نهضتـی کـه برپـا شـده تمـام عناصر تشـکیل دهنـده نهضت واقعـی را دارد... مـن جـداً بـر ایـن عقیده‌ام کـه نهضت مشـروطیت ایران نهضتی اسـت حقیقی و بـرای انجـام اصلاحاتـی کـه کشـور به آن احتیـاج دارد آغاز شـده. بـه عبارتی بانـگ اعتراض ملتـی اسـت کـه از بیکفایتی و فسـاد حکومتی کـه از بدترین حکومت‌های زمان ماسـت به جان آمـده و بـرای خلاصـی از آن دسـت و پـا می‌زند. میهن پرسـتان ایرانـی به طور ملمـوس با این حقیقـت ناگـوار روبـرو شـدند که درسـت در لحظه‌ای کـه تاریخ آنهـا را در صفوف مقـدم مبارزه قـرار داده و فرصتـی داشـتند کـه کشـور خـود را نجات دهند متفـق طبیعی آنها یعنی انگلسـتان ناگهـان تغییـر روش داده بـه صف دشـمنان آزادی یعنی روس‌ها پیوسـت. دسـت دوسـتی خفه کنندگان آزادی را صمیمانه فشـرد و فشـردن دسـت دشـمن آزادی همان نقشـی اسـت که من بیچـاره بـه عنـوان وزیرمختـار بریتانیـا در تهران در حـال حاضر بـازی می کنم.

بعـد از نشسـتی کـه بین شـاه و مجلسـیان در دربار برگزار شـد، شـاه اطمینـان داد که همه گونـه همـکاری و همراهی از طرف وی انجام خواهد شـد. مجلس هم از همراهی شـاه خرسـند بـود. ولـی در بعدازظهـر همـان روز در بیسـت و پنجـم محـرم کـه شـاه عـازم دوشـان تپـه بود صـدای انفجـاری در شـهر پیچید. به سـوی اتومبیل شـاه نارنجک پرتاب شـد و چند تن کشـته شـدند امـا وی آسـیبی ندیـد. محمدعلیشـاه ترسـیده و غضبنـاک بـه کاخ برگشـت و فریادزنان می‌گفـت، مجلـس و وکلا بـر علیـه جـان او اقـدام کرده‌انـد. احتشـام السـلطنه بـه حضور شـاه رسـید و وی را مجـاب کـرد که این اقدام از سـوی افراطیون انجام گرفته اسـت. پس از پیگیری امنیتـی مشـخص شـد کـه شـش نفـر در ایـن سـوء قصـد دسـت داشـته‌اند. از این عـده، حیدر عمواوغلـی و اسـماعیل عبدالـه زاده قفقـازی تبعـه روس بودنـد و بـه آنـان تحویل داده شـدند. چهـار نفـر دیگر در آن اوضاع آشـفته سیاسـی که برخـی انجمن‌ها و وکلا هم یاری رسـان آنان بودند سـرانجام آزاد شـدند. احتشـام السـلطنه از این اقدامات دل آزرده شـد و افراطیون مجلس را

بـه خیانـت بـه مشـروطه محکوم کـرد. او گفت با ایـن کارتان آینـده جنبش را تیره وتـار کردید. پـس از آن از ریاسـت مجلـس و همـکاری با آن کنار کشـید. محمدعلیشـاه بـا تحریک روس‌ها در صـدد برآمـد کـه کار ناتمام قبلـی را به اتمام برسـاند.

در همیـن زمینـه، اسـپرینگ رایـس وزیرمختـار انگلیـس در تهـران در نامـه‌ای خصوصی به دوسـتش فرگوسـن نوشـت، حکومت روسـیه اکنون که قانون اساسـی کشـورش را توانسـته تغییـر بدهـد و خـود را از دسـتِ دومـا (مجلـس روسـیه) خـلاص کنـد دیگـر علاقـه ای نـدارد کـه یـک مجلـس دیگر در کشـور همسـایه اش ایـران ریشـه بدوانـد و در آینده اسـباب زحمت اهدافـش شـود. تردیـدی نـدارم کـه تا دیر نشـده دسـت بـه اقدامـات لازم بـرای از بیـن بردن مجلـس شـورای ملـی خواهـد زد. خود شـاه هـم از آنجا کـه هم عقیده با روس‌هاسـت بـرای از بیـن بـردن مجلـس در اولیـن فرصـت از صمیم قلب با عمال روسـیه همکار و همدسـت اسـت. از نظـر حکومـت انگلسـتان هـم ایـران لکـه مزاحمی در نقشـه آسیاسـت که حتی ارزش پشـت جلـد مجلـه تایمـز را نـدارد. به عقیـده ادوارد گـری (وزیر خارجـه انگلیس) اگر می‌شـد به نوعی توافـق حقیقـی با روسـیه رسـید فـدا کردن ایـران در ایـن راه بهایی اسـت که می‌شـود پرداخت و از معاملـه راضـی بـود. امـا من عقیـده دارم کـه دولت بزرگی مثل انگلسـتان حق نـدارد چنین روش پسـت و ظالمانـه حتـی در قبـال یک دولـت کوچک اتخـاذ کند.

در مـورد ایـن اوضاع سیاسـی در هم ریخته احتشـام السـلطنه می‌نویسـد، محمدعلیشـاه و دربـار در کمیـن نشسـته اند و در پـی فرصت‌انـد کـه مجلـس را براندازنـد. امـا دشـمن حکومت ملـی فقـط شـاه نبـود بلکـه اعمـال ناهنجـار انجمن‌هـا و انجمـن سـازان و نوشـته‌های جراید هتـاک و هـرزه گـو و رفتـار تنـدروان، مجلس را به سراشـیب سـقوط سـوق داده اسـت.

از آنسـو، محمدعلیشـاه بـا تـدارکات کافـی امنیتـی بـه همـراه گارد قـزاق از کاخ گلسـتان بـه باغشـاه نقـل مـکان نمـود و حرمسـرایش هم بـه او ملحق شـدند زیـرا کاخ گلسـتان از نظر حفاظتـی مطمیـن نبـود. مجلس هـم بعـد از کناره گیری احتشـام السـلطنه با مشـکلات متعدد روبـرو شـده و فاقـد رهبـری فـردی و جمعی مبتکـر و توانمند بود. شـاه با کمـک روس‌ها کودتا را برنامه‌ریـزی کـرد تـا مشـروطه و حکومت ملـی را براندازد و قانون اساسـی را بـه کناری نهد. امـا مـردم هماننـد بـار قبل در صحنه حاضر شـده آمـاده دفاع از آرمان‌های مشـروطه شـدند. به

طوری که در محوطه مجلس و میدان بهارستان و مدرسه سپهسالار گرد آمده و در جوش و خروش بودند.

اسپرینگ رایس در نامه‌ای به ادروارد گری وزیر خارجه انگلستان نوشت، تشکیلات حکومتی کاملاً از هم پاشیده و دشمنی بین محمدعلیشاه و مردم به اوج خود رسیده است. این عقیده در ذهن مردم جای گرفته که شاه با روس‌ها همدست است و تصمیم دارد بی نظمی و ناامنی را در سراسر کشور گسترش دهد تا بهانه برای دخالت روس‌ها فراهم شود. از همه بدتر اینکه ایرانی‌ها پس از بسته شدن قرارداد ۱۹۰۷م. معتقد شده‌اند که روسیه و انگلستان با هدف شاه که از بین بردن حکومت مشروطه است موافقند و این قرارداد را به این منظور بسته‌اند که پس از سقوط نظام مشروطه هر کدام به سهم مورد نظر خود دست یابند. در این مخمصه بدبختانه وضع ما خیلی بدتر از روس‌هاست. چون آنها از ابتدا گفته بودند با نظام مشروطه مخالف هستند در حالی که ما اکنون در معرض این اتهام قرار داریم که به ملت ایران خیانت کرده و آنها را در مقابل روس‌ها تنها گذاشته‌ایم.

مردم از یکدیگر پرسش می‌کردند که چه باید بکنیم. دستخط تحکم آمیز شاه که شبیه اولتیماتوم بود توسط یک افسر و چند قزاق به مجلس رسید که اگر دو ساعته مردم را متفرق نکنید با نیروی نظامی آنان را متفرق می‌کنم. مجلسیان به فکر مدارا با شاه بودند. آنان به این نتیجه رسیدند که بهتر است مردم متفرق شوند. فریاد مردم به اعتراض بلند شد. سیدعبداله بهبهانی به میان مردم آمد و گفت لجاجت نکنید تا با شاه گفتگوکنیم و کارها اصلاح شود. مردم متفرق شدند. روزهای دیگر هم مردم ازدحام می‌کردند و بی نتیجه باز می‌گشتند. گفتگوی مجلس با شاه ادامه داشت تا اینکه او از مجلس خواست ملک المتکلمین، جهانگیرخان صوراسرافیل، سیدجمال اصفهانی و محمدرضا مساوات را که از ترس جان به مجلس پناه برده بودند تحویل دهند. مجلس درخواست شاه را نپذیرفت و آنان را تحویل نداد. اما به خوبی نااستواری و سستی و ندانم کاری مجلس در برابر شاه نمایان بود. آنان حتی از تجربه بار نخست خود در برابر محمدعلیشاه استفاده نکرده و نیروهای مردمی را متمرکز نساختند و آرایش دفاعی برای مقابله نگرفتند. از سوی دیگر محمدعلیشاه نقشه عملیاتی خود را با وزیرمختار روس هارتویک هماهنگ کرده و از

پشـتیبانی کامـل آنـان برخوردار بود. سـفارت انگلسـتان هم مکارانـه اعلام بیطرفی نمـوده و در واقـع بـا ایـن عمـل موافقت ضمنی خـود را بـرای انجام کودتـا نشـان داده بود.کودتا در بیسـت و سـوم جمـادی الاول۱۳۲۶ق/۲ تیرماه۱۲۸۷ش/۲۳ژوئـن۱۹۰۸م. بـه وقـوع پیوسـت. فرمانـده کودتـا سـرهنگ روسـی لیاخـف فرمانده قزاقخانه بـود که با دو سـوم نیروی قزاقخانـه به همراه فـوج سـیلاخوری ایـن عملیـات نظامـی را انجـام دادند. تعـداد سـربازان ملی مجلس کـه برای دفـاع آمـاده بودنـد و تفنـگ و فشـنگ محدودی داشـتند بیش از صـد تن بود که در سـنگرهای مجلـس و مدرسـه سپهسـالار مسـتقر شـده بودند. عـده کمتری از چنـد انجمن مشـروطه خواه نیـز اطـراف بهارسـتان آماده دفـاع بودند. اما از دار و دسـته افراطیون که آن همه سـخنرانی‌های پـر سـروصدا برپـا می‌کردنـد و در روزنامه‌هایشـان زیاده‌روی‌هـا نمـوده بـه ایـن وآن فحـش می‌دادنـد و همچنیـن از دار و دسـته مجاهدیـن و فداییـان قفقازی اثـری نبود. اما تیـپ قزاق با هـزار و هفتصـد و پنجـاه قـزاق تعلیم دیده و دویسـت و هفتاد افسـر و درجـه‌دار ایرانی و چندین افسـر روس با هشـت توپ فرانسـوی و چهار مسلسـل ماکسـیم و فوج سـیلاخوری نیز با یک تـوپ و چنـد مسلسـل بـه مقابلـه ملّیـون آمـده بودنـد. جنگ درگرفـت. سـربازان ملی بـا وجود نفـرات انـدک کـه سلاحشـان تفنـگ بـود مردانـه جنگیدند،کشـتند و کشـته شـدند. امـا طرف مقابـل طبـق گفتـه هارتویـک بـه جـز شـلیک تفنگ هـا و مسلسـل ها، صد و بیسـت و شـش گلولـه تـوپ شـلیک کـرد. این جنـگ تا اتمـام گلولـه مدافعین شـجاع مجلـس ادامه داشـت تا اینکـه کودتـا پیـروز شـد. سـاختمان باشـکوه مجلس ملی ویـران و سـربازان سـیلاخوری طبق روال همیشـگی شـان دسـت به تـاراج اموال مجلس و خانه‌هـای مردم در اطـراف مجلس زده و دسـتگیری‌ها آغاز شـد. دو مجتهد مجلس بهبهانی و طباطبایی دسـتگیر و به باغشـاه فرسـتاده شـدند و از آنجـا روانه تبعیدگاه گشـتند. میرزا جهانگیرخان صوراسـرافیل و ملـک المتکلمین که دسـتگیر شـده بودنـد روز بعد اعـدام گردیدنـد. دو نفر دیگـر فرارکردند ولی سـیدجمال اصفهانی در بروجرد کشـته شـد و تنها محمدرضا مسـاوات توانسـت به قفقـاز بگریزد. نماینـده آذربایجان میـرزا ابراهیـم آقـا تبریـزی در درگیری بـا قزاقان در پـارک امین الدوله جان سـپرد. بیسـت نفر نیـز در باغشـاه به زنجیرکشـیده شـدند. در آنجـا هم قاضی قزوینـی را با زهر کشـتند. روز بعد از کودتـا محمدعلیشـاه اعـلام کـرد مجلـس به مدت سـه ماه تعطیـل خواهد بـود و پـس از آن با

وکلای متدیـن و ملـت پرسـت به همراه مجلس سـنا طبق قانـون افتتاح خواهد شـد. پس از آن در دسـتخطی دیگـر اعـلام کـرد بـه همه مـردم عفو عمومـی می‌دهد و... اما دسـتگیر شـدگان محاکمـه خواهنـد شـد و هـر کس بی تقصیر باشـد مرخص می‌شـود. نخسـتین نـدای اعتراض بـر کودتـای شـاه از جانـب رییـس سـابق مجلـس احتشـام السـلطنه بلند شـد که اکنون سـفیر ایـران در برلیـن بـود. سـه روز بعـد از کودتا در نشسـت مطبوعاتـی مانند همیشـه صریح و قوی کـه نمایانگـر شـخصیت توانـا و اسـتقلال رأی او بـود گفـت، کودتای شـاه تکرار کودتـای اول اوسـت کـه شکسـت خورده بـود. وی به عامـلان داخلی و همچنیـن خارجی کودتـا که روس‌ها بودنـد حملـه کـرد. ولـی اذعـان داشـت کـه از مجلـس خطاهایـی سـر زد و وکلایـی بودند که رفتارشـان عـوام فریبانـه و خطـا بـود. امـا خدمات مجلـس ملی به برپایـی مشـروطیت و تأمین آزادی عقیـده و بیـان و برانگیختـن عواطـف ملـی و دفع ظلم انـکار ناپذیر اسـت. او تصریح کرد نظـام مشـروطه را نمی‌تـوان در ایـران برانداخـت. مردم هشـیارند و تـا حد توانشـان مقاومت به خـرج خواهند داد.

تـا قبـل از تـوپ بسـتن مجلس بـه منظور درهـم پیچیدن بسـاط مشـروطه در شـهرهای بـزرگ کشـور جـوش و خـروش مشـروطه خواهـی در بخشـی از جامعه به چشـم می‌خـورد اما پس از آن بجز رشـت که سـه روز مقاومت کرد بقیه شـهرها خاموش شـدند. فقط شـهر تبریز مانـد و دلاوران مشـروطه‌خواهش که شـجاعانه در مقابـل قوای نظامی و ملّاهـای طرفدار آنان بـه مقاومـت گُردانـه و بـی نظیـری دسـت زده و نـام خـود را در تاریـخ ایـران بلنـدآوازه نمودند. آنچنـان کـه پـس از یـازده مـاه نبـرد بی امان نـه تنها نظامیـان و گروه‌هـای اوبـاش و متعصب مجتهدیـن سـنتی را درهـم شکسـته و از میان خود سـرداران ملی همچون سـتارخان و باقرخان را پدیـدار سـاختند بلکـه موجـب شـدند آتش زیر خاکسـتر در سـایر شـهرها بخصوص رشـت و اصفهان شـعله ور شـود و طومار محمدعلیشـاه را در هم پیچیده و نقشـه‌های روسیه و انگلستان را نقـش بـر آب کنند.

در مـورد اقدامـات مجتهدیـن تبریـز و قوای دولتی بـر علیه مردم تبریز ویجویه می‌نویسـد، در ایـن ایام ملّاسیدهاشـم که اسـباب شـرارت را آمـاده نموده بـود پنهانی میرزا حسـن مجتهد، میـرزا محسـن مجتهـد، میـرزا کریـم امام جمعـه، میرزا صـادق مجتهد و سـایر عمامـه داران را

جمع کرده و پیمان هم عهدی در بر هم زدن مشروطه در تبریز نوشتند و مهرکردند که مشروطه خواهان با ظلام همدست و هم مشرب شده‌اند. به تهران هم تلگرافی از طرف علما و اعیان وکسبه و تجار تبریز زدند که اعلیحضرتا، ما شما را می‌خواهیم نه مجلس و مشروطه را. ملّاها به تفنگچی‌ها و قمه‌داران همراه خود و قوای دولتی که بر علیه مشروطه خواهان می‌جنگیدند می‌گفتند، ای مؤمنین در قتل و غارت این بابی‌ها (مشروطه خواهان) مضایقه ننمایید. همه مایملک این بی دینان به شما حلال است. اوضاع که چنین ناجوانمردانه بر مردم بی پناه سخت شد و خونریزی‌ها اتفاق افتاد مشروطه خواهان تبریز در تلگرافی بلند بالا شکایت به محمدعلیشاه کردند که تا به حال بیست روز است بی جهت و بدون سبب و بیگناه گلوله‌های توپ و تفنگ بر سر اهالی بیچاره تبریز می‌ریزند و مرد و زن در کوچه‌ها و خانه‌ها به ضرب گلوله می‌افتند و مقتول می‌شوند... سپس به مجتهدان و ملّایان که با نیروهای خود در محله اسلامیه مستقر و سنگربندی کرده بودند نامه نوشتند که این کودکان معصوم چه گناهی دارند؟ این زنان بیچاره چه تقصیری دارند گلوله به سینه‌شان می‌خورد و جان می سپارند؟ شما که می‌گویید ما مسلمانیم ما عاقلیم چگونه راضی شدید که در مدت بیست روز تا این اندازه قتل و غارت شود و چقدر ناموس برباد رفته و چقدر مال مردم غارت گردیده و... دیگر به همه اهالی معلوم شد که شراره از کجا برخاست ... و با این قتل و غارت‌ها ملت دانستند که از اینها (مجتهدان) شده است. اهالی غیور تبریز دریافتند که علمای شهر در انجمن اسلامیه و ملّامیرهاشم که مؤسس این بلوای بزرگ است با رحیمخان سردارنصرت و شجاع نظام مرندی و ضرغام نظام و سایر سرکردگان قراداغ و مرند و هجوان ملت را قتل وغارت می‌نمایند. دهات اطراف شهر پایمال و چاپیده شده و جوانان به خون غلطیده شدند و... جنگ وکشتار ادامه دارد و تا دوشنبه بیست وهشتم جمادی الثانی سی وچهار روز است حتی شب‌ها آرام نمی‌شود. در معابر شهر طرفین درگیری سنگربندی کرده‌اند. سخنرانان در سنگرهای مشروطه خواهان به مبارزین می‌گویند این علمای نابکار و فراشباشی‌های درباریان ظالم این همه سواران قره داغی، شاهسون و مرندی و سرباز ملایری را به شهر راه داده‌اند که خانه‌ها به غارت رود و بازار و دکاکین تاراج گردد و اهالی را به قتل رسانند و مشروطه را که عین عدالت و

باعث قوام و دوام بنیان دولت و سبب اتحاد و اتفاق دولت و ملت است از میان بردارند و... آقایان علما شما را چه شده است؟ شما می‌گویید ما حجج اسلام هستیم و در مسند شریعت نشسته شرع احمدی را رواج می‌دهیم. پس چرا با این ظالمان همدست و همزبان و هم مشرب شده‌اید و آنها را به شهر آوردید و مال و جان ما را حلال دانستید و حکم دادید که قتل و غارت نمایند و... قبایح اعمال شما مشخص شده از قبیل احتکار گندم و تملک به ناحق املاک غیر و خوردن مال صغیر بعد از وصی شدن و خوردن یک سوم اموال میّت و در ظاهر کج کردن گردن به تزویر و نرم سخن گفتن با دولتمندان و بی‌اعتنایی در حق مظلومان و گرفتن رشوه مخفی و حکم ناحق دادن و خوردن بره‌ها و جوجه‌ها از تعارفات ناگزیر رعیت و دادن پول به ربا و همراه شدن با اشرار و تملق ظالمان و بی‌اعتنایی به مؤمنین و از کبر و غرور توقع بوسه نمودن دست نامبارک شما که معلوم است اگر کسی نبوسد چه‌ها خواهد دید. کدام صفات حسنه شما تقریر شود؟ از اینگونه مطالب گفته می‌شد و در ورقه‌هایی تکثیر و به مردم میرسید. به تدریج مجتهدان و ملّاهایی که در اسلامیه تجمع کرده بودند و گمان می‌بردند با فتواهای آنان جریان مشروطه‌خواهی جمع خواهدشد و فرمانروایی آنان بر مردم از سرگرفته می‌شود ملاحظه کردند که با مقاومت دلیرانه مشروطه‌خواهان اوضاع به گونه‌ای دیگر پیش می‌رود.

کسروی می‌نویسد، ایستادگی گُردانه ستارخان یک کار بزرگ بود. در تاریخ مشروطه هیچ کاری به این بزرگی و ارج داری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از دیگر سو مشروطه را به ایران بازگردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران رخت بر بسته بود و تنها در تبریز نمود داشت. در تبریز هم با هجوم مستبدین تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی‌ها را می‌نمود ولی با دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کوی‌های تبریز بازگشت و سپس به همه شهرهای ایران گسترش یافت. ملّایان با آن تشنگی که به کشتن مشروطه خواهان داشتند و محمدعلیشاه و درباریان با آن کینه‌ای که از تبریزیان به دل گرفته بودند اگر پیروز می‌شدند کشتار و قتل عام فاجعه آمیزتری از اهالی تبریز در پیش بود. سپهدارتنکابنی که با دسته نظامی خود در کنار نظامیان عین‌الدوله با تبریزی ها می‌جنگید با دلاوری های تبریزیان و ناکامی نیروهای دولتی در

فتـح تبریـز و فضاحت‌هایـی کـه ایـن نیروهـا ببـار آوردند از هـواداری دولـت بیزاری جسـته به سـتارخان و باقرخـان پیام دوسـتی فرسـتاد و بـه تنکابن که امـلاک و روسـتاهای او در آنجا بود بازگشـته و آشـکارا بـه هواداری از مشـروطه‌خواهان برخاسـت. بـه دربار تلگـراف زد و روگردانی خود را از محمدعلیشـاه اعلام نمود. این کار ارزشـمند او که مردی با نفوذ بود باعث شـد علاوه برگیـلان در مازنـدران نیـز جنبـش مشـروطه‌خواهی دوباره جـان بگیرد. در اصفهـان نیز حرکت مشـروطه خواهـان نمـودِ جـدی پیداکرد و بازارها بسـته شـد و مردم بـه مخالفت بـا اقبال‌الدوله کاشـانی حاکـم مسـتبد برخاسـتند. ایـل بختیـاری اگـر چه بخشـی از تیـره آنان به سـرکردگی نصیرخـان سـردارجنگ در کنـار نیروهـای دولتی با مشـروطه خواهان دلاور تبریـز می جنگیدند اما تیره‌ای دیگر از آنان به ریاسـت نجفقلی خان صمصام السـلطنه که ریاسـت ایلخانی داشـت بـا مشـروطه خواهـان همـراه شـده بودند. از ایـن رو وقتـی جنبش مشـروطه خواهـی اصفهانی هـا رخنمـون شـد نیرویـی از بختیاری‌هـا بـه فرماندهـی ضرغام‌السـلطنه از سـوی ایلخانـی به کمـک مـردم اصفهـان آمـد. در نزدیـک اصفهان بـا نیروهـای دولتـی جنگیده آنان را شکسـت داد و مـردم شـهر از آنـان اسـتقبال نمودنـد. سـپس صمصام السـلطنه بـه اصفهان آمـد و بجای والـی سـاقط شـده اصفهان رشـته کارها را در دسـت گرفت. دوبـاره انجمن‌های مشـروطه خواه فعالیـت خـود را آغازکردند. علیقلی خان سـردار اسـعد بـرادر کوچک‌تر صمصام‌السـلطنه که مرد اروپـا دیـده و دانش دوسـت و مشـروطه‌خواه بـود در این زمـان پاریس را تـرک و در اصفهان به بـرادرش پیوسـت. در گیـلان پس از برقراری اسـتبداد محمدعلیشـاهی آقابالاخان سـردار افخم حکمـران شـده بـود. او با سـختگیری زیادی بـا مردم رفتار می‌کرد و بسـاط بیـداد و خودکامگی را برقـرار سـاخته بـود. در ایـن منطقـه هماننـد آذربایجان بـه علت نزدیکـی جغرافیایی بـا قفقاز تمـاس عـده‌ای از سـران مشـروطه‌خواه گیـلان با کمیته سوسـیال دموکـرات قفقاز برقـرار بود. در رشـت گروهـی از مشـروطه‌خواهان شـامل معزالسـلطان و برادرانـش و چنـد نفـر دیگر گروه مخفـی تشـکیل داده و فعـال بودنـد. بـه طـوری که میـرزا کریمخـان بـرادر معزالسـلطان را به قفقـاز فرسـتادند و او بـا اعضـای کمیتـه سوسـیال دموکرات جلسـه گذاشـته و از آنجـا گروهی از داوطلبـان را بـا ابـزار جنگـی زیـاد همـراه خود به رشـت آورد. ایـن مجموعه انجمنـی پنهانی بـه نـام کمیته سـتار تشـکیل دادند که برجسـتگان آن معزالسـلطان، حسـین اسـکندانی، آقاگل

اسکندانی، یپرم‌خان ارمنی، محمدعلیخان مغازه، میرزا حسنخان کسمایی، میرزا علیخان تربیت و ولیکوف گرجی بودند. در همین هنگام بود که سپهدار تنکابنی از حکومت روی برتافته و به تنکابن بازگشته و ندای مشروطه خواهی سرداده بود. کمیته ستار افرادی را به نزد سپهدار فرستاده و از فعالیت‌های خود او را مطلع ساخته و خواهان آن شدند که وی با نیروهای خود به رشت آمده و قدرت را به‌دست گیرد. اما سپهدار برآن نبود که از تنکابن بیرون بیاید ولی درخواست از او ادامه داشت تا اینکه مردم رشت بر علیه حاکم شورش کردند. بدین صورت که کمیته ستار با برنامه‌ریزی قبلی به خانه سردار افخم ریخته او را کشتند. سپس در درگیری با نیروهای حاکم پس از دو ساعت بر آنان پیروز شده و حکومت گیلان را بدست گرفتند. در جریان تسخیر شهر رشت یکی از کشته شدگان مجتهد بزرگ رشت حاجی خمامی بود که با مشروطه‌خواهان از دیرباز دشمنی می‌ورزید. او به تهران رفته با شیخ فضل‌اله نوری همراه شده بود و در همان زمان میرزا حسن مجتهد تبریزی هم از تبریز به این دو و دیگر ملّایان تهران پیوسته و در جهت براندازی مشروطه‌خواهی فعال بود. پس از واقعه به توپ بستن مجلس که او آرزوی خود را برآورده شده می‌دید با سلام و صلوات به رشت برگشته و به سردار افخم مستبد پیوست و لحظه‌ای از آزار مشروطه خواهان گیلان باز نمی‌ایستاد. ولی در این هنگامه جدید با گلوله مشروطه‌خواهان به پایان کار خود رسید. چنین بود که سپهدار تنکابنی بی درد سر به رشت وارد شد و رشته حکمرانی را بدست گرفت. وقتی این اخبار ارزشمند از پیروزی‌های مشروطه‌خواهان در تبریز، رشت و اصفهان به تهران می‌رسید، هر خبری مردم تهران را خوشحال و امیدوار می‌کرد. از آنسوی درباریان و محمدعلیشاه را ترس فرا می‌گرفت. کار گیلان که به اینجا رسید مشروطه‌خواهان به گردآوری داوطلب برای نبردهای پیش رو پرداخته و یک کمیسیون جنگی تشکیل دادند. در این کمیسیون معزالسلطان از گیلان، آقاسیدعلی مرتضوی از تبریز، یپرم‌خان ارمنی، ولیکوف گرجی، احمد صادق اُف قفقازی و پانوف بلغاری که مردانی جنگ آزموده و مبارز بودند برگزیده شدند. وقتی محمدعلیشاه در نتیجه مجاهدت‌های مشروطه‌خواهان کم آورد، روس‌ها برای حفظ وضع موجود سپاه به ایران گسیل داشتند. در تبریز با دلاوری‌های مشروطه خواهان سپاهیان محمدعلیشاه

کاری از پیش نبرده و او ناچار شد سپاه خود را از اطراف تبریز فرا بخواند. در این میان نمایندگان روس و انگلیس در شهرهای تهران، تبریز، رشت و اصفهان به دست و پا افتاده و می‌کوشیدند به طریقی مشروطه‌خواهان را با شاه آشتی دهند. اما شورشیان گیلان که تقویت شده بودند و جنگ افزار کافی از قفقاز وارد نموده و خود را سازمان داده بودند عزم کارِ گران نموده و از رشت به سوی قزوین حرکت کردند تا سپس تهران را فتح نمایند. در این هنگامه روس‌های متجاوز که هیچگاه سرِ همراهی با ایرانیان نداشته اند به ایران هجوم آورده و سپاهیان خود را از آذربایجان تا استرآباد و خراسان مستقرساختند. از دیگر سو سپاهیان شریک آنان در امور ایران یعنی انگلستان هم طبق قرار با روس ها در جنوب کشور بندر بوشهر را تصرف کردند. فتح قزوین توسط مشروطه‌خواهان گیلان کار بزرگی بود زیرا این شهر دهانه ورود به تهران بود و حکمران قزوین نیروی نظامی کافی در اختیار داشت. البته گیلانیان بر خلاف مشروطه‌خواهان تبریز از نظر سلاح و مهمات نظامی کمبودی نداشتند و از سوی دیگر رزمندگان قفقازی که بر تعدادشان افزوده شده بود شجاع و بی باک بوده و مهارت جنگی خوبی داشتند. وقتی قزوین به دست مشروطه خواهان افتاد قاسمخان امیرتومان رییس قشون دولتی را در جلو عالی قاپوی قزوین تیر باران کردند. حاج میرزامسعود شیخ‌الاسلام، روحانی بانفوذ قزوین را مشروطه خواهان به علت پشتیبانی از محمدعلیشاه و دشمنی با مشروطه‌خواهان در خانه خودش به گلوله بستند. همچنین بحرالعلوم رشتی را که در دور اول مجلس به عنوان وکیل در تهران بود و او هم با شاه و روحانیون همکاری و بر علیه مشروطه خواهان اقدام کرده و اکنون با پسرش در یکی از دهات قزوین پنهان شده بود یافته و تیرباران کردند. پس از گذشت چهار روز از پیروزی مشروطه‌خواهان تلگرافی از محمدعلیشاه به قزوین رسید که مشروطیت را اعطا کرده‌ایم و امر به انجام انتخابات مجلس نیز داده‌ایم. نمایندگان روسیه و انگلستان هم خود را به قزوین رسانده و با سپهدارتنکابنی به گفتگو نشستند تا وی انقلابیون را به رشت بازگرداند. سپهدار هم می‌خواست نظر این دو دولت را اجراکند اما مشروطه‌خواهان به نظر او و نمایندگان این دو کشور توجهی نکردند. روس و انگلیس که اکنون سپاهیان شان وارد خاک ایران شده بودند از طریق سفارتخانه‌هایشان به مشروطه‌خواهان فشار زیادی می

آوردنـد کـه محمدعلیشـاه باید در قدرت بماند. از دیگر سـو سـپاهیان روس در آذربایجان بسـیار بـا مـردم خشـونت و بدرفتـاری می‌کردنـد. در همیـن روزهـا روس‌هـا به بهانـه اینکـه راه انزلی بـه تهـران، راه بازرگانـی اروپاسـت و اگـر مشـروطه خواهـان روانه تهران شـوند جان بسـتگان روسـیه و انگلیـس در خطـر خواهـد بـود. با ایـن بهانه دسـته‌های نظامی دیگـر را از باکـو روانه ایـران کردنـد. موضـوع مهـم دیگر آمدن لشـکریان روس به تبریز با این دسـتاویز بـود که راه‌ها را بـاز کـرده و گنـدم بـه شـهر برسـانیم. امـا بعـد از اشـغال تبریز شـروع بـه جمع‌آوری اسـلحه مشـروطه‌خواهان و خـراب کـردن سـنگرها نموده و دسـت به آزار مـردم زده و سـربازان آنان به مغازه‌هـا و خانه‌هـای مـردم دسـتبرد می‌زدنـد.

برکناری محمدعلیشاه و سلطنت احمدشاه

در قزوین سپهدار تنکابنی همچنان در حمله به تهران اقدام نمی‌کرد. این سردار اسعد بود که با روشن بینی کار می‌کرد و وقتی می‌خواست با نیروهای خود اصفهان را به مقصد تهران ترک کند در مورد اشغال تبریز به کارکنان روس و انگلیس پرخاش کرد. او با هزار سوار بختیاری و یک دستگاه توپ از اصفهان بیرون آمد و خود را به قم رسانید. خبرکه به دربار رسید وحشت آنان را فرا گرفت و وزیران از کار کناره گرفتند. بار دیگر نمایندگان کنسول‌های روس و انگلیس به قم شتافته و به سردار اسعد گوشزد نمودند که به سوی تهران حرکت نکند ولی از وی پاسخ دلخواه را نشنیدند. نیروهای سپهدار تنکابنی در همین زمان از قزوین به سوی تهران حرکت کردند. از تهران نیز تعداد زیادی قزاق با توپ و دیگر افزار جنگی به کرج آمده و در سرپل سنگر گرفتند. یپرم‌خان که جلودار نیروهای

گیلان بود با دسته کارآمد خود بر قزاقان تاخت و در کمتر از یک ساعت آنان را فراری داد. سپس در شاه‌آباد در جنگی دیگر قزاقان شکست دیگری را متحمل شدند. اما در همین زمان قوای کمکی از تهران رسید و بر گیلانیان تاخت و آنان تا کرج عقب نشستند. از دیگر سو سردار اسعد هم از قم خارج شده و به رباط کریم رسید. دیگر بار سفارتخانه‌های روس و انگلیس به دست و پا افتاده نمایندگان خود رمانسکی و چرچیل را به رباط کریم و کرج فرستادند که جلو پیشروی مشروطه خواهان را بگیرند. اما سردار اسعد پاسخ منفی داد و گفت دیدار بعدی در تهران. در این روزها نیروهای قزاق با توپ‌ها و شصت تیرها و دیگر ادوات جنگی خود به فرماندهی افسران روسی و همچنین امیر مفخّم بختیاری با دسته سوار بختیاری خود همگی سنگرهای خود را در روستاهای شاه‌آباد، حسن‌آباد، قلعه‌شاه، تپه سیف و یافت آباد استوار ساخته بودند. مشروطه‌خواهان به آنان رسیدند و در نبردی سخت و سه روزه قوای دولتی را در هم شکستند. دولتی‌ها به داخل شهر تهران عقب نشستند و مبارزین مشروطه‌خواه در تعقیب آنان وارد تهران شده و سه روز دیگر جنگ برقرار بود تا پیروزی نهایی نصیب مشروطه خواهان شد. محمدعلیشاه ناگزیر دست از تاج و تخت برداشت و به سفارت روسیه پناهنده شد. مشروطه‌خواهان انجمنی به نام مجلس عالی برپا کرده سپس یک کمیسیون بیست و چند نفره برگزیدند. این کمیسیون محمدعلیشاه را از پادشاهی خلع و پسر سیزده ساله‌اش احمدمیرزا را به جای او برگزید و عضدالملک رییس ایل قاجار تا رسیدن وی به سن قانونی به عنوان نایب السلطنه انتخاب شد. تا این جای کار مشروطه‌خواهان امور مربوطه را که در اصل برانداختن استبداد ضد مشروطه بود به‌خوبی پیش برده بودند. اما اکنون که این کار با موفقیت به انجام رسیده بود مسامحه کاری شروع شد. چنانکه شاهزاده عین الدوله صدراعظم مستبد که در آغاز مشروطه، آن سیاهکاری ها را مرتکب شد و در یازده ماه نبرد با مشروطه‌خواهان تبریز چند هزار نفر را کشته یا زخمی نمود و تبریز را به ویرانه ای تبدیل کرد گناهکار شناخته نشد. یا کسانی که در باغشاه نشسته و در جریان به توپ بستن مجلس و پس از آن در همه کارهای ننگین دست داشتند و اکنون بی‌شرمانه رو به سوی مشروطه‌خواهان آورده بودند پذیرفته شدند. با این حال صاحب نام‌ترین مجتهد ضد مشروطه، شیخ فضل‌اله نوری پس از دادگاهی

شـدن در میـدان توپخانـه به دار آویخته شـد. مـلّای دیگری که در همین میدان بـه دار مکافات آویخته شـد میرهاشـم دَوَچی بود. او در محله دوچی تبریز تفنگداران ضد مشـروطه را سـازمان داده و انجمـن اسـلامیه را بـا مجتهدان تبریز برپا نمود و مسـبب کشـتار و غارتگری‌های بسـیار در تبریـز بـود. امـا سـایر ملّاهـای همـکارش دسـتگیر نشـده و هرکـدام بـه روسـتایی خزیده و پنهـان شـده بودنـد. در مجموع تعداد اعدام شـدگان ضدمشـروطه ناچیز بود. عـده‌ای هم زندانی و سـپس آزاد شـدند. بـدن ترتیب با پیـروزی نهایی مشـروطه خواهان، حلق آویـز کردن مجتهد بـزرگ شـیعه شـیخ فضل الـه نوری و میرهاشـم دوچی اتفـاق بزرگی بـود زیـرا از عصر صفوی تـا آن زمـان هرگـز یـک مجتهد را بـا همه سـیاهکاری هایی که احیاناً مرتکب شـده بـود اعدام نکـرده بودنـد. ایـن مـورد بـه خواسـت مـردم در تهـران صـورت گرفـت و نتیجه خـون های به ناحـق ریختـه و اعمـال ناپسـند و اقدامـات ضـد ملی بود که دسـتگاه روحانی شـیعه در سـالیان دراز مرتکـب شـده بـود و نشـان از رویگردانـی بخش زیـادی از مـردم از آنان بود. ایـن جریان با فرارسـیدن دوره پهلـوی ادامـه یافـت و روحانیـون ناگزیـر به حوزه هـا رفتند و مردم نفسـی تازه کشـیده و جامعه در مسـیر سـکولار شـدن و پیشـرفت و ترقی قرار گرفت.

موضوعـی کـه در بررسـی انقـلاب مشـروطه در باره آن زیاد نوشـته اند تأکیدی اسـت بر اینکـه انقـلاب مشـروطه به علت اسـتبداد قاجـاری و بر علیه آن صـورت گرفته ولـی همانگونه کـه در ایـن نوشـتار آمـده مـردم در دوره قاجار فقط با اسـتبداد حکومتـی روبرو نبوده و اسـتبداد شـرعی کمتـر از اولـی نبوده اسـت. از این رو مشـروطه خواهان به درسـتی هردو را نشـان کرده و بـا خواسـت حکومـت قانـون و مدرنیتـه و نوسـازی جامعه بر اسـاس قوانین غیرشـرعی و این جهانـی هـردو اسـتبداد حاکـم را به چالش کشـیدند و این موضوعی بسـیار ارزشـمند و مهم بود. بدیـن ترتیـب روشـنفکران عصر مشـروطه به درسـتی از ماهیـت ارتجاعی روحانیون شـیعه آگاه بـوده و کوشـیدند آنـان را به مسـاجد بازگردانـند امری که به اصطلاح روشـنفکران رویداد شـوم پنجـاه و هفـت و چنـد دهـه قبـل از آن، غافـل شـدند و کشـور را در مسـیر تباهـی قـرار دادند. بـاری، مشـروطه‌خواهان در مذاکرات با کنسـولگری‌های روسـیه و انگلیس چنین قرار گذاشـتن کـه محمدعلـی میـرزا بـا خانـواده و همراهانـش بـه روسـیه بروند و سـالانه بـرای او صـد هزار تومـان مقـرری تعییـن کردنـد. با این شـرط که بر علیـه ایران هیـچ کاری انجام ندهـد و گر نه

مقـرری او قطـع خواهـد شـد. با اخـراج وی از ایـران سپهسـالار تنکابنی صدراعظم شـد. اوضاع در هـم ریختـه بـود. در هـر کـوی و برزن عـده‌ای عـوام، تفنگ کهنـه‌ای از زیر خـاک در آورده وخـود را مجاهـد مشـروطه جـا می‌زدنـد و بـه مـردم آزار رسـانده و دنبـال زورگیـری بودنـد. در ایـن هنـگام کـه شـرایط دگرگـون شـده بـود، جامعه به افـراد دانـا و خردمنـدی نیاز داشـت که کارهـا را سـامان دهند و مسـیرهای جدیـدی پیدا کنند. امـا چنین افرادی در جامعـه عقب مانده و گرفتـار جهـل و تعصـب ایـران بسـیار کـم بودنـد. مهم‌تریـن اقـدام در ایـن اوقـات برگزیدن نماینـدگان مجلـس بـود. پـس از آن مجلـس ملی بـه ریاسـت مستشـارالدوله آغاز بـه کار کرد. در آذربایجـان رحیمخـان و سـران ایـل شاهسـون دسـت به آشـوب و تـاراج زده بودنـد. نیرویی مرکـب از سـیصد سـوار بختیـاری و صـد مجاهد مشـروطه و چهار دسـتگاه توپ به سـرکردگی یپرم‌خـان و جعفرقلی‌خـان سـردار بهـادر عـازم آذربایجـان شـد. ایـن همـان نیرویی بـود که در زنجـان کار مجتهـد خونریـز زنجـان ملّاقربانعلی را یکسـره کرد. این نیرو سـپس بـه آذربایجان رفتـه بـا همراهـی نیروهـای مجاهد تبریـز و صمدخان کـه اکنون به مشـروطه‌خواهان پیوسـته بـود بـه نبـرد با نیروهـای رحیمخان رفتنـد. در نبردهای پیاپی او را شکسـت داده و او سـر انجام از طریـق پـل خداآفریـن بـه روسـیه فرارکـرد. انگلیسـی‌ها در این ایـام نیروهای نظامـی خود را از جنـوب کشـور خـارج کـرده و از روس‌هـا خواسـتند ایـران را تـرک کننـد. امـا روس‌هـا طفره می‌رفتنـد و همچنـان به اشـغال نواحی شـمالی کشـور از آذربایجان تا خراسـان ادامـه می‌دادند. روس هـا بـه سـتارخان و باقرخان فشـار می‌آوردنـد که اینان بایـد از تبریز برونـد. دولت مرکزی هـم تـوان ایـن را نداشـت کـه متجـاوزان روس را منکـوب کنـد. از ایـن رو در حالی کـه اهالی تبریـز ناراضـی و اشـکبار در خیابان‌هـا به‌همـراه نیروهای دولتی صف بسـته بودند رفتن سـردار و سـالار ملـی بـه تهـران را مشـاهده و بـا آنـان وداع می کردنـد. در مسـیر تبریز به تهـران هر جـا کـه کاروان این دو سـردار مشـروطه می رسـید مورد اسـتقبال گـرم و پذیرایی شـایان مردم قرارمـی گرفـت. در تهـران نیز سراسـر مسـیر پر از مـردم بود و زن هـا و بچه ها از پشـت بام‌ها آنـان را گلبـاران کـرده و همـه بـه گرمی از آنان اسـتقبال مـی کردند.

از آنسـو شاهسـونان که دوباره به ییلاق برگشـته و از غارت و چپاول اردبیل و روسـتاهای اطـراف در قبـل از رفتـن بـه قشـلاق سـال قبـل سرمسـت و طمعـکار شـده بودند به دشـمنی

بـا مشـروطه‌خواهان و غارتگـری ادامـه مـی دادنـد. لشـکریان مشـروطه‌خواه نیـز کـه بعـد از پیـروزی بـر رحیمخـان اکنـون در تبریز حضور داشـتند در میان بدرقـه مردم تبریز راهـی نبرد با شاهسـونان شـده و در نخسـتین نبرد شاهسـونان شکسـت خورده و به خلخال گریختند. لشـکر مشـروطه‌خواه در تعقیـب آنـان در نبـردی دیگـر در این ناحیه شکسـت دیگری بـر آنها تحمیل کـرده و عـده‌ای از سـران آنهـا دستگیرشـدند. سـپس مشـروطه خواهان بـه اردبیل رفتـه مورد اسـتقبال اهالـی قرارگرفتنـد و بـه فرماندهـی یپرم‌خان و سـردار بهادر به سـمت ایـل گردنکش قوجه بیگلو رانده و در نبردی سـخت بسـیاری از سـران این ایل شاهسـون را از پای در آوردند. بعـد از آن دسـته‌های دیگـر شاهسـون را در نبردهـای دیگـر در مشـکین شـهر و مغـان در هم شکسـتند. مـردم ایـن نواحـی آذربایجـان که اکنـون از دسـت غارتگران نجـات یافتـه بودند در ادوار پیشـین همـه اوقـات در چنگال ایـن غارتگران بودند. اکنـون برای اولین بـار نیرویی اندک از مشـروطه‌خواهان کاری بـی سـابقه انجـام داده بود.

در تهـران دولـت کـه گرفتـار تنگنـای مالی شـدید بود از مجلس خواسـت با درخواسـت وام بـه مبلـغ پانصـد هزار تومان (تقریبـاً معادل پانصد هـزار لیره) از دولت‌هـای روس و انگلیس موافقـت کنـد. مجلـس موافقـت کـرد ولـی روس و انگلیس بـا دوماه تأخیـر پذیرفتنـد که چهار صـد هـزار لیـره بدهند بدین شـرط کـه هزینه کرد آن بـا نظر کمیسـیونی متشـکل از دو ایرانی و دو نفـر اروپایـی منتخب این دو کشـور باشـد و سـرکرده‌های سـپاه ایران هـم اروپایی و با نظر ایـن دو کشـور بـوده و کشـتیرانی در دریاچـه ارومیه به روس‌ها واگذار شـود، بعلاوه کشـیدن راه آهـن در ایـران در آینـده به کشـور دیگـری واگذار نشـود. وقتی مـردم از درخواسـت‌های متعدد ایـن دو کشـور مطلع شـدند برآشـفتند. مـردم و به خصوص روشـنفکران عهد قاجـار به روس ها لقـب، روس منحـوس و بـه انگلیسـی هـا لقب، انگلیـس پرتدلیـس داده بودند. از تبریـز بازاریان تلگـراف زدنـد ایـن وام را نپذیریـد مـا کمـک می‌کنیـم. تجـار سـایر شـهرها هم چنیـن تلگرام هایـی مخابـره کردند در نتیجه دولت ایران از گرفتن وام انصراف داد. اکنون روسـیه و انگلسـتان از ایـن اقـدام دولـت ایران ابـراز ناراحتی کرده و هر دو اعلام داشـتند در هر صـورت دولت ایران مجـاز نیسـت امتیـاز احـداث راه آهن را به کشـور دیگری بدهد و بـدون نظر ما افسـران نظامی دیگـر کشـورها را اسـتخدام کنـد و حـق ندارد هیچگونـه امتیاز معدنـی به دیگر کشـورها واگذار

کنـد. بـا همـه ایـن گرفتاری‌هـا بـا اینکـه دولـت مشـروطه بجـز سـرکوب یاغیـان آذربایجـان کارخاصـی نکـرده بـود ولـی توده‌هـای مـردم بـا دل و جان دوسـتدار مشـروطه بـوده و پذیرای همـه گونـه همکاری برای اسـتحکام اسـاس مشـروطه و ایجاد امنیـت و اخـراج نیروهای روس از کشـور بودنـد. امـا مملکـت از افـراد خردمنـد و خدمتگـزار بهره چندانـی نداشـت و اکنون نیز پسـت هـای تصمیم‌گیـری و اجرایـی کشـور اغلـب در اختیـار همـان رجـال قدیمی قاجـار بود. اینـان در مقابـل نماینـدگان روس و انگلیـس مطیـع بـوده و طبـق معمـول بـه زد و بند بـا آنها می‌پرداختنـد. اغلـب بـه روس یـا انگلیس وابسـته بودنـد و هیچ بـاوری به مردم و خواسـت آنان نداشـتند. گـروه فعال دیگر در جامعه، انجمن‌سـازان و روزنامه نـگاران و هیاهوکنندگان پیرامونی بودندکـه غالبـاً فرصـت طلبانـی محسـوب می‌شـدند کـه مشـروطه را همچـون خـوان یغمایی دانسـته و مـی کوشـیدند بـا هر جنجـال و تزویر منافعـی برای خود دسـت و پا کننـد. چنین بود کـه آن جانفشـانی‌های مشـروطه‌خواهان اکنـون بـا این مجموعـه فرصت طلب کـه در همه‌جا حضور داشـتند دسـتاورد شایسـته‌ای در جهت منافع مردم نداشـت و کارها به سـامان نمی‌رسید. در ایـن میـان ملّایـان کـه پس از پیـروزی مشـروطه‌خواهان خموشـی گزیـده بودند بـه تدریج بسـاط خـود را پهـن کـرده و رقابت‌هـای بیـن مجتهدین با گـردآوری دو بـاره دار و دسـته‌های اوبـاش و متعصبیـن از سـرگرفته شـده بود و دگرباره بـه اجرای حدود اسـلامی پرداختند. چنانکه در مشـهد ملّایـی بـه نـام معیـن الغربا با همدسـتی ملّایی دیگـر در ده دیزبـاد از توابع نیشـابور سـه نفـر از اهالـی را که شـیعه اسـماعیلی بودنـد به طـرز فجیعی کشـتند. در تهـران گروهی از افراطیون مشـروطه‌خواه به خانه سـیدعبداله بهبهانی ریخته و وی را به قتل رسـاندند. اعتدالیون مشـروطه‌خواه هـم بـرای اینکـه افراطیـون را سـر جای خـود بنشـانند علیمحمد خـان تربیت را کـه بـا فـردی بـه نـام سـیدعبدالرزاق دردرشـکه نشسـته بـود در خیابان لالـه‌زار کشـتند. بدین ترتیـب بیـن مشـروطه خواهـان دسـته‌بندی های مخالـف یکدیگر شـکل گرفـت. در دولت که اینک پنجمین کابینه آن به ریاسـت وزرایی مستشـارالدوله بر سـر کار بود صحبت شـد که باید تفنـگ از دسـت مجاهدان‌مشـروطه گرفتـه شـده وتنها سـپاهیان و پاسـبانان نظمیـه حق حمل سـلاح داشـته باشـند. در مجلـس هـم آن را تصویب کـرده و به‌صـورت قانون درآمد. سـتارخان کـه در مجلـس حضـور داشـت گفـت من نخسـتین کسـی خواهم بـود کـه آن را اجـرا می‌کنم.

امـا ایـن کار بـه علـت دسـته‌بندی هـای گروه‌های انقلابـی افراطـی و معتدل به درسـتی انجام نشـد. بـه طـوری که بختیاری‌ها همچنان مسـلح باقـی ماندنـد. حیدرعمواوغلی و دسـته‌های او کـه از افراطی‌هـا بودنـد از یکسـو تفنگ‌هـای خـود را تحویـل دادند و سـپس به ایـن عنوان که در شـمار سـپاهیان در آمده‌اند دوباره مسـلح شـدند تا اینکه ماجرای تأسـف بار پارک اتابک که اقامتـگاه سـتارخان بـود پیش آمد. نیروهـای دولتی مرکب از دو هزار و سـی نفر ژانـدارم و قزاق و پاسـبان بـه همـراه سـواره‌های سـردار اسـعد بعـد از محاصـره پـارک اتابـک بـه مجاهـدان مشـروطه سـتارخان و باقرخـان کـه سـیصد نفـر بیشـتر نبودنـد تاختـه آنـان را کشـتار نمودند. سـتارخان گلولـه بـه پایـش خـورد که تا آخر عمـر می‌لنگیـد. جان به در بـردگان زندانی شـدند. بعـد از ایـن جریـان انـدوه بـار مجلس به پیشـنهاد دولـت مبلغ چهار صـد تومان مقـرری ماهانه برای سـتارخان و سـیصد تومان برای باقرخان در نظر گرفت و این دو گوشـه نشـین شـدند. در سـال ۱۲۸۹ق. سراسـر کشـور را آشـفتگی فـرا گرفتـه بـود و ناامنی در همـه جا حکمفرمـا بود. نایـب حسـین کاشـی رییـس راهزنان منطقه کاشـان تا مناطق کویـری طبس و خـور و بیابانک را در چنـگ خـود داشـت. رشـید الممالـک از یاغیـان ایـل شاهسـون کـه در اردبیـل زندانی بود فرارکـرده و در ناحیـه خلخـال بـه تـاراج مشـغول شـد. رییس ایل قشـقایی بـا این دسـتاویز که فتـوا از علمـای نجف در دسـت دارد به عنوان خونخواهی از قتل سـیدعبداله بهبهانی خودسـری می‌کـرد. بلـوچ هـا نیـز کمـاکان با دسـته‌های راهزن به خراسـان جنوبـی یورش برده دسـت به غـارت می‌زدنـد و مناطق سیسـتان و بلوچسـتان در ناامنـی کامل بود. در ناحیه کرمانشـاه کردها و در خـرم آبـاد و بروجـرد ایل‌هـای لـر بـه یکـه تـازی و غـارت مـی پرداختنـد. ایـل خمسـه و ایل‌هـای عـرب، ایالـت فـارس را نـاآرام کـرده و امـوال و محصـولات زراعی مـردم را بـه تاراج می‌بردنـد. در منطقـه نیشـابور راهزنـی به نام محمدعلی نیشـابوری فعال بود و شـمال خراسـان گرفتـار دسـتجات کردهـا بـود. اگـر بـه تفصیل به ایـن ناامنـی هـا و غارتگری‌ها پرداخته شـود فزونـی آن در همـه نقـاط کشـور موجب حیرت می‌شـود. در این میان عضدالملک رییس مسـن ایـل قاجـار درگذشـت و با نفـوذ سـفارت انگلیـس ناصرالملک به عنـوان نایب‌السـلطنه انتخاب شـد. او کسـی بود که در انگلسـتان بزرگ شـده و همکلاسـی سـر ادوارد گری بود که در همان زمـان وزیـر امور خارجه انگلسـتان شـده بود. البتـه روس‌ها نیـز از این انتخاب اظهـار نارضایتی

نکـرده و مشـخصاً از قبـل بـا انگلیسـی‌ها هماهنگ شـده بـود. ناامنـی راه‌ها در جنـوب و مرکز ایـران بهانـه‌ای بـه دسـت بریتانیـا داد کـه در بیانیـه‌ای اولتیماتوم مانند بـه دولت ایران هشـدار دادنـد کـه اگـر از تاریـخ انتشـار ایـن بیانیه تا سـه ماه بعد دولـت ایـران نتواند راه‌هـای جنوب را ایمـن سـازد انگلسـتان نیرویـی مرکب از حـدود هزار نفـر ایرانی کـه فرماندهی آنان با افسـران انگلیسـی خواهـد بـود تشـکیل میدهد و مقرری ایـن نظامیـان و هزینه‌های این اقـدام از طریق گمـرک جنـوب و مالیـات ایالـت فـارس اخذ خواهد شـد. یعنی یک نیـروی نظامی فعـال متعلق بـه انگلیـس در ایـران ایجـاد و هزینه‌هـای آن هـم از دولـت ایران گرفته می‌شـد. مـردم از این همـه زیاده خواهی‌هـای انگلیسـی‌ها آزرده خاطـر و دسـت بـه اعتـراض زدنـد و لـی دولـت هم ایـن خواسـت آنـان را نپذیرفـت. این مقدمه‌ای بر تشـکیل پلیس جنوب توسـط دولـت انگلیس شـد. نبـود امنیـت و هـرج و مـرج فقـط بـه خارج شـهرها محـدود نمی‌شـد و حتی مقامـات نیز ایمـن نبودنـد. چنانکـه حکمـران اصفهان میـرزا شـکراله‌خان معتمدخاقـان، کـه از آزادیخواهان مشـروطه‌خواه بـود در منـزل خـود توسـط عباسـخان رییس نظمیه پـس از گفتگویـی به ضرب گلولـه بـه قتل رسـید. پسـر عمـوی حاکم را هم کـه در کنار حاکم بود با شـلیک به پیشـانی‌اش کشـت و سـپس از منـزل حاکـم خارج شـده به کنسـولگری روسـیه در اصفهان رفتـه و در آنجا بسـت نشسـت. روس‌هـا نیز با این دسـتاویز که عباسـخان از مردم قفقاز اسـت قاتـل را تحویل مقامـات ایـران نـداده و به روسـیه فرسـتادند. این تـرور در واقع به خواسـت روس‌ها انجام شـده بـود. سـه روز بعـد جنایـت دیگـری بـه خواسـت روس‌هـا ایـن بـار در تهـران رخ داد. مرتضـی قلیخـان صنیـع الدولـه وزیر دانشـمند مالیـه که بی‌اغـراق از بهتریـن وزرای دوره مشـروطه بود تـرور شـد. او تحصیـلات عالیـه خـود را در مدرسـه صنعتـی برلیـن گذرانـده و اولیـن کارخانـه نخریسـی ایران را در زمان ناصرالدینشـاه راه انداخته بود. وی مشـاغل مهمی در دسـتگاه دولتی گرفتـه و بـا درایـت و تسـلط بـه اداره امـور می پرداخـت. او که خواسـتار پیشـرفت جامعه عقب مانـده ایـران بود از روشـنفکران شـاخص مشـروطه‌خواه به شـمار می‌رفت. پس از افتتـاح اولین دوره مجلـس شـورای ملـی ریاسـت آن بـه وی واگذارشـد. طرح‌هـای او بـرای احـداث راه آهن سراسـری و اصـلاح امـور مالی کشـور زبانزد رجال مشـروطه بود. ایـن بزرگ مرد ایراندوسـت و فرهیختـه در خیابـان هنگامـی کـه از بانـک شاهنشـاهی بـه خانه خود باز می‌گشـت با شـلیک

پیاپـی تپانچـه توسـط دو نفـر گرجی به قتل رسـید . چهار پاسـبانی هم که می خواسـتند آنان را دسـتگیرکنند از پـای درآمدند. پس از دسـتگیری قاتلین چون آنها وابسـته و مأمـور روس‌ها بوده و بـرای ایـن کار با نقشـه قبلی تعیین شـده بودند سـفارتخانه روسـیه آنان را تحویـل گرفت و با ایـن عنـوان کـه در روسـیه محاکمـه خواهنـد شـد بـه قفقـاز فرسـتاد. داسـتان جنایـات و سـیاهکاری‌های روس‌هـا در ایـران بسـیار دراز دامـن اسـت چنانکـه در بیسـت و سـوم بهمـن ۱۲۸۹ق. مـردم روسـتایی از آسـتارا بـه علت اجحافات قزاقان روس دسـت به مقاومـت زده و دو نفـر قـزاق را کشـته بودنـد. روس هـا ایـن روسـتا را بـه توپ بسـته و به کلـی ویـران و حدود شـصت زن و مـرد و کـودک را قتـل عـام نمودند. سـال ۱۲۹۰ق. هـم اندوهبار بـود. در اردبیل و آسـتارا شاهسـونان تاخـت و تـاز و غـارت می‌کردنـد. در ایالـت فارس، خراسـان، غرب و شـرق کشـور ناامنی بسـیار بود. شاهسـون‌ها کارکنان دولـت را از خلخال و تالش بیـرون رانده و بخش بزرگـی از آذربایجـان میـدان تاخـت و تـاز ایـلات شـده بود. روسـیه که از همـان ابتدا بـا ایجاد حکومـت مشـروطه مخالـف و در راه برانـدازی آن همـه کار کـرده بـود. ایـن بار برآن شـد که با تقویـت محمدعلـی میـرزا او را دوبـاره بـه تخت سـلطنت بازگردانـده و مشـروطه را از بین ببرد. سـرگی سـازانوف وزیر خارجه روسـیه از مهم‌ترین حامیان طرح بازگشـت محمدعلـی میرزا بود. محمدعلی میرزا از روسـیه راهی کشـورهای اروپایی شـد. او سـعی کرد مخالفان مشـروطه را با خـود همـراه سـازد و بـا برادرانـش سـالارالدوله و شـعاع السـلطنه موضوع بازگشـت بـه ایران و چگونگـی انجـام عملیـات نظامـی در مقابـل حکومت مشـروطه را هماهنـگ کرد. سـرانجام در سـفارتخانه روسـیه در وین اتریش مذاکرات نهایی را انجام و به روسـیه بازگشـت. البته ایرانیان مشـروطه‌خواه مقیـم اروپـا رفـت و آمدها و جلسـات محمدعلی میـرزا در اروپا را زیر نظر داشـته و گزارش‌هـای هشـدارآمیز آنـان به تهـران دولت ایران را هوشـیار کرده بـود. دولت انگلیس هم کـه از اقدامـات روس‌هـا آگاه شـده بـود نارضایتـی خـود را در این مورد به روسـیه ابراز داشـت. امـا وقتـی بـا قاطعیـت آنان روبرو شـد رویه انفعالـی در پیش گرفـت. در تهران سـپهدار تنکابنی رییـس الـوزراء وقتـی از ماجرا مطلع شـد سـعی کرد خود را کنار بکشـد و به بهانه بی‌ربط چشـم درد فرزنـدش کـه بایـد او را بـرای معالجه به اروپا ببرد بـه گیلان رفت. امـا ناصرالملک با اصرار او را بـه تهـران فراخوانـد و راضـی بـه ادامه کار نمـود. این زمیـن‌دار بزرگ گیلانی کـه در نیمه

راه بـه مشـروطه‌خواهان پیوسـته بـود بـا افـکار آرمانخواهانه مشـروطه‌خواهان اولیـه همخوانی نداشـت. سـپهدار در ایـن موقعیـت خطیـر نجفقلی خان صمصام السـلطنه بختیاری را به سـمت وزیـر جنـگ گمـارد تا بتوانـد از جنگجویـان بختیاری اسـتفاده کنـد. همچنین بـه یارمحمدخان کرمانشـاهی و ابوالقاسـم‌خان بختیـاری تلگـراف زد و ایشـان را به تهران فراخوانـد و یپرم‌خان و معزالسـلطان (سـردار محـی) را هرکدام بـه فرماندهی لشـکری برگزید. در این تنگنـا بود که بار دیگـر یـاد جانفشـانی‌های دلیرمـردان مشـروطه‌خواه افتـاده و عاقلانـه بـه دلجویـی از ایشـان پرداختنـد. در ایـن میـان فرصت طلبان و میوه چینان مشـروطه که هیچیک اهـل مبارزه نبودند همگـی خامـوش شـدند. امـا وقتـی موضوع علنـی شـد و مـردم از آن آگاهی یافتند بـه جوش و خـروش افتادنـد. گروهـی کـه هـوادار مشـروطه بودنـد بـه هواخواهـی پـای پیـش گذاشـتند و مخالفیـن هـم زبـان بازکرده بـه نکوهـش از آزادیخواهان پرداختنـد. در تهـران حکومت نظامی اعـلام شـد و نجفقلی‌خـان خود فرماندهـی حکومت نظامی را بـه عهده گرفت. نظمیه نام سـی چهـل نفـر از مخالفیـن اسـم‌دار مشـروطه را به دولت فرسـتاد که این افراد باید دسـتگیر شـوند. اما سـپهدارِ مسـامحه کار به این اقدام رضایت نداد. در نتیجه چنین اسـتنباط شـد وی و تعدادی از وزرا دل بـه سـوی محمدعلـی میـرزا دارنـد. ایـن بـود کـه سـپهدار را برکنـار و روز سـوم مـرداد۱۲۹۰ق. کابینـه نوینـی به رییس الوزرایی نجفقلی‌خان تشـکیل شـد. در کابینه جدید، وی وزارت جنـگ را بـرای خـود حفـظ کـرد. ایـن کابینـه بـه سـپاه آرایـی پرداخـت. در ایـن میـان محمدعلـی میـرزا بـا بـرادرش شـعاع السـلطنه و اطرافیـان از طریق دریـای خـزر در گمش تپه پیـاده شـده و دسـته هـای جنگجـوی ترکمـن که از قبـل آمـاده شـده بودنـد دور او گردآمدند و سـپس بـه اسـترآباد حملـه و آن را تصـرف کردنـد. از سـوی دیگـر سـالارالدوله کـه بـا کمـک روس‌هـا از غـرب وارد کشـور شـده بود، بـا هماهنگی قبلی در سـنندج نیروی کافـی فراهم آورد و بـه هـواداری بـرادرش محمدعلـی میرزا روانه کرمانشـاه شـد. کابینـه مشـروطه خواه نجفقلی خـان هـم بـرای رویارویـی بـا این حمـلات چندین سـپاه را آمـاده و هر یـک را به سـویی روانه کـرد تـا بـه مقابله بـا اسـتبدادیان بپردازند. یـک لشـکر از مبارزین بختیـاری به همدان گسـیل شـد. لشـکر دیگری متشـکل از مشـروطه‌خواهان گیلان و بختیاری‌ها به فرماندهی معزالسلطان بـه سـوی فیروزکـوه و مازنـدران رهسـپار شـدند. لشـکر سـوم بـه فرماندهـی یپرم‌خـان روانـه

شاهرود شد. موضوع مهم اینکه در شرایط بحرانی پیش آمده امور مالی کشور زیر نظر شوستر آمریکایی قرار داشت. او توانست از نظر مالی بسیار به دولت مشروطه کمک کند زیرا شوستر و تیم همراهش توانستند از حیف و میل بودجه کشور توسط دزدان داخلی تا حد زیادی جلوگیری نمایند. وی از هر راهی که می‌توانست سعی می‌کرد بودجه لازم را برای هزینه‌های نبرد فراهم کند. تنش صورت جدی به خود گرفته بود. چنانکه در ورامین فردی به نام رشیدالسلطان از ایل اصانلو به گردنکشی پرداخته با دسته‌های نظامی دولتی می‌جنگید. وی سپس با نیروهای خود به مازندران رفته و به استبدادیان پیوست. محمدعلی میرزا از استرآباد با نیروهای خود به اشرف (بهشهر) رفت. سپس به آسانی ساری را به تصرف درآورد زیرا مازندرانی‌ها به سوی او گرویده بودند. علت گرایش توده عوام در بسیاری از شهرها به محمدعلی میرزا، روحانیون سنت گرا بودند. اکنون همگی آنان در مقابل مشروطه خواهان ایستاده و بر این نظر بودند که انقلاب مشروطه به بساط تنعم و یکه سالاری آنان در میان مردم ضربه زده است. از این رو همگی خواستار در هم پیچیدن مشروطه و بازگشت به وضع پیشین بوده و همه روزه از همان ابتدای پیروزی مشروطه خواهان در منابر و مساجد به بدگویی از مشروطه و خلاف شرع بودن آن پرداخته بودند. اینک محمدعلی میرزا حاصل تلاش ضدمشروطه ملّایان را دریافت می‌کرد. چنین بود که استبدادیان توانستند بار فروش (بابل) را هم تصرف کنند. از لشکریان محمدعلی میرزا حدود دو سه هزار سوار ترکمن به فرماندهی علیخان ارشدالدوله به شاهرود اعزام شدند. در آنجا نیروهای دولتی بدون جنگ به آنان پیوستند. در غرب کشور سالارالدوله کرمانشاه را بی آنکه جنگی اتفاق بیفتد گرفت و سپاهیان دولتی مستقر در شهر هم به وی پیوستند. در این هنگام محمدعلی میرزا وارد بارفروش گردیده و در این شهر مستقر شد ومازندرانی‌ها با شور و شوق از او پشتیبانی کردند. گروه پیشتاز نظامی وی به سرکردگی سران مازندرانی و رشیدالسلطان به سوی فیروزکوه پیشروی نموده و در چهار فرسنگی فیروزکوه در روستای امین آباد مستقر شده و سنگر گرفتند. مشروطه خواهان که از تهران به فرماندهی معزالسلطان برای مقابله اعزام شده بودند در یک فرسخی استبدادیان سنگر گزیدند. روز بعد دسته‌ای رزمنده بختیاری به فرماندهی معین همایون از تهران به آنان پیوستند. روز پس از

آن، نبـرد آغـاز و تـا شـب هنـگام به سـختی در جریان بود و مسـتبدین بعد از شـصت نفر تلفات تاب نیاورده وگریختند. رشیدالسـلطان به شـدت زخمی شـده و درگذشـت. پس از چندی دوباره محمدعلـی میـرزا نیروهایـی را بـرای مقابله با مشـروطه‌خواهان اعـزام کرد که آنان نیـز با دادن تلفـات بـه سـختی شکسـت خوردنـد. در ایـن هنـگام یپرم‌خـان دسـت بـه کار بزرگـی زد و بـا سـیصد رزمنـده کارآزمـوده از راه دریـا روانـه مازندران گردیده و از پشـت سـپاه محمدعلی میرزا نمایـان شـد. سـپس در نبـرد بـا نیروهای عقبـدار او پیروز شـده، شـهرهای مازنـدران را یکایک پـس گرفتـه و تـا شـهر آمل پیشـروی نمودند. بدینسـان محمدعلـی میـرزا و یـاران او از پس و پیـش در تنگنـا قرارگرفتنـد. امـا محمدعلی میـرزا هنوز امیدوار بود که کار به سـامان برسـد زیرا ارشـدالدوله از مسـیر شـاهرود و سـالارالدوله از راه همـدان بـه سـوی تهـران در حرکـت بودند. ارشـدالدوله از سـمنان و دامغـان گذشـت و در بیـرون منطقـه آرادان در نبرد با ضیغم السـلطنه و هفتصـد سـوار بختیـاری اش پیـروز شـد. نیرویـی دیگـر از تهـران بـه سـرکردگی یوسـفخان امیرمجاهـد فرسـتاده شـد امـا با مشـاهده تعداد زیاد نیروهای دشـمن بـه تهران تلگـراف زد که مسـتبدین تعدادشـان خیلی بیشـتر از نیروهای ماسـت. از این رو سـردار بهادر که تازه از منطقه بختیاری رسـیده بود مشـغول بسـیج نیرو شـد. همینطـور یپرم‌خان نیز بـه ایـن کار پرداخت. در روز دوازدهم شـهریور خبر رسـید که ارشـدالدوله دوباره نیروهای دولتی را شکسـت داده و اینک تـا امامـزاده جعفـر در هشـت فرسـنگی تهران پیـش آمده اسـت. همـان روز یپرم‌خان و سـردار بهـادر و سـردار محتشـم بـا نیروهـای خـود و چهـار دسـتگاه مسلسـل ماکسـیم و توپ شـنیدر آلمانی به سـرکردگی ماژور هاز آلمانی به سـوی دشـمن شـتافتند و روز بعد جنگ شـدیدی بین طرفیـن در گرفـت. در ایـن جنگ سرنوشت‌سـاز نیروهای ارشـدالدوله حدود سـه برابـر نیروهای دولتی بودند اما تا سـاعت یک بعدازظهر تکلیف جنگ روشـن شـد و مسـتبدان در هم شکسـته و ارشـدالدوله از پا زخمی و دسـتگیر و روز بعد از جنگ تیرباران شـد. محمدعلی میرزا و شـجاع السـلطنه هنـوز در سـوادکوه مازنـدران بودنـد تـا اینکـه در نوزدهم شـهریور مشـروطه‌خواهان و بختیاری‌هـا بـه جنـگ بزرگـی بـا نیروهـای باقی‌مانـده محمدعلـی میـرزا پرداختـه و آنـان را شکسـت دادنـد. ولـی محمدعلـی میـرزا و بـرادرش توانسـتند جـان بـه در بـرده خود را بـه دریا برسـانند و بـا کشـتی برای همیشـه ایـران را ترک کنند. بدیـن صورت خطر وی پایـان پذیرفت.

ولـی هنـوز برادر کوچکتـر، سـالارالدواله در میدان حاضر بود. سرگذشـت نبردها بـا او طولانی‌تر اسـت امـا سـرانجام وی نیـز راه بـه جایـی نبـرد و مجبـور به ترک کشـور شـد. بدیـن ترتیب با جانفشـانی‌های مجدد مشـروطه‌خواهان نقشـه روس‌ها در براندازی مشـروطه نقش برآب شـد. امـا روس‌هـا وقتـی از سـوی محمدعلی میـرزا به اهداف خود دسـت نیافتند مسـتقیماً دسـت به کار شـدند تـا کار مشـروطه در ایـران را به خواسـت امپراتور نیکلای دوم یکسـره کننـد. به این ترتیـب روس‌هـا بـه ناچـار مسـتقیماً خـود را درگیـر جنگ کـرده و به تبریـز حملـه و مجاهدان مشـروطه ناگزیـر بـه مقابله با ارتش روسـیه شـدند. آنـان دلیری‌های زیـادی از خود نشـان داده و تـا روز چهـارم نبـرد هشـتصد و پنجاه نظامـی روس را به هلاکت رسـاندند اما بـا وجود برتری در ایـن نبردهـا از عاقبـت کار بیم داشـتند زیرا نفـرات و تجهیزات دو طرف قابل مقایسـه نبود و امیـد هیـچ کمکـی از تهـران هـم نداشـتند. در حالـی کـه روس‌ها بـاز هـم نیروهـا و تجهیزات بیشـتری از طریـق قفقـاز وارد جبهـه نبـرد می‌کردند. تـا اینکه روس‌ها پیشـنهاد مذاکـره داده و مجاهـدان بـه ناچـار پذیرفتند. قرارشـد آنـان تفنگ‌هـا را زمین بگذارنـد و هر کـه می‌خواهد در تبریـز بمانـد و اگـر تمایـل دارد شـهر را تـرک کند. جنـگ خاتمه یافـت و دوباره سـران روحانی ضـد مشـروطه مثـل مجتهـد و امام‌جمعه در شـهر آفتابی شـدند و دسـته های هوادار خـود را به راه انداختنـد کـه مـا مشـروطه نمی خواهیـم دین مـی خواهیم. روس‌هـا دو روز با توپ شـهر را گلولـه بـاران کردنـد. سـپس به داخل محلات شـهر تبریـز وارد شـدند. سربازانشـان در کوچه‌ها و بازارهـا پراکنـده شـده و هرکـه را می‌دیدنـد لخـت می‌کردنـد و هر چـه داشـت می‌ربودند و تا سـه روز به غارت شـهر ادامه دادند. بدین ترتیب دسـتگاه مشـروطه‌خواهی را از تبریز برافکندند. امـا بـرای اینکـه از خـرده گیری‌هـای اروپایی‌ها بکاهنـد، صمد خان را بـه تبریـز آورده و ظاهراً زمـام امـور شـهر را بـه ایـن نوکـر جبـار خـود واگـذار کردنـد. ملّایـان تبریز هـم کاملاً بـا این اقدامـات همـراه بودنـد تا اینکه روس ها در دهم دیماه هشـت تن از سـران مجاهدان مشـروطه از جملـه ثقـهٔ الاسـلام پیشـوای شـیخیان تبریـز و دو پسـر نوجـوان علـی موسـیو مبـارز نامی مشـروطه خـواه تبریـز را بـه دار آویختند. آنها برای تسویه‌حسـاب با مشـروطه خواهـان از جمله بـه خانـه محمـد بـالا از تجـار بـزرگ تبریز که مشـروطه خـواه بـود ریختـه و آنچه بـود غارت کردنـد و سـپس درون خانـه‌اش دینامیـت گذاشـته و آن را از بُن ویران سـاختند. همیـن کار را با

خانـه و امـوال نصرالـه خسروشـاهی، ابوالقاسـم دلال، حسـین فشـنگچی و حتـی خانه‌هـای سـتارخان و باقرخان انجام دادند. در هرگوشـه شـهر پس از غارت خانه‌ای صدای انفجار شـنیده می‌شـد و عـده ای از مشـروطه‌خواهانی را کـه دسـتگیر می‌کردنـد بـه دار می‌آویختنـد. در پنج سـالی کـه مشـروطه برپا بـود بـه همـت مشـروطه‌خواهان دبیرسـتان‌های باشـکوهی در تبریز سـاخته شـده و دانـش آمـوزان به تحصیل مشـغول شـده بودنـد. ولـی در این هنگامـه غارت و جنایـت روس‌هـا و صمدخـان، روحانیـون فرصت یافته درب مدارس را بسـتند. معلمیـن به ناچار دو بـاره در مسـاجد حصیـری انداختـه و شـاگردان را بـر آن نشـاندند و ملّایان همچون گذشـته دروس دبیرسـتانی چـون شـیمی، فیزیـک، جغرافـی و زبـان های خارجـی را بی دینی دانسـته و اجـازه تدریـس آنهـا را ندادنـد. ولی وقتـی روس‌هـا از این اقدامـات ملّاها پشـتیبانی نکردند کم کـم مدارس باز شـد. داسـتان آدمکشـی‌ها و غارتگری‌هـای روس‌ها و صمدخـان و حرکات ضد مشـروطه ملّایـان در تبریـز و دیگـر نقـاط آذربایجـان طولانـی و تکان‌دهنـده اسـت، از آن می‌گذریـم. پـس از آذربایجـان، گیلان دومین ایالتی بود که شـورِ مشـروطه‌خواهی در آن بسـیار بـود و همـواره انجمـن ایالتی رشـت بـا انجمـن آذربایجان همکاری مـی کرد. بعد از شکسـت و فـرار محمدعلـی میرزا بود که روس‌ها خودشـان دسـت به اقـدام زدند. در گیلان و رشـت و بندر انزلـی مـردم نارضایتـی خـود را از روس هـا نشـان داده و بازارها بسـته شـد. همانند بسـیاری از شـهرها مـردم گیـلان نیز از خرید کالاهای روسـی خـودداری می کردند اما روس‌ها سرسـختانه بـه دشـمنی بـا مشـروطه‌خواهان ادامـه می‌دادند. در ایـن راه به مـردم گیلان هم آسـیب زیادی وارد شـد. در بنـدر انزلـی چنـد فرد اجیر شـده توسـط روس‌ها به خانـه ظهیر حضـور فرمانروای شـهر ریختـه و آن مـرد درویـش مسـلک و آرام طبـع را بـا چاقـو چندیـن ضربـه زدنـد. روز بعد عزیزبیـگ سـرکرده روس‌هـا بـا یک دسـته سـرباز روس به بـازار آمـده و دسـتور داد مغازه‌ها را بـاز کننـد. چـون مـردم در جلـو مسـجد جمع شـده بودند بـه میان آنـان رفتـه و با صـدای بلند دسـتور داد همـه متفرق شـوند. نخودفروشـی که کنار مسـجد مغازه داشـت، چهار پایـه‌ای را که رویش نشسـته بود بلند کرده و با خشـم به سـر او زد. عزیزبیک به سـربازان دسـتور شـلیک داد و آنـان بـه روی مـردم بی‌سـلاح آتـش گشـودند. عـده‌ای بـه خـاک و خون افتـاده، کشـته و یا زخمـی شـدند و جـان بـه در بـردگان گریختنـد. پـس از آن روس‌هـا بـه نظمیـه حملـه کـرده

غلامحسین یاور رییس نظمیه را دستگیر و پس از خلع سلاح همه پاسبان ها، آنان را کتک زده و از نظمیه بیرون انداختند. اکنون روس‌ها در هر منطقه که حضور داشتند به انواع شقاوت‌ها و سرقت‌ها دست‌زده و تو گویی کشور را پس از جنگی خونین تصرف نموده و مشغول انتقام‌گیری از مردم‌اند. در روز هفتم آذر۱۲۹۰ق. روس‌ها اولتیماتوم سختی به دولت ایران دادند که باید مستر شوستر و مستر اکوفر از سِمت های خود در ایران برکنار شوند و دولت ایران از این پس بدون آگاهی دو دولت روس و انگلیس هیچ خارجی را استخدام نکند. همچنین باید دولت ایران هزینه لشکرکشی روسیه به رشت را به عهده بگیرد. در چهل و هشت ساعت باید دولت ایران پاسخ مثبت به این اولتیماتوم بدهد در غیر این صورت نیروهای قزاق و سربازان روس به سوی قزوین پیشروی خواهند کرد. حسن وثوق انگلوفیل در مجلس حاضر و اولتیماتوم روس‌ها را خوانده و به مجلس درخواست رأی داد. مجلس شورای ملی دلیرانه آن را نپذیرفت. اما ناصرالملک دیگر انگلوفیل صاحب مقام، خواهان پذیرش اولتیماتوم بود. حسن وثوق دوباره به مجلس آمده و درخواست دولت را تکرارکرد ولی باز هم مجلسیان نپذیرفتند. تا اینکه کمیته‌ای پنج نفره انتخاب شد تا در این مورد با دولت و روس‌ها و انگلیسی‌ها کنار بیایند. سرانجام چون مجلس با این اقدامات موافق نبود به خواست روسیه و انگلیس و همکاری عناصر انگلیسی و روسی، مجلس بسته شد و نمایندگان را به مجلس راه ندادند. به این ترتیب در حالی که روس ها در آذربایجان و گیلان مشغول خونریزی بودند در تهران ناصرالملک و حسن وثوق ریشه آزادی را می‌کندند. در چنین شرایطی که همه راه‌ها به روی مردم بسته و پیشروان آزاده زیر ضرب قرار می‌گیرند امید و سرزندگی از میان مردم رخت بر می بندد. افراد سود جو و نان به نرخ روز خور سر بلند می‌کنند و پیشرفت و ترقی و آزادگی به کناری نهاده می‌شود. این بود که از مشروطه جز نامی باقی نماند و این مردم خموده به ناچار در کنار عاملان استبداد و ملّایان و در سطوح بالای حکمرانی با خواسته‌های پایان ناپذیر روس و انگلیس همگام شدند. تا ده سال بعد سررشته امور مملکت در دست یک مشت دغلکار سودجو و نوکر بیگانه بود. اوضاع کشور آشفته و آتش آشوب و ناامنی در هرگوشه زبانه می‌کشید. چنین بود که هفت سال تلاش و از خود گذشتگی و جانفشانی مردان راستین مشروطه بر باد رفت. اوضاع به همین

صورت ادامه یافت تا اینکه جنگ جهانی اول آغاز شد. در این جنگ کشورهای انگلیس و فرانسه و روسیه در یک جبهه و آلمان، اتریش، ایتالیا و عثمانی در سوی مقابل قرارگرفتند. با اینکه دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد اما کسی وقعی به آن نمی‌گذاشت. به طوری که اکنون علاوه بر روسیه و انگلیس، ارتش عثمانی هم از سوی غرب وارد کشور شده بود. در این جنگ گسترده جهانی که حدود چهار سال طول کشید دولت آلمان نیز برای مقابله با انگلیسی‌ها و ایجاد مزاحمت برآن بود که شرایط را برای آنان در ایران و افغانستان تا حد امکان دشوار سازد. در این وضعیت دولت مرکزی ناکارآمد ایران با جابجایی تعدادی وزیر از این وزارتخانه به دیگری پی در پی کابینه عوض می‌کرد که باز هم هیچ دستاوردی نداشتند از این رو از آنان گذر می‌کنیم. در همین زمان بود که احمدشاه به سن قانونی رسید و تاجگذاری کرد و ناصرالملک به سرزمین دلخواه خود انگلستان بازگشت. با روی کار آمدن مستوفی الممالک به‌عنوان نخست وزیر، وی پس از کسب موافقت روس‌ها که در این هنگام به خاطر جنگ جهانی کمی به دولت ایران روی خوش نشان می‌دادند، صمدخان جبار و خونریز را از حکومت تبریز کنارگذاشت. وی بدون هیچ بازخواستی با حمایت روس‌ها روانه تفلیس شد. واقعه دیگری که در همین اوقات اتفاق افتاد فوت ناگهانی سردار ملی، ستارخان بود. دولت ایران که به هنگام زنده بودنش ارج و مرتبه او را به خوبی رعایت نکرده بود حال مراسم با شکوهی با همراهی مردم تهران برگزار نموده و او را به خوابگاه ابدی رساندند.

با فرارسیدن جنگ جهانی اول، مرزهای شمال غرب ایران ناامن شد و به خصوص کردهای ایل شِکاک به قتل و غارت هر روستایی که در مسیر خود می‌دیدند پرداختند. آسوریان ایران هم که هدف عمده کردها بودند از زمان اشغال آذربایجان توسط روس‌ها به ناچار به خاطر همکیشی و حفظ خود وابسته به روس‌ها شده بودند. اکنون که کردها از کشتار و غارت آنان دست نمی‌کشیدند روس‌ها نیز به کردها حمله برده و با جنگ و خونریزی بسیار بیرونشان کردند. آنان مدعی بودند در میان کردهای کشته شده افرادی از سپاه عثمانی نیز بوده‌اند که بیراه نمی گفتند. قلمرو ایل شکاک به فرماندهی سیمکو در کوه‌های غرب دریاچه ارومیه در داخل خاک ایران قرارداشت ولی آنقدر نزدیک به مرز

عثمانی بودکه این ایل قلمرو گسترده‌ای در آنسوی مرز هم داشت. سیمکو سفاکی تاراجگر و بیرحم بود. او از اسقف مارشمعون رهبر مذهبی نسطوریان منطقه ارومیه برای مذاکره دعوت به عمل آورد ولی دستور داد او و تمام همراهانش را گلوله باران کنند. این جنایت او منجر به یک رشته از درگیری‌ها و کشتارهای متقابل مسلمانان با مسیحیان منطقه شد. طبعاً مسیحیان چون در اقلیت بودند و به علاوه توسط کردها و عثمانی ها مورد قتل و غارت قرار می‌گرفتند آسیب‌های زیادتری متحمل شدند. سیمکو به عنوان عامل حکومت عثمانی در منطقه کشتار و غارت می‌کرد و یکپارچگی کشور را در این ناحیه به خطر انداخته بود. در این اوقات بود که روس‌ها به آسوری‌ها اسلحه دادند تا بتوانند از خود در مقابل کردها و عثمانی‌ها دفاع کنند. با وجود اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ جهانی اول دولت‌های متجاوز رقیب در ایران به آن توجهی ننموده و جنگ و آشوب در منطقه ادامه داشت. به طوری که عثمانی‌ها بدون توجه به دولت ایران کار خود را دنبال می‌کردند. روسیه نیز نیروهای تازه نفس از سواره و پیاده و توپخانه وارد آذربایجان نموده جایگاه خود را استوارکرد. نیروهای عثمانی از قفقاز تا سراسر آذربایجان را به صحنه نبرد خود با روس‌ها تبدیل و به پیشرفت‌هایی دست یافتند. در این میان قسمتی از مجاهدان مشروطه‌خواه تبریز که از روس‌ها نفرت داشتند به نیروهای نظامی عثمانی پیوسته و به صورت نیروهای پیشگام نبرد به جنگ با روس‌ها پرداختند. روس‌ها که اوضاع را چنین دیدند صمدخان را روانه ایران کردند تا وی در منطقه نفوذش نیرو بسیج کند و به جنگ عثمانی‌ها برود. مجاهدان و کردها و عثمانی‌ها در حدود میاندوآب با نیروهای صمدخان و روس‌ها درگیر شدند و بسیاری از نیروهای صمدخان و روس‌ها را کشتند و آنان به ناچار به تبریز عقب نشینی کردند. مردم بی‌پناه میاندوآب خانه و زندگی خود را رها کرده وحشت زده با پای پیاده به سوی تبریز گریختند و انبوهی از آنها در رودخانه جغاتو غرق شدند. کردها در این هنگامه به میاندوآب ریخته به غارت و کشتار دست زدند و چیزی را باقی نگذاشتند. اما وقتی سپاه عثمانی و همراهانشان به مراغه رسیدند بزرگان شهر به استقبال آنان رفته و بیست هزار تومان به‌عنوان اعانه و در واقع باج به متجاوزین دادند. شهر غارت نشد و فقط خانه‌های صمدخان و اطرافیانش در این شهر غارت و به آتش کشیده شد. در این میان در

قفقـاز در نبـرد بیـن روس‌هـا و عثمانی‌ها، روس‌ها شکسـت سـختی خوردند و مجبـور به عقب نشـینی شـدند. ایـن بود که بـه نیروهـای نظامی مسـتقر در آذربایجـان موضوع را اطـلاع دادند کـه در محاصـره عثمانی‌هـا نیفتـاده و سـریعاً آذربایجـان را تـرک کنند. کنسـولگری‌های روس و انگلیـس و همـه بسـتگان آنـان در تبریـز و ارمنی‌هـا و بسـیاری از ملّایـان تبریـز که همگی ضـد مشـروطه بـوده و زیـر چتـر روس‌هـا دوبـاره در تبریز بسـاط خـود را پهـن کـرده بودند به همـراه صمدخـان بـا روس‌ها همـراه و با شـتاب تبریـز را ترک نموده به سـوی روسـیه متواری شـدند. شـهر تبریـز پـس از پنج سـال خونریزی و کشـتار توسـط روس‌هـا و صمدخـان، اکنون از دسـت آنـان رهـا شـده بـود. مردم که باورشـان نمی‌شـد سـپاه روسـیه رفته باشـد به شـور و شـادی پرداختنـد. ولـی بـه جـای آنان نیروهـای نظامـی عثمانی کمی بعد وارد شـهر شـدند. اما چنـدی نگذشـت کـه صحنـه جنـگ روس و عثمانی عوض شـد و روس‌هـا توانسـتند در ناحیه قفقـاز، عثمانـی ها را شکسـت دهند و دوباره به آذربایجان روی آوره و به سـوی تبریز پیشـروی کننـد. عثمانی‌هـا بیدرنـگ تبریز را واگذاشـته و روس‌ها دگربـاره به تبریز بازگشـتند و همراهان ایرانی‌شـان از ملّا و مکّلا هم در شـهر مسـتقر و بسـاط خود را گسـتراندند. این بار آزادیخواهان آذری بودنـد کـه با شـتاب از تبریز اشـغال شـده خـارج و یا خـود را پنهان نمودنـد. در ارومیه هم ایـن وضـع اتفـاق افتـاده بـود امـا به هنگامـی کـه روس ها شـهر را تـرک می کردنـد جمعیت آسـوری و ارمنـی ارومیـه از تـرس عثمانی‌هـای متعصـب خونریز که صدهـا هزار تـن از آنان را در قتـل عـام معـروف ارامنـه در عثمانـی از بیـن برده بودنـد چاره‌ای جز همراه شـدن بـا آنان و کـوچ اجبـاری نداشـتند. آنهـا اموال و کاشـانه خـود را رها و زن و بچه‌هـا را سـوار گاری کرده یا همگـی با پای پیاده در آن سـرمای جانسـوز زمسـتان آذربایجان در میان بـرف و یخ و توده‌های گِل افتـان و خیـزان گریختنـد. چـون ایـن خـروج ناگهانـی و اضطراری بـود خوراک و پوشـاک کافـی همـراه نداشـتند و در نتیجـه بسـیاری از کـودکان و زنـان و حتـی مـردان تاب نیـاورده از میـان رفتنـد. دو روز بعـد از خـروج روس‌هـا از ارومیـه حـدود سـی هزار کـرد از کوه ها سـرازیر شـده و هـر چه روسـتا در مسیرشـان بـود تاراج و سـپس به ارومیه هجـوم آوردند. دو شـبانه روز تاراج وکشـتار کردند تا اینکه از پشـت سـر رشـیدبیک فرمانده عثمانی‌ها با سـپاه خود وارد شـهر شـد و از تـاراج بیشـتر کردهـا جلوگیـری کرد. آنچـه در ناحیـه ارومیه بـر اثر دشـمنی مردمانی

کـه قرن‌هـا بـا کیش‌هـای مختلف با مسـالمت بـا یکدیگر می زیسـتند پیـش آمد بـه مراتب از تبریـز و مناطـق اطـراف آن هولنـاک تر بود. ولـی پرداختن به آن در مجال این نوشـتار نیسـت. ایـن خـود روشـن می‌کنـد کـه شـعله‌ورکردن تعصبـات مذهبـی در هنگامه آشـوب، چه بر سـر مردمانـی مـی‌آورد کـه سـال‌ها بدون کینه و دشـمنی به خوبـی در کنار هم زندگـی می‌کرده‌اند.

همچنـان کـه اشـاره شـد آذربایجـان و کردسـتان صحنـه جنگ بـود. خوزسـتان نیز وضع بهتـری نداشـت و میـدان کارزار عثمانی‌هـا بـا انگلیسـی‌ها شـده بـود. در بوشـهر نیـز در نتیجه شورشـی کـه بـا کمـک آلمانی ها بر ضد انگلیسـی هـا برپا بود دولت انگلیس سـپاه پیـاده کرده و رشـته کارهـا در آنجـا و دیگـر بنادر جنوب کشـور را بدسـت گرفته بود. روس‌ها و انگلیسـی‌ها در هـر منطقـه از کشـور کـه امکانـش فراهم بود هـر که را از کنسـول‌ها و کارکنـان و بازرگانان آلمانـی و اتریشـی و عثمانـی می‌یافتنـد دسـتگیر میکردند. از آن سـو، عثمانی‌هـا و آلمانی‌ها نیز هـر جـا میـدان عملـی می‌دیدند دسـت بـه کار شـده و به کوشـش‌هایی بـر علیه طـرف مقابل می‌پرداختنـد. هماننـد آنچـه آلمانی‌هـا با تحریـک برخی ایل‌ها بر علیه انگلیسـی هـا انجام می دادنـد. چنانکـه واسـموس در فـارس و بوشـهر، دکتر پوزین در اصفهان و شـونمان در کرمانشـاه در ایـن راه می‌کوشـیدند. آلمانی‌هـا بـا وجود اینکـه نیروی زیادی در ایران نداشـته و سـپاهی را بـه ایـران نفرسـتاده بودند ولی عـده‌ای از افسـران کارآزموده خـود همچون اسـکارفُن نیدرمایر و سـوگمایر و دیگـر نفـرات مجـرب شـان را بـه ایـران اعـزام کـرده بودند. هـدف آنان اسـتفاده از نارضایتـی عمیـق مـردم ایـران از نیروهـای روسـی و انگلیسـی و شـوراندن مـردم بـر علیـه آنـان بـود. آلمانی هـا آگاه بودنـد کـه مـردم ایـران از این دو کشـور و طمـع ورزی و تجـاوزات و دخالت‌هـای بی‌پایـان آنان در همه شـئون مملکت بسـیار ناخرسـندند. از این رو برآن شـدند که شـورش‌هایی را توسـط ایرانیـان سـازمان دهنـد و نیروهـای بیشـتری از این دو کشـور را درگیر مسـایل ایـران کننـد تـا در جبهه‌هـای دیگر جنـگ در تنگنا قـرار بگیرنـد. طبعاً در پیشـبرد این هـدف خـود، آنـان بـه عواقـب چنیـن اقدام‌هایـی بـرای ایرانیـان نمی‌اندیشـیدند و تنهـا منافع خـود را دنبـال می‌کردنـد. ایـن حـرکات بر هـرج و مرج و خسـارت و تلفـات بیشـتر ایرانیان که قاعدتـاً بـه علـت سیاسـت بیطرفی در جنگ می‌بایسـت مصـون می‌بودنـد افزوده بـود. قصه پر غصـه ایـن نابسـامانی‌ها فقـط ایـن مـوارد نبود بلکـه اعمـال نظرهای سـنتی ملّاهـا در مناطق

مختلف کشـور و فسـاد دولتیان و غارت و چپاول دزدان حرفه‌ای همچون نایب حسـین کاشـی و یورش‌هـای غارتگرانـه ایلـی و ناامنـی در راه‌هـا و روسـتاها و حوالـی شـهرها همچنـان ادامه داشـت. به‌عنـوان نمونـه بـه دو مـورد گـزارش محرمانـه کنسـولگری انگلیـس در سیسـتان و قاینـات در سـال ۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م. از خراسـان جنوبـی و سیسـتان می‌نگریـم. سـرهنگ دوم اف.ب.پریـدو کنسـول انگلیـس در منطقه در گزارش محرمانه شـماره چهارده به تاریخ سـیزدهم فروردیـن۱۲۹۴ش. نوشـته اسـت، حاکـم پیـش از رفتن از سیسـتان بـه بیرجند به مـن گفت او متقاعـد شـده کـه حیوانات سـرقت شـده از قاینات را بلـوچ های سیسـتانی در تصاحـب دارند و شـنیده اسـت کـه تعـداد زیـادی از این دام‌هـا را به افغانسـتان برده‌انـد و... اخیراً یـک منبع بلوچ بـه مـن اطـلاع داد کـه در ماشـی، درسـت در آن سـوی مرز هزار شـتر و صـد هزار گوسـفند را کـه اخیـراً بلـوچ های سیسـتانی فرسـتاده‌اند تجمـع کرده‌انـد. وی در گـزارش محرمانه شـماره پانزده به تاریخ بیسـتم فروردین ۱۲۹۴ش. نوشـته اسـت، سـرداران بلوچ سیسـتان حاکم قاینات و سیسـتان را بـرای آزادسـازی زندانیـان، نـواب و ابراهیـم فرزنـدان محـراب و میرزاخـان تحت فشـار گذاشـته‌اند. حاکم پاسـخ داده اگر میرزاخان دوازده هزار گوسـفند و شـصت شتر و فرزندان محـراب ششـصد گوسـفند و دوازده شـتر دزدیده شـده را تحویل دهنـد آنـان را آزاد خواهد کرد. (رفیعـی، ۱۳۹۶ : ۷۲-۶۸). ایـن ناامنـی و غـارت در اغلـب مناطـق مختلـف کشـور همـه روزه اتفـاق می‌افتـاد. در شـرایطی کـه کشـور عملاً در اشـغال نیروهای نظامی سـه قـدرت خارجی و دخالت‌هـای قـدرت چهـارم بود و این همه نابسـامانی در کشـور وجود داشـت که بـه اختصار به برخـی موارد اشـاره شـد، مجلس و دولتیـان قادر نبودند یـک کابینه قوی و قابل قبـول را به کار بگمارنـد تـا قدم‌هایـی در مسـیر رفع برخـی از این نابسـامانی‌ها بـردارد. در این اوضـاع و احوال روس‌هـا دسـته‌های نظامـی دیگـر از قفقـاز بـه قزویـن فرسـتاده و به تهدیـد تهـران پرداختند. احساسـات ضـد روسـی و ضد انگلیسـی مـردم به اوج خود رسـیده بـود. مـردم و دموکرات های مجلـس یـارای بیـرون راندن اشـغالگران از کشـور را نداشـتند. از ایـن رو به آلمان‌هـا که طرف مقابـل ایـن دو کشـور بـود امیـد بسـته بودند. با تشـکیل مجلس سـوم، سـی نفـر از نمایندگان عضـو حـزب دموکرات مخالـف دخالت این دو کشـور بودنـد. دموکرات‌های مجلـس طرح‌هایی از قبیـل خدمـت وظیفه سـربازی اجبـاری، اخذ مالیات از اراضی کشـاورزی و آمـوزش زبان را به

مجلـس ارایـه دادند. امـا روحانیون ایـن مجلس با هر طرح حـزب دموکرات مخالفـت می کردند و بـه راسـتی در نقـش پشـتیبانان و خدمتگـزاران دو قـدرت تجاوزگر روسـیه و انگلسـتان عمل می‌نمودنـد. اوضـاع بحرانـی شـده بـود. نظامیـان روس مسـتقر در قزویـن بـه طـرف پایتخـت حرکـت و تهدیدکردنـد تهـران را اشـغال خواهند نمود. سـی نماینده دموکرات و عـده‌ای دیگر از نماینـدگان جنـاح اعتدالـی بـا هـدف انتقال مجلـس و دولت به شـهری دیگـر ابتدا بـه قم رفته و کمیتـه دفـاع ملـی را تشـکیل دادنـد. قـرار بـر ایـن شـد مسـتوفی الممالک کـه رییـس الوزرا بـود و همچنیـن بیشـتر وزیـران کـه بـا مشـروطه خواهـان همداسـتانی می نمودنـد همگی به اصفهـان رفتـه و احمدشـاه نیز به آنـان بپیوندد و اصفهـان را پایتخت اعلام نماینـد و با روس‌ها و انگلیسـی‌ها رویـارو شـوند. روز بعـد سـران مشـروطه و بقیـه نماینـدگان مجلـس و آلمانی‌ها، اتریشـی‌ها و عثمانی‌هـا و دیگـر مشـروطه خواهان از شـهر بیرون رفتنـد. روز پس از آن شـاه و دولتیـان آمـاده سـفر شـده بودنـد. سـفرای روس و انگلیـس که اوضـاع را چنین دیدند دسـت از تهدیـد برداشـته و سـفیر روس بـه دولت اطلاع داد کـه نظامیان روس به پایتخـت نخواهند آمد. آنهـا خواسـتار شـدند عزیمـت شـاه و دولت به اصفهـان منتفی شـود. چنین بود که احمدشـاه به خواسـت آنـان گـردن نهـاد و درباریان و وزیـران نیز پیروی کردنـد. اما کوچندگان زیـر بار نرفته بـه اصفهـان نقـل مـکان نمودنـد و بـا توجه بـه اینکـه اکثر نماینـدگان جـزو کوچنـدگان بودند مجلـس سـوم نیـز تعطیل شـد. هنگامی کـه نماینـدگان مجلس از تهـران به سـوی قم حرکت کردنـد عـده قابل توجهـی از ژاندارم‌هـای ایرانی به منظـور محافظت از آنـان در مقابل نظامیان روسـی و انگلیسـی با آنها همراه شـدند.

ژاندارمـری نوپـای ایـران در پیشـبرد فعالیت‌های ملی‌گرایـی در ایران در سـال های جنگ جهانـی اول سـهم ارزنده‌ای داشـت. افسـران جـوان ژاندارم ایرانی بـا فداکاری نقش بسـزایی را قهرمانانـه بـرای وطـن دربندشـان بر عهـده گرفتند. آنـان با مشارکتشـان در ماجـرای مهاجرت دسـته‌ای از نماینـدگان از تهـران بـه قـم و اصفهـان تا کرمانشـاه و مـرز ایران و عـراق در قصر شـیرین در خـط مقـدم مبـارزه بـا نیروهای روسـی و انگلیسـی قرار داشـتند و به عنـوان کانونی بـرای تجددخواهـان و ایرانیـان اسـتقلال طلب مبـارزه می کردنـد. فرماندهـی کل ژاندارمری را سـرهنگ یالمارسـون به عهده داشـت که رییس هیأت نظامی سـوئد در ایران بود. بسـیاری از

ایرانیانی که افسر ژاندارمری شدند به اقشار اجتماعی نسبتاً بالا تعلق داشتند و نماینده بخشی از نخبگان جامعه به شمار می‌رفتند. آنان اغلب در کالج نظامی استانبول و عده‌ای در مدرسه نظامی سن سیر فرانسه یا آموزشگاه‌های نظامی اتریش و آلمان تحصیل کرده و آموزش دیده و شور ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی از متجاوزین روسی و انگلیسی را با شرافت و شجاعت نظامی درآمیخته بودند. طبیعی بود که افسرانی با چنین ویژگی‌ها در جامعه آن روز از اعتبار بالایی برخوردار شوند. وقتی کوچندگان در قم کمیته دفاع ملی تشکیل دادند با دستور کمیته، سرگرد محمدتقیخان از افسران ژاندارم با یکدسته سوار ایرانی به فرماندهی آلمانی ها با هماهنگی با مشروطه خواهان همدان در نیمه شب به این شهر حمله و جنگ سختی با نیروهای قزاق مستقر در شهر درگرفت که تا سپیده دم ادامه داشت. بسیاری از طرفین کشته شدند ولی با کاردانی و دلاوری سرگرد محمدتقیخان در این جنگ پیروز شده و شهر را تسخیر کردند. کنسول‌های روس و انگلیس در همان شب با هوادارانشان و کارکنان دولت از شهرگریختند. در شیراز در همین اوقات در نتیجه فشار انگلیس، دولت مرکزی قوام الملک انگلوفیل را به عنوان حاکم موقت ایالت فارس برگزیده بود. به این ترتیب قدرت انگلیس از جنوب تا شیراز مستحکم شده بود. این امر تنش را در منطقه به شدت افزایش داده بود. دموکرات‌ها و بسیاری از مردم از قوام الملک رییس ایل خمسه نفرت داشتند و او را بازوی انگلیس در منطقه می‌دانستند. نیروهای ژاندارم شیراز به خواست کمیته دفاع ملی دست به اقدام زده و کمیته‌ای به نام کمیته حافظین استقلال مملکت تشکیل دادند و سپس به فرماندهی سرگرد علیقلی خان پسیان شیراز را تسخیر کردند. سرگرد پسیان به سروان مسعودخان پولادین دستور داد کنترل کنسولگری انگلیس و بانک شاهنشاهی ایران (متعلق به انگلستان) را به دست گیرد. کلیه انگلیسی‌های شیراز دستگیر شدند. زنان را آزاد اما مردان را در معیت سروان احمدخان اخگر از شهر بیرون و در تنگستان تحویل خان ضد انگلیسی و ملی‌گرای تنگستان دادند. آنان تا ماه اوت سال بعد در قلعه خان زندانی بودند. ضمن اینکه تمام وجوه بانک انگلیسی به نفع ملّیون مصادره شد. در تهران گفتگوهایی بین سفرای روسیه و انگلیس با دولت مرکزی برای انعقاد پیمانی جدید در جریان بود. ولی مردم اغلب شهرها که نظر مثبتی نسبت به این گفتگوها نداشته و طرفدار کمیته دفاع ملی بودند

برآشفته شده و بازارها را بستند و تلگراف‌های خشمگینانه به تهران ارسال می‌کردند. کمیته دفاع ملی هم عملاً با اهرم افسران ژاندارم و پیوستن مجاهدان آذربایجان و سوارانی از دیگر نواحی کشور و همچنین همراهی افسران سوئدی ژاندارمری در حال گردآوری سپاه برای مبارزه با روس‌ها و انگلیسی‌ها بودند. کمیته دفاع ملی تلگراف‌های متعددی به همه شهرها و رؤسای ایل‌ها فرستاد. چنانکه سالار ناصرخلج و دسته‌ای از شاهسون‌های بغدادی و ایل اینانلو و دیگران به آنان پیوستند. ایل سنجابی در کرمانشاه از کمیته اعلام پشتیبانی نمود و عده‌ای از نظامیان قزاق نیز از دسته‌های خود جدا شده به کوچندگان پیوستند. در اصفهان، کاشان، اراک، زنجان و بسیار مناطق دیگر مردم به شور و شوق آمده و مشق سربازی می‌کردند تا به یاری کوچندگان بشتابند. سررشته کارها در دست کمیته دفاع ملی بود ولی در این میان مدرس که نماینده مجلس بود با برخی دیگر در داخل کمیته همراه شده و به ایرادگیری پرداخته و کارشکنی می کردند. روس‌ها و انگلیسی‌ها که اوضاع را چنین دیدند به فکر سرکوب کمیته دفاع ملی افتادند. ژنرال باراتوف روس، کار سرکوب را از نیمه‌های آذرماه آغاز کرد. نخست در آوج به جنگ ملّیون آمد و در شانزدهم و هفدهم آذر در گردنه سلطان بلاغ نبرد سختی درگرفت. ژاندارم‌ها دلیرانه با روس‌ها جنگیدند ولی به سبب کمبود جنگ افزار و برتری روس‌ها و افراد بیشتر آنها گام به گام عقب می‌نشستند. سپس روس‌ها نیروهایی را به همدان فرستادند و آن شهر را پس از جنگ‌هایی تصرف کردند. بعد از آن روس ها دسته‌های نظامی خود را به کنگاور و سنندج فرستادند. ایرانیان در کنگاور، گردنه بیدسرخ، صحنه و بیستون جنگ های سختی با روس‌ها نموده و بسیاری از آنها را کشتند. آری، در آن زمستان سخت و پر برف جوانان غیرتمند ایرانی در گردنه‌های کوهستانی زاگرس جنگ‌های متعدد و سختی با روس‌ها انجام دادند و تعداد زیادی از آنها را کشته و یا زخمی کردند. به راستی میهن پرستان ایرانی در این جنگ‌ها جانفشانی‌های تاریخی از خود به یادگار گذاشتند. گاری‌ها و اتومبیل‌های زیادی از طرف روس‌ها در منطقه در حال حرکت بودند که کشته‌ها و زخمی‌های روسی را به همدان منتقل می‌کردند. اگر چه به علت فزونی افراد نظامی روس و جنگ افزار برتر آنان جنگجویان ایرانی در زحمت بودند ولی با دلیری با دشمن متجاوز سنگر به سنگر می‌جنگیدند و به آرامی به مناطق

مرتفع‌تر پس می کشیدند. در ایالت فارس، ابراهیمخان پسر قوام الملک که نیروهای ایلی‌اش توسط انگلیسی‌ها تجهیز شده بودند به شیراز حمله کرده و آن شهر را تصرف و دست به سرکوب شدید زدند. سرگرد علیقلی خان پسیان رهبر ژاندارم‌های ملی گرای شیراز و پسر عمویش سروان غلامرضا خان پسیان برآن شدند که خود را به متحدانشان، دلیر مردان تنگستان رسانده و در آنجا به مبارزه با انگلیسی‌ها ادامه دهند. مسافتی راه پیمودند اما دیگر دیر شده بود و هر لحظه امکان داشت نیروهای انگلیسی به این دو برسند. این دو افسر شجاع برای اینکه اسیر دشمنان انگلیسی‌شان نشوند روبروی یکدیگر با کمی فاصله ایستادند و قرار شد همین که سرگرد علیقلی خان دستور آتش داد هر دو به سوی یکدیگر آتش بگشایند. به این ترتیب این دو افسر شجاع و میهن دوست به خاک و خون غلتیدند و بار دیگر خاک ایران از خون عزیزانش گلگون شد. جبهه نبرد دیگری در لالگان در نزدیکی ساوه پدیدار شده بود. در این نبردگاه سوارهای ناصرخلج و شاهسون‌های بغدادی و اینانلو و دسته‌ای از ژاندارم‌ها و داوطلبانی که از شهرهای دیگر می رسیدند با اینکه فرماندهی واحد نداشتند و ناآموزدگی اکثر جنگجویان و جنگ افزار نامناسب آنان در مقایسه با نظامیان کاملاً مسلح روسی آشکار بود چندین روز ایستادگی کرده و بسیاری از روس‌ها را کشته و سلاح آنان را تصاحب و به جنگ ادامه می‌دادند. در این جا بیش از یک هفته نبرد درخشان ایرانیان با روس‌ها ادامه داشت. در بحبوحه جنگ ساوه کمیته دفاع ملی مستقر در قم از امیرحشمت از سران مشهور مجاهدان آذربایجانی که در آن خطه دلاوری‌ها در مقابل روس‌ها نموده و اکنون با عده‌ای از مجاهدان در اراک مستقر بود خواست که به نبردگاه ساوه رهسپار شود. او اسب و زین و برگ و اسلحه را در اراک برای افرادش تهیه و آماده حرکت شد. دسته‌ای از مردم شهر و سوارانی داوطلب از اطراف نیز به او پیوستند و همگی عازم صحنه نبرد ساوه شدند. در این زمان کمیته دفاع ملی متوجه زیر فشار قرارگرفتن رزمندگان ساوه توسط نیروهای روسی نشده و به جای کمک به آنان با اشتباه محاسبه برنامه دیگری برای امیرحشمت و سوارانش ریخت و خواستار فتح پایتخت توسط او شد. از این رو وقتی امیرحشمت به روستای قاضی از دیه‌های خلجستان رسید از قم دستورآمد که فشنگ و پول به مقدار لازم به جنگجویان ساوه داده و خود با افرادش روانه

رباط کریم در نزدیک تهران شود. در آنجا دسته نظامی سردار محیی نیز می‌رسد و سپس با یکدیگر عزم فتح تهران کنند. امیرحشمت در ساوه پس از انجام مأموریت‌اش همراه با سواران خود و با دسته‌ای ژاندارم به سرکردگی محمدحسین میرزا به طرف رباط‌کریم حرکت کرد. اینان شمارشان کمتر از دو هزار نفر بود. اما جنگجویان ساوه که از سوی کمیته دفاع ملی قم از نظر نفرات و تجهیزات تقویت نشده بودند پس از بیش از یک هفته نبرد از آنجا که هر روز بر نفرات نظامی روس افزوده می‌شد نتوانستند بیشتر مقاومت کنند و عقب نشینی کرده و پراکنده شدند. کوچندگان قم که اکنون خود را بی دفاع می‌دیدند از این شهر به سوی کاشان روانه گردیدند. نیروهای روس که حال ساوه را گرفته بودند به سمت نیروهای سردار محیی هجوم برده و آنان را در منظریه قبل از اینکه به امیرحشمت بپیوندد غافلگیر کرده و در هم شکستند. ستاد نظامی روس نیروهایی را که به منظور ترساندن تهران چندی پیش در کرج مستقرکرده بود برای نبرد با دسته نظامی امیرحشمت به رباط کریم فرستاد. از تهران مستشارالدوله که در جریان وقایع اخیر بود تلفنی با امیرحشمت صحبت و او را در جریان فرجام جنگ ساوه و سردار محیی قرار داد. او گفت روس‌ها اینک از کرج به سوی شما می‌آیند و چون ساوه را در اختیار دارند قادر نخواهید بود به کوچندگان بپیوندید و با این وضع گرفتن تهران کار ناممکنی است. اگر هم توفیقی حاصل شود نمی‌توانید آن را حفظ کنید و بهتر است کار را ادامه ندهید. امیرحشمت نپذیرفت و گفت ما تلاش خود را می‌کنیم تا ببینیم چه پیش می‌آید. صبح روز بعد روس‌ها پدیدار شدند و جنگ آغاز شد. نیروهای امیرحشمت در این نبرد سخت تا غروب ایستادگی کردند و بسیاری از مجاهدان و ژاندارم‌ها کشته شدند. امیرحشمت و نفرات باقیمانده در تاریکی شب با شتاب اسلحه‌ها و بار و بنه را بارکرده و به ورامین رفتند. در آنجا چند روز توقف نموده لوازم مورد نیاز برای یک سفر طولانی در شنزارهای کویر را فراهم آورده و خود را به وسط کویر در خور و بیابانک رسانده و از آنجا به سوی یزد روانه شدند و سپس خود را به اصفهان که اینک کوچندگان در آن شهر مستقر شده بودند رساندند. روس‌ها نیز بعد از پیروزی‌هایی که به دست آوردند به سوی کاشان رفته و پس از تصرف این شهر به سوی اصفهان حرکت کردند. نیروهای نظامی کوچندگان به سرکردگی چراغعلی‌خان به نبرد با روس‌ها

پرداختنـد ولـی کاری از پیـش نبـرده متواری شـدند. کوچندگان بـه ناچار اصفهـان را ترک کرده از راه لرسـتان با جنگ‌ها و سـختی‌های زیاد خود را به قصر شـیرین رسـانده وارد خاک عثمانی (عـراق امروز) شـدند. اما در کنگاور و بیدسـرخ مقاومـت نیروهای ژاندارم همچنان ادامه داشـت. آنـان دلاوری‌هـا کـرده تـا دی مـاه در برابـر روس‌هـا مقاومـت نمودنـد تـا اینکـه دسـته‌ای از نیروهـای عثمانـی بـا تـوپ بـه سـرکردگی آلمانی‌هـا به یـاری آنـان آمدنـد. جنگ بیـن آنان و دسـته‌های سـواره نظـام ژنـرال باراتـوف تـا بهـار سـال ۱۲۹۶ش. گاه با پیـروزی ایـن و گاه آن گـروه ادامـه داشـت. روس‌هـا با اعمال فشـار بیشترکرمانشـاه را تصـرف و به قصرشـیرین حمله کردنـد. جنـگ سـختی درگرفـت و عثمانی‌ها نیروی تـازه نفس اضافـه کرده و این بـار روس‌ها شکسـت خورده به کرمانشـاه عقب نشسـتند. نیروهای ایرانی و عثمانی با همدیگر به کرمانشـاه یـورش بـرده روس‌ها را وادار به عقب نشـینی کردند. کوچندگان به کرمانشـاه آمـده به نام مردم ایـران دولتـی بـه نخسـت وزیری نظـام السـلطنه مافی تشـکیل دادنـد. در این هنـگام در ایران همزمـان دو دولـت پدیـد آمـده بود. تاکنون شـش مـاه از کوچیدن مشـروطه خواهـان آزادیخواه از تهـران گذشـته و بسـیار جنگ‌هـای کوچک و بـزرگ و خرابی و قتل و خونریـزی روی داده و شـهرها و روسـتاهای زیـادی نیمه ویران شـده بود. از بیـن النهرین نیروهای نظامی بیشـتری از سـوی عثمانی‌هـا اضافـه شـدند و روس‌ها که ناتوان شـده بودنـد در نبردهای بعـدی از ایرانی‌ها و عثمانی‌ها پی در پی شکسـت خورده و بیسـتون، صحنه، بیدسـرخ، کنگاور، اسـدآباد و همدان را واگذاشـته عقـب نشسـتند و طـرف مقابـل تا آوج پیـش آمـد. نیروهایی اعزامـی دیگر عثمانی هـا دولـت آبـاد و بیجـار را گرفتـه و در کردسـتان تا سـنندج پیشـروی کردنـد. در دولـت تهران پریشـانی پدیـد آمـد. دولـت سـپهدار کـه حتـی رشـته امـور ادارات آن در دسـت روس‌هـا و انگلیسـی‌ها بود کناره گرفت و خود او از تهران به سـوی شـمال رفت. نیروهای روسـی مسـتقر در قزویـن کـه وضـع را متزلـزل می‌دیدنـد خـود را بـرای عقـب نشـینی از ایـن شـهر آمـاده می‌نمودنـد. امـا بـه یکباره صحنه رخدادها دگوگون شـد. ژنرال اسـتانلی مود انگلیسـی از جنوب عـراق امـروزی به سـوی مرکز پیشـروی نمـوده و نیروهای عثمانـی را در تنگنا قـرار داد و اینان ناگریـز بـه عقـب نشـینی از ایـران شـدند. بدینسـان بـود که بـا همـه ناتوانی‌هایی کـه روس‌ها گرفتـارش شـده بودنـد بـا خـروج عثمانی‌هـا دوبـاره همـه آن مناطـق را تصـرف کردنـد. نظام

السلطنه مافی و دولت او و دیگر کوچندگان نیز همراه عثمانی‌ها از ایران خارج شدند. ولی یک عده از مجاهدان مشروطه و ژاندارم‌ها خروج از کشور را قبول نکرده در فکر پیداکردن راهی بودند. در این هنگام علی اکبرخان رییس ایل سنجابی که ایل او از آغاز جنگ جهانی اول در حفظ منطقه خود و اطراف دلاوری های زیادی نشان داده و از همان ابتدا همگامی خود را با کوچندگان اعلام و در جبهه‌ها جنگیده بودند اکنون که می خواستند به جایگاه خود در کوه‌های زاگرس بازگردند این دلیر مردان را هم با خود بردند و میزبانی شایانی از آنان نمودند. وقتی سپاهیان روس نزدیک شدند به جنگ و جانفشانی پرداخته همه آن دلاوران را حفظ کردند تا دست روس‌ها به آنان نرسد. این چنین است که دلاوری های ایل سنجابی برای حفظ رزمندگان ایرانی زبانزد شد. بدینسان داستان کوچندگان و دلاوران همراهشان به پایان رسید و آن همه کوشش‌ها و پایمردی‌ها سرانجامی مطلوب نداشت. روسیه و انگلستان همانند اختاپوسی همچنان ایران زخم خورده، فقیر و ملّازده را در بازوهای خود نگهداشتند. دیری نگذشت که اتفاقی نادر جهان را تکان داد و آن پیروزی کمونیست‌های بلشویک در روسیه و کشتن تزار نیکلای دوم بود. در میان شگفتی ایرانیان روس‌ها شروع به عقب‌نشینی از ایران کرده و خوشحالی زایدالوصفی مردم ایران را فرا گرفت. در اثر این رویداد نیروهای مشروطه خواهی که میهمان ایل سنجابی بودند روانه تهران شده و کوچندگانی که از عثمانی به اروپا رفته بودند راه بازگشت به تهران را پیش گرفتند. در این رویدادهای خونین که خسارات جانی و مالی زیادی بر ایرانیان وارد شده بود واقعه غم انگیز دیگری نیز اضافه شد. باقرخان سالار که پس از درگیری های پارک اتابک گوشه‌نشینی اختیار کرده و در تهران زندگی می‌کرد و در جریان رویدادهای اخیر با کوچندگان در همه جا با مشروطه‌خواهان همراه بود به هنگام بازگشت به ایران همراه با علیخان یاوراف و حسن آقا قفقازی که این دو نیز از مجاهدان بنام آذربایجان بودند و چهار تن از دیگر یاران در روستایی نزدیک قصر شیرین شبی اسکان گرفتند. چون گمان حمله‌ای نمی‌بردند اسلحه‌ها را به کناری گذاشته خوابیدند. تنی چند از کردهای منطقه که گمان می‌کردند آنان لیره با خود دارند نیمه شب هجوم آورده و همه را در رختخواب سر بریدند. بدینسان یکی از سران آزادیخواه ایران و یارانش را ناجوانمردانه به قتل رساندند و داستان دلاوری

هـای مـردی کـه خالصانه در راه برقراری مشـروطه در ایران جانفشـانی ها کرده بـود این چنین اندوهناک به پایان رسید.

بـا برافتـادن خانـدان رومانـف در روسـیه اوضـاع در ایـران نیـز دچـار دگرگونـی شـده بود. در ایـن میـان وضـع و حـال ملّایـان مسـتبد و مرتجـع ضـد مشـروطه کـه بـا کمـک روس‌ها مشـروطه را به احتضارکشـانده و خسـارات جبران‌ناپذیری را موجب شـده بودند دیدنی و حیرت آور بـود. آنـان کـه به دسـتاویز دین به کمـک متجاوزین روس آمـده و ضمن وابسـتگی به آنان رسـوایی‌ها بـروز داده و موجـب خونریـزی زیـادی شـده بودنـد اکنـون که پشـت خـود را خالی می‌دیدنـد و مشـروطه‌خواهان را بـا دل پرکینـه در برابر خود مشـاهده می‌کردند بیشـرمانه رنگ عـوض کـرده و خـود را مشـروطه خـواه قلمـداد کرده و مـردم را بـه حفظ و نگهداری مشـروطه فراخوانـده و دایـه عزیزتـر از مادر شـده بودند.

حـال کـه تزار روسـیه از میـان رفته و اوضـاع در آنجا به هـم ریخته بود سـربازان و قزاقان روس بـا ایـن عنـوان کـه افسـران روس عمـال رژیـم پیشـین‌اند از فرماندهـان خـود در ایـران دیگـر اطاعـت نمی‌کردنـد. آنهـا بـه صـورت گروه‌های غارتگـر در شـهرها و روسـتاها درآمده و بـه چپـاول امـوال مردم دسـت می‌زدند تا توشـه‌ای برای خـود فراهم و بـه روسـیه بازگردند. به عنـوان نمونـه، نخسـت بـه کوچه‌هـا و بـازار ارومیه هجوم آورده به این سـو و آن سـو شـلیک و چـون مـردم ترسـیده و در خانه‌هایشـان پنـاه گرفتند دسـت به تـاراج هر آنچـه در بـازار بود زده و تـا شـب غـارت را ادامـه داده و امـوال غـارت شـده را بـار گاری‌ها نمـوده و چیزی بـدرد بخور باقـی نگذاشـتند. سـپس بـه خیال اینکه چپـاول خود را پنهان کننـد بازار را به آتش کشـیدند. در داخـل شـهر نیز بـه هر مغازه‌ای کـه می‌رسـیدند و همچنین در روسـتاهای مسیرشـان از غارت و چپـاول ابایـی نداشـتند. آنـان هـر کسـی را که در مسیرشـان بود بـا کوچکتریـن اعتراضی به گلولـه می‌بسـتند. ایـن وضـع و حـال مـردم به هنـگام حضـور روس‌هـا در آن منطقه بـود. در نتیجـه ایـن همـه جنـگ و غارتگـری نیروهـای متجاوز بیگانـه و بلایی کـه اکنـون روس‌ها بر مـردم تحمیـل می‌کردنـد و البته بعداً انگلیسـی‌ها با شـدت بیشـتری بـه آن دامن زدنـد گندم و جـو، نـان و ارزاق عمومـی کمیـاب وگران شـده و صف‌هـای طولانـی در نانوایی‌ها ایجاد شـده بـود. بـه خصـوص کـه روس‌ها عـلاوه بر چپـاول اموال مـردم مشـغول جمع‌آوری و انبارکردن

گنـدم بـرای خـارج کـردن آن از کشـور بودنـد. از دیگـر سـو مـلاکان و مجتهدهـا کـه املاک زیـادی داشـتند وقتـی گـران شـدن گنـدم و جو را مشـاهده کردنـد آنان نیـز برای گرانتر شـدن محصولشـان از فـروش خـودداری و آن را احتـکار کردنـد. اوضاع کشـور از همه نظـر روز به روز بحرانی‌تـر می‌شـد.

عثمانی‌هـا در خـاک خـود دسـت بـه کار خـوف انگیـزی زده و بـا کینه ورزی سـبعانه‌ای صدهـا هـزار ارمنـی را در خانه و کاشـانه آباء و اجدادی‌شـان به خاک و خون کشـیدند و مرتکب قتـل عامـی شـگفت و چنگیـزوار مردم بی‌پنـاه ارمنی شـدند. معدودی از جـان به در بـردگان با مشـکلات طاقـت فرسـایی راه فـرار در پیـش گرفتـه و چنـد ده هزار نفـر از آنان از مرز گذشـته وارد خـاک ایـران شـدند. در ایـن هنگام مـردم آذربایجان همچون سـایر مناطـق گرفتار قحطی وحشـت انگیـز بودنـد. ایـن جمعیت جدیـد زخم خورده و گرسـنه با داشـتن مذهبـی دیگر وضع را بغرنـج تـر کـرده بـود. آنـان به ناچـار برای حفـظ جـان زن و فرزندانشـان از گرسـنگی به هر کاری دسـت می‌زدنـد. از ایـن رو زد و خوردهای بسـیاری بیـن آنان و افراد محلـی روی می‌داد. از سـوی دیگـر گروه‌هـای غارتگر مسـلح اسـماعیل آقا سـیمکو در هر فرصت به چپاول دسـت زده و بـه آذری هـا و ارمنـی هـا یـورش مـی بردند. بـه خصوص هـر ارمنی را کـه می‌دیدند می کشـتند. در همیـن اوقـات بـود کـه باقیمانده ارتـش پراکنده روسـیه نیز بـه چپـاول و غارتگری مشـغول بـود. ارتـش عثمانـی نیز که ارتـش روس‌هـا را مضمحل دیـد از فرصت اسـتفاده کرده وارد تبریـز شـد. آنهـا در مسـیر خـود هر جا ارمنی‌هـای بی‌پناه را بـه چنگ می آوردنـد قتل عام می‌کردنـد. ماجراهـای خونریـزی هـای ارومیـه و سـلماس تا خوی بیـن طرفین بسـیار دردناک بـود. وقتـی عثمانی‌هـا بـه منطقـه هجـوم آوردنـد همچون گرگ‌هـای گرسـنه بـه زن و مرد و بچـه ارمنـی رحـم نمی‌کردنـد. دولـت ایران هـم گویی وجـود خارجی نـدارد. در حالـی که مردم کشـور در ایـن مناطـق در گرسـنگی و خونریـزی و کشـتار و سـتم ارتش های بیگانـه از پای در آمـده بودنـد. تـراژدی خونبار ارمنیـان گریخته از ترکیه عثمانـی با ورود ارتش بیرحم این کشـور بـه ایـن مناطـق از خاک ایران دامنگسـتر بـود. پرداختن به جزئیـات این غارت و کشـتار ارمنیان و آذربایجانیـان طولانـی و اندوهبـار اسـت که از آن عبـور می‌کنیم.

جـدا از تجـاوزات ایـن سـه کشـور بـه خاک ایـران و طبعـات فاجعـه آور جانـی و مالی آن،

نکتـه مهـم دیگـر بیکفایتی حکومت زهـوار در رفته قاجاری بـود که حداقل امکانـات را در دفاع از مرزهـای کشـور نداشـت. چنانکـه مردم بینـوا هر از گاهـی در معرض هجـوم گروهی غارتگر یـا سـربازان بیگانـه قـرار می‌گرفتنـد. ایـن قاجارهـای بی خرد نـه تنها هیـچ کار قابـل اعتنایی در بیـش از صـد سـال حکمرانـی خود بـرای ایرانیـان انجـام ندادند بلکـه حتی امنیت نسـبی را هـم بـرای آنـان فراهم نکرده بودنـد. ماحصل کار، ملتی بیسـواد و محنت کشـیده و از همه چیز محـروم بـود کـه ملّاهـا و حاکمان مسـتبد هـر یک بـه طریقـی آنـان را می‌چاپیدنـد و مهمان هـای خارجـی ناخوانـده‌ای که از این سـرزمین بی‌صاحب به هـر صورت که می‌خواسـتند منافع پایـان ناپذیر خـود را تأمیـن می کردند.

انگلیسـی‌ها کـه اکنـون بـا فروپاشـی نظـام حکومتـی روسـیه تزاری شـریک و رقیبشـان در ایـران را مهـره سـوخته مـی دیدنـد تغییـر اسـتراتژی داده و بـرآن بودنـد با خـروج نیروهای از هـم گسـیخته روسـیه از ایـران، نیروهـای خـود را در مناطق نفوذ روسـیه هم مسـتقر سـاخته و همـه کشـور را در چنـگ خـود بگیرنـد. جنـگ جهانـی اول به مراحـل پایانی و سرنوشت‌سـاز خـود نزدیـک شـده و در آن انگلسـتان دسـت بـالا را داشـت. با پیـروزی نهایی ارتـش انگلیس بـر عثمانـی و تصـرف بغـداد نیروهای عثمانی مجبـور به ترک بیـن النهرین (عراق امروز) شـده و آن مناطـق بـه دسـت انگلیسـی‌ها افتـاد. در نتیجـه از ژانویـه ۱۹۱۸م. نیروهـای انگلیـس بـا فـراغ بـال بـه غرب، شـمال و شـرق ایـران حمله و مناطقـی که پیش‌تـر در اختیـار روس‌ها بود بـه اشـغال آنـان درآمـد. ایـن همه بی‌سـامانی و کشـتار و تخریـب و چپاول همـراه بـا ناامنی و خشکسـالی چنـد سـاله، ایـران را دچـار قحطی خوفناکـی کرد.

محمدقلـی مجـد، در مورد این واقعه دهشـتناک تحقیـق ارزنده‌ای انجام داده و می‌نویسـد، نیروهـای انگلیسـی بـرای تـدارک آذوقـه مـورد نیـاز نفـرات خـود در ایران بـه جـای واردکردن آذوقـه آنهـا از هندوسـتان، بـا خریـد گنـدم و جو و جمـع آوری سـایر مایحتاج مـردم قحطی‌زده ایـران موجـب می‌شـوند ناوگان دریایـی انگلیس جای خالی بیشـتری برای حمـل و نقل نظامی ارتـش انگلیـس داشـته باشـد زیرا وارد کـردن گندم از هند مسـتلزم حمل آن با کشـتی به ایران بـود. قحطـی بـزرگ زمانی اتفـاق افتاد که سراسـر ایران در اشـغال نظامی انگلسـتان قرارگرفت و آنـان نـه تنهـا در ایـن مورد هیـچ کمکی به دولت ایـران نکردنـد بلکه با عملکرد خـود اوضاع

را وخیم‌تـر نمودنـد. درسـت در زمانـی کـه مردم ایـران در نتیجه قحطـی نابود می‌شـدند ارتش انگلیـس مشـغول خریـد مقادیـر عظیمـی غله و مـواد غذایـی از بـازار ایران بـود. در ایـن زمان آنـان از پرداخـت پـول ناچیـز درآمدهـای نفتی ایران اسـتنکاف ورزیـده و حتی بـه خاطر اهداف سیاسی‌شـان مانـع ورود غلـه از آمریـکا و همچنیـن از بین‌النهرین به ایران شـدند. ایـن اقدامات جنایـت علیـه بشـریت بـه شـمار مـی‌رود. تردیدی نیسـت کـه انگلیسـی‌ها بـا این سیاسـت از قحطـی و نسل‌کشـی ایرانیـان بـه عنوان وسـیله‌ای برای سـلطه بـر ایـران اسـتفاده می‌کردند. بی‌تردیـد قحطـی بـزرگ ۱۹۱۷ تـا ۱۹۱۹م. بزرگتریـن فاجعـه تاریـخ ایـران و فراتـر از تمامـی وقایـع پیـش از آن اسـت. در ایـن فاجعـه نزدیک بـه نیمی از جمعیت ایران به سـبب گرسـنگی، سـوءتغذیه و بیماری‌هـای ناشـی از آن فنـا شـدند. این قحطـی، از بزرگترین قحطی‌هـای دوره معاصـر در جهـان محسـوب می‌شـود. براسـاس گزارش‌هـای دیپلماتیک آمریکایی‌هـا، جمعیت ایـران در سـال ۱۹۱۴م. حـدود بیسـت میلیـون نفـر بوده کـه با یک رونـد طبیعی ایـن جمعیت در سـال ۱۹۱۹ بـه بیسـت و یـک میلیون می‌رسـید. امـا جمعیت ایـران در سـال ۱۹۱۹م. یازده میلیـون شـده بـود کـه نشـان می‌دهـد ده میلیـون نفـر در اثـر قحطـی و در چنین ابعـاد فاجعه آمیـزی از بیـن رفته‌انـد. شـاخص دیگـر در میـزان تلفات قحطـی کاهش جمعیت تهران اسـت. در سـال ۱۹۱۰م. طبـق نظـر شوسـتر و منابـع روسـی جمعیـت تهران سـیصد و پنجاه هـزار نفر بـوده اسـت. از نتایـج انتخابات مجلس در سـال ۱۹۱۷م. که در آن پنجاه و شـش هـزار نفر رأی داده‌انـد در می یابیـم کـه جمعیـت تهران دسـت کم چهار صد هـزار نفر بوده حال آنکه در سـال ۱۹۲۰م. جمعیـت بـه دویسـت هـزار نفر کاهـش یافته اسـت. این فاجعـه در چنان ابعـادی بوده اسـت کـه در مجمـوع جمعیـت ایـران تـا سـال ۱۹۵۶م. به بیسـت میلیون نفـر یعنی بـه میزان جمعیـت کشـور در سـال ۱۹۱۴م. نرسـید. در واقـع تلفـات ایـران در اثـر این قحطی به روشـنی بسـیار فراتر از تلفات ارامنه در ترکیه عثمانی و حتی بسـیار فراتر از نسـل کشـی یهودیان توسـط نازی‌هاسـت ولی متأسـفانه در سـطح جهانی مطرح نشـده اسـت. هم از این روسـت که قحطی بـزرگ سـال ۱۹۱۹–۱۹۱۷م. بزرگتریـن فاجعـه نابودی مـردم در تاریخ ایران بوده و بسـیار فراتر از تهاجـم مغول در قرن سـیزدهم میلادی کشـتارکرده اسـت.

جـان لارنـس کالـدول وزیرمختار آمریـکا در ایران در دسـامبر۱۹۱۷م. می‌نویسـد، به دلیل

قحطـی افسارگسـیخته کـه در سراسـر ایران در اثـر جنگ و نبود غلـه به وجود آمده بسـیاری از مـردم گرسـنه‌اند. مـواد غذایـی بسـیار کمیاب و قیمت‌هـا باور نکردنی اسـت و اقدامـات امدادی محلـی ناکافـی می‌باشـد. روزنامـه رعـد در نوامبـر ۱۹۱۷م. می‌نویسـد، روزانـه تعـداد زیـادی از مـردم در اثـر گرسـنگی در سـاوجبلاغ می‌میرنـد و... در قـم و مشـهد مـردم به خاطر نبـود مواد غذایـی در تلگرافخانـه هـا متحصـن شـده‌اند. در آسـتارا نان بسـیار کمیـاب و در کردسـتان نان پیـدا نمی‌شـود. روزانـه تعـداد زیادی از مـردم می‌میرنـد. حاکم اصفهـان به وزیر داخلـه تلگراف زده که اکثر دکان‌های نانوایی بسـته‌اند و افراد بسـیاری از گرسـنگی در حال مرگ هسـتند. در تهـران هـم نان بسـیار کمیـاب و زن و مـرد و کـودک در خیابان‌هـا از گرسـنگی زار می‌زنند. از همـدان مـردم بـه دولت تلگـراف زده‌انـد که نان بسـیار کمیاب و بسـیاری از گرسـنگی به حال مـرگ افتاده‌انـد. ایـن وضعیـت در اغلب نقاط کشـور مشـابه اسـت ولـی از ژانویـه ۱۹۱۸م. کارد بـه اسـتخوان می‌رسـد. روزنامـه رعد در شـماره یازدهـم ژانویه ۱۹۱۸م. می‌نویسـد، بـه گزارش نظمیـه، هفتـه گذشـته پنجاه ویک نفر در تهران در خیابان‌ها از گرسـنگی و سـرما جـان داده‌اند و حاکـم تهـران گـزارش می‌دهد در بیسـت روز گذشـته پانصد و بیسـت نفر درگذشـته‌اند.

سرلشـکر دنسـترویل فرمانده نیروهای مهاجم انگلیس در ایران در بهار ۱۹۱۸م. می‌نویسـد، نشـانه‌های قحطـی را در ژانویـه بـا دیـدن اجسـاد و افـراد در حال مـرگ در جاده شـاهد بودیم. از روسـتاهای نیمـه ویـران بـا سـاکنان گرسـنه عبورکردیم امـا هر چه گذشـت اوضـاع از بد به بدتـر تغییـر یافـت. روشـن بود که ایـن مصیبت تا فصل برداشـت بعـدی افزایـش می‌یابد. وی در مـورد قحطـی در همـدان می‌نویسـد، شـواهد قحطـی هولناک بـود. هر کس قدمی در شـهر مـی‌زد بـا آزار دهنده‌تریـن مناظـر روبـرو می‌شـد. مـردم می‌میرنـد و کسـی نیسـت کمکـی به آنـان بکنـد. در جاده‌هـا اجسـاد افتاده و کسـی اعتنایی نمی‌کنـد. ثروتمندان همـدان پول کلانی از فـروش غلـه (به انگلیسـی‌ها) نصیبشـان می‌شـد امـا مایل نبودند بـه برادران دینـی فقیر خود کمـک کننـد تـا زنده بماننـد. وی اشـاره نمی‌کند کـه خودشـان و آن ثروتمندان موجب کشـتار مـردم شـده‌اند امـا بـه این می‌پـردازد کـه از خوش اقبالـی انگلیسـی‌ها، ارتش روسـیه به هنگام بازگشـت بـه کشورشـان تجهیـزات تولیـد نان سـفید اروپایـی را جا گذاشـته‌اند و ما بـرای تهیه نـان سـفید سـربازان از آن تجهیـزات اسـتفاده می‌کنیـم. آنـگاه دنسـترویل بـا وقاحـت در مورد

وضـع فلاکـت بار ایرانیان می‌نویسـد، وحشـیانه!

جـردن از کمیتـه امـداد آمریکا در ایران به همـکارش چارلز ویکری در نیویـورک در چهارم مـی ۱۹۱۸م. اینگونـه تلگـراف می‌زنـد، قحطـی رو بـه افزایش اسـت و بـا همه‌گیری گسـترده تیفوییـد و تیفـوس همـراه شـده اسـت. ایـن شـرایط در دیگـر شـهرهای ایـران نیز وجـود دارد. مـواد غذایـی را تقریبـاً نمی‌تـوان تهیـه کرد. قیمت‌ها هنگفت اسـت. مـردم، علف، سـگ، مردار حیوانـات و حتـی انسـان را می‌خورند.

کالـدول در بهـار ۱۹۱۸م. می‌نویسـد، علیرغـم کار بزرگ کمیتـه امداد آمریکا و غذارسـانی بـه هـزاران قحطـی زده، هـزاران نفـر کـه امـکان کمک‌رسـانی بـه آنهـا وجـود نداشـت در اثر قحطـی و بیمـاری در تهـران، مشـهد و همـدان مرده‌انـد. اطلاعـات موثـق نشـان می‌دهد فقر وگرسـنگی آنقـدر اسـفناک بـوده کـه صدهـا نفـر بـرای زنـده مانـدن هـر چیزی حتی گوشـت انسـان را خورده‌انـد و... در تهـران اجسـاد در کوچه‌هـا و خیابان‌هـا پراکنده‌انـد و بـه علت تلفات زیـاد در گورهـای دسـته جمعـی دفـن می‌شـوند. تیفوییـد، تیفـوس و وبا بـا هم تلفاتی بیشـتر از گرسـنگی بـه جـای گذاشـته اند. اگـر چه همه اینها ناشـی از قحطی اسـت. این رنـج و مصیبت به شـکلی گسـترده شـهرهای کوچـک و هزاران روسـتای ایـران را در برگرفته اسـت.

در آوریـل ۱۹۱۸م. فرانسـیس وایـت دبیـر هیـأت نمایندگی آمریـکا از بغداد به تهران سـفر می‌کنـد. وی گـزارش می‌دهـد کـه در تمـام طول جاده کـودکان برهنـه را می‌تـوان دید که جز پوسـت و اسـتخوان نیسـتند و پوستشـان چـون سـالخوردگان چروکیده اسـت. مـردم از ناچاری علـف و یونجـه می‌خورنـد. دیدن نزاع کودکان گرسـنه و سـگ ها بر سـر لاشـه حیوانات امری عادی اسـت و...

ادیسـون. ئـی. سـاوثرد کنسـول آمریـکا در تهـران در گزارشـی بـه تاریـخ بیسـت و چهار دسـامبر ۱۹۱۸م. بـرای کمیته امدادرسـانی آمریکا می‌نویسـد، در ماه ژوئن گذشـته کـه به ایران می‌رفتـم شـواهد فراوانـی از قحطی جـدی در زمسـتان سـال ۱۹۱۸–۱۹۱۷م. مشـاهده کردم... مـن در کنـار جاده‌هـا در ایران اجسـاد ایرانیان مرده و یـا در حال مرگ در اثر گرسـنگی را دیدم. مـن مـردم گرسـنه‌ای دیدم کـه مـردار حیوانـات را می‌خورنـد و حریصانه برگ هـای علف‌ها را می‌بلعیدنـد. صحنـه رقـت بـار دیگـر مردم محتضـری بودند کـه در طول جـاده به خـاک افتاده

بودنـد. زیـر آفتـاب سـوزان مگس‌ها چشـم‌های شیشـه ماننـد آنهـا را می‌خوردند و چـون توانی نداشـتند بـرگ درختـان و علف‌ها از دهانشـان بیـرون زده بود و نمی‌توانسـتند آنهـا را ببلعند.

داناهـو خبرنـگار جنگی کـه به ارتش انگلیس پیوسـته بـود در تاریخ پنجم آوریـل ۱۹۱۸م. وارد ایـران شـد و نخسـتین مشـاهداتش را چنیـن گـزارش می‌دهـد، اجسـاد چروکیـده زنان و مـردان پشـته شـده و در معابـر عمومی افتاده‌انـد. در میان انگشـتان آنان همچنان مشـتی علف بـه چشـم می‌خـورد. مـردم گرسـنه‌ای کـه رنـج بی‌غذایـی آنها را بـه جنون دچـار کـرده بود به خـوردن گوشـت یکدیگـر روی آورده‌انـد. آنچه گزارشـگران خارجـی دیده و نوشـته‌اند انبوهی از مشـاهدات رقـت آور قحطـی در ایـران اسـت. بـا این حـال این مشـاهدات به چند شـهر بزرگ و برخـی مسـیرهای اصلـی کـه آنـان رفـت و آمـد کرده‌انـد محـدود می‌شـود از قبیـل همدان، آذربایجـان و کردسـتان کـه از مناطـق باران خیز ایران اسـت یا گـزارش مربوط به تهران اسـت کـه امـکان امدادرسـانی بیشـتری در آن بـود. حـال می‌شـود وضعیـت دیگـر مناطـق را کـه نه امدادی و نه وضعیت طبیعی مشـابه غرب کشـور داشـت در نظرآورد که شـرایط مسـلماً بسـیار وخیم‌تـر بوده اسـت.

جمـال زاده بـه نقـل از حافـظ فرمانفرماییـان در مـورد قحطی سـال ۱۳۳۶ق. در شـیراز مـی نویسـد، در پاییـز ۱۹۱۸م. کـه جنگ جهانـی اول در آسـتانه اتمام بود در شـیراز هیچ غذایی پیـدا نمی‌شـد. مـردم مجبـور بودنـد هـر چـه را کـه می‌توانسـتند بجونـد و بخورنـد. بـه زودی گربـه، سـگ و کلاغ را نمی‌شـد دیـد. حتـی موش‌هـا نسلشـان بـر افتـاده بـود. بـرگ، علـف و ریشـه گیاهـان را ماننـد نـان وگوشـت معامله می‌کردنـد. در هر گوشـه و کنار مـردگان بی‌کس وکار پراکنـده بودنـد. بعـد از مدتـی مردم به خوردن گوشـت مـردگان روی آوردنـد. در این میان بیماری‌هـای مـرگ آفریـن آنفولانـزای اسـپانیایی و وبـا نیـز بـه نیمـه جان‌هـا حملـه می‌برد و آنـان را تلـف می‌کـرد. تنهـا در یـک ماه یـک پنجم جمعیت شـیراز از بیـن رفتند یعنـی در یک مـاه شـیراز پنجـاه هـزار نفری حـدود ده هزار نفر تلفـات داد. البتـه نباید از تخریـب و غارتی که روس‌هـا در هـر منطقـه تحـت تسـلط خـود در ایران تـا قبل از فروپاشـی روسـیه تـزاری انجام می‌دادنـد عبـور نمـود. همیـن گونـه بـود عملکـرد ترک‌هـای عثمانـی هنگامـی کـه بـه ایران هجـوم آوردنـد. ارتش‌هـای روس و عثمانـی مقـدار زیادی غله را بـه زور مصـادره و ذخیره کرده

بودنـد. در واقـع عثمانی‌هـا از همـان ابتـدای ورودشـان بـه خـاک ایران بـه جمـع‌آوری گندم و جـو پرداختنـد. بـه خصـوص در مناطقی که مـردم گرایش ضـد ترک‌های عثمانی داشـتند درب انبارهـا را در مـزارع می‌شکسـتند و غـلات و کاه و یونجـه را بـه زور می‌بردنـد و حتـی لبـاس و جـوراب پشـمی روسـتاییان را مصـادره مـی کردند. اگـر آنها مدتـی طولانی‌تر در ایـران ماندگار می‌شـدند مصیبتـی هولنـاک مناطـق تحت تصـرف آنـان را فرا میگرفـت. در مـورد روس‌ها نیز وضـع بهتـر نبـود. روزنامـه ایـران در سـی و یکـم مـی۱۹۱۷م. می‌نویسـد، طـی ایام گذشـته از روسـتاییان اطـراف تهـران شـکایاتی واصـل شـده مبنـی بر اینکه قشـون روسـیه به تـاراج این مناطـق مشـغول بـوده و شـترها، قاطرهـا، الاغ هـا و اموال روسـتاییان را بـه یغما می‌برنـد... در همیـن شـماره از قـم گـزارش می‌کنـد، یـک سـال و نیـم اسـت کـه مـا مـردم نگون‌بخت قم زیر سـتم ارتش روسـیه هسـتیم... اکنون طاقتمان طاق شـده اسـت. ما امسـال در خشکسـالی بوده‌ایـم و محصولمـان خـوب نیسـت ولـی قشـون روس آنچـه لازم دارنـد می‌برنـد و اندکـی پـول بـه جایـش می‌دهنـد. مالـکان مـزارع و باغ‌هـا را تازیانـه می‌زننـد و محصول و میوه‌شـان را می‌برنـد... روزنامـه رعـد در یـازده ژانویـه ۱۹۱۸م. می‌نویسـد، اهالـی سـیاه دهـن تلگـراف زده‌انـد روس‌هایـی کـه از همـدان آمده‌انـد بـه کلـی آنهـا را غـارت کرده‌انـد. یـک دختـر و دو مـرد را کشـته‌اند. آنهـا حتـی غلـه دولـت را هـم می‌برنـد. مـردم پراکنـده شـده و بـه قزویـن و دیگـر نقـاط گریخته‌انـد. در شـانزدهم ژانویـه روزنامـه رعـد نوشـته، روس‌هـا تمامـی انبارهای غلـه دولتـی و خصوصـی را در نهاونـد ضبـط کرده‌انـد. در همیـن شـماره درباره زنجان نوشـته، نایـب الحکومـه زنجـان گـزارش می‌دهد قشـون روس دوبـاره دارند برای مردم شـهر و روسـتا دردسـر ایجـاد می‌کننـد و چیـزی در آن ناحیه در امان نیسـت. همیـن روزنامه در بیسـتم ژانویه ۱۹۱۸م. دربـاره اعمـال روس‌هـا در سـنندج گـزارش می‌دهـد، وقتی روس‌ها سـنه (سـنندج) را تـرک کردنـد هـر چـه گوسـفند و سـایر حیوانات را کـه می‌توانسـتند بگیرند بـا خود بردنـد. این روزنامـه در هشـتم فوریـه از زنجـان گـزارش می‌کند که، حـدود پنج هزار روس مشـغول چپاول روسـتاها و کشـتار سـکنه هسـتند. آنها حتی به زنـان هم تجاوز می‌کننـد. روزنامه ایـران در دوم نوامبر۱۹۱۷م. می‌نویسـد، هم اکنون در قزوین امنیت نیسـت و قشـون روس مشـکلات زیادی پدیـد آورده همچـون غـارت بـازار و امثـال آن. در اخبـار همدان می‌نویسـد، دو روز قبل قشـون

روس دکان‌های بازار را غارت کردند. روزنامه رعد در نهم دسامبر ۱۹۱۷م. می نویسد، از خوی خبر می‌رسد که قشون روسیه تمام بازار و اکثر خانه‌ها را غارت کرده‌اند.

کالدول، وزیرمختار آمریکا در گزارش پانزدهم ژانویه ۱۹۱۸م. می‌نویسد، رنج و بدبختی بسیاری سراسرکشور را فرا گرفته است نیروهای بی‌قانون روسیه به اراده خود تمام غله و منابع‌غذایی کرمانشاه، همدان، سلطان آباد (اراک)، رشت، قزوین، مشهد و سایر شهرها و روستاها را غارت کرده‌اند. در این میان انگلیسی‌ها تلاش می کردند روس‌ها را مقصر قحطی در ایران بدانند. تردیدی نیست که روس‌ها تا حدی در مورد خساراتی که غرب ایران را در برگرفته مسئول بودند. می‌دانیم که تعداد نیروهای روسیه در پر شمارترین برهه در تابستان ۱۹۱۷م. بیش از هفتاد و پنج هزار نفر در غرب ایران نبود. آنها تا پایان سال ۱۹۱۷م. رفته بودند. قحطی تقریباً تا دو سال بعد از خروج روس‌ها از ایران نیز ادامه یافت. چرا قحطی شوم در شرق ایران وجود داشت که تماماً در اشغال انگلیس‌ها بود و جنگی هم در آن رخ نداده بود. چرا در جنوب ایران قحطی وجود داشت؟ جایی که هیچ روسی در آن نبود. می‌دانیم برداشت محصول سال ۱۹۱۸م. در ایران یکی از بهترین برداشت‌های محصول ثبت شده است. چرا قحطی تا برداشت محصول سال ۱۹۱۹م. ادامه یافت؟ چرا گیلان در تابستان سال ۱۹۱۸م. یعنی زمانی که به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد دچار قحطی شد در حالی که قبلاً وضع عادی داشت. روشن است که فقط روس‌ها مقصر نیستند بلکه انگلیسی‌ها از آغاز جریانی را هدایت کردند تا تقصیر را متوجه روس‌ها کرده و خود را تبرئه کنند.

حال برای روشن‌شدن موضوع به محروم کردن ایرانیان از مایحتاج غذایی خود و خرید این مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها می‌پردازیم. اطلاعات موجود از منابع مختلف نشان می‌دهد در زمانی که ایرانیان دچار قحطی مرگبار بودند، انگلیسی‌ها در حال خرید گسترده مواد غذایی به منظور تغذیه نیروهای خود در ایران و نیروهای شورشی زیادی که در جبهه‌های مختلف جنگ در جنوب روسیه برپاکرده تا با بلشویک‌ها بجنگند بودند. آنها علاوه بر خرید گسترده تمام مایحتاج غذایی برای این همه نیرو از بازار ایران همزمان از واردات موادغذایی از ایالات متحده آمریکا و حتی بین‌النهرین و هند به ایران جلوگیری

مـی کردنـد. همـه این اقدامـات انگلیسـی‌ها در پرتو این سیاسـت بود کـه ایران را تـا می‌توانند تضعیـف نماینـد تـا اکنون که همه کاره شـده و ایران را در دسـت داشـتند و هیچ نیروی روسـی در ایـران نبـود، علیـه آنـان جنبشـی در ایـران صـورت نگیرد تا آنـان با خیـال راحـت بتوانند به لشکرکشـی در مقابل بلشـویک ها از شـمال شـرق تا شـمال غرب مرز مشـترک ایران و روسیه بـه داخـل آن کشـور بپردازنـد. این بـود کلیـد اصلی کشـتار بیرحمانه ایرانیان توسـط انگلیسـی هـا. ژنرال دنسـترویل فرمانـده نظامیان انگلیس در ایران مأموریت داشـت بـرای همه نیروهای خـود در ایـران و نیروهـای جبهه‌هـای جنـگ در جنوب روسـیه از ایـران مواد غذایی مـورد لزوم را تهیـه کنـد. بعـلاوه می‌بایسـت بـرای نیروهایـی که قـرار بود بعـداً به ایـران اعزام شـوند نیز آذوقه ذخیـره نماید.

دنسـترویل می‌نویسـد، یکـی از مـواردی کـه مـورد توجـه قـرار می‌گرفـت مشـکل آذوقه بـود. نیازهـای خودمـان قابـل توجـه بـود و همچنیـن می‌باید خـود را بـرای آن تعـداد از نیروها کـه ممکـن بـود به ایـن قسـمت‌ها اعزام شـوند آمـاده می‌کردیـم. در بحبوحه قحطـی هولناک ایـران کـه اینـک در اوج قـرار داشـت نمی‌خواسـتیم آذوقـه را از کشـوری تهیه کنیـم که غذای در دسـترس مـردم گرسـنه‌اش بـاز هم کمتر می‌شـد (دروغ بی‌شـرمانه). اما بـه زودی اطلاعات دقیـق دربـاره مشـکل آذوقـه بـه دسـتمان رسـید و دریافتیـم غلـه و علوفـه کافـی، البتـه نه به وفـور بـرای همـه وجـود دارد (اوج وقاحـت). متأسـفانه بـه هر حـال در اثر خریدهـای کوچک مـا قیمت‌هـا بـاز هـم بالاتر رفـت و هـر افزایش جزیـی به معنـای مرگ بسـیاری از افـراد بود.

انگلیسـی‌ها در همـه نقـاط کشـور در حـال جمع‌آوری غـلات و دیگر مـواد غذایـی و انبار کـردن آنهـا بودنـد. ایـن وضعیـت در جنـوب کشـور هم برقرار اسـت. نشـریه سـتاره ایـران در بیسـت و هشـتم دسـامبر ۱۹۱۷م. می‌نویسـد، انگلیسـی هـا از همـان آغـاز در جنوب ایـران به خریـد غلـه مشـغول بوده‌انـد و تـا جایی کـه می‌تواننـد مشـغول خریـد و انبارکـردن موادغذایی هسـتند. هـر جـا کـه انگیسـی‌ها وارد می‌شـوند نظـم حاکم بـر آنجـا از میـان مـی‌رود. در تمام نقـاط مختلـف جنـوب کشـور پلیس جنـوب (پلیس انگیسـی ها) چنـان اوضاعی به وجـود آورده کـه دیگـر کسـی در آنجـا خـود را صاحب جـان و مالـش نمی‌داند. بـه نمونه ای دیگـر از اعمال آنـان در ایـران ایـن بـار درگیـلان می پردازیـم. گزارش‌های متعـدد از گیلان نشـان می‌دهد که

ایـن ایالـت گرفتـار تنگنـای قحطـی نبوده و مشـکل اندک ایجـاد شـده در نتیجـه ورود هزاران قحطـی زده از سـایر مناطـق بـه گیـلان بوده اسـت کـه کمیته‌های امـداد محلـی و جنگلیان و میسـیونرهای آمریکایـی بـه آنـان کمک‌رسـانی می‌کردنـد. امـا در ژوئـن ۱۹۱۸م. میلادی پس از شکسـت جنگلی‌هـا درمنجیـل کـه بعـد از آن انگلیسـی ها رشـت را اشـغال می‌کنند، رشـت بـه دام قحطـی افتـاد. روزنامـه ایران مورخ بیسـت و نهـم اوت ۱۹۱۸م. از کمبود مـواد غذایی در رشـت می‌نویسـد، نامه‌هـای واصلـه از شـهر خبـر از مشـقت فـوق العـاده زندگـی و قیمت‌های بـالای مـواد غذایـی در شـهر و حوالـی آن می‌دهند. مردم به خصـوص فقرا و حتـی برخی اغنیا از عهـده امـور خـود بـر نمی‌آینـد و... چـه اتفاقی افتاده بود؟ پاسـخ روشـن اسـت، بـروز قحطی درگیـلان ناشـی از خریـد و صادرات موادغذایی توسـط انگلیسـی‌ها بـه باکو بوده اسـت. در اوت ۱۹۱۸م. آنهـا نیرویـی بـه باکـو اعـزام می‌کننـد تـا هـم چاه‌های نفـت آنجـا را در کنتـرل خود بگیرنـد و هـم جبهـه‌ای در آنجـا بـر علیه بلشـویک‌ها راه انـدازی کنند.

افسـر انگلیسـی کیـورث کمبـود غـذا در باکـو را چنیـن توصیـف می‌کنـد، دو مـاه اسـت چیـزی بـه باکـو وارد نشـده اسـت و کارگـران نفت در آسـتانه گرسـنگی قـرار دارنـد. علت این وضـع نابسـامان ملـی کردن کشـتیرانی از سـوی بلشـویک‌ها و شکسـت اقدامـات دولت محلی می‌باشـد. از ایـن رو آنهـا تصمیـم می‌گیرنـد بـرای مقابلـه با قحطـی در باکـو که اکنـون برای آنـان عزیـز و مهم شـده به هر وسـیله ممکن غـلات و آذوقه مورد نیـاز اهالی را تهیـه و به آنان برسـانند. ایـران و اکنـون گیـلان منبـع تأمیـن آذوقه باکو طبق خواسـت انگلیسـی‌ها می‌شـود. مـردم گیـلان از منابـع غذایـی خـود همچـون غـلات، برنـج و میوه‌جات محـروم شـده و همه اقـلام بـه باکو فرسـتاده می‌شـد. در خراسـان هم بی‌تردید قحطـی به خاطر خریـد انبوه و کلان مـواد غذایی از سـوی آنها بود. سـر لشـکر انگلیسـی دیکسـون مسـئول تهیـه آذوقـه و تدارکات در شـرق ایـران بـود. در آغاز جنگ جهانی اول بخش شـمالی شـرق کشـور زیر سـلطه روس‌ها و بخش جنوبی آن یعنی مناطق خراسـان جنوبی و سیسـتان و بلوچسـتان در اختیار انگلیسـی‌ها بـود. بـا خـروج روس‌ها در پاییـز ۱۹۱۷م. نیروهای انگلیسـی به راحتی مشـهد را اشـغال کردند.

دیکسـون می‌نویسـد، هنگامـی کـه نیروهـای مـا به خراسـان رسـیدند بـه سـرزمینی وارد شـدند کـه همیشـه تهیـه غذا بـرای آنهـا و حیواناتشـان مقدور بـود و آنـان نان، گوشـت، غله و

علوفـه را در خراسـان تهیـه می‌کردنـد. پس از بسـته شـدن خـط تـدارکات اسـتانبول نیروهای انگلیسـی مسـتقر در مـاوراء خـزر در خراسـان اسـتقرار یافتـه و به همـراه نفرات بومی خـود باید از منابـع غذایـی شـرق ایـران تغذیـه شـوند. ایـن کار را آنها با خریـد در سیسـتان و به خصوص خراسـان انجـام می‌دادنـد. آنان با دسـت باز در خراسـان به خریـد اقلام غذایـی می‌پرداختند. به خصـوص که در مرز شـمال شـرق ایـران در داخل سـرزمین ترکمن‌ها جبهه جدیـدی در مقابل بلشـویک‌ها گشـوده بودنـد و در آن سـرزمین بی‌حاصـل نیـاز فراوانـی به مـواد غذایی داشـتند. در نتیجـه در اثـر قحطـی پیـش آمـده در سـال ۱۲۵۰ش. طبـق نوشـته یـان اسـمیت کارمنـد کمیسـیون تعییـن مـرز، از یکصـد هـزار جمعیت مشـهد بیسـت و چهار هـزار نفر جان سـپردند. مصیبـت قحطـی در بسـیاری از شـهرهای کوچک در خراسـان مرکزی و جنوبی شـدیدتر بود و یـک سـوم تـا نصف جمعیـت آن مناطق بـر اثر قحطـی از میان رفتنـد. این بود نتیجـه اقدامات دولـت انگلیـس در اعـزام نیروهـای نظامـی به ایران پـس از فروپاشـی نظام تزاری در روسـیه و روی کار آمـدن بلشـویک‌ها. ارتـش انگلیـس با گشـودن جبهه های جنگ متعدد و گسـترده که در آن بسـیاری از عناصر شورشـی محلی و نظامیان رژیم پیشـین روسـیه را سـهیم کرده بود و ایـن جمعیـت زیـاد نیازمند تغذیـه بودند می‌خواسـت در همین آغـاز به کار دولت کمونیسـتی در روسـیه ریشـه آن را قطـع کنـد. البته این سیاسـتی بود کـه در سراسـر مرزهای روسـیه با اغلب کشـورهای هـم مـرز با روسـیه در پیش گرفتـه بود. ولی در مـورد ایران این سیاسـت را همزمان بـا هـدف تضعیـف نیـروی انسـانی و تـوان اقتصـادی ایـران پیـش می بـرد تـا در حیـن انجام رویارویـی خـود با بلشـویک‌ها، جایگاه خـود را در ایران بـه تنهایی و در نبود روسـیه تثبیت کند. زیـرا بـا توجه به تجربه انقلاب مشـروطیت از آن بیم داشـت که ایرانیـان در مقابل تجاوزگری و انحصـار طلبـی آنان سـر بلنـد کرده و برایش مشـکلات متعدد ایجـاد کنند. پیامد فاجعـه بار این سیاسـت منجـر بـه نابـودی میلیون‌ها انسـان بی‌گنـاه گردیـد. بی‌تردید ایـن اقدام انگلیسـی ها جنایـت علیـه بشـریت محسـوب می‌شـود. هم از این روسـت کـه دولت انگلیس هنـوز هم پس از گذشـت صـد و پنجـاه سـال اسـناد ایـن دوره را محرمانه و غیر قابل دسـترس اعـلام کرده و تـا پنجـاه سـال دیگـر هم به همیـن صورت خواهـد ماند. تـا شـاید بتوانند این سـیاهکاری‌های ضـد بشـری را در گـذرِ زمان از خاطـر ایرانیان و دیگر مـردم دنیا و مدافعین حقوق بشـر بزدایند.

از مصائب و فجایع سال‌های قحطی عبور نموده و وقایع این سال‌های بحرانی را پیگیری می‌نمائیم. در تهران در آن ده سال و اندی که از آغاز مشروطه می‌گذشت به تدریج کسانی پیدا شده بودند که شیوه سود جستن و پول اندوختن از راه دسته بندی و روزنامه‌نویسی و هیاهو و هواداری از این یا آن وزیر و مانند اینها را آموخته بودند. بسیاری از نمایندگان مجلس که از شهرستان ها به تهران آمده بودند پس از پایان دوره نمایندگی‌شان در تهران مانده و از این راه به اندوختن پول و خوش‌زیستن می پرداختند. وقتی در فروردین ۱۲۹۶ش. طبق فرمان احمدشاه قرار به راه اندازی مجلس چهارم شد آرزومندان نمایندگی مجلس برای تأمین آتیه خودشان دسته‌بندی‌ها و اعمال نفوذها را آغازکردند و فرقه بازی هم شروع شد. اینان شباهتی به نمایندگان مجالس یکم و دوم نداشتند که غالباً هدفشان برپایی مشروطیت وآرمان‌های ملی و اجتماعی بود.

در اوت ۱۹۱۴م/ شهریور۱۲۹۳ش. در شمال کشور یونس طلبه ای جوان که در جنبش مشروطیت وقتی مشروطه خواهان گیلان برای فتح تهران از رشت عازم قزوین شدند فرماندهی دسته‌ای از مبارزین را به عهده داشت با عده‌ای از مبارزین گیلان که تنی چند از پیشگامان آزادیخواهی همچون میرزا حسین کسمایی و دکتر حشمت نیز در میانشان بودند در جنگل تولم در بیست کیلومتری رشت گرد هم آمده و جنبش جنگل را پایه‌گذاری کردند. آنان بر این نظر بودند که برای خروج نیروهای بیگانه از ایران باید با آنها مبارزه و از مشروطه دفاع کرد. اینکه در ابتدا با این ایده مبارزه را آغاز و صحبت از مبارزه با استبداد، برقراری عدالت و مشروطه می‌کردند طبعاً نه تنها گیلانیان را خوش آمد بلکه چنین دیدگاه‌هایی از هر فرد یا گروهی مطرح می شد از طرف ملت مورد تأیید قرار می‌گرفت. این بود که جنگلیان و میرزاکوچک‌خان در این ایام نه تنها مورد پشتیبانی اهالی گیلان بلکه سایر نواحی کشور هم بودند. اما رویدادهای بعدی که به سرعت در ایران اتفاق افتاد نشان داد که وی نه تنها از بینش و خرد کافی و وطن دوستی به دور است بلکه به علت قدرت طلبی و خودمحوری طلبگی و ملّایی تلاش و فداکاری یارانش را بر باد داد. چنانکه اقبال مردمی خود را از دست داده و این نیرو را به جریانی ضد ملی تبدیل کرد. میرزاکوچک‌خان پس از موفقیت نیروهای ارتش سرخ شوروی در تصرف بندر انزلی،

بـا جنگلـی ها رشـت را اشـغال و بـا نیروهـای متجاوز بـه مذاکره نشسـت و مشـترکاً جمهوری شـوروی سوسیالیسـتی گیـلان را تشـکیل دادنـد. آنهـا میرزاکوچـک خـان را به عنـوان رهبر و سرکمیسـر برگزیدنـد. او طـی نطقـی تشـکیل ایـن جمهـوری سوسیالیسـتی را به مردم رشـت اعـلام کـرد. سـران جنبـش جنـگل در اعلامیـه‌ای خـود را به نـام جمعیـت انقلاب سـرخ ایران معرفـی کردنـد. میرزاکوچک خـان نیز طی تلگرامی به لنین رهبر بلشـویک‌های اتحاد شـوروی از طـرف جمهوری شـوروی سوسیالیسـتی گیلان نوشـت،... به نام انسـانیت و برابـری خلق ها، جمهـوری شـوروی سوسیالیسـتی گیـلان، از شـما و همـه سوسیالیسـت‌هایی که به بیـن الملل سـوم وابسـته‌اند تقاضـا می‌کنـد از آزاد شـدن همه ملـل ضعیف و تحت سـلطه بـرای رهایی از تسـلط شـوم ظالمیـن ایرانی و انگلیسـی حمایت کننـد. جمعیت انقلاب سـرخ یا همـان رهبران جنبـش جنـگل نیـز بـه سـفارتخانه های دولت‌هـای خارجـی در تهـران تلگـرام زده و انحـلال سـلطنت در ایـران و تشـکیل جمهوری شـوروی سوسیالیسـتی گیـلان را اعلام کردنـد. در واقع با اعلام انحلال سـلطنت در ایران قصد خود را برای تشـکیل جمهوری شـورایی و کمونیسـتی بـرای تمـام ایـران اعـلام داشـتند. جنبش جنـگل قبـل از این حـرکات خیانت آمیز علیه کشـور و ملـت ایـران بـا ترکان مهاجـم عثمانی نیز نرد عشـق زده بـود. در جریان حمـلات تجاوزگرانه عثمانی‌هـا بـه ایـران کـه بـا شـعار اتحاد اسـلام از سـوی سـازمان اطلاعـات ارتـش عثمانی و توسـط افسـران آن هدایـت می‌شـد هماهنگ کـرده بـود. اما اینک کـه بلشـویک‌های روس با شـعارهای انقلابـی در ادامـه اقدامـات دوره تزارها که بسـیاری از سـرزمین‌های حاصلخیز ایران را از میهـن مـا جـدا نمـوده بودنـد و اکنـون آن سـرزمین‌ها را تحـت عنـوان جمهوری شـوروی سوسیالیسـتی آذربایجـان یـا ارمنسـتان و... در چنـگ خود داشـتند از فرصت پیش‌آمده اسـتفاده کـرده و توسـط ایـن عناصـر خود فروختـه جمهوری شـوروی گیلان را اعـلام تـا در ادامه برای سـایر نواحـی کشـور نیز این طرح شـوم را پیـاده کنند. چنانکه بـا همین عنوان بـرای آذربایجان و کردسـتان بعدها دسیسـه هـا کردند. به نمونـه‌ای از روش حکمرانی این جمهوری ایران سـتیز بنگریم. در رشـت کمیسـیون کمیسـرهای دولت جمهوری سوسیالیسـتی گیلان تصمیمات زیر را اعلام داشـت.

۱- مـال الاجـاره کلیـه مسـتغلات کـه در اجـاره هسـتند متعلـق بـه دولـت جمهـوری سوسیالیسـتی گیـلان می‌باشـد و از طـرف کمیسـر مالیه مـال الاجـاره آنها دریافت خواهد شـد.

۲- کلیـه محصـولات امـلاک مزروعی سـهم مالک متعلق به دولت اسـت و کمیسـر مالیه بـه انـدازه مخارج از محصـول ملک او در اختیـارش می‌گذارد.

۳- خانه‌هـای بـزرگ اعیانـی و همچنیـن خانـه کسـانی که اضافـه بر خانه مسـکونی خود منـزل دیگـر دارنـد متعلـق به دولـت بوده و تصـرف و ضبط خواهد شـد.

۴- اسـب، درشـکه، کالسـکه و اتومبیل های شـخصی متعلق به دولت اسـت و برای امور مملکتی ضبط خواهد شـد..

۵- به درشکه‌های کرایه در صورت احتیاج مجاهدین کرایه تعلق نخواهد گرفت.

۶- هـر نـوع تجمـلات کـه بیـش از احتیاجـات لازم خانوادگـی باشـد متعلـق بـه دولـت جمهـوری اسـت.آنچه مـال التجـاره در تجارتخانه‌ها موجود اسـت در ضبط کمیسـر مالیه خواهد آمـد و مالیـه روزی پنـج هـزار تومـان به کمیسـر جنـگ می‌دهد.

جنگلی‌هـا در ادامـه جنبـش خـود مرتکـب اشـتباهات جبران‌ناپذیـری شـده بسـیاری از نظامیـان و حتـی کارمنـدان دولـت و مردمـی را کـه از نظـر آنـان ثروتمنـد و اسـتثمارگر بودنـد کشـتند. آنهـا در ادامـه حـرکات ضد میهنی‌شـان بـه تدریج پشـتیبانی مردمـی خود را از دسـت دادند. پس از تشـکیل جمهوری شـوروی سوسیالیسـتی گیلان بسـیاری از مردم رشـت و دیگر نقـاط گیـلان خانـه و زندگـی خـود را رهاکـرده و زن و مرد در حالی که دسـت فرزنـدان خود را گرفتـه بودنـد اغلـب بـا پای پیـاده و چند قـرص نان یا اندکـی مواد غذایـی دیگر از مسـیر جاده رشـت بـه سـوی قزویـن گریختند تا پـس از آن بـه تهـران بروند. صـف یکپارچـه و طولانی از آوارگان رشـت و دیگـر نواحـی گیلان تا ارتفاعات کشـیده شـده بود. مردم افتـان و خیزان از این جمهـوری سوسیالیسـتی فـرار می‌کردند.

در ایـن مـورد بـه خاطـرات ابوالحسـن ابتهـاج بـه هنگامـی کـه همـراه بـرادرش و سـایر فراریـان بـه سـوی قزوین مـی رفت می نگریـم. متذکر می شـود که پدر وی، مسـتوفی املاک سـپهدار رشـتی، توسـط جنگلی هـا تیرباران شـده بود. در جاده رشـت به قزویـن جمعیت زیادی حرکـت می‌کـرد و محشـری بـر پا بود. اهالی رشـت در حـال فرار بودنـد. بعضی بـا الاغ و قاطر

و بعضـی بـا ارابـه و دوچرخـه ولی بیشـتر مـردم پیـاده می‌رفتنـد. تمام قهـوه خانه‌های سـر راه بسـته و صاحبانشـان گریختـه بودنـد. وضـع بسـیار اسـفناکی بود. ما بـدون غذا و بـا کفش‌های پـاره خسـته وکوفتـه تـا نزدیکـی رودبـار آمدیـم. سـراپایمان پوشـیده از گل و کثافـت بـود. اما وقتـی وضـع رقـت بـار زن‌هـا و بچه‌هـا را می‌دیدیـم وضـع خـود را فرامـوش می‌کردیـم و... بدیـن ترتیـب در ادامـه این روند جنبـش جنگل به تدریج تجزیه و منزوی و سـرانجام سـرکوب شـد. میرزاکوچک‌خـان هـم تنهـا شـده و حتـی یک ایرانـی همراهش نبـود و فقط یـک همرزم آلمانـی در کنـار او تـا آخـر باقـی مانـد. سـرانجام میرزاکوچک‌خـان و گائـوک آلمانی بـه هنگام عقب‌نشـینی در ارتفاعـات جنگلـی و پـر برف گیلان در گردنـه گیلوان از برف و سـرما و طوفان زمسـتانی از پـای در آمدنـد. افـراد محلـی هر دو نفـر را مرده یافته و سـرِ میرزاکوچک خـان را از تن جـدا کردند.

جنبـش دیگـری کـه در این سـال‌های پر آشـوب رخنمون شـد جنبش آزادیسـتان شـیخ محمـد خیابانـی در تبریـز بـود که از جهاتی مشـابهت‌هایی بـا جنبش جنگل داشـت. خیابانی در نهضـت مشـروطه حضور داشـته و عضو حزب دموکـرات تبریز و فردی تندرو بـود. او در دور دوم مجلـس شـورای ملی نماینـده مردم تبریز بـود. خیابانی شـرایطی را رقم زد که حـزب دموکرات تبریـز بـه دو جنـاح تجددیـون (چـون روزنامه تجـدد در اختیـار آنان بـود) که خود رهبـر آن بود و تنقیدیـون بـه رهبـری دکتـر زیـن العابدیـن خان تقسـیم شـد. نام تنقیدیـون بدیـن جهت به ایـن گـروه اطلاق شـد کـه آنان بـه سیاسـت‌های خیابانـی انتقـاد داشـتند. اکثر اعضـای حزب دموکـرات در گـروه تنقیدیـون حضـور داشـتند. اما گـروه تجددیـون از اعضـای فعـال و ورزیده حـزب دموکـرات تشـکیل شـده بـود و همین گـروه بود کـه قیـام فروردیـن ۱۲۹۹ ش. را انجام داد. او بـا سـردار انتصـار فرمانده فاسـد و رشـوه خـوار قوای تبریز پیمان اتحاد بسـت و قرار شـد وی از قیـام پشـتیبانی کنـد. در عـوض پس از موفقیت قیـام، خیابانی او را به سـمت نایب الایاله آذربایجـان منصـوب کـرده و بـرادرش را از مهابـاد نماینده مجلـس چهارم نماید. چنین شـد که تبریـز بـا نظمیـه و ژاندارمری به دسـت خیابانی افتاد و همه مرعوب او شـدند. ولـی نیروی قزاق کـه در خارج شـهر مسـتقر بـود تحت امر حکومـت مرکزی باقـی مانـد. خیابانی نـام آذربایجان را بـه آزادیسـتان تغییـر داد و بـه تهـران اعـلام کرد کـه حاکم اعزامـی از مرکـز را نمی‌پذیرد. او

کمیتـه مجازاتی تشـکیل داد و عده‌ای از افراد شـرور را کشـت ضمن اینکه تعـدادی آزادیخواه را کـه مخالفـش بودنـد بـه قتل رسـانده و عده‌ای دیگـر از آنهـا را از تبریز اخراج کرد. با اسـتحکام موقعیـت خـود، پیمـان اش بـا سـردار انتصـار را به کنـاری نهاده و او را هم از شـهر بیـرون کرد. او گروهـی را بـه نـام مفتـش در شـهر به جاسوسـی مـردم گماشـت تا مخالفانـش را از سـر راه بـردارد و شـرایطی ایجـاد کـرد کـه کسـی بـه مخالفت سـخنی نگویـد و اقدامـی نکنـد. او می خواسـت تمـام آذربایجـان را در سـلطه خـود داشـته و در مرحلـه اول نوعی اسـتقلال داخلی در برابـر حکومـت مرکـزی بـرای خـود ایجـاد نمایـد. خیابانـی مقام‌های اسـتانی را میـان رفقایش تقسـیم کـرد چنانکـه یـک چیت فـروش را رییـس عدلیـه آذربایجـان و روضه خوانـی را رییس اوقـاف نمـود. در همیـن اوقـات بلشـویک‌های روس در مـرز ایـران مسـتقر شـده و گروهـی از بلشـویک‌های قفقاز به شـهر آسـتارا هجوم آورده آن شـهر را تصرف و در آنجا جمهوری آسـتارا البتـه از نـوع بلشـویکی آن را اعـلام کردند. خیابانـی و اطرافیانش هم مایل بودنـد به لنین رهبر بلشـویک‌ها گرویـده پرچـم سـرخ را بلنـد کنند. اما نیـک می‌دانسـتند اگر چنین کننـد نیروهای انگلیسـی مسـتقر در قزویـن و زنجـان که دشـمن بلشـویک‌ها بودند بـه آذربایجان آمده بسـاط او را جمـع خواهنـد کـرد. البتـه گروهـی از هـواداران خیابانـی به سـرکردگی سـیف العلما پرچم سـرخ برداشـته در کوچـه و خیابـان فریاد می‌زدنـد زنده باد جمهوریـت اما مـردم اعتنایی به جار و جنجـال آنـان نشـان نمـی دادند. خیابانـی در نطق‌هایـش برای هـواداران گوشـزد می کرد که هنـوز هنـگام آن نرسـیده که مـا مرام خود را آشـکارکنیم و آنچـه در دل داریـم بگوییم.

در تهـران پس از شکسـت و اسـتعفای مفتضحانه وثـوق الدوله انگلوفیل بخاطر پشـتیبانی از قـرار داد سـال ۱۹۱۹م. کـه حاصـل دسـتپخت لردکـرزن وزیـر خارجـه انگلیس بـه منظور در اختیارگرفتن رسـمی تمام امور لشـکری و کشـوری بود، مشـیرالدوله رجل خوشـنام و اندیشـمند و ایـران دوسـت رییـس الوزرا شـد. وی سـعی کـرد با مذاکره بـا خیابانـی او را از گردنکشـی باز دارد و حاکمـی بـرای ایالـت آذربایجان فرسـتاده اوضاع بحرانـی آنجا را به روال عـادی برگرداند. اما سـرانجام خیابانی در تلگرامی به دولت گفت تا آزادیسـتان را به رسـمیت نشناسـید ما حاضر بـه مذاکـره با شـما نیسـتیم. مشـیرالدوله کـه چنین دیـد مهدی قلیخـان مخبرالسـلطنه هدایت رجـل سیاسـی بـا تجربه را به عنـوان والـی آذربایجان برگزیـد و ترتیب کار را چنـان داد که وی

غائلـه آذربایجان را فرونشـاند. مخبرالسـلطنه کارکشـته و دنیا دیـده که پیش از ایـن دو بار والی آذربایجـان بـود و از تبریـز و آذربایجـان و مردمان آن دیار شـناخت کافی داشـت بدون همراهی هیـچ نیـروی نظامـی بـا چنـد نفـر پیشـخدمت و بـدون هیـچ تشـریفاتی وارد تبریز شـد. ایادی خیابانـی طبـق دسـتور وی مخبرالسـلطنه را به مقر حاکم کـه اکنون در اختیارش بـود راه ندادند. مخبرالسـلطنه بـدون هیـچ اعتراضـی در خانـه رشـیدالملک از اعیـان تبریز در محله ششـکلان سـاکن شـد. خیابانـی چنـد نفـر آژان دم در ایـن خانـه گذاشـت کـه کسـانی پیش او آمد و شـد نکننـد. ده روزی بـه همیـن منوال گذشـت و هر چه مخبرالسـلطنه به خیابانی پیغام فرسـتاد که بیـا بـا هـم بـه گفتگو بنشـینیم و مشـکلات را حـل کنیم نتیجـه بخش نبـود. تا اینکـه خیابانی پیـام فرسـتاد کـه بایـد شـهر را ترک کنـی. مخبرالسـلطنه کـه در این مـدت دریافته بـود مردم تبریـز بجـز عـده کمـی مخالـف اقدامات خیابانـی و دار و دسـته‌اش هسـتند همان روز از شـهر بیـرون و بـه قزاقخانـه رفـت. چـون از وزارت جنـگ به رییـس قزاقخانـه تلگرام رسـیده بود که همـه زیـر فرمان مخبرالسـلطنه باشـند وی با فرمانده قزاقخانـه برای برانداختـن جنبش خیابانی بـه رایزنـی پرداخـت. قـزاق هـا در نیمه شـب توپ‌هـا را به بلنـدی کشـیدند تا در صـورت لزوم از آنهـا اسـتفاده شـود کـه کار بـه ایـن مرحله نکشـید. سـپس همـان نیمه شـب به آرامـی و در اختفـا چندیـن دسـته قزاق مسـلح را در محلات شـهر و خیابان‌ها مسـتقر سـاختند. در حالی که خیابانـی و نفراتـش به آسـودگی در خـواب غفلت بودند اولیـن برخورد در عالی قاپـو روی داد که پـس از نیـم سـاعت بـه فرار قیـام کنندگان منجر شـد. سـپس اداره نظمیه و اداره تجـدد پس از سـاعتی درگیری تسـلیم و قزاقان در سـه سـاعت شـهر را گرفتند. خیابانی را در خانه‌اش نیافتند امـا روز بعـد بـا خبـر شـدند وی در خانـه همسـایه اش پنهـان شـده اسـت. قزاقان بـه آن خانه ریختـه و خیابانـی را در زیـر زمیـن یافتنـد. وی بـا تپانچه ده تیر مقاومـت کرد ولی قزاقـان او را در همـان زیـر زمیـن بـه رگبار بسـتند و قیـام وی که ادامـه آن می‌توانسـت با همراهـی رفقای سـرخ روسـی مشـکلات بیشـتری را پدید آورد به آخر رسـید.

نگلیسـی‌ها بعد از فروپاشـی روسـیه تزاری و خروج نیروهای نظامی روسـیه از ایران پایگاه نظامـی اصلـی خـود را به فرماندهـی ژنرال دنسـترویل از همدان بـه قزوین منتقـل کردند تا در این منطقه اسـتراتژیک که در سـر راه شـمال از یک طرف و تهران از سـوی دیگر قرار داشـت

رشـته کارها را در دسـت داشـته باشـند. سـپس یک پایگاه نظامی در زنجان مسـتقر نمودند تا به وقت لزوم در آذربایجان وارد عمل شـوند. سیسـتان و بلوچسـتان و خراسـان را هم با فرسـتادن نیرو از هندوسـتان در اختیارگرفته و پایگاه های اصلی خود را در بیرجند و مشـهد مسـتقرکردند. در پایـان جنـگ جهانی اول انگلیسـی‌ها تمام بین‌النهریـن را از ترک‌های عثمانـی گرفته بودند. عثمانـی هـا کـه در همـه جبهه‌های خـاور نزدیـک و خاورمیانه شکسـت خـورده بودنـد ناچار از ایـران نیـز پای پس کشـیدند. سـرانجام انگلسـتان و فرانسـه پیروزمنـدان جنگ جهانـی اول در سـال ۱۹۱۶م. موافقـت نامه تاریخی واسـتعماری سـایکس، پیکـو را امضاکردند. بـه موجب این موافقتنامـه امپراتـوری عثمانـی نه تنها کلیـه متصرفات خود در شـرق اروپا و بالکان را از دسـت داد بلکـه در نتیجـه تجزیـه آن در خـاور نزدیـک و خاورمیانـه طبق طـرح قبلی لرد کـرزن وزیر خارجـه انگلیـس کـه برآن بـود از مدیترانه تا هند کشـورهای فرمایشـی متعدد برپا کنـد تا دیگر قدرتـی در منطقـه در مقابلشـان قد علم نکند و هنـد هیچگاه مورد تهدید قرار نگیرد کشـورهای لبنـان، سـوریه، اردن، عـراق و عربسـتان را پدیـد آوردند. لبنان و سـوریه سـهم دولت فرانسـه و بقیـه کشـورهای نوپدیـد، مناطـق زیر نفوذ انگلیس شـدند. انگلیسـی‌ها مرز شـرقی عـراق را به ضـرر ایـران گسـترش داده و بخش‌هایـی از مناطـق مـرزی غـرب ایـران را همـراه با قسـمتی از کردسـتان از کشـورمان جـدا و بـه عـراق نوبنیـاد افزودند. انگلیسـی‌ها به‌طورکلی سـرزمین و مـردم کـرد را بجز قسـمتی کـه در جغرافیای تاریخی ایران ماندگار شـدند، بخشـی را در عراق و قسـمتی را در ترکیـه و بخشـی دیگر را در سـوریه قرار دادنـد. آنها با ایـن مرزبندی‌های ناهنجار سیاسـی کـه در وزارت خارجـه انگلیـس در لنـدن بـر روی نقشـه‌های توپوگرافی بـدون در نظر داشـت سـوابق تاریخـی و علایـق ملـی مردمـان ایـن نواحی تقسـیم بندی و ترسـیم شـده بود نطفـه درگیری‌هـای خونیـن آینـده را در بطـن این جوامع کاشـتند. که متأسـفانه تا امـروز ادامه داشـته و در آینـده نیـز بر جـای خواهد ماند

نکتـه مهـم دیگـر این که انگلیسـی‌ها کـه از دولت مرکزی در خراسـان، مازنـدران، گیلان و آذربایجـان در برابـر جنبش‌هـای بی‌ثبـات کننـده به‌علت خطر بلشـویک‌های روسـیه حمایت می‌کردنـد در دیگـر نقـاط همچـون بلوچسـتان و مناطـق نفـت خیـز در لرسـتان و بالاخـره در خوزسـتان کـه شـیخ خزعـل در آنجـا حکومت می‌کـرد سیاسـتی دیگـر و برخـلاف منافع ملی

ایـران اعمـال می‌نمودنـد. آنـان در ایـن مناطق از رؤسـای ایلات و شـیخ خزعل به جـای دولت مرکـزی حمایـت مـی کردنـد. زیـرا بـرآن بودنـد کـه زمام امـور ایـن مناطق بـه طـور کامل در اختیـار خودشـان باشـد و دولت مرکـزی ایـران نتواند در این نواحـی اعمال حاکمیت کند. شـیخ خزعـل کـه رییس قبیله عرب بنوکَعَب در خوزسـتان بود اهـواز و آبادان و اراضی دو سـوی اروند رود در منطقه آبادان و خرمشـهر را در اختیار خود داشـت. او که از پادشـاه انگلیس نشـان گرفته و شـهروند تحـت حفاظـت آنان به شـمار می‌رفـت در سـال‌های جنگ جهانـی اول کمک‌های زیـادی بـه انگلسـتان در ناحیه زیر نفـوذش نمود و افراد و تأسیسـات نفتـی را از گزند عثمانی‌ها و آلمانی‌هـا در جهـت منافـع انگلیـس محافظت کـرد و در عوض کمک‌های مالی و تسـلیحاتی از آنـان مـی گرفـت. او در خوزسـتان اعمـال حاکمیـت مـی نمود. به طـوری که مالیـات منطقه را وصـول کـرده و بـه تهـران نمی‌فرسـتاد.در واقـع دولـت مرکزی هیچگونـه نفـوذ و قدرتی در جنـوب ایـران نداشـت. وضعیـت در بلوچسـتان هـم کـه در ناحیه مکران هـم مرز بـا هند غربی زیـر سـلطه انگلیـس اداره می شـد مشـابه خوزسـتان بـود. خان‌های بلـوچ در پیوند مسـتقیم با انگلیسـی‌ها بـوده و دولـت مرکزی ایـران در منطقه قدرتی نداشـت.

فصـل اول کتـاب در همیـن مرحلـه پایـان می‌یابـد. اگـر چـه حکومـت سلسـله قاجـار بـا آخریـن فرمانـروای آن احمدشـاه هنـوز ادامـه دارد. امـا از آنجـا کـه از ایـن بـه بعد وقایـع دوره احمدشـاه بـا ظهـور نظامـی و سیاسـی رضاخان میرپنـج در صحنه تاریـخ ایران همراه اسـت آن را در فصـل دوم پیگیـری می کنیـم.

فصل دوم

تغییرات بنیادی جامعه ایران
در دوره رضاشاه

درآمدی بر ظهور رضاخان، سردارسپه و رضاشاه

در نگاهـی بـه تاریـخ نیاکانمـان درمـی یابیـم که حکومـت های ملی سـرافراز ایـران در دوره هخامنشـیان، اشـکانیان و ساسـانیان چگونه بر تارک جهان در آن روزگاران می درخشیدند. موضـوع مهـم ایـن بـود که آنان توانسـته بودنـد در ایرانشـهر بزرگ بـا فرهنگ ایرانشـهری که دسـت پـرورده نیـاکان و ملحقـات خودشـان بـود دولـت ملـی خـود را سـامان دهنـد و ایرانیان برخـودار از حقـوق ملـی شـده و به آن پیشـرفت های درخشـان دسـت یابند. هم از این روسـت کـه هـگل فیلسـوف نامـدار در تعریف دولت ـ ملت، شاهنشـاهی هخامنشـی را نخسـتین دولت ـ ملـت شـکل گرفتـه در تاریـخ جهـان مـی داند. بدیـن معنا کـه وقتی مـردم سـرزمینی دولت ملـی خودشـان را کـه برخاسـته ار آداب و سـنن و فرهنـگ مشـترک است ایجاد کنند توسـط دولـت برخاسـته از آنـان از ایـن حقـوق ملـی برخـوردار شـده و در مقابـل مردم سـایر کشـورها صاحـب حقـوق ملـی و اجتماعـی و شـخصی خـود خواهنـد بـود و این دولـت ازحقـوق ملت در مقابـل بیگانـگان دفـاع خواهد کرد. پس از سـرنگونی دولت ساسـانی توسـط اعراب نومسـلمان و یـورش متجاوزیـن بـه ایرانشـهر مـا ایرانیـان فقـط بـه لحـاظ اقتصادی غـارت نشـدیم بلکه توسـط آنـان و مسـلمانان در نسـل هـای بعـدی نیز طـی قـرون و اعصار مـورد غـارت مادی و فرهنگـی قرارگرفتـه و همـه گونه آزار و کشـتار که بشـود تصورش را کرد بر ما روا شـده اسـت.

ولـی شـوربختانه دولتـی ملی نداشـته ایـم که حافظ جـان و مـال و فرهنگ ما باشـد. چنین بود کـه هرگونـه آثـار بـه جـای مانده و دسـت نوشـته ها و سـوابق فرهنگی ما را سـعی مـی کردند نابودکننـد. فقهـای اسـلام هـم کـه دیگـر ایرانی به شـمار نمـی رفتند بلکـه نگهبانـان فرهنگ نوپدیـد تـازی- اسـلامی بودنـد و خسـتگی ناپذیـر مـی کوشـیدند مـا را از ملـت ایـران به امت اسـلام تبدیـل کننـد و در ایـن راه بـا توسـل بـه شـریعت از هرگونه سـیاهکاری ابایی نداشـتند. چنانکـه ایـن روزهـا نیـز روحانیـون حاکـم بر ایران گوشـه هایـی از ایـن روش ها را بـه کار می بندنـد. در این مورد شـواهد تاریخی بسـیاری اسـت که نشـان مـی دهد چگونـه در درازای تاریخ هـزار و چهـار صـد سـاله بـه ایرانیان زرتشـتی کـه حامـلان و حافظـان فرهنگ ملی نیـاکان ما بـوده انـد تاختـه و چـه عقوبت های پرشـماری بر آنـان در این گسـتره زمانی تحمیـل نموده و بسـیاری از آثـار فرهنـگ ملـی مـا را نابود کـرده اند. چنانکـه فقط بخشـی از آن را ایـن ایرانیان پاکباختـه بـرای مـا توانسـته انـد حفـظ کننـد. مـراد از ایـن سـخن ایـن اسـت کـه مـا پـس از ساسـانیان دیگـر از حقـوق ملـی خـود برخـوردار نبـوده ایم. چنین اسـت کـه ایرانیان بـی دولت و بـی پنـاه شـده و در همـه ایـن ادوار مـورد کشـتار و سـتم هـای بیشـمار سـلاطین و فقهـای اسـلامی قرارگرفتـه انـد. بـه گونـه ای که در عصر قاجـار هم این وضعیـت بر ایرانیان آوار شـده بـود. سـلاطین اسـلامی قاجار و حاکمـان منصوب آنهـا ایرانیـان را رعیت خود دانسـته و مختار بودنـد هرگونـه مجازاتـی را بـا نظـر خود بر مردم تحمیل کنند. قبلاً اشـاره شـد کـه چگونه آنان را دم تـوپ مـی گذاشـتند و یـا سـر و دسـت بریـده و یـا دو شـقه مـی کردند. همچنیـن چگونه مجتهدین که ایرانیان را امت اسـلام و عوام می دانسـتند در هر ناحیه با دسـتاویز های شـرعی عـده ای از مـردم را توسـط دار و دسـته هـای اوبـاش و یـا بـه دسـت خودشـان می کشـتند. از جملـه مجتهدینـی از قبیل آقامحمدعلی کرمانشـاهی و یا سـیدمحمدباقر شـفتی چنین رفتار می کردنـد. ایـن همـه بـه ایـن علـت بود کـه ایرانیـان از دولـت ملی خـود محـروم و بی پناه شـده بودنـد کـه همـواره در هر منطقه توسـط حاکـم یا روحانی محل در معرض نیسـتی قرار داشـتند. امـا بـا قـدرت گرفتن رضاشـاه و برقـراری حکومت ملـی و ایجاد دولـت ـ ملت ایرانـی، ایرانیان بـرای اولیـن بـار پـس از ساسـانیان بـه پایمـردی او صاحب دولـت ملی شـده و دوبـاره در یک دولـت ـ ملـت ایرانـی صاحب حق شـدند. اگـر دولت رضاشـاه حتی همیـن دسـتاورد تاریخی را

بـرای ملـت ایـران فراهـم کـرده بـود بـی شـک از او در تاریـخ بـه نیکی یاد می شـد. حـال آن کـه دسـتاوردهای حکومـت او بسـیار افزون تـر و پربارتر بـود. ظهور رضاخان میرپنـج در صحنه نظامـی و سیاسـی ایـران پـس از کودتای سـوم اسـفند ۱۲۹۹ش. رویدادی بس بـزرگ در تاریخ ایران در قرن بیسـتم اسـت. طبعات عملکرد وی تا کنون با وجود گذشـت بیش از یکصد سـال و بسـیاری دگرگونـی هـا و فـراز و نشـیب های کشـور حتـی در این بازه زمانی مشـهود اسـت.

چنانکـه گذشـت پـس از پیروزی بلشـویک ها در روسـیه و اعدام تزار نیـکلا، نظام تزاری در روسـیه فروریخـت و ارتـش اشـغالگر روسـیه در ایـران که شـمار آن به هفتاد و پنـج هزار نفر می رسـید از هم پاشـید. سـربازان روس دیگر از افسـران خـود اطاعت نکرده و بـه صورت گروه هـای مسـلح غارتگـر در هر منطقه از ایران که حضور داشـتند شـروع به چپـاول اهالی و حرکت بـه سـمت روسـیه نمودند و در مسـیر خـود نیز از غارت و کشـتار مـردم بی پناه پرهیز نداشـتند. بـا خـروج ایـن نیروها از ایـران دولت بریتانیا برآن شـد تمامـی مناطقی را که قبلاً توسـط ارتش تـزاری اشـغال شـده بـود یعنی اسـتان هـای آذربایجان، گیـلان، مرکـزی، مازندران و خراسـان را توسـط ارتـش خـود اشـغال کنـد. بـا توجه بـه اینکه سـایر مناطـق کشـور را زیر سـلطه خود داشـت بـا اجـرای ایـن طـرح در نبود روس هـا تمام خـاک ایـران را در کنترل نظامی خـود قرار مـی داد. ایـن مهـم بـا اعـزام نیـروی نظامی از بیـن النهرین بـه فرماندهـی ژنرال دنسـترویل و ورود نیـروی نظامـی به فرماندهی ژنرال دیکسـون از شـرق کشـور به مشـهد به مرحلـه اجرا در آمـد. طـرح نظامـی دیگر انگلیسـی ها در ایـن زمان، ایجاد جبهـه های جنگ بر علیه بلشـویک هـا در مناطـق شـمالی ایـران از آذربایجـان تا خراسـان بـود. آنها در ایـن جبهه وسـیع نیروهای روسـیه سـفید، قفقازهـا و ترکمـن هـا را با کمک هـای لجسـتیکی و نظامی تقویـت و به جنگ بـا بلشـویک هـا مـی فرسـتادند. اجرای ایـن طـرح نظامی عظیـم به مرزهای گسـترده شـمال ایران ختم نمی شـد. بلکه در سـایر مرزهای روسـیه با کشـورهای اروپای شـرقی و شـمالی هم گسـترش یافتـه بود. لجسـتیک و همـکاری نظامـی در چنین جبهه گسـترده ای که بـه ناکامی نیـز منجـر شـد آن هم بعـد از جنگ جهانـی خوفناک اول اقتصـاد بریتانیا را بسـیار ضعیف کرده بـود. از ایـن رو دولـت انگلیـس زیـر فشـار پارلمـان این کشـور کـه از نارضایتی مـردم انگلیس سرچشـمه مـی گرفـت برآن شـد که ارتش خـود را از همه جبهـه های جنگ با بلشـویک ها در

مرزهـای اتحـاد شـوروی فراخوانـد و از زیـر بار هزینه های سـنگین نظامی و انسـانی آن رهایی یابـد. ایـن تصمیـم در مـورد نیروهـای نظامی انگلیـس در ایـران نیز اتخاذ شـده بـود. از این رو در ایـن بزنـگاه تاریخـی فرصتـی پیـش آمد که کودتای ۱۲۹۹ش. به سـرانجام برسـد که شـرح آن خواهـد آمـد. چنیـن بـود کـه رضاخـان میرپنـج بـه یکبـاره در صحنـه نظامی و سیاسـی در سـطح اول کشـور پدیـدار شـد. وی در زمینـه سیاسـی طبعـاْ تازه کار به شـمار می رفـت. ولی با هـوش و درایتـی کـه از خود نشـان داد چنان سـریع خـود را با زیـر و بم احوالات سیاسـی ایران وفـق داد و ظرایـف امـر را فـرا گرفـت کـه شـگفت آور بـود. او فردی بـا هوش با حافظـه قوی، شـجاع، منضبـط، هدفمنـد، تـودار، مصمـم و بـه غایت ملی گـرا بود و از شـرایط بس اسـف بار جامعـه ایـران در همـه زمینـه ها بسـیار رنج مـی برد. از ایـن رو عزم کـرده بود در جهـت ایجاد تغییـرات اساسـی در کشـور بـا تمـام توان اقـدام کنـد. وی از هر امکانـی که فراهم می شـد چه در زمینـه نظامـی و بعـد ها به عنوان پادشـاه کشـور در سـایر زمینه ها با نهایت سـخت کوشـی و دلسـوزی در راه سـاختن ایـران نویـن از هیچ کوششـی باز نمی ایسـتاد. بی شـک رضاشـاه از جنـس و عیـاری دیگـر بـود کـه با هم نسـلان خود تفاوت بسـیار داشـت. تو گویی ملـی گرایی و عشـق و علاقـه خـود بـه ایـران را از نیـاکان باسـتانی گرفتـه اما پیگیـری و کار هدفمنـد را از کشـورهای پیشـرفته آن زمـان همچـون آلمان یا انگلسـتان آموختـه بود که ایـن چنین منظم و پـرکار، مسـئولیت پذیـر و دقیق و وقت شـناس بود.

ایـران در طـی جنـگ جهانـی اول توسـط ارتـش هـای سـه کشـور روسـیه، انگلسـتان و عثمانـی اشـغال شـده بـود. جنگ هـا و اقدامات ویـران کننـده آنـان در رقابت با یکدیگـر برای رسـیدن بـه اهـداف مورد نظرشـان از کشـور فقیـر و تخریـب شـده و درمانده ایـران بخصوص پـس از قحطـی بزرگ سـال هـای ۱۹۱۷ تـا ۱۹۱۹م. که بی شـک از عـوارض همیـن اقدامات بـود بـرای مـردم رمقی باقی نگذاشـته بـود. دولت های مسـتعجل پس از مشـروطه تـا کودتای سـال ۱۲۹۹ش.کـه غـرق در حـزب بازی و تهمـت و افترا بـه یکدیگر برای گرفتن چند کرسـی در مجلـس یـا دولـت بودند توانایی بازکردن هیچ گره ای از مشـکلات بسـیار کشـور را نداشـتند و بـر پیچیدگـی اوضـاع افزوده شـده بود.

یکـی از ارزش هایـی کـه بـا پادشـاهی رضاشـاه رخ مـی نمایـد اهمیـت دادن و نمایاندن

فرهنـگ ایرانشـهری بـه عنـوان تنها بدیـل ملـی در مقابل فرهنـگ ارتجاعی مذهبـی حاکم بر ایـران قاجـاری و قبـل از آن بـود. چنیـن بود که در شناسـایی و حفظ آثار باسـتانی پیشـینیان ما و ارج گـذاری بـه حامـلان فرهنگ ایرانشـهری همچون فردوسـی بزرگ از هیچ کوششـی دریغ نکـرد. راهـی کـه رضاشـاه در پیش گرفت حرکت در مسـیر منافع ملـی بود. او بـه خوبی به این امـر مهـم واقـف بـود و تلاش می کـرد با همـکاری نخبگان و روشـنفکران همراهـش به مردم همـواره یـادآور شـود کـه منافع ملـی باید مرکـز ثقل اندیشـه ایرانی در اشـکال مدرن آن باشـد نـه اینکـه فقط مصرف کننده کالاهای کشـورهای پیشـرفت غربی و نشـخوارکننده افکار قرون وسـطایی ملّاهـا باشـند. بلکـه با عبـور از آن افکار پوسـیده به سـازندگی کشـور و مدرنیته روی آورنـد و بـا تکیه به فرهنگ غنی ایرانشـهری آن را در مناسـبات کشـوری جایگزین نگاه تعصب آمیـز و تنـگ نظرانـه مذهبـی کنند. رضاشـاه بـه موضـوع فراگیرکردن زبان فارسـی در سراسـر کشـور اهمیـت زیـادی مـی داد. او و دولتمـردان اندیشـه ورزش همچون محمدعلـی فروغی به خوبـی آگاه بودنـد کـه زبان مشـترک، یکی از ارکان اساسـی حفظ یکپارچگی ملی اسـت. چنین بـود کـه ناسـیونالیزم ملـی در ایـن دوره قـوام گرفـت. با تـلاش بی وقفـه رضاشـاه آن مملکتی کـه منابـع اش بـه آسـانی بـا چند هزار لیره رشـوه بـه دولتمـردان و شـاهان قاجار به آسـانی به روسـیه و انگلسـتان واگـذار مـی شـد اکنـون پـس از زمانی کوتـاه به کشـوری تبدیل شـده بود کـه مـی توانسـت در چارچوب منافـع ملی خود گام بـر دارد.

بـا روی کار آمـدن حکومـت پهلـوی توسـط رضاشـاه تمـام دولتمردان از شـاه تـا نخبگان سیاسـی و نظامـی آن مـی دانسـتند کـه چـه چیز را نمـی خواهند و چـه چیز مورد پذیـرش آنان اسـت. در واقـع آنـان بـه دنبـال تحقـق همان اصـول چهارگانـه ای بودنـد که اهداف مشـروطه خواهـان را تشـکیل مـی داد. در همـان دوره کـه انقلابیون مشـروطه بـه کنکاش در بـاره علت واپـس ماندگـی ایـران مـی پرداختند به این برداشـت رسـیده بودند که پیشـرفت و اصـلاح امور بـا روی کار آمـدن حکومـت متمرکـز و مبتنـی بـر نظم و قانـون امکان پذیر اسـت. ایـن آرمان توسـط رضاشـاه جامـه عمل پوشـید. زیـرا آنـان خواهان حکومتـی قدرتمنـد و تمرکزگـرا بودند کـه بـا نیروهـای کارآمد و عقل سـلیم و خـردورزی و ملی گرایـی در جهت برقـراری مدرنیته در کشـور بکوشـد. از این رو در صدد گسسـت از روابط حاکم بر حکومت های سـلاطین و فقهای

اسلامی پس از عهد ساسانی برآمدند که در آن زمان به صورت سلاطین اسلامی قاجار و رعایای آن و سیطره روحانیون شیعه و امت آنان خودنمایی می کرد. این گسست تاریخی موجب شد که دولت رضاشاهی، ایران را پس از قرن ها وارد دوره تاریخی جدیدی کند که فرهنگ ملی ایرانی به تدریج بر جامعه حاکم شود. این بود که با تغییر نظام آموزشی و آموزش و پرورش به روش جدید و همچنین برقراری نظام قضایی جدید عرفی و با عقل سلیم این جهانی در جهت نوسازی بنیان های اجتماعی و اقتصادی و صنعتی نوین گام برداشت و در صدد احیای دولت ـ ملت ایرانی برآمد.

در اواخر عهد قاجار که جامعه در مناسبات اقتصاد فئودالی و استبداد حاکمیتی و دینی و عقب ماندگی فرهنگی به سر می برد نقش رهبری فردی و صلابت و شخصیت فرماندهی و عقل و درایت و وطن دوستی در جامعه بسیار تعیین کننده بود . از این رو با ظهور رضاشاه در صحنه سیاسی ایران بی گمان غنیمت و فرصتی بود که حول او نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی مشروطه خواه گرد هم آیند تا بلکه قدمی در اصلاح امور به هم ریخته کشور در همه زمینه های امنیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بردارند. رضاشاه با درایت و فهم بالای حاکمیتی اش در انتخاب این چهره ها و بالا کشیدن و مسئولیت دادن به آنها در چارچوب دولت و نظام اداری کشور و راهبری کل جریان شرایطی را بوجود آورد که هر یک از آنان بتواند در زمینه ای در بازسازی این بنای کاملاً ویران دوره قاجاری قدمی بردارد. این خرابه بجای مانده آنچنان درهم ریخته بود که اولین سئوال دولتمردان از خودشان این بود که از کجا باید شروع کرد. اما رضاشاه از همان موقع که سمت فرماندهی قزاقخانه و سردارسپه را به عهده داشت در ذهن خود پاسخ نخست را با عزم راسخ و اراده ای آهنین و وطن پرستی که در او موج می زد تعیین کرده بود. اولین اولویت او ایجاد ارتش نوین ملی و برقراری امنیت و یکپارچگی در سراسر ایران بود.کار سترگی که به خوبی انجام شد. کار رضاشاه در کشوری که از نظر اقتصادی ورشکسته و از نظر فساد اداری و ساختاری و مذهبی تباه بود با مردمی فقیر و بیسواد بسیار مشکل و چیزی در حد غیرممکن به نظر می رسید. ولی این مرد بزرگ توانست در دو دهه با دولتمردان منتخب اش آن را ممکن سازد و بار دیگر در کمال شگفتی ققنوس ایران از خاکسترش بیرون آمده و به پرواز درآید. در واقع

مرحلـه ارتقـاء سـطح زندگـی مـردم و بسـط فرهنـگ نویـن و عمـران و آبادانی کشـور در دوره پادشـاهی ایـن بزرگمـرد آغـاز و پایـه گذاری شـد. زحمات و کوشـش هـای پیگیـر و تدابیر بجا و خردمندانـه او در پیشـبرد توسـعه اجتماعـی و عشـق لایزالـش بـه میهن در همـه دوره زندگی نظامـی و سیاسـی اش بـی بدیل بود.

بررسـی تاریخـی بایـد بـر اسـاس واقعیـات و دسـتاورد های یـک حکومت انجام شـود. بر ایـن اسـاس کـه حاکمـی کشـور را در چه وضعیتـی تحویل گرفـت و چـه اقداماتی در راسـتای منافـع ملـی انجـام داد وآن را در چـه وضعیتی تحویل نفر بعدی داد. در این نوشـتار بررسـی خود را بـرای شـناخت این خط مشـی ادامه خواهیـم داد .

ظهور رضاخان در صحنه نظامی ایران در سال های بحرانی

رضاشاه متولد بیست و چهارم اسفند ۱۲۵۶ش. در آلاشت از توابع سوادکوه مازندران است. خاندان پدری او نظامی و در فوج سوادکوه که درتهران مستقر بود خدمت می کردند. فوج سوادکوه در عهد قاجار قراول خاصه شاه بود و اعتبار نظامی ویژه ای داشت و در جنگ های میهنی همواره حضور داشته است. مرادعلیخان پدربزرگ رضاشاه در دوره محمدشاه قاجار در جنگ های بازپس گیری هرات شرکت داشت. سپس در دوره ناصرالدینشاه نیز دوباره در جنگ هرات با درجه سلطان (سروان)) مشارکت داشت. وی سرانجام در راه میهن جان باخت. پس از وی افراد متعددی از فرزندان و نوه های او از بزرگ خانواده پیروی کرده و به فوج نظامی سوادکوه پیوستند. یکی از پسران مرادعلیخان سلطان، عباسعلیخان پدر رضاشاه بود که در جوانی به تهران رفته و به فوج سوادکوه پیوسته بود. عباسعلیخان دوبار

ازدواج کـرد و زن دوم او نـوش آفریـن خیلـی جـوان تـر از وی و شـانزده سـاله بـود. او خواهـر علیخـان حکیـم (پزشـک) بـود که درجه سـرهنگی داشـت. امـا دوسـت او عباسـعلیخان در آن زمـان درجـه سـلطانی داشـت کـه در ادامه خدمتـش با درجه یاور (سـرگرد) بازنشسـته شـد. در ایـن هنـگام او بـا نـوش آفریـن به آلاشـت رفته به کشـاورزی مشـغول و به هنـگام مریضی به تهـران بازگشـت و در آنجـا درگذشـت. نـوش آفرین فرزنـد خود را در آلاشـت به دنیـا آورد ولی در نبـود شـوهر در سـرزمینی غریبـه کـه حتـی بـه زبان محلـی آن نمـی توانسـت صحبت کند و بازمانـدگان عباسـعلیخان نیـز بـا وی ناسـازگار بودنـد احسـاس تنهایی مـی کرد. از ایـن رو با طفلـش کـه نـام رضـا بـر او گذاشـته بودند روانـه تهران شـد و دو بـاره بـه خانه بـرادر بزرگش علیخان حکیم بازگشـت. حدود هفت سـال بعد نوش آفرین بیمار شـده و درگذشـت. سرپرسـتی رضـا را کـه هفت سـال داشـت دایی اش ابوالقاسـم بیگ به عهـده گرفت. ابوالقاسـم بیگ جوان کـه معیـن نایـب (اسـتوار) بـود بـا علاقـه ای کـه به رضـا داشـت زحمات زیـادی بـرای تنها فرزند بجای مانده از خواهرش کشـید و او را در چهارده سـالگی به سـال ۱۲۷۰ش. در قزاقخانه ثبت نـام کرد.

نیازمنـد مـی نویسـد، چنـد مـاه پـس از آنکه رضاخـان در قزاقخانـه بود سـرهنگ چنور فرمانـده قزاقخانـه بـرآن شـد که یک فـوج پیاده تشـکیل دهد و رضای جـوان و بلند بـالا را در فـوج پیـاده قـزاق قرار داد. مدتی گذشـت ، امـا رضا از خدمـت در فوج پیاده راضی نبـود تا اینکه توانسـت بـه فـوج آتشـبار منتقل شـود. ابوالقاسـم بیگ کـه بعد ها به درجه سـرهنگی رسـید در سـال ۱۲۷۱ش. کـه ناصرالدینشـاه چهـل و هفتمیـن سـال سـلطنت خـود را شـروع کـرده بود رضـای پانـزده سـاله را به دوسـت نظامی اش میرپنج (سـرتیپ) کاظم آقا معرفـی و ضمن بیان محسـناتش خواهـش کـرد او را در واحد خـود بپذیرد. میرپنـج کاظم آقا افسـری کاردان و لایق بـود کـه بـا تـلاش خـود بـه ایـن درجه نظامـی دسـت یافتـه بـود . از این جـوان برومنـد که از وجناتـش شـجاعت و جسـارت مـی بارید خوشـش آمـد. رضای جـوان در خدمـت میرپنج کاظم آقـا خـودی نشـان داد و بـه درجـه معین نایب (اسـتوار) رسـید و مأموریـت های متعـددی را به خوبی به سـرانجام رسـانید. در سـال ۱۲۷۹ش.، هنگامی که که ناصرالدینشـاه به قتل رسـیده و مظفرالدینشـاه جـای او را گرفته بود شـاه سـفارش خرید مسلسـل نـوع جدید به نام ماکسـیم را

داد کـه در ایـران بـه شـصت تیر شـهره شـد. گردانی به نام گردان شـصت تیر تشـکیل شـد که یکـی از نفـرات آن نایـب دوم (سـتوان دوم) رضاخـان بـود. در ایـن گـردان تـازه شـکل گرفتـه افسـران چگونگی استفاده از مسلسـل ماکسـیم و روش باز و بسـت و نگهداری آن را تعلیم می دیدنـد. در ایـن میـان رضاخـان خـود را بهتـر از همه نشـان داد. وی آنچنـان مهارتـی در کاربرد ایـن اسـلحه یافـت کـه به زودی یکـی از تعلیم دهندگان شـصت تیر بـه بقیه افراد گردان شـده و به رضا ماکسـیم معروف شـد. در سـال ۱۲۸۱ش. رضاخان به خراسـان مأمور شـد و در تربت جـام و باخـرز مأموریـت هـای محولـه را بـا موفقیت انجـام داد. او سـپس به شـاهرود رفت و در جنـگ های بسـطام شـاهرود شـرکت کرد و پـس از دو سـال به تهـران بازگشـت. در تهران به مأموریـت هـای متعـددی اعزام شـد. از جمله ریاسـت تیم نظامی مأمـور حفاظت از سـفارتخانه بلژیـک را بـه عهـده گرفـت. چـون در آنجا وظیفـه نظامی خود را بـه خوبی انجام داد و سـفارت بلژیـک از او ابـراز رضایـت نمود به درخواسـت سـفارت آلمـان در تهران با یک گـروه نظامی در آن سـفارتخانه مشـغول بـه کار شـد. سـفارت آلمـان از نحوه فرماندهـی و انضبـاط نظامی گروه رضاخـان بسـیار راضـی بـود. رضاخان نیـز از نظم و ترتیب و نحـوه کار آلمانی ها در سـفارتخانه این کشـور و روش مدیریت و کارآیی و سـخت کوشـی افراد سـفارتخانه تحت تأثیر قرار گرفته و درس هایـی آموخـت. وقتـی مأموریـت گـروه نظامـی رضاخـان تمام شـد سـفیر آلمـان کنت گـوادت در نامـه ای از خدمـات رضاخـان قدردانـی کرد. این حسـن خدمت موجب شـد وی یک درجـه ارتقـاء یافتـه و نایب اول (سـتوان یکم) شـود. در سـال ۱۲۸۸ش. اتفاقات بـس مهمی در کشـور روی داد. بـا مقاومـت دلیرانـه مردم قهرمان تبریز برای حفظ مشـروطه به رهبری سـردار ملـی سـتارخان و سـالار ملـی باقرخـان نیروهـای محمدعلیشـاه شکسـت خـورده و در ادامـه با همراهـی مـردم و مشـروطه خواهـان گیلان و اصفهان و دیگر نواحی ورق برگشـته و مشـروطه خواهان تهران را تصرف و محمدعلیشـاه را برکنار و پسـر نوجوانش احمد را به شـاهی برگزیده بودنـد. امـا در آذربایجـان رحیمخـان بـه تحریـک و تطمیـع روس هـا کـه بـه هیـچ وجـه نمی خواسـتند مشـروطه در ایران مسـتقر شود شـورش کرده و دست به تاراج وکشـتار زده بود. دولت سـپهدار نیرویـی را بـرای سـرکوب او اعـزام کـرد که در بیسـت و چهـارم مهرمـاه ۱۲۸۸ش. از تهـران بـه سـوی آذربایجان حرکت نمـود. این نیروی نظامی شـامل سـیصد سـوار بختیاری به

فرماندهـی جعفرقلیخـان سـردار بهادر بختیـاری و صد نفر مجاهد مشـروطه بـه فرماندهی یپرم خـان و دویسـت نفـر قـزاق بـه فرماندهی رضاخان و سـه دسـتگاه توپ اشـنایدر به سرپرسـتی سـرگرد هـازه آلمانـی بـود. آنان در مسـیرخود طبق قرار قبلی ابتـدا به زنجان رفتـه و با مخالفان مشـروطه بـه ریاسـت مجتهـد سـالخورده ملّاقربانعلـی به جنـگ پرداختـه و آنان را سـرکوب و مـلّای جنایتـکار را دسـتگیر و بـه سـوی تهـران روانـه کردنـد. در ایـن شـهر عـده ای مجاهـد مشـروطه و نظامـی را بـه جـای گذاشـتند تـا امـور منطقـه را دردسـت گیرنـد. سـپاه به سـوی آذربایجـان حرکـت نمـود و در اول دیمـاه ۱۲۸۸ش. بـه شـهر سـراب رسـید و آمـاده نبرد شـد. رحیمخـان در ایـن جنـگ چهـار هزار سـوار و دو هزار نفـر پیاده داشـت که از نظر نفرات بسـیار برتـر از نیروهـای دولتـی بـود ولـی کارآیی نظامی نداشـتند. در جنگ سـراب سـپاه مشـروطه با شـجاعت بـا نیروهـای رحیمخان جنگیـده و آنـان را درهم شکسـتند و رحیمخان و افـرادش به سـوی شـهر اهـر عقـب نشـینی کردنـد. در این جنـگ صمدخـان کـه در دوره محمدعلیشـاه از مخالفـان مشـروطه بـود رنگ عوض کرده به مشـروطه خواهان پیوسـته بود. سـپاه مشـروطه با سـرعت در پـی رحیمخـان بـه اهر رسـید و بـار دیگـر دشـمن را تارومار کـرد. رحیمخـان که با درهم شکسـتن نیروهایش خطر دسـتگیری را احسـاس می کرد ترسـیده و با سـرعت و به حال فـرار خـود را بـه پـل خداآفرین در نقطه مرزی رسـانده و به دامـان روس ها پناه بـرد. واقعه مهم دیگـر وقتـی بـود که محمدعلیشـاه بـا هماهنگی و کمـک روس ها بـرای بازپس گیـری تاج و تخـت بـه ایـران بازگشـت تـا مشـروطه خواهـان را سـرکوب کنـد. وی بـا نفراتی کـه از قبل تـدارک دیـده بود قصد گرفتـن تهران را داشـت. در جنگ هایی که بین نیروهای محمدعلیشـاه و مشـروطه خواهـان روی داد سـلاح نیروهـای دولتی و مجاهدان مشـروطه تفنگ بـود. ولی دو اسـلحه برتـری که مشـروطه خواهان داشـتند یکی مسلسـل های ماکسـیم بود که افـراد تعلیم دیـده آن بـا فرماندهـی رضاخـان ماکسـیم در جنـگ ها حضـور مؤثـر و موفقی داشـتند و دیگر چنـد تـوپ اشـنایدر که زیر نظر سـرگرد هـازه آلمانـی در کنار رضاخان ماکسـیم مـی جنگیدند. ابوالفتـح میـرزا سـالارالدوله پسـر سـوم مظفرالدینشـاه کـه در غـرب کشـور صاحـب نفـوذ بود همزمـان بـا بازگشـت برادرش محمدعلیشـاه بـه ایران با نقشـه قبلی و کمک روس هـا از غرب ایـران وارد کشـور شـده بـود در زمانـی که او حکمران کرمانشـاه بـود دختری از ایـل کلهر را به

زنـی گرفتـه و خـود را دامـاد ایـل های منطقه می دانسـت. در این موقع توانسـته بـود آنان را با خـود همـراه کنـد. در حالی که دولت مشـروطه در حال جنـگ با نیروهای محمدعلیشـاه بود که پـس از خلـع از سـلطنت دوبـاره محمدعلی میرزا شـده بود، بـرادرش ابوالفتح میرزا بـا چهار هزار نفـر سـوار کُـرد بـه طرف تهـران پیش راند تا به سـاوه رسـید. دولـت صمصام السـلطنه نیرویی نظامـی بـه فرماندهی رضاخان ماکسـیم، یپرم خان، جعفرقلیخان و سـردار محتشـم را به مقابله با سـالارالدوله فرسـتاد. در جنگ سـختی که در باغشـاه نوبان در نزدیکی سـاوه در تاریخ بیسـت و هفتم شـهریور۱۲۹۰ش. بین طرفین روی داد نیروهای ایلی سـالارالدوله درهم شکسـتند و او بـه پشـتکوه گریختـه و بـه میان ایل کلهر رفت. بعد از شکسـت سـالارالدوله که تهـران از خطر رسـت دولت مشـروطه عبدالحسـین میرزا فرمانفرما را به والیگری کرمانشـاه منصوب کرد. ولی منطقـه کرمانشـاه در اختیـار نیروهـای دولتـی نبود. از ایـن رو فرمانفرمـا با سـپاهی از تهران به همـدان رفـت تـا پـس ار نبـرد با سـالارالدوله در کرمانشـاه مسـتقر شـود. طبق درخواسـت او از دولـت، رضاخـان ماکسـیم و نفراتش به وی پیوسـتند و آنها حفاظت از والی را بـه عهده گرفتند. در ایـن میـان سـالارالدوله بـا کمـک ایل کلهـر نیروهای خـود را تقویت نمـوده و قبـل از اینکه فرمانفرمـا بـه کرمانشـاه برسـد آن را تصرف کرد. سـپس درنگ نکـرده و بـه فرمانفرما حمله و او را شکسـت داد. فرمانفرمـا جریـان امـور را بـه تهران گزارش کـرد و از دولـت تقاضای نیروی کمکـی نمـود. ایـن بـود که یپـرم خان بـا مجاهـدان مشـروطه و جعفرقلیخان سـردار بهـادر در فروردیـن مـاه ۱۲۹۱ش. بـه وی پیوسـتند. پـس از تقویت نیروهای دولتی آنان به سـوی لشـکر سـالارالدوله شـتافته و در دشـت بهـار از توابـع همـدان جنگ درگرفت و سـالارالدوله شکسـت خـورده و بـه روسـتای شـارجه عقـب نشسـت. نیروهـای فرمانفرمـا به سـوی وی روانـه و نبرد سـختی را آغـاز کردنـد. در ایـن جنـگ یپـرم خـان سـردار بـزرگ مشـروطه خواهان کـه برای برپایی مشـروطه در جنگ های متعددی رزمیده و دلاوری ها کرده بودکشـته شـد. اما نیروهای دولتـی بـرای انتقـام خـون یپرم خـان به سـختی جنگیده سـالارالدوله را شکسـت دادنـد و او با باقـی مانـده نفراتـش دوبـاره به سـوی پشـتکوه فـرار کـرد. به ایـن ترتیـب فرمانفرما با لشـکر پیـروز همراهـش در هفتـم خـرداد ۱۲۹۱ش. وارد کرمانشـاه شـد. در ایـن چنـد مـاه نبـرد پیاپی چندیـن بـار فرمانفرمـا بـه خطـر افتاد و رضاخـان او را نجـات داد. به همین دلیل موقـع ورود به

کرمانشـاه بـه پیشـنهاد فرمانفرمـا رضاخان یک درجـه ترفیع گرفت و یاور (سـرگرد) شـد. غرب کشـور بـا ایـن حـال ناآرام بـود و فرمانفرمـا مدتی طولانـی رضاخان را کـه به کارآیـی او دلگرم بـود نـزد خـود نگهداشـته و امور نظامـی را به او سـپرده بود. در تمـام این دوره رضاخـان و افراد تحـت امـرش در غـرب کشـور مشـغول نبرد با متجاسـرین بودنـد. او از کرمانشـاه بـه همدان یا بـه کردسـتان و یـا لرسـتان لشکرکشـی مـی کـرد. بـی گمـان اگـر رشـادت هـای رضاخـان و افـرادش نبود امکان نداشـت فرمانفرما بتواند در کرمانشـاه ماندگار شـود. چنین بـود که رضاخان ماکسـیم در ایـن سـال هـا با شـجاعت هایی که نشـان داد درجـات بعدی را گرفت و سـرهنگ دوم شـد. رضاخـان همـواره نظامیان شـجاع و منضبط را نظامـی واقعی می دانسـت و با آنان در هـر درجـه ای کـه بودنـد پیوند عاطفی برقرار می کـرد. به خصوص افسـران و درجه داران تحت امـرش همـه بایـد چنیـن خصوصیاتی می داشـتند در غیـر این صورت کنار گذاشـته می شـدند. بـه همیـن علـت نیروهای او همـواره از انضباط نظامـی و کارآیی بهتـری برخودار بودنـد. در آن شـرایط اسـف بـار مملکـت کـه همه چیـز درهم ریختـه بود و فسـاد غوغـا می کـرد ارتش هم وضعـی بهتـر از دیگـر سـازمان هـای کشـور نداشـت. به طـور معمول حقـوق سـربازان و حتی قسـمتی از حقـوق درجـه داران و افسـران توسـط بالادسـتی ها حیـف و میل می شـد. رضاخان همـواره بـا تـلاش بسـیار مـی کوشـید که حقـوق نفـرات خـود را از حلقـوم مفتخوران سـتادی بیرون بکشـد. از این رو افرادش که در جریان قرار داشـتند وی را بسـیار دوسـت می داشـتند و نیروهایـی مطیـع و منظـم و نظامیـان کارآمدتـری بودنـد. ایـن بود که اعتمـاد افراد بـه فرمانده شـان و آمـوزش درسـت نظامـی آنان را نظامیان شـاخصی کـرده بود. پس از اینکـه تلاش های سـالارالدوله در غرب و سـپس شـمال ایران به جایی نرسـید و در بازگشـت به غرب نیز مشاهده کـرد دیگـر نمـی تواند با بـودن نیروهای رضاخان در کرمانشـاه امیدی به موفقیت داشـته باشـد بـا کمـک روس هـا از مـرز ترکیه کنونی از کشـور خارج شـد. پـس از آن رضاخان مأمور شـد به اتفـاق افسـران روس قزاقخانـه یـک هنگ نظامی (آتریاد) در همدان تأسـیس کنـد. وقتی آتریاد همـدان آمـاده شـد رضاخـان بـا نفراتـش در آن جـا مستقرشـده و بـا درجـه سـرهنگ دومی به فرماندهـی آتریـاد منصـوب گردیـد. آتریـاد یک هنـگ نظامی هفتصد نفـره بود و پـس از مدتی آتریـاد همـدان بـه فرماندهـی رضاخـان در دیویزیـون (لشـکر) قـزاق شـهرت زیادی بـه دلیل

انضباط و قابلیت نظامی بالا کسب نمود. سپس سرهنگ رضاخان به آتریاد کرمانشاه منتقل و فرمانده واحد پیاده آن مجموعه شد.

سروان امان اله جهانبانی که بعدها به درجه سپهبدی رسید از اولین دیدارش با رضاخان چنین می گوید، اولین قسمتی که در هنگ نظامی کرمانشاه جلب نظر می کرد پیاده نظام بود. صفوف آن از نفرات رشید و سلحشور تشکیل یافته و در رأس آن افسر بلندبالا و با ابهتی قرار داشت که از ناصیه اش شهامت و عزم و اراده راسخ هویدا بود. این افسر، سرهنگ رضاخان بود که همقطاران، وی را با صفات درستکاری، شجاعت و انضباط نظامی شناخته و مورد احترام همگان بود. سرهنگ از من دعوت کرد که روزی به منزل ایشان بروم تا قدری در اطراف امور آتریاد و اوضاع آشفته ایران و جهان صحبت کنیم. روز بعد از مهمان نوازی ایشان برخوردار شدم و ایشان اشاره به جنگ جهانی اول و اوضاع آشفته آن زمان نموده و برای ایران کهن و عزیز خود که در ان موقع دچار تشنج و ناآرامی بود ابراز نگرانی کردند و از اینکه قوای نظامی ما به دست بیگانه هدایت می شود و اتحادی بین آنها نیست بسیار ناراحت و ناراضی بودند. صحبت راجع به بی سروسامانی کشور به درازا کشید و ایشان معتقد بودند در حال حاضر تنها کاری که از دست ما برمی آید این است که نیروهای خود را در دست داشته تعلیمات نظامی و جنگی آنها را تکمیل و روح از خودگذشتگی و فداکاری افراد را برانگیزیم تا برای مقابله با هرگونه اتفاق غیرمترقبه آماده باشند. باید سعی کنیم در صورت لزوم گلیم خود را از آب بیرون کشیده و همواره مترصد باشیم تا کشور را در فرصت مناسب از چنگ بیگانگان رهایی بخشیم. در اواسط سال ۱۲۹۵ش. سرهنگ دوم رضاخان به تهران منتقل شد و با دختر میرپنج (سرتیپ) تیمورتاش، نیمتاج خانم که بعد ها تاج الملوک شد ازدواج کرد. رضاخان به هنگام انقلاب روسیه و سرنگونی تزار نیکلا در سمت ریاست گارد آتریاد تهران بود و در همین سمت درجه سرهنگ تمامی گرفت. سرهنگ رضاخان برخلاف بسیاری از رجال سیاسی ایران که این رویداد را موجب رهایی و آزادی ایران از ظلم و ستم روس ها می دانستند بر این نظر بود که روس های بلشویک با کمی سروسامان گرفتن بیش از گذشته به ایران بازگشته و در صدد برخواهند آمد که سرزمین ما را به چند جمهوری شوروی تبدیل و آن را ببلعند.

ایـن نگرش نشـان از تیزهوشـی، درایت و دور اندیشـی او دارد. سـرهنگ رضاخـان که در بطن جامعـه زندگـی و رشـدکرده بـود به علـت منصب نظامـی خود بـه مناطق مختلف کشـور مأمور شـده و به خوبی در جریان آشـفتگی اوضاع سیاسـی و اجتماعی کشـور قرارداشـت. در این برهه زمانـی، اشـغال نظامـی و دخالـت هـای بـی وقفه انگلیسـی هـا را در همه امور کشـور مشـاهده می کرد و از دیگرسـو دولت روسـیه را اینک در شـکل و شـمایل بلشـویک های سـرخ می دید کـه دوبـاره در شـمال ایران ظاهر شـده بودند. او از وضعیت کشـور بسـیار بیمنـاک و آینده آن را بـا دولـت های ناتوان و احمدشـاه سسـت عنصر و کاسـبکار کـه فقط به فکر جمـع آوری پول از هـر طریـق و فرسـتادن آن بـه خـارج از کشـور بود تیره و تـار می دیـد. او در ارزیابـی های خود بـه ایـن نتیجه رسـیده بـود که دیـری نخواهد پایید که کشـور با وضعیـت موجود به پـاره هایی تقسـیم و زیـر نظـر بلشـویک هـای روس و انگلیسـی هـا درخواهـد آمـد. ایـن بود کـه به فکر کودتـا افتـاد تـا زمام امور را در دسـت گیـرد و به کمک افسـران ایرانی که آنان را بـا کار چندین سـاله گـرد خـود جمـع و با افـکار خویش آشـنا نموده بـود و همچنین سیاسـتمداران ملـی گرا و ایـران دوسـت بتوانـد کشـور را از ورطه نابودی نجـات دهد. از ایـن رو در بررسـیهای خود که از چـه کشـوری کمـک بخواهـد بـه این نتیجه رسـید کـه آلمـان بهترین کشـوری اسـت که می توانـد در ایـن مسـیر او را یـاری دهد. بـه خصوص که از دوره آشـنایی با سـفارت آلمان خاطرات خوبـی در ذهـن وی از آنـان بـه جای مانده بـود. این بود که با میرزا ابوالقاسـم خـان کحال زاده کـه منشـی سـفارت آلمـان در تهران بـود تماس گرفت و درخواسـت ملاقات حضـوری با وی را داد. نخسـتین ملاقـات بـا رعایـت ترتیبـات امنیتی بیـن رضاخان و کحـال زاده صـورت گرفت. رضاخـان گفـت مـن در زمانی که گـوادت وزیرمختار آلمـان در ایران بود بـا وی روابط صمیمانه داشـتم و اوکتبـاً از خدمـات مـن قدردانـی نموده بـود. اکنون در این اوضاع نابسـامان کشـور که امیـدی بـه بهبـود امـور نمـی رود از مسـیو زومر تقاضـا می کنم کـه دولت آلمان بـه من کمک کنـد تـا قزاقخانـه را در اختیار بگیرم و افسـران روسـی را اخراج نموده و دسـت انگلیسـی ها را از ایـران کوتـاه کنـم و بلشـویک های روس را هم از شـمال کشـور اخـراج نمایم. زیـرا ملت ایران بسـیار از روس هـا و انگلیسـی هـا نفـرت دارنـد و آنهـا را بـه خیانت های بسـیار بر علیـه منافع ملـی خـود در طـی دهه هـا شـناخته و آرزو دارند دسـت آنان از امورکشورشـان کوتاه شـود. این

خواسته تحصیلکرده های ملی گرای ایران هم می باشد و به همین دلایل از کودتای من حمایت خواهند کرد.

کحال زاده می نویسد، به رضاخان گفتم من پیام شما را به موسیو زومر می رسانم ولی اگر ایشان خواست با شما ملاقات کند می پذیرید؟ رضاخان از چنین ملاقاتی اظهار خشنودی کرد. سه شب بعد ملاقات بین مسیو زومر و رضاخان در منزل کحال زاده به طور مخفیانه و رعایت کامل ترتیبات امنیتی انجام شد و رضاخان به زبان روسی با موسیو زومر گفتگو را آغازکرد. رضاخان گفت همواره از شنیدن خبر موفقیت های ارتش آلمان خشنود می شود و از حضور نیروهای نظامی روس و انگلیس درکشور و اینکه در قزاقخانه زیر نظر افسران روسی خدمت کند او و بسیاری از افسران ایرانی رنج می برند و خواهان آن هستند که یک نیروی نظامی ایرانی و ملی ایجاد کنند. آنها از دولت آلمان در این مورد خواهان کمک می باشند تا بتوانند دست روس ها و انگلیسی ها را از کشور کوتاه کنند. زومر قول صریح داد که فوراً توسط قاصد مخصوص جریان را به دربار امپراتور آلمان اعلام و درخواست کمک خواهد نمود. زومر نامه رمزی تهیه و جریان را به وزارت خارجه آلمان گزارش داد. پس از دو ماه پاسخ به سفارتخانه تهران رسید و در آن به زومر اعلام شد که از این جریان استقبال می کنند. دستور داده اند یک مأمور عالی رتبه با پول و اسلحه و افسران آلمانی به سوی ایران حرکت کنند تا این نقشه را با کمک رضاخان و افسران ایرانی به انجام برسانند. کحال زاده در ملاقات مخفیانه با رضاخان از طرف زومر اطلاع داد که خوشبختانه دولت آلمان با خشنودی از این طرح استقبال کرده و یک دیپلمات عالی رتبه با پول و اسلحه و افسران آلمانی به ایران عزیمت خواهندکرد تا کودتا را با همکاری شما به انجام رسانند. رضاخان بسیار خشنود شد و از کحال زاده سپاسگزاری کرد. پس از آن از سفارت به رضاخان خبر رسید که لیتن دبیر سابق سفارت آلمان با پول وتجهیزات و افسران آلمانی به ایران رهسپار می شود و حامل نامه ای از سوی امپراتور آلمان برای رضاخان خواهد بود. بعدها لیتن در کتاب خاطرات خود نوشت، او مأموریت داشت کاروان بزرگی از پول و اسلحه را که توسط گروهی از مأموران ویژه نظامی و غیرنظامی همراهی می شد به ایران انتقال دهد. اما هنگامی که در چهارم نوامبر ۱۹۱۸م. به بخارست پایتخت

رومانـی رسـید تلگـراف رمـزی از وزارت خارجه آلمان دریافت داشـت که به وی دسـتور می داد سـلاح هـا و دسـتگاه هـای بیسـیم را به نظامیـان آلمانی که در بخارسـت مسـتقر بودند تحویل دهـد و پـول هـا را بـه برلیـن بازگرداند. زیـرا آلمـان در جنگ جهانی شکسـت خـورده و ویلهلم امپراتـور آلمـان اسـتعفا داده بـود. به این ترتیـب اقداماتی که بـرای انجام کودتا توسـط رضاخان در حـال انجـام بـود نیمـه کاره متوقف شـد. بـی گمان اگر ایـن رویـداد در آن زمـان اتفاق نمی افتـاد صحنـه تاریـخ ایـران شـاهد دگرگونی بسـیاری می شـد که متفاوت بـا حـوادث روی داده بعدی مـی بود.

رضاخـان در سـال ۱۲۹۷ش.در سـمت ریاسـت تیرانـدازان آتریـاد همـدان کـه در تهـران مسـتقربود درجـه میرپنـج (سـرتیپ) گرفـت. در این زمان سـرتیپ رضاخان آرمانی را که در سـر داشـت رهـا نکـرده بود و افسـران ایرانـی را دور خود جمـع و در مورد تقویت قـوای نظامی ایران از طریـق اتحـاد بیـن افسـران ایرانـی صحبت می کـرد. موضوعی کـه به مذاق استاروسلسـکی فرمانـده کل قزاقخانـه خـوش نمی آمد.

چنانکـه گذشـت در اواخـر جنـگ جهانی اول بلشـویک ها قدرت را در روسـیه به دسـت گرفتـه و تـزار نیـکلا و خانواده اش را تیرباران کردند. ارتش تجاوزگر روسـیه تـزاری که در ایران مسـتقر بود از هم فروپاشـید زیرا دیگر سـربازان و درجه داران روس از افسـران شان اطاعت نمی کردنـد. سـربازان روسـی پس از غارتگری بسـیار وکشـتار مردم بـی دفاع ایـران، در حین چپاول اموال آنها به سـوی روسـیه روان شـده و اموال غارت شـده را در شـمال کشـور پیش از ورود به خـاک روسـیه فروختـه و به روبل تبدیل کـرده و از ایـران رفتند. این بزنگاه و چرخشـگاه مهمی بـرای ایـران بـود و روس هـا کـه از دوره فتحعلیشـاه در ایـران حضور داشـتند به ناچار کشـور را تـرک نمودنـد. از سـوی دیگر دولت انگلیـس اکنون برای نخسـتین بار در ایران بی رقیب شـده بـود. از ایـن رو از موقعیـت پیش آمده اسـتفاده کرده و سـپاهیان خـود را در حوزه نفـوذ روس ها در ایـران یعنـی نواحی شـمالی کشـور مسـتقر سـاختند. سـپس یک گـروه نظامی انگلیسـی به فرماندهـی ژنـرال دنسـترویل مأمـور شـد از رشـت به باکـو نیرو بفرسـتد و به روس های سـفید طرفـدار حکومـت تـزاری در قفقـاز بـه فرماندهی ژنـرال دنیکین که با بلشـویک ها مبـارزه می کردنـد کمـک نظامی، تسـلیحاتی و لجسـتیکی ارائـه نماید. در شـرایط جدید پیش آمـده دولت

انگلستان تغییر استراتژی داده و برآن بود در همه مناطق ایران در غیاب روس ها حضور نظامی داشته باشد. بدین منظور وزیرمختار انگلیس در ایران را که غیر نظامی بود به لندن فراخواند و ژنرال پرسی کاکس را در لباس غیر نظامی به عنوان جانشین رهسپار تهران کرد تا وی بتواند با همکاران خود ژنرال دنسترویل که در رشت مستقر شده و ژنرال تامپسون که ستاد خود را در مشهد تشکیل داده بود در پیشبرد اهداف نظامی انگلستان در ایران و جنوب روسیه اقدام کنند. به این ترتیب اوضاع ایران نه تنها از نظر سیاسی بسیار بحرانی و کشور در اشغال کامل انگلیسی ها بود بلکه به لحاظ داخلی نیز در نتیجه خوفناک ترین قحطی تاریخ ایران که همین انگلیسی ها مسبب اصلی تلفات دهشتبار حدود ده میلیونی آن بودند در بدترین شرایط ممکن بود. در همین اوقات بود که وثوق الدوله رییس الوزرا و دو وزیر انگلوفیل و خائن یعنی نصرت الدوله فیروز وزیر عدلیه و اکبر میرزامسعود (صارم الدوله) وزیر مالیه در مورد قرارداد سال ۱۹۱۹م. که حاصل دستپخت لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس بود ماه ها با آنها به سرپرستی پرسی کاکس به گفتگو نشستند. چند روز قبل از گفتگوی نهایی نصرت الدوله فیروز به سمت وزیر خارجه برگزیده شد. سرانجام طبق خواست انگلیسی ها قراردادی تنظیم و در تاریخ هفده مرداد ۱۲۹۸ش/ نهم اوت ۱۹۱۹م. بین نصرت الدوله فیروز وزیر خارجه ایران و پرسی کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران به امضاء رسید. برای به سرانجام رساندن این قرار داد ننگین که برای انگلیسی ها بسیار مهم بود، دولت انگلستان به حواله سفارت انگلیس در تهران مبلغ دویست هزار تومان به حساب وثوق الدوله نخست وزیر و دو قسط به همین مبلغ به حساب نصرت الدوله فیروز وزیر خارجه و صارم الدوله وزیر مالیه رشوه پرداخت کرد. همچنین این سه نفر مقرری ماهیانه هم دریافت می کردند. احمدشاه نیز برای انتصاب وثوق الدوله به سمت نخست وزیری به خواست انگلیسی ها ماهیانه پانزده هزار تومان از این سفارت دریافت می کرد. وی که همواره از اقامت در تهران نالان و در صدد انتقال وجوه جمع آوری شده به اروپا بود به بهانه های مختلف از سفارت انگلیس درخواست اجازه خروج از کشور و رفتن به اروپا را می کرد که در این موقع اجازه یافت روانه اروپا شود. وقتی مفاد این قرارداد شرم آور در مطبوعات کشور منتشر شد واکنش مشروطه خواهان ملی گرا و بسیاری از مردم نسبت به آن بسیار

منفـی و شـدید بـود. در سـال های پس از انقلاب مشـروطه کشـور دچـار هرج و مـرج داخلی از یـک طـرف و مداخلـه کشـور های روسـیه و انگلسـتان از سـوی دیگر بـود اما در ایـن میان به تدریـج نیـروی سـومی هم کـه از همان عهد مشـروطه پـای گرفتـه و در جامعه رخنمون شـده بـود ناسـیونالیزم ایرانـی بـود کـه خواهـان گـذار از جامعه سـنتی عقب مانـده با سـلاطین قاجار و ملّاهـای سـنت گـرا و رسـیدن بـه تجـدد بـود تـا بتوانـد بـه نوسـازی این کشـور بـه فلاکت کشـیده شـده بپـردازد تـا بلکه در این مسـیر با بیـرون رانـدن این دو نیـروی اسـتعمارگر دوباره کشـور احیـا شـود. از ایـن رو بدیـل خـود را حکومـت ملـی بـا ارج گذاری بـه فرهنـگ و تمدن نیـاکان و آرزوی حرکـت در مسـیر پیشـرفت و آبادانـی قـرار داده بودنـد. در ایـن مـورد نیز آنان مـی گفتنـد انگلسـتان مـی خواهـد با این قـرارداد که توسـط نخسـت وزیـر وطن فـروش و دو وزیرخائـن او بـه امضـاء رسـیده بـه طـور انحصاری کارشناسـان کشـوری و افسـران خـود را در ایـران در رأس امـور نهـاده و تمـام امـور اقتصـادی، اجتماعـی و نظامی مـا را در اختیـار بگیرد و کشـورمان را هماننـد هندوسـتان مسـتعمره خـود کنـد. این قـرارداد خائنانـه نه تنها بـا مخالفت هـای جـدی داخلـی روبرو شـد بلکه وجهه خارجـی آن نیـز در محافل بین المللی در واشـنگتن، پاریـس و ژنـو بـا مخالفـت های دیگر کشـور هـای غربی تخریب شـد. بـا این حال لـرد کرزن وزیـر خارجـه انگلیـس کـه به شـدت دنبال عملـی کردن طـرح خود بـود آرمیتاژ اسـمیت عضو برجسـته خزانـه داری انگلیـس را به عنـوان رییس گروه کارشناسـان مالی و ژنرال دیکسـون را بـه عنـوان رییـس گـروه افسـران نظامی انگلیس بـه تهران فرسـتاد تا ایـن قـرارداد را که هنوز بـه تصویـب مجلس شـورای ملی نرسـیده بود به مرحلـه اجرا بگذارند. از آنسـو احمدشـاه که در لنـدن بـود در سـی و یکم اکتبـر ۱۹۱۹م. در مهمانی شـامی که لرد کرزن بـرای وی ترتیب داده بـود گفـت، سـعادتمندم از اینکـه بـا اسـتفاده از این فرصـت می توانم بـه عالیجنـاب بگویم که چقـدر از بسـتن پیمـان اخیـر بین ایران و انگلیس احسـاس مسـرت می کنـم زیرا ایـن قرارداد بـرای تقویـت دوسـتی سـنتی دو کشـور کـه از زمـان های دیریـن وجود داشـته منعقـد گردیده اسـت. وثـوق الدولـه رییـس الـوزرا در ایـن مورد دسـت به کار شـد و بـدون تأیید مجلـس امور مالـی کشـور را به انگلیسـی هـا واگذار کرد و درین حوزه مستشـاران انگلیسـی به عنـوان طراح برنامـه هـا و تصمیـم گیرنـده در رأس امـور قرارگرفتند. این مستشـاران کلیه درآمد های کشـور

را در بانـک شـاهی انگلیـس در تهـران نگهـداری مـی کردند و یـک مقرری ماهیانه دویسـت و پنجـاه هـزار تومانـی برای گـذران امور به دولت ایـران مـی پرداختندکه نـام آن را پرداخت علی الحسـاب از محـل وام دو میلیون لیـره ای دولت انگلیس به ایران طبق قرارداد ۱۹۱۹م. گذاشـته بودنـد. در حالـی کـه دولـت ایـران چون این قـرارداد بـه تصویب مجلس شـورای ملی نرسـیده بـود از ایـن وام اسـتفاده نکـرده و وجوهات جمع آوری شـده در بانک شـاهی انگلیـس مربوط به درآمـد گمـرکات کشـور و وجـوه مالیاتی بود. بـه این ترتیب با ایـن نیرنگ، انگلیسـی ها همان کاری را در ایـران انجـام دادنـد کـه هر کشـور متجـاوز و غارتگر پس از تسـخیر کشـوری دیگر در طـی قـرون و اعصـار گذشـته انجـام داده بودنـد. انگلیسـی هـا در نظر داشـتند کـه نظامیان ایرانـی فقـط بتواننـد تا درجه سـلطان (سـروان) ارتقـاء یابند و در درجـات نظامی بالاتر افسـران انگلیسـی قرارداشـته و امـور نظامی را کاملاً در دسـت خود بگیرند. در واقع نیـروی نظامی ایران را بـه صـورت سـیاهی لشـکری مـی خواسـتند که زیـر نظر افسـران انگلیسـی و با پـول دولت ایـران عامـل اجـرای اهـداف دولـت انگلیس باشـند. درسـت مشـابه وضعیتـی که بـر هندی ها تحمیـل کـرده بودنـد و بدینگونـه بـرآن بودنـد که ایجـاد ارتـش ملی ایـران را به امـری محال تبدیـل کننـد. امـا در همیـن مرحله طـرح آنـان در بین نیروهـای ژاندامـری و قزاق بـا مقاومت روبرو شـد و عملی نشـد.

در ایـن میـان درگیـلان میرزاکوچـک خان موقعیـت مسـتحکمی پیداکرده بود کـه از نظر دولـت نگـران کننـده بـود. وثـوق الدولـه بـه دیویزیـون قـزاق دسـتورداد بـا اعـزام نیرویـی به گیـلان بـر جنگلیـان یـورش برنـد. ایـن بود کـه سـرتیب رضاخـان در خـرداد مـاه ۱۲۹۸ش. با نیروهایـش بـه گیـلان رفت و به بررسـی اوضاع منطقـه و وضعیت قوای جنگلی هـا پرداخت. او مشـاهده کـرد کـه قوای میرزاکوچک خـان از نظر نفرات و تجهیزات نسـبت به قـوای او برتری زیـادی دارد. از اینـرو در گزارشـی نظامـی بـه دیویزیون قـزاق در تهران این موضـوع را اعلام و درخواسـت اعـزام نیـروی نظامی بیشـتر نمـود. از تهران نیرویـی نظامی به فرماندهی سـرهنگ تکاچنکـو بـه گیـلان روانـه شـد. پـس از آن سـرتیپ رضاخـان بـا نیروهـای خود به رشـت که در کنتـرل جنگلـی هـا بود شـبیخون زد و شـهر را بـه تصـرف درآورد. میرزاکوچک خـان که در خطر قرارگرفته بود به جنگل عقب نشسـت و در دهکده پسـیخان مخفی شـد. بعد از شکسـت

جنگلـی هـا از تهـران بـه رضاخـان ابلاغ شـد که به عنـوان فرمانـدار نظامی در منطقه مسـتقر شـود تـا در صورتـی کـه جنگلی هـا دوباره پدیدار شـدند آنـان را سـرکوب کند.

سـرتیپ محمدعلـی صفـاری در کتـاب خاطراتـش مـی نویسـد، وقتـی سـرتیپ رضاخان در سـمت فرمانـدار نظامـی در لاهیجـان مسـتقر بودنـد شـبی صحبـت از مداخلـه خارجیـان به خصـوص در نیـروی نظامـی ما بود. ایشـان پس از اظهار تکدر بسـیار گفتند بـزرگ ترین آرزویم ایـن اسـت کـه روزی بتوانـم قشـون را از لـوث وجـود این اربابـان خارجـی پاک کنـم و نیروی نظامـی ایـران را به دسـت افسـران ایرانـی اداره کنم. این خواسـته ای بود که رضاخان سـال ها بـا افسـران مختلـف ایرانـی آن را در میان گذاشـته بود. در همیـن اوقات هـواداران میرزاکوچک خـان درگنبـد اغتشـاش بـه راه انداختنـد و رضاخـان بـا نفـرات خـود به گنبـد رفتـه و متمردان را سـرکوب کـرد. امـا دریافـت بـا ایـن نیـروی انـدک نمی شـود ایـن گسـتره پهنـاور از گنبد تا رشـت را پاسـداری کـرد. بدیـن خاطر موضـوع را به تهـران گـزارش داد. اما اوضـاع در پایتخت بـه قـدری بهـم ریختـه بود کـه اقدامی در ایـن مورد انجـام نگرفت. مدتـی پس از ایـن حوادث بـود کـه بلشـویک های روس بـه گیلان آمدنـد و با میرزاکوچـک خان جمهوری سوسیالیسـتی گیـلان راتشـکیل داده و به صـورت خطری برای دولت مرکـزی درآمدند. در همیـن ایام قرارداد سـال ۱۹۱۹م. بـا مخالفـت های مـردم و تأیید نشـدن آن از سـوی مجلس شـورای ملی منتفی شـد و وثـوق الدولـه بـه ناچار اسـتعفا داد. دولـت انگلیس هم کـه مخالفت با سیاسـت هایش در ایـران به اوج رسـیده بود پرسـی کاکـس را فراخواند و به جـای او هرمن نورمن سیاسـتمدار آرام طبـع و دوراندیـش را وزیرمختـار کـرد و مقرری احمدشـاه را هم قطـع نمود. وقتی احمدشـاه به ایـن امـر اعتـراض کـرد نورمـن بـه او گفت شـما این مقـرری را بـرای حمایـت از وثـوق الدوله دریافـت مـی داشـتید و بـا کنار رفتـن وی پرداخت مقرری به شـما هم منتفی اسـت. احمدشـاه گفـت، خیـر مـن مقـرری مـی گیـرم دولـت هایی بـر سـر کار آورم کـه مورد تأیید شـما باشـد. انـدازه ای بـرای خباثـت فطـری و پـول دوسـتی و بـی توجهـی او به سرنوشـت کشـور و مردم نمـی تـوان بیـان کرد. در ایـن میان در آذربایجان شـیخ محمـد خیابانی و در گیـلان و مازندران میرزاکوچـک خـان قـدرت گرفته بودنـد. در بقیـه مناطق نیز وضعیـت داخلی چنـان بهم ریخته بـود کـه دولـت انگلیـس ناچار شـد بـا نخسـت وزیـری مشـیرالدوله چهره خوشـنام، پاکدسـت

و مورخ دانشمند و میهن دوست موافقت کند. مشیرالدوله نخست جنبش جدایی خواه آزادیستان خیابانی در تبریز را توسط والی اعزامی اش مخبرالسلطنه هدایت سرکوب کرد. سپس هیأت نمایندگی به سرپرستی علیقلیخان انصاری مشاورالممالک را به روسیه فرستاد تا با بلشویک های روس قرارداد دوستی و حسن همجواری منعقد و آنان را از کمک به میرزاکوچک خان و دوستان کمونیست اش باز دارد. پس از موفقیت در این امر در بیست و سوم تیرماه در تهران و مازندران حکومت نظامی اعلام و استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه را به سمت حاکم نظامی گماشت. به او دستور داد با تجهیزات کافی نظامی به مازندران حمله و پس از سرکوب عناصر بلشویک و یاران میرزاکوچک خان به گیلان رفته و آنان را سرکوب کند. بدین منظور فرمانی تهیه و به امضاء احمدشاه رساند. روز حرکت لشکر قزاق یکی از افسران روس ایرادی از آتریاد تهران گرفت. رضاخان که از افسران روس متنفر بود به سختی خشمگین شد و همانجا سردوشی خود را کَند و دستور داد وسایل سفر او را پیاده کنند. بلافاصله افسران ایرانی از او تبعیت کرده و دستور دادند اثاثیه آنها را هم پایین آوردند. افسران روس مشاهده کردند افسران ایرانی باچشمانی شرربار آماده اند به امر رضاخان به هر اقدام شدید و جسورانه دست بزنند. آنان نگران شده و افسر روسی که آن ایراد را گرفته بود واداشتند تا از رضاخان پوزش بخواهند تا موضوع فیصله یابد. نیروهای دولتی از تهران به سوی مازندران رهسپار شدند و سرتیپ رضاخان در این نبردها فرماندهی پیاده نظام آتریاد تهران را به عهده داشت. نبرد بین نیروهای دولتی با بلشویک ها و نفرات میرزاکوچک خان در مازندران به مدت یک هفته ادامه داشت و در تاریخ بیست وهشتم تیرماه ۱۲۹۹ش. این نبرد با شکست متجاسرین پایان یافت و باقی مانده نفرات آنان با کشتی به سمت گیلان گریخته و به نیروهای اصلی خود پیوستند. نبرد گیلان که پایگاه اصلی میرزاکوچک خان و بلشویک ها محسوب می شد برای نیروهای دولتی به مراتب سخت تر از نبرد مازندران بود. استاروسلسکی عده ای از نیروها را در مازندران به فرماندهی فیلیپوف معاون خود برای حفاظت از منطقه بجای گذاشت و خود با بقیه نیروها به تهران بازگشت. وی در تهران یک قشون شش هزار نفره از آتریادهای تبریز، همدان و قزوین تشکیل داد و سرتیپ رضاخان به فرماندهی آتریاد تبریز منصوب شد. در ضمن نیروی سه

هـزار نفـری ژاندارمـری بـه فرماندهـی سـرهنگ حبیـب اله خـان شـیبانی نیز عملیـات نظامی خـود را در منطقـه آغـاز کـرده بـود. نیروهای قـزاق به فرماندهـی کل استاروسلسـکی از تهران بـه سـوی گیلان حرکـت و منجیل را تصرف نموده به سـوی رشـت حرکت کردنـد و در نبردی سـخت ایـن شـهر را از جنگلـی هـا و بلشـویک ها کـه در حین فـرار آن را آتـش زده بودند پس گرفتنـد. مردم رشـت وضع اسـفناکی داشـتند. همه اسـب هـا، قاطرهـا وگاری و کالسـکه مردم توسـط بلشـویک هـا و جنگلـی ها مصادره شـده بـود. در این نبردهـا رضاخان یـک درجه ترفیع یافـت و سـرتیپ دوم شـد. استاروسلسـکی هم در تهـران به خاطر پیـروزی در نبـرد مازندران از احمدشـاه درجـه، نشـان و حمایـل گرفته بـود. وی با نیروهای خـود برای تجدید قـوا یک و نیم ماه در رشـت توقـف کرد.

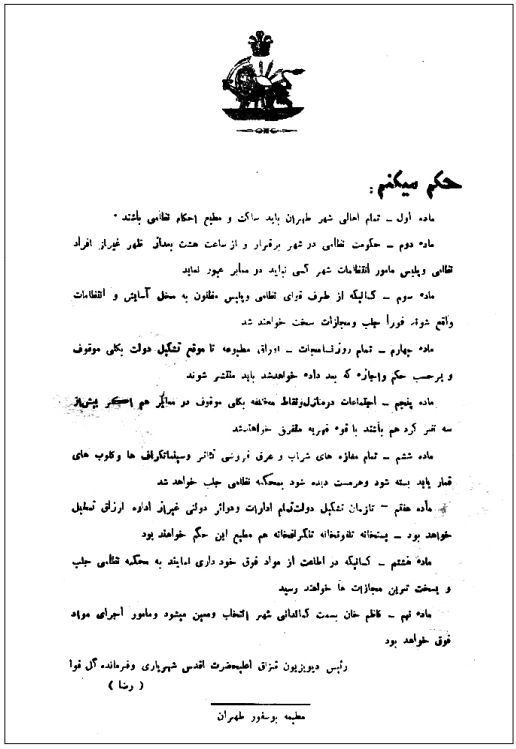

حکم میکنم:

ماده اول ـ تمام اهالی شهر طهران باید ساکن و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم ـ حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعدازظهر غیراز افراد نظامی وپلیس مامور انتظامات شهر کسی نباید در معابر عبور نماید

ماده سوم ـ کسانیکه از طرف قوای نظامی وپلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب ومجازات سخت خواهند شد

ماده چهارم ـ تمام روزنامجات ـ اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و برحسب حکم واجازه که بعد داده خواهدشد باید منتشر شوند

ماده پنجم ـ اجتماعات درمنازل‌ونقاط مختلفه بکلی موقوف در معابر هم بیشتر از سه نفر گرد هم باشند با قوه قهریه متفرق خواهندشد

ماده ششم ـ تمام مغازه های شراب و عرق فروشی تئاتر وسینماتکراف ها وکلوپ های قمار باید بسته شود وهرمست دیده شود بمحکمه نظامی جلب خواهد شد

ماده هفتم ـ تازمان تشکیل دولت‌تمام ادارات ودوائر دولتی غیراز ادارهٔ ارزاق تعطیل خواهد بود ـ پستخانه تلفونخانه تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود

ماده هشتم ـ کسانیکه در اطاعت از مواد فوق خود داری نمایند به محکمه نظامی جلب و بسخت ترین مجازات ها خواهند رسید

ماده نهم ـ قاسم خان بسمت کلانتری شهر انتخاب وتعین میشود ومامور اجرای مواد فوق خواهد بود

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهریاری وفرمانده کل قوا
(رضا)

مطبعه بوستفور طهران

کودتای موفق رضاخان

وضـع اقتصـادی و نارضایتـی عمومـی در انگلسـتان مدتـی پـس از پایـان جنـگ جهانی اول شـرایطی را رقـم زد کـه در ترسـیم آینـده ایـران اثرشـگرفی از خـود باقی گذاشـت. اگر چه انگلسـتان در جنـگ جهانـی اول پیروز شـده و مقاصد خـود را در خاور نزدیـک و میانه طبق نظر لردکـرزن وزیـر خارجـه پیش برده و کشـور های جدیـدی از سـرزمین های امپراتـوری عثمانی پدیـد آورده بـود امـا بـی تردیـد در ایـن جنگ های دهشـتزا تلفات انسـانی و ضربـات اقتصادی سـختی را متحمـل شـده بـود. وقتـی حکومت تزاری در روسـیه سـقوط کرد و کمونیسـت های بلشـویک جایگزیـن آن شـدند انگلیسـی هـا از شـورش های متعـدد روس های ضدکمونیسـت مشـهور بـه روس هـای سـفید بـر علیه حکومـت جدیـد از مرزهای شـمال غربی روسـیه تا مرز هـای جنـوب و جنـوب شـرق این کشـور پهنـاور حمایت کردنـد. به طـوری که در گسـتره چند

هزارکیلومتـری، لجسـتیک نظامـی شـامل مـواد غذایـی، پـول، اسـلحه و حتـی نفـرات نظامی انگلیسـی بـرای تقویت شورشـیان بر علیـه حکومت نوپای کمونیسـتی فراهم آورده بـود تا بلکه بلشـویک هـا را کـه هنـوز قدرتمنـد نبودنـد در روسـیه برانـدازد. امری کـه با شکسـت مخالفان در یکایـک جبهـه هـا از بلشـویک هـا پـس از نبردهایی خونبـار به ناکامـی انجامید. پـس از آن دولـت انگلسـتان تحـت فشـار پارلمـان و افـکار عمومـی به علـت هزینه هـای بسـیاری که در ایـن اقدامـات متحمل شـده و هیـچ نتیجه ای حاصل نشـده بـود وزارت جنـگ و وزارت خارجه را مأمـور کـرد تـا ضمن عقب نشـینی نیروهایـش از این جبهه ها در سـرزمین هـای مختلف به طریقـی عمـل کننـد که دولـت نوبنیـاد بلشـویکی نتواند به سـرزمین هـای مجاور خـود هجوم آورد. بـه گونـه ای کـه کشـورهای هم مرز با روسـیه شـوروی در حـدی از توانمنـدی قرارگیرند کـه خـود توانایـی دفاع از مرزهایشـان را در مقابل کمونیسـت ها داشـته باشـند. در مـورد ایران هـم چنیـن طـرح کلـی مـورد نظـر انگلیسـی ها بـود و مـی خواسـتند هر چـه زودتـر نیروهای خـود را از ایـران فـرا بخواننـد. اما از نظر آنـان وضع ایران با بسـیاری کشـورهای دیگر به خاطر دو موضـوع اساسـی از اهمیـت ویـژه ای برخوردار بود. نخسـت نفـت جنوب ایران کـه در اختیار انگلیسـی هـا بـود و بـرای حفـظ آن در صـورت لـزوم به هرکاری دسـت مـی زدند. مـورد دیگر سـرزمین هنـد بـود کـه اکنون بخشـی از خاک انگلسـتان محسـوب می شـد و بـرای حفظ این سـرزمین در صـد سـال اخیـر چه فتنه هـا که آنـان در ایران برانگیختـه بودند تا بـه مقصود خود برسـند تـا هیـچ کشـور قدرتمنـدی بر آن نباشـد کـه از طریق ایـران به سـرزمین هنـد نزدیک شـود. ایـن بـود کـه در مورد مرزهـای ایران با روس های سـرخ بسـیار حسـاس تـر بودند. پس از رایزنـی هـای متعـدد در وزارت جنـگ و وزارت خارجه انگلیـس، ژنرال ادموند آیرونسـاید را به جـای ژنـرال چمپیـن بـه فرماندهـی نیروهـای بریتانیا در شـمال ایـران (نرپر فـورس) برگزیدند تـا زیـر نظـر ژنرال هالدیـن که در عـراق امروزی مسـتقر بود کار کنـد. آیرونسـاید در ملاقات و مشـورت بـا ژنـرال هالدین اجـازه گرفت که در مـورد مأموریـت اش در ایران با توجه به شـرایط طبـق نظـر و صلاحدیـد خـودش اقـدام کنـد و بـه طـور کامل اسـتقلال عمل داشـته باشـد. به طـوری کـه در تلگـرام رهنمود وزارت جنگ به او به روشـنی تأکید شـده بود که او مسـتقلاً می توانـد اقـدام لازم را انجـام دهـد و الزامی به پیروی از سیاسـت های لرد کرزن در ایـران را ندارد.

آیرونساید فرماندهی نیروهای انگلیس در شمال ایران یا نرپرفورس را در پنجم مهرماه برابر بیست و ششم سپتامبر بدست گرفت.

در این مورد سیروس غنی می نویسد، فیلد مارشال ویلسن هنگام توصیه آیرونساید به ژنرال هالدین در وصف او نوشت، بدون تردید یکی از سریع ترین افسران جوان رو به ترقی ارتش ... زبان دانی شگفت با قدرت جسمانی فراوان و... تدبیر و شهامت بی پایان. آیرونساید پیش از آمدن به ایران مشغول عقب کشیدن قوای بریتانیا از آرخانگلسک و بعد آسیای صغیر بود و در این کار شهرت شایانی یافته بود. حالا که بریتانیا در صدد برآمده بود که نیروهای خود را تا بهار سال۱۳۰۰ش. از ایران بیرون ببرد کسی بهتر از وی برای انجام این نقشه با حداقل دشواری و تلفات نبود. دستور مافوق ها به آیرونساید این بود که وضع را نگهدارد تا کابینه تصمیم به عقب نشینی تمام قوا را بگیرد و برآن باشد که سربازان انگلیسی را در منازعات ایران درگیر نکرده و نفوذ خود را به کار بندد تا استاروسلسکی فرمانده قزاق ها و دیگر نیروهای ایرانی را به اطاعت خود وادارد. پس از فقط چند هفته اقامت در ایران در سمت جدیدش آیرونساید خط مشی هایی برگزید و دنبال کرد که مغایر سیاست های کابینه انگلستان و وزارت خارجه آن کشور بود. او با قدرت شخصیت خود رفته رفته بر صحنه مسلط شد و اراده اش را بر افسران زیردست و همچنین همتای سیاسی خود هرمن نورمن وزیرمختار انگلیس در تهران تحمیل کرد. آیرونساید دریافته بود که بریتانیا خود را درگیر بسیاری مقاصد ناپسند از نظر مردم ایران کرده است. او در صدد برآمد تا نگذارد بیش از این حیثیت کشورش لطمه ببیند. در حالی که لرد کرزن و لرد هاردینگ رییس و معاون وزارت خارجه علیه نقشه وزارت جنگ استدلال می کردند که می خواست قوای بریتانیا را از شمال ایران بیرون ببرد. این دو بر این نظر بودند که ایران باید تحت اختیار انگلستان باشد و بیرون بردن لشکریان منجر به واکنش زنجیره ای شده و بلشویک ها مسلط شده و سپس ایران سقوط می کند و ثبات افغانستان از میان رفته و هندوستان به خطر می افتد. اما فیلد مارشال ویلسن می گفت، این بحث قدری نامربوط است چون به منظورجلوگیری از کمونیست ها در قفقاز و شمال ایران سه لشکر شاید هم بیشتر لازم دارد و ما این تعداد سرباز نداریم. آیرونساید هم که جانب وزارت جنگ را گرفته

بـود مـی گویـد، من سـود چندانی در مهارکـردن ایران نمی بینـم. ما خواهان توسـعه دادن تعهد نظامـی خـود نیسـتیم بلکـه مایلیـم در صـورت امـکان از آن بکاهیـم. بـرای چه دانسـته خود را هـم مـرز شـوروی هـا کنیم. دفـاع از ایران کار ما نیسـت. مـا فقط بایـد از دشـت کارون و نفت انگلیـس و ایـران دفـاع کنیـم. بایـد بهار کـه آمد خـود را خلاص سـازیم. خطر افزایـش خواهد یافـت ولـی ایـن خطر نظامـی نخواهد بود. اسـتدلال آیرونسـاید این بـود که بلشویسـم در حال حاضـر تهدیدی سیاسـی اسـت نه نظامـی. اما در یـک مورد سیاسـت هری نورمن و آیرونسـاید بـا هـم تطابـق کامل داشـت و آن کنار زدن استاروسلسـکی و گـروه افسـران روس از دیویزیون قـزاق بـود. استاروسلسـکی ایـن روز ها پـس از موفقیت در نبردهای مازندران و سـپس تسـخیر رشـت نـه تنهـا در دربار و دولت وضع مسـتحکمی داشـت بلکه مـردم هم از عملکرد او خشـنود بودنـد. البتـه ایـن افسـران روسـی بازمانـده از دوران تـزاری در ایـران نـه تنها هیـچ ارتباطی با بلشـویک ها نداشـتند بلکه آنان را دشـمن می پنداشـتند. اما سیاسـتمداران و نظامیان انگلیسـی بـرآن بودنـد کـه بـه هـر حال اینهـا روس هسـتند. حـال که نیروهـای ما مـی خواهند ایـران را تـرک کننـد ممکـن اسـت ایـن افسـران در شـرایطی با بلشـویک هـای روس به تفاهم برسـند و لشـکر قـزاق را در اختیـار آنهـا قـرار دهنـد کـه در ایـن صـورت کار ایـران تمـام می شـود. از ایـن رو آنهـا را خطـری بـرای آینده تشـخیص داده و در صـدد بودند تا در اولیـن فرصت ممکن ایـن افسـران را کنـار بگذارنـد. ایـن بـود کـه آیرونسـاید به اقـدام خطیری دسـت زد کـه به آن پرداختـه خواهـد شـد. البته این افسـران روسـی را انگلیسـی ها از همـان موقع که وثـوق الدوله را بـه نخسـت وزیری رسـانده بودند برخـلاف منافع خود در ایـران تشـخیص داده و خواهان آن بودنـد کـه در موقعیتـی مناسـب آنان را از کار برکنـار کنند. ولی استاروسلسـکی در زد و بند مالی بـا احمدشـاه بـود و بـرای اسـتحکام موقعیت خـود در قزاقخانه قسـمتی از وجوهـی را که دولت بـه دیویزیـون قـزاق مـی داد بـه احمدشـاه تقدیـم می کـرد. قبـل از آمدن آیرونسـاید بـه ایران نیروهـای انگلیسـی از بلشـویک ها و جنگلی ها در بندر انزلی و رشـت شکسـت خـورده و عقب نشـینی کـرده بودنـد ولی گردنـه منجیل رادر تصرف خود داشـتند تـا در صورتی کـه جنگلی ها و بلشـویک ها به سـمت تهران حرکت کنند مانع پیشـروی آنان شـوند. انگلیسـی ها در زنجان یـک گـردان نظامـی هنـدی را مسـتقر سـاخته بودند امـا نیـروی نظامی اصلـی آنهـا در قزوین

استقرارداشـت. ضمـن اینکه در حـد فاصل گردنه منجیل تا قزوین پاسـگاه های نظامی داشـتند تـا از هرگونـه نقـل و انتقـالات نظامـی دشـمن سـریعاً مطلع شـوند. بـا این حال خبر شکسـت نیروهای انگلیسـی شـمال ایران موسـوم بـه نرپرفورس دولت ایـران و احمدشـاه را دچار نگرانی جـدی کـرده بـود. در ایـن میان چنانکه گذشـت نیروهـای دولتی پـس از تجدید قـوای طولانی مـدت یـک و نیـم ماهـه، رشـت را بـه منظـور تصـرف بنـدر انزلـی از عناصـر متجاسـر تـرک نمودنـد. در روز بیسـت و دوم مهرماه ۱۲۹۹ش. دسـتگاه جاسوسـی ارتش انگلیـس در منطقه به آیرونسـاید اطـلاع داد بـه زودی نیروهـای دولتی از رشـت به سـمت غازیان حرکـت خواهندکرد تـا پـس از نبـرد بـا متجاسـرین در این منطقـه به بنـدر انزلی رفتـه و آن را تصرف و دشـمن را بـه دریـا بریزنـد. غازیـان بین رشـت و بندر انزلـی قـرار دارد. این ناحیـه به صـورت قطعه زمین باریکـی اسـت کـه از جنـوب بـه مـرداب انزلـی و از شـمال به دریـای خزر مـی پیونـدد و جاده رشـت بـه غازیـان از وسـط ایـن زمین باریـک می گـذرد. وقتـی نیروهـای دولتی در ایـن جاده حرکـت کـرده و بـه غازیـان نزدیک شـدند نیـروی اصلی دشـمن کـه در غازیان مسـتقر بود به روی آنان آتش گشـود. همزمان از سـمت راسـت از کشـتی های مسـلح ارتش شـوروی در دریا، آتـش توپ های روسـی و مسلسـل های شـصت تیـر آنان به سـمت نیروهای دولتی روان شـد. عـده ای از نیروهـای جنگلـی نیـز توسـط قایـق هـای ماهیگیـری در مـرداب انزلی پیـش رفته و خـود را بـه نزدیـک جـاده رسـانده و بـا تفنـگ های خـود جبهه سـومی را گشـوده بودنـد. اما مشـکل بـه همیـن جا ختم نشـد بلکه ناگهـان با شـگفتی بسـیار هواپیماهای جنگنـده انگلیس در هـوا ظاهـر و بـه بمباران شـدید نیروهای دولتی پرداختند. استاروسلسـکی و دیگر افسـران در آن هنگامـه آتـش همـه سـویه از این اقدام انگلیسـی ها در حیـرت بودند که چرا آنـان نیروهای دولتـی را چنیـن جنایتکارانـه بـا داس مرگ درو می کنند و به نفع بلشـویک ها وارد جنگ شـده انـد. در ایـن جنـگ سـهمگین دو هـزار قزاق ایرانی کشـته یـا در حین فـرار در مـرداب انزلی از بیـن رفتنـد و عده ای نیز از همین راه توانسـتند فرار کنند. آیرونسـاید در قزوین دسـتور اسـتراق سـمع از هر تلگرافی داده بود که بین شـاه و استاروسلسـکی رد و بدل می شـد و نسـخه ای از آن تلگـراف را هـم دریافـت می کرد.

در مـورد وضعیـت قـزاق ها پس از شکسـت در نبرد انزلی ملک الشـعرای بهار می نویسـد،

رضاخـان پـس از کودتـا روزی در مـورد ایـن جنـگ گفت، من وقتـی همه چیز در هم شکسـت بـا نیروهـای تحـت فرمانم بـه مرداب انزلـی زدیم و سـعی کردیم راهـی برای خـروج از مهلکه پیداکنیـم. در مـرداب بـه سـختی پیـش مـی رفتیـم و گاهـی تا گلـو در لجـن فرو مـی رفتیم تا اینکـه از مـرداب گذشـته و سـراپا گل آلـود بـه جنـگل زدیـم. خارهـای جنگلی بـه خصوص در بیشـه هـا چنـان برنـده بـود که کفـش ها را مـی دریـد و در پا فـرو می رفـت. با این حـال باید بـه حرکـت ادامـه مـی دادیـم چـون آذوقـه ای بـه همـراه نداشـتیم. در همین حـال با عبـور از مناطـق جنگلـی در زمیـن هـای مسـطح حرکـت و بـه کوه هـای جنگلـی داخل شـده و با هر مشـقتی بـود از کـوه هـا بالا رفتـه و جنگل را پشـت سرگذاشـتیم و با لبـاس های ژنـده و پاره، گرسـنه و زخمـی بـه قزویـن رسـیدیم. بـه این ترتیب یک سـال ونیـم حضور سـرتیپ رضاخان در جنگ هـای مازنـدران و گیـلان به پایان رسـید. باقی مانـده نیروها که با افسـران روس عقب نشـینی کـرده بودنـد بـه قزویـن رسـیدند و رشـت دوبـاره به چنـگ بلشـویک هـا و جنگلی ها افتـاد. دیگـر آبـرو و اعتباری برای استاروسلسـکی با این شکسـت بزرگ و پر تلفـات باقی نماند. وقتـی در تهـران دولـت به انگلیس اعتـراض کرد چرا هواپیماهای شـما به جای دشـمن، قزاقان ایرانـی را بمبـاران کـرده آنهـا پاسـخ دادند که اشـتباه کرده انـد. در حالی که اشـتباهی رُخ نداده بـود و خلبانـان انگلیسـی به دسـتور آیرونسـاید بـه این اقـدام دسـت زده بودند. هدف مشـترک سـفارت انگلیس و آیرونسـاید و به سـخنی دیگر وزارت خارجه و وزارت جنگ انگلسـتان از این جنایـت نابخشـودنی ایـن بـود که وجهه افسـران روسـی را بـا این شکسـت در دولـت و دربار از بیـن بـرده و شـرایط را بـرای اخراج آنهـا از قزاقخانه فراهم کنند. در مورد متجاسـرین بلشـویک و جنگلـی هـا نیـز بـر ایـن نظـر بودنـد کـه شـرایط آنـان بـه وضعیـت قبـل از اعـزام نیروهای قـزاق بـه گیـلان برگشـته و در گردنـه منجیـل نیـروی کافی بـرای جلوگیـری از حرکـت آنان بـه سـوی تهران مسـتقر اسـت. در ایـن میان مشـیرالدوله از نخسـت وزیـری اسـتعفا داد. علت ایـن بـود که وقتـی احمدشـاه طبق نظر انگلیسـی ها بـا برکنـاری استاروسلسـکی موافقت کرد مشـیرالدوله بـه علـت دخالـت انگلیسـی هـا در این مـورد و همچنین اعمـال نظر آنـان در همه زمینـه هـا بـر احمدشـاه از طریق نورمـن و در اعتـراض به این وضعیت اسـتعفای خـود را اعلام کـرد و بـا وجـود اصـرار زیـاد شـاه ایـن سیاسـتمدار اندیشـمند و میهن دوسـت حاضر بـه ادامه

کار نشـد. البته مشـیرالدوله قبول داشـت که زمان کنارگذاشـتن استاروسلسـکی فرارسـیده ولی بـا جایگزینـی افسـران انگلیسـی و فرماندهـی آنـان در دیویزیون قـزاق مخالف بـود. چنانکه به صراحـت بـه هرمـن نورمن گفـت، جایگزینی افسـران انگلیسـی را در قزاقخانـه هیچکس نمی پسـندد و بـه او گوشـزد کـرده بـود اگـر نورمن بـر این نظر اصـرار نمایـد دولت اسـتعفا می دهد و چنیـن کـرد. مشـیرالدوله پیرنیـا در دوران نخسـت وزیـری اش با اجـرای قرارداد ننگین سـال ۱۹۱۹م. با وجود فشـارهای سیاسـی وزارت خارجه انگلسـتان و زبونی و رشـوه گیری احمدشـاه از انگلیسـی هـا مخالفـت نمـود. او جنبش جدایی خـواه خیابانی را در تبریز سـرکوب کـرد و اگر دخالـت انگلیسـی هـا در جنـگ بـا بلشـویک هـا و جنگلی هـا نبـود احتمـالاً گیـلان در اختیار آنـان باقـی نمـی مانـد به خصـوص که موفق بـه انعقاد قرار داد دوسـتی و حسـن همجـواری با اتحـاد شـوروی شـده بـود. او با وطـن خواهی و بـا درایـت و کاردانی خدمـت کرد و کنـار رفت. بـه خواسـت دولـت انگلیـس سـپهدار رشـتی (فتح له اکبـر) که فـردی ضعیف از نظر سیاسـی و شـخصیتی انگلوفیـل و امتحـان پس داده و دارای نشـان از پادشـاه انگلسـتان بود بـه جای او در ایـن شـرایط بحرانـی به نخسـت وزیـری رسـید. در ادامه طرح انگلیسـی ها برای کنار گذاشـتن افسـران روسـی از دیویزیـون قـزاق، هرمن نورمـن وزیرمختـار انگلیس در ملاقات با احمدشـاه او را متقاعدکـرد کـه بهتر اسـت قـزاق ها و فرماندهان روسـی در قزوین مانـده و در آنجا تجدید قـوا کننـد تـا اینکـه بـه تهـران بیاینـد. آیرونسـاید افسـر انگلیسـی فرانسـیس را مأمورکـرد که استاروسلسـکی را بـه هنـگام عبور ارتش شکسـت خورده از پـل منجیل ملاقـات و او را با دیگر افسـران روس متقاعدکند که تحت فرمان افسـران انگلیسـی باشـند. در این وضعیت به همراه قزاقـان شکسـت خـورده دوبـاره عـده زیـادی از مردم درمانده رشـت که توسـط بلشـویک ها و جنگلـی هـا بـه فقـر و فلاکت کشـیده شـده بودنـد افتان و خیـزان به سـوی قزوین مـی رفتند. استاروسلسـکی هـم سـوار اتومبیلش شـد تـا به تهران بـرود. به قزویـن که رسـید از تلگرافخانه ، تلگرامـی بـه احمدشـاه زد کـه بـه زودی بـه ملاقاتـش خواهدآمد و تلگـرام دیگری بـه بریگاد قـزاق که دسـتورداد در شـمال شـهر قزویـن اردو بزننـد. اما مأمـوران شـنود آیرونسـاید، تلگرام وی بـه شـاه را توقیـف و در تلگرامـی دیگـر کـه تغییرکـرده بـود به قزاق ها دسـتور مـی داد به اردوگاه آقابابـا کـه اردوگاه انگلیسـی هـا در قزویـن بـود بروند. در ایـن زمان نورمن به خواسـت

لـرد کـرزن بـا احمدشـاه کلنجار می رفـت تـا او را راضی بـه کنارگذاشـتن استاروسلسـکی کند ولـی او نمـی پذیرفـت چـون از استاروسلسـکی پـول دریافـت مـی کرد. وقتـی اصرار انگلیسـی هـا افـزوده شـد احمدشـاه بـرای موافقت بـا این پیشـنهاد، تقاضا کـرد پرداخـت ماهیانـه پانزده هـزار تومـان بـه او کـه وزارت خارجـه انگلیـس قطـع کـرده بود دوبـاره برقـرار و دایمی شـود و همچنیـن بـه او اجـازه دهنـد در بهـار آینـده به مدت ششـماه بـه اروپا سـفر کند. وقتـی وزارت خارجـه انگلیـس پیشـنهادات را قبـول کـرد کار مطابـق خواسـت آنـان سـامان گرفـت. در این موقـع بـود کـه استاروسلسـکی بـه تهران رفـت در حالـی کـه قـزاق هـا در اردوگاه آقابابا تحت نظـر نیروهـای انگلیسـی قرارگرفتنـد. استاروسلسـکی وقتـی بـه دربـار رسـید و با شـاه ملاقات کـرد بـا سـردی بـا وی برخـورد شـد و به او گفته شـد بایـد اسـتعفا دهد. بـه این ترتیـب اخراج کلیـه افسـران روسـی از بریـگاد قـزاق که در شـرایط عادی ممکن بـود با درگیری و مشـکلات همـراه باشـد بـه روش معمـول انگلیسـی ها بـا توطئـه ای نظامی و بـا تعویض چنـد تلگراف و واریـز وجوهاتـی به جیب احمدشـاه انجام شـد. افسـران روسـی قزاقخانـه که با تغییـر حکومت در روسـیه حاضـر بـه بازگشـت بـه روسـیه نبـوده و برای رفتـن به کشـورهای غربـی به کمک انگلیسـی هـا نیـاز داشـتند همگی کنـار رفته و بـار و بنـه و خانواده و دسـتمایه خود را برداشـته بـا کمـک انگلیسـی ها به بغـداد رفتند تـا از آنجا به کشـوری در اروپـای غربی برونـد. نیروهای قـزاق خسـته و کوفتـه بـا لباس های پاره در سـوم آبانمـاه ۱۲۹۹ش. به اردوگاه آقابابـا در قزوین رسـیدند. آیرونسـاید فـوراً به دیـدار آنان رفـت و طی نطقی در مـورد همکاری ارتـش انگلیس و ایران در مقابل بلشـویک ها و جنگلی ها سـخن گفت و سـرهنگ کاظم خان سـیاح سـخنان او را بـرای قـزاق ها ترجمه کرد. بعد از نطق آیرونسـاید از آنان خواسـت اسـلحه هـای خود را موقتاً تحویـل دهنـد تـا مربیـان نظامی انگلیسـی آمـوزش نظامی خود را شـروع کننـد. وقتی صحبت های آیرونسـاید ترجمه شـد سـکوتی کامل در سـربازخانه حکمفرما شـد اما ناگهان افسری بلند بـالا از صـف افسـران جـدا شـد و چند قدم پیش آمـد. وی نخسـت رو به کاظم خان سـیاح کرد و گفـت شـما کـی هسـتید و این افسـری که با شماسـت کیسـت. کاظم خـان گفت از افسـران ژاندارمـری دولت شاهنشـاهی اسـت و ایشـان ژنرال آیرونسـاید فرمانـده کل قـوای انگلیس در ایـران اسـت. رضاخـان گفت بسـیار خـوب خواهش می کنم سـخنان مـا را برای ایشـان ترجمه

کنید. سپس گفت، افسران و افراد لشکر قزاق گارد مخصوص پادشاه ایران هستند و از اوامر حکومت مرکزی که به نام شاهنشاه صادر می شود تبعیت می کنند. اگر ژنرال درخواستی دارند باید قبلاً در تهران با هیأت دولت مطرح کنند و اگر تصویب شد دستور اجرای آن را دولت به ما ابلاغ کند نه یک فرمانده خارجی و اما در مورد تحویل اسلحه هایمان، ما اگر در مورد توقیف افسران روسی و گرفتن اسلحه آنان سکوت کردیم برای این بود که مطلع بودیم این افسران به امر شاهنشاه و فرمانده ما از خدمت منفصل شده اند. به علاوه همه ما آنان را خائن می دانستیم و آرزوی قلبی ما همین بود که روزی از قید آنان رها شویم. این بود که حتی سر انگشتی برای همراهی با آنان بلند نکردیم. اما در مورد خودمان وضع چنین نیست و ما اسلحه خود را به کسی تحویل نخواهیم داد. سپس در حالی که برآشفته شده بود با تحکم گفت، کسی که بخواهد اسلحه مان را از دستمان بگیرد باید قبل از آن از روی نعش ما بگذرد. آیرونساید که از شجاعت و جسارت نظامی رضاخان خوشش آمده بود و با خود رفتار او را تحسین می کرد حرف خود را برگرداند و با چهره ای متبسم از همه آنها معذرت خواست وگفت منظور من توهین به شما نبود و هرگز در صدد خلع سلاح شما نبودم. منظورم این بود که هر کدام از شما که خواستید وارد شهر شوید موقتاً اسلحه خود را به دژبان انگلیسی تحویل دهید. دوستان ما باید با یکدیگر همراه و همکار باشیم. دشمن مشترک ما در شمال حضور دارد و سرکوب نشده است. سپس به سوی افسران آمد و به ترتیب با آنان دست داد و از هر یک اسم او را پرسید تا به افسر بلندبالای سخنران رسید و او گفت که رضاخان است. آیرونساید نام او را به خاطر سپرد.

سیروس غنی می نویسد، سپهدار وقتی کابینه خود را تشکیل داد به دو موضوع امید بسته بود، نخست اینکه مذاکراتی که دولت مشیرالدوله با بلشویک ها در مسکو انجام داده بود به نتایجی منجر شود که بلشویک ها دست از پشتیبانی از جنگلی ها برداشته و نیروهای خود را از ایران خارج کنند که چنین چیزی واقعیت پیدا نکرد. دیگر اینکه وی بر این گمان بود که دولت انگلیس برای تجدید سازمان و تأمین هزینه های لشکر قزاق برای بازیابی آن به نحوی که بتواند متجاسرین شمال را سرکوب نماید اقدام خواهد کرد. این تصور او هم به حقیقت تبدیل نشد. سپهدار انگلوفیل وزیران طرفدار انگلیس را به کار گماشته بود و

در همـه امـور بـا هرمن نورمن مشـورت می کـرد. اما با این حـال دولت ناکارآمـد او در موقعیتی بـود کـه نـه دربـار او را جـدّی مـی گرفـت و نـه سـفارت انگلیس. بـه طوری کـه نورمـن با لرد کـرزن ایـن موضـوع را مطـرح کـرد که آیـا مخالفتـی دارد کـه سـپهدار از کار برکنار شـود و به جـای او رییـس الـوزرای مرتجـع و قدرتمنـدی بیاید. کرزن در پاسـخ از این فکر اسـتقبال کرد و گفـت آمـدن کابینـه نیرومنـد مایه خوشـوقتی اسـت. نورمن عـلاوه بر ایـن در پـی از بین بردن هـر نـوع امیـدواری بلشـویک هـا بـرای نفـوذ در ایران بـود و بـرآن بود کـه تفوق انگلسـتان را همچنـان حفـظ کنـد. او فکـر می کرد بـرای این منظـور باید نیروهای مسـلح به ویـژه قزاق ها را تقویـت کـرد. در ایـن مـورد آیرونسـاید موفقیـت را در این می دانسـت که نیروهای انگلیسـی ایمـن و بـی دردسـر از شـمال ایران بیرون رونـد و دیویزیون قـزاق تجدید سـازمان یابد و تحت فرماندهـی افسـران ایرانـی ضدکمونیسـت قـرار گیـرد و شورشـیان شـمال را سـرکوب و نظم و آرامـش را در آنجـا برقرارسـازد. وی دریافتـه بود کـه وجود یک فرمانده مقتـدر در رأس قزاقخانه ضـروری اسـت. آیرونسـاید در گزارشـی بـه وزارت جنـگ در تاریـخ هفـده آذر ۱۲۹۹ش. برابر با هشـتم دسـامبر ۱۹۲۰م. نوشـته بـود، یـک افسـر ایرانی توانـا بایـد فرماندهی قزاق ها را بدسـت گیـرد. ایـن بسـیاری از مشـکلات را برطـرف مـی کنـد و بـه مـا مجـال میدهـد با مسـالمت و آبرومندی این کشـور راترک کنیم. در اواسـط آبان ماه در نخسـتین ملاقات آیرونسـاید با سـردار همایـون که پس از برکناری استاروسلسـکی از طرف احمدشـاه به سـمت فرمانـده کل قزاقخانه منصـوب شـده بـود سـردار همایون بـه آیرونسـاید اقرارکرد که من سـرباز حرفه ای نیسـتم و به خاطـر وفـاداری به شـاه بـه ریاسـت قزاقخانه منصـوب شـده ام. سـردار همایـون خواهش کرد ترتیـب معرفـی او بـه افسـران قـزاق در قزویـن داده شـود. آیرونسـاید او را بـه کلنل اسـمایس معرفـی مـی کند. اسـمایس می گوید، سـردار همایون افتضاح بـود با هیچیک از افسـران ایرانی دسـت نـداد و کلمـه ای حـرف نزد. افسـرها همه بـه او تعظیم کردند ولـی او نـه از اقدامات آنها در رشـت تشـکرکرد و نـه گفـت از ایـن به بعـد با او وضـع بهتری خواهند داشـت. سـردار خیال نـدارد در اردو یـا نزدیـک آنهـا به سـر برد. طولی نکشـید کـه آیرونسـاید پی برد سـردارهمایون موجـود کوچـک بـه درد نخوری اسـت و نمی توانـد روی او حسـاب کند. تصمیـم گرفت فوری معاونـی لایـق بـرای او پیداکند. آیرونسـاید در بازدید های قبلی اش از قزاق هـا در آقابابا دریافته

بـود آتریـاد تبریـز بهتـر و بـا نشـاط تر از سـایرین بـه نظر می رسـند. اسـمایس هم بـه او گفته بـود کـه آتریـاد تبریز خوب عمل کرده و حمله بلشـویک ها را در شـمال منجیل درهم شکسـته اسـت. آیرونسـاید نـام فرمانـده آنـان را پرسـید و چندی بعـد به وی معرفی شـد. این افسـر بلند بالا با شـانه های پهن و بینی عقابی و چشـمان درخشـان که قیافه ای پر شـور و نشـاط داشـت رضاخـان بـود. بیدرنـگ تصمیـم گرفت او را بـه معاونت سـردار همایون و در واقـع به فرماندهی قزاقـان آقابابـا برگزیند. دسـتور داد کلنل اسـمایس امـور اداری و مالی قزاقخانه را بدسـت بگیرد و رضاخـان بـه تجدیـد سـازمان و آموزش آنها بپـردازد. دو هفته بعد آیرونسـاید دوبـاره از اردوی قـزاق هـا بازدیدکـرد. سـربازان ایرانـی کارآمـد و بـا انضبـاط نشـان می دادنـد. از وضـع موجود خشـنود شـد بخصـوص وقتـی اسـمایس گفـت رضاخـان همـه انتظـارات او را بـه عنـوان یک فرمانـده نظامـی بـرآورده کرده اسـت. این بود که آیرونسـاید و اسـمایس به این نتیجه رسـیدند کـه ادامـه حضور سـردار همایون در اردو مفید نیسـت . آیرونسـاید تصمیم گرفـت او را از اردوگاه دور و کارهـا را بطـور کامل به رضاخان محول کند. از این رو به اسـمایس دسـتور داد به سـردار همایـون مرخصـی بدهـد تـا به سرکشـی املاکش بـرود. بـا این تصمیـم اختیار کامل قـزاق ها بـه دسـت رضاخـان افتـاد. آیرونسـاید بـا وضع موجـود نتیجـه گرفت اگر قـزاق هـا همینطور تا قبـل از رفتـن ما به نحوی نسـبتاً خوب سروسـامان بگیرند خواهند توانسـت قـوای میرزاکوچک خان را شکسـت دهند و برای مدت مدید خطری متوجه کشـور ایران نخواهد بود. در یادداشـت هـای آیرونسـاید اشـاره به ضـرورت وجود مـردی مقتدر کـه ایران را نجـات دهد از اوایل سـال نـو مسـیحی مکـرر دیـده می شـود. او علاوه برخواسـته اش مبنی بـر خروج بی خطـر نیروهای انگلیسـی از ایـران فکـرش متوجه بـه کار گماردن رهبـری نیرومند در ارتش ایران بـود و به این اعتقـاد رسـیده بود کـه این شایسـتگی را در رضاخان یافته اسـت.

از سـوی دیگـر سـیدضیاءالدین طباطبایـی آخوندزاده ای بود که ناگهان در صحنه سیاسـی ایـران چهـره شـد. وی در شـیراز متولـد و در هفـده سـالگی با همـکاری دایی اش نشـریه ندای اسـلام را در این شـهر منتشـرکرد. او سـپس به تهران آمد و به انتشـار همین نشـریه در تهران پرداخـت. سـیدضیاء فـردی جنجالـی و حیله گر بـود که گاهـی در لباس روحانی ظاهر می شـد و زمانـی در شـمایل غیرروحانـی. وی دو بـار اقـدام به بمب گـذاری برای کشـتن دو نفر کرد که

هیچکـدام بـه نتیجه نرسـید. سـیدضیاء حدود دو سـال در فرانسـه و انگلسـتان به سـر بـرد و به انگلوفیل دوآتشـه و سرسـپرده تبدیل شـد و در مراسـم تاجگذاری جرج پنجم پادشـاه انگلسـتان حضـور یافـت. او مـورد توجـه دسـتگاه دیپلماسـی انگلیس قـرار گرفت و در بازگشـت بـه ایران روزنامـه رعـد را بـا کمـک مالـی سـفارت انگلیس منتشـرکرد. نـام وی بـه خاطر طرفـداری بی چـون و چرایـش از وثـوق الدولـه و قـرارداد ننگیـن سـال ۱۹۱۹م. بر سـر زبـان ها افتاد. شـش سـال وفـاداری بـی دریـغ بـه منافع انگلیـس در ایـران او را بـه مهـره ای قابل اعتنا در سـفارت انگلیـس تبدیـل کرده بـود. اما وی مخالفانی انگلیسـی نیز داشـت، کلنل مید که سـیدضیاء را از زمـان اقامتـش در شـیراز مـی شـناخت بـه وزارت خارجـه انگلیـس گـزارش کرد که سـیدضیاء شـیادی بیش نیسـت. در تهران همه او را انگلوفیل رسـوا می نامیدند. او در تابسـتان ۱۲۹۹ش. کمیتـه آهـن راتشـکیل داده بـود که علاوه بر عده ای سرشـناس دو افسـر ژاندارمـری نیز عضو آن بودنـد. سـرهنگ کاظـم خـان سـیاح و سـرگرد مسـعودخان کیهان. سـیدضیاء به خواسـت سـفارت انگلیـس واسـطه بانـک شـاهی با مشـتریان بـا نفوذ ایـن بانک شـامل رجال سیاسـی کشـور و ثروتمنـدان شـده بـود و آنهـا از طریق او می توانسـتند بـا بانک انگلیسـی معامله کنند. ایـن مسـئله موجـب شـد که بیـش از پیـش در میان رجـال و افراد با نفوذ کشـور اسـم و رسـم پیداکنـد. ایـن همـان هدفـی بود کـه وزارت خارجه انگلیـس برای پر و بـال دادن بـه این آخوند شـیاد و دغلـکار کـه پـدر آخونـد او از نجـف به شـیراز آمـده و در آنجا سـاکن شـده بـود دنبال میکـرد. امـا بـا این حـال او در جامعه شـخصی منفور بود. هرمـن نورمن گفتگوهـای متعددی با سـیدضیاء در مـورد نخسـت وزیـری او بـه عمـل آورد. بـه نظـر مـی رسـد در ایـن گفتگـو هـا سـیدضیاء به او گوشـزد کرده اسـت که نمـی تواند جلو معاهده حسـن همجواری ایـران با اتحاد شـوروی را بگیـرد. همچنیـن قـادر نخواهد بـود از قـرارداد ۱۹۱۹م. حمایت کند در شـرایطی که افـکار عمومـی و مجلسـیان به شـدت با آن مخالف می باشـند. امـا وی گفت بدون ایـن قرارداد هـم مـی خواهد عمـلاً مفـاد آن را به اجرا بگـذارد و کارمندان و مستشـاران نظامی انگلیسـی را بـرای تجدیـد سـازمان اداری و مالی و لشـکری اسـتخدام کنـد. نورمن به لرد کـرزن با اطمینان مـی گویـد، در حکومـت سـیدضیاء ایـران همچنـان در مـدار انگلسـتان باقـی خواهد مانـد و به منافع اقتصادی و سـایر مصالح ما در آنجا ضربه ای وارد نخواهد شـد. آیرونسـاید هم در مراحل

آخـر طـرح خـود قـرار داشـت. او تصمیم گرفـت در باره شـرایط واگـذاری زمام دیویزیـون قزاق بـی پـرده با رضاخان صحبت کند. او دو شـرط گذاشـت، نخسـت اینکه رضاخان بایـد قول دهد هیچگونـه اقدامـی بـه هنـگام عقب نشـینی نیروهای انگلیسـی از ایـران به عمل نیـاورد در غیر اینصـورت جلـوش مـی ایسـتیم. دیگر اینکه هـر نقشـه ای در سـر دارد باید تعهد بسـپارد برای خلـع شـاه اقدامـی نکنـد و در ایـن مـورد بـه زور متوسـل نشـود. رضاخان هـر دو درخواسـت را پذیرفـت ولـی بـی پـرده به آیرونسـاید گفـت از سیاسـتمدارانی که مجلـس و دولت را در دسـت دارنـد و فقـط بـه منافع شـخصی خودشـان توجه می کننـد بدش می آیـد. روز سـیزدهم بهمن ۱۲۹۹ش. ژنـرال هالدیـن فرمانـده آیرونسـاید کـه در بغـداد مسـتقر بود بـه او دسـتور داد تا اول اسـفند مـاه خـود را به بغداد برسـاند تا برای شـرکت در جلسـه ای بـه قاهره برود. این جلسـه با وینسـتون چرچیـل وزیر جدید مسـتعمرات برای بررسـی وضـع بریتانیا در خاورمیانـه برگزار می شـد. آخریـن ملاقات آیرونسـاید با رضاخان در بیسـت و هشـتم بهمـن که روز پیـش از حرکت او بـه بغـداد بـود صـورت گرفت. آیرونسـاید می نویسـد، با رضاخـان گفتگوکـردم و او را به طور قطـع بـه فرماندهی قـزاق ها برگزیدم... او مرد رو راسـتی اسـت. رضاخان با لیاقت خـود از میان نظامیان برخاسـت. او در جنگ های بسـیاری شـرکت داشـت و درجات نظامی خود را در نتیجه شـجاعت و کفایـت نظامی بدسـت آورده بـود. او به خاندان بـا نفوذی تعلق نداشـت بلکه مردی بـود کـه از میـان جامعه و از شـهر تهران برخاسـته بود. نحوه زندگی سـاده و با انضباطی داشـت و ترتیـب خـورد و خـوراک و رفتار منضبـط او هیچگاه تغییر نکـرد. از او همواره بـه عنوان نمونه کاملـی از یـک نظامـی میهن پرسـت یـاد می شـد. در مورد چگونگـی انجام کودتـا از همه بهتر خاطـرات دوسـت نزدیک رضاخان ، نظامی شـجاع احمـد امیراحمدی اولین سـپهبد بعدی ایران اسـت کـه در آن موقـع سـرتیپ بـود. او مـی نویسـد، مـن در قزوین به ملاقـات میرپنـج رفتم، ایشـان گفتنـد چنـد روزی بـه تهـران می روم تـا با اشـخاص مؤثر مذاکـره کنم ببینـم رفتن به تهـران و تصـرف قزاقخانـه بـرای مـا امکان پذیر اسـت یـا نه. پـس از چنـد روز از رضاخان نامه ای دریافـت کـردم کـه مرا ملاقـات کنید. واحد مـن در خارج قزوین مسـتقر بود، مـن بلافاصله بـه قزویـن آمـدم. ایشـان گفتنـد در تهـران با اشـخاص مـورد نظـر گفتگوکـردم آنـان موافقت نمودندکـه مـن رییـس قزاقخانه شـوم مشـروط بـر اینکـه سـردارهای قزاقخانه که ارشـدیت به

مـن دارنـد بـه مخالفـت برنخیزنـد. با هـم در این مورد تبـادل نظـر و وضعیت را بررسـی کردیم و قـرار بـر ایـن شـد ایشـان نامه ای بـه سـردار عظیم (سرلشـکر محمـد توفیقی) که پـدر خانم من و از همه سـردارها مسـن تر و ارشـدتر بود بنویسـند تا من آن را به ایشـان برسـانم و خودم نیـز ایشـان را ترغیـب بـه قبول ایـن امرکنم. بدینسـان امیراحمدی به تهـران مـی رود و نامه را بـه سـردار عظیـم رسـانده و اهمیـت موضـوع را توضیـح می دهـد و پـس از کسـب موافقت او جلسـه ای با حضور سـرداران ارشـد به خواسـت سـردار عظیم تشـکیل و امیراحمدی و سـردار عظیـم از سـرتیپ رضاخـان حمایـت کـرده و موافقـت کتبـی افسـران ارشـد بـا اقـدام رضاخان گرفتـه می شـود. قرارمـی گذارند کـه در وقت مقتضی سـردار همایـون را از فرماندهی قزاقخانه کنـار زده و رضاخـان رییـس دیویزیـون قـزاق شـود. عـلاوه بـر ایـن توافـق مهـم کـه توسـط امیراحمـدی انجـام مـی شـود نامـه ای از ارکان حرب بـه عنوان افسـری ارشـدتر از رضاخان به دسـت امیراحمـدی مـی افتـد کـه در آن اجـازه عزیمت تعـداد کمی از نفـرات فوج قـزاق قزوین بـه تهـران بـرای برقراری نظم داده شـده اسـت. در ایـن نامه، نـام رضاخان را به جای نام افسـر دیگـر مـی گذارنـد و بـه ایـن ترتیـب رضاخـان هم رضایـت سـرداران تهـران را جلب نمـوده و همچنیـن نامـه ای رسـمی در اختیـار دارد کـه قـوای خـود را بـه تهران اعـزام کند. بـا این نامه رضاخـان بـه راحتـی حمایت افسـران جزء را بـرای این اقدام جلـب نمود. در روز بیسـت و پنجم بهمـن ۱۲۹۹ش. نیرویـی حـدود هـزار نفر از اردوی قزوین به سـوی تهران حرکت کـرد. در این موقـع شـاه و دولـت تغییـر عقیـده داده و خواسـتار توقـف نیروهـای نظامـی در قزوین شـدند و وزیرجنـگ از رضاخـان خواسـت بـه قزویـن برگـردد. بـا تهدیـد و رشـوه رییـس تلگرافخانـه را واداشـتند بـه تهـران خبر دهد که نتوانسـته بـا رضاخان تماس بگیـرد. با این رویـداد مصمم می شـوند حرکـت قـوا به سـوی تهران را سـرعت بخشـند. در دوم اسـفند مـاه سـرتیپ جهانبانی و سـرهنگ کاظـم خان سـیاح نیز بـه نیروهای رضاخان پیوسـتند. اتومبیل سـردار همایـون را که از طـرف شـاه فرسـتاده شـده بود تـا از حرکـت قزاقان به سـوی تهـران جلوگیری کنـد متوقف کردنـد. کمـی پـس از آن اتومبیـل دیگـری از تهران بـه قوای رضاخان رسـید که سرنشـینانش سـیدضیاء طباطبایی و سـرگرد مسـعودخان کیهان بودند. اینکه قرار بود سـیدضیاء نخسـت وزیر کودتـا شـود از قبـل با رضاخان هماهنگ شـده بـود. نیروهای رضاخـان در همیـن روز به حومه

تهـران رسـیدند. او بـه نظامیان می گوید احتیاط کنیـد زیرا احتمال مـی رود ژاندارمری مقاومت کنـد. در ایـن میـان در بعدازظهـر چندین نفـر از تهران بـه اردوی نظامیان می رسـند. این هیأت شـامل معیـن الملک منشـی مخصـوص احمدشـاه، ادیب السـلطنه معاون نخسـت وزیـر، کلنل هادلسـتن و کلنل هیگ انگلیسـی کـه به ظاهر خواهان ایـن بودند نیروهای نظامـی وارد تهران نشـوند. معیـن الملـک بـه رضاخـان گفـت، اعلیحضـرت همایونی فرمـوده انـد آمـدن ناگهانی نیـروی قـزاق بـه تهـران موجب وحشـت اهالی تهـران می شـود بایـد از این کار منصـرف و به قزویـن بازگردنـد. رضاخـان گفت، تأسـف می خـورم که اعلیحضـرت چنین فرمایشـی را اکنون کـه مـا نزدیـک تهـران هسـتیم فرمـوده انـد. ایـن سـربازان چـه رنـج هایـی را تحمل کـرده و فـداکاری هـا کـرده انـد. حـال کـه پـس از مدتهـا مـی خواهیـم بـه خانـواده هایمان سـربزنیم اعلیحضـرت مـا را از ایـن کار منـع مـی کننـد. همین حـرف های معیـن الملـک را کلنل هیگ هـم تکـرار مـی کنـد امـا او در واقـع نقش مخالـف را بازی مـی کـرد در حالی که این دو افسـر انگلیسـی همسـو بـا سـیدضیاء بودند. بـه این ترتیـب نیروی نظامی بـه حرکت به سـوی تهران ادامـه مـی دهـد. سـربازان اندکی کـه از دروازه هـای تهران پاسـداری می کردنـد مقاومتی نمی کننـد و قـزاق هـا در شـهر کلانتری هـا را می گیرند و فقـط دو پلیس که به قزاق هـا تیراندازی کردنـد زخمـی مـی شـوند. حکومـت نظامـی اعلام و سـرهنگ کاظـم خان سـیاح کـه از یاران سـیدضیاء بـود حاکـم نظامی تهران می شـود. رضاخـان نیـز در قزاقخانه مسـتقر و فرماندهی را بـه عهـده مـی گیـرد و سـردار همایـون بـدون هیـچ تنشـی کنـار مـی رود. اعلامیـه نخسـت رضاخـان نشـان از همـان اعتماد به نفس و اقتداری دارد که بخشـی از شـخصیت او بود و بدون هیـچ مقدمـه ای نوشـت حکـم می کنـم، روزنامه ها همه تعطیل و بر حسـب حکـم و اجازه ای کـه بعداً داده خواهد شـد باید منتشـر شـوند. اجتماعـات در منازل و نقاط مختلـف به کلی ممنوع اسـت و... بـه اهالـی تهران هشـدار داده می شـود هر کـس از اوامر حاکم نظامی سـرپیچی کند به اشـد مجازات خواهد رسـید. احمدشـاه که بشدت ترسـیده بود تا بامداد سـوم اسفند ۱۲۹۹ش. کـه کودتـا روی داد نتوانسـته بـود با نورمـن تماس بگیـرد. در واقـع نورمن ترتیبـی داده بود که شـاه موفـق بـه گفتگـو نشـود. وقتـی تمـاس برقرارشـد پرسـید موضـع بریتانیـا در ایـن جریان چیسـت؟ نورمـن بـه شـاه اطمینـان داد خطـری متوجـه او نیسـت و توصیه کـرد از سـیدضیاء و

رضاخـان پشـتیبانی کنـد. فردای آن روز سـیدضیاء به حضور شـاه رسـید و از او درخواسـت کرد لقـب دیکتاتـور بـه او بدهـد. شـاه بـا درخواسـت او موافقت نکـرد اما رضایـت داد کـه او رییس الوزرا شـود. احمدشـاه سـرتیپ رضاخـان را در مقام فرماندهـی قزاقخانه تأییدکرد و بـه او عنوان سردارسپه داد.

گفتنـی اسـت کـه آنچـه بـه نام کودتای سـوم اسـفند ۱۲۹۹ش. شـهره شـده اسـت با مفهـوم اصلـی کودتـا که برکناری قـدرت حاکم و جایگرینی آن توسـط کودتاچیان اسـت تفاوت دارد. زیـرا رضاخـان پـس از گرفتـن تهـران احمد شـاه را از پادشـاهی برکنار نکـرد و فقط دولت وقت کنار رفت و وی حکم سردارسـپه و سـیدضیاء حکم نخسـت وزیری را از احمدشـاه گرفتند و شـاه در مسـند خود قرار داشـت.

صعود و سقوط سیدضیاء

با نخست وزیری سیدضیاء به دستور او در تهران دستگیری های گسترده ای از رجال سیاسی و اشخاص صاحب نفوذ و ثروتمندان و ملاکان بزرگ صورت گرفت که لیست بلند بالایی بود و حدود دویست نفر بازداشت شدند. از سیاستمداران سرشناسی که دستگیر نشدند می شود از صمصام السلطنه بختیاری رئیس بختیاری ها، حسین پیرنیا و حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و مستوفی الممالک خوشنام و محبوب نام برد. سفرای دولت های خارجی در گزارش های خود از تهران به سرسپرده بودن سیدضیاء به عنوان عامل و دست پرورده دولت انگلیس اشاره می کنند و اینکه سفارت انگلیس درکودتا با او همراه بود. اما رضاخان به سفارت انگلیس وابسته نبود و از طرف وزارت خارجه انگلیس برای این منظور انتخاب نشده بود بلکه آیرونساید بود که او را شایسته فرماندهی قزاق ها تشخیص داده و دست او را باز گذاشته بود با این شرط که موقعیت احمدشاه حفظ شود و به او آسیبی نرسد. اما نورمن در جریان کودتا بود و در این زمینه با آیرونساید هماهنگی کرده بود. نورمن شناختی از رضاخان نداشت و به نقش او در حوادث بعدی بی اعتنا بود. بلکه نقطه اتکاء سفارت انگلیس سیدضیاء بود که به عنوان نخست وزیر قراربود کار ها را همان طور که متعهد شده بود در جهت منافع انگلیس پیش ببرد. در گزارش های اولیه نورمن به لرد کرزن ذکر دیگری از او جز اشاره گذرا به رضاخان به عنوان افسری لایق و درست کار و بدون جاه طلبی سیاسی نشده است. اما مدتی بعد که سیدضیاء طبق وعده به اربابان انگلیسی خود در صدد برآمد افسران انگلیسی را استخدام و امور نظامی را به آنان بسپارد رضاخان محکم در مقابل او ایستاد و اجازه چنین کاری را نداد. به علاوه باحفظ سمت فرماندهی قزاقخانه پست وزارت جنگ را هم به عهده گرفت. نورمن که به تدریج به قدرت رضاخان پی برده بود به ضدیت با وی پرداخت. مدارک نشان می دهد که آیرونساید و نورمن هر کدام یکی از دو نفر اصلی کودتا را می شناختند و شناخت چندانی از نفر بعدی نداشتند. در مورد موفقیت برق آسای کودتا علاوه بر برنامه ریزی های قبلی رضاخان که بسیار مهم بود به این مسأله هم باید اشاره کرد که ایرانیان از سیاستمداران ضعیف و بی لیاقتی که یکی پس از

دیگـری پـس از مشـروطه بر سـر کار آمـده و کاری برای مملکت و مـردم انجام نـداده بودند به تنـگ آمـده بودنـد. آنـان خواهـان حکومت مرکـزی مقتـدری بودند تا بلکـه بتواند بـر این همه بـی سـر و سـامانی و ناامنـی و فلاکت اقتصـادی و... پایان دهـد. این بود که نیـروی اندک قزاق توانسـت بـدون هیچ مشـکلی به سـرعت تهـران را تصـرف و دولـت را برکنار و دولـت جدیدی تشـکیل دهد.کودتـا بـه همین علـل از پشـتیبانی بازاریـان، روزنامـه نـگاران، معلمان،کارمندان دولـت و حتـی ملاکیـن بزرگ برخـوردار بود. اما در کشـور امنیت نبود و در بیشـتر مناطق دولت مرکـزی قدرتـی نداشـت. علاوه بر میرزاکوچک خان و بلشـویک ها در شـمال، ایلات و عشـایر نیـز هـر کـدام در منطقه نفوذ خود قدرت بلامنازع داشـتند. شـیخ خزعل نیز با حمایت انگلیسـی هـا برخوزسـتان و مناطـق نفـت خیـز حکومت مـی کـرد و پاسـخگوی حکومت مرکـزی نبود. ناامنـی بـه حـدی بـود که راهزنـی ها به حوالـی دروازه شـهر ها نیز رسـیده بـود. محمد مصدق والی فارس نخسـت وزیری سـیدضیاء را نپذیرفت و در شـانزدهم اسـفند اسـتعفا داد. احمد قوام (قوام الملک) والی خراسـان نیز نخسـت وزیری او را نپذیرفت و سـیدضیاء دسـتور بازداشـت قوام را بـه کلنـل محمدتقیخـان پسـیان فرمانـده ژاندارمری خراسـان صادرکـرد. وی با بـی احترامی نسـبت بـه والـی او را دسـتگیر و بـا چند ژاندارم مسـلح به تهران فرسـتاد. سـیدضیاء او را زندانی کرد. سـیدضیاء در نخسـتین اعلامیه جنجالی خود در مورد سیاسـتمداران و سـایر دستگیرشـده هـا نوشـت، آنها در پانزده سـال گذشـته مانند زالو خون ملـت را مکیده اند. او بـرای آزادی رجال زندانـی شـرط گذاشـت کـه در صـورت پرداخـت مبلـغ تعییـن شـده آزاد خواهند شـد. وی برای آزادی افـراد مختلـف مبالـغ متفاوتـی تعییـن نمود کـه مبلغ درخواسـتی برخی سرسـام آور بود و بـرای هـر خانواده تـا چهار میلیون تومان میرسـید. او تهدیدکـرد در صورت پرداخت نشـدن این مبالـغ محاکمـه و شـاید اعـدام شـوند. البتـه افـرادی ماننـد محمدولیخـان تنکابنی یا سـه خان ارشـد بختیـاری و دیگـر رؤسـای ایـلات و عشـایر کـه در تهـران بودنـد و هر یک همـراه خود گروهـی مسـلح داشـتند دسـتگیر نشـدند. زندانـی کـردن ایـن همـه رجـال و افـراد ثروتمند به سـبک بلشـویک هـا بدون در دسـت داشـتن دلیـل و مدرک بسـیار به سـیدضیاء ضربـه زد زیرا وابسـتگان دور و نزدیـک آنـان بـه دادخواهـی برآمـده و بـا دولـت از هـر راه ممکـن بـه مبارزه برخاسـتند. در همـه محافـل گفتـه می شـد که سـیدضیاء با این دسـتگیری ها مـی خواهد اینها

را بچاپـد. آنـان حاضـر به پرداخت مبالغ کلان درخواسـتی سـیدضیاء نبودند و او هـم درمانده بود چگونـه ایـن همـه افراد با نفـوذ را بدون هیـچ مدرکی محاکمه کند. سـیدضیاء هوچـی به روالی کـه در روزنامـه نویسـی و دیگـر اعمالش قبل از کودتا داشـت، هنگامی که نخسـت وزیر شـد با جـار و جنجـال وعـده های مهمـی داد از جملـه اینکه وضع خـراب عدلیه و اوضاع آشـفته مالیه کشـور را بـا تجدیـد سـازمان ایـن دو دسـتگاه سـامان خواهـم داد و کاپیتولاسـیون را کـه مورد نفـرت مـردم و رجـال بـود لغـو مـی کنم و بـا ایجـاد دادگاه هـای ویژه بـه جرایم اتبـاع خارجی رسـیدگی خواهـد شـد. این وعده هـا هیچکدام به ثمر نرسـید و حتی وعده بهبود وضعیت شـهر تهـران را هـم نتوانسـت عملـی کنـد. مدتی بعد سـیدضیاء واقعیت خـود را بیش از پیـش نمایان سـاخت و شـروع بـه اسـتخدام مستشـاران انگلیسـی کـرد. معلـوم شـد قصـد دارد امـور مالی و نظامی کشـور را به مستشـاران انگلیسـی بسـپارد. با توجه به اینکه همه او را انگلوفیلی دوآتشـه میدانسـتند ایـن اقدامـات او با واکنش منفی مردم روبرو شـد. زیرا مشـاهده مـی کردندکه اکنون ایـن آخونـدزاده شـیاد مـی خواهـد قـرارداد سـال ۱۹۱۹م. را کـه با آن همـه مقاومت بـه کناری نهـاده شـده بـود به اجراگذاشـته و می کوشـد راه نیمـه تمام وثـوق الدوله را تا به آخـر طی کند. او در مورد واگذاری دیویزیون قزاق به افسـران انگلیسـی با سـد محکم سردارسـپه مواجه شـد. رضاخـان سـال هـای درازی بـود ایـن خواسـته را با افسـران ایرانی مطـرح کرده بود کـه ما باید در فرصتـی مناسـب خـود را از قیـد افسـران بیگانـه رهانیـده و ارتـش مسـتقل ملـی خـود را با فرماندهـی افسـران ایرانـی تشـکیل دهیـم. اکنـون که ایـن فرصت تاریخـی فراهم شـده بود و وی به تجدید سـازمان و بازسـازی ارتش ملی مشـغول بود سـیدضیاء همان سـاز ناکوک گذشته را مـی نواخـت و می خواسـت افسـران انگلیسـی را بـر نظامیان ایرانـی تحمیـل و آب رفته را به جـوی بازگردانـد. ایـن بـود که سردارسـپه با تمـام قـدرت در مقابل او ایسـتادگی کـرده و اعلام کـرد هیـچ افسـر انگلیسـی را در ارتـش ایـران نمی پذیـرد. در این موقع عـده زیادی از افسـران ایرانـی بـه تشـویق سردارسـپه در همایشـی بـه قـرآن سـوگند یادکردنـد کـه زیر دسـت افسـر انگلیسـی خدمـت نخواهنـد کرد. اندکی بعد سردارسـپه نه تنها هیچ افسـر انگلیسـی را نپذیرفت بلکه به خدمت کلنل اسـمایس و کلنل هادلسـتون ارشـدترین افسـران انگلیسـی در ایران خاتمه داد. ایـن اقـدام سردارسـپه در نـوع خـود کاری ارزشـمند و تاریخـی محسـوب می شـد که برای

اولیـن بـار تحقـق یافتـه بـود. سردارسـپه نـه تنها زیر بـار خواسـت سـیدضیاء نرفت بلکـه بر او فشـارآورد و پسـت وزیـر جنـگ را در کابینه به عهده گرفـت در حالی که فرماندهـی قزاقخانه را هـم بـرای خـود نگه داشـت. سـیدضیاء می خواسـت از فرصت اسـتفاده کـرده و بـا وزیر جنگ شـدن او فرماندهـی قزاقخانـه را به یکی از یاران خودش بسـپارد تا در فرصت مناسـب رضاخان را از قـدرت دورسـازد. ولـی بـار دیگـر نـاکام مانـد و متوجـه شـد کـه قـدرت واقعی در دسـتان سردارسـپه اسـت. او و سـفارت انگلیـس گمـان می کردند که رضاخـان با کودتا رییـس قزاق ها شـده و مـی شـود بـا فرمانـی او را از قـدرت سـاقط و فـرد دیگـری را جایگزیـن نمـود. اما نمی دانسـتند کـه او بـا موافقت کلیه افسـران ارشـد در آن مقام قـراردارد و جایگاه محکمـی در میان افسـران داشـته و نمیتـوان او را از نظامیـان جداکـرد. در این میان سردارسـپه در دیـدار با خانواده هـای زندانیـان و همچنیـن زندانیان در بند تأکید داشـت که زندانی شـدن آنان خواسـت او نبوده و اقدامـی بـوده بـه درخواسـت رییس الـوزرا و وعده می دادکـه به زودی این مشـکل را حل می کنـد. بـه ایـن ترتیـب رضاخان بـا درایت و دوراندیشـی پشـتیبانی یکایک رجـال و افـراد با نفوذ زندانـی و خانـواده هایشـان را بدسـت آورد و پس از برکناری سـیدضیاء آنـان را آزاد کرد. در دوره نخسـت وزیری سـیدضیاء سیاسـت دولت انگلیـس در مورد ایران همانند گذشـته زیـاده طلب و سـلطه جـو باقـی مانـده بـود و مردم برخـلاف های وهوی سـیدضیاء هیـچ تغییـری در آن نمی دیدنـد. روتشـتین سـفیر دولـت نوپـای شـوروی در تهـران، پـس از قـرارداد حسـن همجـواری دوهمسـایه کـه بـا مخالفت انگلسـتان همراه بود از مخالفین سرسـخت سـیدضیاء به شـمار می رفـت و اورا نوکـر انگلیـس مـی نامیـد. موقعیـت سـیدضیاء روز بـه روز متزلـزل تر می شـد. او نتوانسـته بـود بـه وعده هایـش عمل کند. ضربـه نهایی بـر او در چهارم خرداد ۱۳۰۰ش.توسـط سردارسـپه وارد آمد و او را که در انظار عمومی مفتضح و در میان رجال پشـتیبانی نداشـت وادار بـه اسـتعفاکرد. سـیدضیاء همـان روز از ترس رجـال و مردم بـه اتفاق یاران نزدیکش سـرهنگ کاظـم خان سـیاح و سـرگرد مسـعودخان کیهان و ایپکچیـان رییس بلدیه، تهـران را ترک کرده روانـه بغـداد شـدند. نورمـن کـه اکنـون از خیـالات خـوش گذشـته فاصله گرفتـه و بـا واقعیت رضاخـان بـه عنـوان یـک نظامـی ملی گـرا و میهن دوسـت مواجه شـده بـود از دل پـر دردش مرتـب در اینجـا و آنجـا از سردارسـپه بدگویـی می کرد. روز پـس از کنار رفتن سـیدضیاء نورمن

بـه لـرد کـرزن وزیرخارجـه انگلیس نوشـت، وزیـر جنگ کـه فرمانـده دیویزیون قـزاق هم می باشـد بـه همـراه شـاه پس از کشمکشـی طولانـی رییس الـوزرا را بـه زور کنارگذاشـتند. تلاش هـای مـن در ایـن مـورد بـه جایی نرسـید چـون وزیر جنگ پـس از عقب نشـینی سـپاهیان ما دیگـر از مـا نمـی ترسـد. شـاه نیز که همـواره از سـیدضیاء هراس داشـت به وزیر جنـگ اعتماد کـرد. بـه ایـن ترتیـب بزرگترین ضربه به دیپلماسـی انگلیس وارد شـده و سـپس ادامـه افزایش قـدرت سردارسـپه درکشـور بـا کاهش سـریع نفـوذ انگلیـس در ایران همراه شـد. امـری که در تاریخ معاصر ایران هرگز اتفاق نیفتاده بود.

آمد و رفت دولت های مستعجل

بـرای جانشـینی سـیدضیاء پـس از کش و قـوس هایی احمد قـوام والی باکفایت خراسـان انتخـاب شـد. او در والیگـری ایالـت بـزرگ خراسـان مدیریت و کارآیـی خود را به خوبی نشـان داده بـود . بـه عـلاوه هنـگام رییس الوزرایی سـیدضیاء، وی را به رسـمیت نشـناخته و به همین علـت به دسـتور او توسـط کلنـل محمدتقیخان پسـیان فرمانده ژاندارمری خراسـان دسـتگیر و بـا خـواری به تهران فرسـتاده شـد و از زندانی های سـیدضیاء بـود. همین مخالفت شـجاعانه او بـا سـیدضیاء موجـب جلـب اعتماد کامل شـاه شـده بود. وقتی شـاه پیشـنهاد رییـس الوزرایی او را مطـرح کـرد احمـد قـوام بی قید و شـرط پذیرفت و سردارسـپه هـم مخالفتی نکـرد. درکابینه احمـد قـوام نیـز سردارسـپه بـه سـمت وزیرجنـگ و فرمانـده قزاقخانه باقـی مانـد. ترکیب کلی هیئـت دولـت کـه متشـکل از چنـد مشـروطه خـواه پرسـابقه و سـه مخالـف برجسـته قـرارداد ۱۹۱۹م. بـود موجـب محبوبیـت قـوام نزد مردم شـده بود. گشـایش مجلس چهارم که جسـورتر از مجالـس پیشـین بـود دولـت قـوام را قادر سـاخت تـا از حمایت کامـل این مجلـس برخوردار شـود. ایـن مجلـس دیگـر بازیچه هوا و هـوس احمدشـاه و نفوذ انگلیسـی ها نبـود و همه رفته رفتـه احساسـات ضـد انگلیسـی ابراز داشـته و با سـلطه اقتصادی و سیاسـی بریتانیـا در ایران به مخالفـت پرداختنـد. آنهـا اکنـون از خود اسـتقلال نشـان داده و احساسـات ملی بروز مـی دادند. بـی شـک اقدام رضاخان در برکناری افسـران انگلیسـی از قشـون تـا اندازه ای به آنان جسـارت بخشـیده بـود. از ایـن رو آنـان بـا اسـتخدام مستشـاران مالـی از بریتانیـا سـخت بـه مخالفـت برخاسـتند. در روز سـی ام آبـان۱۳۰۰ش. مجلـس بـه اتفـاق آراء لایحه ای به تصویب رسـاند و امتیـاز پنجـاه سـاله نفت شـمال ایـران را به شـرکت آمریکایی اسـتاندارد اویـل داد. هدف دولت قـوام از ارائـه ایـن طرح بـه مجلس و تصویـب آن در درجه اول به منظور شکسـتن انحصار نفت ایران توسـط انگلسـتان بود. دومین موضوع مهار قدرت دولت اتحاد شـوروی در بخش شـمالی ایـران بـا حضـور یـک شـرکت آمریکایی بود. امـا پس از کش و قـوس های فـراوان و مخالفت هـای اتحـاد شـوروی و انگلسـتان و ترفندهایـی که انگلیسـی ها بـرای منصرف کردن شـرکت آمریکایـی بـه کار بردنـد این قرارداد هیچگاه اجرا نشـد. پـس از برکناری نورمـن از وزیرمختاری

سفارت انگلیس در تهران و عزیمت او به لندن لرد کرزن به رجینالد بریجمن کاردار سفارت انگلیس در تهران نوشت، ما به رییس الوزرای جدید اعتماد نداریم. دولتی که از خدمات مستشاران مالی و نظامی بریتانیا چشم می پوشد و می خواهد افراد آمریکایی و سوئدی را به جای آنها بنشاند و با تمام قوا می کوشد از آمریکا کمک بگیرد و امتیاز خط آهن و نفت به آنها پیشنهاد می کند مورد اعتماد نیست. به بانک شاهنشاهی توصیه شده که هر چه التماس کنند دیگر مساعده ای به آنها ندهند. در واقع در این زمان قدرت انگلستان در ایران بر سه پایه استوار بود که شامل شرکت نفت ایران و انگلیس، بانک شاهنشاهی ایران که فقط اسمش ایرانی ولی متعلق به انگلستان بود و شرکت تلگراف هند و اروپا. یکی از درد سرهای دولت قوام، قیام کلنل محمدتقیخان پسیان در خراسان بود. کلنل پسیان به آن گروه افسران تحصیلکرده و مشروطه خواهی تعلق داشت که با مهاجرین مجلس به قم، اصفهان و کرمانشاه رفته و دولت در تبعید را تشکیل دادند. وی به آنها پیوسته بود و در جنگ های متعدد آن اوقات با روس ها شرکت داشت. او در اواخر جنگ جهانی اول به آلمان رفت و در برلین در ارتش آلمان دانش نظامی خود را ارتقاء داد. در بازگشت به ایران با درجه کلنل (سرهنگ) به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب شد. سرهنگ پسیان که با نخست وزیری سیدضیاء و مخالفت احمد قوام والی خراسان با نخست وزیری او دستور دستگیری والی را از سیدضیاء گرفته بود وی را با خفت و خواری دستگیر و به تهران فرستاد و اموال او را به نفع حکومت محلی خود مصادره کرد چون او با احمد قوام کینه دیرینه داشت. زیرا به هنگام والیگری قوام در خراسان، این دو نفر که ذاتاً مردان مقتدر و خودرأیی بودند دیگری را بر نمی تابیدند و کلنل پسیان زیر بار احمد قوام که والی خراسان بود نمی رفت و به او وقعی نمی گذاشت. طبعاً این حرکات او خلاف عرف و مقررات و لجاجت و خودسری محسوب می شد. احمد قوام هم آدمی نبود که به این چنین رفتارها و خود بزرگ بینی ها تسلیم شود. این کینه ورزی ها موجب شد به هنگام دستگیری احمد قوام ، کلنل پسیان با رفتاری غیر اصولی و خارج از شئون و منصب والیگری خراسان با او رفتار کند و احمد قوام محق بود که رفتار او و مصادره اموالش را توسط کلنل پسیان دشمنی تلقی کند. اکنون که زمانه دیگر شده و دشمن زندانی به نخست وزیری رسیده بود قوام

مـی خواسـت جبـران مافـات نمـوده و کلنـل پسـیان را مهارکنـد. از ایـن رو یکی از زیردسـتان سـابقش در مشـهد را نایب والی خراسـان کرد تا در مقابل کلنل بایسـتد. اما کلنل پسـیان تمرد نمـوده بیدرنـگ وی را دسـتگیر و زندانـی کـرد. قـوام کـه چنیـن دید برآن شـد فـردی قوی تر را بـه عنـوان والـی بـه خراسـان اعزام کنـد. از همیـن روی به خـان بختیاری صمصام السـلطنه فرمان والیگری خراسـان داد و وی رهسـپار مشـهد شـد. اما کلنل پسـیان دوباره از فرمان رییس الـوزرا سـرپیچی نمـوده و بـه او اجـازه ورود بـه مشـهد را نداد. در این شـرایط که کلنل پسـیان هـوای جدایـی خواهـی به سـرش زده و در صـدد برآمد که اسـکناس جدید در خراسـان به چاپ برسـاند. او کـه بـا میرزاکوچـک خـان در تمـاس بـود تهدید کـرد به تهـران حمله خواهـد کرد. کلنـل پسـیان بـا بلشـویک هـا از طریق آبـادی باجگیـران در مـرز ایـران و ترکمنسـتان تماس برقـرار و مذاکراتـی انجـام داد و از آنان برای جدا کردن خراسـان از کشـور تقاضـای کمک کرد. در این میان رییس الوزرا برای جلوگیری از شـعله ور شـدن این شـورش به او پیشـنهاد سـازش و بخشـودگی و پرداخـت وجوهاتـی و خـروج ایمن از کشـور برای او و یـاران نزدیکش را مطرح کـرد کـه کلنـل پسـیان نپذیرفـت. وقتـی کار بـه اینجا رسـید قـوام کـه در خراسـان و در میان قبایـل و خوانیـن بیرجنـد، باخرزی و تیمـوری و همچنین کردهای قوچان و بجنورد نفوذ داشـت آنـان را علیـه وی شـوراند. قـوام بـه خان های جنوب و شـمال خراسـان پیغام فرسـتاد که کلنل پسـیان یاغی شـده و باید سـرکوب شـود. خان های خراسـان که از سیاسـت های تمرکزگرایانه و وصـول بـی اغمـاض دریافـت مالیـات از اراضـی توسـط کلنل پسـیان ناراضـی بودند بـا قوام همراه شـده و در صدد نابودی او برآمدند. رضاخان در سـرکوب کلنل پسـیان نقشـی نداشـت و اقدامـی علیـه او انجـام نـداد. در واقع قبـل از آنکه کار به دخالت رضاخان برسـد قـوام موضوع را فیصلـه داده بـود. کلنل پسـیان بعـد از نبرد با تیموری هـا و باخرزی ها و شکسـت دادن آنان در شـمال خراسـان بـا نیروهای سـردار معـزز بجنوردی درگیر شـد که شکسـت خـورده و درحوالی روسـتای داودلـی قوچـان از کردهـای قوچـان ضربـه نهایی را خورد و کشـته شـد و کردها سـر از تنـش جـدا کردنـد. بـه ایـن ترتیب یک افسـر توانمند بـا اعمـال نابخردانه اش از بیـن رفت و سـپس تعـدادی از یـاران نزدیکش دسـتگیر و به جرم خیانت به کشـور اعدام شـدند. بعـد از این وقایـع تلـخ خراسـان آرام و رضاقلیخان مافی (نظام السـلطنه) والی خراسـان شـد.

شورش پردردسرتر و قدیمی تر میرزاکوچک خان نیز در زمان نخست وزیری احمد قوام سرکوب شد. ماجرا با عقب نشینی نیروهای شوروی طبق پیمان بیست و ششم فوریه ۱۹۲۱م. بین دو کشور آغاز گشت. میرزاکوچک خان نفرات بیشتری به خدمت گرفته و خطر حمله او به تهران زیاد شده بود. او بدین منظور دومرتبه تا قزوین پیشروی کرد و در آنجا توسط نیروهای دولتی متوقف شد تا اینکه نیروهای قزاق در حمله متقابل تلفات سنگینی بر او وارد آورده و میرزاکوچک خان و بلشویک ها به پایگاه خود در شمال بازگشتند. هنگام امضاء قرارداد دوستی و حسن همجواری بین ایران و اتحادجماهیرشوروی در زمان سیدضیاء که شکل گیری آن در دولت مشیرالدوله صورت گرفته بود روسها قول دادند که دیگر از جنبش جنگل حمایت نکنند و کوشش نمایند میرزاکوچک خان بدون خونریزی تسلیم شود. بدین منظور روتشتین وزیرمختار اتحادشوروی به میرزاکوچک خان نامه ای نوشت و تغییر سیاست روسیه را به او یادآور شد و وی را تشویق کرد بدون جنگ وخونریزی تسلیم شود. همچنین قول داد به وی مبلغی که کفاف زندگی اش را دهد پرداخت خواهد شد. میرزا هم ظاهراً با نظر روتشتین موافقت کرد. اما با اینکه دولت ایران هم از این پیشنهاد استقبال و سردارسپه عده ای از اعیان رشت و افسران را برای استقبال او آماده کرده بود میرزاکوچک خان تغییر عقیده داد و از مسیر جنگلی به ماسوله رفت و در یک حمله ناگهانی تلفات سنگینی به قوای نظامی مستقر در پادگان ماسوله وارد کرد. سردارسپه که از عهدشکنی میرزاکوچک خان بسیار خشمگین شده بود در هیأت دولت گفت، شخصاً به جبهه جنگ با متجاسرین می روم اگر به سلامت برگشتم بدانید که اشرار خیانت کار را سرکوب کرده و بلشویک ها را به دریا ریخته ام. در اواسط مردادماه سردارسپه اقدام به حمله قدرتمندی به مواضع جنگلی ها در شمال کرد و شهرهای رودسر و لنگرود را که از پایگاه های مهم میرزاکوچک خان بود به تصرف درآورد و پس از چند روز نبرد سخت و خونین با جنگلی ها تعداد زیادی از آنان اسیر شدند و همچنین اسلحه های متعدد از جمله توپ به دست نیروهای دولتی افتاد و شهر رشت و اطراف آن هم به تصرف نیروهای دولتی درآمد. سردارسپه در رشت خطاب به مردم گفت، تا کنون دولت شوروی از اینها پشتیبانی می کرد ولی اکنون چنین نیست. بعد از این مشکلات شما رفع خواهدشد و... من هرگز

نفـع شـخصی را بـر منفعـت عمـوم ترجیـح نـداده و هیچ وقت آسـودگی عامـه را فـدای اهداف شـخصی نکـرده ام. رضاخـان در حاشـیه جنـگل در پـی نیروهـای کوچـک خان بر آنـان تاخت و در پیـکاری بـزرگ در بیسـت و هشـتم مهرمـاه۱۳۰۰ش. قـزاق ها بـا پایمـردی در جنگی که بیـش از ششـصد کشـته دادنـد تلفات بیشـتری بـر شورشـیان وارد آوردنـد و چهـار روز بعد بندر انزلـی را از وجـود متجاسـرین پـاک کردنـد. در ایـن زمان نیروهـای کوچک خان بـه کلی از هم پاشـیده و عناصـر بلشـویک بـه باکو گریختند و شورشـیان تسـلیم نیروهای سردارسـپه شـدند. بدیـن ترتیـب نیروهـای سردارسـپه در نخسـتین جنگ جـدی پس از بازسـازی ارتـش کاری را کـه نیروهـای انگلیسـی نتوانسـته بودند انجـام دهند بـا قاطعیت به سـرانجام مطلوب رسـاندند. در میـان نیروهـای شورشـی خالوقربان که اهل کردسـتان و مردی رشـید و وزیرجنـگ آنان بود تسـلیم شـد کـه بـه او درجـه افسـری دادنـد و در ارتش خدمـت کرد و بـه درجه سـرهنگی هم دسـت یافـت تـا اینکـه در نبـرد بـا کردهای سـمیتقو کشـته شـد. با در هـم شکسـتن نیروهای جمهـوری سوسیالیسـتی گیلان،کمونیسـت هـای ایـن حکومت که جان بـه در بردنـد از طریق جنـگل هـای منطقـه بـه باکوگریختند. در زمسـتان کـه میرزاکوچک خـان خیانتکار تنهـا مانده بـود بـا دوسـت آلمانـی اش کائوک معـروف به هوشـنگ در گردنه گیلـوان تالش از سـرما جان سـپردند. محلـی هـا ایـن دو را مـرده یافتنـد و سـر میرزاکوچـک خـان را بـه رسـم دوره قاجـار بریده و به تهران فرسـتادند. سردارسـپه بسـیار از این کار ابراز انزجارکرد و دسـتور داد سـر را در گورسـتان حسـن آباد به خاک سـپردند.

و امـا سرنوشـت برخـی از سـران کمونیسـت جنبـش جنـگل. وزارت کشـور حکومـت کمونیسـتی گیلان را یک کمونیسـت آموزش دیده در قفقاز به نام سـیدجعفر محسـنی جواداُف بـه عهـده داشـت. او پـس از نابـودی حکومـت کمونیسـتی گیـلان بیسـت و پنـج سـال بعد با نـام سـیدجعفر پیشـه وری در آذربایجـان حکومت کمونیسـتی را با حـزب دموکـرات آذربایجان و بـا کمـک روسـها راه انـدازی کـرد. هـدف او و یارانـش این بـار جدا کـردن آذربایجـان از مام میهـن و پیوسـتن آن بـه اتحادشـوروی بـود کـه سـرانجام با حملـه ارتش ایـران بـه فرماندهی محمدرضاشـاه پهلـوی ایـن حکومـت خیانـت پیشـگان نیـز هماننـد حکومـت جدایی خـواه و وابسـته بـه مسـکو قاضی محمد بنام جمهوری مهاباد سـرنگون شـد. قاضی محمـد خائن به دار

مجـازات آویختـه شـد ولـی همپالگی او پیشـه وری دوبـاره به باکـو گریخت. اما چون نتوانسـته بـود مأموریـت خـود را در آذربایجـان بـا موفقیـت انجـام دهـد و به یک مهره سـوخته اسـتالین تبدیـل شـده بـود در یک حادثه تصادف اتومبیل که توسـط دسـتگاه امنیتی شـوروی بـر علیه او اجرا شـد جان باخت. از دیگر کشـته شـدگان سرشـناس حکومت کمونیسـتی گیلان حیدرخان عمواوغلـی بـود کـه در توطئـه حملـه بـا نارنجک به کالسـکه محمدعلیشـاه دسـت داشـت و از مشـهد تا تهران و شـمال کشـور رد پای او در برپایی جریانات کمونیسـتی در آن عهد پیدا بود. او پـس از فـرار از جنـگل در اشـکن بـه خانـه معین الرعایـای کیـش درّه ای که از سـران نامدار جنبـش جنـگل بـود مـی رود و در آنجـا بدسـت یکـی از کسـان او بـه قتل می رسـد و داسـتان ماجراجویـی هـای طولانـی حیدرخـان عمواوغلی به پایان می رسـد. از دیگر سـران کمونیسـت جنبـش جنـگل که کشـته شـدند ذره و سـلطان زاده بودنـد که در تصفیـه های خونبار اسـتالین پـس از فـرار به شـوروی از بیـن رفتند.

احمـد قـوام بـه هـر دری مـی زد تـا بـر درآمـد هـای دولـت بیفزایـد. پیـروی او از تمایـل مجلـس شـورای ملـی در پایـان دادن بـه خدمـت مستشـاران انگلیسـی و حمایـت از رضاخـان موجـب رابطـه دوسـتانه وی با مجلس و سردارسـپه شـده بـود. رضاخان نیز آزادی عمل داشـت کـه نیروهـای نظامـی را بازسـازی و تجدید سـازمان دهد. قـوام هم در تخصیـص وجوه کمیاب دولـت، سردارسـپه را در اولویـت قـرار داده بـود زیرا هـر دو به خوبی واقف بودند که داشـتن یک نیـروی نظامـی قـوی و آموزش دیـده برای برقراری امنیت در کشـور زیربنای آغـاز فعالیت های بازسـازی و نوسـازی بعدی می باشـد. نابودی جریان میرزاکوچک خان و فراری دادن بلشـویک هـا از ایـران اقتـدار حکومـت مرکزی را در انظـار عمومی بالابـرده بود. در اواخـر دیماه۱۳۰۰ش. رضاخـان فرمانـی صـادر و ژاندارمـری و قزاقخانـه را در نیـروی واحـد ارتش ادغام نمـود. اندکی پیـش از آن نیـز تفنگـداران جنـوب را که وابسـته به انگلیـس بودند منحل کـرد. در ارتش جدید شـکل گرفتـه شاهنشـاهی عناویـن و درجـات نظامـی قاجـار ملغی گردیـد و درجه هـای جدید مشـابه درجـات نظامـی غـرب جایگزیـن شـد. سـپاه به لشـکر، تیـپ، گـردان، گروهان و رَسَـد تقسـیم شـد. در هـر لشـکر عـلاوه بـر دو تیـپ پیاده نظـام ، یک تیـپ سـواره نظـام و توپخانه منظورکردنـد و عـلاوه بـر وزارت جنـگ یک مرکـز فرماندهی عالی نظامی تشـکیل شـد که بر

آرایـش نیروهـای نظامـی در زمـان صلح وجنگ نظارت داشـته باشـد. طرح ایجاد مدرسـه نظام هـم ریختـه شـد کـه همطراز مـدارس متوسـطه بـوده و نفـرات دایمی ارتـش را آمـوزش دهد. تشـکیلات جدیـد ژاندارمـری امنیـه نـام گرفت که از سـال ۱۳۰۱ش. آغـاز به کارکـرد و رییس کل امنیـه درجـه سرلشـکری داشـت. اوضاع مالی کشـور بسـیار خـراب بود و احمدشـاه فرصت زیـادی بـرای ازدیـاد ثـروت بـه دسـت نمـی آورد و بریتانیـا هـم مقـرری او را قطـع کـرده بود. قـوام نیـز فقـط حقـوق و مزایـای سـلطنت را که مقررشـده بـود می پرداخـت. با قـدرت گرفتن رضاخـان، شـاه دیگر نمی توانسـت در انتصاب و ارتقـاء افراد نزدیکش به مناصـب بالای نظامی نقـش داشـته و از ایـن راه پولـی بدسـت آورد. البته او تاکنـون پول زیادی را جمع کـرده و از نظر مالـی خیالـش راحـت بـود به خصوص که پـول هایش را بـه اروپا انتقـال داده بـود. او در گفتگو بـا بریجمـن کاردار سـفارت انگلیـس حرف دلـش را زد و گفت او پاریس و لنـدن را به یکنواختی و نگرانـی هـای سیاسـی بـی وقفه تهـران ترجیح می دهـد. دولت قوام در بیسـت و نهـم دیماه ۱۳۰۰ش. سـقوط کـرد و مشـیرالدوله کابینـه جدیـد را تشـکیل داد. احمدشـاه به بهانـه معالجه در ششـم بهمـن بـه مدت ششـماه رهسـپار اروپا شـد. وقتی پرسـی لورن سیاسـتمدار بـا تجربه انگلیسـی بـه عنـوان وزیرمختـار انگلیـس در ایـران انتخاب شـد سِـرچارلز مارلینـگ وزیرمختار پیشـین انگلیـس در ایـران بـه او گفـت شـما در ایـران بـا پادشـاهی روبرو می شـوید کـه بهره چندانـی از خصوصیـات نیـک ایرانیـان نـدارد امـا تمام معایـب آنـان در او جمع اسـت. در کابینه مشـیرالدوله هـم سردارسـپه وزیرجنـگ بود او برای مشـیرالدوله احتـرام خاصی قایـل بود و وی را وجیـه الملـه مـی نامیـد. در همیـن کابینه بود که بـا تیمورتـاش و مدیرالملک جـم و طرز کار آنـان آشـنا شـد و آنـان را برای آینـده در نظرگرفت. با این حـال کابینه مزبـورکاری از پیش نبرد و در کمتـر از ششـماه جایـش را دوبـاره بـه دولـت قـوام داد. دولت قـوام بـا آوردن آمریکایی ها بـه صحنـه سیاسـی ایـران و کوشـش برای اسـتخدام مستشـاران مالی از این کشـور در اواسـط دیمـاه ۱۳۰۱ش. موجـب بهبـود نسـبی وضـع مالـی ایران شـد. کارشناسـان مالـی آمریکایی نه تنهـا وضـع مالـی را تا حـدودی بهبـود بخشـیدند بلکه با آمـوزش حسـابداران و مأمـوران جمع آوری مالیـات بـه امـور مالـی کشـور تا حـدودی سروسـامان دادند. کابینـه قوام بار دیگر سـقوط کـرد و مشـیرالدوله دوباره تشـکیل کابینه داد.

تـا همیـن جـای کار با شـجاعت و وطن پرسـتی و منش اسـتقلال خواهی سردارسـپه و تـلاش او در ایـن راه جنبـش خطرنـاک جدایی طلـب و قدرتمند میرزاکوچک خـان که به تدریج بـا نفـوذ هرچه بیشـتر بلشـویک ها می رفت خطـه پرارج شـمال را از ایران جداکـرده و به یکی از آرزوهـای دیریـن روس هـا جامـه عمل بپوشـاند نابود شـده بود. بعـلاوه رضاخان بـا پایمردی و دلاوری نظامیـان همراهـش کـه اکنـون سروسـامانی گرفته بودنـد کاری کرده بـود که روس هـا و انگلیسـی هـا تـا حـدود زیادی دسـت و پایشـان جمع شـده بود و ایـن مـوارد موجب جان گرفتـن سیاسـیون و مجلـس هـم شـده بـود. حتـی رییـس الـوزرا و هیـأت دولـت هـم از خود اسـتقلال نشـان مـی دادنـد و در مجمـوع بـه تدریـج ملـی گرایی ریشـه مـی دوانیـد. این همه مـواردی بـود کـه تا چندی قبل در ذهن روشـنفکران و نخبگان مسـتقل کشـور به صـورت رؤیا مجسـم مـی شـد. ولـی اکنـون بـه همت ایـن بزرگمـرد تحقق پذیرفتـه بود. بـا این حـال هنوز آغـاز راه بـود و مشـکلات بسـیار. سردارسـپه کـه فرماندهـی قزاقخانـه را به عهده داشـت عنان امـور نظامـی کشـور را در دسـت گرفتـه بـود. وی در ترفیعـات نظامی بسـیار با دقـت عمل می کـرد بـه طـوری که در دو سـال و نیم موفق شـد تمـام درجات نظامـی دوره قاجـار را حذف کند و عنـوان هـای سـردار و امیرتومـان را ار بیـن ببرد و درجات نظامی جدید به سـبک کشـورهای غربـی را جایگزیـن درجـه هـای قدیمی سـازد. وی دیگر اجـازه نداد احمدشـاه بـا دریافت وجوه اهدایـی بـه یـک فـرد غیرنظامـی درجـه سـرهنگ یـا سـرتیپ بدهـد. در ایـن میان آشـوب ها در کشـور ادامـه داشـت و در آذربایجـان بـا عملیـات مجـدد سـمیتقو و ایـن بـار در همـکاری با لاهوتـی ایـن ناآرامـی ها بـه مرحله حاد رسـیده بود. ابوالقاسـم لاهوتی اهل کرمانشـاه و افسـر سـابق ژاندارمـری کـه قبـل از آغـاز جنـگ جهانـی اول مـورد تعقیـب دولـت قرارگرفتـه و بـه اسـتانبول گریختـه بـود. وی به هنـگام جنگ جهانی اول همراه با میسـیون آلمانی به کرمانشـاه رفـت و بـا دولـت در تبعید مسـتقر درکرمانشـاه همـکاری می کـرد. در زمانی که مخبرالسـلطنه پـس از برچیـدن بسـاط شـیخ محمدخیابانـی والـی آذربایجـان بود لاهوتـی به نـزد وی رفت و مخبرالسـلطنه مرتکـب خطـای بزرگـی شـد و او را بـا همـان درجـه نظامـی که قبلاً داشـت به عنـوان سـرگرد بـه ژاندارمـری معرفـی و بـه معاونت سـرهنگ پولادین کـه رییـس ژاندارمری بـود منصـوب شـد. سـرگرد لاهوتی که کمونیسـت بود عـده ای از افسـران ژاندارمـری را تحت

تأثیـر افـکارش قـرار داده و بـه سـوی خـود جلـب کرد تـا در موقـع مقتضـی قـدرت را در تبریز بدسـت گرفته و حکومت کمونیسـتی در آذربایجان تشـکیل دهند. سـپس لاهوتی با اسـماعیل آقاسـیمکو یا سـمیتقو سـرکرده جنایتکار و غارتگرِ خونریز ایل کُرد شِـکاک که قتل و کشـتارها و چپـاول هـای عدیـده او در ناحیـه آذربایجـان بـر علیـه مـردم آذری و همچنین آسـوری ها از رویدادهـای سـیاه خطـه آذربایجـان در تاریخ معاصر اسـت، تماس گرفـت و با او قرارگذاشـت با همدیگـر قیـام و آذربایجان را مسـتقل نمایند.

ایـن نمونـه ای دیگـر از عملکـرد چـپ هـای ایـران اسـت کـه بـا تحلیـل هـای جزمـی ایدئولوژیـک خـود بـه این نتیجـه خیانتکارانـه می انجامـد که با جنایتکار شـناخته شـده ای که چنـد هـزار ارمنـی و آذری را کشـته و زخمـی کـرده و زندگی شـان را به تاراج بـرده ائتلاف می کند تا بلکه قسـمتی از این سـرزمین چند هزار سـاله را از وطن جدا نموده و به روسـیه شـوروی ملحـق کنـد تـا به یکی از جمهوری های شـوروی تبدیل شـود. درجه بی وطنی و نـگاه انیرانی اغلـب چـپ هـای ایـران در جنبـش جنـگل میرزاکوچـک خـان و دیگـر جنبـش هـای جدایی خـواه بعـدی هماننـد دموکـرات هـای آذربایجان و کردسـتان و دیگـر نگرش های چـپ از نوع مارکسیسـتی، مائوییسـتی و اسـلامی در تاریـخ معاصـر ایران گویای این امر اسـت. بـه هر روی اسـماعیل آقـا سـیمکو پـس از قـول و قرار هایی بـا لاهوتی از آنسـوی مرز در ترکیـه با نفراتش بـه ایـران وارد و در مهابـاد بـه نـاگاه بـه هنـگ ژاندارمـری این شـهر مـی تـازد و آن را تصرف و افسـران، درجـه داران و سـربازان را دسـتگیر و جمـع نمـوده و ناگهـان با آتش مسلسـل های متعـدد جنایتکارانـه چنـد صد نفـر ژاندارم را درو می کنـد و فقط فرمانده و آجودان هنگ را اسـیر گرفتـه بـا خـود می بـرد. سردارسـپه به محـض اینکه از ماجرا مطلع می شـود سـریعاً دسـت به اقـدام مـی زنـد و نیـرو هایی از چند پـادگان را احضار و بـا تجهیزات نظامی کامـل به فرماندهی سـرتیپ شـیبانی در اواخـر دیمـاه ۱۳۰۰ش. و در هوای زمسـتانی بـه تبریز اعزام می کند. سـتاد فرماندهـی سـرتیپ شـیبانی پس از بررسـی وضعیـت نظامی منطقـه و طرح برنامـه عملیاتی به نیروهـای سـیمکو از سـه جبهـه یورش مـی برند. در همیـن زمان سـرگرد لاهوتـی از نبرد بین نظامیـان ایـران و نیروهـای سـیمکو بهـره بـرده و ناگهـان با نیروهایـش به شـرفخانه حمله و فرمانـده هنـگ ژاندارمـری سـرهنگ محمود پولادین و آجودانش را دسـنگیر و سـیم های تلفن

و تلگـراف را قطـع مـی کنـد. مخبرالسـلطنه هدایـت والـی آذربایجـان از قطع ارتباط سـرهنگ پولادیـن نگـران شـده عـده ای ژانـدارم را بـه صوفیان می فرسـتد تا علـت قطع ارتبـاط را جویا شـوند. ولی ژاندارم ها توسـط نفرات لاهوتی دسـتگیر می شـوند. مخبرالسـلطنه که وضعیت را غیرعـادی مـی بیند به پادگان شـهر دسـتور دفاع می دهـد ولی گروه لاهوتی باتوپ و مسلسـل بـه تبریـز حملـه نموده و شـهر را در دوازده بهمـن۱۳۰۰ش. تصرف می کننـد. خبر تصرف تبریز و دسـتگیری والـی که به سـرتیپ شـیبانی می رسـد عملیات نظامـی بر علیه سـیمکو را متوقف و شـتابان بـه تبریـز روی مـی آورد و بـه نبرد با لاهوتـی می پردازد. بخشـی از افـراد لاهوتی از جنگ برادرکشـی که مسـبب آن لاهوتی بود پشـیمان شـده و به نیروهای شـیبانی می پیوندند. سـرانجام پـس از نبـردی بـا دویسـت نفـر تلفـات نیروهـای لاهوتـی شکسـت می خورنـد ولی لاهوتـی بـا چنـد نفـر از نزدیکانـش موفـق به فرار شـده و طبـق معمول بـه اتحادشـوروی پناه مـی برنـد. بـا ایـن حال نفـرات سـیمکو که از زیـر ضرب نیروهـای دولتی خـارج شـده بودند به یورش به روسـتاها و قتل و چپاول ادامه می دهند. سردارسـپه با افسـران سـتادی طرح عملیات نظامـی نابودکننـده ای بـر علیه نیروهای سـیمکو را همـراه با تدارکات کامل نظامی آماده و سـه مـاه بعـد نیـروی نظامـی بـه فرماندهی سـرتیپ امـان اله جهانبانـی به منطقـه اعزام می شـود. جنـگ بـا کردهـای سـیمکو که با جسـارت مـی جنگنـد آغاز می شـود امـا نیروهـای دولتی در شـجاعت و پایمـردی کـم نمـی آورنـد و در یـک نبرد پر تداوم بیسـت و چهار سـاعته سـرانجام بـا خـط آتـش مسلسـل هـا و گلوله بـاران توپ هـا و حملـه نهایی سـواره نظـام دلاور نیروهای نظامـی، دشـمن را بـه عقـب نشـینی وادارکردنـد. وقتـی کردهـا بـه قلعـه دسـت نیافتنی شـان چهریـق عقـب نشسـتند دلاوران ارتشـی رهایشـان نکرده و به چهریـق یورش بـرده و این قلعه را در بیسـتم مـرداد ۱۳۰۱ش. تصـرف و عـده زیـادی از کردهای غارتگر سـیمکو را اسـیرکردند ولـی سـیمکو توانسـت به خـاک ترکیه فرار کنـد. اما به هر حـال این آشـوب در آذربایجان پایان یافـت و نظامیـان بـا موفقیت به پایگاه هایشـان بازگشـتند. چندی بعد سـیمکو را بـا ترفندی به داخـل خـاک ایـران می کشـانند و به سـزای جنایات پرشـمارش می رسـد.

رفـت و آمـد دولـت هـای مسـتعجل ادامـه داشـت. مسـتوفی الممالـک رجل بـا فرهنگ، درسـتکار، میهـن دوسـت و مـردم نـواز اواخـر دوره قاجار کـه در فاجعـه قحطی بـزرگ ایران در

۱۲۹۷ش. بـا فـروش املاکـش و خریـد اقـلام غذایی جـان حدود یکصد و شـصت هـزار نفر را از مـرگ در اثـر گرسـنگی نجـات داد کابینـه اش را پس از رییـس الوزرایی نوبتی مشـیرالدوله و قـوام تشـکیل داد. وقتـی دولـت مسـتوفی بـه مجلس معرفی شـد همه مجلسـیان بـا او موافق بودنـد بجـز سیدحسـن مدرس. رابطه مسـتوفی و سردارسـپه بسـیار خـوب بود و او به مسـتوفی بسـیار احتـرام مـی گذاشـت. مسـتوفی از معـدود رجـال قاجار بـود که چنیـن در نزد سردارسـپه محتـرم بـود. در کابینـه مسـتوفی بـود کـه آرتـور سـی میلسـپو اقتصـاددان آمریکایی بـا هیأت مستشـاران مالـی آمریـکا بـه ایـران آمد و به عنـوان رییس کل مالیه ایران مشـغول به کار شـد. مسـتوفی تـلاش کـرد در مـورد تعرفه هـای جدیـد بازرگانی بـا اتحاد شـوروی به توافق برسـد کـه بـر خـلاف قـوام در این زمینـه موفق شـد. او در مجموع در مـدت کوتاه صدارتـش با آوردن میلسـپو اقتصاد کشـور را کمی بهتر کرد. اسـتعفای مسـتوفی از نخسـت وزیری پس از استیضاح وی در مجلـس توسـط مـلّای جنجالـی و اهل زد و بند سیدحسـن مدرس بود. در همان جلسـه در تاریـخ بیسـت و یکـم خـرداد ۱۳۰۲ش. مسـتوفی گفت، در این ایام کسـی باید سـرِ کار بیاید کـه آجیـل بگیـرد و آجیـل بدهـد. مـن که معـده ام ضعیف اسـت و آجیـل بگیر نیسـتم ناچار به کسـی هـم آجیـل نمیدهـم. مسـتوفی منظـورش مـدرس بـود زیـرا او می خواسـت چنـد تن از دوسـتانش از جملـه فیـروز را وارد کابینه کند و مسـتوفی نپذیرفت و از نخسـت وزیری در همان جلسـه مجلس اسـتعفا داد. سردارسـپه بـرای آموزش کادر افسـری و افزایش دانـش نظامی آنان علاقمنـدی زیـادی نشـان مـی داد. در تاریـخ ششـم خـرداد ۱۳۰۲ش. در اواخر دولت مسـتوفی چهـل و هفـت نفـر افسـر برتـری کـه مدرسـه نظـام را گذرانـده بودند بـرای ادامـه تحصیلات نظامی انتخاب شـدند تا به فرانسـه و مدرسـه نظامی سـن سـیر و دیگر مدارس نظامی فرانسـه برونـد و در رشـته هـای مختلف نظامی تحصیل کنند. سردارسـپه در مراسـم اعزام این افسـران سـخنرانی کـرد و گفت، فرزندان رشـیدم امروز که شـما بـرای رفتن به مملکت فرانسـه انتخاب شـده ایـد یکـی از فیروزترین ایام تاریخی حیات قشـون به شـمار مـی رود... شـما در آن محیط موظـف بـه تکمیـل معلومـات علمـی و فنـی خود هسـتید. شـما نباید تصـور کنید اعـزام پنجاه نفـر صاحـب منصـب محصـل به اروپـا برای دولـت رایگان تمام شـده بلکـه به خاطـر آورید که تـا چنـدی پیـش دولت حتـی به جمـع آوری پنجاه نفر سـرباز بـرای جلوگیـری از کوچک ترین

سـرقت های پشـت دروازه شـهر قادر و توانا نبـود... وقتی این گروه افسـران از فـرودگاه مهرآباد عـازم سـفر به فرانسـه بودند سردارسـپه تا مهرآبـاد آنان را بدرقـه کرد. چنین بـود منش و روش ایـن مـرد بزرگ. بعد از اسـتعفای مسـتوفی دوباره مشـیرالدوله کابینه خود را در بیسـت و چهارم خـرداد ۱۳۰۲ش. تشـکیل داد ولـی چهـار مـاه و انـدی بعد در اول آبانماه اسـتعفا داد و سـرانجام احمدشـاه در ششـم آبـان ۱۳۰۲ش. رضاخان سردارسـپه را به نخسـت وزیری انتخـاب کرد و در یازده آبان رهسـپار اروپا شـد. سردارسـپه در اولین بیانیه اش به عنوان نخسـت وزیر به خواسـت اصلـی مـردم اشـاره کـرد و گفـت، هیچ مملکتی به طـرف ترقـی و تعالی نخواهد رفـت مگر آن که ابتدا اصول امنیت در تمام جوانب آن توسـعه یافته باشـد. مردم سردارسـپه را بسـیار دوسـت داشـتند و هماننـد او خواهـان هویـت ملی و رهایی از نفوذ و سـلطه خارجی بودند. سردارسـپه به خوبـی مـی دانسـت مانع اصلی برای رسـیدن بـه امنیت ملی ایلات و عشـایرند و اکنـون در این اندیشـه بـود کـه تکلیف ایلات و عشـایر را روشـن کند.

فرایند ایجاد امنیت در کشور و مسئله ایلات و عشایر

در خـوش بینانـه تریـن قضاوت شـاید بتوان وجـود امنیـت در ایران را پـس از جنگ های موفقیـت آمیـز شـاه عبـاس اول صفـوی بـا ازبـک هـا در شـمال شـرق و عثمانی ها در شـمال غـرب کشـور و تثبیـت حاکمیـت وی تـا اواخـر دوره صفـوی عنـوان کـرد. قبـل از ایـن عهد با برافتادن ساسـانیان توسـط اعراب نومسـلمان و کشـتارهای پایان ناپذیر و هولناک و نسل کشی و غارتگـری هـای آنـان ایرانیـان دیگر روی آرامش و آسـایش و امنیـت را ندیدند. از زمان شـاه سـلطان حسـین تـا ظهـور رضاخـان در صحنه نظامـی و سیاسـی ایران مـردم غالـب اوقات در چنـان ناامنـی و رنـج و فلاکتـی دسـت و پا مـی زدند که قلـب هر انسـانی از خوانـدن احوالات آنهـا بـه درد مـی آیـد. نبود امنیت در عهد قاجـار در تمام این دوره صد و اندی سـاله از معضلات حـل ناشـدنی بـود. در اواخـر دوره قاجـار کشـور دچار گسسـتگی شـده بـود و دولـت مرکزی بر بسـیاری از مناطق کشـور نمی توانسـت اعمال حاکمیت کند. چنانکه شـیخ خزعل در خوزسـتان عمـلاً خـود را مسـتقل نمـوده و به حکومت مرکزی اعتنایی نداشـت و مسـتقیماً با انگلیسـی ها در ارتبـاط بـود و مالیـات خوزسـتان را دریافـت می کرد ولی به تهران نمی فرسـتاد. در خراسـان کلنـل پسـیان گوش شـنوایی بـه حکومت مرکزی نداشـت. کردهای شـمال خراسـان هم سـاز خـود را مـی زدنـد. خان های بلوچ نیز در شـرق و جنوب شـرق کشـور وضعیتی مشـابه داشـتند. در شـمال میرزاکوچـک خـان اسـتقلال خواهـی مـی کـرد و قبایـل کـرد و لـر هـم اعتنایی به دولـت مرکـزی نمـی کردنـد. نیـروی نظامی دولتی یک لشـکر قزاق زیر نظر افسـران روسـی و نیـروی کوچـک ژانـدارم زیر نظر افسـران سـوئدی بود. واضح اسـت این نیـروی کوچک نظامی و ژانـدارم تـوان حفظ امنیت و جلوگیری از سرکشـی ایلات و عشـایر و دیگران را نداشـت. طبعاً مـردم از ایـن همـه ناامنـی و بی سـامانی که همـواره جان و مال آنـان را تهدید می کرد خسـته شـده بودنـد و داشـتن ارتشـی توانمنـد بـرای پایـان دادن به ایـن شـرایط نابهنجار به خواسـت اصلـی و اولیـه آنها بـرای برقراری امنیت و حفاظت از تمامیت ارضی کشـور تبدیل شـده بود. در مـورد نبـودن امنیـت در کشـور همیـن بس که اگـر کاروانی از بوشـهر عازم تهران بود در مسـیر خـود بـه قلمروهـای غیر رسـمی امّا واقعی عشـایری پـای می گذاشـت، باید برای عبـور و ادامه

مسیر به آنها باج می پرداخت و در ادامه حرکت خود وقتی به قلمرو ایل دیگری می رسید همین ماجرا تکرار می شد. البته علاوه بر سلطه ایلات بر مناطق مختلف راهزن های محلی نیز در پسِ هر تپه ای امکان یورش داشتند. مردم حتی در داخل شهر ها از دست لوطی ها و بزن بهادرهای محله ها در امان نبودند. به همین علل علاوه بر شهرها هر روستای بزرگی برای حفظ اهالی برج و بارویی ساخته و مردم قبل از تاریکی هوا همگی از مزارع سریعاً بازگشته و درب قلعه با فرارسیدن شب بسته می شد و نگهبانانی در روی دیوار در جان پناه با تفنگ آماده دفاع می نشستند. به سخنی دیگر هر جمعیتی خود می بایست از امنیت اش محافظت می کرد. این مختصری از حال و روز مردم از نظر امنیتی در دوره قاجار بود. هدف اصلی سردارسپه از اردیبهشت ماه۱۳۰۰ش. که وزیر جنگ شد این بود که مراکز ایالت ها و شهرهای مهم را زیر فرمان نیروهای دولتی درآورد. از این رو پس از اتمام عملیات شمال و تصرف رشت برآن شد که ایلات و عشایر را در ایالت های مختلف کشور از قدرت ساقط کند تا هرج و مرج و ملوک الطوایفی پایان یافته و دولت مقتدر ملی پدید آید.

امروزه واژه عشایر به جمعیتی گفته می شود که معیشت شبانی داشته و به اقتضای نوع معیشت خود یا چادرنشین است یا کوچ نشین. در ایران بجز چادر نشینان کُرد و بختیاری که سابقه طولانی دارند سایر ایلات در ازمنه جدیدتر شکل گرفته اند. قشقاییان ترک زبان از قرن نهم هجری ظاهر شده اند ولی اوج اعتبار آنان به قرن یازدهم می رسد زیرا در این زمان شاه عباس اول در آذربایجان با ادغام قبایل چادرنشین ترک، ایل بزرگ شاهسون را ایجاد کرد. بختیاری ها قدمتی طولانی دارند امّا در قرن یازدهم هجری قمری است که اتحادیه ایرانی بختیاری شکل می گیرد. ایل خمسه از بقیه ایلات سابقه کمتری دارد و در عهد ناصرالدینشاه توسط بازرگان قدرتمند ایالت فارس قوام الملک و مساعدت حکومت وقت به منظور حفظ راه های کاروان رو به بندر بوشهر و برای مقابله با قدرت قشقاییان از ترکیب طایفه های کوچک ترک، عرب و ایرانی موجود در منطقه به ریاست وی شکل می گیرد ولی خود به مشکلی همانند سایر ایلات غارتگر تبدیل می شود. برای پی بردن به وضعیت امنیتی و تسلط حکومت مرکزی بر مناطق مختلف کشور و نقش ایلات به آن ایام پای می نهیم. ایلات منطقه فارس شامل قشقایی، خمسه و ممسنی

است و عشایر بویراحمدی هم تابستان را در شمال ایالت فارس می گذرانند. طایفه حیات داودی در نواحی اطراف بوشهر مقیم اند و نواحی اطراف آن را ناامن می کردند. وجود دو ایل مقتدر قشقایی به سرکردگی صولت الدوله قشقایی و خمسه به ریاست حبیب اله قوام الملک و دشمنی های این دو ایل آشفتگی های ناحیه فارس را دامن می زد و در کنار آنان ایل بهارلو هم فعال بود. طوایف ترک زبان قشقایی بخش وسیعی از ایالت فارس را عرصه زندگی کوچ نشینی خود نموده بودند و ییلاق و قشلاق قشقایی ها طولانی تر از هر ایلی در ایران بود. آنها در زمستان تا گله دار در نزدیک خلیج فارس و در تابستان تا حوالی قمشه (شهرضا) راه می پیمودند. قشقایی ها در شمال غربی محدوده خود همسایه بختیاری ها بوده و با آنها رقابت و جنگ های سختی داشتند زیرا ایلات و عشایر هر یک محدوده وسیعی را در تسلط خود داشته و همچون کشورهای کوچک با مرزهای غیررسمی در کشور ایران قرارداشتند. از این رو برای حفظ این مرزها که از نظر خودشان روشن بود و در صورت امکان برای گسترش مرزها اغلب اوقات در جنگ و ستیز با یکدیگر بودند. در این میان تکلیف روستاییان بی دفاع و شهرهای کوچک که در محدوده هر یک از ایلات قرار داشتند روشن بود به طوری که جان و مال آنها در اختیار رؤسای ایلات و تفنگچی های آنها قرار داشت. در ایالت فارس، ایل قشقایی با ایل خمسه همسایه بود و هر کدام از این دو ایل حداقل یک سوم این ایالت را در اختیارداشتند. به نحوی که چندین ناحیه و بلوکات در دست قشقایی ها بود و آنها یک جمعیت صد هزار نفری از روستاییان را در کنترل خود داشتند. آنها عملاً مالک سیصد و سی و هشت آبادی در منطقه بودند و در مسیر کوچ خود آشوب ها و غارت و ناامنی و درگیری های زیادی را موجب می شدند در این دوره ایلات قشقایی و بهارلو هیچ فرصتی را برای غارت و چپاول شهرهای کوچک و روستاها و کاروان ها از دست نمی دادند و زندگی آنان غالباً از طریق چپاول می گذشت. کاروان هایی که از محدوده این قبایل عبور می کردند باید به خان های منطقه باج می پرداختند وگرنه غارت می شدند. مسلح بودن ایلات و عشایر بر شدت ناامنی و نگرانی های حاصل از آن می افزود. تفنگ های عشایر مدل جدید و اغلب ساخت آلمان یا انگلیس بود و توسط قاچاقچیان اسلحه که اغلب عرب بودند از خلیج فارس می آمد. اسلحه ای که

آنـان در اختیـار داشـتند بـه مراتب بهتـر و دقیق تـر و دور بردتر از اسـلحه نیروهـای دولتی بود. پرسـی سـایکس ژنـرال انگلیسـی که در مقطعـی وزیرمختار انگلیـس در تهران بـود و اطلاعات جامعی از منطقه داشـت در مورد تجهیزات قشـقایی ها نوشـته، آنان بیسـت و پنج هزار موزر در اختیاردارنـد و تعـداد نفـرات جنگـی آنان پنج هزار نفر اسـت ولی ایل خمسـه به خوبی قشـقایی هـا مسـلح نیسـت و سـه هزار مـرد جنگی دارد. پرسـی سـایکس تعـداد عرب های ایل خمسـه رانصـف افـراد ایـن ایـل ذکـر می کنـد. این ایـلات هـرگاه فرصتی پیش مـی آمـد راهزنی می کردنـد. جـاده هایـی که از تهران به سـمت جنوب کشـور از میـان قبایل لر و عرب می گذشـت درصـد خطـر راهزنـی بالایـی داشـت در حالـی که امنیـت ایـن راه ها از نظـر اقتصادی شـایان اهمیـت بـود. امـا طوایـف مجاور ایـن راه ها با نظر خودشـان از مـال التجاره هایی کـه از منطقه آنـان مـی گذشـت بـاج مـی گرفتنـد و یا بـا عناوین حق عبـور و حـق محافظت از جـان و مال، پـول دریافـت مـی نمودنـد و در صـورت نپرداختـن اقدام بـه غـارت کاروان و کشـتن کاروانیان مـی کردنـد. در برخـی ایالـت هـا قدرت عشـایر به انـدازه ای زیـاد بود کـه دولت مرکـزی را به حاشـیه رانـده بودنـد. چنانکـه شـهر خـرم آباد کـه مرکز ایالت لرسـتان بـود حدود بیسـت و پنج سـال در اشـغال عشـایر منطقه بود و مأمورین دولتی نمی توانسـتند در این شـهر مسـتقر شـوند و بـه ناچـار ادارات خـود را در بروجـرد مسـتقر کـرده بودند. حوزه نفـوذ برخی از ایلات لرسـتان بدیـن صـورت بـود کـه ایـل بیرانوند در ناحیـه بروجرد و حتـی خارج از لرسـتان تا اراک و سـاوه نیـز اعمـال قـدرت میکـرد. ایل حسـنوند در محـدوده شهرسـتان هـای نهاوند و ملایر و روسـتا هـای ایـن دو شـهر فعال بود. ایل هـای کاکاوند و دلفان حوزه اقتدارشـان در شـهرهای کنگاور، همـدان، تویسـرکان، جـوکار و روسـتاهای این شـهر ها بود. حـوزه نفوذ ایل بالاگریـوه به طرف خوزسـتان گسـترش مـی یافـت و تـا شـهرهای شـوش و دزفـول و روسـتاهای آن را در بر می گرفـت. تعدیـات و دسـت انـدازی ایـلات به هنـگام ییلاق و قشـلاق افزایـش می یافـت. آنان بـا گلـه های گوسـفند خـود از میـان اراضی کشـاورزی و باغات روسـتاییان و شهرنشـینان عبور کـرده و آنهـا را نابـود مـی کردنـد. ناامنی و هـرج و مرج به حدی رسـیده بود که اهالـی خرم آباد چنـد بـار قصـد ترک شـهر را داشـتند ولـی افراد با نفوذ شـهر آنهـا را از ایـن کار باز می داشـتند و بـه آنهـا مـی گفتنـد قـوای نظامی حکومت بـه زودی به سـوی خرم آبـاد حرکت کـرده و آنها

را نجات می دهد. خودسری ایلات و طوایف لرستان در اواخر حکومت قاجار باعث شده بود که حکام قاجاری نتوانند به شهر خرم آباد وارد شوند. در بروجرد نیز وضعیت خیلی بهتر نبود و سران ایلات از کاروان های تجاری باج می گرفتند. به طور کلی هر طایفه در منطقه نفوذ خود کاملاً خودمختار بود.

بلوشر در مورد عشایر ایران در زمان جنگ جهانی اول می نویسد، اینها یک پنجم کل سکنه ایران را تشکیل می دهند و تقریباً در استقلال کامل به سر می برند. ایلات به تفنگ های جدید مسلح اند و چندین هزار سوار در اختیار داشته و در کوهستان های موطن خود قدرت قابل ملاحظه ای به شمار می آیند و چون غارت را منبع درآمد قانونی می دانستند هر که پایش به مناطق قدرت آنان باز می شد در معرض این خطر بود که جز پیراهن تمام دار و ندارش را به یغما ببرند. روستاهایی که از آنها می گذشتیم به هنگام کوچ عشایر از ترس غارت سواران عشایری تخلیه شده بود. آنها حَشَم خود را به کوه رانده و غله را پنهان کرده بودند. پول کلمه ای بود که بیش از همه از دهان آنان شنیده می شد و بیش از هر چیز برایشان اهمیت داشت و به همین ترتیب اسلحه با گلوله هر چه بیشتر و بُرد هر چه دورتر فکرشان را به خود مشغول می داشت. (بلوشر، ۱۳۶۳ : ۵۳-۳۲) .

در زمان احمد شاه حکومت در کمال ضعف و سستی قرار داشت و دستخوش امیال سفیر روس و بخصوص انگلیس و متنفذان داخلی بود. خزانه دولت خالی و از ارتش فقط اسمی مانده بود و امنیت وجود نداشت و عدالت دست نیافتنی. در اغلب شهرها اثری از سلطه حکومت مرکزی به چشم نمی خورد. دخالت بیگانگان و آشفتگی اوضاع رشته امور را از هم گسیخته بود. پس از کودتای رضاخان وی ابتدا به فکر بازسازی و نوسازی ارتش و سپس در صدد ایجاد امنیت برآمد. وی به خوبی می دانست برقراری امنیت، زیر بنای بازسازی کشور است. همه کوشش رضاخان سردارسپه از وقتی وزیرجنگ شد آن بود که به سرکشی عشایر پایان دهد. هدفی که در تاریخ ایران کسی قادر به انجام آن نشده بود. به نظر می رسد از زمانی که افسر جزء بود و در لشکرکشی ها علیه قبایل سرکش شرکت داشت دریافته بود مادامی که همه ایلات مغلوب نشوند و یک حکومت بر تمام ایران فرمان نراند کشور مستقل به شمار نخواهد رفت و کاری نمی توان از پیش برد. موضوع فقط این

نبـود کـه ایـلات و عشـایر بـا یک پنجـم جمعیـت مملکت، با قدرت اسـلحه و سوارانشـان سـه چهـارم حـوزه جغرافیایـی کشـور را در اختیارگرفتـه بودنـد و مـردم را چاپیـده و بـی محابـا می کشـتند و کاروان هـا را غـارت مـی کردنـد بلکه عـلاوه برآن پاره ای از ایلات و عشـایر دانسـته یـا ندانسـته ابـزار دسـت قـدرت هـای اروپایی بخصـوص انگلسـتان شـده و به منافـع و مقاصد آنهـا در ایـران خدمـت مـی نمودنـد. چنانکـه کشـورهای اروپایـی از اواخـر قـرن نوزدهـم برای تضعیـف حکومـت مرکـزی یا کاسـتن از نفـوذ همدیگـر در ایـران در دوره جنگ جهانـی اول از قبایـل مختلـف بهـره بـرده بودنـد. همچنیـن در مورد شـرکت نفت انگلیـس و ایـران در جنوب غـرب کشـور، انگلیسـی هـا از قبایل عـرب و بختیاری در جهـت کاهش نفوذ دولـت مرکزی در آن منطقـه بهـره بـرداری کردند. در جنوب شـرق ایران نیز انگلسـتان همین نقش را با اسـتفاده از قبایـل بلـوچ بـر علیه دولت مرکـزی ایفا نمـود. در واقع آغاز عصـر رضاشـاه، دوره جدیدی در منازعـات حکومـت مرکـزی برای کسـب حق قانونـی خود در زمینـه اعمال حاکمیت بر سراسـر کشـور در مقابلـه بـا ایلات و عشـایر بود. سردارسـپه کـه در روند اوضاع آشـفته کشـور روی کار آمـده بـود سـعی در تمرکزگرایـی و افزایـش قـدرت دولـت مرکـزی داشـت. از ایـن رو تضعیف ایـلات و عشـایر و اسـکان دادن یـا تختـه قاپوکـردن این جامعه سـرکش سـنتی را بـا توجه به خصلـت هـای گریـز از مرکـز و غارتگـر آنـان در رأس برنامـه هـای خود قـرار داد. ایـن کاری بـود کـه از سـده هـای گذشـته تا عهد رضاشـاه هیچـگاه قدمـی در این راه برداشـته نشـده بود و انجـام آن بسـیار دشـوار بنظـر مـی رسـید و در آغـاز همه آن را ناشـدنی می پنداشـتند. حضور قوای نظامی دولت مرکزی در لرسـتان و تخته قاپوکردن عشـایر این منطقه از سـال ۱۳۰۲ش. آغـاز و تـا سـال ۱۳۱۲ش. بـه طـول انجامید. سـریع ترین تأثیر طرح اسـکان عشـایر در منطقه لرسـتان بـر هم خوردن سـاختار اجتماعـی قدیمی و تضعیف پایگاه اجتماعی رؤسـای عشـایر لر و دگرگونـی در حیـات شـغلی و معیشـتی مـردم و تغییـرات جمعیتی منطقه بود که همه به سـود مـردم شـهری و روسـتایی منطقه صورت گرفت. ضمن اینکه تغییر در شـیوه آمـوزش و پرورش و نهـاد قضایـی منطقـه که توسـط دولت انجام شـد در بهبـود وضعیت مـردم مؤثر واقـع گردید کـه مـی تـوان آن را نیـز در همان مسـیر تغییـرات اجتماعی منطقه به سـود مردم اسـکان یافته شـهری و روسـتایی درنظـر گرفـت. مـردم در غرب کشـور همانند دیگـر مناطـق از دولت قوی

استقبال می کردند تا از امنیت و آرامش برای نخستین بار برخوردار شوند و آنها را از ستم و غارتگری و اجحافات گردنکشان ایلاتی برهاند. برای اینکه چنین خواست های به حق مردم تحقق یابد و سپس عملیات عمرانی در منطقه آغاز شود باید قدرت ایلات مهار می شد. سردارسپه در این مورد گفته بود روش زندگی چادرنشینی و صحرانوردی و خانه بدوشی باید با ایران وداع گوید و ایلات و عشایر چه بخواهند یا نخواهند مجبورند که آستانه مدرسه را ببوسند و از درب خروج از مدرسه وارد صحنه زندگی شوند. چنین بود آمال مردم خواهانه آن بزرگمرد. او برآن بود که یک دولت قدرتمند و متمرکز تشکیل دهد تا بتواند معضلات پرشمار و اساسی کشور را قدم به قدم حل کند و در این مسیر وجود ایلات و عشایر را با وضع کنونی شان به درستی ناسازگار با یکپارچگی ملی و پیشرفت و نوسازی اجتماعی و اقتصادی کشور می دانست. با این نگرش بود که دولت به خواست سردارسپه تصمیم به خلع سلاح عشایر گرفت. این کار در درجه نخست برای تثبیت قدرت دولت بر سراسر کشور و استقرار امنیت عمومی و از بین بردن تمایلات گریز از مرکز ایلات و عشایر بود. با این هدف که با سلب قدرت از سران ایلات و عشایر و اسکان آنان به جای کوچروی از آنها کشاورزانی پدید آید که از این طریق زندگی کنند و بقیه مردم از تهاجم، کشتار و خسارات مادی آنان در امان مانده و در امنیت زندگی کنند. این بود که طبق فرمانی عشایر را موظف به اجرای آن و تحویل سلاح هایشان کرد. ولی ایلات و عشایر همانگونه که انتظار می رفت همگی از این فرمان سرباز زدند. بنابراین برای دست یافتن به این هدف که به نظر غیرممکن می رسید نیروی نظامی وارد عمل شد.

لر ها، یکی از بزرگ ترین شاخه های قومی مردم ایران می باشند و به دو دسته لر بزرگ و لر کوچک تقسیم می شوند و رود دز حد فاصل بین آنهاست. لرهای کوچک خود به دو بخش لرهای پیشکوه و لرهای پشتکوه تقسیم می شوند. لرهای پیشکوه در منطقه خرم آباد ساکن می باشند و طوایف عمده آنان، بیرانوند، بالاگریوه، سلسله، دلفان، طرحان، چگنی و سگوند است. طایفه بیرانوند در اواخر دوره قاجار نقش مهمی در تحولات لرستان داشت. خرید و فروش سلاح در بازارهای لرستان معمول و گرانبهاترین سلاح در این سرزمین تفنگ بود. قتل وسرقت برای تصاحب سلاح بسیار اتفاق می افتاد. نزدیکی

منطقـه بـه جنـوب کشـور و حـوزه نفـوذ اسـتعماری انگلیـس موجـب شـده بـود تجار عـرب از طریـق خلیـج فـارس بـه ایـن تجـارت پرمنفعـت بپردازنـد و تپانچه و تفنـگ های بسـیاری به بـازار لرسـتان سـرازیرکنند و بـه قیمت های گـزاف بفروشـند. در این زمان تفنگ هـای مارتینی سـاخت انگلسـتان در میان لرها خریداران فراوانی داشـت. چنین بود که لرسـتان در صدر برنامه هـای سردارسـپه قـرار گرفت و خلع سـلاح و ایجـاد امنیت در ایـن منطقه از اولیـن برنامه هایی بـود کـه بایـد اجرامـی شـد. البته باید توجه داشـت کـه ایالـت لرسـتان در منطقـه ای راهبردی قرارداشـت و اهمیـت ویـژه ای در شـرایط آن زمان نـزد حکومت مرکزی پیدا کـرده بود و ایلات ایـن سـرزمین از اراک تـا خوزسـتان را حـوزه نفـوذ و اقتـدار خـود قـرارداده بودنـد. دیگـر اینکه لرسـتان از نظـر راه هـای ارتباطی هم دارای اهمیت بسـزایی بود و دو شـاهراه شـمال به جنوب و شـرق بـه غـرب از ایـن منطقه عبـور می کـرد. از آنجا که منطقـه نفت خیز جنوب زیر سـلطه شـیخ خزعـل عنصـر عامـل انگلیـس قرار داشـت و سـرکوب او بـدون عبـور از لرسـتان ممکن نبود اهمیت بیشـتر آن از نظر سردارسـپه مشـخص می شـود. عبور از لرسـتان برای سردارسـپه از آن چنـان اهمیتـی برخـوردار بـود کـه او در یادداشـت هایـش عبـور از این منطقـه را به هفت خوان رسـتم تشـبیه نموده و می نویسـد، سـتون های لشـکر باید از میان مشـکل ترین راه های کوهسـتانی و شـجاع تریـن مـردم عبورکننـد تـا بتـوان ملـوک الطوایفـی را از بین برد و کشـور متمرکـز و واحـدی را بوجـود آورد. نخسـتین درگیری نیروهـای دولتی با فرمان سردارسـپه برای نبـرد بـا طوایـف لـر از سـال ۱۳۰۲ش.آغـاز شـد. وی امیراحمدی، نظامی برجسـته را بـا اعطای درجه امیرلشـکری عازم لرسـتان کـرد. نکته مهم اینکـه اعطای درجات نظامیـان حتی نظامیان ارشـد توسـط سردارسـپه صـورت می گرفـت و دیگـر از آن درجات سـرتیپی و سرلشـکری نوع احمدشـاهی کـه بـا گرفتـن وجوهاتی توسـط او بـه نزدیکانش بـدون گذرانـدن مراحل مختلف نظامـی صـورت مـی گرفـت خبـری نبود. یکـی از منابع درآمدی احمدشـاه قطع شـده بـود و در عـوض ارتـش از وجـود نظامیـان ارشـد آمـوزش ندیـده رهایی پیـدا کرد. بـاری، تـدارک جنگ لرسـتان در پاییز سـال ۱۳۰۲ش. انجام شـد.

در ایـن مـورد امیرلشـکر امیراحمـدی مـی نویسـد، از تهـران فـوج آهـن بـه فرماندهـی سـرهنگ علیمحمدخـان بهـزادی به نیروهای مـا در بروجرد پیوسـت. همچنین یک فوج سـوار

بـه فرماندهـی سـرهنگ رضاخـان نـوری و یک گـردان سـوار بـه فرماندهی سـرهنگ گریگور ارمنـی بـه بروجـرد آمدنـد و تیـپ پیاده لشـکر غـرب به فرماندهی سـرتیپ شـاه بختـی و فوج مسـتقل منصـور از همـدان به فرماندهی سـرهنگ ولی امیراحمـدی به ما پیوسـت و در بروجرد متمرکـز شـدند و از آنجا به سـمت خـرم آباد حرکت کردیم. در آبسـتان نخسـتین درگیری روی داد و در جناحیـن اردوی نظامـی کـه پیـش می رفـت دوازده هـزار خانوار مسـلح بودند که بیش از بیسـت و پنـج هـزار مـرد جنگـی داشـتند و در پیرامون نیـروی ما که چهـار هزار نفـر بود دور مـی زدنـد. مـا به سـوی تنـگ زاهد شـیر رهسـپار بودیم اما لرهـا زودتـر از مـا در جناحین تنگ زاهدشـیر موضـع گرفتنـد. حمـلات لرها شـدیدتر شـد و چون شـب فرا رسـید ما حالـت تدافعی گرفتیـم. صبـح روز بعـد با عملیات اکتشـافی دریافتیـم نه تنها لرهـا در ارتفاعـات در جناحین ما قـرار دارنـد بلکـه نیـروی بیشـتر خودشـان را در پشـت سـر ما مسـتقرکرده انـد. این نشـان می داد آنـان از شکسـت مـا مطمئـن هسـتند و می خواسـتند به هنگام عقب نشـینی توسـط نیروی عقبدارشـان بـر مـا بتازنـد تـا احـدی زنـده نمانـد. لرهـا در این جنگ شـدید بسـیار قـوی ظاهر شـدند و یـک گروهـان پیـاده خط مقـدم را به کلـی از بین بردنـد. ولی نیروهای نظامـی با چنان شـجاعت و صلابتـی مـی جنگیـد کـه لرهـا بـه ناچار قـدم به قـدم پا پس مـی کشـیدند. وقتی سـربازان سـیلاخوری از کـوه هـا بـالا مـی رفتنـد و نفـر جلـو کشـته می شـد نفر بعـدی بدون درنـگ و بـا اسـتواری بـه راهـش ادامه می داد. چنین شـد که حمله برق آسـا و خونیـن آن روز در کمتـر از دو سـاعت بـا پیـروزی نظامیان و عبور از تنگ زاهدشـیر و فرار لرها به سـوی جنوب بـه موفقیت رسـید و سـه روز بعد نیروهای نظامـی پیروزمندانه وارد خرم آباد شـدند. در بدو ورود نیروهـای نظامـی به لرسـتان چنین تصور می شـد که سـاکنین لرسـتان به مخالفـت و مقاومت در برابـر نیروهـای نظامـی بپردازنـد. امـا شهرنشـینان بروجـرد و خـرم آبـاد که به خاطـر قدرت گیـری بیـش از حـد ایلات منافـع اقتصادی و اجتماعی شـان در معـرض نابـودی قرارگرفته بود از روزهـای اولیـه ورود نظامیـان بـه اسـتقبال آنهـا رفتنـد و به آنان بسـان رهایی بخـش خود از چنـگ ایـلات نگریسـته و با خشـنودی به حمایـت از آنهـا پرداختند. ایلات و عشـایر مختلف در ایـن زمـان بـا توجه بـه منافع جداگانه خـود و موقعیـت جغرافیایی استقرارشـان هر کـدام جهت گیری متفاوتی نسـبت به ورود نیروهای نظامی به لرسـتان از خود نشـان دادند. عشـایر بیرانوند

بـه خاطـر امتیـازات و منافعـی کـه در بروجـرد و خرم آبـاد داشـتند و همچنین راه تجـاری که از تهـران بـه بروجـرد و خـرم آبـاد و در ادامـه به خوزسـتان مـی رسـید و اکنون نیروهـای نظامی دولتـی آن را قطـع کـرده و آنـان را از ایـن دو شـهر رانـده بود بـه جنگ های خونین دسـت می زدنـد. امـا ایـلات و عشـایری که دورتـر از قوای دولتی قرارداشـتند در ابتدا سرانشـان خواسـتند بـا نزدیـک شـدن بـه نظامیان از آنهـا هماننـد دوران گذشـته امتیازاتـی بگیرند با ایـن وعده که مـا بـه شـما یورش نمـی بریم. غافـل از اینکه کشـتی بان را سیاسـتی دگر آمده بـود و حکومت در صـدد تضعیـف موقعیـت همه ایلات و عشـایر بـود. پس از اسـتقرار نیروهای نظامـی و ایجاد امنیـت در منطقـه ادامـه احداث راه سراسـری شـمال به جنوب که به ایالت لرسـتان رسـیده بود پیگیـری شـد. چنانکـه تعـداد زیـادی کارگر و مهنـدس ایرانـی و خارجی مشـغول بـه کار جاده سـازی بودنـد و نظامیـان حفاظـت از آنـان را انجـام مـی دادنـد. امیرلشـکر امیراحمـدی در این مـورد مـی نویسـد، اهمیـت احـداث ایـن راه آن چنان زیاد بـود که رضاشـاه در زمـان افتتاح این شـاهراه گفـت، من امـروز به بزرگ تریـن آرزوی خود رسـیدم. دولت همزمان با سـاخت جاده با همکاری نیروی نظامی، بسـیاری از مهندسـین را برای سـاخت قلاع رعیتی از گردنه رازان بین بروجـرد و خـرم آبـاد تـا دزفـول در امتداد جـاده شوسـه احداثی بـه کارگرفت. حکومت بـا ایجاد ایـن قـلاع و اسـتحکامات نظامـی و با کشـیدن موانع مصنوعی مانند سـاخت دیوار و اسـتفاده از وسـایل دیگری مثل سـیم خاردار و غیره سـعی کرد از ییلاق و قشـلاق رفتن عشـایر جلوگیری نماید. سیاسـت دیگری که در مورد عشـایر لرسـتان اعمال شـد تبعید بخشـی از مردم عشـایر بـود. بـرای مثـال روزنامه اطلاعات می نویسـد، اطلاع یافته ایم قریب هشـتاد خانوار از لرسـتان کـوچ کـرده انـد که بـرای شـروع زراعت به اطـراف ورامیـن بیایند تـا در آنجا در زمینـی که به آنهـا داده خواهد شـد مشـغول زراعت شـوند. (روزنامه اطلاعـات، ۲:۱۳۰۸).

در همیـن زمینـه روزنامـه حُبـل المتیـن گـزارش می دهـد، برای تختـه قاپـوی طوایف لر عـلاوه بـر اقداماتـی کـه از طـرف دولـت در محـل به عمـل آمده اخیـراً صـد و ده خانـوار را به نواحـی قزویـن کوچانیـده و در آنجا مسـکن داده اند تا به شـغل زراعت مشـغول شـوند. از طرف وزارت مالیـه بـه مالیـه محـل (قزوین) دسـتور داده شـده که در تقسـیم اراضی و کمـک به آنها اقدامـات لازمه بـه عمل آیـد. (حبل المتیـن، ۹:۱۳۰۸).

در ادامـه ایـن رونـد مجلـس در۱۳۱۱ش. مصوبـه ای در مـورد تقسـیم اراضـی بیـن اهالی ده نشـین داشـت بـه نحـوی کـه بـه هـر خانـوار از لرهـا بـه انـدازه معـاش آنـان زمیـن واگذار شـود. بـر اسـاس این مصوبـه بسـیاری از اراضی لرسـتان به ایلات و عشـایری که یکجانشـین شـده بودنـد واگذارگردیـد. عمـده مراکـزی کـه عشـایر تبعیـدی در آنجا اسـکان داده شـدند در محدوده شـهرهای ورامین، خوار (گرمسـار)، سـاوه، قم، قزوین و خراسـان شـمالی بود. (روزنامه اطلاعـات، ۲:۱۳۰۸) و (روزنامـه حبـل المتیـن، ۱۳۰۸ : ۱۹–۱۸) .

در اواخـر حکومـت قاجـار ناامنـی در لرسـتان به مرحله ای رسـیده بود که بـه عنوان نمونه ویلسـون در مـورد سـفر خود به ایـن ناحیه در زمان احمدشـاه قبل از آغاز عملیـات نظامی ارتش در سـفرنامه خـود می نویسـد، در لرسـتان نظـم و ترتیبی وجود ندارد که انسـان بتوانـد روی آن بنایـی بسـازد فعـلاً در این نواحی اعتماد و اطمینانی در میان نیسـت. (ویلسـون،۱۰۲:۱۳۷۴).

حکومـت قاجـار آنچنـان عقـب ماندگی ژرفـی را با همکاری ملّاها و اسـتعمارگران روسـی و انگلیسـی بـر مـردم ایـران تحمیل کـرده بـود کـه ایرانیـان از کاروان علم و پیشـرفت جهانی بسـیار دور افتـاده بودند.

یـه نـاگا تویوکیچـی ژاپنـی کـه در اواخر عهد قاجار به ایران سـفر کرده اسـت در سـفرنامه خـود مـی نویسـد، این مملکت شاهنشـاهی دیرسـال اسـت گرفتار فسـاد شـده اسـت. حکومت هـای روس و انگلیـس طعمـه خوبـی یافتـه انـد و شـگفت آور نیسـت که هـر روز بیشـتر رو به انحطـاط مـی رود امـا مـردم ایـران بـه کوشـایی و پشـتکار در جهـان ممتازنـد. مـی دیـدم که همراهـان ایرانـی ام، نوکـر، تفنگچـی و چـاودار در راه سـفر فقط بـا آب و نان خالـی قانع اند و شـبانه روز کار و تـلاش می کننـد. (تویوکیچـی، ۶۶:۱۳۹۲).

اولیـن مدرسـه در ۱۳۰۳ش. پـس از اسـتقرار نظامیـان در خرم آباد افتتـاح و اطفال را برای اینکـه بـه آنان آسـیبی نرسـانند با مأمـوران نظامی به مدرسـه می بردنـد. این سـرآغاز دوره ای جدیـد در مدرسـه سـازی لرسـتان بود کـه در بلندمدت باعث گرایش فرزندان رؤسـای عشـایر و سـپس اهالـی لرسـتان به تحصیل گردیـد که موجب آگاهی روزافزون مردم منطقه شـد. باسـواد شـدن فرزندان افراد سرشـناس و تعلیم آنان در محیط های غیرعشـایری موجب شـد به تدریج خـوی عشـایری را کنارگـذارده و بـه عنـوان مشـوق سیاسـت مدرن سـازی دولت عمـل نموده

تـا ماننـد پدرانشـان نگـرش عشـایری نداشـته و در مقابل سیاسـت مدرن سـازی دولـت مانعی ایجـاد نکننـد. روزنامـه حبـل المتین در این مورد می نویسـد، به واسـطه بدویـت و دور بودن از اوضـاع ، عشـایر ایـران در درجات پسـت زندگانی باقی مانـده و تعلیم و تربیت ندیـده اند و... اگر ایـن مردم شهرنشـین شـده و معـارف و صنعت و زراعـت صحیحی حاصل کنند فرداسـت که از شـهری هـا جلـو افتـاده و بدین وسـیله برای مملکـت نجـار و زارع و صنعت گـران جوانی ایجاد شـود. (حبل المتین، سـال ۲۹، بهمـن ۱۳۰۸:۱۳).

عبدالـه مسـتوفی هـم ماننـد اغلـب روشـنفکران آن دوره بـر ایـن عقیـده بود کـه اطاعت ایـلات از دولـت مرکـزی مـی بایـد آنهـا راملزم کند تـا روش زندگی خـود را تغییر دهنـد. او می نویسـد، ایـن همه خاک کشـور را زیرپا کردن و هیـچ ده و آبادی راه نینداختـن و هیچ علاقه ای بـه جایـی نداشـتن چـه معنایـی دارد. اگر اسـکان و تخته قاپو شـوند دولت هم از عیـب جویی و یـاوه سـرایی آنهـا کـه اغلب مردمـان بی منطق و منفعت پرسـتی هسـتند خلاص و هم از شـرّ راهزنـی و دلـه دزدی آنها آسـوده خواهد شـد. (مسـتوفی، ج۳، ۵۱۲:۱۳۷۱).

البتـه ایلات فقط عشـایر بزرگ شـرق و غرب و جنوب کشـور نبودند بلکـه طوایف کوچک و پراکنـده ای در اطـراف اغلـب شـهر هـای بـزرگ حضور داشـتند کـه در آن ایام در میـان آنان گـروه هـای راهزن تشـکیل شـده بـود و در راه های کشـور و حوالی شـهر ها و روسـتاها کمین کـرده و راهزنـی مـی کردند و معمولاً با کشـتن عـده ای از کاروانیان و غارت امـوال آنان همراه بـود. بدیـن جهـت سروسـامان دادن بـه اینگونـه ناامنـی هـا و شـرارت هـا که وضعیـت عادی تـردد و بازرگانـی بیـن شـهری را از دیـر بـاز مختل کـرده بود، یکـی از دغدغه هـای دولتمردان عصـر رضاشـاه بـود. به طور مثال کمیسـیون هایـی با حضور مقـام های مربوطـه از قبیل حاکم تهـران، نماینـده امنیـه کل کشـور و رییـس مالیه تهـران در خرداد ماه ۱۳۱۰ ش. تشـکیل شـد تـا در مـورد ده نشـین کـردن و اسـکان ایـلات اطراف تهـران ماننـد هداوند، عرب و شاهسـون اقـدام کننـد. (روزنامـه اطلاعـات، ۱۳ خـرداد ۱۳۱۰). در نتیجه ایلات اطراف تهـران را در اراضی خالصجـات قـرارداده و ایـن اراضـی را بـه آنهـا واگـذار مـی کننـد تـا بـه کشـاورزی بپردازنـد. سیاسـت واگذاری اراضی خالصه سـلطنتی به ایلات اسـکان داده شـده در نقاط مختلف کشـور اجـرا مـی شـد. این اراضـی خالصه سـلطنتی همـان اراضی شـاهان قاجار در سـطح کشـور بود

کـه اکنـون رضاشـاه اجـازه واگـذاری آنها را برای اسـکان عشـایر صادرکـرده بـود. در۱۳۱۱ش. لایحـه وزیرمالیـه بـه مجلـس در مـورد نحوه واگـذاری اراضی خالصجـات به ایلات ارائه شـد و مجلـس شـورای ملی مـاده واحده ای بدین شـرح به تصویب رسـاند، به وزارت مالیـه اجازه داده مـی شـود ابنیـه و سـاختمان هایی که دولـت برای تختـه قاپوکردن الوار در لرسـتان سـاخته به هرقسـم کـه مقتضـی بداند، اعـم از فروش و غیـره به خود آنها واگـذار کند. (روزنامـه اطلاعات، سـی خرداد ۲:۱۳۱۱).

در همیـن زمینـه در دی مـاه ۱۳۱۱ش. وزارت مالیـه اجازه یافـت که مراتع و زمین های خالصـه آذربایجـان را در نواحـی شاهسـون نشـین بـه هر میـزان به عنوان ملـک خصوصی به خـان ها و افـراد ایل به صورت بلاعـوض واگذار کند.(لمبتـون،۲۴۱:۱۳۷۷).

سیاسـت واگـذاری اراضـی خالصـه بـه ایـلات و عشـایر بلـوچ نیز بـه صورت پیـش گفته تـا ۱۳۱۶ش. ادامـه یافـت. در مرحلـه بعـد و گاه بـه موازات آن وقتـی تکلیف واگـذاری زمین به ایـلات تبعیـدی یـا اسـکان یافتـه در محـل روشـن می شـد دولت در صـدد تجهیـز زمین های واگـذاری ماننـد جـاده ، احـداث سـد یـا قنـوات بـرای آبیاری بر مـی آمد مانند احداث سـد شـاه چـوب موسـیوند و نهـر چغلوند در لرسـتان. در همین مـورد روزنامه اطلاعات گـزارش می دهد، ادوات زراعتـی لازم در اختیـار ایـلات لر کوچک مقیم منطقه خوار (گرمسـار) و تبعید شـده های ورامیـن قرارگرفـت و دیگـر اخبار حکایت از دادن بـذر و کمک مالی به ایلات انتقـال یافته دارد. (روزنامـه اطلاعـات، ۱۸ تیرماه ۱۳۰۹).

روی هـم رفتـه بـرای واگـذاری اراضـی و امـلاک خالصـه بـه عشـایر اسـکان یافته به منظـور کشـاورزی و خانـه سـازی روش کار بـه این صورت بـود که اراضی و روسـتاهای خالصه بـه رایـگان در اختیـار ایـلات و عشـایر گذاشـته می شـد و حتی برخی اسـکان یافته هـای ایلی از پرداخـت مالیـات معـاف و تشـویق بـه خانـه سـازی مـی شـدند. اولویـت واگـذاری املاک و اراضـی کشـاورزی بـا ایـلات و عشـایری بـود کـه توسـط دولـت بـه محـل جدیـد نقـل مکان نمـوده انـد. بنابرایـن سیاسـت دولـت بـی جـا و رها کـردن آنها نبـود بلکـه هدف تشـویق آنان بـه یکجانشـینی وکشـاورزی بـود. چنانکه بر اسـاس ماده شـش نظامنامه اسـکان ایـلات که در ۱۳۱۳ش. از سـوی وزارت داخلـه تنظیـم و بـه همـه ایـالات ارسـال شـد، مأموران اسـکان باید

مزایـای اسـکان از قبیـل معافیـت مالیاتـی احشـام و معافیت پرداخـت مالیات مزروعـی به مدت پنـج سـال را تشـریح و اجـرا مـی کردند و تسـهیلاتی برای تکثیر احشـام آنها از طـرف مأموران دولـت فراهـم مـی شـد. تعلیـم روش کشـت و کار هم بـه آنان توسـط متخصصین کشـاورزی صـورت مـی گرفت.

لمبتون می نویسـد، رضاشـاه که در راه تجدد ایران می کوشـید، وجود ایلات و عشـایر را مناسـب بـا اوضـاع و احـوال امروز جهان نمی دید و بر آن شـد این مسـأله را با تغییرات اساسـی و انحـلال تشـکیلات ایلـی و مانع شـدن از ییلاق و قشـلاق کـردن آنان حل و چادرنشـینان را بـه کشـاورزان تبدیل کنـد. در این میان عناصر غیرایلی یعنی شهرنشـینان و روسـتاییان همگی از سیاسـت رضاشـاه پشـتیبانی می کردند زیرا آنان را مخل آسـایش و امنیت جانی و مالی خود می دیدند. (لمبتـون، ۱۳۶۲ : ۵۰۱-۵۰۰).

البتـه طـرح اسـکان عشـایر که در مورد قسـمتی از ایـلات لر صـورت گرفت در بـاره تمام ایـلات انجـام نشـد بلکـه هر کدام بـا توجه به شـرایط موجود در موردشـان تصمیـم گیری می شـد. چنانکـه بـرای ایـلات و عشـایر بویراحمدی اقدام به سـاخت روسـتا یا شـهر هـای نمونه مثـل تـل خسـرو گردیـد و یا ایـل بختیـاری را ملـزم به اسـتقرار در ییـلاق یا قشـلاق کردند و معـدودی از افـراد ایـل بـه عنـوان سرپرسـت یـا چوپـان مجـاز بودند با در دسـت داشـتن مجوز کـوچ بـه همـراه دام هـای ایـل کـوچ کننـد. بـه ایـن ترتیب هـم دام ها حفـظ می شـدند و هم در محـدوده کـوچ دیگـر آنهـا نمـی توانسـتند بـه اذیـت و آزار روسـتاییان و تخریـب مـزارع و غـارت آنـان دسـت بزننـد. ولـی ایـن کار در دراز مدت عملـی نبود و دولـت برآن بود بخشـی از خساراتشـان بـا کشـاورزی جبـران شـود. ولی ایـلات حاضـر نبودند دام هایشـان را کـم کنند و بـه کار پرزحمـت کشـاورزی بپردازند. بـه هر روی، طبیعی بـود این تغییر روش و سـبک زندگی از چـادر نشـینی بـه کشـاورزی بـه آسـانی و در طی چند سـال بـا وجـود همراهی دولـت و ارائه خدمـات دولتـی بـه طـور کامـل قابل حـل نبـود زیرا مسـأله فقط بـه اقتصـاد مربوط نمی شـد بلکـه شـامل مباحـث فرهنگـی، تربیتـی، آداب و سـنن و دیگـر موارد هـم می شـد و کادرهای تخصصـی بـرای ارائـه راهـکار مناسـب برای حل ایـن کمبودهـا در آن عهد یا خیلـی کم بود و یـا اصـولاً در اختیـار دولـت نبود. با این حال مسـاعی انجام شـده با وجود کاسـتی هـا به تدریج

به بارمی نشست. به طوری که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۲ش. ایلات و عشایر سرکش لرستان ، بختیاری، کهکیلویه و بویراحمدی، کردستان، آذربایجان، خراسان، سیستان، بلوچستان، فارس و خوزستان سرکوب و اغلب یکجانشین شده بودند و جلو اقتدار و خودکامگی ایلات گرفته شده بود و اکثریت ملت با رهایی از تعدی و غارتگری آنان به آرامش و امنیت دست یافته بودند. امنیتی که برایشان غیرقابل باور بود و منطقی بود که همگی طرفدار رضاشاه شده باشند . باید به این مهم توجه نمود که در آن عهد اقتصاد کشور کشاورزی بود و به غیر از پیشه وران شهری و روستایی بخش اصلی جمعیت کشور به کشاورزی می پرداختند و اکنون این جمعیت بزرگ تولیدکننده به آرامش و امنیت رسیده بود و با خیال راحت می توانست به کار و زندگی خودبپردازند.

یکی از بزرگ ترین و مهم ترین مشکلات کشور در زمینه خودسری قبایل که سردارسپه با آن درگیرشد و در واقع یکی از اهداف او محسوب می شد معضل شیخ خزعل در خوزستان بود که یکی از مهره های شناخته شده دولت انگلیس محسوب می شد و سال ها با پشتیبانی انگلیسی ها مستقلاً در خوزستان حکمروایی می کرد و اعتنایی به دولت مرکزی نداشت. در حالی که استان خوزستان از آغاز قرن بیستم میلادی تا به امروز به علت داشتن منابع عظیم نفت و گاز از اهمیت خاصی بر خوردار بوده است. ویلیام ناکس دارسی انگلیسی در ۱۹۰۱م. امتیاز کشف و استخراج نفت وگاز را به مدت شصت سال از مظفرالدینشاه دریافت کرد. به موجب این قرارداد ننگین و یکطرفه، دارسی با پرداخت رشوه به مظفرالدینشاه و سران دولتش تمام نواحی ایران غیر از نواحی شمالی کشور را که حوزه نفوذ روس ها بود در اختیار گرفت. هر ناحیه از کشور از جمله لرستان و خوزستان زیر سلطه رؤسای ایلات بود و دولت مرکزی قادر نبود در این نواحی اعمال قدرت کند و مفاد قرارداد را اجرا نماید از این رو شرکت نفت انگلیس با بختیاری ها و شیخ خزعل وارد مذاکره شد. با بختیاری ها سه فقره قرارداد منعقدکردند. نخست قرارداد مربوط به سهام شرکت که به موجب آن خوانین بختیاری را شریک کرده بودند. دوم قراردادی راجع به خرید زمین که هر سال شرکت نفت اراضی را که در محدوده نفوذ بختیاری لازم داشت از ایلخانی خریداری می کرد. سوم قراردادی در باره حفاظت از محل بود. ایلخانی یکی از

خـان زاده هـا را بـه عنوان سرمسـتحفظ به شـرکت نفـت معرفی مـی کرد و عـده ای تفنگچی سـواره بختیـاری در اختیـار او می گذاشـت. شـرکت نفت انگلیـس حقوقی برای سرمسـتحفظ و تفنگچیـان مـی پرداخـت و آنهـا امنیت منطقـه را تأمین می کردند. از سـوی دیگر این شـرکت در سـال ۱۹۰۹ م. قـراردادی بـا شـیخ خزعـل منعقـد و دویسـت و پنجـاه و نه هکتـار از اراضی آبـادان را بـرای ایجـاد پالایشـگاه از او خریداری نمود. بـه موجب قرارداد دیگـری حفاظت ناحیه آبـادان را خزعـل در مقابـل مبلغـی کـه شـرکت نفت مـی پرداخت عهـده دار بود. شـیخ خزعل طبـق فرمـان ملکـه انگلیس رسـماً تحت الحمایه دولت انگلسـتان بـود و آنان اسـتقلال خزعل را تضمیـن کـرده بودنـد. شـرکت نفـت انگلیـس هزینـه هایـی را کـه طبـق ایـن قراردادهـا به بختیـاری هـا و شـیخ خزعـل می داد از سـهمیه ناچیـز دولت ایران کسـر میکرد. وقتی سـفارت انگلیـس در تهـران از قصـد سردارسـپه بـه اعـزام قوا به خوزسـتان مطلع شـد تلاش کـرد مانع ایـن کار شـود و بـه سردارسـپه هشـدار داد که بـه این کار دسـت نزند و کار به تهدیـد و پرخاش رسـید. البته سردارسـپه یک سـری مشـکلات بـرای اعـزام نیروی نظامـی به خوزسـتان را حل کـرده بـود زیـرا ایلات لرسـتان سـرکوب شـده بودنـد و راه شوسـه به طرف خوزسـتان کشـیده شـده بـود. رضاشـاه در کتـاب خود شـرح مـی دهد کـه چگونه به تقویت لشـکر جنـوب پرداخته و همچنیـن نسـبت بـه تکمیـل قوای لشـکر غرب اقـدام کـرده اسـت. از آذربایجان نیـز اردویی نظامـی را تجهیـز و بـرای کمـک به جنوب غرب سـوق داد و اردویی نظامی را از خـرم آباد آماده کـرد کـه بـه دزفـول برود. سردارسـپه در نظر داشـت خـود فرماندهی قشـون را به عهده داشـته باشـد. شـیخ خزعل با نظر انگلیسـی ها دسـت به کار شـد و طی تلگرامی که از طریق سـفارت ترکیـه در تهـران خطـاب به مجلس شـورای ملی ارسـال کرد اعـلام قیامی به نام قیام سـعادت بـا عناویـن اسـلام پناهـی بـر علیه سردارسـپه می کنـد. در ایـن زمـان سردارسـپه وزیرجنگ و نخسـت وزیـر بـود. نماینده سـفارت انگلیس دو بار نزد او رفته و هشـدار می دهد که علیه شـیخ خزعـل اقـدام نظامـی نکنـد و کار بـا مذاکـره حـل و فصـل شـود در غیـر این صـورت به علت خسـارت بـه کمپانـی و خط لوله نفـت دولت انگلیس ناگزیـر از مداخله خواهد بود. سردارسـپه به ایـن تهدیـد هـا توجه نکـرده و در چهارده آبـان ۱۳۰۳ش. به اصفهـان می رود. این بـار نماینده سـفارت انگلیـس در اصفهـان نـزد وی آمد و هشـدار داد کـه از اصفهان جلوتر نـرود و به تهران

بازگـردد. سردارسـپه اعتنایـی نکـرده به شـیراز می رود. در آن شـهر تلگرافی را که شـیخ خزعل از طریـق کنسـول انگلیس در بوشـهر فرسـتاده اسـت دریافت می کنـد. او در پاسـخ تلگرافی به سرکنسـول انگلیـس در بوشـهر بـا این عنـوان می فرسـتد، آقای ژنـرال قونسـول دولت فخیمه انگلیـس ایـن کـه خزعـل کپـی تلگـراف خود را به وسـیله شـما بـرای اینجانب ارسـال داشـته اسـت خالـی از غرابت نیسـت زیرا اتبـاع داخلی نباید در امـورات مربوط به خـود موجبات زحمت نماینـدگان محتـرم خارجه را کـه قانوناً ممنوع از مداخلات هسـتند فراهم آورند. این کشـمکش دیپلماتیـک بـا سـفارت انگلیـس و درخواسـت و تهدید آنـان ادامه داشـت ولی سردارسـپه به راه خـود ادامـه مـی داد تـا اینکه سـفارت انگلیـس طی تلگرامـی صراحتاً اعـلام داشـت، باید خاطر آن جنـاب مسـتطاب را مستحضرسـازم که در نوامبـر۱۹۱۴م. دولت اعلیحضرت پادشـاه انگلیس اطمینانـات رسـمی به جناب اجل شـیخ محمره (خرمشـهر) داده اندکه در صـورت وقوع تجاوزی از طـرف دولـت نسـبت بـه حوزه اقتدار ایشـان و نسـبت به حقوق شـناخته شـده او یا نسـبت به امـوال و علاقجـات ایشـان در ایـران متعهـد خواهنـد بود لذا بـرای تحصیل راه حلی که نسـبت به خود ایشـان و دولت اعلیحضرت پادشـاه انگلسـتان رضایت بخش باشـد به ایشـان مسـاعدت لازمـه بنماینـد. ایـن بخـش کوچکـی از مداخـلات نـاروای دولـت انگلیـس در امـور ایـران در واپسـین سـال هـای سـلطنت احمدشـاه قاجار بـود که بـا تهدید های علنـی مداخلـه نظامی نیز همـراه بـود امـا ایـن بـار دولت انگلیـس با توجه بـه شـرایط موجود تهدیـد خود را عملـی نکرد. البتـه در آن موقـع نمـی شـد یقیـن کـرد که آنها چنیـن اقدامـی نظامی را کـه در گذشـته بارها انجـام داده انـد ایـن بـار انجام نمـی دهند. اما سردارسـپه بـا قاطعیت و بـدون اینکـه تزلزلی در عـزم اش پدیدآیـد بـه پیـش می رفـت. در مـورد این تهدیـد های پـی در پی سـفارت انگلیس، سردارسـپه کـه نخسـت وزیـر هم بـود و از این همه نامه نگاری ها و تهدید انگلیسـی ها خسـته شـده بـود خطـاب به هیـأت وزیـران در تهـران تلگرامی فرسـتاد که، مـن نمی توانـم این قبیل مکاتبـات و مراسـلات را در کابینـه خـود ضبط و ثبت نمایم یادداشـت ها را به سـفارت انگلیس برگردانیـد. بـه این ترتیب پاسـخی قاطع به سـفارت انگلیـس در تهران داد. سـپس با نیروهایش بـه خوزسـتان وارد شـد و در منطقـه زیدون خوزسـتان جنگ اصلـی بین نیروهای شـیخ خزعل و قـوای دولتـی درگرفـت کـه دوازده سـاعت طول کشـید و سـرانجام نیروهای خزعل شکسـت

خـورده و گریختنـد. در ادامه سردارسـپه به اهواز رفت و مورد اسـتقبال پرشـور مـردم قرارگرفت. پـس از آن شـیخ خزعـل ترسـان بـه اهواز آمد و به حضور سردارسـپه رسـید و خود را بـه پای او افکند. سردارسـپه به او که وابسـتگی مسـتقیم به حکومت انگلیس داشـت آسـیبی نرساند و وی را رهـا کـرد کـه به خرمشـهر بـرود. بدیـن ترتیب قـدرت بلامنازع او بر خوزسـتان پایـان گرفت و نیروهـای نظامـی دولتـی در شـهرهای خوزسـتان مسـتقر و امنیت ایالـت را به عهـده گرفتند. مدتـی بعـد کـه سردارسـپه پـس از سـفر بـه عتبات بـه تهران بـاز می گشـت مردم در شـهرها در مسـیرش بـه خاطـر آزادسـازی خوزسـتان هلهلـه و شـادی مـی کردنـد. در تهـران او به این جمـع بنـدی رسـید کـه بهتر اسـت خزعل در خوزسـتان نباشـد تـا احیاناً بـا همکاری انگلیسـی هـا دسـت بـه اقدامـی نزند. از ایـن رو طی عملیـات نظامی محرمانـه و ماهرانـه ای در حالی که شـیخ خزعل شـب هنگام در کشـتی خود در اروند رود در حاشـیه خرمشـهر قرار داشت از کشتی ربـوده شـده و سـریعاً بـا ماشـین و بدون توقف بـه تهران بـرده شـد. او در خانه ای در شـمیران تـا هنـگام مـرگ تحت نظر بود. آزاد سـازی خوزسـتان و دسـتگیری شـیخ خزعل بـر محبوبیت سردارسـپه بیـش از پیـش در نزد مـردم ایران افـزوده بود.

از نخست وزیری تا خلع حکومت قاجار و پادشاهی رضا پهلوی

رضاخان سردارسپه که در ششم آبان سال ۱۳۰۲ش. فرمان نخست وزیری را از احمدشاه گرفت با توجه به وضعیت بد اقتصادی و کمبود مالی شدید دولت، از نخستین کارهایش برنامه ریزی برای صرفه جویی اقتصادی با کمک آرتور میلسپو بود. رضاخان مستمری اغلب شاهزادگان قاجار و برخی بستگان آنها را که بدون انجام کاری از خزانه دولت حقوق می گرفتند قطع کرد. مورد دیگر لغو معافیت های مالیاتی جمع زیادی از رجال و بزرگان بود که پادشاهان قاجار از هفتاد سال قبل به آنان داده بودند که در مواردی به وراث آنان هم تعلق می گرفت. همچنین عده ای از قدرتمندان مانند شیخ خزعل، سپهسالار تنکابنی بزرگ مالک شمال و خان های بختیاری و بسیاری دیگر را جهت پرداخت مالیات به امور مالیه معرفی کرد. بعلاوه میلسپو و همکارانش توانستند از طریق نظارت و حسابرسی،

اختـلاس در دسـتگاه دولتـی را تقریبـاً از بیـن ببرنـد امـا قادر بـه مهار رشـوه گیـری نبودند. آن چـه کـه بـه صـورت مخفیانه توسـط کارمنـدان انجـام می شـد و ریشـه عمیقی در فسـاد های رایـج عهـد قاجـار داشـت. با ایـن حـال در این مـورد هم توفیـق هایی حاصل شـد زیـرا هرگاه کارمنـدی رشـوه مـی گرفـت و حتی بـا اخذ مبلغـی ناچیز لـو می رفت، نخسـت وزیـر رضاخان او را از خدمـت منفصـل و بـه سـختی مجازات مـی کرد تا دیگـران از ترس به ایـن کار مبادرت نورزنـد . ایـن تنهـا راه مقابلـه با فسـاد در دسـتگاه هـای دولتی بود زیـرا در جامعه ای که فسـاد دامنگسـتر اسـت و از مـلّا تـا مـکلا اغلب مـردم دغلباز و رشـوه گیر بودنـد جز ایـن راه دیگری نبـود. تـا زمانـی کـه مردم بـه فرهنگ راسـت گویی و درسـت کـرداری مجهز شـوند. امری که هنـوز هـم پـس از گذشـت صد سـال با گسـترش فرهنـگ تزویـر و ریـای ملّاها به آن دسـت نیافتـه ایـم. ایـن بـود کـه هیأت میلسـپو با همـکاری نخسـت وزیر رضاخـان توانسـت دولت را از ورشکسـتگی نجـات دهـد و بـر افزایـش درآمدهـای دولـت بسـیار تأثیرگذار باشـد. سـلیمان بهبـودی رییـس دفتـر سردارسـپه مـی نویسـد، روزی در یادداشـت وزارت جنـگ کـه موضـوع آن منتفـی شـده بـود بـرای صرفـه جویی پیغامی نوشـته و خدمتشـان فرسـتادم جـواب پیغام را در حاشـیه همـان یادداشـت نوشـتند و فرسـتادند. بعـد از ظهـر به اتاق بنـده آمده و یادداشـت را خواسـتند و فرمودنـد یادداشـت را دور نینـداز بـاز هم می توانـی چندین پیغام رویش بنویسـی تا یـک رویـش تمـام شـود بعد پشـت آن بنویس چون هـر برگ از ایـن کاغذ ها پنج شـاهی برای دولـت تمـام می شـود بایـد مراقبت کـرد. نامه های سـابق که مـارک دیویزیون قزاق داشـت را هـم بنویـس تا تمام شـود.

سردارسـپه در سـال هـای ابتدایـی نخسـت وزیـری اش یـک هیـأت مشـاوران خصوصی بـرای مشـورت در اجـرای بهتـر امـور کشـور از اهل خرد و سیاسـت بـرای خود تشـکیل داد که شـامل مسـتوفی الممالک، مشـیرالدوله، تقی زاده، مصدق السـلطنه، حسـین علاء و یحیی دولت آبـادی بودنـد. چنانچـه بـه ایـن گـروه برجسـته مشـاوران بنگریـم بـه وضـوح درمـی یابیم که رضاخـان بـا چـه روشـن بینی رجـال خبـره و دلسـوز را دور خود جمع کـرده و در کارهـا چگونه عقل مدارانه پیش می رفت. نگاه رضاخان به اندیشـمندان ایراندوسـت بسـیار مثبت و دوسـتانه و خیرخواهانـه بـود. بـه عنوان نمونـه او احترام زیادی بـرای ذکاء الملک فروغـی ادیب فرهیخته

و درستکار قائل بود و در تاریخ سی ام خرداد ۱۳۰۴ش. به رییس دفترش بهبودی گفته بود هر وقت آقای فروغی برای موضوعی به شما مراجعه کرد مثل این است که من رجوع کرده ام بدون اینکه از من کسب اجازه کنید کار ایشان را انجام دهید و به رییس نظمیه تهران هم گفته بود، گفته ایشان همان گفته من است و طبق نظر ایشان عمل کنید. در دوره نخست وزیری رضاخان سردارسپه واقعه تأسف بار قتل رابرت ایمبری آمریکایی اتفاق افتاد. سلیمان بهبودی در این مورد می نویسد، در بیست و هفتم تیرماه ۱۳۰۳ش. رییس نظمیه به دفتر حضرت اشرف آمد و گزارش داد دو نفر آمریکایی که یکی ار آنها کنسول دولت آمریکاست رفته اند از سقاخانه چهارراه شیخ هادی که می گویند چندین نفر کور و شل را شفا داده عکس بگیرند. مردم مانع شده و به اسم اینکه زهر در آب سقاخانه ریخته اند آن دو را به قصد کشت زده اند. ماژور ایمبری قنسول آمریکا و همکارش که به شدت مجروح بودند به بیمارستان نظمیه برده شدند. طلبه جوانی که عمامه سبز بر سر داشت به ترتیبی که معلوم نیست توانسته وارد بیمارستان نظمیه شده و خود را بالای سر بیمار رسانیده و با آجری که زیر عبا پنهان کرده بود به سر ماژور ایمبری کوبیده و او را به هلاکت می رساند. وی پس از دستگیری به جنایت خود اعتراف کرده و اعدام می شود. در گیرودار معجزات سقاخانه بود که لایحه نفت شمال که امتیاز آن به شرکت آمریکایی داده شده بود در مجلس در حال بررسی بود و با نظر موافق نمایندگان چند ماده آن از تصویب گذشته بود. در این میان با تحقیقاتی که پلیس در مورد این واقعه انجام داد مشخص شد توطئه ای در کار بوده است. در تهران حکومت نظامی به فرماندهی سرتیپ مرتضی خان اعلام و عده ای از وعاظ و روضه خوان ها و رجال دستگیر و زندانی می شوند. به نظر می رسد در این ماجرای برنامه ریزی شده دست عوامل سفارت انگلیس با آن صحنه سازی های مذهبی ملّاها و سرانجام قتل فجیع رابرت ایمبری در کار بوده است. این ماجرای غم انگیز کار را به جایی رساند که آمریکایی ها احساس کردند ایمنی لازم برای اجرای طرح استخراج نفت شمال را که محدوده جنوب رشته کوه البرز و آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان شمالی و رضوی را در بر می گرفت و در واقع همان منطقه نفوذ سابق روس ها بود را ندارند. از سوی دیگر اتحاد شوروی نیز در هماهنگی با انگلستان که هر دو مخالف

سرسخت با اعطای امتیاز نفت شمال به آمریکایی ها بودند، به شرکت آمریکایی اعلام کرده بود که اجازه صدور نفت از طریق لوله کشی آن شرکت در قفقاز را نمی دهند. چنین بود که بار دیگر توطئه این دو قدرت دشمن منافع ایران به توفیق انجامید و موضوع استخراج نفت توسط آمریکایی ها منتفی شد. کاری که علاوه بر منافع سرشار اقتصادی به منظور شکستن انحصار استخراج نفت ایران توسط انگلیسی ها و از دیگر سو به جهت کاستن از نفوذ روس ها در شمال ایران بود که این دو کشور به همین دلایل مخالف اجرای آن بودند.

پس از کودتای رضاخان به تدریج افراد تحصیلکرده و آنهایی که برای تحصیلات به اروپا رفته و پیشرفت های مهم اقتصادی و اجتماعی آنجا را مشاهده کرده بودند برای تغییر جامعه سنتی عقب مانده و مذهبی ایران راهکارهایی را پیشنهاد می دادند. این تلاش ها و دیدگاه ها که ادامه خواست مشروطه خواهان برای بهبود و ارتقاء وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران بود با سنگ اندازی های قشر روحانی و بیکفایتی احمدشاه به جایی نرسید.

سیروس غنی می نویسد، گروهی از ایرانیان تحصیل کرده اروپا وابسته به خانواده های اعیان در فروردین ۱۳۰۰ش. انجمن ایران جوان را تشکیل دادند. مرامنامه انجمن نکات زیر را برای پیشرفت کشور در بر می گرفت، الغای کاپیتولاسیون، احداث راه آهن، استقلال گمرکی ایران، آزادی زنان، اعزام دانشجویان دختر و پسر به اروپا، وضع قانون جزا، ترویج معارف و تعلیمات ابتدایی، تأسیس مدارس متوسطه و توجه به تحصیلات فنی و صنعتی، محروم ساختن بیسوادان از حق رأی، تأسیس موزه ها و کتابخانه ها و تئاترها، اخذ و اقتباس جنبه های مفید تمدن اروپا. علی اکبر سیاسی از بنیانگذاران ایران جوان می گوید، چیزی از تأسیس انجمن ایران جوان نمی گذشت که سردارسپه نخست وزیر، نمایندگان ایران جوان را به حضور فراخواند. رفتیم و در محوطه باغ ایستاده بودیم که او با شنلی بردوش و با قامت بلند و برافراشته خود از دور پیدا شد و روی نیمکتی نشست و به ما اشاره کرد نزدیک شویم. روی نیمکتی نزدیک او نشستیم. او گفت، شما جوان های فرنگ رفته چه می گویید و حرف حسابتان چیست؟ من گفتم این انجمن از عده ای جوانان وطن پرست تشکیل شده است. ما از عقب ماندگی ایران و فاصله عجیبی که ما را از کشورهای

اروپایـی دور سـاخته اسـت رنـج مـی بریـم و آرزوی از بیـن رفتـن این فاصلـه و ترقـی و تعالی ایـران را داریـم و مـرام انجمـن مـا بر همین اصول گذاشـته شـده اسـت. گفت کدام مـرام؟ من مرامنامـه چـاپ شـده انجمـن را بـه او دادم. آن را گرفـت و آهسـته و بـا دقت خواند. آنـگاه نگاه نافـذ و گیرنـده خـود را متوجـه مـا کرد و با کمال گشـاده رویی گفت، اینها که نوشـته اید بسـیار خوبسـت. مـی بینـم که شـما جوانـان وطـن پرسـت و ترقیخواهی هسـتید و آرزوهـای بزرگ و شـیرین در سـر داریـد. ضـرر نـدارد کـه بـا ترویـج مـرام خودتـان چشـم هـا و گـوش هـا را باز کنیـد و مـردم را بـا ایـن مطالب آشـنا بسـازید. حـرف از شـما ولی عمل از مـن خواهد بـود... به شـما اطمینـان مـی دهـم بلکـه بیـش از اطمینان به شـما قول مـی دهم کـه همه ایـن آرزوها را بـرآورم و مـرام شـما را کـه مـرام خـود من هـم هسـت از اول تا آخر اجـرا کنم... این نسـخه مرامنامـه را بگذاریـد نـزد مـن باشـد... چند سـال دیگر خبـرش را خواهید شـنید. (تلاش، سـال پنجم، شـماره ۲۳).

یکـی از چهـره هـای شـناخته شـده ایـن زمـان علـی اکبـر داور بـود. او کـه پـس از یازده سـال اقامـت در سـوییس و تحصیل در دانشـگاه ژنـو در تیرمـاه۱۳۰۰ش. به ایران بازگشـت در بهمـن۱۳۰۰ش. شـروع بـه نشـر روزنامه ای به نام مرد آزاد کرد و از هشـتم بهمـن ۱۳۰۱ش. تا آبـان ۱۳۰۲ش. در ایـن روزنامه عقاید سیاسـی، اجتماعـی و اقتصادی خود را بیـان می کرد. این نوشـته هـا مـورد توجه نخبـگان جامعه و مشـاوران سردارسـپه و رضاخـان قرار گرفته بـود. داور از معـدود افـراد پختـه بـا برنامه مشـخص در آن زمان بـرای بهبود جامعـه ایران بـود. دیدگاه او بـرای سـاخت ایـران آینـده بر مبنای سـنن انسـانی اروپای غربی بـود. نظر او بر ریشـه کنی فقر و بالابـردن سـطح زندگـی مـردم و احداث راه آهـن به منظور ارتبـاط مناطق دورافتاده کشـور با مراکـز تجـاری و پرجمعیـت بـود. او اسـتدلال مـی کـرد در روزگاری کـه همه با دسـت کار می کردنـد و بـا اسـب بار می کشـیدند زندگـی ما و اروپـا فرق چندانی نداشـت. اما با ظهـور انقلاب صنعتـی در غـرب و بنـای جـاده و راه آهـن در آنجـا وقتـی کـه مـا در خـواب بودیم چنین شـد کـه مـی بینیـم. او در سـرمقاله دیگری می نویسـد، مـادام که ما خـود را وقف انقـلاب اقتصادی نکنیـم چیـزی بـه حرکـت درنمی آیـد و تغییری صـورت نمـی پذیرد. مـا ملتی فقیر، گرسـنه و ژنـده پـوش مـی مانیـم و همچنـان رنج می بریم. ما شـش هزار سـال تاریـخ داریم ولـی اینکه

کارخانـه، راه آهـن، مریضخانـه یـا مدرسـه نمی شـود. مدرسـه هم بـه تنهایی بـدون اصلاحات اقتصـادی مـادام کـه محیـط بیرون همچنان آلـوده به ادبار و فلاکت اسـت چیـزی را تغییر نمی دهـد. ابتـدا بایـد قراینـی از رفـاه پیدا شـود تـا دانشـگاه هـا و کتابخانه هـا بتواننـد وظایف خود را انجـام دهنـد و... داور در نوشـته هـای بعدی خـود به شـدت از رضاخان سردارسـپه طرفداری کـرد و اورا رهبـری نامیـد کـه قادر اسـت ایرانیـان را بـه آرزوی خود برسـاند و تحـول مادی در رفـاه تـوده ها بوجـود آورد. او در یادداشـت هایش تلاش هـای رضاخان را بـرای ایجاد حکومت مرکـزی سـتود و آن را لازمـه تحقق اصلاحـات خواند. در همین ایام بود کـه داور حزب رادیکال را تشـکیل داد کـه بـزودی افـرادی بـه معیـار آن زمـان درس خوانده بـه علاوه تعـدادی هم که در خـارج تحصیـل کـرده بودنـد عضـو آن شـدند. این حـزب برنامه خـود را اعلام کـرد که مهم تریـن مـوارد آن، تحکیـم مشـروطه، انتخابـات بـا رأی مخفـی، جدایی دیـن از سیاسـت، الغای کاپیتولاسـیون، برابـری شـهروندان و ایمنی آنها طبـق قانون، احیای اقتصاد ایـران از راه انقلاب صنعتـی وکشـاورزی، تعویـض ابـزار آلات قدیمـی بـا ماشـین آلات تازه سـاز، تصویـب قوانینی در زمینـه زراعـت و صنعـت و تجـارت متناسـب بـا اقتصـاد پیشـرفته بود. بسـیاری از افـراد این حـزب بعـد ها بـه مقامات بالایی در دسـتگاه دولتی دسـت یافتند زیـرا رضاخان به ملـی گرایان ترقیخـواه میـدان مـی داد. در همیـن زمینه ها نشـریاتی در خارج از کشـور توسـط ایرانیان مقیم خـارج کـه خواهـان ایجـاد تحول به سـبک اروپایـی بودند منتشـر می شـد که به داخل کشـور نیـز راه مـی یافتنـد و مـی کوشـیدند بـر آگاهی ملـی ایرانیـان بیافزایند. از نشـریاتی کـه قبل از همـه شـروع بـه کار کـرد مجلـه کاوه بـود که از بیسـت و چهـارم ژانویـه ۱۹۱۶م تا سـی مارچ ۱۹۲۲م. به سـردبیری سیدحسـن تقی زاده مؤسـس مجله و سـپس محمدعلی جمالزاده و علامه محمـد قزوینی منتشـر می شـد و در صفحـه اول آن مـردی درفش کاویانی در دسـت و مردمی کـه بـا سـلاح هـای گوناگون بدنبالـش روان بودند مشـاهده می شـد. این تداعـی کننده حرکت ملـی گرایانـه و قیامـی مردمـی بـرای نجـات مشـروطه و پیگیـری خواسـت های معـوق مانده مشـروطه خواهـان بـود. ایـن مجلـه چند سـال قبل از مجلـه ایرانشـهر کار خود را شـروع کرد و در واقـع پایـان کار کاوه بـا آغـاز به کار ایرانشـهر در همان سـال همراه بود. از نویسـندگان دیگر کاوه حسـین کاظـم زاده ایرانشـهر، ذکاء الملک فروغی، ابو الحسـن حکیمـی، ادوارد براون، رضا

تربیـت و اسـماعیل امیرخیـزی بودند. در شـماره هایی که تـا پایان جنگ بین الملل اول منتشـر مـی شـد عـلاوه بر ملی گرایی و خواسـت تجدد بـه نکوهش از عملکرد روسـیه و انگلسـتان در ایـران و پشـتیبانی از آلمـان مـی پرداخـت. اما پـس از جنگ جهانـی ضمن حفظ ملـی گرایی و نوشـتن در مـورد وحـدت ملـی و یکپارچگی کشـور بـه ادبیات فارسـی می پرداخـت و همچنین در ترویـج و لـزوم رویکـرد ایرانیـان بـه تمـدن و تجـدد اروپایـی قلم فرسـایی می کـرد. چنانکه بیـان شـد بـا پایان کار کاوه مجله ایرانشـهر در برلین رخنمون شـد. حسـین کاظـم زاده روزنامه نـگار تبریـزی کـه در میـان ملیون ایرانـی در اروپا شـهره بود و یکـی از نویسـندگان مجله کاوه محسـوب مـی شـد در برلیـن از سـال ۱۹۲۲ تـا ۱۹۲۷م. مجلـه ای به نام ایرانشـهر منتشـر می کـرد و ایـن مجلـه آن قـدر محبوب و معروف شـد کـه وی را کاظم زاده ایرانشـهر مـی نامیدند. ایـن مجلـه در تدویـن و تبلیـغ مضامیـن ملـی تأثیـر فراوانی برجای گذاشـت. در بـالای صفحه نخسـت آن اغلـب تصاویـری از بناهـای ایـران باسـتان مانند آرامـگاه داریوش یا تخت جمشـید بـود. کاظـم زاده مـی گفـت، ایرانـی هـا صرفنظـر از اینکـه از کجـای کشـور می آیند بایسـتی خـود را صرفـاً ایرانـی بخواننـد و... و در مـدارس فقط باید زبان فارسـی تدریس شـود. او طرفدار تعلیـم و تربیـت غیـر مذهبـی، بالابـردن مقـام زن و آوردن تکنولـوژی غـرب بـه کشـور بـود و اعتقـاد داشـت کـه منشـاء عقب ماندگـی ایران حملـه اعراب بوده اسـت و می نوشـت، مملکت نمـی توانـد پیشـرفت کنـد مگـر آنکـه خـود را از قیـد خرافـات و ارتجاع رها سـازد زیـرا تعصب آخونـدی و اسـتبداد سیاسـی و امپریالسـم خارجـی بویژه امپریالیسـم اولیـه اعـراب توانایی های خـلاق ایرانیـان را بـه عقـب راند. او مـی گوید، ایرانـی ها برای جبـران عقب ماندگی کشـور به یـک ایدئولـوژی نیـاز دارنـد و دیـن نمـی تواند ایـن نقش را بـه عهده بگیـرد بلکـه برعکس از عوامـل اصلـی ایـن عقـب افتادگـی بـوده اسـت. دین یک امر قدسـی اسـت و همان مقـام خود را بایـد حفـظ کنـد و در امـور اجتماعـی دخالت نکند ولـی ما ملیت را یگانه وسـیله ترقـی ایران مـی دانیـم و آن را کمـال مطلوب و غایـت آمال ایرانیان می شناسـیم. چنانچه اپوزیسـیون چپ و مذهبـی همین چند سـطر اندرز خردمندانه حسـین کاظم زاده ایرانشـهر را بـدون غرض ورزی و در جهـت منافـع ملـی مـردم سـتمدیده ایران فـرا می گرفت، بسـیاری از مشـکلات کنونی در زمینـه همگامـی اپوزیسـیون بر علیه حکومت واپسـگرای جمهوری اسـلامی سـامان می یافت.

نشـریات ملـی گرایـی هماننـد ایـن مجـلات در تهـران هـم در دوره سردارسـپهی رضاخـان پا گرفتـه بودنـد از جملـه مهـم ترین آن مجلـه آینده به سـردبیری محمود افشـاریزدی منتقد ادبی و مؤلـف بـود کـه بعدهـا بـه اروپا رفـت و دکتـرای خـود را در علوم سیاسـی و در بررسـی تاریخ معاصـر ایـران گرفـت و اسـتاد دانشـگاه تهران شـد. وی بنیـاد موقوفـات دکتر محمود افشـار را از خـود بجـای گذاشـت کـه در زمینـه نشـر آثـار تاریخی و ادبـی با مؤلفیـن همـکاری می کند و گردانـنده آن فرزنـد خلفـش ایـرج افشـاریزدی بـود که خـود مؤلف یـا گردآورنده آثـار تاریخی متعـددی شـد کـه اغلـب مربوط بـه تاریـخ معاصر اسـت. محمود افشـار نیـز در مجلـه آینده بر ضـرورت تحصیـلات همگانـی و تدریـس بـه زبان واحـد ملی یعنی زبان فارسـی تأکید داشـت. ایـن فرهیختـگان و اندیشـمندان عرصـه علـم و ادب و تاریـخ همـه محور اندیشـگی یکسـانی داشـتند. آنـان هرکدام با بررسـی مشـکلات عدیـده وطن از زاویـه ای به موجبـات و علل واپس ماندگـی جامعـه ایـران مـی نگریسـتند. آنچنـان که بررسـی هـای تاریخی نشـان مـی دهد به هنگامـی کـه دولـت متمدن و پیشـرفته ساسـانی توسـط اعـراب بـدوی نومسـلمان فروریخت، آنـان در ادامـه بـا نسـل کشـی و اقدامـات جنون آمیـز و تعصب بی پایـان در جهت نابـودی زیر بنـای فرهنگـی و تمدنـی و مـادی ایرانیـان برآمده و تمـام ارزش مادی را به غارت بـرده و دیگر ارزش هـای فرهنگـی و تمدنـی و زبانـی را تقریبـاً نابـود کردنـد. بـه گونه ای که موجب شـدند ایرانیـان از مسـیر پیشـرفت فرهنگـی و تمدنی خـارج و در بادیه های بی سـرانجام آواره شـوند. ایـن وضعیـت در حکومـت قاجارهـا نیز همچنـان ادامه داشـت. در حالـی که اروپایی هـا پس از گذراندن رنسـانس و سـپس ورود به انقلاب صنعتی به سـوی پیشـرفت هرچه بیشـتر اجتماعی و اقتصـادی گام برمـی داشـتند، ایرانیـان گرفتـار جهـل و خرافـات مذهبی در چنـگال دو قدرت اسـتعماری روسـیه و انگلسـتان بخـش مهمی از خـاک وطن را از دسـت دادنـد. در واقع در عهد قاجـار هـر آنچـه در کشـور امـکان بهـره برداری داشـت توسـط این دو کشـور به یغمـا رفت. از ایـن رو ایـن اندیشـه ورزان ایراندوسـت ایدئولوژی بدیل برای برون رفت از سـیاهچاله سـه گانه مذهـب خرافـی سـنتی، اسـتبداد سـلاطین اسـلامی قاجـار و اسـتعمارگران خارجی را بازگشـت بـه ملـی گرایـی و کوشـش در یکپارچگـی ملـی و حفـظ تمامیـت ارضـی و پذیرا شـدن تجدد و تکنولـوژی اروپایـی مـی دانسـتند. مـی تـوان گفت رشـد هرچه بیشـتر حس میهن پرسـتی و

ملـی گرایـی در آن سـال هـا به دلیل تجـاوز کشـورهای بیگانـه و تهدیدهای ارضی کشـور بود زیـرا بسـیاری از مـردم تضمیـن تمامیـت ارضـی و یکپاچگی کشـور را گام اصلی و ضـروری در مسـیر برقـراری حکومـت قانون در جامعه و تشـکیل دولت مدرن و کارآمد کـه از حقوق فردی و جمعـی آنـان حراسـت کند می دانسـتند. اینها موضوعاتی بود کـه فرهیختگان آن را بـا مردم در میان می گذاشـتند. برای کامیابی در این مسـیر اکنون رضاخان سردارسـپه در افق پدیدار شـده بـود و همـه ایـن فرهیختـگان او را منجـی ایران نوین و حرکت در مسـیر پیشـرفت تشـخیص داده بودنـد و همـان نظـر مشـاوران اندیشـمند و ملـی گـرای دوران نخسـت وزیری سردارسـپه را داشـتند. در ایـن حـال و هـوای اندیشـه ورزی بـود که رضاخـان سردارسـپه آنـان را دور خود جمـع مـی کـرد و با مشـورت آنـان راهکارهای عملی بـرای حرکت در مسـیر پیشـرفت را جویا و بهتریـن را برمـی گزیـد و بـا قاطعیـت برای تحقـق آن اقدام می کرد. چنین شـد کـه در دوره کوتـاه پادشـاهی خـود آنچنان اقدامات و تغییرات شـگرف و اساسـی را در سـطح کشـور محقق کـرد کـه موجب شـگفتی اسـت و در تاریخ ایـران تنها داریوش کبیرتوانسـته بود چنیـن اقدامات اساسـی را در عهد باسـتان انجـام دهد.

اولیـن اقدام اساسـی سردارسـپه بنیان گذاری ارتـش نوین ایـران و کار در این زمینه بود که بلافاصلـه پـس از کودتـا آغـاز و در تمام دوره سـلطنت اش پیگیـر آن بود. او با درایت و روشـن بینـی بـه درسـتی تشـخیص داده بـود که اولویت نخسـت کشـور برای بـرون رفـت از این همه نابسـامانی هـا ایجـاد یـک ارتـش ملی مـدرن و منضبط و منسـجم اسـت که بدسـت افسـران ایرانی اداره شـود و ارتش از زیر یوغ افسـران روسـی یا انگلیسـی که در جهت منافع کشورشـان نمـی خواسـتند ایـران ارتـش قدرتمند خودش را داشـته باشـد رهایی یابـد. این اقدام سردارسـپه شایسـته تجلیل بسـیار اسـت و شـاه کلید موفقیت های بعدی محسـوب می شـود.

یحیی ذکاء در این مورد می نویسـد، در آن شـرایط اسـف بار اقتصادی و بی سـامانی امور کـه حتـی پرداخـت حقـوق نظامیـان چند ماه بـه تأخیر مـی افتاد و اغلـب بخشـی از آن حیف و میـل مـی شـد سردارسـپه کـه فرمانـده دیویزیون قزاق شـده بـود بـا سروسـامان دادن به وضع نظامیـان تـلاش مـی کـرد از همیـن کادر نظامـی بـا اسـلحه های فرسـوده سـنگ پایـه ارتش نویـن را اسـتوار سـازد. در دی مـاه۱۳۰۰ش. بـا اعـلام فرمـان عمومـی شـماره یـک ارتش، دو

نیـروی قـزاق و ژانـدارم را ادغـام کـرده و بـرای نیـروی نظامی جدید ایـران نام قشـون برگزیده شـد. به موجب فرمان شـماره پنج ارتش پوشـاک افسـران، درجه داران و سـربازان از نظر رنگ پارچـه و چگونگـی جنـگ افـزار و رنـگ نوارهـا و نشـان ها و سردوشـی ها یکسـان شـد. برای نخسـتین بار در ارتش به دسـتور سردارسـپه ارکان حرب کل قشـون که بعدها سـتاد ارتش نام گرفـت ایجـاد شـد. او دسـتور داد در پایتخـت دو تیپ پیاده و یک تیپ سـوار و یک تیپ توپخانه بـا آمـوزش هـای نویـن تشـکیل شـود. بـه تدریج بـا تقویت قشـون یـگان هایـی از تهـران به پـادگان های اسـتان ها اعزام و در آنجا مسـتقر شـدند. برای افسـران آموزشـگاه هـای گوناگون در رسـته هـای مختلـف ارتش بـه نام مـدارس کل نظام و بـرای درجـه داران به نام آموزشـگاه هـای گروهبانی تشـکیل شـد. به جای درجات پیشـین درجـات جدید گروهبـان، گروهبان یکم، اسـتوار، افسـر، ستوان، سـروان، سرگرد، سـرهنگ دوم، سرهنگ، سـرتیپ، امیرلشکر (سرلشکر) و سـپهبد تعریـف شـد. یـگان هـای ارتش نیز به آتشـبار، گـردان، فوج یـا هنگ، اسـواران، تیپ و لشـکر تغییـر یافت. بـرای نیرومندی پایـه های ارتش ایـران و برانگیختن حس وطن پرسـتی جوانـان و آمادگـی بـرای دفـاع از کیان ملی در تاریخ شـانزده اردیبهشـت ۱۳۰۴ش. هنگامی که رضاخـان سردارسـپه فرمانده کل قوا و نخسـت وزیر بـود قانون نظام وظیفـه عمومی از تصویب مجلـس شـورای ملـی گذشـت. قبـل از این جریـان اقدام به تأسـیس دبیرسـتان هـای نظام در شـهرهای تهران، مشـهد، اصفهان، شـیراز، کرمانشـاه و تبریز شـده بود. وقتی آموزشـگاه عالی ارتـش بـه نام دانشـکده افسـری بـا اسـتادان نظامی ایرانـی و اروپایی بنیاد گذاشـته شـد از فارغ التحصیـلان دبیرسـتان هـای نظـام اقدام بـه پذیرش دانشـجو نمودنـد و خروجی این دانشـکده سـالانه دو هـزار افسـر جـوان آمـوزش دیده در رشـته هـای مختلـف نظامی بود. کوشـش های رضاشـاه بـرای نوسـازی و تجهیـز ارتـش نوین ایـران پس از انتخاب وی به پادشـاهی از سـوی مجلـس مؤسسـان نیـز ادامه داشـت. چنانکه به ایجـاد کارخانه های جنگ افزارسـازی و مهمات سـازی از قبیـل کارخانـه نظامـی پارچیـن و سـلطنت آبـاد و مسلسـل سـازی و یـک کارخانـه کوچـک هواپیماسـازی و توسـعه کارخانـه جنگـی قورخانـه وکارخانـه شـماره پنـج ونـک برای سـاخت ماسـک ضـد گاز خفه کننده انجامید. همچنیـن نیروهای هوایی و دریایی بنیان گذاشـته شـد و پـادگان هـای نظامـی جدیـد در شـهر هایی که ضـرورت داشـت و در مراکز اسـتان های

مختلـف ایجـاد شـد. و بـه ایـن ترتیـب ارتـش منظـم چهـل هـزار نفری شـکل گرفت کـه در جهـت حفـظ آرامـش و ایجاد امنیت در کشـور و نگاهبانی از مرزها می کوشـیدند و با جانفشـانی هـای ارتـش ملی به تدریج شـرایط مناسـبی جهت فعالیت هـای عمرانی و زیر سـاختی و بنیان گـذاری ایـران نوین فراهم شـد.

مهـم تریـن واقعـه ای کـه در شـش مـاه ابتدایی نخسـت وزیـری سردارسـپه اتفـاق افتاد غوغـای برانداختـن قاجارها و ایجادجمهوری در کشـور بود. احمدشـاه محبوبیـت اش را در میان مـردم از دسـت داده و بسـیاری اوقـات در اروپـا بسـر مـی بـرد. رونامـه تایمـز عکسـی از وی را نشـان مـی داد کـه با لبـاس اروپایـی در میان گروهی از زنان انگلیسـی احاطه شـده اسـت. این عکـس در چندیـن نشـریه ایران تجدید چاپ شـد و مقـالات انتقادآمیز متعددی علیه او نوشـتند. از چنـدی پیـش در برخـی روزنامـه هـا زمزمه های جمهـوری خواهی برخاسـته و سردارسـپه را نخسـتین رییـس جمهـور مـی خواندند و کمیته هایـی در این زمینـه در تهران برپا و فعال شـده بودند. از مسـکو به سـفارت روسـیه در تهران ابلاغ شـد کـه از جریان جمهـوری خواهی حمایت شـود. ترکیـه نیـز بـه حمایـت از آن برخاسـت و بریتانیا هـم طبـق روال معمولش تلویحـاً با آن موافقـت کـرد و لوریـن سـفیر انگلیـس در تهران به رضاخان گفت، شـکل حکومت مسـئله خود ایرانیـان اسـت و بـه هیـچ وجـه ربطـی به بریتانیـا نـدارد. در مجلس مـدرس و گـروه او مخالف جمهـوری بودنـد و از سـویی دیگـر علمـای دینی هم بـه مخالفت بـا جمهوری پرداختنـد زیرا از ایجـاد جمهـوری ترکیـه و برافتـادن بسـاط خلیفه گـری و مخالفت با اسلامیسـت هـا در ترکیه بـه هـراس افتـاده بودند. سردارسـپه که تـا اواخر این سـروصدا جانب بیطرفی گرفته و مسـتقیماً صحبتـی در تأییـد جمهـوری بـر زبـان نیاورده بود بـه تدریج خـود را از این جریان عقب کشـید. بـه خصـوص وقتـی برخـی علمـای نجف کـه در قـم بودند و مـی خواسـتند به نجـف برگردند و سردارسـپه بـرای تودیـع آنـان بـه قـم رفتـه بـود، آیت الـه نایینـی و آیت الـه سیدابوالحسـن اصفهانـی در حضـور آیـت اله حائری همگـی از رضاخان خواسـتند از جمهوری پشـتیبانی نکند. ولـی اگـر خـودش اقدامـی بـرای برانداختن قاجار و جانشـین شـدن به جـای احمدشـاه بکند از وی پشـتیبانی خواهنـد نمـود. از اینجـا بـود کـه سردارسـپه بـه صراحت بـه مخالفت بـا جریان جمهـوری خواهی برخاسـت. مـردم از این اقدام رضاخان ابراز خشـنودی نموده از وی پشـتیبانی

کردنـد و سـرو صدای جریـان جمهوری پایـان یافت.

سردارسـپه در غیـاب احمدشـاه کـه در اروپـا بـود روابط خوبی بـا ولیعهد داشـت و هر وقت او تقاضایـی از رییـس الـوزرا داشـت رضاخان انجام می داد و در جواب تشـکر ولیعهد پاسـخ می داد وظیفـه مـن انجـام اوامر والاحضرت اقدس اسـت. تا اینکـه در جریان توطئه های احمدشـاه و محمدحسـن میـرزا ولیعهـد برعلیـه خـودش در دو ماهـی کـه درگیر مسـئله شـیخ خزعل بود قـرار گرفـت. از ایـن رو در تهـران عـده ای از رجـال را بـه منزلـش دعـوت و با آنـان موضوع را مطـرح و اعـلام کـرد دیگـر نمی توانم با ایـن دو برادر کارکنم. در نشسـت بعدی مشـیرالدوله به سردارسـپه مـی گویـد با توجه به قانون اساسـی مـا در این مورد نمـی توانیم احمدشـاه را برکنار کنیـم . سردارسـپه در جـواب گفـت یا باید مـرا بخواهید یا احمدشـاه را چون من در این شـرایط کـه آنهـا توطئـه می کنند هـر لحظه در معـرض برکناری ام. سـرانجام دکتر مصدق با اسـتنباط از یکـی از مـواد قانـون اساسـی مـی گویـد مجلس شـورای ملـی می توانـد به هنـگام ضرورت فرماندهـی کل قـوای نظامـی را از شـاه گرفتـه و به شـما بدهد. سردارسـپه پـس از دریافت نظر مثبـت آنـان بـه طرفـداران خـود در مجلس می گوید کـه این طـرح را مطرح کنند. بـا این طرح فقـط چهـار نفـر مخالـف بودند که مهمترین آنها حسـن مدرس بـود. او هم بعـد از کش و قوس هایـی و صحبـت خصوصـی بـا سردارسـپه موافقـت کـرد. سـرانجام مجلس شـورای ملی طی مـاده واحـده ای فرماندهـی کل قـوا ی نظامـی را از احمدشـاه گرفتـه و بـه رضاخـان داد. وقتی محمدحسـن میـرزا ولیعهـد خبـر یافت که مـلّای مزور حسـن مـدرس موافقت کـرده رضاخان فرمانـده کل قـوا شـود بسـیار از مدرس ناراحت شـده و گفـت، چهل هزار تومان حقـوق یک ماه شـاه را بـه مـدرس دادم کـه در راه تـاج و تخت کار کند حالا پـول از بین رفته و بـرادرم آن را از مـن مطالبـه می کنـد. نتیجه هم این شـد.

بجاسـت کـه در اینجـا بـه نظر دکتـر محمد مصـدق در هنگام نخسـت وزیری سردارسـپه اشـاره شـود. او طـی نطقـی در مجلـس در مـورد رضاخان مـی گوید، اینکـه ایشـان خدماتی به مملکـت کـرده اند گمـان نمی کنم بر احدی پوشـیده باشـد. وضعیت این مملکـت وضعیتی بود کـه همـه مـی دانیم که اگر کسـی می خواسـت مسـافرت کنـد اطمینان نداشـت. یا اگر کسـی مالـک بـود امنیـت نداشـت و اگر کسـی دهی داشـت بایسـتی چنـد نفر تفنگچی داشـته باشـد

تـا بتوانـد محصولـش را حفـظ کند. ولی ایشـان از وقتـی زمام امـور مملکت را در دسـت گرفته انـد خدماتـی نسـبت بـه امنیـت مملکت کـرده انـد که گمان نمی کنم بر کسـی مسـتور باشـد. البتـه بنـده برای حفظ خودم و خانه و کسـان و خویشـان خودم مشـتاق و مایل هسـتم شـخص رییـس الـوزرا رضاخـان پهلـوی در ایـن مملکت باشـد. برای اینکه من آدمی هسـتم کـه در این مملکـت امنیـت آسـایش مـی خواهم و در حقیقـت از پرتو وجود ایشـان ما در ظرف این دو سـه سـال ایـن طـور چیزهـا را داشـته ایـم و اوقاتمان صرف خیـر عمومی و منافع عامه شـده اسـت و... سـال ۱۳۰۴ش. سـال مهمی در تاریخ مجلس شـورای ملی اسـت. در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ش. قانون اصلاح تقویم رسـمی از تصویب مجلس گذشـت و اسـامی عربی و ترکی ماه های سـال بـه نام های پیشـین باسـتانی آن به صـورت زیر تغییـر یافت.

- حمل = فروردین
- ثور = اردیبهشت
- جوزا = خرداد
- سرطان = تیر
- اسد = مرداد
- سنبله = شهریور
- میزان = مهر
- عقرب = آبان
- قوس = آذر
- جدی = دی
- دلو = بهمن
- حوت = اسفند

در پانـزده اردیبهشـت ۱۳۰۴ش. طبـق قانونـی همـه القـاب و درجـات شـبه نظامـی دوره قاجـار ملغـی و همچنیـن طبـق قانـون ثبت و سـجل احـوال، کلیـه افـراد ایرانی موظف شـدند نـام خانوادگـی داشـته و نـام، تاریخ تولـد و وضعیت تأهـل خود را در دوایر سـجل احـوال که به زودی دایـر مـی شـود به ثبت برسـانند. در این موقع رضاخان عنوان سردارسـپه را کنار گذاشـت

و بـرای خـود نـام خانوادگـی پهلوی را برگزیـد. در اول خرداد مـاه قانون انحصار قند و شـکر در مجلـس تصویـب شـد. در شـانزده خـرداد قانـون خدمت نظـام وظیفـه اجباری تصویب شـد که بـه موجـب آن کلیـه اتبـاع ذکـور ایـران در آغاز بیسـت و یک سـالگی موظـف بـه گذراندن دو سـال خدمت سـربازی می شـدند. روحانیون با این اسـتدلال که دو سـال آموزش در سـازمانی غیرمذهبـی کـه زیـر نظر روحانیون نیسـت عقاید دینی جوانان را سسـت و فاسـد مـی کند با آن بـه مخالفـت برخاسـتند و علما در فتواهـای متعدد اعلام داشـتند که خدمت نظـام وظیفه اصول تشـیع و ارکان اسـلام را بـه خطـر می انـدازد. طبق معمول سـده های گذشـته روحانیون حاضر نبودنـد مـردم غیـر از عقایـد متحجـر آنان بـا دیگر ایده ها آشـنایی پیـدا کنند تا همچنـان نادان و متعصـب در جهـت منافـع آنها حرکت کنند. اما اوضاع روزگار شـتابان در حـال تغییر بود و آنها دیگـر نمـی توانسـتند ماننـد سـابق یکه تـازی کنند. با ایـن حال توانسـتند امتیازی به نفع قشـر خـود کسـب نماینـد. در لایحـه معافیـت از سـربازی عـلاوه بـر معافیـت مردانی که تنهـا فرزند ذکـور خانـواده انـد و تمـام خانـواده به او متکی اسـت طـلاب علوم دینـی هم از سـربازی معاف شـدند. امـا بـر خـلاف روحانیون ، اقلیـت های دینی زرتشـتی، مسـیحی و یهودی بسـیار از این قانـون پشـتیبانی کـرده و نماینـدگان آنان در مجلس با خشـنودی اظهار داشـتند جوانـان آنها از رفتـن بـه سـربازی و فـداکاری در راه وطن اسـتقبال می کنند. گشـودن در بـه روی اقلیت های مذهبـی در ارتـش اقدامی بی سـابقه و جسـورانه محسـوب می شـدکه نشـانگر موفقیت بزرگی بـرای ملـی گرایـان در مقابل اسلامیسـت ها بود. موضوع بسـیار مهم دیگر در این سـال، برپایی تظاهـرات بـزرگ از سـوی مردم به هواداری از رضاخان سردارسـپه در شـهرهای تبریز، اصفهان ، مشـهد و رشـت بـود. در سـخنرانی هـای ایـن تظاهـرات بـه طـور صریـح گفته می شـد باید خانـدان قاجـار برکنـار و به جای احمدشـاه، رضاخان پادشـاه شـود. از مهرمـاه ۱۳۰۴ش. فعالیت هـا بـرای برکنـاری خانـدان قاجار شـدت گرفـت. از شـهرهای مختلف تلگـراف های زیـادی با درخواسـت عـزل قاجارهـا و نجـات کشـور به تهـران می رسـید. این تلگـراف ها آنقـدر زیاد بود کـه تلگرافخانـه تـوان مخابره آنها را نداشـت. تـا اینکه نمایندگان شهرسـتان ها بـه این منظور روانـه تهـران شـدند. تعدادشـان بسـیار زیـاد بـود چنانکـه مـدارس و مسـاجد هم برای اسـکان آنـان کفایـت نمـی کـرد. کارمنـدان دولت هـم به صورت گـروه هایی بـه خانه رضاخـان رفته و

از وی پشـتیبانی نمودنـد. بـه تدریـج رجـال و علمـا هم به مـردم پیوسـته و به دیدار سردارسـپه مـی رفتنـد. تـا اینکـه بحث هـا در این مـورد در مجلس شـورای ملی آغـاز گشـت و نمایندگان بـا اکثریـت قاطـع موافق کنـار رفتن قاجارهـا بودنـد. سـرانجام در روز نهم آبـان ۱۳۰۴ش. ماده واحـده خلـع خانـدان قاجـار بدین شـرح مطرح شـد، مجلس شـورای ملـی به نام سـعادت ملت انقـراض سـلطنت قاجاریـه را اعـلام نمـوده و حکومـت موقتـی را در حـدود قانـون اساسـی و قوانیـن موضوعـه مملکتـی بـه شـخص آقـای رضاخان پهلـوی واگذار مـی کند. تعییـن تکلیف قطعـی حکومـت موکـول به نظر مجلس مؤسسـان اسـت که بـرای تغییـر مـواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمـم قانون اساسـی تشـکیل می شـود. در میان نماینـدگان حاضر در مجلـس فقط چهار نفـر بـا ایـن طـرح مخالفـت نمودنـد کـه البتـه آنها هـم در صحبـت هـای خـود از کارهایی که رضاخـان پهلـوی بـرای مملکـت انجـام داده بـود تجلیـل کردنـد بـا این تفـاوت که گفتـاری را در مخالفـت ابـراز داشـتند. ایـن افـراد شـامل دکتر محمد مصـدق که خـود از خانـدان قاجار بود وسیدحسـن تقـی زاده، حسـین عـلاء و یحیـی دولـت آبـادی بودند. علی اکبـر داور در پاسـخ به سـخنان مصـدق گفـت، هـر چند قـدرت و اختیـارات شـاه در نظام مشـروطه محدود اسـت ولی لیاقـت و شـخصیت رضاخـان در پیشـرفت کشـور در حـال حاضـر حیاتی اسـت و پادشـاه نیک نفـس و دوسـتدار ملـت و مملکـت در تجدیـد حیات کشـور و حفظ اسـتقلال و تمامیـت ارضی آن و کمـک بـه عمـران و آبادانـی بسـیار مؤثر اسـت. سـرانجام اعلام رأی شـد و طـرح مجلس بـا هشـتاد رأی موافـق و چهار رأی مخالف به تصویب رسـید. بیسـت و شـش نفـر از نمایندگان غایـب بودنـد و یا از جلسـه مجلـس خارج شـدند. در روز یکشـنبه پانـزده آذر ۱۳۰۴ش. مجلس مؤسسـان در تکیـه دولـت آغـاز بـه کار کرد که تا بیسـت و یکم آذرماه ادامه داشـت. در سـاعت هفـت بعـد از ظهـر همان روز مجلس مؤسسـان با اکثریت دویسـت و پنجاه و هفـت رأی مثبت از دویسـت و شـصت نفـر نماینـده و تنهـا سـه رأی ممتنـع و بـدون رأی مخالف سـلطنت را به خانـدان پهلـوی بطـور کامـلاً دموکراتیـک و قانونمنـد تفویض کـرد. امری کـه در تاریـخ ایران و منطقـه بـی سـابقه بود. تشـریفات بعدی با ادای سـوگند رسـمی وفـاداری در مجلس شـورای ملـی در حضـور نماینـدگان دولـت هـای خارجـی و وزرای مختار این کشـورها در تهـران انجام شـد. مراسـم تاجگـذاری در چهـارم اردیبهشـت ۱۳۰۵ش. بـه طـور رسـمی در کاخ گلسـتان در

حالـی کـه تیمورتـاش وزیـر دربار تاج سـلطنتی را برای رضاشـاه می برد و رضاشـاه خـود تاج را بر سرگذاشـت برگزار شـد. رضاشـاه در بیست و ششـم آذر ۱۳۰۴ش. پسـرش محمدرضا پهلوی را طـی فرمانـی ولیعهـد خـود اعـلام کـرد. کارهایـی که رضاشـاه بعـد از کودتای سـوم اسـفند ۱۲۹۹ش. تـا آغـاز سـلطنت در کمتر از پنج سـال برای کشـور انجام داده بود در مقایسـه با دوره قاجـار فـوق العاده بود. در کشـوری که پادشـاهان قاجـار و رییس الوزرای آنها بدون کسـب اجازه از سـفارتخانه هـای روس و انگلیـس کاری نمـی توانسـتند انجـام دهند و به سـهولت در جهت امیـال ایـن دو کشـور مصالـح مملکـت را زیر پـا می گذاشـتند اکنون در دوره رضاشـاه سـفرای ایـن دو کشـور نمـی توانسـتند به راحتی اجـازه ملاقـات بگیرند و دولـت ایران آزادانه بر اسـاس منافـع ملـی تصمیـم می گرفـت و اقدام مـی کرد.

دنیـس رایـت وزیرمختـار انگلیـس در ایـران مـی نویسـد، بـا پایـان یافتـن سلسـله قاجار انگلسـتان بسـیاری امتیازها از جمله،کاپیتولاسـیون، تلگـراف خانه، حق امتیاز چاپ تمبر و نشـر اسـکناس بـرای ایـران کـه در انحصـار بانـک شاهنشـاهی بود، حـق داشـتن پایـگاه دریایی در خاک ایران در خلیج فارس و نمایندگی سیاسـی در بوشـهر را که در ایران داشـت از دسـت داد.

افـزون بـر ایـن، موضـوع حضـور نیروهـای نظامـی انگلیـس در خـاک ایـران اسـت کـه اسـناد متعـدد نشـان میدهـد چگونـه آنهـا حتـی در کوچک ترین مسـائل ناحیـه ای کـه در آن حضـور نظامـی داشـتند دخالـت و اعمـال نفوذ کـرده و افرادی را در سـطوح مختلف جیـره خوار خـود کـرده و از ایـن طریـق اهـداف خـود را پیـش مـی بردنـد و یـا از طریق کنسـولگری های خـود در شـهرهای مهـم اعمـال نفـوذ می کردنـد. در واقـع پس از اسـتحکام قدرت رضاشـاه در ایـران آن اعمـال قـدرت دولـت هـای روسـیه و انگلیـس در ایـران از میـان رفت و این مسـئله بسـیار پراهمیـت بـود زیـرا پـس از آقامحمدخـان قاجار ایـران همـواره در چنگال ایـن دو قدرت اسـتعمارگر اسـیر بـود و بـه هیـچ وجـه در امـور داخلی و خارجی اسـتقلال نداشـت. نکتـه دیگر اینکـه رضاشـاه ارتباط مسـتقیم و فردی ایرانیان نظامـی و غیرنظامی را با این دو کنسـولگری و دیگـر کنسـولگری هـا ممنـوع کـرده بود. اگر چنیـن اتفاقی می افتاد و آن شـخص لـو می رفت مجـازات مـی شـد زیـرا او می خواسـت این نوع وابسـتگی ها بـه دول بیگانه و خیانـت به منافع ملـی را کـه در دوره قاجـار دامنگسـتر و حتـی به طور علنی صورت می گرفت ریشـه کن شـود.

واضـح اسـت وقتی تماس غیرموجه با کادر کنسـولگری هـا پیامدهای قانونی داشـت دیگر افراد در سـفارتخانه هـا تحصن نمـی کردند.

روند پادشاهی رضاشاه پهلوی

در تابستان سال ۱۳۰۵ش. در حالی که از تاجگذاری رضاشاه دو ماه بیشتر نمی گذشت قیام لهاک خان باوند در پادگان مراوه تپه آغاز شد. او فرزند لطف اله خان شعاع الملک، برادر اسماعیل خان امیرمؤید، بزرگ سوادکوه مازندران بود. دو پسر سرکش امیرمؤید اعدام شده بودند. نایب اول لهاک خان که در پادگان مراوه تپه بود و کینه رضاشاه را در دل داشت عده ای از نظامیان را با خود همراه و در فرصت مناسب دست به شورش زده و پادگان مراوه تپه را در هشتم تیرماه ۱۳۰۵ش. در اختیارگرفت. سپس مرکز نظامی اینچه را تصرف و سریعاً به بجنورد حمله نموده و این شهر را به تصرف درآورد. در این شهر پنج نظامی را که از دولت حمایت می کردند اعدام و رهسپار شیروان شد و این شهر را گرفت

و سپس به قوچان رفته این شهر را هم متصرف شد. در واقع نیروی نظامی چندانی در این شهرها نبود اما در این زمان نیروی نظامی مستقر در مشهد که اکنون با یک نیروی کمکی که از تهران رسیده بود تقویت شده بود به چناران رفته و درگیری هایی با نیروهای لهاک خان داشتند. در این میان چند هواپیمای کوچک نظامی به بمباران مواضع لهاک خان در بیرون از قوچان پرداختند. لهاک خان که وضع خود را متزلزل می دید به سوی مرز باجگیران عقب نشست تا به جمهوری شوروی ترکمنستان بگریزد. در این مسیر با بمباران هواپیماهای ارتش و درگیری با کردهای قوچان و بجای گذاشتن صد نفر تلفات از مرز گذشته و با نفرات باقی مانده به روس ها پناهنده شد. رضا شاه با تلاش بسیار توانست در کشوری که ایلات و عشایر و عناصر سرکش متعدد، ملوک الطوایفی را قرن ها استمرار داده بودند براندازد و یکپارچگی سرزمینی و امنیت ایجادکند. امری که تا چند سال قبل آرزویی دست نیافتنی می نمود. او با انرژی و عشق بی پایان برای بازسازی و نوسازی مخروبه ای که از قاجارها تحویل گرفته بود و بدون پشتوانه مالی ولی با عزمی راسخ شروع به فعالیت کرد. او امتیازات کشورهای اروپایی را که قاجارها برخلاف مصالح ملی و با رشوه گیری به آنها داده بودند لغوکرد. از جمله امتیازهای کشتیرانی و تلگراف و شیلات دریای خزر و امتیاز نشر اسکناس و حفریات آثار باستانی و غیره. دستگاه اداری بجای مانده از عصر قاجار ناکارآمد و فاسد بود. در این زمان تلاش زیادی می شد تا این مجموعه را با جلوگیری از فساد و رشوه خواری و نوسازی دوایر دولتی و ایجاد سازمان های قانونمند و پاسخگو به روز شده و با تصویب قوانینی از فساد جلوگیری و خطاکاران مجازات شوند. از این رو در آذر۱۳۰۶ش. قانون مجازات اختلاس و در دی ماه ۱۳۰۷ قانون مجازات ارتشاء و در همین ماه قانون محاکمه وزرا و در دی ماه ۱۳۰۷ش. قانون جزای کارکنان متخلف دولت در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. از زمان مشروطه، وکلای مجلس بعد از گذراندن دوره وکالتشان صاحب قدرت و نفوذ شده و به راحتی به مقامات بالای دولتی دست می یافتند. در تیرماه ۱۳۰۶ش. قانونی تصویب شد که وکلا را از کارهای دولتی منع می کرد. در نتیجه این چنین قوانین و تأسیس دیوان کیفری کارکنان دولت و برقراری هیئت های بازرسی و اجرای قوانین موضوعه شرایطی پدید آمد که کارکنان نادرست و رشوه خوار

دولـت در هـر موقعیـت شـغلی که قـرار داشـتند احتمـال دسـتگیری و محاکمه قانونـی را حس کـرده و کمتـر خـود را بـه خطر مـی انداختند. چنین بود کـه اصلاح مهمی در ایـن زمینه حاصل و وضعیـت ادارات دولتـی از نظـر ارائـه خدمـات و کاهش فسـاد اداری بهبود زیادی پیـدا کرد. از اقدامـات مهمـی کـه در این زمان انجام شـد تقسـیم بندی کشـور از نظر جغرافیای سیاسـی بود تـا بتـوان هـر ناحیـه را زیر نظر مسـئولی قـرار داد. این بود که کشـور به ده اسـتان و هر اسـتان بـه چنـد شهرسـتان و هـر شهرسـتان به چنـد بخش و هر بخش به چند دهسـتان تقسـیم شـد و مسـئولین هـر یک از این چهار قسـمت به ترتیب اسـتاندار، فرماندار، بخشـدار و دهـدار نامیده شـدند. هـر یـک از ایـن مقامـات در مـورد منطقه زیر نظـرش به مقام بالاتر پاسـخگو بـود و به ایـن ترتیـب امور اداری و سیاسـی کشـور به خوبی سـازماندهی شـد. بـی گمان هرکـدام از این اقدامـات سـازمانی و اصلاحـات اداری تأثیـر مثبـت زیـادی در وضـع زندگـی مـردم و تعامـل با دسـنگاه دولتـی داشـت و از دیگـر سـو دولـت هم بـه این طریـق از احـوالات مـردم و کمبودها و نارسـایی هـا اطـلاع پیـدا کـرده و می توانسـت خدمات بهتـری برای بهبـود امـور ارائه دهد.

در مـورد وضعیـت مـردم از نظـر حقوقـی در دوره قاجـار و بـه سـخنی دقیقتـر بـی حقوقی مـردم در آن دوره قبـلاً توضیـح داده شـد کـه چگونـه بـا قوانین شـرعی هـر روحانـی جاافتاده ای در هـر شـهر بـر اسـاس ظـن خـود در مورد شـخصی حکم مـی داد و از سـوی دیگـر حکام دولتـی در نبـود هیـچ دادگاهـی و بـه میـل خـود دسـتور قطـع عضو یـا قتل صـادر مـی کردند. امـا در عهـد رضاشـاه برای نخسـتین بار دولت توانسـت بدون تـرس از روحانیـون قوانین عرفی جهـان متمـدن را بـه تصویـب مجلـس رسـانده و به اجـرا بگـذارد. این یکـی از دسـتاورد های مهـم حقوقـی بـرای مـردم ایـران بود کـه توانسـتند از زیر یـوغ قوانین دهشـتناک شـرعی پس از قـرن هـا رهایـی یابنـد. از ایـن رو اسـت کـه تأسـیس دادگسـتری بـا اصلاحـات قضایـی از مهـم تریـن کارهـای انجام شـده در دوره رضاشـاه محسـوب مـی شـود. چنانکه در اواخر سـال ۱۳۰۵ش. عدلیـه قدیـم منحـل و پـس از چنـدی دو بـاره با اصـول جدید و بـا عضویت قضاتی که شایسـتگی قضایی داشـتند در شـانزده اردیبهشت ۱۳۰۶ش. تشکیل شـد و شعب آن در همه شـهرها گسـترش یافـت. از دیگـر مـوارد مهـم، تأسـیس ادارات ثبت اسـناد و املاک در کشـور بـود. ایـن ادارات دولتـی تابـع وزارت دادگسـتری بوده و مـردم را از بسـیاری مرافعـات دامنه دار

ملکـی نجـات داد زیـرا در دفاتـر رسـمی ایـن ادارات بـه طـور مسـتند حـدود املاک هـر نفر با نظرکارشـناس ثبـت احوال مشـخص شـده و ملاک مالکیـت قانونی افـراد از نظـر دادگاه اعلام نظـر اداره ثبـت بـود. از طریـق اداره ثبـت احوال، مردم صاحب شناسـنامه شـدند کـه در آن نام، نـام خانوادگـی، نـام پـدر و مـادر، تاریـخ تولـد، وضعیـت ازدواج، تعداد فرزنـد و اسـامی آنها ثبت و در نتیجـه بـرای اولیـن بـار هویـت حقوقـی فـردی و اجتماعی به دسـت آوردنـد. همچنین در سراسـر کشـور دفترخانـه هـای دارای مجـوز بـرای ازدواج و طـلاق افـراد بـه صـورت قانونمند ایجـاد شـد. در ایـن میـان قانـون مدنـی، مـورد تصویب مجلس قـرار گرفـت که گامـی مهم و بسـیار بـا اهمیـت بـود که بر اسـاس ایـن مجموعه قوانیـن تکلیف همه افـراد جامعـه در زندگی فـردی و اجتماعـی و روابـط مـردم بـا یکدیگـر در زمینه های مختلف اجتماعی مشـخص شـد. مـردم بـرای اولیـن بـار از شـکل بـی هویت و بـدون حقـوق اجتماعی که بـه زعم ملّاهـا، امت اسـلامی و بـه نظر سـلاطین قاجـار رعیت خوانده می شـدند خارج شـده و از حقوق شـهروندی برخـودار گردیدنـد. از ایـن رو، هـرگاه حقـوق آنهـا از طـرف فـرد یـا گروهی نقض می شـد قادر بودنـد در دادگسـتری تقاضـای دادخواهـی کـرده و از حقوق خـود دفاع کنند و قابل توجه اسـت کـه کلیـه اقلیـت هـای دینـی از جملـه زرتشـتی، یهـودی و مسـیحی همانند سـایر ایرانیـان از حقـوق مدنـی شـهروندی یکسـان برخـوردار شـدند. اقلیت هـای دینی قـرن ها بـود در معرض شـدیدترین تبعیض ها که توسـط فقهای اسـلامی با اسـتناد به شـریعت اسـلام وضع شـده بود قـرار مـی گرفتنـد وآنـان را نجس شـمرده و جزیه مـی گرفتند و در واقـع با آنها به مثابه انسـان های درجه دوم رفتار می شـد. هر مسـلمانی می توانسـت بدون عقوبتی آنان را به قتل برسـاند و یـا بـا توجیهـات شـرعی اموالـش را تصرف کنـد. اما اکنـون این ایرانیـان سـتمدیده به حقوق برابر با سـایر هموطنانشـان دسـت یافتـه بودند. در ایـن دوره قوانین متعددی برای شـکل گیری روابـط اجتماعـی در یـک جامعه متمـدن به تصویب رسـید که ایـن قوانین فعالیت هـای مدنی، فرهنگـی و اقتصـادی آنان را پوشـش می داد. بـه این ترتیب جامعه از دوره بی حقوقی اسـلامی رهایـی یافتـه و بـه عنـوان عضـوی از جوامع متمدن بشـری تعریف شـد.

حـال بـه پاره ای از این قوانین تصویب شـده اشـاره می شـود، قانون هیئـت منصفه دادگاه، قانـون حکمیـت، قانـون سـجل احـوال، قانون تعییـن مرجع دعـاوی بین افـراد و دولـت، قانون

علامـات تجـاری و صنعتـی، قانون دفترهای اسـناد رسـمی، قانون ثبت اسـناد و امـلاک، قانون محاکمـات نظامـی، قانـون محاکمـات جنایـی، قانون مجـازات علیه اسـتقلال و امنیت کشـور، قانـون مجـازات بـردن مال غیـر، قانون جلوگیـری از تصرفـات عدوانـی، قانون تجـارت، قانون ثبـت اختراعـات و علایـم، قانـون ازدواج، قانـون طـلاق، قانـون اوزان، قانـون اعسـار و افلاس، قانـون امـوال بـی صاحـب، قانـون وکالـت، قانـون اصول محاکمـات حقوقـی و تجـاری، قانون ثبـت شـرکت هـا و... کـه همـه این مجموعـه قوانین بـرای عبور از کشـور بی قانـون قاجاری و ضـرورت دارا بـودن حقـوق فـردی و اجتماعـی و ورود به جامعه متمدن بشـری در قرن بیسـتم حائـز اهمیت بسـیار بود.

در وضعیـت فاجعـه بـار اجتماعـی در دوره قاجار طبق ضوابط شـرعی تعـدد زوجات و همچنین در اختیـار گرفتـن زنـان متعـدد دیگـر به نـام متعه یا صیغه بـرای مردان بـه راحتی فراهم بـود. کنار نهـادن متعـه ها پس از سـوء اسـتفاده جنسـی توسـط مـرد و طـلاق دادن زنـان عقدی به خواسـت جابرانـه او براسـاس شـرع به راحتی انجام می شـد. به ایـن ترتیب فرزندان متعـددی از زنان مختلف در ایـن خانـواده بهـم ریختـه که بـا بیدادگری مـردان بر زنان همراه بـود پدیدار می شـدند. اما چنین فرزندانـی کـه در این محیط ناهنجار رشـد مـی کردند اغلب به عناصری مضر بـه حال جامعه تبدیل شـده و پسـران آیینـه تمام نمای پـدر زنباره و جبار و متعصب مذهبی خود می شـدند. و این سـیکل معیـوب تکرار می شـد. چنین بود که اهمیت قائل شـدن بـه حقوق زنان مظلوم ایرانـی برای اصلاح ایـن وضـع ناسـتوده ضروری بود و این کار سـترگ در دوره رضاشـاه صورت گرفـت و در دوره محمد رضاشـاه بهتر از قبل به بار نشسـت.

در دوره رضاشـاه کوشـش زیـادی بـه عمل آمد کـه ملت ایـران یکپارچه و دوسـتدار منافع ملـی شـوند تـا بـا حفظ همّیـت ملـی در همـکاری بـا یکدیگـر امیدهـا و آرزوهای مشـترک را بـرای حرکـت در مسـیر ترقـی و تعالـی ملـی پیگیـری کننـد و بجـای اهمیـت دادن بـه منافع شـخصی خـود منفعـت عمـوم هموطنـان را در کار و وظیفـه ای کـه بـه عهـده دارنـد در نظـر بگیرنـد. از مـوارد دیگـری کـه بـرای تقویـت حـس میهن پرسـتی در عهد رضاشـاه انجام شـد آشـنا کـردن مـردم بـا فرهنـگ و تاریخ غنی سـرزمین مان بـود کـه از طریق کتبی کـه در این زمینـه نوشـته مـی شـد و همچنین مطالـب تاریخـی درج شـده در مجلات صورت مـی گرفت.

پـی افـزون می شـود کـه در این دوره به آشـنایی مـردم با بزرگان ایـران و تجلیـل از مقام رفیع آنـان از طریـق کتـب درسـی و تاریخـی و مجلات توجـه زیادی می شـد. در پاسداشـت بزرگان بـه ایـن مـوارد اکتفا نشـد. چنانکه بنـای باشـکوه آرامگاه حکیم ابوالقاسـم فردوسـی بـا الهام از تخـت جمشـید و بـه شـکل آرامـگاه کـوروش بزرگ احـداث شـد. این بنـا را رضاشـاه همزمان بـا هـزاره فردوسـی و کنگـره جهانی فردوسـی کـه در سـال ۱۳۱۳ش. در تهران برگزار شـد در حضـور دانشـمندان ایرانشـناس خارجـی و داخلـی در شـهرک طـوس افتتاح کـرد . همزمان در همیـن روز در چندیـن کشـور هـزاره فردوسـی برگزار شـد. این تجلیـل ملی از فردوسـی بزرگ مـورد اسـتقبال عمـوم مردم قرار گرفت و دولت در بسـیاری از شـهرها از جملـه درتهران میدانی بـزرگ را بـه اسـم اسـتاد سـخن مزین کـرد. امـروزه یکـی از برنامه هـای اغلب مسـافرانی که بـه مشـهد مـی رونـد بازدیـد از آرامـگاه شـکوهمند فردوسـی اسـت که یـادگار رضاشـاه بزرگ مـی باشـد. در سـال ۱۳۱۴ش. بنای حافظیه در شـیراز به دسـتور رضاشـاه و طراحی آنـدره گدار آغـاز و بـا هشـتاد هـزار تومـان هزینـه در سـال ۱۳۱۶ش. پایان گرفت. در همین سـال جشـن هفتصدمیـن سـال تألیـف گلسـتان و بوسـتان در حضـور ایرانشناسـان و اهالـی فرهنـگ و ادب داخلـی و خارجـی در بزرگداشـت شـأن و جایگاه سـعدی برگزار شـد. آرامـگاه باباطاهر شـاعر و عـارف مشـهور همدانی هم به دسـتور رضاشـاه بـا طراحی و معمـاری زیبایی در همدان سـاخته شـده اسـت. آرامـگاه زیبـای حکیـم عمر خیام فیلسـوف و شـاعر بـزرگ ایـران نیز به خواسـت رضاشـاه در سـال ۱۳۱۳ش. در نیشـابور بنـا شـد. در مـورد کاوش های علمی در تخت جمشـید دکتر ارنسـت امیل هرتسـفلد اسـتاد بلندآوازه آلمانی تبار مؤسسـه خاورشناسـی دانشگاه شیکاگو برگزیـده شـد. او در سـال هـای ۱۹۲۳ تـا ۱۹۲۵ میـلادی به دعـوت دولت ایران برای اکتشـاف در پاسـارگاد و تخـت جمشـید بـه ایـران آمد و رضاشـاه از نزدیک و بـا علاقه فعالیت هـای او و گـروه همـراه را پیگیـری مـی کـرد. هرتسـفلد در کاوش های خود پلـکان خـاوری کاخ آپادانای داریـوش بـزرگ را از زیـر خـاک بیـرون کشـید و همچنین با کشـف سـی هزار لوح گلـی که در اثر به آتش کشـیدن تخت جمشـید توسـط اسـکندر مقدونی در زیر زمین کاخ تخت جمشـید و در گرمـای ایـن آتش سـوزی پخته شـده بودند امـکان مطالعات بعـدی بر روی ایـن لوحه ها را فراهـم آورد. در مطالعـات بعـدی ایـن لوحه هـا، اطلاعات گسـترده ای در زمینه هـای اقتصادی

و اجتماعی شاهنشاهی بزرگ هخامنشی بدست آمد. رضاشاه که به هرتسفلد علاقه داشت این دانشمند شهیر را با تصویب مجلس شورای ملی با حقوق ماهیانه پانصد تومان برای تدریس تاریخ ایران باستان و زبان های باستانی به استخدام وزارت معارف در آورد. همراه هرتسفلد درکاوش های تخت جمشید دکتر فریدریش کرفتر باستان شناس جوان آلمانی که علاوه بر این در رشته معماری هم تحصیل کرده بود شرکت داشت. او محلی را در تخت جمشید پیدا کرد که با توجه به معماری تخت جمشید عقیده داشت که اگر در آن محل حفاری کنند چیز ارزشمندی پیدا خواهد شد. ولی هرتسفلد با توجه به بودجه ای که برای حفاری در اختیارش بود و اولویت های دیگر پیشنهاد کرفتر را نپذیرفت. وقتی هرتسفلد در ایران نبود کرفتر به حفاری در این محل پرداخت و موفق به کشف دو جعبه سنگی در محل پایه های نخستین بنای تخت جمشید در شهریور۱۳۱۲ش. شد که در هر جعبه سنگی یک لوح زرین و یک لوح سیمین قرار داشت. در این لوحه ها داریوش بزرگ نام و ویژگی های ایرانشهر را همراه با پیام یکسانی خطاب به آیندگان به سه زبان پارسی باستان، بابلی و ایلامی که در الواح حک شده می آورد. داریوش بزرگ در این لوحه ها می فرماید: داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپه، از ریشه هخامنشی، داریوش شاه گوید، این است کشوری که من دارم. از جایگاه سکاهایی که آن سوی سغدند تا برسد به حبشه، از هندوستان تا برسد به لودیه، که آن را اهورامزدا، مُهست (بزرگترین) خدایان ، به من بخشیده است. اهورامزدا مرا و این خاندان شاهی ام را بپاید.

به ثمر رسیدن این اکتشافات موجی از شادی همگانی و غرور و افتخار ملی در ایرانیان پدید آورد. رضاشاه و ولیعهد محمدرضا که به دفعات از عملیات اکتشافی و حفاری بازدید کرده بودند از نتیجه عملیات حفاری بسیار مسرور شدند. این چهار لوح های زرین و سیمین به موزه ایران باستان انتقال یافت و الواح گلی برای مطالعه بیشتر به دانشگاه شیکاگو ارسال شد که پس از تکمیل مطالعات بعد ها به ایران بازگردانده شد. اقدام مهم دیگر احداث موزه زیبای ایران باستان به دستور رضاشاه و با طراحی آندره گدار معمار فرانسوی بود. سردر ورودی آن به سبک ایوان کسری ساخته شد و کار اصلی بنا از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ش. به طول انجامید و با قرار گرفتن آثار باستانی در موزه، از این سال به بعد مورد بازدید عموم قرار گرفته است. رضاشاه که به ملی گرایی و تاریخ و فرهنگ ایران بسیار

اهمیت می داد نخستین فرهنگستان زبان فارسی را با جمعی از برجسته ترین اندیشمندان فرهنگ و ادب فارسی همچون محمدعلی فروغی، محمد فاطمی، حسن وثوق، حسنعلی مستشار، سعید نفیسی، محمدتقی بهار، رضازاده شفق، علامه دهخدا، ابوالحسن فروغی، نصراله تقوی، بدیع الزمان فروزانفر، رهنما، علی اصغر حکمت، رشید یاسمی، حسین گل گلاب، صدیق اعلم و غیره تشکیل داد. در سال های بعد، بزرگان دیگری شامل علّامه قزوینی، تدین، محمود حسابی، احمد بهمنیار، اقبال آشتیانی، ابوالقاسم پورداود، قاسم غنی و... اضافه شدند. همچنین اعضای وابسته فرهنگستان، بزرگانی از قبیل آرتورکریستنسن دانمارکی، هانری ماسه فرانسوی، ریپکا ازجمهوری چکسلواکی سابق، منصوربیک فهمی از مصر، آرتور پوپ آمریکایی، محمد اقبال پاکستانی، پولووسکی روسی، نیکلسون انگلیسی و... بودند. وقتی به اسامی بزرگان فرهنگستان می نگریم به بزرگی و ارزشمندی این فرهنگستان پی می بریم. چنین بود که کشور با تکیه به فرهنگ غنی ملی و خردگرایی، به رهبری پادشاهی خردپرور و وطن پرست و ملی گرا گام های ابتدایی رادر جهت بازیابی فرهنگی توسط این استادان گرانقدر برمی داشت. خدمات فرهنگستان زبان فارسی در دوره رضاشاه و محمدرضاشاه توسط اندیشمندان دانش پژوه فرهنگ و ادب فارسی بسیار ارزنده است. چنین بود که پایه های فکری و تمدنی ایران در عصر نوین با رهبری این بزرگمرد مستحکم و ملت از نظر فکری و دیدگاه ملی دگرگون شد و این اصلاحات اجتماعی و ملی بر قدرت معنوی جامعه ایران افزود. در این دوره بود که قوانین مدنی و عرفی نوین که با علایق ملی ما سازگاری داشت برای اولین بار تصویب و اجرا شد و اثر مستقیمی در تغییر اوضاع ایران و ساختن ایران نوین داشت. به گونه ای که مردم از افکار پوسیده و تعصبات و تعلقات جاهلانه فرقه ای به تدریج فاصله گرفته و بازسازی فردی و اجتماعی آغاز شد تا کشور را از اندیشه های خردستیز و خرافاتی که تباه کننده ملت و مملکت است مصون سازند تا همانند دوره قاجار یگانه نصیب مردم و کشور، خواری و سرشکستگی و واماندگی نباشد و آن همه تباهی به دور انداخته شود. چنین بود که ظهور رضاشاه در عرصه سیاست و اجتماع ایران شباهت به بلند شدن ققنوس ایران از خاکسترش را داشت که در مدت کوتاهی در تمام عرصه های زندگی مادی و معنوی ملت ایران تحول و نوگرایی ایجاد کرده و بازسازی شگرفی انجام شد که قبل از او گمانی بر آن نمی رفت.

نقش بلدیه یا شهرداری در نوسازی شهرها

در زمینـه اصلاحـات شـهری در دوره رضاشـاه توسـط بلدیه یا شـهرداری اقدامات اساسـی انجـام شـد کـه چهـره شـهرها را دگرگون کـرد و بر ویرانه هـای بجـای مانـده از دوره قاجار به تدریـج شـهرهای نـو پدیـد می آمـد. برای اینکـه از وضعیـت کلی شـهرها قبل از نوسـازی آنها در دوره رضاشـاه شـناخت کلـی پیـدا کنیـم بـه بهترین شـهر یعنـی تهـران آنچنان کـه عبداله مسـتوفی توصیـف کـرده نظـری می افکنیـم، خیابان هـا و کوچه های شـهر را مالکیـن اراضی بـرای فـروش زمیـن های خود به سـلیقه خـود باز کـرده بودند و در آنها کف سـازی نشـده بود. اکثـر کوچـه هـا و تمـام خیابان هـا سـنگفرش نداشـت. آن جایی هم که صاحبانشـان باسـلیقه بودنـد در خیابـان هـا یـک زرع و در کوچـه هـا نیـم زرع از عرض کوچـه را به طـول حریم خود سـنگفرش مـی کردنـد. بـرای اینکـه آب باران بـه پی دیـوار صدمـه وارد نیاورد به این قسـمت بـه طـرف وسـط کوچـه شـیب مـی دادنـد کـه راه رفتـن در آن کار آسـانی نبـود و بر ایـن، آب ماندگـی هـا و سـوراخ هـای راه آب عمومـی وسـط کوچـه را بیفزاییـد که عبـور از کوچـه ها را چقـدر مشـکل میکـرد. بـا وجـود ایـن، کوچه ها بهتـر از خیابـان ها بود زیـرا در هـر کوچه یکی دو نفـر اعیـان سـکونت داشـت که در خانه او چراغی روشـن می شـد و سـایرین هـم اغلب جلو درب حیـاط خـود را آب و جـارو مـی کردنـد. امـا در خیابـان هـا چنین چیـزی نبود زیرا کسـانی کـه در حاشـیه خیابـان خانـه مـی سـاختند چون معبـر عام بـود حریم شـان در خیابـان را اغلب سـنگفرش نمـی کردنـد و خیابـان بـه امان خـدا رها بـود. خیابان هـا در تابسـتان ها پـر از گرد و خـاک و در زمسـتان هـا پـر از آب و گل و لجـن بـود. پیـاده رو وجود نداشـت و مـردم در همه جـای خیابـان ولـو بودنـد. بـرای عبـور و مرور کالسـکه و سـوار هم دسـت چپ و راسـت در کار نبـود و... او در مـورد نوسـازی هـای شـهری در تهـران در دوره رضاشـاه می نویسـد، اولین کار اساسـی کـه بـرای آبـادی شـهر کردنـد آوردن آب رودخانـه کـرج بـه تهران بـود. بعـد نوبت به وسـیع کـردن خیابـان هـای سـابق و ایجـاد خیابان هـای جدید رسـید. بعـد از اینها به آسـفالت ریـزی و سـنگفرش کـردن خیابـان هـا پرداختنـد و از میـدان توپخانه کـه به میدان سـپه تغییر نـام داده بـود کار را شـروع کردنـد. خیابان ها یکی پس از دیگری آسـفالت شـد. آسـفالت ریزی

بـه خیابـان هـای فرعـی و بعضـی از معابر و کوچه ها هم رسـید. حتی از شـهر هم گذشـت و از سـمت جنـوب تـا کهریـزک و از غرب تا نزدیکی کرج و از سـمت شـمال در دو خـط تا تجریش رسـید و راه های خارج شـهر را هم آسـفالت ریزی کردند. برای سـاختمان های طرفین خیابان هـا مقرراتـی وضع شـد که تخلـف از آنها امکان پذیر نبـود. از دیگر کارهای خوب شـهرداری در دوره رضاشـاه درختـکاری خیابـان ها بود. رضاشـاه توجه خاصی به درختکاری داشـت. هر سـال در فصـل بهـار بلدیـه موظف بود درخت های خشـک شـده سـال قبـل را با درخت هـای جدید جایگزیـن کنـد. دو خیابـان تهـران به شـمیران که یکـی به سـعدآباد و دیگری بـه تجریش می رود درختـکاری شـد. بویـژه خیابـان پهلوی که بـه فاصله دو متر یـک درخت چنـار و در بین دو چنـار یـک بوتـه گل سـرخ هم می کاشـتند. ایـن روش شـهرداری و شهرسـازی و خیابان های وسـیع آسـفالت و سـاختمان های عالی از پایتخت به دیگر شـهرها هم رسـید . شـهرداری سایر شـهرها هـم از بارهـای وارد شـده بـه شـهر عـوارض می گرفتنـد و بـا درآمد آن و کمـک مالی دولـت بـه تدریـج بناهای عالی برای شـهرداری و فرمانداری و در مراکز اسـتان ها، اسـتانداری و سـاختمان های اداری احداث می شـد. در تهران و شـهرهای بزرگ سـاختمان های با شـکوهی بنـا شـد و خیابـان های عریـض و درختکاری شـده و با صفا احداث و آسـفالت می شـد و کوچه هـای کثیـف و خاکی سـنگفرش یا آسـفالت می گردید. بـا احداث کارخانه های برق در شـهرها، در معابـر عمومـی چـراغ هـای بـرق نصـب و به مغـازه ها و خانـه های مـردم برق رسـانی می کردنـد. از سـویی شـهرها در زمـان قاجـار به علـت ناامنی ها دارای بـرج و بارو بودنـد که اکنون بـا امنیـت سراسـری ایجـاد شـده دیگـر نیـازی بـه آنها نبـود و شـهر ها به سـرعت درآنسـوی دیوارهـا توسـعه مـی یافتنـد. در خیابـان های بسـیاری از شـهرها میادیـن زیبا احـداث و بیغوله هـای پـر از خـاک و ضایعـات را مرتـب و تسـطیح و درختـکاری و گلـکاری کرده و بـه صورت پـارک هـا و گردشـگاه ها در می آوردند. در مسـیر خیابـان ها درختکاری شـده و جوی های آب سـیمانی می سـاختند. بناهای زیبای قدیمی توسـط شـهرداری ها خریداری و بازسـازی می شد تـا مـورد بازدید عمـوم قرار بگیـرد. به طورکلی انـواع فعالیت های شـهری از قبیـل درختکاری، آبیـاری فضای سـبز، رسـیدگی به تمیزی خیابـان ها و کوچه ها توسـط رفتگران شـهرداری که در شـهرها پدیـدار شـده بودنـد، شـرایطی را فراهـم آورده بود که مردم بـا خانواده هـای خود در

بعـد از ظهرهـا پـس از بازگشـت از کار بـه پیـاده روی در خیابـان ها و تماشـای مغـازه هایی که اکنـون نوسـازی شـده بودنـد و گردش در گردشـگاه های شهرشـان مـی پرداختند. بچـه ها نیز از دختـر و پسـر در دبسـتان ها و دبیرسـتان ها با آمـوزش روش های جدیـد تحصیلی تعلیم می دیدنـد و در شـهر هـا بـه تدریـج درمانگاه ها، بیمارسـتان ها، مسـافرخانه های مرتـب و هتل ها و غیـره ایجـاد و روزنامـه ها ومجلات مختلف در دسـترس مـردم قرار می گرفت. پیداسـت قبل از دوره پهلـوی مـردم هیچگونـه وسـیله و امکان تفریح نداشـته و حضورشـان در خـارج از خانه بـا رفتـن بـه مسـاجد و گریـه و زاری همراه بـود یـا در دیگر مراسـم مذهبی همانند شـرکت در دسـته هـای عـزاداری و سـینه زنی و قمه زنـی و جنگ های حیـدری و نعمتی و یا به تماشـای آن مـی گذشـت. بـه گونـه ای که علاوه بر فقر و تنگدسـتی از نظـر روحی و روانـی نیز با چنین مراسـمی در وضعیت ناگواری به سـر می بردند. اما با دگرگون شـدن جامعه و نوسـازی شـهرها مردم از نظر روحی و روانی نیز نسـبت به ادوار گذشـته وضع بسـیار بهتری داشـتند. بعلاوه ارائه خدمـات گوناگـون شـهری و احـداث گارگاه های تولیـدی و واحد های صنعتـی جدید و عملیات عمرانـی کـه توسـط دولت در شـهرها و دیگر نواحی انجام می شـد شـرایطی را پدیـد آورده بود کـه نیـاز بـه نیـروی کار زیـادی بـود و بدین صـورت افـراد بسـیاری دارای شـغل و درآمـد تازه شـدند و بـه یکبـاره وضـع مالـی بسـیاری از خانواده هـا بهتر شـده و به رفـاه بیشـتر و امکانات تـازه دسـت یافتند. با تسـهیلات ایجاد شـده، فرزندانشـان که مشـغول تحصیل بودنـد آینده ای بهتر و روشـنتر از پدران و مادرانشـان در پیش داشـتند.

اصفهـان تـا حـدود سـال۱۳۰۰ش. شـهری بـا بافت متراکـم و درهم فشـرده و بـی نظم با کوچـه هـای باریـک تـو درتـو بـود که تنهـا خیابـان چهاربـاغ آن را می شـد خیابـان نامیـد. اما در دوره رضاشـاه عملیـات عمرانـی بسـیاری در این شـهر انجام شـد و سـیمای اصفهـان بکلی دگرگـون شـده و بـا نوسـازی زیـادی که انجام شـد تغییرات بسـیاری در وضعیـت محلات پدید آمـد. خیابـان هـای متعـددی کـه اکنـون اصفهـان زیبـا را دلنشـین می کنـد در دوره رضاشـاه سـاخته و برآنها نام های اصیل اسـاطیری ایرانی گذاشـته شـد. در این زمان شـهرداری اصفهان بسـیار فعـال بـود و در حاشـیه خیابـان هـای زیبـای نوسـاز پیـاده روهای قشـنگی احـداث و با درختـکاری و گلـکاری تزیین شـد. بـا احداث مغازه های تازه سـاز در حاشـیه پیـاده رو ها چهره

شـهر اصفهـان دگرگـون شـد و مـردم شـهر بـه راسـتی از گردش بـا خانـواده در محیـط امن و زیبای شـهر خود به وجد آمده بودند. نوسـازی شـهرها در شـمال کشـور نیز چشـمگیر بود. این رونـد نوسـازی در دوره رضاشـاه چنـان همـه جانبه و پیگیرانه در سـطح کشـور با تلاش بسـیار در حـال شـکل گیـری بـود کـه شـگفت آور می نمـود. نوسـازی و شهرسـازی گسـترده ای در کشـور در حـال انجـام بود. معماری سـاختمان های مسـتحکم رضاشـاهی با الهـام از ایده های ملی گرایانه ایرانی سـبک خاصی از معماری را نشـان می داد. در این دوره رضاشـاه در سـاختار اجتماعـی جامعـه ایـران تغییرات چشـمگیری ایجـاد کرده بـود و با انجـام کارهای زیـر بنایی و ورود صنعت و بهداشـت و آموزش و ادارات دولتی جدید و ایجاد مشـاغل نو بسـیاری از مردم را در سـطوح مختلف به کار و درآمد رسـانده و شهرنشـینی را گسـترش داده و به تدریج کشـور از حالت روسـتایی و کشـت و کار سـنتی به سـمت جامعه نوین و شهرنشـینی در حال تغییر چهره بـود. در ایـن دوره درخشـان انجـام اصلاحـات عمیق اجتماعـی ، اقتصادی و فرهنگی در کشـور قلـوب مـردم را بـه خـود جلـب کرده بـود و اغلـب مردم که بـه امنیـت و بهبود وضـع اقتصادی دسـت یافته بودند از رضاشـاه پشـتیبانی مـی کردند.

تـا قبـل از دوره رضاشـاه در مازنـدران رودخانـه هایـی که از شـهر هـا عبور مـی کردند به علـت رعایـت نکـردن اصول بهداشـتی از سـوی مردم آلـوده به انـواع بیماری ها بـود. فاضلاب اهالـی کـه در نزدیکـی رودخانـه هـا یـا جویبارهـا زندگـی مـی کردنـد در آنهـا رها می شـد که یکـی از علـل اصلـی آلودگـی آب هـا بـود و مـردم از همیـن آب می نوشـیدند. معابر شـهرها و حمـام هـای خزینـه نیـز از علـل دیگـر آلودگی بـود. شـهرداری هـا در تمـام این مـوارد تلاش مـی کردنـد ایـن مشـکلات را رفـع کننـد. در اینجـا هـم در شـهرها خیابان کشـی هـای جدید و احـداث سـاختمان هـای دولتـی جدیـد و تأمیـن روشـنایی بـرای شـهرها و تمیز نگاه داشـتن خیابـان هـا و کوچـه هـا در حال انجـام بـود. در شـهرهای مختلف اقدام بـه احداث بیمارسـتان ها و همچنین جمعیت شـیرو خورشـید سـرخ شـد. از جمله در شـهرهای اشرف (بهشـهر) و قائم شـهر (شـاهی) بیمارسـتان هـای پنجـاه تخـت خوابـه و در سـاری، بابـل، شـیرگاه، فیروزکوه و پـل سـفید بیمارسـتان های سـی تخـت خوابـه و در بابل یک بیمارسـتان توسـط جمعیت شـیر و خورشـید سـاخته شـد و در شـهرهای اشـرف، سـاری، بابل، آمل، شـاهی، شهسـوار و تنکابن

جمعیت شیر و خورشید تأسیس و به نفع محرومین فعالیت می کرد. فعالیت های بهداشتی توسط ادارات بهداشت در شهرها برای مقابله با بیماری های واگیردار و واکسیناسیون اهالی در شهرها و روستاها انجام می گرفت. موضوع مهم منطقه بیماری مالاریا بود که هرسال موجب مرگ بسیاری از شمالی ها می شد. در این دوره در همه مناطق توسط پزشکان و پزشکیاران مقابله با این بیماری در حال انجام بود. این تغییر و تحولات عمرانی و نوسازی و بهداشتی در همه شهرهای ایران در زمان رضاشاه به سرعت پیگیری می شد. تو گویی ایرانیان به یکباره با پشتیبانی رضاشاه از خواب گران صدها ساله برخاسته و خشنود از این تحول در راه بازسازی کشورشان می کوشیدند. شهرداری کارش فقط احداث خیابان ها و کوچه های جدید و احداث ساختمان های جدید برای امور عمومی و نظارت بر ساخت و سازهای جدید طبق دستور العمل های تعیین شده و نماسازی بناها نبود بلکه گستره وسیعی از امور شهری را در بر می گرفت. از جمله اقدامات نوینی در زمینه نوسازی و کنترل بهداشت عمومی و گسترش درمانگاه ها و بیمارستان ها و نظارت بر حمام های عمومی و مغازه ها و اغذیه فروشی ها و اصنافی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم کارشان با بهداشت جامعه و سلامت مردم بود. از موارد دیگر، فرهنگ سازی و تعیین مأمور بهداشت و یا مأموران کنترل شهرداری جهت اجرایی کردن بخشنامه های شهرداری و پیگیری قضایی در صورت تخلف را می توان نام برد. به علاوه با آموزش هایی که در جامعه از طریق رسانه های دولتی و روزنامه ها و کتاب های درسی هدایت می شد بستر جدیدی از اطلاع رسانی عمومی در جامعه و محیط زندگی افراد بوجود آمد که تمامی اقشار جامعه را در بر می گرفت. مطالب سودمندی در باره بهداشت کودکان و بهداشت زنان و مردان و بهداشت عمومی برای جلوگیری از بیماری ها با هدایت دولت در روزنامه ها درج می شد. این اقدامات در روشنگری افکار عمومی و آشنایی مردم با دستورات بهداشتی بسیار مؤثر بود. از جمله اماکنی که دولت و شهرداری ها در بهداشتی نمودن آنها کوشش بسیار کردند حمام های عمومی بود. وضع حمام های عمومی در عهد قاجار بدین صورت بود که حمام های عمومی زنان و مردان مشترک بود و در ساعاتی از روز به مردان و در ساعاتی در اختیار زنان قرار می گرفت و یا اینکه روزهایی از هفته مورد استفاده مردان و بقیه روزها زنان

از آن استفاده می کردند. از طرفی غیرمسلمانان اجازه ورود به حمام مسلمانان را نداشتند و حمام آنها جدا بود. در کنار حمام ها توده هایی از فضولات حیوانی مورد نیاز سوخت حمام و خاکستر سوخت های قبلی انباشته شده بود که چهره نازیبا و غیر بهداشتی به شهر می دادند. نکته اسف بار، آب این حمام ها بود که از مجاری غیر بهداشتی عمومی شهری که رو باز بود و مردم و حیوانات به آن دسترسی داشتند تأمین می شد. این آب در مسیر تا حمام با آلودگی های بسیار درهم آمیخته و در مخزن حمام جمع می شد. آب خزینه را دیر عوض می کردند زیرا دوباره گرم کردن آن هزینه بر و زمانبر بود. از آنجا که همه روزه عده زیادی به حمام می رفتند به این آلودگی افزوده شده و زمینه شیوع انواع بیماری های واگیر و بیماری های پوستی از جمله کچلی و بیماری های چشمی و تناسلی فراهم می گردید. موضوع مهم داغ بودن آب خزینه حمام بود که اگر چنین نمی بود بهتر بود آن را سلول مرگ نام نهاد نه حمام. البته این آلودگی ها تنها به خزینه ختم نمی شد بلکه محیط اطراف آن یا صحن حمام هم مجموعه ای کاملاً آلوده بود. اما حمامی ها در مورد آب غیر بهداشتی حمام ها نظرشان در هماهنگی با شریعت اسلام از نظر روحانیون بود که کُر بودن آب مطرح بود نه بهداشتی بودن آن. چنین بود که در نتیجه بیان صریح همه روحانیون، حمامی ها و اغلب مردم در آن زمان آلودگی های وارد شده به آب حمام ها را موجب کثیفی آب نمی دانستند حتی برخی از مردم از این آب آلوده می نوشیدند. چنانکه فروزانفر می نویسد، عده ای بر این عقیده بودند که اگر کسی زخمی در بدنش پیدا شود بایستی با آب خزینه شستشو شود تا خوب شود. یا به عنوان نمونه بسیاری از اهالی سده اصفهان آب خزینه حمام را دوای قطعی قروح (زخم های چرکی) خبیثه مسریه و غیر مسریه می دانستند. چنین بود که به علت بی سوادی و اعتقادات مذهبی و خرافی که در جامعه گسترش داشت مسأله بهداشتی کردن حمام های عمومی به یک مشکل پیچیده در جامعه ایران تبدیل شده بود. به این دلیل استفاده از دوش به جای خزینه با مخالفت های بسیار ملّاها و عده ای از مردم طرفدار آنان روبرو شده بود و در بسیاری از موارد شهرداری ها نمی توانستند حمام های خزینه را تعطیل و بجای آن مردم از دوش استفاده کنند. زیرا به جز موضوع انواع خرافات که مطرح بود و نوشتن در باره آنها موجب سیاه کردن صفحات

زیادی می شـود مسـئله غسـل کردن که امری اسـلامی و واجب شـمرده می شـود مطرح بود کـه روحانیـون و پیـروان بـر ایـن عقیده بودنـد که غسـل در هنـگام دوش گرفتـن ممکن نمی شـود و بایـد خزینـه برقرار باشـد. سـرانجام آنان بـه این برداشـت از طرف آخوند ها رسـیدند که دوش بـه وسـیله کفـار دارد بـر جامعه مسـلمین تحمیل می شـود. نتیجه اینکه با همه کوشـش هـا در بسـیاری از مناطـق کشـور شـهرداری هـا تنها موفق شـدند در کنـار خزینـه دوش هایی نصـب کننـد. امـا پـس از شـهریور۱۳۲۰ش. که رضا شـاه با دخالت دو دشـمن تاریخـی ایرانیان در دوره معاصـر یعنـی روس هـا و انگلیسـی هـا تبعید شـد در بسـیاری از شـهر ها حمـام هایی کـه دوش داشـتند در میـان شـور و شـعف ملّاهـا و هـواداران دوش هـا را جمـع و حمـام ها به صـورت سـابق درآمدنـد. اگـر چه در سـال های بعـد به اجبار شـهرداری هـا دوش هـا در حمام هـا دوبـاره نصب شـد ولـی این ماجرای تأسـف بار در مناطق زیادی از کشـور به اصـرار آخوندها و پیـروان متعصـب آنـان تـا دهـه چهـل خورشـیدی ادامه یافـت و در حمام هـا، خزینـه در کنار دوش هـا برقـرار بود.

چنانکـه روزنامـه نقـش جهـان اصفهـان مـی نویسـد، شـهرداری از کلیـه حمام هـا التزام گرفتـه کـه از صبـح فردا پنج شـنبه بدون اسـتثناء بایـد درب خزینه هـای خود را مسـدود کنند. متخلفیـن عـلاوه بر محرومیت از شـغل خود به سـخت تریـن مجازات تنبیه خواهند شـد. (نقش جهـان، ۱۸ آذر۱۳۲۰:۲) .

چنـد مـاه بعـد روزنامه اخگـر گزارش می دهـد، در نتیجه اینکـه از چندی پیش عـده ای از صاحبـان گرمابـه هـای شـهر درِ خزینـه های خـود را بـاز کرده و به طـور محرمانه در دسـترس مشـتریان خـود گـذارده بودند... به وسـیله دادگاه شـهرداری گرمابه های آنها تعطیل و از کسـب ممنوع شـدند. (روزنامه اخگر، اسـفند۱۳۲۰:۲).

امـا دو بـاره و چنـد بـاره مهر و موم شـهرداری بر این نوع گرمابه ها شکسـته شـد و ماجرا ادامـه یافـت. دو سـال بعـد روزنامـه فرهنـگ اصفهان می نویسـد، مگر شکسـتن قفـل و مهر و مـوم مأمـور دولـت بر طبـق قوانین موجود حکـم آن زندان نیسـت، چرا آنها را تحویل شـهربانی و دادسـرا نمـی دهیـد که به سـزای عمـل خلاف خود برسـند و ایـن خزینه های خـود را که در اغلـب اوقـات از گنداب بدتر اسـت... (روزنامه فرهنگ اصفهان، ششـم بهمـن ۱۳۲۲:۳).

سه سال بعد روزنامه نقش جهان می نویسد، عده ای از گرمابه دارها به تصور اینکه این مرتبه هم مثل سابق اگر اقدامی از طرف شهرداری در جلوگیری از تخلفی شود به همان اقدام اولیه اکتفا و بعدها تعقیب نخواهند شد از وجود خزینه های آب گرم سوء استفاده و... (روزنامه نقش جهان، سوم آذر۱۳۲۵:۴).

این وضعیتی بوده که با طرز فکر روحانیون و هوادارانشان در سال های زیادی از زمان رضاشاه تا دوره محمدرضاشاه در اصفهان که از بزرگ ترین شهرهای ایران است حاکم بوده است. حال قیاس شود با سایر شهرهای کوچک که در آنجا حمام ها چه وضعیتی داشته اند. این میزان از عقب ماندگی و مقاومت در مقابل هر تازه ای با خشک اندیشی ملّاها بر مردم تحمیل می شود که جای بحث و تحلیل مفصلی را می طلبد. همانطور که در موضوع رعایت نکردن بهداشت در حمام های عمومی ملاحظه شد این بی توجهی به امر بهداشت در سایر امور جامعه نیز به چشم می خورد. به گونه ای که مهم ترین بیماری ها در ایران آلوده شدن آب های سطحی به علت شستن لباس، ظروف، ریختن ضایعات در آب و رها کردن فاضلاب در آب های روان بود و روستاهای بالا دست یک رودخانه با این اعمال آب را آلوده می کردند و جمعیت های پایین دست از این آب می نوشیدند و مشابه قبلی ها به سهم خود با تکرار همان موارد بر آلودگی آب می افزودند. در دیگر مناطق حتی در مسیر یک جویبار همین موارد تکرار می شد و یا در شهر ها چنین وضعیتی در استفاده از آب یک جوی اتفاق می افتاد. در نتیجه شیوع بیماری های واگیر مانند طاعون، وبا، تیفوس و تیفویید و غیره جمعیت کثیری را به دام مرگ می فرستادکه علت اصلی رعایت نکردن اصول اولیه بهداشت در جامعه ایران بود. زیرا آلوده کردن آب بر خلاف اعتقادات ایرانیان باستان که گناهی نابخشودنی محسوب می شد در دوره اسلامی تمیز بودن آب حرمت و اعتبار خود را از دست داده بود. این وضعیت تا عهد قاجار ادامه داشت تا اینکه در زمان رضاشاه با همه مقاومت ها و کارشکنی های روحانیون با انجام اصلاحات و رسیدگی به وضع بهداشت و درمان و انجام واکسیناسیون عمومی و کنترل بیماری ها و احداث درمانگاه ها و بیمارستان ها و به هنگام شیوع بیماری های واگیر مانند وبا با ایجاد قرنطینه پیشرفت های مهمی حاصل شد. در این مورد ببینیم در زمان رضاشاه با همه کمبود های مالی، دولت چگونه

بـا بیمـاری هـای واگیر مبـارزه می کـرد امری که تا قبـل از دوره رضاشـاه هیچگاه مـورد توجه حکومت نبود. در سـال ۱۳۰۶ش. وبا از طریق بندر بصره عراق به خوزسـتان و سـپس سیسـتان و بلوچسـتان رسـید. اداره کل صحیه (وزارت بهداشـت) مناطق آلوده به ویروس را قرنطینه کرد و بـه آنجـا پزشـک و دارو فرسـتاد. اداره کل صحیه کمیسـیون صحی (بهداشـتی) تشـکیل داد. بـه مناطـق آلـوده واکسـن ضـد وبا همـراه با حوالـه پول برای اقدامات بهداشـتی فرسـتاده شـد و کمیسـیون مبـارزه بـا وبـا چنـد روز در هفته گـزارش های رسـیده از مناطق آلوده را بررسـی و دسـتورات لازم بهداشـتی و عملیاتـی را بـرای کنترل امور صادر می کـرد. هنگامی که بیماری از کشـور همجـوار به ایـران می آمد با همکاری مرزبانی از جابجایی مسـافران جلوگیـری و در این مناطـق قرنطینـه می شـدند. در بنادر بوشـهر، بنـدر عباس و محمـره (خرمشـهر) قرنطینه های آبـی ایجـاد شـد و مسـافران کشـتی هـا را معاینـه می کردنـد و هر کس مشـکوک بـه بیماری بـود بـه قرنطینه منتقل می شـد. نحـوه اداره قرنطینه بهداشـتی در یک دسـتورالعمل بهداشـتی توسـط اداره کل صحیـه در دوازده بنـد اعـلام شـده بـود. از جمله کـف اتاق ها تنظیـف و با آب آهـک شستشـو شـود و تـازه واردین هـر روز با روز قبـل ادغام نشـوند و از غذای پخته اسـتفاده شـود و کلیـه واردیـن بـه قرنطینه بایـد تزریق شـوند و کلیه مأموران بهداشـتی نیز باید واکسـن بزننـد و... در ادامـه کار دولـت همـه مرزهـای کشـور را بسـت و در مرزها قرنطینه برقـرار کرد و بـرای اجـرا کـردن امـور از نظامیـان اسـتفاده شـد و آنها زیـر فرمان رییس پسـت بهداشـت هر منطقـه قـرار گرفتنـد تا کارهـا از روی اصول بهداشـتی انجام شـود. پزشـکان گـزارش اقدامات خود و مشـکلات موجود را به اداره کل صحی می فرسـتادند. در وبای سـال ۱۳۰۶ش. بخشـی از واکسـن مـورد نیـاز بـا هواپیمـا از آلمـان به تهـران رسـید و با دریافـت کمک از این کشـور و تجهیـز انسـتیتو پاسـتور کارهـا را پیـش می بردنـد به طوری کـه این مؤسسـه توانسـت روزانه هفـت تـا ده هـزار واکسـن تولیـد کنـد. اداره کل صحـی رعایـت نکـردن بهداشـت در معابـر و حمـام هـا را از دلایـل اصلـی گسـترش وبا اعـلام کرد. ایـن بود که بـا وضع قوانینـی دباغی ها بـه بیـرون شـهرها بـرده شـد و... در شـهرهای آلـوده خیابان هـا را به نفت سـیاه آغشـته کردند و منـازل افـراد بیمـار را بـا گوگـرد ضدعفونـی نمودنـد. ایـن بـود خلاصـه ای موجـز از آن همه کار هایـی کـه دولـت بـا پیگیـری دائم رضاشـاه بـرای کنتـرل بیماری وبا بـا حداقـل تلفات در

آن زمـان انجـام داد. سـه مـاه قبـل از کنـاره گیـری اجباری رضاشـاه بـه خواسـت متجاوزین و اشـغالگران روسـی و انگلیسـی قانـون مبارزه بـا بیماری هـای واگیر در خـرداد مـاه۱۳۲۰ش. از تصویـب مجلـس گذشـت و... بـه ایـن ترتیـب مایه کوبـی همگانی به گفتـه مـردم آن زمان یا واکسـن زدن کـه دردوره قاجـار و به هنگام بروز بیمـاری های واگیر به صـورت آرزویی ناممکن بـرای ایرانیـان در آمـده بود با ایجاد سیسـتم بهداشـتی در دوره رضاشـاه عملی شـد هر چند که عـده ای از روحانیـون بـا این کار نیـز ابراز مخالفت مـی کردند.

راه سازی در سراسر کشور و راه آهن سراسری

مهم ترین راه های غیرشوسه دوره قاجار که در واقع راه های کاروان رو مخروبه و بسیار ناقص بودند یکی راه تهران به بوشهر بود که از مسیر قم به کاشان، اصفهان و قمشه به شیراز می رفت و از آنجا به بوشهر متصل می شد. راه دیگر مسیر تهران به بندرعباس بود که از تهران به اصفهان و سپس به یزد و کرمان و بندر عباس می رسید. مسیر دیگر از تهران به تبریز و مرز عثمانی (ترکیه) ادامه می یافت. راه مهم دیگر از تهران با عبور از شهرهای استان سمنان به سبزوار و نیشابور و سپس به مشهد می رسید. این راه های مخروبه و کاروان رو وقتی در مسیر خود به کوهستان ها می رسیدند به صورت خطوطی بودند که از عبور چارپایان ایجاد شده بودند. راه های مخروبه بین شهری سایر مناطق نیز وضع مشابهی داشتند و راه های کاروان رو یا قاطر رویی بودند که هیچ اقدامی برای

ساخت آنها نشده بود بلکه در گذر سال ها با عبور چارپایان از شهری به شهر دیگر در زیر سم ستوران به صورت راه نشان دار شده بودند. زیرا در اثر حرکت چارپایان خاک سطحی از هم پاشیده شده و به دلیل رفت و آمد در آن گیاهی رشد نمی کرد و جریان باد، خاک ازهم پاشیده نرم و سبک را با خود برده و سنگریزه ها و خرده سنگ ها باقی می مانند. چنین است که این جاده های خود ساخته مناطق خشک پر از سنگریزه و قلوه سنگ بود. رضاشاه چنین راه هایی را از قاجارها تحویل گرفت. اولویت رضاشاه پس از برقراری امنیت و یکپارچگی سرزمینی ساخت راه های شوسه متعدد و شاهراه هایی بود که شهر های مهم کشور را به یکدیگر وصل می کرد و سپس شهرهای کوچک را به شهرهای اصلی متصل می نمود. تا قبل از سال۱۳۰۰ش. هیچ راه شوسه ای در کشور وجود نداشت. ساختن راه شوسه تهران به خرم آباد و از آنجا به خوزستان با عبور از مسیر های کوهستانی رشته کوه های زاگروس با احداث صدها پل میسر شد. این کار که پس از اعمال حاکمیت دولت مرکزی در آن نواحی انجام شد از کارهای عمرانی بزرگ بود. اگر چه در این زمان رضاخان به پادشاهی نرسیده بود اما همه امور کشور در دست سردارسپه بود و او تصمیم گیرنده به شمار می رفت. راه های شوسه دیگر همه در پادشاهی رضاشاه و با پیگیری های مستمر خود او ساخته شدند. بدین معنی که به طور خستگی ناپذیر در مراحل مختلف اجرای طرح های راه سازی و همچنین سایر پروژه های متعدد عمرانی تا مرحله بهره برداری به دفعات از آنها بازدید می کرد. چنانکه پس از رسیدگی به امور جاری کشور در تهران بلافاصله به سوی یک ناحیه کشور حرکت می کرد و به بازدید از شهر های آن منطقه و طرح های در حال اجرا می پرداخت و در مسیر هم طرح های راه سازی در دست اجرا را بازبینی کرده و مراحل پیشرفت هر یک از طرح ها را یادداشت و با مقامات محلی در باره آنها و طرح های آینده برای بهبود وضعیت آن شهر جلسه می گذاشت. طرح هایی را که اجرای آن برای منطقه مفید بود انتخاب و وقتی به تهران باز می گشت در صدد تأمین بودجه آن بر می آمد. سپس چندی نگذشته طبق برنامه از پیش تعیین شده در مسیر دیگر و به بازدید از شهرهای دیگر می پرداخت. تاریخ ایران بیاد نمی آورد کسی همانند او چنین خستگی ناپذیر و پیگیر به همه شهر های کشور به دفعات رفته تا از اجرای بی نقص طرح های

عمرانـی مطلـع شـود. او که از احتمال نادرسـتی بسـیاری از دسـت اندرکاران طرح هـا مطلع بود بـا موشـکافی غریبـی پیگیـر کارها بـود و خاطیان را شناسـایی و با اخـراج از کار به دادگسـتری ارجـاع مـی داد تـا ضمن دریافـت اموال حیف و میل شـده روانه زندان شـوند تا دیگران حسـاب کار خودشـان را بداننـد و دسـت از پـا خطـا نکنند. چنین اسـت که بسـیاری از کارهـای عمرانی زمـان رضاشـاه پـس از گذشـت ایـن همـه سـال همچنـان مسـتحکم و پابرجـا در حـال بهـره بـرداری اسـت. راه شوسـه دیگر مسـیر تهران چالوس بود کـه از تهران به کرج و سـپس در کوه هـای البـرز تـا ارتفاع سـه هزار و دویسـت متری بـالا رفته و به سـوی چالوس و دهنو (نوشـهر) و اسـتان مازنـدران سـرازیر مـی شـود. ایـن راه با احداث پل های بسـیار و تراشـه هـای زیاد در کوهسـتان پیـش رفته و اسـتان مازنـدران را به تهران و دیگر مناطق کشـور متصل کـرد. اما در ارتفاعـات البـرز نـزول بـرف های سـنگین شـرایطی را بوجـود می آورد کـه بیش از پنـج ماه در سـال ایـن راه قابـل اسـتفاده نبود تـا اینکه بعـداً در ارتفاع دو هـزار متری اقدام بـه احداث تونل عظیـم کنـدوان شـد و بجـای اینکـه جاده کـوه هـا را دور بزند از طریـق تونل و در همـه اوقات سـال رفـت و آمـد در آن میسـر گردیـد. ایـن تونـل یک شـاهکار مهندسـی در آن عهـد بود که هـزار و هشـتصد و هشـتاد و هفـت متـر طول و شـش متر ارتفـاع و هفت متر عرض آن اسـت. احـداث تونـل کنـدوان بـا امکانات ابـزاری محدود آن زمان سـه سـال بطول انجامیـد و در ادامه راه بـا ایجـاد تونـل هـای متعدد دیگر تکمیل شـد و رضاشـاه آن را در سـال ۱۳۱۷ افتتـاح نمود. پـل هـای کـم نظیر و مسـتحکمی که در مسـیر این جـاده و جاده های در دسـت احـداث دیگر کشـور سـاخته می شـد از بهترین انواع پل های آن روز جهان محسـوب می شـد که با مصالح سـاختمانی بسـیار خـوب از انواع پـل های سـنگی، بتونی یا فلـزی بود.

راه مهـم دیگـر جـاده هـراز مـی باشـد کـه بـه طول صـد و نـود و سـه کیلومتـر از تهران بـه محمودآبـاد کشـیده شـده اسـت. ایـن راه از تهـران به آبعلـی، کتل، امامـزاده هاشـم ، پلور و رینـه رسـیده و از آنجـا دو شـاخه می شـود که یک شـاخه به آب گـرم لاریجان و چشـمه های آب معدنـی و شـاخه دوم از اسـک، بیجـان و آمـل عبـور کـرده بـه محمـود آبـاد ختـم می شـد . از راه هـای مهـم دیگـر در شـمال مـی تـوان از راه بابلسـر بـه بابـل نـام بـرد. احداث ایـن راه در سـال ۱۳۰۷ش. آغـاز و همزمـان بـا آن راه بابـل بـه رشـت نیز در دسـت سـاخت قرارگرفت.

جـاده بابلسـر یـک مسـیر ماشـین رو به طول سـیصد و هفتـاد کیلومتر بـود که از رشـت آغاز و سـپس بـه لاهیجان، لنگرود، رودسـر، شهسـوار، بابلسـر و از آنجا بـه بندرگز می رسـید. با توجه بـه وضعیـت آب و هوایـی منطقـه و بارندگـی زیـاد و مانـداب هـا و رودهـا و جویبارهـای متعدد احـداث جـاده در شـمال بـا زحمات بیشـتر از معمول و پل های بیشـتر و هزینـه زیادتری امکان پذیـر شـد. از سـوی دیگـر با ادامه راه سـازی از سـوی گیـلان به طـرف مازنـدران ، راه بابل به سـاری و سـپس مسـیر شـاهی و علی آباد و راه های متعدد دیگری در این اسـتان سـاخته شـد و کلیه شـهرهای شـمال کشـور را به یکدیگـر متصل کرد. احـداث راه مهم دیگـر، راه تهران به شـاهی موسـوم بـه راه فیروزکوه بود کـه از تهران و دماوند گذشـته و در تمامی مسـیر از مناطق کوهسـتانی عبـور می کرد. ایـن راه بعد از راه تهران بـه چالوس کوتاه تریـن راه اتصال مازندران بـه نواحـی داخلی ایـران و همچنین دسـتیابی به دشـت گرگان اسـت.

در نونـزده بهمـن ۱۳۰۴ش. بـاج گیـری در راه هـا کـه یـادگار دوره قاجار بود لغـو و قانون مالیـات راه در مجلـس تصویـب شـد و درآمـد آن همـراه بـا اعتباری کـه دولـت در بودجه برای راهسـازی در نظـر گرفتـه بـود بـرای سـاخت راه هـای جدیـد و تعمیـر و نگاهداری جـاده های موجـود اختصـاص یافـت. در اسـتان خراسـان بـه وسـیله اداره طرق و شـوارع از سـال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ش. سـیصد و بیسـت و پنـج کیلومتر راه شوسـه بین شـهری سـاخته شـد. این نـوع جاده سـازی هـا در تمـام اسـتان هـای کشـور توسـط ایـن اداره در حـال انجام بـود تا اینکه در سـال ۱۳۰۸ش. وزارت طـرق و شـوارع ایجـاد شـد کـه وظیفـه آن احـداث، مراقبت و مرمـت راه ها و راه آهـن و توسـعه بنـادر و امـور بنـدری و کشـتیرانی بود و با ایجـاد این وزارتخانـه فعالیت های عمرانـی در ایـن زمینه در سـطح کشـور افزایش چشـمگیری پیدا کرد. طبق دسـتور رضاشـاه به هیئـت دولـت از سـال ۱۳۰۴ش. بـه بعد دانشـجویان ایرانی برای آموزش رشـته هـای گوناگون مهندسـی راه به اروپا فرسـتاده شـدند. به تدریج این مهندسـان به کشـور بازگشـته و در احداث راه هـای جدیـد و راه آهـن مشـغول به کار شـدند. به طوری که بـا آغاز عملیات بهـره برداری از راه آهـن و بنـادر و بسـیاری از راه هـای در حـال احداث، همه مهندسـین شـاغل در این طرح ها ایرانی بودند. سـاخت راه شوسـه آسـتارا به بندر پهلوی از نظر بازرگانی و صادرات و واردات کالا به شـوروی اهمیت ویژه داشـت و از فروردین ۱۳۰۸ش. عملیات راه سـازی آن آغاز شـد. در این

راه صد و سی و چهار کیلومتری هفتاد و پنج پل برای عبور و مرور اتومبیل ها ساخته شد. در اردیبهشت ۱۳۰۷ش. راه شوسه بهبهان به اهواز ساخته شد و در همین ماه راه کرمان به عباسی کشیده شد و سپس اقدام به ساخت راه قم به ساوه شد. در خرداد ۱۳۰۸ش. عملیات ساختمانی سد اهواز و ساخت پل بزرگ کارون که قرار بود راه آهن از روی آن بگذرد بسیار پیشرفت کرده بود. در همین سال کارهای ساختمانی و احداث بندر شاهپور به اتمام رسید و پل های مسیر تا بندر ساخته شد. در تیرماه همین سال احداث راه شوسه سبزوار به نیشابور که هزار نفر کارگر در آن کار می کردند پایان یافت و در همین ماه راه کناره مشهدسر به شهسوار همراه با ساخت بیست پل به اتمام رسید. از تعداد کارگری که در ساخت راه و پل های جاده سبزوار به نیشابور حضور داشتند می توان تعداد شگفت آور کارگرانی که در راه سازی، پل سازی. تونل سازی و دیگر کارهای عمرانی از قبیل ساخت بندر و سد و راه آهن در سطح کشورمشغول به کار بوده و دستمزد می گرفتند تخمین زد. بسیاری از آنها در زمینه ای بطور عملی آموزش دیده و تخصصی را فرا می گرفتند. اجرای بسیاران طرح ملی در سطح کشور موجب بهبود معیشت خانوارهای طبقه محروم و تبعات مثبت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای مردم ایران بود. در همین اوقات ساخت راه اشرف (بهشهر) به بندرجز و احداث راه بندر پهلوی به قزوین و تهران نیز درحال اجرا بود. همه راه های کشور به کیلومتر علامت گذاری شده و به راحتی فاصله تا مقصد برای مسافر و راننده مشخص شده بود. کامیون ها و اتوبوس هایی که در جاده ها تردد می کردند و مسافر وکالاهای تجاری را حمل می نمودند متعلق به اشخاص یا شرکت های مسافربری و باربری کوچک بخش خصوصی بود. در بیست و دو تیرماه ۱۳۰۸ش. با آیین باشکوهی بندرشاه گشوده شد و نخستین کشتی برای بارگیری درکنار پل بارگیری بندرشاه لنگر انداخت. در چهارم مرداد ۱۳۰۸ش. جاده سراب به کرند ساخته شد و در همین سال ساخت پل میان بندر پهلوی و غازیان بر روی مرداب انزلی آغاز شد تا رفت و آمد مردم بندر پهلوی به رشت و دیگر مناطق آسان شود. با اتصال شمال به پایتخت و دیگر شهرها و راه سازی هایی که به خط شمال معروف شد و شهرهای شمال را به یکدیگر متصل نمود هتل های مجلل متعددی در سواحل دریای خزر احداث و مراکز تفریحی زیادی نیز تأسیس شدند. در اغلب اوقات

سال ده ها هزار ایرانی برای تفریح و استراحت به شمال می رفتند و به خصوص طبقه مرفه تهران از هر فرصتی برای رفتن به سواحل تفریحی شمال در سال های بعد استفاده می کردند. در شهریور ۱۳۰۸ش.احداث راه اردکان به یزد و اصفهان آغاز شد و در پنجم آبان ۱۳۰۸ش. ساخت پل بر روی رود جراحی به پایان رسید و اهواز را به بندرشاهپور وصل نمود که راه آهن از روی آن گذشته و به بندر شاهپور آمد و رفت می کرد.

روزنامه اخگر در آذر ۱۳۱۴ش. نوشت، مملکت تا چهارده سال قبل راه شوسه نداشت و تجار مجبور بودند مال التجاره های خود را با الاغ و شتر حمل کنند. کرایه ی کالاهایی که با اینگونه وسایل عهد دقیانوس حمل می شد گران بود و اجناس ایرانی به علت گرانی در خارجه خریداری نداشت و... ولی از روزی که راه های مملکت شوسه شده و وسایل نقلیه سریع السیر به کار افتادند... (روزنامه اخگر،۱۷آذر۱۳۱۴، شماره ۱۰۹۶) .

در مورد فعالیت های گسترده و عظیم راه سازی که در سراسرکشورانجام شد تنها به بخشی از آنها برای خودداری از به درازا کشیدن مطلب اشاره شد. ساختن این راه ها در بیست سال با خزانه خالی و امکانات محدود آن زمان شگفت آور است و تنها با عشق و شور و شعور ایرانخواهی و کار مستمر و برنامه ریزی منظم و پرتوان به انجام رسیده و موجب شده بود حمل و نقل مسافر و محموله های تجاری در کشور با سرعت زیاد و بسیار ارزانتر توسط اتومبیل های شخصی، اتوبوس ها و کامیون ها انجام شود و ایرانیان برای همیشه از کاروان ها که می بایست دهه ها قبل اتفاق می افتاد خداحافظی کردند و چهره جامعه ایران دگرگون شد.

پیغمبرزاده در اواخر دوره رضاشاه در مقاله ای در این مورد به ارزش راه ها از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی پرداخته و توسعه آن را از ملزومات رسیدن به وحدت ملی و اتحاد مردم کشور با یکدیگر و ایجاد حس وطن دوستی در نتیجه تسهیل رفت و آمد آنان به مناطق مختلف کشور در سایه امنیت، راه ها و وسایل نقلیه جدید و تشریک مساعی در ترقی و آبادانی کشور می داند. (پیغمبرزاده، ۱۳۱۹ : ۳۶– ۳۵).

احداث جاده های شوسه موجب کاهش هشتاد درصدی هزینه حمل و نقل داخلی شد علاوه بر اینکه سرعت حمل و نقل کالا و مسافر ده برابر قبل شده بود. به طوری که مسیر

تهـران بـه بوشـهر کـه قبـلاً سـی روز طول می کشـید به سـه روز کاهـش یافت. با احـداث راه هـای شوسـه تعـداد وسـایل نقلیـه موتـوری در کشـور نیـز به یکبـاره جهش زیـادی پیـدا کرد. در سـال ۱۳۰۲ش. هـزار وسـیله نقلیـه موتوری درکشـور بود ولی شـش سـال بعد تعـداد آن به هشـت هـزار خودرو و شـش هزار کامیـون افزایش یافت. چنـدی بعد تعداد آنها به بیسـت و پنج هـزار وسـیله نقلیـه موتـوری و تعـداد مسـافری که در سـال جابجا می شـدند بـه دوازده میلیون نفر رسـید و در سـالهای بعد جهش بیشـتری پیدا کرد. از سـال ۱۳۱۰ش. به بعد آسـفالت خیابان هـای تهران شـروع شـد و سـپس به سـایر شـهرها رسـید و همزمـان بـه تدریج آسـفالت جاده هـای کشـور هـم در حـال انجـام بـود. بـه روشـنی ملاحظه می شـود کـه جابجایـی این حجم مسـافر و کالا بـا وسـایل نقلیـه ای کـه همـه ماهه روبـه افزایش بود بسـیاری از مشـاغل جدید را در سـطح کشـور ایجـاد کـرده و همچنیـن مشـاغل قبلـی را رونق داده بـود و میلیـون ها نفر مسـتقیم و غیـر مسـتقیم از این چرخـه اقتصادی بهره مـی بردند.

کار بـزرگ و ارزشـمند دیگـری کـه در زمان رضاشـاه بزرگ طبـق معمول بـا کار و تلاش برنامـه محـور و پیگیـری هـای مسـتمر وی وکوشـش دولتمردانش انجام شـد احـداث راه آهن سراسـری ایـران بـود. پیشـینه احداث و بهـره بردای راه آهن به سـال ۱۲۹۹ق. بـاز می گردد که یـک خـط ریلـی بین تهران تا امامزاده شـاه عبد العظیم کشـیده شـد و به ماشـین دودی معروف شـد. در دوره مشـروطه، صنیـع الدولـه اندیشـمند میهن دوسـت ودانـش آموخته آلمـان و اولین رییـس انتخابـی مجلس شـورای ملی در طرحـی که به مجلس ارائـه داد راه چاره بـرون رفت از وضـع ناهنجـار اقتصـادی و عقـب ماندگی های آن زمـان را در احداث راه آهن می دانسـت. این مـرد بـزرگ ناجوانمردانـه توسـط روس ها ترور شـد. پس از او بسـیاری از نخبگان کشـور نیز بر ایـن نظـر بودنـد. همچنان کـه در دوره رضاشـاه هم در مرامنامـه انجمن ایران جوان بر سـاخت راه آهـن تأکیـد شـده بـود. ایجاد یـک راه آهن سراسـری از شـمال به جنوب کشـور بـه عنوان یکـی از پایـه هـای توسـعه و آبادانـی یـک آرزوی ملـی بود. بـرای کشـیدن راه آهن سراسـری مجلـس ششـم به خواسـت رضاشـاه و دولتمردانـش در سـال ۱۳۰۴ش. لایحه احـداث راه آهن سراسـری را تصویـب شـد. تهیـه مقدمـات ایـن طـرح بزرگ ملـی حدود دو سـال طول کشـید تـا اینکـه در بیسـت و سـوم مهرمـاه ۱۳۰۶ش.کلنگ آغـاز به کار آن بوسـیله رضاشـاه در محل

ایستگاه راه آهن تهران زده شد. در سراسر کشور بدین مناسبت جشن ملی برگزار گردید. این کار بزرگ که بودجه زیادی می طلبید از عواید حاصل از انحصار دولت بر قند و شکر آغاز شد و بر اساس طراحی پروژه قرار شد خط آهن سراسری از ساحل خلیج فارس به تهران و سپس مازندران و ساحل دریای خزر برسد. اجرای این کار در کشوری مثل ایران با این همه کوه های بلند که قرار بود راه آهن از رشته کوه های زاگروس و البرز عبور کند بسیار دشوار می نمود. برای ریل گذاری در این مسیر طولانی نیاز به تراشه کاری و پل سازی و تونل سازی بسیاری بود. از جمله اینها پل زیبای ورسک بود که شاهکار مهندسی در زمان خودش محسوب می شد. البته که ساخت پل ها و تونل ها و انجام تراشه کاری ها در این گذرگاه های شیب دار از نظر مهندسی بسیار ارزشمند بود. این طرح عظیم ملی با پیگیری های مداوم رضاشاه و بازدید های مکرر او از مراحل متعدد ساخت راه و ریل گذاری و احداث ساختمان های ایستگاه ها همراه بود. احداث راه آهن علاوه بر کاربردهای اقتصادی، اجتماعی و نظامی آن، بسیاری از مناطق دوردست را به آسانی با دیگر مناطق و پایتخت پیوند می داد و موجب افزایش غرور و اعتماد ملی شده بود. طول راه آهن سراسری هزار و سیصد و نود و چهارکیلومتر بود و برای احداث آن دویست و پنجاه و یک پل بزرگ و چهار هزار پل کوچک و دویست و چهل و پنج تونل و نود ساختمان مستحکم و زیبای ایستگاه راه آهن ساخته شد. در سی بهمن ۱۳۱۵ش. پس از ده سال کار مداوم نخستین لکوموتیو و قطار از راه شمال پس از عبور از دره ها، کوه ها و تونل ها به تهران وارد شد و راه آهن شمال در ایستگاه فوزیه با محکم کردن آخرین پیچ راه آهن سراسری توسط رضاشاه به راه آهن جنوب پیوست. پس از اجرای این پروژه بزرگ ملی خرمشهر علاوه بر بندر شاهپور به بندری مهم برای صادرات و واردات تبدیل شد. چنین بود که برنامه گسترش شبکه راه های ارتباطی و توسعه ارتباطات و حمل و نقل جاده ای و ریلی از برنامه های مهم اصلاحی رضاشاه بود که در یکپارچگی بازار اقتصادی ملی و مبادله کالا و خدمات بین مناطق شهری و روستائی نقش مهمی را به عهده گرفت و به نوسازی اقتصادی و صنعتی کشور کمک فراوانی نمود. روز چهارم شهریورماه ۱۳۱۷ش. روز پایان احداث راه آهن سراسری ایران و به هم پیوستن دو خط آهن شمال و جنوب کشور بود. در

ایـن روز در ایسـتگاه سفیدچشـمه نزدیـک شـاه زنـد اراک که اعضـاء هیأت دولـت و نمایندگان مجلـس و نمایندگان سیاسـی کشـورهای خارجی حضور داشـتند رضاشـاه در بیاناتـی گفت، من از مـردم ایـران فـوق العـاده راضی و مسـرور هسـتم که بـرای اصلاحـات کشـور از صمیم قلب حاضـر شـدند مخـارج راه آهـن را بـا طیـب خاطـر بپردازند زیـرا تشـخیص دادند که ایـن اقدام موجـب سـعادت و ترقـی ایران اسـت. ملت ایران مـردم شـرافتمند و نجیبی هسـتند و هر موقع کـه تشـخیص بدهنـد اقـدام و اصلاحـی برای تعالی و پیشـرفت کشـور آنهـا مفید اسـت از ابراز هیچگونـه فـداکاری و علاقمنـدی خـودداری نمی کنند. در راه آهن سراسـری شـمال به جنوب جمـع کل بودجـه ای کـه اختصـاص یافته بـود ۲۱۹۵۱۸۰۷۰۰ ریال بود که در پایـان کار پس از کسـر تمـام مخارج مبلـغ ۶۷۴۶۴۸۰ ریـال باقی مانـده بود. خطـوط فرعی راه آهن که رضاشـاه فرصـت یافـت آن را احـداث کنـد یکـی راه آهـن تهـران بـه قزویـن و زنجـان بود که در سـال ۱۳۱۹ش. و دیگـری راه آهـن تهران به سـمنان و شـاهرود کـه در دوم خـرداد ۱۳۲۰ش. افتتاح شـدند. ادامـه ریـل گذاری در این مسـیرها با هجوم متجاوزین روسـی و انگلیسـی به کشـور در دوره رضاشـاه ممکـن نشـد ولـی محمدرضاشـاه در ادامـه راه آّهـن را بـه تبریز و مشـهد متصل کـرد. اجـرای طـرح عظیم راه آهن سراسـری یازده سـال به طـول انجامید و هزینه آن بیشـتر از محـل مالیـات اندکـی بر قند و شـکر و چای تأمین شـد که رضاشـاه از مردم تشـکر کـرد. بقیه بودجـه مـورد نیـاز از اعتبـارات دولتـی و وام هـای بانکی داخلـی و بدون هیچگونه اسـتقراض از کشـورهای خارجـی به انجام رسـید.

ایجاد نهادهای تمدنی جدید و ارائه خدمات به مردم

در دوره رضاشاه، برای نخستین بار پس از ساسانیان دولت ـ ملتِ ملی ایرانی پدیدار شده بود. با همه کمبودها و نابسامانی های بجای مانده از دوره قاجار پس از ایجاد یکپارچگی ملی و امنیت در کشور نهادهای تمدنی جدید با پیگیری های مجدانه رضاشاه یکی پس از دیگری در ایران شکل می گرفت. تو گویی این مرد بزرگ که در میانسالی به قدرت رسیده بود به خوبی دریافته بودکه تا فرصت دارد می باید چهره قرون وسطایی وطن عزیزش را دگرگون کند و هموطنان ستمدیده اش را که از همه چیز محروم شده بودند از جهالت و عقب ماندگی و فقر و درماندگی برهاند. چنین بود که با همکاری و همفکری روشنفکران و دولتمردان مشروطه خواه در تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و صنعتی کوشیدند کشورشان و مردم رنج دیده را به عصر جدید رهنمون کنند. در بخش های قبلی در مورد نقش شهرداری ها در نوسازی شهری و همچنین ایجاد برخی وزارتخانه ها و ادارات و غیره توضیحاتی داده شد. اکنون به سایر تحولات ارزنده این دوره با ایجاد نهاد های تمدنی جدید می پردازیم.

حسین محبوبی اردکانی در این مورد می نویسد، اولین اقدامی که در دوره معاصر در ۱۳۰۹ش. از طرف دولت ایران در زمینه تأمین نسبی آینده کارگران به عمل آمد به پیشنهاد وزارت طرق و شوارع بود. در آن زمان در طرح های راه سازی و احداث راه آهن این وزارت خانه، ده ها هزار کارگر کار می کردند. در طرح این وزارتخانه که به تصویب هیئت دولت رسید از فروردین ۱۳۱۰ش. از مزد هرکارگر روزی یک شاهی و از حقوق روزمزد بگیرها و قراردادی ها دو درصد کسر و این وجوه در صندوقی جمع آوری شد تا برای کارگرانی که در حین انجام وظیفه خسارت جانی و مالی دیده اند مصرف شود. مقرر گردید که از این صندوق برای مراقبت از سلامتی کارگران در صورتی که حین کار مریض یا مجروح شده باشند پرداخت شود و پاداش نقدی به کسانی که در حین کار عضوی از اعضای بدن خود را از دست بدهند بپردازند. همچنین پاداش نقدی معادل سه سال آخرین حقوق به وراث کسانی که بر اثر حادثه ای در حین کار تلف می شوند حداکثر تا مبلغ بیست هزار ریال

بدهند. در همین مورد در متمم بودجه سال ۱۳۱۱ش. اولین اقدام مؤثر در مورد کارگران دولتی نیز انجام شد و در موردی دیگر در سال ۱۳۱۶ش. نظامنامه کارخانجات و مؤسسات صنعتی که در آن ارائه خدمات به کارگران منظور شده بود تصویب شد. از سال ۱۳۱۸ش. به بعد برخی مؤسسات و کارخانه ها کارگران و کارمندان خود را برای حوادث ناشی از کار نزد شرکت سهامی بیمه ایران بیمه کردند. احداث تلگرافخانه متعلق به ایران در سال ۱۳۰۵ش. در تهران صورت گرفت. اما تلگراف بیسیم را در ایران نخست نظامیان آلمانی که در اصفهان بودند در این شهر به کار انداختند و با شهر نوئن در آلمان مکالمه کردند. در اواخر سال ۱۳۰۳ش. وزارت جنگ یک دستگاه کامل فرستنده با موج بلند بیست کیلوواتی برای تهران و شش دستگاه موج بلند چهارکیلوواتی برای شهر های تبریز، مشهد، کرمان، شیراز، کرمانشاه و خرمشهر از روسیه خریداری کرد. افتتاح رسمی بیسیم ایران که به بیسیم پهلوی موسوم شد در روز ششم اردیبهشت ۱۳۰۵ش. بود. در آخر دیماه ۱۳۰۵ش. به موجب تصویب نامه هیئت وزیران بیسیم ایران و کارکنان آن به وزارت پست و تلگراف واگذار شد و برای خدمات تجاری و مخابره با دنیا مورد استفاده عموم قرار گرفت. در خرداد ۱۳۰۷ش. صد دستگاه تلگراف خریداری و به شهرستان ها برای ارائه خدمات مردمی ارسال شد. در سال ۱۳۰۹ش. این وزارتخانه به دستگاه های جدید فرانسوی موج کوتاه مجهز شد و توانست به مردم خدمات بهتری ارائه دهد. نخستین شرکت تلفن ایران در دوره رضاشاه توانست با بستن قرارداد با شرکت زیمنس آلمان دستگاه های تلفن و چهار متخصص آلمانی را برای احداث مرکز تلفن به ایران بیاورد. در تیرماه ۱۳۰۶ش. مراکز تلفن قلهک و تجریش را به روش دوسیمه دایر کردند. در شهریور۱۳۰۷ش. سیم مکالمه تهران به مازندران و در تیرماه ۱۳۰۸ش. سیم تلفن تهران به اصفهان دایر شد و مکالمه تلفنی برقرار گردید و تا پایان سال ۱۳۰۸ش. مکالمات تلفنی بین تهران به قزوین و رشت و همدان و زنجان دایر شد. در آذرماه همان سال سیم تلفن شیراز به آباده و در بهمن ماه سیم تلفن به مشهد و قوچان رسید و مردم این شهرها از خدمات تلفنی درون شهری و برون شهری برخوردار شدند. در این مرحله مراکز تلفن در شهرهای اهواز، آبادان، خرمشهر، بابل، رشت، تبریز، شیراز، مشهد، کرمانشاه و کرمان ایجاد شد و به تدریج به شهرهای دیگر گسترش یافت.

در مـورد گسـترش تلفـن بـه شـهرها برخـی از کمپانـی های خارجـی خواهان قـرارداد بـا ایران شـدند امـا رضاشـاه بـا ایـن تقاضاهـا مخالفـت کـرد زیـرا عـلاوه بـر اینکـه سـود آن بـه جیب بیگانـگان مـی رفـت عملـی برخـلاف مصالح ملی کشـور بـود. زیرا اکنـون که کشـور از چنگ خارجـی هـا رهایـی یافتـه بـود عاقلانه نبود مکالمـات مـردم را در اختیـار آنها قـرار داد و امنیت ملـی را بـه خطر انداخت. در سـال ۱۳۱۶ش، شـرکت تلفن برآن شـد که تلفن تهـران را خودکار کنـد تـا بـرای شـماره گرفتـن نیـاز بـه واسـطه نباشـد. از این رو نخسـت شـش هزار شـماره از کمپانـی زیمنـس خریـداری شـد و از بیسـت ویکـم شـهریور شـروع بـه کار کرد. سـپس چهار دسـتگاه سـه هـزار شـماره ای تلفن خـودکار از جنـرال الکتریک خریداری شـد تا شـرکت تلفن بتوانـد بـه درخواسـت هـای زیـاد تهرانی ها بـرای دریافت تلفن پاسـخ دهـد. در زمینـه حمل و نقـل هوایـی و ایجاد نیروی هوایی، در زمان حکومت سردارسـپه در سـال ۱۳۰۳ش. دولت ایران چنـد فرونـد هواپیمـا از دولـت فرانسـه خریـد که به بندر بوشـهر رسـیدند امـا در پرواز به سـوی تهران بیشـتر آنها سـقوط کردند. در سـال ۱۳۰۵ش. ارتش ایران هفت فروند هواپیما از فرانسـه و پنـج فرونـد از روسـیه خریداری کرد و نیروی هوایی فعال شـد. در یازده اردیبهشـت ۱۳۰۷ش. در مذاکـره بـا اروپایـی ها موافقت شـد خط هوایـی بین المللی ایـران به کلیه نقـاط اروپا متصل شـود. در سـال ۱۳۰۸ش. بـه موجـب تصویـب مجلـس سـرویس پسـت هوایـی بنـدر پهلـوی، مشـهد، کرمانشـاه و بوشـهر بـه مـدت سـه سـال بـه کمپانـی یونکـرس آلمـان واگذار شـد. در مهـر ۱۳۱۰ش. بـرای اولیـن بار آموزشـگاه خلبانـی در مهرآبـاد و آموزشـگاه فنـی هواپیمایی در دوشـان تپه تأسـیس شـد و در سـال۱۳۱۲ش. اولین هنـگ منظم نیروی هوایی بـا هواپیماهایی کـه به انگلسـتان سـفارش داده شـده بود همـراه با بخش فنـی در فرودگاه قلعه مرغی تشـکیل شـد. در سـال ۱۳۱۴ش.کارخانـه هـای مونتـاژ و سـاخت قطعـات سـاده هواپیما در دوشـان تپه تأسـیس و ماشـین آلات آن نصـب شـد و بـا نـام شـهباز هواپیمـا مونتـاژ مـی کـرد. در سـال ۱۳۰۲ش. حاج محمدحسـین کازرونی کارخانه ریسـندگی و بافندگی وطن را تأسـیس و از سـال ۱۳۰۴ش. شـروع بـه بهـره بـرداری کرد و رضاشـاه بـرای کمک بـه او و تقویت صنعـت داخلی سفارشـی بـه مبلغ سـیصد هـزار تومان بـرای لباس نظامی بـه کارخانه وطـن داد. ایـن کارخانه بـه تدریـج با دسـتگاه های مدرن توسـعه یافـت و یک کارخانه ریسـمان بافی هم بـه آن اضافه

شـد. میـزان مالیاتـی که برای صنایع درنظرگرفته شـده بود نسـبت به کشـورهای اروپایی خیلی کمتـر بـود زیرا دولت مشـوق ثروتمندان برای سـرمایه گـذاری و احداث واحدهـای صنعتی بود. تا سـال ۱۳۱۲ش. سـه کارخانه نسـاجی و نخریسـی در کشـور فعال بودند. از جمله کارخانه پشم ریسـی حـاج رحیـم آقا قزوینـی در قزوین که ماشـین آلات آن آلمانی بود. او در سـال ۱۳۱۵ش. کارخانـه دیگـری در قزویـن احداث کـرد که علاوه بر نخریسـی، پارچه بافی هم انجـام می داد. ایـن صنعتگـر پرتـلاش یـک کارخانه ریسـمان ریسـی هـم در تبریز داشـت. در تبریز در سـال ۱۳۰۵ش. کارخانـه پشـم ریسـی بـرادران جورابچـی تأسـیس شـده و بـه تولیـد پرداخـت. در مازندران کارخانه نسـاجی شـاهی از فروردین۱۳۱۰ش.آماده فعالیت و بهره برداری شـد. قسـمت پارچـه بافـی آن در سـال ۱۳۱۲ش. توسـعه یافـت و قسـمت هیدروفیـل آن در سـال ۱۳۱۸ش. شـروع بـه کار کـرد. بیشـترین محصـول این کارخانـه تولیـد پارچه بـود و روزانه حـدود ده هزار متـر پارچـه از انـواع مختلـف تولید می کـرد ضمن اینکه قسـمت نخریسـی و هیدروفیل آن هم فعـال بودنـد. بخـش نخریسـی آن روزانـه سـه هـزار و هفتصد کیلو نـخ تولید می کـرد و بخش هیدروفیـل آن پنبـه هـای الیـاف کوتاه را پـس از ضدعفونی در بسـته های پنجـاه گرمی تا یک کیلویـی ارائـه داده و قسـمت اعظـم مصرف داخلی کشـور را تأمیـن می کرد.کارخانه نخریسـی اقبـال یـزد در سـال۱۳۱۰ش. توسـط جمعـی از تجار یـزد احداث و بهـره برداری از آن در سـال ۱۳۱۳ش. آغـاز شـد. از امتیـازات ایـن کارخانه این بود که به وسـیله دسـتگاه هـای مخصوص، نـخ نمـره چهـل و نمـره شـصت را ابریشـم نمـا می کـرد و از ایـن نوع نخ بـرای بافتـن جوراب هـای ظریـف که شـباهت به جـوراب های خارجی داشـت اسـتفاده می شـد. کارخانه درخشـان و هراتـی یـزد در سـال ۱۳۱۳ش. توسـط حسـینعلی هراتـی و بهرام درخشـان از زرتشـتیان یزد تأسـیس شـد. ایـن کارخانـه ظرفیت تولیـد هفتاد و دو تن نخ ابریشـم از شـماره یـک تا چهل و هشـتاد هـزار متر پارچه پشـمی داشـت و اولین کارخانـه ای بود که کرک بافی نمـوده و نخ دولا تـاب تولیـد مـی کـرد. هراتی کارخانه نخریسـی دیگـری هم در یـزد راه اندازی کرد که سـالانه چهـل و پنـج هـزار بوقچه نخ تولید می کرد. در مازندران کارخانه چیت سـازی بهشـهر در سـال ۱۳۱۷ش. به بهره برداری رسـید. ماشـین آلات این کارخانه آلمانی و ظرفیت آن بیسـت میلیون متـر پارچـه از انـواع چیـت، چلوار، متقال و پارچه های مخصوص شَـمَد و پشـه بنـد و پیژاما بود.

در سال ۱۳۱۵ش. تعداد کارخانه های ریسندگی و بافندگی به چهارده واحد رسیده بود. در راه اندازی این کارخانه ها دولت پشتیبانی زیادی از سهامداران می کرد. کارخانه دیگر، نخریسی سمنان بود که ماشین آلات آلمانی داشت و محصول آن ریسمان در نمرات مختلف بود. دیگری کارخانه ریسندگی رحیم زاده و شرکاء در اصفهان که از اردیبهشت ۱۳۱۳ش. شروع به کار کرد. از دیگر کارخانه ها، شرکت سهامی نساجی فارس که در خرداد ۱۳۱۳ش. به بهره برداری رسید و شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی اصفهان که از تیرماه ۱۳۱۳ش. شروع به کار کرد و دیگری کارخانه یوسف لطفعلی خنجی که در بندرعباس مشغول به کار شد و کارخانه شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی زاینده رود اصفهان که سالانه یک میلیون و هشتصد هزار متر پارچه تولید می کرد. در خرداد ۱۳۱۵ش. در همین شهر مؤسسه ریسندگی برق دهش کار نخریسی را آغاز کرد. در خوزستان یک کارخانه نخریسی در سال ۱۳۱۵ش. به نام شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی خوزستان اهواز به تولید پرداخت و شرکت سهامی ریسندگی کاشان از تیرماه ۱۳۱۵ش. در این شهر به نخریسی مشغول شد. در شیراز به سال ۱۳۱۵ش. یک کارخانه نخریسی به نام شرکت سهامی برق فارس کار خود را آغاز نمود و در خرداد ۱۳۱۶ش. یک کارخانه نخریسی دیگر در اصفهان به نام شرکت سهامی نختاب اصفهان به بهره برداری رسید که انواع شماره های نخ قرقره از شماره ده تا چهل را تولید می کرد. دولت هم ورود نخ قرقره از خارج را ممنوع اعلام کرده بود و در نتیجه بر رونق این کارخانه افزوده شد. در کرمان کارخانه نخریسی به نام شرکت سهامی ریسندگی خورشید کرمان از خرداد ۱۳۱۶ش. کار خود را آغاز و روزانه سیصد بوقچه نخ تولید می کرد. در مشهد هم در سال ۱۳۱۲ش.کارخانه هارطونیان مشهد با ماشین آلات آلمانی شروع به کار کرد و محصول آن نخ های پشمی بود که به مصرف قالی بافی می رسید و قسمتی از نخ ها به خارج صادر می شد. این کارخانه پارچه های زمستانی، بهاره و تابستانی هم تولید می کرد. کارخانه مهم نخریسی دیگر شرکت سهامی نخریسی و نساجی خسروی مشهد بود که در خرداد ۱۳۱۶ش. با ماشین آلات انگلیسی و آلمانی شروع به کار کرد و سالانه با مصرف حدود ششصد تن پنبه صد و بیست هزار بوقچه تولید نخ داشت و در دهه های بعد این کارخانه توسعه بیشتری یافت. یک کارخانه

نخریسی دیگر هم در همین زمان به نام کارخانه ریسندگی و بافندگی صنایع پشمباف اصفهان به تولید پارچه و همچنین نخریسی پرداخت و سالی چهار صد و پنجاه هزار متر انواع پارچه های پشمی و پشم و نخ و هفتاد هزار بوقچه نخ شماره بیست تولید می کرد. در رشت کارخانه پارچه بافی امید سعادت رشت از آبان ۱۳۱۶ش. شروع به کار کرد و در بوشهر کارخانه ریسندگی و بافندگی اعتمادیه از اسفند ۱۳۱۶ش. به تولید پرداخت. در اصفهان نیز که شهر به یکباره در دوره رضاشاه دگرگون شده و به همت سرمایه داران و مردم خوش فکر و کوشای اصفهانی به یک شهر صنعتی پویا تبدیل شده بود دو کارخانه نخریسی دیگر به نام های شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی اتحاد شهرضا از تاریخ بیست و چهار تیرماه ۱۳۱۷ش. به بهره برداری رسید و سال بعد شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی شهرضا نخباف با ماشین آلات آلمانی در خرداد ۱۳۱۸ش. شروع به فعالیت کرد. در قم کارخانه نخریسی قیصریه و محمدحسین یزدی با ماشین آلات آلمانی از آذر ۱۳۱۷ش. به تولید پرداخت و در قزوین کارخانه پارچه بافی شالچیلر با ماشین آلات ایتالیایی در آبان ۱۳۱۶ش. کار خود را با حدود هزار و پانصد متر پارچه در روز آغاز نمود و پارچه های مرغوب مشابه خارجی آن تولید می کرد. در تبریز کارخانه نخریسی حاج علیمحمد خویی که در ۱۳۰۳ش. تأسیس شده بود روزانه چهار صد بوقچه نخ پشم و پنبه و هزار متر پارچه های مختلف تولید می کرد و در ۱۳۱۴ش. با ماشین آلات جدید مجهز شد. استان های گیلان و مازندران از قدیم نواحی ابریشم خیز بوده اند. در سال ۱۳۰۴ یا ۱۳۰۵ش. حاج محمدحسن امین الضرب یک کارخانه ابریشم بافی را از لیون فرانسه وارد و یک مرد و دو زن متخصص فرانسوی هم با قطعات کارخانه به رشت آمدند و در کارخانه استخدام و مدیریت آن را به عهده گرفتند. این کارخانه هفته ای دویست کیلوگرم ابریشم با کیفیت ممتاز تولید می کرد و محصول آن در لیون فرانسه و میلان ایتالیا به بالاترین قیمت فروخته می شد. در ۱۳۰۷ش. کارخانه فلاتوری روستا در شهر رشت به کار رشتن پیله ابریشم پرداخت. این کارخانه تار ابریشم نمره دوازده و پانزده تولید می کرد. در شهر چالوس در مرداد ۱۳۱۶ش. کارخانه حریربافی چالوس فعالیت خود را آغاز نمود. در بخش نخ کشی کارخانه سالانه یکصد هزار کیلوگرم نخ ابریشمی و در بخش بافندگی کارخانه سالانه بیش از یک میلیون

متـر پارچـه ابریشـمی و همچنیـن جـوراب و پارچـه هـای ژرسـه تولیـد می کـرد. واحـد های صنعتـی دیگـری که در گیلان و مازندران تأسـیس شـد کارخانـه های گونی بافی بـود زیرا مواد اولیـه آن الیـاف گیاهـی و کنـف اسـت کـه با توجـه به شـرایط اقلیمی در شـمال وجود داشـت. نخسـتین کارخانـه گونـی بافی در سـال ۱۳۱۳ش. در رشـت توسـط شـرکت سـهامی تجارتی و صنعتی گیلان و مازندران با ماشـین آلات انگلیسـی شـروع به کار کرد و در آغاز به کار سـالانه دو و نیـم میلیـون متـر پارچـه کیسـه گونـی و لفـاف و همچنیـن انـواع کیسـه گونـی را بـرای مصـارف مختلـف از قبیـل کیسـه برنـج و آرد و قنـد و شـکر تولیـد مـی نمـود. در اردیبهشـت ۱۳۱۸ش. کارخانـه گونی بافی شـاهی شـروع به کار کرد و سـالانه دویسـت و نونـزده هزار کیلو نـخ و حـدود سـه و نیـم میلیـون متـر گونـی عرضه مـی کـرد. واحدهـای صنعتی دیگـری که دولـت بـه فکـر احـداث و بهـره بـرداری از آن افتـاد کارخانجـات تولید قند و شـکر بـود. در این زمینـه صنعتـی مـاده اولیه مـورد نیـاز کارخانه، چغندر قنـد بود. وقتـی دولت در سـال ۱۳۰۷ش. تصمیـم بـه احـداث کارخانـه قنـد گرفـت، قـراردادی بـا موسـیو ماش متخصـص قندسـازی از شـرکتی از کشـور چکسـلواکی منعقد کرد که طبق آن قرار شـد از طرف آن شـرکت چغندرکاری در چنـد مزرعـه در کـرج انجـام شـود و اگر نتیجه مثبت بود نسـبت بـه خریـداری کارخانه اقدام گـردد. وقتـی میـزان برداشـت محصـول چغنـدر قند از مـزارع آزمایشـی و کیفیت آن هـا از نظر میـزان قنـد تأییـد شـد کارخانـه قنـد از شـرکت چکوموراوسـکا چکسـلواکی خریـداری و در آذر۱۳۱۱ش. مـورد بهـره بـرداری قرار گرفت. ظرفیت اسـمی کارخانه سـیصد و پنجاه تن چغندر قنـد در بیسـت و چهـار سـاعت بود ولی چون کشـت چغندر قند معمـول نبود در سـال اول فقط بیسـت هـزار خـروار چغنـدر تحویل کارخانه شـد ولی در سـال های بعد با گسـترش سـطح زیر کشـت و سـودآور بـودن آن بـرای کشـاورزان ایـن مشـکل برطـرف شـد. محصـول کارخانه به صـورت قنـد حبـه و شـکر بـه بـازار عرضـه می شـد و تفاله هـای چغنـدر قنـد کارخانـه نیز به صـورت قالبـی بـرای فـروش به دامـداران آمـاده می شـد. کارخانه قنـد ورامین دومیـن کارخانه ای بود که از کشـور چکسـلواکی ولی از شـرکت اشـکودا با همان ظرفیت اسـمی قبلی و تولید قند حبه و شـکر خریداری و در آبان ۱۳۱۳ش. به بهره برداری رسـید. شـرکت اشـکودا کارخانه قنـد مشـابهی را بـا همـان مشـخصات قبلی به نـام کارخانـه قند شـاهی در همان سـال در این

شهرستان راه اندازی کرد اما بعد از گذشت سه سال چون مردم از کشت چغندر در این منطقه استقبال نکردند و کارخانه خوراک چغندر کافی نداشت در سال ۱۳۱۶ش. این کارخانه به شازند اراک منتقل شد و در آنجا به تولید پرداخت و تصفیه خانه قند کله هم از طرف شرکت سازنده به آن اضافه شد. در این منطقه با وجود یک خط فرعی راه آهن، این امکان فراهم شد که چغندر مورد نیاز کارخانه از مراکز تولید به وسیله راه آهن به کارخانه برسد. شرکت اشکودا کارخانه قند دیگری با همان مشخصات قبلی در مرودشت در ۱۳۱۴ش. راه انداخت و به نام کارخانه قند مرودشت مشغول به کار شد. کشاورزان این ناحیه بر خلاف کشاورزان شاهی از کشت چغندر قند استقبال زیادی کردند به طوری که ظرفیت کارخانه را از سیصد و پنجاه تن به ششصد و پنجاه تن در شبانه روز افزایش دادند و تصفیه خانه تولید قند کله نیز به آن اضافه شد. یک کارخانه قند دیگر از شرکت اشکودا با همان مشخصات فنی کارخانه های قبلی خریداری و در شاه آباد غرب که در شصت و شش کیلومتری کرمانشاه است به نام کارخانه قند شاه آباد در مهرماه ۱۳۱۴ش. تأسیس و تصفیه خانه قند کله هم به آن اضافه شد. کارخانه قند آبکوه توسط شرکت اشکودا با همان مشخصات قبلی در شش کیلومتری مشهد در آن زمان ساخته شد و چون زمین های حاصلخیزی برای کشت چغندر قند در منطقه وجود داشت کارخانه ظرفیت خود را در سال ۱۳۱۸ش. به ششصد و پنجاه تن بالا برد و باز هم به علت ارائه چغندر قند زیاد به کارخانه از سوی کشاورزان قرار به افزایش ظرفیت به هزار و سیصد تن خوراک چغندر قند به کارخانه در شبانه روز گرفته شد. در این کارخانه نیز تصفیه خانه برای تولید قند کله ساخته شد. کارخانه قند میاندوآب در آذربایجان کاملاً مشابه کارخانه قند آبکوه باز هم بوسیله شرکت اشکودا در آبان ۱۳۱۵ش. ساخته شد و ظرفیت این کارخانه هم در سال ۱۳۱۸ش. به ششصد و پنجاه تن افزایش یافت. در این کارخانه های قند که شرکت اشکودا در ایران ساخت علاوه بر ساختمان های متعدد صنعتی و اداری ساختمان های کاملی برای کارکنان کارخانه با کیفیت مناسب و فروشگاه های متعدد و ورزشگاه و امکانات تفریحی برای فرزندان کارکنان کارخانه توسط همین شرکت بنا می شد و از آنجا که کیفیت واحدهای صنعتی متعدد کارخانه قند شرکت اشکودا و واحد های ساختمانی آن نیز خوب و قیمت آن

هـم مناسـب بـود دولـت ایـران کارخانـه هـای قنـد متعـددی از ایـن شـرکت بـزرگ کشـور چکسـلواکی خریـداری و در مناطـق مختلـف کشـور نصب و کشـت چغنـدر قند را کـه در ایران معمول نبود به کشـاورزان معرفی نمود و این محصول سـودآور مورد اسـتقبال اغلب کشـاورزان قـرار گرفـت و در اقتصـاد کشـاورزی نیـز اثر نیکویـی به جای گذاشـت. برای کشـت چغندر قند از طـرف کارخانـه قنـد به کشـاورزان طرف قـرارداد خدمـات کارشناسـی و بذر و کـود رایگان و یـا بـه قیمـت کـم و همچنیـن مبلغی پول بر اسـاس سـطح زیر کشـت چغندر قنـد پرداخت می شـد. بـه ایـن ترتیـب کارخانه بـه کشـاورزان در مراحل کاشـت و داشـت این محصـول تا موعد برداشـت کمـک مـی رسـاند. بـرای تربیـت نیـروی متخصـص در زمینـه قندسـازی در تیرمـاه ۱۳۱۵ش. هنرسـتان قندسـازی در کرج تأسـیس شـد که در مرحله نخسـت نود نفر را پذیرفتند تـا زیـر نظـر متخصصیـن بـه فراگرفتن مباحـث علمی و عملی رشـته هـای مختلف قندسـازی بپردازنـد و پـس از پایـان دوره بـه هنـگام بهـره بـرداری کارخانـه به مدت سـه مـاه در کارخانه آمـوزش عملـی مـی دیدنـد. دانـش ورزان به طور شـبانه روزی تحصیـل و زندگی کـرده و کلیه خدمـات بـه رایـگان بـه آنان ارائه شـده و ماهانـه مبلغی هم کمـک هزینه زندگـی دریافت می کردنـد. در بهمـن ۱۳۱۶ ش. بیسـت و یـک نفر به همراهی یک سرپرسـت بـرای دوره تکمیلی با هزینه دولت به اروپا اعزام شدند.

اداره کل فلاحـت بـا موافقـت رضاشـاه طـی طـرح بـزرگ و بلندپروازانـه بـرای اینکـه بخشـی از روسـتاهای پراکنـده در سـطح کشـور را یکپارچه کند تـا بتواند به روسـتاییان خدمات کشـاورزی و زیسـت مناسـب ارائه نماید در نقاط مختلف کشـور اقدام به سـاخت شـهرک های نمونـه کشـاورزی کـرد. در این شـهرک هـا که طبق اصـول شهرسـازی جدید خیابان کشـی و سـاخت منـازل مسـکونی انجام گرفته و بـرای ادارات دولتی نیز سـاختمان های زیبایی بنا شـده و از خدمـات شـهرداری برخـوردار بودند از روسـتاییان آن ناحیه دعوت شـده بود در این شـهرک هـا اسـکان یابند تا خود و خانواده هایشـان از خدمات شـهری اسـتفاده کـرده و در اراضی متعلق بـه خـود کار کننـد. از جملـه ایـن شـهرک هـای روسـتایی، فریمـان در حدفاصل بین مشـهد و تربـت جـام بود که راه مهم مرزی مشـهد به افغانسـتان از کنار آن می گذشـت. در این شـهرک بـر روی رودخانـه کوچـک محلـی سـدی بنا شـد که بـرای کشـاورزی منطقـه بسـیار مفید بود

و در پایین دست آن یک کارخانه قند هم احداث شد. این شهر در دهه های بعد آنچنان توسعه یافت که به شهری زیبا در استان خراسان تبدیل شد. اما در مجموع این طرح به اهدافش نرسید زیرا اگر چه بخش مهمی از جمعیت روستاهای اطراف این شهرک ها در آنها مستقر شدند ولی آن روستاهای کوچک و بدون امکانات بطور کامل تخلیه نشدند زیرا در این مورد دولت فقط روستاییان را تشویق به این امر می کرد و اجباری در کار نبود.

در اسفند۱۳۱۰ش.کارخانه ضرابخانه در تهران آغاز به کار کرد. در اردیبهشت ۱۳۱۷ش. نخستین کارخانه یخ سازی و سردخانه که از آلمان خریداری شده بود در تهران با تولید روزانه سه تا پنج تن یخ شروع به کار کرد و سردخانه آن هم مورد بهره برداری قرار گرفت. در اسفند ۱۳۱۶ش. نخستین هواپیماهای ساخت کارخانه شهباز ایران با خلبانان آموزش دیده ایرانی در آسمان تهران به پرواز درآمدند. در شهریور ۱۳۱۸ش.کارخانه بلورسازی تهران تولید خود را آغاز کرد. رضاشاه با تلاش پیگیر در جهت گسترش صنایع در کشور تا سال۱۳۱۰ش. ششصد و هشتاد کارخانه تأسیس کرد و به طبع آن حدود چهل و پنج هزار نفر به عنوان کارگر صنعتی در کارخانه ها به کار مشغول بودند. با ایجاد صد و بیست و یک کارخانه ریسندگی و بافندگی در شهرهای مختلف بیش از پنجاه وچهار هزار نفر در این کارخانه ها به کار گماشته شدند. در سال ۱۳۰۹ش. با تصویب قوانینی جهت جذب سرمایه گذاری خارجی و تسهیلات گمرکی در زمینه واردات ماشین آلات معدنی و معافیت مالیاتی پنج ساله برای کارخانه ها، در صد و هشتاد و سه معدن کشور بیست و سه هزار نفر مشغول به کار و تولید شده بودند. در ادامه این روند جهش های بزرگ صنعتی و معدنی، افزایش ثبت شرکت ها در کشور از نود و سه مورد در سال ۱۳۱۱ش. به هزار و هفتصد و سی و پنج مورد در سال ۱۳۱۹ش. رسیده بود. این تحولات بزرگ اقتصادی و صنعتی برخلاف تبلیغات گروه های مختلف چپ و مذهبی است که بر طبل دروغین استبداد رضاشاهی و عدم پیشرفت ایران از۱۳۱۰ش. تا شهریور۱۳۲۰ش. می کوبند.

رضاشاه علاوه بر راه اندازی صنایع قند و شکر و نساجی و کمک به احداث کارخانجات بخش خصوصی تعداد زیادی صنایع انحصاری دولتی از قبیل کارخانه های تولید برق، دخانیات ، چای و سیمان و غیره را بنیان گذاشت. به این ترتیب در کشور کارخانه های

متعـدد قند و شـکر، پنبه، پشـم، کنف، حریـر، پارچه، نخ، روغن، صابون، سـیمان، شیشـه، چای، چـرم، تهیـه آرد، آبجو، شـراب و غیره احداث شـد. بـا راه اندازی و فعالیت ایـن واحدهای صنعتی شـاهد رشـد تعداد کارگـران ماهر و نیمه ماهر در صنایع کشـور بودیم. از اقداماتـی که برای رفاه حـال کشـاورزان و بهبـود بنیـه مالـی آنها صـورت گرفت قانـون مالیـات زمین بود که در سـال ۱۳۰۵ش. اعـلام شـد و بـر اسـاس این قانـون مقرر گردید از آن پس فقط سـه درصـد مالیات از محصـولات کشـاورزی گرفتـه شـود. بـه همین جهـت درآمد دولـت از این محل بسـیار کاهش مـی یافـت از ایـن رو چنـد سـال بعد تصمیـم بجایی گرفته شـد تا بـرای ترمیم بودجـه دولت و ادامه سیاسـت نوسـازی کشـور اقدام شـود. چنانکه در دهه ۱۳۱۰ش. تعـدادی انحصارات دولتی و شـرکت هـای بازرگانی انحصاری تأسـیس شـد و برخی محصـولات کشـاورزی از جمله پنبه، توتـون، تنباکـو، چـای، خشـکبار، تریـاک، قنـد و شـکر در اداره این انحصـارات دولتـی درآمدند. ایـن سیاسـت درآمـدزا در عیـن حـال بـه تولیـد فـرآورده هـای بهتـر و بیشـتر و بهبـود کیفیت محصـولات کشـاورزی کمـک کـرد زیـرا دولت علاوه بـر کمک مالـی و فنی بـه تولیدکنندگان ایـن محصولات، تولیدات کشـاورزی آنان را با قیمت مناسـب و تعیین شـده مـی خرید و در این میان سـودبری واسـطه ها حذف شـده بود . از جمله با توسـعه زراعت چای و تأسـیس کارخانه هـای متعـدد چـای سـازی در گیلان و مازنـدران تحولی عمـده در اقتصاد این منطقـه پدید آمد. از دیگـر مـوارد مـی توان به تشـکیل شـرکت پنبـه و ایجاد کارخانه هـای متعدد صنایـع پنبه در شـهرهای بابـل، بابلسـر، جویبار، کیاکلا، سـاری، نکا، علی آباد، بهشـهر، گنبد، بندرگـز، ورامین، گرمسـار، سـمنان، خـرم آباد،کرمانشـاه، گیلانغـرب و شوشـتر اشـاره کرد کـه در بهبـود اقتصاد کشـاورزی ایـن مناطـق تأثیـر بسـزایی داشـت و عـدل های پنبـه که در ایـن کارخانه هـا آماده مـی شـد از طریـق راه هـای شوسـه و راه آهن به کارخانه های نسـاجی در کشـور و یـا به خارج صادر می شـد. در سـال۱۳۱۰ش. کارخانه سـیمان ری سـاخته شـد. در سـال ۱۳۱۸ش. کارخانه روغـن کشـی ورامیـن احداث و در همین سـال سـیلوی تهـران بنا گردیـد و قرار شـد در همین سـال سـه سـیلو و در سـالهای بعد سـیلوهای دیگری در تمام مراکز اسـتان ها سـاخته شـود و در سـال ۱۳۱۹ش. کارخانـه آجـر نسـوز بنا گردید. از دیگر شـرکت های مهمی کـه در چارچوب انحصـارات دولتـی تأسـیس و تأثیـر قابـل توجهـی در اقتصاد کشـور به جای گذاشـت شـرکت

دخانیـات ایـران اسـت کـه از سـال ۱۳۱۶ش. فعالیـت خـود را بـا تهیه، تولیـد و توزیـع تنباکو و دخانیـات در کشـور آغـاز کـرد و تـا حال حاضر بـه فعالیت ادامـه داده اسـت و از مهمترین مراکز تولیـد این شـرکت مجتمع هـای دخانیات تهران، گیلان،گلسـتان و ارومیه می باشـد. گمان می رود بهتریـن و مثبـت تریـن دسـتاورد دوره رضاشـاه بـرای کشـاورزان، نوآوری و مرسـوم کردن محصـولات زراعـی جدیـدی بـود کـه تولیـد آنها به عنـوان بخشـی از سیاسـت رضاشـاه برای کاهـش وابسـتگی کشـور به محصولات اساسـی خارجـی مورد تشـویق دولت قرار مـی گرفتند. کشـت چغنـدر قنـد در مقیـاس گسـترده آغـاز شـد و به سـرعت به اولیـن محصول کشـاورزی قابـل فـروش در بـازار در بهتریـن نواحـی آبـی تبدیل گردید. سـطح زیر کشـت پنبه نیز توسـعه ی زیـادی پیـدا کرد و در اسـتان های گیلان و مازندران کشـت چای گسـترش یافـت. در زمینه احـداث کارخانـه هـای مختلف تبدیلـی محصولات کشـاورزی در واقـع اقدامات بس سـترگ و دگرگـون کننـده ای انجـام شـد از قبیـل راه اندازی کارخانه های قند و شـکر و نسـاجی و گونی بافـی و پنبـه پاک کنـی و غیره.

از دیگـر اقدامـات دوران سـاز دوره رضاشـاه کـه در بهبـود وضعیـت اقتصـادی، تجـاری، صنعتـی و کشـاورزی کشـور تأثیر بسـزایی داشـت تأسـیس بانـک های سـپه، ملی،کشـاورزی و شـرکت بیمـه ایـران بـود و در کشـور بـرای اولیـن بـار بانـک هـای ایرانی شـروع بـه فعالیت نمودنـد. امـری کـه پس از پیروزی مشـروطه خواهان یکی از خواسـت های اصلـی آن رادمردان از جـان گذشـته بـود ولـی متأسـفانه با شـرایط تأسـف بـار و تلـخ آن روزگار و سـلطه روسـیه و انگلسـتان بـر همـه ارکان کشـور در عهـد قاجـار هرگز عملی نشـد. بانک سـپه نخسـتین بانک ایرانـی بـود کـه در چهاردهـم اردیبهشـت ۱۳۰۴ش. بـا سـرمایه۳۸۸۳۹۵۰ ریـال از محل وجوه بازنشسـتگی نظامیـان و بـرای سروسـامان دادن به امـور مالی قشـون و ارائه خدمـات بانکی به نظامیان به نام بانک پهلوی قشـون در تهران تأسـیس و در بیسـت و چهارم اسـفند همان سـال نخسـتین شـعبه آن در رشـت افتتـاح و در سـال ۱۳۰۶ش. شـعبه هـای آن در مشـهد و همدان و در سـال ۱۳۰۷ش. در تبریـز و در سـال ۱۳۰۸ش. در قزویـن و بـه تدریـج در شـهرهای دیگر افتتـاح شـد. در سـال ۱۳۰۵ش. اساسـنامه جدیـد بانک تهیـه شـد و در این اساسـنامه علاوه بر ارائـه خدمـات بـه نظامیـان، رفع احتیاجات کشـور در امـور تجـاری و اقتصادی نیز منظور شـده

بـود و در پانزدهـم دی مـاه ۱۳۱۶ش. نـام آن بـه بانـک سـپه تغییر یافـت. در مـورد بانک ملی، قانـون اجـازه تأسـیس ایـن بانـک را کابینه مسـتوفی الممالـک به مجلـس بـرد و در چهاردهم اردیبهشـت ۱۳۰۶ش. بـه تصویـب رسـید و برای اجرا به دولت ابلاغ شـد. پـس از تهیه مقدمات کار و تهیـه اساسـنامه و احـداث سـاختمان زیبـای بانک در تهـران فعالیت رسـمی آن از هفدهم شـهریور۱۳۰۷ش. آغاز شـد. نخسـتین رییس بانک ملی ایـران دکتر کورت لینـدن بلات آلمانی بـود. ایـن بانک، دولتی بود ولی طبق اساسـنامه به صورت شـرکت سـهامی خصوصـی اداره می شـد. در بیسـت و چهارم اردیبهشـت ۱۳۰۹ش. امتیاز نشـر اسـکناس از بانک شاهنشاهی متعلق بـه انگلسـتان کـه در ایران در زمان قاجار تأسـیس و فعالیـت می کرد خریـداری و به بانک ملی داده شـد. اسـکناس هـای بانـک انگلیسـی کـه واحـد آن تومـان بود جمـع آوری و بـه جای آن اسـکناس هـای جدیـد بانـک ملی کـه واحد آن ریال تعیین شـده بـود جایگزین گردیـد. یکی از اهـداف بانـک ملـی ایـن بـود که نـرخ بهره پـول را کـه آن موقـع خیلی زیـاد بود تنـزل دهد تا بازرگانان و صنعتگران و کشـاورزان به آسـانی بتوانند سـرمایه لازم را برای فعالیت های خود از طریـق بانـک تهیـه کننـد. بانک ملی مـردم را به پس انداز تشـویق کـرده و صندوق پـس انداز ملـی را تشـکیل داد. فعالیـت آن با اسـتقبال مردم گسـترش یافت به نحوی کـه به صورت یکی از مؤسسـات وابسـته بـه بانـک ملی درآمد که با سـوق دادن مـردم به پس انداز کـردن در بانک خدمـت قابـل توجهی به اقتصاد کشـور انجـام می داد. بانک ملـی در امور ارزی و جلب سـرمایه هـای خارجـی نیـز بـه فعالیـت پرداخـت. بـا توسـعه امکانـات، بانـک ملی ابتدا شـعب خـود در تهران و شـهرهای بزرگ تأسـیس کرد و به تدریج در سـایر شـهرها نیز شـعب خود را گسـترش داد. بانـک ملـی مـردم را بـا فوایـد معامـلات بانکـی آشـنا و آنـان را از خطـرات نگهـداری پول در خانـه و نقـل و انتقـال پـول بـه روش قدیـم بـر حذر داشـت و به تدریـج خدمات بانـک مورد اسـتقبال مـردم قـرار می گرفـت. بانک ملی برای تربیـت کادر خود علاوه بر تشـکیل دوره های تخصصـی، عـده ای از محصلیـن را بـرای تحصیـل در رشـته هـای مختلـف بانکداری بـه اروپا فرسـتاده و کادر متخصـص خـود را بـه تدریـج تقویت مـی کـرد. از سـال ۱۳۱۱ش. اداره ای به نـام اداره آمـوزش بانـک ملی تأسـیس و فعالیت های آموزشـی آن بیشـتر شـد. همچنین در این بانـک اداره ای بـه نـام اداره آمـار و بررسـی هـای اقتصادی و مالی راه اندازی شـد کـه در زمینه

تهیـه شـاخص های قیمت های عمده فروشـی و شـاخص هزینـه زندگی فعالیت مـی کرد. این اداره تهیـه مجلـه بانـک ملـی را نیـز به عهده داشـت. مؤسسـه وابسـته دیگر بانک کارگشـایی بـود کـه از محل وجوه صندوق بازنشسـتگی کارمندان دولت تشـکیل شـد و وام هایی به منظور تعمیـر و تکمیـل و یـا خرید مسـکن به مردم مـی داد. بانک فلاحتی (کشـاورزی) دیگرمؤسسـه وابسـته بـه بانـک ملـی، نخسـتین خدمـت اش راه انـدازی کارخانه قنـد کهریزک پس از سـی سـال تعطیلـی بـود. ایـن بانـک بـا ارائـه کمـک مالی بـه مالکین موجب شـد کـه ایـن کارخانه مجـدداً از سـال۱۳۱۰ش. بـه فعالیـت بپـردازد. شـعبه فلاحتی چنـدی بعد بانک مسـتقل دولتی هماننـد بانـک ملـی و بانـک سـپه تبدیل شـد. ایجـاد چنین بانکـی از خواسـته های مشـروطه خواهـان بـود زیـرا در آن زمان اقتصاد کشـور بر کشـاورزی سـنتی تکیه داشـت و صنعتی وجود نداشـت. ایـن نیـاز در سـال ۱۳۱۲ش. بـا تشـکیل بانک مسـتقل فلاحتی و صنعتـی جامه عمل پوشـید. محمدعلـی فروغـی کـه در سـال ۱۳۰۹ش. سرپرسـتی وزارت نوپای اقتصـاد ملی را به عهـده گرفتـه بـود در نهم شـهریور همین سـال قانون تأسـیس بانـک فلاحتی و صنعتـی را به تصویـب مجلـس رسـاند و ایـن بانـک بـا سـرمایه دو میلیـون تومان تأسـیس و فعالیـت خود را پـس از تهیـه مقدمات کار آغاز نمود. در بیسـت و ششـم شـهریور ۱۳۱۲ش. علی اکبـر داور وزیر مالیـه بـه فروش خالصـه جات پرداخـت. خالصه جـات زمین های کشـاورزی شـاهان قاجار بود کـه اکنـون در اختیـار رضاشـاه قـرار داشـت و او بـا فـروش آنها به مردم و کسـب درآمـد به نفع اهـداف اقتصـادی دولـت موافقـت کـرد. این یک اقـدام اصلاحی بسـیار مهمی بود که رضاشـاه بـزرگ در جهـت منافـع مـردم و مصالـح ملـی برداشـت. به ایـن ترتیب بخـش بزرگـی از زمین هـای کشـاورزی مرغـوب کشـور آماده فروش شـد تا بـا واگذاری اراضـی کشـاورزی درباری به بخـش خصوصـی، کشـاورزی توسـعه یافتـه و دولـت هم وجـوه دریافتـی را در امـور زیربنایی و اقتصـادی کشـور هزینـه کنـد. از جمله برای کمک به توسـعه کشـاورزی، پنج میلیـون تومان از درآمـد بدسـت آمـده از فـروش خالصه جـات و دو میلیون تومـان از محل صندوق بازنشسـتگی بـه عنوان سـپرده بانکی ده سـاله بـرای تقویت بنیه مالـی بانک تازه تأسـیس فلاحتی و صنعتی نـزد ایـن بانک گذاشـته شـد. بانک فلاحتـی و صنعتی برای بهبود و توسـعه کشـاورزی از جمله بهینه سـازی کشـت محصولاتـی مانند چای، پنبـه، چغندرقند، پسـته، بادام، کنـف، نیل، روناس

و ابریشم وام می داد زیرا برخی از این محصولات به عنوان مواد خام در صنایع وابسته به کشاورزی از قبیل کارخانه های قند،گونی بافی، حریر بافی و نساجی کاربرد داشتند و برخی دیگر دارای ارزش صادراتی بودند. همچنین این بانک برای اصلاح نژاد دام ها و تأسیس صنایع فرآوری محصولات دامی و فرآورده های کشاورزی و احداث دیگر صنایع وابسته به کشاورزی وام و همچنین برای بازسازی و لایروبی قنوات و اصلاح روش آبیاری از روش غرقابی سنتی به روش جدید کشت ردیفی وام می پرداخت. دریافت کنندگان وام موظف بودند طبق برنامه ای که اداره کل فلاحت برای بهبود و گسترش محصولات کشاورزی تدوین شده بود عمل کنند. در این مورد بانک با کارشناسان خود بر اجرای درست طرح نظارت داشت و با تأیید اجرای مراحل عملیاتی طرح توسط کارشناس، بانک وام مرحله بعد را می پرداخت. فعالیت این بانک در زمینه بهبود و گسترش کشاورزی و صنایع وابسته همانند دو بانک دولتی دیگر بسیار موفق بود. از این رو در سال ۱۳۱۸ش. دولت به منظور ارائه تسهیلات بیشتر بانک برای تأمین نیازهای کشاورزان، تغییراتی را در قانون اعمال کرده ومنابع مالی بانک فلاحتی و صنعتی را تقویت کرد. به این موضوع مهم توجه شود که در دوره رضاشاه، تأسیس کارخانه های مختلف از قبیل نساجی ها و دیگر صنایع توسط بخش خصوصی فقط با دریافت وام از بانک ملی یا بانک کشاورزی و حمایت و ارائه تسهیلات از سوی دولت میسر شد. مؤسسه اقتصادی مهم دیگری که در دوره رضاشاه در کشور راه اندازی شد بیمه بود. مؤسسات بیمه از ارکان اولیه اقتصادی هرکشور محسوب می شوند. تاسال ۱۳۱۴ش. هیچ شرکت بیمه ایرانی در کشور وجود نداشت و بازار بیمه کاملاً در اختیار شرکت های بیمه خارجی بود و آنها نرخ انواع بیمه را به دلخواه تعیین می کردند و سود حاصل از فعالیت های بیمه ای از کشور خارج می شد. تا اینکه در قانون بودجه سال ۱۳۱۴ش. دولت برای ایجاد یک شرکت بیمه دولتی بودجه ای را تعیین کرد. از جمله سرمایه های ابتدایی که در نظر گرفت اراضی باغ فردوسی بود که از املاک خالصه محسوب می شد و به شرکت بیمه ایران واگذار شد تا از فروش آن قسمتی از سرمایه اولیه شرکت فراهم شود. در مجموع ۳۴۲۹۸ میلیارد ریال سرمایه اولیه برای شرکت بیمه ایران از طرف دولت تأمین شد. تأسیس این شرکت تا اندازه زیادی با پیگیری های علی اکبر داور

وزیـر مالیـه بـه انجـام رسـید. در پانزدهم آبان ۱۳۱۴ش. شـرکت سـهامی بیمه ایـران به عنوان نخسـتین شـرکت بیمه ایرانی تأسـیس شـد. شـرکت بیمـه ایـران از آذر ۱۳۱۴ش. صـدور بیمه نامه در رشـته های مختلف را آغاز کرد. در همین سـال در شـهرهای مشـهد، اصفهان ، شـیراز، همـدان، اهـواز و بوشـهر نمایندگـی تأسـیس شـد و بـا کاهش نـرخ حق بیمـه در برخی رشـته هـا تـا پنجاه درصد توانسـت در همان سـال نخسـت شـصت و دو درصـد بازار بیمه کشـور را در اختیـار بگیـرد. شـرکت بیمـه ایـران در سـال هـای بعد شـعب دیگر خود را در شـهر هـای مهم کشـور گسـترش داد و بـه یکـی از مهمتریـن شـرکت هـای بیمـه در خاورمیانه تبدیل شـد. هم اکنـون نیـز شـرکت بیمه ایران مهمترین شـرکت بیمه در کشـور محسـوب می شـود. همانگونه کـه سـه بانک تأسـیس شـده دوره رضاشـاه حال نیـزاز بهترین بانک های کشـور هسـتند.

در آبـان ۱۳۱۶ش. قـرارداد احـداث اولیـن کارخانـه ذوب آهـن ایـران در نزدیکـی کـرج با کمپانـی دمـاگ کـروپ آلمـان منعقد شـد به طـوری که پـس از اقدامـات اولیه و نقشـه برداری و غیره در اسـفند ۱۳۱۹ش. کار گذاشـتن قسـمتی از ماشـین آلات که از آلمان رسـیده بود آغاز شـد. قسـمت اصلـی ماشـین آلات ذوب آهن در نوبت بعـدی در یک کشـتی در آلمان بارگیری و رهسـپار ایـران شـد ولـی در این هنگام جنـگ جهانی دوم آغاز شـد و نیـروی دریایی انگلیس این کشـتی آلمانی را در سـاحل شـرقی آفریقا توقیف کرد و با وجودی که می دانسـت محموله کشـتی ابـزار جنگـی نیسـت بلکـه ماشـین آلات ذوب آهـن متعلـق به ایران اسـت و کشـور ما هـم در جنـگ اعـلام بیطرفـی نمـوده، تمـام محموله کشـتی را در سـاحل پیـاده کرد تـا ایران نتوانـد کارخانـه ذوب آهـن خـود را راه اندازی کند. انگلیسـی ها حتی بعد از پایـان جنگ جهانی دوم هـم ماشـین آلات خریـداری شـده از آلمان را به ایـران تحویل ندادند. شـوربختانه در جنگ جهانـی دوم دو دشـمن تاریخـی ایـران در دوران معاصـر یعنـی روسـیه شـوروی و انگلسـتان، همزمـان و بـا توافـق قبلـی به سـرزمین ما هجـوم آورده و کشـور ما را اشـغال کردنـد. در حالی کـه ایـران در ایـن جنگ همانند جنـگ جهانی اول اعلام بیطرفـی کرده بود. پـس از این تجاوز آشـکار مـردم ایـران از ادامـه خدمـات بـی همتـای این بزرگمـرد محروم شـدند. خوشـبختانه او فرزنـد خلـف اش محمدرضـا شـاه پهلـوی را بـرای ایرانیـان تربیـت و به جـای گذاشـته بود که هماننـد پـدر صفـت ممیـزه اش میهن دوسـتی و آرمان ترقی و پیشـرفت سـرزمین مـادری بود.

در دوره رضاشاه دو سد در خوزستان ساخته شد. نخست سد شاوور که بر رودخانه ای به همین نام که در آهودشت خوزستان جاری است و به رودخانه کارون می پیوندد احداث شد. این سد اولین سدی بود که در خوزستان بنا شد و در بیست و هشتم اسفند ۱۳۱۵ش. توسط رضاشاه افتتاح شد. سپس دولت به عده ای از عشایر بختیاری در پایاب سد، زمین و بذر و تراکتور داد تا با استفاده از آب سد زیر نظر مهندسان اداره فلاحت خوزستان به کشاورزی بپردازند. از سدهای دیگری که در دوره رضاشاه ساخته شد سد خیرآباد اهواز، سد روانسر کرمانشاه و سد شبانکاره برازجان در استان فارس بود. بدین نحو به عشایر آب و زمین و خدمات کشاورزی می دادند تا به جای کوچ روی به کشاورزی بپردازند. رضاشاه در بازدیدهای پرشمارش از مناطق مختلف کشور وقتی به روستایی می رسید از وضع کشاورزی و وضعیت قنات و شرایط زندگی و بهداشتی آنان می پرسید و اغلب برای بازسازی روستا و یا کمک به حفر قنات جدید دستوراتی می داد. استاندار و فرماندار نواحی که به روستاییان نسبت به بقیه مناطق توجه کمتری کرده بودند مورد بازخواست قرار می گرفتند. در شهرهای مختلفی علاوه بر پیگیری اقدامات شهرداری از دبستان ها و دبیرستان ها و دیگر ابنیه در حال ساخت بازدید می نمود. همچنین با سفرهای مکرر به نواحی مختلف کشور از میزان پیشرفت هر یک از طرح های در دست اجرا و کیفیت آنها پرس و جوی دقیق می کرد. از جمله در یکی از سفرهایش به اصفهان که در دوره او به یک شهر صنعتی تبدیل شده بود با صاحبان صنایع مختلف که در صف اول مستقبلین قرار داشتند به گفتگو پرداخته و در سه روز اقامت در این شهر بجز بازدید از پروژه های مختلف دولتی از تمام کارخانه های بخش خصوصی در حال کار و در دست احداث بازدید و از جزییات کارشان پرسیده و برای رفع مشکلاتشان به مقامات استان دستور همه گونه همکاری را صادر کرد. او که به آثار باستانی ایران عشق می ورزید به دست اندرکاران اجرایی و معماران توصیه می کرد از بناهای باستانی ایران الگو بگیرند و در نمای بیرونی ساختمان ها از آن طرح ها استفاده کنند و همچنین در نمای بیرونی سنگ و کاشی را مورد استفاده قرار دهند.

آموزش و پرورش نوین و تحولات فرهنگی

تـا قبـل از ظهـور رضاشـاه در صحنـه سیاسـی کشـور در تمـام اعصار بعـد از اسـلام نظام آموزشـی در تسـلط کامـل علمـای دیـن بـود. آنها بـا روش آموزشـی خود کـه بجز اسـتثناهایی زنـان در آن جایـی نداشـتند مـردان را طبـق الگـوی آموزشـی مذهبـی خود کـه به اوایـل دوره اسـلامی تعلـق داشـت بـه صـورت افـراد مکتبی مـورد نظر خودشـان شـکل مـی دادنـد و این چنیـن افـراد مکتبـی بـه جز معـدودی در کنـار قشـر روحانی سرچشـمه عقب ماندگـی و تباهی کشـور مـی شـدند. آمـوزش اینها در مکتـب خانه ها و توسـط ملّاها صورت می گرفـت و دانش آمـوزان پسـر هفـت تـا دوازده سـاله در ایـن مکتـب خانـه ها قـرآن، مختصـری زبـان عربی و فارسـی و کمتـر از آن ریاضـی در حد جمـع وتفریق می آموختند. همانطور که روشـنفکران عصر مشـروطه بـر ایـن تأکید داشـتند که ایجاد سیسـتم آمـوزش و پـرورش عمومی شـرط اول برای ورود به دنیای جدید و مدرن سـازی کشـور اسـت، این آرزوی بزرگ و ارج دار نخبگان مشـروطه را رضاشـاه در دهـه اول حکومـت خـود انجام داد و فرزندان مردم سـتم کشـیده و محـروم ایران بـرای اولیـن بـار همگـی بـدون در نظرگرفتـن وضع مالـی و طبقاتی و قومـی از دختر و پسـر از آمـوزش همگانـی رایگان برخوردار شـدند. رضاشـاه که به درسـتی این روش آموزشـی ملّاها را یکـی از عوامـل اصلـی عقب ماندگـی جامعه ایران برمی شـمارد، توانسـت یکی از بـزرگ ترین خدمـات خـود بـه ایرانیـان را ارائـه دهـد و آن کنـار نهـادن آخوندهـای مکتبی و مکتـب خانه و ایجـاد نظـام آمـوزش و پـرورش نوین ملی و سراسـری برای دختران و پسـران بـا حمایت کامل دولـت و ایجـاد مدارس و دبیرسـتان ها و آموزش معلمین و دبیران به روش های نوین آموزشـی بـود. بـه ایـن ترتیب روحانیون را از یکی از مراکز قدرت سـنتی شـان بیرون رانـد. این اصلاحات آموزشـی بـرای محصـلان که بـه دریافت دیپلـم در پایان دبیرسـتان پس از گذرانـدن امتحانات نهایـی مـی انجامیـد مدرکـی بـود که در دانشـگاه هـای اروپایـی بـرای ادامه تحصیـلات مورد قبـول واقـع شـده بـود. نخسـتین برنامه مـدون آموزشـی در دوره رضاشـاه برای تعلیمات شـش سـاله ابتدایـی بـود کـه در هشـتاد و ششـمین جلسـه شـورای معـارف در تاریـخ پانـزده مـرداد ۱۳۰۶ش. بـه تصویـب رسـید. در برنامـه تفصیلی آن که در مورد سـرفصل های هر ماده درسـی

آورده انـد بـه خوبـی نشـان مـی دهد کـه برنامه ریزان آموزشـی کشـور هنوز از تفکرات درسـی مکتـب خانـه ای رهـا نشـده و بـا همـان دیـدگاه مـی خواسـتند برنامـه نوینـی بـرای آمـوزش خردسـالان ارائـه دهنـد. در واقـع آنـان بـا یافته هـای علـوم تربیتی جدید آشـنا نبودنـد. به هر روی فضـلای امـر آمـوزش کشـور در همیـن انـدازه بودنـد و چنیـن می پنداشـتند هر چـه مواد درسـی زیادتر و حجم مطالب بیشـتر باشـد از نظر آموزشـی بازدهی بیشـتر می شـود و همچنین تأکیـد داشـتندکه تعلیمـات دینی باید بـه تفصیل ارائه گـردد. آنان اهـداف برنامه آموزشـی دوره ابتدایـی را چنیـن عنـوان کردند، نخسـت پـرورش اخلاقی دانش آمـوزان که هـدف از آن توجه بـه ارزش هـای پذیرفتـه شـده در جامعـه و تربیـت شـهروند و احتـرام به پـدر و مـادر و معلمین مدرسـه و اینکـه کـودک باید بتواند در برقراری روابط سـامان یافته اجتماعـی و تعامل با دیگران کامیـاب شـود. موضـوع دوم تقویـت حـس دینی و ایمـان مذهبی بـود که بدین منظـور مطالب اخلاقـی همـه از اخـلاق اسـلامی و یـا مفاهیـم اخلاقـی فرادینـی به شـرط اینکه اسـلام آن را پذیرفتـه باشـد در برنامـه آموزشـی آورده شـده بـود. قابل ذکر اسـت کـه علاوه بر ایـن آموزش قرآن و شـرعیات به صورت دو درس جداگانه در برنامه آموزشـی گنجانده شـده بود. مورد سـوم آمـوزش زبـان فارسـی توسـط کتاب فارسـی کـه مانند دیگـر دروس بـرای کـودکان پرحجم و سـنگین بـود. موضـوع چهـارم شـناخت قوانیـن علمی و پی بـردن بـه رابطه علمی میـان پدیده هـای طبیعـی بـود که در ایـن مبحث علاوه بـر اینکه در کتاب فارسـی به آن پرداخته شـده بود در کتـاب هـای علـم الاشـیاء و حفـظ الصحه بـه گونه ای گسـترده آورده شـده بـود. موردپنجم آشـنایی بـا پیشـینه تاریخـی و باسـتانی ایـران بـود. در ایـن درس که حـاوی عناویـن و مطالب زیـادی بـود تاریـخ را نیز با اسـاطیر آمیخته بودند. علاوه بر اینها سـه درس حسـاب و هندسـه و پـرورش جسـمانی یـا ورزش هـم بـه آنان آمـوزش داده می شـد. به هـر روی با آغاز پادشـاهی رضاشـاه توجـه بـه آموزش و پـرورش کودکان و نوجوانـان از اولین اقداماتی بود که در کشـور به خواسـت وی بـا جدیـت دنبال شـد. او می خواسـت هرچـه زودتر بسـاط مکتب خانه هـا جمع و آموزش به روش جدید در کشـور راه اندازی شـود. این بود که از سـال ۱۳۰۴ش. نظام آموزشـی رشـد زیـادی کـرد و نظـام آموزشـی جدید جـای مکتب خانـه ها را گرفـت. در سـال ۱۳۰۵ ش. وزارت معـارف در مسـیر اهـداف رضاشـاه کـه بـا قـدرت و کوشـش زیاد سـعی در تغییـر چهره

قرون وسطایی جامعه داشت و با سواد شدن جوانان به روش جدید را به درستی از شاخصه های اصلی این تغییر می دانست دست به کار بزرگی زد و برآن شد که تعلیمات اجباری عمومی را در سطح کشور اجرا کند. از این رو دولت لایحه ای در این مورد تهیه و آن را به مجلس شورای ملی ارائه داد. مجلس ضمن موافقت با اجرای این لایحه از آنجا که برای اجرای این طرح عظیم ضرورت داشت مدارس و دبیرستان های زیادی در سطح کشور ساخته شود و بودجه ای برای این کار بزرگ نبود، نیم در صد از عواید حاصل از مالیات اراضی را به تحصیلات جوانان اختصاص داد. پس از آن به توصیه شورای عالی معارف مقرر شد نظام های آموزشی و پرورشی کشورهای اروپایی بررسی شود و از میان آنها الگویی برای نظام آموزشی کشور انتخاب گردد. سرانجام سیستم آموزش مدارس فرانسه پذیرفته شد. در این نظام آموزشی دانش آموزان باید دو دوره شش ساله ابتدایی و دبیرستان را بگذرانند و پس از پایان این دوره ها گواهینامه پایان تحصیلات خود را از اداره معارف دریافت کنند. برای تهیه و انتشار کتاب های درسی نیز اداره کل نگارش تأسیس شد تا ضمن ایجاد هماهنگی در کتاب های درسی بر مطالب مندرج در آن نیز نظارت داشته باشد. نهضت سواد آموزی به پادگان ها هم رسیده و شرکت سربازان وظیفه در کلاس های سوادآموزی در پادگان ها اجباری بود. رضاشاه در مورد آموزش همگانی به تحصیل دختران اهمیت زیادی می داد. البته در این زمینه با مخالفت های زیادی از سوی روحانیون و همراهی قشرهای مذهبی که توسط ملّاها تحریک می شدند و حاضر نبودند دختران از خانه های در بسته به صحنه اجتماع بروند مواجه شد و فریاد های وااسلاما می کشیدند. با این حال با تأکید دولت بر حق تحصیل زنان و تشویق آنان به تحصیل توسط وزارت فرهنگ و نوشته های آزادیخواهانه و تجددگرایانه در روزنامه ها به تدریج بر تعداد دختران خواهان تحصیل افزوده می شد. چنانکه تعداد دخترانی که در سال ۱۳۰۱ش. به مدرسه می رفتند و به خانواده های مرفه و اغلب تهرانی تعلق داشتند هفت هزار و پانصد نفر بود که در سال ۱۳۲۰ش. تعداد آنها در سطح کشور به هشتاد و هشت هزار نفر افزایش یافت و پس از گشایش دانشگاه تهران یک سوم ظرفیت سی هزار نفری دانشجویان را زنان تشکیل می دادند. چنین بود که سد استبداد و تعصب مذهبی شکسته شد و زنان از زندان مذهب رسته و به فعالیت های

اجتماعـی پرداختـه و هـر یـک در رشـته ای کـه تحصیل کـرده بودند به کاری مشـغول شـدند. اگـر در اینجـا و دیگـر مطالـب مذهـب، عنـوان اسـلامی را یـدک مـی کشـد از سـر هیچگونه دشـمنی با اسـلام نیسـت بلکه از آنجاسـت که در این موارد اسلامیسـت ها برای زنان ممانعت ایجـاد مـی کردنـد حـال آنکه بطـور مثال زرتشـتیان و یهودیـان و مسـیحیان ایرانـی همگی از تحصیـل دخترانشـان بـا آغـوش باز اسـتقبال مـی کردند. رضاشـاه علاوه بـر اهمیتی کـه برای تحصیـل جوانـان قائـل بود بر ایـن نظر بود که بـرای بهبود وضـع جامعه و خانواده سـوادآموزی افـراد میانسـال نیز بسـیار اهمیـت دارد. از ایـن رو وزارت فرهنگ در سـال۱۳۱۰ش.کلاس های آموزش ابتدایی میانسـالان را به نام اکابر در سـطح کشـور راه اندازی نمود.کلاسـها در بعدازظهر هـا پـس از اتمام کار روزانه افراد بزرگسـال برگزار می شـد و آموزگاران پـس از تعطیلی مدارس روزانـه بـا دریافـت اضافـه کاری در کلاس های اکابر تدریس می کردند. بسـیاری از میانسـالان از ایـن خدمـات رایگان برخوردار شـدند. در سـال۱۳۰۷ش. دانشسـراهای مقدماتی شـبانه روزی رایـگان دخترانـه و پسـرانه برای تربیت آموزگاران جهت نظام جدید آموزشـی تأسـیس شـدند و تـا شـهریور۱۳۲۰ش. تعـداد ایـن دانشسـراها در سراسـر کشـور بـه سـی و شـش واحد رسـید. آموزگاران تربیت شـده به اسـتخدام وزارت فرهنگ درآمده و مشـغول به کار می شـدند. از دیگر مـوارد مـورد توجه رضاشـاه موضوع آمـوزش زنان و ارتقـاء منزلت آنان و گسـترش فعالیت های آموزشـی، فرهنگی و اجتماعی آنها بود که بسـیار از طرف زنان پیشـرو اسـتقبال می شـد. سـابقه ایـن خواسـت زنـان بـه دوره مشـروطه برمی گشـت امـا در آن دوره ملّاهـا هنوز قـدرت خود را حفـظ کـرده و توسـط ایادی شـان پیشـرفت زنان را سـد کـرده بودند و بـا تمام قوا و تشـبثات دینـی مـی کوشـیدند نگذارنـد زنـان از اندرونـی هـا و بـه سـخنی دیگـر از زندان های شـرعی دایمـی نجـات یابند. اما در دوره رضاشـاه بزرگ برای نخسـتین بار در تاریخ ایران پس از اسـلام پـر و بـال ایـن خدعـه گران قیچی شـده بـود و دیگر نمی توانسـتند همانند سـابق بـه صراحت مانـع پیشـرفت زنان باشـند. با این حـال هنوز هم در فرصت مناسـب چنگ و دندان نشـان داده و از مـردم سـنت گـرا و عقـب مانـده در جهت رسـیدن به اهداف سـنتی و واپس گـرای مذهبی خـود اسـتفاده مـی کردنـد. چنیـن بـود کـه در ایـن زمـان بـه خواسـت رضاشـاه و دولـت او و روشـنفکران و جرایـد بـه تدریـج پرده های سـیاه اسـلام گرایان کنـار زده می شـد. به خصوص

مجلاتـی کـه مطالبـی با عناویـن مختلف در امـور زنان درج مـی کردند موجب شـور و هیجان زیـادی در میـان زنـان و روشـنفکران شـده بـود. بـه طوری کـه زنـان و دختران ضمـن آگاهی بیشـتر از وضعیتـی کـه در اثـر تعصبـات مذهبـی در جامعه عقـب مانده ایـران گرفتـار آن بودند خـود را آمـاده احقـاق حـق برای تحصیـل و ارتقاء منزلـت اجتماعی و ورود بـه عرصه جامعه می کردنـد. بـه هـر روی بـا تلاش هـای انجام شـده در سـال ۱۳۰۴ش. تعـداد دانش آمـوزان دختر در سراسـر کشـور ۱۰۹۷۲ نفر بود و در سـال ۱۳۰۸ش. به ۳۳۲۶۹ نفر افزایش یافت و در سـال هـای بعـد نیـز ایـن سـیر صعـودی ادامـه داشـت. البته بـا بررسـی برنامـه تحصیلی دختـران و مقایسـه آن با برنامه تحصیلی پسـران در دو مقطع ابتدایی و دبیرسـتان چنین به نظر می رسـد کـه برنامـه ریـزان و مؤلفان بـه موضوع تحصیل دختران نگاهـی متفاوت از پسـران دارند و آنان همـان دیـدگاه سـنتی مذهبـی را اما کمـی رقیق تر داشـته و برای دختـران چنیـن برنامه هایی را تنظیـم کـرده بودنـد. از جمله کاهش سـاعات تحصیل دختران در مقاطـع مختلف تحصیلی و گذرانـدن دروسـی متفاوت با پسـران مانند آشـپزی، خانـه داری، خیاطی و بافندگـی با این هدف کـه دختـران را بـرای زندگـی متأهلی آمـاده کنند. با وجـود کمبود بودجـه در زمان رضاشـاه که کشـوری ورشکسـته و مخروبـه را از قاجارهـا تحویـل گرفتـه بود تا شـهریور۱۳۲۰ش. مسـاعی انجـام شـده در زمینـه آموزش و پـرورش تا حدود زیادی به بار نشسـته و راه بـرای فعالیت های بعدی گشـوده شـده بـود. به گونه ای که تعداد باسـوادان تـا حدود زیادی پاسـخگوی نیاز جامعه رو بـه رشـد آن روز ایـران شـد. آرزوی اجتماعـی و فرهنگـی بـزرگ دیگـری که رضاشـاه آن را عملی کرد تأسـیس دانشـگاه تهران در سـال ۱۳۱۳ش. بود که در روند تجدد و نوسـازی کشـور نقش مهمی داشت و یکی از ارزنده ترین اقدامات رضاشاه بزرگ به شمار می آید.

در ایـن مـورد علـی اصغـر حکمـت مـی گویـد، در یکی از شـب هـای فرخنده اواخر سـال ۱۳۱۲ش. جلسـه هیـأت دولـت در حضورشـاه تشـکیل شـده بـود و سـخن از آبـادی تهـران و عظمـت ابنیـه و عمـارت و قصـور زیبـای جدیـد بـه عمـل آمـد و... عـرض کـردم در آبـادی و عظمـت پایتخـت البته شـکی نیسـت ولی نقصی که دارد این اسـت که این شـهر هنـوز عمارت مخصـوص اونیورسـیته (دانشـگاه) نـدارد و حیف اسـت که این شـهر نویـن از همه بـلاد بزرگ عالـم از ایـن حیـث عقـب باشـد. شـاه بعـد از اندکی تأمـل گفتنـد، بسـیارخوب آن را بسـازید. (

حبیبی،۱۳۸۴: ۱۷۸).

در مورد تاریخچه تأسیس دانشگاه تهران آمده است که در فروردین۱۳۱۰ش.که دکتر صدیق اعلم با اجازه رضاشاه در دانشگاه کلمبیا در نیویورک مشغول مطالعه چگونگی تعلیم و تربیت در آمریکا بود از طرف تیمورتاش وزیر دربار به او دستور داده شد پس از تحقیق طرحی برای ایجاد یک دارالفنون دولتی به منظور تربیت معلم، پزشک و مهندس تهیه و تقدیم کند. صدیق اعلم پس از پژوهش و مشورت با عده ای از استادان و رؤسای دانشگاه کلمبیا و کارشناسان مؤسسه راکفلر طرحی را تهیه و در اواخر خرداد۱۳۱۰ش. آن را به تهران فرستاد. پس از بازگشت او از آمریکا در بهمن۱۳۱۰ش. دستور رسید که طرح تقدیمی شما مورد تصویب قرارگرفته و مقرر شد که شما آن را اجرا کنید. چنین شد که ریاست دارالمعلمین عالی به دکتر صدیق اعلم واگذار شد و در تیر ۱۳۱۱ش. محل آن از جنوب خیابان شاهپور به ساختمان های جدید نگارستان انتقال یافت. در طی دو سال با وارد کردن لوازم علمی شش آزمایشگاه و نصب آنها و تأسیس کتابخانه و یک کارخانه تولید برق و دعوت از اهل فضل و ادب و دانشمندانی همچون سیدمحمد تدین، ملک الشعرای بهار، غلامحسین رهنما، علی اکبر سیاسی، رشید یاسمی، نصراله فلسفی، علینقی وزیری دارالمعلمین عالی که نام آن دانشسرای عالی شده بود هسته مرکزی دانشگاه تهران تشکیل شد. سپس قانون تأسیس دانشگاه تهران در خرداد ۱۳۱۳ش. به تصویب رسید و بیدرنگ شعبه ادبی و شعبه علمی دانشسرای عالی تبدیل به دانشکده ادبیات و دانشکده علوم شد. مدرسه طب و حقوق هم که از سابق وجود داشتند به صورت دو دانشکده پزشکی و حقوق درآمدند و دانشکده فنی و همچنین دانشکده معقول و منقول نیز تأسیس و بدین نحو دانشگاه تهران شکل گرفت.

رضاشاه در مراسم گذاشتن سنگ بنای دانشگاه تهران گفت، مملکتی که دارای معارف باستانی بوده باید امروز دارای دانشگاهی باشد که درخور شأن آن است. ایجاد دانشگاه به صورت امروزی کاریست که خیلی قبل از اینها باید انجام می شده و ما آن را حالا تکمیل کنیم نه اینکه حالا پایه بنای آن را درست نماییم. به هر حال کاری است که خیلی هم دیر شده و باید با جدیت هرچه زودتر درست شود. ما به دانشگاه خیلی احتیاج داریم و...

وقتی رضاشاه از مدرسه طب که قبل از او احداث شده بود بازدید کرد با دیدن ساختمان های نامرتب و رنگ های نازیبای آن گفت، این چه ساختمانی و چه رنگی است که برای مدرسه طب انتخاب کرده اید. باید برای دانشگاه و مدرسه و دبیرستان ساختمان های جالب ساخته شود و از رنگ های زنده استفاده کرد تا به محصل و دانشجو نشاط بدهد و محیط مدرسه و دانشگاه طوری باشد که شاگرد با رغبت درس بخواند. در ساختمان سازی دقت کنید طوری باشد که پنجاه سال دیگر هم تازگی داشته باشد و احتیاجات را مرتفع کند و...

از دیگر اقدامات فرهنگی رضاشاه چنانکه اشاره شد تأسیس فرهنگستان زبان فارسی است که در سال ۱۳۱۴ش. نخست وزیر وقت فروغی مأمور شد مقدمات تأسیس فرهنگستان را فراهم کند. وی در اردیبهشت همان سال مصوبه ای را در هیأت وزیران گذراند که به موجب آن کمیسیونی با نظارت علی اصغر حکمت وزیرفرهنگ مأمور آماده سازی مقدمات فرهنگستان شد. اساسنامه فرهنگستان به وسیله فروغی تهیه شد و این سازمان کار خود را در ساختمانی واقع در خیابان لاله زار آغاز کرد. هدف از تشکیل این فرهنگستان زدودن زبان فارسی از واژه های بیگانه و معادل سازی و ساختن واژه های جدید بود. چون در زمان قاجار زبان فارسی به علت تسلط فرهنگ آخوندی آمیختگی زیادی به زبان عربی داشت فرهنگستان تلاش می کرد به جای واژه های عربی معادل فارسی آن واژه ها را جایگزین کند و زبان فارسی را پالایش نماید که در این زمینه به موفقیت های شایان توجهی دست یافت. از اقدامات مهم دیگری که در حوزه فرهنگ انجام گرفت بزرگداشت هزاره فردوسی و شاهنامه بود. رضاشاه در این مراسم از پله های آرامگاه نوساز فردوسی بالا رفته و پشت میز خطابه قرار گرفت و گفت، بسیار مسرورم که با پیش آمد هزاره فردوسی موفق به انجام یکی از آرزوهای دیرین ایرانیان شدیم تا با ایجاد این بنا قدردانی خود و حق شناسی ملت ایران را ابراز نماییم. رنجی را که فردوسی طوسی در احیای زبان و تاریخ این مملکت برده است ملت ایران همواره منظور داشته وصاحب شاهنامه با افراشتن کاخی بلند که از باد و باران حوادث گزندی نمی یابد نام خود را جاویدان ساخته و... در این زمان از بناهای زیبایی که بر آرامگاه های شاعران و علما و دانشمندان دیگر همچون سعدی، حافظ و ابوعلی سینا ساخته شده بود پرده برداری شد. از دیگر اقدامات ارزنده تغییر نام کشور از

پرشـیا کـه در مجامـع بیـن المللی متـداول بود به نـام اصلی خود یعنـی ایران که در شـاهنامه و نوشـته هـای اسـاطیری کشـورمان نیز بـه همین نام بوده اسـت. مـورد دیگر، تغییر نام بسـیاری از شـهرها که یا به اسـامی باسـتانی و اسـاطیری خود بازگشـت و یا نام شـاه در اسـامی برخی از شـهرها و بنـادر وارد شـد. بـه طـوری کـه دزداب بـه زاهـدان، ناصری بـه اهواز، عربسـتان به خوزسـتان، خبیـص بـه شـهداد، صحـرا و اسـترآباد به گرگان، قُمشـه به شـهرضا، بارفـروش به بابـل، هـارون آباد به شـاه آباد، دهکرد به شـهرکرد، دهنو به نوشـهر، پهره به ایرانشـهر، سـخت سـر بـه رامسـر، مشهدسـر به بابلسـر، حسـین آبـاد پشـتکوه به مهـران، سـاوجبلاغ مکـری به مهابـاد، چمـن سـاور به کردکوی، تـون به فردوس، آق قلعـه به پهلوی، دهخوارقان به آذرشـهر، ارومیـه بـه رضائیـه، ترشـیز به کاشـمر، اشـرف به بهشـهر و دژپـل به دزفـول تبدیل شـدند. در دوره رضاشـاه بـه حفـظ و احیـاء میراث باسـتانی، تاریخ ایران و امور باسـتان شناسـی توجه ویژه ای مبـذول شـد. خاورشناسـان و باسـتان شناسـان بزرگی مشـغول بـه کار و حفـاری در مناطق مختلـف شـوش و تخـت جمشـید شـدند و آثـار تاریخی زیـادی مرمت شـد. علاقه رضاشـاه به باسـتان شناسـی و آثـار گذشـتگان ایـران قبل از پادشـاهی او نیز مشـهود بـود. اولیـن بازدید او از آثـار کهـن ایـران در سـال ۱۳۰۱ش. صـورت گرفـت. زمانـی کـه او وزیـر جنگ بـود و برای اسـتقبال از احمدشـاه کـه از اروپـا بـا کشـتی باز می گشـت عازم جنوب شـده بـود و از اصفهان بـه شـیراز و تخـت جمشـید رفـت. او گفتـه بـود امیـدوارم پـس از ترمیـم خرابی های اساسـی مملکـت کـه از آثـار آن مـردان بی علاقه (قاجارها) اسـت به تعمیـر و احیای آثار پیشـینیان نیز بپردازیـم بـه خصـوص آرامگاه فردوسـی کـه از دیرباز آرزوی سـاختن بنایی شایسـته را برای او داشـته ام. اقـدام دیگر، سـاخت و تأسـیس نخسـتین موزه ایـران به نام مـوزه ایران باسـتان بود. ایـن سـاختمان بـا سـر در ورودی شـبیه نمای ایوان کسـری از کاخ تیسـفون ساسـانیان و رنگ سـرخ تیـره آجرهایـش نمایانگـر معماری عصر ساسـانی می باشـد که توسـط معماران مشـهور فرانسـوی آندره گدار و ماکسـیم سـیرو طراحی و عملیات سـاختمان آن توسـط حاج عباسـعلی معمـار و اسـتاد مـراد تبریـزی انجام و در سـال ۱۳۱۶ش. به طور رسـمی گشـایش یافت تا مورد بازدید عموم قرار بگیرد. سـاختمان زیبای موزه ایران باسـتان در بیسـت وششـم آبان ۱۳۷۵ش. بـا شـماره ۱۷۶۵ بـه عنـوان یکـی از آثار ملـی ایران به ثبت رسـیده اسـت. اتفاق نیکـوی دیگر،

ساختن آتشکده یزد و محل نگهداری آتش مقدس زرتشتیان در نیایشگاه زرتشتیان ساکن این شهر است. ساختمان کنونی آتشکده یزد در آبان ۱۳۱۳ش. بر قطعه زمینی که از سوی چند نفر از زرتشتیان ایران از جمله برادران امانت به یاد فوت پدرشان اردشیر مهربان رستم وقف شده بود بنا گردید. معماری آن از معماری آتشکده های پارسیان تأثیر گرفته و سرستونهای سنگی جلو تالار ساختمان اصلی و سنگ های گلدار پای دیوارها و پله کان های مشرف به تالار و همچنین نگاره فروهر زیبایی و وقار خاصی به این بنا داده است. نقشه این بنا را که در عین سادگی شکوه خاصی دارد توسط مهندسان پارسی کشیده شد و ارباب جمشید امانت سرپرستی و نظارت ساخت بنا را به عهده داشته و هم او بوده که از انجمن پارسیان هند هزینه احداث آن را گرفته است. آتشی که درون این آتشکده می سوزد آتش مقدس ورهرام یا بهرام است که بیش از۱۵۰۰سال روشن مانده و فروزنده ای است از آتش آتشکده کاریان که در لارستان قرار داشت. این آتش مقدس در زمان ساسانیان و به فرمان موبد موبدان کرتیر افروخته شده و در پرستشگاه استخر فروزان بود. پس از هجوم اعراب نومسلمان و کشتار های سبعانه و شوم مردم و مدافعین قهرمان استخر و نابودی همیشگی شهر باستانی استخر و آتشکده آن، آتش مقدس ورهرام به آتشکده کاریان لارستان برده شد. در ادامه تخریب آتشکده ها در سده های بعدی اسلامی، از آنجا به آتشکده کوچک عقدای یزد انتقال یافت و هفتصد سال در آنجا برافروخته بود. در ادامه فشارها بر زرتشتیان توسط مسلمانان، برای حفظ این آتش مقدس زرتشتیان ستمدیده آن را به روستای دور افتاده و کویری ترک آباد اردکان برده و سیصد سال در آن جا نگهداری کردند. در سال۸۵۲ ش. این آتش مخفیانه به یزد آورده شد. تا اینکه در دوره رضاشاه که اذیت و آزار و کشتن زرتشتیان در ایران پایان یافت به آتشکده نوبنیاد یزد منتقل شد. در گذر این سده های اذیت و آزار وکشتار زرتشتیان، این ایرانیان راستین با فداکاری جانی و مالی آتش مقدس بهرام را برافروخته نگاه داشته اند تا نسل های بعدی ایرانیان فروزندگی جاودانه آن را با افتخار مشاهده کنند.

رادیو نیز در دوره رضاشاه وارد ایران شد. این رسانه جمعی در آن عهد مهم ترین رسانه عصر خود به شمار می رفت و گوی سبقت را از روزنامه ها ربود. گفتمان غالب رادیو ایران

تشـویق مـردم بـه مدرنیسـم و تشـریح نهادهای تأسـیس شـده فرهنگی و نوسـازی شـهری و راه ها و صنایع و بیمارسـتان ها و مدرسـه سـازی ها و غیره بود که در ابعاد گسـترده در سـطح کشـور اجـرا می شـد. همچنین بر همبسـتگی ملی و یـادآوری فرهنگ و تمدن دیرپـای ایرانی تأکیـد داشـت. در همیـن زمـان اولین خبرگـزاری ایران بـه نام خبرگـزاری پارس بنیـان گذاری شـد. بـه روشـنی می توان گفت رضاشـاه بزرگ کسـی بود که ایـده های معوق مانده مشـروطه خواهـان را کـه در زمینـه هـای اقتصادی، اجتماعـی، فرهنگی و سیاسـی مطرح کـرده بودند در مـدت کوتـاه زمامـداری اش با اقدامات شـگرف بـه مرحله اجرا گذاشـت. اگر هـم پیمانی مجدد روس ها و انگلیسـی ها در جریان جنگ جهانی دوم نبود با آن شـتابی که ماشـین سـازندگی او گرفتـه بود نوسـازی های رضاشـاه برای کشـور بسـی درخشـان تـر رخنمون می شـد. برخلاف پادشـاهان قاجـار کـه هیچگاه نخواسـتند بـه نصایح نخبگان میهن دوسـت گوش داده و کشـور را از خمودگـی قـرون وسـطایی در آورده و در مسـیر پیشـرفت قـرار دهنـد. بلکـه حتـی عامدانه دسـت در دسـت روحانیـون تمام سـعی خود را بـه کار می بردند تا آن سـکوت و سـکون مرگبار اسـتبداد اسـلامی هماننـد سـده های گذشـته در کشـور ادامـه یابد. اما رضاشـاه پشـتیبان تغییر جامعـه سـنتی و مـدرن سـازی آن بـود و بـه همـه نخبـگان در ایـن زمینه یـاری می رسـاند و تمـام تـوش و توانـش را در راه نوسـازی میهـن قـرار داده بـود. چنیـن بـود که در دوره رضاشـاه بـر خـلاف عهـد قاجـار تمام روشـن اندیشـان وطـن دوسـت از حمایت و پشـتیبانی رضاشـاه و دولـت او برخـوردار بودنـد تـا ایـده هـای خـود را بـرای نوسـازی کشـور بـا توجـه بـه تخصص شـان بـه اجـرا بگذارنـد. بجز روشـنفکرانی کـه در داخـل دولت رضاشـاهی برنامه هـای علمی، اقتصـادی، فرهنگـی، اجتماعی و سیاسـی خـود را دنبال مـی کردند عده ای دیگر هـم بودند که بـه عنـوان یـک جریـان سیاسـی و یـا روزنامه نگار، نویسـنده، شـاعر و غیـره در جامعه بـه ایده پـردازی مـی پرداختنـد و آنهـا نیـز به فرآینـد مدرنیته یاری می رسـاندند. این اسـت کـه جریان روشـنفکری دوره رضاشـاه از اصالـت ویـژه ای برخـوردار بـود و اغلـب در چارچـوب ملی گرایی و مـدرن سـازی جامعـه و جدایـی دیـن از حکومت فعـال بوده و بـی گمان بهترین روشـنفکران دوران معاصـر بودنـد کـه در خدمـت جامعه و در مسـیر پیشـرفت آن گام بر می داشـتند. اما پس از هجـوم تجاوزگرانـه روسـیه شـوروی و انگلسـتان به ایـران و تبلیغات همه جانبـه ای که پس

از اشغال ایران، به خواست این دو کشور بر علیه پهلوی ها به راه انداخته شد این نسل طلایی روشنفکران ایرانی که ادامه دهنده ایده های مشروطه خواهان بودند به کناری رانده شده و گروه های ضد ملی با گرایش مارکسیستی و اسلامی و یا مجموعه ای از این دو پدیدار شدند که تا چندین دهه بعد در سپهر سیاسی و فرهنگی کشور جولان می دادند. در این مدت طولانی دستاوردشان به هرز بردن نیرو و توان جوانان عدالت خواه این مرز و بوم در نسل های متعدد بعدی شد و سرانجام دستاورد نهایی شان رویداد شوم ۱۳۵۷ش. بود که تا حال حاضر ملت ایران را در چنبره استبداد، فساد، تعصب مذهبی و تباهی فرو برده است. اندیشمندان دوره رضاشاه افرادی همچون محمدعلی فروغی، علی اکبر داور ، علامه محمد قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، ابراهیم پورداوود، احمد کسروی، عیسی صدیق اعلم، علی اصفر حکمت، رضازاده شفق، صادق هدایت، علامه دهخدا، سیدحسن تقی زاده، عبدالحسین تیمورتاش، عبدالعظیم قریب، جلال همائی، احمد بهمنیار، مشفق کاظمی، کاظم زاده ایرانشهر، حسن پیرنیا، مشیرالدوله و غیره بودند. اما باید توجه داشت که مدرنیزاسیون و مدرنیته با هم مترادف نیستند. زیرا مدرنیزاسیون به معنی تغییر نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در یک جامعه است که نیازمند بودجه، برنامه ریزی، مدیریت، کارشناسان متخصص و همکاری همه جانبه دولت همراه با رهبری خردمندانه سکاندار مملکت می باشد و این امر به خوبی در دوره سلطنت رضاشاه و سپس در دوره سلطنت محمدرضاشاه در کشورمان صورت گرفت. ولی مدرنیته مقوله ای دیگر است و جنبه فرهنگی و فلسفی و جامعه شناختی دارد و با نگاهی نو به انسان های یک جامعه و شک و سئوال در باره چرایی و چگونگی ارزش ها و سنت ها به خصوص از نوع مذهبی آن و ارائه روش های نو و نگرش انتقادی به ارزش های پیشین و... میسر بوده و تحقق آن در همه جوامع به زمان طولانی نیازمند است. به ویژه در جوامع اسلامی که سنت روشنفکرانه مستقل از دین و نگاه فلسفی به مسائل جامعه حتی در میان نخبگان این جوامع بسیار ضعیف است زیرا مأمن اصلی روشنفکری عقلانیت انتقادی و فلسفی است. امری که با تعصب رایج در جوامع اسلامی همخوانی ندارد.

در دوره رضاشاه در زمینه های گوناگون هنری امکان فعالیت برای هنرمندان فراهم

شـده بـود و آنـان با حمایت هـای دولت دیگر گرفتـار متعصبان مذهبـی و آزار و اذیـت تندروان خشـکه مقـدس روحانـی قـرار نمـی گرفتنـد. از جمله در زمینه موسـیقی گشایشـی شـده بود و کنسـرت هـای عمومـی در پـارک ها، سـالن هـای بزرگ و سـینماها برگزار می شـد و مـردم از آن اسـتقبال می کردند. با تأسـیس هنرسـتان های موسـیقی، این علم به هنرورزان این رشـته بـه روش علمـی و عملـی در کارگاه هـای موسـیقی توسـط اسـاتید فـن آمـوزش داده می شـد. حتـی در دبیرسـتان هـا نیز آمـوزش موسـیقی و تئاتر ممکن بود. در دبیرسـتان های رضاشـاهی معمـولاً یـک سـالن آمفـی تئاتر یـا نمایش با سـن و پـرده و چندیـن ردیف صندلی بـه صورت پلکانـی بـه سـبک جدید و به صورت باشـکوهی سـاخته شـده بود و اجـرای موسـیقی و برنامه هـای نمایشـی و حتـی جلسـات ادبی و شـعر خوانی در این سـالن هـای مجهز برگزار می شـد. گنجانـدن موسـیقی در دروس دانـش آمـوزان بـه اشـاعه موسـیقی و بالابـردن شـأن و فرهنگ موسـیقی در میـان مردم بسـیارمؤثر بـود. حال آنکه در قبل از دوره رضاشـاه روحانیـون همواره با اهـل موسـیقی دشـمنی نمـوده و آنـان را تحقیر و مطـرب و معصیـت کار معرفی مـی کردند. با ایـن اقدامـات، موسـیقی بـه هنـری ارج دار در نـزد مردم تبدیل شـده و موجب معرفی موسـیقی دان هـای مطـرح بـه جامعه هنری گردیـد. از جمله این اسـاتید، کلنل وزیری و ابوالحسـن خان صبـا و علـی اکبر شـیدا و... می باشـند.

شـجاع الدیـن شـفا در مـورد تحـولات فرهنگی در دوره رضاشـاه مـی گویـد، در این دوره نوسـازی و تحـولات روبنایـی و زیربنایـی زیـادی در ایـران انجام شـد. از طرز لباس پوشـیدن و رفتـار و آداب اجتماعـی گرفتـه تا شهرسـازی و سـاختن بناهای جدیـد، ایجاد راه هـا و راه آهن، کارخانـه هـا، مـدارس، دانشـگاه و بازسـازی بناهـای تاریخـی و... اما آنچـه هنوز پوشـیده مانده عمـق ایـن تحـولات یعنـی ابعـاد فکـری و فرهنگـی و معنـوی آنهاسـت. تقریبـاً همـه رجـال فرهنـگ و ادب عصـر رضاشـاهی که نسـل هـای کنونی ما با نام آنها آشناسـت آثار خودشـان را در بسـتر شـرایط ایجاد شـده به دسـت رضاشـاه و دولتمردان او ارائه دادند. از جمله تاریخ ایران باسـتان حسـن پیرنیا (مشـیرالدوله) و ترجمه گاتاها و یَشـت ها توسـط ابراهیم پورداوود و سـیرِ حکمـت در اروپـا از محمدعلـی فروغـی و لغتنامه دهخـدا. همچنین بنیاد نوآوری های بسـیاری در دیگـر زمینـه هـای فرهنگی از جملـه روزنامه نگاری به مفهـوم امروزی آن با انتشـار روزنامه

هایـی چـون ایـران، شـفق سـرخ و اطلاعـات در همیـن دوره نهـاده شـد. همچنـان کـه رمان نویسـی بـا انتشـار یکی بـود یکی نبـود جمالزاده و تعـداد زیادی از داسـتان های صـادق هدایت و مکتب شـعر نو نیمایوشـیج . در دوره رضاشـاه پدید آمده اسـت. ایرانی برای نخسـتین بار بعد از دوره سـامانیان یا به سـخنی پس از بیش از هزار سـال دو باره سـراغ ریشـه های اصیل خود را گرفتـه و مـی کوشـید تـا در ورای هویـت اسـلامی۱۴۰۰ سـاله خویـش هویت ایرانـی ماقبل اسـلامی خـود را بازیابـی کنـد. از آنجا که تاریخ جایگاه تبلور آگاهی ملی اسـت در دوره رضاشـاه ارزش خـود را نشـان داد. آشـنایی بـا تاریـخ بـه مفهومـی کـه جهان امـروز برای چنین آشـنایی قائـل اسـت از اساسـی تریـن دسـتاوردهای ملت مـا در دوره پهلوی بـود. تا قبل از انتشـار تاریخ کامـل ایـران مشـیرالدوله پیرنیـا، دوران های ماد و هخامنشـی تاریـخ ایران بر خـود ایرانیان هم بجـز افـرادی معـدود کـه در اروپـا تحصیل کـرده بودنـد تقریباً بـه کلی ناشـناخته بـود. از دیگر دسـتاوردهای فرهنگـی ایـن دوره ایجـاد و گسـترش موزه هـا و همچنین احـداث کتابخانه ملی بـود کـه در آن آثـار فکـری ایرانیان که در گذر سـده هـا پدید آمده بـود به علاوه اسـناد و منابع تاریخـی گـردآوری شـد. دیگـر اینکه در دوره رضاشـاه نهضت ترجمه با چنان جهشـی گسـترده بـه میـدان آمـد که قابل تحسـین اسـت. علـت آن این بود که نسـل نوخاسـته و با سـواد ایرانی اشـتیاق روزافزونـی بـه آشـنایی بیشـتر بـا جهان ناشـناخته یا کم شـناخته غـرب از خود نشـان مـی داد. از آغـاز دوره رضاشـاه کمیـت و کیفیـت کتـاب هـای ترجمـه شـده تحول زیـادی پیدا کـرد. بدیـن معنـی کـه نـه تنها شـمار ترجمه هـا افزایـش چشـمگیری یافـت بلکه بـه ترجمه آثـار برجسـته تـر و اغلب شـاهکارهای ادبیـات جهان گرایید. (تلاش، سـال پنجم، شـماره ۲۳) .

یکسان سازی لباس مردان و آزادی زنان

بررسـی های تاریخی و اجتماعی در جوامع اروپایی بعد از قرون وسـطا نشـان می دهد که در همـه جـا دولـت های تمرکزگرا مجری پروژه های نوسـازی در کشـور خود بـوده و اجرای آن بـه علـت خواسـت طبقه جدید بـرای انجام این اصلاحـات و گذر از ترتیبات و سـنت های قرون وسـطایی و سـاختن جامعـه ای نـو بوده اسـت. در ایـران نیز البته بـا تأخیر زمانی بسـیار طولانی چند صد سـاله خواسـت تغییـرات اجتماعـی از اواخر حکومت ناصرالدینشـاه در بین روشـنفکران آن زمـان مطـرح و تئوریـزه مـی شـد. در جمع بنـدی نهایی خود برخـی بر این گمـان بودند که بایـد از جامعـه سـنتی عبـور کـرد و راه اروپایـی هـا را در پیـش گرفت امـا بعضی دیگـر این امر را ناممکـن و غیرضـروری دانسـته و بـرآن بودند سـنت را بـا مدرنیته تلفیق کرده و در کشـور به اجـرا بگذارنـد. بـه هـر روی خواسـت تغییـرات اجتماعی بـا به ثمر نشسـتن انقلاب مشـروطیت

واقعیت عینی پیدا کرد. اما نیروهای سنتی مذهبی به سردمداری روحانیون و استعمارگران روسی و انگلیسی که شاهان قاجار را زیر سلطه خود داشتند نمی خواستند آرمان های مشروطه خواهان محقق شود. تا اینکه با ظهور رضاشاه در سپهر سیاسی ایران همه چیز در مسیر خواست مشروطه خواهان دگرگون شد. یکی از مواردی که در این دوره انجام شد و گمانی بر آن نمی رفت یکسان سازی لباس مردان و کشف حجاب و آزادی بانوان کشور و پای گذاشتن آنان به عرصه فعالیت های اجتماعی بود. تا دوره رضاشاه لباس معمول مردان در شهر و روستا، پیراهنی بدون یقه با پیژامه های سیاهرنگ از جنس کرباس بود. بر روی پیراهن قبایی بلند به رنگ سیاه یا قهوه ای که تا مچ پا می رسید به تن کرده و روی آن یک شال کمر می بستند. یک عمامه و یا یک کلاه نمدی که بر اساس سنت هر منطقه شکل آن متفاوت بود نیز بر سر می گذاشتند. این نحوه پوشش مردان در اغلب نقاط کشور رایج بود ضمن اینکه برخی اقوام مثل بلوچ ها یا عرب های خوزستان پیراهن های بلند سفید رنگ و قبا مانند با پیژامای سفید می پوشیدند. جنس پارچه مورد استفاده با توجه به وضع تمکن افراد متفاوت بود. افراد متمکن شهری و بازاری ها بر روی این پوشش عبایی نیز بردوش می انداختند. البته در شهرهای بزرگ به خصوص در تهران به تدریج پوشش به سبک غربی یا امروزی که به لباس فرنگی شهره بود حتی در اواخر عهد قاجار توسط افراد متشخص و یا تحصیلکرده های غرب به چشم می خورد. در دوره رضاشاه قبل از تصویب قانون تغییر پوشش نیز کارکنان دولت موظف به تغییر پوشش خود شده بودند. اما با تصویب این قانون در ششم دیماه ۱۳۰۷ش. تغییر پوشش همه مردان جنبه اجرایی پیدا کرد. البته تأکیدی بر تغییر پوشش روستایی ها نبود. بدین منظور نظامنامه اجرایی تهیه و اعلام شد و بر اساس آن پوشیدن بالاپوش به صورت عبا و قبا و همچنین پیژامه و استفاده از شال کمر ممنوع شد و لباس امروزه در جامعه مردان شامل زیر پوش، پیراهن یقه دار، کت و شلوار و جوراب و در زمستان ژاکت و پالتو معمول شد. به اضافه کلاهی که به کلاه پهلوی معروف و شبیه کلاه کپی فرانسوی بود رواج یافت. علت انتخاب این کلاه این بود که مردان کلاه های طرح سنتی و همچنین عمامه را کنار بگذارند. اجرای این طرح در کشور به آسانی میسر نبود. کما اینکه به تحریک ملّاها در برخی شهرهای دورافتاده و

شـهرهای مذهبـی کـه مهـم ترین اش مشـهد بـود بلواهایی بـه راه افتـاد که با قاطعیـت به آن خاتمـه داده شـد. روحانیون شـکوه کرده و با اسـتدلال هـای عجیب حاضر به ایـن تغییر نبودند. از جملـه اینکـه بـه هنـگام نماز و در سـجود نمی شـود با این کلاه لبه دار پیشـانی بـر مهر نهاد و چنیـن صحبـت هایـی را در میـان پیروانشـان مطرح مـی کردند. تـو گویی در خانه یا مسـجد کـه یـک نفـر نمـاز مـی خواند و به سـجده مـی رود نمی توانـد کلاه را کنار گذاشـته و یـا آن را در سـر بچرخانـد تـا لبه آن در جلو پیشـانی نباشـد. بعداً در دیدار بین رضاشـاه و آیـت الله حائری یزدی، وی از شـاه درخواسـت کرد که روحانیون از این قانون معاف شـوند و شـاه با آن موافقت کـرد. ایـن اسـت کـه امـروزه این قشـر بـا همان طـرح قجـری و قبـل از آن لباس می پوشـند. ولـی افـراد بسـیاری کـه بـدون خوانـدن دروس حـوزوی ولـی در لبـاس آخوندی به منبـر رفته و روضـه خوانـی مـی کردند تا درآمدی داشـته باشـند مشـمول این معافیت نشـدند و مقرر شـد فقـط افـرادی لبـاس روحانی بپوشـند که مجـوز درس خواندن در حـوزه را حداقـل از دو مجتهد دریافـت کـرده باشـند. در غیـر این صورت خلع لباس شـده و اگر جـوان بودند به سـربازی اعزام مـی شـدند. ایـن موضـوع موجب تضعیـف جامعه روحانیت نیز شـد زیـرا به این ترتیب لشـکری از روضـه خـوان هـا از منبـر پاییـن کشـیده شـده و از تحمیق مردم توسـط این قشـر جلوگیری شـد. در همیـن راسـتا قدم مهـم دیگری توسـط محمدعلی فروغی برداشـته شـد. وی به عنوان نخسـت وزیـر دسـتور داد کـه در هـر شـهری دو مسـجد با اجـازه شـهربانی مجاز بـه برگزاری مراسـم ختـم باشـند و مـدت این مراسـم حداکثر دو سـاعت تعیین شـد. همچنین صـرف چای، قهوه و کشـیدن قلیان و سـیگار و هر نوع پذیرایی ممنوع اعلام شـد. به این ترتیب آن مراسـم معمـول کـه آخونـد هـا سـعی مـی کردنـد هر چه پـر رونق تـر باشـد تا هم وعـظ کـرده و پول بیشـتری بـه دسـت بیاورند و همچنین نفـوذ خودشـان را در بین مردم گسـترش دهند کم رنگ شـد و ضربـه سـخت دیگـری به این قشـر فرصت طلـب وارد آمـد. البته چنین نبود کـه در همه شـهرها مـردان موافق اجرای طرح لباس یکسـان نباشـند. بـه طوری که مردان شـهرهای آمل، بابـل، بهشـهر، سـاری و فیـروز کـوه از لبـاس فرنگی اسـتقبال کردنـد. در آمل مـردان از اجرای ایـن قانـون ابـراز شـادمانی نمـوده و جمعی از تجار شهرسـتان به علت اسـتقبال مـردم و کمبود کلاه پهلـوی در تلگرافـی درخواسـت ارسـال آن را از تهـران دادنـد. در بابل جشـن لباس و کلاه

همسـان در بـاغ سـبزه میدان این شـهر برگـزار و مورد توجه قـرار گرفت. در بهشـهر نیز جمعی از تجـار و اهالـی بـا حضـور در تلگرافخانه برای اجرای طرح لباس و کلاه یکسـان جشـنی به پا کـرده و خشـنودی خـود را از اجـرای این طـرح به دولت ابـراز نمودند. روزنامه ایران می نویسـد، بـه علـت کمبود کلاه در زاهدان، تجار این شـهر سـفارش خرید تعدادزیادی کلاه به هندوسـتان دادنـد. چنیـن بـود کـه به تدریج موضوع پوشـش مردان به سـبک غربی در شـهرها مـورد قبول واقـع شـد و روحانیـون هـم کـه از اجرای ایـن طرح معاف شـده بودند سـاکت ماندند. بـا اجرای ایـن طـرح در کنار نوسـازی های شـهری و شهرسـازی های نوین کـه به سـرعت در حال اجرا بـود شـکل و شـمایل شـهرها دگرگون شـده بـود. مدتی بعـد یک نـوع کلاه دیگر کـه به کلاه شـاپو معـروف شـد مـورد اسـتفاده کارمنـدان دولـت و مردان متشـخص شـهرها قـرار گرفت و اسـتفاده از کـراوات هـم در بین آن هـا رواج یافت.

قبـل از اینکـه بـه تغییر بنیـادی وضـع زنـان در دوره رضاشـاه بپردازیم بنگریم کـه قبل از ایـن زمـان زنـان در چه موقعیـت خانوادگی و اجتماعـی بودنـد و در ادامه به دوره رضاشـاه ورود مـی کنیـم. همـا ناطق در ایـن مورد می نویسـد، فرهنگ ضـد زن و تبدیل نمـودن او به کالای کامجویـی در حرمسـراها یـا اندرونی ها و پوشـاندن وی آنچنان که پرتو خورشـید هم پوسـت او را لمـس نکنـد در فرهنـگ دینی مـا در طی قرون و اعصار بـوده و به دوره قاجار به ارث رسـیده اسـت. در تمـام ایـن ادوار نـه تنهـا قشـر روحانی بـه عنوان منبع و منشـاء انتشـار نظـر ناقصان عقـل و ناقضـان دیـن انـواع راهکارهـای بـی رحمانـه و ضـد انسـانی را در مـورد زنـان اعلام و اعمـال نمـوده اسـت بلکـه بسـیاری از فضلای منتسـب به نحله هـای فکری متفاوت اسـلامی بـا قاطعیـت ایـن نظـرات را در مـورد زنـان تأییـد و تبلیغ کـرده اند. انسـان در شـگفت می ماند کـه آیـا ایـن افـراد هیچ خاطـره ای از زحمات مـادر خود در ذهن نداشـته اند و چگونه اسـت که ایـن اندیشـه ورزان زمانـه خـود، ایـن چنین زنان را پسـت و فاقد حقوق و بیشـتر از آن مایه شـر و بـلای جـان مـردان ، ایـن موجودات برتر دانسـته و موجب اسـتخفاف و گناه مـردان می بینند. ایـن ذهـن هـای معیـوب در نتیجه تعلیمات اسـلامی به چنیـن روزی افتاده بودند. امـا ثمره این نـگاه غیرانسـانی، متحجـر و ددمنشـانه موجب فجایع بی شـماری بـوده که بر نیمـی از جمعیت مظلـوم ایـران از صـدر اسـلام تـا کنون اعمـال گردیـده و ایـن کاروان مرگ، وحشـت، تحقیر و

تبعیـض را سـر ایسـتادن نیسـت. البته زنانی بـوده اند که با قبول خطر، ندای جانسـوز خـود را از اعمـاق خوفنـاک ایـن سـیاه چاله عقیدتی گرفتـار در آن به گوش رسـانده اند. از آن جمله اسـت بـی بـی خانـم اسـترآبادی کـه رسـاله ای با عنـوان معایـب الرجـال دارد و در سـال ۱۳۱۲ق. در زمان ناصرالدینشـاه در پاسـخ به رسـاله ای ضد زن به نام تأدیب النسـوان نوشـته اسـت. او می گویـد، خواهـران گـوش بـه پنـد و اندرزهای نویسـندگان تأدیب النسـوان و افـرادی از این قبیل ندهیـد. ایـن مربیـان زنـان کـه خـود را نـادره دنیا مـی دانند بهتـر آنکـه اول به اصـلاح صفات رذیلـه خـود برآینـد کـه گفته انـد ذات نایافته از هسـتی بخش،کـی تواند که بود هسـتی بخش. ایـن عبـارت پـردازان مهمل گو که می خواهند بسـاط تمـدن را برچینند و انسـانیت را تمام کنند در قالـب مغـز متحجـر خـود تمام عالـم را مثل خـود فرض نمـوده و به انـدازه وضـع و خیالات خـود ترتیـب زندگانـی و دسـتورالعمل بـه اهـل علـم می دهنـد. اما خوشـبختانه مـردم مختلف انـد و رأی و تبایـع متخالـف اسـت. آنـان مـی داننـد کـه ایـن نصایـح بـرای تأدیب ما نیسـت. بـرای اثبـات ظلـم بر مظلوم اسـت ولـی خداوند تعالی مردان را عاشـق و معشـوق بـا زنان خلق کـرده و نـه ظالـم و مظلـوم. یـک عمـر به مـا آموختند که نصیحـت پذیرید تـا در دنیـا و آخرت رسـتگار شـوید. خداونـد تبارک و تعالی شـما زنـان را برای مـردان آفریده تا کشـت و زرع راحت و آسـایش خـود را تجویـز کننـد همچنـان کـه پوشـاک مـا را به دلخـواه و سـلیقه خـود بر می گزیننـد. یـک روز عرقچیـن ترمـه، بار دیگر شـلوار گشـاد. آنـان اند که مـا را می آراینـد و برای خوشـامد خویـش بـه آرایش مجبـور می کنند. گفته باید زن در سـرِ خـوان در زیر سـفره نان دو زانـو بنشـیند و سـه انگشـتی غذا بخورد و حـرف نزند و صدا نکنـد و جواب کسـی را ندهد یعنی لال بـازی در بیـاورد و... ایـن مربیـان نـه تنهـا برای مـا کاری انجام نـداده اند بلکـه مملکت را هـم بـه نیسـتی کشـانده انـد. رجال نیسـتند و دجال انـد. همه عمـر گرانمایه را به جـای خدمت خلـق صـرف راحـت خود کـرده اند و نـه از خلق شـرمی و نه از خالـق آزرمی دارند. بـه ما درس تقـوا مـی دهنـد و خـود را فرامـوش کرده انـد. ما کـه در حرم انـدرون و کنج مطبـخ بودیم پس ایـن همـه فسـاد را اینـان بـه پـا کردند. مـی بینیم کـه ثمره تبهـکاری آنان اسـت که امـروز در ایـن سـرزمین هیچ نظـم و نظامی در کار نیسـت.

کلارا کولیـور رایـس کـه در دوره احمدشـاه در ایـران بوده در مـورد وضع زنـان در آن دوره

می نویسد، قرن هاست زنان ایرانی سرنوشت سختی داشته اند و زن ایرانی در اسارت بوده است. پیشرفت او امکان نداشته و تمامی نگرش او در قید و بند بوده و در دنیایی تاریک نگاهداشته شده است. حتی شادی مادر بودن پرتو نوری به زندگانی او نتابانده است. به ندرت اینجا و آنجا زنان روشنفکر یافت می شوند. زنانی که سخت تلاش می کنند تا خود را از دام پایبندی هایی که آداب و رسوم بر آنها تحمیل کرده برهانند. زنان در ایران باستان از مقام و منزلت شایسته و سزاواری برخوردار بودند. احترام آنان نگاهداشته می شد و با مردان هم شأن و هم مرتبه بودند. پسران هرگز در حضور مادرانشان برزمین نمی نشستند. زرتشت این شرایط اجتماعی را پی نهاد اما امروز در مقام و موقعیت زن ایرانی چه مغایرتی به چشم می خورد. زن ایرانی بیرون از خانه در پسِ روبند و درون خانه در پسِ پرده است و از هرگونه فعالیت اجتماعی عام یا خاص که مردان انجام می دهند محروم گشته. به ندرت به دنبال آموزش و تحصیل می رود و کمتر به وی اعتماد می شود و برای او ارزش و احترام قائلند. چگونه می توان از کشوری که زنان آن تا این اندازه عقب نگاه داشته شده اند انتظار پیشرفت داشت. کمتر زنی است که پا از شهر خود بیرون نهاده باشد و اگر چنین زنانی یافت شوند استثناء به شمار می آیند. برخی از آنان به زیارت می روند و به احتمال تعداد انگشت شماری از آنها به شهرهای دیگر نقل مکان می کنند. این امر در صورتی انجام می گیرد که کسب و کار شوهرانشان آنها را به شهرهای دیگر بکشاند. زنان دوست ندارند شهری را که می شناسند ترک گویند زیرا به علت محدودیت های بی شماری که دارند یافتن دوست در مکانی تازه کاری بس مشکل است. همه زنان و دختران شهری چادر سیاه یا آبی سیر بر سر می کنند که کاملاً آنها را می پوشاند و روی آن روبند بلندی از قمیص سفید می پوشند که از بالای پیشانی تا زانو می رسد. این روبند شبکه ای دارد که به ظرافت تمام سوزن کاری شده و روی چشمان قرار می گیرد و با یک قزن قفلی پشت سر بسته می شود. اخیراً نقابی مربع شکل از موی اسب به رنگ سیاه جانشین روبند شده است و آخرین مُد لباس بیرون از خانه به شمار می آید (پیچه) . یک بار همسر یک مأمور ایرانی که چند سال در قسطنطنیه زندگی کرده بود، پس از بازگشت به ایران همانگونه که در اروپا رفت و آمد می کرد بدون روبند از خانه خارج شد مجتهد محل برای او پیغام

فرستاد و او را از این رفتار برحذر داشت و هشدار داد که در صورت تکرار کتک مفصلی خواهد خورد. برای بسیاری از ایرانیان تنها کودکانی که به حساب می آیند پسران هستند و آنچه در زندگی کودک از آن حظ می برند و می ستایند حول محور پسر دور می زند. گفته اند کسی که پسر ندارد نور دیده ندارد. مقدماتی که برای به دنیا آمدن پسر انجام می شود جالب و بی نظیر است اما اگر نوزاد دختر باشد ننو یا گهواره پارچه ای زیبا جایش را به نوعی پست تر می دهد. دیگر نوزاد توزین نمی شود و هم وزن او میان خویشان شیرینی توزیع نمی گردد و از موسیقی و رقص و برنامه های مهیج که برای نوزاد پسر انجام می شود دیگر خبری نخواهد بود. دختران را در خردسالی در حالی که گریه و زاری می کنند و می گویند شوهر نمی خواهند وادار به ازدواج می کنند. بسیاری از آنها را به مردانی می دهند که سن پدر بزرگشان را داشته و همسر یا همسرانی با چندین فرزند دارند. در ایران همچون سایر جاها مردان خوب و دلپسند و دختران ملیح و جذاب یافت می شود اما سطح فکر آنها پایین است و میان زن و مرد روح اتحاد ضعیف می باشد. زن مایملک مرد به شمار می آید و می تواند به دلخواه با او رفتار کند. در مجموع زن ایرانی برای مردان بازیچه و کنیزی بی مزد و مواجب است که آزادی حرکت، عمل و بیان برای او موقوف است. آنان بیسواد و گرفتار خرافات بسیاری هستند. زندگی زنان مشرق زمین قرن ها در سطحی مرده و بی روح سپری شده است. در اوضاع حاکم بر کشور شغل و حرفه برای زنان بی ارزش است. هر دختری باید ازدواج کند و بقیه عمرش را کمابیش گوشه نشین باشد. چنین کسی چگونه می تواند دکتر، معلم، هنرمند، نویسنده یا موسیقیدان شود. تنها کارهایی که زنان به انجام آنها فراخوانده می شوند امور خانه داری، دلاکی گرمابه های عمومی ، سوزن دوزی، پاک کردن و رشتن پشم و پنبه و تنباکو می باشد. برای دگرگونی این وضع به عاملی نیاز است که قادر باشد به آن توان لازم برای دستیابی به ترقی و تعالی بدهد تا شاید زنان هم بتوانند به سهم خود آنچه مورد نیاز خودشان و سرزمینشان است را انجام دهند. دو نیاز برجسته آنان احتیاج به رهبران و بازسازی اجتماعی است. اما تا زنان ایرانی در پی کسب دانش برنیایند احتمال برآمدن هیچیک از دو نیاز پیش گفته نمی رود . از این رو نیاز عمده آنان را باید آموزش دانست. اگر بناست ایرانی نو بنا شود به نیروهای گوناگونی که اکنون

پنهانند نیاز می رود و احتیاج به نیروی زنان جای هیچ حرفی ندارد. دیر یا زود زمان این رهایی فرامی رسد و هرکس به سرنوشت زنان ایرانی علاقه مند است باید از آنان بخواهد خود را برای احراز اهلیت قانونی آماده کنند. آینده ایران تا حد زیادی به پیشرفت زنانش وابسته است و...

چنین است که می بینیم رضاشاه بزرگ در قامت یک منجی برای زنان و در مجموع برای تمام ایرانیان و کشور چند هزار ساله مان ظاهر شد. بی گمان فقط همین اقدام مهم پهلوی ها برای جامعه زنان ایران که آنان را از چنگال ظلم و ستم بایدها و نبایدهای روحانیون رهانیده و امکان تحصیل و شغل و تخصص در جامعه را برایشان فراهم کردند کافی می نمود که تاریخ از آنها به نیکی یاد کند. بگذریم که موارد خدمات آنان بسیار پرشمار است. امروزه این واقعیتی انکار ناپذیر است که در یک جامعه پیشرفته و مدرن حضور زنان در کنار مردان در همه عرصه های اجتماعی اجتناب ناپذیر است و اگر چنین شرایطی برقرار نباشد چنانکه در جوامع اسلامی مشاهده می شود آن جوامع به سوی مدرنیته رهسپار نخواهند شد. با شناخت این واقعیت بود که رضاشاه تلاش کرد زنان را از اندرونی های تعصب آمیز اسلامی که زندان ابد زنان بود نجات داده و وارد صحنه اجتماع و فعالیت های اجتماعی نماید. تاریخ این خدمت بزرگ رضاشاه را به زنان و حتی مردان ایرانی که کاری کارستان بود و سبب ساز بسیاری پیشرفت های بعدی جامعه ایران شد ارج بسیار می نهد. اقدام بزرگ و بی مانند رضاشاه در اجرای کشف حجاب متجلی می شود. برای نخستین بار اقدام به تشکیل سازمانی در امور زنان به نام کانون بانوان شد. در فرایند آزادی زنان و ورود آنها به عرصه اجتماع که ابتدا با تحصیل اجباری برای دختران و پسران اجرا شد به این موضوع اهمیت داده شد که زنان همپای مردان بتوانند به تدریج در مشاغل مختلف حضور پیدا کنند تا برای ساختن ایران مدرن و یافتن جایگاه اجتماعی جدید خود کوشش نمایند. تأکید بر این بود که زنان تحصیلکرده علاوه بر فعالیت اجتماعی مفید خود قادر خواهند بود فرزندان بهتری نیز تربیت کنند. رضاشاه بر این نظر بود که پیشرفت ملی و فراگیر میسر نمی شود تا اینکه زنان از حصارِ خانه ها نجات یافته و در پیشرفت جامعه همکاری کنند. در این راه برای روشن شدن افکار عمومی مقالات متعددی در روزنامه های

متعدد نوشـته می شـد و مثال های گوناگونی از مشـارکت زنان در پیشـرفت و بهسـازی جامعه و بهبـود کیفیـت زندگـی خانوادگـی در کشـورهای پیشـرفته آورده مـی شـد. همچنیـن صاحب نظـران بـه مناسـبت هـای مختلف سـخنرانی هـای متعـددی در این مـورد ایراد کـرده و از حق طبیعـی زنـان جهـت ورود بـه صحنـه اجتمـاع و نجـات از محرومیـت هـای مذهبی دفـاع می نمودنـد. دولـت هم با تأسـیس سـازمان های فرهنگی پشـتیبان زنـان همچون کانـون بانوان و سـازمان پـرورش افـکار در ایـن زمینـه همراهـی مـی کـرد. چنیـن بـود که بـا مجموعـه ای از فعالیـت هـای فرهنگـی و برنامـه هایـی کـه برای زنـان در زمینـه هـای خانوادگـی و اجتماعی طراحـی شـده بـود موضوع اهمیـت حضور زنـان در جامعه به عنـوان نیمی از نیـروی ملت برای سـاختن ایـران نویـن مـورد تأکیـد قرار مـی گرفت. از سـوی دیگر ایـن موضوع مطرح می شـد کـه در جامعـه سـنتی قاجـار با اجرای بایدهـا و نبایدهای عدیـده مذهبی در مورد زنـان آنها را به انـزوا نشـینی در اندرونـی هـا و بی اطلاعـی و بی حقوقی در همه مسـائل اجتماعی و بیسـوادی بـه انـواع خرافـات گرفتار کـرده بودنـد. زن باید در خفـت و خـواری خدمتگزار شـوهر و در واقع اربـاب خـود باشـد و اینکـه هـر وقـت او اراده کـرد زنان دیگـری به صـورت عقدی یـا صیغه یا کنیـز بـه خانـه بیـاورد و همگی را هماننـد اسـرایی در اندرونی طبـق قواعد اسـلامی نگاهداری کند. اینان وظیفه شـان همبسـتری و فرزندآوری و رفت و روب و آشـپزی بود. در مقایسـه، این زندگی سـیاه را با زندگی زنی که تحصیلکرده و آورد اقتصادی داشـت و در شـغلی به کشـورش خدمـت مـی کـرد بازگـو می کردند. از این رو با کشـف حجـاب و امکانات قانونی کـه برای زنان فراهـم شـد و بـا پشـتیبانی و حمایـت های دولـت از زنان بـه تدریـج راه های جدیـدی به روی آنهـا بـاز مـی شـد . از اقدامات مهـم در این زمینه تصویـب لایحه دولت در مجلـس یعنی قانون ازدواج در سـال۱۳۱۰ش. بـود. بـا اجـرای آن و محدودیـت هایی کـه برای مـردان در مورد چند زنـی و صیغـه کردن گذاشـته شـد در ایـن موارد کاهش زیادی حاصل شـده و موضـوع کنیز هم کـه در عهـد قاجـار معمـول بـود در این دوره بـه طور کلـی منتفی گردیـد. یکی از مـواردی که بسـیار روی آن کار می شـد ترویج تک همسـری و روش شایسـته رفتار شـوهر با همسـرش بود و ایـن کـه یـک خانـواده همبسـته و تحصیلکـرده چگونـه از سـعادت بهتـر برخـوردار شـده و فرزندانـی فهیـم تـر پـرورش خواهد داد. امـا جنبش های اجتماعـی زنان بیشـترین تأکید خود را

بـر تحصیـل زنـان گذاشـته بودنـد و آن را سـنگ بنـای پیشـرفت شـان در امـور اجتماعـی و خانوادگـی مـی دانسـتند. دولـت نیـز علاوه بـر احداث مـدارس دخترانـه جدیـد از فعالیت بخش غیر دولتی و خیرین در زمینه مدرسـه سـازی حمایت می کرد. در سـال ۱۳۰۹ش. هفتاد و سـه مدرسـه دولتـی دخترانـه و صـد و چهـل و پنـج مدرسـه خصوصـی دخترانـه وجود داشـت. البته مـدارس دولتـی بـزرگ تر و کلاس های بیشـتری داشـتند امـا فعالیت بخش خصوصـی در این مـورد قابـل تحسـین بـود کـه دو برابر دولت مدرسـه دخترانـه احداث کـرده بودند. در این سـال ۱۶۳۲۸ دختـر فـارغ التحصیـل شـدند. در سـال هـای ۱۳۰۳ تـا ۱۳۲۳ش. درصد دانـش آموزان دختـر بـه کل دانـش آمـوزان به بیسـت و هشـت درصد رسـیده بـود. بایـد توجه داشـت که این رونـد در جامعـه مذهبـی و سـنتی آن زمـان که بـا مخالفت هـای پیگیرانه روحانیون همـراه بود پیشـرفت قابـل ملاحظـه ای بـه شـمار مـی رفـت . در ادامه ایـن رونـد در دوره محمدرضاشـاه ایرانسـاز کـه همـان مسـیر پـدر وطن پرسـتش را با جدیـت دنبال می کـرد، برابـری کامل زنان در امـر آمـوزش و سـایر عرصـه هـای اجتماعـی محقق شـد. از مشـاغلی کـه در ابتـدا در دوره رضاشـاه مـورد اسـتقبال زنـان قرار گرفـت معلمی، پرسـتاری و مامایـی در دو بخـش آموزش و بهداشـت دسـتگاه هـای دولتـی و دو شـغل آرایشـگری و خیاطـی در مشـاغل آزاد بـود. بـرای افزایـش معلمیـن زن در اجـرای قانـون آموزش و پرورش معلم در سـال۱۳۱۸ش. دانشسـراهای دخترانـه در قزویـن، گـرگان، یـزد، بیرجنـد و کرمانشـاه تأسـیس شـد. در ایـن سـال سـی باب دانشسـرای دخترانـه در کشـور مشـغول آمـوزش دختران بودنـد. بجز اینها زنانـی که تحصیلات چندانـی نداشـتند در کارخانـه هـای متعـدد از قبیل ریسـندگی و بافندگی کار می کردنـد. در این میـان کانـون زنـان به عنوان اولین سـازمان دولتی، امـکان فعالیت اجتماعی زنـان را با برگزاری کلاس هـای مختلـف سـواد آمـوزی ، هنـر، خیاطی و ورزشـی فراهم مـی کـرد. در مجموع زن امـروزی کـه در ایـن دوره مورد پشـتیبانی قرار می گرفت عـلاوه بر وظیفـه خانوادگی و پرورش کودکانـی شایسـته بـه عنوان یک مـادر، فرد تحصیلکـرده ای بود کـه حرفـه ای را آموخته و به عنـوان زن پیشـرو در پیشـرفت جامعـه بـا مـردان همـکاری مـی کرد. دیگـر ضعیفـه ای نگون بخـت نبـوده و شـریک زندگـی مرد محسـوب می شـد. از ایـن رو می تـوان بـه صراحت گفت کـه پایـگاه اجتماعی زنان در اجتماع و خانواده در دوره رضاشـاه برای اولین بار پس از ساسـانیان

و حاکمیت اسلام بر ایران دچار تحول بنیادین شد و ارتقاء زیادی پیدا کرد. البته در ادامه توسط فرزند خلف رضاشاه به اوج خود رسید که نه تنها در خاور نزدیک و میانه و به دیگر سخن جهان اسلامی بلکه در آسیا الگویی شایسته از خود به جای گذاشت. در دوره رضاشاه بود که زنان در خانواده و جامعه با مشارکت در امور خانوادگی و بازسازی و نوسازی کشور به منزلت بالایی رسیدند. به خصوص از سال ۱۳۱۰ش. با تصویب قانون ازدواج از نظر حقوقی نیز جایگاه زنان ارتقاء یافت و در این میان روشنگری ها و رهنمودهای فرهنگی در تقبیح چند همسری و دفاع از حقوق زنان و احترام به ازدواج تک همسری پایگاه زنان در جامعه را بالا برد. از دیگر سو با گذشت چند سال از اجرای قانون کشف حجاب، تبعات آن نمود یافته و موجب استحکام بیشتر جایگاه زنان در خانواده و جامعه شد. در زمینه کشف حجاب گفتنی است که قبل از اعلام آن با تمهیدات حکومت فضای اجتماعی تغییر کرده و برخی خانم های طبقه مرفه در تهران توانستند بدون حجاب اسلامی و روبنده با کلاهی زیبا بر سر در خیابان ها ظاهر شوند و شهربانی هم حسب دستور مراقب بود که متعصبین به آنها آسیبی نرسانند. در کلوپ ایران نیز هفته ای یک شب مجلسی برگزار می شد و عده ای از مقامات عالیرتبه با همسران و دخترانشان که بدون حجاب بودند در مجلس حاضر می شدند که این مجالس را رضاشاه به منظور حرکت در مسیر آزادی زنان و کشف حجاب تأیید می کرد. در سال ۱۳۱۱ش، دومین کنگره زنان شرق در تهران برگزار شد و زنان پیشرو کشورهای مسلمان به همراه دو زن روشنفکر ایرانی خانم ها صدیقه دولت آبادی و مستوره افشار در مورد آزادی و حقوق زنان و حق آنها برای تحصیل و فعالیت های اجتماعی سخنرانی کردند. اخبار این کنگره و سخنرانی ها در روزنامه های عمومی و مجلات زنان منتشر می شد تا اذهان مردم روشن شود. در این نوشته ها دولت را به حمایت از درخواست های زنان روشنفکر و زنانی که بدون پوشش اسلامی در خیابان ظاهر می شدند فرا می خواندند. از دیگر مواردی که زمینه را برای کشف حجاب آماده کرد گسترش مدارس دخترانه دولتی و غیر دولتی و دانشسراهای زنان در سطح کشور بود که به با سواد شدن عده قابل توجهی از زنان و ورود آنان به صحنه اجتماع منجر شد. از دیگر پیشگامان کشف حجاب در ایران روزنامه ها و مجلاتی بودند که در آن زمان با مقالات متعدد در زمینه ظلم

و ستمی که بر زنان روا می شد و انواع محرومیت های زنان در امور خانوادگی و اجتماعی قلمفرسایی نموده و مزایای کشف حجاب برای زنان و تأثیر آن در پیشرفت کشور را همچنان که در کشور ترکیه اتفاق افتاده بود بیان می کردند. از جمله این مطالب در روزنامه های زبان زنان به مدیریت زن آزاده و متجدد صدیقه دولت آبادی و روزنامه اطلاعات و مجله جمعیت نسوان وطن خواه به مدیریت ملوک اسفندیاری و مجله جهان زنان به سردبیری خانم فخرآفاق پارسا در مشهد و مجله عالم نسوان به مدیریت خانم نوابه صفوی و غیره منتشر می شد. مجلات زنان در زمینه ضرورت انجام اصلاحات اجتماعی در مسیر آزادی زنان و کشف حجاب و آموزش و پرورش و ضرورت تحصیل آنها تا مرحله دانشگاهی مطلب می نوشتند و مشکلات زنان را در حوزه خانواده و جامعه برشمرده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادند. مورد دیگر کانون بانوان بود که ابتدا به نام جمعیت زنان آزادیخواه ایران خوانده شد. این کانون فعالیت خود را در زمینه آزادی زنان و لزوم کشف حجاب گسترش داده بود و از زنان پیشرو و مردان اندیشمند و اهل علم و ادب برای سخنرانی در کانون به منظور آگاهی زنان به حقوق و آزادی های اساسی خود از جمله کشف حجاب دعوت می کرد و این رویداد ها در روزنامه ها انعکاس می یافت. از این رو در می یابیم که کشف حجاب به یکباره و بدون مقدمه اتفاق نیفتاده بلکه حرکات آزادیخواهانه زنان پیشرو و مردان اندیشمند در حمایت از زنان و اقداماتی که رضاشاه در مورد آزادی آنان انجام داده بود پیش زمینه هایی شدند که سرانجام به اعلام کشف حجاب زنان از سوی رضاشاه منجر شد. سفر رضاشاه به ترکیه و مشاهده زنان ترک که از قیودات اسلامی رها شده و در صحنه اجتماع فعال بودند نیز به عزم رضاشاه در اجرای کشف حجاب قوت بخشید. سرانجام رضاشاه به اتفاق همسر و دو دخترش با لباس اروپایی و بدون حجاب در مراسم فارغ التحصیلی دختران که آنان نیز حجاب نداشتند در دانشسرایعالی دختران در تهران حضور پیدا کرد و طی سخنانی گفت، بی نهایت مسرورم که می بینم خانم ها در نتیجه دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و موقعیت حقیقی خود برده اند. ما نباید از نظر دور بداریم که زنان کشور ما به علت کنار ماندن از جامعه قادر نبودند استعداد و لیاقت ذاتی خود را نشان دهند. در حقیقت من باید بگویم آنها قادر نبودند وظیفه

ای را که نسبت به کشور محبوبشان برعهده داشتند انجام دهند و با خدمت و صمیمیت خود را آنطوری که باید و شاید بشناسانند. اما در حال حاضر علاوه بر حق شخصی مادری می توانند از حقوق و مزایای دیگر اجتماعی بهره مند شوند. ما نباید تصور کنیم که ممکن است نیمی از افراد ملت را به حساب نیاوریم و یا به عبارت دیگر نباید این نیت را داشته باشیم که نیمی از قوه عامله مملکت بیکار و عاطل و باطل بماند. هیچ وقت آماری از زن ها برداشته نمی شد و جزو جمعیت ایران به شمار نمی آمدند. فقط در یک مورد از زن ها آمار برداشته می شد و آن وقتی بود که خواروبار کم می آمد و زن ها را سرشماری می کردند تا خوراکشان را تهیه و تأمین کنند. من نمی خواهم در این باره تأثرات خود را اظهار کنم. من نمی خواهم اقداماتی را که به عمل آمده و ترقیاتی را که انجام یافته ذکر کنم. من نمی خواهم در مقام مقایسه برآمده و فرقی میان امروز و زمان گذشته قائل شوم اما شما خانم ها باید این روز را که روز سعادت و موفقیت شماست روز بزرگی بدانید و از فرصت هایی که دارید برای خدمت به کشور خود استفاده کنید. به عقیده من، ما باید تا آنجا که می توانیم برای سعادت و ترقی کشورمان کار کنیم و استعداد خودمان را برای موفقیت در انجام خدمت به این ملت به کار بریم. ما باید در تعلیم و تربیت افراد ملت کوشا باشیم. اگر چه تعلیم و تربیت در اثر مساعی کارمندان دولت رو به ترقی است ولی هیچ کس نباید از این حقیقت غافل بماند که ملت کار و قدرت می خواهد و هر کسی باید نهایت سعی و کوشش خود را به کار برد و برای سعادت و آسایش مردم بهتر و سخت تر بکوشد. شما خواهران و دختران من حالا که داخل جامعه شده اید و برای پیشرفت خود و کشورتان این قدم را برداشته اید باید بدانید که وظیفه شما این است که برای کشور خودتان کار کنید. سعادت آینده در دست شماست زیرا شما مربیان فرزندان این مملکت هستید و شمایید که باید نسل آینده را تربیت کنید. شما قادر خواهید بود که آموزگاران خوبی باشید و برای ما هموطنان خوبی تربیت کنید. من از شما زنان تحصیلکرده و تربیت شده که از حقوق و منافع خودتان آگاهید و در راه انجام وظایف خود نسبت به کشورتان قدم برداشته اید انتظار دارم به زندگی کنونی راضی باشید و در حدود توانایی خودتان تلاش کنید. در زندگی روزانه خویش صرفه جو و مقتصد باشید و از اسراف و خرج های تجملی خودداری نمایید و به

اقتصاد صرفه جویی در زندگی عادت کنید و به تمام معنا مفید به حال مملکت خود باشید.

در مـورد ایـن رویـداد بـزرگ محمـود جـم نخسـت وزیـر آن زمـان در خاطـرات خـود می نویسـد، مـرا احضـار فرمودنـد و گفتند لباس هـا و آرایش خانم ها خوبسـت. حیف اسـت که زن هـا خـود را پنهـان کننـد. اگـر هم عیـب و نقصی در کارشـان باشـد بایـد خودشـان آن را رفع و رجـوع کننـد. برای اول کار خیلی سـلیقه به خـرج داده اند. باید خیاط ها و کلاه دوزها را تشـویق کـرد کـه مدهـای قشـنگ و سـنگین و ارزان بـه بـازار بیاورند. ما میلـه های زندان را شکسـتیم حـالا خـود زندانی آزاد شـده وظیفـه داردکه بـرای خودش به جای قفس، خانه قشـنگی بسـازد. دقـت کنیـد کـه این قبیل جلسـات و مراسـم تکرار شـود تا خانم هـا مرتب در آنها حضـور یابند و بیشـتر به آداب و رسـوم اجتماع و معاشـرت عـادت کنند.

روزنامـه تجـدد در مـورد ایـن رویـداد تاریخـی نوشـت، دیـروز (هفـده دی) یـک صفحـه دیگـر بـر افتخـارات تاریخـی مملکت افزوده شـد. دیـروز یک قدم بسـیار بزرگ و بلنـدی در راه سـعادت و تأمیـن حیات اجتماعی این کشـور برداشـته شـد. تاریخ هفدهم دیمـاه ۱۳۱۴ش. یک مبـداء جدیـد مهمی اسـت کـه در آن روز بـرای اولین بـار در تاریخ حیات اجتماعـی این مملکت سرمشـق بزرگـی بـرای سـعادت و نیکبختـی جامعـه ایرانی داده شـده اسـت. قرن ها زنـان این کشـور در جهالـت و مذلـت بسـر بـرده و در حقیقت نیمی از پیکـر این جامعه فلـج و از کار افتاده بـود . دیـروز به این سـیه بختـی و جهالـت نیز خاتمه داده شـد.

محمدرضاشـاه در کتـاب مأموریـت بـرای وطنـم در ایـن مـورد مـی نویسـد، هنگامـی که پـدرم بـه تخـت نشسـت مصمم گشـت کـه زنـان را از بار سـنگین آداب و رسـومی کـه آنان را مقیـد سـاخته و اثـر آن دامنگیـر ملـت ایران نیز گشـته اسـت آزاد سـازد. منظـور وی آن بود که فکـر زنـان را ترقـی دهـد و مادرانی دانشـمند و افرادی شایسـته به اجتمـاع ایـران بیافزاید تا در نوبـه خـود فرزندانـی بـا فضایل اخلاقـی و تربیت اجتماعی برای کشـور بـار آورند. پـدرم به رفع حجـاب اقـدام کـرد و در اثر تشـویق و ترغیب او در سـال ۱۳۰۹ش. برای نخسـتین بار بعضی از بانـوان طبقـه اول در خانـه هـای خود و مجالس مهمانی بـه لباس زنان اروپایـی در آمدند و عده کمـی هـم جـرأت کردند بـدون حجاب در خیابـان ها ظاهر شـوند... در سـال ۱۳۱۳ش.که پدرم دانشـگاه تهران را تأسـیس نمود مقرر داشـت که دوشـیزگان حق ورود داشـته باشند و همچنین

بسیاری از دوشیزگان ایرانی به تشویق پدرم برای کسب علم و هنر به خارج از کشور عزیمت کردند و عده کثیری به تشویق وی در وزارتخانه ها و ادارات دولتی و خصوصی مشغول به کار شدند و در امور اجتماعی و خدمات عمومی نیز علاقه روزافزون به منصه ظهور رساندند. در سال ۱۳۱۳ش. آموزگاران و دختران دانش آموز از داشتن حجاب ممنوع شدند و افسران ارتش با زنانی که حجاب داشتند راه نمی رفتند. در روز هفده دی ۱۳۱۴ش. پدرم با اعلام کشف حجاب قدم نهایی را در این راه برداشت و از مادر و خواهرانم خواست که بدون حجاب همراه وی در یکی از جشن های مهم و رسمی کشور حاضر شوند. جشن مزبور به مناسبت اعطای دانشنامه به بانوانی که از دانشسرایعالی فارغ التحصیل شده بودند برگزار می شد. و موقع بسیار مناسبی برای اعلام این تصمیم عمومی بود... اقدام رضاشاه موفقیت کامل یافت و متعاقب آن پدرم دستور منع حجاب را صادر کرد. به موجب این دستور هیچ زنی یا دوشیزه ای حق پوشیدن چادر و نقاب نداشت... اقداماتی که پدرم برای ترقی و پیشرفت معنوی بانوان به عمل آورد طبعاً با مخالفت هایی مواجه گردید ولی با آن شهامت و دوراندیشی فطری که داشت موانع را از پیش برداشته و راه را هموار می ساخت. چنانکه مثلاً در سال ۱۳۰۷ش. که مادرم به زیارت حضرت معصومه به قم مشرف شده بود با وجود آنکه خود و همراهانش در نقاب بودند ولی باز چون چادرشان کمی کوتاه بود از طرف بعضی از متعصبین جاهل مورد طعن و توهین قرار گرفتند. به مجرد اینکه به تهران رسیدند پدرم با چند کامیون سرباز به آن شهر رفت و عامل آن اهانت را شخصاً تنبیه فرمود... جریان از این قرار است که در سال دوم پادشاهی رضاشاه، به آیت اله بافقی کلیددار معصومه قم که از بنیان گذاران حوزه علمیه قم به همراه آیت اله حائری یزدی بود خبر می دهند که یکی از دختران شاه در حرم چادر از سرش افتاده یا کنار رفته است. او برای قدرت نمایی فوراً خود را به حرم رسانده و به همسر رضاشاه و دخترانش ناسزا می گوید. وقتی رضاشاه در بازگشت همسر و دخترانش از قم از جریان اطلاع پیدا می کند به سرعت با عده ای نظامی به قم رفته و در حرم معصومه بافقی را احضار می کند و همانجا در حضور همه اطرافیان او را زیر مشت و لگد می گیرد و سپس او را به تهران برده و تحویل زندان می دهند و سرانجام از قم تبعیدش می کند. این برای نخستین بار بود که

یکـی از معتبرتریـن مجتهدین کشـور چنین مفتضحانـه تنبیه و تبعید می شـد و از ترس صدایی از روحانیـون قـم و دیگر نواحـی در نیامد.

از نظـر رضاشـاه خـود اتکایـی ملـی وقتـی فراهم می شـد که زنان بـه همـراه اقلیت های مذهبـی کـه بعلـت تعصبات اسـلامی و عقاید واپسـگرایانه روحانیون از حقـوق اجتماعی محروم بوده اند با حقوق برابر با مردان مسـلمان در زندگی شـخصی و سرنوشـت کشـور سـهیم باشـند. او همـواره بـر ایـن مسـئله تأکیـد می کـرد که همه ملـت باید در راه رسـیدن به تجـدد و جامعه نویـن مشـارکت کننـد. از ایـن رو عـلاوه بـر اقلیـت هـای مذهبی بـرای دسـت یافتن زنـان به حقـوق فـردی و اجتماعـی شـان قبل و بعد از کشـف حجاب از آنها پشـتیبانی می کـرد. در دوره رضاشـاه بـا وجـود مخالفت هـای متعدد روحانیـون و مقاومت قشـریون مذهبی وابسـته به آنان، زنـان کشـور بـه دسـتاوردهای مهمـی دسـت یافتـه و به تدریـج در تحصیـل و ورود بـه عرصه اجتمـاع در موقعیـت هـای شـغلی گوناگون در مسـیری پیشـرو و برگشـت ناپذیر قـرار گرفتند و چنیـن بـود کـه زنان با رهـا شـدن از اجبارها و بایدها و نبایدهای پرشـمار اسـلامی در مشـاغل جدیـد همچـون پرسـتاری، معلمـی، دبیـری دبیرسـتان، پزشـکی و خدمـات بهداشـتی و کار در کارخانـه هـای مختلـف به فعالیت و خدمت به هم میهنان و کشـور مشـغول شـدند و با گذشـت زمـان بـه ایـن گسـتره کاری افـزوده شـد. بـا گشـایش دانشـگاه تهـران طبق دسـتور رضاشـاه دختـران همانند پسـران به تحصیلات عالیه دسـت یافتنـد. به این ترتیب در دوره رضاشـاه برای نخستسـن بـار زنان سـتم کشـیده و مظلوم ایـران زنجیرهای اسـتبداد مذهبی را از هم گسسـته و بـه عنـوان هموطـن برابر با مـردان موقعیت خـود را مسـتحکم نمودند.

اصلاحات اجتماعی، امور داخلی و سیاست خارجی

اصلاحـات اجتماعـی دوره رضاشـاه تأثیر مهـم و غیرقابل کتمانی نه تنهـا در دوره حضور او در صحنـه نظامـی و سیاسـی ایـران کـه در دهـه هـای بعد حتـی تا حـال حاضر از خـود بجای گذاشـته اسـت. اصلاحـات اجتماعـی از اهمیت ویژه ای در پیشـرفت یک کشـور برخودار اسـت. در صورتـی کـه ایـن کار با خـرد ورزی انجام شـود تأثیرات ارزشـمندی در تغییر دیـدگاه مردم و تغییـر و تحـولات ژرفـی در تمـام عرصه هـای حیـات اجتماعی از خود بجـای می گـذارد. البته موفقیـت در ایـن راه کار هـر حکمرانی نیسـت و در تاریخ دیرسـال ایران اندک رهبرانی توانسـته انـد ایـن تحـولات عمیـق اجتماعی را تحقـق ببخشـند همانند کـوروش کبیر، داریـوش بزرگ، اردشـیر پاپکان و سـرانجام رضاشـاه بزرگ. اقدامات دوران سـاز این مرد بزرگ را در زمینه های مختلـف ملاحظـه کردیـم امـا بجاسـت در هـر گامـی کـه از سـال ۱۳۰۰ش. با او بـه پیش می رویـم خواننـده منصـف و فرهیختـه تمـام آنچه را که در دوره صد و سـی و چهار سـاله شـاهان قاجـار بـر ایـران و ایرانـی رفتـه در نظـر داشـته و در یـک کفه تـرازو قرار دهـد و آنچـه در دوره بیسـت سـاله رضاشـاه ایـران و ایرانـی بدسـت آورده در کفه دیگر تـرازوی تاریخ بگذارد تا سـره را از ناسـره بهتـر تشـخیص دهـد. کشـوری کـه در اثـر بیکفایتـی هـا و خیانـت هـای دسـت انـدرکاران قاجـاری و یـاران روحانـی شـان به ذلـت و زبونـی افتـاده و مردمانی که گرفتـار فقر، بیسـوادی، تعصـب مذهبـی، خرافـات و انـواع بیماری هـا بودند و گمانـی بر آنان نمـی رفت که راه نجاتـی برایشـان باشـد. زیـرا دیگـر در آنهـا نشـانی از دلیـری و پایمردی بـرای بهبود وضع خود و میهن شـان مشـاهده نمی شـد و سیاسـت ورزانش بجز انگشـت شـماری، جمعی فاسـد و خودفروختـه و نوکـر انگلیـس یـا روسـیه بودند و روحانیونی که بیشـتر و بیشـتر مردم را اسـیر خرافـات و تعصبـات بـی پایـه مذهبـی نمـوده و هـر کـدام بـا حکمرانان فاسـد در حـال چپاول آخریـن تـوش و تـوان مالـی مردم بودنـد. رضاشـاه در چنین جامعه نیـم مرده ای که بخشـی از عوامـل سـیه روزی ملـت یعنـی روحانیون هنـوز در آن فعـال بوده و بـا توجیهات دینی سـد راه پیشـرفت جامعـه و حکومـت نوپـا می شـدند، بـه کار پرداخـت. دو قدرت ایـران بر بـاد دِه یعنی روسـیه و انگلیـس نیـز بـه تدریج با شـگفتی مـی دیدند گویـا این حکومـت نوپدید مـی خواهد

نفـوذ آنهـا را کـم و کمتر کرده و اسـتقلال کشـورش را حفظ نماید. رضاشـاه می کوشـید این دو کشـور قدرتمنـد را کـه ایـران را در تیول خویش داشـتند مهار نماید. وی کوشـید از فرصت پیش آمـده اسـتفاده کـرده و بـا برنامـه ریـزی وکار و کوشـش جامعـه را دگرگون سـاخته و در مسـیر پیشـرفت و تمـدن عصـر جدیـد قرار دهـد. این بود روشـن بینی، وطن پرسـتی و درایـت و عزم راسـخ مردی جسـور و شـجاع کـه با این همـه موانع با هدف گذاری درسـت و نگرشـی عملگرا و خسـتگی ناپذیـر خـود را وقـف ایـن امـر سـترگ کـرده بـود. اصلاحـات اجتماعـی گوناگـون رضاشـاه بـه راسـتی عمیق و تأثیرگـذار بود و جامعه خمـوده ایران را با تکانـه ای جانانه دگرگون کـرد. در عهـد رضاشـاه بـا برقـراری آزادی زنـان و کشـف حجـاب و وارد شـدن زنـان بـرای نخسـتین بـار پـس از اسـلام در صحنه زندگـی اجتماعی بـه تدریج چند همسـری و صیغه بازی ملّایـی در نظـر اغلـب مردم نکوهیده تلقی شـد و خانواده تک همسـری اسـاس و قـوام بهتری یافـت. از سـوی دیگـر وقتـی مـردم، میهـن را یکپارچه دیـده و کشـورهای بیگانـه دیگر حضور نظامـی در کشـور نداشـته و امنیـت برقرار شـده بود به تدریـج حس همیت و دلیری و اسـتقلال خواهـی ملـی شـان تقویـت شـده و آمـاده دفـاع از ایـن ودیعه مهـم و حفظ آن شـده بودنـد. از سـویی بـا برافتـادن ملـوک الطوایفـی و یکپارچگـی ملـی، لبـاس امـروزی مـردان، آزادی زنان، تحصیـل همگانـی رایـگان و آموزش زبان فارسـی در مـدارس به عنوان زبان مرجـع به یگانگی همـه ایرانیـان بـا یکدیگـر بیـش از پیـش کمک شـد. بـا اجـرای قانون نظـام وظیفـه و حضور جوانـان مناطـق مختلـف کشـور بـه مدت دو سـال در ارتـش ضمن آمـوزش و انجـام مأموریت هـای نظامـی بـا شـرکت در کلاس های سـواد آمـوزی و در معاشـرت بـا یکدیگر و افسـران و درجـه داران ارتقـاء یافتـه و به انسـان هـای جدیدی با نگرشـی نو پس از پایان خدمت سـربازی بـه زاد بـوم خویـش بـاز می گشـتند و نقش فعالی در پیشـرفت هـای اجتماعی بعـدی به عهده مـی گرفتنـد. از دیگـر مـواردی که پـس از قاجارها رونـق گرفت احتـرام به بـزرگان تاریخ ایران و اندیشـه ورزان فرهنـگ و ادب فارسـی بـود. رضاشـاه دسـتور داد یادمـان هـای با شـکوهی بر مـزار آنهـا سـاخته شـود و بناهـا و آرامـگاه هـای قدیمـی را بازسـازی کردنـد. مردم کـه از نقاط مختلـف کشـور بـه شـهر های دیگـر می رفتنـد از بناهای جدید سـاخته شـده بر مزار سـعدی ، حافـظ، باباطاهـر، فردوسـی و دیگـران بازدید مـی کردند. بعلاوه بـا عملیات اکتشـافی در تخت

جمشـید و مرمـت کـردن آن و آشـنایی بیشـتر مردم با تاریخ پرشـکوه باسـتانی، آنان بـا غرور و افتخـار از ایـن مـکان هـا بازدید مـی نمودند. در تهـران با افتتاح مـوزه ایران باسـتان و در برخی مراکـز دیگـر اسـتان هـا با سـاختن مـوزه هایی که آثـار پیشـینیان در آنها قـرار گرفت بـر غرور ملـی و خودبـاوری ملـت افـزوده شـده بود. چنانکـه جشـن و همایش هـزاره فردوسـی و افتتاح آرامـگاه با شـکوه آن حکیم بزرگ در پاییز ۱۳۱۳ش. بوسـیله رضاشـاه و نام گـذاری میدان های زیبـا در شـهرهای مختلـف به نام ایـن بزرگمرد فرزانه، شـاهنامه خوانی و وطـن خواهی را بیش از پیـش در بیـن مـردم رواج داد. مـورد دیگـر این بود که رضاشـاه از تولید داخلـی در همه زمینه هـا پشـتیبانی نمـوده و مـردم را تشـویق بـه خریـد کالاهـای داخلی می کـرد. نمایشـگاه های متعـددی از تولیـدات داخلـی در شـهرهای بـزرگ برگزار می شـد و دولت هم بـه تولید کنندگان یـاری مـی نمـود. ایـن اقدامات علاوه بـر تشـویق تولیدکنندگان بـه بهبود کیفیـت کالای خود، بـا همراهـی مـردم در خریـد کالاهای داخلی به سـودآور شـدن فعالیـت های صنعتی در کشـور مـی افـزود. انجـام اصلاحـات قضایی و عرفی شـدن آن از دیگر دسـتاورد های بزرگ رضاشـاه بـرای ایرانیـان بـود و این مسـئله که امور کشـور بر اسـاس قوانیـن عرفی عصر جدیـد اداره می شـد موجـب گردید کـه برای اولین بـار ایرانیان از حقوق فـردی و اجتماعی برخوردار شـوند. این دسـتاورد ارزشـمند باعث خشـنودی و دلگرمی بسـیار مردم شـده بود. تشـویق رضاشـاه به ایجاد فضـای سـبز و درختـکاری در شـهرها و احداث پارک هـا و گلکاری ها نیز به یکی از دلخوشـی هـای مـردم مبدل شـد. بـا انجام فعالیت هـای متعدد عمرانی و شهرسـازی و احداث مدرسـه ها و دبیرسـتان ها و بیمارسـتان ها و ادارات مختلف دولتی و عملیات گسـترده راهسـازی همراه با احـداث هـزاران پـل بـزرگ و کوچـک و تونل و همچنیـن احـداث راه آهن سراسـری و کارخانه هـای متعـدد صنعتـی چنـان شـرایطی رقم خـورده بـود که عـده بسـیاری در مشـاغل جدید به اشـتغال یافتـه بودنـد. بـا بالا رفتن سـطح رفاه بسـیاری از خانواده هـا و آموزش هـای حرفه ای فنـی حیـن کار، نـگاه و انتظـار مردم به زندگی و آینده خود و فرزندانشـان ارتقـاء یافته و آن ملت خمـوده غـرق در گریـه و زاری و عزاداری و ملّامسـلکی به تدریج روحیه تـازه ای پیدا کرده بود. رضاشـاه مظهـر تجسـم روحیـه ای در مـردم ایران شـد که مشـخصه آن بیداری ملی، نوسـازی کشـور، یکپارچگـی سـرزمینی و حفـظ تمامیـت ارضـی میهـن بـود و همـه آن دسـتاورد هـای

سترگ موجب همبستگی و غرور ملی و خودباوری مردم شده بود. رضاشاه بر آن نبود که روحانیون را از بین ببرد. بلکه نظرش این بود که آنها به جای پرداختن به امور مذهبی، خود را در همه کارهایی که آشنایی ندارند و به آنان مربوط نیست دخالت ندهند. زیرا روحانیون با ایجاد روابطی با این و آن از نفوذ مذهبی خود سوء استفاده کرده و منافعی کسب می کردند و در این راه به اساس آن کار ضربه می زدند. در نتیجه با این شیوه ها فساد و تباهی را در کشور گسترش می دادند. این کاریست که پیشینیان آنان در عهد قاجار و قبل از آن با مردم و مملکت کرده بودند. رضاشاه ذات نفع پرست و انیرانی آنان را به خوبی می شناخت، از این رو آنها را از هر کار غیر دینی بازداشت و این کاری بس سترگ و یگانه بود. رضاشاه سعی میکرد در امور اجتماعی روحانیون را نادیده بگیرد. برای دورکردن آنان از امور غیرشرعی از جمله مشاغل قضایی را که به خود اختصاص داده بودند با ایجاد نظام قضایی عرفی از آنها گرفت. دفاتر اسناد رسمی را هم از انحصار آنان در آورد. موقوفات که از قدیم به شکل زمین کشاورزی و ملکی و قنوات، خانه ، حمام، مغازه، کاروانسرا و غیره جمع شده بود منبع درآمد سرشاری بود که روحانیون از آن سوء استفاده شخصی کرده و به هیچ نهادی پاسخگو نبودند. بسیاری اوقات در رویارویی با یکدیگر برای در اختیارگرفتن اموال وقفی از گروه های چماقدار و قمه کش وابسته به خود استفاده می کردند که چنین مواردی در عهد قاجار به دفعات اتفاق افتاده بود. رضاشاه برای اینکه این اموال عمومی را از چنگ مفتخوران روحانی درآورده و در جهت منافع ملی استفاده شود از طریق دولت و مجلس قوانینی را گذراند که بر اساس آن کنترل دولت را بر سازمان اوقاف ممکن ساخت. اولین کار سازمان اوقاف مشخص کردن حدود و ثغور املاک وقفی و ثبت آن در دفاتر رسمی سازمان اوقاف بود و سعی شد درآمد حاصل از اوقاف معین و مشخص شود. دیگر اینکه نحوه هزینه کرد آن را نیز دولت تعیین نمود و پنجاه درصد درآمد اوقاف به آموزش و پرورش تعلق گرفت تا در احداث مدارس و دبیرستان ها و تهیه لوازم آزمایشگاهی آموزشی و چاپ کتاب و کمک به دانش آموزان کم بضاعت مصرف شود. به این ترتیب دست روحانیون از حیف و میل اموال وقفی تا حدود زیادی کوتاه شد. رضاشاه اداره امور اجتماعی را به اندیشمندان تحصیلکرده ملی گرا و نوگرا داد و به دیگر سخن ایران را به ایرانیان

راستین سپرد و آنها بودند که پروژه عظیم نوسازی و حرکت به سوی مدرنیته را به رهبری او پیش می بردند. در این میان به تدریج اقتدار و منزلت ملّاها که در جامعه بیسواد و متعصب مذهبی با روابط فاسد مافیایی امکان رشد داشت با تغییر وضعیت اجتماعی به باد فنا می رفت. بی جهت نیست که از همان زمان تا کنون روحانیون و اسلامیست ها دشمن سرسخت رضاشاه بزرگ و خاندان ایرانساز پهلوی می باشند. اما رضاشاه نیک دریافته بود تا این قشر واپسگرا و نفع پرست و فساد پرور مهار نشود اساساً هیچ اصلاح اجتماعی امکان موفقیت ندارد. با این حال ملّاها تا جایی که امکان داشت با هر اصلاح اجتماعی به مخالفت بر می خواستند حال می خواهد شناسنامه دار شدن مردم باشد، یا تغییر لباس مردان از شلوار گشاد کرباسی و قبا و شال کمر و عمامه ای بر سر به لباس های امروزی ، یا ایجاد مدارس و دبیرستان های نوین و دانشگاه، یا برداشتن حجاب و آزادی زنان و کار کردن خارج از خانه آنان ، یا جایگزین کردن حمام خزینه با دوش، یا احداث سینما، تئاتر، کافه رستوران، آموزش و اجرای موسیقی و گوش سپردن به رادیو یا گرامافون و... اما این حرکات مرتجعانه آنها راه به جایی نمی برد و ایران به سوی تغییر وضعیت اجتماعی و نوسازی و پیشرفت گام بر می داشت. در دوره رضاشاه با برنامه های نوسازی کشور در امور عمرانی، بهداشتی، صنعتی، آموزشی و غیره شرایطی پیش آمده بود که همواره روحانیون واپسگرا و دشمن نوگرایی در مقابل هر اقدامی در جهت نوسازی و یا لوایح قانونی در این زمینه مخالفت می کردند و به بهانه های واهی با قشریون وابسته به خود ندای واسلاما سر می دادند. اما رضاشاه با قاطعیت در مقابل هر یک از این حرکات واکنش نشان داده و آنان را به گوشه ای می راند. مردم هم که به ماهیت عقب مانده و سلطه گر و مفت خور ملّاها بیش از پیش پی می بردند طرفدار طرح های نوسازی رضاشاه شده بودندکه بوضوح تأثیر معناداری در زندگی آنان می گذاشت. چنین بود که بسیاری از مردم از ملّاها دوری می کردند و برای نخستین بار این قشر سلطه گر و همه چیزخواه به تدریج در انزوا قرار می گرفت. حال آنکه همواره بر محبوبیت رضاشاه افزوده می شد. مردم به این واقعیت پی برده بودند که کشورشان در عهد قاجار زیر سلطه سلاطین و روحانیون آلت دست بیگانه بود ولی اکنون مستقل و رو به پیشرفت است و هر روز که می گذشت ملی گرایان

علاقـه منـد بـه پیشـرفت و نوسـازی با مباهات به پیشـینه پـر افتخـار تاریخی خود بـرآن بودند کـه هماننـد نیـاکان در مسـیر تمـدن جدیـد موفق باشـند. رضاشـاه با گـردآوری افـراد کارآمد و میهـن دوسـت از دولتمـردان باتجربـه و خـردورز پشـتیبانی می کرد و با مشـورت بـا اهل علم و سیاسـت ایـن مجموعـه را محـور و موتور برپایـی طرح های بلند پروازانه توسـعه قـرار داده بود. بـرای جلوگیـری از فسـاد دامنگسـتر بجـای مانـده در افـکار کارمنـدان بـا ایجاد سـازمان های نظارتـی آنـان و مجریـان طـرح هـا را تا حد امـکان کنترل مـی کرد. ایـن بزرگمرد بـرای اولین بـار در تاریـخ ایـران پس از اسـلام، طبق قانـون برای اقلیت هـای مذهبی حقوقـی برابر با دیگر هموطنـان قائـل شـده و از حقـوق فـردی و اجتماعی آنان در مقابـل روحانیون دفـاع کرد. چنین بـود کـه این هم میهنان سـتمدیده برای نخسـتین بـار در وطن خودشـان احسـاس آزادی کرده و بـا شـور و شـوق در همـه زمینه ها شـروع بـه فعالیت نموده و به پیشـرفت های زیادی دسـت یافتنـد. امـا او بـه مبلغـان خارجـی مسـیحی که با احـداث مدرسـه و دبیرسـتان و بیمارسـتان با کمـک سـفارتخانه هایشـان و وجوهـات مالـی کـه از کشورشـان دریافت مـی کردنـد و فعالیت خیرخواهانـه یـا آموزشـی در لفـاف دیـن انجـام مـی دادنـد بسـیار بدبیـن بـود و آنهـا را کانون یارگیـری و جاسوسـی دانسـته و در تصمیمـات خـود آنـان را از اقلیـت های مذهبـی ایرانی مبرا می سـاخت. رضاشـاه معتقد بود که اصلاحات اساسـی کشـور را باید بر پایه اصول درسـتی پی ریـزی کـرد و در اجـرای آن آداب و رسـوم ملـی را در نظر می گرفت و با الهـام از تاریخ پرافتخار ایـران باسـتان سـعی بر تقویت حـس وطن دوسـتی و غرور ملی مردم داشـت. از آن گذشـته به مفاخـر ایـران در دوره اسـلامی نیـز اهمیت می داد و بر کار سـترگ فردوسـی بزرگ و سـعدی و حافـظ و خیـام و دیگـران ارج مـی نهـاد. او به درسـتی و با روشـن بینی از خطرکمونیسـم برای کشـور آگاه بـود و مـی دانسـت کـه اگر آنها با کمک روسـیه شـوروی قدرت بگیرنـد مملکت در خطـر نابـودی قـرار خواهـد گرفـت. از این رو نسـبت بـه فعالیت های گـروه های مارکسیسـتی بسـیار حسـاس بود و سـعی می کرد که نتوانند در کشـور ریشـه بدوانند. در دوره رضاشـاه قانون اساسـی مشـروطه بـا اصـلاح برخـی از مواد آنکـه مربوط بـه تغییر سـلطنت از قاجار بـه پهلوی مـی شـد برقـرار بود. مجلس شـورای ملی صد و سـی و شـش نماینده داشـت کـه در این میان یـک نفـر نماینـده زرتشـتیان، یک نفـر نماینده یهودیـان و دونفـر نماینـده ارامنه کشـور بودند.

نماینـدگان بـه مـدت دو سـال انتخاب می شـدند و انتخاب شـان تا دو سـال دیگـر بلامانع بود. هـر مرد بیسـت و یکسـاله بجـز نظامیـان و محکومین به جرم جنحـه یا جنایی می توانسـت در انتخابـات مجلـس رأی بدهـد. هـر طرحـی کـه از وزارتخانـه ای بـه مجلـس می رفـت ابتدا در کمیسـیون هـای تخصصـی مطـرح و سـپس در صـورت تصویـب مجلـس بـه امضاء شـاه می رسـید و جنبـه قانونـی پیـدا می کرد. اما قـوه مقننه و قوه مجریـه جدا از هم بـوده و حق دخالت در امور یکدیگر را نداشـتند. نخسـت وزیر از سـوی شـاه تعیین می شـد و وزرا توسـط نخسـت وزیـر انتخـاب و زیـر نظـر او کار می کردنـد. وزارتخانه ها شـامل وزارت داخله یا کشـور، وزارت خارجه، وزارت جنگ، وزارت دارایی، وزارت دادگسـتری، وزارت فرهنگ، وزارت راه، وزارت پیشـه و هنـر، وزارت پسـت و تلگـراف، وزارت دربـار و دو اداره کل بازرگانی و کشـاورزی بودند. اجرای قوانین مصوبه مجلس بعهده دولت بود. کشـور به ده اسـتان تقسـیم و هر اسـتان یک اسـتاندار و هـر شهرسـتان یـک فرمانـدار و هر بخـش و دهسـتان یک بخشـدار و یک دهدار داشـت. در هر شـهر یک انجمن شـهر از بزرگان و معتمدین شـهر انتخاب می شـد که با شـهردار در امور شـهری همـکاری مـی کردند. قوانین دادگسـتری آن دوره از قوانین دادگسـتری کشـور فرانسـه اقتبـاس و بـه دو بخـش قوانیـن مدنـی و قوانین جنایی تقسـیم می شـد. این قوانیـن به ترتیب از پاییـن بـه بـالا بـه وسـیله دادگاه های بخش، شهرسـتان و اسـتان اعمال می شـد و همه این محاکـم از دیـوان عالی کشـور که عالـی ترین مرجع قضایـی بود تبعیت می کردنـد. اگر حکمی پس از طی مراحل قانونی به دیوان عالی کشور می رفت رأی دیوان عالی لازم الاجرا بود.

بـی گمـان یکـی از خدمـات بـزرگ رضاشـاه تأسـیس بانک ملـی و بانـک هـای دیگر در کشـور بود. تأسـیس بانک ملی در تسـهیل رشـد اقتصادی کشـور سـهم بسزایی داشـت. قبل از آن امور مالی ایران از طریق بانک شاهنشـاهی انگلیس در دسـت این کشـور بود و در بسـیاری اوقـات بـا جلوگیـری از پرداخت تسـهیلات بانکی به دولت ایـران، وزارت خارجـه انگلیس دولت را مجبـور مـی کـرد کـه به امیال و خواسـته های متعدد انگلیسـی هـا تن در دهـد. ضمن اینکه از طریـق فعالیـت ایـن بانـک انگلیسـی در ایـران سـود سرشـاری هـم عایدشـان مـی شـد. اما بانـک ملـی توانسـت خزانـه مملکـت را از دسـت بیگانـگان برهاند و بـا ارائه کمک هـای مالی بـه دولـت، کشـور را از نیـاز مالـی بـه دیگر کشـورها رهایی بخشـید. رضاشـاه با سـخت گیری

در انضباط مالی و امساک در هزینه کردن ذخیره ارزی ناچیز کشور بجز در موارد ضروری کارها را از طریق دولت و بانک ملی پیش می برد. چنانکه هرگونه هزینه ارزی را وزارت مالیه می بایست به اطلاع نخست وزیر برساند و او شاه را در جریان بگذارد. در غیر این صورت برداشت از ذخیره ارزی ناممکن بود. بانک ملی برای تسهیل و تقویت امور مالی خزانه کشور اقدام می کرد. همچنین با اعطای وام های بازرگانی و صنعتی و خدمات کشاورزی و فعالیت های عمرانی از قبیل احداث راه ها، راه آهن، سدها، انواع کارخانه ها و اعطای تسهیلات برای امور زیربنایی شهری از قبیل شهرسازی ها و احداث خیابان ها و خانه سازی ها و کارخانه های برق و لوله کشی آب و بیمارستان ها و دیگر خدمات عمومی شهری به شهرداری ها و سایر دستگاه های ذینفع کمک مالی می کرد. این خدمات با تأسیس بانک های کشاورزی و رهنی در برخی زمینه ها شکل گسترده به خود گرفت و تأسیس شرکت بیمه ایران هم توانست خدمات بیمه ارزان تری را به فعالین بخش اقتصادی ارائه دهد. تأثیر این مجموعه خدمات آنچنان در جامعه دامنگستر و مفید بود که میلیون ها ایرانی از آنها بهره برده و در ارتقاء سطح زندگی مردم بسیار تأثیرگذار شد. به این ترتیب با موفقیت آمیز بودن ایجاد سیستم های نظارتی برای جلوگیری از فساد مالی در دستگاه های دولتی که حاصل پیگیری های مستمر رضاشاه و تلاش او و همکارانش بود، امکان تأمین امور مالی طرح های عمرانی بسیار در سطح کشور از منابع داخلی میسر شد. در نتیجه این فرصت فراهم گردید تا بتوان مطابق خواست رضاشاه و ملیون همراهش سیاست خارجی مستقلی با دیگر کشورها در پیش گرفته شود و برای نخستین بار کشور از زیر بار دو قدرت استعماری روسیه شوروی و انگلستان رهایی یابد. هر چند که این دو کشور اقدامات میهن پرستانه رضاشاه را بر نتابیدند و مترصد فرصت بودند تا بار دیگر زهر خود را بر پیکر ایران و ایرانی بریزند. در سال هایی که پروژه های عظیم عمرانی در زمینه راهسازی گسترده و احداث راه آهن سراسری در کشور در حال انجام بود بیشترین سهم بودجه که بیش از یک سوم آن بود به این طرح های عظیم اختصاص یافت.

موضوع کشف حجاب و آزادی زنان و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه رفتن آنها از خدمات بی مانند رضاشاه به ایرانیان و بویژه زنان بود. زن ایرانی قرن ها بود که به اجبار روحانیون

و بـه عنـوان اجـرای شـرع مقـدس اسـلام در چنـد لایه پوشـش سـیاه رنگ کـه از فرق سـر تا نـوک پـا را مـی پوشـاند و با نقابی سـیاهرنگ بر چهره به صـورت هیولای ناپیـدا و متحرکی در آمـده بـود. او نـه تنها بـا قیودات بسـیار مذهبـی در فعالیت هـای اجتماعی حضور نداشـت بلکه بـه لحـاظ انسـانی هـم به علـت بایـد هـا و نبایدهای بـی پایـان ملّاها در چنـان ذلتـی بود که گویـی اصـلاً وجود نداشـت زیـرا از حقوق فردی و اجتماعـی کاملاً محروم بـود. در چنین جامعه بسـته و مردسـالار و متعصـب مذهبـی کـه روحانیـون در جـای جایِ آن سـروری مـی کردند و افـکار پوسـیده خـود را رواج می دادند رضاشـاه اقدام بـه آزادی زنان و رفع حجـاب کرده و نیمی از جمعیت کشـور را از اسـارت نجات داد. آنان به تدریج در امور اجتماعی کشـور مشـارکت کرده و بـا تحصیـل و آمـوزش حرفه هـای مختلف بـه کار در خارج از خانـه پرداختنـد. در تاریخ ایران بعـد از اسـلام تنها دو پادشـاه جسـارت کردند که با روحانیـون و حریم قدرت آنان رویارو شـوند. نخسـت نادرشـاه افشـار بود که دسـتاورد بزرگش در این مورد گرفتن املاک وقفی از روحانیون و حـذف حقـوق خـاص اجتماعی صدها هزار سـید و سـادات قلابی بجای مانـده از دوره صفوی بـود کـه بـه طورکلـی ایـن عناوین را طـرد نمود. ولی بـا مرگ او دوبـاره وضع به قبل برگشـت. دیگـری رضاشـاه بـود که به دسـتاوردهای بزرگی در مقابله با این قشـر ایران بربـاد دِه و انیرانی دسـت یافـت. در ایـن دوره زنـان اجـازه یافتنـد به کافه هـا و رسـتوران ها که به سـبک اروپایی در تهـران و برخـی شهرسـتان ها راه اندازی شـده بود و همچنین به تماشـای فیلم در سـینماها بروند. برای ازدواج زن و مرد معاینه پزشـکی و ارائه صحت مزاج از مرجع پزشـکی الزامی شـده بـود و طبـق قانـون سـن ازدواج بـرای دختران شـانزده سـال و برای پسـران هیجده سـال مقرر گردید. در کشـور آبله کوبی و تزریق واکسـن ضد تیفویید عمومیت یافته و مردم از آن اسـتقبال مـی کردنـد. مؤسسـات بـزرگ کشـور هـم موظف بـه ارائه خدمـات پزشـکی و بهداشـتی برای کارکنـان خودشـان شـدند. چنانکـه راه آهـن سراسـری و معـادن و کارخانـه هـای مختلف این خدمـات را بـه کارکنانشـان ارائـه می دادند. هر مسـافری کـه از خارج از طریـق مرزهای زمینی، هوایـی یـا دریایـی به کشـور وارد می شـد معاینه پزشـکی شـده و در مـوارد مشـکوک قرنطینه مـی گردیـد. در زمینـه بهداشـت عمومـی شـهرداری ها بسـیار فعال شـده بودند و خیابـان ها و کوچـه هـا را توسـط کارگـران تمیز نگه می داشـتند و زباله ها و مـواد غیر بهداشـتی را به خارج

از شـهر در محلـی مشـخص مـی ریختنـد. خواروبار عمومـی از نظر بهداشـتی نظارت می شـد. مؤسسـه دولتـی شیروخورشـید سـرخ ایـران در ارائه خدمات بهداشـتی و احداث بیمارسـتان ها و کمـک بـه سـیل زدگان و زلزلـه زدگان و همچنیـن امور هنـری در زمینه تئاتـرو نمایش فیلم و موسـیقی بـا پیـش زمینـه ملـی گرایی به جوانـان فعال بـود. همچنین سـایر ارگان هـای خیریه دولتـی از قبیـل بنـگاه حمایت کـودکان و زنان بـاردار و بینوایـان و بنگاه خیریه نگاهـداری بیوه زنـان مسـتمند و یتیمان نیز مشـغول فعالیـت بودند. موضوع مهم دیگر مطالب بهداشـتی اسـت کـه در روزنامـه هـا و مجـلات در بـاره بهداشـت فـردی و عمومی و بهداشـت کـودک و مادر و اقدامـات لازم بـرای جلوگیـری از ابتـلاء بـه بیمـاری ها بـه مردم آمـوزش می دادنـد. همچنین مجموعـه پیشـاهنگی در برخـی مدارس و دبیرسـتان ها تشـکیل شـده بـود که از سـن هفت تا یازده سـال به عنوان شـیربچه و از دوازده تا بیسـت سـال به عنوان پیشـاهنگ عده ای از دانش آمـوزان کـه از نظـر درسـی و رفتـاری بهتـر بودنـد پذیرفته مـی شـدند. در این مجموعـه دانش آموختـگان در اوقـات غیردرسـی بـه فعالیـت های هنـری و ورزشـی و رعایت اصـول اخلاقی و چگونگـی کمـک بـه مصدومیـن و فراگیری نحوه کار دسـته جمعی و انضبـاط عمومی و رعایت اصـول بهداشـتی و غیـره مـی پرداختنـد تـا به عنـوان الگویـی در میان سـایر دانش آمـوزان به حسـاب آینـد. مـرام اصلـی پیشـاهنگی ایـران میهن دوسـتی و گفتار نیـک، رفتار نیـک و کردار نیـک بـود. سـازمان پیشـاهنگی ایـران با سـازمان های پیشـاهنگی کشـورهای اروپایـی ارتباط داشـت و گروهی از پیشـاهنگان ایرانی که طی مسـابقات داخلی در زمینه کار و زندگی مشـترک و مسـابقات مختلـف ورزشـی مقام نخسـت را کسـب مـی کردنـد در گردهمایی ها و مسـابقات جهانـی پیشـاهنگان کـه جمبـوری نام داشـت، در یک کشـور اروپایی بـه هزینه دولت شـرکت مـی کردنـد. تحصیـل در کشـور بـرای دختـران و پسـران تـا پایـان دبسـتان اجباری شـد و در مـدارس و دبیرسـتان هـای دولتـی تحصیل برای همه رایـگان بود. وزارت فرهنـگ ایران از نظر اداری دارای نُـه اداره کل بـود کـه سـه اداره کل آن شـامل اداره کل تعلیمـات ابتدایی، اداره کل تعلیمـات متوسـطه و اداره کل تعلیمـات عالیه از اهمیت ویژه ای برخوردار بـود. دو اداره کل مهم دیگـر ایـن وزارتخانـه یکـی اداره کل تربیـت بدنـی و دیگری اداره کل باسـتان شناسـی بود که امـور باسـتان شناسـی و تاریخـی را زیر نظر داشـت. دوره دبسـتان و دبیرسـتان هر کدام شـش

سال و دانش آموز برای رفتن به رتبه بالاتر باید برنامه های آموزشی یکساله را امتحان داده و قبول شود. لباس دانش آموزان از سال ۱۳۱۴ش. یکسان شد. پسرها کت و شلوار فلانل خاکستری و دخترها روپوش خاکستری رنگ می پوشیدند. در همین سال اولین دبستان مختلط دخترانه و پسرانه تأسیس شد و به سرعت در تهران و برخی شهرهای بزرگ گسترش یافت. در کشور دو نوع دانشسرا مشغول کار آموزشی بود نخست دانشسرای مقدماتی که در تهران و مراکز استان ها دایر و آموزگار برای تدریس در دبستان تربیت می کرد و دوره آن دو سال بود و دیگری دانشسرای عالی که در تهران بود و ورود به آن منوط به داشتن دیپلم متوسطه بود و فارغ التحصیلان آن در رشته های مختلف علوم و علوم انسانی به عنوان دبیر در دبیرستان ها به آموزش دانش آموزان می پرداختند. ورود دختران دیپلمه به دانشسرای عالی همانند پسران آزاد بود. با نگاهی به آمار سال ۱۳۰۱ش. و سال ۱۳۱۹ش. سطح پیشرفت امکانات آموزشی و فارغ التحصیلان مشخص می شود. در سال ۱۳۰۱ش. ششصد و دوازده مدرسه وجود داشت که اغلب مدارس کوچک غیردولتی بودند ولی در سال ۱۳۱۹ش. به هشت هزار و دویست و سی و هفت مدرسه افزایش یافت. تعداد دویست دبیرستان و دو دانشگاه تهران و دانشسرای عالی فعالیت آموزشی می کردند. در این سال تعداد دانش آموزان به ۴۹۶۹۶۰ و معلمین به سیزده هزار و ششصد و چهل و شش نفر رسیده بود و دو هزار و صد و سی و سه آموزشگاه اکابر هم آموزش برای بزرگسالان را ارائه می دادند و تعداد دوازده هزار و هشتصد و چهل و هفت پسر و چهار هزار و نهصد و پنج دختر گواهینامه پایان دوره ابتدایی و ششصد و چهل و پنج پسر و چهار صد و پنجاه و یک دختر دیپلم متوسطه دریافت کردند. همچنین چهار صد و یازده دانشجو از دانشگاه تهران و پانصد و شش دانشجو از دانشسرایعالی فارغ التحصیل شدند. حال آنکه در سال ۱۳۰۱ش. فقط پانزده دانشجو فارغ التحصیل شده بودند. موضوع آموزش همگانی با مساعی دولت از طریق وزارت فرهنگ انجام می شد که بودجه قابل توجهی به آن اختصاص یافته بود. پی درپی مدارس و دبیرستان های جدیدی با ساختمان های خوب و اتاق های درس بزرگ و نورگیر و فضای میدانی بزرگ برای ورزش دانش آموزان احداث می شد. همچنین فعالیت بخش خصوصی در امر آموزش و تشریح مزایای باسواد شدن در روزنامه ها به

تدریج موجب اهمیت یافتن تحصیل در میان مردم شد. در آموزشگاه های شبانه روزی دولتی از قبیل دانشسراها نه تنها تحصیل و اسکان و تغذیه رایگان بود بلکه کمک هزینه تحصیلی هم ماهیانه به محصلین داده می شد. از این رو بسیاری از جوانان طبقات کم درآمد می توانستند در این مجموعه ها تحصیل کرده و دیپلم کشاورزی یا صنعتی بگیرند و یا آموزگار شوند بدون آنکه خانواده های آنان متحمل پرداخت هزینه گردند. در حقیقت شریط فراهم بود تا از نوجوانی با هزینه دولت درس بخوانند و پس از گرفتن دیپلم فنی و حرفه ای با توجه به بازار کار پر رونقی که ایجاد شده بود به راحتی در مشاغل مختلف پس از گذراندن دوره سربازی به کار بپردازند. چنین بود که با دور کردن ملّاها از امر آموزش، آن هم با آن وضعیت نازل و بی ارزش و کنار راندن آنان از بسیاری مناصب بی ارتباط با مذهب و کنترل دولت بر موقوفات و نادیده گرفتن این قشر تمامیت خواه و حریص و به انزوا راندن آنان تو گویی دست و بال مردم و دستگاه های دولتی برای کار و پیشرفت مملکت و بهبود سطح زندگی مردم باز شده بود. از سال۱۳۱۴ش. به بعد تعزیه خوانی و راه انداختن دسته های عزاداری و سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی و مناظر شنیع آن در کشور ممنوع شده و به این ترتیب یکی دیگر از دکان های ملّاها لااقل در شهرهای بزرگ بسته شد. در مجموع در قشر نوپدید تحصیلکرده نوعی رویگردانی از علایق متعصبانه مذهبی و از سویی دیگر علاقه مندی به فرهنگ ملی و ایرانخواهی به چشم می خورد. تغییر و تحولات فرهنگی مانند ساختن بنایی نو بر ویرانه های ساختمانی کهنه نیست که به سرعت انجام شود بلکه در یک روند تدریجی به سرانجام می رسد. البته در صورتی که کار فرهنگی و آموزشی از روی اصول انجام شود. در کشور سیصد روزنامه و مجله به طور روزانه و هفتگی یا ماهیانه انتشار می یافت و در روشن کردن افکار عمومی و آشنا نمودن مردم با تمدن جدید نقش بسزایی داشتند. چون تعداد با سوادان در کشور کم بود، در مجامع عمومی در قهوه خانه ها، بازارها و مغازه ها فرد باسوادی به خواندن روزنامه پرداخته و بقیه گرد او جمع شده و در جریان رویدادها قرار می گرفتند. دولت چندان نظارتی بر مطبوعات نمی کرد و وقتی صلاحیت علمی و اخلاقی صاحب امتیاز تأیید می شد می توانست روزنامه یا مجله خود را منتشر کند. در برخی موارد مندرجات روزنامه مورد بازبینی

قـرار مـی گرفـت و اگـر در نوشـتار اقدامـی تحریک آمیز علیه مصالح کشـور مشـاهده می شـد روزنامه توقیف می شد.

رادیـو در سـال ۱۳۱۹ش. بـه ایران آمد و برنامـه هایش از نظرگفتمانی شـباهت به روزنامه هـا و مجـلات داشـته و روشـنگرانه بـود و مـردم را بـا دنیای نوین آشـنا مـی کرد. بـه گونه ای کـه همچـون وسـیله آموزشـی در زمینـه هـای اجتماعـی، فرهنگی، بهداشـتی، اقتصـادی و از ایـن قبیـل سـخن پراکنـی مـی کـرد. مـردم را بـه کار و تـلاش و انضبـاط مالی و درسـتکاری و میهـن دوسـتی تشـویق کـرده و آنهـا را در جریـان اخبـار ایـران و جهـان قـرار مـی داد و بـا نواختـن موسـیقی ایرانـی و قطعاتـی از موسـیقی غربـی به روزهایشـان طـراوت می بخشـید. از دیگـر تفریحـات مـردم آن عهـد رفتـن به سـینما بود که پدیـده ای نو بـرای ایرانی ها به شـمار مـی رفـت. در تهـران دوازده سـینما و در شـهرهای بزرگ هم سـینماهایی دایر شـده بـود. فیلم هـای فرانسـوی و انگلیسـی مـورد اسـتقبال مـردم قرار مـی گرفـت. در آن زمان دوبلـه در فیلم هـا معمـول نبـود و مـردم زبان فرانسـه یا انگلیسـی نمی دانسـتند امـا فیلم ها به طـور خلاصه زیرنویسـی مـی شـدند و باسـوادان برداشـت خـود را داشـتند. ولـی بیسـوادان از موضـوع فیلـم مطلبـی را در نمـی یافتنـد و تنهـا بـه روابـط ظاهـری بازیگـران و دیـدن مناظـر و صحنه های فیلـم اکتفـا مـی کردنـد. در مـورد افـراد کـم سـن و سـال مقرراتـی وضع شـده بود. بـه طوری کـه بچـه هـای کمتـر از هفـت سـال اجازه رفتـن به سـینما را نداشـتند و افراد تا شـانزده سـال در بعضـی روزهـا مـی توانسـتند در سـینما حضور پیدا کننـد. در ایـن روزها به فیلم هایـی اجازه نمایـش داده مـی شـد کـه مقامات فرهنگی و پلیسـی قبلاً فیلـم را دیده و از نظـر اخلاقی برای نوجوانـان مضـر تشـخیص نـداده بودنـد. در تهـران و شـهرهای بزرگ کافـه رسـتوران هایی به سـبک اروپایـی دایر شـده بود که مردم بسـیار اسـتقبال می کردنـد. در تهران کاباره هم باز شـد و هنرپیشـه هـای آن از کشـورهای اروپایـی مـی آمدند و مـورد توجه نوگرایـان و نظامی ها قرار مـی گرفـت. در مناطـق دوردسـت همچنـان قهوه خانـه، محل اصلـی گردهمایی مـردان بود. با احـداث راه هـای ارتباطی مناسـب، کامیـون ها و اتوبوس ها و اتومبیل های شـخصی بیشـتری در آنهـا در تـردد بـود. آنهـا بـه هنـگام توقـف در بین راه ها تـا مقصـد از طریق این قهـوه خانه کـه اینـک رونـق گرفتـه و تمیـز تر از سـابق بودنـد اخبار جدید سـایر مناطـق را مطـرح کرده و

مـردم محلـی در جریـان امـور قرار مـی دادند.

یکـی از مـواردی کـه تـا قبل از دوره رضاشـاه به راحتی از سـوی فرانسـوی ها و انگلیسـی هـا و دیگـران و همچنین سـودجویان داخلـی معمول بود خارج کـردن آثار باسـتانی ایران بدون هیـچ کنترلـی از کشـور بـود. در دوره رضاشـاه از خروج اشـیاء باسـتانی از ایران جلوگیری شـد. بدیـن نحـو کـه در سـال ۱۳۰۹ش. قانونی بـه همین منظـور از تصویب مجلس گذشـت و تمام حفـاری هـا و کاوش هـای باسـتانی زیـر نظـر دولت قرار گرفـت. بر طبـق این قانـون کلیه آثار باسـتانی مکشـوفه متعلـق بـه ایران اسـت و بایـد به موزه ایـران باسـتان در تهـران تحویل داده شـود. عـلاوه بـر آن ابنیـه باسـتانی باقی مانده که در سـطح کشـور بجـای مانده بـود ثبت ملی و تحـت حفاظـت دولتـی قرار گرفـت. در موزه ملـی ایران کتابخانـه مجهزی احداث شـد که در آن نسـخه هـای خطـی و پر ارزش پیشـینیان نگهداری می شـود.

موسـیقی نیـز از دیگـر عرصـه هـای هنـری بود کـه در دوره رضاشـاه مـورد توجـه زیادی قـرار گرفـت. در تهران هنرسـتان عالی موسـیقی تأسـیس و اسـاتید موسـیقی ایرانـی و خارجی بـه تدریـس تئـوری و عملـی آلات مختلف موسـیقی به هنرجویـان پرداختند. حال آنکـه قبل از ایـن بـا نفـوذ همـه جانبه ملّاهـا در جامعه و مخالفـت بی چون و چـرای آنان با موسـیقی چنین امکانـی هرگـز فراهـم نشـده بـود. نوازنـدگان معدودی هـم که به طـور خصوصـی و پنهانی در کنـار اسـاتید آمـوزش می دیدنـد بارها به هنـگام اجرای موسـیقی در خانه های مردم به دسـتور روحانیـون مـورد هجـوم و اذیـت و آزار عوامـل متعصـب قـرار می گرفتنـد. آلات موسـیقی آنها را مـی شکسـتند و بـر روی منابـر از آنـان بـه عنـوان مطـرب های بی دیـن و اشـاعه دهندگان فحشـا نـام برده و شـادی و خوشباشـی را از مردم دریغ می داشـتند. روحانیون این هنـر ارزنده و مردمـی را کـه از هـزاران سـال پیش بـا زندگـی ایرانیان عجین بود به اسـم حفظ شـرع مقدس بـر مـردم حـرام کـرده بودنـد. امـا در دوره رضاشـاه پـس از گذشـت قـرن ها، دسـت ظلـم این قشـراز اهالـی موسـیقی کوتـاه شـد و ایـن هنـر پـر ارج علاوه بـر هنرسـتان عالی موسـیقی در دبسـتان هـا و آمفـی تئاتـر دبیرسـتان هـا آمـوزش داده شـده و اجرا می شـد. در بسـیاری موارد بـا دعـوت از والدیـن بـا برگـزاری جشـن هایی دانـش آمـوزان اجرای موسـیقی مـی کردند. بی گمان پس از ساسـانیان هیچ حکومتی در ایران تا زمان رضاشـاه همچون او از موسـیقی و تئاتر

پشـتیبانی نکـرده بـود. عـلاوه بـر آن در سـال ۱۳۱۸ش. اداره ای بـه منظور ترویج موسـیقی در کشـور از سـوی دولت تأسـیس شـد و در آن اساتید موسـیقی ایرانی اسـتخدام و مشغول فعالیت شـدند. چنیـن بـود که تصنیف هـا و آوازهای قدیمـی ایرانی بازسـازی و بازخوانی شـد و در کنار آهنگسـازان، شـاعران و ترانـه سـازانی پدیـدار شـدند کـه به سـرایش اشـعار تازه بـرای تصنیف هـا و آوازهـای جدیـد در دسـتگاه های متعدد موسـیقی ایرانـی پرداختند. هنوز هـم این کارهای ارزنـده هنـری را نسـل هـای جدیـد گـوش داده و لـذت می برنـد. مردم هم از این شـور و شـر برپـا شـده توسـط هنرمنـدان به شـدت اسـتقبال می کردنـد و ملّاهای خواسـتار شـیون و زاری بـه کنـاری رانده شـده بودند.

در زمینـه سیاسـت خارجی، رضاشـاه برخـلاف دوره قاجار سیاسـتی مسـتقل و در چارچوب منافـع ملـی ایـران را پیگیـری می کـرد. او سـاختار وزارت خارجـه را با پرورش نسـل جدیدی از دیپلمـات هـا بازسـازی نمود و سـفارتخانه هـای ایران را درکشـورهای بیشـتری تأسـیس کرد. در سـفارتخانه هـا دیپلمـات های آموزش دیده مسـتقر شـدند تـا در موارد مختلـف حافظ منافع ملـی ایـران در کشـورهای خارجـی باشـند. او دولـت را تشـویق مـی کـرد کـه نماینـدگان خود را بـه کنفرانـس هـای بیـن المللـی بیشـتری بفرسـتد تـا جایـگاه کشـور در روابـط بیـن المللی ارتقـاء یابـد. رضاشـاه حضـور فعـال دیپلماتیـک را در خاورمیانـه نیـز تشـویق می کـرد و دولت مـی کوشـید اتحـادی بیـن ایـران و همسـایگان برقـرار کنـد تا بر قـدرت منطقـه افزوده شـود. چنانچـه در سـال۱۳۱۶ش پیمـان سـعدآباد بین ایـران، ترکیه، عـراق و افغانسـتان منعقد گردید. در صحنـه جهانـی دول قاجـاری روابط خود را بر اسـاس خواسـت دو کشـور اسـتعمارگر روسـیه و انگلسـتان تنظیـم مـی کردنـد و این دو کشـور هر آنچـه می خواسـتند و با یکدیگـر به توافق مـی رسـیدند به سـلاطین قاجار و رییس الـوزرای آنها تحمیل مـی کردند. اما در دوره رضاشـاه، ایـران همچـون یـک کشـور مسـتقل، در سیاسـت خارجـی بر اسـاس منافـع ملی خـود تصمیم مـی گرفـت و بـرای اینکـه این دو کشـور را مهـار کند آمریـکا را به عنـوان وزنه متعـادل کننده در سیاسـت خارجـی برگزیـد. زیـرا این کشـور یکـی از پیروزمنـدان در جنگ جهانـی اول بود و پـس از آن اقتصـادش بـا رشـد فزاینـده ای همراه شـده و در صحنه بین المللی می درخشـید. به خصـوص کـه تـا آن زمان هیچ اقدام اسـتعماری علیه کشـورهای کوچک تر از خود نشـان نداده

بـود. آلمـان کشـور دیگری محسـوب می شـد که داشـتن روابط مطلـوب با آن خوشـایند دولت رضاشـاه بود. این کشـور هم بر خلاف انگلیس و روسـیه سـنت اسـتعماری و نفوذ امپریالیسـتی در کشـورهای کوچـک را نداشـت و بـه صنعـت و نیـروی ملـی خـود متکی بـود. آلمانـی ها در همـه شـاخه های اقتصـاد و فن آوری کارشناسـان زبده و متخصص داشـتند و با داشـتن صنایع پیشـرفته بـا کیفیـت درجـه یک همـواره از داشـتن روابط مطلـوب با کشـور ایران که خـود را از نظـر نـژادی نیـز با آنها خویشـاوند می دانسـتند اسـتقبال می کردنـد. چنین بود کـه دولت ایران در میـان کشـورهای اروپایـی گسـترده تریـن روابط صنعتـی را با آلمان داشـت. با قـدرت گیری رضاشـاه شـرکت هواپیمایـی یونکر اجازه پـرواز آلمان به ایران را کسـب کرد. همچنین شـرکت هـای صنعتـی آلمان در راه انـدازی کارخانجات متعددی بـا ایرانیان همـکاری نمودند. به طوری کـه تبریـزی هـا که به کیفیت دسـتگاه های صنعتـی و تولیـدات آن اهمیت ویـژه ای می دهند همـه کارخانـه هـای خـود را از ایـن کشـور وارد مـی کردنـد. البتـه در سـایر مناطـق ایـران نیز کارخانـه هـای آلمانـی متعددی نصب شـده بود و همـواره ایرانی ها از صنعـت و تولیدات آلمانی بـه گرمـی اسـتقبال کـرده انـد. به ایـن ترتیب بود کـه یک خـط دریایـی بازرگانی آلمانـی، بندر هامبـورگ را بـه بنـدر شـاهپور و چندی بعـد به بندر خرمشـهر نیز وصـل می کرد. کارشناسـان فنـی خبـره آلمـان نقـش مهمـی در آموزش تکنسـین هـا و مهندسـین ایرانـی داشـتند. بعلاوه شـرکت هـای آنـان نقـش تعیین کننـده ای در طرح هـای مهم راهسـازی و پل سـازی و تونل سـازی و احـداث راه آهـن بـه عهـده داشـتند. به طوری که شـرکت هـای بزرگ تیـف باوبرگر، فروشـتال ، دمـاگ کـروپ، دویسـبورگ، اشـکودا، هانـزا، مِـرک، بایـر، زیمنـس و تلفونکـن در ایـران فعـال بودنـد. این کمپانـی ها در زمینه هـای احـداث کارخانه های ریسـندگی و بافندگی، بلورسـازی، ذوب آهـن، ماشـین هـای کشـاورزی، شـیمیایی، کشـتی سـازی و تعمیرکشـتی و احـداث تلفـن و غیـره فعالیت مـی کردند.

در بررسـی تاریخی، نفوذ قدرت های اسـتعماری روسـیه و انگلسـتان در ایران چه در عهد قاجـار و چـه در دوره رضاشـاه مشـاهده می شـود هـرگاه این دو کشـور در مورد ایـران به توافق دوجانبـه رسـیدند ایـران بـا بـزرگ ترین خطرهـا مواجه شـد. در دوره رضاشـاه به هنـگام جنگ جهانـی دوم در بیسـت و پنـج آگوسـت ۱۹۴۱م. برابـر بـا سـوم شـهریور۱۳۲۰ش. بـا توافق این

دو کشـور برای اشـغال ایران و موافقت آمریکا حمله همزمان نظامی گسـترده روسـیه شـوروی از شـمال و انگلسـتان از جنـوب بـه ایران صورت گرفت . مسـاعی سیاسـیون و سـپس نظامیان ایـران در مقابـل ایـن دو قـدرت برتـر نظامـی جهـان بـه جایـی نرسـید. رضاشـاه با ایـن تجاوز آشـکار و فشـار روس هـا و انگلیسـی هـا و سـکوت دولـت آمریکا کـه یکی از کشـورهای مهم متفقیـن در جنـگ بـا آلمـان و متحدیـن اش بـود چـاره ای جـز کناره گیـری نیافـت. او در یک توافـق بـا این کشـورها در مقابل تضمین پادشـاهی پسـرش حاضر به کناره گیری از قدرت شـد و محمدعلـی فروغـی را به سـمت نخسـت وزیری برگزید تـا بر روند این جانشـینی نظارت کند. انگلیسـی هـا کـه از محبوبیـت زیـاد رضاشـاه در بیـن ایرانی هـا مطلع بودنـد با تأییـد روس ها از رضاشـاه خواسـتند کـه از ایـران خارج شـود و آنها او را هماننـد ناپلئون بناپـارت از خاک وطن دورکردنـد تا به مردم دسترسـی نداشـته باشـد تا بتوانند طبق خواسـته های خـود در ایران عمل کننـد. ایـن بـود که با کشـتی او را بـه جزیره دورافتـاده موریـس در اقیانوس هند بردنـد و وقتی در آن جزیـره بـد آب و هوا به شـدت مریض شـد وی را به ترانسـوال در آفریقـای جنوبی منتقل کردنـد. ایـن بزرگمـرد تاریخ ایـران در چهارم مـرداد ۱۳۲۳ش. در آنجا درگذشـت. انگلیسـی ها و روس هـا وقتـی رضاشـاه را از ایـران خـارج نمودنـد بر خـلاف قرارشـان، ابتدا به فکـر افتادند دوبـاره قاجارهـا را بـر سـر کار آورند امـا چون مردم طرفـدار خاندان پهلوی بودنـد امکان تحقق ایـن خواسـته را ناممکن تشـخیص دادند. سـپس برای اینکـه یکپارچگی ایران را درهم شـکنند و در ایـران تضعیـف شـده اهـداف خود را هماننـد دوره قاجار پیـش ببرند بـه محمدعلی فروغی پیشـنهاد دادنـد کـه اعـلام جمهوری کنـد و آنهـا وی را در مقام ریاسـت جمهوری قـرار خواهند داد. فروغـی خردمنـد و دوراندیـش بـه خواسـت ایـن دو کشـور پاسـخ منفـی داد و یـادآور شـد مـردم مـی خواهند ولیعهد جانشـین پدر شـود و هرگونه حرکتی در مورد تغییر سیسـتم سیاسـی ایـران مـردم را کـه اکنـون سـاکت به نظر می رسـند به شـورش وامیـدارد. فروغی گفـت از این خواسـت غیرعملـی دسـت بردارند و طبق قراری که با رضاشـاه گذاشـته اند اجـازه دهند ولیعهد کشـور کـه در بیـن مـردم محبوبیت زیـادی دارد به مقام پادشـاهی برسـد. این دو کشـور که در بررسـی کارشناسـان خـود از محبوبیـت ولیعهد در بین مردم مطلع شـدند نظر فروغی را درسـت تشـخیص داده بـه ناچـار با پادشـاهی ولیعهـد موافقت کردنـد. وقتی ولیعهـد جوان بـا اتوموبیل

روبـاز در میـان انبـوه جمعیت با سـرعت کم به سـوی مجلس برای اعلام رسـمی پادشـاهی می رفـت، مـردم بـا شـادمانی کـف زده و جاوید شـاه می گفتنـد و او به ابراز احساسـات آنان پاسـخ می داد. نرسـیده به سـاختمان مجلس عده ای از جوانان با شـادی شـاه جوان را با ماشـینی که سـوارش بـود بـر دوش گرفتـه به سـوی مجلس روان شـدند. به ایـن ترتیب در حالی که کشـور در اشـغال متجاوزین بود محمدرضاشـاه پهلوی با تأیید مجلس به پادشـاهی رسـید. دولت های روسـیه شـوروی و انگلسـتان از فرصت اشـغال ایران اسـتفاده کرده و عوامل خود را فعال نمودند و مـوج تبلیغـات ضـد رضاشـاه و ضد پهلـوی که منشـاء آن این دو کشـور بودند توسـط رادیوها و عناصـر وابسـته بـه راه افتـاد. آنان با شـبهه انگیـزی و دروغ پراکنی می کوشـیدند مـردم را از ایـن خانـدان دورکـرده و انتقـام خود را در بیرون راندنشـان از ایران توسـط رضاشـاه از خاندان او بگیرنـد و دوبـاره نفـوذ شـان را گسـترش دهند. البته با توجـه به اهمیت جنگ جهانـی دوم طبعاً کشـورهای قدرتمنـد متفق برای رسـیدن به هدفشـان به کشـور ضعیفی مثل ایـران وقعی نمی نهادنـد و کار خـود را پیـش مـی بردند. اما موضوع روسـیه شـوروی و انگلسـتان ورای این هدف هـم بـود و ایـن دو کشـور بـا کنار نهـادن رضاشـاه در صدد برآمـده بودنـد خاندان پهلـوی را به کنـاری نهنـد. آنهـا مثل سـابق کشـور را بین خود تقسـیم کـرده بودند. انگلیسـی هـا دو باره به خـان هـای ایـلات پـر و بال دادنـد و روس هـا در آذربایجـان و کردسـتان احـزاب تجزیه طلب و کمونیسـتی را کـه خواهـان پیوسـتن بـه روسـیه شـوروی بودند به نـام های حـزب دموکرات آذربایجـان بـه رهبری کمونیسـت کهنـه کار پیشـه وری و حزب دموکرات کردسـتان به رهبری قاضـی محمـد ایجـاد و از آنـان از نظـر نظامـی و لجسـتیکی پشـتیبانی کامـل مـی کـرد. اگـر اولتیماتـوم آمریـکا بـه روس هـا نبود کـه مطابق آن مـی بایسـت روس ها خاک ایـران را ترک کننـد اسـتالین هرگـز دسـت از اشـغال آذربایجـان برنمی داشـت. چنین بـود که تحلیـل ناگزیر بـودن متفقیـن بـه اشـغال ایـران بـه آن صـورت که انجـام شـد و اقدامـات ویرانگر بعـدی این دو کشـور اسـتعمارگر در ایـران نشـان مـی دهد کـه آنان اهـداف بیشـتری از انتقـال تجهیزات نظامـی بـه روسـیه شـوروی را دنبال مـی کردند و با اقدامات خود کشـور را در معرض فروپاشـی قـرار داده بودنـد. رضاشـاه بـا وجـود خطری که همواره از سـوی انگلیسـی ها احسـاس می کرد و بـه همیـن دلیـل حتـی در مـورد شـرکت نفت ایـران و انگلیـس که یغماگـری آنها بر اسـاس

قـرارداد دارسـی دلـش را بـه درد آورده بود با همه تلاشـی که کرد فقط توانسـت امتیـاز کمی از انگلیسـی هـا در ایـن مورد بگیـرد. ولی از آنجا که با دوراندیشـی می دانسـت اگر خود را بیشـتر بـا انگلیسـی هـا درگیـر کنـد خطر تهاجـم این اسـتعمارگر قهـار کشـور را تهدید می کنـد ناچار شـد در ایـن زمینـه بـا این کشـور کنـار بیایـد. ولی بـا همه نگرانـی هایی کـه از بریتانیا داشـت بیش از آن خطر اول را برای کشـور به درسـتی روسـیه شـوروی می دانسـت که توسـط عوامل کمونیسـت اش و سـپس کمک رسـانی به آنها موجب تجزیه نواحی شـمالی ایران از کردسـتان و آذربایجـان تـا گیلان و مازندران و خراسـان شـمالی شـوند. رضاشـاه در عین حـال متوجه بود کـه ایـران در جهـان امروز کشـور ضعیفی اسـت و بایـد در صحنه جهانی به گونـه ای عمل کند کـه موجودیـت اش در خطـر نابـودی قـرار نگیـرد. از ایـن رو در سیاسـت خارجـی خـود با دیگر کشـورها مصالحـه را بـر مناقشـه ترجیـح مـی داد. هنگامـی کـه جنگ جهانـی دوم آغاز شـد و قـدرت هـای جهانـی در دو جبهـه مخالف به نبـرد با یکدیگـر پرداختند تعادل جهانـی موجود در خطـر از هـم گسـیختگی قـرار گرفـت. با حمله آلمان به روسـیه و اشـغال بخش هـای زیادی از ایـن کشـور اسـتالین کـه در جبهـه متفقین بود بـرای ادامـه جنگ با آلمـان تقاضـای تجهیزات نظامـی کـرد و بین آمریکا، انگلسـتان و روسـیه شـوروی توافق شـد که این تجهیـزات از طریق ایـران حمـل و بـه روس هـا برسـد. متفقیـن از بنـادر و راه آهن تازه تأسـیس و راه های شوسـه و آسـفالت ایـران کـه رضاشـاه بـا آن همـه مـرارت برای کشـور فراهم کـرده بود اسـتفاده کرده و تجهیـزات نظامـی و مهمـات و مـواد غذایـی در مقادیر زیـاد را به روس ها رسـاندند و حتی دو بـاره هماننـد جنـگ جهانـی اول مقدار زیـادی از آذوقـه موجود در ایران را به روسـیه فرسـتادند. بـه ایـن ترتیـب روس هـا را از نابودی توسـط آلمانی ها نجـات دادند اما موجب فقر و گرسـنگی ایرانیـان شـدند. بعـد از آن همـه خسـارت هـای مالـی، امنیتـی و نظامـی کـه متفقین بـر ایران تحمیـل نمودند در نشسـت سـران سـه قـدرت پیـروز در جنگ جهانـی دوم در تهران، اسـتالین، روزولـت و چرچیـل ایـران را پـل پیـروزی نامیده و به همین عنوان خشـک و خالـی اکتفا کردند و بـی شـرمانه از بـاز پرداخـت خسـارات وارده به کشـور مـا سـرباز زده و حتی هزینـه حمل این همـه تجهیزات سـنگین و کالاهـا را نپرداختند.

اکنـون کـه پـس از شـش سـال بـه پایـان ایـن نوشـتار رسـیده ام بـه ایـن مـی اندیشـم

کـه ایـن مـرد بـزرگ و فرزند میهـن دوسـت و ایرانسـازش محمدرضاشـاه چگونه ایـران قرون وسـطایی اسـلام زده را به مسـیر پیشـرفت و مدرنیته رهنمون شـدند و برای ایرانیان چه بسـیار یادگارهـای ارزنـده بجـای گذاشـتند. امـا نمی شـود از این واقعیت گذشـت که ما ملـت ایران در رویـداد ننگیـن ۱۳۵۷ش. دگربـاره در قمـاری تلـخ همـه چیزمان را بـه روحانیون و اسلامیسـت هـا و جریانـات چـپ باختیـم. متأسـفانه این خردورزی را نداشـتیم کـه تاریخ ایران را به درسـتی مطالعـه کنیـم تـا خـارج از هـای و هـوی سیاسـی و رسـانه ای دریابیم کـه پدیدار شـدن دوباره دولـت ـ ملـت ایرانـی در سـپهر سیاسـی ایـران پـس از ساسـانیان چـه ودیعـه گرانبـار و یگانه ای بـوده اسـت کـه بـه همـت و پایمردی رضاشـاه بـزرگ و همکاری روشـنفکران ایراندوسـت همراهـش از دل تاریکـی هـا گـذر کـرده و بـه نسـل های بعدی هدیه شـده اسـت تـا اینکه در پرتـو شـکوه و روشـنگری آن، ملـت ایـران بتواند در مسـیر مدرنیته بـه کاروان جهان پیشـرفته بپیونـدد و بـرای همیشـه خود را از جهان قهقرایی اسـلامی نجات بخشـد. اما شـوربختانه چنین نکردیـم و هماننـد معتـادی اصـلاح ناپذیـر، گویی زندگـی دنیای جدیـد را برنمـی تابیدیم و این پنجـاه و سـه سـال دوره پهلـوی را بایـد هر چـه زودتر به پایان می رسـاندیم تا دوبـاره در همان خمـاری هـزار و چهـار صد سـاله فـرو رویم. چنین بـود که با گذری سـخت و خونبـار و محنت زا در بیـش از چهـار دهـه بـه تیـره روزی هـای امـروز رسـیدیم و اکنون نسـل آگاه امـروزی به درسـتی بـر ما مـی تازد.

در ایـن مـورد داریوش همایون می نویسـد، مـا در ایران با صورت اسـلامی و خاورمیانه ای جهان سـوم سـروکار داریم. اسـلامی بودن پیشـاپیش به معنای داشـتن تصور بسـیار محدودی از آزادی و محدودیـت فـردی اسـت کـه بـا یکدیگـر مـی آینـد. به عنـوان یک جامعه اسـلامی مـا در فضـای بسـته تـری بسـر مـی بریـم. در جامعه اسـلامی بالقـوه یـک عنصـر آخرالزمانی هسـت و سرنوشـت از پیـش تعییـن شـده ای دارد. آینـده و رسـتگاری نهایـی اش در بازگشـت بـه گذشـته اسـت. جامعه اسـلامی در جهان سـومی بودنـش پابرجاتـر از دیگران اسـت. از دهه هشـتاد سـده نوزدهم کوشـش اندیشـه ورزان اسـلامی از هر رنگ برای آشـتی دادن مدرنیته و شـریعت اسـلامی بیهـوده بوده اسـت. مـدرن کردن اسـلام آرزوی محال کسـانی اسـت که بن بسـت را مـی یابنـد و بـاز همـان راه را مـی جویند. یک مشـکل دیگر جامعه اسـلامی احسـاس

برتـری اسـت کـه دگرگونـی را نـه تنها نـالازم بلکه ناپسـند می نمایـد. در جامعه اسـلامی یک رگـه نیرومنـد رقابـت با تمـدن غربی وجـود دارد کـه از همان نخسـتین برخوردهـا مانع جنبش تجددخواهـی شـد و آن را بـه بیراهه افکند. بحـران پایان ناپذیر مدرنیته در جامعه های اسـلامی تـلاش محکـوم به شکسـت دگرگون شـدن برای همـان گونه ماندن بوده اسـت. نـه همان می ماننـد و نـه دگرگـون مـی شـوند. می دیدنـد که واپـس افتاده انـد و از عهـده بر نمـی آیند ولی دسـت از آنچـه در درجـه اول مسـئول واپس ماندگی شـان بود برنمی داشـتند. از تمـدن برتری کـه از خوار شـمردنش خسـته نمی شـوند اسـباب مـادی اش را می گیرند تا بر ضـد ارزش هایی کـه آن تمـدن و اسـباب را ممکـن سـاخته بـه کار برند. جهان سـومی بـودن و جزیـی از جهان اسـلامی بـودن و خاورمیانـه ای بـودن چنـان وضعـی را تکمیل می کنـد که دیگـر در بیرون از آفریقـا از ایـن پاییـن تـر نمـی تـوان فرو رفـت. ذهنی که نمـی تواند در بـاره دین بـا همه پنجه ای کـه بـر زندگـی مـادی و معنوی جامعه انداخته اسـت به آزادی بیندیشـد و سیاسـتی که همه اش توطئه و مظلومیت اسـت. فرهنگی که شـهادت را بالاترین ارزش ها کرده ولی از شـهامت بی بهره اسـت و از بیرون شـدن از متعارف می هراسـد. جهان اسـلامی در واپسـین ایسـتادگی خـود در برابـر مدرنیتـه کارش به ولایت فقیه، بن لادن، داعش و طالبان کشـیده اسـت. اسـلام دیگـر بـه عنـوان یک تمـدن نمی تواند غـرب را چالش کند. اسـلام بـه طور روزافـزون پناهگاه رژیـم هـای فاسـد اسـتبدادی اسـت که مـار بنیادگرایـی را در آسـتین مـی پرورند. امـا جامعه ما بـه پایـه ای از پیشـرفت رسـیده اسـت که بایـد بتواند معنـی مسـئولیت را بفهمد و اسـلام را در سیاسـت و اداره جامعـه راه ندهـد. فرامـوش کـردن اسـلام به عنوان یک شـیوه زندگی اسـت و نـه یـک رابطـه شـخصی بـا آفریننده جهان. مـا باید اروپایـی و جهان اولی شـویم زیـرا در اصل از آنهـا چیـزی کـم نداریـم و ایرانی هر جا باشـد بـه محض اینکه بـه ابزارهـای فرهنگی غربی دسـت مـی یابـد خـود را بـه غربیـان می رسـاند. مـا از جهان سـومی هـای دیگر سـبکبارتریم. تجربـه میلیـون هـا ایرانـی مهاجـر و تبعیـدی ایـن را ثابـت مـی کند. جهـان اسـلامی هیچگاه جهـان مـا نبـوده اسـت آنگونـه کـه بـرای عرب هاسـت. مـا همـواره ایرانی مانـده ایـم و نه آن دویسـت سـال تـاراج و کشـتار و ویرانی سیسـتماتیک (بعد از ساسـانیان) را بـرای نابودی عنصر ایرانـی فرامـوش کـرده ایـم و نه هزار و پانصد سـال بزرگی پیش از آن را. اسـلام دین بسـیاری

از مـا هسـت ولـی موجودیـت مـا نیسـت. ما با عـرب هـا بیـش از اینها تفـاوت داریـم. موضوع برتری و فروتری نیسـت. موضوع تفاوتی اسـت که هزار و چهار صد سـال اسـلام هم نتوانسـته اسـت آن را بزداید.

رضاشـاه بزرگ و سیاسـت ورزان و دیگر روشـنفکران ملی گرای دوره او همه در چارچوب یـک هـدف بـزرگ تـلاش می کردند. هـر یک از آنان بر اسـاس توانایـی خود گوشـه ای از کار را بـرای بـه ثمـر رسـاندن ایـن آرمان بـزرگ ملی به عهـده گرفتـه بودنـد و آن بازآفرینی ملیت ایرانـی بـر پایـه فرهنـگ و منـش ملی بـود. این فرهیختـگان برآن بودنـد پس از عهـد پر فروغ ساسـانی بـا نگاه میهن پرسـتانه دوباره دولت ـ ملـت ایرانی را در قامت مـدرن و امروزی آن برپا سـازند. این هدفی بس بزرگ و ارزشـمند بود که بنیادهای اساسـی آن در دوره رضاشـاه ریخته شـد و سـپس محمدرضاشـاه ایرانسـاز آن را گسـترش داد. امـا با اشـتباه بخش قابـل توجهی از ایرانیـان در سـال ۱۳۵۷ش. شـوربختانه دولـت ـ ملت ایرانی درهم شکسـته شـد و ملیت ایرانی نیـز لطمـات بسـیاری دیـد. ایـن طنـز تلخ تاریخ اسـت کـه اولیـن دولت ـ ملـت تاریخ بشـر در شاهنشـاهی پرشـکوه هخامنشـی شـکل گرفت ولی بعد از سـال ۱۳۵۷ش. ایرانیان دگرباره بی دولـت شـده انـد. هـم از اینروسـت کـه ملت ایـران بی پناه شـده و از حقـوق فـردی و اجتماعی محـروم و منابـع ملـی و همه ثروت هایش توسـط حاکمان غارت و برای اهداف اسـلامی شـان در آسـیا و آفریقـا هزینه می شـود.

اکنـون خـرداد سـال ۱۴۰۲ش. اسـت. ملت سـتمدیده ایران، این اسـیران هـزار و چهار صد سـاله روحانیـون و اسلامیسـت هـا، رویـاروی حکومـت اسـلامی فقها زخم خـورده ولی اسـتوار ایسـتاده اند.

جوانـان برومنـد و آگاه، شـما وارثان فرهنگ و زبان پارسـی، وطن پرسـتی، نیک اندیشـی، درسـت رفتـاری و نکوکـرداری نیـاکان پـر افتخارمان هسـتید. بکوشـید این اسـاس ضحاکی و انیرانـی را براندازیـد و دولـت ـ ملـت ایرانـی خود را برپا سـازید و از منش ملـی و تمامیت ارضی میهن پاسـداری کنید تا کشـور به اسـتقلال واقعی رسـیده و در مسـیر بازسـازی و رفاه عمومی قـرار گیرد.

کتابشناسی:

۱–آجودانی، ماشاءاله، مشروطه ایرانی، تهران، نشر اختران ۱۳۸۲

۲– آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵

۳– آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، چاپ هفتم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲

۴– آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۷۷

۵– آوری، پیتر و دیگران، تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، چاپ سوم، نشر جامی، ۱۳۹۳

۶– آوری، پیتر و دیگران، تاریخ ایران به روایت کمبریج، دفتر دوم از جلد هفتم، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر جامی، ۱۳۸۸

۷– آوری، پیتر و دیگران، تاریخ ایران دوره پهلوی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر جامی، ۱۳۸۸

۸– آیرونساید، ادموند، خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید در ایران، ترجمه بهروز قزوینی، تهران، نشر آینه، ۱۳۶۱

۹– ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.

۱۰– اتابکی، تورج، ایران و جنگ جهانی اول، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۷.

۱۱– احتشام السلطنه، محمودخان، خاطرات احتشام السلطنه، به اهتمام سیدمحمد موسوی، تهران، چاپ دوم، انتشارات زوار، ۱۳۶۷.

۱۲- ادموندز، جان، رساله لرها و لرستان دو سفرنامه در باره لرستان، ترجمه اسکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، نشر بابک، ۱۳۶۲

۱۳- ارفع، رضا، ایران دیروز، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۵.

۱۴- اعتماد السلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، به اهتمام محمداسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷

۱۵- اعتماد السلطنه، محمد حسن، صدرالتواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، چاپ دوم، نشر روزبهان، ۱۳۵۷

۱۶- افشار یزدی، ایرج، چهل سال تاریخ ایران، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۶۳

۱۷- افشاریزدی، ایرج، شناخت استان اصفهان، تهران، نشر هیرمند، ۱۳۷۸

۱۸- افشاریزدی، محمود، سیاست اروپا در ایران، ترجمه ضیاالدین دهشیری، نشر موقوفات افشاریزدی، ۱۳۵۸

۱۹- اقبال آشتیانی، عباس، میرزا تقیخان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشاریزدی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳

۲۰- الول ساتن، ال.پی، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، چاپ تابش، چاپ دوم، ۱۳۳۵

۲۱- امان اللهی بهاروند، اسکندر، قوم لر، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۵

۲۲- امان اللهی بهاروند،اسکندر، مبانی کوچ نشینی در ایران، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۴

۲۳-امان اللهی بهاروند، اسکندر، مجموعه مقالات در مورد لرستان و ایران، خرم آباد، نشر اردیبهشت، ۱۳۹۱

۲۴- امانت، عباس، تاریخ ایران مدرن، ترجمه م. حافظ، بیجا، نشر فراگرد، آبان ۱۴۰۰

۲۵- امیراحمدی، احمد، اسناد نخستین سپهبد ایران، به اهتمام سیروس سعدوندیان، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳

۲۶- امیراحمدی، احمد، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به اهتمام غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳

۲۷- امین الدوله، میرزا علیخان، خاصرات سیاسی امین الدوله، به اهتمام حافظ فرمانفرماییان، تهران، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰

۲۸- امینی، تورج، اسنادی از زرتشتیان معاصر، تهران، نشر سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰

۲۹- انارکی کرمانی، کریم، عبرهٔ لمن اعتبر، تاریخ کتابت ۱۳۲۱ق.

۳۰- انصاری، مسعود، نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران، بی جا، بی نا، ۱۳۶۰

۳۱- اوکازاکی، شوکو، قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، مقاله، ۱۳۹۰

۳۲- اولیویه، ا، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمدطاهر میرزا، به اهتمام غلامرضا ورهرام، تهران، نشر اطلاعات،

۱۳۷۱

۳۳- اهرابیان صدر، میثم، بی صورتی، تهران، نشر رخداد نو، ۱۳۸۹

۳۴- ایزدپناه، احمد، لرستان در گذر زمان، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۴

۳۵- بارنـز، آلکـس، سـفرنامه بارنـز، ترجمه حسـن سـلطانی فر، مشـهد، چاپ دوم، انتشـارات آسـتانقدس رضوی، ۱۳۷۳

۳۶- بروگـش، هینریـش، سـفری به دربار صاحبقـران، ترجمه محمدحسـین کردبچه، تهران، انتشـارات اطلاعات، ۱۳۶۷

۳۷- بروگش، هینریش، در سرزمین آفتاب، ترجمه مجید جلیلوند، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴

۳۸- بصری، علی، یادداشت های رضاشاه، ترجمه محمدحسین استخر، تهران، چاپ مطبوعات، ۱۳۳۵

۳۹- بلوشر، ویپرت، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۶۳

۴۰- بن تان، آگوست، سفرنامه بن تان، ترجمه منصوره نظام مافی اتحادیه، تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۵۴

۴۱- بنجامیـن، و، ایـران و ایرانیـان عصـر ناصرالدینشـاه، ترجمـه محمدحسـین کردبچـه، تهـران، نشـر جاویدان، ۱۳۶۳

۴۲- بهار،محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷

۴۳- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، تهران انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷

۴۴- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، نشرآگاه،چاپ دوم، ۱۳۷۶

۴۵- بهبودی، هدایت اله، روز شمار تاریخ معاصر، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵

۴۶- بهبـودی، سـلیمان، خاطـرات سـلیمان بهبـودی، بـه اهتمـام غلامحسـین میرزاصالـح، تهران، نشـر طرح نو، ۱۳۷۲

۴۷- بیات، کاوه، قیام نافرجام، تهران، نشر پروین، ۱۳۷۵

۴۸- بینـا، علـی اکبـر، تاریـخ سیاسـی و دیپلماسـی ایـران از گلناباد تـا ترکمانچای، تهران، نشـر دانشـگاه تهران، ۱۳۴۹

۴۹- بی نام، سفرنامه بخارا، به اهتمام حسین زمانی، تهران، پژوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳

۵۰- بی نام، ایلات و عشایر، مجموعه مقالات، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۲

۵۱- بویس، مری، زردشتیان، ترجمه عسکر بهرامی، تهران، چاپ دوازدهم، نشر ققنوس، ۱۳۹۱

۵۲- پهلوی، رضاشاه، سفرنامه خوزستان، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۵۵

۵۳- پهلوی، محمدرضاشاه، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۵۴- پاکروان، امینه، آغامحمدخان قاجار، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، نشر جامی، ۱۳۷۷

۵۵- پیری، محمد، تثبیت مرزها و برقراری حاکمیت ایران بر بلوچستان در عصر ناصرالدینشاه، مجله پژوهش-های تاریخی دانشگاه اصفهان، مقاله، ۱۳۹۱

۵۶- تاج بخش، احمد، سیاست های استعماری روسیه تزاری و انگلستان و فرانسه در ایران نیمه اول قرن نوزدهم، تهران، نشر اقبال، ۱۳۶۲

۵۷- تره زل، یادداشت های ژنرال تره زل در سفر به ایران به اهتمام ژ.ب. دوما، ترجمه عباس اقبال، تهران، انتشارات فرهنگ سرا، ۱۳۶۱

۵۸- تقی زاده، سیدحسن، زندگی طوفانی، به اهتمام ایرج افشاریزدی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸

۵۹- تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلما، تهران، بی نا، ۱۲۹۰ش.

۶۰- تویوکیچی، یه ناگا، سفرنامه یه ناگا تویوکیچی، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۹۲

۶۱- تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، نشر اقبال، ۱۳۶۳

۶۲- ثواقب، جهانبخش و سروش آزادبخت، پیامدهای دو جریان اصولی گری و اخباریگری در سازمان روحانیت و تحولات دوره قاجاریه، تهران، مجله تاریخ ایران و اسلام، مقاله.

۶۳- جلایر، رضاقلی، در راه پشتکوه، به اهتمام کاوه بیات، خرم آباد، نشر افلاک، ۱۳۷۶

۶۴- جهانبانی، امان اله، از تزار تا شاه، به اهتمام محمود طلوعی،تهران، نشر علم، ۱۳۸۸

۶۵- چلونگر، محمدعلی، کاپیتولاسیون در تاریخ ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲

۶۶- حبیبی، محسن، از شار تا شهر، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۴

۶۷- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، تهران، نشر کومش، ۱۳۷۲

۶۸- خمینی، روح اله، تحریرالوسیله، ترجمه باقر موسوی همدانی، قم، نشر دارالعلم.

۶۹- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به اهتمام حسین خدیوجم، تهران، بی نا، ۱۳۴۵

۷۰- دالمانی، هانری رنه، سفری از خراسان تا بختیاری، ترجمه فره وشی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵

۷۱- دانشیار، مرتضی و محمدعلی کاظم بیگی، قحط و غلای ۱۲۸۸ق. در خراسان و تهران، مطالعات اسلامی تاریخ و فرهنگ، مقاله، ۱۳۹۴

۷۲- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محبی، تهران، انتشارات نیک فرجام، ۱۳۸۸

۷۳- درهوهانیان، هاروتون، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی، اصفهان، نشر زنده رود، ۱۳۷۹

۷۴- دنبلی، عبدالرزق، مآثر سلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱

۷۵- دوبد، بارن، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه حسین آریا، تهران، ۱۳۸۸

۷۶- دوستخواه، جلیل، اَوِستا، تهران، نشر مروارید، ۱۳۷۰
۷۷- دوکوتز بوئه، موریس، مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۵
۷۸- دوگوبینو، ژ. آ، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳
۷۹- ذکاء، یحیی، ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی، تهران، نشر شورای ارتشی جشن ۲۵۰۰ ساله بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰
۸۰- رایت، دنیس، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات دنیا، ۱۳۵۷
۸۱- رایس، اسپرینگ، نامه های خصوصی سِرسیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵
۸۲- رایس، کلارا کولیور، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه اسداله آزاد، تهران، نشر کتابدار، ۱۳۸۳
۸۳- رائین، اسماعیل، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، چاپ نهم، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳
۸۴- رشیدیان، هدایت اله، خرم آباد در گذر جغرافیای انسانی، خرم آباد، نشر افلاک، ۱۳۸۱
۸۵- رفیعی، محمود، گزارش های محرمانه کنسولگری انگلیس در سیستان و قاینات در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۵ میلادی، تهران، نشر هیرمند، ۱۳۹۶
۸۶- زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ ایران در دوره قاجاریه عصر آقامحمدخان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۵
۸۷-زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴
۸۸- زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۷
۸۹- ساروی، محمد فتح اله، احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱
۹۰- سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی، تهران، چاپ چهارم، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۸
۹۱- سایکس، پرسی، سفرنامه پرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، نشر لوحه، ۱۳۶۳
۹۲- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، چاپ بیست و هفتم، نشر مرکز، ۱۳۹۶
۹۳- شجیعی، زهرا، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۲
۹۴- شریفی، یوسف، درد اهل ذمه، لس آنجلس، نشر شرکت کتاب ۱۳۸۷
۹۵- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، چاپ دوم، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۹
۹۶- شهمردان، رشید، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، تهران، نشر راستی، ۱۳۶۰
۹۷- شیخ الاسلامی، جواد، سیمای احمدشاه قاجار پس از گذشت هفتاد سال، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۸
۹۸- شهیدی، حسن، سرگذشت تهران، تهران، نشر راه مانا، ۱۳۸۳

۹۹- شیروانی، زین العابدین، ریاض السیاحه، به اهتمام اصغر حامد ربانی، تهران، نشر سعدی، ۱۳۶۲
۱۰۰- شین جو، سوزوکی، سفر در فلات ایران، ترجمه هاشم رجب زاده و ئه اورا، تهران، نشر طهوری، ۱۳۹۳
۱۰۱- صفا، ذبیح اله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، چاپ سوم، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۴
۱۰۲- صفائی،ابراهیم، رضاشاه کبیر در آئینه خاطرات، تهران، نشر اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
۱۰۳- صفائی، ابراهیم، آئینه تاریخ، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳
۱۰۴- ظهیرنژاد ارشادی، مینا، اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمدشاه قاجار، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱
۱۰۵- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضاهوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر کتاب، ۱۳۷۳
۱۰۶- علی بابائی، غلامرضا، تاریخ سیاست خارجی ایران، تهران، انتشارات دُرسا، ۱۳۷۵
۱۰۷- علی صوفی، علیرضا، نقش سیاست موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران، تهران، نشر دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۹
۱۰۸- عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گسترده، ۱۳۶۲
۱۰۹- غنی، سیروس، ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، چاپ پنجم، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۹
۱۱۰- فائقی، ابراهیم، آشنایی با قائم مقام فراهانی بزرگمرد تاریخ ایران، تبریز، نشر زرین قلم، ۱۳۷۳
۱۱۱- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، مسافرت نامه کرمان و بلوچستان، به اهتمام ایرج افشار، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۳
۱۱۲- فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، نشر توس، ۱۳۶۴
۱۱۳- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۵۶
۱۱۴- فلور، ویلم و امین بنائی، نظام قضائی عصر قاجار و پهلوی، ترجمه حسن زندیه، قم، چاپ دوم، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰
۱۱۵- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، چاپ چهاردهم، نشر رسا، ۱۳۷۷
۱۱۶- قبادیانی، ناصر خسرو، سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، چاپ چهارم، نشر زوار، ۱۳۷۰

۱۱۷- قراگوزلو، غلامحسین، جنگ های لرستان، تهران، نشر اقبال، ۱۳۸۳
۱۱۸- کاتم، ریچارد، ناسیونالیزم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، چاپ پنجم، انتشارات کویر، ۱۳۹۶
۱۱۹- کاساکوفسکی،آ، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۵۵
۱۲۰- کتابی، احمد، درآمدی بر بررسی علل اجتماعی قحطی در ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، مقاله، ۱۳۹۰
۱۲۱- کحال زاده، میرزا ابوالقاسم خان، دیده ها و شنیده ها، به اهتمام مرتضی کامران، تهران، چاپ دوم، نشر البرز، ۱۳۷۰
۱۲۲- کرزن، جرج ناتاییل، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، چاپ پنجم، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰
۱۲۳- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، چاپ هفتم، نشر پیکان، ۱۳۹۲
۱۲۴- کسروی، احمد، قیام شیخ محمد خیابانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶
۱۲۵- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، چاپ ششم، انتشارات مجید و صدای معاصر، ۱۳۹۰
۱۲۶- کشاورزی، بهزاد، تشیع و قدرت در ایران، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۹
۱۲۷- کوهمره ای، زین العابدین، رساله تدابیر شاه و وزیر، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴
۱۲۸- کیاوند، عزیز، سیاست حکومت و عشایر، تهران، نشر صنم، ۱۳۸۰
۱۲۹- گاردان، آلفرد، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، چاپ دوم، نشر نگاه، ۱۳۶۲
۱۳۰- لایارد، اوستن هنری، سفرنامه لایارد، ترجمه مهراب امیری، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۷
۱۳۱- لسان الملک سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۹۰
۱۳۲- لمبتن، آن، اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه منیر برزین، مشهد انتشارات خراسان، بی تا
۱۳۳- لنزوسکی،ج، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، تهران، چاپ دوم، نشر جاویدان، ۱۳۵۶
۱۳۴- لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، تهران، نشر یهودا بروخیم، ۱۳۳۴
۱۳۵- لیتن، ویلهلم، خاطرات لیتن، ترجمه پرویز صدری، تهران، نشر ایرانشهر، ۱۳۶۸
۱۳۶- مارکام، ک، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه رحیم فرزانه، تهران، چاپ دوم، نشر فرهنگ ایران، بی تا.
۱۳۷- مجد، محمدقلی، قحطی بزرگ، ترجمه محمدکریمی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۷
۱۳۸- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تهران، نشر اقبال، ۱۳۵۳
۱۳۹- مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه اواللقب، تهران، نشر خیام، ۱۳۶۹

۱۴۰- مراغه ای، ز، سیاحتنامه ابراهیم بیک، به اهتمام محمدعلی سپانلو، تهران، چاپ پنجم، نشر آگه، ۱۳۹۷
۱۴۱- مک کِرگر، سی، ام، سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ترجمه مجید مهدیزاده، مشهد، انتشارات آستانقدس رضوی، ۱۳۶۶
۱۴۲- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۳
۱۴۳- ملکم، جان، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، به اهتمام علی اصغر عبداللهی، تهران، انتشارات افسون، ۱۳۸۰
۱۴۴- مستوفی، عبداله، شرح زندگانی من، تهران، چاپ هفتم، انتشارات زوار، ۱۳۹۳
۱۴۵- مورتنس،ا.د، کوچ نشینان لرستان، ترجمه حسین آریا، تهران، نشر پژوهنده، ۱۳۷۷
۱۴۶- موریه، جیمز، سفر یکم از راه ایران و ...، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶
۱۴۷- موریه، جیمر، سفرنامه جیمز موریه سفر دوم، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶
۱۴۸- مهدوی، شیرین، نگاهی به زندگی مردم ایران در اواخر عصر قاجار، ترجمه حسین احمدزاده نودیجه، دانشگاه یوتا، مقاله، ۲۰۱۲م.
۱۴۹- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۵
۱۵۰- مینورسکی، ولادیمیر، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تهران، نشر کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷
۱۵۱- ناشناس، وقایع اتفاقیه، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، چاپ دوم، انتشارات نوین، ۱۳۶۲
۱۵۲- ناطق، هما، ایران در راهیابی فرهنگی، پاریس، چاپ دوم، انتشارات خاوران، ۱۳۶۸
۱۵۳- ناطق، هما، مصیبت وبا و بلای حکومت، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۸
۱۵۴- نجمی، ناصر، عباس میرزا و جنگ های ایران با روسیه تزاری، تهران، نشر کانون معرفت، ۱۳۲۶
۱۵۵- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، انتشارات اهورا، ۱۳۸۳
۱۵۶- نوائی، عبدالحسین، مهد علیا، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳
۱۵۷- نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری، تهران، نشر هما، ۱۳۶۹
۱۵۸- نیازمند، رضا، رضاشاه تولد تا سلطنت، تهران، نشر حکایت قلم نوین، چاپ ششم، ۱۳۸۷
۱۵۹- نوبخت، دانش، عصر پهلوی، تهران، انتشارات وزارت اطلاعات، ۱۳۴۶
۱۶۰- نیکو سفت، سهراب، سرکوب و کشتار دگراندیشان مذهبی در ایران، لوکزامبورگ، انتشارات پیام، ۱۳۸۸
۱۶۱- نیکوصفت، سهراب، کنکاشی در بهایی ستیزی، لوکزامبورگ، انتشارات پیام، ۱۳۸۵
۱۶۲- والی زاده معجزی، محمدرضا، تاریخ لرستان روزگار قاجار، تهران، بی نا، ۱۳۸۰
۱۶۳- ورهرام، غلامرضا، نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۵
۱۶۴- ویجویه، م.ب، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، به اهتمام علی کاتبی، تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۵۵

۱۶۵- ویلز، ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران، نشر اقبال، ۱۳۶۸

۱۶۶- ویلسون، آرنولد، سفرنامه، ترجمه سعادت نوری، تهران، نشر وحید، ۱۳۷۴

۱۶۷- هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضهٔ الصفا ناصری، به اهتمام جمشید کیانفر، جلد ۱۳ تا ۱۵، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵

۱۶۸- هدایت، مخبرالسلطنه، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳

۱۶۹- هدایت، مهدیقلی خان، خاطرات و خطرات، تهران، چاپ دوم، نشر زوار، ۱۳۴۴

۱۷۰- همایون، داریوش، بیرون از سه جهان، مقاله، هامبورگ، بنیاد داریوش همایون، ۱۳۹۲

۱۷۱- همایون کاتوزیان، محمدعلی، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۹

172-Watson, Robert G., A History of Persia from the beginning of the Ninteenth century to the year 1858, London: Smith, Elder and Co. 1866.

173- G. R. G. Hambly, Aqa Mohammad khan and the Establishment of the Qajar Dynasty, London 1955

174- Edward Grey, Twenty-five years 1892-1916, London, 1925

175- Documents Relating to "Foreign Relations of the United States, 1914" Supplement, Washington D.C. 1928.

176- Major General L.C. Dunsterville. The Adventures of Dunsterforce, London, 1932.

177- L. I. Mirshinkov, Iran in World War I, Moscow, 1964.

178- J. Harford. The Dynasty of the Kajars, London, 1833.

179- Sir Denis Wright, The English Amongst the Persians During the Qajar Period 1787-1921, London, 1977.

180- G. N. Curzon, Persia and the Persian Question, London 1892.

181- J. B. Fraser, Narrative of a Journey into Khorasan in the years 1821 and 1822, London 1825.

182- G. G. Gilbar, Demographic development in the late Qajar Persia 1870-1906 Asian and African studies 1976.

183- G. Hambly, An introduction to the Economic Organization of early Qajar Iran, 1964. London.

184- J. R. C. A. S, Persian Society under the Qajars, 1961.

185- A.J. Christian, A Report on the Tribes of Fars, Simla, 1919.

186- O. Garrod, The Qashqai Tribe of Fars, 1946.

187- Arthur C. Millspaugh, The American Task Force in Persia, London 1962.

188- William Theodor Strunk, The Reign of Sheikh Khazal Ibn Jabir and the Suppression of the Khuzistan, Indiana University, 1977.

189- Wilfrid Knapp, The Period of Reza Shah, NewYork, 1977.

190- Joseph M. Upton, The History of Modern Iran, Harvard University, 1960.
191- Stephanie Cronin, The Army and Creation of the Pahlavi State in 1910- 1926, London, 1997.
192- Leonard Binder, Iran Political Development in a Changing Society, Berkeley, 1966.